دانش

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۵۱

زمستان

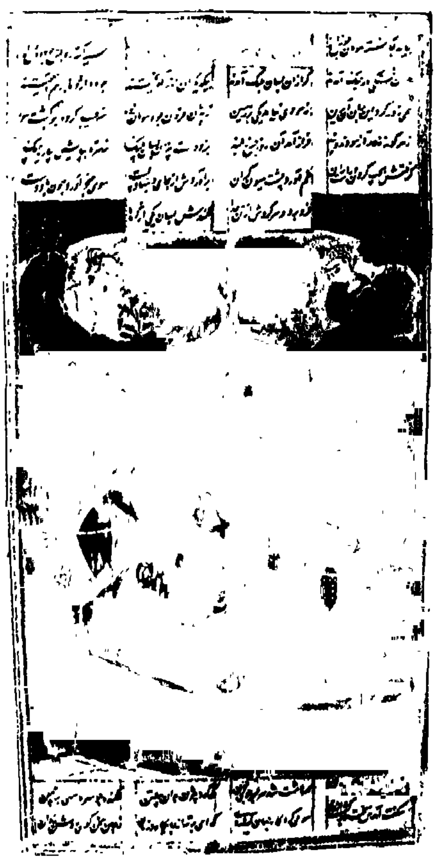
۱۳۷۶



شمارهٔ ۱



شمارهٔ ۲



حطی سماره ۱۶۳۲
قران کریم ، دُرُست خطّ (- خطّ جلی) نسخ (متن قرآن زیرنویس فارسی (نستعلیق) نقّاشی دندان موشی زرّین ، لوح و سرلوح و جدول کتابت ۱۲۰۰ هـ ق کاتب سید صادق علی (م.ح.ت)

حطی سماره ۱۳۸۱۰
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان شاهنامهٔ فردوسی (داستان رستم و اسفند یار و چند داستان دیگر) این تصویر.
کشتی گرفتن بیژن با هومان و بسه.و کشته شدن او بر دست بیژن و تماشای لشکریان از دور. سبک و اسلوب نقاشی مغولی یا چینی.

دانش

۵۱
زمستان
۱۳۷۶

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر:--- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ———— دکتر صغری شکفته موسوی
طراح روی جلد : ———— سینا کوچکی
حروف چین : ———— محمد عباس بلتستانی
چاپخانه : ———— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش



روی جلد :

خیال روی تو در هر طریق همره ماست
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
حافظ

یـادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
ـ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهاست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۶۳۱۹۴

فهرست مطالب

سخن دانش

باد بهار داده به عالم نوید عید بلبل پیام معنوی آورده از بهشت
یعنی به گل به چشم حقیقت‌نگه کنیم هربرگ نامه‌یی است که ایزد به مانوشت

یا مقلب القلوب والابصار ، یا مدبر اللیل و النهار ، یا محول الحول والاحوال ، حول حالنا الی احسن الحال

در آستانه بهار هستیم و روز نو، نو روز؛ کهن ترین اعیاد ایرانی و حامل فرهنگ پویا و دیرپای قوم ایرانی. فرا رسیدن عید نوروز بر همه دانش پژوهان ، صاحبان قلم، فرهنگ دوستان و علاقه‌مندان زبان و ادب پارسی مبارك باد.

*

زمستان سرد را، با همهٔ مشکلات و بار سنگین غم و اندوه از دست دادن «پیر فارسی پاکستان » پشت سر نهادیم و دست تنها، «با قایق نشسته به خشکی »، از پای ننشستیم تا به هر تلاش و توانی، این کاروان انس و الفت ، دانش ، از راه نماند و رسالت دیرپای ما، که به قدمت دو هزار سال تاریخ شعر پارسی است، در کلام موزون و شیرین فارسی همچنان تداوم یابد و پیام آشنای ما را در برگ برگش به گوش شما دوستداران فرهنگ و ادب پارسی برساند.

انتظار

از غم دوست در این میکده فریاد کشم
دادرس نیست که در هجر رخش داد کشم

داد و بیداد که در محفل ما، رندی نیست که برش شکوه برم، داد ز بیداد کشم
شادیم داد، غمم داد و جفا داد و وفا با صفا منت آن را که به من داد، کشم
عاشقم، عاشق روی تو، نه چیز دگری بار هجران و وصالت به دل شاد کشم
در غمت ای گل وحشی من ای خسرو من جور مجنون ببرم، تیشهٔ فرهاد کشم
مردم از زندگی بی تو که با من هستی طرفه سری است که باید بر استاد کشم

سالها می گذرد، حادثه ها می آید
انتظار فرج از نیمهٔ خرداد کشم

متن

منتشر نشده

محمد قاسم (ساکن ادیسه کتک)
به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

اشاره

رسالهٔ میکدهٔ محبت بر اساس عقاید عرفانی و افکار روحانی سلسلهٔ نقشبندیه مشتمل بر نظم و نثر و آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم و اقاویل مشایخ تألیف شده است. بسیار کوشش به عمل آمد تا شاید نسخه یی دیگر چاپی یا خطی از آن به دست آید، ممکن نشد. مؤلّف این نسخه «محمد قاسم» است که بنابر دستور «نواب معلّی القاب خان دوران» در مُلک ادیسه شهر کتک، آنرا تألیف کرده است. متأسّفانه «ملک ادیسه شهر کتک» و «نواب معلّی القاب» شناخته نشد. نسخهٔ میکدهٔ محبّت به خطّ نستعلیق خوش و جدول وسرلوح زیبا و عناوین و جملات عربی شنگرف ۷۵ صفحه در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شمارهٔ ۱۳۷۱۲ محفوظ است. تاریخ کتابت ۱۰۷۷ هـ‌ق. است و شاید به خط مؤلف باشد. بخش اول این رساله در شماره پیشین همین فصلنامه از نظر شما خوانندهٔ ارجمند گذشت و اینک بخش دوم آنرا تقدیم می داریم.

میکدهٔ محبت

(۲)

اصل موجودات: منقسم به سه قسم است:

قسم اول، به صورت انسان اند، از حقیقت و معانی خالی، خطاب در حق ایشان «أُولٰئکَ کَالأنعَامِ بل هُم اَضَلُّ» است، چراکه «أُولٰئکَ هُمُ الغافِلُون»[1].

قسم دویم، به صورت و حقیقت انسان به خطاب «وَلَقَد کَرَّمنا بَني آدَمَ

---

۱. سورة الاعراف (۷) آیهٔ ۱۷۹ (ک).

و حَمَلْناهُم فِی البَرِ وَالبَحر [1] وَ نَفَخْتُ فِیه مِن رُوحِی [2] وَ أيَّدناه بِرُوحِ القُدُسِ » [3] معزّزاند .

طایفهٔ اول ، امروز در حجاب معرفت ، فردا به حسرت رؤیت باشند .

طایفهٔ دوم ، امروز در عبادت و معرفت ، فردا با رؤیت در هر دو جهان در بهشت باشند :« اِنَّ الأَبرَارَ لَفِی نَعیمٍ » [4]

مقام این طایفهٔ ثالث در حمایت عـزّت الهـی بـاشند ، نـعت ایشـان «اولیٰائِی تَحتَ قَبائی لاٰ یعرِفُهم غَیْرِی»عبارت از حقیقت ایشان قاصر،و افهام خلق ناقص. حق - تعالی - ایشان را چنین یاد می کند : « سَلامٌ عَلٰی اِلیاسین». [5] «وَلَو لاٰکَ لَمٰا خَلَقتُ الکَونَینَ».« قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی » [6] در شـان ایشان است « اَرِنَا الأَشیٰاءَ کَمٰاهِیَ » سیر این طایفه است.سلطان الانبیاء نعت ایشان چنین می کند که:«اِنَّ لِلّهِ عِبٰاداً قُلُوبَهُم اَنوَرُ مِنَ الشَّمسِ وَ فِعلَهُم فِـعلَ الأنبیاءِ » جای دیگر گفت : « لاٰ یَمُوتُونَ بَل اَحیٰاءٌ » مقام ایشان است « فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ ملیکٍ مُقتَدِرٍ » [7]، یعنی در پردهٔ صمدیّت باشند ، اَیْ در انوار ذاتی باشند ، انبیاء را جبرئیل پیک ، و ایشان را الهام « جَذبَةٌ مِـن جَذَبٰـاتِ الحَـقِّ یُوٰازی مِن عَمَلِ الثَّقَلَینِ » . مثنوی :

اینهـا هـمه اصـل پـاک دارنـد — نسـبت نـه بـه آب و خـاک دارنـد
خـاکـند ولی قـرارشـان نـیست — بـادند ولی غبـارشان نـیست
چـون آتش اگـر زبـانه دارنـد — سـوزند ولی زبـان نـدارنـد
آبـند ولی ز خـویش جـوشند — از بـاد و هـوا زره نـپوشند
چـون بـاد روند بـی عـلایق — آمـیخته بـا هـمه خـلایق

۱.سورة الاسراء (۱۷) آیهٔ ۷۰ (ک)
۲.سورة الحجر (۱۵) آیهٔ ۲۹ (ک)
۳.سورة البقرة(۲) آیهٔ ۸۷ (م)
۴.سورة الانفطار(۸۲) آیهٔ ۱۳ (ک)
۵..سورة الصافات (۳۷) آیهٔ ۱۳۰ (ک)
۶.سورة آل عمران (۳) آیهٔ ۳۱ (ک)
۷.سورة القمر (۵۴) آیهٔ ۵۵ (ک).

باحق جمع و ز خود پریشان — «لایعرفهم» شعار ایشان
نی درغم دوزخ و بهشتند — این طایفه را چنین سر شتند
با خلق خدای خوش تر از مشک — لیکن نه چو نافه مغزشان خشک
در نافهٔ قلبشان جگر نی — چون نافهٔ قلب در بدر نی
اندیشه ز بیش و کم ندارند — از جور زمانه غم ندارند
(ن ۲۴) در بحر وجود خویش غرقند — فارغ ز قبول و رَدّ خلقند
در خلوت عشق خیر و شر نیست — ز ان دیو فرشته را گُذَرنیست
آنان که خدایگان دینند — در راه حقیقت این چنینند
با خلق همیشه در تک وپوی — بیگانه مزاج و آشنا روی
در راه خدای رهبرانند — بر چرخ حقیقت اخترانند
دانسته و دیده و رسیده — دریا صفت اند و آرمیده
مانند صدف درون پُر از دُرّ — نی چون سرطان ز آب و گل پُر
هر چند گهر چو ابر باشند — تر دامن و خشک لب نباشند
دریای وجود شان گهربار — نی چون صدف از هوا طلب کار
هرگز نکنند در این تک و پوی — تلخی زمانه شان ترش روی
شیرین همه از درون و بیرون — در راحت و رحمتند معجون
در زحمت این و آن نکوشند — زهر همه را چو شهد نوشند
این است کمال حال مردان — شیران و مبارزان میدان
این عالم بیدلان شیداست — بی نام و نشان «لا»و«الاّ» است
قومی که در این بساط شاهند — فرزانهٔ قلب این سپاهند
آنان که نه در امید و بیم اند — در بزم «یُحِبُّهم» ندیم اند

به حکم خاصیت و روحانیت به کل خود مایل اند . از دنیا پیرایه و از عقبی سرمایه نساخته اند ، بلکه بار این و آن را از دوش انداخته اند . به حکم ارادت اگرچه هر یکی رنگی گرفته اند ، و در هر صورتی خود را نموده اند ، بعضی ارباب هوش ، بعضی از مستی می درجوش . در هر رنگی جلوهٔ معنی بر ایشان مصور ، و در هر جلوه ، حسن آن بی نظیر جلوه گر ، بیت :

معشوق خودانـد و عاشق خویش	در عشق سخن نرفت از این پیش

طریقهٔ ایشان ، سند ارباب هدایت گشته،و مشرب ایشان،دلیل اهل طلب شده، و دین ایشان اصل همه دین ها گشته ، همه به زبان حال می گویند ، رباعی :

دین ما روی جمال آن بت جانانه است	کفر ما ابرو و آن زلف سیه تُرکانه است
ازجمال خدّوخالش عقل ما دیوانه است	هرکه رامذهب نه‌این است‌او زمابیگانه است

عزیزی گفته است ، بیت :

آتش زنم و بسوزم این مذهب خویش	عشقت بنهم به جای مذهب در پیش
تاکی دارم عشق نهان در دل ریش	مقصود رهم تویی نه دین است و نه کیش

ایشان را « فثَمَّ وَجهُ اللّه »[1] نقد (ن ۲۵) وقت شده ، آیینهٔ «وَ هُوَ مَعَکُم اَینَما کُنتُم» مقابل افتاده ، مثنوی :

هرچه گیرد علتی ، علت شود	کفر گیرد کاملی ، ملت شود
عاشقان گر در قدح آبی خورند	اندر آن رخسار جانان بنگرند

منقبت ایشان این است ، مثنوی :

عاشقان را نیست در چشم شهود	در همه عالم فدای آن وجود
یک وجود آمد ولی صورت هزار	کثرت صورت ندارد اعتبار

در متابعت « لی مَعَ اللّهِ وقت» ایشان است ، نُه فلک برسر ایشان گردان است . آن را که نه این هوا در سراست،افسار ابلیس او را افسر است.خلعت عالم برای ایشان قایم است ، و صفات ایشان در آینهٔ محبّی و محبوبی و عاشقی و معشوقی ، با هر قیامت کبری[2] زوال محبت است . خوش سودایی است سودای عشق . هر که[3] را این سودا نیست ، بی حاصل است . هر که امروز، به دولت عشق ، مشرف نگشت ، از اسرار انوار الهی محروم شد. فزدا در درجات عارفان و عاشقان راه نیافت ، و دست ردّ برپیشانی او کشند . کار

---

۱. سوره بقره (۲) آیهٔ ۱۱۵(م)
۲. ن کبرا.
۳. ن : هر کرا (همه جا)

هر بوالهوس ناشسته‌رو نیست که دم عشق زند که « اَلعِشقُ بَحرُ البَلاٰءِ وَ بَذل الأرواٰحِ ». طالبان عافیت که در مضیق پارسایی و خود بینی و خودنمایی و زهد فروشی مانده اند ، ایشان را با عشق چه کار ؟ مجنون صفتی و وامق نسبی باید که به نام لیلی و عذرا سر بازد . تاکسی جان و مال و جاه خود را فدای دوست نکند ، در زمرهٔ عاشقان ننویسند ، و تا از حیله و تدبیر نه برآید ، عشق به او رو نیارد . و تجرید شرط است ، عشق به زبان حال می گوید ، بیت :

یا دل از خانمان خود برکن — یا تمنای عشق کمتر کن

تاکَوْنَیْن نبازد ، عاشق مولی نباشد . دل بریان و چشم گریان ، زینت چهرهٔ مردان است. گوی میدان عشق ، سراست . جان و دل تحفهٔ محقر است.کونین باختن نشان دلیران است ، بی دوست زندگانی در فراق خران است « اوُلٰئکَ کَالأنعَامِ » [1] معتبر است ، عاشقی می‌گوید ، رباعی :

من با تو همه نرد خطر خواهم باخت — هر چند همی بری همه خواهم باخت

تاظن نبری که مختصر خواهم باخت — جز عشق تو هرچه هست در خواهم باخت

ای عزیز! روزی چند که حیات باقی است ، و محبوب ساقی است ، (ن ۲۶) شراب محبت بنوش ، و از شوق او بجوش ، و شکرانهٔ آن هزار جان بفروش ، قال المشایخ : « اَلاشتِغاٰلُ بِالعُلوُمِ الشَّرعِیَّةِ و کُتُبِهٰا وَ مَطالِعَهٰا و تِلاٰوَةُ القُرآنِ اُمُورٌ مُستَحسَنَةٌ یَختَصُّ بِهٰا العُلماٰءُ وَ الصُّلحاٰءُ وَلکِنَّ شَأنُ طاٰلِبُ الحَقِّ شاٰنٌ عَظیمٌ » ، رباعی :

ما را نه مرید وِرْد خوان می باید — نی زاهد و نی حافظ قرآن می باید

آتش زده‌یی به خانمان می باید — دایم ز فراق ، چشم گریان می باید

صوم وصلوة و ذکر تلاوت لازم مبتدیان است ، درد چشیدن و بی دوست طپیدن ، و قدح های هر فراق نوشیدن ، و معنی را در آیینهٔ صورت دیدن ، و مستغرق مشاهده و دید بودن ، کارمنتهیان است ، ابیات :

گرباغ ازو آگه شدی،از شاخ تر خون آمدی — گرعقل ازو آگه شدی،از دیده جیحون‌آمدی

۱. سورة الاعراف (۷) آیهٔ ۱۷۷ (ک).

تا از صفات بشریت و از دایرهٔ « ماسِویَ اللّهُ »بیرون نیاید،مسلم کامل نگردد ، رباعی:

زین گونه که حال ناپسندیدهٔ ماست — حسن رخ او چه لایق دیدهٔ ماست
وصلش که به کیقباد وکسری نرسد — سودا است که در دماغ شوریدهٔ ماست

بسی شاهان تاجدار که در هوای عشق از سر تخت و ملک برخاسته اند و خاک مذلّت عشق بر فرق انداخته اند ، و بسی شهسواران که برای جرعه یی محبت از مال و جان گذشته ، در تیه حیرت سرگردان وبی سر و سامان مانده‌اند ، مصراع : سر و سامان که دهد بی سر و سامان را ؟

خوش آن نیک بختی که بخت ، او را رخ نماید ، و دوست در برآید . « وَاللّهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشٰاءُ »،[1] مصراع :

تا بخت که را بود که را دارد دوست ؟!

بیت :

در مقابر خانهٔ رندان با همت در آی — تا ببینی در گدایی ملک سلطان باختن

عزیزالوجودا ! اگر طالب صادقی ، لوح دل از نقش اغیار بشوی ، و آیینهٔ محبت را مصفا ساز که نقش زیبایش در نظر آید که عالم سرگردان حسن اوست ، مثنوی :

جز نقش و نگار هر چه بینی — از لوح وجود پاک بتراش
باشد که ببینی ای **عراقی** — در نقش وجود خویش نقاش

این پاکان از ازل تا ابد مست آمده اند ، سر مست از میخانهٔ الست آمده اند ، غزل :

سراندازان چو درخلوت ز موج عشق در شورند
یکی گوهر از آن دریا به هفت اقلام نفروشند
حجاب ما سوی اللّه را به یک نعره بر اندازند
چو در میخانهٔ وحدت،شراب بی خودی نوشند

۱. سورة البقرة (۲) آیهٔ ۱۰۵ (ک).

نــه در بــازیچهٔ دنیــا نــه درانــدیشهٔ عــقبی
(ن ۲۷)نه درسودای امروز و نه درافسانهٔ دوشـند
به استغنای حق، خود را کـنند از غـیر او عریـان
و لیکـن درصـف طـاعت لبـاس فـقر در پـوشند

گاه به صفت جلال متجلّی شوند، در اندوه و گریه آیند. گاه به صفت جمال تابنده و درخشنده شوند ،گاه خود را در او نبینند و همه او را بینند .گاه او را نبینند و همه خود را بینند.گاه خود را نبینند،گاه او را در خود بینند. بیت:

گاه باجمله و گـه جـمله از او مـی دانـند گاه او جمله و گـه جـمله درو مـی بینند

افسوس که شغلهای دین و دنیا نمی گذارد که عشق لم یزل ، رخت به صحرای دل نهد[۱] ، ز هی غفلت . خلعت عشق ، لایق هر کسی نیست . تاهمای عشق که سعادت ازلی است ، برسر کدام صاحب دولت نشیند . شخصی که در مضیق بشریت و هوای نفسانی گرفتـار بـاشد،احـوال عـاشقان چـه دانـد ؟

مصراع:

ای ننگ زنان ، حدیث مردان چه کنی ؟!

بیت :

نــه هــر تــر دامــنی را عشــق زیـبد نشـــان عـــاشقان از دور پـــیداست .

ای نادان غافل ! و ای مفلس بی حاصل ، مثنوی :

بــرگردن تــو، هــم از تــو بـاری است ایـــن هـــستی تــوعظیم کـاری است
گــرهیچ ز خــود بــه خــود بــری راه از دوری خـــود کـــنندت آگـــاه
مـــعلوم کـــنی تـــو نـــیک و بـــد را دانــی کــه چــه دشــمنی تــو خودْ را
بـــاسگ هـــمه عـــمر درجـــوالی آگـــاه نـــه ای کـــه در چـــه حـالی ؟

عشق بازی کار دون همتان و بلهوسان نیست ، کار سوختگان و جان باختگان است . اکنون چه کنی ؟ به هر حال قدمی در این راه بنه ، و نفسی بزن ، و زمزمه می کن . و یک دم خالی مباش ، و دل را به تکلف در حرکت آر . شاید

۱. ن : نهند

که دری گشایند، و لطیفه نمایند، که بیماری دل به صحت بدل شود، چنان چه درباب شفا قرآن مجید ناطق است:
« وَ نُنَزِّلُ مِنَ القُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ [1]» یعنی دل را رنجی و شفایی هست. رنجش از غفلت و هوا پرستی است. پس قرآن نسخهٔ علاج، و اهل الله طبیبان حاذق. اگر امروز علاجی نخواهی کرد، کی خواهی کرد؟ که فرصت عزیز است.

نسخهٔ بیماری دل:

دوای دل پنج چیز است: ۱ - ذکر مدام ۲ - و فکر تمام، ۳ - و خدمت اهل الله، ۴ - و تهی داشتن شکم، ۵ - و نماز شب.
نسخهٔ دیگر: شستن نقوش اغیار است از لوح دل، تا سلطان عشق در او نزول کند، بیت:

درد عشق آمد دوای هر دلی		حلّ نشد بی عشق، هرگز مشکلی

نسخهٔ دیگر، کلید خزاین دل، توبه است، مصراع:

توبه، صابون جامهٔ جان است

بعد از آن طهارت است، و طهارت، شستن اندام است، و گسستن این دام. سلطان عشق می گوید: « لاٰیَمَسُّهُ اِلاّ المُطَهَّرُونَ »[2]. بعد از آن صلوة (ن ۲۸) است. نیتش حضور قلب، یعنی نفی ما سوی الله. اگر سر [3] این مرکب داری، بر مرکب اندیشه سوار شو، و باجنود طبیعت کارزار نمای، بیت:

دشمنی کن، نفس را گردن بزن		گرچه او سالار تواست اندر بدن

« بسیوف المجاهدة ». سیوف مجاهده این است، مثنوی:

خنجر خاموشی و شمشیر جوع		نیزهٔ تنهایی و ترک هُجُوع [4]
هر که نبود مرد را این سه صلاح		نفس او هرگز نیاید بافلاح

نَفْس عبارت از مَیَلان طبیعت به جانب ما سوی است، و ما سوی مشغولی غیر

۱. سورة بنی اسرائیل یا سورة الأسراء (۱۷) آیهٔ ۸۲ (ک)
۲. سورة الواقعة (۵۶) آیهٔ ۷۹ (ک)
۳. ن: سیر
۴. هُجوع: خفتن، به خواب رفتن به شب، خواب (لغت نامه).

است ، بیت :

دانــد کــه چگــونه[1] شــد گرفتــار ؟ روزی کــه رســد ســرش بــه دیــوار

اگر احیاناً دل را تدارک ننماید ، در اعراض بماند . اعراض عبارت از مشغولی غیر است . و آن اعراض ثمرهٔ سلب طاعات و عبادات و اوراد و وظایف و ذکر است که عبادت بدنی است از طالب فوت شود. « لِکُلِّ شَیءٍ عُقُوبَةٌ ، و عُقُوبَةُ الاِنسانِ اِنقِطاعٌ عَن ذِکرِ اللّهِ ». اگر در این محل به عذر گذشته ، به توبه و استغفار و ترک مالایعنی[2] تدارک ننماید ، به سلب طاعات جانی کشد و آن ترک فرایض است ، مثل : عشق و محبت و طلب و ذوق و وجد وحال و توکل وتسلیم و رضا و قبول قضا به دلخوشی. پس محبوب برغفلت این طالب بیارامد . و اگر در این وادی هم به عذر گذشته پیش نیاید ، و از ترک مال و جان و جاه و سری و سروری و حب زن و فرزند و حب سایر ایشان بیرون نیاید ، به عداوت کشد ، از دایرهٔ اسلام حقیقی برآید ، و در صفت دیو و دَد با عوام خلایق زندگانی کند . دوای این مشکل است و سخت دشوار « نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْها». باوجود این نومیدی ، شرط نیست ، در این چیزها عمل نماید : اول ترک صحبت اقران و خویشان که مزاحم اوقات بُوَنْد ، و شغلی و صنعتی که دارد از آن بیزار شود که به شومیّت همین چیزها از حق مانده است ، مثنوی :

تــیغ بــفکن مــرگ خــودکن اختیــار درحــریم دوست گــر خــواهی تــو بــار
الوداع بــا اهــل بــیت خــود بگــوی دست از نــاموس نــنگینت بشــوی
حــیف مــی دانــم کــه مــانی زیــر بــار پــیش دلبــر از خیــالت شرمســار
«اَکــرِمُواالضَّــیفَ» مگــر نشــینده ای ؟ یــا مگــر از فکــر خــود رنــجیده ای ؟
چیست کـفرت؟گـویمت از خـود بـرآی خــانمان خــویش را زن پشت پــای !

نسخهٔ دیگر : دیگر آن که سایهٔ خورشید سواران طلب کند ، چنان چه صاحب اسرار شیخ نظامی گنجه یی[3] می فرماید (ن ۲۹)، بیت :

۱. ن : چه گونه
۲. مالا یعنی : آن چه مراد ندارد کسی از او ، بی معنی و بی نتیجه ، بی فایده و بیهوده (لغت نامه).
۳. نظامی گنجه یی (= گنجه ای = گنجوی) - حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی ابن مؤید

سایهٔ خورشید سواران طلب … رنج خود و رحمت یاران طلب

خورشید سواران، صاحبدلان رحمت ، یاران حواس را در ریاضت داشتن ، عبارت از تجرید و تفرید است ، چون در این شغل مداومت نماید ، شاید که از گرداب غفلت و تیه ضلالت برآید ، و هدایت رخ نماید .

بدان که هر یکی را تجلّی بر اندازهٔ محبت و معرفت او باشد . « اِنَّ اَللّهَ یَتَجَلّی عَلَی العِبَادِ عَلَی قَدرِ مَعرِفَتِهِم ». و فردا نیز همین حکم است که نور روحانی برحسب معرفت در هر رنگی بنماید ، مثنوی :

هر خیالی کِت بُوَد اندر بدن … روز محشر ، صورتی خواهد شدن

هر که او امروز دل بینا نشد … ماند سنگ تیره و مینا نشد

جوهرش در سنگ و پا درگل بماند … دست برسر قصّه اش مشکل بماند

چون در معرفت ناقص گشت ، صورت او نیز نقصان به هم رساند ، و حشر جسم به صور اعمال در قبح و حسن ظاهر گردد . کژدم و مارجهنّم ، عبارت از آن است . طالب را باید که چندان کار کند که سیرش یا در آگاه باطنی افتد که حواس باطن‌اند.عقل و دل و ضمیر و سر خفی و روح خفی،چون به نور دل پیوندد حجاب برخیزد[1] .و حجاب اعظم چهار است : ۱ - شغل دنیا ، ۲ - و نفس ، ۳ - و شیطان ۴ - و صحبت عوام . سر رشتهٔ این هر چهار بند از اندیشه و تدبیر پیوسته است . مثنوی :

هم از تو ترا هزار دام است … تا آینهٔ تو خود کدام است

نفس تو به هر صفت که دارد … صد آینه پیش رویت آرد

هر آینه در محلّ نوری … از بهر تو آن ترا ضروری

آن آینه طلب که مطلق … چندان که نگه کنی بود حق

سر بسرقدم و قدم به سرنه … آن گه ز همه قدم به در نه

بی نام و نشان شو و نشان کن … بی کام و زبان شو و بیان کن

تو جام جهان نمای خویشی … از هر چه قیاس تست بیشی

حـــق را بـــه دررون تست کـــاری — بـــیرون نگـــر از دریـــچه بـــاری
دل چـــون در تـــوبه یـــافت مـــفتوح — بـــردش بـــه طـــواف کـــعبهٔ روح
چـــون قـــبلهٔ دل جمـــال جـــان شـــد — رویت بـــه ســـرای جـــاودان شـــد

عزیز الوجودا ! دل یگانه و فریفتهٔ حق است ، و پادشاه عالم است و جوارح، رعیت او. این بی خبران ، خبر ندارند . از معیت او سَرَیان[1] تصرف در همه عالم است . لیکن تو به خودی ، از او آگاه نه ای ، به شرطی که ضمیر معیت او راجع به حق داری . او پادشاه باشد ، و جوارح ، رعیتی (ن ۳۰) قبول کنند ، و الا نه. غافل و بی آگاه باشد . ودلی که غافل و بی آگاه باشد ، تصرف نفس برو باشد ، و جوارح ، رعیت نفس. جهد کن تا به سلطان دل برسی ، مثنوی :

تـــفسیده تـــرا ز تشـــنگی حـــلق — طوفـــان تـــو کـــرد عـــالمی غـــرق
دریـــا هـــمه در ســـفینهٔ تست — ایـــن جـــمله میـــان ســـینهٔ تست

« وَ فِی اَنفُسِکُم اَفَلاٰ تُبْصِرَونَ »[2] ، مثنوی :

ره رو کـــه ز خـــود پیـــاده گـــردد — آن گـــه ره دیـــن گشـــاده گـــردد
عـــلمت ز عـــمل چـه بـی نـصیب است — اســـلام بـــه شـــهر تـــو غـــریب است
دیبـــاچهٔ دیـــن کـــه حـــرف دال است — بـــر رفـــتن ایـــن طـــریق دالّ است
بـــی شک بـــرسی چـــو غـــیر شـد دور — از پـــای یـــقین بـــه نـــزد آن نـــور
دیـــن مـــعرفت حـــق است هُشـــدار — انکـــار مکـــن کـــه نـــیست انکـــار
تـــحقیق طـــلب کـــه دیـــن تـــقلید — شـــرک است بـــه نـــزد اهـــل تـــوحید
از دیـــن خـــدا شـــنو نـــصیحت — تـــا خـــود نشـــوی ز خـــود فـــضیحت
ایـــن مـــرتبه را چـــو در خـــور آیـــی — مـــی دان کـــه تـــو نـــیز مـــقتدایـــی

« اَلیَومُ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم »[3] اینجا جمال نماید .

عزیز الوجودا ! تاتوانی معرفت خدایـی مهیـا کـن کـه مـعرفت در دنیا،«لقاءاللّه» است در آخرت . و هر که امروز با معرفت است ، فردا با رؤیت

۱.سَرَیان : رفتن چیزی در اجزای چیزی، همه شب راه رفتن (لغت نامه).
۲.سورة الذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۱ (ک)
۳.سورة المائدة (۵) آیهٔ ۳ (م)

است . در کلام خبر می دهد : « مَن کٰانَ فی هٰذِهِ اَعمٰی فَهُوَ فِی الاخِرَةِ اَعْمٰی »[1] . کلام دیگر وارد است :« لِأَنَّکَ لَمْ تَعرِفنِي فِي دٰارِالدُّنْیا » یعنی تو مرا در دنیا نشناختی پس در آخرت چگونه شناسی ؟ این سخن خود در دنیا که داند الا محرمان انس الوهیت که از اوصاف بشریت به اوصاف الوهیت رسیده اند و می گویند ، بیت:

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای هر که ز آدم است او از ما نیست

[هفت شهر عشق]:

کمترین درجات عاشقان ، ترک مال و جان است در هفت اطوار دل .

کلام صاحب اسرار سلطان طریقت و مسند آرای حقیقت مولوی روم[2] -قدس اللّه سره - وارد است ،بیت :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندرخم یک کوچه ایم

شهر اول : عشق مسکن و مأوای حیوانات است . نتایج این صفات ، مرتبهٔ سباع و وحوش است : خوردن و خسبیدن و لمس کردن و شهوت راندن و خشم و غضب و حقد و حسد و بخل و مردم آزاری ، سوای این سر رشتهٔ این صفت ها به هزار تدبیر دانسته است .

شهر ثانی : (ن ۳۱) هم مأوای انسانی و هم مأوای حیوانی ، مثنوی :

نصف او انسان و نصفش گاو وخر گوی برده هر زمان از یک دگر

جای حیوانات ومأوای وسیع کاندرو گنجد شریف و هم وضیع

طالب را باید که این شهرها را تاراج نماید،و از صفات بهیمی تبرا کند . و تبدیل اخلاق به هم رساند ، والاّ هلاکت بیند ، بیت :

ترا تا نفس کافر در کمین است کجا تو وارسی آنجا که دین است ! ؟

طالبان صادق ، از دست نفس و این شهرها خون ها خورده اند ، و جان‌ها کنده‌اند،تا ازین صفت و ازاین شهرهای نفسانی عبور نموده‌اند،بیت :

---

[1] [illegible] ۱۱۱ [illegible] ۷۲ [illegible])

[2] [illegible] جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء محمد بن حسین خطیبی معروف به [illegible] (ترکیه)

ز هــــول دیـــــن هــــمه شــیران ره را محاسن ها بـه خـون دل خضـاب است

تــو کــه در نــفس خــود زبــون باشی عـــارف کردگـــار چـــون بـــاشی ! ؟

چـــون کـــنی تســـخیر، اقـــلیم بـــدن وارهـــــی ز آرایش ارکـــــان تـــــن

پس قـــواهــــا جـــمله عـــزم ره کـــنند از تـــغلّب دست هــــا کـــوته کـــنند

بعد از آن به تسخیر شهر سیوم،که سرحد خطهٔ دل است ،متوجه شود. لشکر کدورت ها و وسواس را بشکند ، بیت :

پـــادشاه نـــفس را در غُـــلّ کشـــد بـــر رخ مـــدخل ، خـــطی از ذُلّ کشـــد

و سرداران لشکر او ، طمع و حرص و طول امل و حقد و حسد و کینه و کبر و بخل، و باسپه سالار او که در مقدور تنگ آوردن است و به قضا و به رضاش نا آمدن است ، این ها را بانفس مقید سازد،و یا مطیع و منقاد گرداند ، یا به این بیت عَمَل نُماید،بیت:

جـــمله را پـــیدا کـــند گـــردن زنـــد مـــدّعی از تـــرس آن کـــی دم زنـــد

نیز امام خاقانی [۱] اشارت این مقام کرده است ، بیت :

مسلمانی کنی دعوی، نخست این دیوانْسی را بکش،یابندکن،یابرکار فرما، یا بـرون رانش

و شهرستان های سگ و خوک و خرس و کفتار و سباع و وحوش از هر صنعتی که در سرحد ملک دل آباد شده اند ، ویران کند ، و تاراج نماید . به قول مولوی روم - قدس سره - مثنوی :

در درون هـــر یکـــی صـد خوک هست خـــوک بـــاید کشت یـــا زنّـــار بست

تـــوچه دانـــی تـــا درایـــن گـــلخن تـــرا چـــه پـــلیدی هـــاست چـــه گـــلشن تـــرا

مـــارو کـــژدم بـــا تـــو زیـــر پـــرده انـد خـــفته انـــد و راه دل گـــم کـــرده انـــد

شهرستان چهارم ، مسکن خوف و رجاست و مأوای بیگانه و آشنا است ، و مسکن دیو و فرشته است . انسان و شیطان ، خیروشر ، ظلمت و نور ، آفتاب و سایه ، شخص و پیرایه ، لیل و نهار ،(ن ۳۲) یاروواغیار ، شک و یقین ،

۱.خاقانی شروانی (افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن نجیب الدین علی شروانی ملقب به حسان العجم (۵۲۰ - ۵۸۲ هق یا ۵۹۵ هق).

کفر و ایمان، طاعت و عصیان، خرابات و مناجات، دیروکعبه، مقید و مطلق، واجب و ممکن، «مَرَجَ البَحْرَیَن»[1] عبارت از این است. این نیز باعث تفرقه و سرچشمهٔ اغیار است. از این هم عبور نماید، و در این شهرها اقامت ننماید و یقین داند، رباعی:

یار است که می نماید اغیار — اغیار تو عین وهم و پندار
کثرت سوی وحدت است راجع — صد بار اگر کنی تو تکرار

شهرستان پنجم، عبارت از مصر جامع است و دار الملک دل، مثنوی:

آید پس از این منازل — دروازهٔ نفس و قلعهٔ دل
ملک و ملکوت و عالم اینجاست — شاهنشه روح اعظم اینجاست
بر پایهٔ تخت احترامش — دستور یگانه، عقل نامش

طالب صادق را، چون فتح این قلعه و تسخیرآن شهر میسر آید، از بند ناسوت برآید و ملکوت رُخ نماید، بیت:

اینجا برهد ز بند ناسوت — شهباز شود به فرّ لاهوت

در این شهر خلیفهٔ روح اعظم و دستور با دانش عقل معاد است، مثنوی:

چون شود[2] شکّان این عالم مطیع — نقش ها پیدا شود هر دم بدیع
چون شود در این صفت او مردکار — گردد آن گه لایق دیدار یار

در این شهر و در این ملک نگنجد و سیر نماید و اقامت نگیرد و سرمهٔ «ما زاغَ البَصَر»[3] در چشم کشد که اینجا طالب را اقسام حور و دلبر و نقش های حق پیکر دلکش و عجب تر می نماید و او را می ربایند. طالب تصور می کند که سیر منقطع شد و به زبان حال گوید، بیت:

این است نهایت طریقت — این است خلاصهٔ حقیقت

غلط گاه مردان است در هرچه نگاه می کند، جلوهٔ معشوق را می بیند،

---

۱. سورة الرحمن (۵۵) آیهٔ ۱۹ (م)
۲. ن: شوید
۳. سورة النجم (۵۳) آیهٔ ۱۷ (ک).

مثنوی:

هر زمان در قید وصف دیگر است / از سوی حق جانبش دایم در است
هر طرف کاندازد آن عاشق نظر / از صفت برگشته بیند بام و در
نقش‌های بوالعجب دروی پدید / هر تجلّی باشد از دیگر مزید
گم شود اندر تجلّی های ذات / یابد از کثرت در آن وحدت نجات
گم شود چون قطره در بحر محیط / نه مرکب ماند از وی نه بسیط
صد هزاران جان در این وادی نثار / کس از این وادی نیاید بر کنار

از صد هزار یکی و از بسیار اندکی از این شهر پر نمایش عبور می کنند.

شهرستان ششم، که شهر (ن ۳۳) اسما و صفات است می رسند به دستیاری مرشد کامل و پیرحاذق. اینجا طالب، گاه در اسما متلذّذ می شود و گاه در صفات محو می‌گردد، مثنوی.

قطره سان گم می شود در بحر ذات / نی ز خود آگاه نی علم از صفات
باز بهر حکمتش جانی دهند / از سر خوان کرم نانی دهند
گه فنای مطلق و گاهی بقا / گه دل مشتاق و گاهی درلقا

شهرستان هفتم، شهر سِرّ است، و مأوای سلطان عشق. اینجا اضافات عاشقی و معشوقی منقطع، مثنوی:

یک وجود آمد ولی صورت هزار / کثرت صورت ندارد اعتبار
سِرّ این از گفت و گو بالاتر است / فهم مردم اندرو رسواتر است
باز یابد سرّ وحدت را عیان / لیک او پیدا نه مطلق درمیان
چون شود هستیش جمله پای مال / محو گردد در شعاعات جمال
گوید این آیا منم یا دلبر است / ازتحیر پای نشناسد ز دست
گاه گاه از ذوق آن عالی مقام / لاف سبحانیش ظاهر در کلام
چون که در خود هیچ از هستی نیافت / رایت صورت «اناالحق» بر فراشت
خوش وصالی کاندرو واصل گم است / حالتی در پیش جان و دل گم است
آتشین پروانهٔ بی جان و تن / دیده در آتش وصال خویشتن
ز آتش او را کرده آتش همچو خود / چند گویم کاین ندارد حد و عد
در چه پیچم این سخن را در لباس / یا گشایم راه تمثیل و قیاس

چـون نیـاید وصـف او درگـفت و گـو / آب دریـا مـی نگـنجد در سـبو
حـال[1] او بـاخویش دایـم در وصـال / خـاکیـان از نـور او در ذوق حـال
از سـوی خـود هـر طرف بگشاده در / لیک هـر راهـیش از سـوی دگـر
یک طـرف مـعشوق و جـای عاشقی / یک طـرف عـذرا دگـر سـو وامـقی
هـر کجـا نـامی بـر آورده دگـر / هـر نـفس جـایی ز خـود داده خبر
عـالمی افکـنده در غوغـای خـویش / هر سری را کـرده پـر سودای خـویش
درمیـان آیـنه بـاعزّ و نـاز / کـی کـند بـا هـر کسـی افشـای راز

ای خود پرست اوباش ، این است حقیقت نقش و نقّاش ، باقی وسوسه را از لوح وجود بتراش ، مثنوی :

مـدّتی مـی زن سـرت بـر آستـان / تـا شمـارندت مگـر از راستـان
زاد ره کـن از جگـر وزاشک آب / راست مـی رو از غـم او رومتـاب

عزیزی گفته است، بیت :

شب رفت، حدیث ما به پایان نرسید / شب را چه گنه؟ حدیث ما بود دراز

عزیزی دیگر گفته است ، بیت :

او عـلم نـمی شـنید لب بـربستم / او عـقل نـمی خـرید دیـوانه شـدیم

نکات : عبادت الهی صد جزو است ، نود ونه ترک صحبت نااهـل ، ویک جزو اخلاص ، و اخلاص تبرا کردن است از ماسوی ، بیت :

هـر کـه جـز حق بسـوز و غـارت کـن / هـر چـه جـز دیـن از او طهـارت کـن

نکات : حصن حَصین نگاه داشتن دل است از جـانب غـیر ، و مـغز عبادت ترک تدبیر و اندیشه ، مثنوی :

ای بـرادر تـو هـمین انـدیشه ای / مـابقی تـو اسـتخوان و ریشـه ای
گـر گـل است انـدیشه تـوگلشنی / ور بـود خـاری تـو هـیمه گـلخنی

نکات : توکّل ، کل را گذاشتن است . و اندیشهٔ فردا ناکردن ، خود را عین خود دانستن است ، رباعی :

مـادام کـه در تـفرقه سـیر است تـرا / در هـر نـظری صـورت غـیر است تـرا

---

۱. در اصل .« حاصل» آمده ،« حال» در معنی و مفهوم درست است.

چون چشم تو برجمال وحدت افتاد   در کعبه و دیر جمله خیر است ترا

نکات : محبت که دل رابه خدای بسته داری،و غیر او را در نظر نیاری، و تخم معرفت در زمین دل بکاری ، و در همه حال از خدا شرم داری ، و اشک ندامت از دیدهٔ حق بین بباری ، و یک جان چه که بلکه هزار جان گرامی به شکرانهٔ آن سپاری ، رباعی :

ای آن که به قبلهٔ بتان روست ترا   بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا

دل در غم این و آن نه نیکوست ترا   یک دل داری بس است یک دوست ترا

تسلیم ، علامتی است مشتقّ از چند صفت . رجا ، حسن ظاهر اوست . و خوف ، شمع باطن او . و قبول بلا به رضا، ودلخوشی اطوار او. و جلوهٔ دیدار ،اسرار او . رباعی :

تو چون گویی در این میدان بیندیش   کجا خواهی رسید از کوشش خویش

برو تسلیم چوگان شو زمانی   مگر یابی زحال خود نشانی

رضا، با بلای هر دو عالم ساختن است ، و اندیشهٔ نیک و بد گذاشتن است ، وخود را در کفر و اسلام یکسان داشتن ، و عَلَم خوشدلی افراختن است . نسبت به آب دارد که در هر رنگی در آید ، و هیچ تفاوت صور و معنی در او پیدا نیاید ، و در هر مقامی که باشد ، ما فوق آن ، متصور ننماید ، بل نهنگی است که مظهر خیروشرّ و کفروایمان و نیک وبد ، غذای اوست . اگر در مقام مناجات دارند ، به سوی کعبه رو آرد ، و اگر از اهل خرابات شمارند ، منت به جان نگارد ، رباعی :

رضا به عشق کدام است و اختیار کدام   چه دل به عشق دهم دل کدام و یار کدام ؟

در این کمند که صد سر ز حلقه می ریزد   بهار کشته چه و قیمت شکار کدام

این چند کلمه حسب الاشارت نوّاب معلّی القاب خان دوران - غفراللّه ذنوبه - در اسؤلهٔ خلوت در انجمن ، سفر در وطن ، هوش در دم ، نظر برقدم، نوشته شد در ملک ادیسه شهرکتک، کهترین اهل اللّه محمد قاسم نامه سیاه.نام این اجزاء میکدهٔ محبت نهاده شد . تحریر فی التاریخ غرّهٔ ذی الحجّهٔ سنه ۱۰۷۷ [هـ ق].

*****

عشق است تا ابد خواهد بود جوینده عشق بی دیده بود
فردا چو قیامت آشکارا گردد ای هر که نه عاشق است در دوزخ باد

منقسم به سه قسم است قسم اول بصورت انسان
اند از حقیقت و معانی خالی خطاب در حق ایشان اولئک
کالانعام بل هم اضل سبیلا است بعده اولئک هم الغافلون
بصورت و حقیقت انسان بخطاب ولقد کرمنا
بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ونفخت فیه من
روحی وایدناه بروح القدس معزز اند طائفه
اول امروز در حجاب معرفت فردا بصیرت رویت باشند طائفه
دوم امروز در عبادت معرفت فردا با رویت در بهشت دوزخ
در بهشت باشند ان الابرار لفی نعیم مقام این طائفه ثالث
در حمایت عزت اللهی باشند نعت ایشان اولیائی تحت
قبائی لا یعرفهم غیری عبارت از حقیقت انسان است از
افهام خلق، فضل حق تعالی ایشان را چنین یاد میکند سلام علی
الیاسین ولولاک لما خلقت الکونین قل ان کنتم

لیاسین

اندیشه

و

اندیشمندان



اشاره

میرزا اسدالله خان غالب، نویسنده و شاعر و محقق مسلمان هندی (۱۷۹۷م- ۱۸۶۹م) از شاعران گرانمایه و پارسی‌گوی دوران حکومت مغول در شبه‌قاره هند می باشد. او پیشرو سبک نو در شعر اردو و ملقب به پدر شعر اردوست؛ اما اشعار فارسی و عشق او به این زبان بحدی بود که به اشعار فارسی خود مباهات می‌کرد. به بهانه دویستمین سالگرد تولد این شاعر بزرگ، به بررسی شعر و کلام او می‌پردازیم.

دکتر سید احسن الظفر
هند

تاثیر بیدل بر غالب

تی.اس.الیت می نویسد: «گویندگان بد ، تقلید می کنند و گویندگان خوب ، سرقت می کنند.»[1] منظور الیت شاید این بوده که هیچ شاعری نمی‌تواند ادعا کند که او همهٔ مطالب تازه را ارائه کرده است. براستی هر شاعر بعدی نمی تواند قدم به عرصه شاعری بگذارد تا وقتی که سخنان گویندگان قبلی اش را باکمال دقت و ژرفا مورد مطالعه قرار ندهد. غالب خودش در یکی از نامه های فارسی به یکی از دوستان خود توصیه به این امر می کند:

« از ریخته گویان میر و میرزا و از زمره پارسی گویان کلام صائب و عرفی و نظیری وحزین در نظر داشته باشند... همه کوشش در آن بود که جوهر لفظ را بشناسند و فروغ معنی را بنگرند وسره را از ناسره جدا کنند."[2]

البته برای رسیدن از تقلید به تحقیق و از پیروی به اصالت، شاعر بر اساس هوش و استعداد طبیعی خود، نیاز به زمان دراز یا کوتاه دارد. غالب خودش پس از ریاضتهای ده ساله، به منزل مقصود رسیده و هم چنین بیدل پس از تمرین های نوزده ساله و لا ینقطع توانسته به هدف خود برسد.
غالب در همه آثار منثور و منظوم خود سخن ازگویندگانی به میان آورده است که تحت تاثیر سخنان دلنشین شان قرار گرفته یا از آنها پیروی کرده ، چنانکه در تقریظی که در آخر کلیات غالب قرار دارد، می نویسد :

---

۱. مجله سخن ، دوره ۲۶ ، شماره ۵ ،ص ۶.
۲. کلیات نثر غالب ، چاپ نولکشور، ص ۲۳۲.

« هر چند منش که یزدانی سروش است ، در سرآغاز نیز پسندیده گوی و گزیده جوی بود. اما پیشتر از فراخ روی پی جاده ناشناسان برداشتی و کژی رفتار آنان را لغزش مستانه انگاشتی تا هم درآن تکاپوی پیشخرامان را به خجستگی ارزش همقدمی که در من یافتند ، مهر بجنبید و دل از آزرم بدرد آمد . اندوه آوارگی من خوردند و آموزگارانه در من نگریستند. شیخ علی حزین بخنده زیر لبی بی راه رویهای مرا در نظرم جلوه‌گر ساخت و زهر نگاه طالب آملی و برق چشم عرفی شیرازی ماده آن هرزه جنبش های ناروا در پای ره پیمای من بسوخت . ظهوری بسر گرمی گیرائی نفس حرزی ببازوی و توشه برکمربست و نظیری لاابالی خرام بهنجار خاصه خودم بچالش آورد و اکنون به یمن فره پرورش آموختگی این گروه فرشته شکوه کلک رقاص من به خرامش تذرو است و به رامش موسیقار، به جلوه طاوس است و به پرواز عنقا. »[۱]

اینجا سخن از حزین لاهیجی ، طالب آملی ، عرفی شیرازی ، نظیری نیشاپوری و ظهوری ترشیزی به میان آورده و تاثیر سخنان شان را اعتراف نموده است که تا چه اندازه ویژگیهای شعری و خصوصیات کلام آنها ، او را تحت تاثیر فراوان قرار داده است. در مثنوی «باد مخالف» به طور مشروح این حقیقت را بیان کرده است:

ای تماشائیان ژرف نگاه — هان بگوئید حسبة لله
که چسان از حزین به پیچم سر — آن بجادو دمی به دهر سحر
دل دهد کز اسیر برگردم — ز ان نو آئین سفیر بر گردم
دامن از کف کنم چگونه رها — طالب وعرفی و نظیری را
خاصه روح و روان معنی را — آن ظهوری جهان معنی را
آنکه از سرفرازی قلمش — آسمان ساست پرچم علمش
طرز اندیشه آفریدهٔ اوست — در تن لفظ جان دمیده اوست
پشت معنی قوی ز پهلویش — خامه را فربهی ز بازویش

۱. کلیات فارسی غالب ، نولکشور، ص ۵۵۴.

طـــرز تـــحریر را نـــوی از وی صـــفحه ارتـــنگ مـــعنوی از وی [1]

غالب عقیده داشت که فارسی زبان مخصوص ایرانیان است پس باید به سخنان ایشان استناد کرد:

کـــاین زبـان خـاص اهـل ایـرانست مشکـــل مـــا و ســهل ایـرانست [2]

این امر شگفت آور است که هنگام انتقاد شدید سخنان فارسی گویان هندی نژاد، غالب از یاد می برد که او خودش گوینده فارسی گوی هندی است. ولو که به گفتهٔ خودش زادهٔ هند و پارسی زبان است. [3]

بهر حال کسانیکه طرفداران غنی کشـمیری ، نـاصر عـلی سـرهندی وعبدالقادر بیدل و شاعران دیگر هندی نژاد و شیفته سخنان ایشان هستند، این دیدگاههای غالب را به شاعرانه بودن کلامش تعبیر می کنند.

علی رغم لحن شدید غالب در انتقاد ، واقعیتی که نمی توان ازآن انکار کرد آنست که غالب تا اندازهٔ زیادی تحت تاثیر سخنان دلآویز بیدل قرار داشت؛ نکته ای که نگارنده تلاش دارد در این مقاله به آن بپردازد.

در این امر که غالب تحت تاثیر بیدل قرار گرفته ، بیانات او در موارد مختلف ضد یکدیگر است. در پایان تقریظ بر کلیات خود ، چنانکه گذشت ، غالب برای فارسی گویان هندی نژاد مثل ناصر علی و بیدل و غیره تعبیر «جاده ناشناسان » بکار برده و شیوه شان را «لغزش مستانه » نامیده است که حتما طنزی است بر آنها . حال آنکه واقعیت آنست که او هم در شعر اردو و هم درشعر فارسی از بیدل پیروی کرده و سلسله اش تا آخر حیات ادامه یافته است و اعتراف غالب به پیروی از بیدل و تاثیر فوق العاده اش در شعر اردو بقرار زیر است :

آهـنگ اسـد مـین نـهین جـو نـغمه بـیدل عـــالم هـمه افـسانه مـا دارد و مـا هـیچ

اسد هو جا سخن نـ طرح باغ تـازه دالی هــ مـجهـ رنگ بهـار ایجـادی بـیدل پسـند آیـا

۱. همان ، ص ۱۰۱.
۲. همان ، ص ۱۰۲.
۳. همان ، ج ۴ ، ص ۱۴۷۶.

مــطرب دل نــ مــرــ تار نـفس ســ غـالب   ســـاز پــررشته پــی نــغمهٔ بــیدل بــاندها
مجهــ راه سخن مین خوف گمنـامی نهین بـیدل   عصای خضر صحرای سخن هــ خامه بیدل کا
هــ خـامه فـیض بـیعت بیدل ز کـف اسـد   یک نیستــان قـلمرو اعجـاز هــ مـجهــ

بعلاوه ، از مطالعه « غالب کــ خطوط » مرتبه خلیق انجم (در هر چهار جلد) چنین بر می آید که غالب در حدود شانزده جا شعری یا مصرعی از بیدل نقل کرده است.

این اشعار همراه با بیانات غالب به قید سن نوشته می شوند تا بتوان نتیجه گیری کرد که در مورد پیروی خود از بیدل ، او در سراسر زندگی ، با چه نشیب و فرازهای فکری روبرو شده بود.

لازم بذکر است که بر طبق بیان گذشته ، غالب تا بیست و پنج سالگی یعنی تابه سال ۱۸۲۲م از بیدل پیروی می کرد.

در زیر موارد مهمی ذکر می گردد.

۱ - در سال ۱۸۱۸م وقتی غالب که در کلکته مثنوی «باد مخالف » را به سلك نظم کشید، در آن از بیدل با تعبیرهایی مثل « محیط بی ساحل»، « قلزم فیض»، « صاحب جاه و دستگاه » و « غیر نادان » یاد کرده:

همچنــان آن مــحیط بــی ســاحل   قــلزم فــیض مــیرزا بــیدل
گــرچــه بـیدل ز اهــل ایــران نـیست   لیك هــمچو قــتیل نــادان نـیست
صــاحب جــاه و دستگــاهی بــود   مــر ورا ز تــن نــمد کــلاهی بــود

پس ازآن شعری از بیدل به عنوان شهادت برای درستی واژه «زده» نقل کرده است که بقرار زیر است:

عـاشقی، بیدلی ، جـنون زده‌ای   قــدح آرزو بــخون زده‌ای [1]

۲. در سال ۱۸۵۴م می نویسد :" (ترجمه فارسی: کیست از تقدیر کنندگان از من که بر او افتخار کنم . بگفتهٔ رفت گوهر که بفهمد او غلام من است و هر که نفهمد من غلام اویم):

۱. همان، ص ۹۹ - ۹۸.

زندگی بر گردنم افتاد بیدل چارهٔ نیست　　　چاره باید زیستن ناچار بایدزیستن [1]

۳. در اکتبر ۱۸۵۸م می نویسد : (ترجمه فارسی : ای آقا ! سستی را راه مده، با عجله کار را انجام ده.)

ای ز فرصت بیخبر ! در هر چه باشی زود باش [2]

۴. در سال ۱۸۵۹م می نویسد : (ترجمه فارسی : بیدل، ناصر علی و غنیمنت .. فارسی شان چه جوراست ؟ سخنانشان چه رابطه بـا لذت و شیوهٔ دلآویـز سخنان ایرانیان دارد ؟) [3]

۵. در سال ۱۸۶۰م می نویسد :- (این مصرع میرزا عبد القادر بیدل گوئی از زبان من است)-(ترجمه فارسی:

عالم همه افسانه ما دارد و ما هیچ) [4]

و بسیاری مثالهای دیگر در این رابطه وجود دارند که می توان به کلیات فارسی غالب به اردو یا فارسی مراجعه نمود. بدین ترتیب بنظر می رسد که بیانات غالب در مورد بیدل باهم تناقضی فاحش دارد و در عین حال نقل شعری یا مصرعی از سخنان بیدل به مناسبات گوناگون یا ارائه آن به طور شهـادت و سند، برای کسانیکه می خواهند سخنان غالب و بیدل هر دو را مورد بررسی و مقایسه قرار دهند، موجب افزایش حیرانی و سرگشتگی و کشمکشهای ذهنی می شود. بنابراین می توان گفت که نقشهای عمیق سخنان بیدل که در ژرفای ذهن و فکر غالب نفوذ کرده بودند با همه تلاشهای پیگیر برای به کنار گذاردن آنها، او نتوانست خودش را از چنگ بیدل رها کند. و «رنگ بهار ایجادی بیدل» رابر « جاده ناشناسی و کـج رفتـاری او » اولویت داد... دکـتر اقبـال درست می‌نویسد:

"نفوذ بیدل در آثار غالب هنوز در خور تعمق و تحقیق بیشتر است.» [5]

۱. غالب کـ خطوات ، ج ۳ ،ص ۱۵۳.
۲. همان ، ج ۲ ، ص ۷۰۸.
۳. همان ، ج ۲ ،ص ۵۹۴.
۴. همان ، ج ۲ ، ص ۶۱۰.
۵. محمد ریاض، اقبال لاهوری دیگری شعرای فارسی گوی ،مرکز تحقیقات ، ص ۱۲۴.

در جائی دیگر هم همین نتیجه آمده است :

« ولو که غالب در شعرگوئی پیروی از شیوهٔ بیدل و دیگران را ترک گفته بود و درین زمینه انحراف از شیوه وسبک فارسی زبانان هیچگاه روا نمی‌داشت بازهم رنگ بیدل در افکار واندیشه‌هایش تا زمان دراز پابرجاماند.»[1]

خلیفه عبدالحکیم می نویسد :

« حتی دیوان چاپی او که منتخبی است از سخنان او، عاری از رنگ بیدل نیست » و می افزاید :

« سخنان فارسی غالب نسبت به کلام اردوی او روشن تر هستند ولو که در بعضی جاها رنگ بیدل بچشم می خورد.» [2]

نیاز فتحپوری نویسنده معروف زبان اردو اظهار می دهد:

« سخن گو و سخن فهم تر از غالب چه کسی می تواند شود ولی در پیروی از بیدل ریخته گفتن (شعراردو گفتن) برایش خیلی دشوار شد تا آن درجه که آنرا با قیامت برابر می کرد. اما چون فارسی دانی غالب خیلی پیشرفته بود لذا درآن در بیشتر موارد از چراغ بیدل کسب روشنائی کرده و تا اندازهٔ زیادی در آن توفیق یافته است.»[3].

عقائد و آرای دانشمندان برجسته و معروفی را که سالها سخنان غالب و بیدل و... را با کمال دقت مورد بحث و بررسی قرار داده اند ، نباید با نگاه سطحی نگریست و جای تأمل فراوان دارد.

بهرحال پس از بررسی دقیق و مقایسه ای اشعار بیدل و غالب چنین به نظر می‌رسد که در بعضی جا ها غالب ترجمه منظوم کلام بیدل را به شیوه‌ای بسیار دلآویز آورده است. همچنین در بعضی جا چنین بنظر می رسد که فکر و اندیشه بیدل را در کورهٔ ذوق قریحه خود گداخته با تاثرات دیگر مخلوط کرده

---

۱. یادگار غالب ، اله آباد ، ص ۱۹۶.

۲.خلیفه عبد الحکیم ، افکار غالب ، دهلی ، ص ۸ - ۶.

۳. مجله نگار، مارچ ۱۹۳۶م.

عنصری جدید آفریده است. آنگاه بیان غالب که

آهنگ اسد مین نهین جو نغمه بیدل　　　عالم همه افسانهٔ ما دارد و ما هیچ

کاملاً مبتنی بر واقعیت است و بیان شاعرانه‌ای نیست.

جهان را جلوه گاه زیبائی از نیروی آفرینش خدا قرار دادن از جمله مطالبی است که هم بیدل و هم غالب آنرا بیان کرده‌اند. اما بیدل به جمله اثباتی بیان کرده است که شش جهت نشاندهنده شوخی اظهار اوست در صورتیکه غالب آنرا به شیوه استفهام بیان کرده است که این نقوشی که در پیرامون ماست نمایانگر شوخی اظهار کیست ؟ و لطف و لذتی که ازین شیوه به دست می آید همانند سبک کلام خداوند است که می فرماید :

"افلا ینظرون الی‌الابل کیف خلقت ؟ والی السماء کیف رفعت ؟"[1] (ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به سوی آسمان که چسانش برافراشته‌اند؟)

این مثالیست و چه بسا شعرهائیست که تنها بر اساس شیوهٔ دلکش و جذاب نزد خوانندگان از ارزش بسیار بر خوردار است.

در شعرهای فارسی غالب نیز استقبال وی از بیدل کاملا آشکار است:

بیدل : طریق عشق دشوار است ز آئین خودبگذر
حریف کفر نتوان شدن باری مسلمان شو

غالب : دولت به غلط نبود ازسعی پشیمان شو
کافر نتوانی شد ناچار مسلمان شو

بیدل : لب فرو ماندیم تا رفع دوئی انشا کنیم
درمیان ما وتو ، ما و تو حایل می شود

غالب : ما همان عین خودیم اما خود از وهم دوئی
درمیان ما و غالب ، ما و غالب حایلیم

بیدل : ناله ای داریم و محو پردهٔ گوش خودیم
شوق ما را بر کسی دیگر دماغ عرض نیست

۱. قرآن کریم ، سوره ۸۸ ، آیات مبارکه ۱۷ و ۱۸.

غالب : زحمت احباب نتوان داد غالب پیش ازین
هرچه می گوییم بهر خویش می گوییم ما
بیدل : مگو کعبه از صاحب دیر نیست
بدیر و حرم سجده بر غیرنیست
غالب : مقصود ما ز دیر و حرم جز حبیب نیست
هر جا کنیم سجده بدان آستان رسد

درمطلع های غزلهای ردیف الف، پیروی غالب از غزلهای بیدل و استقبال او از بحرهای بیدل کاملا آشکار است و هم افکار و اندیشه هایی که در آن بیان شده با هم شباهت بسیار دارند.

غالب : نمی بینیم در عالم نشاطی کا سمان ما را
چو نور از چشم نابینا ز ساغر رفت صهبا را
بیدل: گذشت از چرخ و بگرفت آبله چشم ترما را
هوایت تا کجا از پانشاند نالهٔ ما را
غالب : پس از کشتن بخوابم دید، نازم بدگمانی را
بخودپیچد که هی هی دی غلط کردم فلانی را
بیدل : اثر دور است ازین یاران حقوق آشنائی را
سرو گردن مگر ظاهر کند درد جدائی را
غالب : پس از عمریکه نرسودم بمشق پارساییها
گدا گفت و بمن تن در نداد از خود نمائیها
بیدل : سخن شد داغ دل چون شمع از آتش بیانیها
معانی مُرد در دوران ما از سکته خوانیها

و...

دکتر سید عبدالله می نویسد: « غزلهائیکه در آنها کلماتی و ترکیباتی مثل طلسم حیرت ، قفل ، کلید ، جوهر، جوهر آئینه،ورطه گرداب ، عقل کل ، لاهوت ، هیولی ، افسون ، تمثال ، آگهی ، عنقا ، عدم ، وجود، عقده ، کشایش ، نیرنگ و دیگر واژه های فیلسوفانه ازین جور اغلب وجود دارند و روحیه

مطالب در آنها متصوفانه و مربوط به ماوراء طبیعت باشد باید باور کرد که غالب حتماً در آنها از بیدل پیروی کرده است.»[1]

احمد صدیقی می نویسد: «غالب با بیدل ارادت می ورزید ، و در کلیات وی می توان تعداد زیادی از اشعار پیدا کرد که نشان دهندهٔ تاثیر بیدل بر غالب هستند و اینکه او شعر بیدل را در نظر داشته یا تحت تاثیر آن قرارگرفته، شعر گفته است. بیدل دشوار پسند تر از غالب بوده ولی به عقیده‌ام، غالب ازین جهت بر بیدل رجحان و امتیاز دارد که او ، همانند بیدل ، در تخیل یا فکر خود گم و متلاشی نمی شود (رشته را از دست نمی دهد) غالب هر کجا که باشد پاهایش روی زمین است. او هیچگاه از ما جدا نمی‌شود یا نمی‌خواهد از ما بریده شود. در زمینی بودن غالب ماورائیت وجود دارد و در ماورای طبیعت بودن وی نشانه ارضیت (زمینی بودن) است. که بر اساس آن در سخنان وی نوعی دلکشی و دلاویزی و جذابیت و رفعت به وجود آمده. بیدل یکی ازبزرگترین اصول وقاعده شعر را که عبارتست از بیان کردن واقعیتها به شیوه ساده و دلکش و بی پیرایه و طبیعی، نادیده گرفت. بیدل، حتی نکته ای ساده را نمی خواست به شیوه ساده اظهار دهد یا نمی توانست آنرا بیان کند. وکسی که شعر مشکل گوید او را شاعری خوب نمی دانم . اغلب در منویات و هوش و استعداد این نوع شاعران فتور و تقصیری باشد . کسانیکه بر گفته و کنش خود اعتماد ندارند، این نوع شیوه بیان را برگزینند.»[2]

غالب ، همان طور که اشاره شد ، در بیشتر موارد بر طبق اوضاع و احوال آن هنگام ، شعری یا مصرعی از کلام بیدل ، که کاملا به آن سازش داشت ، ارائه می‌کرد و می‌گفت که از شعر بیدل لذت می‌برم، بیدل چه خوب و نغز گفته ، این مصرع بیدل گوئی از زبان من است و این نکته را هم باید در نظر داریم که این جور عقیده ها را غالب در سالهای ۱۸۵۷ ، ۱۸۵۸ و ۱۸۶۰م اظهار داشته است در صورتی که به گفته خودش ، او پیروی از بیدل را تنها به

۱. نقد غالب ، علیگره ، ص ۷۰.
۲. همان ،ص ۳۱۷.

سال ۱۸۳۲م (یعنی در بیست وپنج سالگی خود) ذکر کرده است.

این امر شگفت آور است زیرا شیوه‌ای که مورد علاقهٔ غالب بوده در نزد پروفسور رشید احمد علامه، خلل در منویات وهوش بیدل است. این پاسخ کاملا جنبه عاطفی داشت، اما واقعیت آنست که سخنان هر شاعر، ولو که از بزرگان باشد ، رطب و شیرینی خاصی دارد. پس کلام بیدل هم رطب و شیرینی دارد. بیدل خودش اظهار داشته که سخنان وی بر دو نوع است:۱- " بی بضاعتان و افسردگان"، ۲-" مایه داران گوهر کمال و تازه رویان چمن خیال". نخستین نوع کلام او به دورانی بستگی دارد که هنوز از تجربیات هندی خود در زمینه شعر می گذشت. این دوران تا به سال ۸۳ ۱م ادامه دارد ؛ زیرا ضمن رویدادهای ۱۰۸۳ھ می نویسد :

« این قدر از جمله فوائدیست که پیش از آشنائی طرز سخن در ضمن بعضی احوال بی اختیار رو نمود»[۱]

ولی غالب می نویسد :

«در ظرف ده سال دیوانی بزرگ آماده شد و چون سرانجام بهوش آمدم آنرا بکنار گذاشتم و اوراقش را چاک کردم »[۲] و در برابر این بیان غالب ، بیان بیدل را ملاحظه کنید که می گوید :

« بید را بجرم بیحاصلی ، از حاشیه گلشن محروم داشتن آبیاری انفعال مروت داشت. و سرورا ، به خطای بی پری ، از سواد چمن بیرون راندن ، علم سرنگونی انصاف می افراشت . ناچار ربط این « بی بضاعتان » با « مایه داران گوهر کمال » از شعبه های ضرورت وفاق فهمید»

بچشم هوش اگر اسرار این آئینه دریابی صفا و جوهر و زنگار چشمکها بهم دارد[۳]

*****

۱. کلیات بیدل ، نولکشور ، ص ۲۲۲.

۲. غالب کـ خطوات ، ج ۲ ، ص ۸۲۶.

۳. دیباچه کلیات بیدل ، بخش ، ص ۴.

دکتر سید محمد اکرم شاه
(مترجم : خانم انجم حمید)

غالب در افکار اقبال

علامه اقبال لاهوری به اسد الله خان غالب دهلوی علاقه ای شدید داشت و او را در اشعار خود در چندین مورد ستوده و اعتراف کرده که از افکار او و بیدل در کلامش بهره برده است. وی می گوید :

من اعتراف می کنم که از میرزا غالب و عبد القادر بیدل بسیار استفاده کرده ام. بیدل و غالب مرا آموخته اند با توجه به این که افکار غربی را در شعر خود جای می دهم، چطور بتوانم روحیهٔ شرقی را نیز در افکار خود زنده نگاه دارم.

روزگار اسد الله خان غالب یعنی سالهای ۱۷۹۶ تا ۱۸۶۹م دورهٔ انحطاط و سقوط حکومت تیموریان در شبه قاره هند بود . در سال ۱۸۵۸م غالب سقوط حکومت ، قتل عام شاهزادگان و مسلمانان هند به دست انگلیسی ها، آشوب ویاس را به چشم خود دیده بود و در این اندیشه بود تا از آن محیط آشوب زده فرار کند . از طرفی غالب به ایران علاقه داشت و آرزو می‌کرد بتواند به آن سرزمین رفته در آنجا رحل اقامت افکند؛ چنانچه در بیتی چنین می گوید:

گرفته خاطر غالب ز هند و اعیانش   بر آن سر است که آوارهٔ عجم گردد

وی خود را به بلبلی تشبیه می کند که اصلش گلستان عجم است اما وی

---

۱. اقتباس از مقاله «غالب و گوته درافکار اقبال » ، متن سخنرانی دکتر اکرم شاه در سمینار غالب در لاهور، آذر ۷۶ / دسامبر ۱۹۹۷م.

در محیطی غریب درگیر است. غالب این مضمون را در بیت زیر گفته است:

بود غالب عندلیبی از گلستان عجم — من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش

حتی غالب زبان خود را نیز هندی نمی داند بلکه فکر می کند که در واقع با اصفهان و هرات و قم پیوستگی دارد:

غالب ز هند نیست نوایی که می کشم — گویی ز اصفهان و هرات و قمیم ما

وی نمی خواست در هند زندگی کند و حتی دوست نداشت در آنجا بمیرد، بلکه آرزو داشت در اصفهان زندگی کند و در نجف بمیرد ؛ چنانچه می‌گوید :

«در نجف مردن خوش است و در صفاهان زیستن .»

اسد الله خان غالب بدون شک از شاعران بزرگ ومسلّم فارسی گوی به شمار می آمد. کلامش تا سده نوزدهم میلادی نشانه ای از آثار بزرگ ادبی ماست. در واقع دیوان اردوی غالب از شاهکارهای ادبی این منطقه به شمار می رود ، اما غالب کلام فارسی خود را برآن ترجیح می دهد. وی دربارهٔ این امر در بیتی چنین گفته است:

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ — بگذر از مجموعهٔ اردو که بی رنگ من است

با توجه به بررسی تاریخ شعر فارسی در شبه قاره معلوم می شود که بعضی از سرایندگان ایرانی مانند طالب وحزین و جز آنها بر کلام ومحاورهٔ فارسی شاعران فارسی گوی شبه قاره ایراد می گرفتند و همچنین برخی از شاعران محلی شبه قاره مانند شیدا فتحپوری ، منیر لاهوری و بخصوص سراج الدین علی آرزو اشعار سرایندگان ایرانی را از نقطه نظر ادبی و فنی مورد نقد قرار داده اند. خان آرزو به زبان شناسی آشنایی ویژه ای داشت و پس از تحقیق بسیار به این نتیجه رسید که در محاوره های فارسی روز به روز اختلاف زیاد به وجود می آید. به این سبب سرایندگان شبه قاره باید از گفتن شعر به فارسی اجتناب ورزند. وی به شاعرانی مانند میر تقی میر و سودا نصیحت می کرد که به جای فارسی به اردوی ریخته شعر بگویند و این دو شاعر و دیگر شاعران بزرگ فارسی گو نیز بیشتر به شعر اردو پرداختند .

Accession Number 173252
Date 23.5.02

برعکس آن‌ها غالب دهلوی تنها سراینده ای بود که باوجود عوامل فراوان به فارسی شعر سروده و می توان گفت که بهترین آثار خود را به فارسی نگاشته است . اگر غالب نیز مانند دیگر سرایندگان شعرگوئی فارسی را ترک می گفت حتما تاریخ و سنت عظیم نهصد ساله شعر فارسی در شبه‌قاره ضعیف می شد و پس از آن اقبال لاهوری این سنت را تا این حد نمی‌پذیرفت و دوام نمی‌بخشید.

عشق و علاقه غالب به ایران در واقع شیفتگی او به حافظ است. وی درمیان سرایندگان شعر فارسی برای حافظ اهمیت بسیار قائل بوده و بر دیوان وی تقریظ نیز نگاشته است. در جایی عظمت حافظ را با این کلمات اظهار می‌کند :

ارباب دانشی که جهت آزاد منشی کلام را عظمت و بزرگی قرار داده اند از آن میان پیر مغان آتشکدهٔ اسرار ، آبروی فارس ، رنگ و بود خرد ، نکته سنج شیراز حافظ شیرازی است که کلامش تحفه ای از عالم معنوی است. وی به عنوان لسان الغیب شهرت دارد و شعر او مانند صدای بازگشت از زمزمهٔ وحی است.

غالب جهت قدرشناسی از حافظ متعدد غزلها وی را مورد استقبال قرار داده است. این غزلها کمال قدرت وی را به زبان فارسی نشان می دهد.

غالب ، شاعر متفکر است . اقبال دربارهٔ وی عقیده دارد. «غالب بدون شک از سرایندگانی است که وجدان تخیل شان آنها را مقامی بالا تر از حدود تنگ ملیت و مذهب اعطا می کند. غالب شاعری آزاد منش است. رجحان فیلسوفانه وی آزاد منشی اش را مستحکم تر می کند. بنابر این وی بسیاری از سنت ها و آئین ها را رعایت نمی کند. در بعضی موارد آنها را یک نوع دیوانگی به حساب می آورد. همچنین وی عصیان را نیز خوی آدم می داند و به این ترتیب به بدی نمی شمارد. مثلاً در بیتی می گوید:

خوی آدم دارم آدم زاده ام　　آشکارا دم ز عصیان می زنم

در بعضی موارد حتی از برخی آئین های مذهبی نیز ایراد می گیرد و

عقیده دارد چون طبعش عجمی است بنا به همان دلیل عذر می خواهد که رموز دین عربی را به طور کامل و صحیح نمی فهمد. این مضمون را چنین می‌گوید :

رموز دین نشناسم درست و معذورم　　　نهاد من عجمی و طریق من عربی است

و در جای دیگر می گوید :

راهی ز کنج دیر به مینو گشاده ام　　　از خم کشم پیاله ودر کوثر افکنم

غالب در کلام متصوفانه خود نیز تاکید می کند که حتی شناخت و تشخیص مذهبی خود را از بین ببرد. از این فکر معلوم می شود که وی تحت تاثیر دین الهی اکبر پادشاه و نهضت دارا شکوه قرار گرفته است.

تصور غالب از بهشت رنگ و بوی خاص خودش دارد.بهشت با همه زیبایی خودمقامی آرامش بخش دارد. در آنجا زندگی دگرگونیهای خود را از دست می دهد. غالب تنوع و هیاهوی زندگانی را دوست دارد و به فکر بهشت و حور و آسایش های ابدی نیست. وی در مثنوی «ابر گهر بار» این موضوع را مطرح کرده است:

در آن پاک میخانه بی خروش　　　چه گنجایی شورش نای و نوش
سیه مستی ابر و باران کجا؟　　　خزان چون نباشد بهاران کجا
چه منت نهد ناشناسا نگار　　　چه لذت دهد وصل بی انتظار
گر یزد دم بوسه اینش کجا؟　　　فریبد به سوگند دینش کجا؟
نظر بازی و ذوق دیدار کو　　　به فردوس روزن به دیوار کو
به بند امید استواری فرست　　　به غالب خط رستگاری فرست

وی آرزو دارد که پس از مرگ نیز هیجان و شور و هیاهوی دنیا را در پیش داشته باشد...

*****

دکتر محمد سلیم ملک
پاکستان

غالب
بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره

میرزا اسد الله خان غالب یکی از بزرگترین شعرای فارسی گوی در شبه‌قاره می‌باشد. مقام وی از دیگر شعرای فارسی گوی که در عهد پادشاه مغول جلال الدین اکبر از ایران گاه گاه به شبه قاره می آمدند ،کمتر نیست. وی شعر فارسی را در شبه قاره پاکستان و هند ، به اوج رسانید.

میرزا غالب در ۲۷ دسامبر ۱۷۹۷ در آگره (هند) چشم به جهان گشود. یکی از استادان وی ملا عبد الصمد بود که وی نیز در همان زمان از ایران تازه آمده بود و در آگره می زیست. میرزا غالب زبان فارسی را نزد وی فراگرفت. هنوز سیزده ساله بود که با دختر نواب الهی بخش خان معروف ، که اسمش امراؤ بیگم بود ، ازدواج کرد. غالب هنوز به پانزده یا شانزده سالگی نرسیده د که آگره را به قصد دهلی ترک کرد.

وسیلهٔ امدار معاش میرزا غالب تنها وظیفه‌ای بود که از دولت آنزمان به ن می‌رسید. بهادر شاه ظفر ، آخرین تاجدار مغول ، به غالب توصیه کرد خاندان تیموریان » را بنویسد و بخاطر آن ماهانه پنجاه روپیه حقوق غالب تاریخ تیموری را تا عهد نصیرالدین همایون نوشت و وز » گذاشت. بخش دوم را «ماه نیم ماه » نامید، اما متأسفانه

نتوانست آن را به انجام برساند. امیر رام پور نواب یوسف علی خان یکصد روپیه ماهانه برای وی می فرستاد و امیران دیگر از تونک، الور و پتیاله هم در امر معاش او را کمک می کردند، ولی غالب به حدی در هزینه کـردن پـولها اسراف خرج می کرد که همیشه قرضدار می ماند. غالب در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۸۶۹ دیده از جهان فروبست.

غالب شعر فارسی را خیلی دوست می داشت. از دوازده سالگی بود که شروع به گفتن شعر به فارسی کرد. وی در نامه ای به یکی از دوستان خود نوشت.

«خامه از بدو فطرت درگهر افشانی در آغاز ریخته گفته وبه اردو زبان غزل سرا بوده تابه پارسی زبان ذوق سخن یافت.».

شعرهای میرزا غالب که به زبان اردو سروده است، در دو کتاب به نام نسخهٔ حمیدیه و نسخه امروهه جمع آوری و چاپ شده اند. غالب آنها را در حدود پانزده سالگی سرود. بعد ازآن وی کاملاً به فارسی توجه نمود و در سرودن شعر فارسی شهرت یافت. غالب اگرچه شعر و نثر اردو هم نـوشته است ولی در فارسی بهترین نظم و نثر از اوست. وی به شعر های فارسی خود افتخار می کند و می گوید:

فارسی بین تا ببینی نـقش هـای رنگ رنگ　　　بگذر از مجموعه اردوکه بی رنگ من است

این نکته ادعای شاعری است، اما او نه تنها بزرگترین شاعر شعر اردو در شبه قاره می باشد بلکه در ایران هم یکی از معروف ترین شعرای فارسی بشمار می رود.

آثار میرزا غالب به زبان فارسی عبارتند از:

۱ - گل رعنا، برگزیده و چیده شعر های فارسی و اردو است که توسط خود وی انتخاب شده اند.

۲ - کلیات نظم فارسی، این مجموعه شامل قطعات، نوحه، مخمس، ترکیب بند، ترجیع بند، مثنوی، قصیده، غزل و رباعی است که تا سـال ۱۸۶۱م سروده شده اند.

۳ - کلیات نثر فارسی ، این مجموعه شامل «پنج آهنگ» ، « مهر نیمروز » ، «دستنبو» و نامه های غالب است. «مهر نیمروز » تاریخ خاندان تیموری است و «دستنبو» پیرامون رویداد شورش ۱۸۵۷م است .

۴ - قاطع برهان ، کتابی درباره برهان قاطع است و اشتباهاتی که به زعم غالب درآن کتاب وجود دارد.

۵ - سبد چین، بخشی از شعرهای غالب است که بعد از چاپ « کلیات نظم فارسی » سروده شده اند. این کتاب در سال ۱۸۶۷م به چاپ رسید.

۶ - باغ دو در، مجموعه شعر و نثر است.

۷ - متفرقات غالب ، این کتاب را مسعود حسن رضوی ترتیب داده و مشتمل بر بعضی نامه های فارسی ، مثنوی « باد مخالف » و یک مثنوی دیگر می باشد.

۸ - کلیات غالب فارسی ، اداره مجلس ترقی ادب لاهور این کلیات را در سه جلد چاپ کرده است. جلد اول شامل قطعات ، فواتح ، نوحه ، مخمسات ، ترکیب‌بند وترجیع بند است.تدوین کننده کتاب یک مقاله بعنوان «پیش گفت» نوشته و سید عابد علی عابد یک مقدمه طولانی نیز بر آن تحریر نموده است . جلد دوم شامل هفتاد و یک قصیده می باشد . جلد سوم شامل غـزل هـا و رباعی‌های غالب است.

علاوه بر این مجموعه های فراوانی از شعر فارسی و اردوی غالب در شبه‌قاره ، پاکستان و هندوستان بارها چاپ شده اند.

غالب یکی از بزرگترین شعرای فارسی گو است که در شعرش همه ابعاد گوناگون شعری موجود است. مثل توصیف طبیعت و فلسفه و سلوک و گفتگو دربارهٔ نظام کائنات و اخلاق و عشق و محبت وحقائق زندگی و دعوت حرکت و عمل . علاوه بر این در مضامین او رنگینی و تازگی دیده می‌شود. شعرهای غالب آئینه احوال غالب است. طرز زندگی او و حوادثی که برای وی اتفاق افتادو جذبات واحساس او همه از پنجره کلام وی به خـوبی نمـایان است. بعضی از نقادان می گویند که این ویژگی خود ستایش و تفاخر غالب بود. این خود شاعر است که کلام خود را در اوج شعری مشاهده می کند و باز

هم ناشناخته می ماند.

میرزا غالب در وصف طبیعت به اوج کمال رسیده است. شعرهایی که در وصف طبیعت سروده است، به شکلی عالی ترسیم شده اند :

در بهاران چمن از عیش نشانی دارد   برگ هر نخل که بینی رگ جانی دارد
باد را راه به خلوت کده غنچه چراست   گر نه با شاهد گل راز نهانی دارد؟
سبزه را نامیه انداخته بادی در سر   بر خود از همسری سرو گمانی دارد
گریه هر چند ز شادیست ولی ابر بهار   نیز چون من مژهٔ اشک فشانی دارد

میرزا غالب در یکی از قصیده ها تشبیب را اینطور نوشته است که با عقل مکالمه می‌کند . شاعر و عقل سوال و جواب می کنند. در این موقع نکته‌های باریک گفته شده اما به زبان ساده و آسان نوشته شده است. مکالمه‌ها بی‌تکلف وبی تصنع جاری شده ولی مقام ابیاتش همچنان حفظ شده. چند تا از اشعار او را در این جا نقل می کنیم.

گفتم : اسرار نهانی ز تو پرسش دارم   گفت:جز محرمی‌ذات که بی چون و چرا است
گفتم: از کثرت و وحدت سخنی گوی به رمز   گفت : موج وکف و گرداب همانا دریا است
گفتم : آیا چه بود کشمکش ردو قبول   گفت :آه از سر این رشته‌که در دست قضا است
گفتمش : ذره به خورشید رسد . گفت : محال   گفتمش:کوشش من در طلبش.گفت : رواست

از بعضی از مضامین شعری او که به صورت سوال و جواب در آمده است، نکته های بسیار قشنگ می توان یافت. بی مورد نیست به یکی از اشعار او اشاره شود. در زمان غالب کلکته پایتخت فرنگیان بود و زنان فرنگی در کوچه و بازار بی حجاب گردش می کردند. وقتیکه مولانا شبلی نعمانی صاحب شعر العجم ایشان را دید، گفت :

بیا این جا که هر سو کاروان در کاروان بینی   بتان آذری را دلبران شام و ایران را

اما غالب این نکته را به گونه دیگری بیان کرد:

گفت : خوبان کشور لندن!
گفتم: دلربایند ، لیکن از آهن!
[illegible] ز بگریز و سر به سنگ زن!

میرزا غالب در پند واندرز دستی بسیار توانا داشت، مثل خودداری و غیرت مندی ، وبلند همتی و تمیز زشت و خوب و حسن عمل وسعی فراوان و التفات به مردم وی می‌گوید: باید از زشتی وبدی گریز کنیم و همیشه رفتار زندگی ما اینطور باشدکه غیرت و مروت را از دست ندهیم.

تشنه لب بر ساحل دریا ز غیرت جان دهم　　گر به موج افتد گمان چین پیشانی مرا

میرزا غالب اعتقاد دارد که انسان بی نهایت سعی کند و به نتیجه برسد که روحیه خود را از دست ندهد، زیرا که اگر به کام خوشگذرانی فرو رفت، دیگر برای کارکردن آماده نمی شود. در همین راستا سروده است.

مجو آسودگی گر مرد راهی کاندرین وادی　　چون خار از پا بر آمد پا ز دامان بر نمی آید

چه ذوق رهروی آن را که خار خاری نیست　　مرو به کعبه اگر راه ایمنی دارد

عیار کعبه روان تا به تشنگی گیرند　　نه داده اند در آن دشت راه دریا را

غالب بیشتر دوران زندگی اش را در غم واندوه و مشکلات گوناگون بسر کرد، اما دراشعارش همیشه بوی شادی و وصف خوبی و نیکی می‌آید . غم عشق غم انسانیت را می پوشاند . او اعتقاد دارد که برای مردمان غم لازم است . کسی که گرفتار رنج می شود ، از آلایش های باطنی نظیف و پاکیزه می‌شود . فیلسوف یونانی ارسطو این را تزکیهٔ نفس (Katharsis) می گفت . به این نمونه ها توجه کنید.

چه گر که ز زخمهٔ بر چنگ زند　　پیداست که از بهرچه آهنگ زند

در پردهٔ ناخوشی خوشی پنهان است　　گاذر نه زخشم جامه بر سنگ زند

وی در مقام اندرز می فرموده آدم باید راست رو و راست گو باشد، از ریا بپرهیزد و به آنچه می گوید عمل کند . این قول در قرآن حکیم آمده است. «ای مسلمانان! چرا آن سخن می گوئی که بر او عمل نمی کنی» ؟ غالب می‌گوید :

باخرد گفتم نشان اهل معنی بازگوی　　گفت : گفتاری که باکردار پیوندش بود

غالب رفتار ظاهری را نمی پسندد و از ریاکاری شدیداً متنفر ت.جام جمشید و جام سفال به نزد غالب برابر است.کسیکه در کلبهٔ احزان

زندگی می کرد و کسی دیگر که در کاخ به عیش و عشرت مشغول بود، هر دو در نظر غالب برابراند. گویی کلام شیخ سعدی علیه الرحمه را تکرار می‌کرد که می گفت :

چون آهنگ رفتن کند جان پاک   چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

غالب می گفت : که آدم را از بیرون نبینید ، در باطنش نگاه کنید، سیرت را از صورت او ترجیح بدهید. در شعرهای او این مفهوم حقیقت دارد:

نشاط جم طلب از آسمان نه شوکت جم   قدح مباش زیاقوت باده گر عنبی است

صورتی باید که باشد نغز و زیبا روزگار   گو باکسوتش مپوش و گو به دیبایش مپیچ

غالب به مسائل مهمی فکر می کند . او دربارهٔ زندگی اندیشه گسترده ای دارد و به جهان نگاه ناقدی می‌اندازد. او می گوید که کسی که از دریا آب می‌نوشد این لطف دریا نیست و کسی دیگر که در دریا غرق می شود این هم خطاء دریا نیست. به نزد غالب این زندگی و عالم جهان لحظه به لحظه متغیر می‌شود و خوشرنگ و خوبتر می شود،کسی نمی داندکه تاکجا خواهد رسید . وی می‌گوید بعضی از چیزها در تأثیر تفاوت دارند . آب اگر روی خاک می‌بارد سبزه می‌شکافد ولی آهن را زنگار می کند:

آن آب که از خاک همه سبزه دماند   در طینت آهن همه زنگار بماند

قرنها بیش سعدی شیرازی این مضمون را چه بهتر بیان کرده بود :

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست   در باغ لاله روید و در شوره بوم خس

غالب نکته های دقیق رابدین سادگی و خوبی بیان می کند که خوانندهٔ شعر او محو حیرت می‌شود که این مشکل را چه طور آسان کرده است. مثلاً دانشوران جهان همیشه در خصوص مسئله جبر و اختیار اندیشیده اند، اما غالب این مسئله را در قالب شعر می آورد ، این بسیار دل نشین می شود. اینجا دو بیت از شعرهای غالب را نقل می کنیم. در شعر دوم اشاره به ترکیب های «بلای جبر » و«رنج اختیار » شده است.

در آنچه من نتوانم ز اختیار چه سود؟   بدانچه دوست نخواهد ز اختیار چه حظ؟

دو برق فتنه نهفتند در کف خاکی   بلای جبر یکی ، رنج اختیار یکی

غالب بسیار بلند همت بود . او خوب می دانست که خداوند جهان اورا جودت طبعی عطا کرده و می بایست در فن شاعری تلاش فراوان نماید. بدین جهت او در شعری می گوید:

عمرها چرخ بگردد که جگر سوختهٔ　　چون من از دودهٔ آذر نفسان برخیزد

غالب شکایت روزگار هم می کند. از دست مردم زمانه که مقام او رانمی‌فهمیدند دل نگران بود و شکوه می کرد. می گوید که او شاعر زمان آینده است. او «عندلیب گلشن نا آفریده » است. او دعوی می کند که آدمهای زمان آینده شعرهای او را می سرایند و او را تحسین و تبریک خواهند گفت. وی در شعرهایش پیش گوئی می کند:

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است　　شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهدشدن

بهرحال اگر شعر فارسی را در شبه قاره ،پاکستان و هندوستان، در دو سه قرن اخیر مورد مطالعه قرار دهیم در می یابیم که در این دوره سه شاعر بزرگ ظهور کردند : در سدهٔ هیجدهم بیدل ، سدهٔ نوزدهم میرزا غالب و در سدهٔ معاصر اقبال لاهوری. این سه سده مزین به نام بزرگ این سه شاعر است و غالب میان هر دو شاعر دیگر مثل محبوب نشسته است. کلام غالب در شعر فارسی و اردو قران السعدین است و سالگشت او در کشورهای پاکستان و ایران نام آشنایی دارد.

*****

قطعه

پروا[1] اگر از عربدهٔ دوش نکردند
امشب چه خطر بود که می نوش نکردند

در تیغ زدن منت بسیار نهادند
بردند سر از دوش و سبکدوش نکردند

از تیرگی طرهٔ شبرنگ نظر ها
پرواز دران صبح بنا گوش نکردند

داغ دل ما شعله فشان ماند به پیری
این شمع شب آخر شد و خاموش نکردند

روزی که بمی زور و به نی شور نهفتند
اندیشه بکار خرد و هوش نکردند

گر داغ نهادند وگر درد فزودند
نازم که به هنگامه فراموش نکردند

خون میخورم از حسن که این گنج روان را
درکار تهیدستی آغوش نکردند

اکنون خطری نیست که تا پر نشد از دل
خود چاه زنخدان تو خس‌پوش نکردند

گر خود بغلامی نه‌پزیرند گدا باش
بر در بزن آن حلقه که در گوش نکردند

غالب ز تو آن باده که خود گفت نظیری
در کاسهٔ ما بادهٔ سرجوش نکردند

●

۱- دیوان چاپ دهلی ۳۷۶ - کلیات چاپ لکهنو ۳۵۳ ، ده شعر - انتخاب ۹۹ ، سه شعر -

پروفسور دکتر معین الرحمن
(مترجم : بشارت میرزا)

جمع و ترتیب دیوان اردوی غالب
و کالی داس گپتا رضا

سال ۱۹۶۹م سالگرد فوت غالب برگزار گردید. از ۱۹۷۰م گوئی که قرن دوم غالب شناسی آغاز می شود . در این مرحله شیفتگانی که غالب شناسی را مورد مطالعه ، بررسی و پژوهش قرار داده اند نام کالی داس گپتا رضا درمیان آنها بسیار مهم و برجسته است. کالی داس گپتا رضا در زمینهٔ غالب شناسی نزدیک به بیست جلد کتاب بزیور طبع آراسته و تعدادی دیگر از کارهای پژوهشی وی در مرحلهٔ نگارش و تدوین است. او در ضمن حفظ و چاپ دیوان اردوی غالب در ده دوازده سال گذشته هفت کتاب بسیار سودمند بچاپ رسانیده که بقرار زیرند:

۱ - دیوان غالب ، طبع اول ۱۸۴۱م ، عکسی ص ۱۶ + ۱۰۹ . بمبئی ، ۱۹۷۶م.
۲ - دیوان غالب ، ۱۸۶۲م ، ص ۲۰ + ۱۰۴ . بمبئی ، ۱۹۸۷م
۳ - دیوان کامل غالب ، باترتیب تاریخی ،ص ۴۰۰، بمبئی ، ۱۹۸۸م
۴ - دیوان کامل غالب ، باترتیب تاریخی ،ص ۴۰۰ + ۴۲ .کراچی ، ۱۹۹۰م
۵ - دیوان کامل غالب ، باترتیب تاریخی ، ص ۴۰۰ + ۴۲ ،کراچی ، ۱۹۹۴م
۶ - دیوان کامل غالب ، نسخه کتابخانه رضا ص ۵۶۳. بمبئی ۱۹۹۵م.
۷ - دیوان کامل غالب ، باترتیب تاریخی ، ص ۴۳۱ .کراچی ۹۷ - ۱۹۹۶

در مورد غالب شناسی و ترتیب دیوان غالب ، نخستین کار مهم کالی داس گپتا رضا چاپ عکسی دیوان اردوی میرزا غالب می باشد که در زمان زندگی میرزا

در سال ۱۸۴۱ منتشر شده بود. این دیوان بهمراه مقدمه در بر دارندهٔ اطلاعات زیادی می باشد که در سال ۱۹۸۶م در بمبئی بچاپ رسیده است. نخستین چاپ دیوان (اکتوبر ۱۸۴۱) بسیار نادرست و این می تواند دلیلی بر غالب دوستی و تلاش با ارزش رضا باشد. در دیباچه ای که رضا بر دیوان نوشته توانسته است بسیاری از سوء تفاهم ها دربارهٔ غالب و شعر او را برطرف نماید.

چاپ اول دیوان غالب در حین حیات او یعنی سال ۱۸۶۲م در کانپور بعمل آمد. کالی داس گپتا رضا در ۱۹۸۷م چاپ عکسی آن را توسط انتشارات وصل بمبئی (وصل پبلیکشنز) منتشر کرد. دیباچهٔ این چاپ نیز مبین کوشش، تحقیق و اطلاع نویسنده از موضوع می باشد. با چاپ این دیوان، چاپ ۱۸۶۲، دیوان غالب به غالب دوستان عرضه شده است.

نتیجه علاقه عمیق کالی داس گپتا رضا به دیوان اردوی میرزا غالب ، دیوان کامل غالب است که او آن را باترتیب تاریخی جمع آوری نموده است. این چاپ مهم دیوان توسط انتشارات ساکار در بمبئی، در فوریه ۱۹۸۸م، به انجام رسید؛ دیباچهٔ آن دارای نود صفحه می باشد. نویسنده نیاز شدیدی برای جمع آوری و ترتیب تاریخی دیوان اردوی غالب احساس کرده بود و خود این وظیفه را بعهده گرفت و بی تردید با موفقیت فوق العاده از عهد این وظیفه برآمد.

پیش از کالی داس گپتا رضا، چندین بار مساعی سودمندی برای ترتیب تاریخ دیوان اردوی غالب بعمل آمد. از جمله کارهای دکتر سید عبداللطیف ، دکتر ایس ایم اکرام و مولانا امتیاز علی خان عرشی شایسته ذکر است. کالی داس گپتا رضا کارهای این بزرگان را در نظر داشته و از آنها استفاده کرده است. در زیر عنوان دوم دیباچهٔ رضا (معرفی) (ص ۲۱ - ۲۵)،نویسنده ، علاوه بر چاپ های مختلف دیوان اردو ، نوزده مأخذ اساسی دیگر را معرفی کرده که در حین حیات غالب چاپ شده‌اند و بر اساس آنها او توانسته است دیوان کامل غالب را مرتب کند. در این کار ترتیب زمانی متن تنها از مأخذ دست اول

استفاده شده و منابع دسته دوم مورد توجه پژوهشگر نبوده است.
رضا می گوید از این نوزده مأخذ ، هشت مورد بطور مستقیم در دسترس او نبوده ،اما نسبت به این هشت عنوان او بطور کلی از دیوان اردوی غالب نسخه عرشی سال چاپ ۱۹۸۲م استفاده کرده است. همهٔ مآخذ دیگر بگفته نویسنده در کتب خانه شخصی وی (در بمبئی) در ذخیره غالب موجود و محفوظ است.
پانزده مأخذ دیگری که کالی داس رضا به آنها استناد نموده نیز در «ذخیرهٔ غالب» نگهداری می شود . دربارهٔ آنها به اعتقاد اینجانب چاپ های قادرنامه را در ضمن در مأخذ اساسی نباید ذکر کرد؛ بدین دلیل که چاپ های مورد اشاره در قادرنامه که او به آن اشاره کرده است (صفحه ۲۳) ،همه چاپ‌های بعد از فوت میرزا غالب می باشند ، در صورتیکه حد اقل سه چاپ قادرنامه در زندگی غالب باثبات رسیده و هیچ کدام از این سه چاپ در ذخیرهٔ بی بدل کالی داس گپتا رضا وجود ندارد. کالی داس گپتا رضا نسخه خطی و چاپی گل رعنا را هم در ردیف مآخذ اساسی ذکر کرده است(صفحه ۲۳) ، در حالی که هیچ چاپی از گل رعنا در زمان حیات غالب بچاپ نرسیده بود. گل رعنا بقلم غالب نسخه خطی در لاهور است و این نگارنده در لاهور شاید تنها کسی باشد که گل رعنا را بخط غالب با چشم خود دیده و از آن استفاده کرده است. چاپ عکسی آن هم تا این دم بعمل نیامده است. همچنین چاپ ثابت شده گل رعنا که به خط خود غالب می باشد، هنوز به چاپ نرسیده است. تقریباً در سال ۱۹۶۹م سه متن مختلف از گل رعنا بطور جداگانه در لاهور ، دهلی و کراچی منتشر شد. از نظر نگارنده معلوم نیست که گپتا رضا در مأخذ خود از کدام چاپ و نسخه خطی گل رعنا استفاده کرده است، زیرا هیچ ذکری در این مورد نکرده است. گل رعنا پیشکش وزیر الحسن عابدی (لاهور ۷۰-۱۹۶۹)، با این ادعا انتشار یافته بود که عیناً نسخه خطی گل رعنا غالب می باشد. هر چند این هم درست نیست . در ترتیب دیوان گپتا رضا خیلی دقت کرده و زحمت کشیده و تمام کلام اردوی غالب را که در دست است بارعایت

ترتیب تاریخی در یازده باب جمع آوری نموده است. بقول خودش ص ۲۵ - ۲۴ در ابتدا اشعاری آورده شده که پیش از همه سروده شده است. بهرحال چنین کاری یعنی ترتیب کلام غالب بمنظور پی بردن به رشد فکری و فنی میرزا غالب بسیار سودمند است؛ و این کار علمی در زمینه غالب شناسی ، نام مؤلف دانشمند را در جهان ادب جاویدان خواهد کرد.

چاپ دوم دیوان کامل غالب با رعایت ترتیب تاریخی از کالی داس گپتا رضا در سال ۱۹۹۰م ، چاپ سوم در ۱۹۹۴م، و چاپ چهارم در ۹۷-۱۹۹۶م با حرفی چند از جمیل الدین عالی توسط انجمن ترقی اردو در کراچی انتشار یافت. در مقدمه و متن این چاپ ها تغییری خاص بوقوع پیوسته است. در این چاپ های دیوان غالب یک فهرست اضافه شده که بر روی آن ، اشتباهی عنوان «از فهرست غزلیات » آمده است ،در صورتیکه باید «فهرست مشمولات » باشد.

این احساس و اعتراف پروفسور نذیر صدیقی درست است که: «دیوان مرتب کردهٔ کالی داس گپتا رضا کاری ماندگار خواهد بود»[1] شایان یاد آوری است که این دیوان نیز به زبان ژاپنی توسط استاد دانشگاه دائی کوبنکا ، توکیو ، پروفسورهیروجی کتائوکا ترجمه شده است و نسخه ای از آن در ذخیره غالب شناسی نگارنده موجود می باشد.

کتاب دیگری تحت عنوان دیوان کامل غالب ذیل و اضافی نسخهٔ گپتا رضا ، در فوریه ۱۹۹۵م در بمبئی منتشر شد. این چاپ ۵۶۳ صفحه دارد؛ در صورتیکه چاپ های پیشین نزدیک به ۴۰۰ صفحه بوده زیرا در این مجلد ، مطالبی در مقدمه اضافه شده است و همین عمل در ترتیب متن نیز روشن است.

در آخر این دیوان بعضی فهرست ها اضافه شده (از صفحه ۴۹۷ - ۵۲۸) که از لحاظ سال فکر (مضمون شعر) و طبق حروف تهجی تلاش و دریافت اشعار غالب را آسان نموده است.

۱. نشریه قومی زبان ، کراچی ، ۱۹۹۲، ص ۷۴.

چاپ جدید (طبع بمبئی ۱۹۹۵م) نسبت به چاپ های قبلی دارای تغییرات بیشتری است ، لذا نسبت به چاپ های گذشته تمایز و برتری دارد. طبق نظر نویسنده موارد زیر در طبع جدید اضافه شده است .

۱ - ترتیب اشعار تفاوت داشت ، بنابراین با استفاده و مقابله با مأخذهای مختلف اشعار طبق روایت آورده شده است. من یقین دارم که اکنون هر بیت در جای خودش قرار دارد.

۲ - نویسنده دربارهٔ بعضی ابیات مطمئن نبود که مال غالب است یا خیر ، لذا اینگونه بیت ها را از متن حذف کرد ولی در مقدمه به شکل یک باب جداگانه جزو کتاب آورده تا برای پژوهشگران غالب قابل دسترسی باشند.

برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: غالب کا علمی سرمایه (سرمایه علمی غالب) دکتر سید معین الرحمن، یونیورسل بکس لاهور، ۱۹۸۹م، ص ۴۹۲- ۵۱۹.

۳ - تلاش شد تا سال سرودن غزل ها و بیت ها دوباره تعیین شود.

۴ - غزلهایی که سال فکر آنها توسط نسخه بهوپال بخط غالب (۱۸۱۶م) یا بر اساس نسخه های اساسی دیگر تعیین شده بود و یا در آنها اشعاری هم اضافه شده بود که بعداً سروده شده ، ولی تصریح این مشخص نبود که نخستین سروده کدام است و چه زمانی سروده شده یا در کدامین مأخذ اولین بار درج شده اند ، تلاش گردیده در این چاپ به این موارد اشاره شود.

با تغییرات و اضافات مورد نظر می توان باور داشت که دیوان کامل غالب نسبت به چاپ های قبلی بهتر ، جامع تر و سودمندتر می‌باشد.

*****

قطعه

ز رشکست[1] اینکه در عشق آرزوی مردنم باشد
تو جان عالمی، حیفست گر جان در تنم باشد

زهی قسمت که ساز طالع عیشم کنند آنرا
اگر خود جزوی از گردون بکام دشمنم باشد

بیاسا ساعتی تا بر دم تیغت گلو سایم
که از خود نیز درکشتن حقی بر گردنم باشد

شناسم سعی بخت خویش در نامهربانیها
بلرزم بر گلستان گر گلی در دامنم باشد

تو داری دین و ایمانی بترس از دیو و نیرنگش
چو نبود توشه ای راهی چه باک از رهزنم باشد

بذوق‌عافیت یاران روند از خویش و چون من هم
خلد در پای من خاری که در پیراهنم باشد

بدان تا با من آویزد چو حرف رنگ و بو گوید
دلم با اوستی اما زبان با گلشنم باشد

بدین آهنگهای پست نتوان غم برون دادن
مگر صور قیامت ساز شور شیونم باشد

بسودایت همان انداز از خود رفتنی دارم
اگر چون نالهٔ زنجیر بند از آهنم باشد

بزر همدوش قارون خفتن از دون همتی خیزد
بیا تا در سخن پیچم که **غالب** هم فنم باشد

●

۱- دیوان چاپ دهلی ۳۶۰- کلیات چاپ لکهنو ۳۴۴، ۳۴۴، ده شعر-
انتخاب ۸۹، دو شعر-

ویژه

دکتر سید سبط حسن رضوی

اشاره

آنچه در این بخش می آید، پیام های تسلیت و مقالات و اشعار دانشمندان، ادبا و بزرگوارانی است که به مناسبت درگذشت زنده‌یاد دکترسیدسبط حسن رضوی به دفتر «دانش» رسیده است.

ضمن طلب مغفرت واسعه برای روح آن بزرگ مرد عرصه فارسی پاکستان، از صاحبان این قلم و اندیشه نهایت تشکر می شود.

پیام تسلیت جناب آقای دکتر مهاجرانی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

خانواده محترم جناب آقای دکتر سید سبط حسن رضوی

باسلام

بانهایت تأسف و تأثر درگذشت زنده یاد جناب آقای دکتر سید سبط حسن رضوی بنیانگذار انجمن فارسی اسلام آباد و مدیر مجله دانش را به آن خانواده محترم تسلیت عرض نموده ، از برای آن مرحوم طلب رحمت و مغفرت و برای بازماندگان صبر و اجر مسئلت دارم.

دکتر عطاءا.. مهاجرانی
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

پیام تسلیت جناب آقای تسخیری
رئیس محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

خاندان محترم استاد گرانقدر شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی - پاکستان

اراده و مشیت خداوندی بر این قرار گرفت که یکی از پاک اندیشان و فرزانگان راستین فرهنگ و ادب جهان روی در نقاب خاک بکشد. استاد گرانمایه شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی که تمام عمر پر برکت و سراسر عزت و سربلندی خود را وقف به احیای فرهنگ و ترغیب نسل نو دانش پژوهان به پژوهشهای فرهنگی خصوصاً زبان و ادبیات فارسی و شبه‌قاره نموده‌اند و با آثار ارزشمندی که از خود بجای گذاشته‌اند، بحق در شمار یکی از والاترین مفاخر فرهنگی جهان نامشان در صفحات تاریخ بشری ثبت خواهد شد.

اینجانب، این ضایعه موءلمه را به شما خاندان محترم و همه جوامع فرهنگی و فرهیختگان علم و ادب پارسی تسلیت عرض نموده و از درگاه ایزد منان برای بازماندگان صبر جمیل مسئلت دارم.

محمد علی تسخیری
رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

پیام تسلیت جناب آقای دکتر غلامحسین زاده
مشاور محترم رئیس سازمان و مدیر کل گروه اجرایی
گسترش زبان فارسی

برادر ارجمند جناب آقای دکتر توسلی
سرپرست محترم رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در اسلام‌آباد

سلام علیکم

خبر درگذشت استاد فرزانه جناب آقای دکتر سید سبط حسن رضوی باعث اندوه و تألم فراوان گردید. بدون تردید درگذشت این استاد دلسوز و پرجوش ضایعه بزرگی برای جامعهٔ علمی و فرهنگی کشور برادر پاکستان و بخصوص علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی است.

اینجانب ضمن عرض تسلیت به حضرت عالی و همه استادان زبان و ادبیات فارسی پاکستان، از درگاه خداوند متعال برای ایشان رحمت و مغفرت آرزو می کنم. خواهشمند است مراتب سلام و تسلیت و همدردی اینجانب و همکارانمان را به خانواده محترم آن مرحوم ابلاغ فرمایید.

باتشکر
دکتر غلامحسین غلامحسین زاده
مشاور رئیس سازمان و مدیر کل گروه اجرایی
گسترش زبان فارسی

جناب آقای دکتر مهدی توسلی
سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. در اسلام آباد

باسلام

به مناسبت درگذشت مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی قطعنامه انجمن فارسی پاکستان جهت ملاحظه آن مقام ارجمند به پیوست ارسال است.

رئیس انجمن فارسی پاکستان و اعضای آن درگذشت دکتر سید سبط حسن رضویٌ را که ضایعه بزرگی در جامعه فرهنگی است به خانواده محترم آن مرحوم و رایزنی فرهنگی ج.ا.ا و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تسلیت عرض می کنند. مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی مسلماً یکی از خدمتگذاران جدی زبان و ادبیات فارسی در پاکستان بوده و همیشه به عنوان عضو فعال انجمن فارسی در ترویج زبان فارسی و تحکیم روابط فرهنگی بین پاکستان و ایران کوشش های موثری به عمل آورد. علاوه بر تألیفات گران مایهٔ فارسی دکتر رضوی، خدمات او در راه نشر و اشاعت مجله دانش از دفتر رایزن فرهنگی ج.ا.ا. در اسلام آباد شایسته تقدیر است.

مرحوم در راه اهداف فرهنگی همیشه متعهد و مخلص بود و از این جهت شخصیتی بسیار محترم به شمار می آمد: رفت است و داغ خویش به دلها گذاشته است.

دکتر سید محمد اکرم
دبیر انجمن فارسی پاکستان

دکتر محمد مهدی توسلی
استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سید سبط حسن رضوی
و
فارسی گویان پاکستان

دکتر سید سبط حسن رضوی ، استاد و محقق بزرگ زبان فارسی در پاکستان ، بعد از یک بیماری نسبتاً طولانی ، در سن ۷۱ سالگی دیده از جهان فرو بست . بی شک ، زنده یاد رضوی یکی از بزرگترین خادمان صدیق اسلام و زبان فارسی در این خطه از جهان بود. در طول یک سالی که نگارنده افتخار آشنایی با ایشان را داشت ، همیشه از وی بزرگواری و وقار و متانت و حسن اخلاق می‌دید. وی الحق ادیبی بزرگ ،پژوهشگری والا و ایران دوستی بی همتا بود. در این برهه که باید با چراغ گرد شهر بدنبال انسان بود ، حقیر سبط حسن را یافته بود؛ عزیزی که عمر بابرکتش شمع فروزان انجمن‌ها بود و وجود نحیف ولاغرش، گرمی بخش محافل علمی و ادبی و فرهنگی این سامان. بقول دوستانش، تاریخ پنجاه ساله ادب فارسی پاکستان در وجود او تجسم یافته بود. دریک عبارت، سبط حسن دنباله تاریخ ادب فارسی شبه قاره در پاکستان بود که سرانجام در سپیده دم روز پنجشنبه ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۶ خود نیز به تاریخ پیوست.

گرچه این قلم پاسخگوی دین بزرگی که دکتر سبط حسن به گردن اهل علم دارد، نیست ، اما در حد توان وظیفه خود می داند که به عنوان سردبیر

دانش و یار و همکار وی در طول یکسال، تنها به معرفی پایان نامه تحصیلی استاد بسنده نماید و جای را برای بیان افاضات دیگران تنگ ننماید.

جلد یکم فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی) ، در سال ۱۳۵۳ شمسی برابر با ۱۹۷۴ میلادی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به زیور طبع آراسته گردید.

استاد، در ضمن شرح احوال خویش [۱]، درباره این کتاب می نویسد که رساله دکتری خود راتحت عنوان «پارسی گویان و شاعران پارسی گوی معاصر پاکستان» گذرانده و به درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی نایل آمده و به آرزوی دیرین خویش دست یافته است. وی این کتاب را ثمره کوشش های خود می دانست[۲].

این کتاب شامل احوال و اشعار ۷۷ تن از شاعران پارسی گوی پاکستان، از مولانا غلام قادر گیلانی تا دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی است که از نظر زمانی از سال ۱۸۵۶ م. تا ۱۹۰۷ م. را در بر می‌گیرد.کتاب شامل ۶۲۹ صفحه، در قطع وزیری و شامل پیشگفتار ، مقدمه ، دو بخش ، فهرست اِعلام و فهرست منابع است . نویسنده در پیشگفتار می نویسد :« دلبستگی عمیق و عشق و علاقه فراوانی که هم اکنون در پاکستان نسبت به زبان و ادبیات فارسی وجود دارد ، نمودار نفوذ شگرف و ریشه دار این زبان در این سرزمین می‌باشد.

«در حال حاضر فارسی در این سامان زبان رسمی مملکت و یا وسیله تکلم عموم مردم نیست ولی کاخ مجلل و مزین آن‌که در سابق به دست توانای سحر آفرینان فرهنگ و هنر ایران و شیفتگان و دلباختگان زبان و ادبیات فارسی در قلوب همگان بر اساس استواری پی ریزی شد ، چنان محکم و پابرجا است که تند باد مخالف زمان و سیل حوادث روزگاران نیز نتوانسته

---

۱. محمد حسین تسبیحی،فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، ج ۲،مرکزتحقیقات فارسی، ۱۳۵۵ ، ص ۲۷۵-۲۷۰ .
۲. همان ، ص ۲۷۶ .

است به بنیانش گزندی وارد سازد و این بنیان محکم را «غم از آسیب دهر نیست».

«مدتی است طومار سلطنت مسلمان فارسی زبان در شبه قاره پاکستان و هند بکلی درهم پیچیده شده و اکنون هیچ دستگاه و جایگاهی که پشتیبان و مروج فارسی و مشوق گویندگان و نویسندگان آن باشد، در این سر زمین بجا نمانده است ولی گلبن های بوستان زبان و ادبیات فارسی چنان در اعماق ضمیر مردم این سامان ریشه دوانیده که محتاج به تربیت باغبان و آبیاری بوستان بان نیست و خود به خود در بهاران طبع مردمان روشن ضمیر این سامان با شکفتن غنچه های شعر و اندیشه خود نمایی می کند.

«به همین دلیل کلیه ادیبان و سخنسرایان پاکستان حتی کسانی که از مشاهیر و نامداران ادب به شمار می رفته اند، به پیشگاه سخنوران فارسی سر تکریم فرو می آورند و امروزهم با آنکه کالای فارسی را خریداری نیست، این گروه همچنان شیوهٔ مقدس خود را از دست فرو نمی گذارند و بدین طریق در راه حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان باکمال صمیمیت خدماتی سزاوار تمجید و شایان تقدیر انجام می دهند».

به گفته اقبال:

به چشم کم منگر عاشقان صادق را   که این شکسته بهایان متاع قافله اند

نویسنده با اعتقاد به این اصل که انتخاب شرح احوال و آثار گویندگان مورد نظر برای موضوع کتاب به منظور زنده نگاهداشتن نام آنان و نشان دادن نمونه‌هایی از آثار آن سخنسرایان کار لازمی بوده تا از دستبرد حوادث مصون ماند و در بوته فراموشی نیفتد، به تحقیق و نگارش رساله اش پرداخت.

وی اضافه می نماید[1]: «دشواری تعهد این مهم بر نگارنده از اول پوشیده نبود و از همان زمان که به گردآوری مواد و مطالب این کتاب دست یازید، خود را با چند مشکل بسیار بزرگ روبه رو می دید و من باب مثال یکی

---

۱. همان، پیشگفتار.

از دشواریها این بود که در سرزمین پاکستان در این زمان گویندگـان بسیـار بوده‌اند و هر شاعر پارسی‌گو به تناسب ذوق و دانش وتجربه خویش اشعاری سروده و برای آیندگان به‌یادگار نهاده است، چنانکه اگر اشعار برگزیده هم با مختصری ترجمه احوال شاعر تدوین گردد، کتابی بسیار قطور در چـندین مجلد خواهد شد که مطالعه آن مجال دانش پژوهان را می گیرد. پس درمیان این همه اشعار و دیوانها برگزیدن کاری بسیار صعب بود و کدام تـازه کـار گستاخ را جسارت آن تواند بود که به خاطر پیشرفت کار خود میان نغز گویان پارسی ترجیح و امتیازی قائل شود و شاعری را ناگفته گذارد.

«خلاصه اینکه نگارنده نتیجهٔ زحمات، چندین سالهٔ خود را به صورت این کتاب به پیشگاه دانشمندان و ادب پروران تقدیم می دارد ولی با این همه زحمات، بنده خود معترف است که چنانکه شاید و باید از عهده انجام این مهم برنیامده و به مصداق «من لا یدرک کله لا یترک کله» ، بـقدر وسـع خویش کوشیده است تا مگر با تنظیم این کتاب برای آیندگان یادگاری از دوره حیات گذران خویش بر جای نهد .

«بدیهی است در صورتی که این خدمت ناچیز مورد توجه ارباب علم و ادب قرار گیرد، بهترین پاداشی است که به خدمت ناقابل این بنده داده می شود و اگر در دل خوانندگان این کتاب التفاتی نسبت به نگارنده حاصل گردد و با دعای خیر همراه باشد ،کامیابی تمام حاصل است .

مگـر صـاحبدلی روزی بـه رحـمت کـند در حـق درویشـان دعـایی»

نویسنده سپس به ویژگی منحصر بفرد کتاب اشاره کرده می نـویسد: «چنانکه خاطر ارباب دانش و ادب مستحضر است ، بـرای پـارسی گویـان معاصر پاکستان ، تاکنون تذکره مبسوطی نوشته نشده و بیشتر تذکره نویسان از دیر زمان نسبت به معاصرین خود بی التفات یا کم توجه بوده‌اند ولی نگارنده در این کتاب از ذکر نام شعرای معاصر پاکستان در هر رتبه و مقام شاعری که بوده اند ، مضایقه نکرده و بدون تبعیض ، نام و آثار آنان را تا جایی کـه در دسترس ما بود ، در این کتاب گنجانیده است ، بر خلاف بـعضی از تـذکره

نویسان که گویندگان معاصر و نزدیک به زمان خود را نادیده انگاشته و صرفاً به ذکر گذشتگان دور تراز زمان خود پرداخته اند و اگر از معاصرین ذکری کرده‌اند جانب انصاف را رعایت نکرده و بعضی را بر بعضی بحق یا به نا حق ترجیح داده اند. بنابرین عمل نگارنده تقریباً برخلاف سنت مرده ستایی ست که متأسفانه درمیان ملل شرق رواج داشته است.

«مجلد حاضر شرح احوال هفتاد و چهار تن از شعرای پارسیگوی پاکستان است که از سال ۱۳۰۵ هجری خورشیدی (۱۳۴۶ه‍ ق/۱۹۲۶م) به بعد در این سامان زیسته اند و خوشبختانه بعضی از آنان هنوز هم بلبل داستان سرای گلشن ادب فارسی می باشند.

«در اینجا باید افزود این هفتاد و چهار تن شاعر که در این کتاب از آنان یاد شده است تمام پارسی گویان امروزی پاکستان نیستند و شرح احوال جمعی دیگر از این گویندگان نیز در دست نگارنده است که ان شاءاللّه با تألیف مجلد دوم این کتاب در دسترس خوانندگان گرامی قرار خواهد داد.[۱]»

پس از پیشگفتار، استاد به ذکر مقدمه‌ای طولانی و بسیار عالمانه درباره همبستگی های دیرین میان ایران و پاکستان و شعر معاصر فارسی در پاکستان و سبک پاکستانی می پردازد. در این مقدمه محققانه، وی همچنین به اولین مرکز ترویج زبان و ادبیات فارسی در پاکستان، اولین شاعر و شاعره پارسی گوی پاکستان و اولین تذکره فارسی در پاکستان اشاره می کند و سیر زبان و ادب فارسی را در این خطه پی می گیرد.

طبیعی است برای وارد شدن به موضوع اصلی یعنی شعر شاعران ارسی گوی معاصر پاکستان، استاد مجبور بوده تا تعریفی مشخص از سبک عر فارسی و تحول آن و بویژه سبک پاکستانی و قالب های شعری آن ارائه ند. بهمین دلیل پس از یک بررسی دقیق به مکتب شعر پاکستان می رسد تا ریتی برای شاعران معاصر بنیان نهد و راه کارهای شعری آنان را توجیه

۱. سید سبط حسن رضوی، فارسی گویان پاکستان، ج ۱، مرکز تحقیقات، ۱۳۵۳، پیشگفتار.

نماید. بنابراین، نویسنده، ناگزیر از آغاز تاریخ شروع کرده می نویسد:

«چون سخن ما در این کتاب دربارهٔ پارسی گویان پاکستان است، لازم است که سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران را که هم‌نژاد و هم زبانند با ذکر شواهد تاریخی به اختصار بیان کنیم تا انگیزه علاقه پاکستانیان امروز به زبان فارسی روشن شود.

«شاید در نظر بسیاری از مردم جهان تجزیهٔ شبه قاره به دو قسمت پاکستان و هند عمل و اقدام سیاسی تازه‌یی در نظر آید و غیر لازم و شاید غیر طبیعی شمرده شود ولی تاریخ و جامعه شناسی و باستانشناسی نشان می دهد که این تفکیک ریشه کهن و سوابق دیرین داشته است و بالعکس پیوستگی سیاسی پاکستان و هند که گاهی اتفاق افتاده، چندان دوامی نکرده است و همچنین روابط سرزمینی که امروز پاکستان نامیده می شود، با ایران تازگی نداشته و از زمانهای پیشین پا برجا بوده است.»

آنگاه به همبستگی‌های دیرین ایران وپاکستان اشاره نموده اظهارمی‌دارد:«تاریخ سند[1] که پاکستان نامیده شده است و از کشمیر تا کرانهٔ اقیانوس جنوبی امتداد دارد، آشکار می‌سازد که آن ناحیه از دیر زمان به علت داشتن کوهسارها و ریگزارهای دشوار گذر و جنگل‌های انبوه،به دره گنگ و جمنا و قسمت‌های دیگر هند کنونی، کمتر پیوستگی داشته، در حالیکه در بیشتر دورانهای تاریخی با کشورهای همجوار غربی مانند ایران و عراق هم مرز و هم داستان بوده است و بالاخص از آغاز تشکیل سلطنت هخامنشیان در قرن ششم پیش از میلاد، پیشاور و تاکسیلا و لاهور و ملتان به ایران ملحق و در خلال قرنهای متمادی به قدری تحت تسلط ایران بوده که تمام آن نواحی که به نامهای مختلف سند و هند و سدگو (پنجاب) وگندار[2] (تاکسیلا) و دره سند

۱. آریاها از دیر باز سرزمینی را که از آبهای یک رودخانه مشروب می شده به اسم آن رود خانه می نامیده اند، بنابراین دره رود سند را «سند» می گفتند و کلمه هند هم از همین ریشه است و اسمی است که ایرانی ها به آن کشور داده اند ولی چون در زبانهای اروپایی رود سند را، «اندس» می گفتند، آن نواحی به نام «اندیا» شهرت گرفت.

۲. اریش اشمیت، تخت جمشید، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۲، ص ۳۹.

و وادی مهران نامیده می شود ، جزو ایالات ایران به شمار می رفته است[1].»

نویسنده در ادامه تاریخ زبان فارسی و شاعران فارسی گوی را در ضمن تاریخ حکمرانان منطقه مختصراً توضیح داده تا به دورهٔ استیلای انگلستان در شبه قاره (۱۸۵۷ تا۱۹۴۷ میلادی) می رسد . در اینجا به مهم ترین احیاء کننده شعر فارسی درشبه قاره پاکستان و هند، یعنی علامه محمداقبال لاهوری اشاره می کند که توانست روح تازه ای در کالبد نیمه جان شعر فارسی - پس از هرج و مرجی که باتسلط بیگانگان غربی در این سرزمین به وجود آمده بود- بدمد. وی از این تحول به عنوان «سبک پاکستانی» یعنی مکتبی که توانست موجد سبک جدیدی در ادب و شعر فارسی پاکستانی باشد، نام می‌برد[2].

نهضت استقلال طلبی و رشد افکار آزاد یخواهی و اشتیاق فزاینده به ایجاد کشوری مسلمان و جدای از هند ، باعث شد تا شعر، بویژه شعر فارسی علامه اقبال، میدان خودنمایی یابد و ابزاری برای رسیدن به هدف گردد. بنابراین مؤلف به این نتیجه می رسد که تاسیس و بنیان گذاری پاکستان نتیجه اندیشه بلند یک شاعر پارسی گوی آن سامان بود که در مکتب شاعران فارسی پرورش یافته بود. وی اضافه می نماید که پس از تاسیس کشور جدید ، بیشتر مسلمانان از هند به پاکستان روی آوردند و در نتیجه سخنسرایان فارسی شبه‌قاره مانند تمنا، وحشت ، حر ، عشقی ، فاضل ، عارف ، عظامی ، زبیده و دیگران از شهرها و نواحی مختلف هند به پاکستان هجرت کردند و بدین صورت مراکز زبان و ادبیات فارسی از آن سوی مرکز به پاکستان منتقل شد؛ نهایت آنکه بعد از چندی ، شعر فارسی در پاکستان راه خود را یافت، راهی که نویسنده کتاب فارسی گویان پاکستان ازآن به عنوان «سبک پاکستانی» نام می‌برد و در این خصوص می‌نویسد[3]:«شعر فارسی در عصر غزنویان در

۱. سید سبط حسن رضوی ، فارسی گویان پاکستان ، ج ۱ ، مرکز تحقیقات فارسی، ص ۱.
۲. همان، ص ۳۳.
۳. همان، ص ۴۷.

شبه‌قارهٔ پاکستان و هند به سوی ترقی و تکامل می رفت و در دوره مغولان به درجهٔ اعتلای خود رسید.پس از مغولان، دورهٔبازگشت درشعرفارسی روی نمود و شاعران از پیچیدگیهای سبک هندی (سبک اصفهانی) متنفر شده به پیروی از استادان سبک عراقی و خراسانی پرداختند چنانکه از اشعار شبلی و حالی مشاهده می کنیم که سبک آنان برخلاف گذشتگان ،بیشتر سبک بازگشت است. قرن بیستم میلادی در آن سامان قرن دگر گونیهای سبک شعر فارسی است و شاعران تقلید استادان قدیم راگذاشته ، پایه سبکی نوین را نهادند که می‌توان آن را سبک‌پاکستانی نامید .

«این سه حالت سه مرحله ایست از تکامل شعر معاصر که به حکم قانون طبیعی «تکامل تدریجی» به ظهور رسیده است . زیرا زمان سلسله ممتدی است که یک سوی آن به گذشته و سوی دیگر آن به آینده اتصال دارد و بدین جهت زمان ماضی در حال ، و زمان حال در مستقبل دایماً مؤثر می‌باشد.

«روش متقدمین که از آن به سبک های خراسانی و عراقی و هندی (اصفهانی) وغیره تعبیر کرده اند چه از حیث صورت و چه از حیث ماده ، لفظاً و معناً، در روش متأخرین مؤثر بوده است و بتدریج اسلوب های قدیم جای خود را به شیوه های جدید می دهند و این کاروان تکامل در همه جا و همه چیز به همین سنت دایماً در حرکت است .

«از ترکیب این سه حالت سبک خاصی به وجود آمده است که ما در این کتاب آن را سبک پاکستانی نامیده‌ایم به اعتبار این که در اشعار شعرای این عصر تقریباً افکار و اندیشه های نوینی نمایانده می شود که در اشعار شعرای قبل که اکثر به سبک هندی سخن می گفتند ، کمتر دیده می شود و همچنین زبان شعر نیز در این عصر ساده تر و آسان تر گشته است و ساده‌گویی و ساده نویسی رواج بیشتری دارد.

«گویندگان سبک پاکستانی از بحور ثقیل اجتناب کرده و اوزان و بحور فرح انگیزی که طبیعت عامه آن را می‌پسندد،انتخاب و اختراع کرده‌اند. [illegible] آن را به پیروی اشعار اروپایی نیز می آورند.

«پارسی گویان معاصر پاکستان می کوشند که زبان امروزی ایرانی را به کار ببرند تا شعر امروزی پاکستان در ایران کنونی هم فهمیده شود . در شعر معاصر پاکستان چند نوع جدید شعر نیز اضافه شده و اصناف سخن که محدود به قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی بود ، به ترکیب بندها و مسمطهای جدید که در هر مصراع آن ، قافیه ها به طرز نوین ابداع می شود و در سر هربند چند مصراع ویانیم مصراع به طور بر گردان با همان قافیه تکرار می شود ، اضافه شده است و «ماهیا» به طرز شعر زبان پنجابی و «سونت» به طرز ادبیات اروپایی و «شعر سپید» و «نظم آزاد» و ترانه های گوناگون به ظهور آمده است که در کتابهای قدیم «بدیع» از آن اسمی و عنوانی ذکرنشده است .
نطفهٔ سبک پاکستانی در اشعار حالی و شبلی و ادیب پیشاوری و گرامی و بهائی موجود است.»

همانجا ، نویسنده به «مکتب شعر پاکستانی» اشاره می کند و با این عبارات مقدمه را به‌پایان می برد:«امیدواری ما به آینده از این جهت است که در عصر حاضرجوانان ادیب و دانشوری برخاسته‌اند که ذوق لطیف و معلومات عمیق و روح آزاد دارند و از ذخائر فضل نیاکان و آثار استادان قدیم بهره وافی برده‌اند و با روح آزاد و طبع وقاد مکتب جدیدی از شعر و ادب پدید آورده‌اند که ما آن را «مکتب پاکستان» نامیده‌ایم.»

زنده یاد دکتر سید سبط حسن بسیار امیدوار بود تا جلد دوم کتاب «فارسی گویان پاکستان » را در دهۀ ۵۰ تدوین و منتشر نماید. متأسفانه مشغله‌های کاری و شخصی و خانوادگی مجال فعالیت بیشتری به وی نمی‌داد. در سال پیش (۱۳۷۵ شمسی) ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که انتشار جلد دوم کتاب مزبور را جزء برنامه های انتشاراتی سال ۱۳۷۶ خود قرار داده بود، تدوین و تکمیل آن کتاب را مصرانه پیگیری کرد و از استاد درخواست نمود این مهم را پیش از زمستان ۷۶، به انجام رساند. این کار باعث شد تا استاد وقت بیشتری روی تدوین و تکمیل کتاب بگذارد . خوشبختانه کار نسبتاً به اتمام رسید و تنها بازنگری دوباره به نوشته ها و

مقدمه یی ضرورت داشت تا کارنامه جلد دوم نیز کامل شده و پس از تشریفات اداری به چاپ سپرده شود؛ اما، اجل مهلت نداد و پیش از آنکه این مهم به انجام رسد، استاد که از مدتی پیش به بستر بیماری افتاده بود، پس از یک بهبودی مختصر و کوتاه - انگار تنها برای وداع با عزیزانی که منتظر شنیدن آخرین کلام وی بودند - در سپیده دمی نسبتاً سرد، ندای حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت. اکنون، مائیم با کولباری از غم، دنیائی خاطره و انبوهی از یادداشتهای ارزشمند استاد و مهم تر از همه جلد دوم کتاب «فارسی گویان پاکستان»؛ کتابی غنی و پر بار شامل شرح حال و نمونه اشعار چهل تن دیگر از شاعران فارسی گوی معاصر پاکستان، که با نثری سلیس و روان به رشته تحریر درآمده است. قطعاً انتشار این کتاب نیز، تاریخ ادبیات معاصر پاکستان (تاریخ پنجاه ساله) را پیش روی محققین و دانش پژوهان قرار خواهد داد و با انتشار این جلد منبعی معتبر و موثق و باارزش به گنجینهٔ ادب فارسی و متون درسی رشته فارسی مقاطع مختلف دانشگاههای جهان افزوده خواهد شد. ان شاء الله.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

*****

دکتر سید علیرضا نقوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دکتر رضوی
دوست صمیمی ایران و فارسی

روز یازدهم دسامبر ۱۹۹۷م ، ساعت حدود پنج صبح، روز و ساعت نحسی بود که دست قضا یک دانشمند ارجمند را از ما ربود. این مرد نازنین که واله و شیدای ایران و فارسی و مبلغ زبردست اخلاق و ارزشهای اسلامی و ذاکر والای اهل بیت اطهار علیهم الصلوات و السلام ، یک ادیب اریب و محقق مدقق و خطیب کم نظیر و استاد مهربان بوده ، دکتر سید سبط حسن رضوی نام داشت که نظر به خدمات ارزشمند او در راه ترویج و گسترش فارسی در این سامان بعضی از دوستان از روی ارادت او را «پیر فارسی پاکستان» می‌خواندند و الحق وی از هر حیث سزاوار این لقب بود. همچنین وی پروانه‌وار شیفته اسلام و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم و ائمه معصومین (ع) بود. بنابر این درگذشت این موءمن بزرگوار و دانشور گرانمایه را باید ضایعه بزرگی برای عالم اسلام و جهان ادب محسوب کرد.

استاد رضوی حامل اخلاق حمیده و خصائل ستوده بود مانند علم با عمل ، حلم و تواضع با بشر دوستی ، راستگویی و صراحت لهجه با ملاحظه کاری ، همدردی با خویشتن داری ، تدبیر با نظم و ترتیب، زهد وتقوی اما بدون تقشف و ریاکاری ، و گویی با حافظ هم عقیده بود آنجا که حافظ می گوید:

آسایش دوگتی تفسیر این دو حرف است   با دوستان مروت با دشمنان مدارا

واقعاً دکتر رضوی بادوستان خود کمال صمیمیت را داشت و به منتها درجه سعی می کرد رفتار او موجب رنجش خاطر کسی نگردد اما متاسفانه مانند بسیاری از اصحاب فضل و کمال ، سجایای او باعث برانگیختن آتش عناد در دل حسودان می گشت ولی قلبش از هر نوع کدورت و آلایش پاک بود. این بود که هر کس که با او برخورد می کرد تحت تأثیر لطف و شفقت او می‌گشت و اکثر مردم که او را از نزدیک می شناختند نسبت به او علاقمند می‌شدند . بنابر این مرگ نمی تواند چنین آدم دوست داشتنی را بمیراند و محبت او را از قلوب دوستان محو گرداند ، چنانکه سعدی گفته است:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز　　　مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

دکتر رضوی تمام زندگی خود را برای خدمت به اسلام و فارسی وقف کرده بودو این عشق را او از بزرگان خود به ارث برده بود. علاقه فراوان او باانجمن فارسی که او رئیس آن بود و فصلنامه «دانش» که او مدیرش بود بخاطر بستگی فوق العاده او به ایران که به عقیده او مهد علوم اسلامی بود، و به فارسی که آن را وسیله تبلیغ دین اسلام می پنداشت ، بود و بس و او هیچگاه تا دم مرگ برای لحظه ای هم ازین غافل نگشت. حتی بقول خانواده‌اش در ایام آخر حیات خود موقعی که در بیمارستان در حال اغماء خوابیده بود هر گاه به هوش می‌آمد ، درباره پیشرفت درکار انجمن فارسی و مجله «دانش» سؤال می کرد. *او به راستی به اسلام و فارسی عشق می ورزید و تا زمانی که اسلام و فارسی زنده اند، عاشقان اسلام و فارسی امثال دکتر رضوی هم زنده و پاینده خواهند ماند ؛ چون بقول حافظ :*

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　　ثبت است بر جریده عالم دوام ما

اینجانب از حدود چهل سال خدمت دکتر رضوی ارادت داشتم و وجود بابرکتش برای بنده همواره منشأ عنایات و شفقت های بی اندازه بود. ذات گرامیش نه تنها به منزله دوست و برادر مهربان و در بسیاری از کارهای ادبی شریک وسهیم و همکار و معلم بودند بلکه در بعضی موارد شخصی موجب ارائه طریق وطرف مشاوره‌ها و [illegible] [illegible] هم بود. آشنایی

ما از زمانی آغاز می گردد که دکتر رضوی هنوز در کراچی معلمی و ریاست مدرسه ایرانیان را به عهده داشت . سپس در اواخر سال ۱۳۳۴ ش / اوائل ۱۹۵۶میلادی ما دو نفر به اتفاق مرحوم دکتر نذیر میرزا برلاس استاد بخش فارسی دانشکده اسلامیه (و سپس دانشگاه پیشاور) برای بورس تحصیلی دانشگاه تهران انتخاب شدیم. آقایان رضوی و برلاس یک ماه جلوتر از بنده در بهمن ۱۳۳۴ش / فوریه ۱۹۵۷م به ایران رفتند و در همان زمان دو نفر از برجسته ترین دانشمندان ایران بنام مرحومین استاد بهمنیار و دهخدا رهسپار عالم جاودانی شدند. اینجانب بعد از یک ماه در اسفند ۱۳۳۴ ش / مارس ۱۹۵۶م به دانشگاه تهران رسیده و باتفاق دو عزیز نامبرده در کلاس دکتری دانشجویان خارجی شرکت جستم و پس از گذراندن چند ماده امتحان برای تهیه مدارک برای رساله خود درباره «تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان » ...ارد لاهور شدم، و آقای رضوی در صدد تهیه رساله دکتری خود دربارهٔ ...شعرای فارسی گوی معاصر پاکستان » در تهران ماندند. بنده در ایام اقامت ...ه چهار ماهه خود در لاهور غیر از تهیه مدارک رساله خود ، به فرمایش دکتر ...ضوی به جمع آوری شرح حال و آثار و عکسهای بعضی شعرای ...رسی‌گوی لاهور برای پایان نامه وی پرداختم وبرایش ارسال داشتم. ...اسفانه آقای دکتر رضوی بعلت عدم موافقت مقامات ،مسئول با تمدید ...ت مرخصی وی نتوانست بیش از پنج ماه در تهران بماند و قهراً به کراچی ...عت کرده بکار معلم و ریاست مدرسه ایرانیان ادامه داد. در همان زمان ...نب به تهران مراجعت نموده در نتیجه مشورت با دکتر شهریارنقوی که ...ق باخذ دکترای دتا (مخصوص ایرانیان) شده بودند ، تصمیم گرفتم ...ری خارجی ، دکترای دتا را بگیرم و در عرض حدود هشت سال ...وطه را گذرانده و پس از پایان دوره مزبور یک سال برای انتشار ...ران ماندم و سپس به پاکستان مراجعت و در ۱۹۶۴م به عنوان ...بخش فارسی و حقوق شیعه در اداره تحقیقات اسلامی (که بعداً در سال ۱۹۶۶م به اسلام آباد منتقل یافت) و پس از

چند ماه بایک بورس خارجی برای تخصص در حقوق شیعه برای یک سال در دانشکده های حقوق و الهیات در سال ۱۹۶۵م وارد دانشگاه تهران شدم.

در آن مدت آقای رضوی در سال ۱۹۵۸م وارد کادر آموزشی پاکستان غربی شده به عنوان استاد یار فارسی در انتر کالج راولپندی و سپس برای دو سال در ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ در دانشکده دولتی کهوته (در حومه راولپندی)به تدریس فارسی پرداخت و با بورس دولت ایران باتفاق گروهی از استادان فارسی پاکستان در سال ۱۹۶۵م برای اخذ دکترای خارجی دوباره وارد دانشگاه تهران شد و ما باز در باشگاه دانشگاه یکسال را باهم گذراندیم.

اینجانب در ژانویه ۱۹۶۶م از طریق عراق به پاکستان مراجعت کردم و پس از حدود سه ماه در نوروز همان سال برای اخذ جایزه بهترین کتاب سال به تهران رفتم و آقای رضوی و دوست مرحوم دکتر اویس صالح صدیقی با کمال محبت در کلیه مراسمی که از طرف مؤسسه همکاری عمرانی و سفارت پاکستان و انجمن های ادبی بهمان مناسبت برپاشد شرکت جستند.

در تابستان ۱۹۶۸م اولین کلاس آموزش فارسی در خانه فرهنگ ایران راولپندی تشکیل شد و اینجانب و خانم تاج تدریس فارسی را به دو کلاس ابتدایی فارسی به عهده گرفتیم و آقای رضوی در همان سال دوره دکترای خارجی را از دانشگاه تهران باموفقیت گذرانده و درمیان شاگردان چهارده کشور خارجی مقام اول را حایز شده و به پاکستان مراجعت و به عنوان استاد و رئیس بخش فارسی در دانشکده اصغر مال راولپندی شروع به تدریس فارسی کردو بزودی عصرها به کار تدریس فارسی در خانه فرهنگ ایران راولپندی با ما پیوست و این همکاری برای حدود هیجده سال ادامه داشت. در این مدت غیر از همکاری و همگامی در تدریس فارسی ما دو نفر سه جلد کتاب «گلشن فارسی» را (در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۹ و ۱۹۹۴م) برای فارسی آموزان خانه های فرهنگ ایران تهیه و منتشر کردیم که اینک چندین بار تجدید چاپ شده و غیر از کلاسهای فارسی خانه فرهنگ ایران در بعضی دانشکده ها و دانشگاه های پاکستان هم به عنوان کتاب درسی کمکی تدریس می گردد.

آقای دکتر رضوی از سال ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م به مدیریت فصلنامه دانش برگزیده شد و تا پایان حیاتش در این سمت بخوبی انجام وظیفه نمود.

آقای دکتر رضوی همواره برای تشیید روابط دوستانه بین پاکستان وایران و گسترش زبان فارسی با کمال جدیت کوشش و تقلا می کرد چنانکه پس از ورود به راولپندی در سال ۱۹۵۸م باهمکاری بعضی دوستداران ایران و زبان فارسی"انجمن دوستی و روابط فرهنگی پاکستان و ایران" و" سازمان فارسی" را تشکیل داد. سپس در سال ۱۹۷۳م انجمن فارغ التحصیلان دانشگاههای ایران و اخیراً "انجمن فارسی" (شامل استادان فارسی)"انجمن دوستداران فارسی"(شامل علاقه‌مندان زبان و ادب فارسی اعم از استادان و غیر استادان فارسی) و"کتابخانه انجمن فارسی" را بنا نهاد و اینجانب در تشکیل سه انجمن اخیر الذکر و تهیه اساسنامه آنها با آقای دکتر صمیمانه همکاری داشتم.

همچنین دکتر رضوی برای اهالی اسلام آباد کلاسهای مخصوص فارسی را در محل مدرسه ایرانیان در اسلام آباد دائر نمود و اینجانب و خانم دکتر فرحت ناز عصرها در این کلاسها به اتفاق ایشان به شاگردان سالمند فارسی درس می دادیم که اینک به علت درگذشت آن استاد رخنه ای در این کلاسها واقع گشته اما امیدواریم ان شاءالله بزودی این کلاسها کما فی السابق ادامه یابند.

این بود خلاصه سرگذشت رفاقت و همکاری چهل ساله اینجانب و دوست و برادر گرامی دکتر سید سبط حسن رضوی که این مقال را با این دعا به پایان می رسانم که خداوند متعال روح پرفتوح آن عزیز را در جوار رحمت خود در مقام اعلی علیین قرار دهاد. آمین.

*****



زنده یاد دکتر سید سبط حسن رضوی به همراه
دکتر غلامحسین غلامحسین زاده مدیر کل گروه
اجرایی گسترش زبان فارسی در «انجمن فارسی»
اسلام آباد تابستان ۱۳۷۶

از دکتر محموده هاشمی
اسلام آباد

یادی از شادروان
دکتر سید سبط حسن رضوی

كُل نفسٌ ذائقة الموت

سعدیا مردنکو نام نمیرد هرگز　　　مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

شخصیت بارز فرهنگی، ادبی، اجتماعی و مذهبی مغفور دکتر سید سبط حسن رضوی مورد توجهٔ خاص علمای اهل فضل و ادب است. رحلت این بزرگ مرد جهان ادب ، دوستان و همکاران او را بشدت رنجانید و اکنون که حدوداً دو ماه از وفات او سپری می شود، در اجتماعات و جلسات مختلف علمی، ادبی و مذهبی، از وی به نیکی، نکویی و خلوص نیت یاد می‌شود.

دکتر سبط حسن رضوی معلم و مبلغ زبان فارسی بود ، علاقهٔ مفرطی به زبان و ادبیات فارسی داشت و همیشه رفقا و دانشجویان را برای ترویج این زبان در پاکستان تشویق می کرد. درجه دکتری بنده در رشته ادبیات فارسی مرهون این مرد بزرگ است. این نوشتار تاکید برخاطره‌ای دارد که در ذهن من همیشه زنده خواهد ماند.

هرگاه و هرجا از دکتر سید سبط حسن رضوی سخن به میان می آید مرا به یاد روزگاری می‌اندازد که برای نخستین بار با وی آشنا شدم. چهرهٔ با وقار و خندان و لحن شیرین، مهربان و پدرانه او در ذهن من شکوفا می شود. سال ۱۹۸۶ میلادی بود، روزی که در یکی از محافل ادبی با وی ملاقات کردم

به‌زبان فارسی و لهجه مخصوص پاکستانی صحبت می کرد ، از لهجه من خوشش آمد و گفت: "خانم شما مثل ایرانیها فارسی را صحبت می کنید." پس سوال کرد در چه رشته ای فوق لیسانس گرفته ام. جواب دادم: "در دو رشته جغرافیا و فارسی" - باشنیدن اینکه فوق لیسانس فارسی هم دریافت نموده‌ام خرسند شده پرسش نمود: " چرابرای درجه دکتری در رشته فارسی تلاش نمی‌کنید ؟" پاسخ دادم که گرفتاریهای روزمره اداری و خانگی مجالی را برای این کار فراهم نمی کند. وی بالحنی پدرانه و دلسوزانه دوباره تاکید کرد و گفت: "نه خانم حیف است، شما که فارسی را خوب می دانید باید حتماً دکتری را هم در همین رشته دریافت کنید ."

این محفل ادبی به پایان رسید و قرار براین شد که در فرصتی دیگر بطور مفصل در این مورد بحث شود . خدا حافظی کردم و عازم خانه شدم .

هنوز چند صباحی از این ملاقات نگذشته بود که باری دیگر در یک نشست خانوادگی او رادیدم. پس از احوال پرسی و معرفی اهل خانه‌اش از من پرسید: "خوب خانم راجع به درجه دکتری در رشته فارسی چه تصمیمی گرفته‌اید ؟" گفتم تمایل دارم در رشته جغرافیا دکتری بگیرم، چون فوق لیسانس را با نمرات خیلی خوب گذرانده‌ام و مقداری کار تحقیقی درباره جغرافیای تاریخی سند انجام داده‌ام . آقای دکتر مکثی کرد و چنین توصیه نمود که زبان فارسی زبان ماست؛ زبان شبه قاره و زمانی لسان اهل علم و ادب و زبان اداری و قضایی این سرزمین بوده است. اکنون وظیفه ماست نوجوانان را به ادبیات فارسی تشویق کنیم و آنچه در توان ماست جهت ترویج آن بکوشیم. سپس پیشنهاد کرد از کتابخانه شخص وی بهره برده مرا برای مراجع کتب لازم کمك خواهد کرد. جهت تشویق بیشتر از فارسی من چنین تمجید کرد:" خانم! فارسی برای شما خیل آسان است، در پاکستان کسی به این روانی و سلیسی تکلم نمی کند. شما باید دکتری راهم در ادبیات فارسی دریافت کنید." سؤال کردم چه موضوعی برای رساله دکتری انتخاب کنم. گفت که کتابی به‌عنوان "فارسی گویان پاکستان نگاشته، جلد اول"،آن چاپ

شده است، آن را مطالعه کنم و عنوانی درباره فارسی این منطقه انتخاب نمایم. ضمن گفتگو از وی سؤال کردم: "شما فارسی را چگونه یاد گرفته‌اید و درجه دکتری را از کجا دریافت کرده‌اید؟" گفت: "خانواده من از شهر لکهنو هستند و من متولد آن شهر هستم. قبل از تأسیس پاکستان در همان شهر بزرگ شده‌ام. تحصیلات دوره ابتدایی و لیسانس را از دانشکده معروف به کنینگ "Canning" در سال ۱۹۵۰ م گرفته ام و چون در آن زمان مردم به زبان و ادبیات فارسی علاقمندبودند ، مهارت در این رشته مورد توجهٔ اهل علم و ادب قرار داشت ؛ من هم فوق لیسانس را در این رشته دریافت کرده ام، این زمانی بود که مردم محافل و نشستهای ادبی برگزار می کردند ، اصطلاحات فارسی را برای اظهار فضیلت بکار می بردند ، اشعار فارسی می سرودند و لذت می بردند. من هم در این گونه نشستهای ادبی شرکت می کردم و عضویت انجمن فارسی دانشگاه را عهده دار بوده ام تا اینکه شبه قاره تقسیم شده و من به پاکستان آمدم . در شهر کراچی به عنوان معلم و مدرس زبان فارسی در دانشگاه مشغول انجام وظیفه شدم . به سال ۱۹۶۰ میلادی در راولپندی و اسلام آباد انجمن فرهنگی پاکستان و ایران را دایر کردم . ضمن این فعالیتهای ادبی تصمیم گرفتم درجه دکتری فارسی را دریافت دارم. بنابراین سال ۱۹۶۵ م عازم تهران شدم و به عنوان دانش پژوه در دانشگاه تهران ثبت نام کردم و به کارهای تحقیقی برای درجه دکتری پرداختم، ضمناً عضویت انجمن دانشجویان پاکستان راهم در تهران بعهده گرفتم و در برنامه های اردوی رادیو تهران نیز شرکت می کردم."

ضمن گفتگو درباره اقامت در ایران ، دوره تحصیلی و ایام جوانی‌اش حالت خاصی به او دوست می داد و به قدری شاد و مسرور می گشت که بخوبی می‌توان حدس زد از بهترین روزهای زندگانی‌اش سخن می‌گوید .

دربارهٔ برنامه‌ها و فعالیتهای رادیوئی خود اظهار داشت که برنامه‌های رادیو زاهدان و تهران در بین شنوندگان پاکستانی شهرت زیادی داشت و وی توسط این برنامه ها با مردم این دیار رابطه بر قرار می‌نمود و زبان فارسی را به

عنوان تدریس فارسی به مردم این سامان می آموخت تا دانش آموزان زبان فارسی با واژه های جدید و لهجه زبان فارسی آشنا شوند. سوال کردم "چرا در برنامه های فارسی رادیو پاکستان شرکت ندارید؟" گفت: "حالا که شما دعوت می کنید شرکت خواهم کرد."

این ملاقات بسیار ثمر بخش بود چون پند ونصایح دکتر تاثیر فراوان در من گذاشت، از طرفی وی نیز دعوت مرابرای شرکت دربرنامه فارسی رادیو پذیرفته بود.

پس از این ملاقات روابط با آقای دکتر و خانواده‌اش به صمیمیت گرائید و شرکت وی در برنامه های فارسی رادیو فرصت بیشتری برای بحث در مورد موضوعات مختلف به ویژه دکتری بنده در فارسی فراهم می کرد.

اواخر سال ۱۹۸۶ م بود که برای ثبت نام جهت درجه دکتری به دانشکده خاور شناسی لاهور رفتم و عنوان " تحول نثر فارسی در شبه قاره " برای رساله دکتری پذیرفته شد. به محض شنیدن این خبر آقای دکتر با خانم به خانه من تشریف آوردند و تبریک گفتند. دکتر از تلاشی که مرا متقاعد به تحقیق در رشته ادبیات فارسی ساخته بود، بسیار خرسند گشت.

شرکت دکتر سبط حسن در برنامه های رادیو پاکستان با سلسله گفتارهای مذهبی و هفتگی به مدت پنج دقیقه آغاز شد و سعی بر آن داشت گفتاری جامع و مفید به شنوندگان عرضه دارد. در زیر نمونه ای از این گفتار که با خط مبارک ایشان است آورده می شود.

قناعت

دکتر سبط حسن رضوی

۳۰/۱۲/۹۰

ای قناعت توانگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت نیست

(سعدی)

قناعت [illegible] که کسی [illegible] و خوشنود [illegible] است [illegible] در هر حال و در هر چیز
و از طرف [illegible] نیست [illegible] شده است [illegible] باشد [illegible] که آن
[illegible] که موافق طبع باشد [illegible]
[illegible] قناعت [illegible].

باید دانست که قناعت یکی از صفات حسنه است که بر علم و عقل مستقیم شده و عقلا و حکما در [illegible]
اظهار [illegible] و مبالغه کرده‌اند [illegible] قناعت [illegible]
[illegible]
[illegible] قناعت [illegible]
[illegible]
[illegible] است

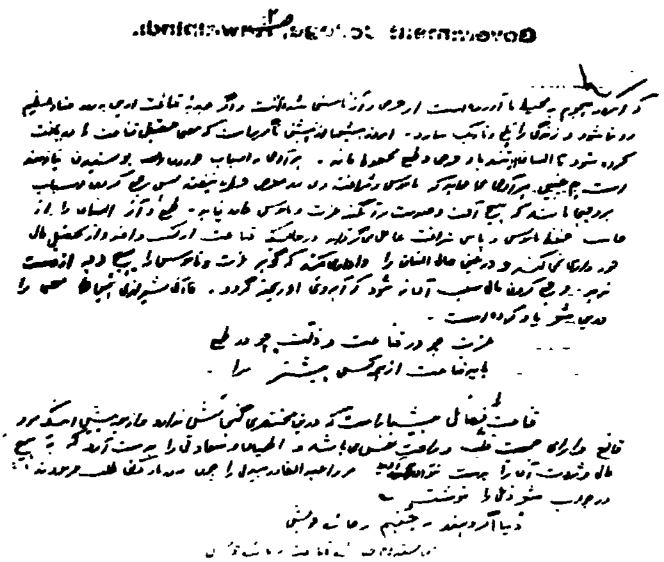
و در حدیث نبوی [illegible] وارد است که «القناعة کنز لا یفنی» یعنی قناعت
گنجی است پوشیده که هرکس [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible] باشد

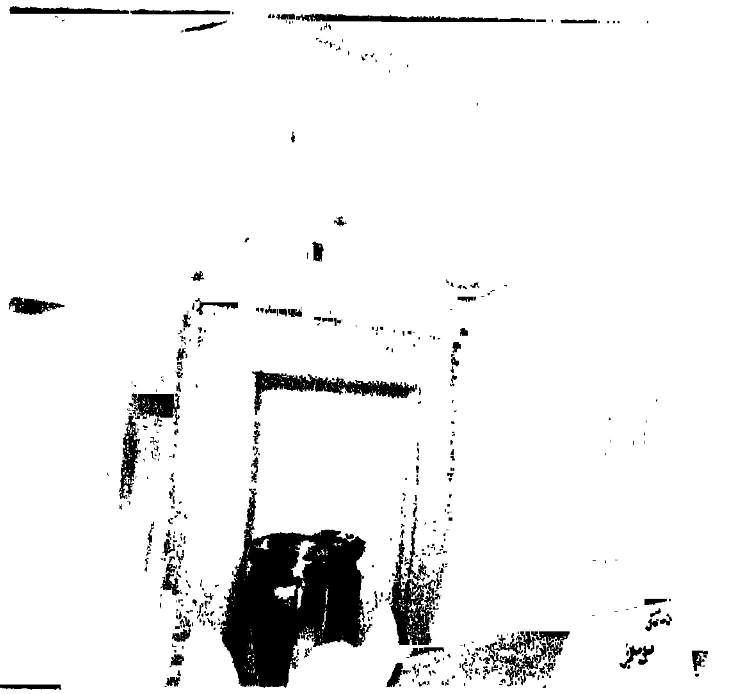
درویش را که گنج قناعت مسلم است
درویش نام دارد و سلطان عالم است

از طرف دیگر قناعت جنبه‌ای دیگر هم دارد که بعضی از کوته‌بینان درباره آن گفته‌اند که قناعت یعنی:
[illegible] دست [illegible]
[illegible] قناعت [illegible]
[illegible]
[illegible] لازم است که [illegible]
[illegible] قناعت [illegible]
[illegible] را بعمل آورد

آب است آبرو که نیاید به جوی باز
از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش

بدیهی است که اگر همه مردم از علم و تقوی بهره کافی داشته باشند [illegible]
[illegible] قناعت [illegible] لازم [illegible] است که [illegible]
[illegible] است [illegible]





شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی در سمینار اقبال - لاهور

تاریخ دهم دسامبر سال۱۹۹۷م، ساعت ۸/۴۵ بامداد، زنگ تلفن خانه به صدا در آمد - گوشی را برداشتم . از خانه دکتر سید سبط حسن رضوی داماد او خبر ناگوار درگذشت او را داد. من در حالت مبهوت هنوز باور نمی‌کردم که او زنده نیست . سوال کردم کی ، چگونه ، چطور...؟ اما در لحظه‌ای دیگر با این احساس که هر موجود زنده باید ذایقه موت را بچشد به خودم تسلی داده گفتم " اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ ". ساعت ۵ بعد از ظهر به خانه دکتر رفتم؛ خانه‌ای که همیشه در مراسم شادی و شادمانی از من پذیرائی می‌شد- مراسم تشیع جنازه دکتر سبط حسن را برگزار می کردند . به اهل خانه تسلیت گفتم . خانمش که در روزهای بیماری همواره در بیمارستان همراه او بود، گفت: "خانم در بیمارستان همیشه اسم شما را می‌برد و اکثر با شنیدن صدای در می پرسید خانم دکتر محموده آمده است ؟ می گفتم به او در پاکستان است و ما به زودی به پاکستان خواهیم رفت و با ایشان ملاقات خواهی کرد." پس از ابراز تسلیت به این خانواده رفتم به سوی جسد خاکی دکتر که در گوشه ای نهاده بودند و پتوئی روی او را می پوشاند.

ساعتی پهلوی جسد او ایستادم و احساس می کردم او زنده است و نفس می کشد. خانمهای دیگر خانواده در اطاق از نیکوئی او صحبت می‌کردند، متوجه من شدند و گفتند درست می گوئید او نفس می کشد - پزشکی آمد او را دوباره معاینه کرد وگفت نه خیر از این جهان رفته است و این حالتی که به بعضی از شما دست داده آن "Hillasination"یعنی خطای حسن می‌گویند. ساعت ۱۰/۴۰ دقیقه شب بود که او را به خاک سپردند و شرکت کنندگان در مراسم ، باغم واندوه فراوان محل را ترک کردند .

اهل قلم و واعظان در سوگ وی گریستند و هر یک به نوبه خود از فعالیتهای شایان توجه اوگفتاری به میان آورد . شرافت ، پاکی و خلوص نیت مغفور رضی الله تعالی عنه ، زبانزد خاص و عام بود و به نیکی و کردار پسندیده شهرت داشت ـ در طول عمر شریف و با برکتش در راه خدمت به خلق از هیچ کوششی دریغ نورزید. به درستی او در صحنه شعر و ادب (اردو و

فارسی) و اجتماعات مذهبی چون ستاره ای درخشنده بر ذهن دوستداران، علاقمندان و دانشوران تابید. وی در حیطه اسلامیات و ادبیات مخصوص زبان فارسی به تحقیق و تفحص پرداخت و ثمره تلاش خستگی ناپذیر او امروز چراغ روشنی برای محققان است. خاطره شاد روان دکتر سبط حسن به قدری آموزنده اخلاق و شیرین است که مشکل می توان دل از آن برکند.

سخن گفتن درباره این بزرگ مرد به گذشت زمان طولانی نیاز دارد و به اختصار ابراز ادب و ادای حق نمی توان گفت. خبر فوت نابهنگام مرحوم رحمت الله علیه شوک عمیقی رابردوستان، آشنایان و اهل علم و ادب وارد آورد. غم از دست دادن این عالی مقام را نمی توان فراموشی سپرد چون واقفیم چه عزیزی، که برایمان پدری دلسوز و راهنمایی مهربان بود، دیده از جهان بربست. اما یاد وی درافکار زنده و یادگارهای او که مشتمل بر سخنرانیها، اجرای برنامه های رادیو و تلویزیون، کتابها و مقالات منتشر شده است تا حدودی غم از دست رفته گرانقدر شاد روان دکتر سید سبط حسن رضوی را تسلی می بخشد.

در پایان از خالق هستی برای روح آن مرحوم طلب مغفرت و آمرزش نموده و از خداوند متعال مسئلت می نمایم وی را در کنار اهلبیت (ع) محشور فرماید.

یادش یاد، روانش شاد

انا لله و انا الیه راجعون

●●●●●

دکتر سید سبط حسن رضوی

دکتر در ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

نام : سید سبط حسن رضوی ، استاد دانشمند و محقق زبان و ادب فارسی .
پدر : مولانا سید یوسف حسین رضوی (مرحوم) مردی بود عالم و فاضل و متدین و فقیه علوم‌اسلام و متخصص در فقه جعفری.
جدش : حاج مولانا سید محمد عباس رضوی نام داشت و یکی از علمای عصر خودبود. وی به علم و فضل و زهد شهرت داشت . جد مادری او آخوند سید غلام عباس بود که در شغل مقدس معلمی روزگار می‌گذاشت .
سابقهٔ خاندان رضوی: تقریباً ۳۰۰ سال پیش ، در حدود اواخر قرن ۱۱ هـ نیاکان دکتر رضوی از استان خراسان (شهر مقدس مشهد) و آستان قدس رضوی به سرزمین هند (لکهنؤ) مهاجرت کردند و در هنگام تشکیل کشور جمهوری اسلامی پاکستان ، به کراچی آمدند و بعد از آن در راولپندی و اسلام‌آباد رحل اقامت افکندند ؛ هم اکنون خاندان رضوی در لکهنؤ ، کراچی و راولپندی و اسلام آباد زندگی می کنند.
ولادت سبط حسن:روزجمعه دوم ماه‌سپتامبر ۱۹۲۱م/ ۱۳۰۰هـش در لکهنؤ.
تحصیلات :دکتر رضوی ، تحصیلات خود را در همان شهرلکهنؤ در خانه پدر و مادرش و در آموزشگاه‌ها و مدارس آن روزگار به پایان برده و در سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۹ هـ ش) به درجهٔ فوق لیسانس از دانشگاه لکهنؤ نایل آمده و شاگرد اوّل شده است .

در سال ۱۹۵۰ م / ۱۳۲۹ هـ ش از لکهنؤ مهاجرت کرده به کراچی (پاکستان) آمد. وی در دانشگاه کراچی به تحصیلات خود ادامه داد و درسال ۱۹۵۳ م/۱۳۳۲ هـ ش دورهٔ تربیت مدرس را گذرانده و به سمت معلم فارسی

و مدیریت مدرسه (دبیرستان) ایرانیان در شهر کراچی رسید. در سال ۱۹۵۶ میلادی/۱۳۳۴ ه‍ ش به ایران رفته و در دانشگاه تهران (دانشکدهٔادبیات وعلوم‌انسانی‌دانشگاه‌تهران)تحصیلات عالیه خود را ادامه داد.پس از مشکلات زیاد و رفت وآمد ازتهران‌به کراچی و مسئولیت تدریس و مدیریت مدرسه ایرانیان در کراچی ، بالاخره در سال ۱۹۶۵ م/۱۳۴۳ ه‍ ش. به‌درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی مفتخر شد.

رسالهٔ دکتری رضوی ، تحت عنوان پارسی گویان و شاعران پارسی گوی پاکستان بود. این رساله ، به لحاظ اهمیت فرهنگی و ارزش فوق العاده در معرفی تاریخ ادبیات فارسی معاصر پاکستان (ج ۱) (ازگرامی تا عرفانی)، از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۳۵۳ ه‍ ش / ۱۹۷۴م منتشر شد.

خاندان دکتر رضوی : دکتر سید سبط حسن رضوی باخانواده‌یی متدین و مؤمن ازدواج کرد و هم اکنون دارای ۶ فرزند است : ۲ پسر و ۴ دختر .

دکتر رضوی انجمن ساز و انجمن آرا: دکتر سید سبط حسن رضوی در سال ۱۹۵۸ م / ۱۳۳۸ ه‍ ش رسماً به خدمت وزارت آموزش و پرورش پاکستان در آمد و با مقام استاد یاری در دانشکده ادبیات دولتی راولپندی به تعلیم و تدریس مشغول گردید و درهمین‌سال ۱۹۵۸ م/۱۳۳۸ باکمک دوستان یکدل و یک رنگ و مؤمن و معتقد به زبان فارسی «انجمن دوستی و روابط فرهنگی پاکستان و ایران» راتأسیس کرد،اما این انجمن، عمرطولانی نیافت. بعدها به نام«سازمان فارسی»در راولپندی و اسلام‌آباد شهرت یافت وکار و کوشش خود رابرای ترویج وگسترش‌فارسی ودوستی‌ایران‌وپاکستان ادامه داد.

«دبستان انیس و دبیر»، نیز یک انجمن بزرگ ادبی دینی است که به نام دو شاعر بزرگ : میر ببر علی انیس و میر تقی میر، مرثیه گویان مشهور و معروف اردو تأسیس گردید و دکتر رضوی ، مؤسس آن بوده است . «انجمن فارغ التحصلان پاکستانی دانشگاههای ایران» نیز از ابتکارات دکتر رضوی می‌باشد . اخیراً «انجمن فارسی پاکستان» و «انجمن دوستداران فارسی

پاکستان » و « کتابخانه انجمن فارسی» در اسلام آباد ایجاد شده اند که همه آنها به همت دکتر رضوی بوده است. وی با روش خاص و طریقه‌های عارفانه و عالمانه، همیشه شاعران، ادیبان، دانشمندان و نویسندگان رابه سرعت گردهم جمع آوری می کرد و محافل و مجالس خود را ترتیب می داد و باثمره محبت آمیز آن همگان را شادمان می گردانید.

کوشش های دکتر رضوی: وی سفرهای متعدد به کشورها و نقاط مختلف نموده بود، از جمله به شهرهای مدینه منوره، مکه معظمه، مشهد مقدس، کربلای معلی و نجف اشرف به قصد زیارت مسافرت کرده بود. همچنین برای ایراد وعظ و خطابه سفرهایی به اروپا (لندن) و آمریکا و استرالیا داشت. در داخل پاکستان تقریباً به همه شهرهای پاکستان رفته و منبر وعظ و خطابه او، بینندگان و شنوندگان بسیار داشته است. وی مدت ۲۵ سال با نمایندگی های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران همکاری کرده و به تدریس فارسی و برنامه ریزی و گسترش فرهنگ و ادب اسلامی و مدیریت فصلنامه دانش مشغول بود. یکی دیگر از فعالیت های وی نوشتن مقالات فرهنگی و ادبی به زبان های فارسی،اردو و انگلیسی بود که این مقالات در روزنامه ها و مجلات از جمله: مجله هلال، مجله پاکستان مصور، مجله سروش، مجله معارف اسلامی، مجله وحید، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، روزنامه کوهستان و روزنامه تعمیر (راولپندی) چاپ شده اند. دکتر سید سبط حسن رضوی حدود ۳۰ سال بابخش فارسی رادیو پاکستان همکاری داشت و نوشته‌های ادبی و گفتار های مذهبی او را همگان (فارسی زبانان) می شنیدند. باتلویزیون پاکستان نیز همکاری داشت و هر جا او را از بزرگترین مبلغان زبان فارسی به شمار می‌آوردند و او را طرفدار فارسی و دوستدار ایران و فرهنگ و هنر و ادب ایران می‌شمارند. ضایعه درگذشت آن بزرگوار را هرگز نمی توان جبران کرد چون دیگر کسی همانند او عاشق و دوستدار و طرفدار فارسی وجود ندارد. خدایش غریق رحمت و مغفرت گرداند.

*****

BY: Prof. Maqsood Jafri

BECON OF LIGHT

Sibte Hassan, an Angel Incarnate,
Alas! Today we call him "Late".
Beacon of Light in dark ways,
Ejected silvery and "moony" rays.
Persian he loved much,
Appeared as a giant as such.
a man of soft and tender tone,
The seeds of love he had sown.
Fiery and fervid was his ken,
Fluent and fertile was his pen.
The wine of Persian made him fly,
He soared in the vault of higher sky.
Left us wailing for a lost star,
In our hand he was like an Iron bar.
Death shows our destiny how far
The Hand of Fate can make or mar.

*****

دکتر عصمت نسرین
پیشاور

استاد و حکیم فرزانه ، دکتر سبط حسن رضوی

اخگری دیگر رها شد چون شهاب — آنکه شعله بود خاکستر شده
او جهان رنج و غم را ترک کرد — خوشه چین خرمن داور شده
(دکتر تمیم داری)

استاد دانشمند و حکیم فرزانه شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی مدیر فصلنامه دانش ،رئیس انجمن فارسی پاکستان (اسلام آباد) و استاد اسبق فارسی از غمکدهٔ دنیای فانی به جهان جاودانی معنا پیوست (انا لله و انا الیه راجعون).

یکی زود سازد یکی دیر تر — سرانجام بر مرگ باشد گذر

مرحوم رضوی ، مردی انساندوست ، ادب شناس و از مشتاقان ومشوقان و فضلای زبان و ادبیات فارسی، نویسنده و مترجم درجه اول به زبانهای مختلف ، و سفیر دوستی مشترک ایران و پاکستان بود . خدماتی که برای گسترش فرهنگ ایران و پاکستان انجام داده باعث شده حق بزرگی به گردن جوامع ایران و پاکستان داشته باشد، زیرا وی همواره در صدد ایجاد رشتهٔ اخوت و برادری و دوستی بین دو کشور همجوار و مسلمان ایران و پاکستان بود و سعی و تلاش شبانه روزی وی بصورت تالیفات و مقالات تحقیقی جالب وخواندنی ،که چاپهای متعددی دارند، برای دوستداران فارسی همچون چراغی بوده است که ازپرتو آن هزاران چراغ روشن گشته و روشن می‌شود.

وی مقالات تحقیقاتی فراوانی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی در فصلنامه «دانش» بچاپ رسانید که مورد استفاده بسیاری از دانشجویان فارسی قرار می‌گرفت. همچنین با سخن رانی های پر مغز خود محافل و مجالس را رونق می بخشید. بقول دکتر آفتاب اصغر (رئیس بخش فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور):

رفت از عالم جهان فارسی	چون بشد پیر مغان فارسی
آن محقق نکته دان فارسی	پیر پیران جهان فارسی
بهر حفظ فارسی مردانه زیست	راستی این تهرمان فارسی
رستمانه زیسته هفتاد سال	طی نموده هفت خوان فارسی

همین امسال ، مرداد ماه بمناسبت تجلیل از خدمات فرهنگی ، دینی و علمی آقای دکتر سید سبط حسن رضوی جلسهٔ باشکوهی توسط انجمن ادبی آئینه در اسلام آباد برگزار شد. میهمان ویژهٔ این مراسم در ضمن سخنرانی دکتر رضوی را «پدر پیر فارسی پاکستان» و یکی از منادیان وحدت مسلمین یاد کرد و همینطور پروفسور مقصود جعفری وی را « بابای فارسی پاکستان» قلمداد کرد. ریاست جلسه آقای رامـ دربارهٔ دکتر رضوی گفت: « ایشان میراث ادبی و فرهنگی ماست و باید بنحو شایسته از همچنین ادیان و دانشمندان تجلیل بعمل آید.»

دکتر سبط حسن رضوی را اجل از ما در ربود و درگذشت تأثر انگیز وی دلهای ما را بدرد آورد. افسوس که دیگر چهره پرنور و برد بارش را نخواهیم دید، ولی خاطرات شیرین وی بصورت قلم و بیان وی در ذهن ما همیشه زنده خواهد ماند.

این مرد خوش خلق ، قانع و متواضع ، عمر پربار خود را با عشق به فرهنگ ایران و پاکستان گذراند، تلاشهای صمیمانه و مجاهدت خستگی ناپذیر و خدمات ارزنده وی درین راه فراموش نشدنی است. وی حق بزرگی به گردن ایران و پاکستان دارد. ما دوستداران زبان و ادبیات فارسی برای رساندن ثواب بیشتر به روح پاکش، راهش را ادامه داده برای ترویج و ترقی

زبان فارسی و برای تحکم بخشیدن به آن پل قدیم دوستی که بین دو کشور همسایه و مسلمان ایران و پاکستان بنا شده است ، تلاش خواهیم کرد تا دین خود را ادا کرده باشیم.

مرزهـــای پـــاک را مـــحکم نـــمود پـــاسدار و مرزبـــان فـــارسی
تـــاشود ایـــران و پـــاکستـــان یکـــی پـــل بنـــا کـــرد از بنـــان فـــارسی

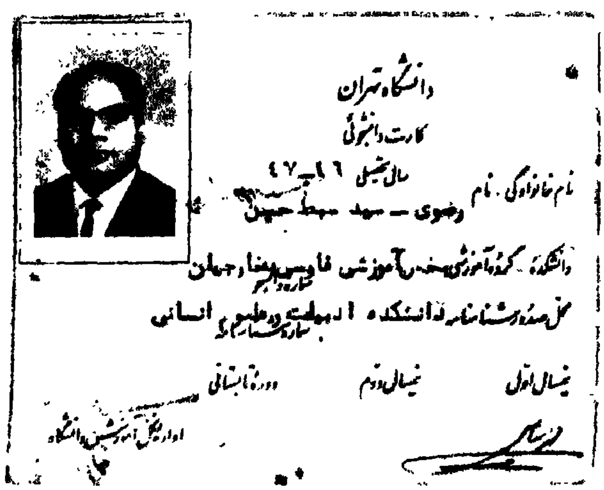
(آفتاب اصغر)

باانده و تأسف عمیق درگـذشت دکـتر سبط حسـن رضـوی را بـه دانشمندان، به بازماندگان آن مرحوم ، به همکاران وی در مـرکز تحقیقـات فارسی ایران و پاکستان ، وبه تمام دوستداران فرهنگ و ادب فارسی تسلیت گفته از خداوند متعال برای روح بزرگش طلب مغفرت می نمایم. یادش گرامی و روانش شادباد. (آمین ثم آمین)

رحمت غفران حق بادا بر آن مرد بـزرگ جای او بـادا همـاره در بـهشت جـاوذان

(م.ح. تسبیحی)

*****


دانشگاه تهران
کارت دانشجوئی
سال تحصیل ۴۷-۱۳۴۶
نام خانوادگی . نام رضوی — سید سبط حسن
دانشکده . گروه آموزشی
محل صدور شناسنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
نیمسال اول نیمسال دوم دوره تابستانی
اداره کل آموزش دانشگاه

پرفسور مقصود جعفری

در رثاء سید سبط حسن رضوی

ویران نمود دست اجل این جهان ما / زان دم که رفت سبط حسن از میان ما
سوی جهان خلد پرید بلبل ادب / افسوس و غم نشسته به جان نهان ما
سیراب کرد کشت محبت ز اشک خویش / آن سید شریف* محبت نشان ما
رفت از جهان وعظ و خطاست عزیز قوم / آن فیلسوف و عالم آتش بیان ما
رفته کجا که بی سرو سامان نشسته ایم / گم کرده ایم گوهر شیرین زبان ما
آمد پدید ابر الم از زمین به چرخ / گریه کنان و ناله زنان آسمان ما
سبط حسن ادیب و سخندان فارسی / گوهر نشان شعر و ادب ، هم عنان ما
عقل سلیم و قلب گدا زنده داشت او / در دست عشق بود یکی ارمغان ما
کلکش حدیث جام محبت به خون نوشت / یعنی نوشت «جعفری!» او داستان ما

***

الحاج بشیر حسین ناظم

بروفات حسرت آیات جناب داکتر سید سبط حسن رضوی اعلی الله مقامه

بیش رضائی حق سر خود را خمیده ای / از نشتر فراق دل ما خلیده ای
از خاکدان به جنت ماوای رسیده ای / ای جان ما چرا ز تن ما رسیده ای
از ما رسیده شاخ تمنا بریده ای

پور علی ، بهار شیم ،پیکر نیاز / شهباز آسمان علوم وفنون ناز
ای غازه عروس معارف ، مه فراز / ای ساقی رحیق خمستان جان نواز
تو هم شراب هجر و جدائی چشیده ای

بهره وری ز خوان خبان همه نعم / پوشیده خودت را به ستر گلی ارم
با حق سپرده ایم ترا ما به چشم نم / دامن کشای برفتی و دادی غم والم
ما بی دلان را گریان و نالان ندیده ای

مرد عفیف و مرد نظیف و شه ادیب / لاریب در جلوئی مراحم ای خوش نصیب
در دست خود گرفته کرم نامهٔ مجیب / با جمع قدسیان پئی نظارهٔ حبیب
از خاکدان به خلد چه فرحان دویده ای

بر ذات تو مزکی و ازکی اسلام آباد / برکار تو معلی و ادبی اسلام آباد
بر و ای پور حضرت مولا سلام باد / از ما به روح پاک تو صدها سلام باد
پاکیزه تر ز شبنم گلها سلام باد

عیسی کریمی

استاد سید سبط حسن رضوی،
ستاره ای نامیرا

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

روز پنجشنبه ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۶ قلبی از تپش ایستاد که هفتاد سال تمام با عشق به زبان فارسی و فرهنگ پربار ایرانی - اسلامی تپیده بود، شعله ای پژمرد که سالیان دراز چنان شمعی، خود سوخته و انجمن آرای ادیبان شده بود، ستاره ای از آسمان ادب فارسی شبه قاره هند و پاکستان غروب کرد که با بیش از نیم قرن نورافشانی، گلهای آن بوستان را طراوت و تازگی بخشیده بود. اینک اگر چه جایش در آسمان ادب خالی است اما ستاره ای نامیرا است که «ثبت است در جریدهٔ عالم دوام او» و امروز این قلم شکسته، خون دل بچشم آرد و در فراق آن سفر کرده نازنین زمزمه کند:

الا یا خیمگی خیمه فروهل | که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل

خرد از راندن محمل فروماند | زمام خویش دادم در کف دل

استاد گرامی دکتر سید سبط حسن رضوی روز ۱۱ شهریور ۱۳۰۶خ / ۲ سپتامبر ۱۹۲۷م. در شهر لکهنو هندوستان دیده به جهان گشود. نیاکانش از مهاجران سادات رضویهٔ خراسان بشمار می رفتند و عشق و علاقه به ایران و

---

۱. آقای عیسی کریمی در هنگام اقامت در اسلام آباد به عنوان مدیر داخلی و ویراستار فصلنامه دانش بیش از یکسال همکار و یاور زنده یاد دکتر سید سبط حسن رضوی بود و شماره های ۴۴ تا ۴۸ فصلنامه باتلاش جدی وی تدوین و منتشر گردید.

زبان و ادب فارسی ویژگی بارز آنها بود. خاندانش به زهد، تقوا، دانش و بینش نامبردار، و پدر بزرگ و پدرش، سید محمد عباس و سید یوسف حسین رضوی، از عالمان برجستهٔ شیعه بودند. خانهٔ پدریش «بیت الاجتهاد» خوانده می شد و این نام در کتیبه ای فارسی، امروز هم بر سر در آن است.

سید سبط حسن رضوی فعالیتهای سیاسی - اجتماعی خود را در دانشگاه لکهنو، همگام با مبارزات استقلال خواهی مسلمانان شبه قاره آغاز کرد و پس از مدتی به ریاست «انجمن طلبای مسلم»[1] برگزیده شد. پس از اخذ دانشنامهٔ کارشناسی ارشد و ترک دانشگاه هم به تلاشهای خود ادامه داد. در سال ۱۳۲۶خ / ۱۹۴۷م. مبارزات و مجاهدات مسلمانان شبه قاره به ثمر نشست و هم آن سرزمین را از چنگال انگلیس بدر آورد و هم به مسلمانان هویت جغرافیایی تازه ای بنام «پاکستان» بخشید، اما سید سبط حسن برای سامان دهی به کار کاروان های مسلمانان مهاجر، سه سال دیگر در هند ماند و سرانجام در سال ۱۳۲۹ خ / ۱۹۵۰م. با کاروان هفتاد و دو نفره ای از خاندان خویش به سرزمین تازه مهاجرت کرد و پس از اقامت های کوتاه در این شهر و آن شهر، در کراچی ماندگار شد. نگارنده در این باره خاطرات منقول بسیاری از استاد بیاد دارد که پرداختن به آنها در این مقال نمی گنجد[2]. در کراچی ضمن ادامهٔ تحصیل، آموزشگاهی بنام «دبیرستان ایرانیان» پایه گذاری کرد که سالهای متمادی در خدمت نشر و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی بود.

تحصیل و تدریس ادبیات فارسی

استاد رضوی در سال ۱۳۳۵خ / ۱۹۵۶م. به ایران مسافرت کرد و شش ماه از درس استادان بنام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، شادروانان

---

۱. به فارسی: انجمن دانشجویان مسلمان.

۲. مانند خاطرات تلخ و شیرین شبهایی که در ایستگاه قدیم راه آهن لاهور - چهاونی - بیتوته کرده بودند یا استقبال مردمان شهرهای کویته (در استان بلوچستان)، سکهر، لارکانه و کراچی (در استان سند) از آنان و دیگر مهاجران.

همایی ، فروزانفر، معین، صورتگر ، نفیسی و هوشیار بهره برد و برای ادامهٔ خدمت و سرپرستی «دبیرستان ایرانیان» به کراچی بازگشت ، اما پس از ده سال ، برای تحصیل در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران ، به ایران دعوت شد و از محضر استادان شهیدی، صفا، محجوب ، خطیبی ، وخطیب رهبر کسب دانش کرد و در سال ۱۳۴۸خ / ۱۹۶۹م. پس از اخذ دانشنامهٔ دکترا به پاکستان برگشت و در دانشکدهٔ اصغر مال راولپندی ، استاد و رئیس بخش فارسی شد و با همین سمت در سال ۱۳۶۶خ / ۱۹۸۷م . باز نشسته گردید.

نگرش استاد به نظم فارسی

دکتر رضوی خود فارسی سرا نبود . به عبارتی نگارنده سروده های کمی از وی دیده است. اما در نقد ، تصحیح و شناخت بحور و اوزان شعر فارسی و اردو مرجعی معتبر برای سرایندگان پاکستان بشمار می رفت. با شعر فارسی انسی دیرینه و الفتی فطری داشت، هنگام گفتگوهای ادبی و فرهنگی از شعر شاعران بزرگ بسیار شاهد می آورد، در دلبستگی خود به شعر فارسی تعابیر شیرینی داشت مانند آنچه از وی در گنجینهٔ دانش [1] چاپ شده است: «فکر و اندیشهٔ این شاعران و عارفان که مصلحان و راهنمایانم می‌باشند، ذهن و فکر مرا سیراب می کند و بهترین دوست من در خلوت و جلوت ، در عسرت و عشرت ، در عبادت و معاملت، در اقامت و هجرت ، و در تندرستی و کسالت است. ترانه ها و اشعار این شاعران ، من بیدل و بی نوا و بی سر و سامان را بدون استمداد از قرص های خواب آور، سکون می بخشد و بر همت و حوصلهٔ من می افزاید و جرأت زیستن در گرداب فنا و طاقت نفس کشیدن در بلا و ابتلا [را به من] می دهد.»[2]

۱. گنجینهٔ دانش ، ضمیمهٔ فصلنامه دانش شمارهٔ ۳۱ است.
۲. گنجینهٔ دانش ، ص ۳۶.

کارنامه

دکتر سید سبط حسن رضوی عمری پربار داشت. درازای روزگار دست وی نبود، اما کارنامه ای درخشان و سزوار ستایش از خویش به جای نهاد. یادآوری بخشی از این کارنامه قدرشناسی اندکی است از روحی بزرگ.

۱. آموزش زبان فارسی:

۱ - ۱. تدریس در دبیرستان ایرانیان - کراچی،از سال ۱۳۲۹تا۱۳۳۷خ / ۱۹۵۰م تا ۱۹۵۸م.

۲ - ۱. تدریس در دانشکدهٔ اصغر مال - راولپندی، از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۴خ / ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۵م. و ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۶خ / ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۷م.

۳ - ۱. تدریس در خانه فرهنگ ایران - راولپندی، از سال ۱۳۴۸خ / ۱۹۶۹م. تا پایان زندگانی.

۲ - تأسیس مراکز و انجمنها:

۱ - ۲. انجمن فرهنگی ایران و پاکستان

۲ - ۲. سازمان فارسی

۳ - ۲. انجمن فارسی

۴ - ۲. انجمن فارغ التحصیلان (پاکستانی) دانشگاههای ایران

۵ - ۲. انجمن ایران شناسی

۶ - ۲. دبستان انیس[1]

۷ - ۲.انجمن مرکز المسلمین

۳.آثار:

آثار به جا مانده از استاد رضوی هنوز به درستی احصا نشده است، چه دستنوشته های فراوانی از آن شادروان را نگارنده خود دیده که در فهرست‌های منتشره هنوز نامی از آنها به میان نیامده و شاید در آینده ای

۱. میر ببر علی انیس(۱۲۱۹ - ۱۲۹۱ هـ ق)، مرثیه سرای نامدار و پرشور شیعه به زبانهای فارسی و اردو در شبه قاره است. وی در فیض آباد زاده و در لکهنو ماندگار شد. بزرگانی مانند علامه اقبال از وی بسیار تأثیر پذیرفته اند. برای آگاهی بیشتر به فصلنامهٔ دانش شماره های ۲۰ - ۲۱، ۲۳، ۳۵، ۳۶ رجوع شود.

نزدیک به همت خدمتگزاران فرهنگ و ادب فارسی در پاکستان به زیور طبع آراسته گردند. او خود بر آن بود که جنگی از همهٔ مقالات پراکنده اش - چاپ شده و چاپ نشده - فراهم آورد، افسوس که اجل مهلت نداد.

کتابهای چاپ شده

۱. فارسی ادب ۱۹۴۷ک بعد،[1] جلد پنجم تاریخ ادبیات مسلمانان پاک وهند.

۲. گلشن فارسی ، ۲ جلد ؛ خود آموز فارسی امروز برای غیر فارسی زبانان که با همکاری دکتر سید علیرضا نقوی تالیف و تاکنون پنج بار چاپ شده است.

۳. سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران ؛

۴. پرده کا حسن اور حسن کا پرده ؛ که آن را به نام زیبای حجاب و حجاب زیبایی به فارسی برگردانده است.

۵ . فارسی گویان پاکستان ، ۲ جلد : جلد نخست پایان نامهٔ دکترای مؤلف دانشمند است که سال ۱۳۵۳خ / ۱۹۷۵م . در سلسله انتشارات «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان » چاپ شده و زندگینامهٔ هفتاد و چهار پارسی سرا راکه مؤلف با آنها مصاحبت و همنشینی داشته ، در بر می گیرد.

بهار امسال که جلد دوم کتاب آخرین مراحل ویرایش و نمونه خوانی را می گذراند - و راقم هم مشتاق بود که در پرداخت این کار بزرگ ، نقشی کوچک داشته باشد ، هرچند که به دلیل اشتغالات گوناگون تنها فصلی را ورق زد و پیشنهادهایی به مؤلف داد ، استاد رضوی با شور زاید الوصفی از سفرهای سواره و پیادهٔ خود به شهرها و روستاهای سراسر پاکستان یاد می‌کرد، از کوشش هایی که برای یافتن نمونهٔ اشعار و تدوین زندگینامهٔ فارسی گویان داشته و رنجهایی که بجان خریده بود تا بتواند این دو جلد کتاب را به فرهنگ فارسی پیشکش کند. او تلاش خود برای تألیف فارسی گویان پاکستان را در راستای اعتلای فرهنگ پاکستان می دانست و می گفت که در این گشت و

[1]. به فارسی : ادبیات فارسی از سال ۱۹۴۷م .به بعد.

گذار: «به این نتیجه رسیدم که فارسی هنوز در این منطقه [پاکستان] زنده، ولی بیمارگونه است، باید فوری به معالجهٔ این [بیمار] برپاخیزیم تا اردو که دختر رشیدهٔ فارسی است، غنی تر و زیباتر شود و بتواند با بیگانگان دست و پنجه نرم کند.»[1]

۶. فصلنامهٔ دانش؛ انتشار پیاپی این فصلنامه از کارهای ماندگار دکتر رضوی است. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برای پرداختن به فرهنگ و ادب فارسی و پیوستگی های تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه از سال ۱۳۶۴خ. دست به انتشار فصلنامهٔ دانش زد و دکتر سید سبط حسن رضوی از زمستان۱۳۶۷خ - شمارهٔ ۱۶ - مدیریت آن را به عهده گرفت و در انجام مسئولیت تا آخرین دم زندگانی، لحظه ای از پای ننشست. دانش شمارهٔ ۴۸ - ۴۹ (بهار و تابستان ۱۳۷۶)آخرین شماره ای بود که به همت وی منتشر شد و شگفتا که در همین شماره از تلاشهای وی قدردانی شده است.

مقالات چاپ شده:

۱. یاد او بخیر باد (در بزرگداشت استاد سید غلامرضا سعیدی)؛ فصلنامه دانش شماره ۱۷ - ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۶۸خ.

۲. طبری؛ فصلنامه دانش، اسلام آباد: ش ۲۰، زمستان ۶۸ بهار ۱۳۶۹خ./ ۱۹۹۱م.

۳. شاهنامه یا کتاب اخلاق (مقاله ارائه شده در همایش فردوسی - دهلی)؛ فصلنامه دانش، شماره ۲۷ - ۲۸، پائیز و زمستان ۱۳۷۰خ.

۴. نقش فارسی سرایان در نهضت آزادی خواهی شبه قاره و احیای زبان فارسی؛ فصلنامه دانش، شماره ۴۷، زمستان ۱۳۷۵خ.

۵. آموزش زبان فارسی به نو آموزان پاکستان، همان.

۶. هادی، شاعر پارسی گوی پاکستان؛ ماهنامهٔ هلال، کراچی: شهریور ۱۳۴۶خ.

---

۱. گنجینهٔ دانش، ص ۳۴.

۷. ظفر علیخان ، روزنامه نگار آزادیخواه پاکستان؛ ماهنامهٔ هلال کراچی : آذر ۱۳۴۹خ.
۸. عظامی ، پارسیگوی معاصر پاکستان ؛ ماهنامهٔ هلال، کراچی : فروردین ۱۳۵۱خ.
۹. مجلس ایرانشناسی ؛ ماهنامهٔ اورنگ ، راولپندی : ۱۳۴۴خ./ ۱۹۶۵م.
۱۰. انیس ، صد سال بررسی ؛ دبستان انیس ، راولپندی : ۱۳۵۳خ./ ۱۹۷۴م.
۱۱. طغرانی ؛ ماهنامه سروش ، اسلام آباد : ۱۳۵۴خ./ ۱۹۷۵م.
۱۲. انقلاب ایران : ماهنامهٔ وحدت اسلامی ، اسلام آباد: ۱۳۷۰خ / ۱۹۹۱م.
۱۳. زبان ابزار پیوستگی : ماهنامهٔ وحدت اسلامی ، اسلام آباد: ۱۳۷۰خ./ ۱۹۹۱م.
۱۴. پارسیگویان معاصر پاکستان ؛ ماهنامهٔ وحید ، تهران : ۱۳۴۶خ.۱۹۶۷/م.
۱۵. گرامی ، استاد اقبال ؛ مجلهٔ ادبیات دانشگاه تهران، فروردین ۱۳۴۸خ.
۱۶. محی الدین ابن عربی ؛ معارف اسلام ، تهران : شهریور ۱۳۴۸خ.

عالم متعبد متعهد

شادروان دکتر رضوی تنها یک شخصیت ممتاز دانشگاهی نبود، درمیان شیعیان نیز صاحب نظری راه گشا در مسائل فقهی و اعتقادی ، و خطیبی آگاه و متعهد در تعظیم مقام والای اهل بیت علیهم‌السلام بود. تلاش می‌کرد با ایراد خطابه های علمی و تحقیقی ، غبار خرافات را از چهرهٔ نورانی معصومان ،بزداید. فلسفه جهاد و شهادت و قیام خونبار عاشورا را تبیین کند. محرم و صفر هر سال خانه اش سوگ خانهٔ اهل بیت بود. در بزرگداشت ولادت آنها نیز اهتمامی تام داشت. زاد روز امام حسن مجتبی علیه‌السلام را با مولودی خوانی و سفره اندازی و اطعام مؤمنان گرامی می داشت. بر پیشانی خانهٔ کوچک و پاکیزه اش می خواندی «بیت الحسن» که بگفتهٔ خودش هم یاد خانهٔ امام حسن علیه‌السلام بود، و هم کاشانه سید سبط حسن ، و هم سرای حُسن؛ خانهٔ ای زیبا و پرگل ، گلهای زندگی - فرزندانش - ، و گلهای اندیشه. -

کتابهایش - ، و گلهای شکفته و خوشبوی باغچهٔ کوچکش .

استاد رضوی در مجامع و محافل علمی و فرهنگی بیرون از پاکستان هم شخصیتی ممتاز و شناخته شده بود. بارها برای سخنرانی و ارائه مقاله به دعوت انجمن های شیعیان کشورهای استرالیا، آمریکا ، انگلستان ، فرانسه ، سوئیس، بلژیک ، هلند ، عربستان ،عمان، عراق و امارات به آن کشورها رفته بود.

گذشته از آثاری که اینک از شادروان دکتر رضوی در دست ما و آیندگان است و شاگردانی که پرورده و امروز بدنبال تحقق آرمانهای اویند، خاطرهٔ راستی، درستکاری، گذشت، آزادمنشی و در یک کلام خلق و خوی پسندیدهٔ آن سید جلیل القدر در سراچهٔ دل همهٔ کسانی که وی را از نزدیک دیده‌اند ماندگار خواهد بود.

شایسته است نهادهای فرهنگی و علمی ایران همچون «فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی » ،«شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی»،« انجمن مفاخر فرهنگی » و « سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی » باگرامیداشت یاد وی ، پاسدار و ارج گذار مواریث و مفاخر فرهنگی ایران بزرگ و سرافراز باشند.

*****

خانم نگهت رضوی
اسلام آباد

به یاد پدرم دکتر سید سبط حسن رضوی

چون تو بودی چشم با گریه نبوده آشنا　　چون تو رفتی اشکها گردیده از چشمم رها

شخصیتی را که می خواهم یادآور شوم کسی است که در محضر شان کلمه «تعارف» خودش را خجل می بیند. اینجانب آن شام زیبا را به خاطر دارم وقتی که پیرامون خدمات و کارنامه های زندگی پنجاه ساله وی در مجلسی که فراهم شده بوده صحبت می کردیم . البته این امر یک افتخار عظیمی است که خدمات علمی مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی در زمانی مورد تائید و تقدیر قرار گرفته بود که ایشان در قید حیات بودند .

بدون تردید درگذشت ایشان برای خانوادهٔ ما به عنوان یک سرپرست یک ضایعه اسف انگیز تلقی می شود ؛ البته جامعه اسلامی ما از یک دانشور متفکر ، مدبر ، محقق و سخنور (خطیب) برجسته ، مربی و معلم بزرگ و از همه بیشتر از یک داعی عظیم اتحاد بیت المسلمین محروم گردیده است.

در جهان کنونی افراد اندکی هستند که دیگران را تحت تاثیر قرار می‌دهند ایشان از معدود افرادی است که از صفات ویژه و اوصاف و خصائل ارزنده وکمال ارزشهای والای انسانی برخوردار بود.

تعالیم ایشان برای ما نه تنها تأمین کننده سایر نیازهای اجتماعی بوده بلکه ما را به آن همه اصولهای ارزنده و نیکو که در اسلام به آن توصیه شده آشنا نمود .

این امر موجب افتخار اینجانب است که پدر بزرگوارم اینگونه طبق همان اصولها و رهنمودهای الهی تربیتم کرد و اینجانب را به هم آهنگی فکری و تعالیم عالیه دینی هدایت نمود تا در مسیر سخت وناهموار زندگی احساس لغزشی نکنم و مشکلات صعب و دشوار آن را به آسانی پشت سرگذارم. وی نه تنها سرپرست خانوادهٔ ما بلکه راهنمای یک جامعه بوده ومن درگفتن این

امر هیچ گونه عاری ندارم که ایشان « یک اداره » بودند. بهمین دلیل هیچگونه اشتباهی در تربیت ما برادران و خواهران دیده نمی شود. «اعتماد به نفس» ملاک شناخت ما قرار گرفته، آن اعتماد ذاتی که طی آن از سایر مراتب انسانی و ارزشهای والا رعایت می شود.

خداوند روحش را قرین رحمت نماید.

سرور انبالوی - راولپندی

جان انجمن

(بیاد سید سبط حسن رضوی مرحوم)

رضوی که بود از دم او زینت چمن — آن پیکر خلوص و وفا جان انجمن

رضوی که بود یک شجر سایه دار ما — آن ضامن بهار که زینت ده چمن

رضوی ! به لوح وقت شده ثبت نام تو — دادی جلا بخون جگرت به فکر و فن

رفتی ولی مدام وظیفه همین مراست — رحمت کند به روح تزا رب ذولمنن

گریه کنان ست خلق خدا در فراق او — باد صبا سلام برسان بر وی زمن

سبط حسن سرور صله یافت این قدر

مداح یک جهان شده ، مداح پنجتن

By Nuzhet Asgher

A legendary figure

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi was not only my loving father but he was the father of whole nation , whom he taught in different manners.

Here I will discuss his personality as a teacher and them as a father. It is said that teacher's position in greater than a father. Because teacher builds the character and he teaches how to live , how to think and how to behave in the society meanwhile father fullfills one's basic needs like food, cloth and shelter.

Hazrat Ali (peace be upon him) says, "Who teaches you even a single word in your whole life he would be your teacher at all".

Professor Dr.Sibte Hasan's passing away has been widely mourned by most thinking people and especially by his students spreanded not only in this country but in all countries. His services to the cause of building character of youth, teaching young generation and preaching the right path of life which is taught by Quran and Hadith, will durably remembered by the people His achievements as a great Thinker, Scholar, Speaker, Writer , Professor, Character, Builder, preacher of humanity and Islamic Social values, are a treasure for his family and for the whole nation. He always has been doing every thing to unite the people of different sects of Islam. He always has been protecting oriental languages, Eastern values and Islamic culture. He gave lectures in variovs countries on Islamic studies in wide context. His laudable endeavours to preach the true culture and values of Islam and pakistan are widely appreciated by the peole of other countries as well as in Pakistan .

His efforts have been duly eulogized with reverences in different manners. From childhood to his higher studies he had become a

legendary figure among the students of different nationalities. When he got first position in his Ph.D thesis among students of fourteen different countries, he was highly appreciated by the officials of Iranian and Pakistani Governments. A beautiful golden "Holy Quran" was presented by them having initials of different scholars and Ulmai-e-Dean , as well as high ranking officials .

People thought" How he works, how he remembers and how he arranges the functions frequently, even in the age of 70".

He used to arrange the functions in honour of others like poets, writers, authors; reciters and renowned figures. He believed on, to acknowledge or to recognize one's services and one's achievements in his own life. He often said, "It is very pitiable that we comemorate the days after deaths. We remeber or we praise the efforts after one's death."

So Malik Fida-Ur-Rehman celebrated an evening with this scholar, Dr.Syed Sibte Hasan Rizvi. So he got in his life what he dreamed or what he had done for others. Although he was not a poet or a specific writer but he was known as a renowned scholar, famous speaker. devoted professor , hearttaking but humble orator. His captivating style of speeches and lectures will ever be eulogized by the understang people , who love him and adore him.

He always talked about Ethics as our "Holy Prophet" taught us. "Husne khulq" was the greatest characteristic of Holy Prophet so Dr.Rizvi emphasized on "Akhlaq" in all his teachings .

If we discuss his personality as a father ' we will get no flaw or a drawback . He enhanced the value of paternalship. It was not ever happened that we listen loose words about others from his tongue . Even being a human being when he was in anger he never lost his

senses.

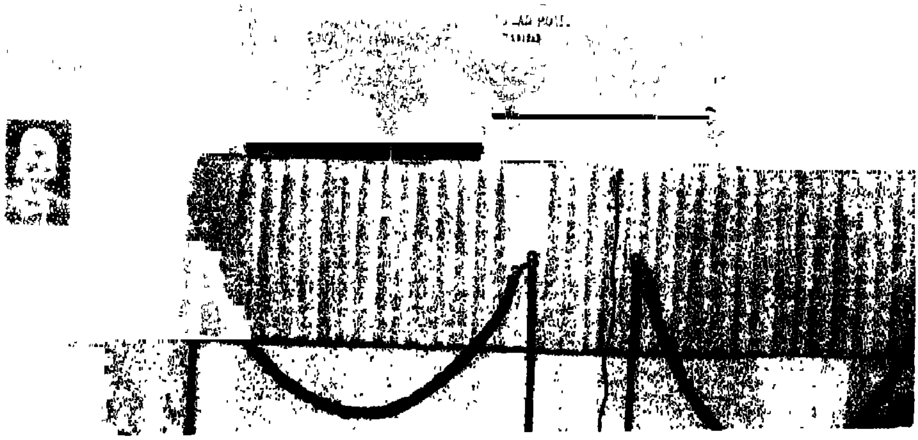
His reticence warned us that he is not in good mood. He never blamed others. He never talked about others , in bad way . He looked always a reformer. Even in his extreme illness he has been thanking God Almignty . We never heard his pessimistic views.

My father gave us a marvellous nurture and brought us up, which should be a best gift for one's upbringings. He maintained his ancester's Traditions . He never contradicted the ideas of new generation without any reasoning , that's why there is no generation gap between me and my father. It is said that usually daughters are very much attached with mothers. but we sisters were close to father. His teaching penetrated in our mind and heart . His gifted confidence helped us in various stages of life . We alway looked getting himself involved in various healthy activities like "Adbi Sittings" celebrating the evenings with renowned people comemorate the days of poet, writer, scholars,Majalis Mahafils or feasts in honour of out going relatives, new married couples , new jobbers, newborns and new successors of life.

He was a very social and active person.He felt a type of ecstasy by doing thes things. He wanted to gather the people on one platform. He liked "Ijtimo" programmes. So may father being a die hard moslim fulfilled his all responsibilities in whole some manner.

Not only me and my family members , but the whole nation will ever remmber him because of his personality and "Husn-e-Akhlaq". His optirnistic approach towards life will help people to lead a hopeful and success ful life, and doing something memorable.

مقدور ہوں تو خاک سے پوچھوں کہ اے لئیم
تو نے وہ گنج ہائے گرانمایہ کیا کیے



مرحوم دکتر رضوی در سمینار انیس ، شاعر پارسی گوی پاکستان

مرحوم دکتر رضوی در مجلس بزرگداشت استاد غلامرضا سعیدی - اسلام آباد

ادب امروز
ایران

نادر ابراهیمی
ایران

چیزی هست که هرگز پیر نمی شود

برای نخستین بار ، وقتی یک سال و هفت ماهه بود ، آن حرکات را انجام داده بود . هماهنگ ، نسبتاً زیبا ، قدری لطیف و جذاب . یک سال و هفت ماهه بود؛ و پاهایش را آنگونه تکان داده بود که حس کرده بود که با ضرب آهنگ غریبی که پیر زن ، با آن دف کهنه ی قدیمی می نواخته ، همخوانی مختصری داشته . یک سال و هفت ماهه بود و هنوز هیچ احساسی از گناه نداشت.

آنوقتها ، من هنوز به دنیا نیامده بودم. تقریباً یازده سال بعد متولد شدم: آخرین فرزند خانواده . بعدها ، مادر بزرگ برایم تعریف کرد که عاطفه ، وقتی دو ساله بود ، در عروسی خاله اش ، همان حرکات را انجام داده بود . مختصری ، زیبا تر و موزون تر از زمانی که یک سال و هفت ماهه بود . در چهار سالگی ، و ، همه ی سالهای بعد هم همان کارها را کرده بود . در مهمانی‌های خودمانی، در عروسی های خاله‌های دیگرمان ، در مولودی ها ، در میلاد نور، در عقد کنان دایی بزرگ مان ، و تولد پسر دوم عمو جان محمد ، هنرش هم فقط همین بود که دستهایش را به شکلی ظریف و موزون - آنطور که انگار پروانه یی سبکبالانه بالا و بالاتر می رود - حرکت بدهد ، و پاهایش را متناسب با دستهایش. همین . فقط . خویشان هم مبهوت و مجذوب می شده اند. دست هم نمی زده اند؛ چرا که ضرباهنگ حرکات موزون عاطفه ، آنقدر کند و کشدار بوده ک هیچگونه دست زدنی با آن همخوانی پیدا نمی کرده.

مادر بزرگ می گفت :من بارها و بارها دیدم که کسانی ، از پی حرکات عاطفه به گریه افتادند. از شوق ، یا مجذوب شدگی ، یا حتی مغلوب ؛ اما هرگز ندیدم که کسانی بخندند. نمی شد. می فهمی، نمی شد. بر نرم ترین حرکاتش، مو یه ممکن بود ؛ اما لبخند، نه.

آنوقتها که این حرکات هماهنگ دلنشین عابدانه را انجام می داد ، شش ساله ، هفت ساله ، هشت ساله بود ، و من هنوز به دنیا نیامده بودم.

من ، زمانی که به دنیا آمدم ، عاطفه ، سیزده ساله بود، و چهار سال بود که پدر ، دیگر اجازه نمی داد او ، با آن اندام ترکه یی اش ، در هیچ مجلسی - حتی مجلسی که فقط مادر و مادر بزرگ و خاله ها در آن حضور داشتند، و پرده های پنجره ها تمام کشیده بود و پرده یی ضخیم هم جلوی در ورودی اتاق انداخته بودند، بر قصد . اسم آن حرکات ، گمان می کنم که این بود . مادر بزرگ ، البته ، به آن حرکات ، سماع هم می گفت ؛ اما من ، بعدها ، خیلی بعد ، به مادر بزرگ -که دیگر خوب هم نمی شنید - به فریاد گفتم : مادر بزرگ ! سماع ، با نوعی سرور همراه است؛یعنی‌نشاط.نشاط.نشاط.می‌فهمی مادربزرگ؟...نــ..شاط ، اما حرکات عاطفه ، شما می گویید که اصلاً نشاط نمی آورد.

- بله بله... درست است ... نشاط نمی آورد. ونمی آورد ، ابدا . سبک ، اما ، می کند . البته ... به آدم ، حس پروانگی می دهد... می فهمی ؟

- بله مادر بزرگ ! پس سماع نبوده ، همان رقص بوده احتمالاً

- احتمالاً؟

- بله ... احتمالاً . آخر ، کلمه یی بهتری پیدا نشده کـه جـای رقـص بگذاریم.

- جای رقص ؟

- بله ... بله مادر بزرگ ! جای رقص.

- بله... خب فهمیدم ؛ اما اگر می گفتیم «رقص» ، هزار جور مصیبت درست می شد . غیر از خودما ، هیچکس که نمی دانست عاطفه چه حرکاتی می کند. پدر عاطفه هم ، وقتی عاطفه هشت ساله شد، دیگر قبول نکرد ک

بنشیند ، خاله مهربان دف بزند ، و عاطفه آنطور پروانه شود - نرم مثل پر ، مثل پنبه ، مثل قاصدك - و او نگاه کند. حاضر نشد. می فهمی ؟ قبول نکرد. مطلقاً هم ممنوع کرد آن حرکات را . جلوی هر کس که باشد.

خب ... پدر ، کار خودش راکرده بود، و تمام . او نمی بایست خبر شود که عاطفه ، برای خودش ، تک وتنها هم می رقصیده است. نمی بایست خبر شود. از عهده ی او ساقط می شد.

- اگر گفته بودیم « سماع » یا چیز دیگر ، آن حادثه پیش نمی‌آمد. شاید.

- ولی پدر ، کار خودش را کرده بود . دیگر هیچ مسئولیتی نداشت. عاطفه هم ، نه نمازش ترک می شد ، نه روزه اش - با آنکه یک دختر بچه ی هشت ، نه ، ده ، یا یازده ساله ی ترکه یی بود.

- می دانی ؟ مجلس اما وقتی زنانه بود یا می شد ، و پدر هم در خانه نبود ، و غریبه هم حضور نداشت ، من ، باز ، همان حرکات را می کردم ؛ روز به روز هم زیباتر.

این حرف را ، بعدها ، خود عاطفه به من گفت ، و من دلم لرزید و گفتم : آبجی ! اگر پدر می فهمید ، چکار می کرد ؟ ها ؟

- هیچ کار نمی کرد. من مطمئن بودم. همه... همه...رقصیدنم را دوست داشتند - پیر و جوان ، گبر و مسلمان . مگر مادرم مسلمان نیست که اینطور شیفته می شود ؟ مگر مادر بزرگ مسلمان نیست ؟ مگر خودپدر ... خود پدر...

- خود پدر ، تو را در بزرگیت هم دیده که می رقصی؟

- شاید... خدا می داند.

هیچکس هم ، در واقع ، جز زیبایی خالص ، چیزی در حرکات عاطفه نمی دید. هیچ چیز فاسدی در رقصیدنش نبود. هیچکس را به فکر خلاف نمی‌انداخت. انگار که نوعی از عبادت بود ، نوعی نیایش اما نه سماع ؛ چون ، در واقع ، سر ریز غم بو د، یعنی شده بوداین .هیچکس هم نمی توانست بگوید چرابچه ی یک سال و هفت ماهه می بایست سر زیر غم داشته باشد - آن هم توی خانه ی ما که خانه ی امنی بود . آنجا ، زور نبود ؛ پرخاش نبود ، بی

حرمتی نبود. خانه ی امنی بود واقعاً . شاید صدای دف خاله مهربان، غمی بود که مسری بود و خط سرایت هم داشت : از خاله مهربان به عاطفه ، و یقیناً از عاطفه به خاله مهربان . چرا؟ می پرسی واقعاً؟چون خاله مهربان ، فقط وقتی برای عاطفه می زد، آنطور به شور می آمد . شور ، نه شوق.

وقتی بزرگ شده بودم - یعنی عقل رس - عاطفه به من گفت :داداش نادر ! می دانی ؟ خودم را سبک می کنم. روحم را سبک می کنم. حالم جا می‌آید. مثل این است که یک عالم گریه کرده ام. از شر خیلی چیزها راحت می‌شوم .از فکرهای بد دور می شوم. آهسته آهسته ، تنم ، روحم ، فکرم برای نماز خواندن آماده می شود .می دانی ؟ انگار که یک نخ هزار گره می دهند دستم ، و من ، با این حرکات ، یکی یکی ،گره ها را باز می کنم - و خلاص. می‌فهمی ؟

- مشکل است آبجی . فهمیدنش مشکل است... اما خب ... خدا را شکر که لا اقل مخالف نیستم.

مسأله این بود که حالا، گیریم ، پدر می توانست عاطفه را مجبور کند که نرقصد - با تهدید و تکفیر وتدبیر و هر چیز دیگر از این قبیل ؛ زنهای خویش و آشنا ، رها کن قصه نبودند. همه شان رقصیدن عاطفه را شیدا بودند. واقعاً شیدا . وقتی مادرم سفره می انداخت ، و دعاهای شان را می خواندند، و مولودی هم می خواندند، و روضه های زنانه هم می خواندند، و می خوردند و می نوشیدند و بسته های کوچکی هم - آجیل ونقل و نبات - بر می داشتندو گوشه ی چار قدها یا چادر نمازهای شان گره می زدند یا توی کیف های شان می‌انداختند که ببرند خانه، تبرک آنوقت ، تازه ، پای عاطفه خانم به میان می‌آمد. چه غوغایی می کردند که عاطفه خانم باید بر قصد ، فقط چند دقیقه ، فقط چند دقیقه ... البته آنها هم یاد گرفته بودند که احتیاط کنند و نگویند «برقصد»، بلکه بگویند: عاطفه خانم بیاید به میدان ! آهای ! زود باشید ! کمک کنید سفره را جمع کنیم ، میوه ها را بگذرایم کنار - آنجا ، روی میز - ، این گلدان را ، بی زحمت ، بی بی خانم ، بگذارید بالای تاقچه ، وسط اتاق را

خالی خالی کنیم تا عاطفه جان... به شور بیاوردمان ... عاطفه جان ! به مرگ تو نمی‌شود خودت را کنار بکشی. من دیشب سه بار خواب دیدم که تو می ر... بله دیگر... همین جور ، سرت را با شرم گرفته یی پایین،
کج ، و داری...

- خانم ! اگر پدر بفهمد؟
- چرا بفهمد ؟ چرا بفهمد ؟
- اگر کسی خبرش را به گوشش برساند؟
- چرا برساند عزیز؟ چرا برساند مادر؟ مگر کسی مرض دارد یا بخیل است؟

مطمئن باش که صد سال دیگر هم خبرش از این اتاق بیرون نمی رود. پیش خدا هم رو سفیدی . خلاف که نمی کنی. رقص تو مثل رقص فرشته ها در آسمان است: پاک پاک.

عاطفه می گفت : این حرفها را شما می زنید.

- اگر ببینند و بدانند، همه ی مردم دنیا می زنند.

آنوقت ، خاله مهربان هفتاد ساله - که بعدها ، حدود ده سال بعد ، عمرش را داد به شما - دف را بر می داشت، می گرفت بالای سرش ، و چه صدایی از دف بیرون می کشید ؛ چه صدایی ! آنگاه ، خواهرم ، خواهرکم را می‌کشیدند وسط میدان. نمی کشیدند، کشیده می شد. چند لحظه که می گذشت ، صدای گریه از یک گوشه بلندمی شد ، و بعد از همه جا ، یا حسین مظلوم ! چرا اینطور می کنند؟ چرا اینطور می کنند؟ مگر عاطفه ، چکار می‌کند؟ مگر پروانه ها می گریند و به گریه می اندازند ؟ مگر قاصدك ها با پروازشان سوك می سازند؟ پس چرا اینطور زار می زنند زنها ؟ اگر پدر ببیند، آیا او هم خواهد گریست ؟ چرا بغض گلویم را گرفته است؟ چرا دلم گریه دارد، روحم گریه دارد؟ این که جز زیبایی چیزی نیست...

به من می گفت : مثل خواب است برایم . خودم ، نمی فهمم چکار می‌کنم. به شکل غریبی انعطاف پذیر می شوم.

- آبجی ! خودت هم بغض می کنی ؟
- یک نفر ، توی وجودم گریه می کند. صدایش را می شنوم.
- وقتی یک سال و هفت ماه داشتی
- فقط میل به حرکت داشتم؛ و وقتی شروع می کردم ، بالا می رفتم... بالا...

نزن این حرفها را خواهر... نزن!

من ، در خلوت ، صدها بار رقصیدنش را دیده بودم - از این اتاق ، به آن اتاق . من اینجا ، او آنجا . من از لای در یا پشت پنجره نگاه می کردم . نمی‌دانست ، یا می دانست و به روی خودش نمی آورد. من فکر می کردم که حتی اوباش محلهٔ قدیمی ما هم اگر عاطفه را می دیدند که آنقدر معصومانه حرکت می کند. می رفتند پی آدم شدن ؛ پی اینکه نماز بخوانند و چاقو نکشند و مزاحم دیگران نشوند.

من نگاه می کردم. نگاه می کردم . من هشت ساله بودم و او نوزده ساله.

یک بار ، مادرم - همینطور بی خیال یا با تظاهر به بی خیالی - به پدرم گفته بود : عاطفه، خیلی زیبا می رقصد . طوری هم نمی رقصد که گناه داشته باشد. گمان می کنم همین سماع باشد که شما ، گاهی ، حرفش را می زنی.

پدر گفته بود : سماع نیست. هر جور هم که خودش را تکان بدهد ، گناه است.

- آقا ! طرب که ندارد؛ غنا که نیست . فقط غم رامی شوید.
- نشوید . نشوید... نمی خواهم بشوید . قبلاً هم گفته بودم که نباید این حرکات را بکنند - حتی در تنهایی یا با حضور شما.

مادرم ، قدری تند شده بود : شما برای خودت مجتهدی هستی آقا! علوم دینی خوانده یی . قرآن را از بری . اجازه بده یک بار فقط یک بار ، با دف خاله مهربان ، جلوی شمابرقصد .

استغفر الله ، استغفر الله ! مگر دیوانه شده یی خانم ؟ مگر خدای نکرده دیوانه شده یی ؟ بار گناهانم خیلی سبک است حالا می خواهید سنگین ترش

هم بکنید؟

مادرم - همین یک بار - از میدان در نرفته بود.

- گناهش به گردن من ، البته اگر گناهی داشته باشد. که ندارد حرکاتش ، درست مثل شعر گفتن حاج آقا مهدی ست ؛ تازه ، لطیف تر ، مهربان تر ، جذاب تر...

آقا جان برخاسته بود و رفته بود و ضمن رفتن گفته بود : دلم را به گناه آلوده نکن خانم ! دست از سرم بردار ! دست از سرم بردار !، مادرم ، همین یک بار فریاد زده بود: به خدا دلت باز می شود . بخدا نزدیکتر می شوی. لا اقل گریه می کنی... گریه که گناه ندارد.

من ، گمان می کنم شش سال داشتم یا هفت سال ، که این گفت و گو اتفاق افتاد. پدر رفت بازار ، مادر ، همانطور با صدای بلند گفت ، « عاطفه ! عاطفه ! » و عاطفه ، پشت در اتاقش بود - مثل من که پشت در اتاق مهمانخانه بودم . عاطفه ، آنطور که انگار در خواب راه می رود ، راه افتاد آمد.

مادر گفت : برقص ! دلم از روزگار گرفته .

عاطفه گفت : گناه دارد. پدر ، راضی نیست.

مادر گفت : گناهش به گردن من . حرفم را گوش کن.

- چشم مادر !

آنوقت ، مادر ، خاله مهربان را صدا کرد تا از اتاقش بیاید توی حیاط چون عاطفه رفته بود وسط حیاط ، کنار حوض ، و نرم نرمک آهسته آهسته غصه‌هایش را حکایت می کرد ، و آرزوهایش را و امیدها و ناامیدی هایش راکنار حوض . کنار ماهی ها ، خاله دف می زد . عاطفه زیر آسمان آبی خدا می‌رقصید : برای خدا می رقصید. من به همه ی بام ها نگاه می کردم که مبادا مبادا محسن آقا یا علی آقا یا جعفر بیایند بالای بام و سرك بکشند؛ اما هیچکس نیامد ، و حیف که مادر بزرگ ، سالها بود که مرده بود ، و حیف که خاله مهربان هم چند سال بعد مرد ، و دیگر هیچکس هم برای عاطفه ، دف را نگرفت جلوی صورت و بالای سر ، کنار حوض ، نزدیک ماهی های سرخ.

پهلوی درخت انجیر . زیر آسمان خدا.عاطفه ،نرم نرمک ، گردنش را به یک طرف کج کرد- شرم زده - به طرف چپ ، و دست راستش را ، نرم ، بالا برد ، و بعد ، به عکس .خاله مهربان هم با صدای پیر لرزانش ، بـه آهـنگ دف ، می‌خواند:سرود زهره به رقص آورد مسیحا را ... سرود زهره به رقـص آورد مسیحا را»... و بعد ...« یک دست جام باده و یک دست زلف یار... رقصی چنین میانه‌ی میدانم آرزوست»... وبعد... «مغنی کجایی به گلبانگ رود ؟ به یاد آور آن خسروانی سرود، که تا وجد راکار سازی کنم ، به رقص آیم و خرقه بازی کنم»...

من ، خیلی کوچک بودم - وقتی خاله مهربان این شعرها را می خواند؛ اما بعدهاکه کارش با دنیا تمام شد و بارش رابست و رفت ، من تازه فهمیدم‌که شعرهایی راکه می خواند ،تمام شان را ، ناخواسته ، از حفظ شده ام.

خاله ، صدایش را بلند تر می کرد : ذرات جهان به عشق آن خورشید ، رقصان ز عدم به سوی هست آمد...

و باز بلندتر :

رقص است زبان ذره ، زیرا

جز رقص ، دگر زبان ندارد...

و عاطفه ،کوچک می شد وکوچک تر می شد و به اندازه ی یک عروسک ، یک پری قصه ها ، و سرانجام به ذره یی رقصان تبدیل می شد ... و من از پش پنجره نگاه می کردم.

عاطفه ، خسته و آسوده می آمد توی اتاق ، تکیه می داد به پشتی ، و صورتش راکه با آب پاشیر شسته بود خشک می کرد ، و من نگاه می کردم به او ... نگاه می‌کردم .

خواهرم نوزده سال داشت - و خیلی دیر شده بود -که حاج آقا مرتضی آمد خواستگاری او ، و پدرم گفت :« مبارک است انشاء الله !» و عاطفه هم هیچ ناراضی و دلگیر نبود. من نگاهش می کردم و می فهمیدم که ناراضی نیست. انگارکه از حاج آقا مرتضی -که سی سال داشت و چهار راه سرچشمه ، یک

کفاشی و گیوه فروشی بزرگ داشت و کشتی هم می گرفت و زور خانه هم می‌رفت - بدش نمی آمد.
عاطفه ، خانه مان را از همه چیز خالی کرد و رفت.
خانه مان از روح ، از حرکت ، از حضور ، از زندگی و از سبکبالی خالی شد.
مادر ، گریه کرد.
من پرسیدم : حاج آقا مرتضی بد آدمی است؟
مادر جواب داد : نه الحمد لله ! خیلی خوب است.
- خیال می کنی آبجی عاطفه ، حاج آقا مرتضی را دوست ندارد؟
البته که دارد ... اما ... اصلاً، این فضولی هابه تو چه مربوط است ؟
من می خواستم به مادر بگویم که عاطفه ، حاج آقا مرتضی را دوست دارد و او نباید گریه کند ؛ اما چیزی نگفتم .
یک روز ، عاطفه آمد خانه ی ما ، مثل همه ی جمعه ها که با شوهرش و خواهر شوهرش می آمد ؛ اما این بار ، سه شنبه بود که آمد ، نه جمعه ، و مادر دوید پای پله ها و گفت : چه شده عاطفه جان ، چه شده ؟
عاطفه گفت : دلم هوای دف خاله مهربان را کرده.
مادر گفت : « ما همه دل مان هوای رقص تو را کرده ، تو دلت هوای خاله مهربان را کرده ؟ خب الان صدایش می کنم؛ اما پا درد و کمر درد سخت دارد و مشکل می تواند جنب بخورد » و بعد ، مادر ، خاله را صدا کرد و گفت : « بیا خاله! عاطفه آمده » و خاله ، با چه جان کندنی ، دف به دست ، آمد ، لب حوض نشست و شروع کرد به دف زدن ، و عاطفه نشسته بود روی پله ها ونگاه می کرد و می شنید یا اصلاً نبود که نگاه کند و بشنود، و آنوقت ، من و مادر و آسیه - خواهر دیگرم - دیدیم که عاطفه ، نرم نرمک برخاست و نرم نرمک رفت کنار حوض ، و یک دست جام باده و یک دست زلف یار... و رقص است زبان ذره زیرا... جز رقص دگر زبان ندارد... رقصی چنان میانه ی میدان کرد و رفت نشست لب پله ها و گریه کرد ، و من ، با اینکه هشت سال، یا نه سال ، بیشتر نداشتم حس کردم که چرا گریه می کند و چرا باید گریه کند ؛ اما مادرم انگار

که حس نکرد، و فقط دلش سوخت و گریه کرد و عاطفه برگشت به خانه ی خودش ؛ و بعد ، این شد برنامه ی ما ، که عاطفه ، هفته یی یک روز ، یک ساعت بیاید خانه ی ما ، و دستهایش را آنطور ظریف و زیبا و نرم ، به آهنگی که انگار توی خودش بود، و با صدای دف خاله مهربان خوانش کامل داشت ، تکان بدهد و خالی بشود و گریه کند و برود ؛ و بعد هم خاله مهربان مرد و تمام شد.

یک روز ، چند ماه بعد یا چند سال بعد - نمی دانم - حاج آقا مرتضی که آدم خوبی هم بود و من هم دوستش داشتم و گاهی به زور خانه اش هم که طرف سه راه سیروس بود می رفتم و گیوه هایم را هم همیشه از اومی خریدم، تنها آمد به خانه ی ما ، و جمعه هم نبود ، و همانجا نشست روی پله ها.

پدر در خانه بود ؛ مادر هم .

آنها با حاج آقا مرتضی احوالپرسی کردند ، حاج آقا هم جواب داد.

من ، ته دلم می لرزید .

شاید پدر هم ، مادر هم.

عاقبت ، حاج آقا مرتضی گفت :عاطفه خانم را بر می گردانم به خانه ی خودتان. سکوت.

پدر گفت - خیلی آهسته و از ته چاه - : یعنی چی ؟

- طلاقش می دهم . سه طلاقه . تمام تمام.

پدر پرسید :« چرا ؟ اما انگار که همه چیز را می دانست ، یا خواب دیده بود.

مادر اصلاً حرفی نداشت که بزند. اصلاً

پدر ، باز گفت : چرا؟

حاج آقا مرتضی جواب داد: می رقصد ؛ یعنی سماع می کند ، یعنی ، نمی‌دانم، چکار می کند ؛ اما به هر حال می رقصد ... می رقصد...

پدر، صدایش را از چاه بیرون کشید : بد می رقصد ؟ زشت می رقصد؟ در حرکاتش ، گناهی ست یا کسی را به سوی گناه می راند؟

«هرگز ، در تمام عمرم ، پدر را آنقدر دوست نداشتم . به قدر تمام دنیا . بیش از

مادر و آسیه... اصلاً بیش از بیش...)
حاج آقا مرتضی جواب داد :نه... بد نمی رقصد. جز اینکه می رقصد و خوب هم می رقصد ، هیچ کار دیگری نمی کند. زن طیبه ی طاهره یی ست.نمازش را هم می خواند. نافله هم می خواند. روزه هم می گیرد... اما می رقصد.
مادر ، اصلا حرفی نداشت که بزند. احتیاجی هم نداشت.
پدر گفت : جلوی دیگران می رقصد؟
- نه
- به خانه و زندگی نمی رسد ؟
- می رسد ، عاطفه خانم ، خانم است واقعاً. دست مادرشان دردنکند که همچو دختری بزرگ کرده . همه چیزش خوب است. فقط - می رقصد.
پدر گفت : حاج آقا مرتضی ! گوش هایت را خوب باز کن ! دین و ایمان من از دین و ایمان تو هیچ کمتر نیست. اگر خیلی بیشتر نباشد. عاطفه خانم،با رقص، غمش را می ریزد. چرک روحش را می ریزد، وقتی می رقصد و خلاص می‌شود، تازه ، طاهره و طیبه می شود. می فهمی حاج آقا مرتضی ؟ می فهمی ؟
(چقدر دوستش داشتم،چقدر. هیچ وقت او را آنقدر آقا ، آنقدر مهربان، آنقدر عادل ، و آنقدر جدی ندیده بودم ، و ندیدم)
حاج آقا مرتضی گفت : عاطفه خانم ، توی خانه من ، چرا باید غم و غصه داشته باشد ؟ بله؟ دو تا بچه دارد مثل دو تا دسته ی گل . خانه دارد ، زندگی دارد، آسایش دارد، هرچه قدر هم که بخواهد پول و طلا و جواهر دارد، شوهر سر به راه،نجیب و مطیعی مثل من هم دارد. مکه هم رفته .کربلا هم رفته. فصلی یک بار هم می رویم قم. شش بار هم تا به حال به زیارت امام رضا رفته ... چرا همچو زنی ، با این زندگی ، باید آنقدر غصه داشته باشد که مجبور شود آنطور... آنطور... برقصد...
پدر ایستاد و گفت : خب ... اینطور است . غمی دارد که من و تو از آن سر در نمی آوریم. از بچگی هم داشته . حالا می گویی چی؟
حاج آقا مرتضی ایستاد: یانرقصد ، یا برش می گردانم خانه.

پدر گفت : نکند زیر سرت بلند شده حاج آقا ، والا ، زن مؤمنه ، توی خانه ، توی اتاق در بسته ، اگر بر قصد ، به کجای کسی بر می خورد و کدام کتاب خدا غلط می شود؟ بله؟

- جواب خدا را چه بایدبدهم ؟ بله ؟

- تو از کجا می دانی که خدا سوال می کند ،که از حالا به فکر جوابش هستی ؟ شاید خدا به جای اینکه سوال کند، سوال خود تو را هم جواب بدهد.

- پرسیدم . مجتهد محل گفت :گناه دارد. به هر صورت که باشد گناه دارد. رقص، به هر شکلش گناه دارد.

- ببینم! برای مجتهد محل ، حکایت کردی که چگونه می رقصد؟ دخترم عاطفه ، چگونه می رقصد ؟

- سر بسته گفتم.

- بیجا کردی . بد کردی . خلاف کردی که گفتی . گناه کردی که گفتی . رقص عاطفه ، یک راز است میان او و خدای او . نباید بر ملا می کردی . اگر می‌خواستی بکنی هم باید از خود عاطفه خانم اجازه می گرفتی...

حاج آقا مرتضی ، دیگر نتوانست همانقدر خوب باشد که همیشه بود . مهرش ، ناگهان ، از دلم کنده شد.

- یا نر قصد و قول بدهد و قسم بخورد که دیگر هرگز نر قصد.

یا برش می گردانم به خانه ی پدری اش .تمام.

پدر گفت : این اتمام حجت را ، با خودش بکن ، به من و مادرش ربطی ندارد. به هیچکس ربطی ندارد. در خانه ی من به روی او باز است . چهار تاق. اتاقش ، همانطور ، دست نخورده مانده . اگر خواست بر گردد، با احترام برش گردان . جار نزن،آشوب نکن! مهر هم نمی خواهد . حلال. مهرش را تمام ، خودم می دهم . از مال ومنال تو هم چیزی نمی خواهد . با یکتا پیرهن و یک چادر و یک جفت کفش کهنه ، بفرستش خانه ی من. روی چشمم می‌گذارمش.

حاج آقا مرتضی ، دیدم که کمی تا شد. خمید ، دیدم که اشک آمد توی چشمهایش.

- آقای جان ! ازش نمی خواهید که نرقصد ؟ دیگر سنی ازش گذشته. هر چقدر هم که دلش می خواسته برقصد، رقصیده ، دیگر جوان که نیست.
- زن ، مال شوهر است ، شوهر مال زن - خودتان باید سنگ های تان را وابکنید .

مادر ، عجیب است که هیچ حرفی نداشت که بزند انگار که لال شده بود.

روز بعد ، خواهرم خواهر کم ، با یکتا پیرهن ، یک چادر نماز ، و یک جفت کفش کهنه ، برگشت به خانه ی ما ، و همانجا روی پله ها نشست.

مادر ، دف خاله مهربان را آورد گذاشت روی پاهای عاطفه و گفت : همیشه می گفت که این دف ، مال عاطفه خانم است. اینجا هم خانه‌ی خودت است. راحت باش!

خواهرم گفت : خجلم . شرمنده ام . روسیاهم مادر !

مادر ، گریان گفت : دشمنت شرمنده و رو سیاه باشد. الهی بمیرم برای تو که خدا ، همچو بارگرانی را روی دوشت گذاشت و گفت : بکش !

- جواب پدر را چطور بدهم ؟ آخر جواب پدر را...
- جواب پدر ؟ خل شده یی عاطفه؟ آهای نادر ! کجایی ؟ بیا اینجا ، مو به مو بگو که پدر ، چطور جلوی حاج آقا مرتضی ایستاد.
- خودش همه چیز را گفت . حاج آقا مرتضی را می گویم. مو به مو گفت . گریه هم کرد و گفت . آخرش هم گفت :« این خانه و زندگی ، تمامش مال تو. من از این خانه می روم . ماه به ماه هم خرجت را می دهم . هر قدر که بخواهی » اما من قبول نکردم .
- بچه ها ... بچه ها را چکار کردید؟
- مرتضی گفت : اگر قول بدهی که هیچ وقت جلوی بچه ها مان نرقصی ، هر دو را می دهم به تو... اما ، اگر قول ندهی...
- و تو ، قول ندادی عاطفه جان؟
- نه مادر... نه ... دروغ که نباید می گفتم. ریا که نباید می کردم ... راستش را

گفتم. مرتضی گفت : حالا برو فکرهایت را بکن ، هر وقت تصمیم آخرت را گرفتی ، به من بگو ... مرتضی گفت : خیلی دوستت دارم عاطفه ! به قدر تمام دنیا ....

- باوجود این ، رضا ندادی ...

شش ماه بعد ، با این حدود ، حاج آقا مرتضی بچه ها را فرستاد خانه ی ما و پیغام داد. « دلتنگی می کنند... تا هر وقت عاطفه خانم می خواهد و اجازه می دهد ، بچه ها پهلویش بمانند » اما هیچ شرطی نگذاشت.

خانه مان حسابی گرم و شلوغ شد ، و باز هم . عاطفه ، گهگاه مـی رفت بـه حوضخانه و می رقصید ، با صدای دفی که در خانه مان مانده بود، می رقصید و زیر لب ، زمزمه یی هم می کرد.

البته ، عاطفه ، اول ، دف می نواخت ، یعنی با نواختن دف شروع می‌کرد و بعد دف را می گذاشت و بر می خاست : یک دست جام باده و یک دست... و عاطفه ، کوچک می شد ، کوچک تر می شد ، عروسک می شد ، ذره می شد و :

رقص است زبان ذره ، زیرا

جز رقص ، دگر زبان ندارد...

چندین سال بعد ، عاطفه و حاج آقـا - کـه همـانطور مـجرد مـانده بـود - دخترشان را به خانه ی بخت فرستادند و چند سال بعد هم پسرشان را داماد کردند.

من تقریباً چهل ساله بودم که پدر مرد.

به عاطفه گفتم : حیف شد که پدر ، رقصت را ندید و رفت.

عاطفه گفت : از کجا می دانی که ندید ؟

گفتم : پدر ، یک مؤمن واقعی بود. مادر ، هر چه کرد ، حاضر نشد یک بار ، حتی یکبار ، از پشت پرده نگاه کند.

عاطفه خانم گفت : تو از کجا رقصم را می دیدی؟

گفتم : معمولاً از پشت پنجره ، یا کاشی های مشبک حوضخانه.

- پدر هم این کار را بلد بود ؛ البته وقتی که تو مدرسه بودی.

- اعتراض نمی کرد.
- هرگز
- خودش را به تو نشان می داد ؟
- هیچ وقت
- پس از کجا می فهمیدی که دارد نگاه می کند؟
- وقت نماز که می شد ، از توی حیاط یا پاشیر ، با محبت می‌گفت : آهای دختر ! وقت این یکی نماز است. بس کن دیگر !

بعد از چند سال ، مادر هم مرد.

عاطفه ، بالای شصت سال داشت که مادر ، مرد.

من ، همسرم را به خانه ی پدری آورده بودم. خانه بزرگ جا داری بود. عاطفه، با همسرم خیلی خوب بود ؛

همسرم هم با عاطفه ، عجیب وحدتی داشت.

همه‌ی کارهای خانه را با هم می کردند . بچه های مرا هم با هم نگه می داشتند.

یک بار ، سالها بعد ، زهره - همسرم - به من گفت : نادر ! تو رقص عاطفه بانو را دیده یی ؟

گفتم : در شصت و هفت سالگی ؟

گفت : سه هزار سال است که می رقصد ، سه هزار سال دیگر هم خواهد رقصید...

*****

نصرالله مردانی

فاتح تاریخ

در خم خورشیدیِ دل جوش جوشی دیگر است
می فروش عشق اینجا می فروشی دیگر است

بادهٔ توحید می‌جوشد به جام عاشقان
در میان باده‌نوشان نوش نوشی دیگر است

هر که از خمخانهٔ جان زد می تابان هوش
در مصاف دُردنوشان دُردنوشی دیگر است

در مدار شوق می‌خواند زمین آواز عشق
پای این هفت آسمان امشب به دوشی دیگر است

قدسیان معراج ما بر بام ایمان دیده‌اند
مرغ جان در جذبهٔ پرواز هوشی دیگر است

شب‌پرستان در حضور مرگ با شب خفته‌اند
بر لب خورشیدیان در شب خروشی دیگر است

خرقه‌پوشان گرچه آگاهند از اسرار دل
آن‌که داند راز هستی خرقه‌پوشی دیگر است

فاتح تاریخ دلها میر میداندار عشق
موج دریای دلش جوشان ز جوشی دیگر است

آشنای راز می‌داند که در محراب نور
پیر ما مدهوش پیغام سروشی دیگر است

فرزان سجودی
ایران

هنجارگریزی در شعر سهراب سپهری

۱ - کلیات

از آن جا که سبک شناسی زبان شناختی رویکردی نوین است در بررسی آثار ادبی و به خصوص در ایران بررسی آثار ادبی بر این مبنا مسابقهٔ دیرینه ای ندارد. اشاره‌ای هر چند کوتاه به مبانی نظری این رویکرد و واژگان فنی آن ضروری به نظر می رسد.

در میان زبان شناسانی که نقش های مختلفی را برای زبان برشمرده اند به نظر می‌رسد یاکوبسن ، زبان شناس ساختگرا، کامل ترین الگو را ارایه کرده است. او شش نقش برای زبان قایل شده است که عبارتند از : نقش های عاطفی ، ترغیبی ، ارجاعی ، فرازبانی ، هم دلی و ادبی . در نقش ادبی زبان جهت گیری پیام به سوی صورت زبانی پیام است. زبان از طریق فرایندی که صورت گرایان آن را برجسته سازی نامیده اند کاربردی غیر متعارف می یابد به گونه ای که شیوهٔ بیان و به واقع خود پیام در کانون توجه قرار می‌گیرد. برجسته سازی در واقع انحراف از مؤلفه های زبان هنجار است و به این ترتیب می‌توان گفت که زبان شعر از نهایت برجسته سازی برخودار است. لیچ به دوگونه از فرایند برجسته سازی اشاره می کنند: انحراف از قواعد حاکم بر زبان هنجار (هنجارگریزی) افزودن قواعدی بر قواعد زبان هنجار (قاعده افزایی). بر این اساس هنجارگریزی ابزار شعر آفرینی وقاعده افزایی اسباب

نظم آفرینی است. این جا لازم است اشاره ای کوتاه به تمایز میان شعر و نظم بکنم.

واژهٔ شعر در این جا مفهومی محدود تر و فنی تر از واژهٔ «شعر» به مفهوم عام آن دارد که در واقع نسبت به نظم بی نشان است و نظم و شعر، هر دو رادربر می گیرد. در سبک شناسی، مقصود از شعر ،نظم و سرانجام نثر آن سه پیش نمونهٔ نظری و انتزاعی است که گونه های مختلف آثار ادبی از آمیزش این ها به وجود می‌آید و هر اثر در واقع در پیوستاری بین سه گونهٔمذکور قرار دارد. نظم با برونهٔ زبان سروکار دارد و شعر با درونهٔ زبان ونثر آمیزه ای است از گونه های زبان. برهمین اساس گفتیم که هنجارگریزی ابزار شعر آفرینی و قاعده افزایی اسباب نظم آفرینی است .حق شناس بحث تمایز بین گونه ها رابه تفصیل مطرح کرده است و صفوی درتداوم این راه به بررسی همه جانبهٔ صناعات نظم آفرینی در شعر فارسی پرداخته است و با نقد همه جانبهٔ شیوه‌های سنتی بررسی ادبیات و با طرح دو علم بدیع نظم و بدیع شعر ما را به نقطه‌ای عطفی درتحول از سبک شناسی سنتی به سبک شناسی نوین هدایت کرده است. انجام و پیوستگی نظریات حق شناس و صفوی و برداشت بومی آن ها از دست آوردهای زبان شناسی ساخت گرا در بررسی ادبیات به واقع پیکره ای نظری رابنا نهاده است که من آن را نظریهٔ حق شناس - صفوی می‌نامم. پس بهتر است بگویم مبنای بررسی حاضر نظریهٔ حق شناس - صفوی است ۱.

حال با توجه به آنچه گفته شد به بررسی هنجارگریزی (یا به عبارتی ابزار شعر آفرینی) درشعر سهراب سپهری خواهم پرداخت. بی تردید این فقط نمونه ای از یک بررسی سبک شناسی بر مبنای چارچوب نظری مذکور است. سبک شناسی همه جانبهٔ شعر سپهری قطعاً بایستی با بررسی همه جانبه تر موارد هنجارگریزی وهم چنین مواردقاعده افزایی و تثبیت ابزارهای نظم آفرینی در شعر او نیز همراه باشد.

۲ - هنجار گریزی در شعر سپهری

صفوی به تبع لیچ، درکتاب خود تحت عنوان از زبان شناسی به ادبیات

هشت نوع هنجارگریزی را برشمرده است.برای دست یابی به ویژگی های برجستهٔ سبکی شعر سپهری ، به بررسی موارد هنجارگریزی در اشعار مجموعهٔ هشت کتاب خواهیم پرداخت.

۲ - ۱ - هنجار گریزی واژگانی

یکی از شیوه هایی که شاعر با توسل به آن زبان خود را برجسته می‌سازد آفرینش و کاربرد واژگان جدید است بر حسب قیاس و یا گریز ازقواعد ساخت واژهٔ زبان هنجار . سهراب سپهری نیز در این زمینه طبع آزمایی کرده است و با خلق واژگان نو بر بار بدعت کلام خود افزوده است و به این ترتیب به ایجاز در سخن نیز دست یافته است که گاه واژهٔ خود ساخته جایگزین مفهومی مبسوط گشته است.

به سراغ من اگر می آیید / پشت هیچستانم

(واحه ای در لحظه)

واژه «هیچستان » نمونه ای از هنجار گریزی واژگانی است و از تلفیق بدیع پسوند ستان که پسوندمکان است با کلمهٔ هیچ حاصل شده است واز جمله مواردی است که به ایجاز نیز انجامیده است.

جای دیگری سپهری می گوید :

مردم بالا دست ، چه صفایی دارند !

چشمه ها شان جوشان ، گاوهاشان شیرافشان باد !

«شیر افشان» در قیاس با ترکیبی چون «نور افشان » ساخته شده است. شاعر از هنجارهای مربوط به هم نشینی واژگان در ساخت کلمات مشتق تخطی کرده است و به بدعت واژه ای چون «شیر افشان » دست یافته است.

در شعر « از روی پلک شب » ترکیب بدیع مهتاب اندود درقیاس با کلمات مرکبی چون «زراندود». « سیم اندود»، «گل اندود» و غیره ساخته شده است.

در موارد فوق یعنی واژه های هیچستان ، شیر افشان ومهتاب اندود، ساخت واژگان بر مبنای قیاس با شیوه های معمول ساخت واژهٔ زبان معیار

صورت گرفته است و با تخطی از هنجارهای هم آیی (Collocation) واژگان در زبان هنجار واژگانی بدیع پدید آمده است.
حال صفت هراس پیکر را در شعر «دریا و مرد» در نظر بگیرید:

باد هراس پیکر
رو می کند به ساحل و در چشم های مرد
نقش خطر را پر رنگ می کند.

ساخت صفت های مرکب از ترکیب صفت + اسم روندی معمول در زبان هنجار است. ترکیبات صفتی «قوی پنجه» ، «تیز چنگال»،« سفید روی » و... را می توان به عنوان نمونه ذکر کرد که به مفهوم دارای پنجهٔ قوی ، دارای چنگال تیز و ... هستند . به این ترتیب در صورت ساخت به قیاس ، « باد هراس پیکر» بایستی «باد هراسناک پیکر» می بود. اما شاعر از هنجار حاکم بر ساخت این نوع ترکیب صفتی تخطی کرده است. پسوند «ناک » حذف شده و معنای خود را به « هراس » داده است و به این ترتیب از ترکیب بدیع هراس پیکر نیز مفهوم «دارای پیکر هراسناک » مستفاد می شود.

در قطعه شعر « در قیر شب» نیز به نمونه ای از هنجارگریزی واژگانی بر می خوریم:

روزگاری است دراین گوشهٔ پژمرده هوا
هر نشاطی مرده است

که در این مورد از قاعدهٔ ساخت ترکیبات صفتی پیروی شده است و صفت + اسم صفت جدیدی ساخته است منتها ترکیبی نو است که سابقهٔ کاربرد ندارد و اطلاق صفت گیاهی برهواست که در بخش هنجار گریزی های معنایی به طور گسترده دربارهٔ این ویژگی سبکی سخن خواهم گفت.

۲ - ۲ - هنجارگریزی نحوی

گریز از قواعد حاکم بر نحو زبان هنجار را **هنجارگریزی نحوی** گویند. شاعر با جا به جا کردن سازه های تشکیل دهندهٔ جمله و برهم زدن آرایش هنجار ، زبان خود را نسبت به زبان هنجار برجسته می سازد.

اما آرایش سازه ها در زبان فارسی کم و بیش آزاد است و گرچه ساخت غالب در این زبان ساخت فاعل - مفعول (متمم) - فعل (SOV) است ، در بسیاری از موارد حتی در زبان معیار نیز این ساخت بر هم می ریزد، گاه متمم پیش رانده می شود ، گاه فعل در ابتدای جمله و قبل از فاعل می آید و... این موارد بالطبع درزبان ادبی به خصوص زبان شعر و صدا البته در بسیاری از موارد به ضروریات وزنی ، دیده می شود و چون به این لحاظ عاملی بی نشان است ، نمی توان آن را جزء خصیصه های سبکی شاعر به حساب آورد. در شعر سپهری نیز هنجارگریزی های نحوی ناشی از ضروریات وزنی بسیارند . برای نمونه :

ببین همیشه خراشی است روی صورت احساس

همیشه چیزی ، انگار هوشیاری خواب

به نرمی قدم مرگ می رسد از پشت

اما در برخی موارد هنجارگریزی های نحوی ویژگی های خاصی دارند که در زبان معیار اساساً دیده نمی شوند و درمیان هنجار گریزی های نحوی نشان دار به حساب می آیند و می‌توان آن ها را از جمله خصیصه های سبکی شاعر محسوب کرد. از آن جمله است :

الف - جا به جایی مضاف و مضاف الیه

در این موارد جای مضاف و مضاف الیه عوض می شود و کسرهٔ اضافهٔ بین آن ها حذف می شود . در واقع این هنجارگریزی به نوعی Morphosyntactic است چرا که گریز از هنجارهای نحوی ، به ترکیب واژگانی نو می انجامد.

نه به آبی ها دل خواهم بست

نه به دریا پریانی که سر از آب به در می آرند

(پشت دریاها)

برگ تصویری نمی افتد در این مرداب

(گل آیینه)

ب - جا به جایی صفت و موصوف

گاه نیز جای صفت و موصوف عوض می شود .برای نمونه:

پریان می رقصیدند
وآبی جامه‌هاشان با رنگ افق پیوسته بود

(فانوس خیس)

پ - کاربرد فعل لازم با مفعول مستقیم

یکی دیگر از موارد هنجارگریزی نشان دار که در شعر شاعران معاصر و هم چنین در شعر سپهری دیده می شود ، آوردن فعل لازم با مفعول مستقیم است:

من تو را زیستم ، شبتاب دور دست !

(آوای گیاه)

و من در صدای شکفتن او / لحظه لحظه خودم را می مردم

(نیلوفر)

همان طور که مشاهده می شود افعال زیستن و مردن . افعال لازم اند که با مفعول مستقیم (تو) و (خودم) به کار برده شده اند. می دانیم که فعل لازم یعنی فعلی که متعدی نیست و فعل متعدی ، یا گذرا و یا Transitive فعلی است که کنش آن را به چیز یا شخص ثالثی تعدی و یا گذار می کند. شاعر در واقع با دادن خصیصهٔ متعدی به فعل لازم امکان تصور تعدی یا گذار کنشی را به شخص ثالث خلق می کند که آن فعل در کاربرد معمول خود در زبان هنجار فاقد خلق آن است. می بینیم که چطور زبان شعر با شکستن قالب های زبان هنجار امکان خلق دنیاهای خیال انگیز را در اوج ایجاز به وجود می آورد. یکبار دیگر بخوانید :

من تو را زیستم شبتاب دور دست

(آوای گیاه)

۲ ـ ۳ ـ هنجار گریزی آوایی

در این نوع هنجارگریزی شاعر صورت هایی آوایی از واژگان را به کار می برد که در زبان هنجار متداول نیستند.هنجار گریزی آوایی نیز در بسیاری از موارد از مقتضیات وزنی ناشی می شود. هنجار گریزی آوایی در شعر سپهری از یکی دو نمونه تجاوز نمی‌کند. برای مثال :

همره آب شتابان ، می دویدم مست زیبایی (گل آیینه)
اندوهی خم شد فراز شط نور :
چشم من در آب می بیند مرا

۲ ـ ۴ ـ هنجارگریزی زمانی

هنجارگریزی زمانی یعنی برجسته سازی زبان با کاربردکلماتی که امروزه دیگر در زبان معیار به کار نمی روند ومتعلق به دورانی پیشین هستند. موارد هنجارگریزی واژگانی نیز در شعر سپهری انگشت شمار است.

از مهرت لبخندی کن ، بنشان بر لب ما
باشد که سرودی خیزد در خور نیوشیدن تو

(نیایش)

از صخره شدم بالا. درهرگام دنیایی تنها تر ، زیباتر .

فعل «نیوشیدن» به معنای شنیدن در فارسی امروز دیگر رواج ندارد.وبه نظر می‌رسد با به کاربردن آن درشعری که عنوان «نیایش » را بر خود دارد ، فضایی متعالی تر خلق می شود.

کاربرد فعل «شدن » به معنای رفتن نیز درفارسی هنجار امروز متداول نیست.

۲ ـ ۵ ـ هنجارگریزی سبکی

هنجارگریزی سبکی به مواردی اطلاق می شود که شاعر از معیارهای گونهٔ نوشتاری رایج تخطی کرده و از واژگان و یا ساخت های نحوی گفتار استفاده کند. این گونه از هنجارگریزی از جمله خصیصه های سبکی شعر سپهری محسوب نمی شود و تقریباً هیچ موردی از هنجارگریزی سبکی در

مجموعهٔ هشت کتاب به چشم نمی خورد. برای روشن تر شدن مطلب مثالی از یکی دیگر از شاعران معاصر می آورم که نمونهٔ خوبی از هنجارگریزی سبکی است.

علی کوچیکه / علی بونه گیر / نصف شب از خواب پرید / چشماشو هی مالیدبا دس / سه چار تا خمیازه کشید /

۲ - ۶ - هنجارگریزی گویشی

گاه ممکن است شاعری از هنجارهای گویش معیار گریز بزند و واژگانی را از دیگر گونه های جغرافیایی زبان به کار گیرد. در شعر سپهری نشانی از هنجارگریزی گویشی نیست اما باز برای روشن شدن مطلب نمونه ای از شاعر دیگری می آوریم.

ماه می تابد، رود است آرام ،
بر سر شاخهٔ او جا، تیرنگ
دم بیاویخته ، در خواب فرو رفته ، ولی در آیش
کار شب پا نه هنوز است تمام.

(کار شب پا)
(نیما یوشیج)

او جا ، تیرنگ ، آیش و شب پا از گویش مازندرانی برگرفته شده اند و رنگی کاملاً بومی به شعر داده اند. (او جا یعنی درخت ندرون قرمز، تیرنگ ، قرقاول ، آیش ،کشتگاه و شب پا نگهبان مزرعهٔ برنج راگویند).

۲ - ۷ - هنجارگریزی نوشتاری

هنجارگریزی نوشتاری یعنی به کاربردن شیوه ای نامأنوس در نوشتن واژه یا واژگان . بی تردید تغییر شیوهٔ نگارش واژه تغییری در تلفظ واژه به وجود نمی‌آورد. سپهری از این ابزار دراشعار خود استفاده نکرده است. این *هنجارگریزی اصولاً در شعر فارسی قدمت چندانی ندارد و به ندرت به کار گرفته شده است.*

۲ - ۸ - هنجارگریزی معنایی

هنجارگریزی معنای یعنی تخطی از معیارهای معنایی تعیین کنندهٔ هم‌آیی واژگان، به عبارت دیگر یعنی تخطی از مشخصه های معنایی حاکم بر کاربرد واژگان در زبان معیار. برای روشن تر شدن مطلب ابتدا مثالی از زبان معیار می آورم. فعل «خواندن» را در نظر بگیرید. در زبان معیار این فعل فاعلی (یا به عبارت بهتر کنش گری) می‌خواهد با ویژگی «+ انسان»،«+ باسواد» و مفعولی می خواهد با ویژگی «+ مکتوب». حال اگر برای مثال کسی در کاربرد معمول و غیر استعاری زبان بگوید : «اتومبیلم جاده را می‌خواند» با آن که جملهٔ تولید شده به لحاظ نحوی بی اشکال است ، از آن جا که مشخصه های معنای واژگان و در نتیجه قواعد هم آیی واژگان رعایت نشده است، جملهٔ تولیدشده جمله ای بی معناست .اماشاعر با اتکا به همین هنجارگریزی معنایی و با کاربرد استعاری زبان به زیبایی و ایجاز در کلام دست می یابد. حوزهٔ معنا انعطاف پذیرترین سطح زبان و هنجارگریزی معنایی نیز پر بسامدترین ابزار شعر آفرینی است.

استعاره ، تشخیص ، پارادوکس وغیره که در سبک شناسی سنتی در بدیع معنوی و بیان بررسی می شوند، در حوزهٔ هنجارگریزی معنایی قرار می‌گیرند . با اتکا به دانش معنا شناسی ، آگاهی از مشخصه های معنایی و قواعد هم آیی واژگان ، می توان به طبقه بندی فراگیر تر و در عین حال تفصیلی تر صنایع ادبی مذکور که موضوع بدیع معنوی و بیان هستند دست یافت. بررسی هنجارگریزی معنایی در شعر سپهری شاهدی است بر این ادعا.

۲ - ۸ - ۱ - گیاه پنداری

شعر سپهری شعری است سرشار از حس رویش گیاهی ، حس شاخه دواندن و برگ دادن . آدمی شعر سپهری راکه می خواند احساس می کند دارد در زمین ریشه می دواند، برگ می دهد و شاخه می گسترد.

این احساس ناشی از پربسامدترین هنجارگریزی معنایی در شعر سپهری ، یعنی اطلاق مشخصه های گیاهی به غیر گیاه است. صنعتی که از

برجسته ترین ویژگی های سبکی شعر سپهری است و من آن را گیاه پنداری نامیده ام . در واقع بسیاری از استعاره ها و تشبیه های شعر سپهری گیاه پنداری چیزها هستند. گیاه پنداری پدیده ها را در موقعیتی رویان قرار می دهد و به آن ها نوعی ویژگی رشد و پویندگی گیاهی می دهد. گفتم که گیاه پنداری حاصل گریز از هنجارهای معنایی زبان معیار و اطلاق مشخصه های گیاهی به پدیده ها و چیزهای غیر گیاه است. نمونه های زیر مطلب را روشن تر می کند.

صدا کن مرا
صدای تو خوب است
صدای تو سبزینهٔ آن گیاه عجیبی است
که در انتهای صمیمیت حزن می روید

(به باغ هم سفران)

در قطعهٔ بالا که از شعر « به باغ هم سفران » گرفته شده است، دو مورد گیاه پنداری دیده می‌شود. در مورد اول صدا که غیر گیاه است ویژگی سبزینگی می‌یابد و بالطبع صاحب صدا (تو) به گیاهی عجیب تشبیه می شود . تو گیاهی عجیبی و صدای تو که از درونت جاری می شو د، سبزینهٔ آن گیاه است که در درون آوندهایش جاری است . سپس این «تو» که ویژگی گیاهی یافته است، امکان رویش می یابد.

در «صدای پای آب » آمده است:

اهل کاشانم
نسبم شاید برسد
به گیاهی در هند

(صدای پای آب)

جای دیگری می گوید :

ریشه ام از هوشیاری خورده آب
من کجا ، خاک فراموشی کجا

(روزنه ای به رنگ)

نیازی به توضیح نیست. گیاه پنداری مشهود است. بی هیچ شرحی نمونهٔ

دیگری از گیاه پنداری در اشعار سپهری را در زیر می آورم. فقط ذکر این نکته ضروری است که موارد گیاه پنداری در شعر سپهری محدود به مثال های زیر نیست و در جای جای مجموعهٔ «هشت کتاب» این گونه از هنجارگریزی معنایی به چشم می خورد و در واقع یکی از برجسته ترین خصیصه های سبکی شعر سپهری است.

هر جا که من گوشه ای از خودم را مرده بودم
یک نیلوفر روییده بود
گویی او لحظه لحظه در تهی من می ریخت
و من در صدای شکفتن او
لحظه لحظه خودم را می مردم.

(نیلوفر)

۲ - ۸ - ۲ - سیال پنداری

دیگر خصیصهٔ برجستهٔ سبکی شعر سپهری دادن ویژگی سیلان و آب گونه گی به غیر سیال است. این صنعت که از زیر مجموعه های هنجارگریزی معنایی است را سیال پنداری نامیده ام. در سیال پنداری، افعالی که دارای خصیصهٔ سیلان و روانی هستند برای پدیده ها یا چیزهایی که در زبان معیار فاقد این خصیصه اند به کار برده شده اند و یا پدیده ها و چیزهای فاقد این ویژگی به پدیده های دارای این ویژگی تشبیه شده اند. برای مثال:

به سان نسیمی از روی خودم برخواهم خواست
درها را خواهم گشود
درشب جاویدان خواهم وزید

(طنین)

خود به دو شق می شود. خودی بر جای می ماند و خود دیگری که سیال است چون نسیم از روی خود اول بر می خیزد و در وزشش درها را می گشاید.

کعبه ام مثل نسیم می رود باغ به باغ، می رود
شهر به شهر

(صدای پای آب)

در دنیای که در زبان شعر سپهری خلق شده است، گویی هیچ چیز را یارای لحظه ای ایستایی نیست. کعبه نیز چون نسیم و چون خودی که از روی خود برخواسته است پیوسته در حرکت و وزش است.

سرچشمهٔ رویش هایی ، دریایی ، پایان تماشایی

تو تراویدی : باغ جهان ترشد ، دیگر شد.

(رهایی)

در عبارت «سرچشمهٔ رویش هایی» در تلفیقی از گیاه پنداری و سیال پنداری، که دیگر نمی توان مرز دقیقی بین شان قایل شد.«تو» که «سرچشمه ای » (به آب منسوبی ، سیالی»، آن هم سرچشمهٔ «رویش ها» (به گیاه منسوبی) و دریایی (این سیال بی پایان)، قابلیت «تراویدن » می یابی و باغ جهان را (به باغ به عنوان رویشگاه گیاه توجه کنید) تر می کنی (یعنی سیالی که منشأ رویش گیاهان می شوی).

نمونه های سیال پنداری نیز چون گیاه پنداری درشعر سپهری فراوان دیده می شود و بحث یک یک آن ها از حوصلهٔ یک مقاله خارج است.

۲ - ۸ - ۳ - هنجارگریزی رنگ

در شعر سپهری ، در ارتباطی ساختاری با مفهوم گیاه پنداری و سیال پنداری (که به آب و آب گونه گی و باد و نسیم مربوط می شود) رنگ های سبز و آبی اعتبار ویژه ای می یابند و به پدیده هایی اطلاق می شوند که تصور رنگ بر آن ها در روابط معنایی زبان معیار امکان ندارد.

نرسیده به درخت

کوچه‌باغی است که از خواب‌خداسبزتر است

و در آن عشق به اندازهٔ پرهای صداقت آبی است

(نشانی)

و در جای دیگر :

شب پر خواهش

و پیکر گرم افق عریان بود
رگهٔ سپید مرمر سبز چمن زمزمه می کرد
ومهتاب از پلکان نیلی شب فرود می آمد
پریان می رقصیدند
و آبی جامه هاشان با رنگ افق پیوسته بود
و بی هیچ توضیحی مثالی دیگر:
گیوه ها را کندم و نشستم ، پاها در آب:
من چه سبزم امروز
و چه اندازه تنم هوشیار است

(در گلستانه)

۲ – ۸ – ۴ – دیگر موارد هنجارگریزی معنایی

تشخیص (جان دار پنداری) و پارادوکس نیز از جمله موارد هنجارگریزی معنایی هستند که در شعر سپهری دیده می شوند که گرچه به نظر من در سبک شناسی سپهری و تبیین مشخصه های ویژهٔ زبان شعریِ او نسبت به گیاه پنداری و سیال پنداری ، از بسامد پایین تری برخوردارند و در مرتبهٔ پایین تری قرار دارند، به کرات به عنوان ابزارهایی کارآمد برای برجسته سازی زبان به کار گرفته شده اند.

ته تاریکی ، تکهٔ خورشیدی دیدم، خوردم و ز خود رفتم و رها بودم.

(و شکستم و دویدم و فتادم)

تقابل بین تاریکی و خورشید نمونه ای از تناقض نما یا پارادوکس است. در نمونهٔ دیگری که از شعر «پیغام ماهی ها »گرفته شده است ، حوض ماهی ها بی آب است.

تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن   و بگو ماهی ها ، حوض شان بی آب است

(پیغام ماهی ها)

این دو مورد را فقط در حکم نمونه آوردم و موارد پارادوکس در شعر سپهری بسیار است.

تشخیص که عبارت است از قایل شدن خصوصیات انسانی به غیر انسان نیز از جمله هنجارگریزی های معنایی است که در شعر سپهری نیز از آن بهره گرفته شده است.

ساقه نمی لرزد ، آب از رفتن خسته است: تو نیستی، نوسان نیست

(دروگران پگاه)

به آب ویژگی انسانی داده شده است، می رود و از رفتن خسته می شود.

۳ ـ ختم کلام

بی تردید صنایع دیگری نیز در شعر سپهری به کار رفته اند. قصد من آن بود که برجسته ترین خصیصه های سبکی زبان شعر او را، یعنی آنچه زبان شعری او را متمایز می کند ، در فضای محدود یک مقاله و با اتکا به چارچوبی مبتنی بر دست آوردهای دانش زبان شناسی به تصویر بکشم.

اگر بخواهم آنچه گفته شد را در چند جمله جمع بندی کنم باید بگویم در شعر سپهری نیز مانند دیگر نمونه های شعر معاصر (و شاید اصولاً شعر اعم از قدیم یا معاصر) هنجارگریزی معنایی پربسامدترین و در همان حال کوبنده ترین ابزار شعر آفرینی است. دو ویژگی خاص شعر سپهری که از زیر مجموعه های هنجارگریزی معنایی هستند وبه عبارتی برجسته ترین و خصیصه های سبکی او را به وجود می آورند ،عبارتند از :گیاه پنداری و سیال پنداری .

گیاه پنداری همان دادن خصوصیات گیاهی به غیر گیاه است . موارد بسیار زیاد گیاه پنداری شعر سپهری را در وضعیتی رویان و سبز قرار داده است.

سیال پنداری ، یا قایل شدن خصیصهٔ معنایی آب گونه گی وسیلان برای آنچه سیال و آب گونه نیست ، شعر او را در وضعیتی وزان ، مواج و گریزان از ثبات و ایستایی قرار داده است . شعر او پیوسته در سیلان است.

به این اعتبار با اتکا بر گیاه پنداری آنچه گیاه نیست، با سیال پنداری *آنچه در روابط معنایی زبان هنجار سیال نیست ، با سبز یا آبی دانستن آنچه*

فاقد رنگ است و یا سبز یا آبی نیست ، در اوج ایجاز پدیده ها ویژگی های خارق العاده ای می یابند و زبان در برجسته ترین و هنجارگریزترین شکل خود در شعر به کار گرفته می شود تا احساس و حال و هوایی را در سیال ترین شکل خود بیافریند. سیال چرا که دیگر جای تعبیری نیست. معنا نیز چون خود زبان شعر حتی برای لحظه ای سکون نمی یابد و در سیلانی جاودانه قرار می گیرد.

(در پایان ذکر این نکته را لازم می دانم که مقصود از نگارش این مقاله هیچ نوع ارزش گذاری شعر سپهری نبوده است و قصد من تنها ارایهٔ نمونه ای از کاربرد سبک شناسی نوین در بررسی آثار ادبی است.)

***

پی نوشت ها :

۱. برای اطلاع از مبانی آنچه نظریهٔ حق شناس - صفوی نامیدم ، رجوع کنید به :

الف) حق شناس ، علی محمد . مقالات ادبی ، زبان شناختی ، تهران، نیلوفر ، ۱۳۷۰.

ب) ———— . «شعر ، نظم ، نثر ، سه گونه ادبی ». دومین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی ، دانشگاه علامه طباطبایی ، ۱۳۷۱.

پ) صفوی ، کورش . از زبان شناسی به ادبیات ، تهران ، نشر چشمه، ۱۳۷۳.

*****

نصرالله مردانی

یلان صف‌شکن

ای یلانِ صف‌شکن اسطوره شد ایثارتان
کوه آهن آب شد در عرصهٔ پیکارتان

تندر تکبیرتان طوفان سرخ روزگار
نعره‌های نور جاری از گل رگبارتان

گونه را در شطّ خون شویید رو در روی خصم
تا شود گلگون‌تر از روی شفق رخسارتان

در خروش خشمتان ای فاتحان شهر خون
دود شد در دشت آتش دشمن بسیارتان

آذرخش تیرتان دیواره‌های شب شکست
شعله زد خورشید گل در گلشن پندارتان

در کنار خوان آتش روزه‌داران نوش باد
شهد شیرین شهادت گر بود افطارتان

مژده ای هابیلیان چون دیدهٔ تاریخ دید
در پگاه خون سر قابیلیان بر دارتان

باید ای یاران به‌سوی قبله‌گاه قدس تاخت
با سمند نور می‌تازد به شب سردارتان

[illegible] خاک خورشید شما روح خداست
آنکه کرد از خواب سنگین قرون بیدارتان

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر رشیده حسن
مؤسسهٔ ملی زبان های نوین پاکستان
اسلام آباد

شرح احوال ناصر علی سرهندی
شاعر غزلسرای پیروحافظ

علی در بحر حافظ دست و پایی می زند هر شب
کجا دانند حال ماسبکباران ساحلها
توچون ساقی شوی درد تنک ظرفی نمی ماند
بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها

سرزمین سرهند،در شبه قاره ناحیه ای بوده است که پادشاهانی مانند شاهجهان، اکبر، فیروز شاه تغلق و عالمگیر در آبادانی آن کوشیده و آنرا به پایه اهمیت سوق الجیشی رساندند . این ناحیه مؤلد و منشاء عارفان عظیم الشانی مانند شیخ احمد سرهندی ملقب به مجْدد الف ثانی و شیخ محمد معصوم سرهندی بوده که درجهان اسلام انقلابی به وجود آوردند؛همچنین تاریخ نویسان معروفی از جمله یحیٰی بن احمد سرهندی، اللّٰه داد فیضی ، حاجی ابراهیم سرهندی و ولی سرهندی و در زمره سخن سرایان ، راسخ ، ایجاد ، سرخوش ، سعادت یارخان رنگین و ناصر علی سرهندی را در مهد خود وجود بخشیده و پرورش داده است .

درمیان اینان سخنورانی بودند که آثار گرانبهای شان اگرچه در اثر شامد های گوناگون روزگار گمنام ماندند ، اما آثار ارزنده شان به هیچ وجه ،

از گروهی که به نحوی مشهور هستند ، دست کم ندارند .

ناصر علی سرهندی ، شاعر مورد نظر ما نیز وقتی دیوانش را مطالعه کردم پی بردم که کمتر از صایب و بیدل و غالب و میر نیست ولی دستخوش بی اعتنایی ها قرار گرفته است . این شاعر آزاد منش و بی نیاز از دنیای مادی در زمان اورنگزیب عالمگیر می زیست .

۱ - نام :

ناصر علی سرهندی بدون تردید در زمان اورنگزیب عالمگیر ، بعد از بیدل [۱] بزرگترین سخنسرای فارسی است . وی " علی " تخلص می کرد . از خانواده نجیب سادات سرهند [۲] بود . اسم پدرش رجب علی بیگ بود . پدرش نیز شعر می سرود و "حالی" تخلص می کرد . ناصر علی در سرهند متولد شد . این بیت را در بیان سیادت وی در دیوانش می خوانیم .

گــر از حسب بپرسی مـا قنبریم قنبر   ور از نسب بپرسی مــاآل مصطفـاییم

۲ - ولادت :

تاریخ تولدش در حدود سنه ۱۰۴۷ھ(۱۶۳۷م)وسال وفـاتش۱۱۰۸ھ.ق. (۹۷-۱۶۹۶ م) است . بگفته "سرو آزاد" ، وی شصت سال عمر یافت [۳] . ازین لحاظ سال تولدش نزدیک ۱۰۴۸ ھ برابر به ۳۹-۱۶۳۸ م . می باشد . ناصر علی تحصیلات مقدماتی خود را در سرهند فراگرفت . در کودکی از دوستان نزدیک سرخوش بشمار می رفت که خودش در "کلمات الشعرا" می‌نویسد : " از یاران قدیم فقیر بود . از خورد سالی یکجا باهم مشق می کردیم و صحبتها

۱. میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴-۱۱۳۳ھ)

۲ . شیر خان لودهی ، مرآة الخیال ، مطبع عمدة الاخبار ۱۸۴۸ م ، ص ۳۱۸ و" سرو آزاد" ، میر غلام علی آزاد بلگرامی ، کتب خانه آصفیه حیدرآباد ، ۱۹۱۳ م، ص ۱۲۹ وی را "شیخ" و کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش مدراس، ۱۹۵۱م ، و سفینه خوشگو ، بندرا بن داس خوشگو، مطبع پتنه (بهار) ۱۹۵۹ ، ص ۱۰ وی را "میان" نوشته است .

۳.میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد ، کتب خانه آصفیه ، حیدرآباد ، ۱۹۱۳ م، ص ۱۳۱.

داشتیم . این شعر حسن بیگ رفیع مناسب حال من و اوست :

طالع شهرت رسوایی مجنون بیش است ورنه طشت من و او هر دو زیک‌بام‌افتاد"[1]

۳ - آبروی هندوستان :

مؤلف "کلمات الشعرا" در القاب وی عنوان " آبروی هندوستان" را بکار برده و این رباعی را در شأن وی گفته است :

در ملک سخن بودجهانگیر علی در مشرب دل ولی علی پیر علی

با شعر علی نمی رسد شعر کسی زانسان که خط کس به خط میر علی[2]

۴ - مربیان و ممدوحان ناصر علی:

۱.ناصر علی و سیف خان

در ابتدا ناصر علی در دربار سیف خان استخدام شد . میرزا فقیرالله سیف خان ، پسر تربیت خان بخشی یکی از امرای دربار اورنگزیب عالمگیر و دانشمندی معروف بوده ، وی مؤلف کتاب " راگ درپن " بود . در آن زمان والی (حاکم) کشمیر بود . پدرش (تربیت خان) در زمان شاهجهان یکی از امراء بود . فقیر الله در همان زمان در خدمت شاهی وارد گشت . در زمان اورنگزیب شجاعت هایی نشان داد و در جنگهای مختلف فتوحات نصیب وی گردید . از همین پیروزی ها خرسند گردیده ، اورنگزیب به او "سیف خان" خطاب کرد . کتاب وی "راگ درپن" دراصل کتاب موسیقی و رقص هندی بود بنام " مان کتوهل" که سیف خان آن را ترجمه [3] کرد . خودش می نویسد :

" ۱۰۷۱ ه (۶۱-۱۶۶۰ میلادی) اورنگزیب از من ناراحت شد . ولی در سال ۱۰۷۷ ه (۶۷-۱۶۶۶میلادی)وقتی شاه می خواست کشمیر برود، مرا نیز همراه برد و مراحاکم آنجاگماشت."

۱.محمد افضل سرخوش ، کلمات الشعراء ، مدراس ۱۹۵۱ م، ص ۱۲۸.

۲ .بندرا بن داس خوشگو، سفینه خوشگو ، مطبع پتنه (بهار) ۱۹۵۹ م ، ص، ۲ .

۳ .شاهنواز خان، مآثرالامراء، مرتبه عبدالرحیم ، چاپ کلکته ۱۸۸۸ م ، ج ۲ ، ص ۴۸۴ و ۴۸۵ .

در "سرو آزاد" نوشته شده است که "چندی بعد به علتی گوشه انزوا گرفت و در سنه ۱۰۸۶ ه به عنایت عالی منصب و خطاب و خلعت خاصه و شمشیر از تنگنای عزلت برآمد و پس ازآن به نظم صوبه الهآباد ویرانی خاطرش آبادی پذیرفت [1]."

چندی بعد ازآن که سیف خان والی اله آباد شد، در ۲۵ رمضان ۱۰۹۵ه رخت از جهان بربست.

وقتی سیف خان را به عنوان والی به اله آباد فرستادند، ناصر علی نیز همراه وی بود. قدرت اللّه گوپاموی در تذکره خود می نویسد: " هرگاهیکه سیف خان را از پیش گاه عالمگیری نظامت صوبه اله آباد به قبضه اقتدار درآمد،همچو تیغ یکروگشته،دست از مرافعتش برنمی داشت.و به گلگشت، آن دیار بهجت آثار که به آب گنگ و جمنا واقع است، دل و دماغ را تازه می‌ساخت. چون جوهر شمشیر حیات سیف خان زنگ ممات بهم رسانید، ناصر علی باکمال دلتنگی از آنجا رخت به سرهند کشید. [2]"

سید حسن علی خان در این مورد می نویسد:

«لطمه شدیدی که وفات سیف خان به ذهن ناصر علی وارد آورد از مرثیه پرسوز ناصر علی آشکار است.

" سیف از سرم گذشت دلم را دونیم کرد "[3]

امرای دیگرآن عهد رشک می بردند که شاعری بزرگ مانند ناصر علی در صحبت سیف خان می باشد. آنها می خواستند ناصر علی را مورد پاداش و صله‌هایی قرار دهند تا زیر بار منت آنها در آید. ناصر علی صمیمیت خاصی باسیف خان اظهار می داشت و در اشعار خود، اینگونه از سیف خان یاد می‌کرد:

۱ .میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد ،کتب خانه آصفیه، حیدرآباد، ۱۹۱۳م ، ص ۱۲۹ .
۲ .قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار ، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۴ ه، ص ۴۷۴ .
۳ .سید حسن علی خان، صبح گلشن ، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ ه، ص ۲۱۵.

گفتگوی طوطی از آیینه می خیزد علی　　گرنباشد سیف خان ما رانفس‌درکار نیست[1]

باری ناصر علی همراه با سیف خان برای ملاقات خان بهادر رفت. خان جهان[2] تقاضا کرد تا شعری بسراید. ناصر علی این بیت را برایش سرود:

اهل دنیا را به غفلت زنده دل پنداشتم　　خفته دایم مردگان را زنده می بیند بخواب[3]

خان جهان خیلی لذت برد و می خواست پنج هزار روپیه بعنوان جایزه به ناصر علی بپردازد ولی ناصر علی این پیشکش وی را مسترد نمود و گفت: "ما در خدمت این بزرگ می باشیم. هرگاه گرسنه شویم از مطبخش شوربایی می‌رسد[4]"

۲. ناصر علی و شکر اللّه خان:

نواب شکر اللّه خان [5] که سرپرست عبدالقادر بیدل بود با ناصر علی روابط نزدیک داشت - ناصر علی برایش احترامات خاصی در دل داشت که از بیت زیر آشکار است.

چنین دانشوری در عالم امکان نمی باشد
کمال او بر اول می نماید ناز و ثانی هم
علی بریاد شکر اللّه خان دوش این غزل گفتم
زشوقش گلفشانی می نمایم، جانفشانی هم

ناصر علی و شکر اللّه خان نامه‌هایی که به یکدیگر می‌نوشتند بیانگر احترام ناصر علی برای شکراللّه خان می‌باشند. وی طی نامه ای به ناصر علی

---

۱. دیوان ناصر علی، نولکشور، کانپور، ص ۲۹.

۲. میر ملک حسین که لقب کامل وی "خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش" بود، برادر رضاعی اورنگزیب عالمگیر بود. و پسر میر ابوالمعالی خوافی بود. وی دوشا دوش اورنگ زیب مبارزه کرد. وی بود که داراشکوه را اسیر کرده به دهلی آورد و برای این کار پاداش های زیادی بدست آورد. درتمام فعالیتهای جنگی اورنگزیب شریک بود و در توسعه سلطنتش کارهای مهمی انجام داده. وفاتش در سال ۱۱۰۹ ه (۹۸-۱۶۹۷ م) اتفاق افتاده و در پنجاب دفن شده. پسرانش، همت خان و سپهدار خان از امرای معروف آن زمان بودند. (مآثر الامراء ج -۱ ص-۹۸)

۳. دیوان ناصر علی، نولکشور، کانپور ۱۹۱۲، ص ۲۶.

۴. محمد افضل سرخوش، کلمات الشعرا، مدراس، ۱۹۵۱، ص ۱۲۸.

۵. شکر الله خان خوافی، مربی و سرپرست بیدل و داماد عاقل خان رازی بود. خودش شاعر بود و خاکسار تخلص می کرد.

می‌نویسد :

" عالمگیر پناها ! از غایت توجه به عالم معنی آن لشکر شکن فوج سطحیات را خبر نیست که به دولت خداداد سخن عالمگیر شده اند و به لشکر معنی جهانگیر.

نظمت به اتفاق معانی جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت[۱]»

۳. ناصر علی و خواجه شیخ معصوم سرهندی :

ناصر علی مرید شیخ معصوم سرهندی[۲] بود . قبل ازین که در حلقه ارادت شیخ معصوم (۱۰۰۷-۱۰۷۹ ه) در آید ، در باغی مصروف خوش گذرانی بود . اتفاقاً شیخ معصوم سرهندی هم آنجا تشریف داشتند . ناصر را با صراحی و جام مشروب دیده شیخ خشمگین شدند و پرسیدند:این چیست؟"

ناصر علی پاسخ داد "می که ملایکه می خورند." شیخ معصوم ازین برخورد ناصر علی ناراحت شدند . بسیاری از علماء متفق گشته ، برای قتل وی فتوی دادند . راسخ سرهندی به او کمک کرده با چند تن مسلح ناصر علی را به دهلی رساند[۳] .

در تذکره نتایج الافکار نقل شده است :"روزی همانجا در باغی به باده کشی اشتغال داشت. اتفاقاً گذر شیخ احمد سرهندی در آن باغ افتاد.او را به این حالت دیده به نهایت تکدر پرسید "این چیست " ؟ وی رندانه به جواب پرداخت که " این باده است که هوش را زیاد می کند و ارواح را به انفراح می‌آورد .» شیخ برآشفت و صوفیان و علماء به تکفیر وی فتوی دادند . میر

۱ .شیر خان لودهی، مرآة الخیال ، مطبع عمدة الاخبار، ۱۸۴۸، ص ۲۴۲ .

۲ . خواجه شیخ معصوم سرهندی از اولیای سرهند و فرزند ثالث حضرت مجددالف ثانی شیخ احمد سرهندی است .مریدان وی در هند ، توران ، ایران ، بدخشان ، ترکستان ، کاشغر ، روم ، شام و یمن به تعداد زیادی وجود دارند . ناصر علی در مدح وی شعر هم سروده و مکتوبات شیخ معصوم به چاپ رسیده اند . (ادریس احمد دکتر، سرهند مین فارسی ادب، شعبه فارسی، دهلی یونیورستی، دهلی، ص ۲۷۲۷-۲۶۶)

۳ .میر غلام علی آزاد بلگرامی، خزانه عامره ، نولکشور ،کانپور، ص ۳۲۸ ، در تذکره نتایج الافکار (قدرت الله گوپاموری بمبئی ۱۳۳۶ ه‌ش) شیخ احمد سرهندی نوشته شده . در حالیه شیخ احمد سرهندی پیش از تولد ناصر علی در سال ۱۰۳۴ درگذشته بود.

محمد زمان راسخ با اقارب خود مسلح گشته او را از سرهند برآورده به سمت شاهجهان آباد رهنمون گردید و از دار و گیر نجات بخشید. آخرالامر او باز به وطن رسیده بردست شیخ معصوم به توبه پرداخت و از صحبت بابرکتش فواید طریق باطنی حاصل ساخت»[1].

وی به دست شیخ معصوم بیعت کرد و مرید وی شده به سلسله نقشبندیه وابسته شد. برای شیخ معصوم در دل احترام زیادی داشت[2] چنانچه در ضمن عقیدت به وی می گوید:

چراغ هفت کشور خواجه معصوم	منور از فروغش هند تا روم
دو عالم کرد خود را زیر پایش	که شاید زیر پا افتد نگاهش
ولی آن شمع بزم پادشاهی	نپردازد به این مشت سیاهی

درسال ۱۱۰۰ ه(۸۹-۱۶۸۸ م)ناصر علی به بیجا پور رفت.جاییکه عسکر اورنگزیب خیمه زن بود[3]، در سال ۱۱۰۱ ه بااورنگزیب ملاقات کرد.وقت ملاقات ناصرعلی برای مصافحه دست خود را دراز کرد. پادشاه ازین برخورد شاعر ناراحت شده گفت:

"فقط شاعر است، آداب نا آشنا"

ناصر علی نیز از این ملاقات آنچنان خرسند نبود و برگشت[4]. اما بعضی از امرا، وقتی که از خوبی و زیبایی های شعر ناصر علی به اورنگزیب توصیف کردند، وی گفت:

"اگر زبان را بانشای شعر آشنا نکند، دو روپیه یومیه برهر مکانی که التماس نماید مقرر کرده شود[5]"

باوجود این همه، ناصر علی برای پادشاه زمان احترام زیادی داشت، و در مثنوی خود در وصف او می گوید.

۱ .قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار، ۱۳۳۶ ه‍ش، ص ۴۷۷-۴۷۶.
۲ .غلام علی آزاد بلگرامی، خزانه عامره، نولکشور، کانپور، ص ۳۲۹.
۳.همان، ص ۲۳۰.
۴ .بندرابن داس خوشگو، سفینهٔ خوشگو، پتنه، ۱۹۵۹م، ص ۲۰.
۵ .شاهنواز خان عبدالرزاق خوافی، بهارستان، مدراس، ص ۶۰۸.

محی الدین محمد زیب اورنگ　　　فضای شش جهت برشوخیش تنگ [1]

۴. ناصر علی و ذوالفقار خان :

دوران اقامت دربیجاپور ذوالفقارخان[2] از او سرپرستی نمود. در تذکره "نتایج الافکار" نوشته شده است:

"از سهرند به بیجاپور شتافت و به شرف ملازمت امیرالامرا ذوالفقار خان بهادر خلف الصدق نواب اسد خان وزیراعظم،بهرهٔ وافی یافت . و روز ملاقات غزلی گذرانید که مطلعش این است .

ای شان حیدری ز جبین تو آشکار　　　نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار [3]

امیر فیاض به مجرد استماع مطلع این غزل یک زنجیر فیل و سی هزار روپیه در صله بخشید و وی همان لحظه همه را بین فقرا تقسیم کرد و به کمال استغنا که داشت ، التفاتی بدان ننمود و چون امیر الامرا متوجه تسخیر ملک کرناتک شده به ارکات رسید ، ملازم رکاب وی بود. [4]»

۵. ناصر علی و غضنفر خان :

در جنجی [5] ، غضنفر خان یکی از دوستان ذوالفقار علی خان ، از وی استقبال کرد . که در آن زمان فرمانده جنجی بود . ناصر علی در شعر زیر به مدح غضنفر خان پرداخته است .

همچو پیل بی جگر بگریزد از میدان ما　　　بشنود گر کوه آواز غضنفر خان ما [6]

۱.میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد ، کتب خانه آصفیه ۱۹۱۳ ، ص ۲۶۰ .

۲ . ذوالفقار خان که نام اصلی اش اسمعیل بود ، پسر نخست وزیر اسد خان بود و در زمان اورنگ زیب عالم گیر یکی از امرای معروف بود که مربی سخنوران و نویسندگان بشمار می رفت . فرخ سیر وی را در سال ۱۱۲۲ ه به قتل رساند . پدرش در رثای وی شعر ذیل را سرود .

هاتف چشم غریبان با دو چشم خون فشان　　　گفت ابراهیم اسمعیل را قربان کرد

۳. در خزانه عامره نویسنده تمام این غزل را نوشته که مقطع اش چنین است .

ناصر علی تراز تو خواهد مراد و بس　　　ای ابر فیض برهمه عالم گهر ببار

۴ .قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار ، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۲۷۷ .

۵ . جنجی ، چنجی یا کنجی شهری است معروف به فاصله ۱۲ کوس از ارکات و یکی از معابد هنود است .

۶ . دیوان ناصر علی،نولکشور،۱۹۱۲ م ، ص ۵ و سرو آزاد،میرغلام علی آزاد بلگرامی،کتب خانه آصفیه حیدرآباد، ۱۹۱۳ م ص ۱۳۱-۱۳۰ .

۶. ناصر علی و شاه حمید الدین :

وقتی ناصر علی در جنجی بود ، باشاه حمید الدین و شاه عادل ملاقات کرد . در "تذکره نتایج الافکار" رقم است :

" در این ضمن باشاه حمیدالدین مجذوب که در قصبه کنجی سکونت داشته ، رسوخ و اعتقاد تمام پیدا کرده ، فیض ها برداشت . چنانچه در مثنوی خود با نیاز مندی بسیار لب به توصیف وی می گشاید:

اینک اینک ساقی شیرین رسید — نوبت جام حمیدالدین رسید [1]

حلقه درگاه بی چون جام او — از زمین تا آسمان در دام او

دام او خورشید ربانی بود — انجمن افروز سبحانی بود

گرجمال او بر اندازد نقاب — روزن هر خانه گردد آفتاب

در جلالش بر کشد تیغ از نیام — غیر او باقی نماند والسلام [2]

در شان شاه عادل می گوید :

علی‌امشب زشوق شاه عادل رفته‌ام از خود — به قربان سرش گردانده ام این راه دنیا را [3]

۷. ناصر علی و میر عبدالجلیل بلگرامی :

در زمانیکه ناصر علی در هند جنوبی اقامت داشت ، با میر عبدالجلیل بلگرامی نیز معرفی شده بود ، که شرح این ملاقات را به مؤلف " سروآزاد" تذکر داده است . ناصر علی قصیده تازه خود را برایش خواند که مطلع اش چنین است :

گداخت بسی که هوای تموز مغز خیال — شرر زسنگ برآمد بصورت بتخال

ناصرعلی از جناب میر پرسید که کدام یک از ابیات این قصیده بیشتر خوشش آمده است و آنها گفتند:

زبسکه نم به زمین تا رسیده می سوزد — چو شمع برسر شاخ است ریشه های تهال

۱ .قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار ، بمبئی ، ۱۳۳۶ ه و نیز مثنوی ناصر علی ورق ، ۲۹ ، نسخه خطی ، نیشنل موزه ملی دهلی .

۲ .میر غلام علی آزاد بلگرامی، سرو آزاد ، کتب خانه آصفیه ، حیدرآباد ، ۱۹۱۳م، ص ۱۳۰

۳ - دیوان ناصر علی ، نولکشور، کانپور، ۱۹۱۲، ص ۱۳ .

ناصر علی اعتراف کرد که خودش نیز همان بیت را بیشتر دوست دارد .

۵ - ناصر علی و آرزوی رفتن به ایران :

ناصر علی در سال ۱۱۰۴ ه (۹۳-۱۶۹۲ م) از دکن برگشت و در دهلی سکنی گزید . آرزوی رفتن به ایران را در دل می پرورانید و به همین آرزو تا مولتان رسید ولی به علت وضع نامساعد نتوانست سفر خود را ادامه دهد . خودش می گوید :

علی‌امسال موقوف است سیرگلشن ایـران چو داغ لاله دامنگیر دل شد ، خاک پنجابم[۱]

۶ - ادعای قطبیت :

آخر الامر از دکن بـه هندوستـان رفت و در شـاهجهان آبـاد در فـرط وارستگی و بی نیـازی زندگـانی مـی کـرد.[۲] بـقیه عـمرش را در دهـلی بـه انزواگذرانید و در آخرین سالهای زندگی خود به تحریک یک مجذوب ادعای قطبیت نیز کرد ،که از رباعی زیر برمی آید .

آنــم کــز فــقر احــمدی آگــاهم در انــجمن قــبول صــاحب جــاهم

مـعشوق قـلندرم جهـان مـلک مـن است یــعنی کــه خــلیفه رســول اللّـه ام

سرخوش در این مورد نوشته است : "در آخر عمر به اشاره مجذوبی مسلوب العقل گشته در دارالخلافه به دعوای قطبیت اقامت ورزیـد ، جـنون ساخته بهم رساند و شوخیها می کرد[۳]."

۷ - تخلص :

ناصر علی سرهندی،"علی"تخلص مـی کـرد و در مـقطع غزلیـاتش

۱.شاهنواز عبدالرزاق خوافی، بهارستان ، مدارس ، ۱۹۵۸ ص، ۶۰۷.

۲ .قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار ، بمبئی، ۱۳۳۶ ه.

۳ .محمد افضل سرخوش، کلمات الشعرا ، مدراس ، ۱۹۵۱، ص ۱۲۹ و بهارستان سخن ، شـاهنواز خان عبدالرزاق خوافی ، مدراس ، ۱۹۵۸، ص ۶۰۸.

نام"علی"و"ناصرعلی"آمده است.

درمیان خیرآباد جهان ناصر علی — از شکست سینه دل بانگ منصورم هنوز

و

لب خموش علی کار ذوالفقار کند — به خصم هیچ مگو گرچه نامسلمان است

۸ - وفات ناصر علی :

ناصر علی به تاریخ ۲۰ رمضان ۱۱۰۸ ه مطابق به ۲ آوریل ۱۶۹۷ در دهلی رخت از جهان بربست . قدرت اللّٰه گوپاموی در تذکره نتایج الافکار می‌نویسد :

"آخر کار به عمر شصت سالگی در سنه ثمان و مائه والف (۱۱۰۸ ه) به سر منزل اصلی جای گزید و در جوار مزار مبارک سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیاء ، قدس سره مدفون گردید[۱] .

عبدالقادر بیدل از " رنگ ناز شکست " تاریخ و فاتش را در آورد - دوست وی محمد افضل سرخوش قطعه تاریخ وفاتش را سرود :

وارسته علی به همت بی پروا — از راحت و رنج هستی مستغنی رفت

دایم چوتوجهش سوی معنی بود — دل کنده ز صورت کده هستی رفت

سرخوش ز خرد سال وفاتش پرسید — گفت :"آه علی به عالم معنی رفت"[۲]

۹ - فرزندان ناصر علی :

سه پسر از ناصر علی باقی ماندند که اسم های شان علی عظیم، علی علیم و علی کریم بود . علی عظیم شاعر خوبی بود . در اواسط قرن دوازدهم

۱ .قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار ، بمبئی، ۱۳۳۶ ه. ص ۴۷۹ .

۲ غلام علی آزاد بلگرامی ،یدبیضا،نسخه خطی‌آزاد لائبریری،علیگره،ص ۱۸۳ کلمات الشعرا،محمد افضل ،مدراس، ۱۹۵۱ ، ص ۱۲۹ و خزانه عامره ، غلام علی آزاد بلگرامی ، نولکشور (کانپور)، ص ۲۳ و سفینه خوشگو،بندرابن داس خوشگو،مطبع پتنه(بهار)،۱۹۵۹م،ص ۱۴ ا = ۱، ه = ۵،ع = ۷۰،ل = ۳۰،ی = ۱۰ + ب = ۲ ، ه = ۵ +ع = ۱۷۰ = ا،ل = ۳۰،م = ۴۰ + م = ۴،ع = ۷۰،ن = ۵۰،ی = ۱۰ + ر = ۲۰۰ ، ف = ۸۰،ت = ۴۰۰

فوت شد ، شعر ذیل از اوست که شهرت خاصی دارد .

از بیـــابان عـــدم تـــا سربـــازار وجـــود در تـــلاش کـــفنی آمـــده عریـانی چند

و این بیت زیبا نیز از وی است .

نی دمد جای گیاه از سر خاکم پس مرگ بسکه در دل هوس ناله کشـیدن بـاقیست

علی عظیم صفات نیکو داشته وغیر از سخنوری از سایر صفات ارزنده برخوردار بود که خوشگو در مورد وی می‌نویسد : " خلف ارشد میان ناصر علی مرحوم آثار بزرگ زادگی از چین جبینش رخشان و از یاقوت خیزی فکر رنگینش محفلها معدن بدخشان است . نام پدر بزرگوارش زنده داشته ، الحق آنچنان دریایی را این چنین والا گوهری خلف الصدق تواند بود . وچنانچه والد ماجدش فرموده :

نکویی گر رود زین بحر نیکو تر شود پیدا

به هر حال به صفات حمیده موصوف و به دل جویی دوستان مصروف ، سخن به پختگی رسانیده ، شعر بسیار به طرز دلچسپ می خواند و باوجود فضیلت و شاعری در اکثر فنون مثل خاتم بندی و شـطرنج بـازی و تـیرانـدازی و قدردانی حسن و عشق مهارت دارد [1] ."

بعداً خوشگو چنین می نویسد : "گویند میـان نـاصر عـلی در وقت احتضار ایشان راکه یازده ساله بودند طلب فرموده به نگاه حسرت آلود دید و این بیت خواند .

عـظیم الدیـن مـحمد صـاحب هـوش من و تو هر دو یک خـواب فـرامـوش»[2]

علی علیم سرباز بود و در خدمت سید قطب الملک با راهه بود . وی هم علاقه به شعر داشت . اما به قول خوشگو ، " در تمام عمر بیش از یک دو بیت نگفته» ،از آنجمله یک بیت این است .

جـوهرم از شـهرت نـام پـدر پـوشیده مـاند وصف نور مردمک پنهان ز وصف دیده ماند [3]

---

۱ .بندرا بن داس خوشگو، سفینه خوشگو ، پتنه (بهار)، ۱۹۵۹ م، ص ۲۷۲، ۲۷۳ .

۲ .همان ، ص ۲۷۳.

همان ماخذ و نیز سرهند مین فارسی ادب ، دکتر ادریس احمد، ص ۴۵ .

پسر سوم ناصر علی زندگی درویشانه ای داشت و لباس درویشانه می پوشید. با خوشگو مؤلف سفینه روابط نزدیک داشت. به سن بیست سالگی چشم از جهان بربست. در سفینه خوشگو بیتی ازو نقل شده است.

جاده راه فنا پست و بلند است مگر　　　　در کف شعله ز شمع است چراغ سیمین [1]

۱۰ - سبک شعر ناصر علی سرهندی :

ناصر علی که در زمان شاهنشاهی اورنگزیب می زیست، به سبک هندی شعر سروده است. وی هم عصر شاعران دیگر سبک هندی یعنی بیدل و غنی کشمیری است. بقیه همه شاعران سبک هندی از ین سه شاعر پیروی کرده اند.

ناصر علی شاعر زمان اورنگ زیب عالمگیر بود. و طبق گفته مؤرخین، شعر فارسی در هندوستان از زمان اورنگ زیب رو به تنزل بود و مسئولیت این تنزل را تاحدی بردوش اورنگ زیب می گذارند. چون او اول از همه منصب "ملک الشعراء" را از بین برد و دیگر حمایت رسمی شعراء را متوقف ساخت. به همین جهت فکر می کنند که در پیشرفت شعر فارسی مانع بوجود آمد. در این هم تردیدی نیست که اورنگزیب مخالف قصیده گویی بود و به شعر علاقه‌ای نداشت. به سبب همین بی اعتنایی اورنگزیب از شعر و سخن، شعر در دربار از ارزش قبلی افتاد. شاعران نیز توقعی از در بار شاهی نداشتند. ولی باوجود بی تفاوت بودن اورنگزیب شمع شعر فارسی در هند روشن ماند و بهترین آثار ادبی خلق شد.

بیشتر شاعران به دربار های امراء و وزرای دیگر پیوسته بودند و یا فقط برای اظهار هنر خویش بازار شعر و سخن را رونق می بخشیدند. این ها همه شاعران درباری نبودند بلکه محبوبیت عمومی داشتند. چون امتیازات عموم آن زمان را در شعر جاداده بودند.

۱.همان، ص ۲۷۳ و «سرهند بین فارسی ادب»، ص ۴۵.

۱۱ - تمایل به تصوف :

رجحانات مخصوص صوفی گری (تصوف) که در آن زمان حکمفرما بودند ، مورد تمایل سخنوران واقع گردید و چون اورنگزیب به صوفیه و اولیاء الله ارادت خاصی داشت و آدم متدینی بود ، همین اخلاق وی باعث فروغ تصوف گردید و فقر و بیزاری از دنیای مادی به وجود آمد و شعر آن زمان تحت تأثیر تصوف قرار گرفت .

ناصر علی که در جوانی شخصیت جالبی داشت و شخصاً زنده دلی پیشه داشته ، خوشگذران بود . در همنشینی دوستان و باده گساری زیست و بی غم و اندیشه ، روزگار گذراند، ولی وقتی در حلقه ارادت شیخ معصوم سرهندی درآمد ، رنگ مذهب و دین بر شخصیت وی غالب آمد و مایل به تصوف گردید . وقتی در دکن ساکن بود ، هم نشینی باشاه حمید الدین و شاه عادل بیشتر وی را تحت تأثیر قرار داد و در نتیجه همین تأثیر بود که از دنیا بی نیاز شد . یک عارف دیگر در آن زمان وجود داشت که ناصر علی از افکار معنوی وی نیز تحت تأثیر قرار می گرفت . آن عارف نبی شاه نام داشت . ناصر علی ازکودکی باوی رفیق بود و عقیده داشت که در شخصیت نبی شاه شباهتی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حس می کنم . چنانکه می گوید :

علی از دیدنش بوی نبی الله می آید — همه‌عطر یمن برداشتم از فیض ناموسش [۱]

ناصر علی باعارفان دیگر مانند شیخ عبدالقادر جیلانی ، خواجه معین الدین چشتی (م۶۳۳ھ ۳۶-۱۲۳۵ م) و نصیرالدین چراغ دهلوی (م۷۵۷ھ/ ۱۳۵۶ م) نیز ارادت داشت . صوفی گری ورندمنشی در زندگی ناصر علی اوصاف انسان دوستی ، رأد مردی ، سخاوت ، آزادی فکر و بیزاری از دنیای مادی را به وجود آورد . از مدح سرایی و تملق کناره می جست ، بر حال و وضع خود قانع بود و رنگ این قناعت و تنفر از تملق را در شعر وی می توانیم درک کنیم .

۱ . دیوان ناصر علی ، نولکشور، کانپور ، ۱۹۱۲ ، ص ۶۵.

ازسخن هرگز علی در مدح کس نگریختم	اختیار ما به دست همت مردانه بود

بعد از آن که بسلسله نقشبندیه وابسته شد ، تمام مراحل سلوک راپیموده حتی درویشی پیشه کرد . وی پیرو فقه حنفی بود .

اللّه و محمد و علی ناصر ماست	در باطن مانهان و در ظاهر ماست
ما خطبه جعفری به کف داشته ایم	فقه حنفی سکه پیغمبر ماست [1]

ناصر علی عاشق حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم بود که عشق وارادت وی را در این رباعی معروف ناصر علی می بینیم .

پیش از همه شاهان غیور آمده ای	هرچند که آخر به ظهور آمده ای
ای ختم رسل قرب تو معلومم شد	دیر آمده ای از ره دور آمده ای [2]

در شان اصحاب پیغمبر نیز رباعی سروده است .

آن باده که در میکده تحقیق است	از ابن ابی قحافه اش ابریق است
آغاز وجود از گهر پاک نبی است	تصدیق نخستین ز دل صدیق است

ناصر علی عقیده دارد که طاعت و فرمانبری فقط از راه فداکاری ممکن است . سجده گذاری رسمی برای طاعت و پرستش کافی نیست .

در سجده گه عشق خمیدن ز ادب نیست	چون شمع گذشتن زسرخویش سجوداست [3]

وی عقیده داشت که در عوض عبادت ظاهری طمع ثواب نباید داشت بلکه هدف ما نیل به واقعیت ها باید باشد و مقصود ما رسیدن به اصل و حقیقت باشد و در این راه سختی های جهنم را هم باید کشید .

به کوثر تر نه سازم لب شراب تند می‌باید
عرق از آتش دوزخ کشیدن آرزو دارم [4]

---

۱ . دیوان ناصر علی ، نولکشور ، کانپور ، ۱۹۱۲ ص ۱۱۰ .
۲ . همان ص ۱۰۶ .
۳. همان ، ص ۴۳.
۴ . دیوان ناصر علی ، ص ۷۵ .

۱۲ - ناصر علی شاعر خیال باف :

در زمان ناصر علی یک جنبش مضمون آفرینی ، خیالبافی و موشکافانه‌ای به وجود آمد . غنی ، ناصر علی و بیدل از علمبرداران همین جنبش هستند . هر ۳ تن در عالم خیال گردش کردند . غنی در جستجوی مضامین تازه ای ماند ، ناصر علی اسرار و رموز تصوف را کشف کرد و بیدل درجستجوی حقایق و معانی بود . هر چه راکه به دست آوردند ، برای اظهار آن غنی امثال را ، ناصر علی اصطلاحات را و بیدل جدت اسلوب را وسیله ساخت . ناصر علی ضرب الامثال را با مهارت خاصی در ابیات خویش جا داد . تصورات آنزمان ، افکار صوفیانه و نکات فیلسوفانه را باکمال مهارت به کار برد و در کنار آن ضرب الامثال مروج آن عهد را هم از دست نداد :

نمی باشد نشانی غیر درویش کریمان را	چوتار سبحه گم گردید این ره زیر منزلها
می توان کردن به نرمی رام از خود رسته را	پنبه سد راه می گردد شرار جسته را
باتو در یک پوست گنجیدم چو بادام دو مغز	جا بود در سینه هم دل به دل پیوسته را
آب چون در روغن افتد ، ناله خیزد از چراغ	صحبت ناجنس را باشد ثمر آزارها
دشمن خود ساختم شیخ و برهمن را علی	بسکه از شوقش گسستم سبحه و زنار را

خیال بافی و مشکل پسندی نیاز ادب آن زمان بود - تنها غنی و بیدل و ناصر علی غرقه آن موج نبودند بلکه پیشتر از آن ها عرفی و ظهوری در هندوستان و جلال اسیر و شوکت بخاری در ایران اداهای پیچیده تخیل را در شعر بکار بستند . در مورد سبک شعر آن زمان ، مؤلف تذکره نتایج الافکار می نویسد: «دیگر هم عصران ، ملک قمی ، عرفی شیرازی ، ظهوری ، نظیری ، فیضی و حکیم شفایی طرز جدید برروی کار آورده سحر سامری نمودند و میرزا جلال اسیر ، بانی بنیاد خیال بندی گردید و شوکت بخاری آن را نازک تر ساخت - و شیخ ناصر علی سرهندی ، محمد افضل سرخوش ، عبدالقادر بیدل ، خیال را به مرتبه اقصی رسانیدند ، که دست هر نابالغ بدان نمی رسد و

غنی کشمیری و میرزا صائب در صفت تمثیل بی مثل برآمدند[1]."

چندی از آنها توانستند از روش ناصر علی پیروی کنند. بسیاری نیز کوشیدند ولی طرز و روش خودشان را نیز گم کردند.

۱۳ - غزالسرایی ناصرعلی:

در غزل ناصر علی همه آرایش های مصنوعی آن زمان،ابهام،ایهام، تلمیح، تمثیل وغیره را می بینیم. اما خاصه شعرش شیرینی زبان و جذابیت فکروی است. احساسات لطیف وعواطف قلبی را باهم می آمیزد و یک عالم عجیبی بوجود می آورد. وی با صمیمیت برای احیای غزل کوشیده و به اثبات رسانیده است که باوجود پیچیدگی های فلسفه و عمق اندیشه، باگرمی اخلاص و عواطف،زیبایی غزل را می توان باقی نگهداشت. همین کمال هنر ناصر علی است که فکر و زبان وی هر دو دارای شورو شعف خاصی هستند. تصوف عمده ترین موضوع شعر ناصر علی است.

از دیده تابه دل همه صحن سرای اوست　　　رنگ شکست بر رخ گل نقش پای اوست

به خود پنهان شدم از جیب آن یکتاشدم پیدا　　　به‌ساحل غوطه خوردم از دل دریا شدم پیدا

ناصرعلی را شاعری مشکل پسند می بینیم - برای نمایان ساختن خط و خال معشوق از اشارت ها وکنایه ها کار می گیرد.

دل پیش خط سبز تو آئینه دار است　　　چون شیشه ساعت نفسم موج غبار است

مراچون آستین صد چین عبرت درجبین افتد　　　اگر آن ساعد سیمین بدست آستین افتد

دهن تنگ تو در خنده ندیدم هرگز　　　غنچه لعل چه پروای شکفتن دارد

در مضمون آفرینی ناصر علی شاعری است ما هر و چیره دست!

تو چون ساقی شوی درد تنک ظرفی نمی ماند　　　به قدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها

---

۱. قدرت الله گوپاموی، تذکره نتایج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶ هـ ش، ص ۱۴.

عدم ز قرب وجوار وجود زندان است — وگرنه کیست که از زندگی پشیمان است

بسرنمی گردد نگاه یار از پهلوی دل — کس نمی آرد برون پیکان بی دنباله را

از یاد بردن دوست را با چه خوبی بیان می کند :

می کنی یادم ولی یادت نمی آیم هنوز — مصرع دلچسپ از خاطر فراموش توام

ناصر علی یک صوفی و معلم اخلاق نیز هست .تصوف و اخلاق را باهم می آمیزد و عملکرد انسان ها را در همان کفه تراز و می نهد و ارزش هایی راکه مستقیماً با عقاید تصوف سروکار داشتند ، مورد بحث قرار می دهد .

هر که تعظیم نقیران کرد سلطان می شود — پادشاهی ها همه فرش است درایوان ما

پادشاهی خدمت دلهای پاکان کردن است — هر که خاک پای نیکان شد ، شود خاقان ما

باوجود آنکه ناصر علی از اوج عظمت شاعرانه خود آگاه بود ، از متقدمین احترام می ورزید . حافظ محبوب ترین شاعر ناصر علی بود . ولی کوشید در زمین او هنرنمایی کند . در چندین جا به شاعران استاد اظهار عقیدت کرده است و با احترام زیاد ازیشان ذکر نموده است .

علی امشب می شیراز در جام و سبودارد — الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها

علی در بحر حافظ دست و پایی می زندامشب

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

*****

دکتر سید حسن عباس
هند

آزاد بلگرامی: شاعر آزاده

در هند چو من طوطی خوشگو نتوان یافت
هم حرف شدم چشم غزالان حرم را
(آزاد)

میر غلامعلی آزادبلگرامی (۱۲۰۰-۱۱۱۶ هـ ق) یکی از شاعران منفرد، پرکار و توانای هند می باشد. در دیوان اشعار وی از هر نوع شعر موجود است البته غزل که معروف ترین نوع شعر محسوب می شود و در هر دور تاریخ ادبیات فارسی نزد شاعران محبوب و مرغوب بوده، در دیوان آزاد نیز از همه انواع شعر بیشتر آمده است. فن آزاد درغزل گویی مشهود است.اکثر غزلهای او هفت بیتی است و تکرار قافیه کمتر دیده می شود. وی در غزل خود را ملزم به آوردن تخلص کرده است. ما اینجا با بررسی غزلیات آزاد سعی نموده ایم که مقام و مرتبهٔ او را بررسی کنیم. اگرچه او شاعری پر گو و زودگو بود و دیوان فارسی او بالغ بر نه هزار بیت است، اما تا بحال شعر او آنچنان که سزاوار بود موردبررسی قرار نگرفته است و هنوز سرمایهٔ شعری وی که دارای اندیشه ها و تفکرات گوناگون است، یکجا گرد نیامده است؛ در نتیجه کمال شاعری وی و همچنین مقام وی مجهول مانده است.

می دانیم که شعر هر شاعر زائیده محیطی است که او در آن زندگی می‌کند و بهترین وسیلهٔ شناسایی یک شاعر سروده های او است. باید مقام و

مرتبهٔ شعری آزاد را نیز درسروده های او جستجود کرد چرا که خود او گفته است:

در سخن پنهان شدم مانند بو دربرگ گل　　　میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

و در جای می نویسد:

«فقیر عمریست که در میخانهٔ سخن ساغری می زند وگاه گاهی از ته جرعهٔ فکر خماری می شکند. هر چند می خواهم پای قلم را حنا بندم و سرگردانی او را در وادی تخیلات نپسندم لیکن موزونی فطری، دست از من بر نمی دارد و خامه وار، کشان کشان به سیر نزهتکدهٔ معانی می آرد.»[1]

در شعر آزاد یکی از ویژگیهای آن که بسیار نمایان و مشهود است قدرت کلام و مهارت و تسلط در اظهار اندیشه های گوناگون درقالب های شعری است. در غزلیات لطافت و ملاحت و متانت و فصاحت بیان آشکارا است. وی همچنین مضامین عاشقانه و عارفانه رابا نهایت سادگی و زیبایی و دلکشی ارائه کرده است.در ضمن می توان تراکیبی جالب و زیبا بلکه گاه نادر و بکر و همچنین صنایع لفظی ومعنوی راکه زیور کلام اند، برشمرد که درشعر آزاد به کثرت دیده می شود. به قول دکتر گیتی فلاح رستگار:

« آزاد بلگرامی شاعر قرن دوازدهم، در کار برد تصاویر تازه، نقشی مؤثر دارد. فارسی هندی را در زبان شعر او به روشنی ملاحظه می‌کنیم و اوصاف وتشبیهات خاص این نوع شعر رابه عیان در می یابیم.

هست از یک شعله سوزان برگ برگ لاله ها　　　گرد یک داغند چسبان این جگر پر کاله ها

چون سفال نو که اول آشنا گردد به آب　　　چشم نو آموز من در گریه دارد ناله ها»[2]

سبک او همان سبک معروف هندی است. اشعار شاعران هندی پر از استعاره وکنایه و غیر صریح و بی اعتنا به حقایق محیط اند. حزن و دلباختگی هم وجود دارد. هجر و سوزش دراشعار شاعران هندی بکلی عیان است و

---

۱. خزانهٔ عامره، چاپ کانپور، ۱۸۷۱م، ص ۱۲۵.

۲. دکتر گیتی فلاح رستگار، «فارسی هندی»، مجلهٔ بیاض، دهلی (هند) جلد ۲ شماره ۱ - ۲، ص ۴۷ - ۴۸.

خیال بافیهای نازک و صوفیانه هم کمتر نیست. آزاد توانسته است که به این سبک افکار بدیع و درعین حال دقیق ومشکل را به زبان ساده و عام فهم بیان کند. او در شعر خود از صنایع شعری و تراکیب و اصطلاحات نادر و لطیف منتهای استفاده راکرده است . او باوجودیکه شاعر سبک هندی است ولی در اشعارش فقط خیال بافیها نیست ، مانند صائب و بیدل او نیز به صنعت تمثیل علاقهٔ فراوان داشت ومضامین ذومعنی و ابهام آمیز رابا لطف خاص در شعر خود بکار برده است.مثلاً:

خبر رساند عزیزی غرور یار نماند　　　بگفتمش که درست است گفت : خط آمد

عقیدت و ارادت به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او

باوجودی که آزاد حنفی مذهب بوده اما به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت اطهارعلیهم السلام به ویژه امیرالمومنان ، مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار عقیدت وارادت داشت. در کلام وی اشعار عقیدتی زیاد دیده می شود که از آن روشن می گردد که آزاد به پیامبر اکرم (ص) و آل رسول (ع) چقدر عقیدت داشت. وی رابه خاطر مداحی لقب « حسان الهند»[1] داده بودند.

چون مدح رسول کلام من شد　　　«حسان الهند » نام من شد

***

به گیسوی رسول هاشمی آزاد دل بستم　　　که‌ازداماناین شب صبح ایمان می شود پیدا

***

صریر خامهٔ آزاد راشور دو عالم کن　　　نمک ده از قبول خویشتن افسانهٔ ما را

***

می برد آزاد با خود در جناب کبریا　　　قبلهٔ عالم امیر المومنین حیدر مرا

***

آزاد گر چه دام علائق گسسته است　　　باشد غلام شاه ولایت پناه را

---

۱. لقب « حسان العرب» از آن حسان بن ثابت بر قوتی بود که پیامبر اکرم (ص) را بسیار ستوده است و در ایران خاقانی به لقب «حسان العجم » نامیده می شود.

خاکساری شیوهٔ آزاد باشد از ازل — می تواندشد ازین ره نام حیدر بو تراب

***

آزاد من از نسل حسین بن علی ام — هر کس که در افتاد به من نسل یزید است

***

آزاد ما که آب خضر رانمی چشد — امیدوار ساقی کوثر نشسته است

***

آزاد ما تلاش بجا کرد آفرین — خود را به آستانهٔ آل عبا رساند

***

بندگی در جناب مرتضوی است — میر آزاد بلگرامی را

آزاد در رباعیات زیر نیزبه مدحت ومنقبت بزرگان دین مخصوصاً حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مولای متقیان، امیرالمومنان حضرت علی علیه‌السلام پرداخته است که بسیار جالب توجه است.

سلطان رسل شمع شبستان یقین — پروانهٔ اوچراغ ماه و پروین
نخل قد او درین چمن سایه فکند — بر فرق جهانیان نه بر روی زمین

***

هر چند که برگی نه نوایی دارم — در زاویه خمول جایی دارم
اما از محبت رسول الثقلین — در سینهٔ بهشت دلگشایی دارم

***

ای آنکه شهان توانگر از مایهٔ تو — وز جمله بلند آخرین پایهٔ تو
بر پشت صحیفهٔ نبوت، ایزد — خاتم زده از سیاهی سایهٔ تو

***

آن خواجهٔ عالم که حبیب احد است — دوش پاکش مقام شیر صمد است
ذاتش فلک عالم اعجاز بود — وان دوش در آن سپهر برج اسد است

***

حیدر که فشرد پا بدوش شه دین — در خاتم بی نظیر جا کرد نگین
آن وقت جهانیان ندا در دادند — سبحان الله زهی مکان و چه مکین

دوشنبه بخواب خوش دیدم بر پا — در بان ارم ستاده در دست عصا
رفتم که اجازت طلبم ، گفت : که ای؟ — گفتم : که غلام علی ام ،گفت : بیا

این شاعر فضیلت اخلاق را از نظر دور نداشته و پابند به اصول اخلاقی بوده است چنانکه در قدرشناسی و فراموش نکردن احسان چنین می سراید :

تو مرا ساختی از قید دو عالم آزاد — من نه آنم که فراموش کنم احسان را

در فضیلت قناعت و خرسندی که شاعران فارسی زبان راجع به آن بسیار سخن گفته اند و حافظ گوید :

درین بازاراگرسودیست بادرویش خرسندست — خدایا منعمم گردان به درویشی وخرسندی

نظامی گنجوی گوید :

ای قناعت توانگرم گردان — که ورای تو هیچ عزت نیست

و شاعر ما می گوید :

رساند هرچه خدا مفتنم شمر آزاد — که قانعان نشناسند بیش یا کم را

***

گر دماغ فقر داری گوشه گیری پیشه کن — ازشکست پای خود بشکن کلاه خویش را

***

او به کسی آزار نمی رساند حتی از گفتن حرف تلخ هم احتراز و اجتناب می کند و از هیچ کس گرد رنج و ملال بر صفحهٔ دل خود نمی نشاند چراکه به قول او « طبع نازک او » گرانی ها را نمی تواند تحمل کند.

ز حرف تلخ مبراست خامهٔ آزاد — که زهر ریختن از نیشکر نمی آید

***

مرا از هیچ کس گرد ملالی نیست بر خاطر — که طبع نازک من بر نمی دارد گرانی ها

***

آزاد من به دشمن خود بد نمی کنم — نامنصف است هر که دغا می دهد مرا

***

آزاد ز ما شیوهٔ آزار نیاید — با پنبهٔ کس جنگ ندارد شرر ما

***

اشعار او منعکس کنندهٔ اوضاع و احوال زمان وی نیز می باشد. این نوع اشعار در دیوان وی فراوان دیده می شود . ما اینجا به نقل غزلی اکتفا می کنیم که پس از وقوع زمین لرزهٔ شدیدی سروده است. این زمین لرزه در روز یکشنبه ۲۹ محرم ۱۱۷۸ هق در هندوستان به وقوع پیوست وگفته می شود که یکی از شدید ترین زمین لرزه های تاریخی آن کشور محسوب می شود . از این روشن است که آزاد در برابر احوال و اوضاع زمان خود بی تفاوت نبوده است.

فتاد زلزله ای در زمین به حکم صمد	کط محرم و حاءین و غین وقاف و احد
قیامت است که از حد پتنه[1] و دهلی[2]	شکست و ریخت عمارات شهرها بی حد
مؤرخی ندهد درهزار سال نشان	وجود زلزله ای این چنین درین سرحد
زمین کفید وبرون جست آب از ته او	چنانکه روح رود سوی آسمان ز جسد
بزور زلزله فرش زمین ز هم پاشید	بصورتی که کند کرم ریزه ریزه نمد
رساند پیر فلک بلگرام راهم چشم	ز بسکه رفعت این شهر دیده برد حسد
هزار شکر که در شهر ما نمرد کسی	به شهرهای دگر رفت جان فزون ز عدد
بحال خویش نمی ماند هیچ بیت آزاد	نمی نمود اگر لطف اهل بیت مدد

***

آزاد نیز از ناقدری سخن رنج می کشیدو روزگار خودرا قدرناشناس وهمچنین مردم آن دوره را بدفهم می پنداشت و این واقعیت است. دردوران آزاد شعر فارسی به شدت رو به انحطاط بوده وشاعران درنهایت بی توجهی و قدرناشناسی بسر می بردند . این وضعیت در شعرهای آزاد به خوبی مشاهده می شود . او بدینگونه شکوهٔناقدری می کند.

گوهر خود را مبر آزاد پیش جاهلان	عرض کن بر صاحب فطرت کلام خویش را

●●●

بیش ز پیش مردم سفهم مزن دم آزاد	بهترین زمزمه آواز کلاغ است ایـ

●●●

۱ مرکز ایالت بهار در هندوستان.
۲ پایتحت کشور هندوستان

کسی آزاد اینجا جوهر ما را نمی سنجد   مگر روز قیامت سنگ و میزانی شود پیدا

***

آزاد در دیـــار دگـــر مـــی رســد بـــهم   گر نیست قدر دان سخن در دیار ما

***

کاربرد صنایع لفظی و معنوی

در استعمال صنایع لفظی و معنوی نیز آزاد مهـارت و چـیره دسـتی خودرا نشان داده است . ما اینجا برخی از تراکیب جالب و لطیف و نادر و قشنگ را که آزاد ساخته و در غزلهای خود بکـار بـرده است بـعنوان مثـال می‌آوریم.

آب زندگی

چه‌روح‌افـزاست «آب زنـدگی» در مـوسم طـفلی

که باشد یک دو روزی بوی خوش ظرف سفالی را

آبرو را رواج دادن

از چشـمهٔ حیـات ابـد سیر مـی شـود   شـاهی کـه آبـروی گـدا را دهـد رواج

آبله زدن

پـایم بـه بیـابان تـو زد آبـله ی چـند   بسیـار ثنـا خـوان مـغیلان تـو بـاشد

آذریون : گل آفتاب پرست است.

رخ هم چشم لیلی دیدن از مجنون‌نمی آید   تماشای مـه تـابان ز «آذریـون » نـمی آیـد

آستین استغنا

زدم بـهر دو جهـان «آسـتین استغنـا»   خـلاف شـیوهٔ آزاد مدعـا طـلبی است

آستین غیب

[آ]ستین غیب » از وی انتقامی مـی کشـد   شمع ظالم کشت گر پروانه ای را بی گناه

---

۱. خالص اصفهانی گوید :

[...]ق آنـقدم گـرفت گهرهـای سـیمرو   پـای کسـی کـه «آبـله زد» در سـراغ مـا

ارباب قیمت

رونق «ارباب قیمت» نیست در کنج وطن — می شود روشن بگوش گلرخان شان گهر

انار میخوش

بشهد خنده برآمیخت ترشی دشنام — «انار میخوش » او بیش کرد رغبت ما

بانگ آهی

از حساب نوحهٔگیتی چه می پرسی دگر — «بانگ آهی» می گشاید پردهٔگوش اصم

پاپوش

زده ام بر سر جهان «پاپوش» — بی سبب این برهنه پایی نیست

پهلوتهی کردن

کرد تخلصم «تهی پهلوی » خود ازین غزل — نیست تعلق آنقدر با سخن این فقیر را

پیر افشانی : شوخیهای جوانی در پیری.

جامهٔ پیری ببر کردی و خندانی هنوز — در کفن خوابیدی اما «پیر افشانی» هنوز

تنگ شکری : معشوق را تنگ شکری گفته اند.

کشتهٔ ناز تو شیرین پسری نیست که نیست — آب از شرم تو«تنگ شکری»نیست‌که‌نیست[1]

تیر کشیدن : بشدت درد کردن زخم.

توان به زخم خدنگ دگر معالجه کرد — که زخمهای دل ناصبور «تیر کشند»

جگر پرکاله

هست از یک شعله سوزان برگ برگ لاله ها — گردیک‌داغندچسبان این «جگر پرکاله »ها

چشم عبرت دست دادن

هر که محو این چمن شد زد گل حیرت بسر — «چشم عبرت دست داد» از نرگس بستان مرا

حباب آسمان

از دست موج اولین بی طاقتیها می‌کنی — دارد «احباب آسمان» بسیار طوفان در بغل

حسن عرقناک

دل کباب پرتو «حسن عرقناک » که بود — کز هجوم اشک می آید چراغانم بیاد

۱. میرزا صائب گفته است :«گر به آغوش من ای تنگ شکر می آیی».

خط سفید

«سفیدی خط» لب عیب نیست دلبر را / که شیر صاف کند از غبار شکر را[1]

دایرهٔ بحر : دایرهٔ عروض بحرها.

دیدهٔ گریان من اشک فشان تا کجا است / حلقهٔ چشم ترم «دایرهٔ بحر» ها است

[از]دست و دهن آب کشیدن : مبالغه در تطهیر کردن .

از سیر گاه عالم آب است بیخبر / بیدانشی که « دست ودهن آب می کشد»

دل تفدار : عیبی است در گوهر

پیش او بردم «دل تفدار» را آزرده شد / گفت می‌خواهی که گیرم گوهر معیوب را[2]

رو ساختن : شرمنده شدن

ناتراشیده خطی را گفتم / وقت آن است که «سازی رو» را

***

فلک از ماه مثال رخ او می سازد / سعی هر ماه بجا آرد و «رو می سازد»[3]

ریش قاضی

عیب‌رندان را نمی‌دانم چه باعث بوده است / «ریش قاضی» بارها دیدم که می آلوده است[4]

ریش راندن : ریشه رواندن

نیست جرم مرغ گلشن گر کند بی طاقتی / شاخ گل در خاطراو «ریشه رانی» می کند[5]

شعلهٔ جواله :دایره ای که ازگرداندن چوب آتش گرفته می شود.

---

۱. مسیحا کاشی گوید :

گر سفیدی در خط مشکین یار آمد چه غم / بیشتر دارد بها هر که شود عنبر سفید

۲. صائب راست:

تمام رس نشود باده ای که کف دارد / که عیب دار بودگوهری که «تف دارد»

۳. حلیمای نهاوندی گفته است:

نقاش هر نقش مو به مو می سازد / ساقی و صراحی و سبو می سازد
هر چهره که هست می نماید اما / از صورت او همیشه «رو می سازد»

۴. آصفی هروی گوید :

ندارد هیچکس پروای ریش محتسب اما / بدور شیشهٔ می «ریش قاضی» حرمتی دارد

۵. اشرف مازندانی گوید :

بود چو چشم سنبل وارنرگس مخمور / ز بسکه پر تو گل «ریشه راند» در اقطار

این دل کرم سپندی است که در ناله بود　　نقطهٔ دایرهٔ «شعلهٔ جواله» بر

شکل عقیم : شکلی است در منطق که از آن نتیجه برنیاید.

کس نتوانست که آردبدست　　فایده از ممسک و «شکل عقیم

شیشهٔ آسمان

آن می که بود به ساغر ما　　در «شیشهٔ آسمان» نگنجد

شیشهٔ افلاک

«شیشهٔ افلاک» دارد آن طرف تصویرها　　چشم دل را باز کن آنسو تماشاکردنی است

شیشهٔ حلبی

دلی که آینه مهر احمد عربی است　　درون خانه چراغی و «شیشهٔ حلبی» است

شیشهٔ فرنگی

عمری بگذشت و هیچ معلوم نشد　　کین «شیشهٔ فرنگی» حلبی یا شامی است

شیشهٔ گلزار

«شیشهٔ گلزار» می سازد ترا خاطرنشین　　رنگهای مختلف در جلوهٔ بیرنگ اوست

شیشهٔ ناموس

دست بیعت داد در میخانه با پیر مغان　　«شیشهٔ ناموس» را بر سنگ زد آزاد ما

مرا آزاد از خود برد زنار سر زلفش　　زدم‌برسنگ آخر «شیشهٔ ناموس» ایمان را

طاعت مرغوب

سبحهٔ صد دانه راترتیب دادن خوب نیست　　صدجگرسوراخ کردن«طاعت‌مرغوب»نیست

طوفان در بغل داشتن

از دست موج اولین بی طاقتیها می‌کنی　　دارد حباب آسمان بسیار «طوفان در بغل»

نگه زدن

آزاد از سواد سخن سرسری مرو　　صد بار گر «نگه زده ای» باز کن لحا

***

۱. اشرف مازندرانی راست :

ز شوق اینکه گیرد در کنارت هاله شد　　شعله تا گردد بگردت «شعلهٔ جواله»

***

بیدل عظیم آبادی گفته است:

به شغل لهو آخر پیر گردیدم ندانستم　　که همچون «شعلهٔ جواله» ام چنبر کند

دکتر کلثوم ابو البشر
بنگلادش

پیوند زبان فارسی وبنگالی

کشور ما بنگلادش سرزمینی است که از قدیم ترین ایام دارای فرهنگ و تمدن بوده است. این سرزمین با ایران و پاکستان فاصله زیاد دارد اما در عوالم روحی و معنوی بین این سه ملت فواصل ظاهری هرگز تاثیر نداشته و دلهای ما همواره با فرهنگ وتمدن ایران تماس نزدیکی داشته است. قرنهاست که از قند پارسی که به بنگاله می آورده اند، همه طوطیان هند شکر شکن و شیرین گفتار گردیده اند. قرنهاست که روابط استوار فرهنگی و دینی وتاریخی بین ایران و شبه قاره پاک و هند و بنگلادش پیوسته برقرار و از برکت احترام متقابل برخوردار بوده است.

بی شک آثار ادبی وهنری ، یکی از معیارهای هر تمدن است که باید از گزند حوادث مصون بماند. این وظیفهٔ سنگین و مهم بر دوش ادبا و هنرشناسان و دانشمندان است که حفظ و گسترش روابط فرهنگی و آثار ادبی را بر عهده دارند. خوشبختانه این مهم را «مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان » بخوبی انجام می دهد.

سرزمین بنگال با سابقه دیرینه تاریخی و فرهنگی از کشورهای کهن جهان بشمار می آید . این کشور صاحب فرهنگی اصیل و غنی و دارای آداب و رسوم و زبان مخصوص به خودمی باشد. فرهنگ و ادبیات خارجیان، مانند ترک ، مغول و ایرانی را در فرهنگ و ادبیات خود پذیرفته ، ولی اصالت خود را از دست نداده است. با ورود اسلام به ایران سرزمین ، بیشتر مردم اسلام رابه

عنوان دین رسمی خود قبول کردند. آهسته آهسته با ورود اسلام ، گروه زیادی از عرفا و متصوفین در این کشور متوطن شدند. وجود اینان باعث شد تا نفوذ کلام شان در ادبیات زبان بنگالی تاثیر ویژه ای بگذارد. به علت فعالیتهای مبلغان دینی ، احکام و دستورات پسندیدهٔ آنها چنان پیشرفت نمود که توده‌های غیر مسلمان مانند بودائیها و هندوها را به خود جلب نمود. دکتر کلیم سهسرامی ، یکی از نویسندگان معروف شبه قاره ، می نویسد :

«خانقاههای متصوفین بنگال بدون هیچ شک و تردیدی مرکز علوم دینی و فرهنگی فارسی بوده است»[1]

صوفیان و متصوفان و مبلغانی که بیشتر آنان فارسی زبان بودند، وقتی که پیغام محبت و عشق الهی را به زبان ساده و شیرین که مخلوط به زبان بنگالی بود ، بیان می نمودند، مردم بنگاله در حلقهٔاثر و جذب آنان قرار می‌گرفتند. از قرن پنجم هجری زبان فارسی به عنوان یکی از برنامه های درسی در مدارس گنجانده شد. زمانی که در سال ۱۲۰۴ م توسط محمد بن بختیار خلجی ، سپه سالار معز الدین محمد سام (شهاب الدین غوری)، حکومت مسلمانان در بنگاله تشکیل گردید، وی به عنوان نخستین پادشاه مسلمان اولین مدرسه را در شهر رنگپور (نواحی شمالی بنگلادش) تاسیس کرد. بنظر می رسد که تدریس زبان فارسی از این زمان در مدرسه شروع شد[2]. بعداً زبان فارسی به تمام معنی مورد استقبال اهل فضل و هنر قرار گرفت. تقریباً همه علماء و فضلاء و شعراء و سخنوران و مورخین و تذکره نویسان شبه قاره مخصوصاً بنگاله آثار خود را به این زبان نگاشتند. سپس از آغاز تا پایان حکومت مسلمانان (۱۲۰۴م تا ۱۸۳۷م) یعنی تقریباً شش صد سال فارسی ، زبان رسمی ، دولتی و اداری در شبه قاره بود . در این مدت طولانی صدها کتاب به زبان فارسی در بنگاله نگاشته شد. وجود منابع بسیار غنی از آثار ادبی و هنری در بنگاله مؤید این حقیقت است. توانایی این زبان نه تنها در ادبیات وهنر بلکه در بیان انتقال علوم وابسته تاریخ ، مذهب ، قرآن ، و حدیث

۱.مجلهٔ دانش ، اسلام آباد ، شماره ۲۳.
۲. تاریخ فرشته بحوالهٔ تاریخ مدرسه عالیه از مولوی عبد الستار، ۱۹۵۹ ، داکا.

غیر قابل انکار است. در کنار ترقی و تکامل زبان فارسی در این سرزمین ، هنرهای وابسته به آن مانند خطاطی ، نقاشی ، معماری ، که مظاهر دیگری از فرهنگ فارسی است، تکامل یافت. کتیبه های موجود درکلیهٔ مساجد و خانقاهها و بناهای تاریخی در بنگاله یاد آور عظمت و احترام آن دوران است .

به راستی زبان فارسی مبداء تحول بزرگ اجتماعی و فرهنگی در کشور بنگاله بوده و اهمیت و شایستگی ویژه ای را بخود اختصاص داده است. چون بسیاری از زبانهای موجود در این شبه قاره مثل اردو ، هندی و بنگالی تکامل خویش را از فارسی یافته اند. آموزش زبان فارسی ومطالعهٔ بررسی فرهنگ ادبیات ایران در این منطقه آنقدر شدت گرفته بود که مردم بنگاله در ادارات دولتی ، مدارس و مجالس زبان فارسی صحبت می کردند . هنوز آثاری از ادبیات فارسی و نفوذ فارسی در ادبیات بنگالی موجودندکه ناشناخته مانده و باید کوشش همه جانبه ای در شناسایی و احیای آن به عمل آید.

برای فهم بهتر مطلب ، به یک مقدمه کوتاه اشاره می کنم.

قبل از آمدن فاتحین مسلمان به بنگاله ، حکومت در دست راجه های هندو بود و زبان رسمی آنها و پیشوایان دین هندو، سانسکریت بود ؛ ولی مردم عامه به زبان بنگالی گفتگو می کردند. راجه ها و براهمن ها زبان بنگالی را دوست نداشتند و به نظر حقیر می شمردند[1]. بهمین خاطر یک زبان رابطه‌ای و مرکزی و ملی وجود نداشت. وقتی که حکمرانان مسلمان بنگاله رافتح نمودند، نظر عنایت و التفات خود رابه زبان بنگالی منعطف کردند. چون آنان می‌خواستند رابطهٔ خوبی بین مردم این کشور پیدا کنند. سپس برای ترویج و ترقی و پیشرفت این زبان کمر بستند. اگرچه بسیاری از حکمرانان بنگاله ترک و مغول بودند ، ولی هرگز جز به زبان فارسی نمی اندیشند .بدین علت آنها در رواج و تشویق هر دو زبان کوتاهی نمی کردند. طی این مدت طویل ادبیات بنگالی نفوذ و تاثیر اسلامی را پذیرفت . پیش از این ادبیات بنگالی از موضوعهای اسلامی و دینی خالی بود.

۱.دکتر عبد الحی ، پروفسور علی احسن و دکتر شهید الله،بنگلا ادب کی تاریخ (اردو)۱۹۵۷م، داکا.

در عهد غیاث الدین اعظم شاه (۱۳۷۷ - ۱۴۱۰ م) شاه محمد صغیر، یکی از قدیمترین نویسندگان بنگاله کتابی به نام یوسف و زلیخا به زبان بنگالی نوشت. دراین کتاب شاه محمد صغیر توصیف غیاث الدین اعظم را هم بیان می نمود. گمان می رود که محمد صغیر اولین شاعر زبان بنگالی بود که در زمینه دین اسلام به زبان بنگالی شعر سرود.

در دورهٔ سلطان شمس الدین یوسف (۱۴۷۳ - ۱۹۸۱م) زین العابدین اهل چیتاگانگ زندگانی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان رسولبربی جوی (پیروزی رسول) نوشت[1]. بعداً شب معراج و وفات نامه را تألیف کرد. شاه برید و شیخ چاند شاعران دیگری بودند که به تتبع زین العابدین منظومه‌های اسلامی را به زبان بنگالی نوشتند. شیخ چاند کتابهایی به نام قیامت نامه و طالب نامه نوشت که مبتنی بر افکار تصوف بودند.

دورهٔ علاء الدین حسین (۱۴۹۳ - ۱۵۱۹م) و نصیر الدین نصرت شاه (۱۵۱۹ - ۱۵۲۲م) عهد زرین زبان بنگالی بود. آن زمان زبان بنگالی خیلی پیشرفت کرد و بین هندوان و مسلمانان رابطه ای اجتماعی و فرهنگی پیدا کرد و هر دو ملت آنقدر به یکدیگرنزدیک شدند که شاعران هندو نیز موضوعات اسلامی و لغات فارسی را در اشعار خودبکار بردند.نمونهٔ اشعار بهارت چند، شاعر هندو را توجه کنید. لغات خط کشیده فارسی اند.

غـضب کـریلا ستمی عـجب کـتا لشکـر دو تـین لاکـهِ آدمـی تمـار[2]

منظومه ها و اشعار دربارهٔ واقعات کربلا نیز در ادبیات بنگالی دیده می‌شود. در سال ۱۶۳۵م محمد خان کتابی به عنوان مقتل حسین[3] نوشت. شاعر دیگری به نام یعقوب علی جنگ شیرباز با قاسم و فریاد سکینه به تحریر در آورد. در سال ۱۶۸۴م عبد النبی از اهالی چیتاگانگ زندگانی امیر حمزه را به عنوان امیر نامه ترجمه کرد. شاعر بزرگ بنگالی غریب الله فقیر کتاب امیر حمزه، جلد اول را نوشت. شاعر دیگری به نام سید حمزه به تتبع غریب الله فقیر

---

۱. بنگلا ادب کی تاریخ، ص ۱۳۷.
۲. پرفسور محمد عبدالله، بنگلا ادب پر اسلامی اثرات مجله پاسبان، داکا ۱۹۶۶م.
۳. مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران، کلکته.

دوباره کتابی دربارهٔ امیرحمزه نوشت. غریب الله فقیر از صوفیان معروف زمان خودبود. وی در سال ۱۷۸۰م درگذشت. در سال ۱۷۲۳م شاعر محمود جنگ نامه را نوشت. بعداً شاه صغیر دربارهٔ شجاعت و مردانگی حضرت علی علیه السلام کتابی به نام جنگ نامه تحریر کرد. کتاب دیگری که به فارسی تحریر شد، موسار سؤال یعنی پرسشهای حضرت موسی علیه السلام بود.

در اواسط قرن هفدهم میلادی زبان فارسی در بنگال آنقدر نفوذ پیدا کرده بود که بیشتر اشعار ومنظومه ها و داستانها در موضوعات کربلا، پیرامون شخصیت و مقام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم، حضرت علی علیه السلام و شخصیت حضرت فاطمه (س)بودند.شاعر شاه بدیع الدین فاطمار صورت نامه را نوشت. چند تا داستان فرضی و مبنی بر تخیلات هم دربارهٔ وقایع کربلا نوشته شد، مانند جنگ حنیفه و امیر جنگ.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی پیوند زبان فارسی با بنگالی رو به افزایش بود. به علت سادگی و روانی و نیز علاقه مندی به فارسی، «ادبیات پوتهی» اختراع شد، یعنی ادبیات ترکیبی، منظور از آن وارد کردن لغات و ترکیب های فارسی در زبان بنگالی بود. نویسندگان مسلمان بنگالی سعی کردند که اساس زبان فارسی محکم تر و استوار تر شود؛ بدین علت بیشتر آنان از استعمال لغات سانسکریت احتراز نمودند و عموماً از صنایع لفظی استفاده نکردند و مطالب را به زبان ساده و سهل اظهار نمودند.«ادبیات پوتهی» بطور کلی ساده، سلیس، روان و بی تکلف بود. مردم پوتهی را خیلی دوست داشتند. هنوز در روستاههای بنگلادش مردم همه شب «ادبیات پوتهی» را می خوانند و لذت می برند. اهمیت ادبیات پوتهی در این نکته مهم است که در آن روح دین اسلامی وجود دارد. ابوالفضل وزیر سابق آموزش و پرورش در بنگلادش دربارهٔ ادبیات پوتهی نوشته است:

"Even hundred or hundred fifty years back, East Pakistan (Now Bengladesh) had a very rich indegenous literature known as 'Punthi literature'... In those day it was the main source of entertainment and mental nourishment of the rural people"[1].

1 .*Bengali Urdu Encounter, edited Syed Ali Ahsan, 1962.Dhaka.*

بهرحال باید اضافهٔ نمود که از نخستین و مهمترین نویسندگان « ادبیات پوتهی» غریب الله و سید حمزه بودند. بعداً عبدالرحیم ، منیر الدین ، محمد منشی ، تاج الدین ، عارف رضا الله و عبدالوهاب نیز از معروفترین نویسندگان « ادبیات پوتهی» به شمار می‌آمدند. قبل از تاسیس دانشکدهٔ فورت ویلیم، مشهورترین ادبیات پوتهی و تعدادی از کتابهای فارسی که به بنگالی ترجمه شده به شرح زیر است :

اولین کتاب که از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد داستان سیف الملوک و بدیع الجمال [1] بود. مترجم این کتاب دونا غازی از اهالی چاند پور (بنگلادش) بود. وی در اواسط قرن شانزدهم میلادی می زیست. دیگری عبدالحکیم شاه(۱۶۲۰ - ۱۶۸۰) یکی از برجسته ترین نویسندگان در عهد خود بود. وی به تقلید و پیروی شاه محمد صغیر داستان یوسف زلیخا را از منابع فارسی به زبان بنگالی ترجمه کرد.

شاعری به نام سید علاول نیز داستان سیف الملوک و بدیع الجمال را به زبان بنگالی ترجمه کرد. وی کتابی فارسی به نام تحفه تالیف مولانا یوسف گدا را نیز در مدت چهار سال به زبان بنگالی برگردانید. سید علاول در دربار شاه شجاع خدمت می کرد. وی سکندرنامه و هفت پیکر نظامی را به زبان بنگالی ترجمه کرد.

در اوایل قرن هفدهم میلادی محمد نوازش خان قصه گل وبکاولی را به زبان بنگالی در آورد. همین داستان را محمد مقیم در سال ۱۷۶۰م ترجمه کرد. کتاب ده مجلس را عبد الکریم خوندکار از هالی برمه و سید علاول به زبان بنگالی ترجمه کرد. کتاب سر موسی یا سرنامه در سال ۱۷۰۳ م توسط شیخ منصور از اهالی چیتاگانگ به زبان بنگالی تلخیص و ترجمه شد.

تا اواخر قرن هیجدهم میلادی بسیاری از کتابهای فارسی به زبان بنگالی ترجمه شد. به اختصار مهمترین آنها عبارتند از :[2]

۱ - قصهٔ ملکه شاهی. نویسنده این کتاب معلوم نیست. نسخهٔ این کتاب در

---

1 .Indo - Irania, Iran Society, Calcuta, vol: 43. No: 3 a4. p.6.

۲. ماخوذ از مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران . جلد ۴۳ - شماره ۳ . کلکته .

کتابخانهٔ ایشیاتک سوسایتی موجود است.
۲ - ترجمه قصهٔ ملکه شاهی به عنوان گدا و ملکه مترجم شیخ سعدی بنگالی ۱۷۱۵م.
۳ - ایضاً، مترجم شیرباز.
۴ - قصهٔ حیرت الفقه مترجم محمد علی اهل چیتاگانگ.
۵ - قصه حسن بانو مترجم محمدعلی (تلخیص قصه حاتم طائی).
۶ - هیت اپدیش (نصایح دوست) کتابی در زبان سانسکریت بود. از سانسکریت به زبان فارسی و عربی ترجمه شد. بعداً حیات محمود از اهالی رنگپور (بنگلادش) آن را در سال ۱۷۳۲م به عنوان چتو اتهان یعنی باغ دل از فارسی به زبان بنگالی ترجمه کرد.
۷ - ترجمهٔ هیت اپدیش مترجم سید نور الدین اهل چیتاگانگ، ۱۷۹۷م.
۸ - ترجمه قصه سلطان یمامه به عنوان قصه جمجمه ، مترجم محمد قاسم .
۹ - ترجمهٔ طوطی نامه به عنوان طوطی اپتیهاس یعنی تاریخ طوطی مترجم چاندی چرن منشی.
۱۰ - ترجمهٔ قصه حاتم طایی ، توسط سید محمد حمزه.

گیرایی زبان فارسی و پیوند ریشه ای در بخش های مختلف دور و نزدیک بنگاله نفوذ بسیار گسترده ای داشته ، تاثیر این زبان در بنگال به حدی رسید که اگر کسی بخواهد کلمات فارسی را از آن بیرون بکشد، زبان بنگالی دچار تزلزل خواهد شد.

در قرن نوزدهم میلادی اشعاری توسط شعرای این مرز و بوم سروده شده که به تقلید سروده‌های ایرانی می باشد. مردم بنگاله سخنوران وشعراء و ادبا ایران را بسیاردوست می داشتند و تکریم می نمودند و از خواندن کلام آنها لذت می بردند. هنوز در مجالس این منطقه اشعار سعدی و حافظ و رومی و خیام خوانده می شود . در منظومه بنگالی ، مرشد زاری ، معرفتی وباؤل ، انواع نغمه ها و سروده ها وجود دارد که مثل حافظ و رومی و عطار و سنایی افکار تصوف و معرفت عشق الهی را شرح می دهد. مردم این ناحیه دیوان حافظ و مثنوی رومی را بالحن مخصوص می سرایند و نسبت به حافظ و

رومی تعظیم و تکریم می نمایند. این همه تکریم به آنان به جهت افکار و توجه شان به نکات قرآن و زبان شیرین فارسی است.

اشعار عاشقانه و غنایی در زبان بنگالی از نفوذ و تاثیر فارسی است. سروده های قاضی نذر الاسلام نمونهٔ آن است . غزلهای او لطیف ، ساده ، روان و تغزل در اشعار وی به حد کمال است . بسیاری از شاعران دیگر بنگاله سبک های ایرانی را در اشعار خود پذیرفتند. به جرأت می گوییم که فارسی ، زبان بنگالی را کمک کرد که سطح علمی و فکری و اندیشهٔ خود را بالا برد . مرثیه،رباعی و مثنوی در زبان بنگالی کاملاً از ادبیات فارسی گرفته شده‌است.

در نتیجهٔ گسترش زبان و ادبیات فارسی در بنگاله شکل گیری و قالب ریزی جدیدی در زبان بنگالی به وجود آمد. دکتر مقصود هلالی (۱۹۰۰ - ۱۹۶۱م) فرهنگی به نام عناصر فارسی و عربی در زبان بنگالی نوشت و توضیح داد که تقریباً شش هزار لغت و اصطلاحات فارسی و عربی در زبان بنگالی وجود دارد [۱] و حدود چهل در صد لغات بنگالی از زبان فارسی گرفته شده است. همینطور در سال ۱۹۷۰م ویلیم گولد کتاب فرهنگ مسلمانی را در شهر داکا ، چاپ کرد. در این کتاب حدود شش هزار لغات فارسی و عربی جمع آوری شده است که در زبان بنگالی رائج است. این مهمترین نشانهٔ تاثیر و پیوند زبان فارسی در زبان و ادب مردم بنگاله است. اینک به چند لغت و اصطلاح مهم که مشترک در زبان فارسی و بنگالی هستند، اشاره می‌کنم:

دادگاه و دادگستری : عدالت . وکیل ، وصیت نامه ، منصف ، پیشکار ، قانون . دلیل ، جلسه ، امین ، پروانه ، حاکم ، حکم ، فرمان ، حق ، خزانه ، منشی ، وکالت نامه ، آیین ، دستور.

اعضاء جسم : پا. بازو ، بدن ، زبان ، سر ، پیشانی ،کمر ، پوست ، چهره ، صورت . دل ، سینه ،گردن ، ناخن ، زلف ، دست (هست) ، پنجه .

لباسها: *چادر ، عمامه ، جبه ، پرده ، شلوار ، پیراهن ، عمامه ، بازوبند کمربند . پوشاک.*

[۱] Dr Ghulam Maqsood Hilali,Perso-Arabic Elements Bengali ,1967 Dhaka

غذاها :پلاو،قورمه،بریانی،کوفته،گوشت ، پنیر ، چای ، حلوه ، کباب ، قیمه ، مربه ، سبزی ، انار ، سیب ، انگور ، خربزه ، خوراک ، پسته ، بادام ، کشمش .
لغات دینی و مذهبی : نماز، روزه ، خدا ، اذان ، بندگی ، مسجد ، زکوة ، پیغمبر ، ایمان ، مدبر ، قربانی ، عید، مرثیه ، تعزیه، ماتم ، جنت ، دوزخ ، قیامت ، کافر ، ملا ، بهشت ، پرهیزگار ، جای نماز، جماعت ، جمعه ، ظهر ، عصر ، قبل از جمعه .
لغات خویشان:بابا،خاله،داماد،بچه،شوهر،کنیز،غلام،دوست،یار،دشمن.
پرنده و جانور : گاو ((گابهی)، شیر ، بلبل ، کبوتر ، باز ، طوطا، (طوطی)، خرگوش ، مرغ : جانور.
اسم خانم و آقا :نسیم جهان ، دلربا، دل افروز ، گوهر جان ، نورجهان ، گلبدن ، آرزو، فاطمه ، رونق ، ملیحه ، فردوسی ، زینت آرا، جمشید ، حسن ، حسین ، افتخار عالم ، محمد علی ، زهرا ، کنیز، بتول.
اسم مکان : یتیم خانه ، حمام خانه ، پیل خانه ، گلشن ، گلستان ، دلکشا، سرای خانه ، مسافرخانه ، آستانه ، آشیانه،کارخانه ، ویران ، بالا خان ، دالان، آسمان ، زمین ، بازار ، جنگل .

همچنین در گفتگوهای روزمره مردم بنگلادش لغات زیر هم شنیده می‌شود .

آباد ، آتش بازی ، آرام ، آمدنی ، آواز ، آهسته (آستـ) آیینه ، اجاره ، استعفا ، احمق ، اندازه ، استاد، آب و هوا ، آسان ، بیمه ، بادشاه ، بار ، بزرگ ، بهادر، بیچاره ، بیکار ، بیهوش ، بالش ، برف ، بیمار، پری ، پریشان ، پسند ، پشم ، پیشه ، تاریخ ، توشک ، جان ، جوان ، چالاک ، چراغ ، خاموش ، خبردار ، خرید ، خریدار ، خوراک ، خواب ، دانه ، دربار، درد، دور ، دوربین ، دوات ، زندگی ، رنگ ، چهلم ، سایه (چهایا) سبز (سبوز) سرد ، سود ، سابق ، شادی ، شرم ، شروع ، طوفان ، فرار ، فریاد، کم ، کتاب ، کاغذ، کرسی ، فقیر ، لنگر ، مزدور ، مربی ، مهربانی، مشکل ، مکتب ، مدرسه ، معلم ، نرم ، نظر ، نمونه ، وزن ، هفته .

مقداری از لغات بنگالی با آمیزش لغت فارسی ساخته شده اند ،مانند[1]

بنگالی	+	فارسی =		معنی لغت
گانجا	+	خور	=گانجا خور	کسی که گانجا می خورد
گول	+	انداز	= گول انداز	تفنگ ساز Gunner
چال	+	باز	= چالباز	حقه باز - زرنگ
فاکی	+	باز	= فاکی باز	تنبل - مکار
گلا	+	بند	= گلا بند	گلوبند
رانی	+	پسند	= رانی پسند	انبه
تخت	+	پوش	= تخت پوش	Bed Cover لوازم رختخواب
شکا	+	نویس	= شکا نویس	هدیه استاد
چریا	+	خانه	= چریا خانه	باغ وحوش
دوا	+	خانه	= دواخانه	داروخانه
داک	+	خانه	= داک خانه	پست خانه
تهانه	+	دار	= تهانه دار	پلیس، شهربانی
انگشی	+	دار	= انگشی دار	سهم دار
پان	+	دان	= پاندان	جای که «پان» می گذارند
چهایی	+	دان	=چهایی دان	زیرسیگاری ash tray
پرمان	+	صحیح	= پرمان صحیح	دلیل صحیح
ماپ	+	صحیح	= ماپ صحیح	اندازهٔ درست
بابو	+	گری	= بابوگری	آدم خودنمایی fops
کرانی	+	گری	= کرانی گری	منشی
گدی	+	نشین	= گدی نشین	کسی که وارثت می گیرد

دانسته شده است که فارسی وسانسکریت از ریشه های زبانهای هند و اروپایی بودند . بعداً اگرچه این دو زبان از یکدیگر جدا شدند و امروز میان زبان فارسی و سانسکریت بسیار فرق است ولی وجـود مـقداری از الفـاظ

۱. ماخوذ از دکتر مقصودهلالی ، عناصر عربی و فارسی در زبان بنگالی.

مشترک و متشابه میان هر دو زبان بیانگر این نظریه است که اساس هر دو زبان یکی بود. زبان بنگالی چون دختر زبان سانسکریت است، بنابر این تعدادی از لغات بنگالی که از سانسکریت گرفته شده اند با زبان فارسی پیوند و وابستگی دارند، مانند:

لغات فارسی جدید	لغات سانسکرت / بنگالی	و تلفظ به زبان انگلیسی	معنی به زبان انگلیسی
آب	ابها	abha	lusture
ابر	ابهرا	abhra	cloud
ابرو	بهرو	bhuru	eye-brow
آرام	ارام	aram	rest
اسب	اسوا	ashva	horse
آسمان	اشمان	ashman	sky
شتر	اشترا	ushtra	camel
انگشت	انگشتا	angushta	finger
آواز	آوا	A'va	voice
بار	بهارا	bhara	burden
بازو	باهو	bhahu	arm
بامداد	بهاما	bhama	morning
برادر	بهراتا	bharata	brother
بوم	بهومی	bhumi	country land
بیم	بهیما	bhima	fear
پدر	پتری - پتا	pitri	father
پنجره	پنجره	panjara	window,cage
پور	پترا	putra	son
تن	تنو	tanu	body
چتر	چهاترا	chatra	umbrella
دست	هستو	hasto	hand

بعد از تاسیس دانشکدهٔ فورت ویلیم زبان بنگالی از موضوعات اسلامی دورتر شد. چون گروهی از نویسندگان هندو دوست داشتند که در زبان بنگالی لغت های فارسی و عربی رواج یابد. آنها به عوض لغات فارسی بیشتر الفاظ سانسکریت را در این زبان داخل کردند. ولی بسیاری از شاعران و نویسندگان مسلمان این روش را قبول نکردند مانند میر مشرف حسین ، کیقباد ، شیخ فضل الکریم ، ریاض الدین مشهدی « ادبیات پوتهی » را ادامه دادند. از اوایل قرن بیستم تا به حال در ادبیات بنگالی تأثیر و نفوذ فارسی دوباره نمودار شد. چون شاعران مسلمان مثل مزدل حق ، سید اسماعیل سراجی ، یعقوب علی چوهدری ، شهادت حسین ، قاضی نذر الاسلام ، دکتر شهید الله ، قاضی مطهر حسین و غلام مصطفی ، فرخ احمد ، اختر العالم ، سید علی اشرف ، سید علی احسن ، برکت الله ، انعام الحق و جسیم الدین وغیره در پیشرفت ادبیات بنگالی کارهای مهمی انجام دادند و زبان بنگالی به لغات فارسی مزین کردند.

از قرن اواسط نوزدهم تا به حال بیشتر آثار فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده و تعداد بسیاری از کتابها راجع به تاریخ ادبیات ایران به رشته تحریر درآمده اند. برای اطلاع پژوهشگران و علاقه مندان فهرستی از این کتابها آورده می شود.

ترجمهٔ غزلیات و رباعیات حافظ شیرازی

۱ - رباعیات حافظ : از اجه کمار بهتاچاریه (۶۵ رباعیات ترجمه شد) در سال ۱۳۳۶ بنگالی.

۲ - رباعیات حافظ : مترجم قاضی نذر الاسلام (۷۳ رباعیات ترجمه شد) کلکته ، ۱۳۶۹ ب[1].

۳ - دیوان حافظ : مترجم دکتر محمد شهید الله ، ۱۹۳۸م، داکا.

۴ - دیوان حافظ : مترجم قاضی اکرم حسین، ۱۹۶۱م، داکا.

۵ - رباعیات حافظ : مترجم عزیز الحکیم .

۱. سال بنگالی.

۶ - حافظ غزل گهچچو:(گلدستهٔ غزلیات حافظ)مترجم عبدالحافظ،۱۹۸۴م،داکا.
۷ - رباعیات حافظ شیرازی : مترجم دکتر شهید الله، ۱۹۳۹م.
۸ - رباعیات حافظ : مترجم عبد الحافظ، ۱۹۸۷م، داکا.
۹ - دیوان حافظ : مترجم نریندر دیو، ۱۹۵۹م، کلکته.
۱۰ - مترجمان هندو : ستین درونات ، مهیت چندلال ، جیتندرز موهن باگچی ، چندوشین ، مکهو پادهی ، شکتی بندهو پادهی ، چندی چرن مترا ، ساوتری پرو دها، پندت کرشنا چندر مجو مدار ، کانتی چندر گهوش ، کیشب چندر گهوش ، وگریش چندر گوش ، چندین غزلیات حافظ را ترجمه کردند.

کتابهای دربارهٔ مولانا رومی و ترجمهٔ مثنوی :

۱ - مولانا رومیر مثنوی شریف ، جلد اول، مترجم اظهر علی بختیاری ، ۱۳۰۲ ب ، داکا.
۲ - مثنویر کهانی: (داستان مثنوی)از نذر الحق، ۱۳۹۵ ب، داکا.
۳ - مثنویر گلپو : (داستان مثنوی) از خلیل الرحمن، ۱۹۶۷م، داکا.
۴ - مثنویر گلپو : (داستان مثنوی) از عبد الستار ، داکا.
۵ - رومیر مثنوی : (مثنوی رومی) مترجم منیر الدین یوسف، ۱۳۷۳ب، داکا.
۶ - ابن العربی و جلال الدین رومی:ازمحمد سلیمان علی سرکار، ۱۹۸۴م،داکا.
۷ - مثنوی رومی : از قاضی اکرم حسین ،کلکته .
۸ - مولانا رومیر مثنوی شریف : مترجم مولانا عزیز الحق، جلد اول تا سوم، ۱۳۹۵ ب ، داکا.
۹ - مثنوی رومی : جلد اول تا چهارم ،مترجم مولانا عبد المجید، ۱۹۸۶م، داکا.
۱۰ - مولانا جلال الدین رومی : از غلام رسول محمد ، ۱۹۶۴، داکا.
۱۱ - بشو پریمک رومی : (عاشق جهان - رومی) از شمس الدین محمد اسحاق، ۱۹۷۴م، داکا.
۱۲ - مولانا رومی : از عبد الستار، ۱۹۸۰م، داکا.

فردوسی و شاهنامه او :

۱ - فردوسیر شاهنامه:جلداول تا ششم، مترجم منیر الدین یوسف، ۱۹۹۲م،داکا.
۲ - مهاکوی فردوسی : (شاعر بزرگوار - فردوسی) از منیر الدین یوسف ۱۹۸۸م، داکا.
۳ - فردوسیر چرمیترو : (کردار فردوسی) از مجمل حق، ۱۳۴۵ ب ، کلکته .
۴ - ناتک فردوسی : (نمایشنامهٔ فردوسی)، ۱۹۶۴م.
۵ - چهیلید یرشاهنامه (شاهنامهٔ کودکان) از مولوی ابراهیم خان ، ۱۳۲۹ ب، داکا.
۶ - چهوتو دیر شاهنامه (شاهنامه برای بچه ها) از واجد علی.
۷ - ترجمهٔ شاهنامه در نظم : از مزمل حق.
۹ - ترجمهٔ رستم وسهراب : از دویجندرا لال رای.
۱۰ - شاهنا مارکوی فردوسی : (شاعر شاهنامه - فردوسی) از عبریش رای.

سعدی شیرازی و آثارش

۱ -گلستانیربنگوانوباد:(ترجمهٔ گلستان در بنگالی)مترجم عبدالمنان،۱۹۸۹م.
۲ - بوستانیر بنگوانوباد : (بنگلا ترجمهٔ بوستان) ،مترجم عبد المنان، ۱۹۸۵م.
۳ - مهاکوی شیخ سعدی :(شاعر بزرگوار - شیخ سعدی) از مبارک حسین، ۱۹۸۷م ، داکا.
۴ - کریمای سعدی ترجمهٔ پندنامه : مترجم قاضی اکرم حسین، ۱۹۴۸م.
۵ - گلستانیر گلپو : (داستانهای گلستان) از محمد حبیب الله بهار.
۶ - شیخ سعدیر گلپو : (داستانهای شیخ سعدی) از عبدالستار، ۱۹۸۰م، داکا
۷ - ست بهابه ستک : (صد پندها از گلستان) از کرشن چندر مجومدار ۱۸۶۱م[1].
۸ - گلستان : مترجم عبد الصمد، اهالی چتاگانگ.
۹ - گلستان : (اولین ترجمه به زبان بنگالی) از آگستن دی سلوا، ۱۸۵۲م.
۱۰ - نصیحت نامه : (ماخوذ از پندنامه) از سید جان، ۱۸۶۸م، داکا.
۱۱ - هیتو پاکهن مالا :جلد اول برگزیدهٔ داستانهای گلستان سعدی از گریش

۱. شماره ۷ تا ۲۰ ماخوذ از شیخ سعدی شاشی در ادبیات بنگالی از دکتر رضیه سلطانه ، داکا.

چند سین، ۱۸۷۱م ،داکا.
۱۲ - اددان : (میدان / باغ) مترجم مولانا محمد یعقوب، ۱۸۹۵م.
۱۳ - پشپو اددان : (گلستان) ، مترجم عبد القادر، ۱۹۰۱م.
۱۴ - گلستانیر بنگوانو باد : (ترجمهٔ گلستان به بنگالی) مترجم عبدالقادر، ۱۹۰۵م.
۱۵ - نیتی کانن : (ترجمهٔ باب هشتم بوستان) از دیوان شمش الدین احمد، ۱۹۱۱م.
۱۶ - فولستان :(گلستان) مترجم مهیما رنجن و خیر الانعام، ۱۳۱۸ب.
۱۷ -اپدیش‌لمری:(ترجمهٔ‌پندنامه سعدی)مترجم رادها گوبند گنگا پادهو، ۱۹۱۰م.
۱۸ - ستو بهابهـکسم : یا کلام سعدی از حبیب الرحمن، ۱۹۲۵م
۱۹ - گلستانیر گلپو (داستانهای گلستان) از حبیب الرحمن، ۱۹۲۹م.
۲۰ - مهاکوی سعدیر گلستانیر بنگوانوباد : (ترجمهٔ گلستان سعدی در بنگالی) مترجم شیخ حبیب الرحمن، ۱۹۳۳م.
۲۱ - گلستانیر گلپو :(داستانهای گلستان برای کودکان) از بنده علی میا، ۱۹۶۳م، داکا.
۲۲ - حضرت شیخ سعدی : از ناظم الدین بهویان، ۱۹۷۸م، داکا.
۲۳ - پند نامه : مترجم محمد اکمل، ۱۸۶۳م، کلکته.
۲۴ - بوستان : مترجم عبد الجلیل.
۲۵ - گلستان : مترجم عبدالجلیل.
۲۶ - آلو کیر سندهانه شیخ سعدی :(شیخ سعدی برای تلاش نور و روشنی) از عبدالستار، ۱۹۸۰م.

عمر خیام و رباعیات او :

۱ - رباعیات عمر خیام : مترجم کامنی چندر گهوش (۷۵ رباعیات ترجمه شد) ۱۳۶۸ب ، کلکته.
۲ - رباعیات عمر خیام : مترجم سکندر ابو جعفر، ۱۹۶۰م، داکا.

۳ - عمر خیام میر رباعیات : مترجم یوسف حیدر، ۱۹۸۵م، داکا.
۴ - رباعیات عمر خیام : مترجم قاضی نذر الاسلام، ۱۹۵۹م، داکا.
۵ - رباعیات عمر خیام : مترجم دکتر محمد شهید الله، ۱۹۵۲م، داکا.
۶ - رباعیات عمر خیام : مترجم نریندر دیو.

علامه اقبال لاهوری و آثار فارسی او :

۱ - رموز بیخودی : مترجم مرزا سلطان احمد، داکا.
۲ - رموز بیخودی : ابو الفرح محمد عبد الحق ، ۱۹۵۵م ، داکا.
۳ - رموز بیخودی : مترجم عبد الحق فریدی ،داکا.
۴ - اسرار خودی : سید عبد المنان ، ۱۹۵۰م ، داکا.

کتابهایی دربارهٔ تاریخ زبان و ادبیات فارسی:

۱ - پارش شیر پروتی بها: (نابغه های ایران) از محمد برکت الله، جلد اول و دوم، ۱۰۲۴م .
۲ - پارش شیر ساهتیر ایتیهاس : (تاریخ ادبیات فارس) از شری هریندر چند پال ، ۱۹۵۳م، کلکته.
۳ - مسلم منیشا : (دانشمندان مسلمان) از عبد المودود ، چاپ دوم، ۱۹۷۰م،داکا.
۴ - ایرانیر کوی : (شاعران ایران) از پروفسور منصور الدین ، چاپ اول ، ۱۹۶۸م، داکا.
۵ - فارسی ساهتیر کالوکرم : (بررسی ادبیات فارسی) از عبد الستار، ۱۹۸۹م، داکا.
۶ - فارسی ساهتیر لوفق اپادان :(فسانه های ملی در ادبیات فارسی) از عبدالستار، ۱۹۸۰م، داکا.
۷ - بنگلا دیشی فارسی ساهتو (ادبیات فارسی در بنگلادش) از پروفسور محمد عبدالله، ۱۹۸۴م، داکا.
۸ - فتلو گلاب ایران دیشی : (گلهایی در ایران شکوفه کردند) از اختر فاروق، ۱۹۸۰م، داکا.

۱۰ - نذرل اسلام کابیو عربی ، فارسی شبدو : (لغات فارسی و عربی در اشعار قاضی نذر الاسلام) از عبد الستار، ۱۹۹۲م، داکا.

کتابهای ادبی و تاریخی که به زبان بنگالی ترجمه شده :

۱ - تذکرة الاولیاء : جلد اول و دوم از شیخ فرید الدین عطار ، مترجم الحاج محمد شمش الدین ، ۱۹۵۷م، داکا.

۲ - کلیله دمنه : یعنی ترجمهٔ انوار سهیلی از حسین واعظ الکاشفی ، مترجم غلام سمدانی قریشی، ۱۹۶۹م، داکا.

۳ - همایون نامه :از گلبدن بنت بابر، مترجم مصطفی هارون ،۱۹۷۸م . داکا.

۴ - تاریخ فیروز شاهی : از ضیاء الدین برنی. مترجم غلام سمدانی قریشی. ۱۹۸۲م، داکا.

۵ - بیمارستان غیبی : از علی الدین غیبی ، ترجمهٔ انگلیسی مرزا ناتهن ، ترجمهٔ بنگالی از ناتهن ، خالقدار چوهدری ، داکا.

۶ - تاریخ شیر شاهی : مترجم محمد علی چودری.

۷ - طبقات اکبری : جلد اول و دوم از نظام الدین احمد بخشی ، مترجم احمد فضل الرحمن ، ۱۹۷۸م، داکا.

۸ - سیر المتاخرین : از سید غلام حسین طباطبایی ، مترجم ، دکتر ام قادر ۱۹۷۸م، داکا.

۹ - طبقات ناصری : از منهاج سراج ، مترجم ابو الکلام محمد زکریا ، ۱۹۸۳م،داکا.

۱۰ - فتوحات فیروز شاهی : از فیروز شاه تغلق مترجم پروفسور عبد الکریم، ۱۹۸۹م، داکا.

۱۱ - سیاست نامه : از نظام الملک طوسی ، مترجم زاهد حسین ، ۱۹۶۹م، داکا.

۱۲ - تاریخ فرشته : از محمد قاسم.

۱۳ - تذکرة الاولیاء : مترجم مولوی گریش چندر سین [1]

---

۱ . مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران ، کلکته.

۱۴ - ترجمهٔ ریاض السلاطین : از غلام حسین ، مترجم رام برن گیتا.

کتابهای فرهنگ و دستور زبان فارسی و آموزش فارسی :

۱ - ای مسلمانی بنگالی ـ انگلش دکشنری : از ریو ولیم گولد سیک، ۱۹۷۰م، داکا.
۲ - پرشیو عرابک الیمنش ان بنگالی : (عناصر فارسی و عربی در بنگالی) از دکتر شیخ غلام مقصود هلالی ، ۱۹۶۷م ، داکا.
۳ - تیسر المبتدی : از مولوی مفتی منصور الحق ، داکا، ۱۹۶۷م.
۴ - فارسی بهاشاریبا کرن:(دستور زبان فارسی)ازانیس الرحمان شفن، ۱۹۹۰م،داکا.
۵ - پرشین گرامر ایند کمپوزیشن ان بنگالی : از سکندری بورد ، داکا،۱۹۴۷م.
۶ - گلشن فارسی : برای کلاس نهم و دهم دبیرستان بنگلادش ، از دکتر کلثوم ابو البشر، ۱۹۸۸م، داکا.
۷ - فارسی جدید برای دانش آموزان : ابتدایی از دکتر کلثوم ابو البشر باهمکاری خانه فرهنگ ، ۱۹۸۴م، داکا.
۸ - آدهونک و پراچالیتو کتها بارتا : (جدید و گفتگوهای عامه به زبان فارسی) از محمد روح الدین، ۱۹۷۷م، داکا.

مآخذ و منابع :

۱ - دکتر عبد الحی ، شهید الله و علی احسن ، بنگلا ادب کی تاریخ ، ناشر ، داکا یونیورستی ، ۱۹۵۷م، داکا.
۲ - سیدعلی احسن بنگالی ایند اردو (انگلیسی)، ۱۹۶۲م،بنگلا اکیدمی،داکا.
۳ - هلالی، شیخ غلام مقصود ، عناصر فارسی و عربی در بنگالی (بنگلا) ،ژانویه ۱۹۶۷م، داکا.
۴ - محمد انعام الحق ، تاریخ تصوف (انگلیسی)۱۹۷۵م، داکا.
۵ - مجلهٔ روابط فرهنگی هند و ایران ، جلد ۴۳ ، شماره ۳ و ۴، کلکته.
۶ - مجلهٔ دانش ، رایزنی جمهوری اسلامی ایران ، اسلام آباد ، شماره ۲۳.
۷ - پروفسور محمد عبدالله،ادبیات فارسی در بنگلادش (بنگلا)۱۹۸۲م،داکا.
۸ - محمد برکت الله ، انشاء برکت الله (بنگلا) بنگلا اکیدمی ، داکا.

***

شعر فارسی امروز شبه قاره

حافظ محمود شیرانی

افکار

بیـــا در مـــلک مـــا تـــا حالت مـا رعیان بینی
جهـــان را ســــوگوار مـــاتم هندوستـــان بـــینی
درون‌بخراش،دل بشگاف،شـیون گیرو مـاتم کـن
ترا هم نوحه زن خواهم چو مـرگ دوستـان بـینی
عدویت نعره زن آمد بـه پـرخـاش تـو در مـیدان
نـــهنگی در غـــلاف واژدهـــایی زیـــران بـــینی
تـــو مـــرد نـازک انـدامـی دلم بـرحـال تـو لرزد
خوری زخمی زخنجر،چشم زخمی ازسنان بینی
چو دستی بینی بر خنجر غم مـرگت سپر گـردد
بخوانـی تـبت واژون چـو تـیری درکمـان بـینی
نـــدیدی تـیغ بـرانش ، نـخوردی زخـم پیکـانش
اجـــل را بـــر اثــر یـابی ، فنـا را درمیـان بـینی
ز گلشن آشیان بـرچـین ، قـدم در راه غـربت نـه
کـــه بـلبل در وداع و مـحمل گـل را روان بـینی
مگـــر آگـــه نـــه ای از انـــقلاب عـــالم هـــستی
که صبح از نور و نور از مهر و مهر از آسمان بینی
غزل گفتن نـمی زیـبد، مـحل بشنـاس شیرانـی
نه خواب دوستـان بـینی نـه طـول داستـان بـینی

شاهد جهانگیر شاهد

مجاز و حجاز

ما را که بهر سنگ درش روی نیاز است   والله چه نماز است مرا این چه نماز است
ای کوچه نشین ره عشاق مجازی   محمود در این کوچه غلامی چو ایاز است
پوشیده مدارید سرا پردهٔ اسرار   کاندر پس هر پرده هزار آئینه باز است
گر خاک در کوی ترا سجده نمایم!   دروازهٔ رضوان دو آبروی تو باز است
گر فخر کنند زاهد به تسبیح و عبادت   ما را به در رحمت یزدان سر ناز است
بر تو سن همت همه را هیچ شمارد   شاهد که گدای در سردار حجاز است

***

پروین دخت اختر شیرانی

غزل

یارب! چه شد؟ که فصل بهاران نمی رسد   باد صبا به صحن گلستان نمی رسد
از دام ودد توان شدن انسان ، بفیض عشق   آدم بغیر عشق به یزدان نمی رسد
باز آمده سکند رومی چونا مراد   بار دگر به چشمه حیوان نمی رسد
یادش بخیر! پهلوی محبوب خوش جمال   دستم کنون به تارگریبان نمی رسد
هر جا گیاه خشک و زمین تشنه گشته است   عمری گذشت، موسم باران نمی ربد
آن دور مختصر که بزودی تمام شد   اکنون بزیر گنبد گردان نمی رسد

باغ خوش است روضه رضوان ، ولی ندیم
این گل زمین بکوچهٔ جانان نمی رسد

***

گزارش
و
پژوهش

دکترنبی هادی
هند

فضل ابن ابو المعالی
نخستین مهندس مسلمان در دار السلطنت دهلی

یکی از محرابهای مسجده قوة الاسلام دهلی ،کتیبه ای را دارد که اسم فضل ابن ابو المعالی بر آن ثبت است ، و از عبارت بر می آید که وی ناظم تعمیرات بود. فضل بالشکر سلطان محمد بن سام غوری وارد دهلی شد. طوریکه معلوم است سلطان مزبور یکی از فاتحان برجستهٔ آل شنسب به شمار می رود. وی دهلی را در سال ۱۱۹۲/۵۸۸ به تصرف آورد و مرکز سلطنت ساخت. اگر فرض کنیم فضل ابن ابوالمعالی وظایف نظامی را هم به عهدهٔ خود داشت دلیلی برای تردید وجود ندارد. اما وقوف وی با اصول مهندسی و مسائل ساختمان سازی کاملاً مسلم است، چون بدون آشنائی با مبادیات ریاضی ممکن نبود ماموریتهای نقشه سازی و هدایت به معماران محلی را در دست بگیرد و بخوبی به انجام برساند. فضل قبل از آغاز فعالیت خود طریقه‌های هندی را مفصلاً بررسی نمود و استعداد معماران این سرزمین پهناور را بدقت سنجید. چون درین باب اطمینان به دست آورد با کشیدن نقشه ها و توضیحات زبانی معماران را تربیت نمود. گمان می رؤد ، این دورهٔ تربیتی مختصر نبود ، چون آنها هیچوقت از کشور خود خارج نرفته و آثار مسلمانان را به چشم خودملاحظه نکرده بودند. فضل آنها را از کیفیت و ویژگی های محراب ، مینار[1] ، گنبد ، طاق و رواق آشنائی بخشید. عملاً مکاری نزدیک و صحبتهای مفصل وی اعتماد و اشتیاق تمام در خاطر ماران ایجاد نمود، و آنها برای عملی کردن دستورات فضل از تحمل

ره در لفظ اردو ، مینار خوانده می شود.

زحمات فراوان دریغ نداشتند. کتیبهٔ دروازهٔ شمالی مسجد قوة الاسلام اسم محمد بن سام غوری و سنه تاسیس مسجد : فی شهور اثنی و تسعین وخمسمائه (۱۱۹۵/۵۹۲) را نشان می دهد. یعنی دوران آمادگی از قبیل جستجوی کارگران ماهر و جمع نمودن مواد ساختمانی تقریباً سه سال طول کشید. درین مدت کاملاً امکان داشت معماران مورد نیاز را از بخارا و سمرقند و نیشاپور و حتی از بغداد بخوانند و از مهارت فنی آنها استفاده کنند. اما به نظر می رسد که معماران هندی فضل ابن ابو المعالی را معتقد به قابلیت خود ساخته بودند ، و او حاضر نبود خدمات آنها را نادیده بگیرد .

فضل ، موقعیکه به ماموریت خود پرداخت، جهان اسلامی تا آن زمان کاملاً آباد و سالم و با رونق بود. شهرها پر از جمعیت بودند ، مردم با خوشحالی می‌زیستند و در هر مقام آثار بزرگ از قبیل مساجد جامع،حمامها، بازارها و خانه های اهل ثروت ، سیاحان را به حیرت و شادمانی می انداختند. یعنی از نظر زمانی تا یورش تاتار به سر کردگی چنگیز خان برباد (۱۲۱۹/۶۱۶) هنوز بیست و چهار سال وقت بود ، و همینطور تا سقوط بغداد (۱۲۵۸/۶۵۶) شصت و سه سال فاصلهٔ زمانی وجود داشت. تمدن اسلامی در ردیف تمدنهای معروف جهان ازین لحاظ هم دارای امتیاز است که مسلمانان یک تمدن متحرک را تشکیل دادند. یعنی کسانیکه در آن اجتماعات آنها به دنیا می‌آمدند، قسمتی از عمر خود را در حال حرکت می‌گذراندند. طبقات مختلف مردم تمایل زیادی به دیدن شهرهای دیگر و نقاط مختلف داشتند. اگر بگوئیم گردش مقامات نزدیک و دور یکی از ملزومات دورهٔ تربیتی نوجوانان بشمار می رفت، مبالغه نکرده‌ایم. بعضی از آنها به ویژه با تعلیمات صوفیان آشنایی داشتند و شهرتی در جهانگردی کسب نمودند. شیخ سعدی علیه الرحمه در یکی از حکایات شیرین خود آدم جالبی را معرفی می‌نماید که باید از او به عنوان نمونهٔ واقعی از افراد متمدن مسلمان یاد کرد. وی می نویسد : «گوگرد پارسی خواهم بردن به چین ، وکاسهٔ چینی به روم آرم ، و دیبای رومی به هند ، و فولاد هندی به حلب ...» و طوریکه داستان مزبور منعکس می سازد، معنی اجتماع متحرک همین است. حاصل کلام

اینکه فضل ابن ابو المعالی در چنین اجتماع و اوضاعی چشم به جهان گشود و بزرگ شد. جای تولد و پایهٔ تحصیلات و محیط خانوادگی وی کاملاً نامعلوم است. البته سنتها و عادتهای آن زمان به نتیجهٔ مثبتی می رساند که حتماً فضل در همه شهرهای معروف واقع از جیحون تا دجله و فرات گردش نموده از زیارتگاه های آن مقامات چشمان خود را روشن ساخت.

به نظر می رسد که فضل در زمان احداث مسجد قوة الاسلام، مردلشکری پنجاه سالهای بود . در این صورت می‌توان باورداشت که وی شکوه وعظمت غزنین را هم ملاحظه نموده باشد. طبق این حساب ، وقتیکه علاء الدین جهانسوز عمارات محمودی و مسعودی را خراب کرد و شهر غزنین را با زمین برابر ساخت (۵۵۶/۱۱۶۰) فضل در آن موقع از شانزده سالگی کمتر نبود . شواهدی که ابوالفضل بیهقی مورخ معاصر محمود و مسعود گذاشته ، مطرح کنندهٔ این حقیقت است که سلطان محمود در آرایش دادن غزنین شوق مفرطی داشت و می خواست شهر خود را به همپایگی بغداد وقرطبه برساند. علاء الدین جانسوز هیچ یادگاری باقی نگذاشت. اما اگر سی و پنج سال بعداز گذشتن آن حادثهٔ مهیب محتملاً کسی بود که قشنگی عمارات غزنین رابه خاطر داشت،همان فضل ابن ابو المعالی بود. رویهمرفته، وی مشاهدات خود را برای صیقل نمودن استعداد خلاقه خود با نهایت زیرکی بکار برده است. بسنگهای بجا ماندهٔ مسجد قوة الاسلام و دیگر دلاویزی و استحکام قطب مینارگواهی می دهند که فضل قبلاً مشاهدات مفیدی را جمع آوری کرد، و اغلب آثار با عظمت ترکستان و خراسان را عمیقاً بررسی و سپس جهدبلیغ نمود تا قشنگی همهٔ آنها را در دو آثار وضع نمودهٔ خود بگنجاند.

اما نکتهٔ که جلب نظر می کند اینست که فضل در بالا بردن محرابهای مقصوره عمداً از قواعد مرسوم مهندسی و دانش مرتب معماری اسلامی انحراف نمود و اختراع معماران هندی را مورد مراعات قرار داد. اصلاً فضل با کیفیتی دشوار و بظاهر متضاد روبرو شده بود. اولاً ، مسلمانان به مقاماتی تعلق داشتند که بیشتر برای ساختمان سازی خشت وگچ را بکار می بردند. از طرف

دیگر معماران هندی بودند که مهارت عجیبی در تراشیدن سنگ داشتند. آنها حاضر نبودند تجربه های معلوم و معروف خود را از دست بدهندو آجر و گچ را به جای سنگ در زمینهٔ ساختمان سازی وارد کنند. فضل تصمیم گرفت آنها را آزاد بگذارد تا ببیند چه نتایجی نمایان می شود.

تردیدی نیست که عادات و اطوار بشر با گذشت زمان تغییر می کند. نیاکان فضل و هموطنان او در عهد هخامنشی ستونهای بسیار سنگین برای قصر آپادانا درست کردند، همینطور در دورهٔ ساسانیان آنها شاهکارهای معماری را از قبیل ایوان کسری در مدائن بوجود آوردند که اغلب کار سنگ بود. اما با مرور ایام تحولاتی در طبیعت آنها راه یافت و مرحله ای پدیدار شد که در اغلب ناحیه های ایران و ترکستان آجر و گچ جای سنگ تراشیده را گرفت . ممکن است این تحول ذوق ناشی از تاثیرات خارجی مخصوصاً نفوذ روم شرقی باشد.اما طرف دیگر اوضاع هنرمندان هندی تغییر ناپذیر بود. واقعاً تردستی آنها همه جهان را به حیرت می انداخت. مثلاً معبد ایلورا به آن وسعت و بزرگی از سنگ یک پارچه ساختند، یعنی یک پارچه کوه را تراشیدند و تراشیدند تا بتخانهٔ قشنگ و مفصل موسوم به کیلاش مندر صورت پذیرفت.

اما سنگ تراشان هندی باوجود اعتماد فوق العاده ای دربارهٔ تجربه ها و تردستیهای خود هیچ آشنائی راجع به اصول محراب سازی نداشتند. آنها نمی دانستند که اولاً سنگ کلید را بالای نقطهٔ مرکزی محراب می نشانند؛ و بعداً سنگها را متدرجاً هر دو طرف پائین می آورند . این نکته پیرامون اندیشهٔ آنها نگشته که در قطع و بریدن سنگهای محراب قاعدهٔ شعاع منشعب را مراعات می کنند. در عوض آنها طریقهٔ کاملاً دیگر و دلخواه خود را اختیار نمودند. یعنی سنگهای هموار و صاف را روی زمین پهن کردند ، سپس طبق دستورات و نقشه های فضل آن سنگها را عیناً به شکل محراب تراشیدند.

چون محرابهای مورد نیاز درست شد ، سنگهای تراشیده را عموداً یکی بالای دیگری گذاشتند و هر یکی از محرابها آزاد و مستقل بالای زمین ایستاده شد.

این قسم محراب را برای فرق دادن از محراب اصلی به عنوان محراب جعلی

یاد می کنند. اصلاً نباید از نظر پنهان ساخت که آن پردهٔ محرابی بود و آن را جلوی تالار مسجد و قدری بلند تر از سقف تالار کشیده بودند. اگرچه پردهٔ مزبور با قسمت داخلی سقف مستقیماً چسپان و باهم پیوسته نبود ،اما همه زیبائی و دلاویزی مسجد قوة الاسلام بستگی به همین پردهٔ محرابی داشته است.

عقل تقاضا می کندکه مسجد یعنی خانهٔ خدا ، باید جلال و جمال خداوندی را منعکس سازد و نمای خارجی و شکوه چشم انداز آن بیننده را تحت تاثیر قرار بدهد. حاشیه های دیوارها به علاوهٔ گلها و برگها ،کنده کاری از سوره های قرآنی دارد که ظرافت دیوارها را به تکامل می رساند . حسن نظامی نیشاپوری مورخ معاصر که تاریخ تاج المآثر به یادگار گذاشت نسبت به قشنگی کنده کاری می گوید که بیننده حس می کند قرآن مجید سوی آسمان بلند می شود و باز نزول می نماید و این سیر عروجی و نزولی ابدی و پایان ناپذیر است. اما عوفی صاحب لباب الالباب و جوامع الحکایات که تقریباً سه چهار سال بعد از تکمیل مسجد وارد دهلی شد از فرش وسیع و درخشان که دارای سنگ مرمر بسیار ظریف بود به خصوص تعریف و تحسین می کند.

کتیبهٔ دیگر در مسجد قوة الاسلام به اطلاع می رساند که بیست و هفت بتخانه را در دور و نزدیک منهدم ساختند و پایه ستونها و ستونهای آنها را به دهلی آوردند تا در ساختمان مسجد بکار برده شود . این موضوع محل تامل است، هر چند شواهد صریحی در دست نباشد اما معلوم ماست که احیای کیش برهمنی باعث شد دین بودایی را از هند اخراج کند و دین جین را وادار به اصلاحات سازد. در نتیجهٔ همین تحولات اغلب بتخانه های بودایی و جینی ، که حرمتشان از دست رفته بود، خالی از پیروان خود شدند. عموماً مرسوم بود مردم در چنین بتخانه ها عبادت را ترک می کردند و بتخانه ها روبه ویرانی می‌نهادند. گمان می رود مسلمانان از آن قبیل بتخانه های ویران استفاده کردند. امروز مجسمهٔ بزرگ سنگی جانب جنوب شرقی قطب مینار وجود دارد که هیچ مشابهتی به خدایان برهمنها ندارد و حتماً کار هنرمندان جینی باید باشد. تالار مسجد که جانب غربی واقع است دارای سه ردیف کشادهٔ

ستونها می‌باشد. اما دالانهای سه سمت دیگر یعنی شمالی و جنوبی و شرقی مشتمل بر دو ردیف است. هر ستونی که سقف را نگه می دارد مرکب است با دو ستونهای کوچک که بالای هم ثابت کرده اند. حکاکی ستونها مجسمه‌های ظریف و بتها بعضی در حالت رقص وبعضی در حالت عبادت را نشان می‌دهد.اما چون اینها با محیط پاکیزهٔ مسجد هم آهنگی نداشتند ضرب تیشه خورده اند.

به نظر می رسد که فضل ابن ابوالمعالی بعد از تکمیل کار مسجد کوششهای خود را به بنای قطب مینار منعطف ساخت. آن شاهکار دیگری هست که در برابر مسجد قوة الاسلام قرار دارد. عموماً مینار از لحاظ مقتضای دینی با مسجد جدائی ناپذیر است چون کار مؤذن را انجام می دهد و مؤذن بالای آن برای گفتن اذان می رود . اما بطور یادگاری هم ساختن مینار مرسوم بوده است.منزل اول در زندگانی قطب الدین ایبک به پایان رسید (۱۱۹۹/۵۹۶) و کار سه منزلهای بالا در دورهٔ ایلتتمش ادامه دارد . فضل تا آخرین مرحلهٔ تکمیل زنده ماند یا نه ؟ جواب این سوال در سینهٔ تاریخ مدفون است. مجموعاً کار حکاکی و تزئینات مینار تا مدت بیست و پنج سال طول کشید.

بطور خلاصه باید گفت که فضل ابن ابو المعالی خدمت شایانی نسبت به مسلمانان نووارد دهلی و نسلهای آینده آنها انجام داد. مسجد قوة الاسلام به درستی اصلی باقی نماند. ولی قطب مینار از حیث سمبول قدرت و قهرمانی و خوش نصیبی بزرگان ما هنوز وجود دارد. مینار مزبور مانند شاهکارهای هنری بزرگ جهان خود را از خرابیها و گذشت زمان و چرخیدن ماه و سال و باران و تابش آفتاب آزاد و بی اثر و سالم نگه داشته است.

*****

سید افسر علیشاه
اسلام آباد

معرفی سه پایان نامه فارسی
(دوره کارشناسی ارشد)

۱ - تحقیق و بررسی در مورد شعر فارسی مولانا شبلی نعمانی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : مهناز فاطمه ، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان‌های نوین(وابسته به دانشگاهِ قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما: دکتر سرفراز ظفر. سال ۱۹۹۶م.

این پایان نامه در پنج بخش ، پیشگفتار ، فهرست مطالب ، فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است . جمعاً ۶۶ صفحه .

شرح احوال و آثار و تحصیلات مولانا شبلی نعمانی درین پایان نامه تشریح شده است . مولانا شبلی نعمانی همانند شعرای همعصر خود به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود . ضمن تشریح اهمیت زبان وادبیات فارسی در شبه قاره، نویسنده در پیشگفتار چنین می نویسد :

"مردم پاکستان با مردم ایران همبستگی عمیق داشته اند . در سراسر ادوار تاریخ مشترکات فرهنگی،ادبی، زبانی،سیاسی واجتماعی بین این دو سرزمین از ویژگیهای خاصی برخوردار است . هدف انتخاب موضوع مذکور این بود که یک شخصیت معروف شبه قاره (پاک و هند) به جامعه ایرانی معرفی شود . البته نسبت به مولانا شبلی نعمانی اطلاع کامل بطور جامع فراهم شود ، بسیار سخت است . علامه محمد اقبال و شبلی نعمانی شاعران برجسته و بزرگ زبان فارسی محسوب می شوند . و هر کسی که در زبان اردو شعر می‌سراید ، حتماً باید به زبان و ادب فارسی دسترسی کامل داشته باشد."

بخش اول :

نویسنده درنخستین بخش این پایان نامه شرح احوال کامل مولانا

شبلی را ذکر نموده ، خانواده و بزرگان و نیاکان مولانا شبلی نعمانی، را شرح کرده است . وی می نویسد که مولانا شبلی درمحیط مذهبی پرورش یافت و از خرد سالگی به تحصیلات دینی پرداخت . در سال ۱۸۷۶ به همراه پدر جهت ادای مراسم حج به مکه رفت و در آنجا مشغول به درس شد . پس از بازگشت به هند ، حقوق یادگرفت و به شغل وکالت پرداخت، اما به زودی از این شغل بیزار و خسته شده آن را رها کرد.

بخش دوم :

درین بخش نویسنده آثار مولانا شبلی را متذکر شده و به معروف ترین آثار وی اشاره می کند ؛ از جمله : علم‌الکلام؛ الکلام؛ سیرت‌النعمان؛ الغزالی؛ سوانح مولانا روم؛ سیرت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم . در شبه قاره پاکستان و هند ، کتاب سیرت النبی از مولانا شبلی بعد از قرآن و احادیث جایگاه رفیعی دارد. نویسنده درین مورد چنین قلمداد کرده است. «شبلی در این کتاب جواب انتقاد غیر مسلمانان علیه آن حضرت صلعم را داده دربارهٔ سیرت و اخلاق آن حضرت مفصل شرح داده است.»

بخش سوم :

اشعار فارسی شبلی در مجموعه کلیات وی شامل قصائد ، مرثیه ، غزل ، قطعات و مثنوی منتشر شده است. زبان فارسی مولانا بسیار لطیف و ساده و روان است . این وصف اگرچه در همه کلام مولانا موجود است ، ولی آنجائیکه ردیف استفهامیه استعمال می‌شود این خصوصیت نمایان تر می‌گردد . می‌گوید :

من که در سینه دلی دارم و شیدا چه کنم   میل بالاله رخان گر نکنم تا چه کنم

بخش چهارم :

شبلی نه تنها شاعری برجسته در شبه قاره به حساب می‌آید ، بلکه در نویسندگی بی مانند بوده بعلاوه در زمینه نقد هم دستی طولانی داشت .

شعر العجم شاهکار ادبی شبلی به شمار می آید . درین کتاب تذکره انتقادی شاعران فارسی آمدهٔ است . این پایان نامه اوصاف شخصیت مولانا شبلی رابیان نموده می‌نویسد که مولانا هر روز صبح زود بیدار می شد. پس از نماز فجر قرآن را قرائت می‌کرد و به مطالعه می‌پرداخت. وی زندگی ساده‌ای داشت لباس ساده را زیب تن می کرد.وی عطر را بی‌نهایت دوست می داشت. مولانا عاشق طنزومزاح بود ، ولی چون در اثر تصادفی پای او شکست بسیار رنجیده ماند. پس از آن سانحه مزاح را از دست داد . می گفت . "من مانند تیمور - لنگ شده‌ام."

*

۲ - تحقیق و بررسی در مورد آثار و افکار امیر خسرو دهلوی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی . تحقیق :رخسانه یاسمین. بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم)، اسلام آباد۔ استاد راهنما : دکتر کلثوم فاطمه سید. سال ۱۹۹۴م.

این پایان نامه در شش بخش ، پیشگفتار ، فهرست مطالب و فهرست منابع و مآخذ تدوین شده است . جمعاً ۱۰۲ صفحه.

امیر خسرو بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره به حساب می آید . وی در تمام دانش های عصر خود، علم و ادب و موسیقی،استادی فرزانه بود. در انواع مختلف شعر فارسی به استادی سخنورانی چون سعدی ، حافظ و نظامی شعر می گفت .

نویسنده در پیشگفتار می نویسد که امیر خسرو شاعر نامدار شبه قاره علاوه برهندی در آهنگ و آواز های فارسی هم مهارت داشت و لذا از ترکیب آنها عالم تازه ای پدید آورده پرده‌ها و آهنگ های زیادی اختراع کرد. قول‌های گوناگون او نیز به قوالی در شبه قاره قدرت و قوت بخشید.

بخش اول :

نخستین بخش در شرح احوال امیر خسرو و روزگار اوست

بخش دوم:

در این بخش به آثار و تألیفات امیر خسرو توجه شده است. نویسنده از معروف ترین کتب و تألیفاتی که امروز از امیر خسرو به دست می آیند به ترتیب زیر نام می برد:

دیوان تحفة الصغر؛ دیوان وسط الحیات غرة الکمال؛ بقیه نقیه و نهایت الکمال و آثار منثور امیر شامل - خزائن الفتوح؛ افضل الفواید؛ رسائل الاعجاز یا اعجاز امیر خسروی.

جامی می گوید که امیر خسرو نود و نه کتاب تصنیف کرده است.

وی در نفحات الانس می نویسد که امیرخسرو نود و دو کتاب تألیف کرده است - و این هم مشهور است که امیر خودش در چندین کتاب تصریح کرده است که اشعاری که گفته از پانصد هزار کمتر و از چهارصدهزار بیشتر می‌باشند.

بخش سوم:

درین بخش نویسنده خصوصیات امیرخسرو درفن شعر را متذکر گردیده است. وی می نویسد: «امیرخسرو به زبان فارسی تسلط فوق العاده داشت و به آن زبان شعر می سروده. علاوه به زبان فارسی به زبان های عربی، سانسکریت و هندی نیز تسلط کامل داشت و در فن موسیقی نیز مهارت چشمگیری داشت.»

امیر خسرو به تمام صنایع بدیعی شعر سروده و استادی خود را اثبات کرده است. در مثنوی بعد از نظامی تا امروز کسی دیگر به پایهٔ اونرسیده است. وی درغزل باسعدی همدوش است و قصایدش اگرچه شهرت زیادی ندارند اما از ظهیر و کمال کمترنیست.

امیر چون به زبان هندی نیز تکلم می کرد و به آن زبان تسلط کامل داشت، لذا در بعضی از شعرهای خود از تشبیهات هندی نیز استفاده کرده است. در قصیده گویی نیز امیرخسرو تشبیهات و استعارات بدیعی را می‌آورد. مبالغه را نمی پسندید. وی درین مورد بیشتر از انوری، خاقانی، و کمال اسماعیل پیروی می کند.

بخش چهارم :

دراین بخش ویژگی های شعرامیرخسرو بررسی شده است. نویسنده در خصوص مشخصه های شعر امیر می نویسد:

"امیر مدعی است که هزاران تشبیهات نوین ایجاد کرده و این ادعای او از غزل‌های او به اثبات می رسد ؛ زیرا هر غزل امیر از تشبیهات نوین برخوردار است"

بخش پنجم :

نویسنده در این بخش به رباعیات امیر پرداخته است. عشق ، شراب ، نوروز ، مدح و .... در رباعیات امیرخسرو به عنوان موضوع سخن بکار برده شده است . "حسن و عشق و فلسفه اخلاق" موضوع اصلی رباعیات امیر خسرو به شمار می آید . در مورد رباعیات امیر خسرو آمده است :

«اگرچه خسرو رباعی بسیار زیاد نوشته و حسن و عشق و فلسفه اخلاق را موضوع سخن رباعی انتخاب کرده است ، اما اوفیلسوف نیست ، بلکه بندهٔ عشق است . رباعی یک صنف سخن مخصوص است که در آن هر شاعر عقاید خود را ابراز می کند . اگرچه مهارت خسرو در رباعیات اخلاقی بطور کامل جلوه نمی دهد اما جهت پی بردن اندیشه های اخلاقی امیرخسرو ازین رباعیات نمی توان صرف نظر کرد . در رباعیات امیر یک پهلو بسیار روشن است . و آن احساس عاشقانه است .»

بخش ششم :

نویسنده درین بخش امیرخسرو رابعنوان نخستین و بزرگ ترین مقلد نظامی معرفی می‌نماید و می گوید که اگرچه نظامی فقط یک شاعر بوده ، اما امیر شاعر مورخ و مورخ شاعر بوده است ، و نظامی فقط با داستان و افسانه سروکار داشت. درپایان ، فهرست منابع و مآخذ در سه صفحه ترتیب یافته است.

*

۳ - تحقیق و بررسی در مورد مثنوی جنگ ها جو

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : سعدیه سرور، موسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما:دکتر مهر نور محمد خان . سال ۹۵-۱۹۹۴ م .

این پایان نامه شامل یک پیشگفتار ، دو بخش فهرست مطالب و فهرست منابع و مآخذ می باشد . جمعاً ۱۲۴ صفحه .

مثنوی "جنگ هاجو" سروده محمد قلی سلیم تهرانی موضوع پایان نامه سعدیه سرور است. این مثنوی و قایع تاریخی شبه قاره را منعکس می کند و نمونه زیبائی از ادبیات درخشان فارسی است . بسیاری از وقایع تاریخی این منطقه ، علاوه براینکه در کتابها و آثار مستقل تاریخی ذکر شده ، در آثار غیر تاریخی نیز بیان گردیده است .

میرزا محمد قلی سلیم تهرانی شاعر دورهٔ صفویه بود که از ایران به شبه قاره مهارجرت نمود و این مثنوی رابه زیبائی تمام در وصف طبیعت سرود.

نویسنده در مورد انتخاب موضوع پایان نامه می نویسد که یکی از اهداف نگارش پایان نامه علاوه بر تکلیف درسی ، خدمت به فرهنگ و تاریخ کشور نیز می باشد. "جنگ ها جو" شرح رویدادهای تاریخی شبه قاره است که منبع مفیدی برای اهل تحقیق می باشد .

بخش اول :در این بخش جزئیات کامل در مورد زندگی نامه ، خدمات ادبی و اخلاقی شاعر و علاقه او به وطن و به مذهب او آمده است . در قسمت دوم این بخش نویسنده از آثار سلیم،سبک شعروغزلیات وی توصیفی ارائه داده است.

میرزا محمد قلی سلیم تهرانی را شبلی نعمانی در شعر العجم بعنوان یکی از شاعران ترک فارسی زبان نامیده است . البته در اغلب تذکره‌ها و فهرست های کتاب خانه های ایران و خارج اسم او را محمد قلی و موطنش را طرشت یا درشت - یکی از بلوک کنونی اطراف تهران - نقل کرده اند ؛ اگرچه در هیچ تذکره‌ای اسم پدر او نیامده است . بعضی محققین معتقدند که اسم

پدرش محمد قلی بود ، وی قبل از تولد سلیم فوت کرده بود.

ازنخستین روزگار شاعراطلاع کافی دردست نیست و چنانکه نوشته‌اند تحصیل منظم مدرسه‌ئی نداشت ولی بطوریکه از کلامش پیداست،گذشته از استعداد طبیعی نسبت به دانش‌های زمان خود اطلاع کامل داشت.وی چندی در دربار شاه عباس بسر برده سپس به هند رفت و درآنجا اقامت گزید.

نویسندهٔ پایان نامه در خصوص چگونگی اعتقاد و اخلاق سلیم.با توجه به دیوان خود او می گوید : « در دیوان سلیم آمده است که برخلاف صائب که نامهای شاعران معاصر را از روی اخلاص ذکر می کرد، سلیم از ین کار خود داری نموده و این تکبر و بی اعتنائی نسبت به شاعران معاصر را رها نکرده است. البته این بی‌اعتنائی و بی‌اعتباری نسبت به دوستان و آشنایان بخاطر بدبینی اوست که در دیوان اشعار او موج می‌زند. این بدبینی زائیدهٔ وضع روزگار و تجربیات شاعر است. صائب که نسبتا زندگی مرفهی داشته از رنج بی وفائی دوستان نالیده است.سلیم از این بی مهری روزگار اطلاع داشت، اما هیچ وقت در صدد اصلاح آن بر نیامده ، بلکه مصالح خویش را در دوری از دوستان دیده است.»

سلیم به ایران عشق می‌ورزید. در هند همیشه آرزوی بازگشت به وطن خود را داشت ، اما بظاهر فقر مانع آن گردید . راجع به دین سلیم باتوجه به دیوان او می توان گفت که وی پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بود. او در مدح امیرالمومنین علیه‌السلام و امام هشتم علیه‌السلام قضائد زیاد نوشته است ، اما وی مخالف زهد خشک و تعصب مذهبی بود : به عبارتی بکلی از تعصب دینی عاری بود. احترام او به دین اکثریت هندی ها به جایی رسید که می‌گفت :

شاید ای شیخ ، که حق برطرف او باشد — برهمن را زپرستیدن بت منع مکن

سلیم نزدیک هفتاد سال زندگی کرد و در سال ۱۰۵۷ میلادی بدرود جهان گفت .

سومین قسمت بخش اول پایان نامه در مورد آثار سلیم است که شامل عناوین زیر می باشد .

۱ - غزلیات ، از لحاظ ترتیب حروف تهجی . ۲ - رباعیات .

۳ - یک داستان کوتاه . در مثنوی موسوم به "در شکایت موش و استدعای گربه".

۴ - خر دلال . این مثنوی مشتمل بر دو قسمت است : "نقل از جود حاتم طائی"؛ "در تعریف خر".

۵ - مثنوی خون حاتم ۶- مثنوی قحط ۷- مثنوی قضا و قدر ۸-مثنوی تعریف بهار، و چند مثنوی و قصیده دیگر.

نویسنده در مورد سبک شعر سلیم می گوید : «زبانش در شعر ساده و گاه تا حدی سست و نزدیک به زبان عامیانه است و این وصف او بطور خاص در قصیده و مثنوی دیده می شود ، و این بیشتر از آنجاست که سلیم تحصیل منظم مدرسه‌ای کافی نداشت و گوئی تتبع او هم در دیوان های استادان گذشته کم بود و بیشتر به نیروی استعداد شاعری می کرد.»

غزل های سلیم گاهی پیچیده با مطالب گوناگون و دور از ذهن ، و گاه در سادگی به حد اعلی می‌باشد . غزلیات سلیم دارای پیچیدگی و ابهام زیاد است که توجه خواننده دیوان او را جلب می کند.

مثنوی های سلیم از حیث موضوعات مفید و معانی و مضامین دقیق و شیرینی کلام بر مثنوی های شاعران دیگر معاصر او برتری دارند. سرچشمهٔ مثنوی‌های او تاریخ و مطالب حکمی و سرنوشت اجتناب ناپذیر است . وی در مثنوی جنگ ها جو ابتدا به وصف طبیعت پرداخته ، سپس شاه جهان ، پادشاه مغول هندوستان و اسلام خان را مدح کرده و بعداً جزئیات وضع لشکرکشی او را بیان نموده است . شاعر در ضمن طبیعت بنگال و روش و ابزار جنگی را چنان توصیف کرده است که این مثنوی علاوه بر بیان وقایع تاریخی ، نمونه خوبی از ادبیات منظوم فارسی نیز به حساب می آید .

بخش دوم: این بخش پایان نامه شامل مثنوی "جنگ ها جو" می باشد که در ۵۴ صفحه گنجانده شده است ؛ در پایان فهرست مآخذ تدوین گردیده است .

*****

دکتر آغا یمین خان
لاهور

معرفی و تنقید و تبصره نسخه خطی «جواهر عباسیه»

معرفی : « جواهر عباسیه » نسخه خطی است از نـوادر آثـار ادبیـات فارسی کلاسیک پاکستان که در دورهٔ فرمانداران ریاست بهاولپور به تحریر درآمده است.

نسخه خطی اصلی آن در کتابخانهٔ سید انیس شاه گیلانی در تحصیل صادق آباد که قبلاً یکی از مضافات ریاست بهاولپور به شمار می رفت، موجود بوده که فعلاً به دست نمی آید البته یک فتوکپی از آن نسخه در کتابخانه یک شخصیت ادب دوست و ادب پرور یعنی جناب سیدعبد الرحمن، که فعلاً در مادل‌تاؤن بهاولپور زندگی می کند ، موجود است .

نگارنده وقتی که به عنوان رئـیس شـعبه زبـان و ادبیـات فـارسی در دانشگاه اسلامیه بهـاولپور، بـین سـالهای ۱۹۸۶ تـا ۱۹۸۸م انجـام وظـیفه می‌نمودم، روابط ادبی با جناب سید عبید الرحمن پیداکردم و به توصیه ایشان یک نسخهٔ فتوکپی از کتاب مزبور را برای شعبه زبان و ادبیات فـارسی تـهیه کردند.

اکنون سه نسخهٔ فتوکپی از آن نسخهٔ اصلی در سه جا موجود است: یکی در کتابخانهٔ سید عبید الرحمن در مادل تاؤن بهاولپور، دومـی در کتـابخانهٔ مرکزی بهاولپور و سومی در کتابخانهٔ این ناچیز در لاهور.

اهمیت : اهمیت این نسخه خطی اینست که تا حال نه کسی این را تألیف و منتشر کرده ونه کسی به زبان اردو ترجمه نموده است.

نام اصلی جواهر عباسیه : نام اصلی « جواهر عباسیه » که در مقدمه مصنف در بیان خودش که نوشته « تذکرة الخوانین» می باشد ، و به زبان کلاسیکی فارسی پاکستان « خان » سردار یا فرمانروا را می گویند. بنابر این نسخهٔ خطی « تذکرة الخوانین » که درباره تاریخ فرمانروایان ریاست بهاولپور می‌باشد، بهمین دلیل اول نام این نسخه بعنوان «تذکرة الاخوانین » بوده یعنی فرمانروایان ریاست بهاولپور.

از آنجا که این نسخه راجع به فرمانروایان ریاست بهاولپور می باشد و نیاکان این دودمان به خاندان عباسی تعلق دارند بهمین خاطر این نسخه بعنوان «جواهر عباسیه » معروف گردید.

درباره اسم این تذکره خود بیان مصنف را بعینه در ذیل می‌آوریم.

«اگرچه این هیچمدان ، لیاقت این امر خطیر نداشته اما بنابر آنکه مأمور ومعذور واقع است ، بعد از مطالعه کتب توآریخ سابقه فواید مطلوبه را از کتاب روضة الصفا (برگ ۲ ب) تمامی و منتخب التواریخ و تاریخ گجرات وسنده و وقار نامه و مرأت دولت عباسیه و ذکر اقوال معتبرین و القاب معتمدین برگزیدم و برای تألیف این کتاب که مسمی است «به تذکرة الخوانین » که در حاشیه نوشته و معروف است به «جواهر عباسیه » مبادرت نموده به محنت دویدم زیر گوشهٔ صدخوشه برداشتم کزین خوشه ها خرمن انباشتم » (برگ ۳ الف ص ۵).

موضوع: موضوع چنانکه از بیان مصنف پیداست اسم اصلی آن «تذکرةالخوانین» می باشد . واصلاً این تذکره دربارهٔ نواب محمد بهاول خان و محمد صادق خان فرمانروایان ریاست بهاولپور می باشد که سلسلهٔ دودمان ایشان به خاندان عباسیه متصل می شود. همین اصل است که مصنف (محمد اعظم اسد الهاشمی) بعد از مقدمه «جواهر عباسیه » پیش از تذکره فرمانروایان بهاولپور ، آغاز این تاریخ را از سلسلهٔ خاندان عباسیه ذکر کرده که

ایشان اصلاً از نیاکان این دودمان می باشند.
ترتیب متن : ترتیب این نسخهٔ خطی ازین قرار است:
اول مقدمه آمده است . بعداً تذکرهٔ فرمانروایان را بر سه قسمت بخش کرده است.
قسم اول - مشتمل است بر آخرین سلطان خلافت عباسیه و از آن بعد تا زمان خان فردوس مکان محمد مبارک خان علی رضوان و وفات او.
قسم دوم - تذکره درباره خان جنت مکان محمد بهاول خان ثانی علیه رحمة و الغفران.
قسم سوم - مشتمل است از احوال بهاول خان ثانی تا فرزند آن یعنی تا احوال خان خلدمکان محمد صادق خان علیه الغفران .

تفصیل نسخه خطی جواهر عباسیه

نام مصنف «جواهر عباسیه » محمد اعظم بن موسوی محمد صالح اسدی الهاشمی فاروقی بهاولپوری است. زادگاه وی بهاولپور است.
درخصوص تاریخ تصنیف « تذکرة الخوانین » از کیتلاگ ستوری این طور به دست می آید:

' Tadhkira- tul- khawanin, written in 1251/ 1835-36 and Tarikh -i- kashmir, both by Haji M. Azam Peshwari, who according to RIEU(III. P. 1097a) is called at the end M.Azam Assadi Hashmi, and who is evidently therefore identical with the Historian of Bahawalpur".

بر طبق بیان منبع مزبور پیدا است که اگرچه اسم مصنف «تذکرة الخوانین» حاجی محمد اعظم پیشاوری نوشته شده است ولی بر طبق بیان مستشرق معروف (RIEU) ریو نام اصل مصنف محمداعظم اسدی هاشمی است. تاریخ تصنیف «جواهر عباسیهٔ» سال ۱۲۵۱ هجری قمری مطابق ۱۸۳۵-۳۶ میلادی می باشد. چنانکه مصنف نیز یاد آور شده است :
«این کتاب مستطاب «جواهر عباسیه» به امر قضا و قدر جناب والایش تالیف کرده و به « مقصود اعظم » اسم مورخ او نهاد» (برگ ۱۲۰ ب).

تفصیل ماده تاریخ « مقصود اعظم » درج ذیل است: مقصود = م + ق + ص + و + د. اعظم = ۱ + ع + ظ + م +۴۱۰ + ۱۰۰ + ۹۰+ +۱۰۶ +۴ +۱ +۷۰ +۲۰۰+ +۴۰ . میزان ۱۲۵۱ (هجری قمری).

فن خطاطی و خط نسخه «جواهر عباسیه»

فن خطاطی نسخه «جواهر عباسیه» در خط نستعلیق شکسته و گل شگفته نوشته شده است. این «سبک خطاطی» بدینگونه است که ظاهراً نستعلیق با گلهای شگفته خیلی دلپذیر به نظر می آید و خواننده به دیدن آن راغب می شود که آن را بخواند. دویست سال قبل این سبک خطاطی در دربار فرمانروایان شبه قاره هند قابل تحسین بود.

تاریخ خطاطی جواهر عباسیه (۲۳ ربیع الاول ۱۲۵۴ھ)

خطاط این نسخه خود مصنف محمد اعظم می باشد. چنانکه می‌نویسد : «باوجود قلت استطاعت بضاعت مزجاه خود را در معرض کتابت عرض دارم. در شیوهٔ خیر خواهی دولت عالیه بپا ایستادم » (برگ ۳ الف) و در پایان نیز تاییدی مضاعف دارد :

« این کتاب مستطاب بخیر وظفریابی بیست وسوم ربیع الاول روز نخست افروز ۱۲۵۴ ھ شنبه محرر مقدس تمام وکمال بنظرمطالعه که اتمام من الله سعی یافتم و بدست خطی خود این اضعف عباد الله سرفرازی یافته) (برگ ۱۲۰ ب)

اندازهٔ قالب نسخه خطی

پیمایش این نسخه خطی ۲۳×۱۱ سم اندرونی و ۲۹ × ۲۲ سم بیرونی می باشد . و هر برگ ۱۹ سطر دارد و در هر سطر تقریباً ۱۸ تا ۲۰ الفاظ شمرده می شود که خواندن آنها به دقت زیاد نیاز دارد .

تعداد کل اوراق کتاب ۱۲۱ و جمع صفحات ۲۴۲ می باشد.

زبان وسبک نثر نسخه جواهر عباسیه (نثر دقیق)

زبان و سبک نثر نسخه جواهر عباسیه، زبان فارسی درباری شبه قاره هند به شمار می رود ومصنف درنثر نگاری هم «سبک هندی » را بکار برده است. در بعضی جاها خواننده بی‌شک از رنگارنگی نثر فارسی لذت می گیرد ومحظوظ می شود؛ مثلاً در آغاز مقدمه در جائیکه در ثنای خدای ذوالجلال می‌نویسد:

«پادشاهیست که دُرهای لمعان محامد بی پایان زیبندهٔ تیجان صمدیت اوست» (برگ ۱ الف)، ولی در جاهای دیگر خواننده از خواندن نثر دقیق و افکار پیچاپیچ خود را پر شکسته حس می کند و بعد از دقت بسیار طائر فکراو به پرواز درمی‌آید؛ مثلاً در قصیده سرائی ممدوح لازم می داند نثر پر مغز و افکار باریک و دقیق را بکار می‌برد و برای ستایش ممدوح به حد غلو می‌رسد: « چتر عظمت پناهش آسمان بلندیست که خورشید به این رفعت در سایهٔ کیوان پیرایه اوست و بارگاه عرش اشتباهش ایوان ارجمندیست که طبقات سطوت به این عظمت نردبان نه پایهٔ اوست » (برگ ۴ ب).

نثر مقفی ومرصع جواهر عباسیه

البته در بعضی جایها نثر فارسی مقفی و مرصع را هم بکار می آورد و لایق ستایش است ، چنانکه در مدح سلطان محمد بهاول خان از نثر مقفی و مرصع بهره می‌برد:«لب لباب نسخه فتح و ظفر سیف مسلول جولان جلالت رمح مصقول میدان ایالت ، مردم دیدهٔ جان ، و جان و جسم جهان ، زیب اورنگ سلطانی ، محمد بهاول خان عباسی ، فیروزانی خلد الله ملکه و سلطانه ، و افاض علی العالمین و بر و احسانه ، از مطلع انوار الهی طلوع نمود». (برگ ۲ ب).

امتزاج نثر ونظم در پیروی گلستان سعدی

در جای جای متن، امتزاج نظم و نثر هم بدست می آید و مصنف سعی

کرده است که از گلستان سعدی پیروی کند ولی در آن تاثیر گلستان سعدی پیدا نمی شود؛ مثلاً در جائیکه در ثنای خداوند تعالی است به امتزاج نثر و نظم اینگونه می‌نویسد:«عقل قاصر، برای فهم معانی آیات تو ، چه پوید و لسان فاتر در دامنهٔ صفات تو چه گوید .

بیت

خرد ره بکوی کمالت ندید جهان بین عالم جمالت ندید»

امتزاج زبان فارسی و عربی

شکی نیست که مصنف جواهر عباسیه بر هر دو زبان عربی و فارسی مهارت تام داشته و کاربرد هر دو زبان را بخوبی می دانسته و در اکثر جایها نثر خود را یا با آیات قرآنی مرصع نموده یا از شعر عربی برای آرایش کلام خود بهره جسته است:

«درآینه حیرت حیران و طائر عقل در هوای ادراک شکسته معرفتش به اندیشه عبرت سرگردان:

لا یبلغهم الوهم ولا یدرک عقلاً سبحان فقد جاوز فکراً و خیالاً

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم و الحکیم(برگ ۲ الف).

مختصر اینکه لازم است این نسخه خطی با توجه به اهمیتی که برشمردیم به دقت تصحیح و به زیور طبع آراسته گردد و منبعی سودمند به تاریخ ادبیات فارسی پاک و هند اضافه شود. ان شاء ا...

حواشی

۱ - محمد اعظم - مقدمه - جواهر عباسیه مذکور برگ ۲ *الف*.

۲ - *ایضا برگ ۲ الف*.

***

کتابها و نشریات تازه

فصلنامه یا سه ماههٔ علم کی دستک (علمی و تحقیقی مجله) ژوئیه ۱۹۹۷م
ویژه نامه یا «اشاعت خاص دکتر ریاض»، سه ماهه (= فصلنامه) از طرف دانشگاه آزاد علامه اقبال (اسلام آباد) منتشر می شود. این شماره به مناسبت خدمات ادبی و فرهنگی و علمی مرحوم دکتر محمد ریاض خان رئیس بخش اقبال شناسی و استاد زبان فارسی منتشر شده است. مدیر مجله دکتر انوار حسین صدیقی و مسؤولان اجرایی آن دکتر رحیم بخش شاهین و شاهد اقبال کامران می باشند. در این شماره تقریباً ۲۲ نفر اشعار و گفتار و مقالات ادبی و فرهنگی و علمی در خصوص شاد روان دکتر محمد ریاض خان تحریر کرده‌اند و اکثر عنوان ها «به یاد دکتر محمد ریاض» است.

این مجله باطرزی ساده و رسم الخط اردو در ۱۲۴ صفحه به بازار علم و ادب اردو تقدیم گردیده است.

کتابشناسی ابو الفضل رشید الدین میبدی

میبدی از جمله بزرگان علوم دینی و عرفانی وتفسیر قرآن کریم است که شاهکار تفاسیر عرفانی فارسی را به ما ارزانی داشته است و آن تفسیر عظیم القدر و عزیز الوجود «کشف الاسرار وعده الابرار» است. از روزی که این تفسیر جاویدان، توسط مرحوم علی اصغر حکمت شیرازی شناخته شد و [illegible]گردان آن مرحوم به یاری او این تفسیر را تصحیح و تنقیح و طبع و نشر [illegible]ند، تاکنون، چندبار تجدید چاپ شده و درباره آن فهرست ها و

خلاصه‌ها و مقالات گوناگون نگاشته اند. در این کتاب شناسی ، نویسنده (آقای حسین مسرت) علاوه بر همهٔ آثار ابوالفضل میبدی ، مقالات عرفانی و مباحث ادبی و افکار و عقاید دانشمندان را یکجا گردآوری کرده و همه جویندگان آثار میبدی را خوشحال و خشنود ساخته است. اهمیت این کتاب در این است که عکس هایی از نسخه های منحصر به فرد کشف الاسرار و دیگر آثار میبدی را به دست داده و با کاغذ خوب و جلد کاغذی براق و رنگین در ۲۰۴ صفحه در اختیار همگان قرار گرفته است.

سن ا۔کاتب (= ای کاتب بشنو)

این کتاب به زبان اردو ، نوشته آقای جابر حسین است. در سال ۱۹۹۷م در چاپخانهٔ «پاکیزه افست - پتنه - هند» چاپ شده . ۱۶۳ ص. مرکز پخش : اردو مرکز ، عظیم آباد ، پتنه ، بها ۱۰۰ روپیه (هند) در این کتاب جمعاً ۳۰ داستان یا قصه یا حکایت کوتاه آمده است. اکثر داستان ها در موضوع زندگی روزانه مردم امروز هندوستان است. این کتاب با کاغذ خوب و جلد براق در اختیار و استادان دانش و ادب اردو می باشد.

نظمین تیرا طواف کرتی هین (نئی ایرانی نظمون کا ترجمه)

این کتاب در نوع خودارزنده و جالب و زیبا و خواندنی است. مترجم کتاب، آقای معین نظامی استاد زبان فارسی بخش فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور، با مهارت و استادی اشعار شاعران معاصر ایران را برگزیده و به زبان اردو ترجمه کرده است. جمعاً ۷۵ قطعه شعر نو(شعر آزاد) از ۳۴ شاعر انتخاب شده و بسیار با دقت و صبر و شکیبایی و ذوق و حوصله کوشیده است تا آن چه شاعران پارسی گو گفته اند و اندیشیده اند و ذوق به خرج داده اند ، همان مفهوم و معنی را به لباس اردو در آورد . آن چه بسیار اهمیت دارد همان نظم یا شعر نوین فارسی به نظم یا شعر نوین اردو در آمده است و گاهی اصل شعر به زبان فارسی هم نیز ترجمه شده است. مقدمهٔ به قلم

مترجم به نام «طلیمه» و تقریظ تحت عنوانِ «طواف کرتی هوئی نـظمون کـ تعاقب مین » به قلم آقای فخر الحـق نـوری ، استـاد بـخش اردو دانشکـدهٔ خاورشناسی لاهور اضافه شده که بسیار جالب است. « کتاب نـظمین تـیرا طواف کرتی هین » با کاغذ اعلا و جلد ممتاز و صحافی زیبا و چاپ و حروف خوب از طرف انتشارات «فکشن هاوس» لاهور به بهای ۱۲۵ روپیه در اختیار خواهندگان و دوستاران شعر آزاد (شعر نو) قرارگرفته است.

در آخرین لحظه های سرخ : آخری سرخ لمحات

این کتاب از زبان فارسی به زبـان اردو تـرجـمه شـده و کتـابی است خواندنی و درس‌آموز از وصایای شهیدان جنگ تحمیلی که آقای جـاوید اقبال قزلباش آن رابرگزیده و ترجمه نموده و با سرمایهٔ خود طبع و نشر کرده است. عناوین کتاب عبارت است از انتسـاب (آغا مدد علی قزلباس) ، مقدمه (امام خمینی «رح»)، پیش گفتار (امام خمینی «رح»)، پیش لفظ سید اسـد رضا بخاری ، حرف مترجم (جاوید اقبال قزلباش)، سالار شـهدا (شـهید استاد مرتضی مطهری «رح») وصیت نامه (شهیدان انقلاب اسلامی ایران) ، خاتون صحافی رودباری شهید کی دائری) . این کتاب با چاپ خوب و جلد براق به بهای ۸۵ روپیه در اختیار همگان است . ناشر : مکتبهٔ امام صـادق ، مطبع نوبل پرنترز، راولپندی ۱۴۲ص. ۱۹۹۸م.

دکتر محمد حسین تسبیحی

*****

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

تجلیل

و

یاد

در فصلی که سپری گردید «، حمله قلبی » متأسفانه باعث درگذشت ناگهانی دوتن از ایران دوستان بزرگ پاکستان شد که بی اندازه خاطر فرهنگ دوستان را برآشفت : دکتر آغا سید حسین همدانی و دکتر صدیق اختر علوی .

خاموشی نابهنگام این دو دانشمند را به جامعه فرهنگی و علمی پاکستان تسلیت می گوییم.

دکتر سید آغا حسین همدانی

نام : سید آغا حسین همدانی

ولادت: ۱۳۲۱ هـ ش/ ۱۳۶۳ هـ ق/ ۱۹۴۲ م

وفات: ۱۳۷۶ هـ ش/ ۱۴۱۸ هـ ق/ ۱۹۹۷ م

مدفون در: نارنگ سیدان، روستای زادگاه او در حومهٔ شهر چکوال (پنجاب).

مدت عمر : ۵۵ سال درهنگام دیدار از قلعه روهتاس به حمله قلبی درگذشت. رحمته الله علیه رحمته واسعته

تحصیلات : در روستای زادگاه خود (نارنگ سیدان)، در چکوال و در راولپندی و اسلام آباد. وی دردانشکده گوردن (راولپندی) تا درجه کارشناسی (لیسانس) در انگلیسی و تاریخ درسی خواند. کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) ودرجه دکتری را در تاریخ از دانشگاه قائداعظم اسلام آباد دریافت کرد.

رساله دکتری : موضوع رساله دکتری او ، احوال و آثار میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان بود (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ ش) . رساله دکتری خود را به زبان انگلیسی نوشته بود ، و مرحوم دکتر محمد ریاض خان استاد سابق دانشگاه آزاد علامه اقبال آن را به زبان فارسی و اردو ترجمه کرد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۹۹۴ م آن را ویراستاری نمود و تحت عنوان «شاه همدان» چاپ شد. کوشش های مرحوم دکتر سید آغا حسین همدانی این بود که : «کار و کار و باز هم کار!» وی همیشه به مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان رفت و آمد می کرد. خدمات ذی قیمت او، تحقیق و تألیف و نگارش بود.وی درباره مؤسس پاکستان قائداعظم محمد علی جناح و خواهر او فاطمه جناح (مادرملت) - و حضرت میرسیدعلی همدانی تحقیقات فراوانی انجام داد. این تحقیقات اکثراًبه‌زبان انگلیسی و اردو بود . اوّلین رسالهٔ او به زبان اردو بود عنوان «تذکرهٔ شاه همدان».در سال ۱۹۷۰ م به چاپ کرد. کوشش های آن مرحوم زمانی به نتیجه رسید که با دانشمند ایران شناس و باستان شناس و پاکستان شناس جناب آقای دکتر حسین همدانی آشنا گردید و زیرنظر او رساله دکتری خود را نوشت و بالاخره به شغل شریف تعلیم و تحقیق و تدریس روی آورد.

مرحوم دکتر سید آغا حسین همدانی در ادارهٔ تحقیق و تاریخ پاکستان به تحقیق و تتبع در تاریخ پاکستان مشغول گردید و در این اواخر به ریاست آن اداره منسوب شده بود . وی بنابر تعلیمات عارف بزرگ : حضرت میر سید علی همدانی، کار رابراساس : «علم و عمل» نهاده بود یعنی «مجاهده ،معامله، مشاهده» . بدین جهت روز و شب در جست وجوی آثار فرهنگی عرفانی و اسلامی ، در روستاها و بیابان ها و کوه ها مشغول بود. حتی به خارج از پاکستان سفر کرد، به ایران رسید و در همدان به جست وجوی آثار میر سید علی همدانی پرداخت ، به تاجیکستان (کولاب - ختلان) رفت و درکولاب به زیارت بارگاه و درگاه حضرت میر سید علی همدانی نائل آمد و بعد از آن چند بار به تاجیکستان سفر کرد و تحقیقات خود را درباره میر سید علی همدانی به آنجا رسانید که «انجمن سادات همدانیه» را تأسیس کرد و همه سادات همدانی را (در سر تا سر پاکستان و درکشمیرآزاد و حتی ایران) شامل این انجمن گردانید و چندبار کنگرهٔ بین‌المللی شاه همدان راتشکیل داد. همواره سمینار های سال ولادت و وفات شاه همدان را برپا می کرد و پیروان و معتقدان شاه همدان را به «نوکوت»درحومهٔ ایبت آباد می‌برد، زیرا در«نوکوت» چلّه گاه یا خانگاه (خانقاه) شاه همدان موجود است . شاه همدان در نوکوت در سال ۷۸۶ هـ ق وفات کرده و بنابر وصیت او ، وی را به کولاب (ختلان)

برده‌اند و درآنجا به‌خاک سپرده‌اند.البته دراین راه،مرحوم دکتر سیدآغا حسین همدانی، تنها نبود. آقای میر عَبدالعزیز مدیر هفته نامهٔ انصاف (اردو و انگلیسی) همواره با او یا رو همراه بود و در حقیقت پیر طریق کارها و کوشش‌های دکتر آغا حسین همدانی ، میرعبدالعزیز بود.

تألیفات :

۱ - تذکرهٔ شاه همدان ، چاپ راولپندی ، ۴۸ ص . احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی (اردو) .

۲-The life and works of Sayyed Ali Hamadani, page 68. Printed, Lahore,1984.

۳ - شاه همدان ، میر سید علی همدانی تألیف آغا حسین همدانی ترجمه دکتر محمد ریاض خان ، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .

۴ - Mohtarama Fatima jinnah.

۵ - Muslim Sultans of Delhi.

۶ - The Extensive paper about Kashmir.

دکتر آغا حسین همدانی هنوز بسیار کارها و برنامه های زیادی در سر داشت که می‌خواست انجام بدهد؛ افسوس که عمر او وفا نکرد و خیلی زود روی در نقاب خاک کشید. او آرزو داشت «کنگرهٔ بین المللی شاه همدان» را در همدان (ایران) تشکیل یابد و بارها این آرزو را ابراز می داشت. از وی ۶ فرزند به یادگار مانده است که امید می رود کارهای او را دنبال کنند.خدایش رحمت کناد.

وفات غم انگیز دکتر صدیق اختر علوی

بگفت امروز جشن انقلاب است　　　بیین در محفل انس و شباب است

دکتر صدیق اختر علوی ، در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۷۶ هش برابر با ۱۸ فوریه ۱۹۹۸م در مجلسی انسی که به مناسبت بزرگداشت نوزدهمین سالگرد

اسلامی ایران برگزار گردیده بود ، پس از قرائت چند قطعه از اشعار زیبای خویش ناگهان دچار حمله قلبی گردید و پیش از آنکه به بیمارستان انتقال یابد، متأسفانه دارفانی را وداع گفت . دکتر صدیق یکی از نویسندگان و شاعران بزرگ معاصر و از فارسی گویان برجستهٔ پاکستانی بود. در گذشت ناگهانی این ادیب فرزانه ضایعه بزرگی برای جامعه ادبی و علمی پاکستان بشمار می رود .

در این حالت هر سخنوری را مقامی معنوی و روحانی است که خود به خود به سوی اعلی علّیین می رود و روحش شاد و مسرور قرین حضرات معصومین و ائمه اطهار می‌گردد.

*****

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و اندازه دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می‌کنیم که حداقل، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفتر دانش ، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

پاسخگو : بشارت میرزا

نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

اسلام آباد : مقتدره قومی زبان ، عبد الوحید، چوهدری فضل حق ، ظفر اکبرآبادی، خانم طاهره نگار، **بهاولپور** : ذیشان احمد هاشمی ، **پونچهکشمیر آزاد**: سید شفقت حسین جعفری ، **تندوجام** : پروفسور دکتر گل حسن لغاری، **تندو محمد خان** : غلام شبیر کانهیو، **جمرود** : لیاقت آفریدی ، **جهنگ** : دکتر محمد ظفر خان ، **دسکه** : محمد یونس ، **راولپندی** : رشید نثار ، افتخار احمد ، **شیخوپوره** : دکتر مظهر محمود شیرانی ، **فیصل آباد** : پروفسور خانم نگهت یاسیمن ، **کراچی** : محمد اختر مسلم ، سید مرتضی حسین صدف ، کتابخانه جامعه السلفیه، **کوئته**: پروفسور دکتر محمد انعام الحق کوثر، شرافت عباس، **گجرات**:مظهر حسین ارزانی ، **گوجرانواله**: سجاد میرزا، **لاهور** : یوسف کاظمی ، صاحبزاده نعیم اختر قمر مجددی، **نوشهره** : سید فیروز شاه اثر گیلانی

هند

سری نگر : عبد الرحمن کندو ، پروفسور سید محمود مهدی ، **کلکته** : دکتر خالده حسینی ، پروفسور عبد السبحان ، **لکهنو** : تنظیم المکاتب

بنگلادش : داکا رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

***

جناب صدیق تاثیر ، شیخوپوره - پاکستان

شعر شما در وصف « قلزم فیض » حافظ محمود شیرانی واصل گردید. خیلی ممنون . در مورد کلیات عزیز لکهنوی عرض می شود که کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی نسخهٔ چاپی یا خطی آن را ندارد، والا امتثال امر موجب افتخار می بود.

مکرمی السلام علیکم

چندین روز پیشتر در شهر لاهور ،جریده وقیع و پردانش مطبوعه زیر اهتمام اداره شما به دولت خانهٔ آقای اقبال احمد فاروقی مدظله از نظر گذشت و از مضامین عالیه مندرجه خیلی شادمان گشتم، مساعی جمیله شما را از صمیم قلب تحسین می کنم و برای استحکام روابط ما بین کشورهای پاکستان و ایران خدمات این جریده غایت قابل قدر هستند ، نیز برای فروغ ادب و شعر فارسی ،کردار این صحیفهٔ انیقه بسیار اهم و اثر انگیز است.گل های تحسین و آفرین از جانب این هیچمدان و هیچ میرز قبول بکنید.

والسلام

کمترین طارق سطانیوری

محله حطاران حسن ابدال ضلع اتک

بگرامی خدمت مدیر فصلنامه دانش طال و طاب حیاتکم

بعد از تحیه سلام

گذارش کنانم که فصلنامه دانش ۴۸-۴۹ رسیده وصول کردم که برپیشانی این پرچه (مجله) اشعار اقبال خوشنما و تابانندکه : نه افغانیم و نی ترک و تتاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم الخ و در بطن کتاب نظم (منظومه) دکتر سید محمد اکرم از بس پسندیده آمدکه بیت اول آن این است .

اهل دین را عجب بود احوال　　　　همه با هم کنند جنگ وجدال

گویم این نیز ترجمانی اشعار اقبال باشد که گفته است : مسلمانان بخویشان در ستیزند بجز نقش دوی بر دل نریزند... الخ.

فقط ثم السلام مراسله قاضی حبیب الحق از پرمولی ضلع صوابی

*****

جناب ظفر عباس ، بهکر - پاکستان

از نامهٔ شما که حاوی دو قطعهٔ شعر بود تشکر می‌کنیم؛ ان شاءا..بموقع از آنها استفاده خواهیم کرد.

جناب حسین مسرت ، یزد - ایران

اعلام وصول شمارهٔ فصلنامه دانش با مقاله « قسمت نامه ها در ادب پارسی از وحشی بافقی تا اقبال لاهوری» موجب تشکر است. ادامهٔ همکاری و هرگونه نقد و نظر دربارهٔ مجلهٔ دانش مورد استقبال و امتنان مزید خواهد شد.

اکنون دو سه نامه بطور نمونه، که مشتی از خرواری است، با کمی اصلاح و توضیح می خوانیم که نمایانگر وضع و شکل فعلی فارسی در مناطق مختلف پاکستان و هند می‌باشد؛ یعنی فارسی محاوره‌ای که امروز هم در بعضی خانواده ها زبان گفت وشنود است یا افراد پیر و مسن آن را می دانند به آن تکلم می کنند با این اطمینان و افتخار که این درست همان فارسی است که زبان اسلاف ایشان بوده و امروز در مواطن مختلف همانگونه صحبت می‌شود.

دانشمند ارجمند مدیر مسئول فصلنامه دانش

باتقدیم سلام و احترامات بی پایان

مجلهٔ عزیز «دانش» شماره ۴۸-۴۹ (بهارو تابستان ۱۳۷۶) واصل و موجب تشکر گردید.

متأسفانه در معرفی اثر اینجانب «آیینه حیرت» ۱۲۸۹ ه را سال تالیف تذکره قلمی کرده شده است. در حالیکه این سال وفات مؤلف اصلی آن یعنی احمد حسین درد قریشی کاکوروی است. سال تألیف «آیینه حیرت » ۱۲۵۸ ه است چنانچه که در صفحه ۲۲ متن چاپی و هم در صفحه هشت پیش گفتار بنده نشانداده شده است... همچنین در معرفی مورد ذکر «کتاب خانهٔ عمومی شرقی و خدابخش » نوشته شده است که بایستی شرقی خدابخش (بدون واو میان این دو واژه) نوشته می شد!

رئیس احمد نعمانی

نستعلیق

سودای عشق پختن عقلم نمی‌پسندد فرمان عقل بردن عشقم نمی‌گذارد
باشد که خود به رحمت یاد آورند ما را ور نه کدام قاصد پیغام ما گزارد

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد
ابری که در بیابان بر تشنه‌ای ببارد
ای بوی آشنایی دانستم از کجایی
پیغام وصل جانان پیوند روح دارد

دانی چرا نشیند سعدی به کنج خلوت از دست خوبرویان بیرون شدن نیارد

هم عارفان عاشق دانند حال مسکین گر عارفی بنالد در عاشقی بزارد
بی‌حاصل است یارا اوقات زندگانی الا دمی که یاری با همدمی برآرد

اردو پینش

بیگم رضوی.... اسلام آباد

ڈاکٹر سبط حسن رضوی

ڈاکٹر سبط حسن ایک عظیم انسان تھے' بچوں کے مثالی باپ تھے بچوں کے ساتھ ایسا برتاو رہتا تھا کہ جیسے دوستوں کے ساتھ ہوتا ہے کبھی غصہ سے بات نہیں کی میرے لئے ایک بہترین شوہر تھے ان کی لاتعداد خوبیوں کا شمار میرے لئے ناممکن ہے میری ہر خوشی پوری کرتے تھے میری بھی ہمیشہ یہی کوشش ہوتی تھی کہ انہیں خوش رکھوں اور کسی طور ان کی دل آزاری نہ ہو ان کے جانے سے زندگی بیکار سی شے نظر آتی ہے ان میں جو خوبیاں موجود تھیں وہ ناقابل فراموش ہیں۔ تعلیم کے زمانے میں انہوں نے مقدس مقامات کی زیارات کروائیں والدین کے فرائض سے غافل نہیں تھے پہلے اپنے والدین کو زیارات کروائیں پھر مجھکو زیارات کروائیں بیماری کے ایام میں بھی خیال رکھتے تھے کہ کہیں تھک کر میں بیمار نہ ہوجاؤں بچوں سے کہتے تھے کہ اپنی ماں کا خیال رکھو اپنی تکلیف کا کبھی زبان سے اظہار نہیں کیا سوائے خدا کے شکر کے' میں بہت ناز کرتی تھی کہ خدا نے ایسا شوہر عطا فرمایا جو غیروں میں ' عزیزوں و اقارب میں 'گھر میں اور دوستوں میں ہر دلعزیز ہے۔ دنیا میں ان کی مثال نہیں مل سکتی ان کی کس کس چیز کو اور کس کس بات کو یاد کیا جائے انہوں نے اپنی بیٹیوں کے جیون ساتھیوں کا انتخاب بھی ایسے خاندانوں سے کیا جو شریف النفس اور عزت دار ہوں اور جنہیں دوسروں کی ہمدردی کا احساس ہو خدا کا شکر ہے کہ خدا نے انہیں سرخرو کیا ہم دونوں باہمی رضامندی سے ایک ہی فیصلہ کیا کرتے تھے اور کبھی ایک دوسرے کی مخالفت نہیں کرتے تھے زندگی بہت اچھی گذر رہی تھی خدا معلوم کس کی نظر لگ گئی یا پھر میں یہ کہونگی کہ انہوں نے تمام مسائل حل کرکے میرے لیے راحتیں ڈھونڈی ہیں اپنی پوری ذمہ داریاں نباہ کر گئے اور دنیا کو اپنے گھر والوں اور اپنی چاہنے والی ساتھی کو تڑپتا روتا ہوا چھوڑ کر اطمینان کی سانس لیتے ہوئے ہنستے مسکراتے پر نور چہرہ لیکر اپنے خالق حقیقی کے دربار میں پیش ہو گئے ایسا چہرہ کبھی بھی کسی کا نہیں دیکھا تھا جیسا ان کا تھا' ایسی شیریں زبان' محبت بھری نگاہیں ' پرسکون چہرہ کا مالک ہونا' اخلاق ' ہمدردی اور اپنے عمل سے دوسروں کا اپنا گرویدہ بنانا بہت مشکل کام ہے لیکن وہ یہ ساری باتیں اپنے اندر سموئے ہوئے تھے۔ حضرت علیؑ کا ہاتھ ان کی پشت پر نقش تھا کبھی کسی برے کی برائی سے خائف نہیں ہوئے تھے ان کے دل میں سوائے خدا کے کسی کا ڈر خوف نہیں تھا کمزوری بہت تھی لیکن وقت آخر تک مولا کا ذکر ورد زبان تھا مصروفیات کے باوجود ہر تقریب میں شرکت اپنا فرض عین سمجھتے تھے۔ تمام خوبیوں میں سب سے اہم خوبی یہ تھی کہ آجکل کے زمانے کے لحاظ سے کسی کی دل آزاری نہیں کی ہمیشہ خود اپنی کفالت کی اور کبھی کسی کا احسان نہ لیا' اور نہ کسی پر بار بنے۔ ہمیشہ حق کی آواز

بلند رکھی جھوٹ سے ہمیشہ پرہیز کیا اور نہ ہی ایسے لوگوں کو پسند کرتے تھے۔ کاش کہ ان جیسے اوصاف مجھ میں بھی سما جائیں اور ان جیسی خوبیاں تمام اولاد میں سرایت کر جائیں جب انسان دنیا سے چلا جاتا ہے تب اس کی اور زیادہ قدر ہو جاتی ہے۔ دنیا اس کی یاد میں روتی ہے اور پشیمان ہوتی ہے ان سے محبت نبھانے کا واحد ثبوت تب یوں دیا جا سکتا ہے کہ جیسا وہ چاہتے تھے ویسا ہی کیا جائے۔ ان کے نام کو' ان کے اعمال کو فراموش نہ کیا جائے۔ کوئی حلقہ ایسا نہیں ہے جس میں انہوں نے اچھا کام نہ کیا ہو انہوں نے اسکولوں ' کالج' ادبی ادارہ' مسجد امام بارگاہ' ہسپتال ہر جگہ اپنا نام پیدا کیا کسی لالچ کی غرض سے نہیں بلکہ ہمدردی سے۔ کبھی اپنا فائدہ نہ سوچا بلکہ دوسروں کے لئے بیماری میں بھی یہ خیال رہتا تھا کہ میں ٹھیک ہو جاوں تو سب کام انجام دینے ہیں کاش کہ خدا اتنی مہلت دیتا کہ ان کی خواہش پوری ہو جاتی لیکن ایسا کہاں ہو سکتا تھا یہ امامؑ ' پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہی کر سکتے تھے۔ لیکن میں اپنے دل کو تسلی کیسے دوں اب خدا مجھکو اتنی ہمت دے کہ تاحیات ان کے مشن کو برقرار رکھ سکوں اور جیسا وہ چاہتے تھے ویسا ہی کروں یہ میرے دل کی آواز ہے۔

میرے ساتھی نے مجھے چھوڑا ہے دنیا میں تنہا روتی ہوئی چلی جاونگی میں قبرستان میں کیوں خفا تم ہو گئے ہو ہنس کے بتلاو مجھے کیا خواب میں بھی آ نہیں سکتے ہو بتلا دو مجھے قبر پہ جا کر میرے دل کو سکون ملتا نہیں اور زور سے آواز دیتی ہوں تو کیا سنتے ہو کس کو اپنے دل کی حالت چیر کر دکھلاوں میں میرے دل پر جو گذرتی ہے کسے بتلاوں میں اب کہاں ڈھونڈوں تمہیں اتنا تو بتلا دو مجھے افسوس کہ وہ وقت میرے سامنے آتا نہیں۔

***

طلعت سہیل رضوی

میرے والد

میرے والد محترم ایسا نام جو ہمیشہ لوگوں کے دلوں میں زندہ رہے گا۔ میں نے ذاتی طور سے آج تک کوئی مضمون کسی کے بارے میں نہیں لکھا اصل میں میرا شعبہ ہنرہای نیامی ہے لیکن ان کی شخصیت نے مجھے مجبور کر دیا میری تحریر کوئی حیثیت نہیں رکھتی جبکہ ملک کے نامور محقق' استاد ها' علماء ان کی زندگی کے کارناموں کو خوبصورت الفاظ میں خراج تحسین پیش کر رہے ہیں کاش خدا ان کو اتنی مہلت دے دیتا کہ وہ اپنے بارے میں کوئی کتاب لکھ سکتے ۔بحرحال میں ایرانیوں کی بہت مشکور ہوں جنہوں نے ہم سب کو یہ موقع فراہم کیا کہ اپنے خیالات کا اظہار کر سکیں۔

میرے والد سید سبط حسن رضوی صاحب خطیب آل محمدؐ" محقق' استاد' دانشور' عالم اور سب خصوصیات کے مالک تھے یہ سب خصوصیات ایک شخص میں پائی جانا کسی معجزے سے کم نہیں۔ زندگی کا کوئی بھی شعبہ ہو اس پر ان کو پورا کمال حاصل تھا ایک اقتباس ان ہی کی تحریر کا آپ کے سامنے پیش کرتی ہوں۔

" خداوند عالم کا اپنے بندوں پر یہ لطف و کرم ہے کہ وہ ان کو اشرف المخلوقات کی صف میں پیدا کرکے بغیر رہنما کے نہیں چھوڑتا بلکہ ان کی ہدایت کا بھی سامان کرتا ہے حضرت آدم سے لے کر حضرت خاتم تک انبیاء کا سلسلہ جاری رہا جن کا مقصد لوگوں کو ہدایت دنیا اور تربیت کرنا تھا اور اس کے بعد آئمہ" اولیاء اور علماء نے اس مقصد کو آگے بڑھایا۔

حدیث میں وارد ہوا ہے پل صراط پر جب عالم و عابد ایک ساتھ ہو جائیں گے تو عابد سے کہا جائے گا کہ داخل جنت ہو اور اپنی عبادت کا پھل حاصل کر اور عالم سے حکم خالق ہو گا تم اسی جگہ ٹھہرو اور جس کی چاہے شفاعت کرو جس کی سفارش کرو گے وہ بخش دیا جائے گا عالم کا قیام انبیاء کی جگہ ہو گا۔

دوسری حدیث میں آیا ہے میری امت کے علماء بنی اسرائیل کے انبیاء کی طرح ہیں اس کے معنی یہ ہیں کہ وہ ہر جہت میں انبیاء کی طرح ہیں بلکہ جس طرح کسی خوبصورت بچے کو چاند سے شبیہ دی جاتی ہے تو یہ ایک مثال ہوتی ہے نہ یہ کہ وہ بچہ ہر لحاظ سے چاند کے مثل ہو" یہ خوبصورت تحریر میری نظر سے گذری تو میں نے اس کا ذکر یہاں اسلیئے کیا کہ بیشک میرے والد بھی علماء کی فہرست میں آتے ہیں ۔ ان کا سلسلہ نصب حضرت امام رضا کی اولاد تک پہنچتا ہے اور انہوں نے پاکستان کے علاوہ دنیا کے چودہ ممالک میں جابجا توحید کے چراغ روشن کیے اور اپنے باپ کا نام روشن کیا جو کہ ایک فقیہ مولانا تھے اور صرف کراچی میں انہوں نے ۱۹ مساجد قائم کیں جس

میں ۲۸ سال گذرنے کے بعد بھی ہر جمعرات کو ان کی فاتحہ خوانی ہوتی ہے۔

سبط حسن رضوی صاحب نے فقہ و اصول کو مکمل طور سے سمجھا اور شیعہ سنی اتحاد پر آپ نے بہت زور دیا اور علماء اہل سنت کے بہت سے باہمی جھگڑوں کو ثالث بن کر طے کیا آپکی ساری کامیابی اور مذہب حق کی ترویج کا راز آپ کی وہ خوش اخلاقی تھی جو لوگوں کو اپنی طرف متوجہ کرتی تھی۔ وہ تعصب مذہبی سے پاک تھے ہر مذہب اور ملت کے لوگوں کو ایک نظر سے دیکھتے تھے۔ یہی وجہ ہے کہ دنیا کے مختلف ممالک میں ان کی مجلس ترحیم منعقد ہو رہیں ہیں اور اور بہت خوبصورت الفاظ سے ان کو یاد کیا جارہا ہے میں پھر ان کے خوبصورت الفاظ کو نقل کر رہی ہوں کہ:

"وہ گناہ جس سے تمہیں رنج ہو اللہ کے نزدیک اس نیکی سے کہیں اچھا ہے جو تمہیں خود پسند بنا دے۔

دوسری جگہ کہتے ہیں کہ انسان کی جتنی ہمت ہو اتنی ہی اس کی قدر و قیمت ہے اور جتنی مروت اور جوانمردی ہو گی اتنی ہی راست گوئی ہو گی اور جتنی ہمت اور خوداری ہو گی اتنی ہی شجاعت ہو گی اور جتنی غیرت ہو گی اتنی ہی پاکدامنی ہو گی"

ہم کوئی بھی مضمون لکھ لیں لیکن جب تک ان سے اقتباس نہ لیں ہماری تحریر ادھوری ہے۔

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی نے زندگی کے ہر شعبہ میں کمال حاصل کیا یہ سب ان کے ماں باپ کی دعاوں اور خود ان کی انتھک محنت کا نتیجہ ہے وسایل کی کمی کے باوجود ان کی ترقی میں کوئی چیز روکاوٹ نہیں بنی۔ وہ ہمیشہ اخلاق دیانت داری' خلوص نیت' صلہ رحمی ' محبت اور محنت کا درس دیتے تھے ان کا رویہ اپنی اولاد کے ساتھ بہت شفیقانہ اور دوستانہ تھا ہر نصیحت بہت خوبصورت طریقے سے کرتے تھے ہم سب بہن بھائیوں کو خوبصورت مستقبل دیا۔

فارسی شروع ہی سے ہمارے گھر میں اوڑھنا بچھونا تھی بلکہ بچپن میں تو ہم اپنے آپ کو ایرانی ہی تصور کرتے تھے ایرانی ہر تہوار ہمارے گھر میں بہت زور و شور سے منایا جاتا تھا انہوں نے ایران اور اس کی تاریخ کی خدمت بہت خلوص سے کی۔ خدا نے انہیں محبت اور اخلاق کی مٹی سے بنایا تھا کوئی ایسا شخص نظر نہیں آتا ہے جس کو ان سے کوئی شکایت ہو خدا ان کی مرحمت کرے اور ہم کو انکے نقش قدم پر چلنے کی توفیق عطا کرے اور خدا ان کے دوستوں میں اتنا ظرف عطا کرے کہ وہ ہم سے پہلے کی طرح پیش آئیں۔ آمین۔

***

اصغر صاحب.... اسلام آباد

بھائی جان

ڈاکٹر سبط حسن کے بچوں کی خواہش ہے کہ میں بھائی جان پر کچھ لکھوں ۔ مگر میرے لئے بھائی جان کے بارے میں کچھ لکھنا بیحد مشکل ہے۔ دل تو چاہتا ہے کہ اتنا لکھوں کہ تمام دنیا کی روشنائی اور قلم کی پوری طاقت ختم کردوں۔ دماغ میں ایک ہلچل سی مچی ہوئی ہے اور بھائی جان کی پوری شخصیت آنکھوں میں بسی ہوئی ہے ۔ ایک مہربان اور شفیق ہستی جو سر تا پا محبت و اخلاص کا پیکر تھی ۔ کہنے کو وہ میرے خالہ زاد بھائی تھے ۔ لیکن سگے بھائیوں سے بڑھ کر تھے ' وہی محبت وہی پیار صرف جو ایک بھائی دے سکتا ہے وہ مجھے دیا کرتے تھے۔ میری ہر خوشی کو اپنی خوشی سمجھتے تھے اور میری ہر تکلیف دور کرنے کی کوشش کرتے تھے ان کی کس کس بات کو یاد کروں مجھے تو میرے لئے اس حقیقت کا اعتراف مشکل ہی نہیں بلکہ ناممکن بھی لگ رہا ہے کہ بھائی جان اب اس دنیا میں نہیں رہے ہیں ٹیلی فون کی گھنٹی بجتی ہے تو خیال آتا ہے کہ شاید بھائی جان کا فون ہو گا ۔ اگر خود کرتی ہوں تو جب تک گھنٹی بجتی رہتی ہے یہی خیال ہوتا ہے کہ اب بھائی جان فون اٹھائینگے اور کہیں گے "ہیلو" مگر ایسا نہیں ہوتا اور بھائی جان کی دلگرفتہ آواز سنائی دیتی ہے ۔ دل پر ایک برچھی سی لگتی ہے اپنے آپ کو بہت سمجھاتی ہوں کہ ایسی سوچوں میں نہ الجھوں ' حقیقت کو تسلیم کروں کہ بھائی جان وہاں چلے گئے ہیں جہاں سے کوئی واپس نہیں آتا۔ ہر پیاری شے کو فنا ہے بقا صرف اللہ کی ذات کو ہے ۔ ایک دن ہم سب نے وہاں جانا ہے جہاں انسان کے ساتھ صرف اس کے اعمال جاتے ہیں اس کے سوا اور کچھ نہیں انسان کا ساتھ دیتا بھائی جان

اپنوں' بیگانوں سب کا خیال رکھنے والے ایک نیک انسان تھے بہت اچھے بیٹے' بہت مہربان بھائی' شفیق باپ' چاہنے والے اور احترام کرنے والے شوہر' ہر رشتے کو سمجھنے والے غرض میں کیا ان کی تعریف کروں۔ میرے پاس وہ الفاظ نہیں ہیں اور نہ قلم میں وہ طاقت ہے۔ کہ ان کی خوبیاں بیان کروں اللہ تعالی بھائی جان کو اپنے جوار رحمت میں بہترین جگہ مرحمت فرمائے اور ہم سب کو یہ عظیم غم ر برداشت کرنیکا حوصلہ دے آمین ثم آمین۔ ان کے بچوں کو زندگی کی بہترین نعمتیں حاصل ہوں اور ان سب کو اپنے عظیم باپ کے نقش قدم پر چلنے کی توفیق حاصل ہو۔ آمین ثم آمین۔

زمانہ خود ایک بڑا مرہم ہے۔ وقت کے ساتھ ہر زخم مندمل ہو جاتا ہے۔ مگر بھائی جان کی یادیں میرے لئے سرمایہ حیات ہیں۔ رات کو جب میں بستر پر لیٹتی ہوں تو ایک شفیق چہرہ اور محبت سے لبریز آنکھیں میرے تصور میں در آتی ہیں اور ایسا لگتا ہے کہ ایک آواز آرہی ہے "انوری گھبراو نہیں' رود نہیں' اللہ پر بھروسہ رکھو۔ وہ ہر لمحہ ہر گھڑی اپنے بندوں کے ساتھ ہے' مایوسی کفر ہے"۔ ان کی ایسی باتوں سے مجھے تقویت ملتی تھی اور میں جو بیمار ہی رہتی ہوں اپنے میں حوصلہ پیدا کر لیتی تھی۔

بھائی جان جیسے لوگ مرتے نہیں بلکہ زندہ جاوید ہو جاتے ہیں۔ ان کی خوبیاں اور ان کا حسن عمل جس پر وہ زندگی بھر عمل کرتے رہے۔ باقی ہے اور رہے گا اور اسے کبھی کوئی فراموش نہیں کر سکے گا۔ وہ صحیح معنوں میں عالم باعمل تھے پاکیزہ کردار' پاکیزہ خیالات اور اعلی اخلاقی اقدار کے حامل طبیعت میں شائستگی کے ساتھ ساتھ مزاح کا بھی عنصر تھا۔ یہ نہیں کہ بالکل خشک طبیعت کہ پاس بیٹھنے والا بور ہو جائے نہیں بلکہ ان کی صحبت میں بیٹھنے کو جی چاہتا تھا کہ مزید پاس بیٹھیں۔ اگر کوئی دینی مسئلہ سمجھاتے تو اتنے آسان الفاظ میں کہ ہر لفظ دل میں پیوست ہو جاتا اور ذہن کو آسودگی ملتی تھی۔ غرض کن کن اوصاف کا ذکر کروں ان کے لیے یہ کہنا غلط نہیں ہے کہ وہ اپنی ذات میں ایک مکمل شخصیت تھے۔

***

سبط حسن رضوی کی یاد میں

پرتو روہیلہ

سبط حسن رضوی کا انتقال ہو گیا ہے!... میں اپنے ٹریول ایجنٹ کے دفتر سے نکل رہا تھا کہ مجھے آئینہ کے ملک صاحب سیڑھیوں پر مل گئے ۔ میرے ہاتھ سے عمرے کے متعلقہ کاغذات اور پاسپورٹ گر گئے اور میں حیران ان کو کئی لمحے دیکھتا رہا۔ یہ کیا ہوا؟ انہوں یہ کیا خبر سنائی؟ کیا یہ دنیا میں پہلی بار ہوا ہے ؟ کیا اس سے پہلے ایسا واقعہ نہیں ہوا؟ سرد اور بے حس حقائق کی دنیا میں یہ بھی ایک واقعہ تھا جو رونما ہو چکا ہے اب آپ کا دل اس حقیقت کو مانے یا نہ مانے حقیقت پر کسی قسم کا کوئی اثر نہیں پڑتا۔

مڑ کر دیکھتا ہوں تو ایسا لگتا ہے گویا میرا ان کا تعلق ہمیشہ سے ہو اگرچہ میں پہلی بار ان سے اپنے عزیز دوست سیف زلفی کے ساتھ ۱۹۷۲ء کے اردگرد کبھی ملا تھا۔ ان ہی دنوں مجھے فارسی کے دورے ذرا زیادہ شدت اور مختصر وقفوں سے پڑنے لگے۔ چنانچہ خانہ فرہنگ ایران۔راولپنڈی میں مجھے تھوڑے عرصے کے لئے ان کی شاگردی کی سعادت بھی حاصل ہوئی اور پھر یہ تلمذ تا دم آخر رہا۔ فارسی سے متعلق اپنی ہر مشکل میں ان ہی کے پاس لیجاتا اور ہمیشہ شادکام واپس آتا۔ بلکہ "نامہ ھای فارسی غالب" کا ترجمہ کرتے وقت تو میں نے ان کو پہروں زحمت دی ہے۔ میں اور وہ مختلف لغات لئے بیٹھے ہوتے اور گھنٹوں غالب کے طرز اظہار کے رموز تک پہونچنے کی کوشش کرتے ۔ مجھے اپنی دیوانگی میں اکثر موصوف کی پیرانہ سالی' ضعف عمر یا ناسازی طبیعت کا بھی خیال نہ آتا۔ لیکن سبط حسن صاحب کی طرف سے مجھے کبھی ناگواری یا طبیعت پر گرانی کا شائبہ بھی نہیں ہوا۔ ایسا لگتا تھا کہ ایک فیض کا دریا ہے جس کی تندی اور تیزی میں کبھی فرق نہیں آتا۔ جو تشنہ کام ہیں جب چاہیں اور جتنا چاہیں سیراب ہو سکتے ہیں۔ مجھے جہاں تک یاد پڑتا ہے اس ضمن میں میری آخری ملاقات ان سے سال ۹۷ء کے وسط میں ہوئی تھی کتاب کی نوک پلک درست کرتے اور اس کا پیش لفظ لکھتے

لکھتے بات اگست تک پہونچی اور وہ منصوبے جن کے مطابق کتاب کی طباعت دسمبر ۹۷ء میں مکمل ہو جانی تھی آج ہماری طرح گردن جھکائے خاموش کھڑے ہیں اور میں یہ سوچتا ہوں کہ کاش یہ کتاب ان کی زندگی میں طبع ہوجاتی اور میں بصد افتخار اس کتاب کو اس اعتراف کسب فیض کے ساتھ ان کی خدمت میں پیش کر سکتا۔ سوچتا ہوں اس پیش لفظ کے وہ چند جملے جو میں نے خاص طور پر ان کے لئے لکھے ہیں اب تو بالکل بے معنی ہو گئے ہیں۔

اس دل دوز جدائی میں میرے لئے قلق کا ایک دوسرا سبب یہ بھی ہے کہ میں ان کی آخری رسومات تکفین و تدفین میں بھی شامل نہیں ہو سکا چونکہ مجھے عمرے کا بلاوا آچکا تھا البتہ سرزمین حجاز پر حرمین شریفین میں لمحے لمحے میں استاد مرحوم کی مغفرت کی دعا کرتا رہا میرے خریطۂ عبادت میں اس عمرے کی سب سے وقیع دعا یہی تھی کہ اے ذوالجلال 'سید سبط حسن رضوی کو جنت الفردوس میں جگہ دے اور ان کو وہ مرتبہ عطا فرما کہ جو تونے مومنین اور صالحین کے لئے مخصوص کیا ہے۔ آمین ثم آمین

***

ڈاکٹر رشید نثار

ڈاکٹر سبطِ حسن رضوی کی یاد میں

ڈاکٹر سبط حسن رضوی کا انتقال بلاشبہ ادب، تحقیق، لسانیات، محبت اور یگانگت کا بہت بڑا نقصان ہے۔ مرحوم بہت اچھے انسان اور شریف دوست تھے۔ انہیں بالخصوص مذہب فارسی ادب اور تواریخ سے زیادہ نسبت تھی۔ وہ ایک اعتبار سے صحافی بھی تھے اور عالی پایہ مترجم بھی۔

ان کی پیدائش لکھنؤ میں ۱۹۲۷ء میں ہوئی۔ وہیں انہوں نے اپنی تعلیم مکمل کی اور عین جوانی کے عالم میں ہندوستان کی تقسیم کے بعد اپنے عزیز و اقارب کیساتھ کوئٹہ چلے آئے۔ یہاں ان کے بلوچستانی عزیزان پہلے سے مقیم تھے۔ بالخصوص ۱۰ ماہر افغانی اور ان کے بزرگان پاکستان سے پیشتر آباد تھے۔ ڈاکٹر سبط حسن رضوی ماہر افغانی کے ماموں زاد بھائی تھے۔

بلوچستان ہی فارسی کا چلن عام تھا۔ لوگ اپنی اپنی زبانوں کیساتھ اردو کو اپنائے ہوئے تھے۔ اسطرح اردو اور فارسی اہل کوئٹہ کے مزاج میں داخل تھی لہٰذا اہل اردو کو یہاں کسی اجنبیت کا احساس نہیں تھا۔ کوئٹہ میں "زوار خانہ" سینکڑوں برسوں سے موجود تھا۔ اسی طرح امام بارگاہ (پنجابی) اپنی انفرادیت رکھتا تھا۔ جبکہ توغی روڈ پر امام بارگاہ امروہہ کا قیام پروفیسر نوشاہ نقوی کی کوششوں سے وجود میں آیا تھا۔ یہاں کوئٹہ کے تمام فرقوں کے لوگ جمع ہو کر یکساں طور پر اپنے اپنے نظریات کا اظہار کرتے جس سے بلوچستان میں محبت اور دوستی فروغ پاتی تھی۔ اس امام بارگاہ میں ڈاکٹر سبط حسن کے ماموں مجالس اور تقریبات میں بلا تامل شرکت کرتے۔ انہیں تنظیم میسر آتی اور اس عظمت میں اضافے کا ایک باعث ڈاکٹر سبط حسن رضوی کی فرض شناسی، ذہانت اور علمی اپج تھی۔

ڈاکٹر سبط حسن رضوی بہت جلد ون یونٹ کے زمانے میں راولپنڈی منتقل ہو گئے۔ یہاں انہیں فارسی کے پروفیسر کی حیثیت سے ملازمت مل گئی اور اسی دوران وہ تہران یونیورسٹی چلے گئے جہاں انہیں (Ph.D) کی ڈگری تفویض کی گئی۔ وہ جب پاکستان واپس آئے تو ڈاکٹر سبط حسن رضوی کی حیثیت سے بہت جلد پہچانے گئے ان کی اس پہچان میں فارسی زبان پر مکمل عبور بامحاورہ اردو، دلاویز انگریزی اور تحقیق ہی جانشانی تھی۔ پورے پاکستان میں علم و فضل، لسانیات میں وسعت معلومات، انشاپردازی، زودنویسی اور برجستہ فارسی میں فی البدیہہ ترجمہ بلکہ تقاریب میں فارسی علماء اور ایرانی مفکروں کی تقاریر کا اردو ترجمہ انہیں اپنے عہد میں منفرد بناتا تھا وہ جب تک پروفیسر کی حیثیت سے فرائض انجام دیتے رہے ان کے روز مرہ کے معمول میں شیوا بیانی کے علاوہ فارسی انشا پردازی اور کہنہ مشقی شامل تھی۔ وہ کسی لمحے آرام نہیں کرتے تھے۔ چنانچہ

درسی فرائض کیساتھ ساتھ مرحوم فارسی زبان کے فروغ' اس میں تحقیق اور تنظیمی صلاحیتوں میں اپنا وقت صرف کرتے تھے ۔ اسی بنا پر ان کی آنکھوں میں دکھن پیدا ہوئی اور وہ دل کے مریض بن گئے۔ یہ مرض آخر آخر جان لیوا ثابت ہوا۔

راولپنڈی میں مرحوم نے پاکستان کے فارسی شعرا کی تلاش میں دن رات محنت کر کے ایک ضخیم کتاب مرتب کی ۔ ان کی اس محنت پر اہل فکر و دانش حیرتوں میں گم ہو گئے کہ ایسے ایسے فارسی شعرا کو انہوں نے ڈھونڈ نکالا کہ جن کے نام سے بھی کوئی واقف نہیں تھا۔ اتنی بڑی تحقیق' محنت اور ہمت پر کسی نے انہیں سوائے رسمی مبارکباد کے اور کچھ پیش نہ کیا جبکہ وہ ایک اور (PHD) کے مستحق تھے۔

مرحوم بلا تعصب ادیب' پروفیسر اور مقرر تھے ۔ چنانچہ بہت کم لوگ ان کے فن و فکر کا مقابلہ کر سکتے تھے۔

راقم کے ساتھ ان کے تعلقات کوئٹہ سے تھے۔ یہ مخلصانہ مخلصانہ دوستی وہ آخر وقت تک نبھاتے رہے ادیبوں ' انشا پردازوں ' شاعروں اور محققین' کیساتھ وہ اپنے تعلقات روزہ افزوں بڑھاتے رہتے تھے ۔ بلکہ یہ کہا جائے تو بے جا نہ ہو گا کہ پاکستان سے بڑھ کر انہیں فارسی گویان افغان اور اہل ایران زیادہ جانتے تھے ۔ انہوں نے پاکستان اور ایران کے باہمی تعلقات اور یگانگت مین ایثار پیشگی کا ثبوت دیا لہٰذا ان کی تحقیق اور عالی پایہ اخبار نویسی نے سب کے دلوں مین محبت کے چراغ جلائے رکھے۔

وہ طبعی طور پر تنظیمی انسان تھے ۔ انہوں نے انجمن سازمان فارسی راولپنڈی اور دبستان انیس کیلئے اتنی عظیم خدمت انجام دی ہے کہ اس پر ایک مکمل Thesis لکھا جا سکتا ہے ۔ اس امر کیلئے نوجوان ادیبوں اور محققین کو توجہ دینی چاہئے۔

میں نے انہیں ہمہ وقت گفتگو کرنے والاعالم' فاضل' علم و فن فراخ پیش کرنے والا مفکر اور ہمت اور آبرو کیساتھ اردو اور فارسی کی شمعیں جلانے والے جوگی کی حیثیت سے دیکھا۔ میں نے انہیں امام بارگاہوں میں بری امام مشہدی پر اجتماعی مجالس اور وسیع المشربی کی محفلوں میں بہت جتنوں میں دیکھا ہے وہ آئینے کی طرح شفاف' اور نظریاتی طور پر فولاد کی کیطرح مستحکم تھے ۔ لہٰذا میں پورے وثوق کیساتھ کہہ سکتا ہوں کہ ان جیسا موجودہ عہد میں کوئی محقق موجود نہیں تھے اور نہ ہی وضعداری کا پیکر جسے ہر نظریے کے لوگ پسند کرتے ہوں مجھے اس امر کا بھی احساس ہے کہ ان جیسا محقق اور انیس شناسی میں وفاداری کا ثبوت دینے والا اب شاید ہی پیدا ہو۔

ہمارے عہد میں فارسی زبان اپنی قدامت کی بنا پر زندہ رہے گی مگر چراغ اردو پاکستان میں بجھانے کیلئے انگریزی اور جدیدیت کی معاشرتی چکا چوند پیدا کی جا رہی ہے ۔ ایسے عالم میں ڈاکٹر سبط حسن رضوی ہمیشہ یاد آئیں گے کیونکہ پروانے آہستہ آہستہ اٹھتے جا رہے ہیں محفلیں ویران ہو رہی ہیں اب لوگوں کی ترجیحات ادب' تحقیق اور تواریخ نہیں ہے بلکہ ٹیلی وژن کی خیرگی' کرکٹ کی یورش اور معاشرتی ہنگامہ آفرینی ہے تو ڈاکٹر سبط حسن رضوی جیسا مخلص' وضعداری کے پیکر اور خلوص کے مجسمے کی یاد ..

کانٹے کیطرح چبھتی رہے گی۔
میں سمجھتا ہوں ان کی غیر موجودگی میں دبستان انیس، انجمن سازمان فارسی اور ایرانی تقاریب میں وہ روشنی میسر نہ ہو سکے گی کیونکہ ان کی موجودگی سے یہ ادارے بے نظیر اور بے مثل کی علامت ہوتے تھے۔ اب پروانے ہوں گے مگر روشنی نہیں ہو گی۔

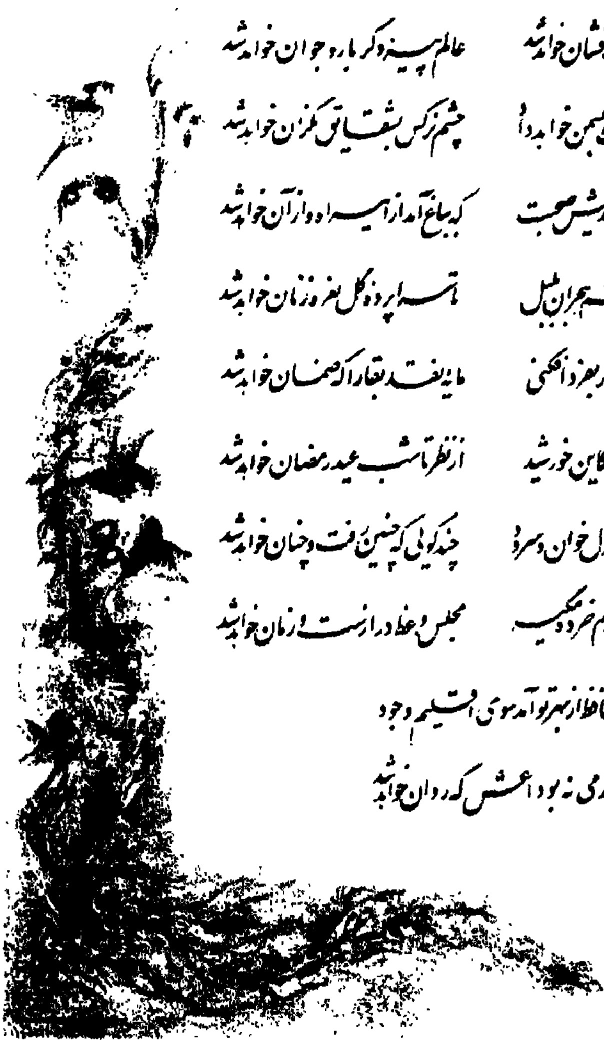
بجھ رہے ہیں چراغ دیر و حرم
دل جلاؤ کہ روشنی کم ہے

***

تصویر

خبر، عقل و خرد کی ناتوانی
نظر، دل کی حیاتِ جاودانی
نہیں ہے اس زمانے کی تگ و تاز
سزاوارِ حدیثِ لن ترانی

نفس باد صبا



نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد — عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد

ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد — چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد

گل عزیزست غنیمت شمریدش صحبت — که بباغ آمد ازین راه و ازان خواهد شد

این تطاول که کشید از غم هجران بلبل — تا سراپرده گل نعره زنان خواهد شد

ای دل ار عشرت امروز بفردا فکنی — مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید — از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود — چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد

گر ز مسجد بخرابات شدم خرده مگیر — مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه بوداعش که روان خواهد شد

[illegible]

Similarly, Dr.Rizvi's cousin has also referred to some of the good habits of Dr. Rizvi, and that he was an obedient son, a faithful husband , a loving father and a sincere friend.

Likewise, Mr. Parto Rouhila, a well-known poet has related some of his experiences with Dr. Rizvi which indicate that Dr. Rizvi was sincere friend and was always ready to help his friends in time of need. He regrets that he could not attend Dr.Rizvi's burial rites as he has gone to Hijaz for Umra,

Dr. Rashid Nisar, another writer and poet has expressed similar feelings on the sad demise of Dr. Rizvi, and has referred to some of his experiences during Dr. Rizvi's stay in Quetta, Baluchistan. He has emphasized that Dr. Rizvi was an impartial and unbiased preacher of Islam, and very broad-minded in his approach towards religion. He was heart and soul of several literary and religious associations which will certainly lose their lustre and attraction they enjoyed due to his personal attention.

Dr. Ali Reza Naqvi

***

A CRITIQUE OF MS OF JAWAHIR-E ABBASIYAH by Dr. Agha Yamin Khan of lahore. The writer has dealt with a Manuscript of Jawahir-e Abbasiyah, originally found in the Library of S. Anis Shah Gilani, in Sadiqabad in suburbs of Bahawalpur state, but now only its photocopy is found in the Library of S.Abdul Rahman in Bahawalpur. Another name of the book is Tazkeratul Khawanin. It is a history of the Abbasid rulers of Bahawalpur in three chapters dealing with an account of latest king of the Abbasid caliphate till the reign of Mubarak Khan ali, an account of Bahawal Khan II, followed by that of M. Sadiq Khan.

DR. AGHA HUSAIN HAMADANI. A brief biography of late Dr. S.Agha Husain Hamadani (1321- 1371/ 1942-1997), Chairman Pakistan Institute of Historical and Cultural Research, and President of Hamadan Association who has written his research papers on the Life & Works of Sayyid Ali Hamadani (translated into Persian and Urdu by Dr. Mohammad Riaz Khan), Mohtarama Fatima Jinnah, Muslim Sultans of Delhi and an Extensive Paper on Kashmir.

DEATH OF DR. SIDDIQ AKHTAR ALAVI. Dr. Siddiq Akhtar Alavi, a well-known contemporary Persian poet and writer of Pakistan died of heart failure on 27Bahman 1376/18 February 1998 while reciting his poetry in a meeting held on the occasion of the 19th Anniversary of the Islamic Revolution of Iran.

B- URDU SECTION

IN MEMORY OF DR RIZVI. Dr. Sibte Hasan's wife has recounted some of the happy experiences of her life with her husband, and has mentioned how her husaband loved his family and friends, and how God fearing and relgious person he was.

Here , his another daughter, talat sohail Reza has give an article on her beloved father

the Muslim rule in the sub-continent in 1837 A.D.The writer has given illustrations from Bengali poetry and books written in that language in order to show the influence of Persain on the Bengali language, particularly the influence of Hafiz, Rumi, Firdowsi and his Shahnama, Sa'di and his works, Rubaiyat of Omar Khayyam and Iqbal's Persian poetical works. It is a very useful and informative article giving some valuable information about the popularity Persian writers and poets and the influence of Persian on the Bengali language.

FAZL IBNE ABUL MA'ALI.Dr. Nabi Hadi in this article has discussed the contribution of Fazl, son of Abul Ma'ali, the first Muslim engineer and architect of Delhi to the Muslim architecture in Capital of the Muslim kindom. He is the well-known architect of the Quvvatual Islam Mosque and the Qutb Minar, two landmarks of Muslim architecture in Delhi.

INTRODUCTION OF THREE MONOGRAPHS OF M.A.Here S.Afsar Ali Shah has introduced the contents of three monographs of M.A.Persian submitted by the students of National Institute of Modern Language , Islamabad. The first one is a research paper on the Persian poetry of Shibli Nu'mani, the well - known writer of She'r al-Ajam. This monograph is written by Mehnaz Fatima in 66 pages and contains five chapters on the biographical sketch and works of shibli . The second monograph written by Rukhsana Yasmin deals with the works and thoughts of Amir Khosrow of Delhi in six chapters in 102 pages, containing biographical sketch and works of Amir Khosrow, and Amir Khosrow as the first great follower of Nizami. The third one is written by Sa'dia Sarwar in 124 pages on the masnavi of Battle of Haju composed by M. Guli Salim of Tehran (d.1057 A.D.), a well - known poet of Shah Jehan's time. The monograph contains a brief biographical sketch of the poet and his works.

IN MEMORY OF DR. SIBTE HASAN RIZVI. Here Ms. Nighat Rizvi, a daughter of late Dr. Rizvi has related the tragedy of Dr. Rizvi's death for the members of his faimly and the whole Muslim community . She has also referred to her father 's contribution in the healthy brought up of all the members of her family.

THERE IS SOMETHING WHICH NEVER GROWS OLD.A short story by Nader Ebrahimi, a specimen of modern short story writing in Iran.

A CRITIQUE OF SOHRAB SEPEHRI'S POETRY .Farzan Sojudi has given here some of the characteristic features of Sohrab Sepehri, a leading contemporary poet of Iran. The writer has also given some illustraions in suport of his opinions about Sepehri's poetry.

NASIR ALI SIRHINDI - A FOLLOWER OF HAFIZ IN GHAZAL.In this article Mrs.Dr. Rashida Hasan of Institute of Moder languages, Islamabad has given a brief biography of Nasir Ali Sirhindi (1047-1108/1637-1697), one of the well - known Persian poets of the sub-continent, and some of the salient features of his poetry, particularly the influence of Hafiz on his ghazals.

AZAD BILGIRAMI- A LIBERAL POET.Dr. S.Hasan Abbas has dicussed in this article some of the characteristic features of Mir Ghulam Ali Azad of Bilgiram(1116-1200 A.D,) a Persian poet of a unique style among the Persian poets of the sub-continent. The writer has specifically referred to the use of unique Persian idioms and formation of words in his poetry, which are his own contribution.

THE RELATION OF PERSIAN AND BENGALI.Dr. Kulsom Abul Bashar has discussed here the relation between Persian and Bengali languages, particularly the influence of the Iranian and Persian sufis and preachers on Bengali language from early period to the end of

with Dr. Rizvi during his association spreading to a span of forty years.

IN MEMORY OF DR. S.SIBTE HASAN RIZVI. Dr. Mahmuda Hashmi has also eulogized the services of late Dr. Rizvi rendered for the promotion of Persian language in Pakistan, and the keen interest he took in helping others in learning this sweet language. She has also referred to her association with him in the series of Persian relgious talks on radio.

DR. S. SIBTE HASAN- D.LIT FROM TEHRAN UNIVERSITY .Dr. M.H.Tasbihi has given a brief biography of Dr. Rizvi from his birth to the award of Doctorate in Persian Language from Tehran University and his subsequent contribution for the cause of Persian and the Iran-Pakistan friendship through his speeches and talks on radio and television and his religious lectures delivered in the religious gatherings in Pakistan and abroad. The writer has also referred to Dr. Rizvi's services as the founder of a number of literary associations.

DR. RIZVI- AN ERUDITE PROFESSOR. Here Dr. Esmat Nasrin of Peshawar University has commended the services of Dr. Sibte Hasan Rizvi as a Professor of Persian language and a supporter of the cause of Iran-Pakistan friendship and as Editor of Danish .

DR. RIZVI- AN EVER SHINING STAR. Issa Karimi a former colleague of Dr. S. Sibte Hasan Rizvi in Danish has given a brief biographical sketch of Dr. Rizvi and his services for Persian teaching and the formation of literary associations as well as his works including his monumental book on the Contemporary Persian Poets of Pakistan in two parts, first part of which has already been published in 1974, and a number of articles published in various newspapers and magazines.

GHALIB- THE GREATES PERSIAN POET OF THE SUB-CONTINENT. In this article Dr. M. Salim Malik has tried to prove that Ghalib was the greatest Persian poet of this sub-continent. He has vindicated his stand through illustrations from Ghalib's poetry as well as the opinions expressed by some leading literary critics about Ghalib.

GHALIB'S DIWAN -I-URDU COMPILED BY KALI DAS GUPTA REZA In this article by Dr. Moin al-Rahman, translated from Urdu by Basharat Mirza, the writer has reviewed Ghalib's complete Urdu Diwan compiled in chronological order by Kali Das Gupta Reza and published in Febryuary 1988 from Bombay, in which he has acknowledged the services of Dr. A.Latif, Dr. S.M. Ikran and Maulana I.A. Arshi. This work is very useful in understanding the evolution of Ghalib's thoughts.

DR. SIBTE HASAN AND HIS BOOK ON PERSIAN POETS OF PAKISTAN. In this article Dr. M.Medhi Tavassoli, Teachers Training University, Tehran has eulogized the services of later Dr. Sibte Hasan Rizvi who died recently on 11 December 1997 and reviewed his book on the contemporary Persian Poets of Pakistan published by the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies in 1974, containing the biographical sketch and specimen of poetry of 77 contemporary Persian poets of Pakistan from Maulana Ghulam Qadir Gerami to Dr.K.A.H. Irfani covering period of 1856 to 1907 in 629 pages, in which the author has referred to new style of Persian poetry called "Pakistani School of Persian Poetry".

DR. RIZVI - A SINCERE FRIEND OF IRAN AND PERSIAN. In this article Dr.S.Ali Reza Naqvi has enumerated the services of late Dr. S.Sibte Hasan Rizvi for the promotion of Persian language and the betterment of the friendly ties between Iran and Pakistan . The writer has also given a brief history of his cooperation in these fields

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

MAYKADAYE MAHABBAT This is the Second Part of an unpublished MS of a Sufistic treatise entitled: ***MAYKADAYE MAHABBAT*** by Muhammad Qasim lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies,Islamabad under No. 13839,duly edited by Dr. M.H. Tasbihi. The treatise consists of replies to some sufistic queries put up by the author himself in the light of the teaching of his master, Khawaja Muhammad b. Baha al-Din, alias Naqshband, founder of the Naqshbandi order of Sufism. The queries relate to ***Khalvat dar anjoman, Safar dar vatan, hoosh dar dam***, and ***nazar bar qadam / qedam***. The replies in prose have been corroborated by illustrations from poetry and verses from the holy Qur'an, Prophet's traditions and Arabic sayings and maxims.

INFLUENCE OF BIDEL ON GHALIB By. S.Ahsan al-Zafar. The writer says that Ghalib has himself acknowledged the influence of other poets in his poetic and prose works, such as Hazin Lahiji, Taleb Amoli, Urfi shirazi, Naziri Nishapuri and Zohuri Torshizi. He belived that Persian is the language of Iranians , we should cite them as authority in our writings. But it is a fact that Ghlaib has been tremendously under the influence of Bidel throughout his poetry .

GHALIB'S INFLUENCE ON IQBAL'S THOUGHTS .In this brief article by Dr. S.M.Akram Shah, ex-Chairman, Persian Department, University Oriental College, Lahore, translated from Urdu into Persian by Anjum Hamid the writer has stated that Iqbal has acknowledged that he has been influenced by the thoughts of Bidel and Ghalib.

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &
Editor-in-Chief : Dr. M.M.Tavassoli
Editor : Dr.S.SH.Mosvi

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, PAKISTAN.
Ph : 263194 Fax : 263193

دانش

۵۲
بهار
۱۳۷۷

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: --- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ——— دکتر صغری شکفته موسوی
طراح روی جلد: ——— عدنان
حروف چین: ——— محمد عباس بلتستانی
چاپخانه: ——— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش



روی جلد:

گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید
گفتم که ماه من شو، گفتا اگر برآید

«حافظ»

ISSN:1018-1873
(International Centre - Paris)

یـادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
- همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۶۳۱۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

گزارش و پژوهش

تجلیل و یاد

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخن دانش

سلام بر درّ گهربار دریای وجود، عزیز بی همتایی که، بر بال ملایک، معراج حق را طی نمود.

خواننده گرامی،

«دانش ۵۲»، مفتخر است که در آستانه خجسته زاد روز پیامبر عظیم‌الشان عالم اسلام، حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ، به زیور طبع آراسته شده است؛ به همین مناسبت ، ضمن تبریک و تهنیت این عید بزرگ ، این شماره به عنوان هدیه تقدیم می‌گردد.

اینک «دانش»، که از خواستگاه جدید خود، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، سومین بهار عمر را پشت سر نهاده است، تنها نشانگر فرهنگ و ادب فارسی نیست،بلکه از چندین جهت اهمیت یافته است:

۱- حلقه وصل کلیه دوستداران فرهنگ و ادب و زبان فارسی بین بیشتر کشورهای جهان، بویژه مراکز علمی و فرهنگی و دانشگاهی، می‌باشد؛

۲- محملی برای انتشار آثار ارزشمند پژوهشی و علمی دانشمندانی است که به زبان فارسی عشق می‌ورزند؛

۳- منبعی گرانبها برای محققین و استادان و دانشجویانی است که هر روز به دنبال " تازه های ادب فارسی " هستند؛

۴- زلال آبگیری است که علاقه‌مندان عشاق این فرهنگ پویا، خود را در آن تطهیر می‌کنند؛

۵- بالاخره، نسیمی است به خنکای بهاری که از بحر بیکران ادب فارسی وزیدن گرفته، چهره های تفتهٔ شیفتگان دلخستهٔ خود را، در هر کجای جهان، طراوت و شادابی می‌بخشد.

پر بیراهه نیست که هر روز، از سرتاسر جهان، نامه‌های دلگرم کننده خوانندگان گرامی، ما را به ادامه این راه دشوار و تداوم رسالت سنگینی که بر دوش داریم، مصمم تر می‌کند.

آثار وزین یکایک شما دوستداران «دانش»، که حاکی از قلم عالی و ذهن پر بار و دانش وسیع شما دارد، بی‌تردید به کیفیت هرچه بیشتر «دانش» افزوده و می‌افزاید؛ جا دارد همین‌جا به یک نکته مهم اشاره شود: به دلیل دریافت حجم زیاد مقاله‌ها و سروده‌های شما، «دانش» مجبور است به نوبت به چاپ آنها مبادرت ورزد و ناگزیر مدت زمانی طول می‌کشد تا یک مقاله یا گزارش یا سروده‌ای به چاپ برسد.

فرصت را غنیمت شمرده، سجده شکر بجا می‌آوریم که با عنایات الهی و در پرتو حمایتهای شما و تلاش شبانه روزی همکاران این مرکز، توانسته‌ایم نشریه‌ای، شایسته نام آن، تقدیم خوانندگان عزیزی نماییم که مشتاقانه فرهنگ و ادب فارسی را، از خاوران تا باختران، پاس می‌دارند. شاید همنوا شدن با یکی از بزرگان و ستارگان درخشان فرهنگ و ادب فارسی، شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (علیه‌الرحمه)، بی‌مناسبت نباشد آنجا که فرمود:

منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید　　　کز عهده شکرش بدر آید

سردبیر

متن

منتشر نشده

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدس ذاتی که حرکت سماوات و... روشن تر دلیلی بر قدمیت افعال اوست
و امتزاجات کیفیات عناصر که امهات مرکبات واقع اند قاطع تر برهانی بر ازلیت
و ابدیت آثار اوست   مراوراست کبریا و منی که ملکش قدیمست ذاتش غنی
و صلوات و السلام علی الانبیاء و المرسلین خصوصا علی محمد و ذریته الطیبین الطاهرین
از حمد و صلوات نموده میشود که در سنه تسع و ستین و ثمانمائه بود که درحوزه
بدخشان بعضی از بزرگان و عزیزان که امتثال فرمان ایشان بر وجه ایقان بر این کمینه
بندگان خاندان غیاث الدین علی بن امیران الحسنی الاصفهانی واجب و لازم مینمود
طلب جمع بعضی از فواید نجومی که ضبط و فهم آن بر اطفال صغار ایشان آسان تر باشد
بر لسان کذب و نقصان جریان می نماید بنا بر امتثال آنرا بر این جمع اقدام نموده شد
و مشتمل است بر دوازده باب   در بیان دوازده برج و احکام آن
حکما نه فلک کلی اثبات کرده اند و فلک نهم که بالاترین افلاکست آنرا افلاک الا
فلاک گویند در وی هیچ ستاره نیست و او در یک شبانه روز یک دور را تمام میکند و
فلکها و دیگر کواکب را با خود حرکت میدهد از طرف مشرق بمغرب و مشرق طرف
آفتاب برآمدن را گویند و مغرب طرف فرورفتن آفتاب را گویند و میان مشرق
و مغرب اگر رو بقبله نشینند جانب راست را شمال گویند و طرف چپ را جنوب خوانند

از : غیاث الدین علی بن امیران الحسنی الاصفهانی

به کوشش : دکتر محمد حسین تسبیحی

اشاره :

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مجموعه یی بسیار ارزنده و مهم به شماره ۷۴۵ محفوظ ومصون است که در آن ۲۱ رسالهٔ نجومی (ستاره شناسی) و تقویم و عرفان و علوم غریبه (نیرنجات و طلسمات) و شجره نامه و وفات نامه و فقر نامه کتابت شده است. بعضی از این رسالات دارای تصاویر نجومی و ترسیمات تقویم و جداول سیّارات و بروج هستند که بعضی از آنها دورنگ و سه رنگ است. رسالهٔ «خلاصة التنجیم و برهان التقویم »، دو بار در این مجموعه تحریر شده است: یک بار در دوازده باب برابر با دوازده بروج نجومی و یکبار در بیست باب در موضوع بروج دوازده گانه و سعد و نحس ستارگان و آثار آنها در زندگی مردمان و شرح مطالب مربوط به آنها و بسیار موضوعات جالب و خواندنی وباور کردنی ویا باور نکردنی ! این رساله به عنوان «متن منتشر نشده» تقدیم خوانندگان دانش می شود. نگارنده نسخه چاپی این رساله را در فهارس موجود کتاب های چاپی نیافت و لیکن امکان دارد در جائی چاپ شده باشد. مصنف این رساله «غیاث الدین علی بن امیران الحسینی اصفهانی» است که در سال تألیف رساله ۸۶۹ه ق/ ۱۴۶۵م در قید حیات بوده است و در بدخشان زندگی می کرده و این رساله را در آنجا به فرمان حاکم آن مرز وبوم نگاشته است. اطلاع بیشتری درباره وی بدست نیامد.

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبِّ یسّر و تمّم بالخیر و به نستعین

خلاصة التنجیم و برهان التقویم

[تألیف در ۸۶۹ه ق / ۱۴۶۵م]

مقدّس ذاتی که حرکت سماوات و سیّارات، روشن تر دلیلی بر قدمیّت افعال اوست، و امتزاجات کیفیات عناصر که امهات مرکبّات واقع اند، قاطع تر برهانی بر از لیّت و ابدیّت آثار اوست. نظم :

مسر اورا رسد کبریا و منی | که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

و صلوات و سلام علی الانبیا والمرسلین خصوصاً علی محمّد [رحمة

للعالمین] و ذریتّهم الطیبین الطاهرین. بعد از حمد وصلوات ، نموده می شود که در سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائة بود که در موضع بدخشان ، بعضی از بزرگان و عزیزان که امتثال فرمان ایشان بروجه ایقان براین کمترین بندگان خاندان ، غیاث الدین علی بن امیران الحسنی الاصفهانی ، واجب و لازم می‌نمود ، طلب جمع بعضی از فواید نجومی ، که ضبط و فهم آن بر اطفال صغار ایشان آسان تر باشد ، بر لسان کذب ونقصان جریان می نهادند ، امتثال آن را بر این جمع ، اقدام نموده شد و مشتمل است بر بیست باب [1]

باب اول : دربیان دوازده بروج و احکام آن :

بدان که حکما ، نُه فلک کُلّی اثبات کرده اند : و فلک نهم که بالاتر از همه است آن را **فلک الافلاک و فلک اطلس** می گویند ، و دروی هیچ ستاره نیست ، و در یک شبانروز ، یک دور را تمام می کند. وتمام افلاک دیگر و کواکب را با خود حرکت می دهد ، از طرف مشرق سوی مغرب. و مشرق طرف آفتاب برآمدن را گویند. و مغرب طرف فرو رفتن آفتاب را گویند. و میان مشرق و مغرب از دست راست ، آن که روی به قبله نشیند، آن را شمال گویند. و میان مغرب و مشرق از طرف چپ ، آن که روی به قبله باشد آن را جنوب گویند.

فصل : **فلک هشتم** را ، **فلک ثوابت** ، و **فلک البروج** گویند و او دوری را در شصت سال و کسری زیاده شش هزار سال تمام از مغرب و مشرق و مجموع ستاره ها که هست ، غیر از هفت ستاره ، در فلک هشتم جای دارند ، و این ستاره ها را ثوابت گویند. و این هفت که در آن بُود، کواکب سیاره گویند. و آن فلک هشتم را دوازده بروج سعد و نحس برابر فرض کرده اند، و هر یک را برجی گفته‌اند.نام‌برجهااین است : ۱ - حمل،۲ - ثور ، ۳ - جوزا، ۴ سَرَطان ، ۵-اسد،۶- سُنبله،۷ - میزان ، ۸ - عقرب،۹ - قوس ، ۱۰ - دلو، ۱۲ - حوت. این دوازده را ، چهار راه احکام است . و حکم اول این است که چهار برج را منقلب گفته اند ، و چهار را ثابت ، و چهار را ذُوجَسَدین . و دستور این ، آن است

۱. در اصل :«بر دوازده باب» امّا در متن « بیست باب است ».

باب دوم: دربیان کواکب و احکام آن :

بیشتر معلوم خواهد شد که هفت ستاره را ، سیاره گویند. اکنون بدان که نـامـهای ایـشان ایـن اسـت : ۱ - زُحَل ،۲ - مشتری ، ۳ - مرّیخ، ۴ - آفتاب ، ۵ - زُهره ، ۶ - عُطارِد ، ۷ - قمر .

قمر و آفتاب را نیّرین گویند. و این پنج دیگر را ، خمسهٔ متحیّره گویند. و هر یکی از اینها در فلکی می باشد:

زُحل در فلک هفتم .

مشتری در فلک ششم .

مرّیخ در فلک پنجم .

شمس در فلک چهارم .

زهره در فلک سیم .

عطارد در فلک دویم .

قمر در فلک اوّل

هر یک از این کواکب را احکام است.

فصل : زحل را نحس اکبر گویند .

و مشتری را سعد اکبر گویند.

و مریخ را نحس اصغر گویند.

شمس و قمر راسعد گویند .

زهره را سعد اصغر گویند.

عُطارد را ممتزجه گویند. یعنی اگر با کواکب سعد نظر داشته باشد ، سعد بُوَد ، و اگر با نحس نظر داشته باشد، نحس بُوَد.

فصل : زُحَل یک دور فلک را که درازی بُرج هست ، در سی سال تمام کند. چنان چه در هر بُرجی ، دو ونیم سال ، یعنی سی ماه می شود .

و مشتری دوری را به دوازده سال تمام می کند ، چنان چه در هر برجی یک سال تمام باشد .

و مریخ دور در یک سال و دو نیم ماه تمام می کند. چنان که در هر برجی یک ماه و شش روز و دو پاس می باشد.

و زُهره و عطارد ، هر یک دور را ، در یک سال تمام می کند.

که : دوازده بُرج را ، به چهار بخش کرده اند ، چنان چه هر بخش را ، سه برج شمرده اند [۱]. اول بخش را منقلب گویند . دوم را ثابت . سیم را ذو جَسَدین . براین طریق که :

حَمَل منقلب است ، و ثور ثابت. جوزا ذو جَسَدین .

سرطان منقلب ، اسد ثابت ، سنبله ذوجَسَدین .

میزان منقلب ، عقرب ثابت ، قوس ذوجسدین .

جَدی منقلب ، دلو ثابت ، حوت ذوجَسَدین .

فصل : حکم دیگر بر چهار قسم است که:سه برج آتشی داشته‌اند، و سه خاکی، و سه بادی ، وسه آبی . و دستور آن است که دوازده برج ، سه سه بخش گفته‌اند. چنان چه:

حمَل ، اسَد ، قوس ، این هر سه را آتشی گفته اند.

و ثور و سنبله و جدی ، هر سه خاکی اند.

جوزا و میزان و دلو ، این هر سه بادی اند.

سرطان و عقرب و حوت ، این هر سه آبی اند.

فصل : حکم دیگر بروج آن است که : حمل و ثور و جوزا، این هر سه را ربیعی گویند، یعنی بروج بهاری ،که چون آفتاب در این بروج باشد، موسم بهار بود.

سرطان و اسد و سنبله ، این هر سه بـرج را ، صیفی گـویند[یـعنی] بُرج های تابستان .

میزان و عقرب و قوس ، این هر سه بُرج را خریفی گویند ، یعنی برجهای تیر ماهی.

جدی و دلو و حوت ، این هر سه برج را شتایی گویند، یـعنی بُرجهای زمستانی .

فصل : حکم دیگر بُرج ها ، این است ، که : هر برجی را سـه بـخش کرده‌اند ، و هر یک درجه را به شصت بخش مقرّر کرده که یکی را دقیقه گویند.

---

۱. در اصل برج شد.

چنان چه در هر بُرجی ، یک ماه می باشد.

و قَمَر دَوری را در یک ماه تمام می کند . چنان که در هر برجی دو نیم روز می باشد.

بدان که از این هفت کواکب ، آفتاب و ماه ، هر یکی را یک بُرج داده اند. هر یکی از این پنج ستارهٔ دیگر را ، دو دو بُرج داده اند. بدین موجب :

زُحَل را جَدی و دَلو داده اند.

مشتری را قوس و حوت .

مریخ را حمل و عقرب .

شمس را اَسد .

و زُهره را ثور .

میزان و عطارد را جوزا .

و سنبله و قمر را سرطان داده اند.

و بُرج هر ستاره را ، خانهٔ آن ستاره گویند.

دربیان آن که هر ستاره ، به کدام طایفه ، تعلّق دارد :

زُحَل : ستارهٔ دهقانیان و رنگریزان و مردم هندوستان و کوهستان است.

و مشتری : ستارهٔ سادات و قُضات و کلانتران و اهل مناصب است.

و مِرّیخ : ستارهٔ لشکریان و سپاهیان[1] و تُرکان و دُزدان است.

شمس : ستارهٔ پادشاهان و بزرگان و حاکمان است.

زُهْره : ستارهٔ زنان و خادمان و مطربان و اهل طرب و عیش است.

عُطارِد : ستارهٔ دیوانیان و عُلَماء و دانایان است.

قَمَر : ستارهٔ ایلچیان و مسافران و پیکان است.

باب سوم : دربیان نظرهای ستارگان سیّاره :

[مُقارِن و قِران]:

بدان که مُقارِن و قِران آن راگویند که دوستاره از این هفت ستاره ، غیر از آفتاب در یک برج ، به یک درجه و یک دقیقه جمع شوند. مثلاً : زُحل و مشتری

۱. در اصل : سپاهان.

هر دو به یک ساعت به بُرج حَمَل برآیند.

[اجتماع]:

و اجتماع آن را گویند که آفتاب و ماه در یک بُرج ، به یک درجه و یک دقیقه شوند.

[احتراق]:

و احتراق آن را گویند که آفتاب و یکی از این پنج ستارهٔ متحیّره ، به یک درجه به یک برج و یک دقیقه جمع شوند.

[استقبال]:

و استقبال آن را گویند که میان آفتاب و ماهتاب ،نیمه فلک باشد ، یعنی میان ایشان ، شش بروج بُوَد. مثلاً : آفتاب در اوّل بُرج حَمل باشد ، و ماه در اوّل میزان.

[مقابل]:

و مقابل آن را گویند ، میان دو کوکب که غیر آفتاب و ماه باشد ، نیمه فلک بود.

[تسدیس]:

و تَسْدیس میان دو ستاره ، شش یک فلک ، یعنی میان ایشان دو بُرج بُود. مثلاً : آفتاب در اوّل درجهٔ حَمَل باشد ، و ماه در اوّل درجهٔ دَلو . این نظر سعد است.

[تربیع]:

و نظر تربیع آن است که میان دوستاره ، چهاریک فلک ، یعنی میان ایشان سه ستاره ، سه برج باشد. مثلاً زُحَل در اوّل درجهٔ سَرطان ، و مشتری باشد. در اوّل درجهٔ میزان ، یا مشتری در اوّل درجهٔ حَمَل . و این را نظر نَحْس داشته اند.

[تثلیث]:

و نظر تثلیث آن است که میان دوستاره ، سه یک فلک باشد . یعنی میان آن دو ستاره ، چهار بُرج باشد . مثلاً [۱]: آفتاب در اوّل درجهٔ ثور ، و ماه در اول درجهٔ سنبله ، و یا ماه در اوّل درجهٔ جَدْی باشد ، و این نیز نظر سعد است.

۱. در اصل . مثل.

باب چهارم : دربیان دانستن آن که هر روزی ماه در کدام برج است ؟ :

و این معنی بر دو مقدّمه معلوم می گردد:

و مقدّمهٔ اوّل ،آن است که بدانی که در آن روز آفتاب،در کدام بُرج است، و ضابطهٔ این ، آن است که بدانی ، چون روز اوّل که نوروز شود . آفتاب به برج حَمَل آید ، چنان چه معلوم شد که آفتاب هر یک ماه، در یک بُرج می باشد . پس دایم حساب را نگاهدار که از نوروز چند گذشته است ؟

مقدّمهٔ دوم ، دانستن این قواعد را قطعه‌یی است که خواجه نصیر الدّین[1] - قُدّس سّرهُ - به جهت دانستن ماه - که در کدام بُرج است - فرموده اند. اگر چنان که در حساب نگاه دارند ، تخلّف واقع نشود. بیت :

هر که از ماه شد مضاعف کن	پنج دیگر فضای بر سر آن
پس ز بُرجی که آفتاب دو است	بکن آغاز پنج پنج بر آن
هر کجا منتهی شود اعداد	ماه آنجا بود یقین می دان

مثلاً : آفتاب در حَمَل است، و از ماه دور شده است ، آن را مضاعف سازیم، یعنی[2] دو چندان کنیم ، بیست شود . و باز پنج دیگر افزاییم ، بیست و پنج شود . بعد از آن ، از حَمَل که فرض کرده ایم ،که آفتاب آنجا است ، آغاز بایدکرد ، در هر بُرجی که عَدَد بَروُ منتهی ، و ماه در آن بُرج باشد. مثلاً : در این عدد آخر شود ، ماه در « اَسَد » باشد. و عدد هرچه کمتر از پنج واقع شود، آن را در حساب نباید آورد. مثلاً : از ماه دو گذشته باشد ، آنرا مضاعف کند، چهار شد ، پنج دیگر افزودیم نُه شد ، همان یک اعتبار را دارند، و چهار را اعتبار نباید کرد. واللّه اَعْلَمُ بالصّواب.

۱. ابو جعفر نصیر الدین محمد بن حسن طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ ق / ۱۲۰۱ - ۱۲۷۴م) از علمای بزرگ ریاضی و نجوم و حکمت ایران است و نیز از وزرای آن عصر و از فقهای بزرگ مذهب تشیع و موجد زیج ایلخانی در مراغه (ایران) و مؤلف بزرگ اخلاق ناصری و آثار بسیار دیگر (فرهنگ فارسی معین، ج ۶).

۲. در اصل : بعینی.

باب پنجم: دربیان آن که ماه در هر برجی که باشد ، چه کارها «نیک» بُوَد و چه کارها «بَد» بُوَد ، و چه کارها «میانه» بُوَد .

[نیک]:

چون ماه در بُرج حَمَل باشد: دیدن پادشاهان و حاکمان و زرّینه ساختن و نو پوشیدن ونوبریدن و حمام رفتن و ختنه کردن وصید کردن و بنیادکارها کردن و خون‌گرفتن و رگ‌گشادن و اسب خریدن و اسب را خَصی‌کردن و سفر کردن و ناخن چیدن و ابتدای مهّمات کردن که تعجیل باشد، نیک .

[میانه]:

و بر تخت نشستن و فرزند به مکتب نشاندن ، و در جایی و کاری[1] رفتن، میانه.

[بد]:

و حاجت خواستن و سواری کردن،و سرتراشیدن ، و فرزند از شیر باز داشتن، و ابتدای تعلیم نمودن، و عهد بستن ، و اجناس خریدن ، و شرکت کردن ، و در شهر ودر خانه در آمدن ، و بنـای عمـارت نشـاندن و زراعت کردن،بد.

[نیک]:

چون ماه در بُرج ثور باشد : و برتخت نشستن و بیعت کردن و حاجت خواستن ، و دیدار پادشاهان دیدن ، و خاتونان دیدن ، و به عیش و مهمانی رفتن . و سواری کردن و نکاح کردن و فرزند را از شیر باز کردن،و فرزند به مکتب دادن،و عهد بستن، و در شهر و در خانهٔ خود در آمدن ، و بنیاد عمارت نهادن و مِلْک خریدن و بزْده خـریدن ، و اسب را خَـصی کـردن ، و درخت نشاندن ، و زراعت کردن ، و ناخن چیدن و به‌کار نزدیک رفتن و خانه به خانه

---

۱. در اصل : کالی

رفتن، نیک بود.

[میانه]:

و زرّینه ساختن و نو پوشیدن و نوبریدن و ابتدای تعلیم کردن و اجناس خریدن، میانه .

[بد]:

و سر تراشیدن و حمّام رفتن و صید کردن و بنیاد کارها که زود تمام شود ، و شرکت کردن و رگ گشادن و داروخوردن و سفرکردن به تخصیص اوّل برج ، بد.

[نیک]:

اگر ماه در بُرج جوزا باشد : حاجت خواستن و دیدار خاتونان دیدن ، و نو بریدن و نوپوشیدن و محروس کردن و نکاح بستن و سرتراشیدن و ابتدای تعلیم کردن و سفر کردن و نقل کردن از جایی به جایی، نیک.

[میانه]:

و بیعت کردن و دیدار حُکّام دیدن و به مهمانی رفتن و زرّینه ساختن و حمام رفتن و ختنه کردن و فرزند را از شیر باز کردن و ابتدای کارهای زود کردن و عهد بستن و در خانهٔ نو و در شهر در آمدن و دارو خوردن و درخت نشاندن و زراعت کردن ، میانه .

[بد]:

و بر تخت نشستن و بنیاد عمارت کردن و رگ گشادن و ناخن چیدن،بد.

[نیک]:

اگر ماه در برج سرطان باشد : دیدار حاکم دیدن ،و مهمانی رفتن ، و سر تراشیدن و حمام رفتن و ختنه کردن و فرزند را از شیر بازداشتن ، و فرزند به

مکتب فرستادن ، و ابتدای تعلیم نمودن و ابتدای کارها که زود آخر شود ، و دارو خوردن و بَرْده خریدن ، و اسب را خَصی کردن ، و درخت ها نشاندن و زراعت کردن و سفر کردن و ناخن چیدن ، نیک .

[میانه]:

و دیدار خاتون دیدن و نو پوشیدن و نو بریدن و سواری کردن و عهد بستن و اجناس[1] خریدن و رگ گشادن و مِلْک خریدن و اسب خریدن و از جایی به جایی رفتن، میانه .

[بَد]:

و بر تخت نشستن و بیعت کردن و حاجت خواستن و زرّینه ساختن و نکاح کردن و صید کردن و شرکت [کردن و] در شهر و خانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن ،بد.

[نیک]:

چون ماه در برج اسد باشد : بیعت و حاجت خواستن و دیدار حُکّام دیدن و عهد بستن و در شهر و خانهٔ نو در آمدن و عمارت نهادن و رگ گشادن و املاک خریدن و اسب خریدن و اسب را خَصی کردن و ناخن چیدن و نقل نمودن، نیک.

[میانه]:

و سر تراشیدن و فرزند از شیر باز داشتن و ابتدای تعلیم کردن و فرزند به مکتب نشاندن و شرکت کردن و درخت نشاندن ، میانه.

[بد]:

و مهمانی رفتن و نوبریدن و نوپوشیدن و ابتدای کارها که زود آخر شود،

---

۱. در اصل . جناس.

و اجناس خریدن و دارو خوردن و زراعت کردن و سفر کردن،[بد].

[نیک]:

چون ماه در برج سنبله باشد: بیعت کردن و نو بریدن و نوپوشیدن وسواری کردن و ختنه کردن و فرزند از شیر باز گرفتن و فرزند به مکتب فرستادن [1] و صید کردن و عهد بستن و اجناس خریدن و شرکت کردن و درشهر و در خانهٔ نو در آمدن، و بنیاد عمارت نهادن و درخت نشاندن ، وزراعت کردن و سفر کردن ، نیک

[میانه]:

حاجت خواستن و دیدار حکام دیدن و مهمانی رفتن و سرتراشیدن و ابتدای کارها نمودن و دارو خوردن و ناخن [2] چیدن و نقل از جایی به جایی نمودن ، میانه.

[بد]:

و نکاح کرن و رگ گشادن ، بد.

[نیک]:

چون ماه در [برج] میزان بود : مهمانی رفتن و نو بریدن و نو پوشیدن و سواری کردن و سر تراشیدن و ختنه کردن و صید کردن و ابتدای کارها نمودن و اجناس خریدن و دارو خوردن و املاک خریدن و سفر کردن و ناخن چیدن ، نیک .

[میانه]:

و بیعت کردن و دیدار حُکّام دیدن و حاجت خواستن و نکاح کردن و فرزند به مکتب دادن و بنیاد عمارت نهادن و رگ گشادن و اسب خریدن و

۱. در اصل : و فرزند به مکتب فرزندن فرستادن.

۲. در اصل : ناخون.

درخت نشاندن و زراعت کردن، میانه.

[بد]:

و فرزند به مکتب دادن و عهد بستن و شرکت [کردن] و در شهر و خانهٔ نو در آمدن و نقل از جایی به جایی نمودن ، بد.

[نیک]:

و اگر ماه در برج عقرب بود : دارو خودرن و درخت نشاندن و ناخن [۱] چیدن ، نیک.

[میانه]:

و سر تراشیدن و عهد بستن و زراعت نمودن ، میانه.

[بد]:

و حاجت خواستن و مهمانی گرفتن و نو بریدن و نوپوشیدن و سواری کردن و نکاح [کردن] و ختنه کردن و فرزند از شیر بازگرفتن و فرزند به مکتب دادن و صید کردن و در خانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و ابتدای کارها نمودن و اجناس خریدن و شرکت کردن و به شهر و به خانهٔ نو در آمدن و رگ گشادن و املاک خریدن و بَرْدَه واسب خریدن و اسب را خَصی کردن و سفر کردن و نقل کردن ، بد.

[نیک]:

اگر ماه در بُرج قوس باشد : بیعت کردن و دارو خوردن و حاجت خواستن و دیدار حُکّام دیدن و زرّینه ساختن و نو بُریدن و نو پوشیدن و نکاح کردن و سر تراشیدن و ختنه کردن و فرزند از شیر باز گرفتن و فرزند به مکتب دادن وصید کردن و اجناس خریدن و اسب خَصی کردن و نقل نمودن،نیک.

۱. در اصل : ناخون.

[میانه]:

و مهمانی رفتن و سواری کردن و ابتدای کارها نمودن و شرکت کردن و در شهر و خانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و املاک خریدن و سفر کردن و ناخن چیدن، میانه.

[بد]:

و دارو خوردن وزراعت کردن،بد.

[نیک]:

و اگر ماه در بُرج جَدْی باشد : ختنه کردن و فرزند به مکتب دادن و ابتدای کارها نمودن و اسب خریدن و درخت نشاندن و زراعت کردن، نیک.

[میانه]:

و دیدار حُکّام دیدن و نو بریدن و اجناس خریدن ودر شهر و خانهٔ نو در آمدن و املاک خریدن ، میانه.

[بد]:

و مهمانی رفتن و سواری کردن و نکاح کردن و سرتراشیدن و فرزند از شیر باز داشتن و صید کردن و عهد بستن و بنیاد عمارت نهادن و رگ گشادن و دارو خوردن و بَرْده خریدن و اسب را خَصی کردن و ناخن[1] چیدن و نقل از جایی به جایی کردن ، بد .

[نیک]:

چون ماه در بُرج دَلْو باشد: ختنه کردن و عهد بستن و اجناس خریدن و در شهر و در خانهٔ خود در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و اَمْلاک خریدن و اسب خصی کردن، [نیک].

---

۱. دراصل : ناخون

[میانه]

و درخت نشاندن و زراعت کردن و سر تراشیدن و فرزند از شیر باز گرفتن و صید کردن و رگ گشادن و اسب خریدن و نقل از جایی به جایی نمودن ،میانه.

[بد]:

و دیدار حُکّام دیدن و مهمانی رفتن و نوبریدن و نوپوشیدن و سواری کردن و نکاح کردن و ابتدای کارهای تعجیل نمودن و شرکت [۱] کردن و دارو خوردن و سفر کردن ، بد.

[نیک]:

چون ماه در برج [حوت]باشد: بیعت کردن و حاجت خواستن و دیدار حُکّام دیدن و به عیش [نشستن]و مهمانی رفتن و نو بریدن و نوپوشیدن و نکاح کردن و سر تراشیدن و فرزند به مکتب فرستادن و صید کردن و ابتدای کارهای تعجیل نمودن و عهد بستن و اجناس خریدن و دارو خوردن و املاک خریدن و بڑده خریدن و درخت نشاندن و سفر کردن و نقل نمودن، نیک

[میانه]:

و سواری کردن و ختنه کردن و در شهر و درخانهٔ نو در آمدن و بنیاد عمارت نهادن و اسب خریدن و زراعت کردن ، میانه.

[بد]:

ورگ گشادن و ناخن چیدن بد.

دیگر فایده: بدان که چون ماه به درجهٔ نوزدهم میزان برسد ، وتا سه درجه عقرب کَرّ بماند ، آن را طریقهٔ محرّقه گویند. و چون قمر در محرّقه باشد هیچ کار نباید کرد. والله اعلم بالصواب .

۱. در اصل شرکت کردن .

باب ششم : در دانستن آن که اوّل ماهی ، روز است به طریق حساب ابجد بود.

این حساب منسوب [1] است به حضرت پروردگار [2] دانایان علی عِمْرانی [3] و دانستن این موقوف است بر چهار مقدّمه :

مقدّمهٔ اوّل : آن است که ماه از این کلمه که :« ابجد ، هوز ، حطی» که ابتدای آن از الف است تا به یا، آن را برای عدد نهمین معین کرده اند. و این اول مراتب اعداد است ، بدین موجب است :« ا ب ج د ، ه و ز ، ح ط ی . »

مقدّمهٔ دوم :.آن است که از سال هجرت ، آن چه گذشته باشد ، هشت هشت ، طرح کند ، آن چه باقی ماند و دو نیز کم کند، حرف ابتدا ثبت نماید. و بر هر حرف که عدد آخر شود ، عدد آن حروف را بگیرد ، و ضبط نماید. مثلاً : اگر یکی باشد.« ا» بگیرد ، و یکی که عدد اوست ، نگاه دارد، و اگر دو ماند، « ب » بگیرد، دو حساب کند. و اگر سه ماند، «ج » بگیرد، و سه حساب کند . و اگر چهار ماند ، حرف دال «د»بگیرد ، و چهار حساب کند. و اگر پنج ماند ، حرف «ه » بگیرد. بر این قیاس. و اگر شش ماند ،حرف « و » بگیرد، و اگر هفت ماند ، حرف « ز» بگیرد.

مقدّمهٔ سیم : آن است که به جهت دوازده بروج ، این دوازده حروف «زبج هوا بده زاج» مورد شده . چنان که «ز» از محرم باید گرفت . تا به آخر. بدین موجب : « محرّم ز» «صفر ب » ،« ربیع الاول ج » ، « ربیع الاخره »،« جمادی الاول و»، و جمادی الاخرب ا»، و «رجب ب » «شعبان د » ، «رمضان ه »، «شوال ز» ، «ذوالقعده ا» ،« ذو الحجة ج »

مقدمهٔ چهارم : که چون از حساب سال ، هشت هشت طرح کند ، آن چه بماند، از او ، دو دیگر کم کنند، حرف واو را بگیرند ، و عدد او را نگاه دارند. هر ماه که خواهندکه غرّهٔ او را بدانند ، حرف اوّل بگیرند و عدد حرف ماه را ، بر عدد حروف سال بیفزایند . بعد از آن پنج دیگر بر آن در عدد بیفزایند . بعد از آن

---

۱. در اصل : منعب(؟).

۲. در اصل : حضرت پروردانایان (؟)

۳. علی عمرانی بن احمد بن عمرانی موصلی ، ریاضی دان و ستاره شناس (متوفی در حدود سال ۳۴۴ ه ق)، در علم نجوم و ریاضی آثار فراوان دارد (لغت نامه ، مادّهٔ «ع») . در اصل :«علی عمران » است!

هفت هفت طرح کنند. آن چه بماند ، غرّهٔ ماه آن روز بود. و اگر یک ماند ، یک شنبه ، و اگر دو ماند ، دوشنبه ، واگر سه ماند ، سه شنبه ، و اگر چهار ماند ، چهارشنبه ، و اگر پنج ماند ، پنج شنبه ، و اگر شش ماند ، جمعه ، و اگر هفت بماند، شنبه غرّهٔ ماه ازآن روز باشد .

و به جهت [آن که]برخاطر ها روز یابد مثال آورده شود . مثلاً : در سال تحریر این نسخه ، تاریخ هجرت ، هشتصد وشصت و نُه بُود، و هشتصد و شصت و چهار ساقط شد ، پنج ماند . اول حرف ابجد بود ،گرفتیم و شمردیم ، حرف پنج دال بود ، نگاه دارد. و ماهی که غرّهٔ او می خواستیم که بدانیم ، جمادی الاخر بود ، اول او الف است ، عدد او ، یکی است : بر آن چهار افزودیم ، پنج شد . دیگر بر آن افزودیم ، ده شد ، هفت طرح کردیم ، سه ماند . غرّهٔ ماه روز سه شنبه بود ، و در این حساب هیچ اختلاف نیست.

باب هفتم : دربیان آن که هر روزی و هر شبی و هر ساعتی به کدام کواکب ، تعلق دارد .

روز شنبه ، به زُحل تعلّق دارد.

روز یک شنبه ، به آفتاب تعلّق دارد.

روز دوشنبه ، به قمر[1] تعلق دارد.

روز سه شنبه ، به مریخ تعلق دارد.

روز چهارشنبه ، به عُطارد تعلق دارد.

روز پنج شنبه ، به مشتری تعلق دارد.

روز جمعه ،به زُهره تعلق دارد.

و شب دوشنبه ، به مشتری تعلق دارد.

و شب سه شنبه ، به زُهره دارد .

شب جمعه ، به ماه تعلّق دارد.

و ساعت اول هر روزی بدان کوکب تعلّق دارد که آن روز بدان منسوب[2] است و ساعت دوم به کوکبی که بعد از آن کوکب بود ، تعلق دارد. چون ساعت

---

[1] در اصل تعمیر.

[2] در اصل معصوب

هشتم شود، باز به همان کوکب تعلق داشته باشد که باز از او آغاز نموده شده است. مثلاً ساعت اوّل شب، مثلاً اوّل ساعت زحل است. دویم مشتری، سیم مرّیخ، چهارم شمس. باز از زحل شروع کرده شود، بدین موجب است. باقی ایام و ساعات.

باب هشتم: دربیان آن که هر ساعتی که به یکی از کواکب سیّاره تعلق دارد. چه کار نیک و چه بد.

ساعت زحل نیک است: برای جوی کندیدن و زراعت کردن و حیله ساختن و برده خریدن و نوبریدن و نوپوشیدن. و تولّد فرزندی که در این ساعت بُوَد، بسیار عُمْر بود.

ساعت مشتری نیک است: مردیدن سادات و قضات و وعده کردن و حاجت خواستن و نوبریدن و نو پوشیدن. و عقد حمل ساختن، و ابتدای کارهای بزرگ کردن. و تولّد فرزند که در این ساعت زاید، نیک است، و دراز عُمرْ بود، و اهل خانه بود.

و **ساعت مِرّیخ نیک است**: مردیدار امرا و اهل صلاح، و آلت حرب ساختن و سفر کردن و اسب تاختن و قصد دشمنی کردن و جوی کندیدن [1] و فرزندی که در این ساعت زاید، قُمار باز و جلاّد و حرام روزی باشد.

ساعت آفتاب نیک است: دیدن پادشاهان و نوبریدن و نوپوشیدن و بیع کردن و سفر کردن و حمام رفتن وزرگداختن و فرزندی که در این ساعت تولّد شود، دِراز عُمْر باشد، و نیکبخت، و اهل دانش باشد،

ساعت زُهْرَه نیک است: خواستن حاجت اهل طرب و نکاح کردن و زفاف نمودن و نوبریدن و نوپوشیدن وکنیزک خریدن و قصد حجامت کردن و معالجت نمودن و با منکوحهٔ خود آمدن، و فرزندی که در این ساعت تولّد شود، غیرت درست باشد.

ساعت عطارد نیک است: قرآن خواندن و خط نبشتن و کودک به مکتب فرستادن و رسولان فرستادن، و فرزند که در این ساعت تولّد شود، دانا و

۱.کندن، دستور کندن دادن (لغت نامه).

بزرگ بود و نویسنده.

ساعت قمر نیک است : دیدن امراء و سفر کردن و عمارت کردن و صید کردن و تحصیل نمودن و به حمام رفتن و زراعت کردن و نو بریدن و نو پوشیدن ، و فرزندی که در این ساعت تولّد شود ، خوب روی و دانا باشد.

باب نهم : در بیان ساعت شب و روز :

در آن چهار فصل است : بدان که در شبان روزی بیست و چهار ساعت است . چون آفتاب اول به حَمَل رسد ، شب و روز برابر باشد ، یعنی دوازده ساعت روز و دوازده ساعت شب.

بدان که هر ساعتی را شصت بخش کرده اند . بدان که در سه ماه روز دراز می شود و شب کوتاه ، و در هر روزی دو دقیقه زیاده شود. چنان چه در هر ماهی یک ساعت دراز می شود ، مثلاً :

چون آفتاب به آخر حَمَل رسد ، روز سیزده ساعت باشد ، و شب یازده ساعت .

و چون آفتاب به آخر ثور رسد ، روز چهارده ساعت شود ، و شب ده ساعته بود .

و چون به آخر جوزا برسد ، روز پانزده ساعت شود ، و شب نه ساعت باشد . پس این دراز ترین روزها وکوتاه ترین شبها است .

چون آفتاب به آخر سرطان برسد ، روز چهارده ساعت باشد ، و شب ده ساعت .

چون آفتاب به آخر برج اسد برسد ، روز سیزده ساعت ، و شب یازده ساعت.

چون آفتاب به آخر سنبله برسد ، وروز اول «میزان» ، شب و روز برابر باشد و برعکس بهار .

در سه ماه روز کوتاه می شود و شب دراز، تا اول «جَدْی» ک روز نه ساعت ، و شب پانزده [1] ساعت . و شب اول جَدْی را شب «یلدا» [2] گویند ، و از

۱. در اصل : یازده
۲. در اصل : یکرا

سه ماه زمستان که جَدْی باشد ، تا آخر «حوت» ، روز دراز شود و شب کوتاه تا در «حَمَل» برابر شود.

باب دهم : در بیان جَمَرات و اَیّام عجوز :

زیرا آن که چون آفتاب به حوت برسد ، از سیم تا پانزدهم ، سه «تَف» یعنی گرمی اعتبار کرده اند که ابتدا می شود ، و منجّمان آن را «جَمْره» گویند. و مابین هر تَفّی ، هفت روز می شود:

اوّل «تفّ زمین است و آن را «جَمْرَةُ الاَرْض» [گویند]، و این در سیوم روز حوت می شود.

دوم «تفّ آب » است ، و این را «جَمْرَة الماء» گویند ، و این هفت روز ، پس از تفّ زمین پیدا می شود . چنان که روز نهم حوت باشد.

سیم «تَفّ هوا» است ، و این را «جَمْرَة الهوا» گویند و این نیز هفت [روز] پس از تفّ آب پیدا می شود . چنان که روز یازدهم حوت باشد .

و چون هفت روز ، از تفّ هوا بگذرد ، و هفت روز های دیگر را ، «ایام عجوز» گویند ، یعنی هفتهٔ کم بَرْد این است ، دویم حوت باشد ، تابیست و هشتم .

باب یازدهم : در بیان اعتبار سال عرب و عجم و تُرک :

فصل :

بدان که اوّل ساعت در عرب ، از اول محرم گویند و نام های دوازده ماه است : مُحرَّم، صفر ، ربیع الاول ، ربیع الآخر ، جمادی الاول ، جمادی الآخر ، رجب ، شعبان ، رمضان ، شوال ، ذوالقعده و ذوالحجة.[1] روز اول هر ماه را «غَرَّه» گویند ، و آخر را «سَلْخ» ، و میانه را «نصف» .

و اهل حساب از محرّم آغاز نموده ، یک ماه را ، «سی» می گویند و یک را «بیست و نه» . اول سال ، براین حساب کرده می شود. گاه دربهار بود، گاه در تابستان ، گاه تیر ماه ، گاه زمستان ، و تاریخ ها و قباله ها وبیشتر چیز که

---

۱. در اصل : ذوالحج، ذوالقعد

نویسند، بر این می شود . و ابتدای این تاریخ از ماه آمدن رسول کریم است – صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم – .

فصل :

و اول سال در پارسی . از اول روز «نوروز» گیرند و نوروز آن را گویند که اول آفتاب به اول برج «حَمَل» در آید . و نام های دوازده ماه این است که آفتاب در آن جای ها می باشد :

فروردین ماه : حمل و «یساکه» .
اردیبهشت ماه ، ثور و چیت.
خرداد ماه، جوزا، اهار ، و سه ماه بهار است.
تیر ماه ، سرطان ، ساون .
مرداد ماه[۱]، اسد ، پدر . (بهادون)
شهریور[۲] ماه ، سنبله ، اسوج، این هر سه ماه تابستان است .
مهر ماه ، میزان ، کیتی (کاتک).
آبان ماه[۳] عقرب ، تاهاری ، ماه منکهر .
آذر ماه[۴]، قوس ، پوه، و این سه ماه ، تیر ماه[۵] است.
دی ماه، جَدْی، ماه
بهمن، ماه دلو، بهکن (پهاگن).
اسفند[۶] ماه ، حوت ، چیستر. و این هر سه ماه ، زمستان است .

و ماه منجّمان و دیوان و دهقانان و اکثر مردم . اول سال و آن را نوروز گیرند . چون این دوازده ماه بگذرد و پنج روز دیگر بیفزایند ، و آن را «خمسهٔ محرّقه» گویند ، بعد از آن سال نو اعتبار کنند.

فصل :

اول سال درمیان دانایان و منجمان ، دوازده جانور را اعتبار کرده اند و

---

۱. در اصل داد ماه
۲. در اصل شهر ماه
۳. دراصل البان
۴. در اصل . آزر ماه
۵. ظاهراً پاییز یا خریف و همه جا در این رساله همین است ، اما حتماً تحریف «پاییز» است
۶. در اصل اسفندار ماه

نامهای جانوران این است به ترکی و فارسی : «سیچقان : موش» ، «اود: کاو»، «پارس : پلنگ »،«توشقان : خرگوش ، «لوئی : نهنگ»،« ایلان : مار»، «یونت:»، «اسب قُوی گوسفند» ، «سچکان پیچی: حمدونه میمون»،« تخاقوی :مرغ»، «تنکوز : خوک»،«ایت:سگ[1]» .

باب دوازدهم: در دانستن حکم هر سال که اول ماه[2] یکی از این روزها هفت باشد.

بدان که : چون روز اول ماه محرم که اول ساعت سال عرب است - یک شنبه باشد ، در آن سال ، باران اندک بارد ، و رودهای مختلف پدیدار آید. و در آخر سال ، گرانی طعام پدید آید. مرگ گاوان شود. عسل کم باشد.

و چون روز دوشنبه باشد ، دلیل خشکی و تنگی بود در کوهستان .

و چون سه شنبه باشد ، دلیل بر سختی زمستان و بسیاری برف و باران وآفت میوه ها و بسیاری گوسفندان و بسیاری مرگ درمیان مردمان .

چون چهار شنبه باشد ، در آن سال غلّه بسیار شود ، و باران های پر فایده بارد بعون الله تعالی. «وبا» پدید آید . نعوذ بالله منها.

چون پنج شنبه باشد ، زمستان میانه گردد، و غَلّه و میوه بسیار بار[3] آید و رنجوری پدید آید .

و چون جمعه باشد، دلیل است که زمستان آسان بگذرد و برف و باران کم باشد . و گندم کم شود، و مرگ کودکان بسیار بود .

و چون اول محرم شنبه باشد ، در آن سال زمستان سخت بگذرد و گندم [بسیار] شود و انگور را آفت رسد و عسل بسیار باشد.

باب سیزدهم : در دانستن احکام هر سالی که روز نوروز از یکـی از اینها، روزهای هفته باشد :

بدان که : چون روز نوروز که سال عجم است ، به روز شنبه باشد ، در آن سال

۱. در تقویم های خشتی ایرانی لفظ « ایل = ئیل » به معنی «سال» بعد از تمام نام های جـانوران می‌آید، مثلاً :« ایلان ئیل : سال نهنگ».

۲. در اصل : ماه محرم یکی

۳. دراصل : بارد

کارها بر مردم دشوار شود و چیز کم یافته شود، و باران بسیار بارد ، و غله وانگور بسیار شود ، و کودکان بسیار بمیرند.

و چون روز یک شنبه باشد ، آن سال مبارک بود، و غله و میوه های بسیار شود. و مفسدان هلاک گردند ، و مرگ چارپایان شود، و مردم درویش فراخ روزی گردند ، و گندم را آفت رسد ، و سر ما سخت باشد ، و بیماری و مرگ زنان بسیار بود ، و آفت گوسفندان بود.

چون نوروز ، روز دوشنبه باشد ، در آن سال مردم را ترس افتد، و چیز های صیف [تابستان] بسیار ، و نا ایمنی راه ها شود. و از طرف برآمدن آفتاب، پادشاه بمیرد . آب چشمه ها بد شود.

چون روز سه شنبه بود ، در آن سال ، پادشاهان نیکو، و غله بسیار شود ، و زمستان سرد گردد، و طعام فراوان و نیکو بود .

چون روز چهار شنبه نوروز باشد ، مردم را در آن سال ، رنج بسیار رسد، و لشکر کشی و جنگ میان دوپادشاهان بسیار گردد، و غله گران باشد. و طعام و کشت ها را آفت رسد . و عَسل و بیماری بسیار بود ، و کودکان بسیار بمیرند.

چون نوروز ، روز پنج شنبه بود ، در آن روز مبارک بود، و نکاح بسیار و شادی و خرمی[1] بسیار بود ، و در تابستان باد وزد ، و بیماری و مرگ بسیار بود ، و سر ما سخت گردد.

و چون نوروز ، روز جمعه باشد ، آن سال خجسته و مبارک باشد . در آن سال مردم بسیار به غزا و حَجّ روند، و در میان مردم ، نکاح و سازواری بسیار واقع شود،و میوه بسیار بود، و حال مطربان وزنان نیکو بود. و اللّه أعلم بالصواب .

باب چهاردهم : در دانستن آن که هر فرزندی که متولّد شود ، چه طالع دارد ؟

بدان که وقتی که [کودک] از مادر تولد شود ، در آن ساعت، هر برجی که از طرف مشرق برآید ، آن برج را طالع آن فرزند گویند . و ضابطهٔ نخستین در این باب آن است که بدانی که از این دوازده برج، دایم پنج برج به روی زمین

۱. در اصل . خورمی

می‌شود و پنج برج در زیر زمین، و یک برج به کنارهٔ آفتاب برآمدن ، و یک برج به کنارهٔ فرو رفتن آفتاب. دیگر بدان که هر ساعت که شبانه روزی که می گذرد ، برج آن طرف آفتاب برآمدن طالع می شود . چنان که از آفتاب بر آمدن تا روز دیگر ، همان وقت از این دور زده ، تمام طالع می شود.

و چون این مقدّمه معلوم شد ، بدان که در وقت متولّد شدن فرزند می‌باید دید که آفتاب در کدام برج است ؟ و از آن جای حساب باید نگاه داشت . مثلاً : اگر آفتاب در برج حمل باشد ، و فرزند اگر به وقت برآمدن دو ساعت بگذرد و تولّد شود ، ثور طالع باشد ، و از روز چهار ساعت گذشته باشد ، جوزا طالع باشد ، اگر هشت ساعت گذشته باشد ، اسد طالع بود ، اگر ده ساعت گذشته. باشد ، سنبله طالع باشد ، و اگر آفتاب فرورفتن متولّد شود ، که دوازده ساعت باشد ، میزان طالع بود . و بدین دستور ، اگر دو ساعت از شب گذشته باشد ،که تولّد شود ، عقرب باشد. اگر پیش از دو ساعت آخر شب تولد شود ، طالع حوت باشد . بر این قیاس از برجی که آفتاب در آن باشد ، نگاه باید داشت ، و بدین دستور حساب باید کرد ، و الله اعلم بالصواب.

فصل :

چون این مقدمه معلوم شد،بدان که در هر وقتی که برجی از مشرق طلوع کند ، آن را طالع گویند . و خانهٔ چهارم طالع را از طرف زیر زمین ، تحت الارض[1] گویند . و خانهٔ هفتم طالع را زتد غار سه گویند . و خانهٔ دهم طالع را که میان راست مشرق و مغرب بود از طرف روی زمین آن «عاشر وسط السماء» گویند .

خانهٔ اول برج ، به عُمْر و تن وابتدای کارها تعلق دارد.

خانهٔ دوم و خانهٔ میش و باران است .

خانهٔ سیم ، خانهٔ برادران است . و مالها و مؤانست وموافقت کارهاست.

خانهٔ پنجم ، فرزندان و شادی ها و هدیّه ها است .

خانهٔ ششم ، بندگان و خدمتکاران و چارپایان خُرْد[2] است.

خانهٔ هفتم ، زنان همسایگان و خصمان و کنیزکان .

۱. در اصل : زیر الارض

۲. دراصل : خورد

خانهٔ هشتم، ترس و مرگ و نکبت میراث است.
خانهٔ نهم، سفر و علم و دین است
خانهٔ دهم، خانهٔ حکام و سلطان است.
خانهٔ یازدهم، امر های بزرگ.

فصل:

هر برجی که از برج دوازدگان[۱] واقع شود، دلالت بر حِرَف دارد:
حَمَل: قصابی، و طبّاخی و دهقانی.
جوزا: دبیری و درودگری.
ثور: حمادی و باجه خواهی.
سرطان: طوّافی و حلاّجی، پالیز بانی، فقّاعی[۲] و گرما به بانی
اسد: مهتری، و کیلی، بزازی[۳] وقصّابی.
سُنْبُلَه: تجارت و زراعت، و معلمی دارو فروشی.
میزان: امامی و مؤذنی و درم فروشی و ترازویی داری.
عقرب: وکیلی و قصّابی و کشتی بانی.
قوس: وکیلی و حاکمی و سواری و مسگری و کمانگری.
جَدْی: شبانی، ودبّاغی و هر بندگی کردن و هیزم کشی.
دلو: کالا و اسباب و حمّامی و نَو بُری.
حوت: وکیلی و داروخوری و پالان دوزی.

باب پانزدهم: در بیان آفتاب گرفتن که آن را «کسوف» گویند.

بدان که هر یک ساعت که آفتاب گرفته شود، حکم آن شش ماه بماند.
و اگر آفتاب یک ساعت گرفته شود، حکم آن، یک سال بماند.
و اگر دو ساعت گرفته شود، حکم آن دو سال بماند.
و گرفتن آفتاب در حَمَل، دلیل بر هلاک شدن پادشاهان و بزرگان و اصحاب دولت و پیدا شدن فتنه در ملک کابل و تبریز و شیراز و هلاک شدن

۱. دوازده کان که
۲. در اصل. پالیزبانی تفاعی
۳. در اصل. تراری

جانوران و پدید آمدن علّت ها و درد سر دروی ، و رسیدن آفت درختـان و میوه‌ها.

[وگرفتن آفتاب] در ثور ، دلیل کند بربسیاری بیماری و مردن و هلاک شـدن ستوران و سم شکافتن وکم شدن یاران و میوه ها.

وگرفتن آفتاب در جوزا ، دلیل کند بر بدی حال حُکّام و اهل دیوان و علماء و پیدا شدن بیماری و فتنه و اختلاف میان مردم عامّ و خاصّ.

[وگرفتن آفتاب] در سرطان، دلیل کند بر بلا و نکبت در عالم و غـرق شـدن کشتی‌ها و غدر و مکر کردن وگرفتاری پیکان و جانوران و هلاکت جانوران و رنجوری کودکان و بسیاری درد چشم.

[وگرفتن آفتاب]در اسد، دلیل کند بر هلاکت اهل ساعت و پادشاهان و امراء و پیدا شدن طاعون - نَعُوذُ بِاللّه مِنْها - و نقصان زنان حامله وکم شـدن آب چشمه ها.

[وگرفتن آفتاب] در سنبله ، دلیل کند بر تباهی حال و زیران و دبیران و بازرگانان و آشوب در بازار و شکسته شدن نرخ ها و بیماری طفلان و خنکی هوا.

[وگرفتن آفتاب] در میزان ، دلیل کند بر هلاک پسران و ارزانی و خلاصی بندگان و بسیاری زلزله .

[وگرفتن آفتاب] در عقرب ، دلیـل کـند بـر بسیـاری مـضرّت هـا و رنجهـا و فروبستگی کارهای مردم وکشته شدن دزدان و مردن جانوران.

[وگرفتن آفتاب]در قوس،دلیل کند بر فتنه در مصر و خراسان و اصفهـان[1] و خرابی احوال ملوک و مرگ اطفال و آفت حیوانات.

[وگرفتن آفتاب]در جَدْی ، دلیل کند بر بدی حال پسران و دهقـانان و مـرگ ستورانِ کلان و نیکویی حال رعیت و خراب شدن پادشاهان زیانکار.

[وگرفتن آفتاب] در دَلْو،دلیل کند بر خـوبی احـوال وکـمی فـتنه و بسیـاری ولادت‌ها و نیکی حال تاجران و رونق بازاریان .

[وگرفتن آفتاب] در حوت ، دلیل کند بر هلاک جانوران آبی و آفت ستوران و بسیار شدن واحه ها[2] و باران رسیدن . و الله اعلم بالصواب.

---

۱. دراصل : اصنعها

۲. در اصطلاح بغرافیایی : بیابان ها و صحراها وجایی که آبادانی هست (لغت نامه).

باب شانزدهم . در بیان احکام ماه گرفتن ، و این را «خسوف» گویند :

بدان که هر یک ساعت که ماه گرفته شود ، تا یک ماه بماند که اگر نیم ساعت ماه گرفته می شود ، حکم آن تا پانزده روز بود. و اگر یک ساعت گرفته شود ، تا یک ماه حکم او بود . و اگر دو ساعت گرفته شود ، حکم آن ، دو ماه شود. و براین قیاس. و حکم گرفتن ماه از آن برج باشد که ماه آنجا بود.

گرفتن ماه در حَمَل، دلیل کند بر ظفر یافتن پادشاهان بر اعدای[1] زیاد بی انتها ، و کم شدن باران.

[گرفتن ماه] در ثَوْر، دلیل بود بر مردن پادشاهان و خصومت میان مردم و بچه انداختن زنان و آفت گاوان.

[گرفتن ماه] در جوزا، دلیل بود بر بیماری و مرگ میان مردم و گران شدن نرخ ها و عزیز شدن بَرْده و خون ریزش در اطراف ممالک.

[گرفتن ماه] در سرطان، دلیل کند بر مردمان و زنان حامله و آفت میوه و سختی سرما و آشفتگی درمیان خلق.

[گرفتن ماه] در اَسَد، دلیل بود بر اختلاف امرا و اهل کشمیر و بدی حال پیران[2] و دهقانان و کمی آنها.

[گرفتن ماه] در سنبله، دلیل بود بر تباهی حال مردم و غله و کشت های آنها و کم زاییدن چارپایان و حرص نمودن مردم بر زراعت و باغ ساختن و بدی حال و گران شدن حرفت داران.

[گرفتن ماه] در میزان : دلیل کند بر پیدا شدن ظلم و جورمیان مردم و کم بودن باران و بسیار شدن آب ها و آفت رسیدن کشت ها[3].

[گرفتن ماه] در عقرب : دلیل کند بر خرابی زراعت و عزیز شدن چارپایان و بدی حال چارپایان و در صحرا نشستن و مرگ طفلان.

[گرفتن ماه] در جَدْی : دلیل کند بر آفت چهار پایان و پیدا شدن بیماری ها.

[گرفتن ماه] در دَلْو : دلیل بود بر بسیاری فتنه و شورش[4] و خون ریختن میان

---

۱. در اصل : اهداد زباد بی اتهاد

۲. در اصل . حال و پیران

۳. در اصل کشتهایی

۴. دراصل تشور

مردم و آفت میوه ها و هلاک شدن اسبان و بسیاری درد شکم و درد پای.
[گرفتن ماه] در حوت: دلیل کند بر یکی طعام و بی سودی در خریدن و فروختن بسیاری میوه ها، و اللّه اعلم.

باب هفدهم: در دانستن احکام سال و ماه و روز به طریقی که ولیان بدخشان

از قدیم اعتبار نموده اند. چون نخستین تجربه کرده اند تا تخلّف واقع نشود.[1] بدان که حساب فصول و احکام آن نسبت به احوال مردم، سوار شکاری، اعتبار نموده اند. هر کسی که ملاحظه کند، تجربه کند، او را یقین شود که وضع این خالی از ملاحظهٔ امیری نیست، و تفصیل بیان آن به اطناب می انجامد. «العاقل یکفیه بالاشارة».

اکنون بدان که آفتاب دربرج که هشت روزها، آن را آفت به چیزی اعتبار نموده اند و حکمی آفتاب کرده اند، و اول سال را از برج جدی دانسته اند، و ترتیب قواعد حساب میان اهل دیار مضبوط شده، و تتّبع تمام بر این وجه تحقیق که آورده شده.

جدی: کریچه یعنی جای نشستن مرد شکاری نه روز، یعنی آفتاب نُه روز به جای می‌شود. و این آفتاب حال گفته اند، و چنین اعتبار نموده اند که در این روزها آفتاب حرکت نمی کند و مراد او از این آن است که تفاوت حرکت او کم ظاهر است و به جهت تجربه چنین است. در این روزها هوا گرم است، و در هوا تیرگی بود. امّا اکثر بارندگی نشود و کریچه به آن سه روز هوا گرم نرم بود و مسح و تجربه روز سرما بود. و سگ زنجیر نه روز شش سگ تعلق دارد، گرم بود. سه روز به زنجیر تعلّق دارد، سرما بود.

دلو: اسب وزین، نه روز، شش به اسب تعلّق دارد. سرما بود ناخوش[2] تا سه روز به غایت سرما بود. قلم، تا سه روز، هوا نرم باشد، بارندگی بود. و سرزانو، سه روز به غایت سرما بود، و بارندگی نرم باسه روز هوا نرمی بغل یا سه روز، هوا نرم باشد، بارندگی بود. و سر زانو، سه روز به غایت سرما بود،

۱. در اصل: بشود
۲. در اصل: ناخش

و بارندگی شود.

حوت : را سه روز سرما بود . پیش سه روز ، هوا نرم بود . بارندگی شود که او را «ترتار» گویند. روز ، نه روز گرم بود ، و بارندگی باشد ، ترک هوا سه روز ، سرما بود . مرده دل ، نه روز ، هوا میان حال بود ، باد و بارندگی شود.

حَمَل : دلیل سه روز سرما بود . و سینه و دل ، سه روز سرما بود . بغل سه روز گرم بود . بارندگی شود . کتف ، سه روز سرما بود. بارندگی بود.[1] گلو سه روز گرم بود، بارندگی بود. دهان[2] ، دندان ، ریش، سه روز گرم بود. و سرما و بارندگی و باد نیز بود . دماغ ، سه روز ، سرما بود ، و بارندگی بود. چشم ، سه روز بود، بارندگی بود. شانه[3] سه روز سرمابود. شریان[4] ، سه روز این ایام که سرد بود. و البان بی بارندگی.

جوزا : آدم هژده روز ، روز اینجا آفتاب نهال باشد ، دهشت و هیبت، روز نرم و خشک بود . پنج روز آخر سال ، دردات دشت بود، نرم و خشک. چون اسد شود ، سه روز اول برده بود . نه روز دیگر قحط، هژده روز آخر وقت، همین ترتیب می گردد، اول جدی مثلاً و سنبله روش و آخر خود ، و اول میزان سر شریان بود آخر اول او عقرب ، پرده دل بود و آخر بران بود . اول قوس سر زانو بود ، و آخر اسب ، و امکاهیان بود که آخر بران معلوم شد ، والله اعلم .

باب هیجدهم : در بیان شکل یلدوز

بدان که حکما تصور صورت سیری قسمت نموده اند ، و گفته اند هر کسی که عزیمت سفری داشته باشد . در آن روز که روان می شود ، باید که شکل یلدوز، روی به روی نباشد که او نحس است . و هر روزی جایی می‌ستود.

اکنون بدان که روز اول هر ماهی در مشرق می شود.

و روز دویم ، درمیان مشرق و جنوب .

---

۱. در اصل . بارندگی بود بارندکو

۲. در اصل . دهان دهان

۳. در اصل . شانی

۴. دراصل شریانی

و روز سیم در جنوب .
روز چهارم درمیان جنوب و مغرب .
روز پنجم در مغرب .
روز ششم درمیان مغرب و شمال.
روز هفتم در شمال،
روز هشتم درمیان شمال و مشرق ،
روز نهم در زیر زمین .
روز دهم در آسمان .
روز یازدهم در مشرق بود، تا آخر ماه به همین ترتیب معلوم می گردد. چنانچه در هر ماهی در هر جا سه بار می آید .

باب نوزدهم : دربیان احکام رعد و برق

حکمای یونان گفته اند که: حکم آن برجی است که ماه در آن برج است.
در حمل ، دلیل کند به ترتیب برتن و درد چشم و بسیاری دزدان .
در ثور ، دلیل بود بر بسیاری اطعمه و اشربه.
در سرطان ، دلیل کند بر بسیاری بیوه و درد سینه و لدقه و نقرس[1].
در سنبله ، دلیل کند بر جنگ و شورش مردم از صف .
در میزان ، دلیل کند بر بسیاری هوا و باران و او را صف و خوف مردم .
در عقرب ، دلیل کند بر قوّت اهل علم و قضات و اهل صلاح.
در دلو ، دلیل کند بر وزیدن باد و باران و برف و سرما و اختلاف هوا.
در حوت ، دلیل کند بر نیکویی حال بزرگان و حال تجارت و مسافران.

باب بیستم : در بیان احکام قوس قزح :

و حکما ، حکم آن را از اصف[2] داشته اند . هر که در آن برج باشد .
در حمل ، اگر از جانب مشرق باشد ، دلیل بر ارزانی و بسیاری نعمت ، و در مغرب قحط .

۱. در اصل : نعرش
۲. در اصل چنین است ، این لغت شناخته نشد!

و در ثور ، و اگر از طرف مشرق بود ، دلیل بر خوشی و فراخی نعمت .
و در جوزا ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل بر ارزانی وقت است . و آشوب

در سرطان ، اگر از مشرق پیدا شود ، دلیل بر نیکویی و خوشی و فراخی نعمت . و اگر از طرف غرب پیداشود ، دلیل بر ارزانی ، اما فتنهٔ بسیار بود.

در اَسَد ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند بر بسیاری نعمت . و اگر از طرف غرب پیدا شود ، دلیل کند بر استعداد لشکر . و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل بر حرب و فتنه ، و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل بر قحطی و تنگی.

در عقوب ، اگر از طرف مشرق پیدا شود،دلیل کند،بر نیکویی حال مردم، و بسیاری نعمت . و اگر از طرف مغرب پیدا شود بر محاربت و لشکر و قوت اسلام

در قوس ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند ، بر نیکویی حال مردم و فراخی نعمت . و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل کند ، بر علّت های گوناگون .

در جَدْی ، اگر از طرف مشرق پیدا شود ، دلیل کند بر فراخی نعمت و مرگ هندوان . و اگر از طرف مغرب پیدا شود ، دلیل کند بر بارندگی و ژاله [تگرگ]. و اگر از طرف مشرق پیدا شود دلیل کند، بر رنجوری مردم و سلامت اشراف. والله اعلم بالصواب.

*****

اندیشه

و

اندیشه‌مندان

[illegible]

همه عمر بر ندارم سر از این خماری

که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی

[illegible]

خط جواد بختیاری

تدهیب محمد طریقتی

دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
ایران

بیدل، شاعر آینه ها

اشاره:

میرزا عبدالقادر عظیم آبادی متخلص به «بیدل» در سال ۱۰۵۴ ه در عظیم‌آباد پتنه متولد شد و نژاد او از قوم برلاس یا ارلاس جغتایی است. او بیشتر عمرش را در بنگاله به سر برد و در سال ۱۱۳۳ ه در دهلی وفات یافت و در همین شهر در صحن خانه خویش به خاك سپرده شد.

بیدل، چنان که منقول است، ریاضتهای بسیاری کشید و در عرفان مقام ارجمندی به دست آورد و از این روشعرش رنگ و لعاب عرفانی و حکمی به خود گرفت. از او اشعار فراوان در اوزان مختلف، متنوع و حتی دشوار به جای مانده که نشان دهندهٔ قدرتش در این عرصه است. صرف نظر از قصاید، غزلیات، رباعیات، قطعات و ترجیع بند و ترکیب بند، چند مثنوی (از جمله عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت و محیط اعظم) و آثاری منثور (از قبیل: چهار عنصر، رقعات و نکات) نیز از او به یادگار مانده است.

بیدل با اینکه بسیار دیر در ایران شناخته شد، اما دلبستگان فراوانی به دست آورد و در ذهن و زبان عدهٔ زیادی تأثیر گذاشت. برای شناخت هر چه بهتر او، بی مناسبت ندانستیم که این بار نیز به سراغ نوشته های استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی برویم و از زبان او درباره بیدل بشنویم. آنچه از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، بخشهایی ازکتاب ارزشمند « شاعر آینه‌ها» است که استاد در بررسی سبك هندی و شعر بیدل نگاشته‌اند و دراینجا با اندکی تصرف و تلخیص دراختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

(این مقاله در روزنامه اطلاعات،از شماره ۲۱۲۲۶ تا ۲۱۲۳۱، چاپ شده است.)

***

جذبه بیدل

همزبانان ما در خارج از مرزهای کنونی ایران، و همه کسانی که فرهنگ و سنت ادبی آنان باسنت شعر فارسی مرتبط است، بیدل را در کنار حافظ و در مواردی بیشتر از حافظ می پسندند و از شگفتیها اینکه در ایران، حتی تحصیل‌کردگان رشتهٔ ادبیات، و اکثر دارندگان درجهٔ دکتری ادبیات و بسیاری از شیفتگان جدی شعر، او را نمی شناسند ، حتی بسیاری از آنان نام او را نشنیده‌اند ! شاید چنین امری در مورد هیچ شاعری، در تاریخ ادبیات هیچ ملتی دیده نشده باشد.

تفصیل این امر و کوشش برای ایجاد آشنائی میان خوانندگان شعر بیدل تا حدودی که از مجال و فرصت‌های نگارنده ساخته است ، خواهد آمد. در این یادداشت ، غرض ، یادآوری چند نکته اساسی است :

بی گمان همه دوستداران شعر، آمادگی کامل برای التذاذ از شعر او را ندارند، یا بهتر است بگویم بیدل کشوری است که به دست آوردن ویزای مسافرت بدان، به آسانی حاصل نمی شود و به هر کس اجازهٔ ورود نمی دهد ، ولی اگر کسی این ویزا راگرفت، تقاضای اقامت دائم خواهد کرد . شاید به این حساب او درمیان بزرگان ادب ما، دیر آشنا ترین چهره شعر فارسی باشد، پس به آنها که شعر را باهمان عجله ای می خوانند که روزنامه یا رمان بینوایان یاهزار و یک شب را توصیه می کنم که بیهوده وقت عزیز خود را در این راه صرف نکنند. شعر بیدل معماری جدیدی است، با هندسه‌ای ویژه خویش. التذاذ از آن باید از رهگذر مقداری حوصله و اندکی آشنایی با رمزها و کلیدهای خاص شعر او باشد.

التذاذ از شعر بیدل ، مانند التذاذ از هر شعر «نوآیینی» نیاز به مقدماتی دارد که مجموعه آن مقدمات را می توان «سنت ادبی» پیرامون آن شعر نامید. شعر مدرن فارسی (مثلاً شعر نیمایا سهراب سپهری یا اخوان اگر برای کسی که از مجموعه تحولات فرهنگی این صد سال بی خبر باشد، خوانده شود، به جای التذاذ از آن بی گمان خواهد خندید و حق با اوست و این خنده ، خنده

استهزا و کینه ورزی و از سر انتقام و تشفی و حسادت به قبول شعر اینان نیست، خنده ای است بحق و بجا. التذاذ از شعر هر شاعر صاحب سبکی، علاوه بر معارف ادبی عمومی، تاحدی هم نیازمند شناخت «سنت ادبی» یی است که وی در درون آن پرورش یافته است. شعر بیدل اوج یکی از سنتهای کمتر شناخته شده شعر فارسی است، سنتی که استمرار آن در ایران از اوایل عصر زندیه و قاجاریه تقریباً قطع شده است؛ ولی در خارج از ایران (یعنی در شبه قاره هند، ماوراءالنهر و افغانستان) ادامه یافته است. به همین دلیل همچنانکه خواهد آمد، در آن اقالیم او را در کنار حافظ و در مواردی بیشتر از حافظ می خوانند و می پسندند.

ما، برای التذاذ از آثار ادبی متنوع پراکنده در میراث نیاکانمان باید به جوانان کلیدهایی بدهیم که بتوانند در یك دوره معین، و حتی در یك زمان، در کنارهم، از همه آثار آن بزرگان لذت ببرند و از مجموعه خلاقیتهای ادبی آنان، برای رشد استعداد و گسترش تجارب ذوقی و هنری خویش بهره مند شوند، وگرنه شعر و ادب و هنر ما به همان انحطاطی دچار خواهد شد که در دورانهای رکود و تقلید دیده ایم.

بی گمان برای کسی که با سعدی خوگر شده باشد، اگر ناگهان وارد قلمرو شعری صائب تبریزی یا بیدل یا نیما شود، از شعر آنان سرخورده خواهد شد و اگر کسی باقلمرو منوچهری و فرخی ذهنش عادت کرده باشد،از نظامی و خاقانی این دو قله بلند شعر فارسی، کمتر می تواند لذت ببرد. شعر این بزرگان، همه، در صورتی قابل التذاذ است که ما کلیدهای لازم، برای وارد شدن به مدخل «سنت ادبی» عصر و یا اسلوب آنان را داشته باشیم. حتی شاعران بسیار دور افتاده ای که ما امروز نامشان را جز در کتب تذکره و جنگ ها، نمی خوانیم،گاه، به علت همین سلطه خاص سنتهای ادبی عصر، مجال را- اگرچه برای مدتی کوتاه، و آن هم برای عامه خوانندگان و نه صاحبان ذوقهای ورزیده و متعالی- بر بزرگانی از نوع فردوسی و ناصر خسرو و سعدی تنگ کرده اند. اگر به جنگ ها و تذکره های قرن نهم نگاه کنید و از

نفوذ شگفت آور شاعری همچون کاتبی نیشابوری (متوفی حدود ۸۳۸) که همه گویندگان تمام کوشش خود را صرف تقلید و تتبع راه و رسم او می‌کنند، آگاه شوید، متوجه خواهید شد که کاتبی نیز نمونه اعلای یك نوع سنت از مجموعه سنتهای ادبی شعر فارسی است و اگر شما کلید وارد شدن به مدخل آن سنت را به دست آورید، خواهید دید که از او نیز می توان چیزی آموخت.

شاعر حاضر در زمانه و ناقد راهگشا و حتی خواننده جدی شعر،کسی است که با مجموعه سنتهای ادبی فرهنگ خویش آشناباشد،نه آنکه اسیر یك سنت از مجموعه پهناور سنتهای ادبی زبان خویش گردد و افتخارش این باشد که فلان بیتش بابعضی ابیات کلیم کاشانی یا حتی سعدی قابل اشتباه شدن است. یادش بخیر استادم فروزانفر که می گفت: «گیرم شدی سعدی ، وجود مکرری خواهی بود.»بویژه امروز که علاوه برسنتهای ادبی قومی و ملی، سنتهای ادبی جهانی نیز مرزها را شکسته اند .

بیدل و سبك هندی

بیدل در تاریخ ادبیات فارسی اوج شیوه ای است که به نام هندی و یا اصفهانی خوانده می شود. طرز تازه ای که از دوره فغانی و پیش از او آغاز شده بود - و چهره های مشخص و برجسته اش در قرن یازدهم عبارتند از صائب وکلیم و عرفی و طالب و سلیم - در شعر او به اوج می رسد اما اوج ، اوج کمال نیست یادست کم به نظر من چنین می رسد .

خصوصیت برجسته این شیوهٔ گسیختگی معانی و پریشانی اندیشه‌های سرایندگان آن است که هر بیتی از عالمی ویژه خویش سخن می گوید و حتی در یك غزل گاه معانی متضاد با یکدیگر درکنار هم قرار می گیرند. با این همه، غرابت خیال و تازگی حرفها در شعر این دسته از شاعران نوعی لذت - که شاید لذت هنری محض نباشد - در خواننده ایجاد می کند. این لذت بیشتر شبیه لذتی است که از حل یك معما یا یك معادله ریاضی برای انسان حاصل می شود و در حقیقت خواننده را به شگفتی وا می دارد. لذت انتقال یك عاطفه

یا یك حس و هیجان طبیعی نیست، بلکه لذتی است که از قدرت نمایی شاعر در به هم پیوستن خیال های مختلف به خواننده دست می دهد.

البته این نوع ایجاد شگفتی و نمایش غرابت در آغاز کار، گریزی بوده است از ابتذال شعر و معانی شعری در شعر قرن نهم، و با گرم شدن بازار این شیوه، چیزی که دراصل گوشه‌ای از کار شاعران بوده،به‌گونه هدف و بنیاد کار درآمده است و شاعران قرن یازدهم، بویژه آنها که در نواحی هند می زیسته‌اند، تمام کوشش خویش را صرف این راه و رسم کرده اند.

دوره کمال و یا بهتر بگویم نمونه نسبتا طبیعی و زیبای این گونه شعرها را در دیوان صائب تبریزی می توان جست و چند شاعر دیگر از قبیل کلیم و عرفی و در این اواخر حزین لاهیجی ، اما در عرض کار این شاعران ، چندتن از سرایندگان معروف هستند که راه افراط پیش گرفته اند و پریشان سرایی و خیال پردازیهای شگفت آور رابه مرحله‌ای رسانده‌اند که اغلب درك نسبتها و جهات تناسب میان مصراعها و اجزای معانی یك بیت شعر شان نه تنها برای خواننده عادی، بلکه برای اهل ادب نیز دشوار می نماید .

در این میان ناصر علی سرهندی و بیدل و چند شاعر دیگر از همه ممتاز ترند ، و بر روی هم بیدل به علت کثرت آثار و تنوع شعرش سر آمد همه این شاعران است و به رغم گمنامی و ناشناختگی درمحیط ایران،درافغانستان و دیگر اقالیم زبان فارسی شهرت بسیار دارد و طرفداران شعرش کم نیستند . دربارهٔ شیوهٔ شاعری بیدل ، سخن بسیار می توان گفت و در این مجال اندك قصد ما این نیست .

در مجالهای آینده خواهیم کوشید بانمایش شیوه شاعری و مصالح سرشار و غنی شعرش از نظر خیال و تصویرهای متنوع و عمیق ، اما پیچیده و اغلب نامفهوم، درس عبرتی برای بعضی شاعران نوپرداز امروز فراهم آوریم تا با درنظر گرفتن این نمونه روشن تاریخی دریابند که پریشان گویی و خیالپردازی ، دور از موازین اعتدال و هماهنگی عناصر صورت و معنی ، چه گونه سرانجامی دارد. بخصوص که وسعت کار بیدل که دیوانش چندین برابر

مجموع شاعران خوب و بدنو پرداز شعر و کلمه دارد،خود گواه زنده‌ای است که وضع آشفته شاعران پریشان گوی مدعی نوپردازی را محکوم می کند.

از حدود صد هزاربیت شعربیدل، ادبیات دل انگیز و نغز بسیاری می توان انتخاب کرد که از نظر کمیت برابربادیوانهای خوب شعرفارسی باشد، اما هنگامی که خواننده دیوان بزرگ این شاعر پرکار و خیال پرداز را پیش چشم دارد و آن همه ژرف نگریها و باریک بینی های او را موردنظر قرار می دهد، افسوس می خورد که چرا این همه خیالهای لطیف شاعرانه بدین گونه دور از سامان طبیعت زبان و طبیعت اندیشه بشری عرضه شده است و براستی که شکست آشکار آن دسته از نوپردازان را که به عمد دور از ذهن و دور از طبیعت زبان سخن می گویند، پیش چشم می بیند، با این تفاوت که در مورد بیدل، یك تخیل عمیق و مواج را به هدر رفته می بیند و در شعر اینان این گونه تاسفی نیز برای خواننده نیست ؛ چرا که از دور، بی استعدادی مدعی را به خوبی نمایش می دهد!

شعر بیدل همان گونه که یاد کردیم ، بیرون از مرزهای ایران شهرت و پسند بسیار دارد، چنانچه آقای خلیل الله خلیلی افغانی در مقدمه جلد اول دیوان او می گوید:«... خاصه در دیار ما که پیوسته اشعار دل انگیزوی در مدرسه و خانقاه ورد شبانه و درس سحر گاه بوده ...» (صفحه الف ، ج اول).

بیدل شاعری است که پارسی ، زبان مادری او نبوده و به گفته تذکره نویسان از نژاد قوم «برلاس» است که در شهر عظیم آباد پتنه در هندوستان متولد شده است. تشخص وی در این شیوه از همان آغاز مورد نظر اهل ادب بوده و آزاد بلگرامی، دربارهٔ او می گوید :«... میرزا، معنی آفرین بی نظیر است ، اما عبارت.به طرز خود دارد..» (تذکرهٔ سرو آزاد ص ۱۵۰ چاپ لاهور۱۹۱۳).

اگر نگوییم پر شعر ترین شاعران زبان فارسی است، باید بگوییم یکی از چند شاعری است که فراوانی اشعارش مایهٔ حیرت است. دیوان بیدل چاپهای متعدد شده و اغلب برگزیده شعرهای اوست (مثل چاپ تاشکند و بعضی چاپهای هند). چاپ نسبتا کاملی از دیوانش در هند شده بود. در فاصله

سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۲ کایات آثار او در افغانستان منتشر شده است. دیوان چاپ شده که دیوان کامل اوست، در چهار مجلد است.

دور از تعصب می توان از این دیوان بزرگ مقداری شعر خوب و لطیف که مفهوم و روشن باشد برگزید، اما رنگ اصلی شعرهای دیوان رنگی مبهم و پیچیده است چنان که می گوید :

«حیرت دمیده» ام گل داغم بهانه ای است　　«طاووس جلوه زار» تو «آیینه خانه‌ای» است

«حسرت کمین» مژده وصل است حیرتم　　چشم به هم نیامده گوش فسانه ای است

و نسبتهای تداعی شاعرانه را به دشواری میان مصراعهای او می توان جست.

اگر کسی دیوان صد هزار بیتی این شاعر را بررسی کند و ترکیبات زیبایی که در شعر او به کار رفته جداگانه، یا در ضمن ابیاتی، یادداشت کند، اغلب دست اندرکاران شعر نو فارسی را مایه حیرتی خواهد شد ؛ چرا که به اندازه تمام ترکیبات زیبای شعر نو امروز،در دیوان این سراینده شگفت ترکیبات زیبا و بافتهای شاعرانه بیان دیده می شود.البته در اینجا یاد آوری این نکته را بجا می دانم که بگویم حقانیت و زنده بودن شعر نو به ترکیبات بدیع و جمال واژه های آن نیست.بلکه به خاطر اصالتی است که از نظر معنوی در قلمرو زندگی و جامعه ما دارد.البته زیبایی بیان و جمال واژه‌ها خود مزیتی است قابل بررسی.

در دیوان صد هزار بیتی بیدل، انواع اندیشه ها و تأملها تصویر شده است و با این همه خود می گوید :

ای بسا معنی که از نامحرمیهای زبان　　با همه شوخی ، مقیم پرده های راز ماند

و از نوادر حرفها یکی اینکه بسیاری از معانی تازه و اندیشه های خاص که در علوم و فلسفه جدید مطرح شده است، در شعر او دیده می شود و با اینکه بر خیالپردازی شاعر می توان حمل کرد، احتمال روشن بینی و ژرف نگری او را نیز نمی توان انکار کرد.

سبك شناسی شعر بیدل

چند سطر از یك گزارش روزنامه اطلاعات را در باب قتل کسی باکارد به دست شخصی دیگر اگر برداریم و در روزنامه کیهان چاپ کنیم، هیچ کس احساس تمایزی نمی کند؛ اما اگر همان چند سطر را در وسط تاریخ بلعمی یا تاریخ بیهقی بگذاریم، هر کس اندك سوادی داشته باشد، تفاوت حـاصله را احساس می‌کند.همچنین اگر چند سطرازتاریخ بیهقی یابلعمی را در وسط یك گزارش روزنامه کیهان یا اطلاعات بگذاریم، باز این تمایز احساس می شود، این مثال روشن کننده این حقیقت است که هم روزنامه دارای سبك است ،هم بیهقی، ولی بر اثر تکرار و مانوس بودن روزنامه، ما این سبك را به طور عادی احساس نمی کنیم. اما وقتی در خارج بافت طبیعی خودش ، مثلاً در وسط تاریخ بیهقی، قرار گرفت، سبك خودش را نشان می دهد ، پس هیچ چیز نیست که سبك نداشته باشد ، همان طور که در عالم ماده هیچ چیز نیست که شکل و رنگ نداشته باشد .

سبك همیشه از طریق مقایسه قابل ادراك است . چنان کـه رنگهـا در تقابل یکدیگر، خود را نشان می دهند. هر قدر تضاد رنگها بیشتر باشد، تجلی رنگها بیشتر است. مقایسه کنید زرد را درکنار بنفش از یك سوی و بنفش را در کنار کبود از سوی دیگر. مسلماً زرد درکنار بنفش خود را بیشتر نشان می‌دهد. شما اگر یك غزل صائب را در وسط دیوان سعدی قرار دهید، خود را کاملاً مشخص نشان می دهد، ولی یك غزل صائب در دیوان کلیم شاید حتی برای متخصصان هم قابل تشخیص نباشد. از همین مثال ساده قرار دادن غزلی از صائب در داخل دیوانهای سعدی و کلیم یك امر مهم قابل تبیین است و آن مساله هنجار یا نُرم است. دیوان سعدی یك هنجار یا یك نرم است که غزل صائب در قیاس با آن، انحراف از نرم دارد (بنا بر این دارای سبك است). ولی غزل صائب در داخل دیوان کلیم، از هنجار یا نرم دیـوان کـلیم ، یـا اصـلاً انحراف ندارد، یا اگر انحرافی دارد، بسیار اندك است که جز با چشم مسلح قابل رویت نیست. پس می توان گفت : صائب نسبت به نرم کلیم سبك ندارد یا

اگر دارد، فقط برای اهل فن و با تجزیه و تحلیل‌های آماری قابل تبیین است، ولی نسبت به سعدی و هنجار شعری او دارای سبك است، سبکی آشکار و مشخص.

پس به زبان ساده و اندکی علمی باید گفت: هیچ نوشته ای نیست که سبك نداشته باشد، و هیچ سبکی را جز از طریق مقایسه نرم و درجه انحراف آن از نرم نمی توان تشخیص داد و در یك کلام :« سبك یعنی انحراف از نرم». به اختصار می گوئیم سبك نخستین ادوار شعر فارسی (عصر سامانی) یك نرم است و انحراف از این نرم ، سبك غزنوی است و سبك غزنوی خود یك نرم است که انحراف از آن ، دو سبك قرن ششم را (آذر بایجانی و عراقی ، هر کدام یك نوع انحراف از نرم به شمار می روند و دو سبك مستقل اند) تشکیل می‌دهد و مجموعه این دو سبك خود نرمی است که انحراف از آن شعر عصر تیموری را سبك می دهد و انحراف از نرم عصر تیموری چیزی است که به سبك عصری صفوی می انجامد ، همان که عموماً به نام سبك هندی خوانده می شود . ما در اینجا به ناچار ، سبك عصر صفوی را به دو گروه باید تقسیم کنیم : سبك هندی و سبك ایرانی یا اصفهانی یا... (لامشاحة فی‌الاصطلاح)هم سبك‌هندی(بیدل)و هم سبك ایرانی(صائب)هر دو انحراف از نرم قبلی(= شعر عصر تیموری)دارند،ولی نوع انحراف از نرم شان یکسان نیست، همان گونه که در قرن ششم، نوع انحراف از نرم خاقانی یعنی سبك او، بانوع انحراف از نرم انوری و ظهیر فاریابی یعنی سبك آن از زمین تا آسمان تفاوت دارد.بااینکه نرم‌آنها(که شعراسلوب‌خراسانی است، یعنی شعر امثال مسعود سعد و سنایی) یکی است.

ما به هیچ وجه نمی خواهیم داخل مباحث اساسی سبك شناسی شویم، بلکه در اینجا از این نقطه آغاز می کنیم که اگر شعر دورهٔ تیموری (عصر جامی و فغانی و ...) نرم به حساب آید ، انحراف از نرم شاخه هندی سبك عصر صفوی ، یعنی سبك بیدل، در کجاهاست؟مجال وارد شدن در تمام عناصر و اجزا را نداریم، زیرا در اینجا مستلزم نقل تمام مباحث کتاب

سبك شناسی است . فقط و فقط نقطه های برجسته انحراف از نرم شعر بیدل را، در قیاس بانرم عصر تیموری و گاهی هم با اشاره بـه سبك صـائب، بـه اختصار تعقیب می کنیم.

قبل از هر چیز، یك اصل بسیار مهم، علم سبك شناسی را بـاید یـاد آوری کنیم و آن این است که در مطالعه «نرم» و «انحراف از نرم» بودن یا نبودن یك عنصر یا چند عنصر آنقدر اهمیت ندارد که«بسامد»آن عنصر یا عناصر،به این مثال بسیار ساده توجه کـنید : وجـود CVCC (یـعنی یك صـامت و یك مصوت و دو صامت در دنبال آن: مثلاً «چُوْنْش» به جای «چُوْنُش» در این شعر:

انـدر غـزل خـویش نهـان خـواهـم گشـتن تابر دو لبت بـوسه زنـم چـونش بـخوانی

از ویژگیهای شعر سبك خراسانی است که در شعر رودکی و فرخی و منوچهری بسیار نمونه ها دارد و تا آثار عطار ادامه آن دیده می شود، اما همین نمونه درشعر حافظ هم هست،ولی جزء سبك به حساب نمی‌آید، زیرا در شعر آن گویندگان دارای بسامد بالا و آمار چشمگیری است ، ولی در کل دیـوان حافظ یك یادوبار به‌کار رفته است،بنابراین مطالعه ظهور یك عنصر خاص در سبك شناسی آن قدر مهم نیست که مطالعه آماری بسامد بالا و چشمگیرآن. مثال دیگر:تصویرهای پارادوکسی با بسامد بالا و چشمگیر در شعر بیدل یك عامل سبکی است،ولی نمونه آن را در شعر سنائی هم می‌توان دید.

تمام نزاعهایی که سبک شناسان معاصر دارند و یکی می گوید سبك هندی از خاقانی شروع می شود ، یکی می‌گوید از فغانی و دیگری می‌گوید از رودکی ، همه نتیجه بی اطلاعی از همین مساله نـقش تکـرار یـا بسـامد در تحلیل‌های سبکی است .

ما در اینجا از مجموعه تقریباً بی نهایت عناصر سبکی ، که بیدل را از شاعران دورهٔ تیموری و حتی صائب و اقمار او جدا می کنند ، فقط به چـند عامل مرکزی توجه می کنیم که عبارتند از :

۱ ـ افزونی بسامد تصویر های پارادوکسی (Paradoxical Image)

۲ ـ افزونی بسامد حسامیزی (Synaesthesia)

۳ ـ افزونی بسامد وابسته های خاص عددی (Determiner)

۴ ـ افزونی بسامد تشخیص (Personification)

۵ ـ افزونی بسامد ترکیبات خاص

٦ ـ افزونی بسامد تجرید (Abstraction)

۷ ـ افزونی بسامد اسلوب معادله

۸ ـ شبکه جدید تداعی در پیرامون موضوعها و بن مایه های قدیم و ایجاد موضوعها و بن مایه های نو.

حسامیزی:

منظور از حسامیزی، بیان و تعبیری است که حاصل آن از آمیخته شدن دو حس به یکدیگر یا جانشینی آنها خبر دهد: مانند «قیافه بانمك» و «سخن شیرین» که اگر دقت کنیم، می‌بینیم در نمونه اولی امری که مرتبط با حس بینایی است،به‌ذائقه‌نسبت داده‌شده است:قیافه بانمك،و در دومی چیزی که در حوزه حس شنیداری است، به قلمرو حس ذائقه وارد شده است: سخن شیرین.

ما در گفتارهای روزمره خود این گونه تعبیرات را بسیار تکرار می کنیم و چون از طریق عادت و تکرار وارد زبان شده اند، هیچ کس به انکار آن تعبیرات برنمی خیزد و نمی گوید: «قیافه اشخاص چیزی است که با چشم دیده می‌شود و ماقیافه هیچ کس را مزه نکرده‌ایم که ببینیم آیانمك دارد یا نه؟» و هیچ کس نخواهد گفت: «مگر سخن او را زیر زبانتان قرار دادید تا ببینید شیرین است یا مزه دیگری دارد؟»

اینگونه تعبیرات وقتی از حوزهٔ نمونه های تکراری و روزمره خود خارج شوند،به جاهایی می رسند که حتی اهل ذوق و ادب هم آن را در تمام موارد قبول نمی کنند تا چه رسد به عامه اهل زبان. هر کس با مجادلات ادبی سی سال اخیر مطبوعات فارسی در باب شعر نو مختصر آشنایی داشته باشد، بارها از زبان مخالفان شعر نوتعبیر «جیغ بنفش» را شنیده است به عنوان یك

تعبیر بی معنی مسخره؛اما حقیقت این است که جیغ بنفش هم به لحاظ معنی شناسی (Semantics) چیزی است از مقوله سخن شیرین و قیافه بانمك،حال چرا این نمونه را مردم مسخره می کنند و آن دو دیگر را،بدون کوچکترین توجهی،روزی هزار بار در سخن خویش می آورند،دلیلش بماند برای فرصتی دیگر .

در شعر فارسی نمونه های حسامیزی فراوان است و در ادبیات دوره‌های مختلف بسامد استفاده از آن متفاوت است . در دوره های نخستین بسیار کم و به ندرت می توان یافت و در شعر بعد از مغول افزایش می یابد و در شعر سبك هندی (هر دو شاخه آن : ایرانی و هندی) بسامد آن بالا می رود و در شعر بیدل شاید بیشترین بسامد را داشته باشد . ما در کتاب سبك شعر فارسی به‌استقصای بنیادهای فلسفی این گونه تصویرها و انواع آن پرداخته‌ایم این یاد آوری فقط برای توجه دادن خوانندگان به مفهوم حسامیزی بود. و اینکه در شعر بیدل ، حسامیزی بسامد چشم گیری دارد. اینك نمونه هایی از حسامیزی در شعر او :

شمع روشن می توان کرد از صدای عندلیب
رنگها خفته است بیدل در صدای عندلیب
از زبان برگ گل بشنو نوای عندلیب

در تمام این مصراعها که از یك غزل برگرفته شده است ، تصویرها بر اساس نوعی حسامیزی به وجود آمده است . از صدای عندلیب (که امری است شنیداری) شمع می توان روشن کرد (که امری است دیداری) و رنگ را در صدای عندلیب دیدن (مصرع دوم) نیز از همین مقوله است و نوای عندلیب را (امری شنیداری) در برگ گل دیدن (امری دیداری). اینك به نمونه‌های دیگر توجه کنید :

توان به دیده شنیدن ، فسانه ای که ندارم
رنگ و همی از نوای عندلیبان ریختند
پنهان تر از بو در ساز رنگیم

که در مصراع اخیر سه نوع حس به هم آمیخته است : بو ، صدا ، رنگ .

به هرنقشی‌که‌چشمت واشود،رنگ صدابنگر

از شیون رنگین وفا هیچ مپرسید
که در گوشم زبوی گل صدای نیر می آید
عمرها شد، چشم من فریاد حالی می کند
ساز خاموش تر صداییم
شب از رویت سخنهایی بهاراندوده می‌گفتم
شکست رنگ من چون خنده مینا صدادارد
دیده ها باز است،لیك از راه گوشم دیده اند
بوی گل آینه ای بود که پنهان کردند
گوشها میخانه شد از نعره مستانه ام
گوش بر آیینه نه تابشنوی آواز من
چون بوی غنچه ای که فتد در نقاب رنگ
خون می خورد به پرده حسرت ترانه ام

که در آن سه نوع احساس به هم آمیخته است . و در دیوان او تعبیراتی از نوع «شعله آواز» بسیار دیده می شود که از فرط شیوع نیازی به یاد آوری ندارد . نکته قابل یاد آوری اینکه میدان دادن شاعر به این تصویرها ، عامل اصلی ابهام شعر اوست و گاه تصویرهای نادری ایجاد کرده است که برای خوانندگان عادی شعر مضحك به نظر می رسد ؛ تعبیر «تبسم خاکستری» در این بیت :

چون سحر از قمریان باغ سودای که ام ؟ — کز بهارم گرتبسم می دمد خاکستری است

و درمقابل آن گونه تصویرهای غریب و فاقد مبانی جمال شناسی،این گونه تعبیرها نیز بسیار دارد:

خوش آن نفس که چو معنی رسد به عریانی — چو بوی گل ز بهارش لباس پوشانی

در طول تاریخ شعر فارسی تا عصر ما تقریباً چشمگیر ترین نمونه ها و بسامدهای حسامیزی را باید در شعر او جستجو کرد و تنها در این اواخر در شعر نو ، آنهم تحت تأثیر شعرای فرنگی ، این نوع تصویرها روی به افزایش رفته و بالاترین ویژگی سبکی سهراب سپهری را تشکیل می دهد :

حرفهایم ، مثل یك تکه چمن روشن بود
به طنین گل سرخ
پشت پرچین سخنهای درشت
آفتابی لب درگاه شماست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می تابد

(سوره تماشا،حجم سبز

چیزی که سپهری عالماً عامداً آن را به عنوان یك عنصر سبکی پذیرفته و بسامد آن را مخصوصاً در آخرین کتابش «ماهیچ،مانگاه» به بالاترین نقطه رسانده است. سخن از :

فلسفه‌های لاجوردی

مفصل ترد لذت

و هندسه دقیق اندوه

طلوع ترس

(ازآبهابه‌بعد،ماهیچ‌مانگاه)

و این همان نقطه ای است که آغاز انحطاط شعر او را نیز نشان می دهد. کسی که با اعتدال نسبی تصویرها در قطعاتی مانند«آب»یا«نشانی»یا«دوست» یا «سوره تماشا» و «ندای آغاز» شعرهای درخشانی سروده بود، با بالا بردن بیش از حد بسامد حسامیزی ، کار را به آنجا کشانیده که در سراسر کتاب اخیرش حتی یك بند شعر دلپذیر ندارد ؛ یعنی عملاً خودش دست خودش را رو کرده است ، مثل زنی که به جای آرایش ملایم تکه هایی از سرخاب و سفیدابش را عمداً روی گونه هایش چسبانیده باشد برای اینکه به بیننده بفهماند که مبدأ زیبایی او درکجاست !

وابسته های عددی

اگر بگوییم :«طول صد متر پارچه برای این کار لازم است .» در فارسی عصر ما ، این یك محور مألوف همنشینی کلمات است ؛ یعنی قاعده زبان چنین است که این نوع ترکیب در باب عدد و معدود و وابسته های عددی میان همه فارسی زبانان شناخته شده است . همچنین اگر بگویم :«یکبار لبخندبزن» یا «در یك بار بخند» نظام بیان عددی در هنجار طبیعی خویش برای همه اهل زبان یکسان است ؛ حال اگر بگوییم ؛ «یك شکر بخند»چنان که درین مصراع حافظ می خوانیم :

مشتاقم از برای خدا یك شکر بخند

تاحدی از هنجار عادی محور جانشینی خارج شده‌ایم،گرچه این نوع استعمال بر اثر فراوانی کاربرد آن و مأنوس بودن و تداول اصطلاح«شکر خند» تا حد زیادی قابل فهم و تصویر است ؛ اما در سبك هندی دایره این نوع وابسته های عددی چندان متنوع و گسترده است که حدی برای آن نمی توان قائل شد . در قیاس بانمونه نخستین ما که عبارت بود از :«طول صد متر پارچه» شاعر می گوید :

همچو برق،آغوش از وحشت مهیا کرده‌ام　　　طول صد عقبی‌امل صرف‌است برپهنای من

خروج از هنجار،دو برابر شده است و از جهاتی بی نهایت.تصور «صدمتر» کار آسانی است ، اما تصور «صد عقبی » دشوار است و دشوار تر از آن تصور « صد عقبی امل» است که هم معدود و هم وابسته عددی هر دو اموری انتزاعی و تجریدی است و غیر قابل شمارش و اندازه گیری .

در زبان فارسی مثل هر زبان دیگری برای بیان معدودها غالباً صورتهای شناخته شده و کلیشه واری هست که کمتر مورد تغییر قرار می‌گیرد؛ مثلاً می گویند: یك لیوان شیر، یك تخته قالی، یك باب منزل، یك جفت کفش، یك دست لباس ، یك رأس اسب، یك طغرا سند، یك فرسنگ راه، یك قبضه شمشیر (یا تفنگ یا) و امثال آن؛ ولی در تمام موارد علاوه بر اینکه این ساختار خاص بیان عدد همیشه ثابت و تقریباً کلیشه است (دست کم در هر برش همزمانی)، اجزای آن علاوه بر عدد، آن دو بخش دیگر ، یعنی وابسته عددی و معدود همیشه امر مادی و ملموس اند که قابل اندازه گیری و شمارش اند ، اما در شعر این هنجار در هم شکسته می شود از قدیم نمونه‌های آن را می توان دید ، چنان که در شعر حافظ «یك شکر بخند» را دیدیم .

چیزی که در سبك هندی اساس و محور بیان قرار می گیرد ، تنوع بیش از حد این نوع استعمال است ، آنهم در مواردی که گاه یکی از دو عامل بعد از عدد امری انتزاعی است و گاه هر دو از اموری هستند که انتزاعی اند و غیر قابل اندازه گیری .

در این نمونه ها که فقط از شعر بیدل استخراج شده و هیچ قصد استقصایی در آن به کار نرفته است ، نمونه هایی از این ساختار بیان عدد را با یك یا دو امر انتزاعی می توان دید ؛ یعنی اگر نظام نحوی ترکیب چنین باشد :

عدد + وابسته عددی + معدود

این صورتها را در سبك بیدل بسیار می توان دید :

۱ ـ عدد + مادی + مادی ؛ مانند : صد مصر شکر.

۲ ـ عدد + مادی + انتزاعی ؛ مانند : یك سحر رسوایی .

۳ ـ عدد + انتزاعی + مادی ؛ مانند : یك افتادگی زنجیر.

۴ ـ عدد + انتزاعی + انتزاعی ؛ مانند : طول صدعقبی امل.

■ نمونه های گروه اول

از نمونه های نوع اول که ترکیب معدود و رابطه عددی هر دو مادی باشد ، به این نمونه ها توجه کنید که با همه ملموس بودن ، اجزای بیان کاملاً از هنجار عادی منحرف است :

صد دشت مجنون ، صد کوه فرهاد

قیامت می کند حسرت مپرس از طبع ناشادم
که‌من «صددشت مجنون»دارم و «صد کوه فرهادم»

یك خرابات قدح

بیخود جام نگاه تو ، چوبال طاووس
«یك خرابات قدح» می‌کشد از گردش رنگ

صد مصر شکر

« صد مصر شکر» آب شد از شرم حلاوت
پیش دو لب او که مکرر شده قندش

یك لب نمك

گلهای آن تبسم،باغ فلك ندارد
صد صبح اگر بخندد،«یك لب نمك» ندارد

یك سطر اشك

ندارم دردبستان محبت شوق‌بیکاری
به یادت«سطراشکی»می‌نویسم ناله‌می‌خوانم

یك جبهه نم

شرم غرور انفعال آبی نزد برویت
ای انفعال کوثر «یك جبهه نم» برون آ

■ نمونه های گروه دوم

نوع دوم ساختار معنائی پیچیده تری دارد.ترکیب عدد و معدود انتزاعی با وابسته عددی ملموس و مادی است .

یك آینه حیرت

شوخی نظاره‌ام در حسرت دیدار سوخت   کاش«یك آیینه حیرت»،جوهری می‌داشتم

یك سحر رسوایی

ابجد اظهار هستی«یك سحر رسوایی»است   از گریبان،جای سر چاك بیان می کشم

یک نفس تپش

طی شد. به وهم، عمر، دنیاچه آخرت   زین «یك نفس تپش» به کجا ها زدیم ما

یك چراغان داغ دل

ما سیه بختان به نومیدی مهیا کرده ایم   «یك چراغان داغ دل»، دور از شبستان شما

صد صحرا جنون

ای قیامت صبح خیزلعل خندان شما   شور «صد صحراجنون» گردنمکدان شما

یك مژه حیرت

چشم دو عالم نشاط، محو تماشای ماست   دیده به دیدار اگر«یک مژه حیران» کنیم

و همچنین است یك اشک لغزیدن ، یك اشك غلتیدن ، یك لب خندیدن، هزار آیینه خندیدن ، یك دو گلشن شکفتن ، صد شعله نازپرور بودن و دو سه سرو آه کردن :

چه قدر بهار دارد سوی دل نگاه کردن   به خیال قامت یار،دو سه سرو آه کردن

که از نادر ترین نمونه های این نوع ترکیب عددی است و ساختار معنایی آن پیچیده تر از نمونه های قبلی می نماید . علت آن به یك امر معنی شناسی خاص بر می گردد و آن مسأله تشبیه آه است به سرو که از تشبیهات ویژهٔ سبك هندی است.

■ نمونه های گروه سوم

ساختار معنایی این نوع ترکیب که وابسته عددی آن انتزاعی و معدود مادی است ، پیچیده تر از نوع دوم است و البته شواهد آن فراوان نیست ؛ ولی

نمونه هایی می توان یافت:

یك افتادگی زنجیر

به چشم اعتباراز بیخودی عمری جنون کردم — کنون چون اشك یك افتادگی زنجیر می خواه

یعنی به اندازه یك افتادن، خواهان زنجیرم، یعنی زنجیری که مرا د، راه رفتن به زمین بیندازد.

■ نمونه های گروه چهارم

پیچیده ترین ساختار معنایی در این گروه قرار دارد که هم معدود و هم وابسته عددی هر دو انتزاعی و تجریدی‌اند و نمونه‌های آن بسیار است از قبیل:

طول صدعقبی اَمل

همچو برق آغوش از وحشت مهیا کرده‌ام — طول صدعقبی‌امل صرف است بریهنای من

یك تپش درنگ

سپند مجمر هستی ندارد آنهمه طاقت — نیاز حوصله کن یك تپش درنگ برون آ

یك تپش جرات

چوموج گوهر از من یك‌تپش‌جرات‌نمی‌بالد — جنون ناتوانان شورنا‌آرام میده‌ای دارد

صد جنون شورنیستان

بوریاراحت مخمل‌به‌فرامـوشی‌داد — صدجنون‌شورنیستان،رگ‌خواب‌است‌اینجا

نیم تپش بال افشاندن

کو فضایی که توان نیم تپش بال افشاند — ای اسیران قفس خدمت صیاد کنید

نمونه های دیگر هم می توان از این مقوله یافت که گرچه ساختار صوری موردنظر ما ـر آنها عیناً وجودندارد، ولی به لحاظ مقوله عدد و معدود و انتزاعی بودن اجزای بیان شباهت به این گروه دارند مانند:

یك سجده جبین

هر قدم در ره او کعبه و دیر دگراست — آه،یك سجده جبین خشت چه بنیاد کنم؟

یك غنچه فکر

گر کنی یك غنچه فکر عالم آزادگی — یابی از هر چین دامن صد گریبان زار گل

یعنی به اندازه یك غنچه.

و همچنین است یك تبسم و از گل،یك وداع آغوشی رفتارها، چندین عدم،....

و از نوع دیگر ترکیباتی که مفهوم اندازه و شمار را به نوعی می رساند و از مقوله شمار و اندازه نیست، مانند:

یك لغز وار

قصر فنا اگرچه زاوهام برتراست یك لغزوار بیش ندیدم کمند او

و نیز یك ناله رسی، یك آغوش وار، یك اشك وار، و ....

آنچه در این باب یاد آوری کردیم ، در شعر سبك هندی بویژه در جناج هندی آن چنان که دیدیم،بسیار رایج است و از بسامد زیادی برخوردار است. درشعر مدرن ایران،شاید تحت تاثیر کارهای فرنگی،گاه نمونه‌هایی‌از این نوع کاربرد عدد و معدود درزنجیره گفتار و باپارادایم‌های(Paradigm) غیرنرمال، می توان یافت :

در اتاقی که به اندازه یك تنهایی است / و به آواز قناریها / که به اندازه یك پنجره می خوانند

که در اسلوب هندی فشرده تر از این بیان می شده است مثلا «یک تنهایی اتاق» یا «یك پنجره آواز».

و نزدیك به همین مقوله است :

باید امشب چمدانی را / که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد،بردارم / و به سمتی بروم / که درختان حماسی پیداست.

و این نوع بیان به هیچ وجه متاثر از اسلوب بیان شاعران سبك هندی نیست و بیشتر متاثر از کل نظریه‌های زبانی شاعران مدرن غرب است و نمونه‌های این گونه بیان را در کارهای دیلان تماس (۱) می توان دید: که به جای یك ساعت پیش از این می‌گوید:یك غم پیش ازین (a grief ago) و هنجار پارادایم ها را منحرف می کند (۲) و من وقتی شعر دیلان تماس را خواندم (۳)، به شوخی این بیت را در حاشیه نوشتم :

دو غم بعد از سحر گه بود و یک شادی پس از شبگیر/ که من نیلوفری گشتم به روی آبهای آبی تقدیر

این کار دیلان تماس را زبانشناسانی که به نقد شعر پرداخته اند مورد بررسی بسیار قرار داده‌اند (۴) خدا می داند اگر بیدل به دست آنها می‌افتاد، چه می‌کردند!

تصویرهای پارادوکسی

من این نوع تصویرها را در کتاب «سبك شعر فارسی» به تفصیل مورد بحث قرار داده ام و حتی به بنیادهای فلسفی آن در کلام اشعری که عرفا غالباً متاثر از آن هستند، پرداخته ام. در اینجا فقط به توضیح ساده ای در باب آن می پردازم که خوانندگان فقط مفهوم آن را در یابند. اصطلاحی است که من ساخته ام، نه در ادبیات قدیم خود مان وجود داشته است (یعنی کتب بلاغی) و نه در ادبیات فرنگی (تا آنجا که من جستجو کرده ام). منظور از تصویر پارادوکسی، تصویری است که دو روی ترکیب آن، به لحاظ مفهوم، یکدیگر را نقض می کنند؛ مثل «سلطنت فقر». من کاری به تعریف فلسفی پارادوکس ندارم و اینکه معادل «نقلی» (۵) آن در فارسی چیست. فعلاً از ناچاری همین تعبیر را همچنان به کار می برم تا معادل خوبی برای پارا دوکس پیدا شود.

اگر در تعبیرات عامه مردم دقت کنید، هسته های این نوع تصویر و تعبیر وجود دارد:«ارزانتراز مفت»یا«هیچ کس» یا این تعبیر زیباتر عامه قدیم که می گفته‌اند:«فلان هیچ‌کس است و چیزی کم»(۶)یا«فلان از هیچ دو جو کمتر ارزد»(۷) اگر به تعبیرات ساده‌ای از نوع «لامکان»یا«لامکانی که دراو نور خداست» توجه کنید تا حدی به مفهوم تصویر پار ادوکسی نزدیك شده‌اید: از يك طرف «لا مکان» است و از يك طرف «در او نور خدا» که نفس تعبیر «در او» اثبات نوعی مکان است (من اینجا بحث کلامی و فلسفی نمی کنم، اینجا قلمرو زبان شناسی و معنی شناسی است) به این ابیات مولوی توجه کنید:

هر کسی رویی به سویی برده‌اند / وین عزیزان رو به بی‌سو کرده‌اند
هر کبوتر می پرد ذی جانبی / وین کبوتر جانب بی جانبی
هر عقابی می پرد از جا به جا / وین عقابان راست بی جایی سرا
مانه مرغان هوا نی خانگی / دانه ما دانهٔ بی دانگی

زان فـــراخ آمـــد چـــنین روزی مـــا   کـــه دریـــدن شـــد قبـادوزی مـــا

در هر کدام از تعبیرات مشخص شده این ابیات که دقت کنید می بینید که در تحلیل معنایی از دو مقوله متناقض (به همان معنی : نقیض کل شیء رفعه) ترکیب شده اند : «جانب بی جانبی» یا « دانه بی دانگی» به این تصویر عظیم و حیرت آور حکیم سنایی توجه کنید :

خنده گریند (۸) همه لاف زنان بـر در تـو   گریه خندند همه سوختگان در بـر تـو (۹)

کـاری به معجـزهٔ هنری سنـایی نـدارم، به تصـویر شگفـت آور «گـریه خندیـدن» و «خـنـده گـریستـن». اگـر تـوجه کـنید مـنظور مـرا از تـصویر پارادوکسی دریافته اید و در اینجا به همین اندازه توضیح بسنده می کـنم و جویندگان تفصیل بیشتر را به «سبك شعر فارسی» ارجاع می دهم . نمونه این گونه تصویرهای پارادوکسی را در شعر فارسی . در همه ادوار . می توان یافت در دوره های نخستین اندك و ساده است و در دوره گسترش عرفان بویژه در ادبیات مغانه (شطحیات صوفیه چه در نظم و چه در نثر) نمونه های بسیار دارد و بااینهمه در شعر سبك هندی بسامد این نوع تـصویر از آنـهم بـالاتر می‌رود و درمیان شاعران سبك هندی ، بیدل بـیشترین نمونهـای ایـن گـونه تصویرها را ارائه می کند .

غیر عریانی لباسی نیست تـا پـوشد کسـی   از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما

بـرگ بـی بـرگی تـو را چـون بـرگ شـد   جـــان بـــاقی یـــافتی و مـــرگ شـــد

چـون تـو را غـم شـادی لافـزودن گـرفت   روضـــه جـانت گـل و ســوسن گـرفت

و حافظ از او گرفته است :

وز خدا شـادی این غم به دعا خواستـه‌ام و مـن این نکتـه را درکتـاب «زبان شعر در نثر صوفیه» نشان داده‌ام که سرچشمه تصاویر پارادوکسی و نیز حسامیزی،خلاقیت عارفان‌ایرانی است و درصدرآنان،بزرگترین شاعرهستی، ابویزید بسطامی که فرمود :«روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم».

به عیش ، خاصیت شیشه های مـی داریـم   کـه خـنده بـرلب مـاه قـاه قـاه مـی گـرید

سیر آیینهٔ دل ، ضبط نفس می خواهد ورنه آزادی ما اینهمه محبوس نبود

بخندید ای قدر دانان فرصت ! که یك خنده برخویش نگریستم من

در این غمکده کس ممیراد یا رب! به مرگی که بی دوستان زیستم من

ساز هستی غیر آهنگ عدم چیزی نداشت هر نوایی را که وادیدم خموشی می سرود

به‌پستی نیز معراجی است،گر آزاده‌ای بیدل! صدای آب شو،ساز ترقی کن تنزل را

چو گرد باد،تو هم دسته کن پریشانی! رفتم، اما همه جا،تانرسیدن رفتم

در نتیجه توجه به این گونه تصاویر است که در دیوان او ترکیباتی از نوع «طاقت عجز» و «عجز رسا» و «یك تپش درنگ» فراوان می توان دید و از عوامل عمده ابهام در شعر اوست.

تشخیص:

در باب مفهوم تشخیص (Personification) که در جای دیگر از آن به تفصیل بحث کرده ام ،باید گفت که در شعر همه شاعران نمونه‌های آن را می توان یافت.به عنوان یك اصل عام درسبك شناسی شعرفارسی،می‌توان گفت که حرکت تصویرهای برخاسته از تشخیص از ساده ترین نوع به سوی پیچیده ترین نمونه‌ها و از بسامدهای اندك به سوی بسامدهای بالا،خط سیری است که شعر فارسی از آغاز تا بیدل پیموده است و به نظر من بیدل آخرین فرد و اوج بهره برداری از تشخیص است، هم به اعتبار بسامد تشخیص‌ها و هم به اعتبار پیچیدگی عناصر تشخیص شده در شعر او . در اینجا یکی دو نمونه از تشخیص های شعر او را می آورم و نمونه های بیشتر تشخیص شعر او را در بحث تجرید ، در همین یاد داشت خواهم آورد، به این بیت توجه کنید :

به‌خیـال‌چشم‌که‌می‌زندقدح‌جنون‌دل‌تنگ‌ما

که«هزارمیکده‌می‌دود»به«رکاب‌گردش‌رنگ‌ما»

اولاً «میکده ها » را که مکانهایی است، و طبعاً ساکن و مستقر ، به صورت اشخاصی تصویر کرده است که در حال دویدن اند و از سوی دیگر «گردش رنگ» را که یک حالت جسمانی است و نتیجه تغییری در نفسانیات ، به صورت شخصی تصویر کرده است که آن شخص سوار بر اسبی است و آن اسب هم دارای رکابی است و « میکده ها » در رکاب چنان شخصی در حال دویدن اند . نیازی به یادآوری نیست که استعاره مکینه یا دقیق تر بگوییم تشخیص ، از لوازم طبیعی شعر همه زبانهاست . ولی با این خصوصیات و با این حد از تجرید ، از ویژگیهای عمومی سبک هندی است و در شعر بیدل دارای تشخص بیشتر.

تجرید :

بااینکه اساس هر شعر و هر هنری ، به یک تعبیر ، چیزی جز تجرید نیست، اما تجرید در سبک بیدل امتیازهایی دارد که به عنوان یک عامل سبکی همیشه خود در انسان می دهد.منظور از تجرید دراین بحث، انتزاع یک یا چند خصوصیت است از یک شئ و آن امر منتزع را مورد حکم و تداعی قرار دادن ، از ساده ترین انواع تجرید که در استعاره دیده می شود، مثل « چشم روزگار» تا پیچیده ترین انواع آن ، همه ، در این مقوله قرار می‌گیرند. وقتی بیدل می گوید :« سایه اندیشه ما » بعد از آنکه « اندیشه »را به گونه شخص یا شئ خارجی و عینی فرض کرده ، برای او « سایه » ای نیز فرض کرده یا از آن شیٔ «سایه » ای انتزاع کرده است و در باب آن امرانتزاعی ، حکمی صادر کرده است این زنجیره تجرید ، گاه در شعر او از حد اعتدال می گذرد؛ مثلاً وقتی می‌گوید :

عافیت سوز بود ، سایه اندیشه ما

بگذریم از جنبه نقیضی و پارادوکسی « سوختن به وسیله سایه » این زنجیره در ذهن ایجاد پیچیدگی هایی می کند ، در همین غزل می گوید :

می چکد خون تحیر زرگ و ریشه ما

تحیر را که حالتی است نفسانی به صورت شخصی در نظر گرفتن و برای او «خون» تصور کردن و گفتن که «خون تحیر می چکد» تجرید در تجرید است و هنگامی که می گوید :

آب ، از جوی دم تیغ خورد ، ریشه ما

این زنجیره پیچ در پیچ تر می شود : نخست باید بدانیم در زبان فارسی شمشیر و تیغی را که برندگی و جوهر داشته باشد ، می گویند « تیغ آبدار»پس رابطه « تیغ » و « آب» معلوم شد. رابطه « آب » با جوی » هم که روشن است ؛ بنابر این می توان برای «دم تیغ » چوبی تصور کرد ، حال ، ریشه درخت وجودی شاعر به جای اینکه از رودخانه یا چشمه یا باران آبیاری شود ، از «جوی دم تیغ »آبیاری می شود . چنین زنجیره ای از تجرید که گاه واسطه ها همگی اموری انتزاعی و غالباً قراردادی اند (یعنی محصول شکل گیری یک سنت ادبی به مانند :« آب » در «شمشیر» کار فهم شعر او و دیگر شاعران این سبک را دشوار می کند . به این مثالها که فقط از مطلع چند غزل در حرف «الف» انتخاب شده است ، توجه کنید :

آبیار چمن رنگ ، سراب است اینجا — در گل خنده تصویر ، گلاب است اینجا

ای خیال قامتت آه ضعیفان را عصا — بر رخت نظاره ها را لغزش از جوش صفا

نخل شمعیم که در شعله دود ریشه ما — عافیت سوز بود سایه اندیشه ما

و در همین غزل به مناسبت تحمیل ردیف و محور جانشینی برخاسته از تداعی ردیف به این ابیات توجه کنید:

گر به تسلیم وفا پافشرد ، طاقت عجز — باده از خون رگ سنگ کند شیشه ما

که باید به مرکز این تداعی و تجرید ، یعنی « رگ سنگ» توجه شود.وقتی اصطلاح « رگ سنگ » را داریم، بالاخره لازمه هر رگی داشتن خون است ، پس می توان در رگ سنگ هم تصور خون کرد ، حالا می توان این خون موجود در رگ سنگ را نوشید ، آن هم به جای شراب ، شاعر می گوید :اگر «طاقت عجز » ما (که خود تصویری است پارادوکسی) به تسلیم وفاداری خویش ، پای فشاری کند ، از خون رگ سنگ می توان شراب ساخت و این هم

یک نمونه دیگر از همین غزل:

از گـل راز، بـه مرغـان هـوس ، بـوندهد　　　غـنچه خـامشی گـلشن انـدیشه مـا

و باید توجه کرد که این تجرید ها با ساختار «دریف» و درجه پیچیدگی «ردیف» در کمال ارتباط است.

اسلوب معادله :

اسلوب معادله را من به عمد ساخته ام برای استفاده در سبک شناسی. بعضی آن را «تمثیل» خوانده اند. برای اینکه با «ارسال المثل» و یا هر نوع مصراع حکمت آمیزی که بتواند جای مثل را بگیرد، اشتباه نشود ، عمداً این اصطلاح رابه کار می برم. منظور من از اسلوب معادله یک ساختار مخصوص نحوی است. تمام مواردی که به عنوان تمثیل آورده می شود ،مصداق اسلوب معادله نیست. اسلوب معادله این است که دو مصراع کاملاًاز لحاظ نحوی مستقل باشند ، هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آنها راحتی معنا (نه فقط به لحاظ نحو) هم مرتبط نکند. در صورتی که در اغلب مواردی که به عنوان تمثیل ذکر شده است ، این استقلال نحوی مورد بحث و توجه قرار نگرفته است . به این ابیات از سعدی توجه کنید :

مقدار یار همنفس چون من نداند هیچ کس　　　ماهی که بر خشك اوفتند قیمت بداند آب را

سعدی از سرزنش خلق نترسد ، هیهات　　　غـرقه در نیل چه اندیشه کند باران را

کامجویان را زناکامی چشیدن چاره نیست　　　بـر زمستان صبر باید طالب نوروز را

اینها اسلوب معادله است و این در سبک هندی بسامد بسیار بالایی دارد و شاید در صائب بالاترین بسامد راداشته باشد . در شعر بیدل اسلوب هست. حافظ بسیار کم دارد با اینکه سعدی قبل از او بسیار دارد. و سعدی در این کار گویا به سبک «متنبّی» چشم دارد ؛ زیرا در شعر عرب اسلوب معادله را در متنبّی بیش از دیگران می توان یافت.

ترکیبات خاص :

زبان فارسی درمیان زبانهای جهان ، به لحاظ امکان ساختن ترکیب ، چنان که زبان شناسان می گویند ، در ردیف نیرومند ترین و با استعدادترین زبانهاست و مسأله ساختن ترکیبات خاص ، یکی از مسائلی است که هر شاعری ، در هر دوره ای در راه آن ، گرچه اندك ، کوشش کرده است ؛ اما شاعران فارسی زبان در قدرت ترکیب سازی یا در توجه به ترکیب سازی، یکسان نیستند. همچنین ادوار شعر فارسی به لحاظ توجه گویندگان به ساختن ترکیبها یکسان نیست. در شعر خراسانی هم میزان توجه به ترکیبها و هم نوع ترکیبها با شعر آذربایجانی (خاقانی و نظامی) متفاوت است و این در شعر شاعران عراق هم تفاوتهایی دارد، حتی سعدی و حافظ توجه شان به ترکیب سازی یکسان نیست. در سبک هندی مسأله بالا بودن بسامد ترکیب خود یک عامل سبک شناسی است ؛ ولی بحث ما در اینجا بر سر نوع ترکیبهایی است که بیدل ساخته و این ترکیبها از نوع تجارب شاعران قبل از او نیست و به همین دلیل کسانی که با این ساختارهای ترکیبی آشنایی کامل نداشته باشند ، به دشواری می توانند از شعر او لذت ببرند . شاید مهمترین عامل غموض در شعر او همین نوع ترکیبات باشد :

ای دلت حسرت کمین انتخاب صبحدم
دوش آزادی تحمل طاقت اسباب نیست
کوس شهرت انتظاران بشکنم یا نشکنم؟
نیست شمع من تماشا ـخلوت این انجمن
کاروانهاست در این دشت خموشی دنبال
هر جا دمد صبح ، «شبنم کمین » است　　　چشمی به نم گیر ای « خنده مایل !»

[.]

«معنی سبقان » گر همه صد بحر کتابند　　　چون موج گهر پیش لبت «سکته جواب»اند

[ ]

«غفلت آهنگم » ز ساز « حیرت ایجادم » مپرس

«فرصت انشایان هستی» گر تکلف کرده اند　　　«سکته مقداری»درین‌مصرع توقف کرده‌اند

[.]

اشکم امشب بسمل « حسن عرق طوفان » کیست ؟
«عزت کلاه » بی سر و سامانی خودم
ز چاک سینه یک « آه سحر تعبیر» می خواهم
« وطن آواره شوقم » نگاه خانه بر دوشم

و دیوان او سرشار است از ترکیباتی مانند :کدورت انشا . استغنا نگاه . حیا بیگانه ، حیرت نگه ، حیا سرمایگی ، تپش ایجاد . حیرت صدا . فرصت کمین ، ادب اظهار ، نفس امداد ، عجز نوا ، عبرت انجمن هوس آواره . عنقا سرو برگ ، کلام هوش تسخیر، عدم سراغ ، عدم فرصت . خجلت نقاب . که گاه تمام اجزای بیت را مجموعه ای از این گونه ترکیبات فرا می گیرد و در تزاحم این مجموعه است که خواننده ناآشنای شعر او احساس سر درگمی و عجز می کند و اگر صرف این گونه کارها می توانست ملاك«رستاخیز کلمات » باشد ،او می توانست در این میدان فرد شاخص تاریخ شعر فارسی به شمار آید و خود نیز گویی به این خصوصیت شعر خویش آگاهی داشته و به زبانی دیگر همان سخن فرمالیست های روس راپیشنهاد می کند که می خواهد با «قیامت کلمات » ، ایجاد « حشر معانی » کند:

بیدل ! نفسم کار گه حشر معانی ست چون غلغله صور قیامت ، کلماتم

و من این دو تعبیر را در شعر او ، به عنوان نخستین توجه بـه مـفهوم «رستاخیز کلمات » و به تبع آنها «حشر معانی » در تاریخ نظریات شعری تلقی می کنم و اگر ملامتم نکنند ، می گویم : بیدل بنیاد گذار نظریه رستاخیز کلمات است که اساس بلاغت جدید در نقد فرمالیست های روس است و تعبیر حشر معانی در شعر او ، ارزش بلاغی بسیار دارد و در نقد شعر مورد نیاز است.

ترکیب حسامیزی و تصاویر پارادوکسی :

یکی از مواردی که درجه ابهام شعر بیدل را افزونی می‌بخشد،مواردی است که در شعر او دو نوع تصویر بایکدیگر ترکیب می‌شوند، حسامیزی از سویی و تصویرهای پارادوکسی از سوی دیگر . به این موارد توجه کنید :

نفسها سوختم در هرزه نالی تا دم آخر　　رساندیم به گوش آینه فریاد خاموشی

که به گوش آینه رساندن ، نوعی حسامیزی است ؛ یعنی انتقال محسوسات مرتبط باقلمرو شنوایی به حسن بینایی که حوزه آینه و دیدار است . از سوی دیگر ، شاعر «فریاد خاموشی » راکه خود یک تصویر پارادوکسی است ، وارد قلمرو حسامیزی کرده است و به همین دلیل درجه ابهام شعر او تا حد غریب و ناآشنایی بالا رفته است . اکنون به این نمونه های دیگر توجه کنید :

گرم نوید کیست سروش شکست رنگ　　کز خویش می روم به خروش شکست رنگ

آخر برای دیده یی خواب ما چو شمع　　افسانه شد «صدای خموش » شکست رنگ

که « صدای خموش » خود تعبیری پارادوکسی است و «شکست رنگ» هم هر چه باشد از مقوله مبصرات است و امری دیداری.

یاران فسانه های «تو» و « من » شنیده اند　　دیدن ندیده ونشنیدن شنیده اند

افسانه نیست آینه دار مآل شمع　　آثار تیرگی همه روشن شنیده اند

و در این بیت ترکیب حسامیزی و تصویر پارادوکسی را به کمال رسانده و در مصراع دوم خواننده را به یاد «آی آدمهای » نیما یوشیج می اندازد:

«گوش» مروتی کو کز ما « نظر نپوشد » / «دست غریق » یعنی : فریاد بی صداییم »

که به نظر من تصویری است بسیار زیبا و حسی و شگفت آور . در دیوان او تعبیرهای برخاسته از این نوع بیان کم نیست.

ادات خاص تشبیه :

از عصر صفوی و شاید هم اندکی قبل از آن ، بر مجموعه رایج ادات تشبیه (که در زبان فارسی عبارت است از : چون ، همچون ، مانند ،مثل و) یک کلمه دیگر هم اضافه شده است و آن ترکیب « به رنگ » است ؛ یعنی « به مانند » و این کلمه به هیچ وجه اختصاص به مواردی ندارد که سخن از مقایسه دو چیز به اعتبار رنگ باشد ، بلکه در مورد تشابه شکل ، حرکت ، اندازه و هر نوع شباهتی ، این ادات به کار می رود . به این مصراعها که همه از یک غزل گرفته شده است توجه کنید :

«به رنگ» رشته تسبیح چندین رهگذر دارم

«به رنگ» خون بسمل در چکیدنها جگر دارم

«به رنگ» موی چینی طرفه شام بی سحر دارم

و در تمام موارد، مقایسه و تشبیه در مفهوم عام آن مورد نظر است نه مقایسه رنگ دو چیز. استفاده از این ادات تشبیه که در تمام شاعران سبک هندی رواج دارد، گاه در شعر بیدل چشمگیر تر از دیگران می نماید:

از هجوم ناتوانیها «به رنگ» آبله   تاز روی قطره آبی بگذرم پل بسته ام

اگر «به رنگ» موج، بر قلب تپیدنها زنید

«به رنگ» موج ز گردابها گریزان باش

«به رنگ» غنچه گرداماِن جمعیت به چنگ افتد

نوعی ایهام:

ایهام از صنایع رایج شعر در همه زبانهاست و در شعر فارسی، حافظ معتدلترین و زیباترین کاربردها را از آن به وجود آورده است. در شعر سبک هندی ایهامها بیشتر بر اساس دو معنایی بودن فعلها و ترکیبات فعلی است. مثلاً: «پوشیدن» (لباس به تن کردن) و «چشم پوشیدن» (صرف نظر کردن) که مرکز اصلی ایهام این بیتهاست:

در محیط حادثات دهر مانند حباب   چشم پوشیدن، لباس عافیت شد در برم

هر نفس باید عبث رسوای خودبینی شدن   تا «نمی پوشیم چشم» از خویش «عریانیم» ما

یا گرفتن (اخذ) وسراغ گرفتن (جستجو و طلب) که در این بیت مرکز ایهام است:

ز بس دارد دماغ همتم ننگ «گرفتن» ها   اگر تا حشر گم باشم، «سراغ خود نمی گیرم»

یا «خوردن» «(اکل) و «قسم خوردن» (که از تقابل سوگندخوردن در فارسی به وجود آمده و ریشه در عقاید کهن ایرانی دارد):

«غذای همت» از انواع نعمت ها «قسم» کردم

یا « برداشتن » (برگرفتن) و « ناله برداشتن »(فریادبر آوردن) که در این بیت تمام زیبایی یا هنر شاعر را در خود نهفته دارد :

چو کو هم بس که افکنده است از پا سر گرانیها　　به سعی غیر محتاجم همه گر ناله بردارم

یا «کشیدن » (به معنی نقاشی کردن) و «کشیدن از » که در این بیت مورد نظر بوده است:

غبار ناتوانم بسته نقش دست امیدی　　که نتواند ز دامانت کشیدن کلك بهزادم

محرکها و موضوع های جدید

«شمع و پروانه » یا «گل و بلبل » و آنچه تصویر و شبکه تداعی در پیرامون این گونه عناصر در شعر باشد ، یک موضوع یا یک محرک است. در شعر سبک هندی علاوه برگسترش حوزه تداعی و شبکه تصویرها در پیرامون موضوع های رایج بین شاعران دوره های قبل ، کوشش برای وارد کردن موتیوهای جدید هم فراوان به چشم می خورد ، بنابر این موتیوهایی از قبیل: گل کاغذی ، کاغذ آتش گرفته ،شیشه ساعت ،گلهای قالی ، گلهای تصویر، ریگ روان ، خواب مخمل و امثال آن از خصایص شعر این گویندگان است و مثلا در شعر حافظ یا سعدی کوچکترین اشاره ای به این گونه عناصر دیده نمی شود ، در صورتی که در شعر گویندگان سبك هندی چه مایه تصویرهای زیبا که در پیرامون هر یک از این عناصر ایجاد شده است.

گذشته از این موتیوهای جدید،گسترش بعضی از موضوع های قبلی در شعر این دوره نیز بسیار چشمگیر است ؛ مثلاً آنچه برپایه موج ، یا حباب ، یا گرداب ، یا ساحل در شعر این دوره مورد تصویر قرار گرفته است ، به حدی است که می توان گفت خاص این دسته از شاعران است و آنچه قدما در باب آنها گفته اند ، بسیار اندك است و قابل اغماض.

قافیه در شعر بیدل:

شاید برای بعضی از خوانندگان جوان یاد آوری این نکته ضرورت داشته باشد که در شعر سبک هندی ، بر خلاف سنت رایج استادان سبک

خراسانی و آذربایجانی و عراقی (که تکرار قافیه را عیب می شمردند و اگر شاعری ناچار می شد در یک قصیده بلند و به فاصله چندین بیت قافیه ای را تکرار کند، به عذر خواهی می پرداخت) شاعران سبک هندی تکرار قافیه را به فاصله یک یا دو بیت (وگاه بی هیچ فاصله ای) عیب نمی شمرده اند. بلکه آن را نوعی هنر نمایی نیز به حساب می آورده اند.

در نظر اینان، مبنای استتیک قافیه بیش از آنکه در «جنبه موسیقایی» آن باشد، در «ابزار تداعی» بودن آن است. شاعر سبک هندی به قافیه چنان می‌نگرد که صیادی به تور وشبکه صید خویش. یا شکار چی به تفنگش. می خواهد به خواننده بگوید: «خیال نکنی که من با این تور، همیشه یک نوع ماهی صید می کنم، یا خیال نکنی که من با این تفنگ، فقط کبوتر چاهی یا قرقاول شکار می کنم، نه، من می توانم با این تور انواع ماهی ها را صید کنم یا آن شاعرانی که از قافیه «حباب» مثلاً فلان معنی خاص را تداعی می کنند شکارچیهای قابلی نیستند، شکارچی قابل کسی است که از «حباب» همه چیز بتواند تداعی کند.» بنابر این در شگفت نباید شد اگر در دیوانهای این شاعران نمونه های بسیاری از تکرار قافیه دیده شود. این تکرار قافیه در بیدل، شاید بیشتر از دیگر استادان این شیوه باشد و علتش هم همین است که بیدل در این چشم انداز، خود را ماهر تر از دیگران می دیده است.

مصراع: دریچه آشنایی با بیدل

شاید آسانترین راه، برای ورود به دنیای بیدل، دریچه «مصراع» باشد، یعنی اندیشیدن به «مصراع» و نه «بیت» یا کل یک غزل، ما وقتی غزل سعدی را می‌خوانیم و به این بیت می رسیم:

تو را در آینه دیدن جمال طلعت خویش بیان کند که چه بوده است ناشکیبارا

مجموعه دو مصراع، به طور مساوی، در خدمت انتقال مفهوم موردنظر شاعر قرار دارد؛ ولی در غزلهای صائب، مثلاً در این بیت:

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را عشرت امروز، بی اندیشه فردا خوش است

هر مصراعی جداگانه مفهومی دارد و مستقلاداری زیبایی و ارزش هنری است ، به حدی که شما می توانید در وقت خواندن و زمزمه کردن بارها یکی از این دو مصراع را با خودتان تکرار کنید ، بدون آنکه نیازی به مصراع موازی آن داشته باشید. البته بر خواننده اهل و آشنا پوشیده نیست که در عین حال دو مصراع صائب ، لطف هنری شان در حالتی ادراک می شود که موازی یکدیگر به ذهن بیایند (اسلوب معادله ، در مباحث قبلی این گفتار) یعنی هر یک از این دو مصراع بیان یک حقیقت است : فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را = عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است ؛ یعنی در اغلب موارد ، باید میان دو مصراع صائب یک علامت (=) قرار دهید. به این معنی که مصراع قبل همان پیامی را دارد که مصراع دوم و مصراع دوم هم همان پیام مصراع قبل را دارد. در تحلیل مفهومی ، هر دو مصراع یک سخن می گویند :« لذت اکنون بی دغدغه آینده ، خوش است .» بنابر این خواندن شعرهای سبک هندی ،در اغلب موارد مدخل معنایی ، مصراع است ، اگر مصراع اول رانفهمیدید، به مصراع دوم فکر کنید واز عجایب این که غالباً مصراع دوم است که مصراع اول را قابل فهم می کند و توجه به این مساله اگر در شعر صائب کمتر لازم باشد، در شعر بیدل لازم است ، به این بیت توجه کنید :

ما و تو خراب اعتقادیم بت ، کار به کفر و دین ندارد

بگذریم از معنی بلند و اندیشه حکیمانه ای که در این بیت او نهفته است و می خواهد بگوید : «بسیاری از مادیون و بسیاری از مارکسیست ها هم بت پرستند ، بت، پرستی و داشتن دگم های تغییر ناپذیر ، انحصارا در قلمرو مذهب و الهیات نیست ، می توان در خارج حوزه الهیات هم بت پرست بود».

به هر حال ، در این بیت ، مصراع دوم قابل فهم تر است :

بت ، کار به کفر و دین ندارد

بعدکه به مصراع اول توجه کنیم ، هم مفهوم مصراع اول ، و هم ارتباط آن با مصراع دوم روشن می شود ، حال به این بیت که کمی پیچیده تر است ، دقت کنید :

جامه فتحی چو گرد عجز نتوان یافتن　　پیکرموج‌ازشکست خویش جوشن‌می‌شود

برای فهم این بیت ،ناگزیر باید به مصراع دوم که حسی تر و ملموس تر است ، اندیشید :« امواج آب را در نظر بگیرید. امواج ، حاصل شکسته شدن طرح آب است ، اگر طرح آب ، آرام باشد و شکسته نشود ، موجی وجود ندارد؛ پس موج حاصل شکستگی آب است ؛ اما همین موج وقتی شکست ، تبدیل به حلقه حلقه هایی می شود که آن حلقه ها شبیه به زره یا جوشن است و زره یا جوشن بر تن هر کس که باشد ، او در جنگ حفاظ و جان پناهی دارد که تیر وتیغ را در آن راه نیست ، پس شکستگی در عین حال مایه پیروزی است و سبب نیرومند شدن آن کس که شکسته شده است.»

این بود خلاصه آنچه در مصراع دوم گفته بود :« پیکر موج از شکست خویش ، جوشن می شود». حال برای اینکه مصراع اول را درک کنیم ، یک بار دیگر با سابقه ای که از مصراع دوم داریم ، آن را در نظر می گیریم، در مصراع اول هم همین را می خواهد بگوید که :« شکست ، خود ، نوعی پیروزی است». به این بیان که «گرد عجز و ناتوانی که بر سر و روی ما می نشیند» این «گرد عجز و ناتوانی » خود« جامه فتح و پیروزی ماست» همان گونه که آب وقتی شکسته شد ، تبدیل به زره شد که لباس فاتحان و پیروزمندان است،گرد عجز هم ، لباس پیروزی و فتح است برای ما.

در غزلهای سبك هندی،، بویژه در غزلهای بیدل ، همیشه مصراع دوم است که کلید معنایی بیت را تشکیل می دهد و از لحاظ نحو زبان و نیز بهنجار بودن روابط کلمات در محور جانشینی گفتار مصراعهای دوم غالباً طبیعی تر و بهنجار ترند ، چرا که در این اسلوب شعر ، شاعر ، نخست مصراع دوم را غالبا می سراید (البته در کل شعر کلاسیک فارسی و عربی این حالت وجود دارد ، اما در این سبك بسامد این کار بالاتر است .) به این ابیات توجه کنید:

صافی آینه ناموس غبار رنگ است　　جز سیاهی به دل خود چه نهان دارد شمع

نیست جز بخت سیه زیر نگین داغم　　حکم بر مملکت شام روان دارد شمع

مصراعهای دوم ، مفهومتر ، و از لحاظ نحو زبان و همچنین به لحاظ

محور جانشینی گفتار بهنجار تر و طبیعی ترند. برگردیم به بحث قبلی ، به این بیت توجه کنید :

پرفشان است نفس لیك ز خود رستن کو ؟ با همه شور جنون ، در قفس هوش خودم

ابتدا مصراع دوم را مورد توجه قرار دهید :« با همه شور جنون ، در قفس هوش خودم ». الحق زیباست ، هم معنی و هم تصویر : « هوش و خرد» را به گونه قفسی تصویر کرده است که انسان عاقل گرفتار آن قفس است،می‌گوید :« با همه نیروی جنون ، هنوز گرفتار قفس عقلم » این خلاصه حرف شاعر است در مصراع دوم. حال توجه کنید به مصراع اول :« پرفشان است نفس ، لیک ز خود رستن کو؟» می گوید :« با اینکه حیات و زندگی من کوششی است برای رهایی و نفس زدن من به مانند پرپر زدن پرنده ای است در قفس، در جهت رهایی و آزادی ، اما هنوز از خود رهایی نمی یابم و گرفتار خویشتن خویش و تمایلات و خواستهای نفسانی خود هستم.» حالا هر دو مصراع را با در نظر گرفتن این توضیحات یک بار درکنار هم بخوانید و توجه کنید که می خواهد بگوید :« با همه تلاشی که برای رهایی از خویش دارم ، هنوز جنونم به درجه ای نرسیده است که از قفس خرد و هوش ، خود را رها کنم.»

حالا یکی از ابیات دشوارتر او را (شاید بتوان گفت : دشوار ترین نوع ، که در مباحث دیگر به آن اشارت کرده ایم) مورد نظر قرار می دهیم ،همان بیتی که می گوید :

شعله ادراک خاکستر کلاه افتاده است نیست غیر از بال قمری پنبه مینای سرو

ظاهرا هیچ ارتباطی بین این دو مصرع وجودندارد، اصلا بین اجزای هر مصراع هم ، رابطه آشکاری احساس نمی شود . بگذارید قبل از آنکه رابطه دو مصراع را تحلیل کنیم به رابطه اجزای هر مصراع ، به طور مستقل نگاهی بیفکنیم :

شعله ادارک خاکستر کلاه افتاده است

با تصرفی در تعبیرات چومسکی ، ژرف ساخت این عبارت این است که « سرانجام کوشش ادراك (= تعقل) افسردگی و سردی است.»[یعنی سردی

در مقابل گرمای عشق یا جنون.] اما همین مطلب را با چه تعبیری شاعر بیان می کند :

۱ - ادراک را به گونه شعله ای و شراره ای تصویر می کند

۲ - سرانجام سرد فعالیتهای عقل و ادراک را - به جای آنکه بگوید : «عقل ، سرانجامی افسرده دارد.» - به گونه «داشتن کلاهی از خاکستر» تصویر می کند.

۳ - در همین بیان(شماره ۲) ترکیب خاکستر کلاه خود ،انحرافی از هنجار بیان عادی وجود دارد. «خاکستر کلاه » یعنی دارای کلاهی از خاکستر . حالا، برگردیم به مصراع دوم:

نیست غیر از بال قمری پنبه مینای سرو

اول ، بگذارید رابطه اجزای همین مصراع را جزء به جزء بررسی کنیم : در سنت ادبی بیدل ، « سرو» را به گونه « مینای شراب» دیدن بسیار طبیعی است ، از سوی دیگر ، رابطه « قمری » با «سرو» هم چیزی است شبیه رابطه «گل و بلبل» در شعر شعرای دیگر. حالا ، نگاهی بیندازید به بال قمری و « رنگ خاکستری بال قمری » و از طرف دیگر حتما توجه دارید که در قدیم سرمینای شراب را با وسایل امروزی نمی بسته اند ، بلکه با پنبه سر آن را می بسته‌اند. باتوجه به مجموعه این نکات در مصراع دوم می خواهد بگوید :« قمری را جز با سرو انس و الفتی نیست»، قدری دقیق تر بگوییم : آرامش سرو، با حضور قمری حاصل است و برعکس :« آرامش قمری در بالای سرو است.»

حالا به رابطه دو مصراع توجه کنید : همان گونه که قمری جایش بالای سرو است (= پنبه روی مینای شراب) یعنی ملازمه ای است میان سرو و قمری و برعکس ، به همان گونه ملازمه ای است میان افسردگی و خاکستر شدگی شعله ادراک . همان گونه که قمری (رنگ خاکستری ، و ارتباط آن با دیگر اجزا) و سرو لازم و ملزوم یکدیگرند ، افسردگی و ادراک هم لازم و ملزوم یکدیگرند . به زبان طبیعی : عقل و ادراک ، افسرده است و به دلالت التزامی : عشق است که گرم است ، یا جنون است که حرارت دارد.

این گونه کارها، شعر نیست حماقت است. بیدل اگر ارزشی دارد، در مواردی است از نوع :

دریاست قطره ای که به دریا رسیده است　　جز ما کسی دگر نتواندبه ما رسید

یا

این موجها که گردن دعوی کشیده اند　　بحر حقیقت اند اگر سرو فرو کنند

یا

ز پیراهن برون آ، بی شکوهی نیست عریانی　　جنون کن تا حبابی را لباس بحر پوشانی

و نه کوششهایی از نوع : « شعله ادراک خاکستر کلاه افتاده است» که متاسفانه در دیوان او ، نمونه هایش کم نیست.

بنابر این ، به خوانندگانی که قصد ورود به مدخل این سنت ادبی را دارند ، توصیه می کنم اگر غزلی را شروع کردند وهیچ چیز دستگیر شان نشد ادامه بدهند تا به غزل دیگری برسند ، در آن غزل هم لازم نیست زیبایی تمام ابیات را در همان مطالعه نخستین احساس کنند. هر مقدار بیت راکه توانستند دریابند ، کافی است ، بعدها فرصت خواهند داشت که تمام ابیات آن غزل را مورد تامل و التذاذ هنری قرار دهند ، حتی اگر در غزلی بیتی نیافتید که شما را تحت تاثیر قرار دهد، به مصراعی هم می توانید قناعت کنید ، در بسیاری موارد مصراعها ، کار یک دیوان شعر را انجام می دهند به این مصراعها - مجرد از کل بیت وتمام غزل - نگاه کنید :

گران شد زندگی ، اما نمی افتد ز دوش من

رنگ آب از سیلی امواج می گردد کبود

قیامت ریخت ، بر آیینه ام ، برق تماشایش

چشم آهو ، حلقه گرداب بحر حیرت است

جهان جایی ندارد ، گر توانی در دلی جاکن

که چون آتش از سوختن زیستم من

من ، این نمونه ها را ، ازگونه های مختلف سخن او (اخلاق ، عرفان ، تصویرسازی ، بازی شاعرانه باکلمه و کشف ساحت های هنری کلام) بدون هیچ گونه سعی و کوششی از حافظه نقل کردم و اگر به جستجو می پرداختم ، هم نمونه های بهتری می شد آورد و هم مصراعهای بیشتری.

در غالب غزلهای او می توان چنین مصراعهایی یافت که بستگی به چشم انداز و نوع سلیقه و انس و الفت ما دارد.

شما اگر در همین نمونه هایی که من اینجا آوردم خوب دقت کنید . به راستی در شگفت می شوید . باور کنید از چند شاعر معاصر که بگذریم . آن هم بعضی کارهاشان مجموعه میراث ادبی معاصران را اگر در یک کفه تراز و بگذارند و یک مصراع از نوع :

گران شد زندگی اما نمی افتد ز دوش من

یا

قیامت ریخت بر آیینه ام برق تماشایش

من ترجیح می دهم همان مصراع به نام من بماند و نه آن مجموعه عظیم کلیشه ها و کلمات پوک . نکته دیگری که می توانم برای آسانتر شدن آشنائی با بیدل ، پیشنهاد کنم ، این است که از رباعیهای او شروع کنید . در غالب این رباعیها ،برای مجذوب شدن در رموز هنر بیدل ، دریچه هایی وجود دارد.

پی نویس ها

1 - Dylan Thomas(1914-1953)....شاعر انگلیسی زبان عصر حاضر

2 - The Collected Poems of Dylan Thomas. p.63.

3 - G.N.Leech . A Linguistic Guide to English Poetry. p.3.0

۴ - مراجعه شود به

S.R.Levin. Poetry and Gramaticalness. in Proceeding of the 19th international Congress of Linguists, ed.H.G.Lunt.the Hague 1964-308 14.

به نقل کتاب قبلی .

۵ - شادروان دکتر غلامحسین مصاحب کلمه «نقلی» را درمورد لغات و اصطلاحاتی به کار می برد که کوتاه و جاافتاده باشند.

۶ – دیوان رشید وطواط، چاپ نفیسی ، ۶۹۳.

۷ – المختارات من الرسائل، چاپ انجمن آثار ملی، ۲۴۳ .

۸ – حمیدی شیرازی با توجه به شعر سنایی گفته :

به روز آخر هر سال چون دلم نگریست — نه خنده کرد و نه گریید،بل به خنده گریست

و سایه در غزلی گوید :

یار پسندیده منم، یار پسندید مرا — جان دل و دیده منم گریهٔ خندیده منم

۹ – تصاویر پارادوکسی به معنی دقیق کلمه، باسنائی و شعرهای مغانهٔ او آغاز می شود:

برگ بی برگی‌نداری لاف درویشی مزن

که مولانا، همین گونه تصویر را گسترش داده‌است.

*****



دکتر یونس جعفری
دهلی - هند

صائب و شعر زبان اردو

خم چو گردد قد افراخته می باید رفت — پل بر این آب چو شد ساخته می باید رفت
راه باریک عدم راه گرانباران نیست — هرچه داری همه انداخته می باید رفت
آنچه درکار بود ساختنش خودسازی است — گو مشو کار جهان ساخته می باید رفت
سنگ راه است غم قافله و فکر رفیق — فرد و تنها همه جا تاخته می باید رفت
به نفس طی نشود دامن صحرای عدم — این ره دور، نفس باخته می باید رفت
تا مگر شاهد مقصود مصور گردد — دل چون آینه پرداخته می باید رفت
سپر راهرو از راهزنان عریانی است — تیغ جان را ز نیام آخته می باید رفت
این ره پرخس و خاشاک شود پاک به آه (۱) — علم آه برافراخته می بایدرفت
من گرفتم که قمار از همه عالم بردی — دست آخر همه را باخته می باید رفت
این سفر همچو سفرهای دگر صائب نیست
بار هستی ز خود انداخته می باید رفت

صائب از معدود شعرائی است که آوازهٔ او در ایران بزرگ و در شبه قاره هند و پاکستان طنین افکنده است. او که از دربار شاه عباس ثانی لقب ملک الشعرائی دریافت کرد در همان عصر، علیرغم وجود ناسازگاریهای سیاسی میان دول مغول بابری هندو صفویه، در شبه قاره نیز محبوب و مطلوب خاص و عام بود. اورنگزیب عالمگیر از جمله امپراطوران مغول هند است که به داشتن اعتقادات خشک مذهبی معروف گشته، در کتب تاریخی او را عامل رکود هنر دانسته اند و نقل می کنند که روزی نوازندگان و خنیاگران تابوت به دست از پیشگاه او عبور می کردند. امپراطور پرسید که موضوع چیست؟ گفتند: این موسیقی است که ما آن را تشییع می کنیم، چه آن در این عصر مرده است. اورنگ زیب با قاطعیت گفت «چنان عمیق دفنش کنید که تا قرنها آوازش برنخیزد». ولی جالب اینجاست که همین اورنگزیب در مقابل اشعار

صائب بسیار نرم و رام بود. بر این مسئله در تاریخ تأکید شده است، چنانکه محمد ساقی ملقب به مستعد خان صاحب «مآثر عالمگیری» ، که وقایع پنجاه سالهٔ عهد فرمانروایی اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸ - ۱۰۶۸) پادشاه مغول بابری هند را به رشتهٔ تحریر آورده است، در وقایع ماه شوال سال ۱۱۰۷ ه‍ ق (چهلمین سال جلوس به تخت سلطنت) می نویسد :

مخلص خان بخشی الملک دیوان صائب را به پادشاه عرضه کرد و چون بیشتر ابیات وی مبنی بر پند و نصایح می باشد به خاطر این دیوان مزبور مورد پسند قرار گرفت. غزل آغازین این مقاله که چندین مرتبه در محفل دربارشاه خوانده شد ، اورنگ زیب آن را باکمال میل و رغبت شنید و از آن روز به بعد شاعران این دیار شعر صائب را تتبع نمودند.

قبل از اینکه به اصل مطلب بپردازیم در اینجا چند نکته لازم به تذکر است:

۱ - همایون (۹۶۳ - ۹۳۷) یکی از اجداد اورنگزیب و دومین امپراطور مغول هند با کمک و پشتیبانی شاه طهماسب صفوی (۹۸۴ - ۹۳۰ ه‍ ق) توانست حکومت شمال هند را باز پس گیرد. از همان زمان گروه های هنرمندان و دانشوران از ایران و دیگر نقاط و بلاد آسیای مرکزی سیل آسا به طرف شبه قاره سرازیر گردیدند و این جریان تا انقراض حکومت شاه جهان (۱۰۶۸ - ۱۰۳۷ ه‍ ق) ادامه داشت . پس از شاه جهان آتش جنگ داخلی میان چهار پسرش شعله ور شده موجب گردید تا شکوه فرهنگی به کاستی گرائید و به جهت اختلاط ترکان پارسی گوی و فارسی زبانان سبك جداگانه ای به وجود آمد که از فارسی ادبی ایرانیان و تورانیان کاملاً جداگانه بود.

در اینجا این نکته هم جالب توجه و شایستهٔ یادآوری است که در این عهد و زمان اهالی شبه قاره در نثر ، سبک فارسی نویسی ترکان تاجیك را پذیرفتند ولی در شعر تحت تأثیر اصفهانیان ماندند که خود این سبك شکل تحول یافته سبک خراسانی و عراقی می باشد.

۲ - دولت پادشاهان مغول بابری هند(۱۲۷۵- ۹۳۰ ه‍ ق) موقعی در هند تشکیل گردید که صفویها (۱۱۴۹ - ۹۰۵ ه‍ ق) و ترکان عثمانی (۱۳۴۲ - ۶۹۹ ه‍ ق) در آذربایجان با یکدیکر در گیر بودند و صفویها برای ترویج

مذهب تشیع سعی بلیغ می نمودند.

مغولان بابری هند، حکومت خود را به دو گروه منقسم نمودند. یکی از آنها تورانی خوانده می شد و دیگری ایرانی. تورانیان بیشتر سنی مذهب بودند و ایرانیان شیعه مذهب. هر گروه از آنها سعی می کرد که به هر نحوی که باشد پادشاه را تحت نفوذ خودداشته باشد و کار عمدهٔ پادشاه این بود که بین قدرت هر دو توازن و تعادل برقرار نماید. از این رقابت و همچشمی سیاسی میان ایرانیان و تورانیان، زبان و ادب فارسی شبه قاره نیز مصون نماند. چنانکه هرچه ایرانیان می نوشتند و می سرودند مورد پسندتورانیان نبود. همچنین ایرانیان نثر وشعر تورانیان را مورد اعتنا قرار نمی‌دادند واتفاقاتی می‌افتاد که در محافل ادبی به دعوی و مشاجره می پرداختند. همچنین هرچه بومیان ویا به اصطلاح امروزه شبه قاره‌ای ها به فارسی می‌نوشتند مورد انتقاد این و یا آن گروه قرار می گرفت .این مجادله ها و مبارزه ها بین ایرانیان و تورانیان درذهن بومیان خلائی ایجاد کرد، ولی بعضی از آنها به طرف تورانیان گرویدند. این مشاجرهٔ ادبی و لسانی همچنین ادامه داشت تا اینکه در قرن دوازدهم هجری دو قهرمان به نام خان آرزو (متوفی ۲۳ ربیع الثانی سال ۱۱۶۹) و شیخ علی حزین لاهیجی (۱۱۸۰ - ۱۱۰۳) به صحنه وا رد شدند. شیخ علی حزین از زبان فارسی فارسها (ایرانیان) دفاع می کرد و خان آرزو قایل و معتقد به مستند بودن نوشته ها و سروده های تورانیان بود. ولی قبل از اینکه این نهضت ادبی مملو از تعصب مذهبی به اوج خود برسد و ادبا و شعرا به مناظره ومناقشه بپردازند چندتن از دوستداران شعر و ادب که میان آنها صائب از همه برجسته تر بود، می خواستند از هر دو نهضت ادبی بهره بگیرند و مستفیض بشوند. صائب که از جوی مولیان و آب رکناباد سیراب گردیده بود، زنده رود تازه ای میان زمین رودهای گنگ و جمنا جاری ساخت. وی از یک سو شاعران پارسی گوی ترك، مانند امیر خسرو دهلوی (۷۲۵ - ۶۵۱ هـ) را مورد توجه و تتبع قرار داده و از طرف دیگر از سروده های شاعران بزرگ مانند شیخ سعدی (۶۹۴ - ۷۱۰) و حافظ شیرازی (۷۹۱ - ۶۲۶) استفاده کرده سبک آنها را پیروی نمود. چنانکه در یک مقطع غزل چنین می گوید:

این آن غزل خسرو معنی است که فرمود　　　خوبان عمل فتنه ز دیوان تو یابند

و در جای دیگر از شیخ شیراز کسب فیض نموده می گوید :

صائب این آن غزل حضرت سعدی است که گفت
عشقبازی دگر ونفس پرستی دگرست

نسبت به شعر حافظ شیرازی اظهار عقیدت نموده چنین می گوید :

به شعر صائب از آن می کنند رغبت خلق   که یاد می دهد ازطرز حافظ شیراز

وی از افکار عارفانهٔ مولانا جلال الدین رومی بلخی هم بی بهره نمانده و می‌گوید :

از گفتهٔ مولانا مدهوش شدم صائب   این ساغر روحانی صهبای دگر دارد

صائب پس از گردهم آوردن افکار شعرا و عرفا و سرایندگان سبک خراسانی و همچنین عراقی در شعر راه تازه ای گشود که مبنی بود بر تحمل و بردباری و احترام گذاشتن نسبت به افکار و عقاید دیگران که عرفا و شعرای اردو زبان آن را «صلح کل » نامیده‌اند. چون امواج عقاید و افکار مختلف دریکجا بهم برخورد نمود، این زمزمه و ترنم از آنها برخاست:

خواهی به کعبه رو کن و خواهی به سومنات   از اختلاف راه چه غم رهنما یکی است

این نوع افکار وعقاید با طبع مردم این شبه قاره بخصوص اهالی استان پنجاب بسیار سازگار بود، چه قبل از وی عرفای این خاک مانند بابا فرید (۶۶۴ - ۵۶۹ ه) وگورو نانك ، مؤسس سیکها (۱۵۳۹ - ۱۴۶۹ میلادی) که همه تحت نفوذ افکار وعقاید معنوی عرفا و شعرای خراسان بودند،زمینه را آماده داشتند.

چون غزل فوق الذکر به دربار عالمگیر رسید و مورد پسند قرار گرفت شعرای اردو زبان که در آن زمان همه زبان فارسی می دانستند به دو علت زیر از آن استقبال نمودند:

اول) در رقابت سیاسی - ادبی میان ایرانیان و تورانیان عموم سرایندگان بومی در بیشتر مواقع مورد استهزا قرار می گرفتند.

دوم) این استقبال برهویت ادبای بومی مهر صحت می‌گذاشت .

این دو علت باعث شد که آنها در پی آن شدند که برای خود راه تازه ای پیدا کنند و اولین کسی که دراین میان از شعر صائب استقبال نمود میر تقی متخلص به میر (متوفی ۱۲۲۵ ه) بود . این شاعر نامدار اردو زبان که قبلاً شعر

به فارسی می سرود چنان تحت تأثیر صائب تبریزی قرار گرفت که بعضی ابیات را از فارسی به شعر اردو برگرداند. مانند:

سچ پوچھو تو کب ھیگا اسکا سادھن غنچه تسکین کے لیے ھم نے اک بات بنالی ھے

این بیت ترجمهٔ منظوم این بیت صائب است :

محض حرف است که او را دهنی‌ساخته‌اند درمیان نیست دهانی ، سخنی ساخته اند

تا پایان قرن دوازدهم هجری همهٔ شاعران اردو زبان از شعر صائب تتبع می کردند ؛ در اینجا به تذکر چند نمونه از آنها بسنده می‌کنیم.

صادق حسین وصفی صاحب تذکرهٔ «بحر ذخار» معتقد است که میرزا رفیع متخلص به سودا در بیت زیر از صائب الهام گرفته است:

کیفیت چشم او سکی مجھے یاد ھے سودا ساغر کومیرے ھاتھ سے لیجیو که چلا مین

و بیت صائب این است:

خراب از گردش چشم‌تو شد کار من ای ساقی بگیراز دست من این جام که از خویشتن رفتم

میرزا غالب یکی از برجسته ترین شاعران اردو زبان محسوب می‌شود. اگرچه وی ابیات صائب را تحت اللفظی ترجمه ننموده ولی چندین جا تحت تأثیر صائب قرار گرفته است:

کعبه کس منه سے جاوے گے غالب شرم تم کو مگر نهین آتی

«غالب»

باکدامین آبرو در کعبه آرم روی خویش من‌که،سرجوش حیاتم صرف در بتخانه شد

«صائب»

تا انقراض دولت مغول بابری هند (۱۲۷۵ ه) شعر اردو جنبهٔ سنتی داشت ولی پس از تسلط یافتن انگلیسیهابر این شبه قاره ، بذرهای نهضت آزادی وانقلاب و ملی گرایی نیز کاسته شد و شعر اردو که تا آن زمان جنبهٔ بیان حالات فردی صرف در آن مطرح بود به درجه ای ارتقا یافت که خصایل اجتماعی و اهداف ملی در آن جلوه گر شد. به عبارت دیگر شعر اردو به شعری متعهد تبدیل شد و در شعور اجتماعی جامعهٔ شبه قاره نقش مؤثری ایفاء نمود. الطاف حسین متخلص به حالی کار را از تهذیب اخلاق شروع کرد و اقبال لاهوری آن را به اوج انقلاب رسانید ولی هر دو شاعر در هدف خوداز صائب بهره مند شده اند. بیت زیر مولانا حالی بسیار معروف است :

یـاران تـیز گـام نـ مـنزل کـو جـالیا هـم مـحو نـالۀ جـرس کـاروان رهـ

(دوستان تند رو به منزل رسیدند ولی ما هنوز منتظر صـدای جـرس نشسته ایم تا قافله ای برسد و همراه آن به راه بیافتیم).

در این مورد صائب چنین می گوید :

ز نـه سـپهر گـذشتند گـرم رفتـاران تو سست عزم ، همـان در شمـار فـرسنگی

اقبال در ذکر مسائل اجتماعی و انحرافاتی که از جانب حکام غربی به جامعه وارد شده و طریق اصلاح این انحرافات از راه بازگشت به خویشتن و سنن اصیل فرهنگی ، اشعاری سرود. وی در این اشعار گاه بیگاه به شعرهای صائب ارجاع می دهد و نمونه هایی از آن اشعار را در لابلای گفتار خویش می‌آورد. مثلاً در بیت زیر ، اقبال چنین گفته :

همان بهتر که لیلی در بیابان جلوه گر باشد ندارد تنگنای شهر تـاب حسـن صحرایـی

و در جای دیگر چنین می گوید :

عجب کیا گرمه وپروین مرـ نخچیر هوجائین که بر فتراک صاحب دولتی بستم سر خود را

در بیت فوق اقبال از صائب بهره گرفته ، چنانکه دربیت ذیل که سرودۀ صائب است مصرعهایی وجود دارد که اقبال آن را در شعر خویش تکرار کرده :

ازآن خورشید برگرد جهان سرگشته می گردد که برفتراک صاحب دولتی بندد سر خـود را

ارسال المثل

صائب شاعر تک بیت‌ها است که هر مصراع آن ضرب المثل است ویا جنبۀ ضرب المثل دارد.

چه رسایی است که باطبع تو آمیخته صـائب مصرعی نیست ز دیـوان تـو مشـهور نباشد

به همین دلیل وی را شاعر ارسال المثل می خوانند. شالودۀ شعر اردو با ارسال المثل بیخته و آمیخته است ؛ چه شعر به زبان اردو موقعی شروع شد که در اصفهان سبکی که به اسم سبك هندی و یا اصفهانی معروف و متداول بود و تمام معایب و محاسن این سبک و دیگر خصوصیات آن به زبان اردو انتقال یافت. از عهد میر تقی میر تا عهد حاضر همه شاعران اردو زبان از این صنعت شعر بهره مند شده اند. چنانکه آتش (۱۷۷۷ - ۱۸۴۷ میلادی) می گوید :

هم نشین ، کهتـ هین : ذکر عیش نصف عیش هـ

مین کـهون ، تـو سـن جمـال یـار کـا افسانه آج

شعر اقبال لاهوری نیز از این قاعدهٔ کلی مستثنی نیست. وی هم در شعری که تحت عنوان «خضر راه» سروده ازضرب المثل برات عاشقان بر شاخ آهواستفاده کرده. چنانکه می‌گوید:

ا۔کہ تجھکو کھا گیا سرمایه دار حیله گر
شاخ آهو پر رهی صدیون تلک تیری برات

(ای کارگر ، سرمایه دار حیله گر خون تو را قرنهاست که می مکد و تو بر این امید زنده هستی که فردا آرزوی تو بر آورده می شود).

تا نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی در سرتاسر شبه قاره شاعر یا نویسنده اردو زبانی پیدا نشد که با ابیات صائب آشنایی نداشته باشد و در سخن گفتن و نوشتن آنها را به کار نبرد. چنانکه مرحوم ابو الکلام آزاد درکتابهای خود به نام «غبار خاطر» و «کاروان خیال» چندین جا در نثر و اقبال لاهوری در شعر از تک بیتهای صائب استفاده نموده اند و همچنین حکیم جمیل فرزند حکیم اجمل خان که در نهضت آزادی هند سهم مؤثری داشت انتخابی تحت عنوان «میری پسند» (ابیات پسند من) نموده است. در کتاب نامبرده از صفحه ۳۷ الی ۴۱ ابیات منتخب صائب اختصاص یافته است ولی در نیمهٔ دوم این قرن چندنفر به ترجمهٔ ابیات و غزلیات صائب همت گماشته اند که از میان آنها اسامی آقا شاعر قزلباش و شمیم عثمانی را می توان برد. آقا قزلباش ابیات منتخب راترجمه کرده است و آقای شمیم عثمانی چند غزل را از فارسی به اردو برگردانده است. بیتی از صائب و ترجمهٔ آن در زیر درج می‌گردد.

صائب:

کفر و دین را پرده دار جلوهٔ معشوق دان
گه در بیت الحرام و گاه در بتخانه باش

ترجمهٔ آقا شاعر قزلباش:

کفر و دین کو پرده دار جلوهٔ معشوق جان
کعبه مین جا اور کبهی خاک در بتخانه بن

در غنای زبان اردو و علاوه بر زبان فارسی ،زبانهای ترکان تاجیك وزبان سانسکریت و همچنین زبانهای بومی شبه قاره و لهجه های مختلف زبان فارسی سهم بسزایی داشته است. اگر زبان انگلیسی بر ما مسلط نمی شد

زبان اردو شاید غنی تر می‌گشت. در آخر استدعای من این است اگر ما می خواهیم زبان خود اردو را غنی کنیم پیش از اینکه طرف اروپا وآمریکا بنگریم باید ببینیم که اسلاف و نیاکان ما چه سرمایهٔ بزرگی (به زبان فارسی) برای ما گذاشته اند. اول باید از آن استفاده کنیم و بعداً به سوی بیگانگان و اغیار نگاه کنیم.

پی نویس ها :

۱ - مخلص خان پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران برادر زادهٔ خلیفه سلطان مشهور ولایت زابود. در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهی را به نیابت پدر سرانجام می داد. بعد از انفتاح آن حصار استوار به اضافهٔ دو صد سوار به منصب هزاری سیصدسوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گردید و در سی و سیوم به خدمت عرض مکرر سرمایهٔ مباهات اندوخت . پس از آن قوربیگی شد و به منصب دو هزاری صد سوار تحصیل کامیابی نمود. و در سال سی و ششم به افزونی پانصدی و از تغیر بهره مند خان به خدمت بخشیگری دوم چهرهٔ امتیاز برافروخت و پس تر پانصدی دیگر یافته به منزلت سه هزاری عروج نمود و در آخر سال چهل و چهارم الویهٔ ظفر پرچم عالمگیری از خاص پور به قصد انتزاع پرناله به اهتزاز آمد و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد مرچ مضاف بیجاپور به مسافت سی و شش کروه مضرب خیام پادشاهی گردید. خان مذکور که به امراض شدید مبتلا شده بود چهارم شهر مذکور سنه یک هزار و یکصد و دوازده هجری به رحمت حق پیوست و در روضهٔ زبدة العرفا سید شمس‌الدین که یکی از مشایخ آن دیار است واقع قصبهٔ مذکور مدفون گردید.

نجابت ذاتی با کمالات کسبی جمع داشت. مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق ، ابواب فیض بر روی آشنا و بیگانه مفتوح داشتی و در اجرای کار خلایق بسیار کوشیدی و در مثل گذرانیدن منصبداران و عرض مطالب دربارگاه مثل روح الله خان جری و حریص بود. باآنکه طمعی ها نداشته بلکه استغنا و آزادی جبلی و ظفری طبعش بود.طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود.

بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائی طبع موزون داشت و اشعار رنگین می گفت . ازوست :

خمار ما و در توبه و دل ساقی به یک تبسم مینا شکست و بست و گشاد

و غریب تر آنکه با مغلیت و فضیلت مذاق تصوف داشت خالی از درد نبود. (منقول از :مآثر الامرا تألیف شاهنواز خان چاپ انجمن آسیایی بنگال کلکته.)

*****

ادب امروز ایران



یوسف علیخانی
ایران

دنیای داستان، دنیای راستی و صداقت است
[گفتگو با فیروز زنوزی جلالی، داستان نویس]

■ خوب است در ابتدا مشخص کنم که پرسشهایم رادر سه بخش طراحی کرده ام: بخش اول دربارهٔ «خود نویسنده» است. بخش دوم دربارهٔ «خود داستان» و بخش سوم درباره «داستان نویسنده». از آنجاکه خودم یک طلبهٔ داستان نویسی هستم، دوست دارم جوابهایتان دقیق تر باشد. اگر اجازه می‌فرمایید بخش خود نویسنده را با این سؤال شروع می کنم: کودکی تان راکجا جاگذاشته اید؟

□ **سعی می کنم تا آنجاکه ممکن است جوابهایم دقیق باشد. پدرم نظامی بود. او به شهرستان خرم آباد منتقل شد و در همان جا من نیز به دنیا آمدم. از جا گذاشتن کودکی ام پرسیدید و شاید باور نکنید که من چیزهای گنگ و در هاله مانده ای از اولین ماههای تولدم را به خاطر دارم! زمانی که از غلاف نه چندان محکم قنداقم، باتقلا، می گریختم، از آن تودهٔ سفید، آن انبوه پیچیدهٔ پارچه، آن گیر مزاحم و چسبناك، چار دست و پا بیرون می آمدم و برای این کار سرزنش می شدم از آدمهایی بی چهره! حتی به خاطر دارم وقتی را، که خواهرم از غیبت مادر استفاده کرده بود و متکا را روی دهانم گذاشته بود و خودش روی آن نشسته بود تا خفه ام کند - و حتماً به دلیل حسادت و توجه بیش از اندازهٔ دیگران به من و بی توجهی به او -. به یاد دارم که آن دنیای مبهم که نیمه جنینی بود، چیزی مثل خوابزدگی و به حال و هوای آدمی می مانست**

---

۱. از بنیاد اندیشه اسلامی که این مقاله را در اختیار «دانش» گذشته است سپاسگزاری می شود.

که نه خواب است و نه بیدار ، ناگاه داشت تاریک و تاریکتر می شد . راه نفسم بند آمده بود، داشتم دست و پا می زدم ،که گویا همسایه ای کنجکاو سر رسید و نجاتم داد. و سالها بعد ازآن ، اولین روز رفتن به مدرسه را نیز به خاطر دارم ، مدرسه ای که پشت کمرش کوچه ای سنگی بود و در چوبی کوچکی داشت و حیاطی دنگال. اضطراب دل کندن از مادر ، که با من تا آنجا آمده بودو دربان پیر و قوزی به او اجازه ورود نداده بود و در را به رویش بسته بود هنوز در خاطرم هست . از ته دل گریه می‌کردم و مادر مادر می کردم و خودم را به در و دیوار می کوفتم. بگذریم ، بگذریم.

سالهای طولانی و غمگینی بودند ، هر روزش به اندازهٔ یکماه بود و هر ماهش به اندازهٔ یک سال .کوچه ها چه طولانی بودند و درختها چه بزرگ ، خانه ها و خیابانها هم ! وقتی بزرگ شدم و به آنجا سر زدم حیرت کردم. آن کوچه ها و خیابانها چقدر حقیر و کوچک شده بودند. راستی که دنیای کودکی دنیای دیگری است . قسمتی از خاطرات آن روزها را سال پیش در خاطره داستان «امیر ارسلان و کرسی بی بی طوطی» نوشته ام.

■ اغلب دوستانی که می نویسند، در کودکی هم تجربه هایی در زمینهٔ نوشتن داشته‌اند، آیا شما هم چنین تجربه هایی داشته اید؟

□ بله ، خاطرم هست که همواره زنگ انشاء را خیلی دوست داشتم و همیشه هم ناراحت بودم که چرا آن زنگ را زیاد جدی نمی گرفتند. زنگی بود برای دیگران بینابین زنگ ورزش و درس و برای من مهمترین زنگ . دبیر ادبیاتمان مرد جا افتادهٔ مو سفیدی بود که عینک ته استکانی می زد و به من علاقهٔ خاصی داشت.تعریف و تمجیدهای بیش از اندازه اش از من ، حسادت بیشتر بچه ها را برانگیخته بود و تا استاد لب باز می کرد به تعریف می گفتند : استاد ، زنوزی را باید در زنگ ریاضیات ببینید که چه موش می شود ! یادم می آید ، روزی دبیرمان از بچه ها دربارهٔ ماضی استمراری پرسید و هیچ کدام از بچه ها بلد نبودند . دبیرمان کلی بچه ها را سرزنش کرد و به من گفت : زنوزی جان بلند شو و برای این بچه های بی سواد ماضی استمراری را تعریف کن! یخ زدم ، چون من هم نمی دانستم ! تمجمج کنان گفتم : ماضی استمراری آقا... ماضی

استمراری ، چیز است یعنی... ماضی استمراری ! و بچه ها شروع کردند به هلهله کردن و خندیدن ! دبیرمان عصبانی روی میز کوبید و عینکش را جا به جا کرد و گفت : بنشین زنوزی جان ، بنشین ! من که خجالت زده نشستم . دبیرمان با اطمینان گفت : می دانید بچه ها ، زنوزی حق دارد. پاره ای وقتها آدم از شدت معلومات زیاد قاطی می کند ! قند تو دلم آب شد! به هر حال نوشتن برای من کاری لذت بخش بود . هر چند آن نوشته ها بیشتر احساسی بودند و تا رسید به مرحلهٔ قوام یافتگی ، احساس و منطق ، راه درازی در پیش داشتم.

■ گمان می کنم که ابتدا، علاقه به نوشتن داستان ، یک حالت ذاتی و ناخودآگاه است. بعد از سالها نوشتن ، مطمئناً فکر کرده اید که چرا می‌نویسید؟

□ درست است ! آن دانه، و آن ژن، باید در خمیرهٔ آدم باشد تا او را به مرحلهٔ بی قراری و نوشتن وا دارد! و چون قلم روی کاغذ می گذارد ، انگار ذهن ، مفری برای رهایی می یابد و سرریز می شود ! ولی این سرریز شدن طبعاً زائده‌هایی با خود دارد که باید در اثر استمرار نوشتن بی آلایش شود ! راستش را بخواهید من در نوشتن تابع موقعیتها و شرایط روحی مساعد دیررسی هستم. ولی اگر آن زمینه و موقعیت فراهم شود ، نوشتن دیگر برایم مثل یک نیاز است.مثل نفس کشیدن ! آدم نفس می کشد چون باید زنده باشد و زندگی کند! منتها برای رسیدن به آن شرایط روحی مساعد بد قلقی های روح گدازی هست که گذشتن از آنها کار ساده ای نیست !

■ اغلب نویسنده ها تحت تاثیر یک یا چند نویسنده دیگر قرار می گیرند و شروع به نوشتن می کنند. آیا شما به شخص بخصوصی توجه داشته اید ؟

□ تأثیر پذیری نوقلمان از یک و یا چند نویسندهٔ صاحب نام و صاحب سبک امری کاملاً طبیعی و بدیهی است ! این همانندنگاری اولیه پس از مدتی به یک همانند اندیشی خام نیز منجر می شود که در اثر مروز زمان ، بستگی به قابلیت نو قلم ، کم کم گسستهٔ می شود تا مرحله پختگی که نویسنده سبک و سیاق کار خودش را بیابد. چون فرزندی که پدرش را قوی ترین مرد دنیا می پندارد ، ولی وقتی کم کم بزرگ شد و پا به محیط خارج از خانه و جامعه گذاشت ، با

گذشت زمان، هر روز بیش از پیش، به بطلان فکر ماضی پی می برد. البته ای برای نویسندگانی رخ می دهد که دامنهٔ مطالعات خود را افزایش می دهند مانند آن فرزند کنجکاو، به هر کنج و کناری سر می کشد و می کاود و می جوید و در نتیجه کم کم در این محدوده دست به انتخابی ناخواسته می زند و دامنهٔ کارش منحصر می شود به همسویی و همفکری و هم نویسی با آن دسته از نویسندگانی که تناسب فکرشان با او همخوانی دارد و فهم دنیایشان برای نویسنده قابل درک تر و قابل لمس تر است. و درست از همین جاست که راه نویسندگان از هم جدا می شود. تولستوی و داستایفسکی این ابر مردان ادبیات جهان، هر دو نویسنده اند، منتها با دو جهان بینی کاملاً متمایز از یکدیگر! شخصاً خیلی زیاد مطالعه کرده ام و می کنم! از کارهای مارسل پروست و هرمان هسه گرفته تا رومن رولان و شولوخف و گورکی و داستایفسکی و...تا برسم به نویسندگان صاحب نام ادبیات داستانی خودمان، از آل احمد گرفته تا هدایت و گلستان و علوی و... نویسنده باید با سبک و سیاق آثار نویسندگان صاحب نام آشنایی داشته باشد و ابزارش را بشناسد. استادی می‌گفت: «چطور ممکن است نویسنده نگران نوشته های اطرافش نباشد». وقتی دامنهٔ مطالعهٔ نویسنده وسیع شد طبعاً کم کم از آن خام اندیشی و تأثیر پذیری متعصبانه دور می شود و آن وقت است که اگر چیزی به نام تأثیرپذیری هم در کارهای او باشد ناخواسته و غیر ارادی است؛ یک تأثیر پذیری پخته است. و آن وقت است که آن خط فکری خام متعصبانه، در آثار نویسنده استحاله می یابد. و آنچه رو بود و واضح، چون جسمی سنگین اندک اندک ته نشین می شود و از این روست که کار منقد بسیار دشوار می شود، چنانچه بخواهد با تحلیل آثار چنین نویسنده ای میزان تأثیر پذیری او را از نویسندگان دیگر پیدا کند.

■ نظرتان دربارهٔ نوشته های نویسندگان نسل بعد از انقلاب چیست؟

□ اکنون دیگر، ادبیات داستانی نسل بعد از انقلاب به مرحله بلوغ رسیده و باگذشت بیش از هجده سال، قلمها به مرحلهٔ پختگی نزدیک شده است. البته هنوز احساس زدگی هایی، کمابیش درکارها مشاهده می شود ولی باید گفت

که این خار و خاشاک، باعث نخواهد شد که امکان قضاوت درست دربارهٔ نویسندگان گرفته شود. در سالهای اولیهٔ انقلاب ، الزاماً اغلب کارها بر مبنای احساسات صرف نوشته می شد ، ولی در همان وقت نیز می شد رگه های ناب و خود جوش را در نوشته های برخی از نویسندگان دید. اکنون کارها به پختگی رسیده اند و موقعیت نویسنده ها تقریباً مشخص شده است ؛ به این معنی که به راحتی می شود آنها را دسته بندی کرد و گفت که از چه کسانی می‌شود انتظار کارهای جدی وخوب داشت و از چه کسانی نه. برخی نویسندگان ما اکنون دچار عادت ویرانگر پرنویسی هستند و به کیفیت کارشان کمتر توجه دارند ، وجه اقتصادی زندگی و لزوم گذران روزمرگی ، در این میان بی تأثیر نیست، ولی در مجموع دورهٔ عقلانی داستان نویسی ما شروع شده و از آن احساس زدگی سالهای اولیه تقریباً خبری نیست. می توان گفت که روند کارها بسیار خوشبینانه و امیدوار کننده است و نویسندگان بعداز انقلاب دارند به زمانی می رسند که در عرصهٔ ادبیات داستانی معاصر نقش بایسته خود را ایفا· کنند و صد البته این کار میسر نیست جز اینکه نویسندگان ما کمی از شتابزدگی کارها بکاهند و از لطمات شتابزدگی آگاه شوند . مطمئن هستم دیر نخواهد بود که دنیا متوجه آثار درخشان داستانی ما شود چرا که به شخصه اطمینان دارم ما جز از نظر فرم از سایر نویسندگان ینگه دنیا، چیزی کم نداریم و اگر همین کارهای فعلی ما - و حتی با این نقایص - از دیوار ترجمه بگذرند، انصافاً با بسیاری از آثاری که در دنیا منتشر می شوند؛ می‌توانند ، برابری کنند.

■ به چه شکل می شود از این دایره ترجمه ، که ضعف بزرگ ماست گذر کرد ؟ ما مترجمانی که ادبیاتمان را به زبانهای دیگر برگردانند، نداریم. به نظر شما برای گذشتن از این پل ، باید چه اقداماتی انجام شود.

□ این ، امری دو وجهی است ، در مرحلهٔ اول ، ادبیات داستانی ما باید به آن حد از زورمندی و توانایی برسد که بتواند این سد مخل ومانع - ترجمه - را در هم بشکنند، یعنی از نظر کلی ما بتوانیم با ادبیات جهان همان کاری را بکنیم که ادبیات آمریکای لاتین کرد. شاهد بودید که وقتی اروپا و آمریکا خبر از

مرگ رمان نویسی می داد ، ناگاه مارکز با شاهکارش «صد سال تنهایی» خودی نشان داد. رئالیسم جاودیی مارکز که برگرفته از ادبیات فولکلوریک و اسطوره های آمریکای لاتین بود با اندیشه و تخیل نویسنده ورز خورد و آن تحول را ایجاد کرد. در مرحلهٔ دوم ، انعکاس و انکسار این ادبیات توانمند، بی شک به برگردانی پذیرفته شده در ادبیات خودمان نیازمند است. بدیهی است که تا ما خود کمر همت نبندیم و دست به ترجمهٔ آثارمان نزنیم ، در این بلبشوی دنیای پر هرج و مرج کسی برای ما -دست کم بی منظور - دلسوزی نمی‌کند. باهمین اعتقاد اکنون در حوزهٔ هنری مترصد آن هستیم ک در شورایی آثاری از نویسندگان را برگزینیم وبا نکته سنجی معقولی ، از بین آنها یک یا دو داستان را انتخاب کنیم - در مرحلهٔ نخست این شورا نویسنده را برای ارسال دو داستان برگزیده اش مخیر می گرداند - ولی چه بسا که شورا ، با بررسی مجموعه کارهای نویسنده ، داستانهای دیگری از او را برگزیند. سپس این آثار به زبانهای رایج ترجمه و منتشر شود. در این باره با مسؤولین واحد ادبیات ، صحبتهایی کرده ایم و آنها نیز قولهای مساعدی داده اند . امیدوارم در این مورد حوزه هنری که همواره پیشگام و پذیرندهٔ راههای جدید برای انعکاس ادبیات معاصر بوده چون گذشته نقش مؤثر خود را ایفا کند.

■ آقای زنوزی ! آیا شده است که از کارهای جوانان هم تاثیری گرفته باشید. چون جوانترها، دهن بی دغدغه ای دارند و خیلی راحت تر و سلیس تر کار می‌کنند.

□ اگر منظورتان تأثیر پذیری از آثار این نویسندگان است باید بگویم خیر ! زیرا من نیز ، همچون دیگر نویسنده ها ، درگیر انبوه سوژه ها و فکرهای ننوشته ای هستم که برای نوشتن آنها چندین سال وقت و فراغت لازم است (اعم از داستان کوتاه ، نمایشنامه ، رمان و فیلمنامه). اینها چون موجودات عنین و ناقص الخلقه ای که به گریبان من آویخته باشند التماس وجود می کنند و رنجم می دهند . اگر بتوانم برای احیای یکی از آنها همتی بکنم شاهکار است چه برسد به اینکه بخواهم از کارهای دیگران متأثر شوم و... ولی اگر منظورتان این است که در کارهای قصه نویسهای جوان به آگاهی در خور توجه برخورده ام ، باید بگویم ، آری ، گاه به نوشته هایی برخورده ام که غیر منتظره بوده اند.

■ منظورم دقیقاً همین نکته است.

□ بله ! گاهی در بین آوار نوشته های بی در و پیکر غالباً احساساتی ، به معدود نوشته هایی بر می خورم که از نظر فکر و جانمایه خوب و جالب توجهند . این نویسنده ها معمولاً در کارهایشان مشکلات عدیدهٔ نثری و توصیفی و... دارند. طبیعی هم هست ، چون اصول داستان نویسی ، به هر حال ، در اثر مرور زمان فراگرفتنی هستند. در واحد کارشناسی داستان و رمان هرگاه که به چنین آثاری برخورده ام ، نویسنده را حضوری خواسته ام و گاه نشسته ام و ساعتها با او صحبت کرده ام و حتی شده که یک داستان خوب را بیش از پنج یا شش بار پس از بحث ، نویسنده بازنویسی کرده و بعد دوباره با دقت وسواس گونه‌ای داستان را هرس کرده ایم تا در نهایت به داستانی قوی و خوب دست یافته ایم ! گمان می کنم اگر اسم این نویسندگان نو قلم را نیاورم بهتر است ولی اطمینان دارم که آنها با کمی ممارست در آینده ای نزدیک از چهره های خوب داستان نویسی ما خواهند بود.

■ امیدواریم چنین باشد . اشاره کردید به کاردر نیروی دریایی. چطور شد که عرصه کشتی را انتخاب کردید. آیا کشتی و دریا جای خوبی برای کسب تجربه بود ؟

□ جواب این پرسش به سالهای دور بر می گردد ، به آن سالهای گنگ و شیفتگیهای بی دلیل و به دنبال بهانه ای گشتن برای سُر خوردن به سوی زندگی و مقدر من هم این بود که دبیرستان ما واقع باشد در جایی که کارکنان نیروی دریایی را با آن لباسهای سفید می‌دیدم،و شاید ذهن احساساتی و بی‌قرار من، در آن واقعیتهای محصور به دنبال گریزگاهی می گشت که آنها طعمه اش بودند. چون ماهی سرگردان و گرسنه ای بودم در ذلال آب که آماده بودم هر قلابی را به دهان گیرم . این شد که آن قلاب مرا گرفت و برد و ناگاه خودم را دیدم که در شمال هستم و سپس بوشهر . در نوزده سالگی ، رفتن به آن شهر از گرما سوخته و شرجی زده و داغ که شبهایش پر از کابوس بود و روزهایش ... بگذریم.

بله ، دریا را این طور انتخاب کرده بودم ! ولی نیروی دریایی دنیای جدا افتاده ای است که در این ملک ، بسیار مهجور افتاده. کارکنان نیروی دریایی از

بیش از ۲۴۰۰ کیلومتر مرزآبی این کشور ، پاسداری می کنند ولی هیچ کس نمی داند با چه رنجی و چطور و چگونه ! ادبیات داستانی ما هم در این باره سکوت کرده است ، چراکه دربارهٔ آن تجربه هایی ندارد و این البته طبیعی است. اکنون بنده با درجه ناخدا یکمی نیروی دریایی و با رسته کمیسر دریایی در خدمت شما هستم.گفتنیهای زیادی دربارهٔ دریا و نیروی دریایی دارم که مثنوی هفتاد من کاغذ است . نمی خواهم وارد آن عرصه شوم ، چون آن وقت مجبور می شوم از بغضهایم بگویم بغض جنگ تحمیلی ، بغض سقوط پایگاه نیروی دریایی در خرمشهر ، از دست دادن بهترین همکاران ، خانه و زندگی و آن روزهای تلخ و مرارت بار . اجازه بدهید آنها را درست هضم کنم ، آن وقت آنها را ، خاطرات تلخ و شوریده را خواهم نوشت... نمی دانم ، شاید تعجب کرده‌اید چرا تاکنون از ناو و ناوچه و دریا و خلیج فارس ننوشته ام.

■ کم استفاده کرده اید.

□ دراین زمینه که اصلاتابه حال کاری نداشته ام ، ولی گمان نکنید که به آن بی توجه هستم ، خیر . نیروی دریایی ، خلیج فارس ، درگیریها ، و سقوط خرمشهر ، و آن دوستان سفید پوش غرقه به خونم که جسدشان در گرماگرم روزهای داغ خوزستان متورم شد و بو گرفت و خواباندنشان لای یخ، اسرار هزار مگوی تو در توی غریبی است که هنوز شبهای من را و این قلم ناتوان را بر می آشوباند. اگر عمری باشد به آنها خواهم پرداخت . دست نوشته های زیادی هم از آن ایام دارم ! به عنوان مثال در انبوه نوشته هایم طرح رمانی را دارم به نام «همهٔ چهل و هشت سال و سه ماه و دو روزه و ده ثانیه » که رمانی است دقیقاً فصل بندی شده دربارهٔ یکی از کارکنان نیروی دریایی ، در خرمشهر ،که تیر خورده و ناوچه اش غرق شده و زیر چادر اکسیژن است و دم دمای مرگ است و دارد زندگی گذشته اش را مرور می کند . شخصیت آن رمان در ذهنیاتش واقعه های جنگ را - و آنچه راکه شناخت من از دریا و نیروی دریایی است - مرور می کند.

■ یک کمیسر دریایی ؟

□ بله ، یک افسر کمیسر دریایی ، هم رستهٔ خود من ! اما با همهٔ تلخ زبانیهای واقعیت گونه اش که ممکن است روح ظاهراً شاداب پاره ای را خدشه دار کند... نویسنده به انعکاس صادقانه اندیشه اش زنده است. و من قصد دارم روزی به این انعکاس صادقانه دست بزنم ، تمام و کمال آنچه در من اثری عمیق بر جا گذاشت و...

امیدوارم کاری شود که گوشه ای از فقر داستانی ما را در زمینهٔ داستانهای دریایی جبران کند.

■ آیا در حال مشغول نوشتن داستان یا فیلمنامه ای هم هستید ؟

□ بله . اخیراً بغض گره بسته ا را در داستانی به نام حضور گشوده ام . وفیلمنامه ای هم به نام « میعادگاه خورشید » نوشته ام ، با دو سال آمد و شد برای « بنیاد جانبازان ». هر چند قصه و داستان برای من دنیای دیگری است.

■ منظورتان این است که فیلمنامه را برای گذران معیشت می نویسید؟

□ بله ! چون به هر حال ما هم با این همه‌ات و عیال باید زندگی کنیم. ولی با این حال ، هیچ گاه درعین نیاز مغبون نظرات تحمیلی نشده ام ، کارد بخورد به آن شکم ! اگر هم بنا به مقتضیات مشغول نوشتن فیلمنامه ای بوده ام که چاله ای از هزار چاله های زندگی ام را پر کرده و در همان حال سوژه داستانی دلخواهم به خاطرم آمده ، با اینکه می دانستم ، نوشتن آن قصه - از نظر مادی - چاله کوچکی را هم پر نمی کند ، فیلمنامه را یکسر به کناری گذاشته ام و پرداخته ام به قصه (داستان). نمونه اش رمان « در جست و جوی خورشید » است که بریده ای از آن هم در مجلهٔ «ادبیات داستانی » چاپ شد. طرح این رمان را در چهار جلد ریخته ام که جلد اولش کامل شده و دست نویس اول از جلد دومش هم به اتمام رسیده. در جلدهای سوم و چهارم تازه وارد جنگ می‌شویم، جنگی که از سقوط خرمشهر ، حصر آبادان و باز پس گیری خرمشهر می گوید (قصد داشته ام هر آنچه را که شخصاً هنگام سقوط خرمشهر شاهد آن بوده ام در این رمان بگویم و بنویسم). در این زمینه فیشهای زیادی هم نوشته ام ، اما این رمان بنا به دلائل عدیده و نامهربانیهایی ،

اکنون دو سال است که دارد خاک می خورد ، و حالا طوری از آن فاصله گرفته‌ام که به کلی شور وشوق نگارش آن را از دست داده ام ! رمان ناتمام دیگری به نام «زائدها» را نیز - که یک مونولوگ سیصد صفحه ای است - کنار گذاشته ام و اکنون دارم باجدیت رمانی به نام «مخلوق » را کامل می کنم. نوشتن این رمان بنا به ویژگی خاصش از نظر ایده و محتوا بسیار سخت پیش می رود و امیدوارم دست نویس اول آن تا پایان امسال به اتمام برسد. همهٔ اینها در حالی است که می‌دانم،حتی یک دهم عرق ریزیهای نوشتن رمانهایی از این دست،متأسفانه، در این ملک ارزش مادی یک فیلمنانه درجه «ج» را هم ندارد. و این بسیار تأسف برانگیز است . چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی. یک نگاه به مطبوعات این مملکت شما را به این مسأله واقف می کند که نام یک بازیگر جوان بازلفهای پریشان در فلان مجموعهٔ تلویزیونی ارجحیت دارد بر فلان نویسنده خاک خورده : اسم هر دوشان را هم می گذارند هنرمند ! و تازه آدم نمی‌داند این زخم ناسور را کجا پنهان کند که بسیاری از بانیان به اصطلاح مشوق ادبیات این مملکت دسته دوم را به این اولینهای خاکسترنشین ترجیح می دهند و...! نمی خواهید بگذریم؟!

■ من بخش «خود داستان» را با این سوال که داستان چیست ، شروع می‌کنم. البته منظورم از داستان به شیوه سنتی است ، و بعد به شیوهٔ نو می‌رسیم.

□ «اثر کوتاهی که در آن نویسنده به مدد یک طرح منظم یک سناژ اصلی را در یک حادثه اصلی نشان می دهد ، و این اثر من حیث المجموع تأثیر واحدی را القا می کند» ، اولین و قطعی ترین تعریفی است که از داستان کرده اند . لیکن به قول سامرست موام ، داستان کوتاه باید چنان چیزی باشد که بتوان آن را در سر میز شام ویا ناهار برای دوستان تعریف کرد! ولی اصول کارهای چخوف ، زیاد این تعریف را تأیید نمی کند. برخی آنرا با طرح اشتباه می‌گیرند، عده ای با قصه و جمعی معتقدند داستان کوتاه چون گشودن پنجره ای است و نمایاندن منظری بیرونی و سپس بستن آن. بعضی داستان کوتاه را نوشته ای می دانند که حسی را برانگیزد و عده ای ... و ... ظاهراً داستان کوتاه تعریف کردنی نیست (چون بحث امیل زولا معروفترین نویسنده ناتورالیست

با رئالیستها ، که زندگی را مبارزه ای برای بقای اصلح می‌دید و بر تجزیه و تحلیل علمی محیط و وراثت پافشاری می کرد و مطابق دیدگاه او که عمدتاً مبتنی بر تحقیقات زیست شناسی داروین بود و انگیزه های زیستی و نیروهای محیطی خارج از کنترل انسان را جزو عوامل تعیین کننده اعمال او می دانست و با این تعریف مدعی بود که مکتب ناتورالیست ، حقیقی ترین تعریف مکتب رئالیسم است !) به گفته اهل فن ، ظاهراً هیچ تعریفی مشکل تر از تعریف داستان کوتاه نیست. و گواه زندهٔ این مدعا آثار منتشر شده در مطبوعات ماست ! داستان «گردنبند» موپاسان داستان است و «دوبلینی ها » ی جیمز جویس هم داستان است. داستان «در آن غروب » ویلیام فالکنر هم داستان است و «تپه هایی چون فیل سفید » همینگوی هم داستان و... اگرنظر به قواره و ساخت این داستانها بیندازیم متوجه می شویم که هیچ کدام از این داستانها را نمی‌شود در فرمولی مشخص و واحد گنجاند! ولی ظاهرا . آن تعریف نخستین « یک پرسناژ اصلی را در یک حادثه اصلی نشان دادن» را می‌توان به عنوان تعریفی منطقی تر پذیرفت ، بگذریم از اینکه بهرام صادقی نویسندهٔ خوش قریحهٔ معاصر با نوشتن داستانی با حدود هشت شخصیت متفاوت در یک حادثه واحد این اصل را با هنرمندی تمام نقض کرده است!

■ پس معیار شناخت داستان از غیر داستان و ضد داستان همین موضوع واحد و شخصیت واحد است.

□ ظاهراً بله - اگر آن تعریف سنتی را معیار بدانیم- ولی چنین پیداست که تعاریف مورد اختلاف مکاتب گوناگون در جهان ، وقتی به مرزهای داستانی ما راه می یابد ، بی ممانعت مورد پذیرش قرار می گیرد و عده ای آنها را حجت دانسته ، به‌گونه ای خام مانندنگاری می کنند ! و یا این آخری با حذف ویا در سایه قرار دادن آدمها و مهم کردن اشیاء.

■ مثل کاری که رب گری یه می کند.

□ بله ! همان پاک کن ها ونظایر آن ، اهمیت دادن به اشیاء و حذف تعمدی کلیهٔ چارچوب های داستان نویسی سنتی و یا پیروان مکتب مینی مالیستی!

■ منظور من هم از پنجره، همان خود پنجره است.

□ بله ، یا تعریف پنجره !که درستی و نادرستی اش شاید کم اهمیت تر از این باشد که نو قلمان بیایند و کور کورانه به چنین دامهایی بغلتند و فکر کنند بدون آگاهی از اصول پذیرفته شده ، می توان هر پرت و پلایی را به نام داستان، داستان نو و یا روشنفکرانه نوشت و چاپ کرد!

■ اگر اجازه بدهید ... تفاوت رمان و داستان کوتاه در چیست؟

□ در داستان کوتاه ! اما بیشتر با یک موقعیت واحد و یک شخص واحد و اگر نگوییم فقط در یک مکان - به هر حال مکانهایی محدود و زمانی بالنسبه محدود طرفیم که در شرایطی حساس می خواهند تصمیم بگیرند و مقدمات این تصمیم قبل از آغاز داستان به انجام رسیده. فرصت پردازش و نگاه ریز به جزئیات را تقریباً نداریم و باید عمده بینی و عمده گویی کنیم. انگار سواریم بر ماشینی تندرو که باید در ظرف زمانی معینی و با شتابی معین به مقصد برسیم و از آن اشیای به سرعت در گذر . طرحی کلی از درخت و کوه و خانه و دشت رابفهمیم ولی در رمان انگارتعجیلی برای زود رسیدن به مقصدنداریم، می توانیم سر صبر و با سرعت دلخواهمان به رانیم ، حتی توقف کنیم و به دقت به کوه و دشت نظری بیندازیم و اجزای متشکلهٔ یک درخت و یا خشت خشت یک ساختمان را وارسی کنیم ، در این گذر طبعاً می توانیم آدمها را هم که مهمترین عناصر داستانی هستند به همین شکل ملاقات کنیم ، می توانیم بایستیم و اگر ضرورت ایجاد کرد اجزا و سلولهای آنها را هم وارسی کنیم . در رمان فضاهای متنوعی وجود دارد و آدمهای بیشتری در دیدگاه ما در آمد و شدند . یا با حوادث بی شماری طرفیم و یا یک حادثه با دقت کافی و سرصبر شکافته می شود.

■ به نظر شما می توانیم تعریف فوئنتس را از رمان و داستان ، به این شکل قبول کنیم که داستان کوتاه قایقی در کنار ساحل است که فقط محدوده ساحل را در می نوردد ولی رمان یک کشتی عظیم الجثه است که تمام اقیانوسها را می پیماید.

□ بله . این همان تعریف معمول ماست ، ولی ترکیب شده با ذائقه داستان پردازانهٔ فوئنتس وحتماً به نظر بعضیها بدیع و تازه !

■ شخصیت در داستان چه جایگاهی دارد.

□ «آناکارنینا» در رمانی به همین نام از تولستوی ، «ژانت » در رمان « جان شیفته»ی رومن رولان ،«راسکولنیکوف» در رمان «جنایت ومکافات » داستایفسکی ، « ابلوموف» در رمانی به همین نام از ایوان گنچاروف و « سین سیناتوس» در «دعوت به مراسم گردن زنی» از ناباکف . همهٔ بار و هستی رمانها را به دوش می کشند ، جملگی در بستر رمانهای موصوف قابل لمس و درک کردنی هستند و پیرنگ این آثار بر وجود آنها استوار است. اگر این شخصیتها را از دل این آثار برداریم چیزی از آنها بر جا نمی ماند؛ ساختار و شالودهٔ شان در هم می ریزد. چشم انداز راسکولنیکوف است که به «جنایت و مکافات » عمق و ماندگاری می دهد ، همان طور که ابلوموف . این شخصیتهای جامع و چند بعدی همه چیز رمان هستند . در ادبیات معاصر خودمان هم « سید میران سرابی » در رمان « شوهر آهو خانم » و در رمان اخیر احمد محمود ، «نوذر اسفندیاری» و « اوسایارونی » در رمان «مدار صفر درجه» ، « مارال » و « گل محمد » در « کلیدر» همین نقش کلیدی را به عهده دارند ، حذف آنها یعنی فروپاشیدن ساختمان رمان. هرچه شخصیت جامع تر و چند بعدی تر باشد کار ارزنده تر است ! بنای رمان بعد از رنسانس ، بر شخصیت است و یکی از پیشقراولان این حضور در ادبیات جهانی «دون کیشوت» سروانتس. از آنجا که چشم انداز هر فرد به دنیا ، خود ، دنیایی بکر و تازه است که هیچ وقت کهنه نمی شود ، پرداخت عمیق به شخصیتهای جامع باعث ماندگاری آثاری از این دست می شود . « مسخ » کافکا « بیگانهٔ» کامو و ... نمونه های دیگرش !

■ آیا می توان پذیرفت که در داستان کوتاه ، تاکید بر موقعیت است و در رمان تاکید بر شخصیت . در داستان کوتاه ، یک موقعیت ، باعث به وجود آمدن یک داستان می شود ، ولی در رمان شخصیت ابعاد گسترده ای پیدا می کند و رمان را پدید می‌آورد ؟

□ بله. اغلب ما در داستان کوتاه با یک موقعیت به خطر افتاده و یک مشکل اساسی طرفیم ، و به علت کوتاه بودن داستان فرصت شخصیت پردازی

نداریم، موقعیتها درخشان تر از آدمها هستند ، البته این امر استثناهایی هم دارد. « داش آکل» نمونه اش در کار هدایت . یا « ننه امرو » در داستان تراژیک وماندگار « کجا می روی ننه امرو » از احمد محمود ، «ایوان ایلیچ» در داستان «مرگ ایوان ایلیچ » از تولستوی ! در این آثار اگرچه ما با موقعیتهایی حاد طرفیم ولی آدمهای داستان بینابین شخصیتهایی عادی و جامع قرار دارند و فراموش شدنی نیستند. اغلب داستانهای چخوف هم از این دست هستند. ما در همان موقعیت کوتاه با آدمهای داستان همذات پنداری می کنیم. اگر نویسنده زیر پوست آدم داستان برود و از دریچهٔ چشم او موقعیتی را تحلیل کند ما با شخصیتی قابل لمس طرف خواهیم بود چرا که گوشه ای از ضمیر راوی و قسمتی زخمی شده از روح او را می بینیم . خود من در داستانهای : «سوده» «کلمه سربی» ،« چرس» ،« روزی که خورشید سوخت »، و «حضور» سعی کرده ام ، با ایجاد موقعیتی به کند و کاو درونی آدمهای داستانم بپردازم. البته غالب داستان کوتاه برای وارسی خلقیات شخصیتهای داستانی تنگ است و نویسنده از حضور آنها برای بیان حرفهای دیگری استفاده می کند که دلمشغولی اصلی نویسنده است.

■ یعنی به عنوان ابزار از آنها استفاده می شود ؟

□ تقریباً ، ولی اگر ما بخواهیم رمان بنویسیم و رمان ما رمان شخصیت باشد آن موقع این تعریفی که شما می فرمایید درست تر است .

■ من گمان می کنم یک شخصیت داستانی ترکیبی از چند شخصیت واقعی است. این طور نیست ؟

□ طبیعی است . اصولاً آدمهای داستان مثل جهان داستان گزینش شده اند، داستان روبرداری واقعیت نیست. واقعیت در داستان به هم ریخته می‌شود، و نویسنده از این به هم ریختگی آن مصالح و موادی را دوباره سازی می کند که به کار داستان می آیند. شخصیتهای داستان هم تابع این اصل هستند. ترکیباتی هستند از رو حیات و خلقیات پاشیده که نویسنده آنها را سرو سامان می دهد. مختصات جسمی شان هم همین طور . شخصیتهای داستان ترکیب اغراق شدهٔ آدمهای واقعی هستند. دراین ترکیب جسمیت یافته ممکن است صورت

از یکی باشد، چشمها از دیگری و ذهنش از کسی دیگر. اندامش هم از کسانی دیگر. اینها در حقیقت گزینشهای وسواسی نویسنده است که مخلوق خود را از تکه پاره هایی روی هم سوار کند تا به شخصیت داستانش جامعیت بدهد.

■ یکی از اجزای داستان، ماجرا (حادثه) است. ماجرا تا چه میزان می تواند، داستان را پیش ببرد، آیا می تواند رکن اصلی باشد؟

□ بله. می تواند رکن اصلی داستان باشد ولی به هر حال آدمها هم قسمتی از این رکن را بر دوش دارند.

■ شیوه های روایت چطور؟ روایت اول شخص، سوم شخص، نامه و ... بیشتر از کدام شیوه در داستانهای خود استفاده کرده اید؟

□ به گواه همین چند مجموعه دم دست، من سعی کرده ام شیوه های گفته شده را در داستانهایم به کار ببرم. البته این شیوه ها بستگی تام دارند با محتوای کار. تا محتوا کدام شیوه را برگزیند، طوری که بشود حرف داستان را بهتر زد. گاه داستان فقط با دیالوگ پیش می رود مثل داستان «زیتون» و «شرلی» - که چاپ نشده - و «کابینها»، بدون حضور نویسنده! در این صورت کار بسیار مشکل است چون گفت و گو باید بارهای توصیفی، و موقعیتی، تعلیق و اوج و فرود داستانی را نیز انجام بدهد.

■ ... به خواننده اطلاعات بدهد.

□ بله، مثلاً در «کابینها» شما فقط چند گفت و گوی تلفنی را می شنوید، بدون حضور نویسنده، منتها آدمهای داستان باید خلقیات و تناسبهای خودشان را به خواننده منعکس کنند. در داستانهای «خاک و خاکستر» و «لک لکها» و «سوده» از شیوهٔ نامه نگاری استفاده کرده ام. در «سوده» کارمندی سه نامه به رئیسش می نویسد و با این سه نامه با موقعیت و افت و خیزهای داستانی و خلق و خوی راوی آشنا می شویم و داستان به انجام می رسد. ولی در «سیاه بمبک» زاویه دید اول شخص است، ذهنیات آشفتهٔ راوی در این زاویه دید بهتر قابل انتقال است. اگر به صورت سوم شخص نوشته می شد، نیمی از ارتباط از بین می رفت. در داستان «فتاح» این دیدگاه باید سوم شخص باشد چون انعکاس درون چند آدم داستان مهم است. گفتم که بستگی دارد خود

نوشته چه زاویه دیدی را طلب کند تا حرف داستان بهتر زده شود. مثلاً در رمان « در جست و جوی خورشید » زاویه دید باز سوم شخص است چون آن فضای فراخ و آمد و شد بیش از چهل و پنج آدم گوناگون ، جنگ و ... آن را بهتر می طلبد مخصوصاً اگر قرار باشد ما جنگ را به صورت فراخ منظر ببینیم. ولی در رمان « زائده ها » که در بردارندهٔ ذهنیات شوریدهٔ راوی است، زاویه دید اول شخص اجتناب ناپذیر است.

■ یعنی معتقدید که محتوا ، فرم را تعیین می کند.

□ بله . دقیقاً.

■ اغلب دوستان می گویند ما منتظر الهام می نشینیم تا بیاید و ما بتوانیم داستان بنویسیم. شما هم منتظر آن جرقه یا الهام می نشینید یا همیشه با داستان درگیر هستید.

□ در این باره نظرات متفاوتی وجود دارد و هر گروهی برای خودشان دلائلی دارند. عده ای معتقد به رسیدن الهام هستند و برخی دیگر می گویند ، خیر ، اراده به کار مهم است . وقتی شما آستین همت را بالا زدید و پشت میز نشستید و اراده به کار کردید می نویسید. خودمن همانطور که گفتم تابع شرایط روحی ویژه ای هستم. باید آن شرایط ایجاد شود تا بتوانم بنویسم ، در این صورت مکان و زمان نقشی ندارند ، حتی در یک اتاق شلوغ و پر سر و صدا هم می‌نویسم و در آن موقع انگار در جایی ساکت و خلوت نشسته ام. فضای داستان آن قدر قوی و زورمند است که حتی حضور آدمها و سر و صداها را احساس نمی‌کنم. ولی اگر آن شرایط روحی نباشد خیر. شده که بارها روزهای متمادی تنها در مکانی آرام بوده ام ولی نتوانسته ام حتی سطری بنویسم . البته به اعتقاد من در آن موقع هم نویسنده دارد کار می کند، در ذهنش آدمهای زیادی را بررسی می کند و مسائل و راه کارها را سبک و سنگین می کند. شخصاً وقتی مشغول می شوم جز شبحی از طرح را در ذهن ندارم. مثل این می‌ماند که شما از دور تابلویی را می بینید، البته طرح کلی آن را ، ولی موقع نوشتن انگار کم کم به آن تابلو نزدیک می شوید و جزئیات تابلو را می بینید. در این حال گاه در داستان اتفاقات حیرت انگیزی می افتد و آدمهایی وارد می‌شوند که خودتان هم حیرت می کنید ، حرفهایی زده می شود که قابل پیش

بینی نیست ، در آن صورت تبدیل می شوید به تند نویسی که باید تا فرصت از دست نرفته و تصاویر عوض نشده آنها را منعکس کنید روی کاغذ و یا بجنبید و تند تند حرف آدمهای داستان را بنویسید چون اگر تعلل کنید جمله ای از دست می‌رود و موقعیتی ناگفته می ماند . در این جور مواقع خط همدر هم و برهم و بد می‌شود. بیشتر کارهای من از این دست هستند.شاید اراده به کار مهم باشد ولی نویسنده باید با خود ساده خواه و ساده پندارش در افتد و به مسائل سطحی و دم دست رضایت ندهد و بخواهد که به عمق وجودش برود. مثلاً طرح رمان «زائده ها » اول بار به نظرم در یک داستان کوتاه می گنجید ولی وقتی وارد دنیای راوی شدم دیدم خیر ، در گودال عمیقی افتاده ام ، گفتم . حتماً در داستانی بلند می شود تمامش کرد ، باز دیدم خیر از مرز ۱۵۰ صفحه گذشته ام و هنوز بیش از نیمی از طرح پیش نرفته است ، بیان کامل این طرح در رمانی می گنجید ، آن هم یک مونولوگ سیصد صفحه ای سر سام آور ! بشر دنیای کوچکی است ، کافی است شما به این امر واقف شوید و کمی بلند پروازی داشته باشید و اراده کنید که کلید درهای بستهٔ این دنیا را به دست بیاورید و بخواهید آنها را باز کنید ، آن وقت می بینید خدایا در این هزار توها چه شگفتیهای عجیبی پنهان است.

■ اغلب دوستان معتقدند شروع مستحکم و قوی است که خواننده را جذب می کند. مثلاً در «صد سال تنهایی » مارکز به این شکل شروع می کند : «سالهای سال بعد ، وقتی آئورلیانوبوئندیا پای چوبهٔ دار ایستاده بود ، بعد از ظهر دور دستی را به یاد آورد که با پدر بزرگش به سفر یخ رفته بود.» یا شروع «بوف کور» که هدایت چنین شروع می کند: « در زندگی زخمهایی است که مثل خوره ، آدمی را در تنهایی می خورد...» و یا در «پدر و پارامو»، رولفو گیرا و قوی شروع می کند:« به کومالا آمدم. تا پدرم ، پدرو پارامو نامی را پیدا کنم...» اینها شروعهایی هستند که اغلب دوستان به این گونه شروعها معتقدند. برخی دیگر از دوستان به پایان مستحکم داستان ، معتقدند و می‌گویند خواننده با پایان قوی داستان است که فراموش نخواهد کرد چه خوانده است. شما به کدام قسمت از داستان تاکید دارید ؟

□ داستان و رمان خوب ، به اندام متناسب و شکیل و تراش خورده ای می

ماند که نویسنده باید با تیشه قلم از صخره ای - طرح اولیهٔ - آن را به زحمت و به قول فالکنر با عرق ریزی روح ، بیرون بیاورد. این تناسب باید در سر تاپای این اندام خودنمایی کند. شما نمی توانید صورت آن را دقیق تراش بدهید و از پاهایش سهل انگارانه بگذرید. این تراش خوردگی و دقت وسواس گونه باید در همهٔ اندام محسوس باشد. نویسنده به وزنه بردار و یا دونده ای می ماند که باید توان و نیرویش را در کار تقسیم کند. شاهدیم که بسیاری از نویسندگان ناشی ، ابتدای کار را خوب می نویسند (از همه انرژی شان استفاده می کنند) ولی پس از گذشت بیست سی صفحه یکباره کم می آورند و کمرشان زیر و زنه خم می شود. کارهای هنرمندانه مثل کاری است که دوندهٔ دوی ماراتون انجام می دهد. او باید انرژی اش را به اندازهٔ مسافتی که باید بدود تقسیم کند. دونده یا نویسندهٔ ناشی ، در همان ابتدای کار تمام انرژی اش را به کار می گیرد و تمام نیرویش را به هدر می دهد و در دورهای بعدی کم مـی آورد و از دور خارج می شود. ولی دونده و نویسنده آگاه می داند که انرژی اش را چطور باید تقسیم کند. نگاه کنید به بسیاری از آثار معاصر مان تا دلیل عینی این مثال را پیدا کنید. می بینید که اغلب شروعها خوب است ولی در نیمهٔ راه ،نویسنده کم آورده و با هزار بدبختی به پایان کار و صله پینه ای زده . به همین دلیل است که در بیشتر این آثار پیوندها درست نیست و کارها بسیار خطی پیش می روند و رمانها بافت هنرمندانه ندارند. اگر شروع اثری مطلوب نباشد خواننده آن را وا می‌نهد. ما در سینما هم این اصل را داریم ، بنا به توافق نـنوشته ای بـین کارگردان و بیننده اگر فیلم در پنج دقیقه اول نـتوانـدبیننده را جـذب کـند تماشاگر از خیر دیدن آن می گذرد . در داستان کوتاه و رمان هم این اصل مهم هست. شما در داستان کوتاه یک یا دو صفحه و در رمان بین ده تا پانزده صفحه فرصت دارید که خواننده را جذب اثر کنید ، اگر نتوانید ، او کتاب شما را به گوشه ای می نهد و در این صورت به پایان کار هم نرسیده که شما بخواهید به فکر این باشید که پایان قوی ممکن است مهم تر از شروع قوی باشد.

■ گاهی شروع قوی است ، ولی به نیمه های کار که می رسیم ، اثر از قوتش کاسته می‌شود.

□ بله اشاره کردم ، به این ساده انگاری.

■ برای برگزیدن تیتر داستان ـ چیزی که خود من غالب مشکل دارم ـ شما چه شرایطی را قائل هستید ، یا اصلاً به برگزیدن چنین تیتری اهمیت می دهید؟

□ اسم داستان ، کلید داستان است ! باید به راحتی بتوانید ، در داستان را با آن باز کنید و به فضای آن وارد شوید. البته اصول پیش گفته و کلاسیک مثل اینکه : اسم داستان نباید محتوای آن را لو بدهد و دارای تازگی باشد هم مهم است. اسم داستان باید جاذبیت هم داشته باشد. « شوهر آهو خانم » یک اسم خوب و ماندگار است برای رمانی از محمد علی افغانی ولی نام رمانی دیگر از همین نویسنده به اسم «شلغم میوه بهشته » نه تنها جاذب نیست بلکه دافعه دارد. کاری نداریم به اینکه اصلاً این عنوان درست است و در رمان اصلاً جا افتاده و یا نه . خواندن چنین عنوانی روی یک کتاب از نظر روانی تأثیر منفی دارد نه مثبت . اسم داستان و رمان گاه جنبه نمادین هم دارد.

■ گاهی یک داستان ، بعد از نوشتن ، مدتها ، ذهن نویسنده را مشغول می کند. شما بعد از نوشتن ، چه زمانی فکر می کنید که دیگر داستان تمام شده است و اگر در آن دست ببرید ، خراب می شود.

□ حقیقت این است که نویسنده هم مثل باقی آدمها مدام در حال استحاله است. بدیهی است که در این صورت ما نسبت به کارهای گذشته مان نظرهای تازه ای داریم ، منتها فکرهای تازه و سوژه های تازه مجال بازنویسی مجدد کارهای گذشته را نمی دهند. این احساسی معمول نویسنده دربارهٔ کارهای چاپ شده اش است. ولی درباره داستان در دست نگارش بستگی به رضایت نویسنده دارد که ببیند آیا اثر نظرش را تأمین می کند یا نه ! مثلاً من داستان «سیاه بمبک» را هفت - هشت بار بازنویسی کردم ، سه بار این داستان را با زاویه دید سوم شخص نوشتم و پنج بار با زاویه دید اول شخص ، آن قدر نوشتم تا سرانجام راضی ام کرد.

■ من نقبی من زنم به نقد. نقدی که مخصوص داستان است. اصولاً شما چه نوع نقدی را می پسندید؟

□ اصلاً ما شرقی ها ، آدمهایی ظریف القلب و حساس و بسیار احساساتی هستیم. اهل افراط و تفریطیم. این است که نقد ما هم اغلب تابع این احساسات است. یا اثری را از بیخ و بن رد می کنیم یا آن را حسابی تحویل می گیریم. در حالی که نقد باید سالم و بی غرض و مرض باشد ، باید عیار درست و خالص کار را نشان بدهد. بخشی از نقد امروز ما بر می گردد به رابطهٔ شخصی منتقد و نویسنده ؛ به جناح بندیها . در نقد سلیقه ای عمل می کنیم. با یک ایدئولوژی خاص و معیارهای من در آوردی مخصوص خودمان می آییم و اثر را اندازه می گیرم اگر با معیارهای ما خواند تحویلش می گیریم اگر نخواند ردش می‌کنیم. شخصیت نویسنده را خارج از اثر سنجاق می کنیم به نوشته ! این است که گاه سر از جاهایی در می آوریم که نباید ، گاهی هم به جای نقد ، دیکته صحیح می کنیم ... تسویه حساب شخصی می کنیم ! قدر مسلم اشکالات عدیدهٔ نثری جزیی از نقد را شامل می شود ولی این جزء در درجه اهمیت بسیار پایینی قرار دارد ، نمی شود با دو تا ایراد نثری را رد کرد. پرداختن به مسائل شخصی نویسنده نیز صحیح نیست. نقد درست نقدی است که با خود اثر سرو کار دارد. رابطه علی ، و علت و معلولها را بررسی می‌کند، از نظر جامعه شناسی و یا روانشناسی ، رفتار آدمهای اثر را تجزیه و تحلیل می کند. میزان موفقیت نویسنده را در حرفی که می خواسته در اثر بزند بررسی می کند. توصیفها ، گفتگوها و شاکلهٔ کار را مورد مداقه قرار می دهد. اگر تمثیل و نمادی در اثر وجود دارد آنها را از پس زمینه به پیش رو می آورد. از نظر رفتار شناسی کنشهای آدمهای اثر را می سنجد . در مجموع دانش منتقد باید همردیف نویسنده باشد ، اگر نگوییم بیشتر. منتقد باید یک برتری فکری نسبت به نویسنده داشته باشد و با یک اشاره خیلی چیزها را درک کند. نگاه کنید به کارهای ناباکوف ، به نقدهای او ، ببینید ، با چه اصول دقیق و حساب شده ای به سراغ آثار می رود و آنها را چطور بررسی می کند . به همین دلیل متأسفانه نقد درکشور ما زیاد پخته نیست. یعنی منتقد یا دارای آن دانش

بالا نیست و یا خیلی خطی و احساساتی عمل می کند . در بین منتقدمین معاصر آقایان عبد العلی دست غیب ، سیامک وکیلی و رضا رهگذر (سرشار) خیلی خوب عمل می کنند، شخصاً از نقدهای ایشان خیلی استفاده می کنم، آقای رهگذر تیزبینیهای ویژه ای دارند که کمتر کسی دارد ، هر چند که گاهی ، و در پاره ای از جاها با نظراتشان زیاد موافق نیستم.

■ اغلب ، نویسنده ، بعد از کنار گذاشتن کار و رجوع دوباره به همان کار ، پس از مدتی ، خود چون یک منتقد و گاه بهتر از منتقد به نقد کار خودش می‌نشیند. شما چطور ؟کارهای گذشته خودتان را نقد کرده اید؟

□ بله ! ببینید ، حقیقت این است که دنیای داستان دنیای راستی است ، دنیای صداقت است. وقتی نویسنده داستانی می نویسد و تمامش می کند خودش اولین کسی است که می تواند با رجوع به درونش ببیند آیا آن کار واقعاً از دلش برآمده یا نه . کجای کار احیاناً دچار ناخالصی است ، کجا سفسطه کرده و کجای کار می لنگد و به معنای دیگر آیا اثر جوششی بوده است یا کوششی . بهترین منتقد هر اثری خود نویسنده است، خودش بهتر از دیگران می داند که چه کرده ! البته گاهی پیش می آید که نویسنده آن قدر در شور و شر نوشته است که پاره ای از وجوه کار را نمی بیند و این منتقدی تیز بین است که می‌آید و زاویه های پنهان مانده از چشم نویسنده را به اونشان می دهد. نمونه اش منتقد مشهور روس بلینسکی بود که به قسمتی از « جنایت و مکافات » اشاره کرد و داستایفسکی را متوجه شاهکارش کرد. تخم مرغی که در داستان «روزی مثل بقیه روزها » آمده ، از نظر من نویسنده تخم مرغی ساده بود. منتقدی تفسیر و معنایی دیگر از آن داده بود که می توانست تفسیر درستی هم باشد.

■ ما ادبیات کهن پرباری داشته ایم . آقای ابراهیمی ، مدعی هستند که ما پیشینهٔ پنج هزار سالهٔ ادبیات داستانی داشته ایم . چنین ادعایی به نظر شما درست است؟

□ دراین که ما دارای پیشینهٔ فرهنگی بسیار غنی و پرباری هستیم شکی نیست، به گواه آثاری که چون گنجهایی نهفته زیر سر ماست و بسیاری از ما از آن بی خبریم . ولی اینکه بگوییم پنج هزار سال زمینهٔ داستانی داریم باید

ببینیم تعریف ما از داستان چیست! بله ما داستانهای منثور و منظوم فراوانی داریم ولی آنها با قواره های پذیرفته شده داستانی همخوانی ندارند، دچـار کاستیهای عدیده ای هستند. بیشتر حکایتند تا داستان. حقیقت این است که ما حدود هشتاد نود سال است که باالگوبرداری از ینگه دنیا داستان نویسی را شروع کرده ایم. حالا اگر بخواهیم نقب بزنیم به گذشته ها و از آنها حجت بیاوریم، چندان قابل اعتماد نیست. ولی حرف آقای ابراهیمی هم چندان بی راه نیست و قابل تعمق و بررسی است. حالا نمی توان در این حدود قاطعانه نظر داد. اما تأثیر پذیری نویسندگان بزرگ جهان از ادبیات غـنی مـا انکـار کردنی نیست، حتی نویسنده ای مثل بورخس می گوید: «وقتی به خانه می‌آیم می‌دانم که یک کتاب منتظر من است که آن را با تمام کتـابهای دنیـا عـوض نمی‌کنم.» منظور او کتاب «هزار و یک شب» است که البته هنوز بر سر ملیت نویسندهٔ آن اختلاف نظر است. معلوم نیست او عرب بود یا هندی یا ایرانی که ایرانی بودن آن ظاهراً مسجل شده. آندره ژید هم تأثیر زیادی از ادبیات ما گرفته است. دانته و خیلیهای دیگر هم. «گلستان» و «بوستان» سعدی دریایی از معنا و زیبایی اند. «مثنوی» مولوی حیرت انگیز است. آن قدر ژرف و غنی که هر بیتش چکیدهٔ یک رمان فلسفی است. ولی متأسفانه مطالعهٔ نویسندگان ما در این زمینه ها بسیار اندک است و هنوز چشم دوخـته ایـم تـا نـمونه اثـر نویسنده‌ای ترجمه شود. و ما آن را الگو قرار دهیم. تصویر پردازی و توصیف را از آنها یاد بگیریم. مثلاً اگر در آثار میلان کوندرا همه چیز، درهم و برهم و قاطی شده است. به محض اینکه بندهٔ زنوزی جلالی آن را خوانـدم بـرایـم می‌شود حجت، می گویم خب، پس می توان اول شخص و سوم شخص را در یک فصل باهم قاطی کرد و نویسنده هی بیاید وسط داستان و نطق کند و...

■ در حالی که «مثنوی معنوی» را فرضاً کنار گذاشته ایم.

□ بله! و این تأسف انگیز است. مثل اینکه نویسندگان ما نوشتن و مخصوصاً خواندن را زیاد جدی نمی گیرند. «مرزبان نامه» را در نظر بگیرید، ببینید چه توصیفهای درخشانی دارد. من زمانی حتی تهییج شدم و نتهـایی هـم از آن برداشتم. قصد داشتم آنها را مدون کنم و انتشار دهم که متأسفانه این کار هم نصفه نیمه در میان انبوه کارهایم دارد خاک می خورد.

■ این پیشینهٔ قوی آیا همان طور ادامه پیدا کرده است یعنی آیا معتقدید که ما دارای ادبیات معاصر پرباری هستیم؟

□ تا حدودی ، ما داریم می رسیم به آن حد و مرزی که شایستهٔ آنیم. استفاده‌های شایسته ای می کنند و یکی از علل موفقیتشان هم در همین است.

■ دوستی می گفت : « ادبیات معاصر ایران از ادبیات معاصر عرب جلوتر است». نظر شما چیست؟

□ متأسفانه ترجمه هایی که از ادبیات معاصر عرب شده بسیار اندک است. ولی مدتی قبل برگزیده ای از آثار نویسندگان عرب را که در مقدمهٔ آن هم کلی داد سخن داده بودند خواندم. اگر همان مجموعه را میزان قرار دهیم باید بگویم نه ، چندان چنگی به دلم نزد. نویسندگان متوسط ما خیلی بهتر از آنها ، از هر نظر می نویسند. ما در کشور خودمان نویسندگانی داریم که کارشان در حد جهانی است. حالا این کم لطفی مترجمان است یا چیز دیگر نمی دانم . مثلاً «کلیدر» محمود دولت آبادی یک شاهکار جهانی است و از بسیاری از رمانهای بزرگ چیزی کم ندارد.

■ ... که به عربی ترجمه شده .

□ نمی دانستم ... اگر این اثر در ینگه دنیا نوشته شده بود حالا در بوق و کرنا کرده بودنش . فکر نمی‌کنم دولت آبادی چیزی از نویسندهٔ ترک،یاشار کمال ، کم داشته باشد. متأسفانه ادبیات معاصر ما خیلی غریب افتاده است.

■ نظر شما دربارهٔ گلشیری چیست ؟

□ هوشنگ گلشیری فرم گراست. آنجا که خودش است مثل «شازده احتجاب» که هنوز شاهکارش به شمار می رود ، خوب است ؛ آنجایی که به وجه احساسی و عقلانی اش، یکسان ، اجازه ظهور می دهد کارهایش درست نشسته است و نه دربارهٔ گلشیری که بالکل امری کلی است. نویسنده باید هم از غریزه و هم از احساس و عقلش در کار مایه بگذارد . فرم تا آنجا خوب است که در خدمت محتوا باشد. اگر ما محتوایی نداشته باشیم جوشکاری هنرمندانه کلمات هر چند میلیمتری و سنجیده باشد به چه دردی می خورد؟ نویسنده مهندس ساختمان که نیست . شما وقتی «آیینه های در دار» را

می‌خوانید از همان سطر اول حضور جناب گلشیری را متر به دست جلوتا احساس می کنید. در همه طول کار انگار مدام بغل گوش آدم می گوید می‌بینی این منم، گلشیری ! یاد بگیر . این طوری بنویس ! حضور مهندسی مآبانه گلشیری باعث شده که او به یک بی حرفی محض در آثارش برسد. بله به شخصه به هر نویسنده ای که می خواهد فرم را بشناسد می گویم برو و فلان اثر گلشیری را بخوان ! البته نهایت بی انصافی است اگر بخواهیم تصاویر درخشان و سه بعدی قسمتهایی از کار او را نادیده بگیریم؛ مثلاً آن قویی که کنار دریاچه و در آن سایه روشن زنده و خون دار به قلم آمده و چند جای دیگر که دارد قصه هایش را می خواند . تصویر آن عروس و آن آیینه و یا آن قدم زدنها در کوچه باغی ها... ولی خب باید پرسید آیا درست است که ما در پاتیلی یک خروار روغن بریزیم و بخواهیم فقط یک تخم مرغ را در آن نیمرو کنیم ؟ «آیینه های دردار» به نوعی تکرار کارهای گذشته اوست.

■ . دست تاریک . دست روشن . چطور؟

. آن را نخوانده ام ! به هر حال فرم گرایی گلشیری برای او مشکل ساز شده . هر چند که می دانیم او برای رسیدن به این فرم زحمت بسیار کشیده ، ولی به قول ویلیام فالکنر : آنها که مدام به ساختار فکر می کنند بهتر است بروند و بنا شوند !

■ با این شکلی که پیش می رود . آینده رمان و داستان کوتاه را چگونه می‌بینید؟

: بسیار خوب است . من بسیار خوشبین هستم ، اما مشروط بر اینکه نویسندگان از آفت پرنویسی و شتابزده نگاری پرهیز کنند و هر فکر دم دستی را بهانه نوشتن قرار ندهند . عوامل و مسؤولینی که داعیهٔ پشتیبانی و راهبری و هدایت این عرصهٔ حساس را به عهده دارند ، متوجه موقعیت اهل قلم باشند و از آن حمایتهایی منطقی کنند. اعضای شوراهای بررسی برای چاپ رمان ، سنجیده انتخاب شوند.

کسی که دهها سال سابقهٔ مطالعه و نوشتن دارد هنگام نقد یک اثر و یا اظهار نظر دربارهٔ یک اثر با احتیاط رای قاطع می دهد ، چگونه ممکن است کسی که حتی پنج جلد رمان نخوانده و با اصول پیچیدهٔ ادبیات داستانی هیچ گونه آشنایی ندارد بتواند دربارهٔ سر نوشت یک اثر تصمیم گیری کند.

■تعریف شما از نثر چیست و آیا ما نثر داستانی و غیر داستانی داریم؟

□ نثر زبان داستان است که با محتوا رابطه ای تنگاتنگ دارد ؛ با فکری که می‌خواهد بیان شود و با فضای کار نیز به همچنین ، نثر داستانی احساسی با نثر داستانی حماسی تفاوت دارد . نثر غیر داستانی عبارت است از زبانی که مارا از فضای داستان دور می کند . مخل و مزاحم ارتباط خواننده با موقعیت داستان است . استفاده از جملات قالبی و دستمالی شده که لطف و تازگی خود را از دست داده اند نیز بنوعی غیر داستانی اند.

■ در اینجا من بحث داستان به شیوه سنتی را کنار می گذارم و می پردازم به بحثی که هم اکنون درگیرش هستیم. غرب مدتها قبل از ما، متوجه آن شد و ما، اکنون. از داستان «جریان سیال ذهن» و در ادامهٔ آن «قصهٔ نو فرانسه» برایمان بگویید.

□ خب تا بوده فرانسه پیشقر اول مکاتب جدید بوده است. از بالزاک گرفته تا امیل زولا، پروست ، موپاسان ، و اکنون آلن رب گری یه و ناتالی ساروت و کلودسیمون. ظهور این مکاتب خلق الساعه نیست ، مناسب و ملهم از شرایط اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی جامعه است ، دنیای شتابزده و کم حوصله و سریع امروزه ، به نوعی ، دیگر آثار بحر طویل و چند جلدی را نمی پسندد. گو اینکه «خانواده تیبو» را روزه مارتین دوگار چاپ کرد - بحث و جدل ناتالی ساروت و ادعای مردن رمان و ... هم تازگی ندارد. همان طور که گفتم امیل زولا هم نا تورالیسم خود را رئالیسم ترین مکتب معرفی می کرد. او با زمانهای پیوستهٔ «خانواده روگن» مبنای توارثی و ژنتیکی را یک اصل غیر قابل تردید رئالیسمی می دانست و ... بگذریم .

جریان سیال ذهن که نوع شکوفا و جهانی اش را پروست در رمان «در جست و جوی زمان از دست رفته» از یک سو و جیمزجویس با «اولیس» نوشته اند و ویرجینا وولف با رمانهای «خانم دالووی» و «به سوی فانوس دریایی» ادامه داده اند می رسد به «پاک کن ها» اثر آلن رب گری یه . حذف انسان و اهمیت اشیاء . به هم ریختن معیار های کلاسیک داستانی از توصیف و شخصیت پردازی گرفته تا طرح و ... و ضدرمان که تعریفش در خودش است ، کار آنها کار تازه ای نیست ، مکتب کلاسیسیسم و رومانتیسم هم همین مساله

را داشتند. فلوبرهم با «مادام بواری» به ادعایی برخاست و اینک آمریکای لاتین با رئالیسم جادویی اش و ...

■احساس می کنم نتوانسته ام سؤالم را خوب مطرح کنم. منظور من این است که وقتی دوژاردن می آید کارش را منتشر می کند و بعد ریچاردسون، در دو جای مختلف ، از این طرف جویس در ایرلند و پروست در فرانسه ، به طور همزمان بین سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۹ یک سری کار می کنند که وقتی آثارشان منتشر می شود ، مشخص می شود ادامهٔ همان کارهای دوژاردن و ریچاردسون بوده . این ادامه پیدا می کند و نام داستان جریان سیال ذهن را به خود می گیرد . قصدم این بود که چطور این جریان شروع شد ، و چطور ادامه پیدا کرد و به وولف و فالکنر و ... رسید و آنجا هم ادامه پیدا کرد و آمد جلو یا دربارهٔ «قصه نو فرانسه» که با آلن رب گری یه و ناتالی ساروت و کلودسیمون و میشل بوتور شروع می شود.

□ حرف من هم همین است . گذر از این مقاطع لازم و ملزوم موقعیت اجتماعی سیاسی آنهاست. قصهٔ نو فرانسه ، و آن بی داستانی با فرهنگ امروز آنها رابطهٔ مستقیمی دارد . وقتی نیچه اعلام می کند که خدا مرده است و به دنبال ابر مردش «چنین گفت زرتشت» را می نگارد ، نوع بشر اصل می شود . زیر بنای فکری مارسل پروست هم به هنری برگسون و فلسفه او بر می گردد. در حقیقت پروست به نوعی نظریهٔ برگسون را ادبی می کند ، همان طور که نگارش رمانهای «دیوار» و «تهوع» سارتر به مبنای مکتب اگزیستانسیالیزم بر می گردد. پی آمد رمانهای گفته شده مبنای مکتبی دارند . این آثار نوشته شده‌اند تا به نوعی آن مکتب را توجیه کنند. در روسیه نیز همین است . «دن آرام»، «دکتر ژیواگو» بهانه هایی هستند برای تأیید یا تکذیب ایدئولوژی حاکم و بسیار نمونه های دیگر که صحبت دربارهٔ آنها باعث اطالهٔ کلام خواهد شد. ولی باید دید آیا رمان نو فرانسه، زبان امروز ادبیات ماست یا خیر ؟ آیا ما محتوی فرهنگی خود را می توانیم در ظروف آنها بریزیم ؟ بدیهی است که نه ! انسان جامعه امروز ما و مسائل عدیدهٔ او چقدر تفسیر و تحلیل شده ؟ آیا ما هم به اینجا رسیده ایم که اشیاء را اصل بدانیم . مسلم است که نه ! آیا مبنای عقیدتی ما می تواند بر مبنای نظریه نیچه باشد ؟ معلوم است که خیر ! این

است که می گویم استفاده از این قالبهای به طور کور کورانه و سرسری به نوعی به ادبیات معاصر ما لطمه می زند ، نگاه کنید به داستانهایی که نو قلمان می‌نویسند. اینان بدون اینکه بتوانند چهار قصه قرص و محکم رئالیستی بنویسند و یا در عرصه های معقول داستانی معاصر قلم ورزی کنند. به بهانهٔ سیال ذهن دست به آشفته نویسی و پریشان گویی می زنند واسمش را می‌گذارند داستان!

■ ایران الان را در نظر داریم.

□ بله ! ما برای چه داستان و رمان می نویسیم ؟ جز این است که به وسیلهٔ اثر می خواهیم با خوانندگان آثار مان ارتباط برقرار کنیم و یک پیام . یک حرف و یا یک تصویر متفکرانه را منتقل کنیم؟ شما فکر می کنید سطح دانش خوانندگان ما به آنجا رسیده که فی المثل «اولیس» جویس را بخوانند و لذت ببرند ؟ و آیا نظیر «پاک کن ها» می تواند آن ارتباط منطقی را بین نویسنده و خواننده برقرار کند ؟ اروپا برای اینکه به اینجا برسد کلی کار کرده است و مکاتب گوناگونی را پشت سر گذاشته . شما بروید «سلول» هورست بینگ را بخوانید و مقایسه اش کنید با «یادداشتهای زیر زمینی » داستایفسکی. ببینید از یک منظر این دو اثر چقدر به هم نزدیکند ولی از نظر روایت چقدر دور! جنگ دوم جهانی وقتی به پایان رسید بعد از آن کشتارها و قحطی ها ، مکتب دادائیسم به وجود آمد ،که منکر همه چیز شد . اینها ملهم از شرایط آنها ست. ضد رمان معلول شرایط آنجاست. مکتبها این طور پدید نیامده که چهار تا نویسنده بنشینند کنار هم و بگویند ما می خواهیم از امروز فلان مکتب را رد کنیم و به جای آن بهمان مکتب را بنشانیم. صحبت بر سر این است که ببینیم آیا این اصول در کشور ما هم جا افتاده اند ، یا نه ! البته این صحبتها معنی اش این نیست که نویسندهٔ ما خودش را بی نیاز بداند از شناخت این مکتبها، خیر ، او باید پا به پای ادبیات معاصر جهان جلو برود و بداند که رمان چیست ، ضدرمان چیست ، رمان نو چیست ، مینی مالیستها چه می گویند ، مراحل کاربردی اینها را باید بداند ولی اینکه اینها چقدر در کشور ما جای استفاده دارد ، حرف دیگر است.

■ هنوز زمانش نرسیده است.

□ به این صراحت نمی شود در این باره گفت. شاید ما مثلاً در دورهٔ بالزا باشیم - گفتم مثلاً - و شاید ... سابقه این بحث هم که می دانید همان بحث ه برای هنر کذائیست که نه تنها در کشور ما بلکه در دنیا هنوز موافقان و مخالفا خودش را دارد و سرجمع اینها دنیای فردی هر نویسنده مختص به خو اوست ، او باید برای انعکاس این دنیا و رمز و راز هایش زبان و سبک خودش را پید کند . این مکاتب ، ابزارهای اویند، باید ببیند با کدام ابزار می تواند به شایسته ترین وجهی حرفش را بزند و با دیگران ارتباط برقرار کند.

■ بخش «داستان نویسنده» را با این پرسش شروع می کنم : زبانی که شما برای داستان «لک لک ها» اولین داستان از اولین مجموعه شما انتخاب کرده اید، در مجموعه «سالهای سرد»، با شکل روایتی ای که داستان دارد، یکی نمی شود و خوشایند به نظر نمی رسد. بعد ازگذشت هشت سال از چاپ این مجموعه ، حالا اگر دوباره سراغ آن بروید آن را با چه زبانی می نویسید ؟

□ اگر بخواهم دوباره «لک لکها» را بنویسم ، با همان زبان می نویسم . چون در شیوهٔ روایت و زبان داستان اشکالی نمی بینم. شیوهٔ نگارش این داستان به طریق نامه نگاری است و سادگی مرد روستایی که لک لکها را به شهر فرستاده با فرد مقابلش که شهری است و ته مایه رندانه ای دارد به نظر من جا افتاده . شاید اگر به داستان دیگری اشاره می کردید، موافق بودم مثلاً در همان مجموعه به داستان «زمین از هم می پاشد» ویا داستان «اسکاد روی ماز ۵۴۳» که خودم با واقف بودن به پاره ای از مشکلات داستان آن را در مجموعه جدیدم بازنویسی کرده ام و اصلاً اسم داستان را هم روی مجموعه داستانهای جنگ گذاشته ام . اسکادبازنویسی شده ، کاری است تقریباً سه برابر اسکادماضی. توجه داشته باشید که «لک لکها» به طریقهٔ نامه نگاری نوشته شده و در این صورت روایت جزو ماهیت این نوع نگارش است.

■ اینجا البته به نظر من این گونه آمده ؛ در حالی که در داستان «تمشک وحشی» با شروع زیبا و زبان چکشی و مستقل و در عین حال سریع ، داستان به قدری قشنگ است که خواننده داستان را رها نمی کند. می خواستم بدانم چطور به این زبان دست یافتید؟

□ خب ، هر داستانی زبان خودش را می خواهد . موقعیت آدمهای داستان «تمشک وحشی» و جنگ ، این طور ایجاب می کند. در آغاز داستان از ذهن راوی آغاز حمله را شاهدیم که در این شرایط ، زبان باید سریع و چکشی باشد. مثل کاتهای سینمایی در یک نبرد. بریده بریده وتأثیر گذار، ولی در همان قصه وقتی راوی به ایام کودکی اش رجعت می کند ، ضرباهنگ سریع و چکشی جای خودش را با جملاتی طویل و آرام و نرم عوض می کند. آن خاطره ، ابرها و ستاره ها و رؤیای کودکی راوی با آن نوع نگارش جور می‌شود ولی به محض اینکه باز سر و کله عراقیها پیدا می شود ، دوباره هم موقعیت و هم زبان تغییر می کند...

■ در داستان «صیاد و توفان» از مجموعهٔ «خاک و خاکستر» شما به آن بخش از واقعیت داستانی دست یافته اید که کمتر اتفاق می افتد کسی بتواند چنین فضا و چنین شخصیت و چنین داستانی را بسازد... چطور شد که به چنین فضایی دست یافتید؟

□ بله ، «صیاد و توفان» را خودم هم نسبت به بسیاری از داستانهایم ترجیح می‌دهم . موقع نگارش آن داستان در حال و هوای خاصی بودم.آن کار خیلی درونی بود. می دید مشان (آدمهای داستان را می گویم) وقتی سارق (آقای سهیل) برای دزدیدن تابلوی «صیاد و توفان» به خانه آقای افشار می رود با آن هول و هراس درونی و آن ساده انگاری نیمه احمقانه افشار.درونیات این دو آدم برایم مهم بود. وجود سگ درخانه و حس قوی سگ . خود تابلوی «صیاد و توفان» که به نوعی ترجمان وضع روحی آقای سهیل بود و آن نقش پلنگ در پشت ربدوشامبر آقای افشار و کشف درونیات آن دو و سرانجام آگاهی افشار از نیت سهیل بدون اینکه صراحتاً به او بگوید و همچنین استحالهٔ سهیل مواردی ریز و دقیق و موشکافانه بودند که به این داستان ویژگیهای خاصی می‌دادند. یادم است هفته نامه «ولایت» هم ، دوباره ، آن را در دو شماره در شهرستان قزوین چاپ کرد.

■ داستان «چرس» در مجموعهٔ «روزی که خورشید سوخت» از دیگر داستانهای این مجموعه بهتر است . این داستان اگرچه تمرینی برای رسیدن به شیوهٔ نو داستان نویسی (جریان سیال ذهن) است ؛ الگوی خوبی است برای یادآوری عناصری که این نوع از کار را از باقی داستانها متمایز می سازد. در صورت امکان در این باره توضیح دهید.

□ مجموعهٔ «روزی که خورشید سوخت» داستانهای خاصی دارد. از «روزی که خورشید سوخت» گرفته تا «کابینها»، «زیتون»، «سکه»، «با باتوفان» وهمین داستان مورد اشاره شما «چرس». وقتی نویسنده ای داستان را می نویسد، همهٔ حرفهای بایسته در آن داستان را باید زده باشد توضیحهای بعدی نویسنده نه چیزی به قوتهای کار می افزاید و نه چیزی از آ کم می کند. اینکه شما «چرس» را بهتر از بقیهٔ داستانهای این مجموعه می‌دانیا شاید به سبب فکر جهانشمولی است که پشت این داستان وجوددارد و نیز موقعیت خاص آدم داستان «الف» زندانی و «ب» نماینده قانون و «ث» جلادش و آن سلول تنها و اعدامهای عدیده الف که یک بار باگیوتین گردن زده می شود، یک بار به دار آویخته می شود و یک بار تیرباران می شود و بعد از هر اعدام دوباره خودش را در سلول می یابد، با همان «ب» نگهبان و دوباره همان محاکمه توسط «ت» و اعدامی دیگر و باز ... این سیر گردونه وار بی انتها که بشریت تا هست باید رنج بکشد، زیر دست حکومتها استنطاق شود و کشته شود.

در این داستان انسان به معنای انسانی اش و با تمام ماهیتش در طول تاریخ مطرح است. باز پرس خسته است. زندانی خسته است و جلادهم، از این تکرار. منتها در این چرخهٔ محتوم محکوم به این بودنها و تکرارها هستند. این سیر تسلسل بوده و هست و خواهد بود. ممکن است نوعش فرق کند ولی فعلش با ذات بشر همراه است. تنها شاهد تسلی بخش در این اثر آن چشم ناظر است که همیشه با «الف» هست و شاهد درد کشیدن اوست. این تنها روزن امیدوار کننده بشر است! در «چرس» قصد داشتم به این تراژدی پایان ناپذیر بشر در دیروز و امروز و فردا بپردازم!

■ مجموعه داستان «روزی که خورشید سوخت» در کارنامهٔ داستانی شما، به نظر من نقطهٔ عطفی محسوب می شود. این مجموعه سرشار از تجربه های بدیع و دلنشین و داستانی است. همچون داستانهای «چرس»، «کابین ها»، «زیتون» و... در صورت امکان داستانهای این مجموعه رابرایمان بشکافید.

□ از « چرس» گفتم ! و از « روزی که خورشید سوخت » بگویم . واگویهٔ مرد نابینایی که گذشته اش را مرور می کند و چگونگی انفجار دیگ بزرگ کارخانه را و چگونگی کور شدنش را او اکنون با بهره گیری از حسش راه اداره و خانه را طی می کند و ذهنیاتی دربارهٔ آدمهای اطرافش پیدا کرده که باید آنها را در خود داستان بخوانید . ایستاده است در این سوی خیابان و می خواهد امروز ازکسی خواهش نکند که او را به آن سوی خیابان ببرد. می خواهد ببیند در بین این سیل آدمهای در گذر کسی پیدا می شود که خودش داوطلب کمک به او شود ؟ و بالاخره آن آدم می آید ولی ...! داستان را بخوانید. از «کابینها» گفته ام . خطهای تلفن کابینهای مختلف روی هم می افتد و تقابل آدمهای مختلف با مشکلات مخصوص به خودشان را شاهدیم و مادری هم به دنبال مهدی گم شده اش می گردد. در «زیتون» که فقط با دیالوگ پیش می رود ، دو دزد دارند با ماشین از رودبار زلزله زده می آیند، آنها النگوی دختر زیر آوار ماندهٔ نیمه جان را به جای کمک به او از دستش در آورده اند !«فاخته» رو در رویی دو خواهر زشت و زیباست و تحلیل این دو صفت آزار دهنده و آرزومندی بشری! در مجموعه داستان «مردی با کفشهای قهوه ای» هم سعی کرده ام به موقعیتهای بکر و مسائلی که جنبه های گسترده ای از فکر بشر را به خود مشغول کرده اند بپردازم ! راستش را بخواهید اکنون نوشتن قدری قلم گیر است! در مجموعه جدیدم «سیاه بمبک» هم سعی کرده ام به اندیشه های دم دست میدان ندهم. همیشه کوشیده ام با داستانهایم حرف تازه ای بزنم. من با این تعریف که داستان برای سرگرمی است مخالفم ، نویسنده ای که حرفی برای گفتن نداشته باشد، بهتر است بی جهت وقت مردم را نگیرد و برود دنبال کار دیگری ، مردم برای سرگرم شدن به اندازهٔ کافی وسیله ارتباط جمعی دارند. نویسنده باید در خواننده فکری ایجاد کند.داستان خوب آن داستانی است که وقتی خواننده تمامش کرد،دقایقی از خودش جدا شود و به خودش بگوید : خوب شد که این داستان را خواندم .

■ نوشتن و روایت داستان به طریق «نامه نگاری» از دلمشغولیهای شما بوده است(باتوجه به وجود چند داستان به این شیوه در چهار مجموعه داستان شما).

دربارهٔ این شیوهٔ نوشتن توضیح دهید.

□ شیوهٔ نامه نگاری هم ویژگیهای خاص خودش را دارد مشروط بر اینک دربارهٔ آن سوژه خاص بهترین نوع زاویه دید باشد. یعنی از دل کار برآید و درست بنشیند. محتوای داستان «خاک و خاکستر» به نظر من کاملاً با این شیوه مطابقت داشت.در این شیوه خطر شعار دادن بسیار کمرنگ می شود ، مقتضای نگارش نامه به ما فرصتهای معقول و پذیرفته ای می دهد که سایر انواع دیگر بیانی فاقد آنند. منتها از طرف دیگر دارای مشکلاتی است که سایر زاویه دیدها آن را ندارند. منتقدی درباره «خاک و خاکستر» گفته بود این داستان شخصیت پردازی ندارد. برایم هنوز جای سؤال بود که در یک موقعیت ترسلی چگونه می شود شخصیت پردازی کرد ، هرچند این حرف به آن معنی نیست که خواننده نباید به شخصیت نویسنده نامه ها پی ببرد، بلکه مقصودم این است که به هر حال ، با توجه به شیوهٔ ترسلی ، نویسنده دیگر نمی‌تواند مثل زاویه دیدهای دیگر با دست باز به شخصیت پردازی بپردازد ، هر چند باز این حرف جای ابهام دارد که در داستان کوتاه تا چه حد می‌شود شخصیت پردازی کرد.

■ باتشکر از اینکه وقتتان را به ما دادید، خسته نباشید.

□ من هم تشکر می کنم از شما ، و شما هم خسته نباشید.

****

سلمان هراتی

پاسخ یک نامه

تعارف کردی دوستمان داری
در نامه ای
در پاکتی که به تمبری از
آسمان خراش های واشنگتن
آلوده بود
و تصویری از تو
با لبخند
با پلاکی نقره ای در پارك
مثل یک گاو مقدس در هندوستان خوشبختی
و دو صفحه حرف از « فرانك»

***

اما اینجا
آسمان آبی است
وطن پیراهنی تابستانی در بر دارد
و کنار پنجره ای ایستاده است
که رو به آسمان باز می شود
اینجا همه خوبند
و بدها اند کند
با این همه از تو و «فرانك» عاقل ترند
اینجا درخت و آب
پرنده و آفتاب
و میلیونها دست
آسمان را آکنده اند
اینجا همیشه آوازی هست
که تاکنون نشنیده ایم
و مرتب گلهایی می شکوفند
که نامشان

در دائرة المعارف گلها نیست
و بهار با تعجب می پرسد:
خدایا اسم این گلها چیست ؟
اینجا مادران از کویر می آیند
اما دریا می زایند
کودکان طوفان می آفرینند
دختران بهار می بافند
و پسران برای توسعهٔ صبح
خورشید می افشانند
اینجا هر دریچه
تکرار گشایشی است
به دشت متنوع عشق
وطن سید بزرگواری است
که با دستاری سبز
چون موجی در سواحل طوفانی
حماسه می خواند
اینجا همه امام را دوست دارند
و امام همه را دوست دارد
پنجرهٔ چشمهامان را می گشاییم
با قلبها مان نگاه می کنیم
و سپس عشق
و سپس رنج و صبر
و خم شدن در خون خویش
و بدینسان
ما برای گسترش عشق
به دنیا می آییم
و از دنیا می رویم

شهریور ۶۴، تنکابن

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر سلطان الطاف علی
کویته

رابعه قزداری ، زن انقلابی

خیام منجم و هیئت دان بود، ولی علت شهرت او رباعیاتش شد. شیخ سعدی شیرازی غزل را شکل جداگانه بخشید و کلیات او شامل بر غزلیات عالی و نظم های گرانقدر است در حالی که گلستان ، کتاب نثر، باعث شهرت دوام وی گشت. همینطور اگر احوال و وقایع راجع به رابعه قزداری بلخی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد ازآن فهمیده می شود که وی یک شخصیت انقلاب آفرین بوده ، اما مورخان و تذکره نویسان او را فقط درشاعری ، عشق ورومان معرفی کرده اند.

شیخ فرید الدین عطار (ف ۵۴۵ هـ) داستان رابعه را در مثنوی«الهی نامه» بیان می نماید. ابو سعید ابی الخیر (ت ۳۵۰ هـ) بااختصار درباره اش ذکر نموده است . مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (ت ۸۱۷ هـ) در تألیف خود به نام «نفحات الانس» از روی بیان کرده عطار، رابعه را یک شاعرهٔ صوفی باصفا قرار داده است. در عهد حاضر حافظ محمود شیرانی در مقالات (لاهور ۱۹۷۲م) خود در ضمن رابعه مباحثی آورده است. محقق ایرانی دکتر همایون فرخ در « حافظ خراباتی» (تهران ۱۳۶۲ هـ ش) اشاره ای به رابعه وشعرش نموده است. دکتر انعام الحق کوثر در تألیف گرانقدر خود « شعر فارسی در بلوچستان » (لاهور ۱۳۵۱هـ) با همه وسایل تاریخی و ادبی که دسترسی به آن برای او ممکن بود به همین اشاره اکتفا نموده است. در این زمان

ناصر نجمی با تألیف کتابی به نام «رابعه دختر کعب» (تهران ۱۳۷۲ ه
فکر نوینی را ارائه کرده است. وی در آن همه سلاسل واقعات دربارهٔ ر
به تحقیق و دلیل واقعی جمع آوری و تجزیه نموده و نشان داده که رابعه
روحی انقلابی و پُر شور وباعفت بوده است. یک مؤلف دیگرایرانی،ا-
اداره چی، صاحب کتاب « شاعران همعصر رودکی » (تهران ۱۳۷۰ه
پیروی محمد عوفی صاحب کتاب « لباب الالباب» رابعه را به عنوان ص
نمی پذیرد.

حالا نظری بر احوال رابعه بیاندازیم و سلاسل واقعات را بهم سازی
در هنر و فطرت آن زن با کمال حقیقتی را به دست آوریم که از آن بد
مصلحت غالباً پرده پوشی نموده اند.

حافظ محمود شیرانی معتقد است که احوال این شاعره خیلی کم
دست آمده است. در میان تاریخ نویسان هم در صفت و وضع آن شخصیت
اختلاف شدیدی دیده می شود. صوفیان به اخلاق و حسن معنی آن موصو
قایل اند. ولی از او در صف غیر صوفیان به عنوان زن شاهد باز یاد می‌شود
همینطور در تعیین زمان آن شاعره هم اختلاف می بینیم.اهل تصوف وی ر
معاصر آدم الشعرا استاد رودکی می شناسند. ولی محمد عوفی در «لباب
الالباب» از او به عنوان معاصر آل سبکتگین یاد می کند. همینطور گروه اول
الذکر قتل این شاعره را به درجهٔ شهادت می رسانند و موخرالذکر قتل او را روا
می شمرند. اینجا گفته های محمد عوفی و مولانا جامی را نقل می کنیم ببینیم
که چقدر بُعد در بیان احوال رابعه اتفاق افتاده است:

«رابعه بنت کعب القزداری، دختر کعب اگرچه زن بود اما بفضل بر مردمان
جهان بخندیدی ، فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان ، بر نظم تازی قادر و
در شعر فارسی بغایت ماهر و باغایت ذکاء خاطر وحدت طبع پیوسته عشق
باختی و شاهد بازی کردی و او را مگس روئین خواندی و سبب این نیز آن بود
که وقتی شعری گفته بود :

خبر دهند که بارید بر سر ایوب ز آسمان ملخان و سر همه زرین
اگر ببارد زرین ملخ برو از صبر سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

(مجمع الفصحاء ۱ : ۲۲۲)

(لباب الالباب ،ص ۶۱ ، طبع یورپ)

دختر کعب رحمها الله تعالی

«شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله تعالی سره گوید که دختر کعب عاشق بود بر آن غلام ، اما پیران همه اتفاق کردند که این سخن که او می گوید نه آن سخن باشد که بر مخلوق توان گفت. او را جد دیگرکار افتاده بود. روزی آن غلام دختر را دریافت سر آستین وی بگرفت ، دختر بانگ بر غلام زد و گفت ترا این بس نیست که من باخداوندم و آنجا مبتلایم بر تو بیرون دادم که طمع می کنی . شیخ ابو سعید گفت ، سخنی که او گفته است نه چنانست که کسی را در مخلوق افتاده باشد».

(نفحات الانس ، جامی)

گوئی عوفی وی را در عشق مجاز شاهد باز قرار داده است و جامی و ابو سعید وی را در عشق حقیقی جانباز شمرده اند.

این نویسنده به تاریخ یکم ذی قعده ۱۳۹۷ ه / ۱۵ اکتبر ۱۹۷۷م به روز شنبه بلخ رسیده بود (که در آن روزها مشغول به دورهٔ مطالعاتی بودم درافغانستان) در شهر قدیمی بلخ که از زمان بعد اسلام وجود دارد، زیارت مزار رابعه بلخی کردم . رابعه اولین شاعرهٔ فارسی بود . بر لوح مزارش این عبارت نوشته اند.

«رابعه به گفته مولانا عبد الرحمن جامی از جمله عرفا و عاشقان پاکدل بوده و به قرار توضیح تذکره های متقدمین در اوایل قرن چهارم هجری حیات داشته است. پدرش کعب امیر بلخ او را «زین العرب»، خطاب می نمود. این شاعره ناکام بالاخره از دست برادرش حارث به شهادت رسید. شیخ فرید الدین عطار سرگذشت خونین او را در پنج صد بیت مثنوی مشروحاً تمثیل کرده است»

گوئی بر لوح مزارش معرفی از روی گفته عطار و جامی آمده است . خطاب «زین‌العرب»،هم رابعه رااز طرف امیربلخ که پدرش بود اعطاگشته بود.

مزار اصلی رابعه طبق معمول آن زمان در ته خانه زیر زمین ساخته

بودند - که در آن بر سطح زمین لوح مزارش تهیه کرده اند. خواجه نصر پارسا) هم در جنت آن مدفون است که مزارش در مقابل معر پارسا بنا شده است. می گویند مزار پارسا ۱۱۵۶ سال قبل بنا شـ گوئی همعصر رابعه بود.

شیخ فرید الدین عطار در مثنوی خود به نام « الهی نامه » درب رابعه توضیحی داده است. ازآن احوال در نظم فارسی اخذ می شو زنی زیبا بوده و باوجود حسن ظاهری ، جمال معنوی هم داشت. گوئی ممتاز بوده و از شعرای مشاهیر عصر خود به شمار می آمده . فز را در اظهار احساسات و وجدان عشق بکار می برد. در شاعری به رسیده بود که با استاد رودکی در مشاعره ها شعر می سرود . رود معترف فن و کلام وی بود. مزید برآن رابعه در نقاشی هم مهارت داشت. دیگر وصفی که بعلت آن از همه هم جنس خود تفوق داشت این در شجاعت و فنون سپه گری به درجه کمال آراسته بود. در مبارزه ها شرکت نمود. شعر رجزیه می سرائید و کامرانی ها می یافت. در یَ معرکه‌ها ده مرد دلاور از مخالفین خود را به قتل رسانید . با این ه شخصیت وی هیچ آگهی به دست نمی آید و درگمنامی و اخفا می ماند

درباره زمان «زین عرب» اینقدر گفتن هم مناسبت دارد که عوفی ا شاعره ای از آل ناصر به شمار می آورد، ولی از بیان و توضیح عطار شکی نمی‌ماند که رابعه معاصر رودکی است.کعب را عوفی به قزدار نـ می‌دهد . او یک رئیس عرب در دوره آل سامان بوده است ، زیرا که در غزنویان در ذکر قزدار دربارهٔ کعب یا جانشین آن حارث ، چنین به د، نمی‌آید. ازین ظاهر می شود که او قبل از عهد غزنویان بود . مراد شیخ عطا شاه بخارا بادشاه سامانی نصر بن احمد ثانی (ف ۳۳۱ هـ) می باشد که عـ اسم او را در «الهی نامه» آورده است. کعب هم تحت همین بادشاه سامـ رئیس یا فرمانرمای بلخ بود . شاه بخارا در کمک همین رئیس در بلخ لشکـ فرستاده بود.عظمت و مرتبت رودکی خیلی عیان است و عطار هم وی ر عنوان استاد یاد کرده است. رودکی به دربار نصر بن احمد سامانی]

پایتختش بخارا بود،منسوب بود. عطار هم در بیان همه داستان می‌نویسد که حقیقت و واقعیت روشن می شود . ازین سلسله رویدادها تصور می شود که این اطلاعات از مآخذ تاریخی جمع آوری شده است - ولی متأسفانه آن منابع به دست ما نرسیده است. به همین سلسله شیخ ابو سعید ابو الخیر و پس از آن جامی هم به آن احوال تائید می‌نمایند. در هر حال خلاصهٔ حکایت که عطار می آورد، بقرار زیر است :

کعب ،امیری رئیس در حدود بلخ بود. او یک پسر به نام حارث و دختری ملقب به «زین العرب» داشت. آن دختر خیلی زیبا و ناز پروردهٔ پدر بود. حسن و جمال آن دختر در همه جا شهرت یافته بود و با آن حسن صورت، شاعره با کمال هم بود. هر چیزی که می شنید همان ساعت در قالب شعر در می‌آورد. چون کعب به مرض الموت مبتلا گشت ، حارث را خواند و قرة العین خود رابه او سپرد و تاکید کرد او را مدام با دوستی و دلجوئی با خواهر خود رفتار نماید. کعب افزود که بسیاری از رؤسا و سلاطین جلیل‌القدر خواستار این دختر بودند. ولی او به دوری از دختر عزیز خود آماده نشد ؛ او گفت که مواظب باشد به این خواهر رنجی نرسد و روح پدر را ناراحت بکند . و گفت میان تو و من خدا است . پس ازین وصیت کعب فوت کرد و حارث به جایش فرمانفرما شد. رعیت و لشکر را آسودگی داد. در خاطر داری خواهر هم کوشید. روزی حارث در پیش باغ قصر خود دربار خود را آراسته بود و غلام‌ها صف بسته و ندیم و وضیع و شریف همه حسب مراتب ایستاده بودند که زین العرب بکاری بالای بام آمد و به هر سو نظر کرد. درین حین نظرش به بکتاش افتاد و بر آن فریفته شد. زین در عشق بکتاش بیتاب و بی اختیار و بیمار شد. طبیب آمد، هر چه درمان کرد بی سود بود ، بالاخره یک دایه از راه سئوالات خود به اسرار این عارضه اطلاع پیدا کرد و زین العرب اقرار نمود که در عشق بکتاش مبتلا شده است. آن دایه میان او و محبوب او واسطه شد و نامهٔ باتصویر نقش کرده از دست زین‌العرب به همراه اشعار شورانگیزی به بکتاش سپرد. بکتاش از نامه و تصویر و اشعار پر تأثیر به حیرت آمد و از تیغ عشق بسمل گشت. پس از این واقعه بکتاش هم متمنی دیدار شد. زین همواره

کلام عشقیهٔ خود را به بکتاش می فرستاد و به همین منوال مدتی گذشت . روزی زین بیرون ازقصر آمد و بکتاش او را شناخت و دامنش را بگرفت. زین عصبانی شد و گفت ، « ای بی ادب، ترا این جسارت که به دامن من دست دراز کنی؟ باید دیگر سایهٔ خود را از من دور سازی .»

شیخ عطار می فرماید که در ملفوظات شیخ ابو سعید دیده ام که نوشته است که آن شیخ به حدی تحقیق نمود و در احوال دختر کعب بررسی کرد که آیا عشقش حقیقی بوده یا مجازی ؟ و به این نتیجه رسید که شعرهایی که آن شاعره رقم کرده است تحت تأثیر مجازی نبوده بلکه این اشعار به مخلوق علاقه ندارد. مقصود آن شاعره عشق حقیقی بود .دختر کعب در معنویت به اوج کمال رسیده بود و آن غلام در راه عشق به جز بهانه ای چیزی دیگر نبود. روزی دختر کعب در باغ می خرامید و این شعر بر لبش آمده بود:

الا ای بـــاد شـــبگیری گـــذر کـــن   زمـــن آن تـــرک یغمـــا را خـــبر کـــن
بگـــو کـــز تشـــنگی آبـــم تـــوبردی   چـــو تشـــنه کـــردیم آبـــم بـــه بـــردی

همان وقت برادرش حارث درباغ آمد واشعار را گوش کرد، ولی بر استفسار آن زین مفهوم شعر را تغییر داده خواند:

الا ای بـــاد شـــبگیری گـــذر کـــن   ز مـــن آن ســـرخ سقـــا را خـــبر کـــن
بگـــو کـــز تشـــنگی آبـــم تـــو بـــردی   بـــبردی آبـــم و آبـــم تـــو بـــردی

این قصهٔ به همین جا ختم شد. بعد از یک ماه لشکر دشمنان بر حارث حمله آور شد و مبارزه زور گرفت. به همراه حارث ، بکتاش هم دلیرانه در جنگ شرکت داشت . تیری از دشمن به بکتاش زخم آورد و ترس آن بود که بکتاش دستگیر شود ولی زین کعب در لباس مردانه به کمال تندی آمد و ده مرد از صف دشمنان را به قتل رسانیده مستقیماً به بکتاش خم شده او را برد و به گروه خود تحویل داد و غائب شد.جنگ چون به اختتام رسید همه کسان به تعجب بودند که آن جوان که بود و کجا رفت .کمکی از شاه بخارا هم به همین جنگ درحمایت امیر بلخ آمده بود. روزی استاد رودکی از آنجا دربلخ گذر کرد.بطور آزمایش چند شعر به زین عرب فرستاد .زین عرب در جواب آن چون اشعار بالفور نوشت رودکی از جودت طبع آن در حیرت آمد. همین جا

رودکی دربارهٔ عشق زین العرب هم آگاه شد و چون به بخارا رسید آنجا جشن شاهی برپا بود و در همین جشن حارث هم رسیده بود .اینجا رودکی اشعار زین العرب را خواند. و شاه بخارا پرسید که این اشعار از که بود. رودکی جواب داد که این اشعار از دختر کعب است که بر یک غلام عاشق هست و در عشق آن جوان شعر می سراید . حارث به شنیدن این در کرب آمد ولی مصلحتاً خود را به مدهوشی زد. حارث چون به وطن خود مراجعت کرد در پی تحقیق آن جرم عشق خواهر افتاد . باری یکی از دوستان بکتاش صندوق همه اشعار رابعه راکه برایش فرستاده بود و به دست آورده بود تحویل حارث داد. برای حارث این ثبوت قوی بود. پس خواهر خود را در حمام گرم بند کرده هر دو بازویش را باز کرد. چون از باز شدن فصد خون خارج می شد، زین از آن خون خود تا دم آخر بر دیوارهای حمام شعرهای آخرین خود نوشت و جان به جان آفرین سپرد . آخرین شعر او این قرار است:

نگارا بی تو چشمم چشمه ساراست — همه رویم به خون دل نگاراست
مرا بی تو سر آمد زندگانی — منت رفتم تو جاویدان بمانی

بکتاش که در زندان بود ، فرصتی یافت و بیرون آمد به قصر رفت و حارث را به قتل رسانید و خود هم در غم رابعه جان به جان آفرین سپرده . این است داستانی که به توسط عطار رسیده است.

قبل ازین که درین داستان جنبه نوین درتحقیق آورده شود ، ببینیم که قزدار یا خضدار را به رابعه چطور نسبت مکانی داده شد . طبق «ادب نامه ایران» تألیف میرزا مقبول بیگ بدخشانی دورهٔ سامانیان از ۲۷۹ ه تا ۳۸۹ ه ادامه داشت. پس از آن دورهٔ غزنویان تا دو قرن ادامه داشت.باید دید که درین ناحیه ها اقوام عرب و تاثیر شان از کدام عصر به شمار می آید. دراین ضمن مقصود ما از قبیله ایست که بنت کعب به آن منسوب می شود . و آیا امیر کعب که بر بلخ و نواحی آن فرمانفرما بود از روی تاریخ امکان عرب یا عربی النسل بودن را دارد یا نه.درین ضمن عبد الحیی حبیبی مؤلف «تاریخ مختصر افغانستان» قبل از ورود محمد بن قاسم در قرن اول هجری ورود عربها به سرزمین هند وروابط آنها را بیان می‌نماید. تأثیر عرب ودولت عرب برقزدار یا

قضدار ازسال ۴۳ هـ / ۶۶۳م مسلم است.

« در همین سال (۴۳ هـ) ابن سمره لشکری را به قیادت فارس الفرسان مهلب بن ابی صفره به فتح ولایات مشرقی گماشت... پس عبدالرحمن مهلب رابه منصب سپه سالاری نواخت . و وی به ما ورای سند قدم گذاشت ، و از ملتان گذشته قندابیل (گندها بهیل واقع پنج فرسخی قضدار در حدود قلات بلوچستان) وقیقان (قلات) را فتح کرد و این لشکر کشی نخستین عرب بود بر سرزمین ماوراء خیبر که از راه کابل صورت گرفت.»

(حبیبی - تاریخ مختصر افغانستان ج ۱ : ۹۴ - ۹۵)

به دوران خلافت امویه و عباسیه فتوحات اسلامی تابه سند و هند غربی به اکثر ناحیه ها گسترش یافته بود و بغداد ودمشق مرکز تجارت گشته بودند و در ضمن آن به تجارت با قزدار هم اشاره شده است.

« در عصر اموی و عباسی فتوحات اسلامی به اکثر بلاد سند وهند غربی رسید ، بنابر آن اکثر محصولات هند از قبیل ادویه و عقاقیر ومنسوجات و مصنوعات هندی از مراکز تجاری ملتان و دیبل و منصوره و ویهند و ارور (اهری) و قندابیل (گنداوی) و قزدار (خضدار کنونی) وغیره به شهرهای آباد توران و وادی سند ازکشمیر تا مصب دریای مهران (سند) از راه زابل و سیستان و هراة به ایران وعراق و بلاد متمدن عربی مانند بغداد ودمشق وغیره برای تجارت برده می شدند . به قول اصطخری و ابن حوقل فانید (شکر سپید) قزدار و مکران و توران (بلوچستان کنونی) در تمام خراسان و عراق تجارت می شد» (حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان ، ج ۱:۱۰۴- ۱۰۵)

در همین کتاب تاریخ حبیبی، قزداربه عنوان مرکز توران در اوایل عصر اسلامی در ناحیه های خراسان و نواحی آن بر صفحه ۱۱۱ دیده می شود. دربارهٔ تسلط سامانیان وی می نویسد که از هرات تاسیستان سامانیان حکمرانی کرده‌اند:

« در عهد نصر (سامانی) چنانچه گذشت ولایت سیستان بین حکمرانان محلی و امرای سامانی دست به دست می گشت . نصر به سال ۳۳۱هـ / ۹۴۲م بعد از سی سال شاهی درگذشت ».

(حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱ : ۱۲۳)

درهمان کتاب ، صفحه ۱۴۹ ، نقشه شماره ۵۱ تسلط سامانیان برتخارستان ،خراسان و زاولستان [زابلستان] را نشان می دهد.

دکتر سیدسبط حسن رضوی در مقاله « سوابق و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان وایران » از قول مؤلف «مسالک الممالک» نسبت رابعه به قزدار را به اثبات می‌رساند :

«رابعه دختر کعب اولین شاعره فارسیگوی شبه قاره پاکستان و هند است که در آغاز سدهٔ پنجم در صفحات غربی پاکستان باختری در قزدار می‌زیست . صاحب «مسالک الممالک» قریهٔ قزدار را نزدیک ملتان و قندابیل می‌نویسد و اکنون این قصبه ایست در شهرستان جهلاوان در ناحیهٔ بلوچستان. رابعه شاعرهٔ صوفی مشرب بود و سوز و لطف غزلهای وی قابل توجه و مورد علاقه اهل ذوق و خاصه صوفیه بوده است».

(تأثیر معنوی ایران در پاکستان ، نشریه اداره اوقاف پنجاب ، لاهور ، ۱۲۲).

حافظ محمود شیرانی محقق معروف هم با این قول موافق است ک رابعه قزداری شاعرهٔ شهیر دختر کعب والی قضدار است و رودکی از شنیدن کلام وی به حیرت افتاده بود. (مقالات حافظ محمود شیرانی ، ج ۶ : ۴۴).

بلوچستان گزیتیر ، درباره جهالاوان توضیح دارد که قبل از ورود عرب‌ها تاریخ جهالاوان درین ناحیه به گمنامی می ماند. طبق گزیتیر تاریخ این ناحیه از وقتی ظاهر می شود که عرب ها در قرن هفتم میلادی در سند خانواده رای را شکست داده‌بیرون‌کردند.(دی‌گزیتیرآف‌بلوچستان،جهالاوان،ص۳۳).

گزیتیر می افزاید که فرمانفرمائی خانواده رای در سند تابه مقام نال (نزد خضدار کنونی) و تا به قلات بود و این همه ناحیه تحت تسلط فرمانروایان عرب بود.

(دی گزیتیر آف بلوچستان ، جهالاوان ، ص ۳۴).

این هم اضافه شده است که در زمان فرمانفرمائی عرب ها شهر مرکزی توران خضدار کنونی بوده است که توسط قلعهٔ کوچکی حفظ می شود . بلاذری شاعر معروف عرب شعری در صفت قضدار یا قزدار آورده است که به این مفهوم قضدار چه قدر ناحیهٔ قشنگ است و باشندگان آن به چه شان امتیازی

زندگی می کنند. (دی گزیتیر آف بلوچستان - جهالاوان ، ص ۳۴).

در عهد خلافت امیر معاویه به سال ۶۶۴م المنظر ابن الجرود العابدی نوکان ، قیقان و خضدار را فتح کرد. المنظر به همین جا فوت کرده بود. المعتصم بالله (۸۳۳ - ۸۴۱ ه) عمر را استاندار سند گردانیده بود و به حکم آن باشندگان قندابیل (گندارا) به خضدار مهاجرت کرده بودند. ابن حوقل در۹۴۳ م وارد سند شده و خضدار بازدید کرد که دولت جداگانه‌ای داشت . ولی در ۹۷۶م چون آن مورخ دوباره آمد ، اظهار می نماید که در خضدار معین بن احمد یک نفر عرب نژاد فرمانفرما بود ابن حوقل در همان زمان در کیکانان (نزدقلات) اقامت ورزید و گفت که در آن روزها در خطبه نماز جمعه نام خلیفه عباسی خوانده می‌شد. (دی گزیتیر آف بلوچستان ، جهالاوان ، ص ۳۶).

دکتر رکن الدین همایون فرخ به روایت کتاب «مجمع الفصحاء» (جلد یکم) شعری از رابعه قزداری را می آورد که رهبانان لباس سیاه می پوشند ، نیز به جای قزدار ، غزدار نوشته است :

«رابعه غزدار بلخی نیز شعری دارد که نشان می دهد رهبانان لباس سیاه می پوشیده اند و علت سیاه پوشیدن جامه پشمین خشن را رهبانان بدین مناسبت گفته اند که درسوگ به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح پیوسته سوگوارند و جامهٔ سیاه به عنوان شعار و دثار عزا پیش از اسلام مرسوم بعضی از ملل از جمله ایرانیان بوده است. رابعه غزدار بلخی می گوید:

حور... ... لباس کبود بنفشه ، مگر دین ترسا گرفت ؟»

(دکتر رکن الدین همایون فرخ. حافظ خراباتی ج ۷ . ۵۸۶۸)

دکتر انعام الحق کوثر هم در معرفی قزدار با خضدار قثول بلاذری ارائه داده است که در فوق اورده ایم . وی در ضمن بیان ورود عرب به این ناحیه اطلاعاتی را هم اورده است که مادر فوق به نقل ازگزیتیر بلوچستان ذکر نموده‌ایم

ازک دکتر انعام الحق کوثر . شعر فارسی در بلوچستان ، ص ۱

دربارهٔ شعر رابعه هیچ اغراقی نیست که اگر بگوئیم وی دریں شه سخن شاعره توانمندی بوده و فی البداهه شعر می‌سرود . جای تأسف اس

که اکثر اشعار وی در همان زمان حیاتش از بین رفت زیرا یکی از دوستان بکتاش اشعار گرد آورده رابعه را در صندوق بکتاش بدست آورد و تحویل حارث داد. البته ، چند تا از اشعار رابعه که در مشاعره ها سروده شده یا آن آخرین اشعار وی که هنگام مرگ در حمام گرم به دیوارها از خون (دل) خود نوشت بجا مانده است. احمد اداره چی در کتاب خود برخی از مآخذ شعر رابعه همچو «الهی نامه» عطار ، «نفحات الانس» جامی، «مجمع الفصحاء» هدایت ، «لباب الالباب» عوفی ، «تاریخ ادبیات ایران» ذبیح الله صفا ، «گنج سخن» ذبیح الله صفا ، «زنان سخنور» ، ج ۱ ، «پاسداران سخن» ، مجله «شرق» شماره هشتم را نام برده استو باوجود این همه آثار گوناگون، اداره چی تنها به جمع آوری پنجاه و پنج (۵۵) شعر رابعه موفق شده است. البته بسیاری از اشعار رابعه ،که درمیان مردم عوام بلخ توزیع شده بود ، در دسترس نیست وامکان‌داردکه‌ازترس آن مرد سفاک حارث تلف گردیده باشد.

اکنون می خواهیم بدانیم چرا اصحاب تاریخ و تذکره اصل شخصیت رابعه را دراخفا برده اند و درین عصر ناصر نجمی سلسله واقعات رابعه را بهم آمیخته به حقایق واقعی متوجه کرده است که پس از فرمانفرمایی نکوکار و رعایه پروری همچو کعب، امیر بلخ ، پسرش خونخوار و سفاک به نام حارث وقتیکه زمام اقتدار، به دست آورد، رابعه از فطرت بد و ظلم او آگهی یافته به فکر حفظ نمودن میراث عالی و اقتدار بزرگ پدر خود ایستاد. درانجام این کار عظیم رابعه می‌خواست یک همرازی باهمت و سخت کوش به دست آورد که معاون و مددکار وی در همه مراحل این کار باشد . انتخاب بکتاش در نظر رابعه اصلاً به هدف این نهضت آزادی خواهی بوده ،چنانکه ، نجمی می‌نویسد:

«حارث درمیان فرمانروایان از دیگران خشن تر، سبع تر و مزور و دسیسه گر تر بود. در قلب اوگویی به جای‌گوشت و خون سنگ جای‌گرفته بود، نه احساس و عواطف انسانی . تمایل و اشتیاق به خون ریزی وکشتن اسیران و درماندگان از جمله خلق و خوی و خصایل وی بود »(رابعه دختر کعب ، ص ۹).

«وقتیکه رودکی در جشن بخارا شعر رابعه را سرود و بر استفسار شاه

بخارا گفت که مال رابعه بنت کعب است و درباره عشق رابعه هم انکشاف راز کرد ، حارث از شنیدن این احوال فرصت یافت که علیه رابعه کار بکنند .»

(رابعه دختر کعب ، ص ۱۲).

رابعه بعد از انتقال پدرش به دو نفر اعتماد کلی می داشت ، یکی «اطروش» ، منجم و دیگر استاد رودکی:

«رابعه در بلخ به دو نفر اعتماد فراوانی داشت و آنها را محرم رازهای درونی و اسرار پنهانی خویش می دانست ، اول « رودکی » ، شاعر نابینا ، دوم «اطروش» غیب گو و آینده نگر ، نیک اندیش و مرد خوش قلب و مهربان بلخ».

(رابعه دختر کعب ، ص ۱۹).

نجمی می نویسد :

«پدر حارث و اجدادش ، پس از چند نسل به اعراب می رسیدند»

(رابعه دختر کعب، ص ۳۲)

حارث بدطنیت بود و نه تنها این که برای رعیت سفاک و خونخوار بود بلکه می‌خواست تا اقتدار پدرش هم به اختتام رسد و خود او زمام اقتدار را بدست گیرد . درین مقصود بد با دوست فتنه پرور خود ، صعلوک هم داستان است :

«آری ، صعلوک ،من باید کار پدر پیر خود را تمام کنم ، تا او در قید حیات است و مردم شهر و مخصوصاًلشکریان بلخ بجای اینکه به حاکم شهر که من هستم مراجعه کنند به کعب پدر سالخورده و مورد محبت و محبوب اهالی روی می آورند و ، نه ، برایم قدرتی می ماند و نه حیثیت و مقامی...»).

(رابعه دختر کعب ص ۳۵).

ازآن پس حارث و دوست بدقماش او صعلوک در غذای کعب زهر آمیختند و کعب ازآن زهر فوت کرد. ازین توطئه چون رابعه آگهی یافت، دوید و به قصر پدر آمده او را اطلاع دادن گرفت!«پدر جان ! خوب به موقع رسیدم، باید شما رانجات دهم ، اگر شما بمیرید، من هم خواهم مرد. باید اثرات زهری را که نابکارانه وخائنانه به شما خورانده اند، خنثی کنم. باید تا دیر نشده حقیقت وحشتناکی را به شما یاد آور شوم وبگویم که...»

(رابعه دختر کعب ص ۴۰)

رابعه این جمله خود تمام نکرده بود که حارث وارد شد و همین ساعت کعب قریب المرگ بوده، و به حارث خطاب کرده وصیت کرد تا خدمت ملک و رعیت فراموش نشود و در آخر به نیک نگهداشتن خواهر خود وصیت کرده گفت :

«... من « رابعه» این گوهر گرانبها را به تو می سپارم و...»

(رابعه دختر کعب ص ۴)

رابعه از سرشت برادرش حارث بسیار نالان بوده و ازوکاملاً متنفر شده، بکتاش را از انجام دادن اوامر حارث امتناع کرد؛ بکتاش هم عدم مسئولیت خود را نسبت به اوامر حارث اعلام نمود:

« خدا را گواه می گیرم که من این کار راباکراه تمام پذیرفتم و اکنون هم در حالی که با خود ، باری از شرم و خجلت همراه دارم از این جایگاه که البته در نظر شما مقدس و قابل تکریم است خارج می شوم و کوشش می کنم که از جرگه کارگزاران حارث خارج شوم‌تاشریک اعمال زشت و نکوهیدهٔ اونشوم»

(رابعه دخترکعب ، ص ۵۴)

آنگاه بکتاش به رابعه گفت

« آنها (اشعار) را رعنا ندیمه شما که گاه ملاقاتش می کردم و برای انجام بعضی امور کعب ، پدرتان نزد من می آمد به دست آورده ام ، این اشعار نغز ، همگی مورد علاقه من هستند ، نه تنها ، من ، بلکه عموم اهل ذوق و صاحبان قریحهٔ ادبی ، اشعار شما را مانند برگ زر می برند و می خوانند و با خواندن آن‌ها دل و جان خویش را غرق در مسرت و شادمانی می گردانند، شما درقلب و روح مردم طنج زندگی می کنید ...» (رابعه دختر کعب ص ۵۵).

رابعه درین گفتگو به بکتاش گفت :

« ازین پس گاه و بی گاه به سراغ من خواهید آمد و مرا از احوالات وکارهای حارث آگاه خواهید نمود و بعد من اشعارم رابه شما خواهم سپرد تا همانطوری که گفتم مضامین آن را به گوش مردم بلخ برسانید و شما می باید تماس و ارتباط خود را با رعنا ، ندیمه من همچنان حفظ کنید ، او کاملاً مورد اطمینان من است » (رابعه دختر کعب ، ص ۵۷)

بکتاش به تمامی فداکاری به انجام دادن امور اقرار نمود:

« من آماده هر نوع کمک و یاوری تا سرحد فداکاری و جانبازی در راه خواسته ها و آرزوهایشان هستم و امیدوارم کاری بکنم که در خور آن همه توجه و محبت مخصوص شما باشم ، اگرچه خود شما تا آنجا که من می دانم قدرت وشهامت هر نوع کارهای خطیری را دارید » (رابعه بنت کعب ص ۵۶).

همکاری و همگامی جوان تنومند و بهادر همچو بکتاش باعث اطمینان خاطر رابعه گشت :

«رابعه که گوئی وجود بکتاش مایه توان مندی نوین وتکیه گاهش شده است ، در راه تکاپوها و مبارزاتی که در عرصه های زندگی طوفانی و پر تلاطم خود خواهد نمود ، ناگهان امید و اقتداری قابل ملاحظه در روحش دمیده شد و بکتاش در نظرش همان شد که او فکر می کرد خداوند در آن لحظات بحرانی و پر مخاطره به امدادش فرستاده است»(رابعه بنت کعب ، ص ۵۶)

بی تردید «(رابعه) هرگز نمی خواست بکتاش را که یقین داشت ، مردی نجیب و بالیاقت و قابل است از دست بدهد،چه باورش آن بود که بکتاش نیز ، چیزی در درون و قلب خود دارد که اگر نامش را عشق مقدس نهیم وبگوئیم انگیزهٔ آن آغاز زندگی مشترک و امر ازدواج و همسری است سخنی به گزاف و مبالغه نگفته ایم».

« در گیرو دار این اندیشه ها و رخدادهای غیر منتظره که رابعه درمیان آن همه مصائب و رنج های طاقت فرسا که از خباثت حارث ، در مجلس شعر خوانی و محفل ادبی ابو النصر ،سلطان سامانی شروع می شده و تا توطئه قتل پدرش کعب و پلیدی و زشت کاری مجدد برادرش برای تصرف کاخ و باغ کعب ادامه می یافت، دختر باشهامت و پرطاقت و تحمل کعب اکنون یک روزنه امید و تابش نور را می دید که گوشه ای ازقلب پر آلامش راروشن کرده و آن هم ، آشنائی و آغاز دوستی و هم یاری با بکتاش بود ،که به او توان جدید وتازه ای را می بخشید تا بهتر به پیکار با حوادث وناهنجاری های آنی بپردازد»

(رابعه دختر کعب ،ص ۵۹)

بعد از درگذشت کعب ، مجلس مشاعره بزرگی دربلخ تشکیل شد و حارث به تمامی فریب کاری و ریا می خواست مردم عامی را گمراه کند و چهرهٔ زشت خود را بپوشد تا مقام والای پدر خود رابیابد . ولی در آن مشاعره چون قصیده خوانان دروغ گویان همچو « عزالدین تاش» در مدح حارث یاوه گوئی آغاز کرد در آن حین رابعه فی الفور وارد شد و مذمت دروغ گویان را آغاز نمودواز اقدامات نفرت انگیز حارث مردم را اطلاع داد. بلکه از توطئه قتل پدر خود هم پرده برداشت. ازین واقعه حارث دشمن شدید تر او شد است.

«حارث خواهرش را می شناخت و می دانست که اگر او ضربهٔ قطعی را بر رابعه وارد نیاورد ، خواهرش با آن توان و ارادهٔ قوی و روحیه شجاعانه وی را مجال نخواهد داد و تابه کلی از میدان قدرت بیرونش نیاندازد ، آرام نخواهد نشست ، خاصه که بکتاش آن جوان متهور و جسور هم به کمک وی وارد عرصه مبارزه گردیده است.» (رابعه دختر کعب ،ص ۱۰۲).

بالاخره آن ساعت اسفناک فرار رسید و حارث و صعلوک ، بکتاش را زندانی کردند و رابعه را در یک حمام گرم بستند و فصد خون آن زن دلاور ، شجاع و وفاکیش را ازهر دو ساعد باز می کردند. بکتاش در خروج از زندان موفق می شود و حارث را به قتل رسانده خودش بر جسدرابعه حاضر شده جان به جان آفرین سپرد . مردم بلخ تابوت هر دو بر داشتند.

«درین هنگام تقریباً اکثر اهالی شهر به دنبال تابوت های آن دو به راه افتادند تا اینکه با احترام و تجلیل فراوان جنازه ها را در گورستان مخصوص بلخ کنار یکدیگر دفن کردند » (رابعه دخترکعب ، ص ۲۲۴).

اینک چند شعر از رابعه ملاحظه کنید :

عشق او ، بـاز انـدر آوردم بـه بـند — کـوشش بسیـار نـامد سـودمند
عشـق دریـائی کـرانـه نـاپدید — کـی تـوان کـردی شنـا ای هـوشمند
عشـق را خـواهی کـه تـا پایان بری — بسکـه بـپسندید بـاید نـاپسند
زشت بـاید دیـد و انگـارید خـوب — زهـر بـاید خـورد و انگـارید قـند
تـوسنی کـردم نـدانستم هـمی — کـز کشـیدن تـنگ تـر گـردد کـمند

(رابعه دخترکعب ،ص ۷۸ - ۷۹)

کتابنامه :

اداره چی، احمد ، شاعران همعصر رودکی، تهران ۱۳۷۰.

تأثیر معنوی ایران در پاکستان، اداره اوقاف پنجاب ، لاهور، ۱۳۵۰خ.

انعام الحق کوثر ، شعر فارسی در بلوچستان، لاهور، ۱۳۵۱هـ

اورینتل کالج میگزین، لاهور، مه ۱۹۲۵م.

منچن ،سی . ایف، دی گزیتیر آف بلوچستان، کویته، ۱۹۸۶م.

فرخ ، رکن الدین همایون ، حافظ خراباتی ، ج ۷، تهران، ۱۳۷۰ هـ ش.

حبیبی ، عبد الحی ، تاریخ مختصر افغانستان، ج ۱، کابل، ۱۳۴۶.

شیرانی ، مظهر محمود ، مقالات حافظ محمودشیرانی، ج ۵ ، لاهور ۱۹۷۰م.

شیرانی ، مظهر محمود، مقالات حافظ محمود شیرانی، ج ۶ ، لاهور، ۱۹۷۲م .

نجمی ، ناصر ، رابعه دختر کعب ،تهران، ۱۳۷۲.

ابوسعید ابی الخیر، ملفوظات.

عطار ، شیخ فرید الدین ، الهی نامه (مثنوی).

عوفی ، محمد ، لباب الالباب (تاریخ).

جامی ، نور الدین ، نفحات الانس.

هدایت ، مجمع الفصحاء.

حموی ، یاقوت ، معجم البلدان.

*****

دکتر عبد القادر جعفری
اله آباد - هند

ملا طغرا
شاعر و نویسندهٔ ناشناختهٔ دورهٔ شاهجهانی

تأسیس دولت مسلمانان در این سرزمین اوضاع فرهنگی هند را دگرگون ساخت. شعرا و ادبای فارسی که از ایران آمدند و یا از هند برخاستند فارسی شیرین را در سراسر کشور رواج دادند. کاری که از ممالیک آغاز شد در زمان امپراطوری مغول به اوج رسید.

شاهجهان از پدران و نیاکان خود عشق و علاقه به ادبیات فارسی را ارث برده بود، بهمین سبب نه فقط دربارش مرجع شاعران و ادیبان بوده بلکه روزگارش مهد شعر و ادب بود، شاعران و ادیبانی که در آن زمان شهرت فراوانی کسب نمودند و عدهٔ آنها خیلی زیاد بود.آنها، باوجود صلاحیت و ایفاء نقش مهم در ادبیات فارسی، تا حدی مورد غفلت و عدم توجه قرار گرفته اند.از میان آنها می توان حکیم رکنا کاشی،میریحیی کاشی، عسکری کاشانی، حکیم حاذق گیلانی، میر الهی همدانی، رفیع قزوینی، محمد طاهر آشنا خراسانی ، محمد حسین آشوب مازندرانی ، امی شیرازی ، شیدا فتحپوری ، محمد علی ماهر اکبر آبادی ، نسبتی تانیسری ، فیضان لاهوری ، سعید خان ملتانی ، ملا هادی لاهوری ، برهمن لاهوری و... را نام برد که بی شک سزاوار توجه هستند. یکی از معروفترین این چهره ها ملا طغرا مشهدی است . مایهٔ شگفت است که تذکره نویسان درباره نام ونسب و مولد طغرا اطلاعات کافی فراهم نیاورده اند. بعضی می‌گویند که او قزوینی بود و بقول دیگر او تبریزی و مشهدی بود . مختصر اینکه از یک شعر وی استنباط نموده

مولدش را مشهد تعیین می کنیم و اختلاف را برای پژوهشگران می‌گذاریم.
ملا طغرا خودش گفته:

بـه تکـلیف آن هـندوی چاپلوس	گـزیدم سـفر از گلستـان طـوس
ز راه دغـا هـندوی بـخت مـن	به طوس آمد از هند چون اهرمن
بـاین قـصه گـردید طوطی زبان	کـه ای بـلبل انـجمن آشیـان

تذکره ها دربارهٔ سال ولادتش هم خاموش هستند ، فقط از قراین می‌توان حدس زد که طغرا در اوائل قرن یازدهم میلادی بدنیا آمد، زیرا نخستین بار وقتی که به هند آمد آخرین روزهای حکومت پادشاهی جهانگیر بود. ملا طغرا با میر محمد سعید اصفهانی ،که یکی از بازرگانان معروف زمان بوده ، در گولکنده اقامت گزید و بعد ازمدتی به ایران مراجعت نمود. بعد از مراجعت به ایران، تاهل اختیار کرد . بعد از چند سال همسرش فوت کرد و بار دیگر ملا طغرا در زمان شاهجهان به هند رونهاد. در نخستین سفر به هند، وی در تلاش معاش بود، زیرا از یکی از اشعارش چنین بر می آید :

دلم گشت عـازم کـه تـا پـای تـخت	کـنم راه سـر بـر سیـاهی بـخت

ولی متأسفانه بار دیگر هم بدبختی اش با وی بود و این بار هم قدرش چنانکه باید وشاید شناخته نشد :

سراسیمه گشتم در ایـن پـهن دشت	چگـویم چهـا بـر سـرمن گـذشت
ز بنگـاله تـا احـمد آبـاد و سـند	شـدم کـوچه پیمـای هـر شـهر هـند
ولی بر نخوردم بـه یـک مـرد راست	ز کـج طینتـان گـر بنـالم روا است
دلم بسکـه بـیزار بـازار شـد	بـه هـر کـوچه هـم خـانه بـیزار شـد

شگفت است درهای شاهان و امرای مغول برای همه باز بود ولی باز هم طغرا شاکی بود؛ علتش هرچه باشد تذکره ها در این باره چیزی ننوشته اند، فقط از رفتار وگفتار وی بر می‌آید که زبانش خیلی تیز و زننده و طبعش خیلی تند بود. غرور و تعلی در رگهایش دویده بود ، ظاهراً همین سبب بـود کـه درهای امراء و شاهان برایش چنانکه خواست باز نشد و وقتی شعرا و ادبا در تمجید و توصیف امرا و شاهان و مردم ننا، شعر می‌سرودند، طغرا شکوه کنان می گفت:

غـیر از جفا نـدیدیم از روزگـار نـامرد | آزاد مـرد خـیزد از کـار و بـار نـامرد
از سلک اهل دنیا گر پاکشم مکن عیب | دانسته مـی گـریزد مـرد از قطـار نـامرد

دوران چـو در ستـایش مـزدی بمـا نـداده | افگـند کـار مـا را بـا شـاه و شـاهزاده
چون‌نیست باب کرسی تحریر وصف ایشان | بـهر نشست حـرفش کـلکم نـه ایستـاده

طغرا از شدت فقر و ناداری شکوه کنان می گوید:

چنان فصل عیشم بـه تـنگی گـذشت | که در کف گـل سـاغرم غـنچه بست
نـداد آنــقدر فــرصتم روزگــار | کـه خـورشید خـود را کـنم در کنار
شـدم بسکـه بـیهوده در هـر طـرف | وداع ســفر کــرد پــایم ز کــف
چـو گـل گـر بـیفتد قبـا از بـرم | نـخواهـی نشـان یـافت از پـیکرم

تا آنجا که گوید:

قطره به هر سو چکید سبزه دهقان دمید | مـزرع طـغرا نـدید غیر سـراب از هـوا

وقتی از عدم شناخت قدر و منزلت خود عاجز گشت عکس العمل شدیدی به شکل هجوگویی در او پدید آمد و معاصران خود را هدف ملامت قرار داد:

ای طـالب کـلیم زبـان مسـیح دم | کـز نوبهار نـاطقه ات گلستـان شـدم
مضراب از تراشـه کـلک تـو سـاختم | قـانون نـوا ز زمـزمه بـلبلان شـدم
راه حـدیث پـایهٔ نـظم تـو دست داد | بودم اگر زمین سـخن آسمـان شـدم

عکس العمل وی تا بدانجا رسید که:

چـه تـخم افگـنم در زمـین سـخن | که خرمن بـرد خـوشه چـین سـخن
بـه هـندی و کشـمیری ار وارسـی | هـمه دزد مـایند در فـارسی

در هر حال طغرا هر که باشد و از هر جا که باشد تذکره نویسان معترف به استادی وی هستند. در تذکره «ید بیضا» آمده :

" طغرا مشهدی از مستعدان زمان بوده و در هند اقامت داشته و در وادی نثر رایت مهارت بعقد ثریا می‌افراشت منشآتش که کارنامه رنگین ونگار خانه چین است غایت شهرت دارد". در «ریاض الشعراء» آمده :

«ملا طغرا مشهدی در نظم و نثر دستگاه اعلی داشت.» صاحب تذکره «باغ معانی» نوشته که طغرا مشهدی شاعر عالی طبیعت و خوش فکر است.

در نظم ونثر مهارت داشت و در فنون شاعری بسیار ماهر بود". صاحب «تذکره نصر آبادی» عقیده دارد که "اصل تذکره نگار ملا طغرا است."

پس بدون تردید می توان گفت که طغرا طبع درّاک، موزون و روانی داشت. او بطور کل طغرا تخلص می کرد، ولی جایی که اوزان بحور مجبور می‌ساخت، شیفته هم تخلص می نمود. طغرا یک کلیات ضخیم مشتمل بر مثنوی، قصیده، غزل، مخمس، ترجیع بند، هجو وغیره بیادگار گذاشته است. کلیاتش از حمد باری تعالی این طور آغاز می شود.

زهی لطف سازنده آب و خاک　　　به رقص آورِ سبز طاووسِ تاک

و بعداً می گوید

تر و خشک این بزمگه مست اوست　　　بساط می عشق در دست اوست

چو کردار ساقی بدست خدا است　　　دهد گر قدح می نخوردن خطا است

همان به که نوشم می خوشگوار　　　به تکلیف ساقی در این نوبهار

نتابم رخ حق پرستی ز مل　　　شوم سرخ روی اطاعت چوگل

طغرا از مناظر طبیعی کشور بسیار متاثر بوده و نقشه مناظر طبیعت را به نحوهٔ احسن ترسیم نموده است.

بهار آمد و گشت هر چوب خشک　　　ز بویش تر و تازه چون بید مشک

بهار است و بلبل ترنم فروش　　　گل آسودهٔ نفع بازار کوش

بهار آمد آن سبز نکهت فشان　　　ز سنبل سر زلف دریا کشان

بهار آمد اینکه بخوان عندلیب　　　که شد بی قیامت بهشتی نصیب

بهاریکه امسال شد جلوه گر　　　رسد رنگ و بویش به سال دگر

در وصف معشوق می گوید:

رویش چو آفتاب است او را نمی شناسی

ز نقش چو مشک ناب است او را نمی شناسی

گفتنی که نوگلت را در باغ حسن دیدی

آن غنچه در نقاب است او را نمی شناسی

گـر سـاغر دو چشـمش آیـد بـه گـردش ناز
صـد بـزم را شـراب است او را نـمی شناسی

و یا:

از روی تــو آفتــاب ریــزد
وز مـوی تـو مشک نـاب ریـزد

تـرک نگـهت ز جـوش مستی
بـر دامـن خـود شـراب ریـزد

سـر گرم حیـا چـو رخ کشـای
آتشکـــده از نقـــاب ریـــزد

طغرا چو شراب خـوار غـم شـد
سـیخ مـژه اش کبـاب ریـزد

قصیده های طغرا جای تامل دارند:

حکـمت او در گشـود غـمکدهٔ خـاک را
پـر گـهر اشک سـاخت حـقه افـلاک را

در ره عشـق آفـرید کـوه غـمی هـر طـرف
چشـمه آن کـوه سـاخت دیـدهٔ غمنـاک را

تا نه زند هـمچو بید از غـم او بـر جـنون
بست بـه پـای چـمن سـلسله تـاک را

تـوبه اربـاب زهـد قـابل خـونریز بـود
داد بـه کـف تـیغ حسـن سبزه چـالاک را

نـامه خـوف و رجـا کـرد چـو طـغرا رقـم
ساخت دوات و قـلم ساغر و مسـواک را

پس از حلاجی شعر طغرا، بدون تردید می‌توان گفت که اشعارش ساده و طبیعی و بدون آرایش تصنع و تکلف سروده شده است. برخی از اشعارش دارای عناصر خیال است و با کمک تخیل اندیشه های خود را بازگو کـرده است. طغرا صناعات ادبی، مانند استعاره، کنایه، ایهام و تناسب وغیره را با موفقیت تمام در شعر خود گنجانیده است و لطف سخنش در این است که از بکار بردن این صناعات هیچ مشکلی در بیان سخنش ایجاد نشـده است .از اوست:

سعدی خوش لهجه گو تا رشک بر طغرا برد
کین غزل را گفت از حرف الف تا حرف ی

چنانکه قبلاً گفتیم ملا طغرا در نثر یدطولی داشت. تقریباً ۲۵ رساله و تصنیف در موضوعات مختلف از خود بجای گذاشت ، از جمله :

۱ فردوسیه ، ۲ تجلیات ، ۳ مشابهات ربیعی ، ۴ تـعداد النـوادر ، ۵ مـجمع الغرائب، ۶ پریخانه (درمدح شاه عباس دوم صفوی نوشته است)،

۷ مرتفعات (راجع به احوال دربار جهانگیر نوشته است)،

۸ مرآة الفتوح (راجع به حمله مرادبخش به بلخ و بدخشان است)،

۹ کنز المعانی (دربارهٔ شهزاده شجاع است)، ۱۰ تاج المدائح (راجع بـ شاهزاده مراد بخش است)، ۱۱ الهامیه (در احوال خود و حاسدان و معاندار خود مشتمل است.)،۱۲ تحقیقات طغرا (رساله انتقادی است راجع به تفسیر و عقاید)، ۱۳ آهنگ بلبل (انتقادی از دیوان حافظ شیرازی است)
۱۴ نمونه انشاء (راجع به اورنگ زیب نوشته است.) ۱۵ گریه قلم (راجع به موسم باران است)، ۱۶ معراج الفصاحت (راجع به سید بهادر خان نـوشته است). ۱۷ انوار المشارق (راجع به فصاحت وبلاغت نوشته و تـعلی را تـا حدی بکار برده است). ۱۸ وجدیه (راجع به موسیقی نوشته است).
۱۹ کلمة الحق (راجع به امراء شاهزاده و شاه نوشته است). ۲۰ آشوب نامه (راجع به مثنوی زلالی نوشته است)، ۲۱ ثمره طبی (راجع به طب نـوشته است). ۲۲ جلوسیه (درباره تخت نشینی اورنگ زیب است). ۲۳ چشـمه فیض (این هم دربارهٔ جهـانگیر است.) ۲۴ عـبرت نـامه (دربـارهٔ سرقـات نصیرای همدانی است). ۲۵ تذکرة الاحباء (دربارهٔ احوال دوستان کشمیر است).

در آخر مقاله باید اضافه کرد که در شعر و نثر ، صراحت لهجه و جرأت در اظهار حقیقت از مشخصات ملا طغرا بود. او همواره از مجاملت پـرهیز می‌داشت و از گفتن معایب اشخاص باکی نداشت. مگر هـمین روح تـند و سرکش او را دچار بلا و مشکلات می نمود ولی او آزادمنشی و مناعت را تا آخر عمر حفظ نمود.

از ارزشهای انکار ناکردنی ملا طغرا تنوع در شعر و نثر است . در نثرش هم همان تیزی و تندی و روانی دیده می شود که در شعرش هویدا است . بی تردید می توان گفت که وی در زمینه های شعر و ادب از چهره های برجسته دورهٔ شاهجهانی است، چنانکه :

در این مقـاله چـو مـعروض شـد حـقیقتها بـعید نـیست کـه عـرض الحقـایقش دانـی

*****

دکتر محمد ظفر خان
جهنگ

مثنوی ابر گهر بار

(پژوهشی درباره سال نگارش آن)

میرزا اسد الله خان متخلص به غالب (م: ۱۸۶۹م) مثنوی ابر گهر بار را در بحر مثنوی شاهنامه فردوسی یعنی در بحر متقارب مثمن محذوف / مقصور که ارکانش فعولن فعولن فعولن فعل / فعول است ، سرود ، اما نتوانست آن را بپایان رساند . این مثنوی ناتمام که ۱۰۹۸ بیت داشت اکنون در کلیات غالب (فارسی)، که در ۱۹۶۵ میلادی به سعی و کوشش شیخ مبارک علی، در لاهور، به چاپ رسیده ، ۱۰۹۶ بیت شعر دارد.

سبب تصنیف

شاعر شهیر برصغیر می خواست که غزوات خاتم النبین و المرسلین حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بصورت مثنوی در جواب شاهنامه فردوسی بنگارد لکن غنچهٔ آرزویش ناشگفته ، پژمرد . او در دیباچه ، این مثنوی که در ۱۸۶۴ میلادی در اکمل المطابع دهلی بچاپ رسید، این حقیقت را چنین اظهار می‌نماید:

«در ضمیر زود اثر پذیر من چنان فرود آمد که غزوات خداوند دنیا و دین حضرت امام المرسلین سلام علیه من رب العالمین به بند نگارش

اندر آرم. توحید و مناجات و نعت و منقبت و ساقی نامه و مغنی نامه پیدائی پذیرفت.» ۱

وی هدف خویش را در «ساقی نامه» بدین شیوهٔ ارائه می دهد:

ز فردوسیم نکته انگیزتر — ز مرغ سحر خوان سحر خیز تر
فرو مردن شمع ساسانیان — بود صبح اقبال ایمانیان
رقم سنج منشور یزدانیم — ز ایمانیم گویم ایمانیم
کسی راکه نازد به بیگانگان — خرد در شمارد ز دیوانگان
با قبال ایمان و نیروی دین — سخن رانم از سید المرسلین ۲

اظهار نظر غالب بر مثنوی خویش

غالب در دیباچهٔ مثنوی چنین اظهار نظر می نماید:

« بسا سخن های دلاویز و مهر انگیز گفته آمد ویژه در مناجات بشیوهٔ ابداع بدان سان رندانه و قلندرانه سخن سروده شد که سروشان بهشتی را لب از شور «هیاهوی» تبخاله زد و دربارهٔ معراج عروج فکر آن پایه یافت که سخن از جائیکه می‌رفت، هم بدانجا رسید.» ۳

سال تصنیف

سال نگارش مثنوی بر ما مجهول است و هاله‌یی از ابهام آنرا فرا گرفته است به گونه ای که تاکنون کسی آنچنان که باید و شاید ازاین ابهام پرده برنداشته و مدارک لازم را دراین خصوص بنحو شایسته تتبع نکرده و تفصیل تفحص خویش ننوشته است.این مثنوی در کلیات غالب که در حین حیاتش دومین بار در ۱۸۶۳ میلادی به حلیهٔ طبع آراسته شد، موجود است و بار دیگر در دهلی ، در ۱۸۶۴ میلادی منتشر گردید. دیباچه و تقریظ غالب در آن کتاب آمده لکن دربارهٔ سال نظم کردن مثنوی چیزی نگفته است.

دو دانشمند معاصر غالب درین باب یعنی سال تصنیف مثنوی کمی

اختلاف نظر دارند. شمس العلماء مولانا الطاف حسین حالی در «یادگار غالب» (اردو) چنین می‌نویسد:

«درین مثنوی که مرزا نامش را ابر گهر بار نهاده بود آهنگش بیان کردن غزوات صلعم بود و او در آخرین ایام حیات با عوائق و موانع گوناگون مواجه شد. بدین سبب نوبت آغاز کردن غزوات نیامد و فقط چند عنوان ابتدائیه حوالهٔ قلم کرده بود که مکروهات روزگار بر او هجوم آورد تا هم این مثنوی از همه مثنویاتش ممتاز است.»۴

اقتباس بالا مبهم است و ازآن نمی شود فهمید که غالب کی به سرودن این مثنوی مایل شد ؟

سرسید احمد خان در « آثار الصنادید» ، که در سال ۱۸۴۷ میلادی به زیور طبع آراسته شد ، می نگارد:

«مثنوی مشتمل بر غزوات حضرت رسالت دستگاهی ختم پناهی صلی الله علیه وآله و سلم اگرچه هنوز ناتمام است ولی قریب به پانزده شانزده جزو دارد ان شاء الله تعالی چون باتمام خواهد رسید گلدستهٔ بزم احباب خواهد شد.»۵

از این بیان هم روشن نمی شود که آغاز سرودن این مثنوی چه زمانی بوده است.

طبق نظر دکتر انصاری «این مثنوی ناتمام بین سالهای ۱۸۲۷ - ۱۸۲۹ میلادی شهرتی درمیان اهل نظر داشت. این زمانی است که غالب اظهار پختگی فکر و فن را به زبان فارسی می کرد. از نامه های او و تذکره ها معلوم می شود که غالب می‌خواست داستانی مفصل بنگارد و سالها بر آن موضوع غور و فکر کرد. چون باب چهارم «آثار الصنادید» سید احمد خان در ۱۸۴۵ میلادی بحیطهٔ تحریر آمد، این مثنوی تقریباً همین قدر بود که اکنون در دسترس ما است.» ۶

دست کوتاه ما به مقالهٔ دکتر انصاری نرسیده است. نمی دانیم از چه منابع و مآخذی وی به این نتیجه رسیده که این مثنوی بین سالهای ۱۸۲۷ -

۲۹ میلادی شهرتی بسزا داشته، دیگر اینکه در سال ۱۸۴۵ میلادی این مثنوی تقریباً همین قدر بود که اکنون در دسترس ما است.

باید یاد آور شویم که غالب در نامه ای که به صوفی منیری نوشت پرده ازین سرنهان برداشته است. او می نگارد:

«در ایام شباب که بحر طبع بر روانی بود در دلم گذشت، باید که غزوات صاحب ذوالفقار نگاشته شود. حمد و نعت و منقبت و ساقی نامه و مغنی نامه نوشته شد. توفیق داستان طرازی نیافتم. ناچار هشت یا نه صد شعر را بچاپ رسانیدم.»۷

ازاین دریافت می شود که غالب در ایام شباب مایل به سرودن مثنوی ابر گهر بار شد و در آن روزگار پنج موضوع تمهیدی را به رشتهٔ نظم کشید. عدهٔ اشعار این موضوعات که اکنون نزد ما است به هشتصد و هفتاد و سه (۸۷۳) می رسد، لکن مطالعه این اشعار بر ما آشکار می کند که این همه ابیات را شاعر در جوانی به تحریر نیاورده است زیرا در عالم شباب حرف از عهد شیب زدن و این چنین اشعار، که در ذیل نقل می شود، سرودن، ممکن نیست. غالب در منقبت امیر المومنین حضرت علی علیه‌السلام می سراید:

جوانی بسرین در بسر کرده ام | شبی در خیالش سحر کرده ام
کنونم که وقت گذشتن رسید | زمان بحق باز گشتن رسید ۸

و یا در ساقی نامه:

ولی تاب در خود نیابم کنون | صریر قلم بسر نتابم کنون
دریغا که در ورزش گفتگوی | به پیری خود آرای آورد روی
دریغ از ترقی معکوس من | که باشد سر من به پا بوس من
ز سر باد پنداری بیرون شده | سهی سر و من بید مجنون شده۹

از این چنین اشعار که به پیری شاعر اشاره می کند، می توان قیاس کرد که غالب در زمان پیری این مثنوی را مورد تجدید نظر قرار داد و در ترتیب اشعار نه تنها تغییر و تبدیل بلکه حک و اضافه کرد. عدهٔ چنین ابیات را اگر از

تعداد اشعار که اکنون دستیاب است منها بکنیم ، می توان گفت که تعداد اشعاری که وی در جوانی سرود بیش از هشتصد و بیست و پنج نبود . ازین هم می توان استنباط کرد که شاعر، مناجات و حکایت را که جمعاً دویست و بیست و سه (۲۲۳) بیت دارد، دربین سالهای ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ میلادی سروده است. خلاصهٔ کلام اینکه غالب قبل از ۱۸۲۶ میلادی مایل به سرودن این مثنوی شد و پنج عنوان تمهیدی به رشتهٔ نظم کشید و بعد ازآن مصروفیات گوناگون و مشکلات زندگی ، شاعر را نگذاشت که بسوی این مثنوی توجه کند و آن را به پایان برساند.

در سال ۱۸۲۶ میلادی ، میان غالب و خویشاوندان نزدیک او بر سر مسائل خانوادگی و تقسیم مبلغ مقرری اختلاف روی داده بود. او در اوت ۱۸۲۶ میلادی رخت سفر بر بست و در ۱۸۲۸ میلادی وارد کلکته شد و در آنجا یک سال و نیم ماند ، ولی حکام سفید فام و سیه باطن نسبت به او دلسوزی کوچکی هم نشان ندادند و شاعر بیچاره بی نیل مرام بتاریخ ۲۸ نوامبر ۱۸۲۹ میلادی به دهلی آمد.۱۰ ناگفته نماند که استغاثه افزایش مبلغ مقرری شانزده سال طول کشید و نهال سعی و کوشش غالب مثمر ثمر واقع نشد. گویا از بی مهری همه حکام بالا دست انگلیسی مجبور شد که همه عمر با بی نوائی بسازد و به بی برگی بسر برد.

در کلکته اوقات گرانمایهٔ شاعر در بحث و تمحیص به طرفداران و هواخواهان قتیل و دیگر سخنوران برصغیر تلف و زندگی او تلخ شد. لذا دراین سالها بعید بنظر می رسد که مثنوی ابر گهر بار به سلک نظم کشیده شده باشد.

دوم هفت کودکش که هیچ کدام از آنها حتی به ۱۵ ماهگی نرسیده در گذشتند و او را خاطر کوفته گذاشتند. در قبال این وقایع جان خراش، اندازه حزن و ملال شاعر را می توان قیاس کرد.

ممکن است این اندیشه در خاطر خواننده عزیز راه یابد که غالب در اوان جوانی در فن شاعری ، یگانهٔ روزگار بود و برای آنکه غم و اندوه را به باد

فراموشی بسپارد، بکار مثنوی نگاری دست زد و بیش از یک هزار بیت نوشت که از هر حیث سزوار ستایش است. اینجا باید یاد آور شویم که مثنوی نگاری و آن هم رزمیه و بخصوص متعلق به سوانح حیات و غزوات سرور کاینات حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کاریست بس دشوار وصبر آزما، زیرا تسلسل فکری و آگاهی از وقایع تاریخی جزو لاینفک چنین کاری است و بجهت انجام دادن کار تحقیقی و تاریخی نه تنها آرامش قلبی و سکون ذهنی و فارغ البالی بلکه مطالعات عمیق و دقیق وسعی مداوم و مستمر می‌باید تا چهرهٔ تابناک مقصود بنظر آید. جدوجهد مسلسل ، از شاعری سهل انگار و غمزده و دلفگار همچو غالب ، ممکن نیست. او در سراسر زندگی خویش همواره آرزومند آسایش و آسودگی خاطر بود ولی دراین دنیای پر تلاطم جدوجهد غالب جهت حل و فصل مسائل ومعضلات خویش و نیل به سعادت دنیوی مواجه نشد و تا دم زیست از راحت و آرام و مسرت و شادمانی ، که از نعمای خداوندی است ، محروم ماند و برای آنکه از غم و الم گوناگون و رنج و اندوه نجات یابد بر جام شراب و پیمانه **غزل** اکتفا نمود و صدها غزل درکلیاتش موجود است - که تاکنون اهل ذوق بمطالعه و استفاضه از آن سرگرم هستند .

باید خاطر نشان ساخت که نخستین بار کلیاتش در ۱۸۳۵ میلادی بنام « میخانهٔ آرزو» تدوین یافت ؛ سپس در ۱۸۴۵ میلادی در مطبع دار السلام دهلی به طبع رسید ، لکن این مثنوی شامل آن دیوان نیست. بگمان ما تا به آن وقت غالب میل تکمیل این مثنوی را در دل می پرورید ،ازین رو این مثنوی ناتمام را در کلیات شامل نکرد.

گمان می رود که غالب در عالم شباب بعد از منظوم کردن پنج موضوع تمهیدی این مثنوی را بر طاق نسیان نهاد ، ولی بعد از آنکه تلاش وی برای افزایش مبلغ مقرری ، که تنها وسیله معیشت او بود ، بی نتیجه ماند و بجز صبر کردن وراضی به رضا شدن چاره ای نماند، او را یاد آن مثنوی آمد که بیست

سال پیشتر به یاد فراموشی سپرده بود؛ چنانچه خواست که خـواب دیـرینهٔ خویش را شرمندهٔ تعبیر کند، دست بکار تکمیل مـثنوی زد. آن زمـان بهـار جوانی رفته و خزان پیری بر شجر حیاتش مستولی شده بـود ، زیـرا غـالب تاکنون از پنجاه بهار زندگانیش متمتع شده بودو صدمات پـی در پـی او را نحیف و نزار کرده بود. در ۱۸۴۷ میلادی یا کمی قبل از آن بمنظور نیل بـه هدف خودیعنی به جهت تکمیل این مثنوی به دل جمعی کوشش بعمل آورد و «مناجات» راکه محتوی دویست و بیست و سه (۲۲۳) بیت بود به سلک نظم کشید، اما، بفحوای تدبیر کند بنده و تقدیر کند خنده، واقعاً تقدیر بر تدبیر غالب خندید و واقعهٔ اسفناکی روی داد که از آن عزت وعظمت شاعر داغدار گردید.

داستان بدینگونه بود که یک روز هنگامی که در جلسه قمار بازی حاضر بود، گماشتگان دولت همه حاضران را دستگیر کردند و به زندان فرستادند.۱۱

طبق تحقیق خلیل الرحمن داودی این پیش آمد به روز ۲۵ ژوئن۱۸۴۷ میلادی اتفاق افتاد و در زندگانی غالب بسیار مؤثربود.۱۲ او از زندگی سیر و باغم جانکاه هم آغوش شد ، چنانکه در نامه ای که به نام تفضل حسین خان نوشت راجع به آن واقعه چنین می نگارد:

« می خواهم ازین ببعد در جهان نباشم واگر باشم در هندوستان نباشم . روم است و مصر است و ایران است و بغداد است وگرنه خودکعبه پناه آزادگان و سنگ آستانه رحمة العالمین تکیه گاه دلدادگان بس است . کی بود که از بند فروماندگی که خود از آن بند که روان فرساتر است برون جهم و منزل در نظر نیاورده سر به صحرانهم » ۱۳

بعد ازین پیش آمد غالب این مثنوی را باز به دست فراموشی سپرد.

به عقیده شیخ اصغر علی ، غالب مغنی نامه و ساقی نـامه را بـعد از ۱۸۵۷ میلادی منظوم کرد ۱۴ ، ولی نامه غالب به نام صوفی منیری، که قبل از این نقل کرده‌یم ، این قیاس را تکذیب می کند.

مرتضی حسین فاضل لکهنوی با دکتر انصاری و اصغر علی متفق نیست و ادعا دارد که غالب این مثنوی را بین سنین ۱۸۴۷ الی ۱۸۵۰ میلادی منظوم کرد. او در مقدمهٔ مثنوی ابر گهر بار، که به زبان اردو است ، تحت عنوان « زمانهٔ تضیف» می‌نویسد:

«اصغر علی و دیگران گمان دارند که این مثنوی در ۴۶ - ۱۸۴۷ میلادی آغاز یافت مگر منقبت ، مغنی نامه و ساقی نامه بعد از آن نوشته شد... تفاصیل مشاغل ومصروفیات روزمرهٔ مرزا بعد از سال ۱۸۵۰ میلادی پیش ما است. مثنوی ابر گهر بار اگر زیر قلم بودی در بادی نظر تذکره اش صرف نظر کردن مشکل بود. ازین بیت مغنی نامه:

کسم در سخن کار فرمائی نیست　　　به بخشندگی همت افزائی نیست

ظاهر است که هنوز مرزا در زمرهٔ وابستگان دربار ظفر شاه داخل نشده است و همین پریشانی تا به اختتام موجود است که :

نه گفتی که بیزار گشتم زمی　　　بریدم ز بزم و گذشتم زمی

چنین کیفیت از اسیری و بعد ازآن ممکن است. درین ایام مرزا مقروض بود و در قید و بند میسر آمدن شراب ناممکن بود. ممکن است که درین زمان پر آشوب از دخت رز اجتناب ورزیده باشد . ازین بیت :

همانا تو دانستهٔ کز دو سال　　　ننوشم می، الابسبزم خیال

قیاس کردن که این زمانه بعد از ۱۸۵۷ میلادی است مسامحه‌ای بزرگ است. مرزا در هنگامه ۱۸۵۷ میلادی باده می نوشید، دوستانش بطور ارمغان او را می‌فرستادند و درین ضمن نامه های اردوی معلی موجود است. او در سالهای ۱۷۴۷ الی ۱۸۵۰ میلادی به سختی های شدید ایام حیات را بسر می‌برد و آخرین اشعار مثنوی به وضوح به اثبات می‌رساند که ساقی نامه در زمانی اختتام پذیرفت که او ترک شراب کرده بود.» ۱۵

بقول فاضل لکهنوی دوران بین سالهای ۱۸۴۷ الی ۱۸۵۰ میلادی بر غالب بسیار دشوار گذشت . در سال ۱۸۴۷ میلادی غالب سه ماه در قید و بند،

و آن هم در تابستان، بسر برد. این ایام واقعی برایش طاقت فرسا و اندوه فزا بود،لیکن آیا این حقیقت نیست که دوستان او را در زندان تنها نگذاشتند؟ نواب مصطفی خان هر روز بدیدنش می‌رفت.غالب می گوید :

مصطفی‌خان‌که‌درین واقعه‌غمخوارمن‌است   گربمیرم چه غم از مرگ، عزادار من است ۱۶

این ممکن است که در ایام اسیری ،کسی نتوانست برای غالب شراب مهیا کند و او به اجبار ترک باده نوشی کرد. لکن این مدت قید و بند فقط سه ماه طول کشید. از این قیاس کردن که شاعر بی نوا دراین زمان تا به دوسال لب به می‌نیالود، صحیح نیست. دلیل دیگر هم مقروض بودن اوست که شاعر ، همیشه زیر بار قرض بماند و مقروض بمرد.

از ابیات ساقی نامه می توان حدس زد که غالب وقتی که ساقی نامه را تجدید نظر می کرد لا اقل دو سال گذشته بود که او لب به می نیالوده بود. بدیهی است که اجتناب از شراب بعلت تنگ دستی بود. به غالب بین سالهای ۱۸۴۷ میلادی الی ۱۸۵۰ میلادی حد اقل مبلغ مقرری پرداخت می‌شد، لیکن همین که در ماه مه ۱۸۵۷ میلادی جنگ آزادی آغاز یافت ، سلسله پرداخت مبلغ مقرری وهم مواجب و مشاهره شاهی منقطع شد. ما اگر بدقت احوال غالب را مطالعه کنیم ،پی می بریم که از هر حیث سخت ترین دوران زندگانیش از ۱۸۵۷ میلادی آغاز یافت و تا دم مرگ ادامه داشت. هر روز وخامت اوضاعش بیشتر می شد . دراین ایام حیات مفلوک الحال ، بیکسی و بیچارگی او از مقیاس قیاس بیرون است. شاعر بی برگ و نوا « از زیستن بیزار و بمرگ ناگاه امیدوار » بود. خاطر نشان باد که انقطاع سلسله پرداخت مقرری سه سال طول کشید ، یعنی از ماه مه ۱۸۵۷م الی اواخر آوریل ۱۸۶۰م . نواب یوسف علی خان رئیس رامپور یک صد روپیه از ماه ژوئیه ۱۸۵۹ میلادی ، ماه به ماه برای او ارسال می کرد . غالب در نامه ای که به نام چوهدری عبد الغفور سرور در ماه فوریه ۱۸۵۹ میلادی رقم کرد، می نگارد:

«بست ودوماه باشد رزقی‌که‌مقوم‌جسم‌ومفرح روح بود،مسدود است.» ۱۷

غالب دوران جنگ استقلال در خانه در بسته ، در اندرون خانه می‌زیست . سپس چون آتش جدال و قتال اطفاء پذیرفت و غبار اغتشاش فر نشست و نوبت گیرو دار آمد، غالب از بیم و ترس حکام انگلیسی هیچ گ جرات خارج شدن از محل اقامت خود را نداشت ، حتی در تکفین وتدفین برادر خویش که بتاریخ ۲۹ صفر ۱۲۷۴ هـق (۱۹ - اکتبر ۱۸۵۸ میلادی) این جهان فانی را بدرود گفت ، شرکت نکرد. فاضل لکهنوی بنابراین شعر :

کسم در سخن کار فرمائی نیست به بخشندگی همت افزائی نیست

گفته است که ازین بیت مغنی نامه ظاهر است که هنوز میرزا در زمرهٔ وابستگان دربار ظفر شاه داخل نشده بود و همین پریشانی تا به اختتام موجود است. این شعر بر اوضاعی که بعد از ۱۸۵۷ میلادی رخ داد زیاد منطبق می شود. آن زمان همه راههای دخل مسدود شده بود. غالب در این ایام برای آنکه تعلق جسم و جان برقرار ماند هرچه از اثاث البیت بود ، بفروخت زیرا از مفلسی و تهی دستی جانش بلب آمده بود. نوبت مرگ و یا دریوزه گری رسیده بود. غالب تصویر تنگ دستی و ناداری خویش را در «دستنبو» به تصویر کشیده است و حالی در «یادگار غالب» ، حال آن زمان شاعر بی نوا را مختصراً به زبان اردو به رشته تحریر آورده است. ۱۸ علاوه براین ، غالب در نامه هائی که به دوستان و شاگردان سپرده از دوران زبون حالی و مفلسی خویش قصه ها نوشته است.۱۹

غالب وقتی که از نگاشتن «دستنبو» فارغ شد، در خود فقدان صلاحیت مثنوی نگاری را دید. او کاملاً آگاه بود که تفاصیل وقایع غزوات فخر موجودات حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را منظوم کردن کار سهل و ساده ای نیست . این وادی صعب العبور را اکنون طی کردن ممکن نیست زیرا ضعف پیری بر او سلطه و اضمحلال قوای بدنی غلبه یافته او را از کار انداخته بود. غالب در ساقی نامه اعتراف ازکهن سالی ومفلوک الحالی حود نموده زبان به شکوه می‌کشاید و بر عهد جوانی خویش که گذشته است ، به حسرت می نالد،

ولی لاف هم می زند که اگرچه از علت ضعف پیری ازکار افتاده ام اما می‌توانم که در فن شاعری مهارت و هنرمندی را از خودنشان بدهم و گوی سبقت از همگنان ببرم. همه می دانند که این همه ، حرفها است و بجز تعالی شاعرانه هیچ نیست.

نبودارچه لب های خندان مرا　　ولی در دهن بود دندان مرا
چه گویم که لب های خندان کجا　　جگر خایم از غصه دندان کجا
به بی برگیم گلفشان بودنست　　بدم سردی آتش زبان بودنست
دریغ از ترقی معکوس من　　که باشد سر من بپا بوس من
ز سر بادپندار بیرون شده　　سهی سرو من بید مجنون شده
چه غم گر فلک رنگم از روی برد　　توانم ز خود در سخن گوی برد ۲۰

غالب اگرچه می خواست که خواب دیرینهٔ خویش را شرمندهٔ تعبیر کند، لیکن آن زمان ، نامساعدت روزگار و گردش چرخ دوار ، شاعر پیر را نحیف و نزار و حادثات و سانحات پی در پی قلب و ذهنش را از غموم و هموم بی پایان آگنده و افکارش را پراکنده کرده بود. اکنون قابلیت آن نداشت که با توجه کامل این مثنوی نا تمام را بانجام برساند . او از مشکلات راه آگاه بود ، چنانچه می گوید :

درین ره پسیچ سفرها بسی است　　بود راست لیکن خطر ها بسی ست
ز پا لغز ها کاندرین ره بود　　بود ره دراز ارچه کوته بود
به مستی توان نغز گفتار بود　　مرا باید از خویش هشیار بود
سخن گفتن و پاس ره داشتن　　سخن را ز مستی نگهداشتن ۲۱

بقولش سبب دیگر اینکه دراین بزم حرف رود و سرود و یا شراب و کباب زدن شایسته نبود، بدین علت شاعر نغز گفتار و شیرین کلام چگونه می‌تواند ابیات را آب وتاب بدهد:

ببزمی که در وی بود اجتناب　　ز رود و سرود و شراب و کباب
سخنور چه گفتار پیش آورد　　کزان رنگ بر روی خویش آورد ۲۲

ناگفته نماند که دراین اوان غالب از سرودن شعر دست کشید بود. در نامه ای که بروز شنبه ۱۲ آوریل ۱۸۵۸ میلادی به نام منشی هرگوپال تفته نوشته است ، این حقیقت را چنین بروز می دهد :

«اکنون شاعر سخن سنج نمانده ام . فقط سخن فهم هستم ... شعر گفتن ترک کرده‌ام . کلام پیش خویش را چون می بینم در شگفت می مانم که چگونه سروده بودم.»۲۳

غالب علت عدم تکمیل این مثنوی در عهد پیری و ترک سخن سرائی در دیباچهٔ این مثنوی را چنین می نگارد :

«نیافتن توفیق داستان طرازی سببی دارد عام که در قلمرو هند از شهری و روستائی و دانا و نادان و پیر و جوان کم کسی باشد که آنرا نداند. حقا که این نیرنگ آسمانی که در صورت سرکشی سپاه بظهور پیوست در تن ها روان و در روانها توان ، توانگران را زر در خزانه و سخنوران را سخن در زبان نگذاشت.»۲۴

الحق از ضعف پیری واز حادثات و حالات نامساعد طاقت شاعر طاق شده بود و از همه مهمتر ابو ظفر بهادر شاه دور از وطنش در **رنگون** در کس میرسی ایام حیات را بسر برده جان بجان آفرین ، در ۱۸۶۲ میلادی ، سپرده بود . غالب در «مغنی نامه » اشاره به این امر کرده است:

کسم در سخن کار فرمائی نیست　　　به بخشندگی همت افزای نیست
چه گوید زبان آور بی نوا　　　چه آید ز هیلاج بی کتخدا ۲۵

غالب اکنون صلاح خویش دراین دید که طوطی سخنش ، منقار زیر پر بماند و تا آن لحظه هر چه سروده به آن قناعت کند، چنانچه چون خواست که کلیاتش کسوت انطباع در بر کند این مثنوی را نیز شامل کلیات فارسی کرد. بنابر این همه ابیات مثنوی را محصول دوران شباب یا شیب انگاشتن قرین صواب نیست.

ازاین بحث به این نتیجه می رسیم که غالب سه بار کوشید که مثنوی

ابرگهر بار را بپایۀ تکمیل برساند ولی هر بار باوجود سعی بلیغ غنچۀ آرزویش نشگفته پژمرد. غالب در دیباچه به این مهم اشاره کرده می نویسد:

«مثنوی ابر گهر بار نام نهادم همانا آن آمیغی منیع همان قطره فشانی کرد و دجله ریز نشد.»۲۶

***

پی نویس ها:

۱ - اسد الله خان غالب، مثنوی ابر گهر بار، مطبوعه اکمل المطابع، دهلی - ۱۲۸۰ هق، ص ۳.

۲ - اسدالله خان غالب، کلیات غالب (فارسی)، مطبوعه لاهور ۱۹۶۵ میلادی، ص ۳-۲ - ۲۰۴.

۳ - اسد الله خان غالب، مثنوی ابرگهر بار، ص ۳.

۴ - مولانا الطاف حسین «حالی»، یادگار غالب، ص ۴۷۲ - ۴۷۳.

۵ - سر سید احمد خان، آثار الصنادید، ص ۷۶.

۶ - معین الرحمن، غالب کا علمی سرمایه، ص ۲۸۸.

۷ - غلام رسول مهر، خطوط غالب، مطبوعه لاهور، ص ۶۰۹.

۸ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۱۸.

۹ - همان کتاب، ص ۲۰۲.

۱۰ - محمد حیات خان، سیال، احوال و نقد غالب، مطبوعه لاهور، ۱۹۶۷م، ص ۹.

۱۱ - محمد علی فرجاد، احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب، مطبوعه اسلام آباد، ۱۹۷۷م ص ۷۱.

۱۲ - خلیل الرحمن داودی، مقدمه، یادگار غالب، مطبوعه مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۴۱ - حاشیه ۱.

۱۳ - اسدالله خان غالب، باغ دو در، اورینتل کالج میگزین، لاهور، شماره

مسلسل ۱۴۷ - اوت ۱۹۶۱م، ص ۱۴۳.
۱۴ - شیخ اصغر علی ،مقاله بعنوان مثنوی ابرگهر بار ، مطبوعه اوریـنتل کـالج میگزین لاهور ، شماره فوریه - مه ۱۹۵۸م، ص ۷۴.
۱۵ - مرتضی حسین فاضل لکهنوی ، مقدمه مثنوی ابرگهر بار، مطبوعه مـجله اردو کراچی ، ژانویه ۱۹۶۶م ص ۱۴۲ - ۱۴۳
۱۶ - محمد علی فرجاد احوال و آثار میرزا اسـد اللـه خـان غـالب ، مـطبوعه اسلام‌آباد ، ۱۹۷۷ میلادی ، ص ۷۳
۱۷ - غلام رسول مهر ، خطوط غالب، چاپ لاهور ، ص ۴۶۹.
۱۸ - شمس العلماء الطاف حسین حالی ، یادگار غالب ، مطبوعه لاهور ، ص ۵۹ - ۶۱
۱۹ - غلام رسول مهر ، خطوط غالب ، چاپ لاهور ، ص ۳۹۸ - ۳۹۹ و ص ۴۰۳
۲۰ - کلیات غالب (فارسی) ، چاپ لاهور ، ص ۲۰۲.
۲۱ - ۲۲ همان، ص ۲۰۴.
۲۳ - غلام رسول مهر خطوط غالب ، مطبوعه لاهور ، ص ۱۴۸.
۲۴ - اسد الله خان غالب ، مثنوی ابر گهر بار، مطبوعه دهلی ، ص ۳.
۲۵ - اسد الله خان غالب کلیات غالب ، (فارسی) مطبوعه لاهور ، ص ۱۹۷.
۲۶ - اسد الله خان غالب ، مثنوی ابر گهر بار ، مطبوعه دهلی ص ۳.

*****

صدیق تاثیر
شیخوپوره - پاکستان

گریه می آید

چون نه نبینم راز دانی ، گریه می آید مرا
با که گوئم داستانی ، گریه می آید مرا

از دل ما سیر محفل رفت ، گریم زار زار
کس نفهمد این زبانی ، گریه می آید مرا

خاک می خیزد بهر سو، منزلی گم گشته شد!
رهبرو نی کاروانی ، گریه می آید مرا

نوبهاران راچه پُرسی رنگ گل؟ای هم صفیر!
نی چمن نی آشیانی ، گریه می آید مرا

می کند هرکس سئوالی ،این چه طوری انقلاب؟
شد دگرگون این جهانی ، گریه می آید مرا

علم و فن را آبیاری کرد از خون جگر !
رفت گویا باغبانی ، گریه می آیدمرا

یادگارش «فارسی گویان پاکستان » ببین !
کرد آخر صرف جانی ، گریه می آید مرا

چون نه گریم،«موت عالِم، موت عالم » گفته است !
نکته فهم و نکته دانی ، گریه می آید مرا؟

سید سبط حسن را از کجا جویم بگو ؟
رفت او بر آسمانی ، گریه می آید مرا

«دانش » و اندیشه را طرز نوین تاثیر داد
هم سخن هم داستانی ، گریه می آید مرا

نصرت زیدی

راولپندی

به صفت توشیح «سبط حسن»

سخن شناس و سخن سنج و میر بزم سخن — ادیب و ناقد و توقیر شاعران زمن
بیاض غالب و میرزا دبیر و میر انیس — ندیم حیدر کرار و شاه تشنه دهن
طبیب شعر و طلیق اللسان و نکته شناس — خلیق و مخلص و همدرد و محسن و ما من
حدیث خوان و ثنا خوان سرور کونین — فدائی سیده و حیدر و حسین و حسن
سعادت رخ ارباب انتقاد و ادب — متاع حلقه دانشوران و بزم سخن
نقیب ذکر غم اهل بیت ختم رُسل — خطیب منبر ابن رسول سبط حسن

***

وارث کرمانی

باره بنگی(هند)

در وصف شهر بروجرد

خوشا آن شهر و آن حسن و جمالش — که نتوان یافت در عالم مثالش
خجل شد باغ رضوان از شقایق — نگون شد نخل طوبی از نهالش
بسوی جام جم هرگز نبیند — اگر دارد کسی جام سفالش
شکر ریزی اگر مدحش نگاری — غزل گوئی اگر بینی جمالش
ز قصر حضرت محسن چگویم — کنم از سجده سر را پایمالش
دعای من بروز وشب همین است — که بینم صاحبان باکمالش

***

عارف ضیاء

پیشاور

سجده گاه عارف

من کیم تا برگزارم حمدت ای پروردگار — این سعادت از تو می‌خواهم تو از فضلت برآر
سِرّ ذاتت بر فلک هم در تهِ دریا بود — ذرّه ذرّه خاک هم بر این سخن گویا بود
شبنم صبح و شفق دارد نشان قدرتت — روح و جسم ما از آن دارد نشان رحمتت

در دلِ شب هسم سیاهی نشان تو سود — نور خورشیدی بعالم هم زبان تو بود
تو درون سنگ خارا رزق کرمان می دهی — از زمین خشگ تنظیم گلستان می دهی
ای بسا نادان که آن اصنام را کرده سجود — سجده گاه «عارف» ما، در گهی جز تو نبود

***

صابر ابوهری

جگادهری (هند)

غزل

بر فراز دار چون نغمه سرودن می توان — راز هست و بود را افشا نمودن می توان
همت پروانه اگر داری تو ای مرغ اسیر — در فضای چرخ نیلی پر کشتودن می توان
چشم و گوش و لب اگر بندی و محو شوی — نغمه های ناسروده را شنیدن می توان
نائب حق ! از قیام بندگی آگه نه — ورنه موجودات را تابع نمودن می توان
آن چنان جانسوز باشد راه حق کانرا فقط — بندۀ صاحب جنونی پی نمودن می توان
شاعری جزویست از پیغمبری ای بی خبر — هر بشر کی زین هنر شائسته بودن می توان
تو زسر لااله محرم شوی صابر اگر — جمله اسرار ازل را وا نمودن می توان

***

جوهر براهویی

غزل

بانگاه دوستی نگریستی انسان شدم — از چراغ حسن تو تنویر مه تابان شدم
یافتم از وصل تو من زیستن با عاشقی — پای تو بوسیده ام بر بخت خود نازان شدم
شد دماغم عطر آلوده زخوشبو زلف تو — در کنار تو رسیدم مرده‌یی را جان شدم
آمده بر حال بنده رشک جبرائیل را — چون‌به‌قسمت‌خویش؛من‌درشهرتومهمان شدم
شعر من در بزم تو آواز مطرب خوش نوا — تو نظر آمیز باشی صاحب عرفان شدم
در خیال عشق ای جوهر گدائی میکنم — قیمتی می داشتم لیکن کنون ارزان شدم

***

خانم طاهره نگار

اسلام‌آباد

غزل

بیا که بی قرار شد دلم به حال هجر — بیا که از توان فزوده شد ملال هجر
بهار شد فدای بیم آمد خزان — وصال نیز رفت فدای احتمال هجر
برو و از دل غمین دعای بد مگیر — مخندای فلان منم شکسته حال هجر
مرا ز سرنوشت عشق آگهی نبود — امید بار وصل کردم از نهال هجر
منم که در ازل زیار خود جدا شدم — «نگار» چون کنم شمار ماه و سال هجر

***

بیرنگ کوهدامنی

لندن

کارنامه‌ی شداد

ای آنکه قطع ، قامت شمشاد می کنی — شخص که را ز کرده ی خود شاد می کنی ؟
گردون گرفته قدرت پرواز را از او — این مرغ پر شکسته که آزاد می کنی
فردا هزار سرو دلاور کنند پدید — این باغ پُر شکوفه که برباد می کنی
در کام خود فرو کشدت ای ابی لهب ! — آتشفشان فتنه که ایجاد می کنی
خشم خدای می کندت سرنگون که تو — تکرار کا زنامه ی شداد می کنی
داد گل و گیاه ستاند خدا ز تو — در بارگاه داد تو بیداد می کنی
فریاد بندگان خدا تا فلک رسید — گوش کجا به ناله و فریاد می کنی

*****

گزارش
و
پژوهش

اشاره

نصراله مردانی در سال ۱۳۲۶ خ در شهر کازرون ، در جنوب شیراز متولد شد . وی از همان اوان کودکی ، به سبب برخورداری از ذوق و قریحه سرشار شعر سرود و پیوسته به تجربیات تازه ای رسید ، بطوریکه در آستانه انقلاب اسلامی ، بزودی جای خود را بین شعرای انقلابی باز کرد و اکنون یکی از چهره‌های بسیار برجسته.و درخشان معاصر بشمار می‌رود .مردانی در حال حاضر عضو شورای مرکز جهانی حافظ شناسی و سرپرست انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی ایران است.

وی در زمستان ۷۶ به دعوت خانه فرهنگ ج.ا.ا در کراچی سفری به پاکستان نمود و در شهرهای کراچی و اسلام آباد و راولپندی در محافل ادبی و در مجالس شعرای این خطه ، دربارهٔ شعر معاصر ایران سخنرانی نمود . در یک فرصت بسیار کوتاه ، پای صحبت های شیرین او نشستیم. آنچه درپی می آید ، حاصل آن گفتگوست .

معرفی نصراله مردانی ، شاعر انقلاب
(در یک گفتگوی کوتاه)

دانش : بسم ا..الرحمن الرحیم . از اینکه دعوت ما را پذیرفتید،سپاسگزاری می‌شود. در آغاز از خودتان بگوئید و از شعرتان . از چه زمانی شروع به سرودن کردید. چطور شد به شعر علاقه مند شدید.

مردانی: به نام خدا . باتشکر از جناب عالی که زحمت کشیدید و این محفل دوستانه راترتیب داده‌اید. باید عرض کنم برای من باعث افتخار است که در جمع شما هستم و می توانم از طریق فصلنامه خوب «دانش» با برادران و خواهران فارسی زبان پاکستانی صحبت کنم بخصوص درباره شعر فارسی . بنده اهل شیراز هستم . سالهاست مانوس با شعر و ادب فارسی و در حقیقت شیفته فرهنگ فارسی و فرهنگ اسلامی می باشم . اگر بخواهم درباره خودم صحبت کنم یعنی درباره شعرم ، که از کجا شروع کردم ، باید عرض کنم علاقه‌مندی من به شعر از قبل از مدرسه رفتن بود . به خاطر دارم قبل از آنکه هنوز به دبستان بروم ، شبها نزد عمو و پدرم می نشستم و شاهنامه خوانی آنها را گوش می کردم . آنها تا پاسی از شب ، حتی گاه تا نزدیک نماز صبح ، شاهنامه می خواندند . همین که بدانم چرا ، از کودکی عادت کرده بودم به شعر و هر چقدر پدرم می گفت بهتراست بروی بخوابی ، گوش نمیّ کردم . ما بهترین شب ها را داشتیم . البته بیشتر شاهنامه می خواندند و بعد هم غزلی از حافظ . بعدها خودم که خواندن یادگرفتم ، شروع کردم به خواندن آنها . اولین شعری که سرودم ، مربوط به زمانی بود که کلاس چهارم ابتدایی بودم که ماجرایی درکلاس اتفاق افتاد.پدر یکی از شاگردهابه‌معلم ما بی‌احترامی کرد من برای آن ماجرا شعری گفتم که البته خیلی کودکانه بود و حالت طنز داشت .

اولین شعرم که چاپ شد ، پنجم ابتدایی بودم ، به عنوان کوچکترین غزلسرای پارسی شعرم در یکی از مطبوعات آن زمان چاپ شد . بعد به همین صورت کار را ادامه دادم و در کنار آن بیشتر دواوین شعرا را تهیه کرده می‌خواندم. شعرهایم تا قبل از انقلاب ، بطور پراکنده، در مطبوعات چاپ می شد.بیشتر شعرهای قبل از انقلاب ، البته طوری بود که با توجه به فضای سیاسی آن زمان ، مطبوعات نمی‌توانستند چاپ کنند، در نتیجه تعداد بسیار اندکی از شعرهایم آن موقع چاپ می شد. با شروع انقلاب و محیط مناسب برای ادامه شعر ، هم کارم بیشتر شد و هم مطبوعات به شعرهایم توجه بیشتری کردند . البته چیزی که مرا زیاد زجر می داد و نگران می کرد این بود که مایل نبودم همان راهی را بروم که اکثر شاعران جوان می رفتند ، یعنی ادامه و تقلید کامل شاعران بزرگی مثل حافظ ، سعدی ، مولوی وغیره . خیلی رنج می بردم از کپی برداری و این بود که به دنبال افق تازه ای برای شعر ، به خصوص شعر کلاسیک و غزل بودم . به دلیل این وسواس و علاقه مندی فراوان به فردوسی و حافظ ، و اینکه می دیدیم چه علاقه ناگسستنی بین مردم و این دو شاعر بزرگ وجود دارد، در این فکر بودم که یک طوری بشود که بتوانم این دو را به هم نزدیک کنم و پیوندی بین حماسه و غزل بیاورم. می دانید که معمولاً غزل تعریفش در نهایت یعنی حرفهای عاشقانه .خیلی ها گفتند که این کار شدنی نیست. غزل لطیف است و حماسه نه . اتفاقاً شروع انقلاب و حال و هوای انقلاب و فضای مخصوص آن از نظر مفهومی به این علاقه کمک کرد. تعدادی از غزل های قبل از انقلابم این پیوند را به خوبی نشان می دهند . قصیده ای که قبل از انقلاب سروده شده با این مطلع:

خسته ام ، خسته از آزار شب   آسمان تا آسمان دیوار شب

آن روح عصیان گر را در فضای خفتان آور آن روز نشان می دهد ، که نمی‌توانست براحتی در مطبوعات چاپ شود. یا غزل «ترانه فتح» که پیوند غزل و حماسه است:

به روح دهکده آمیخت فسانه فتح   درخت نقرهٔ مهتاب زد جوانه فتح

درید سینهٔ ضحاک شب ز دشنه داد   نوید کاوهٔ خورشید در کرانهٔ فتح

درفش نـور بـرافـراشت برفراز فـلک | ستـاره ای کـه درخشـید در شبـانهٔ فـتح
پـی کشـودن درهـای بسـته مـی آیـد | کسـی ز نسـل مسیحـا بـه آستـانه فـتح

که با حذف چند بیتی این غزل ، قبل از انقلاب تصادفاً چاپ هم شد.

دانش : تلفیق حماسه و غزل ، ابتکار بسیار جالبی است که به سروده های شما هویت خاصی بخشیده است. درمیان غزلیات شما اشاره فراوان به شخصیت حضرت امام خمینی (ره) شده است. از چه موقع سرودن این گونه غزلیات را آغاز کردید؟

مردانی : از قبل از انقلاب ،به این غزل دقت کنید:

دلت کـتیبه خـورشید روزگـاران است | صدای خون تو در آیـه هـای قـرآن است
تـو از دیـار کـدامین ستـاره مـی آیـی | که در نگاه تو دریای نـور جوشـان است
پیـام آمـدنت را نسـیم خـون آورد | بیا که شـهد کـلامت عصـارهٔ جـان است
قیـام سـرخ تـو در قـحط سـالی فریـاد | طـنین صـاعقه و انفجـار طوفـان است

این غزل باحذف چند بیت از جمله بیت «قیام سرخ تو» در روزنامه های آن زمان - پیش از انقلاب - چاپ شد. بنابر این ، می خواهم عرض کنم که در همان زمان قبل از انقلاب به دنبال این هدف بودم تا فضای مناسب را پیدا کنم و بتوانم حرفهای حماسی را با غزل پیوند دهم و بیان کنم. خوشبختانه حضور انقلاب بسیار کمک کرد و من یکباره خود را به امواج سپردم. توجه کنید به غزلی دیگر :

مـی دانـد اسـم اعـظم پیر دلاور مـا | فریاد سرخ خـون است فریـاد رهـبر مـا
جلادهای تاریخ بـا دشـنه هـای خـونین | در جشن خون گریزان از خاک کشور مـا
از کـور دل بیـا خـیز دنیـا بـه لرزه آورد | گلبـانگ بـاشکوه «اللـه اکـبر» مـا...

که در این غزل نیز طنین وپژواک انقلاب حس می شود . روح شعر حماسی است اما در قالب غزل. یا در غزل « آرش بهار» این فضا و این پیوند و ترکیب بخوبی مشخص است:

طـلسم بسـتهٔ دیـوان روزگـار شکست | «تهمتن » ی که در قُفل این حصار شکست
بـبین کـه گـرد زمـانه دلاور تـاریخ | صـف سپـاه مخـالف بـه کـار زار شکست
غـرور سـرکش « اسفندیـار» رویین تـن | ز تیر ترکش « دستان» کهنه کـار شکست...
بـه جـمع مـنتظران ای پیـام آور فـتح | حـضور یـاد تـو دیـوار انتظـار شکست

این غزل و غزلهای شبیه به این ، اشعاری بودند ک در حال و هوای انقلاب سروده و چاپ شدند و بعد در زمان جنگ تحمیلی ، که حال و هوای خودجنگ هم به سرودن غزلیات و قصاید دیگر کمک کرد که آن اشعار بارها از رادیو و تلویزیون پخش شدند و بعضی از آن سروده ها در کتابهای فارسی مدارس از جمله کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان چاپ شدند وبخوبی جای خود را بین مردم و علاقه مندان به شعر باز کردند و حتی در جبهه ها نیز خوانده می شدند و بقول برادران چقدر باعث هیجان بودند. باز نمونه یی از این غزلها رامی خوانم:

از خوان خون گذشتند صبح ظفر سواران — پیغام فتح دارند آن سوی جبهه یاران
در شط سرخ آتش نعش ستاره می سوخت — خوننامهٔ نبرد است آئین پاسداران

همینطور،

سمند صاعقه زین کن سواره باید رفت — به عرش شعله سحر چون ستاره باید رفت
شهید زندهٔ تاریخ عشق می گوید — به دار سرخ انا الحق دوباره باید رفت

و یا :

من واژگون من واژگون من واژگون رقصیده‌ام
من بی سرو بی دست و پادر خواب خون رقصیده ام
میلاد بی آغاز من هرگز نمی داند کسی
من پیر تاریخم که بر بام قرون رقصیده ام ...

این گونه غزلها باعث شد تا بسیاری از شاعران جوان که به انقلاب علاقه داشتند به این شیوه گرایش پیدا کنند. بهرحال به گونه یی این «سبک » مطرح شد که همان کسانیکه اعتقاد داشتند این کار شدنی نیست ، آن را پذیرفتند و قبول کردند. خدا رحمت کند مرحوم دکتر سادات ناصری را که خیلی به این سبک علاقه مند بود و از آن پشتیبانی می کرد و زمانی که مسئول گروه انتخاب کتاب سال بود ، با دفاع فراوان از این شیوه و سبک ، باعث شد تا کتاب خون نامه خاک اینجانب ، به عنوان کتاب سال انتخاب شود.

دانش :راجع به مجموعهٔ آثارتان توضیح بفرمائید.

مردانی : مجموعه آثاری که نخستین بار چاپ شد ، قیام نور بود که در سال

۱۳۶۰ توسط سازمان تبلیغات اسلامی چاپ شد. این اولین مجموعه ای بود که در ایران تا فاصله انقلاب چاپ شد و با اینکه در طول دو ماه ، دوبار چاپ شد،ولی بزودی نایاب گردید. بعد از آن ، خون نامه خاک بود که در سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات کیهان به چاپ رسید و به عنوان کتاب سال برگزیده شد. سپس مجموعۀ آتش نی در سال ۱۳۷۰ توسط انتشارات اطلاعات منتشر گردید. بعد از آن کتاب ستیغ سخن توسط انتشارات سمت (سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی علوم انسانی دانشگاههای ایران) چاپ شد. درباره این کتاب توضیحات بیشتری خواهم داد. بعد سمند صاعقه را حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۷۵ چاپ کرد . حافظ از نگاه مردانی اثر دیگری بود که بخاطر علاقه زیاد اینجانب بـه حـافظ وتـحقیق وتـصحیح و بـررسی نسخه‌های موجود نگاشته و در سال ۱۳۷۵ منتشر گردید. آخرین مجموعه هم قانون عشق است که گزیده ای است از آن چهار پنج مجموعه شعری و تعدادی از غزلهای جدید که اخیراً از طرف مرکز نشر صدا منتشر شده است.

دانش :کتاب ستیغ سخن از میان آثار شما ، نمونه متفاوتی است . چرا؟

درباره ستیغ سخن باید عرض کنم که این کتاب از چند نظر قابل اهمیت است . یکی اینکه تذکرۀ تمام شاعران فارسی گوی فلات ایران از آغاز تا امروز است و نام بیش از دو هزار و پانصد شاعر در این مجموعه و کلاً به صورت شعر آمده است. دوم اینکه در سر تا سر کتاب ترتیب تاریخی رعایت شده و نام شاعران با آثار آنها به نظم کشیده شده و از همه مهمتر اینکه تاریخ شعر و سرگذشت و نشیب و فراز آن در طول تاریخ آغاز زبان فارسی تاکنون بیان شده است. در حقیقت مخاطب اصلی خود شعر است و می توان گفت کـه نـام شاعران در ردیف های بعدی قرار دارد. می دانید تاکنون کسی درباره خود شعر ، و سرگذشت آن و اینکه در طول تاریخ بر شعر چه گذشته ، سخنی نگفته است. تمام این خصوصیات و ویژگی های شاعر با سبک او و آثار او بیان شده است. مثلاً فردوسی یک شاعری است که به عنوان حماسه سرا در تمام جهان شهرت دارد و بعد اندیشه کلی وی خرد گرایی است وموضوع دوم در کتاب بزرگ وی شاهنامه ، رو در رو قرار دادن دو کشور ایران و توران است و پیروزی

خرد و نیکی بر بدی و تاریکی است ، که من سعی کرده ام در سه بیت تمام این اندیشه را بیاورم. بنابر این هر شاعر بهمین گونه معرفی شده است. یا در جائی که شعر نزول می کند از آن حالت اوج و منزلت خود ، بعد می‌افتد به دست کسانی که ارزش آن را نمی دانند و یا در دست مداحان و چاپلوسان قرار می‌گیرد، شعر عصبانی می شود . مثلاً می دانید که عنصری در شعر ما سمبل تمام شاعران چاپلوس است. بنابراین شعر در دست او حقیر می شود ، خشمگین می شود :

ترا خاطری تلخ از عنصری است　　　که مداح دربار بی باوریست

ببینید در این بیت ، واژه های «خاطری» ، و «عنصری» ، و «مداح» و «باوری» نام شاعران آن دوره است. از طرفی مصرع «ترا خاطری تلخ از عنصری است»، به این معنی است که خود عنصری هم واقعاً این را باور نداشته که چقدر شعر را حقیر کرده بود . یا در جایی دیگر:

ترا تیر گر داد سنجر بدست　　　معزی از آن تیر بیداد خست

در این بیت ، «معزی» هم شاعر چاپلوس درباری است و ماجرا از این قرار است که یک روز معزی با سلطان سنجر در شکار گاه بود.سلطان سنجر تیری به قصد شکار انداخت. آن تیر تصادفاً به سینه معزی نشست و او را کشت.

بینید شعر، بخاطر حقیر کردنش بدست امثال معزی از خود آنها انتقام می‌گیرد و می‌شود تیری به دست سنجر و به سینه معزی می نشیند.علاوه براین، «تیرگر»نام شاعراست ، «داد» و « سنجر» نیز نام شاعر است. خود واژه داد، هم معنی فعلی دارد و هم بمعنی عدل است ،و همه این ها در یک بیت جمع شده‌اند...

دانش : متشکریم.

*****

سید افسر علیشاه
اسلام آباد

آشنایی با
دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری (اسلام آباد) وبخش اقبال شناسی آن

دانشگاه آزاد اقبال در سال ۱۹۷۴ در اسلام آباد تاسیس گردید. تاسیس این دانشگاه بموجب لایحه‌ای به تصویب پارلمان رسیده بودکه در آن هدف از تأسیس دانشگاه را «بهبود نهضت سواد آموزی در پاکستان» می داند. قبلاً نام دانشگاه «دانشگاه آزاد مردمی» بود. اما در سال ۱۹۷۷ بمناسبت جشن تولد صد ساله علامه محمد اقبال، نام دانشگاه عوض شد و به یاد بود شاعر شهیر پاکستان،دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری نامیده شد. این دانشگاه برای رشد سواد آموزی و دادن تسهیلات آموزشی در مقاطع آموزش عالی به شهروندان پاکستان و اتباع خارجی در سطح بین المللی فعالیت می نماید.

نظام تدریس در این دانشگاه به هر دو شیوه ی حضوری و غیر حضوری است. کتب درسی توسط خود دانشگاه تهیه می شود. شیوهٔ تدریس غیر حضوری و مکاتبه ای، از طریق شبکه تلویزیون آموزشی است. این دانشگاه در سرتاسر پاکستان شعبه دارد، بهمین جهت تدریس رشته های مختلف و امتحانات مربوطه در پایان هر دوره با نظارت کلی سازمان مرکزی برگزار می شود.

یکی از وظایف مهم این دانشگاه، تأمین نیروهای کار آمد برای تدریس در مقاطع ابتدایی و متوسط در پاکستان است.برای تربیت این نیروها، دوره های مخصوصی وجود دارد. دورهٔ Primary Teacher Certificate PTC برای تربیت معلمان دبستان و دوره C.T یا Certificate Teacher برای تدریس معلمان دوره

راهنمائی است.

کلاس های B.Ed یا Bachelor of Education برای کسانی است که مایل به تدریس در دبیرستان می باشند.

اهداف اصلی این دانشگاه عبارتند از :

۱ - گسترش سواد آموزی در تمام سطوح کشور ؛

۲ - ارائه بیشترین اطلاعات و آموزش در زمینه های مختلف به مردم ؛

۳ - فراهم آوردن تسهیلات و امکانات آموزشی و تحصیلی برای شاغلین و کسانی که بهر نحوی امکان استفاده از کلاس های حضور را ندارند؛

۴ - تکمیل اندوخته های علمی دانش آموزان پس از فراغت از دوره های ابتدایی و دبیرستان (یکی از اهداف تأسیس این دانشگاه ، نیاز مبرم جامعه به آموزش وتعلیم بیشتر بود)؛

۵ - گسترش آموزش دانشگاهی و تعلیمات عالیه درمیان روستائیان ، بانوان خانه دار ، مادرها و مربی های خانه دار ، کشاورزان ، مربیان کم آموزش دیده ، اعضای گروههای حرفه ای ، معلمان، صادر کنندگان ، مدیران ، بازرگانان ، کارمندان دولتی و غیر دولتی ، طراحان سیستم آموزشی وغیره...

محل های مطالعه و تدریس و ارائه امکانات آموزشی:

۱. در واحدهای مسکونی ، یعنی جائیکه دانش آموزان زندگی می‌کنند (منازل خودآنها)؛

۲. مراکز مطالعاتی که از سوی دانشگاه در شهرهای مختلف تاسیس و تعیین گردیده اند؛

۳. مرکز اصلی تدریس این دانشگاه واقع در H.8 - اسلام آباد؛

ادارات و بخش های اصلی دانشگاه :

۱ - دفتر رئیس دانشگاه ؛

۲ - موسسه تکنولوژی - برنامه رادیو وتلویزیون در زمینه تدریس از سوی دانشگاه دراین بخش تولید می شود؛

۳ - کتاب خانه مرکزی دانشگاه و مرکز تهیه اطلاعات اساسی؛

۴ واحد تولید رسانه های مطبوعاتی؛

۵ - بخش فروش کتب؛

۶ - بخش پذیرش و ثبت نام ؛

۷ - دفتر مدیر کل خدمات منطقه ای؛

۸ - بخش برنامه ریزی دوره های تحصیلی؛

۹ - بخش توسعه دانشگاه و برنامه های ویژه ای؛

۱۰ - بخش ویرایش و طراحی؛

۱۱ - مرکز ارزیابی و تحقیق و پژوهش؛
۱۲ - مدیریت تحقیقات ؛
۱۳ - مرکز مطالعاتی نمونه؛
۱۴ - خدمات اساسی و تهیه اطلاعات در مورد امور دانشگاهی؛
۱۵ - دفتر های رؤسای دانشکده ها؛
۱۶ - موسسات تحصیلی؛
۱۷ - کارگاه های زبان ؛
۱۸ - موزه هنرها ؛

آشنایی با بخش اقبالیات

یکی از بخش های مهم این دانشگاه ،بخش اقبالیات یا اقبال شناسی است که همزمان با تأسیس دانشگاه ، این بخش نیز تاسیس گردید. هدف از ایجاد این بخش ، پرورش متخصص در اقبال شناسی است.

در این بخش دوره های مختلف آموزش وجود دارد که به دانشجویان در زمینه های شرح و احوال ، آثار و تصانیف ، فلسفه ، زندگی سیاسی و دیگر ابعاد زندگانی علامه محمد اقبال لاهوری تعلیم داده می شود . علاوه بر آن، بطور مرتب برنامه های سخنرانی در همین موضوعات نیز توسط بخش طراحی و اجرا می شود .

دراین بخش همچنین دورهٔ دانشوری M.Phi از سال ۱۹۸۷ آغاز شد. عده‌ای از دانشوران ازاین موقعیت استفاده کردند و به مدرک دانشوری (ام.فیل) نائل گردیدند. بطور متداوم کار تحقیق و پژوهش در این مورد ادامه دارد. طبق آخرین اطلاع ، بزودی در این بخش کار تحقیق و پژوهش در مقطع دکتری آغاز خواهد شد.

دروس فعلی بخش اقبال شناسی

مقطع دیپلم :

۱ - شماره کد ۳۰۳ . تعداد واحد : ۱۸

این دوره شامل دروسی مانند زندگی نامه اقبال ، تشریح اشعار اقبال و مکتوبات اقبال به عنوان قائد اعظم محمد علی جناح می باشد . فکر اقبال

بویژه « خودی» و « بی خودی » نیز در این دوره تدریس می گردد.

۲ - شماره کد ۳۶۱ . تعداد واحد : ۱۸

ارتباط فارسی با تاریخ علمی ، ادبی و سیاسی پاکستان ، دراین دوره به اطلاع دانشجویان رسانیده می شود. امروز نیز فارسی زبان علمی و ادبی این منطقه است و مهم تر اینکه دو سوم اشعار اقبال بزبان فارسی می باشد . این دوره با در نظر داشتن اهمیت زبان فارسی ، دروس خاصی را تقدیم می‌کند.تمرین فارسی روزمرّه ، جمله سازی بزبان فارسی و کلمات و لغات فارسی در این دوره به دانش آموزان یاد داده می شود.

دراین دوره ، تدریس به کمک نوارهای رادیوئی و کاست های ویدیویی صورت می گیرد . در تدوین این دوره کشور برادر جمهوری اسلامی ایران بسیار همکاری کرده است.

مقطع کارشناسی : (**لیسانس**)

۱ - شماره کد ۴۰۵ تعداد واحد : ۱۸

دراین مقطع تحصیلی ، ارتقای فکری علامه محمد اقبال ، خدمات ارزنده او در رابطه با نهضت تاسیس پاکستان و شهرت و محبوبیت بین المللی علامه محمد اقبال تدریس می شود . علاوه بر آن ، بخش هایی از آثار اقبال از جمله «بانگ درا» ، «بال جبریل» ، «ضرب کلیم» و «ارمغان حجاز» و تشریح لازم غزل های او ، جزو برنامه های این دوره است .

۲ - اشعار اقبال به زبان فارسی

شماره کد ۴۳۳. تعداد واحد : ۹

در این دوره، شعر فارسی اقبال معرفی می شود. مثنوی های علامه محمد اقبال و دو بیتی ها و غزلیات وی با ترجمه بزبان اردو تشریح و تفسیر می‌شوند. علاوه بر آن برای فهماندن دستور زبان ، اصول دستور زبان فارسی نیز آموزش داد می شود.

۳ - نثر اقبال (به زبان اردو)

شماره کد ۴۳۴. تعداد واحد : ۹

این دوره قسمت نثر نگاری اقبال را (بزبان اردو) معرفی می‌کند. هدف از این دوره ، آشنایی دانشجویان با شویه نگارش اقبال است . متن سخنرانی‌های وی نیز مورد بررسی قرار می گیرند ؛ همچنین مقدمه کتاب «علم الاقتصاد» ، که شاهکار نثر اقبال است ، در این دوره تدریس می‌گردد.

مقطع دانشوری M.Phil:

این دوره به دو قسمت تقسیم می شود . اولین قسمت شامل چهار دوره کوچکتر است . پس از تکمیل ِرفقیت آمیز آن دوره ها، دانشوران در کارگاه اقبال شناسی واقع در دفتر مرکزی دانشگاه شرکت کرده به کار تحقیق و پژوهش خواهند پرداخت. این دو قسمت کلاً شامل موارد زیر است :

چهار دوره	۴۰۰ نمره
کار گاه	۱۰۰ نمره
تکمیل مقاله تحقیقی	۲۰۰ نمره
امتحان شفاهی	۱۰۰
میزان	۸۰۰

در چهار دوره قسمت اول عناوین زیر تدریس می شوند :

۱ - آثار و کتب اقبال ؛ ۲ - افکار ونظریات اساسی اقبال ؛ ۳ - انتخاب از متون نگارشات اقبال ؛ ۴ - اصول تحقیق .

فعالیت های دیگر بخش اقبال شناسی

۱ - مجالس مذاکره و سخنرانی های دانشوران و دوستداران اقبال ؛

۲ - مقایسه های سخنگویی و نگارش؛

۳ - سوال و جواب در مورد اقبال؛

۴ - انتشار کتب اقبال ؛

۵ - گوشه اقبال [بخشی از کتابخانه دانشگاه به نام «گوشه اقبال» نامیده شده که در آن کلیه آثار علامه اقبال به زبانهای اردو ، فارسی ،انگلیسی وغیره جمعاً آورده شده است در این گوشه نیز نامه های اقبال به دستخط وی نگهداری می‌شود. همچنین کلیه نامه هایی که دیگران به وی نوشته اند و تمبرهائی که بمناسبت سالروز وی انتشار یافته ، بخش دیگر از این مجموعه را تشکیل می دهند.]

۶ - مرکز توسعه انتشارات
۷ - جایزه هابرای برندگان در مقایسه سخنگویی
۸ - استادان بخش : آقای دکتر رحیم بخش شاهین استاد رئیس بخش؛ آقای شاهد اقبال کامران ؛ خانم مهتاب

*

بی مناسبت نیست که به معرفی یکی از پایان نامه های تحصیلی بخش اقبال شناسی بپردازیم.

تحقیق و بررسی در مورد «گرایشهای اقبال شناسی در ایران اسلامی»

پایان نامه برای دریافت مدرک دورهٔ دانشوری (ایم فل) اقبالیات. تحقیق: آقای محمد امام جمعه . استاد راهنما : دکتر محمد صدیق خان شبلی.سال ۱۹۹۸م.

این پایان نامه شامل مقدمه، ۶ بخش ، فهرست مطالب و فهرست منابع ومآخذ می باشد جمعاً ۱۸۲ صفحه

شرح احوال و آثار و تحصیلات علامه محمد اقبال درین پایان نامه باجزئیات کامل تشریح شده است. علامه محمد اقبال به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود . ضمن تشریح محبت با ایران و اهمیت کلام اقبال به زبان فارسی نویسنده در مقدمه چنین می نویسد:

«آنان را که با اقبال الفتی است هر وقت بخواهند اوراق زرین اندیشه اقبال را با دیده انس و نگاه معرفت آمیز بنگرند ، در اولین گشایش این اوراق و دیوان

به ترکیب «چراغ لاله» که خاص اقبال است و پیامی و کلامی از بن دندان و با صمیمیت جان در خلوصی چون چشمه زلال چشم نظر خواهند داشت.» آنچه اقبال در مصراع اول غزل معروفش « چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما.» گفته است ،بیننده و خواننده صاحب نظر را در همسوئی با انقلاب اسلامی ایران به تفکر وا می دارد:

میرسد مردمی که زنجیر غلامان بشکند　　　دیده ام از روزن دیوار زندان شما

بخش اول :

نویسنده در نخستین بخش این پایان نامه شرح احوال کامل علامه محمد اقبال را ذکر نموده به شرح کامل ، خانواده و بزرگان و نیاکان اقبال پرداخته است. وی می‌نویسد که اقبال از نسل «سپرو» بود . دراین مورد به یکی از نامه های اقبال استناد می‌کند :«وقتی که مسلمانان بر کشمیر مسلط شدند، کشمیریان برهمن از روی کهنه پرستی و ارتجاع و دلایل دیگر به علوم و زبان مسلمانان اعتنائی نمی نمودند. بدین سبب اولین گروهی که به طرف زبان فارسی و تعلقات آن کشانده شد و تا حدی به آن آگاهی پیدا کرد و اعتماد حکومت اسلامی را جلب نمود «سپرو» خوانده شد.»

در سند دیگری [1] آمده است که کلمه «سپرو» به پادشاه باستانی ایران شاهپور تعلق دارد و «سپرو» در حقیقت ایرانیانی هستند که مدتها پیش از ظهور اسلام ایران را ترک نموده و در کشمیر ساکن شده اند و به سبب ذکاوت و زیرکی که داشتند در گروه برهمن داخل شدند.نیاکان اقبال بعداً مشرف به اسلام شده به شهر سیالکوت رفتند. اقبال تاریخ تولد خویش را در گذرنامه و دیگر مدارک رسمی ۱۸۷۶ میلادی نوشته است .

نویسنده در همین بخش از پایان نامه ، به علاقه اقبال به شعر و ادب و فعالیت های سیاسی اشاره می کندو می نویسد هنگامیکه وی در اروپا بود با توجه به شرایط تحصیلی ، علاقه خود را به شعر و شاعری از دست نداد و

---

۱ .رحیم بخش شاهین ، ارمغان اقبال.

گاهگاهی آثارش را به دوستداران عرضه می داشت .با محققین بزرگی از جمله براون و نیکلسون آشنا شد. فرد اخیر بعداً کتاب « اسرار خودی» اقبال را به انگلیسی ترجمه کرد. در ۱۹۳۰ اقبال بعنوان رهبر و رئیس حزب مسلم لیگ در روزهایی که قائداعظم محمد علی جناح در انگلیس اقامت داشت ، ریاست کنفرانس سالیانه آن حزب را در شهر اله آباد عهده دار شد. در آن کنفرانس خطبه ای ایراد کرد که در تاریخ تاسیس پاکستان نقطه عطفی گردید.

بخش دوم :

دراین بخش نویسنده آثار علامه محمد اقبال را نام می برد و به معروف ترین آثار وی اشاره می کند ، مانند :

۱ - اسرار خودی ، ۱۹۱۶. ۲ - رموز خودی ، در اواخر ۱۹۱۷. ۳ - تاریخ تصوف ، در ۱۹۱۹. ۴ - علم الاقتصاد ، بزبان اردو ، بین سالهای ۱۹۰۰ الی ۱۹۰۵. ۵ - پیام مشرق ، در سال ۱۹۲۲. ۶ - بانگ درا، نخستین منظومه اردو، در ۱۹۲۴. ۷ - جاوید نامه ، در ۱۹۳۲. ۸ - ضرب کلیم ، در ۱۹۳۴.

۹ - ارمغان حجاز، آخرین اثر اقبال که بعد از مرگ او در نوامبر ۱۹۳۸م منتشر گردید.

انگیزه تدوین ارمغان حجاز احساس و اراده فریضه مذهبی اقبال نسبت به ادای حج بوده است. اقبال بموجب آرزوی شدید در ۱۹۳۷م خودرا برای سفر حج آماده کرده بود،ولی توفیق نیافت. عناوین مهم این کتاب حضور حق ، حضور رسالت ماب ، حضور ملت و حضور عالم انسانی می‌باشند.

بخش سوم :

روایت تاریخ و جهان بینی اقبال شامل این بخش است . این قسمت تاریخ تسلط و استعمار انگلیسی در شبه قاره هند را ذکر می کند.نویسنده رویدادهای مهم شبه قاره آن زمان از جمله جنگ آزادی هند ۱۸۵۷، تقسیم بنگال ۱۹۰۵، ظهور بیداری سیاسی در مردم هندوستان ، نقش رهبران شبه

قاره و مبارزات آنها جهت کسب آزادی ، فکر اقبال نسبت به اوضاع هند ـ فکر اقبال و فعالیت‌های سیاسی او را ذکر می نماید.

بخش چهارم:

درین بخش که « اقبال در فرازی از سخنان مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران » عنوان دارد، نویسنده دیدگاه رهبران و مسلمانان جهان را در مورد مقام علامه اقبال ذکر می نماید. وی اقتباسی از سخنرانی آیت الله العظمی سید علی خامنه ای مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران را ـ که در ۱۳۶۴ شمسی در کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال در دانشگاه تهران ایراد فرمودند، پیش رو می‌نهد.

بخش پنجم:

آرمان اقبال « جمهوری اسلامی » در ایران اسلامی تحقق پیدا کرده است. اقبال از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می برد و ذلت روحی و نومیدی جوامع اسلامی را به چشم بزرگ ترین خطر می نگریست . نویسنده در مورد آرمان اقبال چنین می نویسد :

« این عنوان و متن برگرفته از سخنرانی مقام معظم رهبر جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان جهان است که زیب این بخش از گفتار قرار گرفته است.»

نویسنده در بخش پنجم ، به بررسی آرمانی اقبال می پردازد.

بخش ششم :

در این بخش نویسنده فلسفه اقبال را مورد بحث قرار داده می گوید: .
«اقبال طرح یک فلسفه را ریخت.» و این مطلب را نیز با اقتباسی از همان سخنرانی تشریح می کند. در این مورد نویسنده پایان نامه چنین می نویسد:
«خودی فلسفه ای از نوع فلسفه ذهنی مورد نظر ما نیست. مفهوم خود

یک مفهوم انسانی و اجتماعی است که در پوشش تعبیرات فلسفی و با آهنگ یک تبیین فلسفی بیان شده ، برای اینکه اقبال بتوانداز شعر خودش در غزل و مثنوی خویش به عنوان «خودی» بطور یک اصل و به عنوان یک مفهوم تکیه کند احتیاج به این دارد که این خودی را تبیین فلسفی بکند خودی در مفهوم مورد نظر اقبال عبارت از احساس شخصیت است . درک شخصیت ، خودنگری ، خود اندیشی ، خودشناسی درک خود مفهوم خودی اقبال است.»

در پایان ، نویسنده برای هر بخش از رساله، فهرست ، منابع و مآخذ جداگانه ای آورده تا به خوانندگان فایدهٔ بیشتری برساند .

*****

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

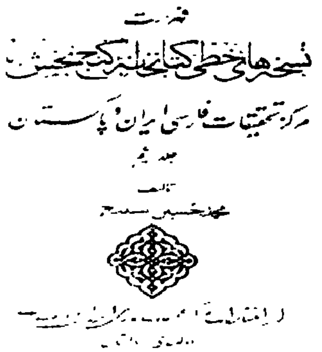
اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با وجود بیست و هفت سال پیشینه تحقیقاتی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، بر آن شدیم تا از این شماره با معرفی مجموعهٔ انتشارات آن، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۱ عنوان می‌باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگرانی که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند، کمک نماید.

از این شماره به ترتیب سال چاپ، ده عنوان از انتشارات این مرکز معرفی می‌شود.

۱ ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)

نخستین کتاب منتشره شده توسط مرکز تحقیقات، جلد اول نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمدحسین تسبیحی می باشد که در سال ۱۳۵۰ ش / ۱۹۷۱م چاپ و منتشر گردید. این فهرست دارای مقدمه مؤلف، متن، فهارس هفتگانه کتاب (شامل موضوعات، نامهای اشخاص، نامهای کاتبان، کلمات و نامها، مصراعهای اول، نام کتابها، ونام جایها)، نمونه‌ها، درست نامه، مقدمه ناشر و شناسنامه و مقدمه مؤلف به‌انگلیسی، جمعاً ۸۳۴ + ۱۶ صفحه می باشد. جمع کل



نسخه‌های معرفی شده در این کتاب ۳۰۰ مجلد از لحاظ شمارش معرفی شده که در حقیقت ۴۲۸ نسخه از نظر تعداد رسالات می‌باشند، زیرا در ۴۳ مجموعه، ۱۷۱ رساله و کتاب آمده و از جمله ۲۰ نسخه ناشناخته مانده است. برای معرفی هر نسخه ۹ مورد درنظر گرفته شده است، بدین قرار: اندازه بیرونی و درونی، اوراق،

کاغذ، خط،کاتب، مؤلف، آغاز و انجام و چگونگی. نسخه‌های معرفی شده به ۱۱ زبان می باشند : فارسی ، عربی ،اردو ، پنجابی ، ترکی ، فارسی و عربی ، فارسی و پنجابی ، عربی و پنجابی ، اردو و پنجابی ، عربی و اردو و فارسی، عربی و فارسی و پنجابی.

۲ ـ احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین

این کتاب ، رساله دکتری خانم دکتر شمیم محمود زیدی، در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، می‌باشد که درسال ۱۳۵۳ شمسی برابر با ۱۹۷۴ میلادی، به مناسبت صدمین سال تولد علامه محمد اقبال لاهوری، منتشر شد. در این رساله، مؤلف به شرح احوال شیخ بهاءالدین ابو محمد زکریا قریشی اسدی سهروردی ملتانی (۵۵۰ - ۶۴۲ شمسی برابر با ۱۱۷۱-۱۲۶۳ میلادی) و آثار او پرداخته است.

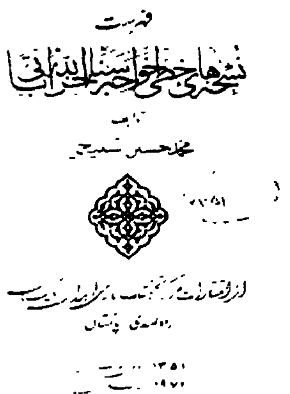


قطع این کتاب ۲۴×۱۷ س م است و دارای پیشگفتار مؤلف به فارسی (۴صفحه)، متن احوال و آثار شیخ (۱۲۲ صفحه)، متن رساله خلاصة العارفین (۴۸ صفحه)، تعلیقات (۸صفحه)، فهرست هفتگانه اعلام وغیره (۴صفحه)،فهرست منابع و مآخذ (۶صفحه)، فهرست مطالب (۳ صفحه) ، مقدمه مدیر مرکز به انگلیسی (۲صفحه) می‌باشد. این کتاب یک مقدمه و پنج باب دارد.مقدمه ، فشرده ای دربارهٔ ملتان و بررسی فرقه سهروریه است . باب اول ، که خود شامل دو فصل است بطور کلی در شرح احوال و زندگانی شیخ و مختصری در ذکر اعقاب و احفاد او است. باب دوم در بررسی مقام عرفانی وتربیتی شیخ است. این باب نیز در دو فصل ، پیرامون احوال شیخ شهاب الدین سهروردی (پیر و مرشد شیخ) و خدمات عرفانی و ادبی او است . در فصل دوم ذکر مریدان بهاء الدین زکریا، یعنی فخر الدین عراقی، امیر حسینی، جلال الدین بخاری، لعل شهباز قلندر و حسن افغان

آمده است. باب سوم، شامل دو فصل ، به بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش شمس الدین التتمش و ناصر الدین قباچه و ذکر مشایخ آن عصر ، خواجه قطب الدین بختیار کاکی، بابا فرید الدین گنج شکر و شیخ جلال الدین تبریزی می پردازد. باب چهارم به ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ مانند: کتاب الاوراد، رساله بهاءالدین زکریا ملتانی، شروط اربعین فی جلوس المعتکفین و مجمع الاخبار (روایت مؤلف اخبار الاخیار) و اشعار پراکنده وی که درتذکره‌ها آمده است، اختصاص دارد. باب پنجم در تصحیح و تحشیه "خلاصة العارفین"است. این باب شامل سه فصل به این ترتیب است: ارزیابی و نقد مطالب کتاب ، متن خلاصة العارفین، تعلیقات مختصر بر پاره‌ای از مطالب کتاب .

۳ ـ فهرست نسخه های خطی خواجه ثناءاللّه خراباتی

سومین عنوان از انتشارات مرکز ، فهرست نسخه های خواجه ثناء الله خراباتی است که درباره بررسی نسخه های خطی آثار منظوم خواجه ثناءاللّه خراباتی (۱۱۸۸ - ۱۲۵۹ش) تحریر شده است. مؤلف این کتاب دکتر محمد حسین تسبیحی است . این کتاب در سال ۱۳۵۱ ش انتشاریافت. قطع آن ۱۷×۲۴ س م می‌باشد.این کتاب مشتملست برمقدمه مؤلف به فارسی (۴۳ صفحه) ، تبصره او به اردو (۲ صفحه) ، شرح حیات مبارک پیر خرابات به اردو (۱۲ صفحه) ، معرفی نسخه‌های خطی آثار خواجه (۱۸۲صفحه)، فهارس شش گانه (۲۴ صفحه) ، نمونه ها و تصاویر (۲۲۳ صفحه)، درست نامه (یک صفحه) ، مقدمه مؤلف به‌انگلیسی (۲ صفحه) ، شناسنامه کتاب به انگلیسی (یک صفحه) و مقدمه مدیر مرکز به انگلیسی (۳ صفحه).



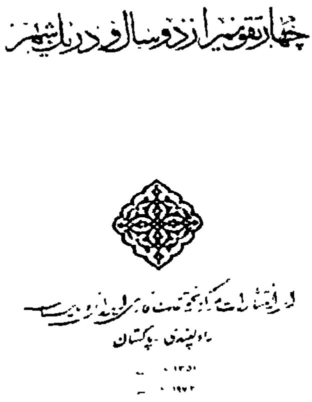
باستناد به گفته مؤلف ، خواجه یکصد و دو تألیف داشته که از آنجمله

پنجاه کتاب مفقود شده است ، بهمین خاطر مؤلف، دراین کتـاب، تنهـا بـه معرفی ۵۲ تألیف خواجه اکتفا نموده است .

این کتاب از لحاظ کتابشناسی نسخه های خطی آثار یکی از عرفای بزرگ این منطقه اهمیت زیادی دارد و مخصوصاً برای کسانی که به‌تصوف و آثار عرفانی علاقه‌مند هستند، سودمند است.

۴ ـ چهار تقویم از دو سال و در یک شهر

کتاب چهار تقویم از دو سال و در یک شهر در سـال ۱۳۵۱ ش، بـه مناسبت یاد بود هزاره تولد ابوریحان محمد بن احمد البیرونی ، انتشار یافت. کتاب دارای پیشگفتار مؤلف بـه فـارسی (۸ صـفحه) ، چهـار تـقویم (۲۱ صفحه)،تاریخهای مختلف (۱۰ صفحه)،جهان درسال ۱۱۹۷ هـ‌ق / ۱۷۸۳ م (۷ صفحـه) ، نوروز در لاهور (۲۵ صفحـه) ، مقدمه مؤلف به‌انگلیسی (۸ صفحه)،شناسنامه کتاب به انگلیسی (یک صفحه)، سـخن مـدیر مـرکز بـه انگلیسی (۲صفحه)، فـهرست منـابع ، فـهرست اعلام و نمونه ها می باشد . مؤلف شرح دو تقویم و سبک آن را قبلاً در پیشگفتار خـود آورده است ، یکی تألیف گور ناراین و دیگری تألیف سهسرام که هر دو تألیف در سال ۱۱۹۷ هـ‌ق / ۱۷۸۳ م و از یک شهر یعنی لاهور می باشند.



این کتاب نمونه‌ای ازتقویم نویسی فارسی آن زمان است که ازلحـاظ اطلاعات نجومی ، دارای ارزش و اهمیت خاصی است.

۵ ـ مثنوی مهر و ماه

مثنوی مهر و ماه سروده جمالی دهلوی (متوفی ۹۴۲ هـ‌ق / ۹۱۴ ش/



۱۵۳۵م) و به تصحیح و تحشیه ومقدمهٔ سید حسام‌الدین راشدی است. این کتاب درسال ۱۳۵۳ ش/۱۳۹۴ ه‍ ق / ۱۹۷۴م به چاپ رسید . مثنوی مهر و ماه دارای مقدمه مصحح درشرح حال و آثار شاعر ، فهرست مصادر متن مثنوی (در ۱۶۹ صفحه)، فهرست اعلام ، درست نامه ، نمونه‌ها و تصاویر می باشد.

این کتاب نمونه خوبی از شعر فارسی زمان حکومت لودی ها و بابرشاه (م ۹۳۷ ه‍ق/ ۱۵۳۰م) و همایون شاه (م ۹۴۷ ه‍ق / ۱۵۴۰ م) را نشان می دهد.

۶ ـ شش جهت

این کتاب ، تصحیح یک نسخه خطی است که توسط منشی روپ نراین در سال ۱۱۱۳ه‍ق/ برابر با ۱۷۰۱م درشاهجهان آباد(دهلی)تألیف و به خط ایزد بخش تحریر شده است. این کتاب توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۳۵۲ش/ ۱۳۹۳ ه‍ ق/ ۱۹۷۴م انتشار یافت. این رساله از لحاظ صنایع ادبی و بدیعی ارزش خاصی دارد و مؤلف نام آن را بدان جهت"شش جهت"گذاشته که از شش طرف می‌توان آن را خواند، و از هر طرف یک "شعر" یا یک "داستان" یا یک "حکایت" یا یک "ماده تاریخ" استخراج می‌شود. مؤلف دیباچه در ۲۴ سطر، داستان در ۱۵۰ سطر و تاریخ تألیف کتاب در ۶ سطر و انگیزه تألیف ، یک داستان دراز در جهت افقی و پنج داستان کوتاه در جهت عمودی و ۴۲ بیت شعر و ۱۰ مصراع ، دو ماده تاریخ و یک پند صوفیانه هندوی در ۲۱ صفحه و تقریباً ۴۵۰۰ کلمه آورده است. سبک او دنباله سبک

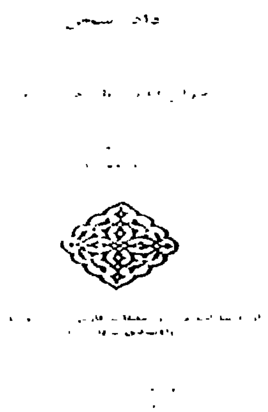


ابوالفضل علامی است امانه به آن بلندی . از همه زیباتر داستان جمشید است که با زبانی همانند اندرزهای پهلوی گفته شده است.

این کتاب از لحاظ سبک مصنوع که در آن زمان متداول بود اهمیت خاصی دارد.دیگر اینکه این‌کتاب نشانگر رواج فارسی‌دانی و فارسی‌نویسی ، آن هم به این خوبی و مهارت،بین هندوان شبه قاره است،که امروز به ندرت در میان آنها دیده می‌شود.

۷ ـ داد سخن

این کتاب یکی از تألیفات سخن شناس معروف فارسی شبه قاره سراج‌الدین‌علیخان، متخلص به آرزو است که، با مقدمه و تحشیه وتصحیح و تعلیقات دکتر سیدمحمداکرم، درسال۱۳۵۲ شمسی انتشار یافت. کتاب داد سخن دارای پیشگفتار مصحح به فارسی در سبب تألیف،نسخه‌های خطی کتاب، شرح مختصر احوال و آثار مؤلف و تحلیل داد سخن در چهل و دو صفحه و همچنین شامل نمونه‌های نسخه‌های خطی اصل کتاب ، متن کتاب، تعلیقات ، فهرست اسامی اشخاص و کتابها و جایها ، فهرست منابع ،مقدمه مصحح به‌انگلیسی ، شناسنامه کتاب و مقدمه مدیر مرکز به انگلیسی می‌باشد.



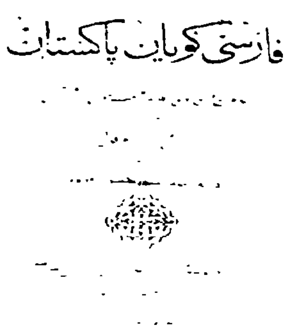
در مورد سبب تألیف این کتاب ، مصحح در پیشگفتار خود می نویسد که محمد جان قدسی (۱۰۲۵ شمسی) قصیده ای در منقبت امام رضاعلیه‌السلام سرود و شیدا فتحپوری (۱۰۱۱ شمسی) ، از شعرای معاصر قدسی ، به همان وزن و قافیه،بعضی از اشعار قدسی را مورد انتقاد قرار داده نقصهای لفظی و معنوی را درآن اشعار ارائه داد. سپس شاعر معاصر دیگر، ابوالبرکات منیرلاهوری (۱۰۲۳شمسی)،که قصیده‌های قدسی و شیدا را دید، اشعار خود را به همان وزن و قافیه سرود.بالاخره سراج الدین علیخان آرزو درکتاب "داد

سخن" اشعار هر سه شاعر مزبور را به نثر شیوا و روان مورد تجزیه وتحلیل قرار داده و محاسن ونقایص اشعار هر سه تن را درضمن بحث‌های علمی خود بیان کرده و کاملا بیطرفانه در مورد آنها قضاوت نموده است.

این کتاب از لحاظ نقد سخن دارای اهمیت خاصی می باشد.

۸ ـ فارسی گویان پاکستان (ج ۱)

کتاب فارسی گویان پاکستان تألیف (مرحوم) دکتر سید سبط حسن رضوی است و در واقع این کتاب ، رساله دکتری فارسی وی از دانشگاه تهران می باشد . این کتاب ، شامل شرح احوال و آثار ۷۴ شاعر پارسی‌گوی پاکستان ازگرامی تا عرفانی است که بمناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری انتشار یافت. کتاب دارای سخن مدیر، شناسنامه کتاب ، فهرست مطالب ، تصویر ۳۱ تن از شعرا از جمله علامه اقبال و مقدمه مؤلف در خصوص مختصری درباره تاریخ سیاسی و فرهنگی و ادبی پاکستان از زمان باستان تا امروز ، و سرانجام خلاصه شرح احوال و سبک و آثار و نمونه اشعار ۷۴تن شاعر فارسی گوی پاکستان می باشد .



در پایان کتاب فهارس متفرقه ، درست نامه ، مقدمه مؤلف به انگلیسی ، مقدمه مدیر مرکز به‌انگلیسی و شناسنامه‌کتاب آمده است.

درباره اهمیت کتاب مؤلف در پیشگفتار چنین توضیح داده است :

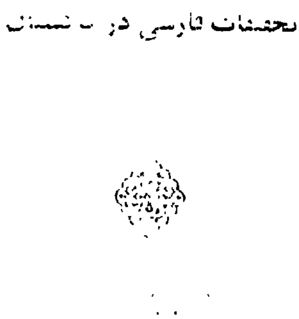
"چنانکه خاطر ارباب دانش و ادب مستحضراست ، برای پارسی گویان معاصر پاکستان، تاکنون تذکره مبسوطی نوشته نشده و بیشتر تذکره نویسان از دیرزمان نسبت به معاصرین خود بی‌التفات یا کم توجه بوده‌اند، ولی نگارنده دراین کتاب از ذکر نام شعرای معاصر پاکستان در هر رتبه و مقام شاعری که بوده‌اند، مضایقه نکرده، و بدون تبعیض نام و آثار آنان را تاجائی که در

دسترس مابود، در این کتاب گنجانیده است ..... عمل نگارنده تقریباً برخلاف سنت مرده ستائی است که متأسفانه درمیان ملل شرق رواج داشته است". (ص بیست و یک)

همچنین مؤلف در پیشگفتار اضافه کرده است که شرح حال جمعی دیگر از گویندگان معاصر نیز در دست نگارنده است که باتألیف مجلد دوم این کتاب در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت.

[هرچند که با کمال تأسف کهولت و بیماری استاد را ناتوان کرد و سرانجام جان به جان آفرین تسلیم نمود ، ولی خوشبختانه ، پیش از این ضایعه بزرگ ، وی توانست جلد دوم این کتاب را هم به اتمام رسانیده برای چاپ به مرکز بسپارد. اکنون جلد دوم کتاب مزبور از مراحل ویرایش گذشته و به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد.]

۹ ـ تحقیقات فارسی در پاکستان

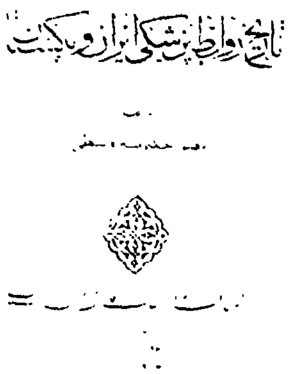


تحقیقات فارسی در پاکستان ، عنوان نهمین کتابی است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر نمود.

این کتابچه بیست و شش صفحه‌ای که حاوی مطالب سودمندی است به منظور معرفی خدمات ارزنده پاکستانیها در راه گسترش زبان و ادبیات فارسی در این سامان تألیف و در ۱۳۵۲ ش به چاپ رسید.

۱۰ ـ تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان

این کتاب درباره پزشکی سنتی و حکمای آن وطب قدیم تألیف پروفسور حکیم نیر واسطی از اطبای حاذق و معروف و استاد دانشکده طب ابن سینائی و یونانی لاهور است که به مناسبت صدمین سال تولد علامه محمد اقبال لاهوری. در سال ۱۳۵۲ ش، به چاپ رسید.



این کتاب شامل سخن مدیر ، شناسنامه ، فهرست مطالب ، دیباچه ، سخنی چند از مؤلف، پیشگفتار ، پزشکی قدیم و سلاطین هنداسلامی وایران ، پزشکان ایران ، پزشکان ایران در هند اسلامی ،دو خانواده مهم پزشکی هند اسلامی ، پزشکی و زبان فارسی ، کتابهای درسی پزشکان ایران در شبه قاره پاکستان و هند ، تشریحات و تلخیصات مواد درسی پزشکی و مؤلفین پزشکی ایران در هند ،طب هندی به فارسی ، تألیفات پزشگان ایران و کتبی که در پیروی آنان در شبه قاره نوشته شد. فهرست مفصلی از کتابهای چاپی و خطی که درمجله "همدرد صحت" شماره ماه مه و ژوئن ۱۹۶۰ م ، فهرست کتابهای طبی درقرن حاضر، بیمارستانها (ی طب قدیم) درایران و هند ، مدرسه‌ها (ی طب قدیم) درایران و هند ، طب ابن سینا (طب قدیم) در عصر حاضر (مساعی فن طب قدیم در ایران و شبه قاره) ، منابع و مآخذ ، نام نامه (فهارس اعلام، فهرست اسامی اشخاص و کتب و جایها) ، سخن مدیر مرکز به انگلیسی و شناسنامه کتاب به انگلیسی می باشد.

این کتاب از نظر تاریخ روابط پزشکی بین ایران و پاکستان (و هند) و خدماتی که پزشکان طب قدیم در ایران و هند انجام داده اند، دارای اهمیت خاصی است و در این زمینه اطلاعات ذیقیمتی را فراهم می سازد.



مراسم افتتاح کتابخانهٔ انجمن فارسی اسلام آباد توسط سرپرست رایزنی فرهنگی ج. ا. ایران و رئیس فرهنگستان اردو

بازگشایی
کتابخانه و انجمن فارسی اسلام آباد

محل جدید کتابخانه و انجمن فارسی اسلام آباد . بعد از ظهر روز پنجشنبه ۴ تیر ماه ۱۳۷۷ و در آستانه ماه ربیع الاول ۱۴۱۹ هجری . طی مراسمی با حضور اعضای انجمنهای فارسی و دوستداران فارسی گشایش یافت.

در این مجلس که به دعوت دبیر انجمن فارسی ترتیب یافت . آقایان دکتر توسلی ، سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، افتخار عارف رئیس مقتدره قومی زبان (فرهنگستان زبان اردو) ، سید مرتضی موسوی مدیر کل مراکز پاکستان ، عزیز نظافت کارشناس فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ، پروفسور مقصود جعفری دبیر انجمن فارسی اسلام آباد سخنانی ایراد کردند. چندتن از شاعران در خصوص زبان فارسی و اشتراکات فرهنگی اشعاری قرائت کردند.

آقای موسوی نویسنده و محقق برجسته اظهار خوشوقتی کرد که محل جدید انجمن اینک بسیار مناسب و آبرومند می‌باشد و ان شاء ا.. به همت همهٔ اعضای محترم ، انجمن بتواند زبان فارسی را که زبان دین و فرهنگ و اندیشهٔ ملت پاکستان است و قطعاً بدون آن ، ادبیات و فرهنگ پاکستان نمی توانسته دوام و استمرار یابد ، حفظ نماید واین شیرینی و حلاوت را به نسل های آینده بچشاند.

آقای افتخار عارف ، شاعر برجسته معاصر پاکستان ، گفت :« من آرزو دارم این انجمن محلی برای گردآمدن همهٔ اندیشمندان و ادبا و شعرای پاکستان باشد و نه تنها به ادبیات کهن پارسی جان دوباره بدمد بلکه بابی برای معرفی ادبیات بعد از انقلاب اسلامی ایران باز کند. من متأسفانه هنوز با ادبیات معاصر ایران به خوبی آشنا نیستم و از همه بویژه برادران دانشمند

ایرانی خودم می خواهم که منابع مورد نیاز را در اختیار کتابخانه انجمن بگذارند و این کتابخانه را اعتبار بخشند.» وی پس از خواندن بیتی به زبان فارسی ، برای بقا و دوام این انجمن آرزوی موفقیت نمود.

در پایان ، دکتر توسلی ضمن سخنان مبسوطی اظهار داشت:« نخست یاد و خاطره بزرگ مرد ادب فارسی پاکستان ، مبتکر انجمن های فارسی ، و بقولی بابای فارسی پاکستان ، ادیب فرزانه مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی را گرامی می داریم. بسیار خوشوقتیم و خداوند منان را شاکریم که توفیق گشایش انجمن فارسی اسلام آباد در محل جدید را اعطا فرمودند.» وی در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به نامناسب بودن محل پیشین کتابخانه انجمن گفت :« محل پیشین بسیار نامناسب بود و اصلاً شایسته و زیبنده نام آن نبود... بسیار مایل هستیم که این انجمن صرفاً یک قرائت خانه نباشد ؛ بلکه محل انسی باشد برای برگزاری محافل ادبی و مشاعره ، و حد اقل هر دو هفته یکبار یک مجلس مشاعره و بحث و تبادل نظر پیرامون مسائل ادبی روز تشکیل گردد. بخصوص که آقای افتخار عارف اظهار امیدواری کردند که بحث ادبیات معاصر ایران ، در دستور کار انجمن قرار گیرد ؛ علاوه بر آن کلاس های آموزش فارسی . خطاطی ، فن سخنوری ،نویسندگی و شاعری تشکیل شود .»وی اظهار داشت :« شما فرزندان برومند فرهنگ و ادب فارسی هستید که وجود عزیز آن را، که میراث دار هزار ساله فرهنگ و ادب آبا و اجداد شماست ، حفظ کرده و می کنید. بی شک کسی به اندازهٔ اعضای عزیز انجمن ، قدر و منزلت آن را در این سرزمین نمی داند. قطعاً کسی به اندازه شما به این حقیقت روشن اشراف ندارد که زبان فارسی سرچشمه برکات و فیوضات الهی در این سرزمین بوده است.» وی در پایان ، هدیهٔ نقدی دولت جمهوری اسلامی ایران را که برای تجلیل از مرحوم دکتر رضوی اهدا شده بود ، به خانواده آن مرحوم تقدم نمود.

***

پرفسور سیال کاکر
کویته

خاطرات شیرین
دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی

مرکز اصیل زبان و ادبیات فارسی سرزمین ایران است. در این سرزمین تاریخی زبان فارسی همیشه رشد و شکوفایی داشته است. امروز دولت جمهوری اسلامی ایران برای توسعه و گسترش زبان حافظ و سعدی می‌کوشد تا مردم جهان را با این زبان شیرین آشنا سازد و این زبان باستانی . در حوزه‌های فرهنگی ایران تاریخی یک بار دیگر رشد و شکوفایی بیابد. برای این منظور سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی هر سال در ایران و خارج از ایران دوره های دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی را برگزار می کند. البته در این دوره های دانش افزایی بیشتر استادان و دانشجویان زبان فارسی شرکت می‌کنند.

بنده که استاد زبان فارسی هستم ، به این دوره های دانش افزایی علاقهٔ زیادی دارم و نیز علاقه داشتم زبان گلستان و بوستان را از کودکی فرا بگیرم، ولی عمرم در همین آرزو گذشت. خوشبختانه سال گذشته وقتیکه از طرف سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی اعلام گردید، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کویته برایم دعوت نامه‌ای فرستاد تا در این دوره دانش افزایی بین المللی زبان فارسی شرکت کنم. چون به زبان فارسی عشق می ورزیدم ، لذا دعوت را پذیرفتم.

من برای شرکت در دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی روز

سه‌شنبه ۱۳۷۶/۱۱/۷ برابر با ۱۹۹۸/۱/۲۷ میلادی بوسیلهٔ اتوبوس از کویته بطرف کراچی حرکت کردم. بعد از ۱۵ ساعت سفر خسته کننده به شهر کراچی رسیدم. شب مهمان خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - کراچی بودم.تقریباً ساعت ۱۰ به شهر کراچی رسیدم. اینجا دیگر شرکت کنندگان دورهٔ دانش افزایی زبان فارسی از شهر لاهور و حیدرآباد نیز رسیده بودند. ما همه خوشحال بودیم که فردا انشاء الله بسوی تهران حرکت می کنیم. لذا روز چهارشنبه مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۸ (۱۹۹۸/۱/۲۸) ما همه دوستان زبان فارسی بوسیله هواپیمای جمهوری اسلامی ایران از فرودگاه بین المللی کراچی ساعت شش و ده دقیقه عازم تهران شدیم. تقریباً بعد از ۳ ساعت به فرودگاه بین المللی مهر آباد رسیدیم.

وقتیکه از هواپیما پائین آمدیم هوا خیلی سرد بود. ولی ما همه احساس شادی می کردیم که در سرزمین حافظ و سعدی وارد شده ایم. چون از فرودگاه بیرون آمدیم برای استقبال ما استاد گرامی جناب دکتر دانشگر و دوستان گرامی آقای نجم الرشید و آقای اقبال ثاقب آمده بودند. بعداً ما همه شرکت کنندگان دوره دانش افزایی بوسیله ماشین بطرف مهمان سرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی حرکت کردیم چون شب بود و همه دوستان خسته بودند، لذا پس از صرف شام همه دوستان در اتاقهایشان رفتند من در اتاق ۲۸ مهمانسرای فرهنگستان رفتم. چون زیاد خسته بودم ، بخواب سنگینی فرو رفتم.

روز پنج شنبه بتاریخ ۷۶/۱۱/۹ (۹۸/۱/۲۹) در ایران عید سعید فطر اعلان شده بود . من در این ایام خجسته از منزل دور بودم و در مهمانسرای فرهنگستان واقعاً احساس تنهایی می کردم زیرا که ایام فرخنده عید سعید فقط در منزل خود با افراد خانواده خوش می گذرد. بسبب تعطیلی عید سعید فطر همه بازارهای تهران بسته بود. لذا ما همه شرکت کنندگان دوره دانش افزایی در مهمانسرای فرهنگستان به یکدیگر «عید» را مبارک باد گفته و با هم به گفتگوی دوستانه پرداختیم.

اینجا لازم به توضیح است که در این دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی ۸۴ نفر از کشورهای پاکستان ،بنگلادش ، روسیه ، ارمنستان ، لهستان ، سوریه ، لبنان ،کره جنوبی و کنیا اعم از آقایان و خانمها شرکت ورزیده بودند. البته مهمانان هند و تاجیکستان تشریف نیاورده بودند . مسؤول اجرایی این دوره دانش افزایی و ادبیات فارسی استاد ارجمند آقای دکتر دانشگر بودند.

ما روز عید سعید فطر در حدود ساعت پنج بعد از ظهر به راهنمایی آقایان مقتدری و حسن خاکساری به بازدید «فرهنگسرای ۲۲ بهمن » رفتیم چون تعطیل بود، اکثر جاهایش بسته بود. منطقه قبلاً به کشتارگاه موسوم بوده ولی حالا به نام فرهنگسرای ۲۲بهمن یاد می شود یک محل فرهنگی و هنری است . در این بازدیدگالری شماره ۱ سالن شهید آوینی ، تالار علوم خواجه نصیر الدین طوسی ، چاپخانه سنتی ، و گالری شماره ۲ مورد بازدید ما قرار گرفت طی بازدید راهنمای فرهنگی فرهنگسرای بهمن آقای سلیمانی بود. ما از معلومات ایشان خیلی زیاد استفاده کردیم و با فرهنگ غنی ایرانیان آشنا شدیم.

مسؤول دورهٔ دانش افزایی اعلام نموده بود که شرکت کنندگان دورهٔدانش افزایی را به بازدید مکانهای دیدنی تهران خواهد برد. لذا ما روز جمعه بتاریخ ۷۶/۱۱/۱۰ (۹۸/۱/۳۰) میلادی برای بازدید به «شهرک سینمایی» رفتیم. این شهرک زیبا و جدید تشکیل یافته ، واقعاً جای دیدنی است. طی این بازدید آقای مقتدری راهنمای ما بود . ما در شهرک سینمایی مغازه های باستانی ، خیابان اکباتان ، خیابان لاله زار ، چهار راه لاله زار ، محله زنده یاد علی حاتمی ، زور خانه ، بازار چه صفویه ، محله هفت کچلان ، مجموعه سربداران ، دروازه حصار و خانه های گلی را مشاهده نمودیم. در این محل ما با یک فرهنگ نوین آشنا شدیم . همان روز ما همه دانشجویان دوره دانش افزایی فارسی در حدود ساعت چهار بعد از ظهر در «سیزدهمین جشنوارهٔ سراسری موسیقی دهه فجر ۱۳۷۶» در تالار وحدت شرکت کردیم. در این محفل موسیقی سنتی ، خوانندگان «بوشهر» و «خرم شهر» شرکت

داشتند.

من قبلا موسیقی سنتی ایران را نشنیده بودم ، واقعاً خیلی غنی و پـر تأثیر است. بعقیدهٔ بنده خوانندگان بوشهر از خوانندگان خرم شـهر زیباتر برنامه اجرا نمودند.

قرار بود که روز شنبه بتاریخ ۷۶/۱۱/۱۱ (۹۸/۱/۳۱) مراسم افتتاحیه دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه «تربیت مدرس» برگزار گردد. لذا شب به تاریخ ۷۶/۱۱/۱۰ استاد گرامی آقـای دانشگـر در سـالن مهمانسرای فرهنگستان از همهٔ شرکت کنندگان دوره دانش افـزایـی آزمـون گرفت. البته بمن گفت که : مزاحم شما نمی شوم . شرکت کنندگان در نتیجه آزمونی گروه بندی شدند . و ۸۴ نفر در سه گروه تقسیم شدند.

گروه ۱	مقدماتی
گروه ۲	متوسطه
گروه ۳	پیشرفته

روز شنبه بتاریخ ۷۶/۱۱/۱۱ (۹۸/۱/۳۱) میلادی در سـالن بـزرگ دانشگاه تربیت مدرس برنامه افتتاحیه دوره دانش افـزایـی زبـان و ادبیـات فارسی با تلاوت آیات قرآنی آغاز گردید. سپس آقای دکتر سعید سمنـانیان راجع به تاریخچهٔ دانشگاه و زبان فارسی سخنان جالبی ایراد فرمودند. بعداً آقای آیت الله تسخیری رئـیس سـازمان فـرهنگ و ارتبـاطات اسـلامی در سخن‌های کوتاه خود حرف های پر مغز ایراد کردند. سپس مسـؤول گـروه اجرایی گسترش زبان فارسی آقای دکتر غلامحسین زاده راجع به دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی حرفهای ابتکاری ایراد فرمودند. بعداً آقای دکتر سعید بزرگ بیکدلی راجع به اهمیت دوره دانش افزایی زبان فارسی صحبت کوتاهی نمودند.

سپس آقای دکتر دانشگر هر کشور یک دانشجور را دعوت داد تا به زبان فارسی سخنرانی کوتاه ایراد نماید. ما از کشور پاکستان چهار نفر صـحبت کردیم البته نمایندگی استان بلوچستان بدوش بنده بود.

بعد از پذیرایی ، این جلسهٔ پرشکوه به پایان رسید. بعداً ما همه دانشجویان دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی به مهانسرای فرهنگستان آمدیم و نهار را صرف کرده و کمی استراحت نمودیم.

بعد از ظهر روز افتتاحیه ساعت سه در دانشگاه تربیت مدرس دو جلسه دوره دانش افزایی داشتیم. جلسه اول راجع به «ادبیات معاصر ایران» بود و جلسهٔ دوم به «عرفان» اسلامی اختصاص داشت . اساتید این جلسه ها شاعر جوان آقای عبد الجبار کاکایی و آقای دکتر خوانساری بودند. اینجا باید گفت که در گروه ما ۱۳ نفر آقایان و خانمها بودند. البته گروه ما گروه پیشرفته بود.

اسامی کسانیکه در این گروه شامل بودند ، بدین قرار است.

پرفسور سیال کاکر؛ آقای سید رشید احمد شاه بخاری ؛ آقای نسیم بلوچ ؛ آقای محمد عیسی شاهدی؛ آقای محمد عالمگیر؛ آقای اسماعیل خلیل ابو صالح؛ آقای ماکسیم ستاروق؛ آقای عابد رضا عرفانی ؛ خانم سیدهٔ امیره حسون یوسف؛ خانم شبانه سحر؛ خانم شبانه کوثر؛ خانم شاهانه یاسمین؛ خانم عابده رضا حسینی؛

برنامه دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی خیلی فشرده و چکیده بود. البته مسؤولین این دوره برنامه را خیلی منظم درست کرده بودند. ما هر روز چهار جلسه تدریس داشتیم و هر جلسه دو ساعت در بر می گرفت. درسها ساعت ۸ صبح آغاز می گردید و ساعت ۱۲ تعطیل می شد. بین دو جلسه تقریباً ۱۰ تا ۱۵ دقیقه پذیرایی بود درسهای بعد از ظهر از ساعت ۳ شروع می‌شد و تا ساعت ۷ ادامه داشت. معمولاً ما هر روز ۸ ساعت درسهای زبان و ادبیات فارسی را می خواندیم. اساتید ما سروقت به کلاس می آمدند و دانشجویان نیز مرتب به کلاس می رفتند. اگرچه فصل زمستان بود و باران می‌بارید و هوا خیلی سرد بود، ولی دانشجویان به درسهای خود علاقهٔ زیاد داشتند و هیچ وقت شاگردان از کلاس غایب نمی شدند و از محضر اساتید فاضل خود استفاده می نمودند.

بااینکه فراگرفتن زبان و ادب فارسی مستلزم مدت زمان می باشد، ولی

اساتید مهربان ما طی این دوره دانش افزایی کوشیدند که معلومات زیادی برای ما فراهم کنند . واقعا استادان ایرانی در رشته های خود وارد بودند، و طی این دوره فشرده از دریای بیکران زبان و ادبیات فارسی استفاده نمودیم. عناوین موضوعاتی که تدریس شد :

ادبیات معاصر ایران (نظم)؛ ادبیات معاصر ایران (نثر)؛ عرفان اسلامی ؛ سبک شناسی؛ مکالمه فارسی امروز؛ متون نثر فارسی ؛ مرجع شناسی؛ خوشنویسی؛ روش تدریس؛ تاریخ تمدن و فرهنگ ایران ؛ دستور زبان فارسی متون نظم فارسی ؛ شیوهای ترجمه ؛ ادب در زبان و ادب فارسی .

روشن است که ما همه دانشجویان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی از وقت چکیدهٔ خود استفاده بیشتر نمودیم. ما فارسی را فقط در کتابها خوانده بودیم ، ولی این فرصت کوتاه غنیمت بود که ما دوستداران زبان و ادبیات فارسی تقریباً یک ماه در محیط خالص زبان فارسی زندگی کنیم. در طی این دوره فشرده ما همیشه به زبان فارسی صحبت می کردیم و تا اندازه‌ای زبان فارسی امروز را فرا گرفتیم و با محاوره روز آشنا شدیم. واژه های نو و اصطلاحات جدید فارسی را یاد گرفتیم و با اساتید گرامی و دوستان ایرانی صحبتهای طولانی کردیم. همچنین تلفظ واژه‌های جدید فارسی را از دوستان ایرانی شنیدیم واقعاً محیط ایران زمین ، برای فرا گرفتن زبان سعدی و حافظ خیلی مفید است. زیرا که فارسی شبه قاره با فارسی امروز ایران متفاوت است. برای تربیت اساتید زبان فارسی لازم است که دوره های دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در ایران و خارج از ایران ادامه داشته باشد. من شخصاً از همه اساتید دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی ممنونم که از محضر استادان گرامی این دوره پر ثمر استفاده بیشتر نمودم . در سالن پذیرایی مهمان سرای فرهنگستان زبان و ادب فارسی دو شب از جانب مسؤولین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی مهمانان گرامی داشتیم . در برنامه اول آقای دکتر سعید سمنانیان رئیس دانشگاه تربیت مدرس مهمان ویژه بود. ایشان سخنرانی کوتاهی ایراد فرمودند. بعداً نوبت به شرکت کنندگان دوره دانش افزایی زبان و

ادبیات فارسی رسید. بعضی از دوستان سؤالات و پیشنهادات و اشکالاتی در زمینه فارسی داشتند، هر یک به نو به خود سئوال کردند. بنده نیز یک پیشنهاد داشتم. البته بعداً به سئولات دوستان آقای دکتر ایران زاده، آقای دکتر بیگدلی و آقای دکتر غلامحسین زاده پاسخهای مفصل دادند.

یک شب دیگر در همین سالن پذیرایی مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادب فارسی برنامه ای پرشکوه داشتیم. در این برنامه یادگاری جناب دکتر غلامعلی حداد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی مهمان ویژه بود. آقای دکتر حداد عادل در این جلسه دوستانه سخنرانی جالبی ایراد فرمودند. سپس چند نفر از شرکت کنندگان دوره دانش افزایی فارسی، به نوبت خود حرفهای کوتاهی ایراد فرمودند بنده نیز در این جلسه صمیمانه سخنرانی کوتاه ایراد نمودم. آقای دکتر عادل راجع به فارسی بنده فرمودند: آقای سیال کاکر شما بزبان فارسی کاملاً آشنا هستید.

شهر تهران قلب ایران است. این شهر جدید مکانهای دیدنی خیلی زیاد دارد. ما در خلال درسها معمولاً فوق برنامه داشتیم. لذا ما روزهای فوق برنامه در شهر زیبای تهران از جاهای دیدنی بازدید می کردیم و راجع به فرهنگ و تاریخ ایران معلومات زیادی بدست می آوردیم.

کاخ سعد آباد و کاخ نیاوران را دیدیم. برای باز دید به موزه حیات وحش رفتیم. این منطقه بلند فضای خوبی دارد. از اینجا بزرگترین قله کوه البرز که دماوند نام دارد قابل رؤیت می باشد. ما طی این دوره دانش افزایی «موزه ایران باستان» و «گنجینه دوران اسلامی» را دیدیم این دو موزه نوادرات و اشیاء قیمتی داشت. در «موزه ایران باستان» آشنایی یافته شده از تخت جمشید، دوره هخامنشی خیلی جالب بود. البته در «موزه دوران اسلامی» نسخ خطی قرآن پاک دیدنی بود. در دوران همین دوره دانش افزایی ما از «نمایشگاه ایران شناسی» نیز بازدید کردیم. در این نمایشگاه ما با میراث فرهنگی ایران آشنایی بیشتر پیدا کردیم.

طی دوره دانش افزایی به ما گفته شد که در پایان درسها آزمون داریم لذا

روز پنج‌شنبه در تاریخ ۷۶/۱۱/۳۰ (۹۸/۲/۱۹) در سالن دانشگاه علامه طباطبائی آزمون زبان و ادبیات فارسی دادیم. البته بعد از ظهر به سبب هوای سرد در سالن پذیرایی مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی آزمون داشتیم. بعد از آزمون همهٔ دانشجویان احساس خوشحالی کردند و آماده بودند تا از مشهد مقدس و شیراز دیدن کنند و این در اختیار دوستان بود ، هرجا که می‌خواستند سفر کنند . و ما ۳۵ نفر از دوستان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی ساعت ۱۰/۳۰ شب به طرف شیراز مسافرت کردیم. البته دوستان دیگر روز جمعه به مشهد مقدس حرکت کردند. ما تقریباً بعد از یک ساعت به فرودگاه شیراز رسیدیم. برای استقبال ما آقای سید محمد رضا ایزدی کارشناس تشریفات استانداری فارس به فرودگاه تشریف آورده بود. بعد از معرفی آقای ایزدی مهمانان دوره دانش افزایی فارسی را بوسیله ماشین به «هتل پارک» بردند. چون شب بود همه دوستان خستگی آزمون داشتند لذا بعد از غذای شام همه دوستان به اتاقهای هتل چهار ستاره برای استراحت رفتند. من در طبقهٔ پنجم در اتاق شماره ۵۰۱ همراه دوست مهربانم آقای علی قیصر لبنانی بودم. ما تا وقتیکه در تهران بودیم هوا خیلی سرد بود. اکثر دوستان از سرما خوردگی بیمار شده بودند. بنده نیز چند روز از دست سرما خوردگی ناراحت بودم. البته خاک سعدی و حافظ هوای بهاری داشت و همهٔ خستگی دوره دانش افزایی و ادبیات فارسی در محیط زیبای شیراز رفع گردید. بیشتر دوستان محیط طبیعی شیراز را خیلی دوست داشتند و اصلاً نمی‌خواستند که به زودی از خاک سعدی و حافظ برگردند.

در تاریخ ۷۶/۱۲/۱ برابر با ۹۸/۲/۲۰ میلادی که روز جمعه بود آقای ایزدی صبح طبق وعده به هتل پارک تشریف آوردند . ما همه دوستان برای تفریح و بازدید از جاهای تاریخی آماده بودیم. طبق برنامه ما ساعت ۹ صبح به «مدرسه خان » رسیدیم. در این مدرسهٔ تاریخی ما اتاق فیلسوف بزرگ دنیای اسلام را دیدیم که مسلمانان جهان او را بنام «ملا صدرا» می شناسند. البته در همین اتاق ملا صدرالدین شیرازی ، به طلاب درس می داده ، او در

«مدرسهٔ خان » رئیس و مدرس بوده است. ما در این مدرسه تاریخی تقریباً یک ساعت گشتیم ، سپس از «باغ قوام » که حالا به «موزه نارنجستان » تبدیل گشته است، باز دید کردیم . باغ قوام در دوره قاجاریه منزل محمد رضا خان و ابراهیم خان قوام بوده است که البته ایشان شخصیتهای ممتاز و برجسته شیراز بوده اند. «باغ قوام» محل جالب و جای دیدنی است که از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور اداره می شود .

«منزل زینت الملک» یکی از میراثهای فرهنگی کشور ایران است. وقتیکه ما از این محل تاریخی بازدید می کردیم، اتفاقاً از طرف « دانشکده سوره » دانشگاه شیراز نمایشی به کوشش دانشجویان دانشکده فوق برگزار شد که همه دوستان دوره دانش افزایی فارسی کارهای هنری دانشجویان را پسندیدند. سپس ما از «مسجد نصیر الملک » باز دید کردیم. این مسجد بزرگ در زمان ناصرالدین شاه قاجار ساخته شد. مسجد دارای دو بخش است

۱ - نماز خانه ۲ - تالار بزرگ که برای سخنرانی و درسهای طلاب بنا شده است. بنیانگزار این مسجد آقای ذبیح الله کشتواز ، مرد متواضع و خوش اخلاق بوده و او به همه دوستان دوره دانش افزایی فارسی ، خوش آمد گفت و راجع به این مسجد تاریخی معلومات کافی بیان نمود. دوستان چای این مرد مهمان نواز را بطور تبرک نوشیدند.

وقت نماز نزدیک شده بود لذا دوستان ماشین را سوار شده و به هتل پارک آمدند. ما در تالار پذیرایی هتل پارک نهار صرف نمودیم. بعداً در اتاقهای خود برای استراحت رفتیم. البته همین روز جمعه آقای ایزدی به ما برنامه داده بود ، که بعد از ظهر بازدید ، از آرامگاه سعدی و حافظ خواهیم کرد. و سپس به زیارت حضرت شاهچراغ خواهیم رفت. برای دوستان این برنامه خیلی جالب بود زیراکه حافظ و سعدی در دنیای ادب دوستداران زیاد دارند.

بنده در ادبیات فارسی ، سعدی شیرازی را دوست دارم و از کودکی باآثار این شاعر بزرگ آشنا هستم . در جوانی حافظ و سعدی را در کتابهای

زیاد خوانده ام و با افکار این دو شاعر ممتاز آشنایی کامل دارم. خوشوقتم که روز جمعه المبارک ساعت ۴ بعد از ظهر به آرامگاه شاعر بزرگ فارسی حضرت سعدی شیرازی رسیدم و بر مزار شاعر مجبوبم چند دوری زدم.

آرامگاه سعدی از میراثهای فرهنگی ایران بشمار می رود. هر سال هزاران نفر از آرامگاه سعدی بازدید می کنند. آرامگاه این شاعر بزرگ با اشعار بوستان و با نثر گلستان مزین شده است.

من روز جمعه بتاریخ ۷۶/۱۲/۱ برابر با ۹۸/۲/۲۰ میلادی به آرامگاه شیخ الاجل مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی رفتم. خوشبختانه آن روز من در محیط شاعرانه «سعدیه» آقای کرامت یزدانی را دیدم که البته مترجم، راهنما و مدیر آرامگاه سعدی بود. من و آقای جان رومانوند (دانشجوی دوره دانش افزایی فارسی از کشور کنیا) با آقای کرامت یزدانی که یک دفتر بزرگ اشعار از خویش را نیز به همراه داشت آشنا شدیم و از افکار ابتکاری این شاعر جوان استفاده بیشتر نمودیم. او در دفترچه بنده یک شعر یادگاری نوشت که خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می کنم.

یک کوچهٔ تنگ می خواهم / با کودکان گنگ / و یک مشت تنهایی / و یک پر پرستو / و دو سه قطره اشک / تا زندگی را برای چلچه ها بنویسیم / یزدانی ۷۶/۱۲/۱ شیراز

کسانیکه از آرامگاه سعدی بازدید می کنند، حتماً به «چای خانه سنتی» تشریف می برند. داخل چای خانه «حوض ماهی» توجه مردم را بسوی خود جلب می کند. کاش من چند روز دیگر در محیط شاعرانه «سعدیه» می ماندم و در کنار «حوض ماهی» اشعار سعدی را بالحن خوش می خواندم.

بلی ما همه دوستان دوره دانش افزایی فارسی همین روز جمعه بعد از بازدید آرامگاه سعدی به «حافظیه» رفتیم. محیط آرامگاه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی را به اصطلاح حافظیه می گویند.

آرامگاه حافظ شیرازی در یک محل وسیع و زیبا واقع است که البته از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور اداره می شود. وقتیکه ما به آرامگاه «بلبل

شیراز» رسیدیم، مسؤول آرامگاه آقای رسول ناظم شیرازی آنجا بود . او یک مرد شریف و صمیمی است. دوستان گروه دورهٔ دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی که دور آرامگاه حافظ جمع شده بودند.از آقای شیرازی تقاضا کردند که راجع به بلبل شیراز معلومات بدهند. ایشان در این زمینه مطالب فشرده را در چند جمله جامع بیان فرمودند که برای ما خیلی مفید و سودمند بود. اتفاقاً آن روز بر آرامگاه حافظ ، شاعر برجسته شیراز آقای سید حجت حسینی که مشهور به «باقی شیرازی» است موجود بود. ایشان به مزار حافظ چندین اشعار حافظ شیرازی را خواندند و ما هم همه در پایان هر بیت او برای ابراز احساسات مان «به به » می گفتیم . این منظره واقعاً دیدنی بود و هیچ وقت این خاطره شیرین از یاد من نخواهد رفت. سپس ما به چایخانه سنتی «حافظیه» رفتیم. منظرهٔ این چایخانه خیلی جالب بود و در دست مردی یک دیوان حافظ بود و پرسیدم . این را چه می کنی؟ گفت : می خوانم.

واقعاً مردم ایران حافظ را خیلی دوست دارند. و این شاعر بزرگ بر دل هر ایرانی جای دارد. آقای باقی شیرازی همراه ما به چایخانه سنتی «حافظیه» رفت این مرد قلندر هیچ سرو وضع تشریفاتی نداشت و بر اساس تقاضای بنده او چند بیت از دیوان حافظ را خواند و از اشعار رنگین آقای باقی شیرازی فضای چایخانه «حافظیه» معطر گشت.منظره چایخانه «حافظیه» دیدنی است بعضی از مردم چای می خورند، بسیاری از آنها قلیان می کشند. کسانی هم دیوان حافظ را می خوانند و بعضیها محفل «مشاعره » بپا می کنند. همه چای خانه سنتی ایران جاهای دیدنی است که ما بوسیلهٔ آنها به آسانی با فرهنگ اصیل ایرانیها آشنا می شویم. بنده وقتی که از «حافظیه » رخصت می شدم یک بار دیگر به آرامگاه حافظ رفتم ، دور مزار گشتم ، دعا خواندم و با حافظیه خداحافظی نمودم. البته وقت رفتن یک شعر حافظ بیادم آمد که گفته است.

نمی دهند اجازت به سیر و سفر
نسیم «خاک مصلی» و «آب رکناباد»

هنگامی که از حافظیه خارج شدیم وقت نماز مغرب شده بود ما بسوی «دروازده قرآن» حرکت کردیم. در گذشته همین دروازه قرآن فقط یک درواز ورودی بود ،که مردم بوسیله همین دروازه تاریخی ، به شهر زیبای شیراز وارد می شدند می گویند که چندین سال قبل در زمان «دیلمیان» این دروازه بنا شده است. در کنار دروازه قرآن کوه بلندی واقع گردیده است. هنگام شب مردم به تفریح بالای این کوه می روند. آرامگاه «خواجوی کرمانی» بالای همین کوه قرار دارد. این شاعر شهیر زبان فارسی در سال ۶۸۹ ه‍ ق متولد گشته و در سال ۷۵۱ ه‍ ق از این جهان فانی رخت برسته است. درباره این شاعر ممتاز زبان فارسی حافظ شیرازی چنین گفته است.

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما
دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

همان شب قرار بود در قهوه خانه سنتی «قلعهٔ کریم خان» شام بخوریم. لذا طبق برنامه ما از دروازه قرآن مستقیماً به قلعه کریم خان رفتیم و در آنجا تقریباً تمام دوستان «آب گوشت» خوردند. آب گوشت یکی از غذاهای سنتی ایران است که در یک ظرف مخصوص پخته می شود و بعداً در کاسه های کوچک از آن استفاده می کنند. ما از نحوهٔ خوردن آب گوشت اطلاع نداشتیم. جناب استاد دانشگر لطف نمودند و ما را با نحوهٔ خوردن آب گوشت آشنا نمودند. این غذای سنتی ایران خوش مزه بود و همه دوستان از خوردن آن بسیار لذت بردند. بعداً در همین قهوه خانه کریم خان دوستان چای نوش جان کردند. سپس برای استراحت به هتل پارک رفتیم. البته شب آقای ایزدی به همه دوستان برنامه فردا صبح را گفت.

شب مورخ ۷۶/۱۲/۲ (۹۸/۲/۲۱) آقای ایزدی طبق گفتهٔ خود صبح زود به هتل پارک تشریف آوردند چون صبحانه خورده بودیم ، لذا همه دوستان برای بازدید از « ارگ کریم خانی » آماده بودند. این ارگ تاریخی که مربوط به کریم خان زند است نزدیک هتل پارک بود. استاد محترم جناب دکتر دانشگر فرمودند که چون ارگ کریم خان خیلی نزدیک است لذا پیاده

می رویم.

وقتی ما به ارگ کریم خان رسیدیم راهنمای این محل باستانی آقای امیر علی مراد شاهی بر در وردی ایستاده بود او یک مرد زیرک و با استعداد بود.

ما داخل ارگ کریم خان گشتیم و از معلومات آقای امیر علی شاهی استفاده نمودیم. در این ارگ ایوان چوگان بازی .گرم خانه . اتاق و حمام اختصاصی کریم خان و خانواده اش دیدنی بود. هزینه ورود به ارگ کریم خان برای مردم داخلی ۵۰۰ ریال و برای خارجی ۱۰۰۰ ریال بود.

سپس ما به راهنمای آقای امیر علی مراد شاهی به « موزه پارس» رسیدیم. این جای تاریخی قبلا «کوشک وکیل» بوده و حالا به موزه پارس تبدیل گشته است. در این موزه نسخه های خطی دیوان خواجه حافظ شیرازی نسخه خطی گلستان و نسخه های متعددی از قرآن مجید وجود داشت.

می گویند از ارگ کریم خان تاموزه پارس تونلی بوده و کریم خان زند از مهمانان خود در این ساختمان زیبا پذیرای می کرده است. وقتی از موزه پارس بازدید کردیم بعداً به حمام «وکیل» رفتیم. در گذشته این محل باستانی حمام عمومی مردم شیراز بوده است. ما از گرم خانه و خزینه های حمام وکیل بازدید کردیم. برای جهان گردان این حمام باستانی خیلی جالب است. ورود به حمام وکیل برای مردم داخل ایران ۵۰۰ ریال و برای خارجیها ۵۰۰۰ ریال بود.

همین روز جزئی از برنامه های ما این بود که از «سرای مشیر» بازدید کنیم. وقتیکه از حمام وکیل بیرون آمدیم. به همهٔ دوستان گفته شد که چون سرای مشیر نزدیک حمام وکیل است لذا پیاده خواهیم رفت.

سرای مشیر جای دیدنی است و این محل باستانی بازارهای بسیار زیاد دارد مثلاً بازار وکیل ، بازار اردو ... دوستان در بازار خیلی زیاد گشتند و طبق ذوق نیاز خود اجناس ایرانی و خارجی را خریدند . من در این بازارهای بزرگ و پیچیده از دوستان جدام شدم و راه راگم کردم.بعداً بوسیلهٔ تاکسی به هتل پارک آمدم سپس برای استراحت به اتاق خود رفتم، چون زیاد خسته شده

بودم به خواب سنگین فرو رفتم.

بعد از ظهر همین روز به «موزه نظامی عفیف آباد» رفتیم. مسؤول این موزه آقای « سید عباس ساداتی» بود. وقتیکه ما از موزه بازدید می کردیم آقای ساداتی همراه ما بود و راجع به اشیاء موزه توضیح می داد.

موزه نظامی داخل باغ بزرگ عفیف آباد واقع است. موزه نظامی چند طبقه است. طبقه بالا تالارهای بزرگ دارد و این تالارها دیدنی است.

ساختمان زیبای موزه نظامی درگذشته خانه مظفرالدین شاه قاجار والی پارس بوده است. بعداً این محل تاریخی در اختیار فرح پهلوی بوده و فعلاً همه اشیای محل پذیرای از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور حفظ شده است.

داخل موزه نظامی چایخانه سنتی موجود است. مردم که از موزه نظامی دیدن می کنند ،بعداً به چایخانه رفته و چای می خورند و دوستان ما هم در این چایخانه چای خوردند ، و از محیط زیبای چای خانه لذت بردند. روز شنبه قرار بود از « باغ ارم » نیز بازدید کنیم. لذا از موزه نظامی مستقیماً به باغ ارم رفتیم . ولی نزدیک در ورودی باغ به ما گفته شد که امروز تعطیل است.

البته آقای ایزدی خود را معرفی کرد . سپس با اجازه به باغ وارد شدیم. متأسفانه آنشب برق رفته بود لذا بدون بازدید از باغ بیرون آمدیم . البته استاد دانشگر فرمودند. اگر فردا فرصت بود ، ما اینجا دوباره می آییم. چون وقت شام نزدیک بود ما در هتل «والا پیننزا» رفتیم و همه دوستان غذای مخصوص ایرانی نوش جان کردند.

دوستان کره ای در بازی عامیانه کره «دب دب» مشغول و مرکز توجه همه دوستان گشته بودند. سپس ما ماشین سوار شده و به هتل پارک آمدیم. بعضی از دوستان به هتل رفتند ولی اکثریت دوستان به زیارت «حضرت شاهچراغ» رفتند. آنشب بارانی بود و باران می بارید ولی هوا چندان سرد نبود. دوستان به زیارت حضرت شاهچراغ شرفیاب شدند. سپس ما در ماشین سوار شده و به هتل پارک آمدیم. البته آقای ایزدی برنامه یک شنبه را چنین

اعلام نمود. بازدید از «تخت جمشید» و «نقش رستم». شب به خیر و خوشی گذشت. صبح آقای ایزدی طبق وعده به هتل پارک رسید و من شخصاً خیلی زیاد خوشحال بودم زیرا که آن روز از تخت جمشید و نقش رستم بازدید می‌کردیم.

ما دوستان دورهٔ دانش افزایی از هتل پارک ساعت ۸ و بیست دقیقه بوسیله ماشین حرکت کردیم. در این مسافرت دوستانه من و استاد دانشگر باهم نشسته بودم. در راه از استاد مهربان سئوال می پرسیدم ایشان از در لطف پاسخ می داد. در دوران سفر شیراز من از محضر استاد ارجمند جناب دکتر دانشگر استفاده زیادی نمودم.

بلی: بین شیراز و تخت جمشید «مرودشت» می آید که یکی از شهرهای استان فارسی بشمار می رود و آنجا ماشین توقف کرد. استاد دانشگر پائین رفت و از یک مغازه «نارنگی» خرید.

ماشین حرکت کرد. استاد دانشگر قسمتی از نارنگی ها را بین دوستداران زبان و ادبیات فارسی تقسیم کردند و درمیان ماشین صحبتهای شیرینی جاری بود که آقای ایزدی گفت: به «تخت جمشید» رسیدیم. ساعت ۹/۳۰ شده بود چون ما از ماشین پائین آمدیم. همهٔ دوستان به آقای راننده گفتند: خسته نباشید. بعداً استاد دانشگر بین شاگردان نارنگی ها را تقسیم کردند. و به همه توصیه نمودند که پوست های نارنگی را یکجا جمع کنید. سپس پوست ها را یکی از دوستان در یک مشما جمع نمود. منظور استاد دانشگر این بود که در همه جا نظافت را رعایت کنیم.واقعاً مردم ایران با فرهنگ هستند و نظافت را خیلی دوست دارند چه در خانه باشد، چه در بازار و چه خیابان یا صحرای تخت جمشید، زیرا که نظافت نصف ایمان است. من این درس استاد دانشگر را هیچ وقت فراموش نخواهم کرد.

تمام دوستان از دامنه یک کوه بلند بسوی «تخت جمشید» حرکت کردند. این تخت تاریخی از دوره طلایی هخامنشان به یادگار مانده است. شاهان آن دوره ۲۵۰۰ سال قبل تخت جمشید را بنا کرده اند. امروز این مقام

تاریخی از میراثهای فرهنگی کشور ایران بشمار می رود.

وقتی ما به تخت جمشید رسیدیم جناب دکتر ایزدی آقای حسین خانی را معرفی کردند که ایشان راهنمای تخت جمشید بودند. هر جا که رفتیم او همراه ما بود. ما راجع به تخت جمشید از معلومات این مرد فاضل استفاده نمودیم. در تخت جمشید کاخ های زیادی وجود دارد ما از همهٔ کاخها بازدید کردیم «کاخ تچر» از کاخهای اختصاصی داریوش بزرگ و «کاخ هدیش» از خشایار شاه بوده است. البته کاخ انتظار، کاخ آپادنا، کاخ صدستون و کاخ شورای مرکزی نیز از آثار باز مانده شاهان هخامنشی هستند.

کاخهای داریوش کبیر و خشایار شاه خیلی بزرگ هستند. کاخ صدستون سنگی محل پذیرایی بوده و این کاخها چوبی بوده اند. که البته به مرور زمان از بین رفته اند. می گویند که ناصر الدین شاه قاجار همیشه برای سیر و تفریح به اینجا می آمده است.

در تخت جمشید «داریوش سوم» مدفون و قبرش در یک غار کوه موجود است. کسانیکه به تخت جمشید می روند از قبرداریوش سوم نیز بازدید می کنند. این محل خیلی زیبا و دیدنی است. وقتیکه ما در کاخهای باستانی هخامنشینان می گشتیم آقای حسین خانی توجه ما را بسوی نوشته‌های این دوره باشکوه مبذول گردانید. من قبلاًراجع به این نوشته های تاریخی معلومات داشتم. البته روز یک شنبه ۷۶/۱۲/۳ (۹۸/۲/۲۲م) این نوشته های باستانی را از نزدیک دیدم.

بقول آقای حسین خانی این همه نوشته های تخت جمشید به خط میخی به زبانهای بابلی و پارسی باستانی نوشته شده است. زبانشناسان دنیا از این نوشته های با ارزش در نوشته های خود استفاده زیادی نموده اند.

در تخت جمشید «حرمسرای هخامنشیان» از آثار باستانی بیادگار بازمانده است. البته این محل کهن حالا به «موزه تخت جمشید» تبدیل گشته است. ما همه از این موزه تاریخی بازدید کردیم. بر در ورودی آقای رمضان صادقی نگهبان موزه ایستاده بود و به ما همه خوش گفت. آقای صادقی مرد

صمیمی بود و برای بنده را راجع به اشیای این موزه معلومات زیادی دادند.

در همین تخت جمشید محمد رضا شاه پهلوی جشن ۲۵۰۰ ساله شهنشاهی سلطنت ایران را تجلیل نموده بود در این مراسم پرشکوه سران ۸۰ کشور مختلف جهان شرکت کرده بودند. همین روز ما از ساکن «کنفرانس سران» نیز بازدید کردیم و آن ۸۰ چادر را نیز دیدیم که برای خانواده های کشورهای مختلف جهان درست شده بودند.فاعتبروا یا اولی الابصار...

من با چند جوان که از کرمان تشریف آورده بودند از محل مراسم بازدید نمودیم و در آنجا چند ردیف صندلی درست شده بود. البته در ردیف بالا فقط سه صندلی موجود بود. من از روی تفنن روی صندلی وسط برای لحظه ای نشستم و از این مقام شاهانه منظره زیبای تخت جمشید را مشاهده نمودم.

روز یک شنبه قرار بود که بعد از تخت جمشید ما از «نقش رستم» بازدید کنیم. ولی موفق نشدیم که از آثار باستانی «نقش رستم» استفاده کنیم. زیرا که وقت کم بود و همان روز ما بایستی بوسیلهٔ هواپیما از خاک حافظ و سعدی بسوی تهران حرکت می کردیم و بقول استاد دانشگر اگر زندگی بود بار دیگر از «نقش رستم» بازدید می کنیم. لذا ما بزودی از تخت جمشید بسوی شیراز حرکت کردیم. وقتیکه شیراز رسیدیم طبق برنامه به «باغ ارم» رفتیم و فقط ۱۵ دقیقه در این باغ تاریخی گشتیم. از اینجا مستقیماً به هتل پارک برگشتیم.

مسافرت شیراز در یک فضای دوستانه به پایان رسید. من شیرازی ها را از نزدیک دیدم ، واقعاً مردم دوست داشتنی هستند. ایشان به فارسی مخصوص «گویش شیرازی» صحبت می کنند.ما هرجا که رفتیم شیرازی ها به ما صمیمانه خوش آمدید گفتند. مسافرت ما در محیط روح پرور حافظ و سعدی خیلی خوش گذشت طی این مسافرت استاد دانشگر هرجا که به ما درس فارسی می داد، زبان دانشجویان دورهٔ دانش افزایی را اصلاح می‌کرد. مثلاً بنده در تخت جمشید کلمه «کمرا» را بکار بردم استاد گرامی به این واژه انگلیسی متوجه شدند ، فرمودند : آقای سیال کاکر در آینده «کمرا» نگوئید

«دوربین» بگوئید . همین طور وقت بازگشت از شیراز به تهران استاد دانشگر از دانشجویی پرسید رانندهٔ هواپیما را چه می گویند ؟

دانشجو خاموش ماند و هیچ پاسخ نداد. من که نزدیک استاد ارجمند نشسته بودم به آواز بلند گفتم :

«خلبان» استاد دانشگر متوجه شد و گفت ببین آقای سیال کاکر درست جواب داد. خلاصه اینکه مسافرت شیراز خاطرات زیاد داشت و من هیچ وقت این خاطرات شیرین را فراموش نخواهم کرد. چون روز دوشنبه تاریخ ۷۶/۱۲/۳ در دانشکده تربیت مردس تهران ساعت ۳ بعد از ظهر برنامه اختتامیه دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی داشتیم، لذا ما روز یک شنبه ساعت ۲/۳۰ از هتل پارک بسوی فردگاه شیراز بوسیله ماشین حرکت کردیم. هواپیمای جمهوری اسلامی ایران ساعت ۵ بعد از ظهر بسوی تهران حرکت کرد. و ساعت ۶/۴۰ دقیقه به فرودگاه بین المللی مهر آباد رسید. ما یک بار دیگر از هوای معتدل به محیط سرد تهران وارد شدیم. ماشین منتظر ما بود همهٔ دوستان در ماشین سوار شده و بسوی مهمانسرای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی حرکت کردند. چون زیاد خسته شده بودیم. بزودی شام را خوردیم و بعداً همه دوستان به اتاقهای خود برای استراحت رفتند.

روز دوشنبه چون «برنامه اختتامیه »بود همه دوستان خوش حال بودند که فردا انشاءالله «گواهی نامه » و «جوایز» را خواهند گرفت . طبق برنامه روز دوشنبه ما و همه دوستان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی از مهمانسرای فرهنگستان زبان ، بسوی دانشگاه تربیت مدرس حرکت کردیم.

برنامهٔ اختتامیه با تلاوت قرآن مجید آغاز گردید. سعادت تلاوت بر عهده آقای «فخر الدین خاکساری» بود.سپس استاد آقای «دکتر نعمت الله ایران زاده» راجع به دوازدهمین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی سخنرانی کوتاه ایراد نمودند.

بعداً جناب دکتر دانشخر بمناسبت این برنامه اختتامیه سخنانی فشرده گفت. سپس شاعر توانا آقای «نصر الله مردانی » اشعار خود را به حاضرین

جلسه تقدیم نمود. چون استاد مهربان جناب «عبدالجبار کاکایی» تشریف نیاورده بود . اشعار او را آقای دکتر ایران زاده قرائت نمود. سپس استاد ابو القاسمی به نو به خود حرفهای خوبی ارائه نمود. سخنران آخر این جلسه پرشکوه استاد گرامی جناب دکتر غلامحسین زاده بود که سخنان مفیدی ایراد نمودند. همین طور چند نفر از دانشجویان به نمایندگی کشورهایی خود سخنان کوتاه بیان نمودند.

در پایان سخنرانیها استاد دکتر غلامحسین زاده ، استاد دانشگر ، استاد ابو القاسمی ، آقای فضل الرحمان ملک و آقای مجیب الرحمان بین شرکت کنندگان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی «گواهی نامه » و «جوایز » را تقسیم نمودند. بعداً مهمانان این جلسه پرشکوه برای پذیرایی دعوت گردیدند.

دوره دانش افزایی از لحاظ آموزش زبان و ادب فارسی خیلی مفید بود. من در این دوره فشرده ایران زمین ، ایرانیها را از نزدیک دیدم ، واقعاً ایرانیها مردم با فرهنگ بوده و در زندگی خود نظم بیشتری دارند. از دوره هخامنشی گرفته تا امروز ایران زمین ، فرهنگهای گوناگونی ایجاد کرده است. بنده که از مراکز فرهنگی و هنری بازدید کردم ، سرانجام به این نتیجه رسیدم که فرهنگ سرزمین ایران خیلی متنوع ، غنی و تواناست و جهانگردان را مراکز باستانی ایران از طرف سازمان میراث فرهنگی کشور اداره می شود .

بلی ، من فارسی را فقط در کتابها خوانده بودم البته در این دوره چکیده دانش افزایی فارسی را از فارسی زبانان شنیدم و در این مدت کوتاه با آنان بزبان شیرین ایشان صحبت های شیرین داشتم . فکر می کنم اگر چند ماه دیگر در ایران می ماندیم زبان فارسی را بکلی یاد می گرفتیم ، زبان فارسی یک زبان زنده و دارای ویژگیهای زیادی است.دولت جمهوری اسلامی ایران نگهبان این زبان باستانی و تاریخی است. زبان حافظ و سعدی زبان ملی و رسمی دولت ایران است. ادبیات فارسی خیلی غنی است. هزارها کتاب در این زبان شیرین تألیف و تصنیف شده است. امروز از طرف «فرهنگستان زبان و ادب

فارسی » اصطلاحات و واژه‌های تازه درست می شود و جای لغات انگلیسی، فرانسوی و روسی را می گیرد . تا دیروز مردم ایران کلمات ، تأثر ، تست ، دپارتمان ، فاکس ، تیراژ ، پارلیمان ،ترمینال ، را بکار می بردند . ولی امروز جای این واژه های بیگانه را لغات مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نمایش ، آزمون ، بخش یا گروه ، دور نگار ،شمار ، مجلس و پایانه گرفته اند، کوشش های فرهنگستان قابل ستایش است. البته این کارها وقت در بر می گیرد و دقت زیاد می خواهد .

در دانش افزایی زبان وادبیات فارسی از هر لحاظ جالب و جامع بوده البته اگر از دانشگاههای ایران نیز بازدید می کردیم به نفع همه شرکت کنندگان دورهٔ دانش افزایی تمام می شد . متأسفانه ما از بازدید این مراکز علمی محروم ماندیم.

خوشبختانه روز دوشنبه تاریخ ۷۶/۱۲/۴ برابر با ۹۸/۲/۲۳ م من به دعوت آقای «حسن حیدری» ساعت ۹/۳۰ دقیقه صبح بـه دانشگـاه تـهران رسیدم. اینجا من و آقای حسن حیدری فقط به دانشکده «ادبیـات و عـلوم انسانی » رفتیم چون رشته بنده ادبیات است لذا ما مستقیماً به «گروه ادبیات فارسی » رفتیم. یک نفر از دفتر خود بیرون آمد آقای حسن حیدری گفت :

ایشان آقای «دکتر اسماعیل حاکمی » و مدیر گـروه ادبیـات فـارسی هستند

اقای حیدری مرا معرفی کرد. استاد حاکمی به بنده خوش آمدید گفت و همراه ما به دفتر خود بازگشت . من با دکتر حاکمی مشغول صحبت بودم که چند استاد دیگر گروه ادبیات فارسی تشریف آوردند. مثلاً «دکتر تـرابـی» و «دکتر معظمی» البته انتظار «دکتر مظاهر مصفا» و « دکتر شفیع کدکنی» را نیز داشتیم، ولی ایشان تشریف نیاوردند. این جلسه مختصر با اسـاتید زبـان و ادبیات فارسی همیشه در یادهای من خواهد ماند.

من به نوشته های آقای دکتر محمد رضا باطنی و آقای «دکتر مـحسن ابوالقاسمی » علاقه زیاد دارم. لذا برای دیدار این علمای ادب به همراه دوست

مهربان آقای حسن حیدری به «بخش زبانشناسی» رفتم. متأسفانه ،آنروز زبانشناس معروف جناب «دکتر باطنی» اصلاً تشریف نیاورده بود. و جناب «دکتر ابوالقاسمی» در بخش زبانشناسی موجود نبود. واقعاً ناراحت شدم. در دل فقط همین گفتم: یار زنده و صحبت باقی.

سپس با آقای حسن حیدری که در «گروه ادبیات فارسی» دانشجوی دکترا بود به کلاس رفتیم. وقتی وارد کلاس شدیم ، درس حافظ جاری بود . و پیر مردی آرام آرام توضیحات اشعار حافظ شیرازی را می داد. این مرد فاضل توجه مرا بسوی خود جلب کرد این استاد بزرگ جناب دکتر اسلامی بودند. ایشان طی درس از من پرسیدند ، خسته که نشدی؟

گفتم:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که در سینه داری

استاد گرامی تبسم کرد و درس خود را ادامه داد . وقتیکه درس به پایان رسید. من از دکتر اسلامی تقاضا کردم که در دفترچه بنده امضاء نمایند. ایشان از در لطف در دفتر من این کلمات را نوشتند و امضاء کردند . «دیدار با جنابعالی برای اینجانب موجب مسرت و خوشحالی است»

واقعاً استاد اسلامی مرد فاضل بودند. در حافظ شناسی خیلی وارد بودند. من از این استاد با صفا مطالب با ارزشی یاد گرفتم.

روز سه شنبه تاریخ ۷۶/۱۲/۵ برابر با ۹۸/۲/۲۴ م ما همه دوستان دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی آزاد بودیم هر کس طبق برنامه خود در شهر زیبای تهران می گشت . من به خیابان انقلاب رفتم کتابهای فارسی مورد نیاز خود را خریداری نمایم.

روز چهارشنبه قرار بود که ما از تهران بسوی کراچی حرکت کنیم. لذا در تاریخ ۷۶/۱۲/۶ برابر با ۹۸/۲/۲۵م ما بوسیله هواپیمای جمهوری اسلامی ایران بسوی کراچی ساعت ۱۲/۱۵ دقیقه بوقت ایران حرکت کرده و تقریباً سه ساعت بعد به فرودگاه بین المللی کراچی رسیدیم. دوستان لاهور و حیدرآباد

همان روز به شهرهای خود رفتند. البته بنده و ۴ نفر دیگر از راولپندی و لاهور در خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران شب استراحت کردیم.

روز جمعه در تاریخ ۷۶/۱/۷ بنده بوسیله هواپیما از کراچی بسوی کویته حرکت کردم . بعد از مسافرت یک ماهه خیلی زیاد خسته شده بودم چون به منزل رسیدم ، فوراً خوابیدم وبه خواب عمیقی فرو رفتم.

سرانجام روزهای شیرین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در شهر زیبایی تهران بپایان رسید.

من از این ایام فراموش نشدنی خاطرات فراوان دارم که در این صفحات مختصر اصلاً نمی گنجد. در روزهای دانش افزایی من در یک محیط سالم فارسی با دوستان ایرانی و شرکت کنندگان دوره دانش افزایی همیشه بزبان حافظ و سعدی صحبت می‌کردم.واژه ها و جملات زبان فارسی از قبیل:سلام، خسته نباشی ، خواهش می کنم ،دست شما درد نکند ، قربانت بشم ، بسلامتی... بر صفحه دل همیشه ثبت شده است.

در پایان من از مسؤولین «گروه اجرایی گسترش زبان فارسی » و مهربانیهای استاد دکتر غلامحسین زاده و جناب دکتر دانشگر و نیز از لطفهای راهنمایان مسؤول این دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی آقایان استاد عظیم زاده ، فخر الدین خاکساری ، حسین خاکساری ، حسن حیدری ، مقتدری ، خانم فاطمه عظیمی ، خانم مینا عظیمی و خانم مهربان را هیچ وقت در زندگی فراموش نمی کنم.

دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی سرانجام بپایان رسید.ولی خاطرات شیرین این دور دل و دماغ بنده را همیشه تازه خواهد کرد. استاد ابوالقاسم فردوسی چه خوب سروده است.

توانا بود هر دانا بود

نه دانش دل پیر برنا بود

*****

کتابها و نشریات تازه

آینهٔ مظهر :
(نعتیه کلام) (یعنی مظهر انوار هو) تألیف و سرودهٔ : تاج محمد مظهر صدیقی قادری صابری.

ناشر : مجلس قادریهٔ صابریّه . یکّه توت شریف . پیشاور. ۳۲۴ ص. جلد رنگین . نقاشی های دلاویز و خوش نویسی های روح نواز و تصاویر بسیار دلربا و دیده نواز. مجموعهٔ مطالب این کتاب ارزنده . حمد ونعت و مدح و منقبت است وهمهٔ آنها دربارهٔ ذات باری تعالی و حضرت رسول اکرم محمد مصطفی [illegible] - و صحابهٔ کرام [illegible] وائمهٔ اطهار [illegible] و اولیاء الله [illegible] است. علاوه براین ، دربارهٔ شجره های سلسلهٔ قادریهٔ رحمانیهٔ حافظیّه . شجرهٔ عالیّهٔ قادریّهٔ نیازیّهٔ شریف . شجرهٔ عالیهٔ چشتیهٔ صابریّهٔ دیشانویهٔ شریف . شجرهٔ عالیهٔ قادریهٔ نیازیّهٔ شریف . ترجمهٔ نماز منظوم - دُعا . و چندین قطعهٔ مادّه تاریخ و قصیدة الغوثیه و درود تاج و چند مطلب جالب دیگر در این کتاب آمده است. زبان نگارش و بیان اشعار به زبان اردو و فارسی و عربی است . و همهٔ اشعار یک نوع جذبهٔ روحانی و وجد عارفانه در بردارد. این کتاب با کاغذ اعلی و جلد زیبا و رنگین و تصویر گنبد خضرا. روضهٔ مبارکهٔ حضرت رسول اکرم [illegible] . و تجلید ارزنده به خدمت عاشقان حضرت رسول اکرم [illegible] اهدا شده است .

سَبْ رَس (مجلّهٔ ماهمامه . ج ۵۹ . ش ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) ۱۴۰ ص . اکتبر - نومبر دسامبر ۱۹۹۷م . چاپ حیدرآباد دکن).

این مجله به زبان اردو و به سردبیری آقای مغنی تبسم منتشر می شود . مطالب این شماره بدین ترتیب است:آپ کا بیتی (دختر شما) از اختر حسن. تهذیب کیا هے (= فرهنگ و تمدن چیست ؟) از : نگار سجاد . کشمیری زبان مین چند مثنویان (= چند مثنوی در زبان کشمیری) از : غلام نبی خیال . گوشهٔ چارلس بودلیر (ترجمه به اردو) از مظهر مهدی . (نظمین) اشعار از : افتخار نسیم ، سیّده حنا ، فاطمه تاج. غزلیات :حسن داد خان . عشرت ظفر . عزم بهزاد ، خواجه رضی حیدر ، احسن سلیم ، غلام مرتضی راهی . مصطفی شهاب . زبیر شفائی ، جمال اویسی ، رئیس الدین . دکتر سلمان عباس .

همان روز به شهرهای خود رفتند. البته بنده و ۴ نفر دیگر از راولپندی و لاهور در خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران شب استراحت کردیم.

روز جمعه در تاریخ ۷۶/۱/۷ بنده بوسیله هواپیما از کراچی بسوی کویته حرکت کردم . بعد از مسافرت یک ماهه خیلی زیاد خسته شده بودم چون به منزل رسیدم ، فوراً خوابیدم وبه خواب عمیقی فرو رفتم.

سرانجام روزهای شیرین دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی در شهر زیبایی تهران بپایان رسید.

من از این ایام فراموش نشدنی خاطرات فراوان دارم که در این صفحات مختصر اصلاً نمی گنجد. در روزهای دانش افزایی من در یک محیط سالم فارسی با دوستان ایرانی و شرکت کنندگان دوره دانش افزایی همیشه بزبان حافظ و سعدی صحبت می‌کردم.واژه ها و جملات زبان فارسی از قبیل:سلام، خسته نباشی ، خواهش می کنم ،دست شما درد نکند ، قربانت بشم ، بسلامتی... بر صفحه دل همیشه ثبت شده است.

در پایان من از مسؤولین «گروه اجرایی گسترش زبان فارسی » و مهربانیهای استاد دکتر غلامحسین زاده و جناب دکتر دانشگر و نیز از لطفهای راهنمایان مسؤول این دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی آقایان استاد عظیم زاده ، فخر الدین خاکساری ، حسین خاکساری ، حسن حیدری ، مقتدری . خانم فاطمه عظیمی ، خانم مینا عظیمی و خانم مهربان را هیچ وقت در زندگی فراموش نمی کنم.

دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی سرانجام بپایان رسید.ولی خاطرات شیرین این دور دل و دماغ بنده را همیشه تازه خواهد کرد. استاد ابوالقاسم فردوسی چه خوب سروده است.

توانا بود هر دانا بود
نه دانش دل پیر برنا بود

*****

کتابها و نشریات تازه

آیینهٔ مظهر :
(نعتیه کلام) (یعنی مظهر انوار هو) تألیف و سرودهٔ : تاج محمد مظهر صدیقی قادری صابری.

ناشر : مجلس قادریّهٔ صابریّه . یکّه توت شریف ، پیشاور. ۳۲۴ ص جلد رنگین ، نقاشی های دلاویز و خوش نویسی های روح نواز و تصاویر بسیار دلربا و دیده نواز. مجموعهٔ مطالب این کتاب ارزنده ، حمد ونعت و مدح و منقبت است وهمهٔ آنها دربارهٔ ذات باری تعالی و حضرت رسول اکرم محمد مصطفی [illegible] - و صحابهٔ کرام و ائمهٔ اطهار و اولیاء الله است. علاوه براین ، دربارهٔ شجره های سلسلهٔ قادریّهٔ رحمانیهٔ حافظیّه . شجرهٔ عالیّهٔ قادریّهٔ نیازیّهٔ شریف . شجرهٔ عالیهٔ چشتیهٔ صابریّهٔ دیشانویهٔ شریف . شجرهٔ عالیهٔ قادریهٔ نیازیّهٔ شریف . ترجمهٔ نماز منظوم - دُعا . و چندین قطعهٔ مادّه تاریخ و قصیدة الغوثیه و درود تاج و چند مطلب جالب دیگر در این کتاب آمده است. زبان نگارش و بیان اشعار به زبان اردو و فارسی و عربی است ، و همهٔ اشعار یک نوع جذبهٔ روحانی و وجد عارفانه در بردارد. این کتاب با کاغذ اعلی و جلد زیبا و رنگین و تصویر گنبد خضرا. روضهٔ مبارکهٔ حضرت رسول اکرم [illegible] . و تجلید ارزنده به خدمت عاشقان حضرت رسول اکرم [illegible] اهدا شده است .

سَبْ رَس (مجلّهٔ ماهنامه ، ج ۵۹ ، ش ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) ۱۴۰ ص . اکتبر ، نوامبر دسامبر ۱۹۹۷م ، چاپ حیدرآباد دکن).

این مجله به زبان اردو و به سردبیری آقای مغنی تبسم منتشر می شود . مطالب این شماره بدین ترتیب است:آپ کا بیتی (دختر شما) از اختر حسن. تهذیب کیا هـ (= فرهنگ و تمدن چیست ؟) از : نگار سجاد . کشمیری زبان مین چند مثنویان (= چند مثنوی در زبان کشمیری) از : غلام نبی خیال ، گوشهٔ چارلس بودلیر (ترجمه به اردو) از مظهر مهدی ، (نظمین) اشعار از : افتخار نسیم ، سیّده حنا ، فاطمه تاج. غزلیات :حسن داد خان ، عشرت ظفر ، عزم بهزاد ، خواجه رضی حیدر ، احسن سلیم ، غلام مرتضی راهی ، مصطفی شهاب ، زبیر شفائی ، جمال اویسی ، رئیس الدین . دکتر سلمان عباس .

نعمت انور غوری، عرفان پربهنوی، بهگوان داس اعجاز، فاطمه تاج، شفیع الله خان راز اتاوی، سلیم محیی الدین.

همچنین بررسی مطالب گوناگون و قصّه و افسانهٔ جدید اردو و مطالعه و نقد و نظر مطالب کتاب های چاپ شده در این شمارهٔ «سب رس» آمده است. این مجلّه علاوه بر داخل هندوستان در پاکستان نیز خواننده بسیار دارد.

مجلّهٔ «سب رس» از سال ۱۹۳۸م تاکنون ۱۹۹۸م (۶۰ سال) مرتب نشر می یابد و این شماره به یادگار سید محی الدین قادری متخلص به «زور» منتشر شده است.

مجلة المجمع العربي الباكستاني (ج ۲ ، ش ۵) ، ۱۹۶۰ ، ۵۷ ص. چاپ لاهور (۱۴۱۸ هق ۱۹۹۷م).

این مجله به زبان عربی هر سه ماه یک بار منتشر می شود. سردبیری آن بر عهدهٔ استاد عربی و فارسی آقای دکتر ظهور احمد اظهر است که ریاست دانشکدهٔ ادبیات و علوم شرقیهٔ (دانشکدهٔ خاورشناسی) لاهور را بر عهده دارد. در این شماره سه مقاله آمده است: «تعليم اللغة العربية كلغة الاجنبيه»، از: دکتر عبدالحمید، «المرأة فی شعر عمر بهاء الدين الاميری» از: دکتر زینب محمد صبری بیری جیکلی، «ديوان القاضی طلامحمد البشاوری» به تحقیق و تقدیم و شرح آقای دکتر ظهور احمد اظهر. جمعاً مطالب ادبی و اجتماعی همراه قصاید و غزلیات عربی قاضی طلا محمد پیشاوری این مجله را خواندنی و جالب و ارزنده کرده است.

خبرنامهٔ همدرد (اردو، ج ۳۸، شماره ۴ و ۵) آوریل و مه ۱۹۹۸م، ۵۰ ص

این مجله به سردبیری و مسؤولیت مؤسسهٔ همدرد (بنیاد همدرد) در کراچی به صورت ماهانه چاپ و نشر می شود. این مجله در موضوع بهداشت و حکمت قدیم (= طب قدیم) و مسائل تربیتی و اجتماعی می باشد. تقریباً همهٔ موضوعات آن تحت نظامت و نظارت آقای حکیم محمد سعید ریاست مؤسسهٔ ملّی همدرد نوشته و ترتیب و تنظیم می یابد. این شماره، فارغ التحصیلان دانشگاه همدرد و امور مربوط به بیت الحکمة را بررسی می‌کند و مقالهٔ «نقطهٔ همدرد: تعلیم» از حکیم محمد سعید جالب و خواندنی است.

پیام (برای گسترش فکر و آگاهی) ـ ماهنامه:
سردبیر : دکتر ثاقب اکبر ، باهمکاری : ضرغام حیدر ، علی عباس ، مزمل حسین ، ج ۳ ، شماره ۱۱ ، مه ۱۹۹۸م، ۸۰ ص.

ماهنامه یی است عقیدتی و اعتقادی (عقاید اسلام). نویسندگان عبارتند از : انوار حیدر بلگرامی ، نوابزاده نصر الله خان ، سید محمد علی ، ثاقب اکبر ، محمد اشفاق چغتایی ، ضرغام الطاف . این مجله برای تنویر افکار مردم و عقاید اسلامی و فرهنگ و اخلاق و ادب و علوم قرآنی بسیار مناسب است . ازطرف «اخوت ترست » (وقف اخوت) اسلام آباد ـ منتشر می شود.

الادب (اردو ـ انگلیسی):

۱۹۹۷ - ۱۹۹۸م (به مناسبت پنجاهمین سال زرّین تأسیس پاکستان)

مجلۀ دانشکدۀ اسلامی دولتی شهر قصور (در ۳۰ کیلومتری لاهور) است که به سرپرستی دکتر محمد ذوالفقار علی رانا و سردبیری سید اظهر علی کاظمی و سرفراز احمد معین باهمکاری سیدمقصود حسنی ، عطاء الرحمن،محمد سعید ، زاهد احمد ، محمد ارشد شاهد ، محمد افضل ، عبدالستار بهوجه و خالد لطیف در دو بخش اردو (۴۹۸ ص) و انگلیسی (۱۹۰ص) و تصاویر رنگین ، جلد گلاسه و تزیین زیبا، با تیراژ ۱۵۰۰ نسخه منتشر شده است.

آواز اخلاق : ماه آوریل وماه مه (۲ شماره) ، ۱۹۹۸م:
مدیر و سردبیر : حکیم محمد سعید ، محل نشر و توزیع ، بنیاد ملی همدرد (کراچی)

این مجله مشتمل بر مطالب دینی ، اخلاقی ، اجتماعی ، ادبی ، جامعه شناسی و تعلیم و تربیت است. کلیه مطالب آن خواندنی و سودمند است.

خلافت علی منهاج نبوت و نظامش درعصر حاضر (فارسی دری):

تألیف دکتر اسرار احمد ، ناشر : تحریک (جنبش ، نهضت) خلافت پاکستان. این کتاب مجموعه یی خواندنی و جالب است ازچهار خطبه شامل سخنرانی‌های مؤلف که بر اساس نظریۀ خلافت اسلامی برای تأسیس نشر پاکستان در محافل و مجالس ایراد کرده است. عنوان های داخل کتاب بدین

قرار است :«تقدیم »، خطبهٔ اول : نوید خلافت بین المللی ، خطبهٔ دوم : طرح سیاسی نظام خلافت در زمان حاضر ، خطبهٔ سوم : طرح اجتماعی و اقتصادی نظام خلافت ، خطبهٔ چهارم : طریق نبوی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دربارهٔ استقرار خلافت. این کتاب باکاغذ اعلا و جلد شمیز رنگین در ۲۲۸ صفحه چاپ شده و در لاهور و سر تا سر پاکستان و افغانستان و ایران با تعداد ۲۲۰۰ نسخه به بهای ۸۴ روپیه منتشر شده است.

اقبال ریویو Iqbal Review انگلیسی :

مجلّهٔ ماهانهٔ آکادمی اقبال (به مناسبت پنجاهمین سال زرّین پاکستان) ماه اکتبر ۱۹۹۷م . سردبیر :محمد سهیل عمر، ناشر : اقبال آکادمی (= آکادمی اقبال)، لاهور .

این مجله در ۱۷۷ صفحه دربارهٔ اقبال شناسی ، تصور پاکستان ، تأسیس پاکستان ، تاریخ و ادب ، جامعهٔ پاکستان و جهان اسلام است . نویسندگان دکتر جاوید اقبال (فرزند علامه دکتر اقبال) ، عبدالله احسن ، دکتر سید حسین نصر ، دکتر محمد حمید الله ،دکتر محمد سهیل عمر ، دکتر محمد اکرم چغتایی ، دکتر لوس لوپیز پرالت و ... می باشند. مطالب این شماره به کتاب شناسی و سؤال و جواب خوانندگان ومطالب ارزندهٔ اقبال شناسی اختصاص دارد.

فکر و نظر (اردو)(ویژه نامهٔ نسخه های خطی : مخطوطات):

مجلهٔ فکر و نظر از طرف ادارهٔ تحقیقات اسلامی و دانشگاه بین المللی اسلامی -اسلام آباد منتشر می شود . جلد ۳۵ ، شمارهٔ ۲ و ۳ ، اکتبر و دسامبر ۱۹۹۷م ، ژانویه ،مارس ۱۹۹۸م / ۱۴۱۸ هق. مدیر و سردبیر : دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن . مطالب این شماره درباره نسخ خطی است که به قلم نویسندگان و نسخه شناسان معروف پاکستان نوشته شده اند.

من و تو (مجموعهٔ شعر) (فارسی دری):

سرودهٔ : ارشاد اللّه خان به زبان انگلیسی با ترجمهٔ (برگردان) فارسی. چاپ ۱۹۹۳م ، چاپ منزا ، اسلام آباد. خطاط : سید مشفق الله هاشمی . در صفحهٔ آغاز آمده است :« ما یکبار در دنیای دیگر ملاقات کردیم ، باگذشت

زمان سرد شد و رفت!» این مجموعه در ۷۷ صفحه با کاغذ گلاسه و جلد زیبا و چاپ فریبا و خوشنویسی نستعلیق خوش (رسم الخط اردو) به بهای یکصد روپیه در اختیار ادب دوستان و خواستاران شعر و ادب فارسی امروز پاکستان قرارگرفته است. ظاهراً این مجموعه به سرمایهٔ خود شاعر چاپ شده است. آقای ارشاد الله خان از جهانگردان سخنور و سخن دوست پاکستان و دارای تألیف بسیار است. مجموعهٔ شعر « من و تو » در هفتاد و هفت عنوان شعر زیبا سروده شده است ، مثلاً این عنوان :« تو گپ از وفا می زنی».

من و تو (You and I):
ارشاد الله خان = Irshad ullah Khan ، مجموعهٔ شعر به زبان انگلیسی . ۶۴ ص ، منزا پریس ، اسلام آباد.این مجموعه شعر در ۶۴ عنوان است (رک : ترجمهٔ فارسی که در همین شمارهٔ ۵۲ دانش معرفی شده است). این کتاب با کاغذ اعلا (گلاسه)و جلد زیبا و تجلید خوب به بهای ۱۰ دلار به بازار کتاب عرضه شده است .

اشعار امید و آرزو (The Elements : poems of Hope) : سروده ارشاد الله خان مجموعهٔ شعر به زبان انگلیسی در ۲۳۴ صفحه ،کاغذ گلاسه ، جلدزیبا ، چاپ و تجلید خوب.موضوع اشعار:ادبیات امروز پاکستان به زبان انگلیسی منظوم.
برای نمونه ترجمه یکی از اشعار این مجموعه بدین قرار است:
نظم «بوسنیا»
«دختری کوچک نشست در کنار جویی ،
و چند دانه خوراکی برای ماهی انداخت ، یک سرباز فکر کرد که او یک هدف است،
وگلوله‌یی نثار سرش کرد.
مادرش صدای گلوله را شنید وبه جانب جوی آب دوید ،
او خواب نمی دید ،
او دختر را ندید،
او جوی سرخ خون دید !»
خواندن این مجموعه شعر به دوستداران ادبیات توصیه می شود.

ساحل (ماهنامه) (اردو):
سردبیر :دکتر خالد علی انصاری. همکاران :خالد بن حسن و اشرف بودهی. ج ۱۰ ،شمارهٔ ۵ ،مه ۱۹۹۸م، چاپ کراچی ،ناشر : دکتر خالد علی انصاری (کراچی) کلیهٔ مطالب این مجلّه دربارهٔ مسائل اسلامی و حکومت اسلامی و امور کشور داری و زکوة و زندگانی و معیشت مسلمانان می باشد . همکاران مجلّه عبارتند از :دکتر جاوید اکبر انصاری ، علی محمد رضوی ، جاوید احمد غامدی،اسرار عالم.

شمس الاسلام (اردو) (ماهنامه):
مدیر مسؤول : صاحبزاده ابرار احمد بگوی ، ترجمهٔ حزب الانصار ، بهیره ، سرگودها، ج ۷۲ ، ش ۲ و ۳ ، فوریه / مارس ۱۹۹۸م، ۷۸ص.
همکاران این شماره : خالد مسعود ، حسان عارف ، ارشاد احمد حقانی ، عطاء الرحمان ، سید حیدر فاروق مودودی ، محبوب سبحانی ، ابو سفیان اصلاحی ، عبد الرشید عراقی . مطالب ماهنامهٔ شمس الاسلام در اخلاق و عبادت و تعلیم و تربیت و عرفان و ادب و سیاست و اجتماع جهان اسلام است و البته عقاید خاصّ حزب الانصار را نیز بیان می کند.

نوای صوفیه (اردو):
(احیای تصوف کا علمبردار ، ماهنامه ، اسلام آباد) سردبیر : ابو العرفان علامه محمد بشیر. بانی و مدیر مسؤول : دکتر غازی محمد نعیم .
شماره ۳۹ ، ماه مه / فروردین ماه / ۱۳۷۷ هـ ش. در این شماره : فلسفهٔ شهادت وماه محرّم (دکتر غازی محمد نعیم)، مجموعهٔ شریعت محمدیه (ابو العرفان محمد بشیر)، اقبال اور اسلامی تصوف (ذاکر حسین ذاکر)، شیخ عبد الرحمان اسفراینی (غلام حسن نوربخش)، حسین (ع) اور نماز ، نظریهٔ سیاسی شاه همدان (کلیم اختر)، روح اور روحانیت (شکور علی انور) ، بلتستان اور لداخ (عبدالغنی شیخ) ، آپ کی مسائل اور ا ن کا حل (علامه محمد بشیر) . سئوالات و جوابات (= پرسش ها و پاسخ و نامه ها) .
این مجله بیشتر عقاید سلسلهٔ نوربخشیهٔ همدانیه را در بلتستان و پاکستان و به طور کلی در عالم اسلام مورد مطالعه و بحث قرار می دهد.

معارف (اردو)، اعظم گره، هندوستان (یک ماهه):
مجلس دار المصنفین. مجلهٔ ماهیانه. ج ۱۶۱. ش ۴. آوریل ۱۹۹۸م.
سردبیر: ضیاء الدین الاصلاحی (صفحات پی در پی ۲۴۱ - تا ۳۲۰)
نویسندگان و همکاران: مولوی محمد عارف عمری اعظمی (اقوال تفسیری ابو مسلم اصفهانی)، مولانا محمد شهاب الدین ندوی (زوال و عروج مسلمانان در علوم). پرفسور اکبر رحمانی (یک نظر به نامه نگاری علامه اقبال)، در این شماره مطبوعات جدید را نیز معرفی کرده اند.

معارف (اردو):
(مجلهٔ دار المصنفین کا ماهواره علمی رساله (اردو):
سردبیر: ضیاء الدین اصلاحی. ناشر: دارالمصنفین شبلی آکادمی. اعظم گره (= اعظم گر) هندوستان. ج ۱۵۹. ش ۶. ژوئن ۱۹۹۷م. مشتمل بر مقالات: ادبی، تاریخی، سؤالات و جوابات. پاسخ به نامه‌ها. و فیات. صفحات مسلسل (ص ۴۰۱ - ۴۸۰) و مطبوعات جدید. نویسندگان این شماره: ضیاء الدین اصلاحی. ریاض الرحمان شروانی (علی گره) عبد الجبار (علیکره)، شمیم منعمی (پتنه)، دکتر سید حسن عباس (رامپور)، گوردیال سنگهِ مجذوب (دهلی).

مجلهٔ اسلامی همدرد (همدرد اسلامیکوس) Hamdard Islamicus (۳ ماهه):
ژانویه - مارس ۱۹۹۸م، ج ۲۱، ش ۱، ۱۲۸ ص. چاپ بیت الحکمه در مدینة الحکمه، کراچی، مؤسسهٔ ملی همدرد. این مجلهٔ به زبان انگلیسی هر سه ماه یک بار منتشر می شود و کلیهٔ مطالب آن در دربارهٔ اسلام و علوم اسلامی و تاریخ و تمدن و فرهنگ اسلامی و مخصوصاً علوم قرآنی و احادیث نبوی و اخلاقیات اسلامی می‌باشد. سردبیری و مدیریت این مجلهٔ ارزنده برعهدهٔ جناب آقای حکیم محمد سعید مؤسس همدرد و مدیر و رئیس دانشگاه همدرد (بیت الحکمه و مدینة الحکمه) می باشد.

تحریر و تصویر (اردو) (حیدرآباد سنده):
مجلهٔ «تحریر و تصویر» به سردبیری آقای ظهیر احمد در حیدرآباد (سند) نشر می‌یابد. ج ۷، ش ۶، ۲۵ مه تا ۳۰ ژوئن ۱۹۹۸م. (سال هفتم)، ۴۰ ص. این مجلهٔ مشتمل بر مطالب ادبی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی است.

لسان الصدق (اردو) (ماهنامه)، اسلام آباد :

این مجله ماهیانه است. سردبیر: علامه آقای سید ابو الحسن الموسوی المشهدی ، ج ۶ ، شماره ۳ و ۴ مه و ژوئن ۱۹۹۸م، ۲۴ ص + ۲۴ ص مقالات این شماره : کشف حقیقت ، عزاداری سید الشهداء ، مجدد عزادار- ، مرکزی تنظیم عزا، غوث و قطب عالم قمر بنی هاشم، معنوی مقامات عصمت ابـو الفضل العباس ، قطعات اشعار (درباره ائمۀ اطهار«ع») ، ادارۀ تحفظ حقوق شیعه . فهرست کتب منتشره از طرف دار التبلیغ الجعفریه ، اسلام‌آباد . ایـن مجله باکاغذ خوب و جلد رنگین چاپ شده است.

سعید سیّاح تهران مین (اردو)
(سعید جهانگرد در تهران)
تألیف : حکیم محمد سعید ، مدیر و مؤسس بنیاد ملّی همدرد پاکستان
ناشر : نونهال ادب ، چاپخانۀ همدرد ، کراچی ، مصوّر و جلد رنگین وگلاسه،
سال چاپ : ۱۹۹۳م . تعداد ۲۰۰۰ج. بهای ۲۵۰روپیه .

این کتاب باهمکاری آقای مسعود احمد برکاتی و رفیع الدین زبیری و مجلّه «نونهال ادب » چاپ و نشر شده است . این کتاب سفرنامۀ مولف است که در ماه اکتبر ۱۹۹۲م به منظور شرکت در کنگرۀ بین المللی پـزشکی بـه دعوت برگزار کنندگان به تهران رفته است. مولف که خود در طب و حکمت قدیم ، استاد یگانه و فیلسوف فرزانه است یک سفرنـامۀ حکـمت و طب و پزشکی نگاشته و در شش باب به جوانان و نوجوانان اردو زبان به ویژه به پاکستانیان جوان هدیه کرده است.

فهرست مطالب این کتاب ارزنده بدین شرح است : بـاب اول : بـوی خوش سفر (خوش بو کا سفر)، باب دوم تاریخ ایران (= ایران کی تاریخ)، باب سوم : کنگرۀ بین المللی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران (کنگرس بین الاقوامی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران)، باب چهارم : روز دوم در تهران (تهران مین دوسرا دن) ، باب پنجم : من بسیار دوست پیدا کردم (مین نـــ بهت دوست بنالیـــ) باب ششم : بازگشت از تهران (تهران ســـ واپسی) .

این کتاب با قـیمت منـاسب و جـلد رنگـین و تصـاویر جهـانگردی رنگارنگ در اختیار همگان قرار گرفته است.

(تسبیحی)

***

افسانه نیما ، تألیف سید عطاء الله مهاجرانی . تهران : انتشـارات اطلاعـات . ۱۳۷۵.

افسانه نیما ، عنوان آخرین اثر دکتر مهاجرانی (وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی) است که به تازگی چاپ و منتشر شده است. در این کتاب ، ابتداشعر معروف «افسانه» سرودهٔ شاعر معاصر ایران . نیما یوشیج . آورده شده و بعد از یک مقدمه به قلم دکتر شرف الدین خراسانی . مؤلف به تحلیل «افسانه» پرداخته و آن را یک آفرینش هنری ، چیزی فراتـراز ابعـاد زنـدگی شخصی هنرمند و در نهایت ، یک شعر ناب می نامد. و چه توصیفی بالاتر از این.

کتاب ، در قطع معمولی ، با ۱۹۱ صفحه، با هدف شناخت افسانه ، تعبیر شب در اشعار نیما ، نقد و تفسیر افسانه ، ساختار آن ، زبـان و مـوسیقی و سرانجام عنصر خیال در افسانه رشته تحریر در آمـده و بـه بـازار ادب و فرهنگ پیشکش شده است.

این کتاب به عنوان یک منبع مفید درسی برای رجوع دانشجویان رشته فارسی دانشگاههای سراسر پاکستان توصیه می شود.

چشم انداز ، فارسی ، ماهنامه فرهنگی - هنری (ویژه روابط بین المللی فرهنگ ایران و اسلام). تهران ، شماره های ۱۰ ـ ۱۱و ۱۲. صاحب امتیاز: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی جمهوری اسلامی ایران . مدیر مسئول : آقای علی جنتی ، سردبیر : آقای علی محمد سابقی.

مطالب این ماهنامه تحت عناوین کلی ، بدین تـرتیب ، دسـته بـندی شده‌اند:

مقالات فرهنگی ، ویژه آسیای میانه ، گزارش های فرهنگی ، فرهنگ مـلل ، گزارش های خبری و اخبار فرهنگی - هنری.

در شماره ۱۰ دی ماه ۷۶ ، پس از یاد داشت سردبیر ، این عناوین ، به صورت مقاله یا گزارش ، بچشم می خورند.

ظهور و سقوط سکولاریسم در جهان عرب؛ طریقتها در ترکیه ؛ متفکّران مصر و قـرن بیستم؛ قـاضی نـذر الاسـلام و حـافظ شیرازی؛ نـقش فـارسی سرایـان در نـهضت آزایخواهی شبه قاره ؛ کنفرانس تهران آرزوی علامه اقبال؛ مسیحیّت در تانزانیا؛ نظام آموزشی در ترکمنستان ؛ زندگی و آثار آبای؛ گر نبودی به زمین خاک نشینانی چند؛ نوایی ؛ پدر شعر ترکی؛ قصه ی تهران؛ خواجه احمد یسوی شاعر اندرزگوی قزاقستان ؛ مسأله ای بنام ایمان ؛ حضور تاریخی زبان فارسی در مدارس بوسنی؛ سفر به دره ی ژنرالها؛ نگرانیهای مسلمانان سین کیـانگ؛ آمـوزش و پـرورش طبقـاتی در اوگـاندا؛

فرهنگ ـ مذهب و آداب و رسوم ژاپن؛ چین سالخورده ؛ بارگاهی برای بازیابی سلامتی فکر؛ تحمیل عرفهای جدید بدون در نظر گرفتن شرایط؛ زنان بلوچ ؛ می میرند اما دم بر نمی‌آورند؛ استاد سید سبط حسن رضوی ستاره ای نامیرا؛ پافشاری خانم ها در کشور مرد سالار یمن ؛ گزارشی از سفر به ایران ؛ خبر.

در شماره ۱۱، بهمن ماه، ۷۶، پس از یادداشت سردبیر، فصل جدیدی آمده است به نام «گفتگو» که اختصاص به «اجلاس تهران» و «قطعنامه های سران کشورهای اسلامی درباره کودک و جوان و زن» دارد؛ سپس عناوین مقالات و گزارش های فرهنگی و خبری به ترتیب زیر، آمده اند:

اجلاس تهران ـ نقطه ای عطف تاریخ سازمان کنفرانس اسلامی؛ قطعنامه های سران کشورهای اسلامی دربارهٔ کودک ـ جوان وزن؛ ورود و ظهور دین در عرصهٔ روابط بین المللی؛ حمایت قطب شاهیان از سرایندگان فارسی ؛ ۵۰ سال با زبان فارسی در پاکستان ؛ شمس الدین سامی فراشری اصلاحگر مسلمان آلبانی؛ سنتها و رسوم مذهبی اسماعیلیان بدخشان ـ مساجد قزاقستان؛ زنان ترکمن؛ بزرگداشت مختار آویزف در قزاقستان؛ اقلیتهای مسلمان در استرالیا؛ وضعیت زنان در امارات؛ بردگان کم سن و سال در پاکستان ؛ هرار مرکز تبلیغ ونشر اسلام در شرق آفریقا؛ نگاهی به کشور زیمباوه؛ شکست شیشهٔ آواز؛ نگاهی به نسخهٔ خطی کتاب «بحر الحقایق»؛ دیرالزور؛ عروس فرات؛ انتشار مجلهٔ علمی فرهنگی مروارید در آلبانی؛ همراه با قلم نی؛ خبر.

مطالب شماره ۱۲ . اسفند ماه ۷۶ شامل سخن دبیر و عناوین مقالات و گزارش های ویژه، فرهنگی وخبری به ترتیب زیر می باشند:

علل و عوامل ترس غرب از اسلام ؛ سهم تیموریان بزرگ هند و پاکستان در ادب و هنر ایران ؛ آینده ی زبان فارسی در پاکستان ؛ وضعیت قومی و نژادی در آفریقا؛ نی در اشعار مولوی وفراشری؛ مذاهب در آلبانی پس از کمونیسم؛ جایگاه زبان سواحیلی در تانزانیا؛ گذشته و حال زبان فارسی در آسیا مرکزی؛ خدمات فرهنگی دانشمند ناشناخته ایرانی در آسیای مرکزی؛ آیا قزاق نیاز به ادیان متعدد دارد؛ گزارش اهدای جوایز به برگزیدگان مسابقه ی شاهنامه در تاجیکستان ؛ مساجد بخارا؛ نگاهی به مجمع الجزایر کومور؛ سفر به جمهوری طالبان؛ زمینه ها و راههای توسعه گفتگو بین ادیان؛ امارات ؛ مخاطرات جوانان؛ ظهور فرقه های جدید در ارمنستان؛ «سنت پترزبورگ» فرهنگ و تمدن روسیه ؛ زن در آیین بودا؛ لاهور ـ مرکز فرهنگی و تاریخی پاکستان ؛ گزارش برگزاری دومین نشست عمومی مجمع جهانی اهل بیت (ع)؛ برگزاری هفتهٔ زن در تانزانیا؛ برگزاری هفتهٔ فرهنگی ایران در حراره؛ مکالمه با انقلاب ایران ؛ اسلام گرایی روزافزون جوانان در آلمان؛ کتابخانهٔ ملی صربستان کهنترین مؤسسهٔ فرهنگی در

یوگسلاوی؛ پیوندهای پیش از اسلام ایران و هند؛ خبر.
نکته:ماهنامه «چشم انداز»،که نزدیک یکسال است به دنیای مطبوعات پانهاده، بعد از انتشار ، و شاید بعد از دومین یا سومین شماره . بزودی جای خود را درمیان نشریات فرهنگی - هنری باز کرد. به جرات می توان گفت که در هر شماره شاخص بودن خود را به ثبوت رساند بطوریکه اکنون بعد از انتشار دوازده شماره ، به تأیید بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قلم و مراکز علمی ودانشگاهی (در پاکستان)این ماهنامه مهمترین و بهترین نشریه فرهنگی - هنری ویژه روابط بین المللی فرهنگ ایران و اسلام است.

موفقیت مسئولین و دست اندرکاران این ماهنامه وزین را از خداوند متعال مسئلت می نمائیم.

سخن عشق (تازه های تحقیقات ..ن و ادبیات فارسی). پیش شماره ، بهار و تابستان ۱۳۷۶، ویژه استادان ر دانشجویان و علاقه مندان زبان فارسی در خارج از کشور. ناشر :گروه اجرایی گسترش زبان فارسی (تهران).

این نخستین یا در واقع پیش شماره فصلنامه «سخن عشق » است که حاوی خلاصه مقالات در : موضوعات زبان . نقد و بررسی ترجمه ، تحلیل متون نظم و نثر ، ادبیات کودکان و نوجوانان ، عرفان و دستور زبان می باشد که جملگی از مقالات اصلی در نشریات دیگر بچاپ رسیده اند اقتباس شده ، همچنین در این پیش شماره گزارش هایی از دهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران ، نمایه فصلنامه های هنر و ترجمه . عناوین مقالات نامه پارسی، فصلنامه دانش ، نامه فرهنگستان ، بخش ترجمه ، فهرست پایان نامه های کارشناسی ارشد و تازه های کتاب آمده است.

هدف این نشریه،که با عبارت زیبای « سلامی چو بوی خوش آشنایی» آغاز شده ، اینست که در فاصله ای کوتاه مقاله ها و آثار تحقیقاتی دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی را ،که در مجله های مختلف داخل کشور به چاپ می رسد ، به صورت خلاصه و گزارش در اختیار مخاطبان خود قرار دهد. همچنین وسیله ای سودمند برای ارتباط علمی با مشتاقان زبان و ادب و فرهنگ فارسی در سرتاسر جهان باشد و در نهایت بافعالیت های مراکز علمی و فرهنگی ، نشریات و مجله هایی که در جای جای جهان در زمینه زبان و ادبیات فارسی فعالیت می کنند، آشنائی حاصل نماید.

نمونه هایی از آثار معاصران - نظم و نثر - و معرفی آثار و دستنوشته های علاقه مندان و شناساندن گزیده ای از کتابهای چاپ شده در زمینه زبان و ادبیات فارسی از دیگر اهداف این نشریه خواهد بود.

موفقیت روز افزون دست اندرکاران نشریه «سخن عشق» را از خداوند متعال خواستاریم .

نامه فرهنگستان ، فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، سال سوم ، شماره اول ، بهار ۱۳۷۶.
مدیر مسئول : دکتر غلامعلی حداد عادل. سردبیر : احمد سمیعی گیلانی.
نهمین شماره فرهنگستان ، حاوی مطالب زیر، از جمله نشریاتی است که به دفتر دانش رسیده است:
آن روی سکه (سرمقاله)؛ زبان بلخی ؛ کهن ترین نسخهٔ دیوان حافظ مورخ ۸۰۳ هجری ؛ رمزگشایی کتیبهٔ فارسی مذکور در نهایة الارب ؛ ویژگی های ممتاز شعر کمال خجندی؛ نمادهای مغی و ترسایی در شعر عطار نیشابوری؛ بررسی احوال و اشعار امیر پازواری؛ بازتاب فرهنگ مردسالاری در زبان های هندو اروپایی؛ دربارهٔ چند واژهٔ یونانی دخیل در زبان فارسی (۲)؛ پیوند زبان فارسی و هند در آیینهٔ زمان ؛ ملاحظاتی در باب آراء نجومی ابو سعید سجزی و شرف الدین مسعودی؛ دربارهٔ ترجمهٔ دیوان لغات الترک ؛ کارنامهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۷۵ ؛ دهقان ، چراغی و شمعی ؛ وصف خلقیات ایرانیان در سفرنامه های ژاپنیان؛ گلستان، فصل نامهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در امریکای شمالی؛ دربارهٔ شمس مغربی و رابطهٔ ایران و مغرب؛ دربارهٔ شرف الدین مسعودی مؤلف جهان دانش .
نامه فرهنگستان ، یکی از فصلنامه های بسیار سودمندی است که در راه خدمت به زبان و ادب فارسی ، در فراسوهای مرزهای میهن اسلامی . گامهای مثبتی برداشته است. تداوم این حرکت ، مستدام باد.

معانی و بیان (تقریرات استاد بدیع الزمان فروزانفر) ، تألیف سید محمد دبیر سیاقی . ضمیمه شماره ۳ نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، ۱۳۷۶.
این ضمیمه در ۳۶ صفحهٔ حاوی یادداشت های مؤلف در زمان دانشجویی است که از کلاس درس استاد فروزانفر تقریر نموده و اکنون ، پس از سالها ، آن یادداشت های سودمند را برای اهل علم و دوستداران زبان و ادب فارسی تدوین نموده و با یاری «نامه فرهنگستان » به چاپ سپرده است. این تقریرات ، در خصوص علم معانی ، بیان ، تشبیه ، استعاره و کنایه است.
(توسلی)

*****

تجلیل

و

یاد



بیرنگ کوهدامنی
لندن

گزارش بزرگداشت از دههٔ خاموشی
استاد خلیلی در لندن

در شعر و ادب، داد هنر داد خلیلی　　از پیشروان، پیشتر افتاد خلیلی
پرسند گر امروز که استاد سخن کیست؟　　گوییم هماهنگ، که استاد خلیلی

حبیب یغمایی

به یاد سخنور بزرگی که در شعر و نثر زبان فارسی دری، در قرنی که زیست، در سراسر کشور و قلمرو زبان فارسی دری همتا و همسنگی نیافت و در قصیده سرایی به سبک فخیم و پر صلابت خراسانی نظیر و بدیلی نیافت. به یاد شاعری که دکتر رضا زاده شفق، نویسندهٔ تاریخ ادبیات فارسی و برگردان تاریخی به همین نام از «دکتر اته» آلمانی، به شیوهٔ سجع پیر هرات - خواجه عبدالله انصاری - با عجزی عالمانه در ستایش او گفت:

نه می توانم از عهدهٔ تجلیل سبک خراسانی او برآیم که به راستی در آن وادی یکه تاز است و نه قادرم به تحلیل لحن «افغانی» اش بپردازم که الحق بی انباز است.

به یاد کسی که استاد ممتازی چون «سعید نفیسی» مولف، نویسنده و مترجم بیش از دو صد اثر ارزنده، یاد آور شد که، نمونه هایی از نثر فصیح و بلیغ و سلیس خلیلی، ما را به یاد معدودی از سخنسرایان می اندازد که از نظم و نثر به یک پایه و مایه برخوردار بودند.[1]

آری به یاد و نام استاد خلیل الله خلیلی و برای گرامیداشت از دههٔ خاموشی او، از طرف بخش فرهنگی سفارت دولت اسلامی افغانستان

---

۱. دکتر علی رضا رضوی.

سمینار علمی یک روزه در تالار سفارت افغانستان در لندن برپا گردید.

در این نشست ادبی که ساعت ۱۱ صبح روز یک شنبه دهم ماه سال روان آغاز گردید و تا ساعت ۷ بیگاه ادامه یافت، در حدود دو صد نفر زن و مرد حضور به هم رسانیده بودند و به تعداد بیست نفر از دانشمندان ، پژوهندگان . نویسندگان و شاعران با خوانش نگارش های تحقیقی ، مقاله و شعر یاد استاد خلیلی را گرامی داشتند.

سمینار پس از خواندن آیاتی از کلام خدا به وسیلهٔ قاری عبد الوکیل ، با ایراد بیانیه ای کوتاه ، اما پرمایه و همه جانبه از طرف احمد ولی مسعود مسوول سفارت د.ا.افغانستان در لندن رسماً افتتاح گردید. احمد ولی مسعود پس از ایراد بیانیه ،کارنامهٔ استاد خلیلی را که شامل شرح حال ، تحصیل ، کارهای دیوانی ، سفرها ، آثار چاپ شده و غیر چاپ شده می شد ، مرور کرد که مورد توجه عمیق اشتراک کنندگان سمینار قرار گرفت.

احمد ولی مسعود گفت :« چنانکه آگاهید کشور ما در کنار اینکه در چند دهه اخیر ضربات خرد کنندهٔ مادی را متحمل شد، از دیدگاه معنویت و فرهنگ نیز زیان جبران ناپذیری را پذیرا گشت.

بیشترین بخش روشنفکران و اهل قلم و اندیشه و هنر یا با مرگ زودترس روبرو آمدند، یا در بند کشیده شدند و یا پراکنده و آواره گشتند.

وضعیت کنونی ارباب قلم و دانش و هنر ما ، وضعیتی است دشوار و ناهنجار . دیگر این گروه نمی توانند ، با آرامش خاطر چیزی پدید آرند و با کمال تاسف بیشترین نهادهای فرهنگی در سرزمین ما ، به وسیله دشمنان فرهنگ و تمدن تعطیل و متوقف شده اند.

با در نظر داشت این اوضاع و احوال تلخ و ناگوار . برای آنکه شمع دانش و فرهنگ و ادب ، کاملا در سرزمین باستانی ، دانش پرور و بزرگ ما ، در رهگذار بادهای فرهنگ ستیزی و دانش گریزی خاموش نشود ، بخش فرهنگی سفارت د.ا.ا. در لندن در نظر دارد که از فرهنگیان کشور ، چه آنهایی که به جاودانگی پیوسته اند و چه آن هایی که اکنون در سرزمین بومی خویش

نیستند، در سراسر جهان آواره و پراکنده اند و بیم آن می رود کـه موریـانهٔ غربت کتاب روح شان را برگ برگ بخورد . با برپایی مجالسی از این گـونه تجلیل کند و در صورت امکان دست به چاپ و انتشار آثارشان بزنند

ما به ارباب دانش و فرهنگ ، به اهل ادب و هنر ، ارج و احترامی عمیق و صادقانه قایل هستیم و به این باور که ، اگر ما نگذاریم که چراغ دانش و فرهنگ خاموش شود ، و ما بتوانیم آن را از رکود. ایستایی و اضمحلال نجات دهیم ، فرهنگ آنگاه ما را این بدبختی هایی که گریبانگیر ماست ، نجات خواهد داد.

برگزاری سمینار بزرگداشت از دهه خاموشی استاد خلیلی. بزرگداشت وطنی است و که استاد خلیلی آن را عاشقانه دوست می داشت و به خارخار آن وابستگی روحی و عاطفی داشت و این یک اقدام کاملاً ادبی - فـرهنگی است.

دانشمندان ، استادان و سخنورانی که در این نشست دعوت شده اند . تعلقات سیاسی و فکری شان در مد نظر نبوده و نیست. ما در این رابطه بـه آنچه نمی اندیشیم مساله قومیت و زبان است.

شخصیت های نخبه و قدر اول کشور باستانی ما افغانستان ، بـه هـر زبانی که می‌نویسند و می آفرینند، به هر قوم و قبیله ای که مربوط و متعلق اند، برای ما به یک پیمانه عزیزاند و ارجمند اند.

ما در فرصتی مناسب ، مجالس مشابهی به یاد شـادروان عـبد الحـی حبیبی ،گل پاچا الفت ، عبدالرووف بینوا و عبدالرحمن پژواک که از دوستان و یاران نزدیک استاد خلیلی نیز بودند برپا خواهیم کرد.»

پس از آن [تنی چند از استادان و شاعران] مقالات تحقیقی خویش را در رابطه با اوضاع و احوال اجتماعی دوران استاد خلیلی ، پایگاه ادبی استاد ، بررسی اثر نثری و شعری استاد برخواندند که مورد اقبال بی دریغ اشتراک کنندگان قرار گرفت. انجنیر نور احمد سلطان زاده شعر خود را که پیروی یک غزل استاد سروده بود خواند.

برخی از سروده های استاد به وسیله گوینده موفق و با استعداد احمد

شاه عبید برخوانده شد و شعرهایی از استاد را حمید نظام ، داکتر وهـاب ، ثاقب ، فروهر پویا قرائت کردند.

[استادان و نویسندگان و شاعران زیادی] دعوت شده بودند که بنـابر مشکلاتی نتوانستند در مجلس شرکت کنند. اما پیام ها و شعرهـایی کـه در رابطه فرستاده بودند در مجلس برخوانده شد.

مسعود خلیلی ، فرزند استاد خلیلی نیز به اثر بیمـاری نـتوانست در سمینار شرکت کند ، اما پیام گرمی فرستاده بود و برای برپا کنندگان گردهمایی آرزوی موفقیت کرده بود. [برخی] پیام شادباش فرستاده بودند که برخوانده شد.

در مجلس صدای استاد پخش گردید و شعرهای استاد راکه ناشناس ، ظاهر هویدا و احمد ظاهر آهنگ ساخته بودند مانند : «ناله به دل شده گره، راه نیستان کجاست »، « به تنگ آمد دلم زین زندگی ای مرگ جولانی »، «گویید به نوروز که امسال نیاید »، طنین افکن مجلس گردید.

گردانندگی این مجلس را بیرنگ کوهدامنی به عهده داشت. در پـایان مجلس ، تصمیم گرفته شد که همه مقالات سمینار به صورت کتاب و به شکل یادنامه ای چاپ و نشر شود.

*****

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می‌کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شدد، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب، بخش ها، شکل و اندازه دانش، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می‌کنیم که حداقل، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفتر دانش، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

نامه ها

نامه های این خوانندگان به دستمان رسید:

پاکستان

پیشاور : سراج الدین صدیقی ، **جهنگ** : دکتر محمد اسلم ضیاء ، **سکردو** : عبد الحمید خاور ، **قصور** : محمد رمضان ، **گوجرانواله** : عبد القدیم قاسمی الافغانی البدخشی ، محمد اقبال جسکانی ، حسن مجاهد

هند

دیول شریف - باره بنکی . پروفیسور ایم وارث کرمانی ، **دهلی** : پروفیسور .ایس.ایچ.قاسمی، **لکهنؤ** : دکتر سید حسن عباس ، **سندهونگر** ، **سگرا**: سرسوتی سرن کیف ، **علیگره** : دکتر رئیس احمد نعمانی

ایران

احمد رضا صادقی (اصفهان)

***

پاسخ به نامه ها :

ایران

اصفهان

جناب احمد رضا صادقی ، نامه محبت آمیزتان رسید ؛ بی اندازه سپاسگزاریم ، شماره های درخواستی متأسفانه در آرشیو موجود نیست. برای استفاده از شماره های مورد نظر می توانید به کتابخانه دانشگاه اصفهان مراجعه فرمائید. برای دیدار از مرکز تحقیقات فارسی هیچ مشکلی ندارید. با یک سفر چند روزه به کشور پاکستان این خواسته بر آورده خواهد شد. موفق باشید.

پاکستان

جناب آقای جاوید اصغر ، نامه و مقاله جناب عالی تحت عنوان « اسلم انصاری کـــ فارسی شاعری » رسید. ان شاء ا... به موقع از آن استفاده خواهد شد.

خوشاب

جناب آقای نواب دین کلیرا، از حسن نظر شما بخصوص همدردی و محبت شما برای در گذشت زنـده یـاد دکـتر سـید سـبط حسـن رضـوی ، سپاسگزاریم ، خداوند به شما توفیق عطا فرماید.

راجن پور

جناب آقای محمد اقبال جسکانی ، اشعار شما دریافت شد. پیشنهاد می‌شود در زمینه شعر بیشتر کار کنید. بی شک ذوق و قریحه شما شکوفا تر خواهد شد. از حسن توجه شما به «دانش» تشکر می شود. متأسفانه شماره ۴۹-۴۸ نایاب است و ان شاءا... پس از چاپ مجدد، یک نسخه برای شـما ارسال می شود. چون این فصلنامه به سراسر دنیا فرستاده می شود ، و بی شک همه با زبان شیرین فارسی آشنایی ندارند، بنابر این برای اطلاع از مقـالات دانش ، ضرورت دارد بخش انگلیسی ، به صورت فشرده ، در هر شماره آورده شود. خاطرات سفرتان به ایران را برای ما بفرستید.

گوجرانواله

جناب آقای عبدالقدیم قاسمی ، دستخط شریف شما دریافت گردید. از لطف فراوانی که به «دانش » دارید ، متشکریم . امیدواریم مـرتب فصلنـامه دانش را دریافت کنید.

گوجرانواله

جناب آقای سجاد مرزا ، از محبت شما در خصوص ارسال نامه بویژه برای قطعه شعر زیبای «نذر» که بخاطر شادروان دکتر سید سبط حسن رضوی سروده اید ،ممنون هستیم.

انگلستان

لندن

جناب آقای دکتر خالد حسین قادری ، قطعه شعر زیبای شما دریافت گردید. ان شاءا... در شماره ۵۳ چاپ خواهد شد. از لطف شما ممنونم . باز هم برای ما نامه و شعر ارسال فرمائید.

لندن

جناب آقای بیرنگ کوهدامنی ،گزارش و نامه محبت آمیز شما دریافت گردید ، متشکرم . بسیار خوشحال خواهیم شد از نویسندگان کشور برادر افغانستان مطالب قابل چاپ داشته باشیم. این فصلنامه به شما، زبان فارسی و فرهنگ مشترک تعلق دارد. ما را یاری فرمائید.شماره های پیشین برای شما ارسال می شود.

هند

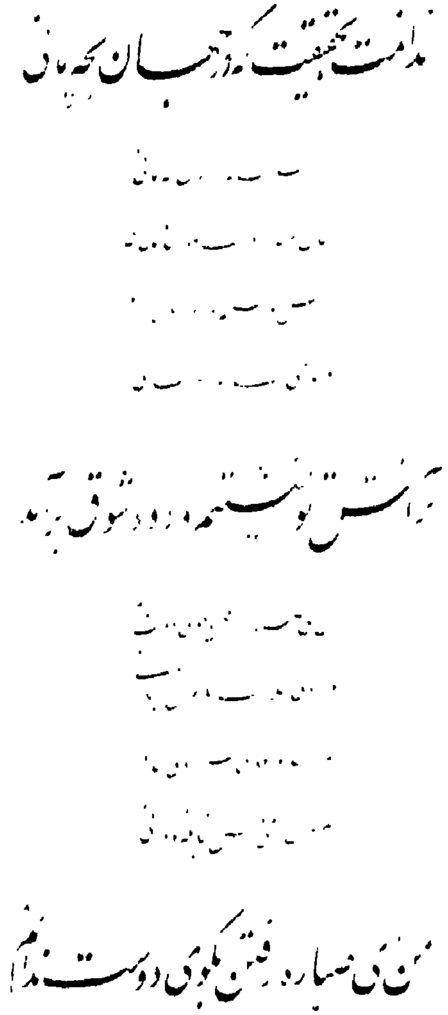
جکادهری

آقای صابر ابوهری ، غزل زیبای‌شما دریافت شد. ان شاء ا... در شماره‌های آتی از آن استفاده خواهیم کرد.

علیگره

جناب آقای رئیس احمد نعمانی ، نامه جناب عالی به تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۹۸ دریافت گردید. متأسفانه مقاله «شبلی کی فارسی کلیات پر ایک نظر» هنوز به دفتر فصلنامه نرسیده است. لطفاً مجدداً ارسال فرمائید.

*****



خط : جوادبختیاری

تذهیب : محمد طریقتی

بخش اردو

غلام محمد لاکھو

جام شورو، پاکستان

نونار (۱) کی جنگ اور معاہدہ

سن ۱۷۸۳ء میں سندھ پر تالپوروں کی حکومت قائم ہوئی۔ اس وقت سندھ کی سرحدوں اور رقبے کی صورتحال ٹھیک نہیں تھی۔ میاں نور محمد کلہوڑہ اور میاں غلام شاہ کلہوڑہ نے مغلوں کے ہاتھوں سندھ کی ملکی وحدت کو پہنچائے گئے نقصان کا ازالہ کیا اور اس کی جغرافیائی حدود کو مکمل کیا۔ لیکن میاں عبدالنبی کے دور میں اس تمام محنت پر پانی پھر گیا۔ تالپوروں کے دور کا آغاز ہوتے ہی میر فتح علی خان تالپور نے سندھ کے کھوئے ہوئے علاقوں کی طرف توجہ دی اور رفتہ رفتہ شکارپور، کراچی اور عمر کوٹ کے علاقے مختلف ریاستوں سے واپس لئے۔ یوں سندھ کی موجودہ سرحدی تشکیل ہوئی۔ انیسویں صدی اس لحاظ سے سندھ کے لئے بدنصیب ثابت ہوئی کہ ایک طرف ریاست کو مقامی حاکموں نے خود ٹکڑوں میں تقسیم کر دیا تو دوسری طرف یہاں کے حکمرانوں نے انگریزوں کے جال میں پھنس کر یکے بعد دیگرے بہت سے عہد نامے اور معاہدے کیے۔ ان معاہدوں نے آگے چل کر خود مقامی حاکموں کو جکڑ لیا اور سندھ کی غلامی کا عمل تیز تر ہو گیا (۲) ان معاہدوں میں کچھ ایسے بھی تھے جو مقامی حاکموں نے آپس میں کئے تھے اس طرح ان کی باہمی بے اعتمادی بھی عیاں ہوتی گئی اور معاملہ سلجھنے کی بجائے مزید بگڑتا گیا۔ ایسے باہمی معاہدوں میں "معاہدہ نونار" بھی بڑی اہمیت کا حامل ہے جو تالپور میروں کی تاریخ کا ایک سیاہ اور افسوناک باب ہے۔

میر فتح علی خان تالپور نے سندھ کو تین ریاستوں میں تقسیم کیا۔ وہ اس لیے کہ میر صاحبان کے آپس میں شکوک و شبہات بڑھتے جا رہے تھے۔ عدم تعاون کی صورتحال تیز ہو رہی تھی۔ جنگ و جدل کے بھی روشن امکانات تھے۔ ہر میر یہی سمجھتا تھا کہ ہالانی کی جنگ اس نے جیتی ہے اور اصل ہیرو "وہی" ہے۔ بالآخر اس طرح میر فتح علی خان تالپور نے سندھ کو تقسیم کیا اور ... کی بدقسمتی کی ابتدا ہوئی۔ میر صاحبان نے ملک کو کب تقسیم کیا؟ اس کا مستند سن معلوم نہیں ... مرحوم نے اس سلسلے میں ۱۷۹۳ء / ۱۲۰۸ھ کا سن تجویز کیا ہے۔ اس سال افغان ... اور زمان شاہ نیا حاکم بنا۔ اس نے میر فتح علی خان کی حکومت کو تسلیم کیا۔

اسکے بعد بہت جلد سندھ کی تقسیم عمل میں آئی (۳)۔ مولائی شیدائی مرحوم نے اس تقسیم کی تفصیل پیش کی ہے۔ میر فتح علی خان نے ایک حصہ اپنے لئے رکھا۔ یہ "سرکار شیدادانی" کہلاتی تھی۔ حیدرآباد اس کی تختگاہ مقرر ہوا۔ دوسرا حصہ میر ٹھارہ خان کو ملا۔ اس سرکار کو "مانکانی" کہا جاتا تھا۔ میرپور خاص اس کا مرکز تھا۔ تیسرا حصہ میر سہراب خان کو ملا۔ جو "سہرابانی سرکار" کہلاتی تھی۔ آگے چل کر خیرپور ان کی تختگاہ بنا (۴)۔ جبکہ سندھ کو تقسیم کیا گیا اور حیدرآباد کو خاص اہمیت دی گئی۔ مگر اسکے باوجود بھی باہمی اعتماد پیدا نہ ہو سکا اور مرکزی ریاست (حیدرآباد) میں بھی ایک کی بجائے چار بھائیوں کی مشترکہ حکومت عمل میں آئی۔ موجودہ دور کے لائق ادیب ڈاکٹر عطا محمد حامی کا خیال ہے کہ: سندھ کی تقسیم کا ذمہ دار صحیح معنوں میں میر سہراب خان ہے۔ جو خود کو جنگ "ہالانی" کا فاتح سمجھتا تھا۔ اس کی پالیسیوں کے تحت ملک تقسیم ہوا اور ۱۷۹۳ء میں خیرپور ریاست کی بنیاد پڑی (۵)۔ ظاہر ہے یہ فیصلہ کسی صورت بھی درست نہ تھا۔ آگے چل کر اس کے بہت خراب نتائج نکلے۔

میر سہراب خان ۱۸۱۱ء ۱۲۲۶ھ میں گوشہ نشین ہوا اور اس کی جگہ اس کا بڑا بیٹا میر رستم خان خیرپور کا حاکم بنا۔ میر صاحب نے تین شادیاں کیں۔ ایک بیوی سے میر رستم خان اور میر غلام حیدر خان۔ دوسری بیوی سے میر چاکر خان اور تیسری بیوی سے میر علی مراد خان پیدا ہوا۔ جب میر رستم خان کا انتقال ہوا تو میر علی مراد چھوٹا تھا۔ بڑے میر نے جائداد کی تقسیم کر دی تھی۔ تاکہ آگے چل کر بھائی آپس میں ملکیت پر نہ لڑیں۔ میر علی مراد چھوٹا تھا۔ لہذا زمینوں کی دیکھ بھال میر مبارک خان کر رہا تھا۔ میر مبارک ۱۸۳۶ء ۱۲۵۵ھ میں فوت ہوا۔ اس کے بعد میر نصیر خان اس کا جانشین بنا (۶)۔ حسب دستور نصیر خان اپنے والد کی طرح میر علی مراد کی ملکیت کی دیکھ بھال کرنے لگا۔ میر علی مراد نے محسوس کیا کہ اس سے ناانصافی ہو رہی ہے۔ اس نے میر سہراب خان کی وصیت کے مطابق ملکیت کی طلب کر دی۔ لیکن اس میں ٹال مٹول کی گئی۔ میر رستم کے وزیر فتح محمد غوری بھی معاملے کو بڑھاتے رہے۔ اس لئے میر علی مراد خان نے وزیر صاحب کی بھرے دربار میں بے عزتی کر دی۔ معاملہ خیرپور میں انگریز ریزیڈنٹ راس بیل کے آگے پیش کیا گیا۔ طرفین کی باتیں سن کر ریزیڈنٹ نے میر علی مراد خان کے حق میں فیصلہ دیا۔ راس بیل اس درمیان کوئٹہ چلا گیا۔ جہاں ... ہو گیا۔ راس بیل کے بعد آوٹرام خیرپور آیا۔ اس نے بھی پہلے والے فیصلے کو برقرار رکھا۔ اور گورنر جنرل کی تائید بھی حاصل کی (۷)۔ سندھ کے چاروں طرف ہونے والے حالات کی تبدیلی کا میروں کو کوئی احساس نہ تھا۔ بات اتنی بڑھ گئی کہ میر علی مراد خان

اور میر نصیر خان کے درمیان خیرپور کے قریب نونار کی زبردست لڑائی ہوئی۔ حامی صاحب نے جنگ کی تفصیلات نہیں دی ہیں اور صرف اتنا لکھا ہے کہ۔ یہ لڑائی ۱۸۴۲ء ۱۲۵۸ھ میں ہوئی تھی(۸)۔ میر رستم خان نے اس لڑائی میں اپنے بھتیجے اور داماد میر نصیر خان کا ساتھ دیا۔ سرکار کی طرف سے ساٹھ آدمی مارے گئے۔ جبکہ میر علی مراد خان کے صرف بارہ لوگ ہلاک ہوئے۔ رستم خان کے لوگوں نے بھٹوں اور نونروں میں چھپ کر پناہ لی اور میدان جنگ سے بھاگ کر جان بچائی (۹)۔ بالآخر مجبور ہو کر میر رستم خان نے صلح کا ہاتھ بڑھایا اور طرفین میں ایک عہد معاہدہ بھی عمل میں آیا۔ یہ عہد نامہ ۱۵ ستمبر ۱۸۴۲ء برابر ۹ شعبان ۱۲۵۸ھ جمعرات کے دن دستخط کیا گیا۔ آگے چل کر تاریخ میں اس جنگ اور عہد نامے کو "نونار کی جنگ اور معاہدہ" کا نام دیا گیا(۱۰)۔ یہ عہد نامہ اس طرح تھا:

"شروع کیا جاتا ہے خدا کے نام سے جو رحمان اور رحیم ہے۔ تعریف ہے اس خدا کی جو تمام عالم کا پروردگار ہے۔ میر صاحب میر رستم خان تالپور، میر علی مراد خان اور میر نصیر خان کے درمیان، سندربیلہ کی سرحد کی بات پر تکرار ہوگئی اور زیادتی میر نصیر خان کی طرف ثابت ہوئی۔ اسکے بعد میر علی مراد خان لاکھوں روپیہ لشکر پر خرچ کر کے میر نصیر خان سے جنگ کرنے کے لئے تیار ہوا۔ تب میں نے طرفین کے فساد کو دفع کرنے کے لئے جو پیسہ نقدیا جاگیریں میر (میر علی مراد) نے مندرجہ بالا لشکر پر خرچ کئے ہیں ان کے مدنظر دیہہ خانواہن، ابیانی، بچ، وڑی، عرقنہ، رانیہ اور پلیجا اپنی مرضی سے اور دہ دادلو اور پرگنہ ماتھیلو اپنی مرضی سے اور میر نصیر کی مرضی سے میر علی مراد خان کے حوالے کیے۔ جو وہ خریف کی فصل سے اپنے قبضے میں لے گا (۱۱) اور اسی انجام پر اپنا وکیل دیا اور انگریز صاحبان کے دستخط بھی کروا کے دونگا اور کبھی بھی مذکورہ دیہوں میں دست اندازی نہیں کروں گا اور میرے بیٹے خواہ میر نصیر خان یا ان کے بھائی اس ملک پر دعویٰ نہیں کریں گے اور اگر کیا تو وہ جھوٹے ہونگے اور دیہہ برلو، ابیری، شاہ بیلو، محمد باغ اور مہدانی (بہلانی ؟) کا حق اور ملکیت میر علی مراد خان کی تھیں اور میر مبارک خان کے قبضے میں تھیں اور جو میر علی مراد خان کی تھیں اور میر مبارک کے توسط سے لیکر اپنے قبضے میں لے لی ہیں۔ ان پر میر نصیر خان خود یا اس کی اولاد خود سے یا انگریز صاحبان کی معرفت سے کبھی بھی دعویٰ نہیں کریں گے۔ اور اگر کریں گے تو جھوٹے ہونگے اور میں اپنے بیٹوں سمیت میر علی مراد خان کا ساتھ دوں گا۔ کیونکہ حق اسکی طرف ہے اور سندربیلہ کی سرحد امینوں کی امانت کے موجب میر علی مراد خان کے ہاتھ میں دوں گا۔ اس انجام میں تفاوت نہیں ہے اور نہ ہوگا۔ اس کے لئے خدا ہی بس شاہد

ہے۔ تاریخ ۹ شعبان ۱۲۵۸ھ کا لکھا ہوا۔"

صحیح رستم فقیر تالپور

صحیح میر نصیر خان

مہر میر علی اکبر کی (۱۲)

نونار کی جنگ اور معاہدے کا کوئی فائدہ نہیں ہوا۔ معاملہ سلجھنے کی بجائے مزید بگڑ تا گیا۔ مرزا قلیچ بیگ رقم طراز ہیں کہ۔ آگے چل کر اس معاہدے کی وجہ سے زیادہ نقصان ہوا (۱۳)۔ انگریزوں کو بھی میر برادران کی صلح پسند نہ تھی۔ میر علی مراد خان کا مشیر علی حسین انگریزوں کا خاص آدمی تھا۔ جو حالات کی تبدیلی سے نیپئر کو باخبر رکھتا تھا۔ میر رستم خان ہر طرف سے مسائل میں گھرا ہوا تھا۔ ایک طرف انگریزوں کے خلاف آس پاس کے رئیسوں اور حاکموں سے مدد مانگ رہا تھا تو دوسری طرف خود اس کے گھر کا شیرازہ بکھر چکا تھا۔ بیٹے اور بھتیجے یا بھائی بغاوت کی پوزیشن میں آ رہے تھے۔ تب نیپئر بھی مختلف رخوں سے رستم خان پر اپنا دباؤ بڑھا رہا تھا۔ انگریز عملداروں نے بغیر کسی رکاوٹ کے ریاست کے مختلف علاقوں پر قبضہ شروع کر دیا۔ اس صورت میں میر رستم کے وزیر فتح محمد غوری نے اپنے آقا کو مشورہ دیا کہ حالات کا تقاضہ ہے کہ آپ حکومت سے دستبردار ہو جائیں اور ریاست کی باگ ڈور میر علی مراد خان کے حوالے کر دیں (۱۴)۔ میر صاحب نے اپنے لشکر اور اولاد کو تھر کے قلعے امام گڑھ کی طرف روانہ کیا۔ اور خود اپنے وزیر کے ساتھ کوٹ ڈیجی چلے آئے۔ دونوں بھائیوں میں ملاقات ہوئی۔ رستم خان نے حکومت سے دستبردار ہونے کا اعلان کیا۔ اس مقصد کے لئے میر رستم خان نے ایک عہد نامہ دستخط کر کے میر علی مراد خان کے حوالے کیا۔ یہ دستاویز ۲۰ دسمبر ۱۸۴۲ء ۷ ذی القعد ۱۲۵۸ھ بروز منگل کو دستخط ہوئی۔ نونار کے عہد نامے سے پھوٹ کر نکلنے والا یہ دوسرا معاہدہ بھی پہلے عہد نامے کی طرح قرآن مجید کے دو خالی اوراق پر لکھا گیا تھا۔ (۱۵)

مرزا قلیچ بیگ نے اس دستاویز کا تذکرہ نہیں کیا ہے۔ البتہ نسیم امروہوی صاحب نے اپنی "تاریخ خیرپور" میں یہ معاہدہ پیش کیا ہے (۱۶)۔ معاہدہ اس طرح ہے:

سب حمد اللہ تعالیٰ کے واسطے ہے۔ اور صلوٰۃ اور سلام رسول اللہ ﷺ اور ان کی آل پر ہو۔ میر رستم خان تالپور نے، میر علی مراد خان تالپور سے اس مقصد پر عہد اور انجام کیا کہ اس وقت اس عزت دار سرداری اور برادری کی دستار، پورے ملک کی باگ ڈور کے ساتھ سر شماری، میر بحری، جزیہ، اجارہ داری اور راہ داری، جھیلوں میں مچھلی کا شکار (محصول) مندرجہ ذیل

قاعدے اور روش کی تفصیل کے موافق، حیدر آباد کے سرداروں کی سرکار ذی اقتدار انگریز بہادر کے عہد سلطنت میں میر علی مراد خان کے ہاتھ میں ہے (دیا جا رہا ہے) خریف سن ۱۲۵۳ھ کی ابتدا سے رضا اور خوشی سے بخشش کرتا ہوں۔ جیسے میری زندگی میں سرداری کی مسند پر بیٹھے اور پورے ملک کو اپنی داخلیت یا ملکیت میں لائے اور یہ دستار اور ملک بھی اپنی خواہش اور مرضی سے بخشش کرتا ہوں۔ میرے بیٹوں اور بھائیوں کے بیٹوں یعنی بھتیجوں میں سے کسی ایک کا بھی ان میں دعویٰ یا دخل نہ ہوگا اور اگر کوئی دعویٰ کرے گا تو جھوٹا ہے۔ برادری کے معاملات۔ صفائی فوج پر نگاہ رکھنا۔ گفتار اور رفتار۔ انگریز صاحبان سے صلح وغیرہ میر علی مراد خان کی رائے پر منحصر ہے۔ اس انجام پر اللہ کا کلام درمیان میں ہے۔ بال جتنا فرق بھی نہ ہوگا۔ اللہ شاہد کافی ہے۔ تاریخ ۔۱ ذی القعدہ ۱۲۵۸ھ"۔

اسکے بعد پرگنوں کی تفصیل اس طرح ہے۔ پرگنہ کوہر و اور چھوو اور ابڑیجا اور کیتر و۔ پرگنہ نوشہرہ فیروز۔ پرگنہ کندیارو۔ پرگنہ لدھو گاہن۔ خیر پور اور روہڑی۔ پرگنہ میر پور اور ماتھیلو اور گھوٹکی۔ ملک ریگستان اور ریتی اور نارو اور قلعہ شاہ گڑھ اور سردار گڑھ (؟) قلعہ وغیرہ۔ پرگنہ اوباوڑہ اور خیر پور اور ڈہرکی۔ پرگنہ امام واہ۔ پرگنہ کھنگ اور بھاڑہ۔ تیسرا حصہ پرگنہ سنبل مدارکہ۔ پرگنہ شکار پور موغلی۔ پرگنہ روپاہ۔ پرگنہ بلہ کہ۔ پرگنہ چکہ مزارچہ۔ پرگنہ کشمور۔

مہر رستم فقیر تالپور ۱۲۵۸ھ

بد قسمتی سے اس دوسرے معاہدے یا عہد نامے پر بھی عمل نہ ہو سکا۔ یا پھر اس پر عمل کی ضرورت پیش نہ آئی۔ میر علی مراد خان کے مشیر شیخ علی حسین نے انگریزوں کو تمام صورتحال سے باخبر رکھا۔ میر رستم خان بدحواسی کی حالت میں کوٹ ڈیجی سے امام گڑھ اور بعد میں حیدر آباد پہنچے۔ دیکھتے ہی دیکھتے خیر پور کا شہر خالی ہو گیا۔ جس پر میر علی مراد کے لوگوں نے قبضہ کر لیا۔ نیپیئر حرکت میں آگیا اور لشکر لے کر امام گڑھ پر حملہ کیا۔ جو چند گھنٹوں میں مٹی کا ٹیلہ بن گیا۔ میر علی مراد خان نے انگریزوں کی تائید اور مدد سے ریاست خیر پور میں اپنی حکومت قائم کر لی (۱۷)۔ اس واقعے کے ٹھیک دو ماہ بعد ۱۷ فروری ۱۸۴۳ء میں میانی کی تاریخ ساز جنگ ہوئی۔ میروں کی شکست ہوئی اور انگریزوں کی جیت۔ سندھ پر انگریزوں کا راج قائم ہوا۔ میر رستم خان نے بھی اس جنگ میں حصہ لیا اور بعد میں قید ہوا۔ اس نے قید کی حالت میں "پونا" میں وفات پائی۔ اس کی میت کو وہاں سے لا کر اس کے آبائی قبرستان "قادر بخش جا قیا" میں دفن کیا گیا (۱۸)۔ یوں تو خیر پور کی

انگریز بهادر به دست میر علیمراد خان که لایق سرداری است ابتدای خریف

سنه [illegible] به رضا و رغبت خود بخشیدم چنانچه در زندگانی من بر مسند

سرداری متمکن شده ملک مفصله ذیل را به قبضه تدخیل خود

درآرد و در همین دستار و همین ملک که من به خواهش و مرضی خود

می‌بخشم دعوی و دخل احدی از پسران و برادرزادگان [illegible]

و نبیره‌ها نبود و اگر کسی دعوی‌دار شد کاذب است و [illegible]

[illegible] برادری و نگاه داشتن فوج و گفتار و رفتار

با صاحبان انگریز هم منحصر برای میر صاحب میر علیمراد خان

ممدوح در این انجام قسم کلام الله درمیان است

تفاوت تارموئی نخواهد شد کفی بالله شهیدا تحریر

فی التاریخ هفدهم ماه ذی قعده سنه [illegible] هجری

پرگنه کونهیره و [illegible] / [illegible] — پرگنه نوشهره پیروند — پرگنه کندیاره — پرگنه لره کاکن / [illegible]

پرگنه [illegible] / [illegible] — ملک ریگستان و [illegible] / [illegible] — پرگنه اباوره [illegible]

پرگنه امام واه — پرگنه بهولک و بهاله — سیوم حصه [illegible] پرگنه هزار [illegible]

پرگنه [illegible] — پرگنه رهاه — پرگنه بلدکه — پرگنه چک [illegible]

پرگنه کشمور

[illegible] السلطنت

سجاد مرزا
گوجرانوالہ۔ پاکستان

پرتو غالب

ان کے اصل نام کے بارے میں تو بہت کم لوگوں کو علم ہوگا۔ وہ "نواب صاحب" کے نام سے مشہور تھے۔ گورا چٹا رنگ، چھریرا بدن، ستواں ناک، آنکھوں میں طلسماتی چمک، زبان میں تیزی طراری، داڑھی مونچھ صاف، میانہ قد، کھلے گھیرے کا پاجامہ اور بوسکی کی قمیض۔ ان کا عام لباس تھا سردیوں میں اس پر ایک جرسی یا بند گلے کا کوٹ اضافہ کر لیتے تھے۔ طبیعت میں بے چینی اور سیمابیت کی کیفیت تھی۔ چالیس پینتالیس کے پیٹے میں ہوں گے۔ مدتوں بعد معلوم ہوا کہ ان کا اصل نام نواب افتخار احمد خان تھا۔ شفاف اور نستعلیق اردو بولتے اور محفل پر چھا جانے کے فن میں مہارت رکھتے تھے۔

ہزاروں متاثر کن اشعار ہی نہیں، اساتذہ کی پوری کی پوری غزلیں انہیں از بر تھیں۔ ان ... شعر پڑھنے کے انداز میں ایسی سحر طرازی اور والہیت کی کیفیت تھی کہ سننے والوں کے دلوں پر نقش ہو جاتی!

نواب صاحب خود شعر کہتے تھے یا نہیں؟ اس کا انہوں نے کبھی اظہار نہیں کیا۔ ۵۸-۱۹۵۷ء میں جب ہم ہائی سکول کے طالب علم تھے وہ شام کے وقت ہماری محفل میں آجاتے اور رات گئے تک انہی کی زبان چلتی اور ہم چار پانچ دوست، ہمہ تن گوش، بھلے مانس، اچھے سامعین کی حیثیت سے ان کی گفتگو کے ذائقے کا لطف اٹھاتے۔

ایران سے ملا عبدالصمد ہندوستان آئے تو گھومتے گھماتے آگرے بھی گئے۔ میر تقی میر کا ان دنوں بڑا شہرہ تھا۔ ملا عبدالصمد کے دل میں خواہش پیدا ہوئی کہ میر صاحب کے نیاز حاصل کریں۔ وہ تلاش کرتے ہوئے ایک محلے کے قریب پہنچے، جہاں چند لڑکے کھیل کود میں مصروف تھے۔ انہوں نے کہا۔ "بیٹو! مجھے میر تقی میر سے ملنا ہے۔ شاعر میر تقی میر سے"

ایک لڑکا، جس کی عمر آٹھ دس سال ہوگی۔ آگے بڑھا اور کہا۔ "بڑے میاں! آپ یہاں سے سیدھے جائیں۔ پھر دائیں ہاتھ مڑیں۔ پھر سیدھے چلتے رہیں۔ پھر بائیں ہاتھ مڑ کر تھوڑی دور چلنے کے بعد دائیں جانب مڑ جائیں۔ تھوڑا چلنے کے بعد آپ پھر بائیں جانب ہو جائیں اور چند قدم اور چلیں گے تو میر صاحب کا مکان آجائے گا"

ملا عبدالصمد نے اس بچے کے سر پر شفقت سے ہاتھ رکھتے ہوئے ہنس کر کہا۔ "بیٹے! آپ تو مجھے کن بھول بھلیوں میں ڈال رہے ہیں۔ میں یہاں اجنبی ہوں۔ اگر آپ کے کھیل کا حرج نہ ہو تو میری راہنمائی کیجیے۔ وہاں تک میرے ساتھ چلیے"۔ وہ لڑکا بڑی سعادت مندی

سے ملا عبدالصمد کے آگے آگے بڑے پر وقار انداز میں چل پڑا۔ میر صاحب کے دروازے پہ دستک دی اور اندر پیغام بھجوایا کہ ملا عبدالصمد آپ سے ملنے 'ایران سے تشریف لائے ہیں۔ میر صاحب بیٹھک میں ٹیک لگائے نیم دراز تھے۔ بڑھاپے کی وجہ سے اٹھ تو نہ سکے۔ غنودہ آواز میں یہ مصرع پڑھا۔

کس کی نگاہ مل گئی کس کی نگاہ سے

وہ لڑکا فوراً بول پڑا

"بڑے میاں! ایسے نہیں' اسے یوں پڑھئے

طوفان بجلیوں کا اٹھا جلوہ گاہ سے
کس کی نگاہ مل گئی کس کی نگاہ سے

میر تقی میر نے محبت سے اس بچے کو سینے سے لگا لیا اور کہا۔

"واللہ ہندوستان میں پہلے پونے دو شاعر تھے (ایک خود میر تقی میر۔ آدھے مرزا سودا اور پاؤ بھر خواجہ میر درد) اب ساڑھے تین شاعر ہوگئے ہیں۔ ہم تینوں کے برابر یہ اکیلا شاعر بچہ ہے"۔ میر صاحب نے پوچھا۔

"بیٹے! آپ کا نام؟"

بچے نے متانت سے جواب دیا۔ "اسد اللہ خان"۔

"باپ کا نام؟"

"عبداللہ بیگ خان"۔

میر تقی میر نے ملا عبدالصمد سے کہا کہ اس بچے کی تربیت کیجئے۔ یہ بہت بڑا شاعر ہوگا۔ چنانچہ ملا عبدالصمد' مرزا اسد اللہ خان کے گھر دو سال رہے اور مرزا نے ان سے فارسی زبان کے رموز و نکات سیکھے۔ میر کی پیش گوئی درست ثابت ہوئی اور "مرزا غالب نام آورم" ہوئے۔

نواب صاحب دیگر اساتذہ کے کلام کے ساتھ ساتھ مرزا غالب کی غزلیں بھی بڑے دل نشین انداز میں تحت اللفظ سنایا کرتے تھے۔ میں بیشتر اشعار اور غزلیں ڈائری میں نوٹ کرلیتا تھا۔ غالب کی دیگر غزلیں تو دیوان میں مل گئیں لیکن ایک غزل دیوان غالب کے کسی بھی ایڈیشن میں نہیں ملی۔ میں نے یہ غزل ماہنامہ "محفل" لاہور میں اس غرض سے شائع کروائی کہ شاید غالب شناس کوئی صاحب اس کے بارے میں کچھ ارشاد فرمائیں گے! لگتا ہے یہ غزل نواب صاحب کی کاوش قلم کا خوب صورت ثمر ہے۔

ملنے پہ بھی دل ناخوش و ناشاد بہت ہے
فرقت میں تری خوگر بے داد بہت ہے

میں کش مکش چارہ وحشت کا ہوں طالب
وہ رشک مسیحا و لے جلاد بہت ہے

افسردگی کوچہ و بازار کا عالم
دل کا نہ پوچھو کہ یہ برباد بہت ہے
وہ ضعف کہ ہے مانع نظارہ نرگس
وہ شوخ بہر رنگ ستم ایجاد بہت ہے
اب حسرت دیدار ہے اک خواب پریشان
دل رنج و غم دہر سے آباد بہت ہے
اب طعنہ اغیار کا شکوہ نہیں غالب
ہر چند ابھی طاقت فریاد بہت ہے (۱)

غالب سے بے سر و پا لطائف و واقعات تو منسوب ہو ہی رہے تھے۔ یار لوگوں نے غالب کے رنگ میں غزلیں کہہ کر بھی شائع کروانا شروع کر دیں۔ اس سلسلے میں مولانا عبدالباری آسی نے تو کمال ہی کر دیا۔ مولانا آسی مرحوم لکھنؤ کے ادبی حلقوں' بالخصوص نوجوانوں میں "نیک نام" تھے کہ وہ غالب کے نام سے خود غزلیں کہہ کے سناتے ہیں۔ مولانا آسی جب کسی محفل میں جاتے تو لوگ شرارتاً پوچھتے۔ "کہئے مولانا! غالب کا کوئی" تازہ کلام دستیاب ہوا؟ مولانا اپنی انا کی تسکین "غالب کا تازہ کلام" سنا کر کرتے! انہوں نے مشہور کر رکھا تھا کہ ڈاکٹر عظمت الٰہی سلونوی ایڈیٹر اخبار "قیامت" کے پاس ایک پرانی بیاض ہے' جس میں غالب کا غیر مطبوعہ کلام ہے۔ یہ سب مولانا آسی کا اپنا کارنامہ تھا۔

"مولانا آسی نے غالب کے اردو کلام میں الحاقی کلام تو شامل کیا ہی تھا۔ سب سے بڑا ستم یہ کیا کہ ۱۹۲۵ء میں دیوان غالب (اردو) کا ایک نیا ایڈیشن نو لکشور پریس لکھنؤ سے ایسا شائع کرایا۔ جس میں ایک طرف تو نسخہ حمیدیہ (مکتوبہ ۱۸۲۱ء مطبوعہ ۱۹۲۱ء) کا ایک انتخاب بھی "انتخاب غزلیات غیر مطبوعہ مرزا غالب مرحوم" کے عنوان سے شامل کردیا اور نسخہ حمیدیہ کے حوالے کے بغیر تحریر فرمایا"۔(۲)

(۱) ماہنامہ "محفل" لاہور' اگست ۱۹۹۰ء

(۲) "[illegible]" [illegible] مطبوعہ ۱۹۷۰ء' مدینہ پبلشنگ کمپنی' کراچی صفحہ ۱۱۸

"چونکہ مرزا غالب کی غیر مطبوعہ غزلیں یا وہ کلام جسے غالب نے خود قابل طبع نہ سمجھا تھا۔ اکثر بیدل ' شوکت اور اسیر وغیرہ کے رنگ میں ہے اور اس وجہ سے وہ بے حد الجھا ہوا اور بعیدالفہم ہے' لہٰذا ان غزلوں میں سے وہ اشعار انتخاب کئے گئے ہیں جو اس رنگ میں بے حد سہل اور آسان ہیں۔ ہمارا ارادہ تھا کہ ان اشعار کو ان کے مروجہ دیوان کی غزلوں میں شامل کردیا جائے مگر چونکہ خود مرزا نے ان کو علیحدہ کردیا ہے' لہٰذا ہم نے بھی مصنف مرحوم کا اتباع کیا"۔ (۳)

مولانا آسی نے "مکمل شرح دیوان غالب" (مطبوعہ ۱۹۴۱ء) میں مرزا غالب کی غزلوں میں بہت سے شعر خود کہہ کر شامل کردیئے ہیں جو دیوان غالب کے کسی بھی ایڈیشن میں نہیں ہیں۔ اگرچہ یہ مرزا غالب کا رنگ سخن نہیں تاہم مماثلت کافی حد تک پائی جاتی ہے۔ بالخصوص جو عام فہم اشعار ہیں۔

مستقل مرکز غم پہ بھی نہیں تھے ورنہ
ہم کو اندازہ آئین وفا ہو جاتا
دشت وحشت ہے مرا خشت بدیوار فنا
گر فنا بھی میں نہ ہوتا تو فنا ہوجاتا
حسرت اندوزی ارباب حقیقت مت پوچھ
جلوہ اک روز تو آئینہ نما ہو جاتا!

دشت وحشت میں نہ پایا کسی صورت سے سراغ
گرد جولان جنوں تک بھی پکارا ہم کو
عجز ہی اصل میں تھا حاصل صد رنگ عروج
ذوق پستی مصیبت نے ابھارا ہم کو
ضعف مشغول ہے پیکار بہ سعی بے جا
کر چکا جوش جنوں اب تو اشارا ہم کو
صور محشر کی صدا میں ہے فسون امید
خواہش زیست' ہوئی آج دوبارا ہم کو
تختہ گور ' سفینے کے مماثل ہے اسد
بحر غم کا نظر آتا ہے کنارا ہم کو

(۳) "دیوان غالب" ایڈیشن ۱۹۲۵ء بحوالہ "خیابان غالب" صفحہ ۱۱۵

میں ہوں مشتاق جفا، مجھ پہ جفا اور سہی
تم ہو بیداد سے خوش اس سے سوا اور سہی
مجھ سے غالب یہ علائی نے غزل لکھوائی
ایک بیداد گر رنج فزا اور سہی

پھر وہ سوئے چمن آتا ہے خدا خیر کرے
رنگ اڑتا ہے گلستاں کے ہوا داروں کا

بدتر از ویرانہ ہے فصل خزاں میں صحن باغ
خانہ بلبل بغیر از خندہ گل بے چراغ

وضع نیرنگئی آفاق نے مارا ہم کو
ہوگئے سب ستم و جور گوارا ہم کو

نمائش پردہ دار طرز بیداد تغافل ہے
تسلی جان بلبل کے لیے خندیدن گل ہے

ہم سے خوبان جہاں پہلو تہی کرتے رہے
ہم ہمیشہ مشق از خود رفتگی کرتے رہے

کس کی برق شوخی رفتار کا دل دادہ ہے
ذرہ ذرہ اس جہاں کا اضطراب آمادہ ہے

اس جور و جفا پر بھی بد ظن نہیں ہم تجھ سے
کیا طرفہ تمنا ہے امید کرم تجھ سے!

درد ہو دل میں تو دوا کیجے
دل ہی جب درد ہو تو کیا کیجے(۴)

(۴) "فروغ اردو" لکھنؤ، غالب نمبر "غالب کے کلام میں الحاقی عناصر" ڈاکٹر وصی احمد

بھوپال والی غزل جسے مالک رام نے اپنے مرتب کردہ دیوان غالب کے پہلے ایڈیشن میں "ہمایوں" (لاہور) سے نقل کر کے شامل اشاعت کیا تھا ' کے بارے میں جب نادم سیتاپوری اور مالک رام وغیرہ نے تحقیق کی تو پتا چلا کہ یہ غزل بھوپال کے مولوی محمد ابراہیم خلیل کا نتیجہ فکر ہے ' جسے انہوں نے ماڈل اسکول بھوپال کے رسالہ "گوہر تعلیم" (اپریل ۱۹۳۷ء) میں شائع کیا تھا۔ غزل پر عنوان تھا "اپریل فول"۔

بھوپال کے جوہر قریشی نے اسی غزل کو "دین و دنیا" دہلی میں غالب کے غیر مطبوعہ کلام کے حوالے سے شائع کروایا۔ پھر "ہمایوں" لاہور (اپریل ۱۹۳۹ء) میں یہ نقل ہوئی۔ اسی غزل کو خواجہ حسن نظامی نے "منادی" دہلی میں بھی شائع فرمایا تھا۔

بھولے سے کاش ! وہ ادھر آئیں تو شام ہو
کیا لطف ہو جو ابلق دوراں بھی رام ہو
تا گروش فلک سے یونہی صبح و شام ہو
ساقی کی چشم مست ہو اور دور جام ہو
بیتاب ہوں بلا سے' کن انکھیوں سے دیکھ لیں
اے خوش نصیب کاش قضا کا پیام ہو
کیا شرم ہو ' حریم ہے ' محرم ہے راز دار
میں سر بکف ہوں ' تیغ ادا بے نیام ہو
میں چھیڑنے کو کاش اسے گھور لوں کبھی
پھر شوخ دیدہ برسر صد انتقام ہو
وہ دن کہاں کہ حرف تمنا ہو روشناس
ناکام بدنصیب کبھی شاد کام ہو
گھس مل کے چشم شوق قدم بوس ہی سہی
وہ بزم غیر ہی میں ہوں پر اژدحام ہو
اتنی پیوں کہ حشر میں سر شار ہی اٹھوں
مجھ پر جو چشم ساقی بیت الحرام ہو
پیرانہ سال غالب میکش کرے گا کیا
بھوپال میں مزید جو دو دن قیام ہو (د)

"چمن بے نظیر" (مطبوعہ ۱۸۹۲ء) میں غالب کے نام سے تین غزلیں اشاعت پذیر ہوئی تھیں، جو دیوان غالب میں شامل نہیں ہیں۔ ایسا لگتا ہے، بہت سے نابغہ روزگار شاعر حضرات نے غالب کے رنگ میں اپنے آپ کو ڈبو لیا ہے! اگر وہ یہ روش چھوڑ کر اپنے ہی رنگ میں شاعری فرماتے تو ان کا اپنا رنگ بھی یقیناً چوکھا ہوتا۔ غزلیں دیکھئے غالب ہی کا رنگ سخن نظر آتا ہے۔

کب رہا ہے اب ہمیں حور و بشر کا امتیاز
دیکھ کر جاتا رہا تجھ کو نظر کا امتیاز
اس کا کوچہ چھوڑ کر جاوے ہے گلشن کی طرف
ہو گیا معلوم بس باد سحر کا امتیاز
نازکی جس نے رگ گل کی نہ دیکھی ہو کبھی
ہو میاں کیونکر اسے تیری کمر کا امتیاز
ہے یہ سودائے محبت کہ یہاں اس بات کو
کچھ نہیں رہتا جہاں نفع و ضرر کا امتیاز
جب نشست اغیار کے پہلو میں ٹھہری یار کی
تب ہمارا رہ گیا واں پھر کدھر کا امتیاز
اہل ہمت بوجھتے ہیں خاک جب اکسیر کو
ان کو کب ہوتا ہے صرف سیم و زر کا امتیاز

آگے اپنے یار کے غالب ہمی معیوب ہیں
ورنہ ہے کس کے اسے عیب و ہنر کا امتیاز(۶)

بیگا جو ناز و ادا اوس بت لاثانی میں
ایک بھی بات نہ تھی یوسف کنعانی میں
عشق میں دیتا ہوں اوس لیلی کے کاوش جاں کو
دست رس ہے یہ کہاں قیس بیابانی میں
چرخ نے پنبہ مہتاب کو کانوں میں دیا
شوران تک ہے مرے اشک کی طغیانی میں
جان مردوں کی پھرے لب سے جو نکلے دشنام
کیا مسیحائی ہے اس لعل بدخشانی میں

(۶) "چمن بے نظیر" مطبع محمدی، بمبئی، مطبوعہ فروری ۱۸۹۲ء، صفحہ ۱۰۳

کار شمشیر کا کرتا ہے خیال ابرو
داغ اس کا ہے ازل سے میری پیشانی میں
پہن کر ہووے گا خوش شال دوشالہ کوئی
ہم بھی ہیں شاد اے غالب اسی عریانی میں!(۷)

اپنا احوال دل زار کہوں یا نہ کہوں
ہے حیا مانع اظہار کہوں یا نہ کہوں
نہیں کرنے کا میں تقریر ادب سے باہر
میں بھی ہوں محرم اسرار کہوں یا نہ کہوں
شکوہ سمجھو یا اسے کوئی شکایت سمجھو
اپنی ہستی سے ہوں بیزار کہوں یا نہ کہوں
ہے سویدا بھی سیہ پوش و عزاداری دل
جب نہ پاؤوں کوئی غم خوار کہوں یا نہ کہوں
دل کے ہاتھوں سے کہ ہے دشمن جانی اپنا
ہوں اک آفت میں گرفتار کہوں یا نہ کہوں
میں تو دیوانہ ہوں اور ایک جہاں ہے غماز
گوش میں ور پس دیوار کہوں یا نہ کہوں
آپ سے وہ مرا احوال نہ پوچھے تو اسد
حسب حال اپنے پھر اشعار کہوں یا نہ کہوں (۸)

جن شعرا حضرات نے غالب کے رنگ کی پیروی کی ہے وہ اس رنگ کی حد تک تو کامیاب ہیں ، لیکن غالب کے اسلوب خاص میں جو تہہ داری اور خیال آفرینی ہے وہ ان کے یہاں مفقود ہے۔

"اور کسی کا کیا ذکر شاعر مشرق علامہ اقبال نے بھی غالب سے بہت استفادہ کیا ہے اور ان کی بیشتر فارسی تراکیب اور تشبیہات سے غالب کا انداز بیان جھلکتا ہے۔ مثال کے طور پر یہ شعر ہی غالب کے انداز بیان کی نشاندھی کرتا ہے۔

نہیں منت کش تاب شنیدن داستاں میری
خموشی گفتگو ہے ، بے زبانی ہے زبان میری"(۹)

(۷) "چمن بے نظیر" صفحہ ۱۵۶ (۸) "چمن بے نظیر" صفحہ ۲۴۷ - ۲۴۶

(۹) "باقیات غالب" ، اثر فاضلی ، اگست ۱۹۹۱ء۔ ادارہ فکر و نظر، کراچی، صفحہ۔ ۲۸

"بریلی میں ایک نوجوان شاعر اعتماد الدین عرش تھے، وہ بھی غالب کے رنگ میں خوب کہتے تھے۔ عین عنفوان شباب میں ان کا انتقال ہو گیا۔ پھر بھی ایک مکمل دیوان اپنے پیچھے چھوڑ گئے۔ چند اشعار ملاحظہ فرمایئے۔

بندگی کا تو حق ادا نہ ہوا
خیر گذری کہ میں خدا نہ ہوا
حسن کا اعتبار اور بڑھا
میں جو شرمندہ وفا نہ ہوا

لوٹتا کیوں نہیں عدم سے کوئی
کچھ کسی کی خبر نہیں آتی!
ہر قدم پر رہ محبت میں
سجدہ نقش پا کیا میں نے" (۱۰)

سلیمان اویسی نے غالب کے تمام دیوان کی غزلوں پر ہم طرح غزلیں کہیں اور "شان غزل" کے نام سے ایک مجموعہ جس میں دیوان غالب بھی شامل ہے، غالب کی صد سالہ برسی پر دنیائے ادب کو دیا۔ کسی زمانے میں ریاض خیر آبادی نے بھی ایسی ہی کوشش کی تھی، جسے ان کے والد نے یہ کہہ کر ضائع کروا دیا کہ تم اپنا کوئی الگ اسلوب اختیار کرو۔ لیجئے سلیمان اویسی کی ایک غزل کا لطف اٹھائیے۔

خوابیدہ سبزہ کی طرح بے خود دمیدہ ہوں
زحمت کشیدہ ہوں میں نہ راحت رسیدہ ہوں
زیں پیشتر کہ خم ہو یہ گردن بہ پیش غیر
اے رب کعبہ شکر کہ گردن بریدہ ہوں
برفاب ہو کہ چائے ہو جو بھی ہو جلد ہو
ساقی میں سرد و گرم زمانہ چشیدہ ہوں
بت ساز ہوں نہ بت کدہ، بت ہوں نہ برہمن
نازاں خدا ہے جس پہ وہ ناز آفریدہ ہوں
بلبل تو گل پہ نالاں ہے، شمع پتنگ پر
میں شبنم چمن کے لیے آب دیدہ ہوں

---

(۱۰) "باقیات غالب" صفحہ ۔ ۲۷

پوچھی کبھی انہوں نے نہ بھولے سے میری بات
گویا میں دوستوں کے لیے آفریدہ ہوں !
اے شمع شب بخیر ' اے پروانہ دم بخیر
میں گلشن فنا میں پسند تپیدہ ہوں
نذر ادب سلیماں' ہے یہ مختصر غزل
ورنہ میں فکر شعر سے دامن کشیدہ ہوں (۱۱)

آخر میں سلیم اختر فاران کی غالب کے رنگ میں رنگی ہوئی غزل پڑھیے۔

بیان شعر میں راس آیا غالب کا رنگ آخر
بہ آب بادہ کہنہ دھلا سینے کا زنگ آخر
فشار خون سے کیوں کر نمود قوت دل ہو
بدلتے جارہے ہیں دیکھئے بسمل کے ڈھنگ آخر
وہ ہیں گر خانہ زاد خوئے ترکان جفا پرور
تو ہم بھی آج ہوتے ہیں کمر بستہ بجنگ آخر
سخن گوئی زجاج طبع نازک پر گراں گذری
شکستہ ہو گیا دیکھو حریف ضرب سنگ آخر
بظاہر دل کش و خوش رنگ آتی ہے نظر ہم کو
نہ بھولو' لے ہی ڈوبے گی یہ تقلید فرنگ آخر
مشام عطر پیراہن ' نگاہ جلوہ بیں اختر
یہی تھا مایہ وحشت جو لایا اپنا رنگ آخر (۱۲)

---

(۱۱) "نشان غزل" سلیمان اویس' جولائی ۱۹۶۹ء ' علمی کتاب خانہ ' لاہور ' صفحہ ۷۷
(۱۲) "بیاض ' سلیم اختر فارانی (ملکیت)

بخش انگلیسی

آنچه در «بخش انگلیسی» می آید ، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران ، نمایه نویسان ، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است ، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد ، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

IQBAL STUDIES DEPARTMENT OF AIOU.S.Afsar Ali Shah has here given the history and development of the Iqbal Studies Department of the Allamah Iqbal Open University, Islamabad. The University was established in 1972 by a special Statute passed by the Pakistan Assembly and was named after the great Allama Iqbal on the Centenary Birthday Celebrations of the Allama in 1977. The system of education in the university is both by regular classes as well as by post, and is meant for raising the educational standard of the in-service or working people of the country who cannot attend their classes regularly due to occupation in their daily pursuits. The Iqbaliyat Department started its work simultaneously with the establishment of the university up to M.A., while the M.Phil. classes began in 1987. The courses of this Department include a special paper in Persian with its Grammar and selection from Iqbal's Persian poetry.

USTAD KHALILI IN LONDON . It is a reportage of a meeting held in memory of the late Ustad Khalilullah Khalili, the most renowned last great poet of Persian of Afghanistan who died a few years back during self-exile in Pakistan. The meeting was held in the auditorium of the Afghan Embassy in London and was attened by over two hundered persons in which about twenty writers, scholars and poets read their papers and poetry on the late Ustad Khalili.

Dr. Ali Reza Naqvi

MASNAVI; ABR-E GOHARBAR. Dr. M.Zafar Khan in this article has tried to determine the date of composition of the Masnavi Goharbar of Mirza Asadullah Ghalib of Delhi (d.1869 A.D.). The writer says that Ghalib wanted to give an acount of all the Holy Wars(Ghazavāt) of the Holy Prophet in the form of poetry in the metre of Ferdowsi's Shahnama, but could not complete the project. Now this incomplets Masnavi which contained 1098 couplets is included in Ghalib's works published by Shaykh Mubarak Ali of Lahore. The Masnavi was originally published by the Akmalul Matabi' of Delhi in 1864. In writing this paper, the writer has consulted 26 books the list of which is given at the end of the article.

A BRIEF INTERVIEW WITH NASROLLAH MARDANI. Here is a brief interview with Nasrollah Mardani, a leading poet of the Islamic Revolution, in which the poet has explained some of the features of his own poetry and the new trends of the post-revolution poetry and compared it with that of the pre-revolution period of Iran.

INTRODUCTION OF PUBLICATIONS OF THE INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES. Here ten earliest publications of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies have been briefly introduced for the information of the readers of Danish.They include the Catalogue of the Ganj Bakhsh Library, Vol. I,Life & Works of Shaykh Baha'uddin Zakariyya of Multan, Catalogue of the MSS of the works of Kh. Sana'ullah of Panipat, Four Calenders of Two Years and one Town, Jamali's Masnawi: Mehr-o-Mah, Shesh Jehat, Arzoo's Dad-e-Sokhan, Persian Poets of Pakistan (I) by the Late Dr. S.H.Rizvi , Persian Research in Pakistan, Iran-Pakistan Relations in the Field of Medical Science.

THE WORLD OF FICTION IS A WORLD OF TRUTH & REALITY. In an Interview by Yousof Ali Khan, Firuz Z.Jalali has explained some of the characteristics of the art of fiction writing and related it with the fiction writing in Iran with special reference to the post-revolution period. It is a very informative interview from literary point of view, particularly with regard to the modern trends in fiction writing in Iran.

RABI'AH QOZDARI- A REVOLUTIONARY POETESS. Dr. Sultan Altaf Ali, in this article has tried to prove that Rabi'ah of Qozdar of Baluchistan, one of the earliest poetesses of Persian, was a revolutionary poetess. He is of the opinion that the earlier chroniclers and writers have misunderstood her and her poetry and have given wrong accounts of her life. It is only Dr. Roknoddin Homayun Farrokh who has done a real research on the life and poetry of the poetess and has reached the conclusion that she was a revolutionary poetess and has attributed her death to her revolutionary ideas and activities. It is a new and interesting approach to and research on the life and works of the poetess.

MULLA TUGHRA OF MASHHED In this brief article Dr . Abdul Qadir Jafri has dealt with the poetry of Mullah Tughra of Mashhad, a Persian poet of Shah Jehan's period. The writer complains that the poet has not been given due recognition by the critics and writers , although his poetry has been simple and natural and devoid of unnecessary and artificial embellishments.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

KHULASAT AL-TANJIM VA BURHAN AL- TAQWIM. It is a reproduction of a MSS of the book written in 969/1465 by Ghiyas al- Din Ali. b. Amiran al- Husayni al- Isfahani. The MSS is lying in Ganj Bakhsh Library of the Iran- Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad under No. 745. It is an important book on astronomy and astrology written in the middle of 9th century A.H./ 15th century A.D. The reproduction is preceded by a brief introduction of the MSS by Dr.M.H.Tasbihi.

BIDEL -A POET OF MIRRORS by M.Reza Shafi'i Kadani. It is an interesting and informative critique of the poetry of Mirza Abdul Qadir Bidel (generally known in the sub-continent as Bedil) of Azimabad, born in Azimabad (Patna, India) in 1054/1644 and died in Delhi in 1132/1720. He is considered to be the most difficult and representative poet of the Indian style of Persian poetry. He is known for his terse, symbolic , didactic and mystic poetry. The writer has corroborated his statments by ample illustrations from Bidel's poetry.

SA'IB AND URDU POETRY. In this article Dr. Younus Jafri has discussed briefly the influence of Sa'ib of Isfahan, one of the most representative poets of the Indian style of Persian poetry , on the Urdu poets of the sub-continent with illustrations from their works.

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet & Editor-in-Chief: *Dr. M.M. Tavassoli*
Editor: *Dr. S.SH. Mosvi*

Address:

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 263194 *Fax : 263193*

دانش

۵۳
تابستان
۱۳۷۷

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: --- دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ———— دکتر صغری بانو شگفته
طراح روی جلد وصفحه‌بند: ——— م.ع.بلتستانی
حروف چین: ———— محمد عباس بلتستانی
چاپخانه: ———— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش
بویژه
دکتر سید علیرضا نقوی و دکتر محمد صدیق خان شبلی

روی جلد:

که ایران چو باغی است خرم بهار
شکفته همیشه گل کامکار

«فردوسی»

ISSN: 1018-1873
(International Centre - Paris)

یــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شـده در مقـالات، بـر عـهدهٔ نویسندگـان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود ، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳   تــلــفــن : ۹۲-۲۶۳۱۹۱

برهه که اصرار بر همزیستی مسالمت آمیزبا حفظ حقوق انسانهاست ، تا راهی به خوشبختی نهایی بشریت گشوده شود ، براستی ، چالش بی سرانجام فریب خوردگان گریخته از پس آن پرده‌ی هزار توی دروغین ، در عرضه علمی و فرهنگی چه توجیهی می طلبد.

بهر حال ، از درگاه ذات مقدس احدیتش مسئلت می جوئیم و آرزو می‌کنیم که تعامل فرهنگی راه امروز را برای فردای بهتر وخوشبختی بیشتر نسل آینده هموار سازد.

*

خواننده گرامی ؛

قرار براین بود تا یکی از شماره های پیشین دانش را به معرفی یکی دیگر از شخصیت های برجسته علمی و ادبی پاکستان - بلکه شبه قاره - یعنی دکتر حافظ محمود شیرانی مزین کنیم. خوشبختانه ، وعده ما در این شماره عملی گردید و در بخش اندیشه و اندیشمندان ، تلاش شده است سهم این ادیب فرزانه ، ایران شناس ، سکه شناس ، محقق و منتقد برجسته شبه‌قاره شناسانده شود. دانش امیدوار است با انتشار هر شماره ، گامی دیگر در جهت گسترش تفاهم فرهنگی بردارد.

در خاتمه ، از همه دوستداران و علاقه مندان فصلنامه دانش تقاضا داریم که مقالات و آثار وزین خود را به زبان شیرین فارسی ، و در حد توان باخط خوانا ، ارسال فرمایند. بی شک همچنان چشم براه اظهار نظرها و بررسی های نقادانه شما هستیم . والسلام

سردبیر

سخن دانش

ای نـــام تــو بــهترین ســر آغــاز
بـــی نـام تونـــامه کـــی کـــنم بـــاز

دانش ۵۳ را در زمانی پیش رویتان نهاده ایم که متأسفانه بسیاری از رخدادهای ناگـوار بـه تـخریب ابعـاد فـرهنگی در پـهندشت فـلات ایـران پرداخته‌اند. تلاش دانش برای بقای ارتباط و استمرار روابط فرهنگی دیرپائی که در سر تا سر منطقه ، از میان رودان تا آنسوی سند و از فرا رودان تا ژرفای آبهای نیلگون خلیج فارس و دریای عمان ، همواره سده ها و هزاره ها را پشت سر نهاده ، بر آن بوده است تا با درج اندیشه های مکتوب راهی برای تعاطی فرهنگی اندیشمندانی که در این پهنهٔ عظیم به تعالی بشریت مـی‌انـدیشند، بگشاید و بر تداوم آن جهد کند و تراوشات فکری تازه را - صیقل خورده در مکتب شریف و متعالی قرآن - به نسل های آینده منتقل نماید. افسوس کـه دست های پنهان و آشکار سیراب شدگان آبشخور فـرهنگ لجـام گسـیخته باختر ، بی‌تابانه با هزار نیرنگ وفسون ، بزک کرده و فریبکار ، از پس پرده هزار توی دروغین ، بانیروی زر و زور و تزویر ،کمر به فروپاشی کاخی استوار بسته است که برای استحکام آن ، تنها حکیم بزرگ طوس ، سی سال ، و بزرگانی دیگر،با عنایت به مدارک تاریخی ،سه هزار سال رنج برده‌اند.

امروزه ، حیثیت بشری ، دستخوش عواملی است ناخوشانید ؛ و در این

ادب امروز ایران

فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

تجلیل و یاد

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخن دانش

ای نـــام تـــو بـــهترین ســـر آغـــاز
بـــی نـــام تونـــامه کـــی کـــنم بـــاز

دانش ۵۳ را در زمانی پیش رویتان نهاده ایم که متأسفانه بسیاری از رخدادهای ناگوار به تخریب ابعاد فرهنگی در پهندشت فلات ایران پرداخته‌اند. تلاش دانش برای بقای ارتباط و استمرار روابط فرهنگی دیرپائی که در سر تا سر منطقه، از میان رودان تا آنسوی سند و از فرا رودان تا ژرفای آبهای نیلگون خلیج فارس و دریای عمان، همواره سده ها و هزاره ها را پشت سر نهاده، بر آن بوده است تا با درج اندیشه های مکتوب راهی برای تعاطی فرهنگی اندیشمندانی که در این پهنهٔ عظیم به تعالی بشریت می‌اندیشند، بگشاید و بر تداوم آن جهد کند و تراوشات فکری تازه را - صیقل خورده در مکتب شریف و متعالی قرآن - به نسل های آینده منتقل نماید. افسوس که دست های پنهان و آشکار سیراب شدگان آبشخور فرهنگ لجام گسیخته باختر، بی‌تابانه با هزار نیرنگ وفسون، بزک کرده و فریبکار، از پس پرده هزار توی دروغین، بانیروی زر و زور و تزویر، کمر به فروپاشی کاخی استوار بسته است که برای استحکام آن، تنها حکیم بزرگ طوس، سی سال، و بزرگانی دیگر، با عنایت به مدارک تاریخی، سه هزار سال رنج برده‌اند.

امروزه، حیثیت بشری، دستخوش عواملی است ناخوشانید؛ و در این

فهرست مطالب

متن

منتشر نشده

از : سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی

به کوشش : دکتر سید سراج الدین[1]

اشاره :

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجموعه یی رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسنده این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرا رودان) بوده و در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم می زیسته است. موضع این رسایل تصوف وعرفان است. نویسنده در رساله «گنج‌نامه» در شرح و تعبیر حدیث قدسی : کنت کنزاً مخفیا... الی آخر و تفسیر و تاویل آیه ای از قرآن مجید: وَاذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم...الی آخر پرداخته - وی وقایع تخلیق آدم، سجده بردن ملائکه به آدم ، مخفی ساختن گنج عشق در سینهٔ آدم ، سرباز زدن ابلیس از فرمان خداوندی و مردود شدنش از بارگاه ایزدی را ذکر کرده و برای اثبات و تاکید گفتارش از آیات و احادیث و اشعار شاعران متصوفه استناد جسته است.وی باور دارد که سینهٔ آدم مخزن اسرار عشق ربانی و وجودش مظهر جمال رحمانی است. این رساله با یک نسخهٔ دیگر «گنج نامه» که در مجموعه رسایلی به شماره ۱۱۴۱ در کتابخانه گنج بخش ثبت است مقایسه شده که در این شماره به خوانندگان محترم مجله دانش تقدیم می‌گردد.

گنج نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الادم خلیفة فی الارض و الصلوة والسلام علی رسوله محمد المبعوث لبیان السنه والفرض و علی آله و اصحابه المشحونة فی الارض قال داود : یارب لم خلقت الخلق ، قال الله تبارک و تعالی : کنت [2]کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لان اعرف . بدان ای طالب صادق که

---

۱. استاد بخش فارسی موسسه ملی زبانهای نوین اسلام آباد.

۲. کشف الاسرار ، ج ۸ ، ص ۳۸۷.

عالم و آدم و هیچ چیز از نام مخلوقات در دنیا نبود و دنیا نیز نبود (که) حق سبحانه تعالی بود و هیچ چیز با او نبود. کان الله و لم یکن معه شئی - حق سبحانه و تعالی گنجی بود بی نهایت پوشیده و پنهان، نظم:

آن کام حسن بود، نبود از جهان نشان — الان ان عرفته علی ما علیه کان

از علم و قدرت و ارادت و کلام [سمع] و بصر وغیره خواست تا خود را ظاهر سازد و این اوصاف رانیز به ظهور آورد. اولاً عالم را بیافرید از ظهور ذات شریف خود و ظهور این اوصاف کما قال که گفته شد، بعد از آن خواست که او را گنجینه باشد که ذات شریف خود را با همه اوصاف در آن گنجینه نهد و به دنیا فرستد تا در دنیا جلوه کند و خود را ظاهر سازد و حضرت آدم را بیافرید. هر چه سینهٔ او را گنجینهٔ این گنج بی نهایت ساخت در گنج نهانی هرچه بود خواست که درین گنج نهد و به دنیا فرستد. چونکه ملائکه را بیشتر از عالم و آدم آفریده بود همه حاضر بودند. چونکه حضور و آگاهی صفت ایشان است چرا که هیچ سببی که ایشان را غافل سازد از مشاهده جمال الهی نیست. چونکه ملائکه همه حاضر و ناظر بودند خواست که این گنج نهانی را [نهانی] از ایشان در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهد تا ملائکه از آن واقف نشوند. پس امر کرد ملائکه را به اجمعهم که آدم را سجده کنند تا که ایشان به سجده مشغول شوند وغافل شوند از آن جناب، تاحق سبحان تعالی این گنج نهانی را در سینهٔ آدم نهد. چونکه شیطان استاد همهٔ ملائکه بود ازکمال دانشی که داشت به مقتضای عقل [و] دانش خود فهم کرد که در این جا سر عظیم [1] خواهد بود.

بعد از آنکه حق سبحانه [2] امر کرد ملائکه را که همه به اجمعهم آدم را سجده کنند ملائکه همه سجده کردند و او نکرد. بیت

سر [نهادند] [3] این همه بر روی خاک — لاجرم یک تن ندید آن سرپاک

چون نبود ابلیس راسر بر زمین — سر بدید [4] او زانکه بود اندر کمین

---

۱. ب (ندارد).
۲. ب - ندارد.
۳. در اصل نهادن.
۴. در اصل «برید».

و او ابا نمود و تکبر کرد و سجده نکرد وگشت ازکافران - قوله تعالی : و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکٰفرین ○ چونکه ابلیس سجد نکرد بعد از آنکه حق سبحانه تعالی گنج نهانی را به تمام در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهاد و او دانست و واقف شد ازاین جهت حق سبحانه تعالی او را ملعون ساخت و طوق لعنت برگردنش نهاد و از پیش خود راند تا بعد ازین هیچ کس سخن او را باور نکند و پیش همه کس ظاهر شود کذب و دروغ گویی او - همه کس [او] را دروغ گو [و کذاب] دانند، نظم:

نام تو کذاب خواهم زد رقم   تا قیامت تو بمانی متهم

ناگاه [سراین را اگر [1]] فاش کند ، هیچ کس از وی باور نکند. هم چنانکه پادشاهان ظاهری [2] گنج در جای می نهند اگر کسی از آن واقف می شود او را می‌کشند یا خود بدروغ گویی کذابی مشهور می سازند و از پیش خود می رانند که ناگاه اگر از سراین گنج به کسی گوید هیچ کس از او باور نکند اوکذاب است و مردود.

پشیمان گردد اندر آخر کار   که سر گنج را با یار گوید

هم چنین حق سبحانه تعالی گفت با ابلیس که یا ملعون ، تو خود دیدی و دانستی آنچه ترا نمی بایست دیدن و دانستن - ترا از دو کار یکی اختیار می‌باید کرد کشته شدن اختیار می باید کرد [3] یا خود طوق لعنت بگردن می باید گرفت و ملعونی ازل و ابد اختیار می باید کرد تا بعد از این سر پیش هرکه گویی هیچ کس از تو قبول [و] باور نکند. او ملعونی اختیار کرد وملعون ازل و ابد گشت ؛ نعوذ بالله من ذالك.

هیچ مسلمانی نباید که با خداوند خود این چنین مخالفت کند تا مردود ازل و ابد بگردد. از این جهت که سبب ملعونی او حضرت آدم شد. عدو[و] دشمن [4] حضرت آدم و فرزندان آدم شد ازلاً وابداً - قوله تعالی : یا بنی آدم ان

۱. دراصل « اکابراین سر را اگر»
۲. ب - ظاهر.
۳. ب - یا دل به هوای یار بباید داشت یا در غم او ترک جان باید گفت.
۴. ب - ندارد.

لا تعبدوا الشیطن انه لکم عدو مبین ○ وان اعبدونی [1]

دیگر از جهت حسد که می خواست آنچه حق سبحانه تعالی گنجینه در سینهٔ [آدم] نهاد. بیت

شیطان حسد و دشمن رحمان انس و جان   از بهر آن حسود مرنجان ودود را

چرا که حق سبحانه راگرچه اوصاف بی نهایت است [اما] اصل این همه دو صفت است: صفت جمال [2] و صفت جلال [3] هر چه ملائکه از صفت جمال حق سبحانه در کمال تنزه و تقدس و نزاکت اند.

کار نازک دلان رعنا نیست   سنگ زیرین آسیا بودن

و در ایشان دو صفت را گنجایش نیست وایشان را تاب و طاقت و صفت جلالی حق سبحانه تعالی نیست. بیت:

طاقت سیمرغ نارد بلبلی   بلبلی را بس بود عشق گلی

ازین جهت حق سبحانه و تعالی می خواست که او راگنجینه باشد که این گنج نهانی که این همه اوصاف دروست در آنجا باشد و دیگر می خواست که این گنج را به تمام هم چنانکه هست بدنیا فرستد و ظاهر سازد و در دنیا چونکه او بود هیچ کس دیگر با او نبود غیر از ملائکه. بایشان گفت به طریق مشاورت که می‌خواهم که در روی زمین خلیفه سازم و در تخت دل او بنیشنم و در دنیا خود را ظاهر سازم. بیت:

آدم نبود و من بودم   عالم نبود و من بودم
او هم نبود و من بودم   من عاشق دیرینه ام

چونکه ملائکه ذره بودند از آن گنج بی نهایت و از بی نهایتی این گنج خبر نداشتند و نمی دانستند که این گنج بی نهایت فرا خور استعداد ایشان هست یا نیست. [4] نظم:

---

۱. سوره یسین (۳۶): ۶۰.
۲. ب - جمالی.
۳. ب - جلالی.
۴. ب، نه.

آرزو می خواه لیک اندازه خواه | بر نتابد کوه را یک برگ کاه [1]

تمنا کردند که حاصل این گنج می باید که ما باشیم چرا که در کمال تنزه و تقدسیم.

لقوله تعالی : و اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك. [2]

با این همه هستی پیش آمدند چونکه از تقدس و تنزه پر بودند ونداﻧﺴﺘﻨﺪ که کوزهٔ او پر باشد چیز دیگری دروی نمی گنجد. نظم :

تا تو هستی هست در تو کی رسد | نیست شو تا هستیت از پی رسد

حکیم مطلق - جل شانه - از کمال علم و حکمت جواب مطابق سخن ایشان نگفت و خواست که اولاً ملزمه از برای ایشان راست سازد و ایشان را هم چنان ملزم سازد که هیچ کس را شبهه نماند و هم چنان گفت تعالی : انی اعلم ما لا تعلمون [3]؛ یعنی من می دانم چیزی را که شمایان نمی دانید. بعد از آن حق سبحانه تعالی [4] آن گنجینه را که می خواست که گنج نهانی را هم چنان که هست به تمام در وی نهد، از گل و از چهل صباح به ید قدرت خود راست ساخت، قال النبی علیه السلام [ص]: من الله تعالی : خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحاً[5]. بعدازآن خواست که این گنج مخفی را هم چنانکه هست درین گنجینه نهد.چونکه همه حاضر بودند خواست که ایشان واقف نشوند از سر این گنج. امر کرد همه را به سجده این گنجینه . چونکه ایشان همه به سجده مشغول شدند نهانی [6] از ایشان این گنج را به تمام هم چنانکه هست در آن گنجینه نهاد و نام این گنجینه را آدم نهاد. بیت :

صیاد ازل که دانه بردام نهاد | مرغ بگرفت آدمش نام نهاد

---

۱. ب پرکاه.
۲. سورهٔ البقره (۲) : ۳۰.
۳. سوره البقره (۲) : ۳۰.
۴. ب : صورت آدم را از گل خود در چهل صباح بدید قدرت خود راست کرد.
۵. مرصاد العباد، ص ۲۳.
۶. پنهانی.

و از علم و حکمت و قدرت و کلام و سمع و بصر و ارادت این همه را به آدم تعلیم کرد و دانانید، کقوله تعالی: وَ علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین.[۱]

بعد از آن گفت با ملائکه بیایید نامهای این چیزها را که در آن گنج است که شما می خواستید که حامل آن شوید بگویید، چونکه ایشان را خبر نبود از بی نهایتی این گنج و آن چیزها که در آن گنج است همه [عاجزو] متحیر شدند و گفتند: قالوا سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم[۲] و اعتراف کردند به نادانی خود و نیز دانستند که این گنج [بی[۳]] نهایت بوده است و استعداد ایشان فراخور این گنج بی نهایت نبوده است. حق سبحانه تعالی با این ظرافت و لطافت جهل و نادانی و جرأت بی ادبی ایشان را ظاهر ساخت و ایشان نیز همه را دانستند و همه را اعتراف نمودند و ملزم شدند.بیت:

بی ادب شخص کی شود مهتر　　گرچه او را جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی　　که بزرگی نتیجه ادب است

بعد از آن حق سبحانه تعالی علم خود را که انی اعلم ما لا تعلمون است خواست که برایشان ظاهر سازد چونکه ملزم حضرت آدم بود و در پیش ایشان از حضرت آدم پرسید که قوله تعالی: قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون ○[۴]

بیا بگوی ای آدم نام های چیزهایی را که در آن گنج مخفی است. چونکه آن همه در گنج سینهٔ حضرت آدم بود خدای تعالی نامهای همه را باو دانانیده بود[۵] همه را جواب باصواب گفت. بعد ازآن حق سبحانه تعالی گفت یا ملائکه که نگفته بودم من به شمایان که می دانم چیزی را که شمایان

---

۱. سوره البقره (۲): ۳۱.
۲. سوره البقره (۲): ۳۲.
۳. در اصل: بسیاری.
۴. سوره البقره (۲): ۳۳.
۵. ب: ندارد.

نمی‌دانید. ملائکه همه شرمنده و ملزم شدند. نظم:

شرم بادا که من برویت[1] نگران   باشم و تو [نظر کنی][2] به سوی دیگران

بدان ای طالب صادق که این همه جرأت [3] و گستاخی و بی ادبی که از جانب ملائکه واقع شد غالباً همه از شیطان بود چونکه استاد ومعلم و رئیس ملائکه اوبود. بیت:

هر گنا[هی] که می کنند عامان   بر رئیسان ده بود تاوان

و عبادت بسیار نیز کرده بود حق سبحانه تعالی را - از علم وعمل پر بود و مغرور شده بود با این ها و این ها حجاب غلیظی شده بود او را از آن جناب - بیت:

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز   که باوجود تو کس نشنود زمن که منم

چونکه او از همه دانا و عالم تر بود وعقل همهٔ ملائکه بود و امور همه مفوض [به او] بود غالباً از مصلحت [و] زبان [4] همه سخن او می کرد [به آنجناب] و به آنجا هم چنانکه درمیانه مردم می باشد در دهی و جایی یک کس راکه او دانا تر است از همه کس مهمات و احوال خود را و جمیع امور خود تفویض [5] باو می کنند. چونکه او گستاخ و دلیر است و در پیش پادشاه او می‌گوید و می‌شنود و هر [قهرو] غضبی که به آن مردم می باید کرد باو می کنند. پس از این جهت حق سبحانه تعالی این همه گفت و شنید را باشیطان کرد. او نیز این همه جرات و گستاخی به آن جناب کرده [6] و بالاخره مردود شد. دیگر اینکه این همه جهل و نادانی او را حق سبحانه تعالی بر او ظاهر ساخت [7] که او دعوی خلافت کرده بود ندانسته که خلیفه بر طبق مستخلف می باید که باشد. اولاً آنکه حقیقت مستخلف را هیچ ندانسته بوده است. دویم آنکه استعداد خود را نیز ندانسته

۱. ب: به سویت.
۲. در اصل - تو نهی چشم.
۳. ب - ندارد.
۴. ب: زبان.
۵. ب: امور خود را مفوض باو کنند.
۶. ب: نمود.
۷. ب: کرد.

بوده است که قابل خلافت هست یا نه - بیت:

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد ورنه زمانه در طلب مرد قابلست
قابلی باید که تا از حق کند فیض قبول زانکه ممکن‌نیست هرگز فاعلی بی منفعل[۱]

دیگر آن که با این همه جهل و نادانی گستاخی و بی ادبی کرد بخداوند خود و اعتراض کرد بر خداوند خود که از چیزی خلیفه می سازی که فساد[۲]، فسق و زنا خواهد کرد.دیگر آن که گمان بد برد بر حضرت آدم، پیش ازین که صورت از وی واقع شود. دیگر ندانست که چیزی را در گنجینهٔ می نهد که او خالی باشد و او خود پر بود. از تنزه و تقدس و دانش خود. نظم:

تا تو هستی هست در تو کی رسد نیست شو تا هستیت از پی رسد
گر سر مویی بماند از خودیت هفت دوزخ پر برآید از بدیت

با این گستاخی و بی ادبی حق سبحانه تعالی از کمال حلم و حکمت غامضه خود در زمان اعتراض با او هیچ نگفت. همین مقدار گفت، من می‌دانم چیزی راکه تو نمی دانی و کمال حلم خود را پیش برد.

حلم حق اول مواساها کند چون بشد از حد دگر رسوا کند[۳]

از جهت ملائکه همه اعتقاد و اعتماد کرده بودند با شیطان که مثل او دانا قریبی هست بآنجناب - هرچه او می گوید آن خواهد شد.نظم:

قرب نه بالا[نه] پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است

و او خود پر بود از وجود هستی خود از این جهت حق سبحانه تعالی حضرت آدم را ملزمه از جهت ایشان و شیطان ساخت که همه دانستند به یقین که مثل شیطان و ایشان نادانی در عالم[۴] نبوده است. بعد از مردود شدن شیطان هیچ شبهه در خواطر ملائکه نماند. دیگر اینکه شیطان این را نیز بدانست حق سبحانه تعالی گفت در روی زمین می خواهم که خلیفه سازم ندانست که خلیفه در روی زمین از جنس زمین خواهد بود. قال النبی علیه السلام: الجنس

۱.ب: ندارد.
۲. ب: یسفک دما.
۳. در اصل: چونکه از حد بگذرد رسوا کند.
۴. ب: ندارد.

مع الجنس کل جنس یمیل الی جنسه. بیت:

کند هم جنس با هم جنس پرواز　　کبوتر با کبوتر باز [با][1] باز

بعد از مردود شدن ابلیس علیه العنه با این همه ملزم از جهت تنبیه حق سبحانه تعالی به فرزندان آدم امر کرد: یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین[2] چراکه همه کس او را دشمن خود دانند اگر به ناگه از سر آن باکسی گوید هیچ کس از وی باور نکند که افشاء سر الربوبیه کفر - دیگر آنکه چون او واقف شد واز آن گنج بی نهایت که در سینهٔ آدم و آدمیان نهاد واقف حاضر باشد که ازکمال حسد ودشمنی ایشان را در عمل زشتی نیندازد که بواسطهٔ آن عمل زشت از آن سعادت محروم شوند. بدان که این تنبیه حق سبحانه و تعالی از کمال شفقتی که داشت پابندهای خود کرد ایشان راکه مایهٔ ظلمات غافلی است.

غافل مشود که مایهٔ ظلمات غافلی است　　با یار دوست باش که جان را جلی کند

اگر حاضری مؤمنی و گر غافلی کافری

حضوری‌گرهمی‌خواهی‌ازوغایب‌مشو حافظ　　متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

بدان ای طالب صادق که بعد از دشمن [شدن[3]] این همه ماجرا با شیطان حق سبحانه تعالی چونکه تمام گنج مخفی بی نهایت را در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهاد و خود نیز نشست و در تخت دل آدم و به دنیا آمد تا این گنج نهانی را جلوه دهد و ظاهر سازد در دنیا، حضرت آدم صلوات الرحمن[4] علیه نیز برداشت آن گنج بی نهایت را بدنیا آمد و یک جلوه داد آن گنج بی نهایت موجود قایم شدند.

کنا شیون ذلك فی وجد البطون　　حر ما سواك فی حیث تقلب فی شیون

یک جلوه کرد حسن تو بیرون نگند عکس　　هر نقش دلگشا که نهان بود در درون

ما را ز ذات و فعل و صفت هیچ بهره نیست　　جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

---

۱. در اصل: در.
۲. سوره یسین (۳۶): ۶۰.
۳. در اصل: دشمن.
۴. ب - علیه السلام.

بـــار دیگـــر بـــایدم جســـتن ز خـــود　　　　کـــل شـــئی هـــالك الا وجـــهه

دیگر بدان که هرچه در عالم است از حیوانات و نباتات و جمادات همه موجود و قایم به پرتو این گنج نهانی اند. اگر یک لحظه این پرتو در پس پرده شود همه عالم لم یکن نیست و ناپیدا شود. قال النبی علیه السلام : خلق الله تعالی [آدم] علی صورته . بدان ای طالب صادق اگرچه حق سبحانه تعالی از صورت منزه است‌امادر هیچ صورت نیست که او را سبحانه تعالی ظهوری نه[۲]

هـــر چـــندقدس ذات ز اشیاء مـنزه است　　　　در هیچ ذره نیست که حق را ظهور نیست

بدان ای طالب صادق که این بدان می ماند که بادشاه عالی جناب لباس دوزانیده بوده است از هر جنس و از هر [رنگ]. بعضی دراز ، بعضی کوتاه تنگ و بعضی گشاده. بادشاه هریک ازین لباسها راگاهگاه می پوشید.نظم :

هر لباسی کان به صحرا آمدست　　　　ســایهٔ ســیمرغ زیبــا آمـدست

اما یک لباس ازین میان به غایت چست و زیبا بر قد آمد بادشاه را . ازین لباس بسیار خوش آمده است و اکثر اوقات این لباس راگویا که این لباس عین او شده [می پوشد] هرچگاه که می بینند آن لباس را خلق می گـویند ایـنک بادشاه . نظم :

از بس کـه در کنـار هـمی گیرد آن نگـار　　　　بگـرفت بـوی یـار ورهـا کـرد بـوی طـین

همچنین هر صورتی که هست در دنیا لباس حق است سبحانه تعالی . در هر یک ازین لباس ها به قدر آن لباس ظهوری دارد سبحانه تعالی . اما در لباس [ی] که آن صورت آدم است ظهور تمام و کامل دارد. بیت :

ظـــهور[ی] دارد انـــدر جـــمله عـــالم　　　　ظـــهور کـــاملش در ذات آدم

سبحانه تعالی لباسی که آن صورت آدم است ، دوست داشته است واین قبا بر قد او چست و زیبا آمده است چراکه ذات شریف او هم چنانکه هست در لباس ظاهر می‌شود هم چنانکه در آیینه میان آیینه ولباس نزاع لفظی است. هر دو یک چیز است.

---

۱. سوره القصص (۲۸) : ۸۸.

۲. ب : نیست.

چون به همگی خَود درین لباس ظاهر شده است گویا این لباس عین او شده است.

از بس کـه در کنـار همی گیرد آن نگار — بگرفت بـوی یـار و رهـا کـرد بـوی طـین

ای روی در کشـیده بـه بـازار آمـده — خـلقی ازیـن طـلسم گرفتـار آمـده [1]

هم چنین حق سبحانه تعالی از بس که به صفت کمال در لباس آدم ظاهر می‌شود این لباس گویا عین [2] او شده است. اما آنکه گفتیم درآن لباس که دایم می‌پوشد، همه کس می شناسند ودر لباس دیگری نمی شناسند. آن صفت مبتدیان و عوام خلق است. اما خاصان در هر لباس چه مقدار که ظهور دارد، درآن لباس می شناسند او [را] منقولست که مخدوم ما می فرمودند قدس سره، عاشق و عارف ، حضرت شیخ روزبهان [3] بقلی شیرازی در علو [4] حال چنین گفته است: که حق سبحانه تعالی را دیدم در صورت ترکی کله بافته ، کله کج نهاده. دست در جلالش زدم و گفتم : به وحدت ذاتیه ات که در هر صورت که برآیی و در هر صفت که جلوه گر آیی از تو محجوب نخواهم شد. نظم:

اگـر در جـبه و گـر در قبـایی — بـه هـر صـورت کـه هستی جان مـایی

تـرا در هـر لبـاسی مـی شنـاسم — اگـر در جـبه وگـر در قبـایی

در هر صورت و لباس در هر صفت و لونی و از هر ظرفی که ظاهر می‌شود او را می‌شناسند.نظم :

از هـر طـرفی چـهره گشـایی کـه منم — در هـر صـفت جـلوه گـر آیـی کـه مـنم

بـا ایـن هـمه گـاه غـلط مـی افـتم — تـف مـردک جـلف روسیـاهی [5] کـه مـنم

خاصان را نیز گاه گاهی این چنین حالت می شود کـه در هـر صـفتی ولباس ظاهر می شود او را می شناسم و گـاه حـالتی مـی شـود کـه مـتحیر

---

۱. در نسخه ب این شعر نیامه .

۲. ب - همین.

۳. ابو محمد بن ابو نصر بقلی شیرازی ،عارف و بزرگ قرن ششم که در علوم قرآن و تفسیر و حدیث و فقه وعرفان براعت یافت.(فرهنگ معین) ص ۶۲۲.

۴. ب : غلوای .

۵. ب : روستایی.

عالم و آدم و هیچ چیز از نام مخلوقات در دنیا نبود و دنیا نیز نبود (که) حق سبحانه تعالی بود و هیچ چیز با او نبود. کان الله و لم یکن معه شئی - حق سبحانه و تعالی گنجی بود بی نهایت پوشیده و پنهان، نظم:

آن کام حسن بود، نبود از جهان نشان الان ان عرفته علی ما علیه کان

از علم و قدرت و ارادت و کلام [سمع] و بصر وغیره خواست تا خود را ظاهر سازد و این اوصاف رانیز به ظهور آورد. اولاً عالم را بیافرید از ظهور ذات شریف خود و ظهور این اوصاف کما قال که گفته شد، بعد از آن خواست که او را گنجینه باشد که ذات شریف خود را با همه اوصاف در آن گنجینه نهد و به دنیا فرستد تا در دنیا جلوه کند و خود را ظاهر سازد و حضرت آدم را بیافرید. هر چه سینهٔ او را گنجینهٔ این گنج بی نهایت ساخت در گنج نهانی هرچه بود خواست که درین گنج نهد و به دنیا فرستد. چونکه ملائکه را بیشتر از عالم و آدم آفریده بود همه حاضر بودند. چونکه حضور و آگاهی صفت ایشان است چرا که هیچ سببی که ایشان را غافل سازد از مشاهده جمال الهی نیست. چونکه ملائکه همه حاضر و ناظر بودند خواست که این گنج نهانی را [نهانی] از ایشان در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهد تا ملائکه از آن واقف نشوند. پس امر کرد ملائکه را به اجمعهم که آدم را سجده کنند تا که ایشان به سجده مشغول شوند وغافل شوند از آن جناب، تاحق سبحان تعالی این گنج نهانی را در سینهٔ آدم نهد. چونکه شیطان استاد همهٔ ملائکه بود از کمال دانشی که داشت به مقتضای عقل [و] دانش خود فهم کرد که در این جا سر عظیم[1] خواهد بود.

بعد از آنکه حق سبحانه[2] امر کرد ملائکه را که همه به اجمعهم آدم را سجده کنند ملائکه همه سجده کردند و او نکرد. بیت

سر [نهادند][3] این همه بر روی خاک لاجرم یک تن ندید آن سرپاک

چون نبود ابلیس راسر بر زمین سر بدید[4] او زانکه بود اندر کمین

۱. ب (ندارد).
۲. ب - ندارد.
۳. در اصل نهادن.
۴. در اصل «برید».

و او ابا نمود و تکبر کرد و سجده نکرد و گشت از کافران - قوله تعالی: و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکٰفرین ○ چونکه ابلیس سجد نکرد بعد از آنکه حق سبحانه تعالی گنج نهانی را به تمام در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهاد و او دانست و واقف شد ازاین جهت حق سبحانه تعالی او را ملعون ساخت و طوق لعنت برگردنش نهاد و از پیش خود راند تا بعد ازین هیچ کس سخن او را باور نکند و پیش همه کس ظاهر شود کذب و دروغ گویی او - همه کس [او] را دروغ گو [و کذاب] دانند، نظم:

نام تو کذاب خواهم زد رقم　　تا قیامت تو بمانی متهم

ناگاه [سراین را اگر [1]] فاش کند ، هیچ کس از وی باور نکند. هم چنانکه پادشاهان ظاهری [2] گنج در جای می نهند اگر کسی از آن واقف می شود او را می‌کشند یا خود بدروغ گویی کذابی مشهور می سازند و از پیش خود می رانند که ناگاه اگر از سراین گنج به کسی گوید هیچ کس از او باور نکند او کذاب است و مردود.

پشیمان گردد اندر آخر کار　　که سر گنج را با یار گوید

هم چنین حق سبحانه تعالی گفت با ابلیس که یا ملعون ، تو خود دیدی و دانستی آنچه ترا نمی بایست دیدن و دانستن - ترا از دو کار یکی اختیار می‌بایدکرد کشته شدن اختیار می بایدکرد [3] یا خود طوق لعنت بگردن می باید گرفت و ملعونی ازل و ابد اختیار می بایدکرد تا بعد از این سر پیش هرکه گویی هیچ کس از تو قبول [و] باور نکند. او ملعونی اختیار کرد وملعون ازل و ابد گشت ؛ نعوذ بالله من ذالك.

هیچ مسلمانی نباید که با خداوند خود این چنین مخالفت کند تا مردود ازل و ابد بگردد. از این جهت که سبب ملعونی او حضرت آدم شد. عدو[و] دشمن [4] حضرت آدم و فرزندان آدم شد ازلاً وابداً - قوله تعالی: یا بنی آدم ان

۱. دراصل «اکابراین سر را اگر»
۲. ب - ظاهر.
۳. ب - یا دل به هوای یار بباید داشت یا در غم او ترک جان باید گفت.
۴. ب - ندارد.

لا تعبدوا الشیطن انه لکم عدو مبین ○ وان اعبدونی [1]

دیگر از جهت حسد که می خواست آنچه حق سبحانه تعالی گنجینه در سینهٔ [آدم] نهاد. بیت

شیطان حسد و دشمن رحمان انس و جان　　از بهر آن حسود مرنجان ودود را

چراکه حق سبحانه را گرچه اوصاف بی نهایت است [اما] اصل این همه دو صفت است: صفت جمال [2] و صفت جلال [3] هر چه ملائکه از صفت جمال حق سبحانه درکمال تنزه و تقدس و نزاکت اند.

کار نازک دلان رعنا نیست　　سنگ زیرین آسیا بودن

و در ایشان دو صفت را گنجایش نیست وایشان را تاب و طاقت و صفت جلالی حق سبحانه تعالی نیست. بیت:

طاقت سیمرغ نارد بلبلی　　بلبلی را بس بود عشق گلی

ازین جهت حق سبحانه و تعالی می خواست که او راگنجینه باشد که این گنج نهانی که این همه اوصاف دروست در آنجا باشد و دیگر می خواست که این گنج را به تمام هم چنانکه هست بدنیا فرستد و ظاهر سازد و در دنیا چونکه او بود هیچ کس دیگر با او نبود غیر از ملائکه. بایشان گفت به طریق مشاورت که می‌خواهم که در روی زمین خلیفه سازم و در تخت دل او بنیشنم و در دنیا خود را ظاهر سازم. بیت:

آدم نبود و من بودم　　عالم نبود و من بودم
او هم نبود و من بودم　　من عاشق دیرینه ام

چونکه ملائکه ذره بودند از آن گنج بی نهایت و از بی نهایتی این گنج خبر نداشتند و نمی دانستند که این گنج بی نهایت فرا خور استعداد ایشان هست یا نیست. [4] نظم:

---

۱. سوره یسین (۳۶): ۶۰.
۲. ب - جمالی.
۳. ب - جلالی.
۴. ب، نه.

آرزو می خواه لیک اندازه خواه بر نتابد کوه را یک برگ کاه [1]

تمنا کردند که حاصل این گنج می باید که ما باشیم چرا که در کمال تنزه و تقدسیم.

لقوله تعالی: و اذ قال ربك للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك. [2]

باین همه هستی پیش آمدند چونکه از تقدس و تنزه پر بودند وندانستند که کوزهٔ او پر باشد چیز دیگری دروی نمی گنجد. نظم:

تا تو هستی هست در تو کی رسد نیست شو تا هستیت از پی رسد

حکیم مطلق - جل شانه - از کمال علم و حکمت جواب مطابق سخن ایشان نگفت و خواست که اولاً ملزمه از برای ایشان راست سازد و ایشان را هم چنان ملزم سازد که هیچ کس را شبهه نماند و هم چنان گفت تعالی: انی اعلم ما لا تعلمون [3]؛ یعنی من می دانم چیزی را که شمایان نمی دانید. بعد از آن حق سبحانه تعالی [4] آن گنجینه را که می خواست که گنج نهانی را هم چنان که هست به تمام در وی نهد، از گل و از چهل صباح به ید قدرت خود راست ساخت؛ قال النبی علیه السلام [ص]: من الله تعالی: خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحاً [5]. بعدازآن خواست که این گنج مخفی را هم چنانکه هست درین گنجینه نهد. چونکه همه حاضر بودند خواست که ایشان واقف نشوند از سر این گنج. امر کرد همه را به سجده این گنجینه. چونکه ایشان همه به سجده مشغول شدند نهانی [6] از ایشان این گنج را به تمام هم چنانکه هست در آن گنجینه نهاد و نام این گنجینه را آدم نهاد. بیت:

صیاد ازل که دانه بردام نهاد مرغ بگرفت آدمش نام نهاد

---

۱. ب پرکاه.
۲. سورهٔ البقره (۲): ۳۰.
۳. سوره البقره (۲): ۳۰.
۴. ب: صورت آدم را از گل خود در چهل صباح بدید قدرت خود راست کرد.
۵. مرصاد العباد، ص ۲۳.
۶. پنهانی.

و از علم و حکمت و قدرت و کلام و سمع و بصر و ارادت این همه را به آدم تعلیم کرد و دانانید، کقوله تعالی: وَ علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین.[1]

بعد از آن گفت با ملائکه بیایید نامهای این چیزها را که در آن گنج است که شما می خواستید که حامل آن شوید بگویید، چونکه ایشان را خبر نبود از بی نهایتی این گنج و آن چیزها که در آن گنج است همه [عاجز و] متحیر شدند و گفتند: قالوا سبحانک لاعلم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم[2] و اعتراف کردند به نادانی خود و نیز دانستند که این گنج [بی[3]] نهایت بوده است و استعداد ایشان فراخور این گنج بی نهایت نبوده است. حق سبحانه تعالی با این ظرافت و لطافت جهل و نادانی و جرأت بی ادبی ایشان را ظاهر ساخت و ایشان نیز همه را دانستند و همه را اعتراف نمودند و ملزم شدند.بیت:

بی ادب شخص کی شود مهتر		گرچه او را جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی		که بزرگی نتیجه ادب است

بعد از آن حق سبحانه تعالی علم خود را که انی اعلم ما لا تعلمون است خواست که برایشان ظاهر سازد چونکه ملزم حضرت آدم بود و در پیش ایشان از حضرت آدم پرسید که قوله تعالی: قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون ○ [4]

بیا بگوی ای آدم نام های چیزهایی را که در آن گنج مخفی است. چونکه آن همه در گنج سینهٔ حضرت آدم بود خدای تعالی نامهای همه را باو دانانیده بود[5] همه را جواب باصواب گفت. بعد ازآن حق سبحانه تعالی گفت یا ملائکه که نگفته بودم من به شمایان که می دانم چیزی را که شمایان

۱. سوره البقره (۲): ۳۱.
۲. سوره البقره (۲): ۳۲.
۳. در اصل. بسیاری.
۴. سوره البقره (۲): ۳۳.
۵. ب: ندارد.

نمی‌دانید. ملائکه همه شرمنده و ملزم شدند. نظم :

شـرم بـادا کـه مـن بـرویت[1] نگـران باشم و تو [نظر کنی][2] به سوی دیگران

بدان ای طالب صادق که این همه جرأت [3] و گستاخی و بی ادبی که از جانب ملائکه واقع شد غالباً همه از شیطان بود چونکه استاد ومعلم و رئیس ملائکه اوبود.بیت:

هـر گنـا[هـی] کـه مـی کـنند عـامان بـــر رئیســـان ده بـــود تـــاوان

و عبادت بسیار نیز کرده بود حق سبحانه تعالی را - از علم وعمل پر بود و مغرور شده بود با این ها و این ها حجاب غلیظی شده بود او را از آن جناب - بیت :

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز که باوجود تو کس نشنود زمن که منم

چونکه او از همه دانا و عالم تر بود وعقل همهٔ ملائکه بود و امور همه مفوض [به او] بود غالباً از مصلحت [و] زبان [4] همه سخن او می کرد[به آنجناب] و به آنجا هم چنانکه درمیانه مردم می باشد در دهی و جایی یک کس راکه او دانا تر است از همه کس مهمات و احوال خود را و جمیع امور خود تفویض [5] باو می کنند. چونکه او گستاخ و دلیر است و در پیش پادشاه او می‌گوید و می‌شنود و هر [قهرو] غضبی که به آن مردم می باید کرد باو می کنند. پس از این جهت حق سبحانه تعالی این همه گفت و شنید را باشیطان کرد. او نیز این همه جرات وگستاخی به آن جناب کرده [6] و بالاخره مردود شد. دیگر اینکه این همه جهل و نادانی او را حق سبحانه تعالی بر او ظاهر ساخت [7] که او دعوی خلافت کرده بود ندانسته که خلیفه بر طبق مستخلف می باید که باشد. اولاً آنکه حقیقت مستخلف را هیچ ندانسته بوده است. دویم آنکه استعداد خود را نیز ندانسته

۱. ب : به سویت.
۲. در اصل - تو نهی چشم .
۳. ب - ندارد.
۴. ب : زبان.
۵. ب : امور خود را مفوض باو کنند.
۶. ب : نمود.
۷. ب : کرد.

بوده است که قابل خلافت هست یا نه - بیت:

تا قابل است آنکه بدولت نمی رسد ورنه زمانه در طلب مرد قابلست

قابلی باید که تا از حق کند فیض قبول زانکه ممکن‌نیست هرگز فاعلی بی منفعل[۱]

دیگر آن که با این همه جهل و نادانی گستاخی و بی ادبی کرد بخداوند خود و اعتراض کرد بر خداوند خود که از چیزی خلیفه می سازی که فساد[۲]، فسق و زنا خواهد کرد.دیگر آن که گمان بد برد بر حضرت آدم، پیش ازین که صورت از وی واقع شود. دیگر ندانست که چیزی را در گنجینهٔ می نهد که او خالی باشد و او خود پر بود. از تنزه و تقدس و دانش خود. نظم:

تا تو هستی هست در تو کی رسد نیست شو تا هستیت از پی رسد

گر سر مویی بماند از خودیت هفت دوزخ پر برآید از بدیت

با این گستاخی و بی ادبی حق سبحانه تعالی از کمال حلم و حکمت غامضه خود در زمان اعتراض با او هیچ نگفت. همین مقدار گفت، من می‌دانم چیزی راکه تو نمی دانی وکمال حلم خود را پیش برد.

حلم حق اول مواساها کند چون بشد از حد دگر رسوا کند[۳]

از جهت ملائکه همه اعتقاد و اعتماد کرده بودند با شیطان که مثل او دانا قریبی هست بآنجناب - هرچه او می گوید آن خواهد شد.نظم:

قرب نه بالا[نه] پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است

و او خود پر بود از وجود هستی خود از این جهت حق سبحانه تعالی حضرت آدم را ملزمه از جهت ایشان و شیطان ساخت که همه دانستند به یقین که مثل شیطان و ایشان نادانی در عالم[۴] نبوده است. بعد از مردود شدن شیطان هیچ شبهه در خواطر ملائکه نماند. دیگر اینکه شیطان این را نیز بدانست حق سبحانه تعالی گفت در روی زمین می خواهم که خلیفه سازم ندانست که خلیفه در روی زمین از جنس زمین خواهد بود. قال النبی علیه السلام: الجنس

۱.ب: ندارد.
۲. ب: یسفک دما.
۳. در اصل: چونکه از حد بگذرد رسوا کند.
۴. ب: ندارد.

مع الجنس کل جنس یمیل الی جنسه . بیت :

کند هم جنس با هم جنس پرواز　　　کبوتر با کبوتر باز [با][1] باز

بعد از مردود شدن ابلیس علیه العنه با این همه ملزم از جهت تنبیه حق سبحانه تعالی به فرزندان آدم امر کرد: یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین[2] چراکه همه کس او را دشمن خود دانند اگر به ناگه از سر آن با کسی گوید هیچ کس از وی باور نکند که افشاء سر الربوبیه کفر - دیگر آنکه چون او واقف شد واز آن گنج بی نهایت که در سینهٔ آدم و آدمیان نهاد واقف حاضر باشد که از کمال حسد ودشمنی ایشان را در عمل زشتی نیندازد که بواسطهٔ آن عمل زشت از آن سعادت محروم شوند. بدان که این تنبیه حق سبحانه و تعالی از کمال شفقتی که داشت پابندهای خود کرد ایشان را که مایهٔ ظلمات غافلی است.

غافل مشود که مایهٔ ظلمات غافلی است　　　با یار دوست باش که جان را جلی کند

اگر حاضری مؤمنی و گر غافلی کافری

حضوری گرهمی خواهی ازو غایب مشو حافظ　　　متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها

بدان ای طالب صادق که بعد از دشمن [شدن[3]] این همه ماجرا با شیطان حق سبحانه تعالی چونکه تمام گنج مخفی بی نهایت را در گنجینهٔ سینهٔ آدم نهاد و خود نیز نشست و در تخت دل آدم و به دنیا آمد تا این گنج نهانی را جلوه دهد و ظاهر سازد در دنیا ، حضرت آدم صلوات الرحمن[4] علیه نیز برداشت آن گنج بی نهایت را بدنیا آمد و یک جلوه داد آن گنج بی نهایت موجود قایم شدند.

کنا شیون ذلك فی وجد البطون　　　حر ما سواك فی حیث تنقلب فی شیون

یک جلوه کرد حسن تو بیرون نگند عکس　　　هر نقش دلگشا که نهان بود در درون

ما را ز ذات و فعل و صفت هیچ بهره نیست　　　جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

---

۱. در اصل : در.
۲. سوره یسین (۳۶) : ۶۰.
۳. در اصل : دشمن.
۴. ب - علیه السلام.

بدان ای طالب صادق که ما و همه چیزها که این زمان در عالمیم، همه شئونات ذات اوئیم که در گنجینه مخفی حق سبحانه تعالی بودیم ، یک جلوه کرد حسن حق تعالی بیرون انداخت ما را و هر چه [در] عالم است. قیام هستی ما و هرچه در عالم است از پر تو عکس اوست . بیت :

ما را ز ذات فعل و صفت هیچ بهره نیست   جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

دیگر بدان که عالم و هرچه هست در عالم همه عکس است از جمال بیچونی او که افتاده است در آیینه عالم ، همچون آیینه ای است [که] شرف و عزت عالم [1] و عالمیان از جهت آن عکس است. غیر این دیگر عالم و عالمیان را هیچ بهره نیست از ذات و فعل و صفت او ، هم چنانکه آیینه را شرف [و] عزت ازین است که حسن [دروی][2] می نماید. دیگر بهره ای نیست وی را از حسن . چرا که حسن نه در درون وی است حال و نه بر سطح آیینه است قایم.همچون [آن] ناودان که شرف او همین است که آب از وی می رود ، دیگر هیچ بهره نیست او را از آن آب. شرف آن ظرف به مظروف و شرف المکان بالمکین - دیگر بدان که حقیقت حق سبحانه تعالی هزار بار از آفتاب تابان تر است بر عالم و عالمیان ، وقتی که مانعی نباشد. نظم:

بر کنج حجره گر نه فتد نور آفتاب   از حجره مانع است نه خورشید مدخلست

آیینه تیره شد ز چه تیره است آیینه   چون رو به روی دوست ندارد هر آیینه

هم چنانکه صفا وروشنی عالم ظهور [3] از پرتو این آفتاب است که از آسمان چهارم می تابد بر نیک و بد . بر همه یکسان است وقتی که مانعی نباشد. هم چنان آفتاب حقیقت سبحانه تعالی که در دل های بنده های خاص اوست هزار بار تابان تر است از آفتاب بر دل های بنده دیگر وقتی که مانعی نباشد.بیت:

به قدر آیینه حسن می نماید روی   دریغ که آیینه ما نهفته در زنگ است

۱. ب ندارد.
۲. در اصل : روی
۳. ب : ظاهر.

دیگر بدان که عالم و عالمیان همه آیینه اند که حسن جمال الهی در ایشان ظاهر می شود. اما بدان که بهترین آیینه که جمال و جلال الهی هم چنانکه هست به تمام ظاهر می شود[1] و آن دل دوستان است سبحانه و تعالی - قال النبی علیه السلام قلب المومن عرش الله الاعظم[2] بیت:

در عرش اعظم است خدا را به اتفاق — آنجاست جای سلطنت اینجاست جای دار
بحر علمی ور نمی پنهان شده — در سه گز تن عالمی پنهان شده
در یک دریا هزار کشتی چه عجب — در یک کشتی هزار دریا عجبست

بدان ای مومن[3] صادق که بعضی از اکابر در حق این طایفه علیه هم چنین فرموده اند:

این نسخه نامه الهی که تویی — وی آیینه جمال شاهی [که] تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست — در خود به طلب هر آنچه خواهی که تویی

بدان ای طالب صادق که هرچه درین هیجده هزار عالم است همه در دل آدم تنها[4] است. ازینجا قیاس کن بزرگواری آدم را و فرزندان آدم را. اگر ذره‌ای از بزرگواری او خبرت بودی هرگز در فرزندان آدم به چشم حقارت نظر [نکردی].

تو[به قیمت] ورای [هر] دوجهانی — چه کنم که قدر خود نمی دانی[5]
آدمیزاد طرفه معجونست — کز فرشته سرشته در حیوان

گر باین میل کند که ازین گربدان میل کند به ازان که اولئك کالانعام بل هم اضل،[6] بیت:

بار دیگر از ملک تربان[7] شوم — هرچه اندر وهم ناید آن شوم

---

۱. ب: « اما بدانکه... ظاهر میشود، ندارد.
۲. اوراد الاحباب، ص ۲۴۹.
۳. ب: طالب.
۴. ب: پنهان.
۵. در اصل: تو ورای دو جهانی.
۶.سوره الاعراف (۷): ۱۷۹.
۷. در اصل: پران.

بـــار دیگـــر بـــایدم جســـتن ز خـــود کـــل شـــئی هـــالك الا وجـــهه

دیگر بدان که هرچه در عالم است از حیوانات و نباتات و جمادات همه موجود و قایم به پرتو این گنج نهانی اند. اگر یک لحظه این پرتو در پس پرده شود همه عالم لم یکن نیست و ناپیدا شود. قال النبی علیه السلام : خلق الله تعالی [آدم] علی صورته . بدان ای طالب صادق اگرچه حق سبحانه تعالی از صورت منزه است امادر هیچ صورت نیست که او را سبحانه تعالی ظهوری نه[۲]

هــر چــندقدس ذات ز اشیـاء مـنزه است در هیچ ذره نیست که حق را ظهور نـیست

بدان ای طالب صادق که این بدان می ماند که بادشاه عالی جناب لباس دوزانیده بوده است از هر جنس و از هر [رنگ]. بعضی دراز، بعضی کوتاه تنگ و بعضی گشاده. بادشاه هریک ازین لباسها راگاهگاه می پوشید.نظم :

هر لباسی کان به صحرا آمدست ســایهٔ ســیمرغ زیبــا آمـدست

اما یک لباس ازین میان به غایت چست و زیبا بر قد آمد بادشاه را . ازین لباس بسیار خوش آمده است و اکثر اوقات این لباس راگویا که این لباس عین او شده [می پوشد] هرچگاه که می بینند آن لباس را خلق می گـویند ایـنک بادشاه . نظم :

از بس کـه در کنـار هـمی گـیرد آن نگـار بگـرفت بـوی یـار ورهـا کـرد بـوی طـین

همچنین هر صورتی که هست در دنیا لباس حق است سبحانه تعالی . در هر یک ازین لباس ها به قدر آن لباس ظهوری دارد سبحانه تعالی . اما در لباس [ی] که آن صورت آدم است ظهور تمام و کامل دارد. بیت :

ظــهور[ی] دارد انـدر جـمله عـالم ظــهور کــاملش در ذات آدم

سبحانه تعالی لباسی که آن صورت آدم است ، دوست داشته است واین قبا بر قد او چست و زیبا آمده است چرا که ذات شریف او هم چنانکه هست در لباس ظاهر می‌شود هم چنانکه در آیینه میان آیینه ولباس نزاع لفظی است. هر دو یک چیز است.

---

۱. سوره القصص (۲۸) : ۸۸.

۲. ب : نیست.

چون به همگی خَود درین لباس ظاهر شده است گویا این لباس عین او شده است.

از بس که در کنار همی گیرد آن نگار بگرفت بوی یار و رها کرد بوی طین
ای روی در کشیده به بازار آمده خلقی ازین طلسم گرفتار آمده [1]

هم چنین حق سبحانه تعالی از بس که به صفت کمال در لباس آدم ظاهر می‌شود این لباس گویا عین [2] او شده است. اما آنکه گفتیم درآن لباس که دایم می‌پوشد، همه کس می شناسند ودر لباس دیگری نمی شناسند. آن صفت مبتدیان و عوام خلق است. اما خاصان در هر لباس چه مقدار که ظهور دارد، درآن لباس می شناسند او [را] منقولست که مخدوم ما می فرمودند قدس سره، عاشق و عارف ، حضرت شیخ روزبهان [3] بقلی شیرازی در علو [4] حال چنین گفته است: که حق سبحانه تعالی را دیدم در صورت ترکی کله بافته ، کله کج نهاده. دست در جلالش زدم و گفتم : به وحدت ذاتیه ات که در هر صورت که برآیی و در هر صفت که جلوه گر آیی از تو محجوب نخواهم شد. نظم:

اگر در جبه و گر در قبایی به هر صورت که هستی جان مایی
ترا در هر لباسی می شناسم اگر در جبه وگر در قبایی

در هر صورت و لباس در هر صفت و لونی و از هر طرفی که ظاهر می‌شود او را می‌شناسند.نظم :

از هر طرفی چهره گشایی که منم در هر صفت جلوه گر آیی که منم
با این همه گاه غلط می افتم تف مردک جلف روسیاهی [5] که منم

خاصان را نیز گاه گاهی این چنین حالت می شود که در هر صفتی ولباس ظاهر می شود او را می شناسم و گاه حالتی می شود که متحیر

۱. در نسخه ب این شعر نیامه .
۲. ب – همین.
۳. ابو محمد بن ابو نصر بقلی شیرازی ،عارف، و بزرگ قرن ششم که در علوم قرآن و تفسیر و حدیث و فقه وعرفان براعت یافت.(فرهنگ معین) ص ۶۲۲.
۴. ب : غلوای .
۵. ب : روستایی.

وحیرانند. بیت:

اگــــر درویش بـــر جـــایی بمـــاندی ســـر دست از دو عـــالم برفشـــاندی

بـــا یـــار رســـیده نـــیست مـــا را ز اغیـــار بـــریده نـــیست مـــا را

ایـــن خـــرقه قـــالب از ســـر روح یک روز کشـــیده نـــیست مـــا را

بدان ای طالب صادق که حق سبحانه تعالی جسم نیست،جوهرنیست، عرض نیست ، ذات هست منزه از همه اشیاء - با این همه بدان که هیچ جسمی از وی [1] خالی نیست هر جنس و حرکت و گفتاری که هست در همه اشیا و همه ازوست اجسام همچون [خرقه اند که هیچ نصیبی نیست] ایشان را ازینها که گفته شد هم چنانکه خرقه را از ذات آن شخص هیچ نصیبی نیست شرف وعزت او ازان ذات است که وی را پوشیده است.

شهبـــاز همـــای لا مکـــانیم پـــابند در یـده نـیست مـــا را

بدان طالب صادق که همای عبارت از حضرت حق است سبحانه تعالی ومقر [و] مقام او لامکان است. شهباز عبارت ازان [روح] الهی ست که درین خرقه [قالب][2] است. چندروز از برای مصلحتی درین خرقه قالب می باشد:

مصلحت بود اینکه قایم بهر تحصیل کمال ناگـه از چـاه جـان افتـاد انـدر چـاه تـن

بعد از حصول کمال پرواز می کند و می رود به همان مقر اصلی خود که حق است سبحانه تعالی - به عزت و آبروی تمام و اگر درین خـرقه بـاین استعداد درین مدت تحصیل کمال نکرد همچون مرغ [خـانگی][3] [خـوار][4]و خجل از آن جناب باز ماند. نعوذ بالله. نظم:

آن روح را که عشـق حقیقی شعـار نیست نـابوده بـه که بـودن اوغـیر عـار نـیست

درعشق باش مست که عشق ست هرچه هست بی کـاروبار عشـق بـر دوست بـار نـیست

اگرچه حرکت و سکوت [5] همه اشیاء به ذات شریف اوست حق سبحانه و

۱. ب . او.
۲. دراصل . غالب.
۳. در اصل : خوانگی.
۴. در اصل : خاَر.
۵. ب : سکون.

تعالی - اما هیچ یک از [1] [اشیاء] دیگر را استعداد و ورزشی این کمال نداده‌اندکه انسان را - از این جهت به ورزش باین استعداد درین خرقه قالب باین مهلت چند روزه که او را داده اند به جای می رسد که همه او می‌شود و سبحانه تعالی - نظم:

تو جزوی و حق کل‌است(اگر)روز(ی) چند   اندیشه کل پیشه کنی کل باشی

تقلب و قالب نیز عین او می شود. صورت عین همان ذات می‌شود.نظم:

نماند مرگت اندر دار حیوان   به یکرنگی برآید قالب از[2] جان

قال النبی علیه السلام : خلق الله تعالی آدم علی صورته - این صورت همان صورت است. نظم :

از بس که کنار همی گیرد آن نگار   بگرفت بوی یار ورها کردبوی طین

بدان طالب صادق که این مرتبه و این سعادت بی نهایت و این استعداد را به غیر انسان به هیچ مخلوقی نداده اند.نظم :

این مرتبه ایست بس خطرناک   در ره همه رهزنان بی باک

این مرتبهٔ روحی آدمی راست   روحی که برای محرمی راست

بدان که از آدمیان نیز از هزار یکی واز بسیار اندکی باین سعادت بی نهایت پیش نمی رسند. از کمال عزت و شرفی [3] که این راست. نظم :

عزت این در چنین کرد اقتضا   کز در ما دور باشد هرگدا

چون حریم عز ما نور افگند   غافلان خفته را دور افگند

سالها بردند مردان انتظار   تا یک را [بار[4]] بود از صد هزار

این نیز به ریاضت و محنت بسیار و به انتظار مدتی سی چهل و پنجاه سال به صدق و اخلاصی هرچه تمامتر [حاصل می شود]. نظم:

تا خون نکنی دیده دل پنجه سال   هرگز ندهند [راحت[5]] از قال به حال

۱. در اصل : شعاء.
۲. ب : و.
۳. ب : شرم.
۴. دراصل = یار.
۵. در اصل : راحتی.

گر به صدق عشق پیش آید ترا عاشقت معشوق خویش آید ترا
هر که او در عشق صادق آمد است برسرش معشوق عاشق آمد است

مابقی هم چون و هم چند - قال النبی علیه السلام : الناس عالم و متعلم و سایر الناس کالهمج - عبارت از الناس عالم و متعلم این طایفه اند. غیر از این طایفه هم چون و همّ چند بلکه کمتر از چهار پایانند. کقوله تعالی : اولئك کالانعام بل هم اضل [1] مراد از عالم شخصی است که متصف باشد به علم و مراد از علم اینجا علم دین ست - چنانکه گفته اند :

علم دین فقه است تفسیر و حدیث هرکه خواند غیر این گردد خبیث

مراد از علم دین اول علم طهارت است. نتیجه طهارت پاک شدن اعضای ظاهر ، قابل شدن مر عبادت [2] خداوند را که آن نماز است. قال النبی علیه السلام : الصلوة [روية] و مشاهدة . هرچه نتیجه نماز رویت [3] و مشاهده حق است سبحانه و تعالی هرچه نتیجه مشاهدات حاصل شد[ن] میل و محبت است به حق سبحانه و تعالی نتیجه میل و محبت درد و سوز است. بیت :

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند هرکه را دردی نباشد او به درمان کی رسد

نتیجه درد و سوز عشق است. نظم:

عشق آن شعله ایست که چون بر فروخت هرچه جز محبوب باقی جمله سوخت

نتیجه عشق سوختن است حجابی [4] را که میان عاشق و معشوق است[5]

نظم:

بسوز گریه ز آتـم درفغـان از روزگـار خـود
که غیر از حسرت [6] و دردم نشد حاصل زیار خود

۱. سوره الاعراف (۷) : ۱۷۹.
۲. ب : حضرت.
۳. در اصل . روایت.
۴. ب حجاباقی.
۵. ب : جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست.گفتم والسلام علی تابع الهدی
۶.ب : محنت.

نتیجه سوختن حجابات ، فنا وبی رنگیست . نظم :

بـی فنـای مـطلق و جـذب قـوی　　کـی حـریم وصـل را مـحرم شـوی

چـند بـاشی در حجـاب ای گـل بـدعوی رخش

دم ز یکـرنگی زن [1] و از پـا بـر آر ایـن خـار را

نتیجه فنا و بی رنگی یکتا شدن [2] با محبوب حقیقی خود نتیجه یکتا شدن عین محبوب شدن است.نظم:

آب کـوزه چـون در آبـجو شـود　　[محو گردد کوزه و جو او شود][3]

وصـف او فـانی شـده ذاتش بـقا　　زین سبب [4] نه گم شود نه بد لقا

هم چنین قیاس کن نتیجه عبادات دیگر را . بدان ای طالب صادق که علم دوست شریعت است و علم طریقت. نظم :

از عـلم مـراد جزعمل نـیست　　در عـلم محققان جـدل نـیست

هر چه علم شریعت عبارت ازین علم ظاهر است که علمای ظاهر دارند مثل طهارت و علم نماز وروزه وزکوة و حج ومانند این ها . نظم.

روزه مـا نـفی مـا سـوا ست　　نمـاز مـا کـانك تـراست

روزه خـاصان نـه هـمین است وبس　　بـلکه بـریدن بـود از هـر هـوس

ای تـهی کـرده شکـم از غـافلی　　دل تـهی کـن کـین [5] بـود [الصـوم لی][6]

و انا اجری به آنچه از علم ظاهر به کار آید. همین هاست دیگر لایعنی وبی فایده است.قال النبی علیه السلام : و من حسن ایمان المرء ترکه ما لا یعنیه. ودیگر علم طریقت که آن مخصوص است باین طایفه مثل [دانستن][7] ذکر و فکر وهرچه تعلق به صفای خاطر دارد.هرچگاه این دوعلم را با یکدیگر جمع کردند و در عمل آوردند نتیجه اش همه حالات ومقامات اذواق درد و

۱. ب : مزن.
۲. یکتا شدن ... محبوب شدن است... را ندارد.
۳. دراصل «محو گردد از وی و چو او شود».
۴. ب : زان سپس.
۵. ب : این.
۶. در اصل : از صوم.
۷. در اصل : دانستند.

سوز و کرامات ومعارف حقایق الهی می شود و مقصود بالذات اینهاست[1] هر چه اینها مخصوص است باین طایفه چراکه اینهانتیجه عمل کردن است باعلم، این صفت این طایفه است. علم بالله.و عبارت ازین نوع عمل است. عالم بالله عبارت از این طایفه اند. ومتعلم نیز عبارت از ایشان است چرا که همه عالم وعالمیان منور به علم ایشان است. مابقی عوام خلق کمتر از حیوانات‌اند. قوله تعالی: اولئك کالانعام بل هم اضل. چرا که حیوانات مکلف نیستند. به عبارت ایشان مکلف از برای خدمتند. و آنچه مکلفند بـه آن هـیچ چـاره نـدارنـد، می‌کنند. اما اینها مکلفند به بندگی حق سبحانه تعالی ، نـمی کـنند.[2] [بـدان ای]طالب صادق که مقصود از همه علوم و اعمال و طاعات وعبادات محبت الله است. نتیجه محبت الله درد و سوز است.نظم:

درد باید مـرد را تـا دوست درمـانش کـند　　　هرکه را دردی نباشد او به درمانش کی رسد

نتیجه درد و سوز عشق است. تخت دل این زمان محل نزول سلطان عشق شد.نظم :

سطوت [صیت[3]] جلال جمله عالم راگرفت　　　خدمت[4] سلطـان عشـق بـاز عـلم بـرکشید

قوله تعالی : ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدو ها و جعلوا اعزة اهلها اذلة[5]
چون سلطان عشق بر تخت دل نشست چراکه شهر دل پیش ازین از آن عقل و نفس و شیطان بود و ویران ساخت آن نظام ایشان را . و ایشان که غره تخت شهردل بودند خوار و ذلیل وسرنگون به زمـین زد و ایـن زمـان سـلطنت و پادشاهی وحکم مهر سلطان عشق راست. حکم حکم اوست. بی مسمع وبی بصر و بی بطش هرچه می گوید و می شنود و می پنارد و به هر جای که می‌رود و هر حکمی که می کندو ازان سلطان عشق است و او را هیچ نیست. نظم :

عشـــق ایـــن آتش است و عـــقل دود　　　عشـــق چـــون آیـد گـریزد عـقل زود

۱. ب از « هرچه این ها مخصوص است» متعلم نیز عبارت از ایشان است» را ندارد.
۲. ب چون حیوانات می خورند و می خسبند از این جهت از حیوانات کمتراند.
۳. در اصل سیط.
۴. به صدمت.
۵. سوره النمل (۲۷) : ۳۴.

نتیجهٔ عشق الله [وحدت[1]] و بی رنگیست - نظم -

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد   موسی با موسی در جنگ شد [2]

بدان طالب صادق که پیغمبر (ص) چنین می فرماید که : «کل مولود یولد علی الفطره ... هر فرزند [ی] که هست در اول پاک و پاکیزه است همچون کرباس سفید که هیچ رنگی ندارد و اصل همه چیز همین طور است . قوله تعالی : صبغة الله و من احسن من الله صبغة[3] ○ اصل همه رنگها از آن بی رنگی است. و من احسن صبغة من الله. ای دل - بعد از آن به هر رنگی که زدند او را همان رنگ می خوانند. اگر سرخ است سرخ گویند اگر زرد است زرد گویند [4] . همچنین فرزندان آدم که از مادر خود زاده اند پاک و پاکیزه اند . بعد ازان پدران و مادران ایشان در هر دین و ملت که هستند همان رنگ را پیدا می سازند. رنگ عبارت ازین ادیان مختلفه است یعنی پدر و مادر فرزند اگر مسلمان است وی مسلمان است. اگر ترساست وی ترساست و اگر جهود است [وی جهود] این همه مخالفت درمیان خلق خدا [ازینجا] پیدا شد. هرچگاهی این رنگ ها از میان برخاست دیگر همه [آشتی][5] است و هیچ کس را با هیچ کس نیست [6]

چون به بیرنگی رسی کان داشتی   موسی و فرعون دارند آشتی

وقتی دانستی که در اصل تو پاک بودی و پاک زاده بودی [7] این همه آلایش و ناپاکی ترا اینجا حاصل شده است و سبب دوری تو ازمحبوب حقیقی این اوصاف است که ترا در دنیا حاصل شده است. تو همچون مرغ خانگی به آب و دانه دنیا قانع شده ازکمال پستی و بی همتی و بی خبریست . غالباً که اینجا مانده و خبر از محبوب حقیقی خود نداری. نظم

---

۱. در اصل : حدیث.

۲.ب:چون‌به بیرنگی رسی کان‌داشتی   موسی و فرعون دارند آشتی

۳. سوره البقره (۲) : ۱۳۸.

۴. ب - ندارد.

۵. در اصل : اشیاء.

۶. در اصل -دخل.

۷.ب -ندارد.

مرغ که ندارد خبر ازآب زلال | منقار[۱] بر آب شور دارد همه سال
ای بی خبر بکوش که [صاحب][۲] خبر شوی | تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

و با خود چاره و [تدارک]باز گشتن خود را به آن جناب نمی دانی و از این جهت سرگردان و بی چاره ای . نظم :

چاره این چیست در خون آمدن | از وجود خویش بیرون آمدن

اول بدان باری که از که دور افتاده ای ؟ و به چه چیز آرام گرفته ای ؟ و بدانکه قطره بودی از دریای حقیقت حق سبحانه تعالی بنابر حکمتی ومصلحتی درین چاه تن افتاده [ی].

مصلحت بود اینکه قاسم بهر تحصیل کمال | ناگه [ی] از چاه جان افتاد اندر چاه تن

تحصیل کمال تو آنست که درین چاه تن که افتاده‌ای گناه و عصیان بسیار کرده ای و [به] خواجه خود مخالفت بسیار کرده ای به آنجناب ، اینها حجابی شده است[۳] که راه فیض محبوب حقیقی بر تو بسته شده و مدد فیض الهی هر زمان بر دل تو نمی رسد [چاره آنست که] ترا به آتش عشق و محبت این حجابات را می باید سوخت تا مدد فیض محبوب حقیقی هر زمان بر دل تو رسیدن گیرد.نظم:

تا نرسد قافله بر قافله | فیض تو از هم رود این سلسله

نزدیک است که سلسله حیات تو از هم گسسته شود. تو هنوز غافل نشسته و حاضر نمی شوی و این حجابات را از پیش خود رفع نمی کنی . حال تو چون خواهد شد ؟ نظم :

غافل مشو که مایه ظلمات غافلی است | با یاد دوست باش که جان را جلی کند

برخیز و حیات فرصت را غنیمت شمار. آتش عشق در جان خود بزن و این حجابات را بسوز . خود را به آنجناب نزدیک ساز.نظم:

حیات خود چه کنم [چون] دران جناب[۴] نیم | به هجر چند زیم قابل عذاب نیم

۱. ب : در.
۲. دراصل : باخبر.
۳.ب :« ترا از آنجناب این حجابات سبب آن شده است».
۴. در اصل : حیات.

اغتنم الفوض[1] فان فوتها غصص. فرصت را غنیمت شمار که فوت شدن غصه بسیار بار خواهد آورد.

دم را بـه نـاز دار[و] غـنیمت شمـار عـمر   آنهـا کـه رفـته انـد خـراب همین دم انـد

ترا رفع حجاب بایدکرد تا راه فیض الهی بر تو گشاده شود. نظم:

حجاب راه تـویی حـافظ از میـان بـرخیز   که باوجود تـو کس نشـنود ز مـن کـه منم

بدان که حجابات راه از آنجناب ، این هستی ها و گرفتاریها و تعلق است که داری. ترا به آتش محبت این همه را باید سوخت.نظم.

تـا در نـزنی بـه هـر چـه داری آتش   هـرگز نشـود حـقیقت وقت تـو خـوش

هـرچـه داری آتش [ی] را بـرفروز   تـا ازار پـای در آتش بسـوز

چـون چـنین کـردی بـرستی از هـمه   ورنـه خـون خـور تـا کـه هـستی از هـمه

تـعلق حجـابست بـی حـاصلی   چـو پیوندهـا بگسـلی و اصـلی

بدان ای طالب صادق که عالم و آدم و نام هیچ چیز نبود از مخلوقـات ، کـه دریای بی نهایت از عشق به یکبار موجی زد . متقاطر شد. قطره ها ازو بیرون افتاد، سرگشته و سرگردان . در دنیا به خاک و آبهای شور دنیا آمیخته شد و بماند در دنیا. بدان ای طالب صادق که این دریای عشق حق است سبحـانه تعالی، و آن قطره تویی که در خاک آب شور دنیا افتاد. از حقیقت خود که آن دریای عشق است دور مانده ای . از بسیاری که درین خاک و آب شور مانده‌ای نزدیک است که خاک شوی. تو خودی خود نمی توانی خود را کـه[2] ازیـن جداسازی از کمال ضعف که تراست . پس چاره تو جز آن نیست که خود را در یک شاه جویی اندازی که به آن دریا می رفته باشد تا ترا به آن دریا رساند. [همچون آن] ماهی که قوت حیات او از آب است ، به صحرا افتاده ،چاره اش جز [تپیدن][3] نیست. چون که [تو] قطره ای به خودی خود نمی به دریا رسیدن . دل تو نیز ماهی است که از دریـای حـقیقت عشـق دور افتـاده است [و] بـه

۱. ب . الفرض.
۲. ب :« ازین جدا سازی .. چاره خبر آن نیست» را ندارد.
۳. در اصل : طلبیدن.

صحرای دنیا [آمده]. نظم :

دل چـو مـاهی ذکـر چـون آب است زنـده دلهـا بـه ذکـر وهـاب است

ترا نیز تپتپان خود را در شاهجویی [می باید انداخت تا آن جوی ترا به دریای عشق رساند. عبارت ازآن] شاه جویی عاشقان وعارفافند که روانند به جانب دریای عشق. نظم.

مـا آب روانـیم تـو دریـای حیـاتی چون یار توایم از همه رو رو به توداریم [1]
بـاعاشقان نشـین و هم [2] عـاشقی گـزین با آنکه نیست عـاشق یکـدم مشـو قـرین [3]
یـار غـالب شـو کـه تـا غـالب شـوی یـار مغلوبـان مشـو تـو ای قـوی [4]

بدان که عشق چیست ؟ [عشق] عبارت از میل و کشش است کـه عـاشق را می‌کشد با ذات محبوب خود . نظم :

چـون قـلم انـدرنوشتن مـی شتـافت [چون][5] به عشق آمد قلم بر خـود شکـافت
تاکششی است ناگهان تانبری به خودگمـان پیک قبول ماست آن کان سوی‌مات‌می‌کشد
بـاش زبـون هـر فـره تـا بگشـایدت گـره درد گزین که درد به کان به دوات می کشد

بدان که عشق شعله ایست از آتش محبوب [6] حقیقی که در دل عاشق پیدا می‌شود و می سوزد حجاباتی راکه میان عاشق و معشوق [است].نظم:

عشق آن شعله ایست که چـون بـرفروخت هرچه جز مـعشوق بـاقی جـمله سـوخت

چون حجابات به غایت [7] غلیظ شده است به اندک شعله نمی سوزد و ترا هر لحظه آتش عشق تیز تر باشد تا محابات همه سوخته شود تـا وصـل محبوب حقیقی میسرت شود.نظم :

تـیغ لا در قـتل غـیر حـق بـرانـد درنگ زان بس [کـه] بـعد از لا چـه مـاند
مـاند الا اللـه بـاقی جـمله رفت شـادباش ای عشـق شـرکت سوز رفت

۱. ب . جویان تو هم از همه سو رو به تو داریم.
۲. ب همه.
۳. ب با هر که نیست عاشق با وی مشو قرین.
۴. ب . غوی.
۵. در اصل : چونکه
۶. ب - محبت.
۷. ب . بسیار.

چون به تیغ لا سر اغیار را برید [ی] و به آتش محبت اغیار را که آن حجابات توست از محبوب حقیقی سوختی که هیچ نماند غیر الله که آن محبوب حقیقی توست.

این زمان محل و طرب شادی توست. اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی / و گربه یار رسیدی چرا طرب نکنی، بدان ای طالب صادق که رسیدن به محبوب حقیقی به فکر و ذکر و طاعت وعبادت به غایت مشکل است مگر به آتش محبت که سوزنده همه حجابات اوست . نظم :

آتشی از عشق بر جان برفروز　　　سر به سر فکر وعبادت رابسوز

بدان که دین و ملت عشق ورای این دین و ملت است که مردم [دارند] هرچه دین و ملت عشق سوختن و گداختن است هر چیر را که هست از تعلقات و گرفتاریها . نظم :

تعلق حجابست بیحاصلی　　　چو پیوندها بگسلی واصلی

ملت عشق از همه دین ها جداست　　　عاشقان را مذهب وملت خداست

عاشقان را شادمانی و غم اوست　　　مزد کار و اجره خدمت هم اوست

غیرمعشوق ار به ما شادی بود　　　عشق نبود [هرزه] سودایی بود

دیگر بدان که جلوه گر در دنیا و آخرت جز عشق آفت است در هر لباسی که می بینی . نظم :

عشق است و بس که در دو جهان جلوه‌می‌کند　　　گاه از لباس شاه و گه از کسوت گدا

اگرچه در شاه و گدا جلوه جز عشق نیست. اما جلوه تمام وکاملش در لباس عاشقان عارفان است. نظم :

عاشقانند که در بند عهود حقند　　　وصف ایشان چه توان گفت رجال صدقوا

دیگر بدان که محب کسی می گویند که به آتش محبت محبوب سوخته و به جایی رسیده باشد که هیچ چیز از نام و نشان هستی وجود در وی باقی نمانده باشد. این زمان به جای آن همه عشق آمده باشد و در تخت دل نشسته باشد و همگی او عشق شده باشد. زبان حال او درین زمان این بیت می‌سراید:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست　　طی[1] کرد مرا از من و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت　　نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

این زمان جلوه گر [در وی][2] همه عشق است. هرچه ازو ظاهر شود ازان عشق است که او را هیچ نیست.چونکه از نام و نشان وجود هستی چیزی در وی باقی نمانده. این زمان هرچه ازو صادر می شود منسوب به عشق است . این عشق و عاشق نیز نمانده است همه معشوق شد.

عشق عاشق را قلم بر کش تمام　　تا همه معشوق ماند[3] و السلام
معشوقه به هر صفت آید به ظهور　　از ظلمت محض یا خود از خالص نور
عاشق به همان صفت موصوف گردد　　بر دین ملوک است رعیت معمور

بدان [ای] طالب صادق که عاشق چه نوع مرغ [ی] را می گویند [بدان که عاشق مرغی را می‌گویند] که آتش عشق و محبت محبوب به تمام برو بال هستی او را سوخته باشد که اثری از نام و نشان و هستی در وی باقی نمانده باشد.

چون نماند عشق را پروای او　　او چو مرغی ماند بی پروای او

و عاشق مرغ را می گویند که به آتش محبت محبوب تمام سوخته باشد که جز خاکستر هیچ ازو باقی نمانده باشد و عاشق شخص[4] را گویند که لشکر عشق رخت و تخت هستی او را به تمام به تاراج برده باشد . زن و فرزند و هرچه که هست همه ازو اسیر کرده باشد. او همچو سوخته و ماتم زده باشد.

گویی چه کسانند اسیران ره عشق　　ماتم زده و سوخته و در بدری چند

درین زمان ممکن نیست که او به خودی خود به محبوب حقیقی تو اندر رسید بی آنکه او را پری و بالی باشد که به محبوب رسانند. بدان که پر و بال عاشق درد وسوز است .

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند　　هرکه را درد [ی] نباشد او به درمان کی رسد

---

۱. ب : تی.
۲. در اصل : روی.
۳. ب : بینی.
۴.ب . مرغ.

بدان که درد چه چیز است ؟ درد عبارت ازان سوز و الم است که از فرقت محبوب در دل محب پیدا می شود.

بیدرد کی رسد به مقصود　　　مقصود ازان اهل درد است

بدان که یک ذره درد عاشق را بهتر از طاعت اولین و آخرین است.

اگر وظیفه درُدت زمان زمان نرسد　　حلاوتی به دل ولذتی به جان نرسد

ذره ای درد خدا در دل ترا　　خوشتر از هر دو جهان حاصل ترا

بدان که ذره ای درد عاشق را از دنیا و آخرت و هرچه در دنیا و آخرت است.بهتر است چرا که آنچه نصیب است عاشق [1] سوخته را در دنیا و از محبوب حقیقی همین حسرت و آه و جراحت است. [هرچه] این بدایت عاشقان است. نهایت عاشقان آن است که به جایی رسند که ازینها ذوق ولذت یافتن [گیرند].

حسرت و آه و جراحت بایدت　　در جراحت ذوق راحت بایدت

نقل [2] است که حضرت رابعه از شیخ حسن بصری قدس سره پرسید که به بلاهای دوست چونی ؟ ایشان گفتند : شکر است هرچه ازو می رسد صبر می‌کنم . بی بی رابعه گفتند : این خود سهل است . عاشق آن است که از بلاهای دوست ذوق و راحت و لذت یابد.

ذرُه ای عشق از همه عشاق [3] به　　ذره ای درد از همه آفاق [4] به

بدان که ذره ای درد عاشق را خوشتر است از هر خوشی که در دنیا و آخرت است.

درد آمد خوشتر از ملک جهان　　تا بخوانی مر خدا را در نهان

بدان که عاشق را درد نباشد به هیچ مقصودی نمی رسد.

قدسیان را عشق هست و درد نه [5]　　درد را جز آدمی در خورد نه

۱. ب. عاشقان.
۲. ب : منقولست.
۳. ب : آفاق.
۴. ب : عشاق.
۵.ب . نیست.

بدان که [هر] دردمندی که [در دنیا است] وی طالب درمان خود است ، اما طالبان عشق طالب زیادتی دردند.

اندرین شهر که درمان طلبان بسیارند   درد را جوی چرا در طلب درمانی

بدان که عاشقان و دردمندان کمال لذتی که از درد یافته اند [شب و روز] به دعاها می‌جویند [1] درد را:

ذره ای دردم ده ای درمان من   زانکه بی دردت بمیرد جان من

کفر کافر را و دین دیندار را   ذره ای درد [ت] دل عطار را

ای درد تو عمر جاودانه   جانم به غم تو شادمانه

از هستی تو [هر وجودی][2]   موجد تویی به هر زمانه

آن را که فتاد با تو کاری   از جمله خلق شد یگانه

به منه و کرمه.

*****

۱ - س: می‌خواهند

۲ - در اصل: در هر دم

اندیشه

و

اندیشمندان

دکتر محمد مهدی توسلی[1]

علیشیر نوائی
شخصیت برجسته علمی و ادبی سدهٔ نهم

امیر کبیر نظام الدین علیشیر بن میر غیاث الدین کجکنه ، معروف به امیر علیشیر نوایی و متخلص به فانی ، از امرای بسیار معروف عهد سلطان حسین بایقرا و ندیم و مقرب خاص او ، شاعر و نویسندهٔ توانا در زبانهای فارسی و ترکی ، صاحب خیرات و مبرات بسیار ، ادیب و مشوق بزرگ ادبا و شعرای سده نهم هجری بود.

ذبیح ا.. صفا درکتاب تاریخ ادبیات ایران[2] می نویسد :« وی که شعر ترکی و فارسی می سرود ، در دیوان ترکی خود نوایی و در دیوان فارسی فانی تخلص می کرد. البته شاعران دیگری ، هم در عهد تیموری با تخلص فانی بوده اند ، مانند فانی هروی و فانی بخاری ، و در قرن دهم نیز ، همین تخلص را چند شاعر دیگر مانند فانی تبریزی و فانی رازی و فانی شیرازی بکار بردند و بنابراین باید هنگام مطالعه در احوال امیر علیشیر از خلط و اشتباه آنان بایکدیگر احتراز کرد.»

محل تولد فانی را ، هرات نوشته اند؛ وی در سال ۸۴۴ ه ولادت یافت .[3] زمان حیات او ، نیمه دوم سدهٔ پانزدهم میلادی برابر با سدهٔ نهم هجری ، در دوران فرمانروایی تیموریان بوده است.

سده نهم هجری ، با مرگ تیمور در ۸۰۷ ه آغاز شد . در این زمان ،

---

۱. استاد یار دانشگاه تربیت مدرس ، تهران.
۲. ذبیح ا.. صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۴ ، چ دهم، تهران : ۱۳۷۳ ، ص ۳۸۲.
۳. ادوارد براون ، از سعدی تا جامی ، ج ۳ ، چ ۲ ، تهران : ۱۳۳۹، ص ۶۳۴.

فرمانروایی بزرگ تیموریان بدست شاهرخ فرزند چهارمش افتاد. وی مدت چهل و سه سال از ۸۰۷ تا ۸۵۰ ه در سراسر ایران و فرارودان (ماوراءالنهر) سلطنتی باعظمت و آسایش به وجود آورد.[۱] . وی در تمام مدت فرمانروائیش تلاش نمود تا گستره عظیمی را که پدرش بمیراث گذاشته بود، به تمامی حفظ نماید . اما بعد از مرگ شاهرخ ،آن سرزمین وسیع ، به سرعت رو به تجزیه و انحلال نهاد و به دست ترکمانان قره‌قوینلو و سپس آق قوینلو و اوزبکها آشفته گشت و در نهایت به زیر قلمرو حکومت شاه اسماعیل صفوی درآمد. تعدادی از بازماندگان دودمان تیمور ، به هند عزیمت نمودند و از میان آنها ، ظهیر الدین محمد بابر - که از نسل پنجم امیر تیمور بود - توانست در آنجا سلطنتی بنیاد نهد که در تاریخ به گورکانیان یا مغول کبیر شهرت یافتند.

از ویژگی های عالی دربارهای کوچک دودمان تیمور ، جذب ادبا و شعرای نامدار آن زمان می باشد. بعضی از این شاهزادگان بویژه سلطان حسین بایقرا ، میرزا الغ بیگ ، میرزا بایسنقر و حتی ظهیر الدین محمد بابر مصدر خدماتی برجسته در زمینه علم و ادب بودند. امیر علیشیر نوائی ، وزیر سلطان حسین بایقرا ،گذشته از آنکه خود یکی از شعرای بنام آن زمان بود ، حامی و طرفدار ادبا و فضلای عصر خود به حساب می آمد ، بگونه ای که در عظمت و شکوه ادبی شهر هرات آنچنان کوشید که آن شهر ، همسنگ و همسان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید.[۲]

جلال الدین همایی در مقدمه تاریخ حبیب السیر ، ج ۱ ، ضمن اشاره به نویسنده کتاب به یک واقعیت در خصوص امیر علیشیر نوائی اشاره کرده می‌نویسد[۳]:«خواند میر در تحت و تعلیم میر خواند بزرگ شد و در دورهٔ مشعشع امیرعلیشیر نوائی در هرات می زیست واز حمایت و پرورش آن وزیر ادب پرور بهره مند و متمتع شده بود...»

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک.از سعدی تا جامی ، ج ۳ ، ص ۵۲۸ به بعد.
۲ همان ، ص ۵۲۹.
۳.خواند میر ، تاریخ حبیب السیر ، ج ۱ ، تهران: ت . ن، ص ۷.

بهرحال ، دوران طفولیت میرعلیشیر ، دوران رونق فرهنگ و ادب فارسی و معارف اسلامی در آنسوی مرزهای شرقی ایران بود. غیاث الدین کچکنه ، پدر میرعلیشیر در دربار هرات عهده دار سمتی بود.خورد سالگی میرعلیشیر همراه شاهزادگان در کاخ شاهی سپری گشت. وی در چهارسالگی به مکتب فرستاده شد ؛ تقریباً شش ساله بود که شاهرخ میرزا درگذشت ومیان جانشینان او جنگ و خونریزی آغاز گردید و اوضاع هرات بحرانی شد ، بگونه‌ای که بسیاری از شهروندان به مناطق دیگر کوچیدند. خانواده نوایی نیز به عراق رفت ؛ سپس پدر وی ملازم دربار ابوالقاسم بابر گردید و ناگزیر امیرعلیشیر چند صباحی را در مشهد بسر برد و از همان ایام مدتی همدرس سلطان حسین بایقرا در مکتب بود و مصاحبت او را داشت . سپس به مرو و از آنجا به هرات ، به دربار سلطان ابوسعید رفت ؛ آنگاه برای تکمیل دانش خود به فرارودان (ماوراءالنهر) رفت و پس از طی مقامات سلوک به دربار سلطان حسین بایقرا به خراسان سفر کرد. چون سلطان حسین نهایتاً در هرات مستقر شد ، امیر علیشیر نیز برای خدمت به او به هرات رفت.

این اقدام نوایی خاطر سلطان حسین را بسیار خوش آمد ،چنانکه او را به عنوان محافظ در پادشاهی منصوب کرد و به وزارت رساند. این در حالی بود که ناامنی بطور گسترده‌یی آن نواحی را فرا گرفته بود ؛شاهزادگان و امیران جهت تجزیه کشور به اقدام های جدی پرداخته بودند. نوائی برای حفظ تمامیت ارضی کشور تلاش فراوانی کرد. او توطئه شاهزاده یادگار میرزا را فاش ساخت و مسوؤلینی راکه به بهانه ماموریت واخذ مالیات ، مردم را بی رحمانه چپاول می‌کردند،معزول کرد. نوائی بعداز مدتی از کار وزارت خسته شد و از آن کناره گرفت وبیشتر اوقاتش را به نوشتن کتاب و سرودن اشعار گذراند. اما بدون وجود او ، حسین بایقرا خود را بی دست و پا احساس کرد ، چنانکه دوباره او را به دربار فراخواند . نوایی مجبور شد که بخاطر محبت به ممدوح و دوستی ملت به دربار برگردد.بی‌تردید در پرتو تلاش های مجدد او، چراغ پر نور فرهنگ ،که به کم سوئی گرائیده بود، تلؤلو یافت و کرم نوازی و

خیر و احسان او موجب رونق و ترغیب اهل ادب و علم و هنر گردید.

به گواه تذکره نویسان[1]، شخصیت برجسته امیر علیشیر، روح تازه ای در کالبد علم و ادب و هنر آن دوره دمید. بررسی و تجربه و تحلیل ویژگی های شخصیت او برای روشن شدن بخشی از تاریخ هرات و مرزهای همجوار شرقی ایران قابل اهمیت است.

نوایی چه در دوره وزارت و چه بعد از آن - به گواه همان منابع[2]- شادمانی و خوشبختی ملت و کشور را در نظر داشت. همچنانکه اشاره گردید دوران طفولیت و نوجوانی اودر فضایی علمی و فرهنگی سپری گردید، بهمین دلیل شخصیت او به گونه ای قوام گرفت که کسب علم و دانش و ادب و هنر جزء خصلت او شد. در زمان وزارت نیز، یکی از حامیان بزرگ اصلی ادب و هنر بود و طولی نکشید که هرات از پرتو تلاش های او به «غزنه ثانی» شهره یافت. وی شروع به احداث ساختمانهای رفیع، بناهای عالی، باغهای زیبا، دریاچه ها و کانالهای وسیع نمود که این کارها بطور مستقیم زیر نظر او اداره می شد. اما رقیبان و حسودان که - همیشه در تمام زوایای تاریخ حضور دارند- نمی توانستند تلاش و موفقیت او را ببینند، شروع به بدگویی از او نزد حسین بایقرا نمودند. این بدگویی ها بدانجا رسید که نوایی مجبور شد دوباره از سمت خود کناره گیری کند. حسین بایقرا به این بسنده نکرده وی را از هرات اخراج نمود و برای اینکه او را از چشم مردم هرات دور نگهدارد، به عنوان حاکم استرآباد، به مازندران گسیل داشت. نوائی که مردی ادب پرور بود، در استرآباد نیز به مجالس شعر و ادب رونق داد و از سوی دیگر برای رفاه حال مردم، شروع به یک سری فعالیت های اجتماعی نمود.

علیرغم همهٔ اینها، نوائی دوست داشت بایقرا را به عنوان پادشاهی دادگر ببیند! بهمین دلیل نامه ای بلند بالا از استرآباد به نام وی به دربار فرستاد و او را مشورت داد که شادی مردم را مورد توجه خاص خود قرار دهد، به

---

۱. به فهرست منابع [illegible]

۲. [illegible]

شکایت های آنها توجه نماید ، میخانه ها و میکده ها را ببندد،مشروب خواری راحتی در دربار ممنوع اعلام کند ، بهای کالا را کنترل نماید و در کلیه مناطق ، مدارسی ایجاد کند.[1]

اینکه آن نامه تا چه حد در سلطان ، تأثیر گذاشت و وی تا چه اندازه به نصایح نوائی گوش داد ، برما مجهول است. بهرحال نوایی بارها به بایقرا نامه نوشت واز وی درخواست کرد به او اجازه دهد به هرات باز گردد. بایقرا ، هر بار به بهانه یی درخواست وی را رد می کرد. سرانجام نوایی نتواست جدایی از هرات را تحمل نماید؛ بهمین خاطر امیر بدر الدین را به عنوان حاکم استرآباد و جانشین خود معرفی کرد و به هرات برگشت ؛ اما فردای آن روز مجبور شد به امر بایقرا مجدداً هرات را ترک کند.

وی فوراً به استرآباد برگشت ، ولی چون دشمنانش - که وزیر مجید الدین در رأس آنها قرار داشت - تلاش نمودند او را با زهر از پای در آورند، بایقرا ، پس از فاش شدن آن توطئه ناگزیر به او اجازه داد به هرات برگردد.نوایی پس از بازگشت به هرات ، بسیار تلاش نمود بین بایقرا و شاهزادگان آشتی برقرار کند،اما نتوانست چراغ کم سوی سلطنت را که رو به خاموش می رفت ، روشن نگهدارد. این غم وغم بزرگتر یعنی مرگ استاد عزیز او ، عبدالرحمن جامی او را پیر و فرتوت نمود. عوامل دیگری دراین پیری و ضعف بنیه دخیل بودند، از جمله می توان از زندانی شدن برادر کوچک نوایی بدست وزیر مجید الدین ، دشمن سرسخت نوایی ، قتل مؤمن میرزا نوه بایقرا به تحریک خدیجه بیگم زوجه بایقرا، بروز اختلاف شدید بین بایقرا و ولیعهدش بدیع الزمان میرزا و قتل میرزا حیدرعلی صبوحی از وابستگان نزدیک نوایی به دست بایقرا، نامبرد. اینها عواملی بود که در این اواخر نوایی را بکلی پیر و خسته کرده به بستر بیماری افکند؛ با این وجود هرگز محافل و مجالس ادبی را رها نکرد و بین سالهای ۱۴۸۸ و ۱۵۰۱ میلادی تصانیف

[1] ...حمن بیردی محمد جان ، علیشیر نوائی ؛ (اردو)، اسلام آباد : آکادمی ادبیات پاکستان . ص ۱۴

بیشمار و ارزنده ای سرود و کتابهای باارزشی تالیف کرد.

در همان زمان، ۹۰۶ ه، بایقرا در رأس لشکری برای سرکوبی پسر خود به نبرد پرداخت و چون بین پسر و پدر آشتی برقرار شد، نوایی بسیار خرسند شده، باوجود ضعف و بیماری فراوان، به استقبال بایقرا به بیرون هرات رفت، اما دچار سکته شد و سرانجام روح لطیف آن وزیر ادیب و فرهنگ دوست بزرگ به سیر فردوس برین خرامید. این خبر دلخراش در خراسان و فرارودان (ماوراءالنهر) موجب نگرانی شدید مردم گردید. شاعران بیاد او شعر سرودند وتذکره نویسان شرح حال و زندگی نامه او را به رشته تحریر در آوردند. خواند میر «انوار رحمت» (= ۹۰۶) را ماده تاریخ فوت او یافت و گفت:

چو نازل شد انوار رحمت بروحش   بجو سال فوتش ز «انوار رحمت»

خان امیر نیز در این مورد احساسات خود را در یک قطعه به زبان اردو چنین بیان داشت[۱]: (ترجمه)،

«امروز هر خانه ماتمکده است / قلب های سخت مانند سنگ نیز آب شده اند / این مرگ اندوهناک در سر تا سر کشور، به هر سو، آه و فریادوگریه را سر داده است.»

وی را در عیدگاه هرات،زیر گنبدی در شمال مسجد جامع دفن کردند؛ مزارش در آن شهر معروف است.

نوایی مردی متواضع و با ادب و نیکوکار بود. با مردم به مهربانی رفتار می کرد و بویژه با شاعران و اهل ادب و هنر پیوسته همنشین بود و در تربیت و تشویق آنان فراوان می کوشید و خانه اش محل اجتماع آنان بود.

نوایی حدود چهل کتاب ارزنده تألیف نموده به ارث گذاشت. از میان این آثار، چهار دیوان به ازبکی دارد و خسمه یی به تقلید از پنج گنج نظامی به ترکی ساخته است. علاوه بر آنها، تذکره معروف «مجالس النفایس» را در شرح حال شاعران زمان خود به ترکی تحریر نمود. همچنین وی نوشته‌ها و رساله های فراوانی در زمینه اخلاق و فلسفه از خود بیادگار گذاشته است.

---

۱. همان، ص ۱۷-۱۶.

دیوان اشعاری از اونیز به فارسی به طبع رسیده است. یک غزل از اوراکه فانی تخلص کرده ، به عنوان نمونه در زیر می‌آوریم:

آمـد بهـار دلکش و گلهـای تـر شکـفت | دلهـا از آن نشـاط ز گـل بیشتر شکـفت
دل از صبـاحت رخ خـوبت گشـاده شـد | مانند غـنچه‌یی کـه بـوقت سـحر شکـفت
مـی آیـد از گـل چـمن عشـق بـوی خـون | گویا که غنچه هاش ز خون جگـر شکـفت
سـاقی بهـار شـد قـدحم ریـزلب بـلب | خاصه که از شکوفه چمن سر بسر شکفت
زآن نخل نـاز خـنده بعشـاق و وصـل نـی | همچون گلی که از شجر بـی ثـمر شکـفت
فانی عجب مدان اگر آن گـل شکـفته است | از اشک ابرسان تـو بشکفت اگـر شکـفت

*

منابع :

۱ - براون ، ادوارد؛ از سعدی تا جامی ، ترجمه علی اصغر حکمت ، تهران: ۱۳۳۹.

۲ - سمرقندی ، دولتشاه؛ تذکرة الشعراء، کانپور (هند): ۱۳۳۵ هـ

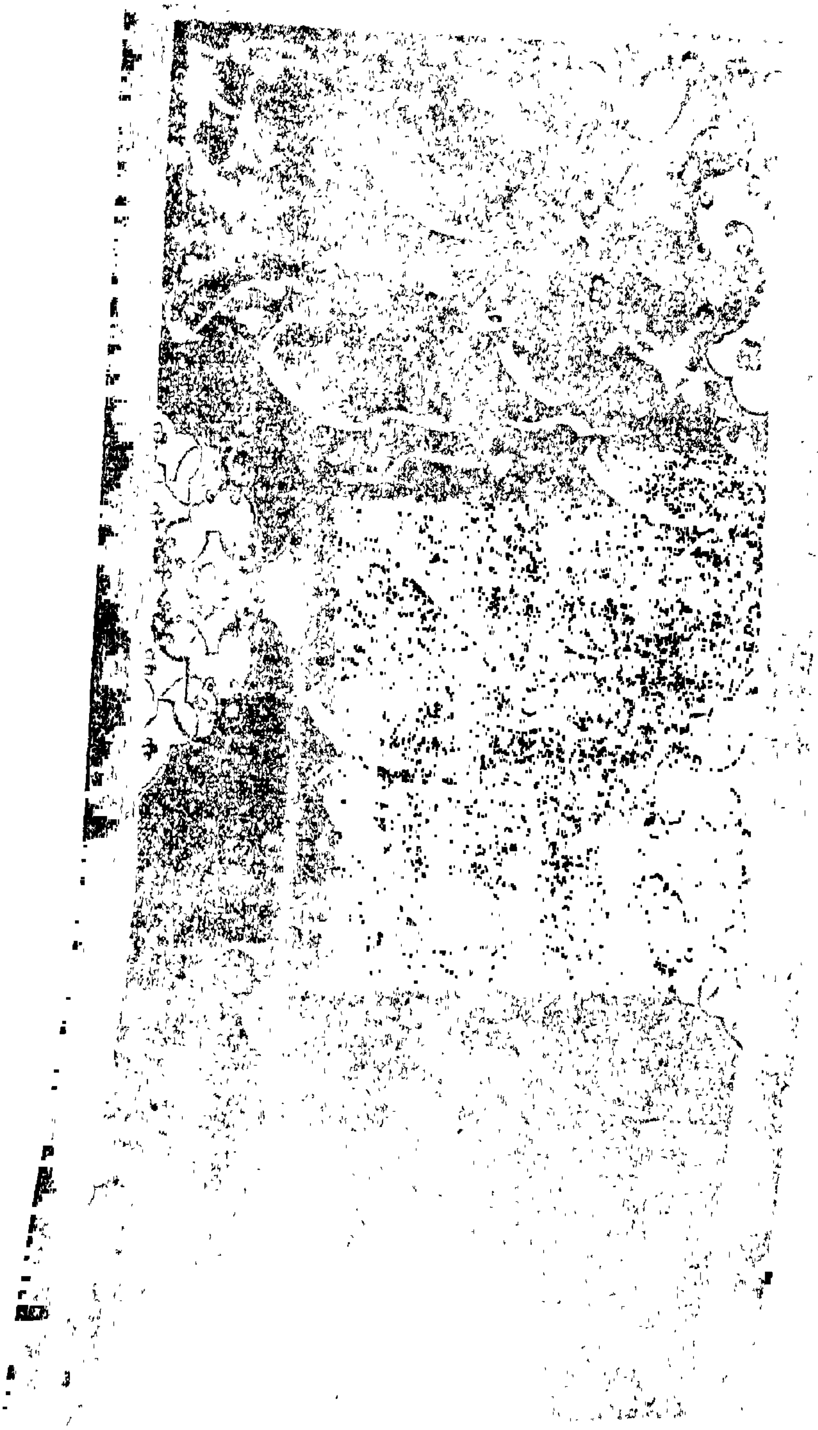
۳ صفا ، ذبیح الله ؛ تاریخ ادبیات ایران ، ج ۴ ، چ دهم ، تهران : ۱۳۷۳.

۴ - صفوی ، سام میرزا ؛ تحفه سامی ، به اهتمام وتصحیح مولوی اقبال حسـین ، پتنه (هـند): ۱۹۲۴م.

۵ - محمد جان ، رحمن بیردی؛ علیشیر نوایی ، ازبکستان کا عظیم شاعر (اردو) ، اسلام آباد : ۱۹۹۶.

۶ - نفیسی ، سعید ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، تهران : ۱۳۴۴.

*****



دکتر کلثوم سید [1]
اسلام آباد

تأثیر عطار در فکر و اندیشه صوفی وارسته، سچل سرمست

یار ما باشد که در نیشاپور است مست گشتم بو ز عطار آمده

سرزمین ایران از نظر قدمت تاریخ و غنای فرهنگ سوابق درخشانی داشته است. آثار باقیمانده از تمدن باستانی ایران حاکی از شکوه و عظمت ملتی است که همواره در میان ملل جهان سرافراز زیسته و فرهنگی بارور به جهانیان عرضه کرده و گویندگان و نویسندگان و اندیشمندان و عارفان این قوم آثار بزرگ و پرارزشی رابوجود آوردند که در پیشبرد علم و دانش، رشد فکری و تحول معنوی جامعه بشریت اثرات عمیق تری داشتند.

در سال ۶۵۲ میلادی بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه سلسله ساسانی، حکومت ساسانیان خاتمه یافت و مردم محروم و رنجدیده به دین جدیدی که پیام عدل و برابری را با خود آورده بود، گرویدند و تمدن و فرهنگ ایران بتدریج رنگ اسلامی بخود گرفت.

در سال ۷۱۱ میلادی محمد بن قاسم ثقفی به ناحیه سند، بخشی از سرزمین شبه قاره (یکی از استان های پاکستان کنونی)، لشکر کشیده سند را فتح کرد و حکومت اسلامی را در این منطقه بنیان گذاشت و در نتیجه دین اسلام در این نواحی راه یافت. تاریخ نویسان عقیده دارند، هنگامیکه محمد بن قاسم مقدمات سفر به سند را فراهم می ساخت، مدتی در شیراز توقف کرد و ایرانیان مسلمان نیز در این لشکر شرکت جستند. ورود آنان به این سرزمین و استقرار در ناحیه سند، باعث شد که فرهنگ و معارف اسلامی و زبان و ادبیات فارسی درین منطقه راه یابد. باید در نظر داشت که ترویج و گسترش دین اسلام در شبه قاره توسط عارفان و بزرگان ایرانی صورت گرفت که برای تبلیغ و اشاعه دین اسلام به این مناطق سفر می‌کردند. عارف معروف، سید علی هجویری معروف به گنج بخش در قرن پنجم به لاهور آمد و مردم را به دین

۱. استاد بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین

اسلام دعوت کرد. وی اثر معروف و عرفانی خود کشف المحجوب را به نگارش در آورد که در رأس کتب عرفانی جای دارد. هم چنین دیگر صوفیه بزرگ ایرانی که به‌شبه قاره آمدند و درترویج دین اسلام مساعی عظیمی را بخرج دادند عبارت اند از : خواجه معین الدین چشتی (م،۶۳۳ هجری) ، خواجه قطب الدین بختیار کاکی (م ، ۶۳۴ هجری)، شیخ جمال الدین قزوینی (م،۶۵۱ هجری)، خواجه شیخ جلال الدین تبریزی (م، قرن هفتم هجری)، خواجه بهاء الدین ذکریا ملتانی (م، ۶۶۱ هجری)، میر سید علی همدانی (م، ۷۸۲ هجری)، مخدوم جهانیان جهانگشت سید جلال الدین بخاری (م، ۷۸۶ هجری) و خیلی های دیگر که اگر همه را اسم ببریم سخن ما به دراز خواهد کشید.

در این جا باید آن دسته بزرگان و عارفان و دانشمندان را ذکر کنیم که به این سرزمین نیامدند، اما آثار آنها بدست مردم رسیده مورد توجه و استفاده قرار گرفته و در فکر و اندیشه آنها تحولات قابل ملاحظه‌ای را بوجود آورده است. آنها عبارت‌اند از:-ابو سعید ابی‌الخیر (قرن چهارم هجری)،بابا طاهر عریان همدانی (اواخر قرن چهارم،اوائل قرن پنجم هجری)، خواجه عبداللّه محمد انصاری هروی (قرن‌پنجم‌هجری)،ابوحامد محمد غزالی (قرن‌پنجم‌هجری)، شهاب الدین سهروردی (قرن ششم)، شیخ فریدالدین عطار (اواسط قرن ششم هجری و اوایل قرن هفتم هجری)، جلال الدین مولوی (قرن هفتم هجری)، شمس الدین محمد حافظ (قرن هشتم هجری)، محمود شبستری (قرن هشتم هجری)، نورالدین عبدالرحمن جامی (قرن نهم هجری).

تصوف از دین اسلام سرچشمه گرفت و مبنای آن پرستش خدای یگانه و تبعیت از حضرت رسول (ص) بود. در اوایل عرفا پا از احکام شریعت فراتر نمی‌گذاشتند. تصوف اسلامی عبارت بود از امر به معروف و نهی از منکر؛ اما به مرور زمان این جنبش فکری مشکل خاصی رابخود گرفت و به اقتضای اوضاع سیاسی و اجتماعی صوفیه خود را از زندگی عملی کنار کشیدند و عزلت و گوشه نشینی را اختیار کردند. آنها برای این منظور خانقاهها را تأسیس نمودند و آداب و رسوم مخصوصی را ترتیب دادند و مریدان را

تربیت می کردند و بدین صورت فرقه های مختلف تصوف بوجود آمد. صوفیه معمولاً خداشناسی، اعراض از دنیا، ارتیاض نفس، فنای ذات و جستجوی حق را تعلیم می دادند. آنها از زندگی مادی تمتعی نمی بردند و از لذت‌های زندگانی بهره ای نمی جستند. جز الله به چیزی نمی پرداختند و در خویشتن خویش غرق بودند. اما گاه گاه بعضی از این ها درین جذبه و مستی و التهاب باطنی کلماتی را می گفتند که خشم و غضب مردم ظاهر بین را برمی انگیخت و در نتیجهٔ این تند روی ها و بی اعتدالی‌ها، شکنجه می شدند و حتی از جان خود می گذشتند. در سال ۳۰۹ هجری حسین بن منصور حلاج با گفتن آناالحق به کفرو الحادمتهم شده، محاکمه و بالآخره بدار کشیده شد. بعد از اعدام دست و پایش را بریدند، جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در آب دجله ریختند. گویند خاکسترش روی آب نقش انا الحق را ترسیم کرد و مردم را به تعجب انداخت.

در جهان تصوف حلاج مظهری بوده است از جانبازی و از خود گذشتگی. سرگذشت پر درد وی در طول تاریخ مورد توجهٔ نویسندگان و شاعران بوده و کمتر شاعری است که در شعر خود اسمی از حلاج را نبرده باشد. اما از همه بیشتر افکار حلاج عارفان و بزرگان را تحت تأثیر قرار داده که به‌نظریهٔ وحدت وجود عقیده داشتند.فریدالدین عطار و عبدالوهاب سچل‌سرمست از آن دسته صوفیانی هستند که به حسین منصور حلاج اعتقاد داشتند. مبنای شعر این سه تا عارف عشق بود،عشق سوزانی که سراپای وجود شان را فراگرفته‌بود. عشقی که دربارهٔ آن منصور گفت: لوالقی بما فی قلبی علی الجبال الارض لذابت (اگر آن چه در دل دارم یعنی آتش عشق اگر ذره ای بر کوهساران جهان افتادی همه بگداختی).

شیخ فرید الدین عطار، شاعر و عارف نامدار در حدود ۵۴۰ هجری در نیشاپور بدنیا آمد. شغلش عطاری بوده. گویند ملاقات با درویشی زندگیش را دگرگون ساخت و انقلاب درونی در وجودش راه یافت. وی به صوفیه ارادتی تمام داشته و کتابی بنام تذکرة الاولیاء در احوال و افکار و سخنان این طایفه نوشته است. علاوه براین عطار آثار متعددی را بوجود آورد، اما منطق الطیر، اثر عظیم و جاودان عطار که بیانگر اندیشه های ژرف و عرفانی عطار است

در طی سالیان دراز توجه سالکان طریقت و جویندگان حقیقت را بخود مبذول داشته است. عطار دراین کتاب مدارج مختلف سیر الی الله را در تمثیل زیبای مجمع پرندگان بیان داشته است. دراین منظومه، منظور از سیمرغ وجود حق است. هدهد پیر طریقت و مرغان در واقع سالکانی هستند که جویای حقیقت مطلق اند. این سیر معنوی عطار بسوی حق در هفت مرحله که عبارت اند از : طلب - عشق - معرفت - استغنا - توحید - حیرت - فقروفنا پایان می یابد این مراحل درمیان عرفا به هفت وادی عشق شهرت یافته و خود عطار آنها را هفت شهر عشق نامیده است.

جلال الدین مولوی چه خوب گفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت   ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

سخنان عطار را تازیانه سلوک گفته اند . وجودش از عشق الهی سرشاربود و جز وصل معشوق آرزو نداشت. این دنیای دون با تمام رعنائی‌ها و زیبائی ها نتوانست در برابر او قد علم کند، وی داننده رموز عشق حقیقی و سراینده دردهای عاشقانه بود. وی اضطراب درونی و سوزش سینه را پنهان نمی داشت :-

هر کرا از عشق جسمی باز شد   پای کوبان آمد و جانباز شد

چون چراغی می سوخت تا جهانی را مانند شمع روشن کند :

بس که خود را چون چراغی سوختم   تا جهانی را چون شمع افروختم

آثاروافکار عطارپیوسته مورد توجه عارفان وبزرگانی بوده که‌بعد از وی می‌زیسته‌اند. از جمله کسانی که تحت تاثیر فکر و اندیشه عطار قرار گرفت، عارف و درویش ، مست و مجذوب ، صوفی وارسته ، عبدالوهاب سچل‌سرمست [1] بود که در قرن دوازدهم هجری در سند می زیست. سچل در دهکدهٔ درازا واقع در نواحی سند بسال ۱۱۵۷ هجری / ۱۷۳۹ میلادی بدنیا آمد. پدرش صلاح الدین بود. بعد از وفات پدر تحت سرپرستی عموی خویش شیخ عبدالحق قرار گرفت. وی از زهره صالحان و عارفان عصر خویش و شاعر زبان فارسی بود. سچل مراحل طریقت را در ارشاد مرشد

---

۱ - سچل بمعنی راستگومی باشد.

معنوی خود عبدالحق طی کرد و بمرحله کمال دست یافت.چون زبان فارسی، زبان رسمی این دورهٔ بود و امیران سند نیز بزبان فارسی شعر می گفتند، سچل هم این زبان را از عبدالحق آموخت. سچل به هفت زبان که شامل اردو، هندی، پنجابی، سرائیکی، سندی، عربی و فارسی می باشد، شعر می گفت . وی در فارسی آشکارا و فدائی تخلص می کرد. آثار فارسی او عبارتند از :

۱-دیوان آشکارا ۲-دیوان فدایی ۳-عشق نامه(مثنوی) ۴-درد نامه(مثنوی)
۵ - گداز نامه (مثنوی) ۶ - نازنامه (مثنوی) ۷ - رخصت نامه (مثنوی)
۸ - رهبر نامه (مثنوی) ۹ - وصیت نامه (مثنوی) ۱۰ - راز نامه (مثنوی)
۱۱ - ساقی نامه (مثنوی) ۱۲ - غزل بحر نوین .

زندگی سچل بسیار ساده و درویشانه بود . وی از هوا و هوس نفسانی و از علائق دنیوی گسسته بود . روزها عصا بدست به ویرانه‌ها می‌رفت و در دشت و صحراقدم می زد؛ ساعت ها به مظاهر آفرینش چشم می‌دوخت و بفکر و تأمل می پرداخت و از جهان طبیعت دانش ها می اندوخت؛ عشق حق در اعماق وجودش رسوخ یافته درونش رامضطرب وملتهب می‌داشت؛ درعالمی بسر می‌برد که از خود هم بی‌خبر می‌شد؛ درنهایت بی‌خودی و مستی شعر می‌سرود، اما وقتی که در جذبه و سرمستی مانند حلاج نعره انا الحق سر داد ، مردم بر او شوریدند - خوشبختانه وی از گزند آنها مصون ماند.

روح سچل را درد و حزن فراگرفته بود ، از فراق دوست رنجها می‌برد، دلش بدرد می آمد ، چشمها اشکبار می شد و ابروار می گریست . گوید:-

دیده ها ابروارمی گرید　　از سبب هجر یار می گرید
نه خبر داد از وصال و فراق　　آنکه بی اختیار می گرید
عاشقان هم ز بی نیازی او　　چون سحاب بهار می‌گرید

سچل عشق را اصل و اساس کائنات می دانست:

هر دو جهان شرار عشق است　　شمس و قمر بهار عشق است
کرسی و عرش تا ثری هم　　این جمله مرغزار عشق است

از مطالعه و بررسی شعر سچل استنباط می شود که وی از نظر فکر و اندیشه تحت تأثیر بعضی از عرفا مانند منصور علاج ، بو علی قلندر و ابن

عربی قرار گرفته و از افکار آنها مستفید شده است ، اما از همه بیشتر به‌عطار نظر داشته و در جهان اندیشه عطار سیر کرده و افکارش الهام بخش این عارف مجذوب بوده است.

در این جا باید به هم آهنگی های فکری که درمیان این دو وجود داشته اشاره کنیم. هر دو جهان را مظهر و جلوه گاه حسن و جمال حق می دانستند. عطار گوید:

چشم بگشا که جلوه دلدار — متجلی است از در و دیوار

سچل گوید :

ای عاشق مست دیده بگشا — شد جلوهٔ حسن یار هر جا

بهر سوی بهر کوی بهر جا یار می‌بینم — شعاع پرتوحسنش بر در و دیوار می‌بینم

عطار و سچل سرمست "ما" و "من" و "تو" رامیان عبدو معبود حجابی می دانستند و عقیده داشتند که اگر این حجاب برداشته شود طالب به مطلوب واصل می شود. عطار گوید: -

من ندانستم تو منی، یا من تونی — محو گشتم در تو گم شد دویی

چون تو من باشی و من تو بردوام — هر دو تن باشیم یک تن، والسلام

آن یار ز ما جدا نباشد — لیکن به ما و شما نباشد

بگذر تو ز ما و از شمایی — در ما و منی لقا نباشد

درباره عشق عطار گوید:

عاشق آن باشد که چون آتش بود — گرم روسو زنده و سرکش بود

عاقبت اندیش نبود یک زمان — در کشد خوش خوش به آتش صد جهان

سچل گوید :

مستیم ولی به هوش مستیم — تیغ بکمر ز عشق بستیم

چون جلوهٔ حسن یار دیدم — از خوف و رجا هر دو گریستیم

درباره عقل عطار گوید:

عشق اینجا آتش است و عقل دود — عشق کامد در گریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استادنیست — عشق کار عقل مادر زاد نیست

سچل گوید :

شورش عشق در دلم فتاد — هر دو عالم برون برفت از یاد

زورق عقل غرق دریا شد　　　چونکه سلطان عشق پای نهاد

سچل دربارهٔ زندگی و افکار عطار بفکر و تأمل پرداخت و در شگفت ماند که وی نه عطاری بود که در دکان می نشست و دارو می فروخت بلکه در وجودش حق را آشکار می دید و گفت که من در وجود عطار خدا را می بینم:

عطار نبود آنکه خدابود خدابود　　　او پاک وجود آنکه خدابود خدابود
شوریده کلامش همه جا شور فگنده　　　دل را بربود آنکه خدابود خدابود
در نام فرید آمد آن یار یگانه　　　پس عشق فزود آنکه خدابود خدابود
در کوی نشاپور که آن شهر عطارست　　　کردیم سجود آنکه خدابود خدابود

سچل عطار را عارف، عاشق و دوست خود خواند:

یار ما باشد یکی از صد هزار　　　عارف و عاشق بود نامش عطار
در درون سینه یابم بوی یار　　　شد معطر جان من از شه عطار

یار ما باشد که در نیشابور است　　　مست گشتم بو ز عطار آمده

گاه گفتار عطار را به نظم در آورده:

بین کوچه بازار نشاپور هر از درد　　　مشهور هما نجاشد عطار بود مرد
در منطق در وصلت او کرده بیانی[۱]　　　عشاق همان ست رخش روی شده زرد
فرمود که در راه خدا رنج به از گنج　　　هرگز نبود عاشق آشفته دل سرد
نامرد همان ست که بود بی خبر از عشق　　　قربان که در عشق شد آن مرد خدا فرد
عطار چنان گفت بخور جام می عشق　　　پنهان آشکار شب و روز صفا درد

دراشعار زیر شدت ارادت و عقیدت سچل نسبت به عطار را می‌توان دریافت. خطاب به باد صبا به نیشاپور پیامی می فرستد و از عطار برای درد و بیچارگی و درماندگی خویش چاره‌ای می طلبد:

ای صبا با ما حقیقت شهر نیشاپور بکن　　　میکنم قربان بر آن خاک زمین این جان و تن
عرض کن از حالت بیچاره عاشق در حضور　　　کز خم میخانه می در جام خالی در فکن
من چه‌ام مسکین وعاجزتاتوئی حاجت روا　　　ای شهابهر خدا این سد مستی را شکن
در دوئی افتاده ام بخشی بیکدانی دوا　　　رستگاری ده مرا از قید و بند ما و من

۱.در نتیجهٔ تحقیق جدید، انتساب وصلت نامه به عطار جای تردید است. ر.ک. مقدمه منطق الطیر، به تصحیح دکتر جواد مشکور.

مستشرق معروف آلمانی خانم دکتر آنه ماری شیمل (Dr.Anne Maric Schimmal)سچل سرمست را درمقالهٔ تحقیقی خود "عطار سند" نامیده است. خلاصه باید گفت که

- هر دو از عارفان و درویشان اسلام بودند.
- هر دو سرّ وحدت را در یافته از شراب وحدت منصور وار مست بودند.
- هر دو عاشقان دل سوخته بودند و برحق و حقیقت عشق می ورزیدند.
- هر دو از علایق دنیوی وارسته بودند.
- هر دو جویای رضا و خوشنودی پروردگار بودند.
- شعر هر دو از منبع عشق الهی سرچشمه گرفته بود.
- هر دو عقیده داشتند که اگر انسان خود را فنا کند به حق باقی خواهد ماند.
- هر دو در دنیای تصوف اسلامی مردانی آزاده بودند و با صداهای سوزناک خود نغمه‌های آسمانی را سرودند.

***

منابع :

۱ - اردو دایرة المعارف اسلامیه ، ج ۱۰ ، پاکستان

۲ - تاثرمعنوی ایران درپاکستان، ادارهٔ اوقاف پنجاب: لاهور، ۸۵۰ خورشیدی

۳ - دیوان فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح سعید نفیسی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۳۹ .

۴ آرنالد، روژه؛ مذهب حلاج، ترجمه عبدالحسین میکده،تبریز: ۱۳۴۷ ش.

۵ - انصاری هروی، ابواسمعیل عبدالله ؛ طبقات الصوفیه ، ترتیب و نوشته عبدالحئی حبیبی افغانستان .

۶ - جامی ، عبد الرحمان ؛ نفحات الانس، باهتمام مهدی توحیدی‌پور، تهران .

۷ رضا زاده شفق، صادق؛ تاریخ ادبیات ایران، تهران: ۱۳۲۱ ش .

۸ سچل سرمست ؛ دیوان آشکارا، بسعی منشی بشن لال، لکهنو.

۹ صورتگر،لطف علی ؛ تجلیات عرفان درادبیات فارسی،تهران : ۱۳۴۸.

۱۰ عطار، فرید الدین ؛ تذکرة الاولیاء ، تصحیح محمداستعلامی،تهران: ۱۳۶۶.

۱۱ عطار . فرید الدین ؛ منطق الطیر، باهتمام دکتر احمد رنجبر، چاپ دوم ، ۱۳۶۹ ش .

۱۲ عطار . فرید الدین ؛ منطق الطیر . تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران: ۱۹۶۸ م .

۱۳ ظهور الدین احمد ؛ پاکستان میں فارسی ادب ، ج ۳ ، ادارهٔ تحقیقات پاکستان. دانشگاه پنجاب لاهور . ۱۹۷۱ میلادی .

۱۴ [illegible] عطار [illegible] تهران ۱۳۴۰

۱۵ [illegible]

ACHAL SARMAST SHAH ABDUL LATIF UNIVERSITY
...SIND PAKISTAN

دکتر ناصر نیکوبخت
عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان(ایران)

توکل در ادب پارسی

توکل در مثنوی معنوی

توکل در لغت به معنی قبول وکالت و اعتماد است. راغب توکل را دو نوع دانسته ، می گوید : وقتی می گویند « توکلت لفلان» یعنی قبول وکالت کردم از او ، و چون گویند «توکلت علیه » یعنی به او اعتماد کردم و امیدوار شدم ؛ بنابر این وقتی می گوییم خدا وکیل است ؛ یعنی او کارساز و تدبیر کنندهٔ امورخلق است.[1]

توکل از دیدگاه متکلمان و عارفان

توکل تفویض امر است به تدبیر وکیل علی الاطلاق و اعتماد بر کفالت او ، و متوکل کسی است که همهٔ امور و زمام تدبیر را به قبضه تقدیر خداوند سپارد و از حول و قوت خود منخلع گردد. عزالدین کاشانی متوکل حقیقی را کسی می داند که « در نظر شهود او جز وجود مسبب الاسباب وجود دیگری نگنجد و توکل او به وجود و عدم اسباب متغیر نگردد»و چنین توکلی مرتبه کسی است «که به ذورهٔ مقام توحید رسیده باشد».[2]

قرآن کریم در آیاتی چند امر به توکل کرده و آن را شرط ایمان دانسته است؛ از جمله :

علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین ، ۲۳ / مائده

یتوکل علی الله فهو حسبه ، ۳ / طلاق

امبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) روایات فراوانی در این زمینه ست که در جای خود ، به بعضی اشاره خواهد شد.

معرفت کامل به پاره ای از مسائل کلامی بسیار مشکل است ؛

زیرا اینگونه مسائل از جمله توکل ، قضا و قدر ، جبر و اختیار ، رضـا و ... مسائلی راز آلود و خارج از فهم وادراک بشر عادی است. اینگونه موضوعات از دیرباز به عنوان مسائل غامض و پیچیدهٔ علم کلام مطرح بـوده انـد و در نتیجهٔ تفاوت برداشتها وتأویل و تفسیر گوناگـون از ایـن عـلوم ، مکتبهـا و مشربهای فکری متنوعی به وجود آمده است. برای مثال تمام کسانی که بـه نحوی در پی درک حقیقت توکل برآمده اند ، اذعان داشته اند که علم بدین موضوع مشکل ، و عمل بدان دشوار است ، و اصولاً آن را از جمله مقامات مقربان الهی دانسته و گفته اند که فهم و درک عوام از شناخت حقیقت آن عاجز است ؛ چنانکه سهروردی گوید :

كل المقامات لها وجه و قفاً غير التوكل فانه وجه بلا قفا ۳

هر مقامی را رویی و پشتی است ، جز توکل که روی بدون پشت است.

امام محمد غزالی نیز در تعریف توکل همین عقیده را دارد ، آنجا که می‌گوید:بدان که توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه وی بزرگ است ، لیکن علم وی در نفس خویش باریک است و مشکل ، و عمل به وی دشوار است ، و اشکال وی از آن جهت است که هر که هیچ چیز را جز خدای تعالی اثری بیند ، در توحید وی نقصان است و اگر جمله اسباب نیز از میان برگیرد ، در شریعت طعن کرده باشد ، و اگر نیز اسباب را مسببی نبیند ، با عقل خویش مکابره کرده باشد ، و چون بیند ، باشد که بر چیز دیگر از اسباب توکل کند و در توحید نقصان افتد ؛ پس شرح توکل چنانکه عقل و شرع وتوحید در هم بگوید و میان همه جمع کند ، علمی غامض است و هر کس نشناسد.۴ ایـن سخن غزالی نیز مقتبس از ابومحمد سهل بن عبدالله تستری ، از متصوفـان مشهور قرن سوم ، است که : من طعن علی التکسب طعن علی السنة و من طعن فی ترک التکسب فقد طعن علی التوحید.۵ بنابراین با توجه به تعاریفی که از توکل در غالب کتابهای کلامی ، اخلاقی ، عرفانی ارائه شده ، در می یابیم که « اعتقاد به توکل ، مستلزم رفتاری مطلق و غیر فعـال در زنـدگی است ؛ زیـرا جستجوی اسباب برای بـرآوردن نیـازهای زنـدگی ، مـتضمن نـقض تـوکل وموجب نقض ایمان وتوحید بنده می شود ؛ و از طرفی ، زندگی سرشار از تلاش پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و صحابه و بزرگـان دیـن ، بـا آن معنایی که از توکل استنباط می شود ، در تضاد است».۶

توکل در مثنوی

همانگونه که شیوه حضرت مولاناست، ایشان در تعلیم مسائل غامض کلامی، اغلب به تمثیل متوسل می شود و ابتدا باذکر داستانها - هر چند عاری از مستندات تاریخی باشد - و حکایاتی از زبان حیوانات، باور داشتهای مختلف و در مقابل هم را باز می نماید و معتقد است مستمع مثنوی در این تنازع افکار و جدلهای کلامی، به تناسب درک و فهمش، خود متوجه حقیقت خواهد شد. اصولاً مولوی مخاطبان مثنوی را به سه دسته متمایز تقسیم می‌کند:

۱ - کاملان (مقربان) ۲ - متوسطان، ۳ - عامیان

مولوی در تعلیم مسائل پیچیده کلامی، به مقتضای معرفت هر گروه شیوه ای خاص پیش می گیرد و برای بهبود درک هر صنف، نسخه ای خاص تجویز می کند و چه بسا خواننده مثنوی بدون آگاهی از چنین حقیقتی، مولوی را به نوعی تشتت فکری مهتم می کند. برای مثال ایشان در مخاطبه با گروه اول (کاملان)، جبری محض، و در مخاطبه عامیان، اختیارگرا و منکر جبر، و در مخاطبه با متوسطان نزدیک به مرام امامیه (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) است.

در مسأله توکل نیز مولوی از نظرگاه کاملان معتقد است توکلی که با جواهر ایمان و یقین سرشته باشد، کارساز و سودمند خواهد بود و جستن اسباب و تکیه بر غیر وکیل علی الاطلاق،نقض ایمان به شمار می‌رود و بر عکس به منظور تحریض عامیان جبری مذهب - که با توسل برتوکل، طبل خواری گزیده و از هر تلاش و کسبی فروگذاری کرده‌اند-متذکر می‌شود که چنین‌توکلی نتیجه‌یی جز مرگ و هلاکت ندارد. چنانچه در دفترپنجم[1] گوید:

صبر در صحرای خشک سنگلاخ　　　احمقی باشد، جهان حق فراخ (بیت ۲۴۲۹)

و در دفتر اول گوید:

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد　　　تا همان رنجوری اش در گور کرد (بیت ۱۰۶۹۱)

۱. ابیات مذکور مثنوی در این مقاله برگرفته از تصحیح نیکلسون، چ ششم، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۸ است.

تعلیم مولوی در مسأله توکل در مواجهه با متوسطان این است که بنده در عین توکل به حق باید از سنت - که تحریض بر طلب و کسب می‌کند - تبعیت کند؛ زیرا کسب و توکل متمم و مکمل یکدیگرند و وجود یکی بدون دیگری، آدمی را از رسیدن به مطلوب باز می دارد. شایان ذکر است که خطاب مثنوی مولوی بیشتر متوجه این گروه از مردمان است.

مولوی در دفتر پنجم در قصه شیر و روباه و خر، ضمن حکایتی سمبلیک از زبان حیوانات، مسأله توکل را بسیار ملموس و گسترده بیان می‌دارد و توکل هر دسته از مردمان را وصف می کند. خر - که در مقام حماقت و تن پروری مثل است - نماینده عامیان کاهل، و شیر را - که نمونه تهور و بیباکی و شجاعت است - در جایگاه متوسطان متوکل نشانده است.

حاصل داستان این است که شیر برای به دست آوردن غذا، روباهی را مأمور فریب خر لاغر و نزاری می کند که در صحرایی خشک و بی علف، به مختصر خارو خاشاکی قناعت کرده و با تنیدن بر جبر وتوکل، از هر جدوجهدی باز ایستاده است. روباه در مواجهه باخر ابتدا می کوشد با وصف مرغزارها و علفزارهای وسیع و متنوع محل زندگی خود، اشتهای سیری ناپذیر خر را تحریک کند؛ اما خربا توسل به دستاویز جبر و توکل، در مقام کاملان با آوردن حجتهای عقلی و نقلی محکم، روزی مقسوم خویش را محترم، و تلاش و جهد فرد را نقض ایمان و یقین می شمارد و از نصایح روباه تن می زند. روباه نیز با دلایلی همسنگ دلایل خر، در مقام متوسطان متوکل با وی به احتجاج و مجادله می پردازد و در نهایت مکر و دمدمه روباه در خر کارگر می افتد و او را به مأوای شیر می کشاند. مولوی پس از ذکر دلایل خر - که البته صبغه توکل کاملان و مقربان دارد - بین توکل کاملان و عامیان تمایز قائل می شود و نتیجه می گیرد که هرچند در گفتار بنی کاملان و عامیان تفاوتی وجود ندارد،در یقین و اعتقاد به آنچه می‌گوید بین آنان فرسنگها فاصله است. گفتار کاملان و باور داشت آنان به سرحد یقین و اطمینان و ایمان قلبی رسیده است؛ در حالی که باور داشت و گفتار عامیان از حد تعلقه زبان تجاوز نمی‌کند و پایگاهی در دل ندارد.

گرچه با روباه خر اسرارگفت   سرسری گفت و مقلد وار گفت(ب ۲۴۴۵)

تفاوت توکل کاملان و عامیان این است که کاملان توکل را دستاویز طبل خواری ، تنبلی و تن آسانی قرار نمی دهند ؛ بلکه اینان برغم جدوجهد و تلاش ، برآن تکیه نمی کنند و بدان امیدی بر نمی بندند . اینان آدمی و جدو جهد او را سخره تقدیر می دانند و توکل بر اسباب ظاهری و دل بستن بدان را خطا می‌دانند، هر چند توکل ایشان باکسب وتلاش مغایرتی ندارد.

توکل عامیان

مولوی در دفتر پنجم در ادامه همین داستان ، باور داشت عامیان را نوعی تقلید کور کورانه توصیف می کند و معتقد است هر چند سخنان ایشان اطمینان بخش مردان حق و عارفان کامل است ، به حال خودشان هیچ سودمند نیست :

صد دلیل آرد مقلد در بیان — از قیاسی گوید آن را نه از عیان
آن مقلد صد دلیل و صد بیان — در زبان آرد ، ندارد هیچ جان
چونکه گوینده ندارد جان و فر — گفت او را کی بود برگ و ثمر
می کند گستاخ مردان را به راه — او به جان لرزان تر است از برگ کاه

(ر.ک . ابیات ۲۴۷۰ - ۲۴۸۲)

گفتار عامیان ، گفتاری منافقانه است ؛ زیرا خود بدان هیچ اعتقادی ندارد. در دفترپنجم گوید :

از منافق عذر رد آمد نه خوب — زانک در لب بود آن نه در قلوب

(ب : ۲۴۵۷)

در دفتر اول نیز با طعنی گزنده ، انسانهای کاهل و تن پروری را که بر درخت جبر تار تنیده اند و توکل و جبر و قضا و قدر را دستاویز توجیه اعمال خود قرار داده اند ، متذکر می شود که اگر آدمی از همه ابزاری که خداوند در اختیار او قرار داده ، بهره نجوید و برای کسب روزی تلاش نکند ، کفران نعمت ورزیده است. در نتیجه آنان را چنین خطاب می کند : حال که توکل گزیده اید ، لا اقل در صحرای خشک و سنگلاخ ، تن آسودگی اختیار نکنید، بلکه زیر درخت میوه داری لم دهید ، شاید در اثر وزش باد، میوه ای بیفتد و نصیبی ببرید :

پای داری چون کنی خود را تو لنگ — دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
سعی شکر نعمتش قدرت بود — جبر تو انکار آن نعمت بود
جبر تو خفتن بود در ره مخسب — تا نبینی آن در و درگه مخسب
هان مخسب ای جبری بی اعتبار — جز به زیر آن درخت میوه دار
تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد — بر سر خفته بریزد نقل و زاد

(ر.ک.ابیات ۹۳۱ - ۹۴۲)

و در جای دیگر در همان دفتر اول عامیان جبرگر را توصیه می کند :

سرشکسته نیست ، این سر را نبند — یک دو روزی جهد کن ، باقی بخند
جهد حق است و دوا حق است و درد — منکر اندر جحد جهدش جهد کرد

محمد غزالی در این خصوص گوید :

اگر کسی در شهر پنهان شود در خانه ، و در دربندد وتوکل کند ، این حرام بود ؛ که نشاید از راه اسباب قطعی بجملگی برخیزی... پس توکل بدان بود که از راه اسباب برنخیزد و آنگاه روزی از اسباب نبیند ، از مسبب الاسباب بیند ؛ که همه خلق روزی خدا می خوردند.[۷]

مولوی در دفتر اول ، در قصه شیر و نخجیران ، جبر ورزی کاهلانه را نوعی مکر و دغلبازی . و سخن جبریان را دمدمه غولان می داند و عمل ایشان را به شمشیری چوبین تشبیه می کند که تن را مجروح می کند :

مکرهای جبریانم بسته کرد — تیغ چوبینشان تنم را خسته کرد
زین سپس من نشنوم آن دمدمه — بانگ دیوان است و غولان آن همه

(ابیات ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴)

اعتقاد به توکل و جبر آنگاه که در نتیجه ضعف اراده ، تن پروری وتن آسانی باشد . نه ایمان و یقین به سبب الاسباب ، نتیجه ای جز هلاکت ونابودی ندارد. انسان جبری نه قادر است در مقابل مشکلات صبر و تحمل کند ونه می کوشد تا در برابر توانائیهایی که خدا به او داده ، شکرگزاری کند ؛ و در واقع جبری شدن او نتیجهٔ کاهلی است . در دفتر اول گوید :

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر — او همین داند که گیرد پای جبر
هر که جبر آورد خود رنجور کرد — تا همان رنجوری اش در گور کرد

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ[1] | رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
چون دراین ره پای خود نشکسته ای | برکه می خندی چه پا را بسته ای

(ر.ک.ابیات ۱۰۶۸ - ۱۰۷۲)

در واقع جبرورزی کاهلان و توکل ایشان ،گرد و خاکی مصنوعی بیش نیست و میدان داری ایشان در این عرصه ، جز دغلبازی به حساب نمی آید ؛ چرا که احتجاج اینان به جنگ کودکان می ماند که دروغین و تقلیدی است و در نزد خواص اعتباری ندارد. در دفتر اول گوید :

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان | جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله با شمشیر چوبین جنگشان | جمله در لا ینبغی آهنگشان

(ابیات ۳۴۳۵ - ۳۴۳۶)

توکل کاملان

در این مقام ، مولوی به استناد پاره ای از آیات کریمه قرآن و احادیث نبوی (ص) و سخنان بزرگان دین ، معتقد است اگر آدمی از سر ایمان و یقین بر کفالت کفیل علی الاطلاق اعتماد کند، این توکل او را دستگیر و به حال او سودمند خواهد بود و خداوند روزی مقسوم او را بدون کم و کاست خواهد رساند؛ هرچند در طلب آن کوششی نکند. عزالدین کاشانی گوید :

> «جماعتی از جنید پرسیدند : اگر ما در طلب رزق سعی نماییم ـ چگونه باشد؟ جواب داد : اگر می دانید که رزاق شما را فراموش کرده است ـ در طب رزق سعی کنید . گفتند : پس در خانه بنشینیم و توکل کنیم؟ گفت : خدای را به توکل خود امتحان نکنید که جز حرمان نصیبی نیابید . پس گفتند : چه حیلت کنیم؟ گفت : ترک حیلت».[8]

امام محمد غزالی نیز از قول جنید گوید : توکل به آزمایش ، شک بود.[9] همچنین در جواب این شبهه که چرا ابراهیم خلیل (ع) گفت « رب ارنی کیف تحیی الموتی » گوید : ابراهیم خلیل (ع) را ایمان و یقین تمام بود و امتحان او برای طمانینهٔ دل بود ، نه رسیدن به یقین « او لم تؤمن قالوا بلی و لکن تطمئن قلبی».[10]

[1] رنجوری به لاغ : تظاهر به رنجوری کردن.

در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم (ص) در معنی توکل حقیقی آمده است: «لو انکم توکلتم علی الله حق توکله لرزقکم کمایرزق الطیر تغدو خماصاً و تروح بطاناً».۱۱

(اگر چنانکه حق توکل است شما بر خدای تعالی توکل می‌کردید، روزی شما به شما رساندی؛ چنانکه به مرغان می رساند، که هر بامداد از آشیانه می‌پرند،همه اشکمهاتهی و گرسنه،و شبانگاه بازآیند سیرو شکم پر).۱۲

در حدیثی دیگر از آن حضرت (ص) نقل شده است که فرمودند: «من انقطع الی الله عز و جل کفاهُ الله تعالی کل مؤونته و رزقه من حیث لا یحتسب و من انقطع الی الدنیا وکله الله الیها».۱۳

هر که پناه با خدای تعالی دهد، خدای تعالی مؤونتهای وی را کفایت کند و روزی از جایی که نپیوسد [= انتظار نداشته باشد] بدوی رساند، و هر که پناه با دنیا دهد، خدای تعالی وی را با دنیا گذارد.۱۴

مولوی در این مقام (کاملان) سخت تحت تأثیر غزالی است و در واقع نظریات وی را با بیانی دیگر بازگو می کند. مولوی معتقد است آدم دین نباید پروای کسب وطلب داشته باشد؛ زیرا رزق مقسوم هرکسی لاجرم نصیب او خواهد شد. در دفتر پنجم مثنوی گوید:

گر بخواهی، ورنخواهی رزق تو　　پیش تو آید دوان از عشق تو(ب:۲۴۰۵)
آنچنان که عاشقی بر رزق زار　　هست عاشق‌رزق هم‌بررزق خوار(ب:۲۴۰۲)

و در همن دفتر در موضع دیگر می گوید:

هین توکل کن ملرزان پاو دست　　رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
عاشق است و می زند او مول مول　　که زبی صبریت داند ای فضول
گر تو را صبری بدی، رزق آمدی　　خویشتن را چون عاشقان بر تو زدی
این تب لرزه ز خوف حوع چیست؟　　در توکل سیر می تانند زیست

(ابیات ۲۸۵۳ - ۲۸۵۶)

ظاهراً سخنان مولوی برگرفته از این بیانات غزالی است، آنجا که می‌گوید:

اگر بنده از روزی خویش بگریزد، روزی او را طلب می کند، که خلق همه روزی خدا می خورند، لیکن یکی به مذلت سئوال ... یکی به رنج انتظار،... یکی به کوشش و سختی،... وبعضی به عز و راحت.۱۵

مولوی در دفتر پنجم برای نشان دادن سودمندی توکل کاملان، در مقام تمثیل داستان توکل زاهدیْ را ذکر می کند که :

آن یکی زاهد شنید از مصطفی — که یقین آید به جان رزق از خدا
در بخواهی ورنخواهی رزق تو — پیش تو آید دوان از عشق تو

(ابیات ۲۴۰۱ - ۲۴۰۲)

زاهد به رغم یقینی که به کلام رسول الله (ص) داشت، به قصد امتحان و بعمد در دامن کوهی،دورازگذر کاروانیان،در کنجی فروخزید و خود رابه‌خواب زد:

تا ببینم رزق می آید به من — تا قوی گردد مرا در رزق ظن

از قضا کاروانی راه‌گم کرده از بی راهه بر سر زاهد فرود آمدند. چون در وی رمقی نیافتند (زیرا زاهد بعمد چشم و دهان بسته بود و از هر حرکتی حتی حرکت پلکها و لبها امتناع می روزید)بنا چار از روی ترحم :

کارد آوردند قدم اشتافتند — بسته دندانهاش را بشکافتند
ریختند اندر دهانش شوربا — می نشردند اندر او نان پاره ها

(ابیات ۲۴۱۶ - ۲۴۱۷)

چون زاهد چنین دید در دل اقرار کرد و :

گفت ای دل گرچه خود تن می زنی — راز می دانی و نازی می کنی
گفت دل دانم و قاصد کنم — رازق الله است بر جان و تنم
امتحان زین بیشتر خود چون بود — رزق سوی صابران خوش می رود

(ابیات ۲۴۱۸ - ۲۴۲۰)

سپس مولوی در ادامه داستان، از زبان روباه از این معما پرده بر می دارد که این مقام، مقام سلطانان و کاملان است وهر کسی رانرسدکه در این عرصه میدان‌داری می‌کند. این مقام مقام خامان و کاهلان نیست :

گفت رو به آن توکل نادر است — کم کسی اندر توکل ماهر است
گرد نادر گشتن از نادانی است — هر کسی را کی ره سلطانی است
حد خود بشناس و بر بالا مپر — تانیفتی در نشیب شور و شر

(ابیات ۲۳۹۵ - ۲۳۹۸)

حکیم نظامی گنجوی در مثنوی مخزن الاسرار در توصیف توکل کاملان می گوید :چون آدمی به مقام یقین دست یابد و با ایمان قلبی بر «توکل»

اعتماد کند. به چنان قدرتی دست می یابد که قادر است گرد از دریا و نم از آتش برآورد، یعنی بر هر کار محال وغیر ممکن قادرخواهدشد.

نظامی به استناد پاره ای آیات قرآنی متذکر می شود که انسان متوکل باید کار خدا را به خدا واگذار کندو اطمینان داشته باشد که خدا روزی مقسوم او را خواهد رساند؛ بنابر این آدمی در میزان تقدیر الهی ، نباید برای کار و تلاش خود وزنی قائل شود؛ البته این بدان معنا نیست که از کار وتلاش و کسب روزی حذر کند. زیرا وقتی آدمی براین باور باشد که وجود اسباب ظاهری وی را به مطلوب و مقصود نمی رساند و کار به دست حکیم قادری است که به مصلحت و به داشت انسان از خود ایشان آگاهتر است ، هرگاه به مطلوب نرسد ، آزرده خاطر و مأیوس نمی شود و بر بدبختی و حرمان خویش حکم نمی کند و در مقابل مصائب روزگار ، خود را نمی بازد و صبر و تحمل پیشه می سازد :

هر که یقینش به ارادت کشد / خاتم کارش به سعادت کشد
راه یقین جوی ز هر حاصلی / نیست مبارکتر از این منزلی
پای به رفتار یقین سر شود / سنگ به پندار یقین زر شود
گر قدمت شد به یقین استوار / گرد ز دریا ، نم از آتش برآر
هر که یقین را به توکل سرشت / برکرم «الرزق علی الله» نوشت
پشه خوان ومگس کس نشد / هرچه به پیش آمدش از پس نشد
روزی تو باز نگردد ز در / کار خدا کن ، غم روزی مخور
بر در او شو که از اینان به اوست / روزی از او خواه که روزی ده اوست
روزی از آنجات فرستاده اند / آن خوری اینجا که تو را داده اند
گرچه دراین خلق بسی جهد کرد / بیشتر از روزی خود کس نخورد
«نحن قسمنا»۱۷ تو بخوان از نوی[۱] / تا شوی از گفت و شنیدن تهی ۱۸

توکل متوسطان

بیشترین و عمیقترین مباحث مولوی در باب توکل ، مرتبه توکل

۱. نوی : قرآن .

متوسطان است. در این مرتبه، برخلاف مرتبه کاملان، نه تنها کسب وطلب، قبیح نیست، بلکه کسب وتوکل متمم و مکمل یکدیگیرند. کسب بدون توکل، وتوکل بدون جدوجهد، ثمر بخش نیست. تحلیل مولانا از توکل در این مقام، همان سخن غزالی در طلیعه این مقال است که هر چند توکل مقام مقربان است، جستن اسباب نیز سنت پیامبران است ونفی هر یک موجب طعن در شریعت ونقص توحید و ایمان است.در دفتر اول مثنوی دراین معنی می‌گوید:

گفت آری گر توکل بهتر است — این سبب هم سنت پیغمبر است
گفت پیغمبر به آواز بلند — با توکل زانوی اشتر ببند
رمز«الکاسب حبیب الله» شنو — از توکل در سبب کاهل مشو

(ابیات ۹۱۲ - ۹۱۴)

در دفتر اول در موضعی دیگر گوید:

گر توکل می کنی در کار کن — کشت کن، پس تکیه بر جبار کن

(ب: ۹۴۷)

در دفتر پنجم نیز در تأیید همین معنی گوید:

طبل خواری درمیانه شرط نیست — راه سنت کار و کسب کردنی است

(بیت ۲۴۲۲)

و در همین دفتر در مقام توکل متوسطان می گوید:

عالم اسباب و چیزی بی سبب — می نیاید، پس مهم باشد طلب
گفت پیغمبر که بر رزق ای فتی — در فرو بسته است و بر در قفلها
جنبش و آمد شد ما و اکتساب — هست مفتاحی برآن قفل و حجاب
بی کلید این درگشادن راه نیست — بی طلب نان سنت الله نیست

(ابیات ۲۳۸۳ - ۲۳۸۶)

نتیجه

از آنجا که مخاطبان مثنوی از همه طبقات مردمند، به استناد حدیث نبوی (ص) :«انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»،[۱۹] حضرت مولانا برای هر صنف از مردم، تعلیمی در خور فهم ایشان دارد و به همین دلیل ،گاه به موضعگیریهای کلامی متفاوت در مثنوی برخورد می کنیم.

برای سراینده مثنوی ، به حسب انواع انسانها ، انواع گوناگون جبرو اختیار ، قضا و قدر ، توکل و.. وجود دارد. در واقع برای‌مولوی این مفاهیم مظروفی هستند که به تناسب ظرف معنا می یابند . به دیگر سخن، به موازات کمال ، ضعف و نقصان آدمی ، مسائلی از این نوع ، معانی متعددی می یابند ، فربهی جبر و اختیار ، قضا و قدر ، توکل ، رضا و... ، هم عنان بافربهی انسانیت انسان است و بسته به همین تنوع ادراکها و مشربهای فکری ، تنوع تعاریف در مثنوی دیده می شود.

منابع :

۱ - قرشی ، سیدعلی اکبر ؛ قاموس قرآن ؛ تهران : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۲، ذیل «وکل» .

۲ - عزالدین محمد بن علی الکاشانی؛مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه؛تصحیح جلال الدین همایی ، چ سوم ، تهران : مؤسسه نشرهما، ۱۳۷۶ ، ص ۳۹۶.

۳ - عبدالحکیم ، خلیفه ؛ عرفان مولوی؛ترجمه احمد محمدی واحمد امر علای؛ چ سوم،تهران : شرکت سهامی انتشارات کتابهای حبیبی ، ۱۳۵۶، ص ۹۰.

۴ - غزالی ، امام محمد؛ کیمیای سعادت ؛ تصحیح حسین خدیو جم ، ج ۲ ، چ ۴ : تهران : انتشارات علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۸ ، ص ۵۲۷

۵ - عبدالحکیم خلیفه ، همان ،ص ۹۰

۶ - همان ، ص ۹۱

۷ - غزالی ، همان ، ص ۵۴۷

۸ - عزالدین کاشانی ، همان ، ص ۳۹۶

۹ - غزالی ، همان ، ص ۵۴۴

۱۰ - همان

۱۱ - ای. ونسنگ ؛ المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ؛ ی . بروخمان ، لیدن ، ذیل « رزق».

۱۲ - غزالی ، همان ، ص ۵۲۸

۱۳ - المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ، ذیل رزق

۱۴ - غزالی ، همان ، ص ۵۲۸

۱۵ - همان، ص ۵۴۷

۱۶ - مقتبس است از آیه شریفه « و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» انعام / ۱۱

۱۷ - مقتبس است از آیه شریفه« نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا» لقمان / ۳۴

۱۸ - نظامی گنجوی؛مخزن الاسرار؛ به کوشش برات زنجانی ؛ ج اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۸ ، ص ۳۳۵.

۱۹ - فروزانفر ، بدیع الزمان ؛ احادیث مثنوی ؛ ج سوم ، تهران ... رکبیر ، ۱۳۶۱، ص ۳۸.

دکتر سید وحید اشرف[1]
مدراس - هند
مترجم : سید افسر علیشاه

فارسی و زبان های هندی
ارتباط زبان و ادبیات فارسی بازبان‌های هندوستان

اشاره :
نگارنده در اثر یک تصادف که چند سال پیش رخ داده بود ، صدمه دیده و در حال حاضر روی بستر بیماری قرار دارد. این مقاله خیلی وقت پیش نوشته شده و تقریباً ناقص است.چندین صفحه که دارای تشریح کامل بوده،حالا در دست نیست؛ اما امید می رود که خوانندگان این مقاله براحتی کتاب‌های مورد نظر را ، که به عنوان مأخذ درین مقاله متذکر گردیده بدست آورند . نام نویسندگان کتاب درین مقاله قید می‌گردد. تعداد جلد و صفحه و سال انتشار آنها نیز درج شده است.

زبان فارسی زبان آریائی است. ترویج زبان فارسی شامل ۳ بخش است: فارسی قدیم زمان هخامنشی‌ها، فارسی زمان میانه یا زبان پهلوی و فارسی جدید یا فارسی دری.[2]

مدت فارسی قدیم از سال ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۳۳۰ پیش از میلاد می‌رسد. این زمان دوران فرمانروایی هخامنشی هاست . زبان قدیم فارسی بصورت کتیبه‌های خطی بدست می‌آید.رسم الخط این زبان از چپ به راست نوشته می شد و چون الفبای آن شبیه به میخ بود ، به میخی شهرت یافته است.[3] **تا مدت‌ها این نوع خط رواج داشت. همین است که شاعر برجسته فارسی**

۱.استاد پیشین در رشته های عربی ، فارسی و اردو دانشگاه مدراس - هند.
۲. آر.جی . کنت : ۱۹۵۰.
۳. همان.

عرفی ،که هم عصر اکبر شاه بود ، می گوید:

این نقش و نگار است صنادید عجم را

طی قرن های هجدهم و نوزدهم، عالمان جهان عرب این کتیبه ها را مورد استخراج قرار دادند. استخراج کامل آنها به مدت یک صد سال کـامل بطول انجامید - و پس از صد سال دستور آن زبان مرتب شد. زبان و دستورآن بازبان سانسکریت مشابهت زیادی داشت. اما رسم الخط آن تقریبا از الفبای آسوری‌هاو کلدانی ها مشتق گردیده بود. رسم الخط آسوری ها و کلدانی ها زیاد روشن نبود. ایرانی ها حروف میخی را به ۳۶ صدا و حرف ترویج دادند.

زبان قدیم فارسی اکنون "زبان مرده" توصیف می شود. اما آن زبان با سانسکریت ارتباط داشت و زبان پهلوی یا زبان فارسی میانه و حتی زبـان جدید فارسی را نیز تحت نفوذ خود قرار داد.

دستور فارسی جدید براساس اصول دستور فارسی میانه است. واژگان بیشمار از فارسی قدیم با اصطلاح اندکی در فارسی جدید حفظ شده است وعده ای از آنان بزبان سانسکریت نیز هنوز رواج دارند . چند نمونه آن واژگان عبارتند از:

فارسی جدید	فارسی قدیم
پدر	پتا
مادر	ماتا
اسب	آشوا
تشنه	تشنا
خشگ	خشک
ستون	ستامبه
جوان	یوان

ارتباط لسانی بین زبان های سانسکریت و هخامنشی از بدو تولد تا آغاز تاریخ تمدن هندی قرابت زیادی را نشان می دهد. مورخین و نویسندگان دراین دوره بین دو کشور شواهد برقراری و ترویج روابط فرهنگی را نـیز

بدست آورده‌اند.[1]

در طی دورهٔ هخامنشی ها زبان اوستا نیز رواج داشت. ولی پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران، فرهنگ و زبان و مذهب یونانی ها بر ایرانی‌ها تحمیل گردید. "کاخ استخر" کاملاً نابود شد و مردم آن شهر مورد قتل عام قرار گرفت؛[2] حتی نسخه های اوستانیز به آتش کشیده شد. در سال ۱۲۹ ق. م پادشاه اشکانی حاکم یونانی را شکست داد و او را از کشورش اخراج کرد[3]. ولی تا آن زمان اوستا دیگر از بین رفته بود و بجای آن زبان، زبان پرتو "Parthav" که بعداً به "پهلوی" موسوم گردید، رواج یافت.

در قرن اول میلادی، بلاش اول پادشاه اشکانی از علمای زرتشتی دعوت کرد تا زبان اوستا را طبق یاد داشت و حافظه خویش به طرز نوین مورد نگارش قرار دهند. ازین طریق فقط یک قسمت اوستا مورد احیا قرار گرفت که بنام اوستای زنده شهرت یافت.

زبان پهلوی بعنوان زبان رسمی و زبان ادبی طی دوره سامانی‌ها(بین سالهای ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) رایج بود. اما این زبان از قرن چهارم قبل از مسیح نیز تا حدودی رواج داشت و سپس برای مدت تقریباً یک هزار سال به عنوان زبان تکلمی رسمیت یافت.[4] بعضی از علما می‌گویند که زبان اشکانیان پهلوی نبود. البته این زبان با زبان اشکانیان قرابت بیشتری داشت و هر دو زبان همزمان بوجود آمده بودند؛ زبان پهلوی در قسمت جنوب غربی ایران رواج داشت و زبان اشکانی در شمال غربی ایران مورد تکلم قرار گرفته بود.[5]

اگرچه زبان پهلوی از نظر دستور و رسم الخط از فارسی قدیم متفاوت است، اما بعضی از واژگان زبان قدیم (فارسی) به صورت های مختلف در زبان پهلوی حفظ شده‌اند. ازینرو، زبان پهلوی باسانسکریت ارتباط دارد و این ارتباط بوسیله فارسی قدیم مرتبط است. در اثر این ارتباط زبانی، در طول

۱. وینسنت اسمت : ۱۹۰۴.
۲. حسن پیرنیا، صص ۲۸ - ۱۴۲۶.
۳. همان، ص ۲۲۰۶.
۴. و. شاردن : ۱۳۴۷، ص ۱۲.
۵. همان، ص ۲.

دوره سامانی‌ها(۲۲۶ میلادی تا ۶۵۲م) ، این دو زبان از نظر ادبیات با یک دیگرنزدیک تر شده بودند.درآن زمان علوم و هنرهای هندوستان وارد ایران شدند. موسیقی و موسیقی آلات هندی Vin و بازی شطرنج به ایران وارد گردید.[۱] کتاب معروف سانسکریت «پنچاتانترا» یا «کلیله و دمنه» توسط یک طبیب ایرانی از هند به ایران منتقل گردید. نخست این کتاب بزبان پهلوی ، بعداً از پهلوی بزبان عربی و سپس از عربی بزبان فارسی جدید ترجمه شد. امروز هر دو ، یعنی کتاب اصلی و ترجمه آن بزبان پهلوی از بین رفته اند و تنها ترجمه معروف ابن مقفع موجود است .

این ارتباط ادبی و زبانی بین هند و ایران ، پس از حمله اعراب به ایران و بویژه در دوران عباسی (۷۴۹ تا ۸۴۷ میلادی) دستاویزی شد تا کتابهای علوم هندی علاوه بر فارسی بزبان عربی نیز ترجمه شوند . در نتیجه هر دو زبان فارسی و عربی غنی تر شدند؛ بویژه در زمینه های طالع بینی ، علم نجوم و فلسفه، دارو سازی و موسیقی و... جاحز (متوفی ۸۶۹م) ،ابن الندیم ، یعقوبی (متوفی سال ۹۰۰ میلادی) و ابو معشربلخی (متوفی سال ۸۸۵ میلادی) در نوشته های خود ، چندین اطبا و ستاره شناس و فیلسوف‌های هندی را متذکر گردیده‌اند که عرب ها آنها را می شناختند و بعضی از آنها به بغداد دعوت شده بودند.[۲] مانکا (مانیکیا) بعنوان برجسته ترین متخصص دارو و دیگر علوم هندی توصیف شده است. نامبرده طبیبی حاذق و فیلسوفی خوش اخلاق بود وبه زبان‌های هندی وپهلوی احاطه کامل‌داشت. وی بابیمارستان «برمسیدیس»(برمکی‌ها) وابسته بود و چندین کتاب را از سانسکریت بزبان‌های فارسی و عربی ترجمه‌کرد.

پزشک معروف دیگر هندی که در بغداد همزمان با مانکا زندگی می‌کرد،ابن دهان بود (دهان پتی) که بدعوت یحیی برمکی به بغداد رفت و در همان بیمارستان بعنوان مدیر استخدام گردید. بدر خواست او ، ابن دهان

---

۱. اسمت ، ۱۹۰۴.
۲. صدیقی ۱۹۵۹ ، صص ۳۶ -۳۲.

چندین کتاب پزشکی و طب هندی را بزبان های فارسی و عربی ترجمه کرد.[1]
لازم به تذکر است که در ازمنه میانه نویسندگان ایرانی به هر دو زبان عربی و فارسی می نوشتند ، لذا بخاطر مطالعهٔ مقدمه‌ای و فکر هندی پیرامون ادبیات ایران بهتر است از این امر صرف نظر کنیم که ، نخست کتاب ها بزبان عربی نوشته می شدند و یا بزبان فارسی . در قرن پنجم هجری زمانیکه ایران از عراق جدا شد و بغداد در آن زمان بعنوان مرکز بزرگ علوم در جهان اسلام بشمار می رفت ، عالمان و نویسندگان ایرانی که از طریق تراجم عربی ، علوم یونانی و هندی را آموخته بودند، علاقه مند شدند که آن علوم را بزبان فارسی نیز ترجمه کنند. علاوه بر آن در آغاز فرمانروایی اعراب بر ایران ، زبان رسمی ایران عربی بود و تا دیر زمانی این زبان در ایران بعنوان زبان رسمی باقی ماند. بنابراین علوم هندی در ایران اغلب از طریق ترجمه های عربی معرفی شدند.
مانکا، که قبلاً ذکر گردید، نابغه بود. وی برای معالجه خلیفه هارون الرشید (متوفی ۸۰۹ میلادی) به بغداد دعوت شده بود. خلیفه تحت درمان او قرار گرفت و بهبودی یافت. وی کتاب های بیشماری از سانسکریت به عربی ترجمه نمود. نامبرده کتابی از بغداد همراه خود به هند برد . این کتاب به علم معانی و بیان مربوط بود.[2] وی یک کتاب بسیار معروف متعلق به علم نجوم را که «سیدانتا» نام داشت باخود به بغداد برد و در آنجا آن را بزبان عربی ترجمه کرد.[3] یک کتاب دیگربه نام «خاصیت زهرها» نوشت که بطور مستقیم از سانسکریت بزبان فارسی و بعداً به عربی ترجمه شد. چاناکیا کتاب هایی نوشت که بعدها بزبان عربی ترجمه شدند. بیرونی فرهنگ ، مذهب و علوم هندی را به‌ایرانی‌ها و عرب‌ها از طریق کتاب معروف خود «ماللهند» معرفی نمود.
دکتر هادی حسن به نقل از یک کتاب سانسکریت بنام «شوشروتا» متذکر می‌گردد که اطبای هندی در زمان قدیم می دانستند که چگونه آب

۱. همان ، ص ۳۷.
۲. همان ، ص ۳۶.
۳. همان ، ص ۳۵.

مروارید چشم را جراحی کنند؛ آنها می توانستند از کلیه سنگ ریزه را در آورند ، رویان را از رحم بر می داشتند ؛ به معالجه زخم گوش و بینی (که امروزه بمعنای جراحی پلاستیکی نامیده می شود) و وصل کردن استخوان‌های شکسته احاطه کامل داشتند[1]. این ادعاراکه آیا ایرانی‌ها نسبت به‌روش و روند معالجه و درمان هندی آشنا بودند، نمی توان کرد. بهرحال ادوارد براون بنقل از شاهنامه فردوسی می‌گوید که طبیبان ایرانی اینگونه مهارت و تخصص را دارا بودند. وی می نویسد: «من در ادبیات فارسی قدیم یک نمونه مهارت پزشکان ایرانی در زمینه بیهوشی را بدست آورده ام . این مثال را در کتاب شاهنامه که توسط فردوسی در اوایل قرن یازدهم مرتب گردید، پیدا کردم. فردوسی در شاهنامه در مورد زایمان رودابه، مادر رستم، هنگام تولدش این نکته را در فصل Caesarean ذکر کرده است. اگرچه در آن حالت مشروب بعنوان داروی بیهوشی توسط مباده (یک عالم زرتشتی) استعمال شده است».[2]

ابوبکر زکریا رازی ، بزرگترین طبیب مسلمان ، در دائرةالمعارف معروف خود بنام «الهاوی» که درباره علوم پزشکی نوشته، دست کم یک دو جین کارنامه هندی بزبان سانسکریت را روایت کرده است. ابن دهان در سال ۸۵۰ میلادی بر اساس چهار اثر طبی هندی یک کارنامه بزرگ شامل تشریح کامل از سیستم داروهای هندی ، رانوشت . آن چهار کتاب عبارت بودند از :

۱ - چاراکا ۲ شوشروتا ۳ - نیدان ۴ - آشتن گرادیا

وی همچنین به کتابی اشاره نموده است که توسط یک زن طبیب هندی نوشته شده که در آن چندین نسخه برای درمان بیماری رحم آمده است .[3]

یک کتاب جامع درباره دارو و درمان بعنوان «ذخیره خوارزمشاهی»، در سال ۱۱۲۷ م در ایران نوشته شد. دراین کتاب بعضی از داروهای هندی نقل گردیده در حالیکه سیستم طب و درمان هندی اهمیت زیادی به آن داروها

---

۱. هادی حسن . ۱۹۵۹ ، ص ۷۱.

۲. ادوارد براون : ۱۹۶۲ ، ص ۷۹.

۳.م . ز.صدیقی . ۱۹۵۹ ، ص ۴۲.

نداده است.[1] البته می توان گفت که ادبیات هندی و فارسی در این زمینه توسط سیستم معالجه هندی «ایوردیدا» تحت تاثیر قرار گرفته اند . اگرچه به نظر می‌آید که در هند پیش از ۱۵۱۲ میلادی ، هیچ کتابی راجع به درمان و دارو بزبان فارسی نگارش نیافته بود، حال آنکه مسلمانان هند از بدو اقامت شان در آن کشور نسبت به این سیستم هندی آشنایی و تجربه داشتند. چندتن از صوفیه هندی ، اغلب داروهای هندی را متذکر می گردیدند. بنابراین می توان گفت که مسلمانان هند در مورد داروهای هندی کاملاً آگاه بودند. یک صوفی بزرگ هندوستان در کتاب خود که «لطایف اشرفی» عنوان داشت و در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم در هند بزبان.فارسی مورد نگارش قرار گرفت، چندین داروی گیاهی هندی را یاد آوری نموده است.[2]

اولین کتاب راجع به داروهای هندی زبان فارسی ،در هند بعنوان «معدن الشفای اسکندر شاهی» نوشته شد. نویسنده این کتاب میان بهاوا، نخست وزیر سلطان‌اسکندرلودی بود.وی سمت قاضی‌القضاة و وزارت‌خزانه را نیز عهده دار بود. خاصیت اصلی آن کتاب این بود که براساس سیستم هندی نوشته شده بود. دلیل نگارش این کتاب از این قرار بود :

۱ - سیستم هندی و داروهای محلی با قاطعیت ، با مزاج هندی مطابقت دارد.

۲ - بسیاری از داروها که بزبان های فارسی و یونانی ذکر شده اند، و اصطلاحات طبی که به آن زبان‌ها مورد استفاده قرار داشتند، در این کشور شناخته نمی شود.

۳ - هیچ کتاب اطبای هندی کلیه ابعاد علوم طب را در بر نمی گیرد و نمی‌تواند خوانندگان را از کتاب های دیگری بی نیاز سازد.

۴ - زبان و طرز تحریر دیگر کتاب‌ها آن رابیشتر پیچیده ساخته،آنان را نمی‌توان به راحتی فهمید.[3]

منابع سانسکریت مورد استفاده نویسنده به شرح زیر می باشد.

---

۱. همان ، ص ۹۶.

۲. اشرف جهانگیر : ۱۹۲۸م ، ص ۳۹۶.

۳. صدیقی : ۱۹۵۹ ، صص ۱۰۹-۹۶.

۱ ـ شوشروتا ۲ ـ چاراکا ۳ ـ گاتو کرنا ۴ ـ بوجا ۵ ـ بیدا ۶ ـ واگ بهاتا
۷ ـ راسا راتنکر ۸ ـ سرنگادر ۹ ـ بانگا سیوا ۱۰ ـ چینتا مانی ۱۱ ـ مدهار نیدان
۱۲ ـ چاکرا داتا ۱۳ ـ گایا داتا

همچنین ، علاوه بر آنها، کتاب های دیگری از جمله جائی مو کتاولی و راسموتن جاربانی نیز مورد تجربه و استفاده قرار گرفته اند.[۱]

کتاب دیگری که نسبت به داروهای هندی بزبان فارسی در هند تالیف شد «دستور الاطبا» می باشد. نویسندهٔ معروف، محمد قاسم هندوشاه که معمولاً بنام فرشته شهرت داشت ، این کتاب را در ۱۵۹۰ میلادی نوشت . در مورد این کتاب "رای" و "ایتهی" نظرات خود را اظهار کرده اند. از این معلوم می گردد که نویسنده مزبور در زمینه دارو با اطبای هندو پیروسیستم هندی آن زمان قرابت زیادی داشت و چندتن از آنان در کتاب فرشته نام برده شده‌اند.[۲]

نسبت به داروها در هند کتاب‌های دیگر نیزبزبان فارسی‌نوشته شده‌اند؛ اکثر آنها نسخ خطی هستند و در کتاب خانه‌ها دیده می شوند. این نسخ خطی از نفوذ داروهای هندو خارج نیستند. کتاب خانه "اورینتال خدابخش" اخیرا نسبت به جمع آوری و ترتیب کتابهای خطی در زمینه داروها و راجع به تهیه فهرست آنان، که امروز در کتاب خانه‌های هند موجودند، گام های موثری برداشته است.

پس از حمله ایرانی ها به هندوستان ، فارسی در این کشور رواج یافت و تدریجاً کلیه زبان های هند را تحت نفوذ خود قرار داد.اگرچه شواهدی در دست داریم که صوفیه قبل از حملات مسلمانان به هند وارد شده بودند، اما تاثیرات زبانی آنها در ابتدای اقامت آنان دراین کشور چندان موثر نبود. در آن زمان در شمال هند بجز سانسکریت زبان دیگری بطور پیشرفته رواج نداشت و سانسکریت نیز زبان عامیانه رایج بود. اغلب در مقابل زبان فارسی ، زبانی وجود نداشت که کار دولتی و اداری را رو براه کند. بنابراین زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کردند. ازآن پس در هند هر نوع کتابی بزبان فارسی تالیف

۱. همان ، صص ۱۰۷-۱۰۰.
۲. همان ، صص ۱۱۰-۱۰۹.

[redacted]

می شد. کلیه زبان های کتاب خانه های هند نیز تحت نفوذ زبان فارسی قرار گرفتند. در شمال هند، حتی امروز نیز، مردم کلماتی را بکار می‌برند که اساس و اصالتش از زبان فارسی مشتق گردیده است. برای نمونه چندین واژه که از فارسی به زبان های محلی هند وارد گردیده ، در زیر ملاحظه شود.
دل ،خون، رگ، گردن، جگر، ناخن ، مرد، بادامی ، سرخ، زمین ،درخت ، سبز ، راه، روشن، روشنی /نور ،تخت ،بچه، پهلوان، بادامی (قهوه‌ای در فارسی)، جان (زندگی)، زمین ، سمندر (دریا در فارسی)

در طی بیش از شش قرن در دوره حکمرانان مسلمان در هند، بهترین اساتید هندی که بسیار با هوش و فهیم بودند، کارشناسان برجسته ای در زمینه‌های مختلف بویژه ادبیات تربیت کردند. آنها در نگارش های خود طرز زندگی و اوضاع اجتماعی مردم، فعالیت ها و افکار مردم هند را منعکس می‌کردند. آنها هزار ها کتاب در زمینه تاریخ ، جغرافیا، علوم، شرح حال صوفیه و علم تصوف وغیره، بزبان فارسی نوشتند. این نویسندگان زبان منطقه‌ای خود را نیز تحت نفوذ گسترده خویش قرار داده بودند. مطالعه درباره تاثیرات فارسی بر زبان های هندوستان کار بزرگی است. ابعاد این تاثیرات و ارتباطات زبان فارسی و زبان های منطقه‌ای هند را می توان بوسیله نگارش ها و تالیفات نویسندگان هندی مورد ارزیابی قرار داد. دکتر سی .بی .نائیک درباره نفوذ زبان فارسی بر زبان گجراتی مطالبی نوشته است . دکتر پاوار در مورد نفوذ و تاثیر زبان فارسی روی زبان "مراتی" کتابی نوشت. دکتر ایندرانی سینگ درباره گنجینه واژگان فارسی و عربی در «تولسی داس» مطالبی نوشته است. [1] دکتر آ.کی.بورک چندین مقاله درباره نفوذ زبان فارسی بر زبان بنگالی نوشت. دانشگاه مدراس هند کتابی راجع به زبان عربی و لغات فارسی و عربی که بطور مستعار توسط زبان تلگو و کنادا مورد استفاده قرار گرفته اند، انتشار داد. [2] بعضی زبان‌های دیگر از جمله پنجابی ، سندی و کشمیری نیز از زبان فارسی تاثیر گرفته‌اند. تنها این نیست که زبان فارسی زبان های منطقه ای هند

۱. سید ا.ح. عابدی : ۱۹۷۷ ، ص ۴۹.
۲. اس. ش. کید یلیس : ۱۹۷۰.

را تحت نفوذ خود قرار داده، بلکه زبان فارسی آن زبان غنی و جالب است که صوفیه گرام برای تبلیغ و ترویج تصوف - که بسیار مورد توجه مردم هند بوده است - نیز بکار برده اند. بیشتر از طریق زبان فارسی بود که صوفیه در هند افکار عرفانی خود را به مردم رساندند و منتقل کردند و به علم تصوف و ادبیات زینت و بهبود بخشیدند. ارتباط فارسی با زبان های هندوستان آنقدر قوی است که نمی‌توان از اهمیت آن در زمینه زبانی و ادب این سرزمین انکار کرد - واین مبالغه نیست، زیرا اساس تصوف عشق الهی‌است و محبت بشری و محبت بامخلوق خدا است و این پیمان محبت اساس‌تکامل احساسات بشر می‌باشد. در اثر تبلیغ و تعلیم اخلاقیات صوفیه مردم مذاهب مختلف هندوستان به یکدیگرنزدیک تر شدند و علیرغم اختلاف مذهبی، نژادی، منطقه‌ای و زبانی احساس اتحاد در قلب اکثر مردم بروز کرد و تاثیر گذاشت.همچنانکه ترویج تبلیغات صوفیه سرعت می یافت، مردم نیز بیشتر بسوی همدلی نزدیک‌تر می شدند.کتاب‌های مذهبی هندوها «مهابهارت»، «اوپانی شاد» و «باگواتا ـ گیتا» بزبان فارسی ترجمه شدند و از آن طریق عالمان فارسی نسبت به ادبیات مذهبی و فلسفی هندوها آشنا شدند. دکتر شمیم احمد رساله دکترای خود را روی موضع "داستان ها و مطالب مشترکات ادبیات فارسی هندی" نوشت. نویسندگان فارسی هندی به یک طرز نوین نگارش پیوستند و به آن ویژگیهای جدید بخشیدند و آن طرز نوین را "سبک هندی" نامیدند. دکتر عبدالغفار صدیقی سبک هندی را در رساله دکترای خود عنوان کرده است.[۱] تشبیهات و استعارات لغات زبان فارسی را امیر خسرو، صائب. کلیم و دیگران معرفی نمودند. درتمام کارهای نگارش نویسندگان فارسی هندی، اجزا و عناصر ادبیات هندی را می توان مشاهده کرد.

لازم به یادآوری است که توجه به روابط زبانی و ادبی و فرهنگی بین زبان تامیل و فارسی نیز اهمیت دارد، زیرا بیشتر لغات فارسی به زبان تامیل هندی وارد شده اند؛ هرچند آنان را بشکل‌های مختلف و یا باکمی تغیر بکار می‌برند. سرزمین تامیل نادو نویسندگان و شاعران برجسته ای مانند

---

۱. سید ا. ح. عابدی ۱۹۷۷، ص ۴۹.

ذوقی،باقر آغا، فخری مهربان،ابجدی وغیره در زبان فارسی پرورش داده است. ذوقی را می‌توان بعنوان یکی از برجسته ترین شاعران فارسی هندی معرفی کرد و تامیل نادو حق دارد، به ذوقی افتخار کند.

*

یاد داشت ها و کتاب های مرجع

۱ - عالمان و دانشمندان اروپایی ، بجز تنی چند، درین مورد با ایرانی‌ها توافق نمی کنند. مثلاً پی. Sykes می نویسد:

"اسکندر کبیر در داستان‌های فارسی بعنوان نابود کننده مذهب زرتشتی معرفی می شود (تاریخ ادبیات فارسی ، جلد یک ، صفحه ۲۸۷). ولی طبق شواهدی که در کتاب حسن پیرنیا "ایران باستان" آمده است این فکر کاملاً مردود دانسته شده است.

۲ - بلاش اول (Bilash-1) یا ولاگازی را در تاریخ آرمنستان بعنوان Vargash موسوم کرده‌اند (بررسی های تاریخی ، جلد ۳۹ ، صفحه ۵۷).

۳ - کلمه "پهلوی" بزبان فارسی به چندین معنا، استعمال شده است. ولی حقیقت اینست که این کلمه بطور اساسی برای قبیله‌ای که حکومت اشکانی‌ها را در ایران اداره کرده بود، استعمال می گردد. فردوسی این کلمه را بجای شجاع بکار برده است. جوشن پهلوی - یعنی زره بالاتنه متعلق به پهلوی ، در بیت زیر نیز این کلمه به معنای شجاع بکار برده شده است.

هر آنک سکه شاهنامه خوانی کند اگر زن بود،پهلوانی کند

کلمه پهلوان از پهلوی مشتق گردیده است. دکتر پرویز ناتل خانلری می‌نویسد:
بی‌تردید، کلمه پهلوی از "پارتوا-Partva " مشتق گردیده است . پارتوا نام یک قبیله بود که خاندان پادشاهان اشکانی را در ایران مستقر کرد. بنابراین در ابتدا، لغت پهلوی برای قبیله پارتوا پهلوی یا اشکانی بکار برده می‌شد و برای زبان و رسم الخط آنان استعمال می گردید. بعداً، لغت پهلوی برای زبانی که در ایران غربی به آن تکلم می‌کردند، مورد استفاده قرار گرفت (تاریخ زبان و ادبیات ایران، بخش دو، صفحه ۱۸).

کلمه پهلوی (بطور کلی) مانند زبان ایران بمعنی موسیقی، آهنگ شیرین و نوعی از شعر و ادب در تاریخ ایران زمان اسلامی ذکر شده‌است.

محققین امروز می‌گویند شاید اشکانی ها بطور مداوم در طول قرن های قبل از مسیح به ایران مهاجرت کرده اند و این سلسله مهاجرت آنها تا قرن‌های بعد از میلادی همچنان ادامه داشت. آنها در ایران قدرت سیاسی بدست آوردند و در جنوب هند حکومت پالاوان Pallavan را اداره کردند(Meanakshi ، صفحه ۳۹) .

جالب توجه است اگر اینجا متن اصلی C.Meanakshi نقل گردد.

"تذکره اشکانی‌ها درکتیبه براهمی،که در دهکده پالادپورPahladpur درایالتU.P به دست آمده است، جهت بدست آوری عنصر شمالی در مورد استقرار سلطه "پالاوا Pallava، از

اهمیت خاصی برخوردار می باشد. این مطالب در قرن‌های ابتدای میلادی بدست می‌آیند.اگرچه کلمه‌پهلوی‌نام یک قبیله و پالاواPallava" که یک خاندان حاکم بوده، را نشان می دهد، پس این بطور قطعی باور کردنی است که نام یک قبیله در سرزمین خارجی یعنی جنوب هند بعنوان یک خاندان تبدیل شده باشد. خاندان پالاوای جنوب هند به پهلادپور متعلق است و پهلادپور وطن نیاکان آنها بود. (صفحه ۳۹) .

یک دیدگاه دیگری نیز وجود دارد، پالاوا بزبان سانسکریت نام قبیله پهلوا / پهماوا است و این کلمه مربوط به پارثوا، پارتی‌وا یا پارتیا می‌باشد (C.Minakshiصفحه ۴۰). کلمه‌پهلوی در رامایانای والمیکیRamayan of Valmiki نیز آمده است. اما تحقیق اخیر نشان می دهد که این فقط یک عبارت تحریف شده می باشد (ایینگر ، ۱۹۸۲ ، صفحه ۱۱). ایینگر رسم و رواج تامیلی های قدیمی را متذکر می گردد. بین تامیلی ها و زرتشتی ها مشابهت زیادی دیده می شود. وی می نویسد: "نویسنده روند نابود سازی مردگان که در آن زمان رواج داشت را مورد تشریح قرار می دهد. مردم آن زمان مردگان را می‌سوختند و یا جسد را در هوای آزاد می گذاشتند و شغال ها و کرکس ها جسد را می خوردند و اندام های جسد را به چاله ها می بردند و چاله را باظروف خاکی بزرگ کوزه مانند، می پوشاندند. البته اول ایرانی های قدیم بودند که مردگان را (یعنی جسد را) طبق رسم خود دفن می کردند . (صفحه ۲۸) طبق این تحقیق و طبق بررسی روابط نزدیک بین آسیای جنوبی و ایران قدیم، می توان نظر C.Minakshi را تصدیق کرد که "کتیبه های پهلادپوره آن محل ارتباط اشکانیان و پهلواهای شمال هند و خاندان پلاوای جنوب هند را مشابه و مرتبط می داند. "(صفحه ۳۹)

نویسنده این صفحات می گوید که کلمه "پهلوی"،احتمال دارد، در واقع پهلوا باشد که معنای آن درفارسی شجاع است.زبان تامیل صدای "H" ندارد. بنابراین پهلوا بطور پلاوا صدا می داد. در ایران و جنوب هند حفاری بعمل آمده است، و این حفاری آثار باستانی را روشن ساخته اند. اما باستان شناسان نتوانسته اند، که خاندان پهلوی (اشکانیان) ایران و پلاوای جنوب هند را بطور نسبی و تطبیقی موردمطالعه قرار دهند.این ضروری‌نیست که پهلوی‌های ایران و پلاواهای جنوب هند به رسم و رواج و مذهب و زبان و فرهنگ آباو اجداد خود کاملاً پیوستگی داشته باشند، البته بین آنان برخی از تشابهات امکان پذیر است. مراجع حفاری و اکتشاف آثار باستانی در جنوب هند در کتاب‌های هندی Dravidian توسط T.R.Sesha Lyangar بیان شده است. تحقیق هائیکه بر اساس باستان شناسی، سکه شناسی و اسناد و مدارک دیگر که به اشکانیان مربوط است، بعمل آمده، در کتاب فرهنگ ایران در زمان اشکانیان ترتیب یافته است.اشکانیان ، پارتی‌ها یکی می باشند. ارشک موسس خاندان قبیله پارتهوابود.بنابراین خاندان پارتی‌ها بنام اشکانیان یا خاندان اشکانی معروف گردید.

*****

ویژه

حافظ محمود شیرانی

مختصری درباره شرح زندگانی
پروفسور شیرانی



آقای پروفسور حافظ محمود خان شیرانی که وی را الحق پدر تحقیق علمی در شبه قاره می خوانند دارای شخصیت چندین بُعدی بود. وی زمانی محقق ، منتقد ، مورخ ، سکه شناس ، زبانشناس ، متخصص علم عروض وآثار عتیقه و نبض شناس زبان و ادب فارسی و شاعر و نثر نگار صاحب سبک مخصوص اردو، سرخیل دبستان تحقیق لاهور ویکی از ارکان ثلاثه دانشکده خاورشناسی لاهور که دو رکن دیگر آن مولوی محمد شفیع ، رئیس سابق آن دانشکده و اداره دائرة المعارف اردو ،و پروفسور دکتر شیخ محمد اقبال استاد بخش زبان فارسی همان دانشکده بودند.

استاد شیرانی ،طبق گواهی اداره ثبت اسناد ، ریاست تونک ، (که پدرش روز تولد او را ثبت نمود) روز سه شنبه ۵ اکتبر ۱۸۸۰م[1] برابر با ۲۹ شوال ۱۲۹۷ق (و یکم ماه کنوار ۱۹۳۷ سال بکرمی) بعد غروب آفتاب بدنیا آمد. وی پسر ارشد ، از زوجه دوم محمد اسماعیل خان بود. اسم چهار برادر دیگرهم مادری اش مسعود خان ، مودود خان ، مقصود خان و مشهود خان ،و دو برادر

۱.طبق اسناد دانشکده خاورشناسی لاهور پروفسور شیرانی روز تولد خود را در موقع ورود آن دانشکده «۱۵ اکتبر ۱۸۸۲» ثبت نموده است و بقول نبیره اش مظهر محمود شیرانی ۱۸۸۲م سال تولد برادر کهترش مسعود خان می باشد و لذا بنابر تحقیق فرزندش سال تولد او ۱۸۸۰م است و نه ۱۸۸۲م مقالات حافظ محمود شیرانی ،مجلس ترقی ادب ، لاهور، چاپ اول ، ۱۹۶۶م،جلد ۱، « حالات زندگی حافظ محمود شیرانی » ص ۲۴.

نامادری اش ابراهیم خان و اسرائیل خان بود که پدرش اسم دیگر وی را به مناسبت اسم دو برادر اخیر الذکر «محمد میکائیل» گذاشته بود. اسمی که از روی ابجد سال تولد او را می رساند : نظام الدین اسماعیل - منظور میان - حمید الدین خان (معنوی) بود.

وی طبق رسم خانواده اش در کوچکی قرآن را حفظ کرد وسپس به تحصیل علوم متداوله بویژه زبان فارسی پرداخت. در ۱۶ مارس ۱۸۹۷م با دختر عالم خان پسر محراب خان شیرانی از دهانی شیرانیان ازدواج کرد. سپس برای تحصیل زبان انگلیسی به جودهپور رفت. در حدود ۱۸۹۸م کلاس هشتم دبیرستان را بپایان رسانید و سپس از دانشکده خاورشناسی لاهور امتحان های فارسی منشی ، منشی عالم و منشی فاضل را با موفقیت گذراند. ضمناً به شعر گوئی هم می پرداخت ، از جمله شعر معروف «تیپو سلطان »را در همان زمان سرود. باز تحصیل زبان انگلیسی را آغاز نمود و پس از تکمیل کلاس دوازده دانشکده در سپتامبر ۱۹۰۴م از راه بمبئی با کشتی برای تحصیلات عالی در حقوق عازم انگلستان شد ودر ۴ اکتبر به لندن رسیدو وارد دانشکده «لینکنزاین »(Licoln's Inn) شده ، در ضمن به تقویت زبان انگلیسی ادامه داد. در دهه آخر دسامبر ۱۹۰۴ برای سه ماه مریض شده بستری شد. در مارس ۱۹۰۵م تقاضای عضویت انجمن سلطنتی آسیائی را نمود و در ۴ مه ۱۹۰۵م اولین فرزند وی داود خان (که بعداً به تخلص اختر شیرانی معروف شد) بدنیا آمد.

در همان زمان انجمنی بنام « انجمن پان اسلامیک» بریاست عبدالله المامون سهروردی برای ایجاد اتحاد بین فرق اسلامی ، بنای مسجد در لندن و گسترش اسلام در اروپا در لندن تشکیل شد و پروفسور شیرانی هم با وی همکاری می کرد و بنابر عللی بانهضت سرسید مؤسس دانشگاه علیگره اختلاف نظر داشت. در زمان اقامت در لندن ، وی چند شعر و مقاله را نوشت و بعضی از آنها توسط شیخ عبدالقادر درمجله «مخزن » لاهور به چاپ رسید؛ از جمله اشعارش، یکی به عنوان «نخلستان » به سبک شعر انگلیسی و دیگری شعر تجدید نظر شده «تیپو سلطان » به ترتیب در ژانویه ومارس ۱۹۰۵م چاپ شدند. در اوت همان سال ترجمه منظوم شعر «وقت مرگ » خانم همینز منتشر شد . همچنین بعضی غزلیات و اشعار که طی سالهای ۲۰-۱۹۱۹ در «مخزن » و سایر مجلات چاپ شد به همان دوره زندگی وی تعلق دارند. همچنین قصیده ای به اردو در مدح ادوارد هفتم در اکتبر ۱۹۰۵م شروع کرد اما ناتمام ماند.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶م پدرش فوت کرد و وی گرفتار مضیقه مالی شده، مقروض شد. بنابراین ، تحصیلات را کنار گذاشته به فروش کتابهای نادر و تدریس خصوصی پرداخت. در ۱۰-۱۹۰۹م در امتحانی به زبان فارسی در دانشگاه لندن

شاگرد اول شد و موفق به دریافت «بورس تحصیل اوزلی» گـردید. بـا راهنمـایی مستقیم پروفسور ت. دبلیو آرنالد یک سال به تحصیل زبان عربی پرداخت، سپس به خدمت شرکت لوزاک درآمد. بزودی در ۱۱-۱۹۱۰م کتاب انگلیسی « طلوع و عروج اسلام » دکتر هنری استاب را از پردهٔ گمنامی در آورده با اضافه ضمیمه ای توسط شرکت لوزاک بچاپ رسانید. این تنها کتابیست که وی به انگلیسی منتشر ساخت. تا آن موقع در آمد وی بحد کافی رسیدو وی می توانست دوره حقوق را بپایان برساند اما دیگر او به این موضوع توجهی نکرد، چون باگرایش طبیعی وی مطابقت نداشت.

در سال ۱۹۱۲م، شرکت لوزاک او را به هند اعزام نمود تا از آنجا اشیای قدیمی ونادر از جمله کتابها و سکه ها و اسلحه های قدیمی و عکسها و مجسمه های قدیمی ارسال دارد و قرار شد حقوق وی ماهی هشتاد پوند باشد، اما در ۱۹۱۴ بعلت جنگ جهانی اول دیگر راههای دریائی محفوظ نماند و استاد شیرانی هم نتوانست اشیای قدیمی را برای شرکت لوزاک از هند ارسال دارد.

در زمستان ۱۸-۱۹۱۷م وبا و طاعون در سرتاسر شبه قاره شیوع یافت. در حدود ۱۹۱۹م به هاردوار و در سال ۱۹۲۰م به بهوپال منتقل شده آنجا رحل اقامت انداخت. سپس در اویل ژانویه ۱۹۲۲م در دانشکده اسلامی لاهور به عنوان مربی زبان اردو انتخاب شد. مقالات تحقیقی او درباره ادبیات فارسی در مجله «مخزن» از سال ۱۹۲۰م و در مجله « اردو » از سال ۱۹۲۱م و سپس در مجله دانشکده خاورشناسی از ۱۹۲۵م آغاز گردید. بزودی وی مقالاتی بر « تنقید شعرالعجم » مولانا شبلی منتشر ساخت اما به توصیه بعضی این سلسله را متوقف نمود. کتاب معروف وی « اردو در پنجاب » به فرمایش عبدالله یوسف توسط انجمن اردو دانشکده اسلامیه در ۱۹۲۸م چاپ و منتشر و با استقبال فراوانی از طرف محافل ادبی کشور روبرو گردید.

از زمانی که وی وارد خدمت معلمی شد، که کاردلپسندی بود، از هر سو بی نیاز شده، تمام توجه خود را به مشاغل علمی و تحقیقی مبذول ساخته و به گرد آوری کتاب و سکه و اشیای قدیمی و نادر می‌پرداخت و به خاطر آن به مسافرت به نقاط دور و درازی می رفت و برای رفع خستگی گاهی به شکار می پرداخت.

در اول اکتبر ۱۹۲۸م وی به عنوان دانشیار اردو در دانشکده خاورشناسی لاهور انتخاب شد، و از آن به بعد وی بیشتر توجه خود را بـه زبـان اردو و سیر تکامل آن مرکوز ساخت و بطور مرتب مقالات خود را در مجله دانشکده خاورشناسی منتشر می نمود. غیر از مقالاتش درباره زبان اردو، نقدهای وی بر «ترجمهٔ خزائن الفتوح» پروفسور محمد حبیب، « پرتهی راج راسا» از چند بردائی و تذکره « آب حیات » مولانا آزاد خیلی عالی بود. از ۱۹۳۰ وی قرارداد خود را با

شرکت لوزاک لغو کرد. در ۱۹۳۳ وی تذکره «مجموعه نغز» را تصحیح نمود و توسط دانشگاه پنجاب منتشر ساخت. در آوریل ۱۹۳۴ وی در جلسه «اداره معارف اسلامیه » مقاله خود را درباره «نصاب الصبیان » و در آوریل ۱۹۳۶ درباره «مثنوی عروة الوثقی» ارائه داد. همان اداره در مه ۱۹۳۸م نمایشی از اشیاء قدیم وی را ترتیب داد. قبلاً دانشگاه در مارس ۱۹۳۸م به خدمت وی خاتمه داد اما در نتیجه اعتراض شدیدی از طرف شرفای لاهور به تمدید دو ساله موافقت نمود که در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۰م بپایان رسید. از همان روز وی مرخصی هشت ماهه گرفت اما در لاهور اقامت نمود . بزودی در مارس ۱۹۴۱م وی مجموعه کتابهای خود را که شامل ۲۱۰۰ نسخه خطی و ۱۷۰۰ جلد کتابهای چاپی بود، به دانشگاه اهداء نمود. موزه لاهور سعی کرد مجموعه سکه های او را ابتیاع نماید ولی موفق نشد ، وی آن مجموعه را به همراه خود به وطنش تونک برد. پس از پایان زمستان در بهار ۱۹۴۲م وی برای چندین ماه به دهلی رفت و آنجا در کنار رود خانه بناس در باغی یک آلاچیق درست کرد وبیشتر وقت خود را در آنجا، در باغ میوه ها و جالیز خربوزه ها ، می‌گذراند و دوستان خود را هم آنجا دعوت می نمود.

بالاخره در ۱۵ فوریه ۱۹۴۶ به علت مرض تنگی نفس از این جهان رخت بر بست و طبق وصیتش در همان باغ خودمدفون گشت . بیت زیر ازمولوی عبدالبصیر تونکی که بر لوح مزارش هم کنده شده هر دو تاریخ هجری و میلادی سال فوت وی را می رساند.

بر لب باناس در وادی اقامت گاه کرد
تا ببارد ابر رحمت بر مقام بی کسی

«دکتر سیدعلیرضا نقوی»

*****

دکتر آفتاب اصغر[1]
لاهور -پاکستان

چند نکتهٔ مهم و اساسی دربارهٔ شیرانی و شیرانی شناسی

دورهٔ نود ساله انگلیسی که از جنگ آزادی (۱۸۵۷ میلادی) تا تأسیس پاکستان (۱۹۴۷میلادی) ادامه داشت ، تاریکترین دورهٔ تاریخ درخشان چندین صد سالهٔ مسلمانان شبه قارهٔ هندو پاکستان بود .این دوره ، بازهم شاهد ظهور بسیاری از ستارگان تابان آسمان دانش و بینش بود واز چندین جهات بی شباهت با دورهٔ تاتاریان ایران نبود که در آن شخصیتهای علمی و ادبی مثل سعدی و رومی بظهور رسیدند. یکی از تابناک ترین ستارگان علمی و ادبی دورهٔ انگلیسی ، حافظ محمود خان شیرانی بود.

محمود شیرانی در تاریخ با شکوه ادبی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان همان نام و مقام و ارزش و اهمیت را داراست که محمود غزنوی در تاریخ سیاسی و نظامی آنها دارد.

---

۱. رئیس بخش فارسی دانشکده خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب لاهور.

اگر عصر شیرانی مصادف با عصر محمودی یا دورهٔ شاهجهانی بود ، باعتراف خدمات کم نظیر علمی و ادبی اش ، سرپرستی باشهامت مثل محمود به او پیلبار می بخشید و قدردانی جوهر شناس مانند شاهجهان او را به زر می‌کشید.

او در زمانی چشم بجهان گشود که اقبال مسلمانان شبه قاره رخت بربسته و ادبار به آنها روی آورده بود ، بساط سلطهٔ بابریان برچیده شده بود و انگلیسیان زمام امور سلطنت را بدست گرفته بودند . آفتاب فارسی رو به افول نهاده بود و انگلیسی کم کم داشت جای فارسی را می گرفت. او باوجودیکه مدتی مدید در انگلستان بسر برده بود، از انگلیسی خوشش نمی آمد. فرمانروایان انگلیسی فقط نویسندگانی را مورد تشویق و حمایت قرار می‌دادند که بانگلیسی می نوشتند و خطاباتی مثل شمس العلماء و پروفسور و دکتر به آنها اختصاص می دادند. در این امر شکی نیست که اگر او هم برای اظهار و ابلاغ افکارش انگلیسی را بکار می برد انگلیسیان حتماً بهترین اعزازات را برسرش نثار و شایسته ترین افتخارات را پیش پایش انبار می‌کردند. ولی این شهریار فقر و قناعت و تاجدار قلمرو دانش ومعرفت ، باوجود داشتن تسلط کامل به زبان این تاراجگران فرهنگ اسلامی ، زبان ملی شبه قاره هند و پاکستان ، یعنی اردو را ، که جانشین راستین زبان فارسی و بهترین فراوردهٔ فرهنگ درخشان چندین صد سالهٔ مسلمانان شبه قارهٔ هند و پاکستان بود، برای ابلاغ تحقیقات وتتبعات گرانبهای خود اتخاذ نمود ، برای اینکه منظورش خدمت به ملت بود و نه کسب شهرت . لذا چاره ای غیر ازین نداشت که بسوزد و بسازد و مثل اسبی تازی بزیر پالان مجروح بشود و بار توانفرسای حوادث روزگار را بکشد.

استاد بزرگ ، حافظ محمود خان شیرانی ، تقریباً صد و شانزده سال

پیش در ایالت ناشناس تونک ، در هندوستان متولدگردید. در پانزده سالگی برای ادامهٔ تحصیلات عربی و فارسی اولین بار به لاهور آمده در حدود چهار سال در دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پنجاب ، در محضر استادانی کم نظیرمثل مولانا عبدالله تونکی ومولوی عبدالحکیم نوری کسب دانش نمود و به اطلاعات خود در زمینهٔ عربی و فارسی افزود. بعدها برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به لندن رفت ولی در آنجا بر اثر صحبت و همنشینی با علامه محمد اقبال وعدهٔ دیگر از شرق دوستان مسیر زندگیش بکلی منقلب گردید و به بعضی از رشته های بکر و دست نخوره مثل نسخه شناسی ، سکه شناسی ، باستان شناسی ونظایر آنها پرداخت و تا آخرین لحظات زندگیش دست از این کار برنداشت. اگرچه این کارها را بناچار برای امرار معاش انجام می داد،با ذوق و علاقه اش بسیار متناسب و سازگار نبود و در تشکیل و تکمیل ساختمان بلند و والای اهداف او نقش اساسی نداشت. در سال ۱۹۲۱ میلادی یکبار دیگر از تونک به لاهور آمد. البته این بار ورود مسعود او به لاهور ، پایتخت شرقی محمود غزنوی ، شهید سید علی هجویری ، مسعود سعد سلمان و اقبال ، بطور یک دانشجوی گمنام نبود بلکه بعنوان شرق شناس بنام و دانشمند ارجمند زبان و ادبیات فارسی بود. بنا به توصیهٔ علامه اقبال در دانشکدهٔ اسلامیهٔ لاهور مشغول تدریس فارسی گردید و هشت سال بعد ازآن، بنا بخواهش پروفسور مولوی محمد شفیع ، رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی ، در این دانشکده عظیم و قدیم تدریس و تحقیق در زمینهٔ فارسی و اردو را بعهده گرفت و در سال ۱۹۴۰ میلادی از همین دانشکده بازنشسته شد و باوجودیکه لاهور میهن معنوی وی نبود، اما به آن دلبستگی و پیوستگی فوق العاده ای داشت. بنا به مخالفت و عدم موافقت رئیس انگلیسی دانشگاه پنجاب ، بناچار منشای خود ، لاهور ، را با قلب بریان و چشم گریان ترک گفته به مولد

خود ، تونک ، بازگشت و بالاخره شش سال بعد از این مهاجرت اجباری به هندوستان و یک سال پیش از تأسیس پاکستان رهسپار جهان باقی گردید.

اگرچه در حدود پنجاه سال از رحلت شیرانی سپری شده است و او امروز جسماً درمیان ما وجود ندارد ، ولی معناًدر ردیف شخصیتهای جاودان تاریخ علمی و فرهنگی مسلمانان شبه قارهٔ هندو پاکستان قرار دارد که رسالت ارشاد و راهنمائی ملت خود را با کمال شهامت بدوش کشیدند و با تحمل زحمات توانفرسا ، آگاهی و شعور تازه ای به آن بخشیدند.

استاد شیرانی که نه فقط دانشمند ارجمند ، محقق بزرگ و منتقد طراز اول بود ، بلکه یکی از برجسته ترین زبان شناسان زمان خود هم بود و فارسی واردو را یکسان دوست داشت و برعکس زبان شناسان فرنگی معتقد بود که اردو باتغذیه از شیر فارسی ببار آمده است و رابطه اش با فارسی مثل رابطهٔ دختری با مادرش تفکیک ناپذیر و ناگسستنی است و بر اثر مطالعهٔ دقیق و عمیق آثار تاریخی و تذکره های فارسی واقعیتی دیگر را نیز با دلایل و براهین قانع کننده، در یکی از شاهکارهای تاریخی اش بنام «فارسی در پنجاب» که بزبان اردو نوشته است ، باثبات رسانیده است که زبان هندی زبان هندویان و زبان اردو ، زبان مسلمانان شبه قارهٔ هند و پاکستان است.

در این کتاب منظور شیرانی از پنجاب ، پنجابی است که در حدود هزار سال پیش ، در سال ۴۱۳ هجری ، توسط سلطان محمود غزنوی ، ضمیمهٔ سلطنت پهناور غزنوی گردیده بود که در آن زمان شامل ایران و افغانستان و ترکستان یا ایالات مسلمان نشین آسیای مرکزی بود و در حال حاضر کما بیش سراسر پاکستان را در بر دارد.

اثر دوم تحقیقی و انتقادی و تکان دهندهٔ شیرانی « تنقید شعرالعجم»است که در واقع تکملهٔ « شعرا العجم» شبلی نعمانی است. انتقادات

محققانه و اضافات منتقدانه شیرانی باعث گردید که این اثر معروف علامه شبلی که به او شهرت جهانی بخشید ، اقلاً در شبه قاره هندو پاکستان تحت الشعاع قرار گرفت. اگر مترجمی زبردست مثل فخر داعی گیلانی که شعر العجم شبلی نعمانی را جامهٔ فارسی پوشانیده ، نصیب شیرانی می‌گردید، حتماً صیت شهرت تنقید شعرالعجم شیرانی نیز بالعموم در مجامع علمی بین المللی و بالخصوص در سراسر جهان فارسی می پیچید.

اثر سوم شیرانی که بحق شاهکار تحقیقی و انتقادی اش بشمار می رود، کتابی است بزبان اردو راجع به فردوسی طوسی ، بزرگترین حماسه سرای ایران . این کتاب که شامل چهار تا مقاله تحقیقی راجع به فردوسی است ، در زمینه فردوسی شناسی کم نظیر و بی رقیب است. در این کتاب ، او بسیاری از اطلاعات اصیل و دست اول را فراهم آورده است که حتی معروفترین فردوسی شناسان ایران هم از آنها بی اطلاع هستند و بوسیلهٔ آن گرد و غبار نفرت و کدورت هزار ساله میان سلطان محمود غزنوی و فردوسی طوسی ، عرب و عجم و ایران و توران و شیعه و سنی را فرو نشانیده ، بسیاری از مظلمات تاریخی را برکنار و مسلمات تاریخی را از نو برقرار و استوار ساخته است.

تا آنجائیکه بنده اطلاع دارم تاکنون فقط دو تا مقاله از این چهار مقالهٔ شیرانی راجع به فردوسی در ایران به فارسی ترجمه و بچاپ رسیده است. بنظرم اگر دو تا مقالهٔ دیگر نیز که یکی راجع به یکی از بانیان پاکستان ، سلطان محمود غزنوی و دیگری دربارهٔ مذهب قهرمان ملی ایران ، فردوسی طوسی است ، بصورت ترجمهٔ فارسی در ایران چاپ و منتشر گردد، باعث تحکیم و تثبیت بیش از پیش مبانی فکری و فرهنگی هر دو کشور دوست و برادر می‌گردد.

شیرانی ، گذشته از این سه اثر مهم ، صد ها مقاله بزبان اردو در زمینهٔ

ادب و فرهنگ مشترک ایران و پاکستان از خود بیادگار گذاشته است که بسعی نوهٔ دانشمندنش ، آقای دکتر مظهر محمود شیرانی گردآوری شده و باهتمام یکی از ارادتمندان بنام او جناب آقای احمد ندیم قاسمی ، بصورت ده جلد ضخیم انتشار یافته و مورد استفاده علاقه مندان اردوزبان شیرانی در شبه‌قارهٔ هندو پاکستان قرار گرفته است.

گویا پاکستانیان اردو زبان تا اندازه ای دین خود را نسبت به این خدمتگزار بزرگ و مشترک فارسی و اردو و پاسدار وحدت ویگانگی فرهنگی ایران و پاکستان ادا ساخته اند و حال باصطلاح انگلیسی توپ در میدان ایرانیان است . امیدوارم برادران ایرانی ما ، چنانکه در زمینهٔ اقبال شناسی گوی سبقت را از ما ربوده اند و در واقع از ما خیلی جلو رفته اند در زمینهٔ شیرانی شناسی نیز از ما عقب نمانند.

در پایان شایستهٔ تذکر می دانم که اگر برادران فارسی زبان ما جداً مایل باشند که مثل علامه اقبال ، دوست مورد احترامش ، علامه شیرانی ، را هم بشناسند، چاره ای غیر ازین ندارند که بطور جدی به تراجم فارسی آثار اردویش بپردازند تا سد لسانی (Language Bay) بر پا ساخته استعمار گران انگلیسی کنار گذاشته و مثل قرون گذشته در آیندهٔ نزدیک پل محکم و با دوام فرهنگی مجدداً میان دو کشور همجوار و هم فرهنگ و هم سرنوشت ساخته شود.

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی
مرکز تحقیقات فارسی

کتاب شناسی آثار و تحقیقات
حافظ محمود شیرانی [1]

۱ ـ مجموعهٔ نغز، تذکرهٔ شعرای اردو

تألیف حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله المتخلص به قاسم، تصحیح و مقابله و مقدمه و حواشی از: حافظ محمود شیرانی، دانشیار دانشگاه پنجاب. تاریخ چاپ ۱۹۳۳م. ج ۱، ۴۰۰ ص، ج ۲، ۴۵۶ص، مقدمه ۴۶ ص. در مجموعه نغز جمعاً احوال و آثار ۳۴۷ شاعر اردو، به صورت الفبایی از «الف تا ی» آمده است. مقدمه مصحح، دربارهٔ مؤلف مجموعه و چگونگی تصحیح و نسخه های خطی و نقد و تنقیح مطالب است. فهرست اسامی اشخاص در پایان جلد دوم آمده است و شاعرانی را که در سرزمین هند بوده‌اند، با نشان «خط» معلوم کرده است. در مجموعه نغز، شاعران اردو زبان به هر دو زبان فارسی و اردو سخن گفته اند و همه جا شرح آثار و احوال شاعران به نثر فارسی آمده است. تاریخ تألیف مجموعهٔ نغز «کمال لذت = ۱۲۲۱ ه»در دو منظومه اردو و فارسی آمده است. نظم فارسی از: رضی:

این تذکره تصنیف حکیم فاضل	قاسم متخلص است و نامش قدرت
اوصاف حمیده اش ز حدبیرون است	دارد به من از همیشه الفت، شفقت
با تکمله بالتمام سیرش کردم	گویم که هزار آفرین وصد رحمت

---

۱. حافظ محمود شیرانی ابن محمد اسماعیل خان: محمد محمود معروف بن محمد میکائیل (نام تاریخی نظام الدین اسماعیل ۱۲۹۷)، ولادت ۲۹ شوال ۱۲۹۷ ه‍وفات ۱۲ ربیع الاول ۱۳۶۶ ه‍(= قل موت العالم موت العالم)، مدت عمر ۷۰ سال مدفون در دهکدهٔ ندی (شهرستان تونک، هندوستان).

از خـوانـدن ایـن کـتـاب و سـال تـصنیف حقاکه«رضی» یافت «کمال لذت»۱۲۲۱هـ

۲ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد اول)

ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، ۱۰۰ص (مقدمه) + ۳۶۴ ص (متن). چاپ شفیق‌پریس، لاهور، ناشر مجلس ترقی ادب، لاهور،۱۹۶۶م.

در این مجلد،مقاله‌هایی آمده است که همهٔ آنها درباره اردو ،زبان اردو، آغاز و ارتقای اردو و آثاری است که برای اولین بار به زبان اردو نگاشته شده است:

الف :«مقدمه دربارهٔ حافظ محمود شیرانی»،از:دکتر سید عبدالله، ص۱ - ۱۴.
ب : «احوال و آثار و زندگانی حافظ محمود شیرانـی »، از : مـظهر مـحمود شیرانی، ص۱۵ - ۱۰۰.

مقالات:

۱ - «ریخته» (زبان اردو)، مه ۱۰۲۶م، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ص ۱.
۲ - «زبـان اردو و نـام هـای مـختلف آن»، مـه ۱۹۲۹م، مـجلهٔ دانشکـدهٔ خاورشناسی لاهور، ص ۱۰.
۳ -«دلایلی چند دربارهٔ اردوی قدیم»، مه ۱۹۴۱م، ص ۴۵.
۴ - «اثبات وجود زبان اردو در نوشته های فـارسی در قـرن هشـتم و نـهم هجری»، نوامبر ۱۹۲۹م، ص۵۴.
۵ - «ریشهٔ زبان اردو در یک فرهنگ قدیم زبان فارسی»، مجلهٔ مخزن، مارس و آوریل ۱۹۲۹م، ص۱۰۲.
۶ - «فقری و دوهری[1] اردو در نوشته های فارسی در قرن هشتم و نهم هجری»، مجله دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، اوت ۱۹۳۰م، ص۱۳۲.
۷ - «اردوی گجری یا گجراتـی در قـرن دهـم هـجری»، مـجلهٔ دانشکـده

۱. فقری اور دوهری: گفت و گوها و الفاظ روزمره مردم (گویندگان اردو) در زبان فارسی.

خاورشناسی لاهور ، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۳۰م ، ص۱۵۹.
۸ - «دربارهٔ مثنوی لیلی و مجنون» (اردو)، از : احمد دکنی ، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۳۰م ، ص۲۰۱.
۹ - «درباره سب رس[۱]» (قصهٔ حسن و دل) از : ملا وجهی ، مجله دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ،نوامبر ۱۹۳۴م، ص۲۱۷.
۱۰ - مثنوی یوسف و زلیخا (اردو) از : شیخ محمدامین ، دانشکده خاورشناسی لاهور، نوامبر ۱۹۳۰، ص۲۷۶.
۱۱ - «انتقاد و بررسی شماره قدیمی مجله تاج » (اردو) ، مجلهٔ دانشکده خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۲۸م ، ص ۲۸۶.
۱۲ - «مجلهٔ شاه پاره های اردو»(ج ۱)،از : دکتر سید محیی الدین قادری، مجلهٔ دانشکده خاورشناسی ، اورینتل کالج میگزین ، چاپ ۱۹۳۰م ، ص۲۸۹.
۱۳ - «مجلهٔ هندوستانی» ، شمارهٔ اول ، ص۳۱۲. آکادمی هندوستانی ، فصلنامه (سه ماهه) ، چاپ مه ۱۹۳۱م، بار دیگر در مجلهٔ خاورشناسی لاهور.

۳ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد دوم) ۴۵۲ص .

دربارهٔ زبان اردو و آغاز و ارتقای آن ، ترتیب و تدوین : مظهر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب ، لاهور، ۱۹۶۶م.

۱ - «اردو در هند شمالی در قرن دهم و یازدهم هجری» ، مجله خاورشناسی لاهور ، مه و اوت ۱۹۳۱م (اردو در دربار مغول ها) ، ص ۱ - ۷۱.
۲ - «بعضی مواد اردو» (ریخته[۲]) که در قرن دهم هجری دریافت شده است، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ، مه ۱۹۳۹م ، ص۷۲.
۳ - «قصهٔ بکت» ، از : محمد افضل جهنجانوی، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور،اوت ۱۹۲۶م، ض ۹۵.(در تذکره میر حسن،ص ۴۱:انجمن ترقی اردو).
۴ - «یک برگه فراموش شده سرگذشت اردو در پنجاب» ، سالنامهٔ کاروان ،

۱. سب رس : (سب : همه ، کل) + رس : شیرین ، شیره) = همه چیز شیرین ، بسیار شیرین .
۲. مراد از ریخته ، نوعی سخن منظوم است که در آن ، مانند فن ملمع، الفاظ فارسی و هندی ، برای مقصود یا مفهوم خاص به کار گرفته شوند .

ترتیب و تدوین: مجید ملک، ۱۹۳۴م، ص ۱۱۷.
۵ - «مخمس بی نوا سنامی دربارهٔ بدکاری های جفت فروشان پنجابی در عهد محمد شاه» (آخرین مقاله مرحوم حافظ محمود شیرانی)، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اوت ۱۹۴۵م، ص ۱۳۰.
۶ - «سهم مهدوی های دائری در بنیاد گذاری اردو»، مجله خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۴۰م و فوریه ۱۹۴۱م، ص ۱۴۶.
۷ - «تاریخ غریبی»، مجله خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۸م، فوریه ۱۹۳۹م، (تاریخ غریبی یک مثنوی دینی و تاریخی است در حدود ۷۰۰ صفحه از آفرینش نور محمدی تا خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم)).
۸ - «بخش اردو در نوشته های زبان هریانی»[۱]، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۱م، فوریه ۱۹۳۲م، ص ۳۵۱.
(شیخ عبدالله انصاری، شیخ محبوب عالم ساکن جهجهر، محشر نامه، مسائل هندی، دردنامه، اکرم رهتکی المتخلص به قطبی، شاه عبدالحکیم، خواب نامه پیغمبر (ص)، شاه غلام جیلانی رهتکی، مسائل هندی، دیگر هریانوی اهل قلم).

۴ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد سوم)، ۳۵۸ ص.

شامل پنج مقاله دربارهٔ ادب کلاسیک اردو، ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، مجلس ترقی ادب، لاهور، چاپ شفیق پریس، لاهور، ۱۹۶۹م.
۱ - «میر قدرت الله خان قاسم وتألیف او مجموعه نغز».
۲ - «انتقاد بر کتاب آب حیات»، اوت ۱۹۴۱م، نوامبر ۱۹۴۱م، فوریه ۱۹۴۲م، ص ۲۷.
آب حیات تذکره شاعران اردو است که از تألیفات ارزنده و مهم شمس العلماء

---

۱. هریانه: دربارهٔ هریانه،سخن های بسیار است: منسوب به راجه هری چندر؛ مأخوذ از «هری» لفظ هندی یعنی مقتول؛ نامه بوته یی زیبا و خوبا در منطقهٔ هریانه؛ مأخوذ از «هری» یعنی «سبز» و «هریالی» و «هریانه» نیز می گویند.(ص ۳۵ - ۲۵۲، مقالات جلد۲).

مولانا محمد حسین آزاد به یادگار از وی در جهان اردو باقی مانده است. گفته‌اند کتاب «باغ بهار» تألیف میرامن و « آب حیات » مولانا آزاد و «مجموعه نغز» میر قدرت الله خان ، از مهم ترین تذکره های اردو است.

۳ - «شمس العلماء مولانا محمد حسین آزاد و دیوان ذوق» ، ص ۱۱۷.

«مجلهٔ هندوستانی » در اله آباد ، در ۷ قسط ، این مقاله را نشر نموده است:

در این مقاله ، افتادگی ها و سکته ها ونواقص دیوان ذوق راگوشزد کرده است.

۴ - «اشعار فارسی و اردوی میرزا غالب»، ص۳۰۷.

۵ - «حالی و مسدس حالی :مقاله یی کوتاه دربارهٔ مولانا الطاف حسین حالی و مسدس حالی».

۵ ـمقالات حافظ محمود شیرانی (جلد چهارم)، ۵۱۰ص .

مقالات این مجلد همه دربارهٔ حکیم ابو القاسم فردوسی است. ترتیب و تدوین : مظهر محمود شیرانی ، ناشر : مجلس ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۶۸م.

۱ - «فردوسی شاعر زنده جاویدان ایران»، (این مقاله در هزاره فردوسی در کلکته ، ماه سپتامبر خوانده شده است).

۲ -«احوال و زندگی فردوسی در شاهنامهٔ فردوسی»، مجله‌خاورشناسی لاهور، فوریه ۱۹۳۰م، ص۹۶-۵۴.

۳ - «اسباب سرودن شاهنامه به روزگار آن»، ص۱۴۵-۹۷.

این مقاله در « مجلهٔ اردو » در اورنگ آباد ، ژوئیه ۱۹۲۱م چاپ شد و لیکن مرحوم حافظ محمود شیرانی در آن تجدید نظر کرد و تحت عنوان « چهار مقاله درباره فردوسی » در سال ۱۹۴۲م ، آن را منتشر کرد. ص۲۱۴-۱۴۶.

۴ - «هجو سلطان محمود غزنوی »(شامل : بنیاد و آغاز هجو، هجو «با»، هجو «الف» ، اشعارهجو، اشعاری غیر از شاهنامه).

۵ - «مذهب فردوسی»، ص ۳۰۹-۲۱۵.

(شامل : اسپهبد شهریار ، اعتزال (معتزلی بودن فردوسی) ، تسنن فردوسی ، امثال گزیده از شاهنامه ، ترجمه های فردوسی از امثال عربی ، ترجمه های دیگر فردوسی از امثال عربی).

۶ - «یوسف و زلیخای فردوسی»،ص ۴۳۶-۳۱۰.
(شامل : گواهی اشعار ، سبک های ویژه ، افعال متعدی بایک مفعول ، سبک‌های محلی ، سبک های زمانی ، ادای مفاهیم ، وصف های فردوسی در یوسف و زلیخا)استعمال عربی : مثال های ترکیب افعال فارسی با الفاظ عربی،ترکیب الفاظ عربی با اضافه های فارسی ، ترکیب الفاظ عربی و فارسی ، استعمال اضافت (حروف اضافه)، استعمال الفاظ عربی با حروف فارسی ، مروری مختصر بر شاهنامه ، محاکمه (دربارهٔ نفی و اثبات یوسف وزلیخا به فردوسی) ، دزدی مفاهیم صاحب زلیخا.[مرحوم حافظ محمود شیرانی ثابت کرده که یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی اشتباه است و آن را فردوسی نسروده است].
۷ - «تحصیلات فردوسی»،ص ۴۵۰-۴۳۷.
۸ - «دیباچهٔ قدیم شاهنامه»، مجلهٔ خاورشناسی لاهور ، فوریه ، ۱۹۲۸م ۱۹۲۹م، ص ۴۵۱.

٦ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی جلد پنجم (نقد و بررسی شعر العجم و پیوست‌های آن)، ۵ + ۹۳۶ ص.

ترتیب و تدوین : مظهر محمود شیرانی ، ناشر : مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۰م ، چاپ مطبع عالیه ، لاهور .

- نقد و بررسی « شعر العجم». در آغاز در مجله سه ماههٔ اردو (فصلنامه انجمن ترقی اردو) ، اورنگ آباد ، به طور پی در پی از اکتوبر ۱۹۲۲م تا ژانویه ۱۹۲۷م نشر می یافت. سپس به صورت کتاب در سال ۱۹۴۲م از طرف انجمن ترقی اردو ، دهلی منتشر گشت. اما اینک که به صورت جلد پنجم مقالات شیرانی در لاهور نشریافته است، اضافه‌ها و تصحیحات بسیار دارد.

فهرست مطالب مجلد پنجم(نقد و بررسی شعر العجم) ،بخش اول ، ص ۱ تا ۴۳۰):

پیش گفتار ، دربارهٔ علامه شبلی نعمانی ، شهید بلخی ، رودکی ، دقیقی ، ابو شکور بلخی ، عمارهٔ مروزی ، فرخی ، فردوسی ، منوچهری ،اسدی طوسی ، حکیم سنائی ، اوحدالدین انوری ،

شرح احوال و آثار انوری ، سلطان سنجر ، مجد الدین ابوالحسن عمرانی ، عمادالدین پیروز شاه احمد ، شاعری انوری ، انوری و ظهیر فاریابی ، بدیهه گویی و بذله سنجی ، اخلاقیات ، کلیات انوری ، نظامی گنجوی ، احوال و آثار نظامی ، بررسی شعر نظامی .

بخش دوم :

شیخ فرید الدین عطار ، احوال و آثار شیخ فرید الدین عطار ، نقد و بررسی اشعار عطار، واردات عشق در نزدعطار، وحدت وجود در نزد عطار، قصاید عطار، رباعیات، مثنویات عطار، تألیفات و سروده های شیخ فرید الدین عطار ، آغاز عشق ، اسرار الشهود ، اسرار نامه ، کنز الحقایق ، مفتاح الفتوح ، وصلت نامه ، منصور نامه یا حلاج نامه ،بی سر نامه ،خیاط نامه ، کنز الاسرار ، وصیت نامه ،مظهر العجایب ، چار مذهب ، جوهر الذات و هیلاج نامه ، کمال الدین اسماعیل اصفهانی .

پیوست ها (ضمایم) :

شاعری فارسی و قدمت آن ، ارتقای عروض ، پیوست درباره یک رباعی (در پاسخ مولانا سید سلیمان ندوی)، دقیقی طوسی ، قابوس نامه ، مختصری دربارهٔ مؤلف قابوس نامه ، شیخ فرید الدین عطار و حکایات سلطان محمود ، رابعة بنت کعب قزداری (خضداری)، بیانات شیخ عطار دربارهٔ بعضی شاعران فارسی ، عمر خیام .

۷ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی جلد ششم ، ۶۴۸ ص .

مطالب مربوط به زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب لاهور ، چاپ ۱۹۷۲م. چاپ زرین آرت پریس ، لاهور.

(مطالب این مجلد بیشتر نقد هائی است که حافظ محمود شیرانی بر آثار دیگران نوشته است). اینک فهرست مقالات مجلد ششم :

شاعران فارسی قدیم هندوستان (۴۲۱-۶۷۹هـ ق)،ادب فارسی،پیش از مغولان در هندوستان، دیوان خواجه معین الدین اجمیری ، خزاین الفتوح از امیر خسرو دهلوی . ترجمهٔ انگلیسی خزاین الفتوح امیر خسرو دهلوی ، مثنوی «عروة الوثقی» از شهابی. صلائی (شاعر و سخنور)،مولانا ابو البرکات منیر لاهوری .

ضمیمه ها (پیوست ها):

ادب فارسی پیش از مغولان در هندوستان ،در موضع « ادب فارسی پیش از مغولان در هندوستان » از شمس العلماء عبدالغنی ، پروفسور محمد ابراهیم دار، و پروفسور اسماعیل کالج اندهیری ، یک مقاله نگاشته اند و با تحقیقات مرحوم شیرانی مربوط ساخته‌اند. دیوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری.

دربارهٔ مقاله مرحوم حافظ محمود شیرانی - که راجع به دیوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری و یا دیوان مولانا معین الدین واعظ فراهر هروی نوشته بود - پرفسور محمد ابراهیم دار و یوسف اسمعیل استاد دانشکده اندهیری ، در «مجلهٔ اردو ، ژوئیه ۱۹۵۰م»، تقریظ نوشته اند و از مرحوم شیرانی تمجید و تحسین نموده اند.

۸ ـ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد هفتم)، ۴٦۴ص.

نقد و بررسی بر کتاب تاریخی و داستانی «پرتهی راج راسا[۱]» در سال ۱۹۴۳م در مجلهٔ خاورشناسی لاهور در ۱۱ قسمت چاپ شد. با این نقد و بررسی بر کتاب داستانی «پرتهی راج راسا» مرحوم حافظ محمود شیرانی ثابت می کند که این کتاب اصلاً جعلی است و دیگر اینکه ، داستانی است شبیه داستان امیر حمزه . در این کتاب ، مطالب داستانی هندویی و آداب و رسوم هندوان و به طور کلی قصه هایی مربوط به سرزمین شبه قاره رادر بردارد. همه اسم های اشخاص واسم های جای ها با تلفظ هندویی و لیکن به رسم الخط اردو می‌باشد. در این کتاب اسامی فارسی را، با تلفظ هندی ، اینگونه نگاشته است (ص ۸۱ - ۸۲)

ساهاب دین سرتان (= شهاب الدین سلطان)، ساه ساهاب (= شاه شهاب)، ساهاب (= شهاب)، ساهاب ساه (= شهاب شاه)، سرتان دین ساهاب (= سلطان دین شهاب)، سهب (شهاب)، ساهاب دین (شهاب الدین)، کهورسان ساهان (خراسان شهاب)، ساهب دین سرتان (= شهاب الدین سلطان)، ساهب دین (= شهاب الدین)، ساهب گوری (= شهاب غوری)، گوری سهاب (= غوری شهاب)، گوری ساه (= غوری شاه) - ساه سرتان گوری (= شاه سلطان غوری)، سرتان گوری (= سلطان غوری)، گجنین گوری (= غزنین غوری)، ساهگوری (= شاه غوری)، گوری (= غوری)،گوری سرتان (= غوری سلطان)، پاتشاه (= پادشاه)، پتی ساه (= پادشاه)، سرتان (= سلطان)، ساه سرتان (= شاه سلطان)،ساه سهب (= شاه شهاب)، ساه کهورسان (= شاه خوراسان)، کهندهار پتی (= شاه قندهار)

در تحقیق نام امیران سلطان ، همه آنها را اشتباه آورده است .

در کتاب «راسا» بسیاری از اسامی تاریخی و افراد و امرای لشکری را به

۱.راج راسانویسنده بود که در عهد جلال الدین اکبر می زیسته و در همان زمان ابوالفضل بن مبارک فیضی نیز از ادیبان و دانشوران و مورخان مشهور بوده است.

تحقیق حافظ محمود شیرانی و استفاده از پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری (ج ۱) نادرست نقل کرده است. اسامی جای ها ، اسامی قبیله ها ، اسامی اشخاص ، نامهای جغرافیایی . نام های تاریخی ، اصطلاحات داستانی و اجتماعی ، همه در کتاب «راسا» اشتباه و مغلوط است. مرحوم حافظ محمود شیرانی ، آنها را نقد و اصلاح کرده و صحیح آنها را به دست داده است و مآخذ آنها را نیز نگاشته است :

گهکر ، بلوچ ، مغل اور چغتا ، فرنگی و رومی ، اوجبک (= اوزبک). کندلواس یا کدلواش (= قزلباش)، کهونکار (= خونکار) ، حصار فیروزه ، راه مکه ، ستی کی صدای بازگشت .

بعضی اصطلاحات و اسامی:

بخشی (= تنخواه دهندهٔ فوج) ، شاگرد پیشه (= خدمتکاران شاهی). عرضداشت (= پادشاه زادگان و امیران به جناب عالی . و خردان به خدمت بزرگان نویسند). داک چوکی : (در فارسی الاغ و در هندی «دهاوه»). اردو (= لشکر ، سپاه). همیر (نام هندوان)، هتهناز (نوعی توپ که یک فیل می توانست آن رابکشد). کمان یا کمند (این دو لفظ برای گرفتاری استعمال شده‌اند). طبیب ، لادنون اور کهتو (نام دو شهر)، پدوماوت (تألیف در زمان شیر شاه (متوفی ۹۵۲ هـ ق) ، سوالک (نام قلعه)، دربار و محل سرا ، بسنت (رسم در بهار)،بسنت پنچهمی (نوعی رسم در هنگام بهار)،دربار جی چند، پچی کاری (تزیین دیوارها با سنگهای قیمتی)، جاجم و دلیچه (نام دونوش ایرانی : جاجیم و زیلوچه یا زیلو). سلام و تسلیم (= سلام و علیک). دعاگویی (رسم مردم در هنگام ملاقات). اجمیر پیر (= خواجه معین الدین چشتی اجمیری)، خواجه سرا (لفظ مرکب از ایران رسیده و درمیان مردم بزرگ رواج یافته است و برای حرم سرای خود آن را پذیرفته اند)، داسیون (= کنیزکان). ناری بهیس نر (= ارداابیگنی) (یعنی در لباس مردانه ، زنان پرده دار را نشان می‌دهد). شکار ، باغ (محصول باغ : زعفران ، گلاب : (گل ایرانی)، نارنگی (= نارنج)، انناس (= آناناس)، کهانے (= غذاها)، کایستهه اور کهتری (= کارمندان و خدمتگزاران اهل قلم و زبان فارسی در عهد مغولان). بهات (نوعی رسم دربار شهاب الدین)، راسا و ابو الفضل (راسا در عهد جلال الدین اکبر می‌زیسته و در همان زمان ابوالفضل نیز ادیب و دانشور بوده)، راسا و میران سید حسین ، فقیر روشن علی ، رسالهٔ کئیم ، حالات شاه میران جی ، خزینة الاصفیا، تاریخ فرشته ، سیر العارفین ، جواهر فریدی ، سیر الاقطاب ، تذکرهٔ الابرار والاشرار ، رسالهٔ اسرائیلیه ، میران صاحب کی درگاه (آرامگاه) ، آرامگاه های دیگر عارفان ، سرود یا نغمهٔ میران سید حسین ، اشعار فردوسی دربارهٔ اسب و فیل.

عصر اسلامی و اسلحه های لشکریان :

منجنیق ، محاصرهٔ مکه (۷۳ هـ ق) منجنیق عروس (محمد بن قاسم ۹۳ هـ ق)، منجنیق ارمانوس (ارمانوس قیصر روم) والپ ارسلان سلجوقی (۴۵۵ - ۴۶۵ هـ ق) ، منجنیق چینی (در عهد منکوقاآن ۶۴۶ هـ ق / ۱۲۴۸م)، منجنیق ملک طالب (در عهد قوبیلای قاآن ۱۲۵۷ - ۱۲۹۴م) ، منجینق ملک کامل (در عهد هلاکو ۶۵۴ - ۶۶۳ / ۱۲۵۶ - ۱۲۶۵م) ، منجنیق موصل (در عهد غازان خان ۶۹۹ هـ ق)، منجنیق حصراوی (در عهد غازان خان)، فتح مکه (۶۹۰ هـ ق)، منجنیق گردان (درهنگام فتح تلعهٔ مهستی در زمان امیر تیمور)، تاریخچه منجنیق سازی (؟)، اشعار نکتی لاهوری نخستین شاعر پارسی گو در عهد سلطان مسعو غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۰ هـ ق) ، دربارهٔ منجنیق ، تول تلقشندی در صبح الاعشی دربارهٔ منجنیق ، قول محمد صادق اصفهانی در شاهد صادق دربارهٔ منجنیق ، منجنیق در تمدن اسلامی ، اقسام منجنیق در کتاب آداب الحرب و الشجاعة تألیف فخر مدبر ، عقاید فرنگی ها(مغربی‌ها) دربارهٔ منجنیق .

اسامی اسلحه های دیگر در تمدن اسلامی :

دبّابه (سلاح متحرک)، کبش (مانند دبابه) ، عراده (منجنیق کوچک)، چرخ (کمان سخت)، دیگ (توپ بزرگ) ، کشکنجیر (توپ بزرگ)، تفک و تفنگ (بندوق)، ناوک (تیر و سرتیر).

اسباب قلعه گیری و نقب زنی :

در شاهنامهٔ فردوسی و دیگر رزم نامه ها از این اسباب یاد شده است.

اسلحهٔ سپاهیان چنگیزی و فتح ها و پیروزی‌های آنان در شهرهای اسلامی :

قلعهٔ جند ، فتح بخارا(منجنیق وعراده و خرک و نردبان) ، خوارزم ، نیشابور ، قلعهٔ الموت (سلاح ترابغرا مانند منجنیق). قلعهٔ ترشیز، قلعهٔ ازمیر (نقب زنی وعراده)، قلعهٔ تکریت ، قلعهٔ حلب ، (سلاح ملجور و دمدمه وسنگباره)، قلعهٔ دمشق (نقب زنی وخندق سازی و قاروره های نفط (= نفت) ، و سنگباره).آلات آتشبار در دورهٔ تیموری ، رعد و کمان رعد (آتشین اسلحه) (سلاح تیموری در سال ۸۰۴ هـ ق)

در کتاب مجموعة الصنایع تألیف میریحیی (ازتصنیفات قرن دهم هـ ق) از « روغن اسکندری » نام می برد که نوعی مادهٔ آتش گیر یا آتش سوزان بوده است. در رسالهٔ حسن الرماح، اسامی انواع اسلحه در تمدن اسلامی بسیار آمده است.

شهرهای اسلامی در شبه قاره پاکستان و هندوستان :

قلعهٔ هانسی ، حصار برتر ، حصار آگره ، ملتان ، لاهور . در کتاب آداب الحرب و الشجاعة تألیف محمد ابن منصور ابن سعید ملقب به مبارک شاه و معروف به فخر مدبر به سلاح های گوناگون اشاره کرده است :

سوار (همراه سوار ، شمشیر و نیزه و عمود و تیر و کمان و ناچخ) و پوشش او (جوشن ، زره، خود ، خفتان ، بغلطاق ، زرمین ، آهنین). چکر ، تیر، کمان.

شمشیر (= تیغ،چینی ، روسی ، خزری ، رومی ، فرنگی ، یمانی ، سلیمانی،شامی ، علایی، هندی ، کشمیری) ، فلاجوری ، (سلاح ترکها) ، ناچخ (حربه شاهی).

دشنه :(اسلحهٔ عیارها و دزدها و جان بازها) ، **کتاره** (سلاح هندوها). **شل**(= سیل) (سلاح هندوها و افغان ها)،پیل کُش ونیم نیزه(اسلحهٔ پیاده‌ها)، نیزه (سلاح ترک ها و عرب ها).

سلاح‌های قلعه گشایی:(نردبان = زینه ، طناب خرما ، طناب معمولی ، خرک ، مترسک ، ده مرده ، منجنیق ، عراده گردان ، عراده خفته ، دیوار کن ، آتشکش آهنین ، زنجیر ، کدال ، نیزهٔ مردگیر ، نیزهٔ دندانه دار،...).

آتشبازی : امیرخسرو در اشعار خود از آتشبازی و انواع آن یاد کرده است. شمس سراج عفیف در تاریخ فیروز شاهی از آتش بازی و شب برات (۱۵ شعبان) گفت وگو کرده است. انواع سلاح ها در همین زمان در تاریخ فیروز شاهی ذکر شده است: تیر آتشین ، رعد انداز وتفک افکن ، غوطه خوار (فرهنگ بحر الفضائل تألیف در ۸۳۷ هـ ق)، برقنداز. کارخانهٔ آتش بازی در دکن بوده و در کشمیر ،کارشناس آتش بازی به نام «جب» مشهور ومعروف بوده است.

در تاریخ گجرات از توپ و تفنگ یاد شده ، در مرآت سکندری از شهر احمدآباد و اسلحهٔ جدید وتوپ و تفنگ گفت وگوشده واز توپ خانهٔ بابر (ظهیر الدین بابر بنیان گذار مغلان شبه قاره) وسلطان سلیم و شاه اسمعیل صفوی یاد شده و شیر شاه سوری و حلقه های آتش بازی باعث کشته شدن اوشد (۹۵۲ هـ ق). در زمان جلال الدین اکبر شاه ، طریقهٔ توپ سازی و تفنگ سازی (= بندوق سازی) توسط ابوالفضل فیضی ذکر شده است. مخدوم بهاء الدین برناوی دربارهٔ صید وشکار در کتاب «چشتیهٔ بهشتیه» سخن گفته است .

تقریباً ۱۸ نفر خاورشناس دربارۀ کتاب «پرتهی راج راسا» تحقیق کرده ومقاله و گفتار نوشته و چاپ کرده اند. آقای مظهر محمود شیرانی، فهارس اعلام و اصطلاحات و کتاب ها ورساله ها را در پایان جلد هفتم افزوده است.

۹ ـ نسخه های خطی شیرانی :

مرحوم حافظ محمود خان شیرانی، توجه خاصی به میراث فرهنگی مکتوب داشت و در مدت عمر خود با کوشش بسیار، نسخه های خطی را به خط و زبان های اسلامی گرد آوری می کرد و بسیاری از آنها را تحت مطالعه ومداقۀ خود قرار می داد. ظاهراً حدود ۳۵۰۰ نسخۀ خطی گرد آوری کرده بود که از آن میان ۲۵۰۰ نسخه به زبان فارسی و بقیه به زبان های عربی، اردو، پنجابی، پشتو و دیگر زبان ها بود. نسخه های خطی فارسی را مرحوم دکتر محمد بشیر حسین استاد فارسی دانشکده خاورشناسی لاهور فهرست نگاری کرده و در سه مجلد از طرف ادارۀ تحقیقات پاکستان،دانشگاه پنجاب، چاپ ونشر شده است. در سال ۱۹۴۲م، این نسخه ها را دانشگاه پنجاب خریده است و قبل از درگذشت حافظ محمود شیرانی، به کتابخانۀ دانشگاه پنجاب منتقل شده وتحت عنوان «ذخیرۀ شیرانی» از گزند روزگار محفوظ و مصون مانده است ومورد استفادۀدانشگاهیان و دانشمندان و دانشجویان و محققان است. قدیمترین نسخۀ آن یک تفسیر قرآن کریم است که در ۴۱۱ ه ق کتابت شده است.

پنجاب میں اردو (= اردو در پنجاب):

تألیف حافظ محمود شیرانی به کوشش دکتر وحید قریشی: فوق لیسانس فارسی، فوق لیسانس تاریخ، دکتر در زبان ار ،چاپ چهارم، اشرف پریس ،لاهور، ۴۱۶ ص، ناشر کتاب نما، لاهور، ۱۹۷۳م.

این کتاب را م.ع. سلام. آیینۀ ادب ،لاهور، به بازار ادب اردو تقدیم کرده است.آقای پروفسور دکتر وحید قریشی استاد ممتاز دانشگاه

خاورشناسی لاهور در احوال و آثار حافظ محمود شیرانی (اکتبر ۱۸۸۰م / ۵ فوریه ۱۹۴۶م) پیشگفتار یا حرف آغاز نگاشته است و دربارهٔ کتاب « پنجاب مین اردو: اردو در پنجاب » بحث کرده است و چون به یک واسطه ، شاگردمعنوی مرحوم حافظ محمود شیرانی بوده است ، حق مطلب را خوب ادا کرده است.« عرض حال » مقدمهٔ مؤلف است بر این کتاب در چگونگی تألیف کتاب. فهرست مطالب کتاب نشان می دهد که این کتاب . تاریخ زبان و ادب اردو و پیشوایان و ادیبان و شاعران اردو را در بردارد.

اینک فهرست مطالب :

اردو ، وجه تسمیه، اردو بازار ، وجه تسمیهٔ ریخته ،معنی ریخته ، اصطلاح ریخته ، ریخته اصطلاح موسیقی ، ریخته در هندی ،ریخته به معنی کلام منظوم ،اقسام ریخته ، ریخته به معنی اردو ، نام دیگر اردو :زبان‌های دهلوی، گوجری ، دکنی ، زبان هندوستان ،هندی و هندوی ، آغاز اردو ، اردو از برج «بهاشا» بیرون آمد. روابط پنجاب ودهلی ، بیان جهانگردان عرب ، اثر هندی بر فارسی ،عصر غزنوی ، لاهور مرکز مسلمانی ، مسعود رازی ، ابو الفرج رونی ، شیخ اسماعیل ، ابوریحان بیرونی ، ترجمهٔ زبان هندی به فارسی ، حکیم سنائی ، عثمان مختاری ، مسعود سعد سلمان لاهوری ، خلج ، افغان ،سوداگر مولتانی ، اهمیت پنجاب ، ملک تغلق غازی ، اردو در دکن ، بهلول لودهی ، اسلام در پنجاب ،مشاهیر پنجاب ، پنجابی و لهندا ، مولفان ونویسندگان پنجاب ، پنجابی و اردو، اثر پنجابی بر اردوی قدیم ، برج بهاشا ، مسلمانان و زبان‌های هندی ، پرتهی راج راسا،امیر خسرو(متوفی ۷۲۵ هـ ق)، خالق باری ، شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ، شاه کبیر یا کبیرداس ، شیخ بهاءالدین باجن (متوفی ۹۱۲ هـ ق)، قطبن (شاعر بهاشه)، شیخ عبدالقدوس گنگوهی (متوفی ۹۴۵ هـ ق) ، شاه علی محمد جیوگابم دهنی گجراتی ، شیخ خوب محمد چشتی ، احمد دکنی ، شیخ عثمان ، شیخ بهاء الدین برناوی خاتم التارکین ، مولانا محمد افضل جهنجانوی یا پانی پتی ، محبوب عالم عرف شیخ جیون ، میر جعفر زتلی ، سید اتل نارنولی ، گواهی کهنگی اردو از واژه های زبان فارسی ، ادات الفضلاء از قاضی بدر الدین دهلوی (تألیف در ۸۲۲ هـ ق)، زفان گویا از ملا رشید (پدر ابراهیم برادر جدجامع شرف نامهٔ احمد منیری)، قنیته الطالبین ، از قاضی شه ابن باب ، شرف نامهٔاحمد منیری (۸۶۴ و ۸۷۹ هـ ق) از : ابراهیم قوام فاروقی ، مؤید الفضلاء (سال ۹۲۵ هـ ق) اردو در پنجاب ، شیخ فرید الدین گنج شکر (متوفی ۶۶۴ هـ ق)، شیخ عثمان ، شیخ جنید، منشی ولی رام ، مولانا عبدی ، ناصر علی سرهندی ، شیخ ابو الفرج محمد فاضل الدین بتالوی (متوفی ۱۱۵۱ هـ ق) ، شیخ محمد نور ، موسی (شاعر) ، حضرت غلام قادر شاه (متوفی ۱۱۷۶ هـ ق) ،

شیخ نصیر الحق ، شاه مراد، محمد جان ، میان احمد ، محمد (شاعر)، بده سنگهه، خفیه بیگم ، میر صابر ، رحمن (شاعر) ، نعمت الله (شاعر) ،نامدار خان دت (دت یک شعبه از برهمن ها)، محمد غوث بتالوی ، دل محمد دلشاد پسروری ، وارث شاه ، خوشدل ، فدوی لاهوری ، حضرت مراد شاه ، پیرسکندر شاه امداد (متوفی ۱۲۱۴ ه ق) ، رام کشن ، فقیر الله ، رحمت شاه ، عبدالرحمن خلدی ، غلام قادر جلال پوریه (جلال تخلص) .

نثر نویسی (اردو):

پوتهی سلوتری کی ، هزار مسائل (نوشته در ۱۲۸۸ هق / ۱۹۳۰ بکرمی / ۱۸۷۴م).

قاضی فضل حق خان استاددانشکدهٔ دولتی لاهور سه پیوست بر «پنجاب میں اردو = اردو در پنجاب» نگاشته است و اضافات و تصحیحات خود را در پایان کتاب به دست داده ، بدین شرح:

پیوست اول :

رحمن ، شاه مراد ، نعمت الله پارسا ، فدوی لاهوری ، شیخ ابو الفرج محمد فاضل الدین بتالوی (متوفی ۱۱۵۱ ه ق) ، حضرت غلام شاه قادر (متوفی ۱۱۷۶ ه ق) ، شیخ نصیر الحق نصیرا ، امامی ، ناظمی ، حیات، علیم ، مشتاق ، جلالا ، شیخ محمد حاجی ، امام بخش قادری ، پروانه ، علی ، کامی ، تضمین بر اولین غزل حافظ شیرازی ، ملمع ریخته ، ملمع لا ادری ، جان محمد ، دانا کنجاهی و ملمع ریخته ، محمد علی سیر میرک ، مخمس ، اشرف (غزل) ، غزل دوازده معصوم ، غلامی (غزل گو ، جانی (مناجات)، هاشم (غزل)، خلدی (عبدالرحمن) ، احمد یار (مرالی والا) ، میرنتهو شاه لاهوری حکیم،ریخته رام سنگهه (غزل)، عالم گجراتی (ملمع)، مقبل (ریخته)، طالب (غزل)، شیخ احمد (غزل).

پیوست دوم :« اردو در پنجاب »، از قاضی فضل حق :

مستزاد اشرف از اشرف نوشاهی ، غزل ریخته ، غزل های عرفانی .

پیوست سوم : از قاضی فضل حق:

اردو در دربار مغولان (پیوست مقاله مرحوم شیرانی در مجلهٔ خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۳۱م).

*****

دکتر سید علیرضا نقوی
مرکز تحقیقات فارسی

«مجموعهٔ نغز»
نمونهٔ شیوه تصحیح و تحقیق علمی شیرانی

بقول دکتر سید عبدالله : «استاد بزرگوار مرحوم و مغفور پروفسور حافظ محمود شیرانی از جمله فضلای کباری بود که هر سطر نگارشات وی را می‌توان مستند و معتبر قرار داد و چنین هم شده است. نگارشات وی درباره شاهکارهای ادبیات فارسی و اردو و مسائل بغرنج آن بوده و او با تحقیقات و جدیتهای همه جانبه عقده های آن را گشوده و عقاید نادرستی را اصلاح نموده که از صدها سال پیش ظلمت بی اطلاعی بر آن حاکم بود. اگرچه بعضی علما به رد نظرات او مبادرت نموده اند اما حقیقت امر این است که هیچکس نتوانسته است نظرات (علمی) اورا رد کند.» [1]

جمله کارهای علمی و تحقیقی او در عرض مدت مختصری از آغاز استخدام او (به عنوان استاد اردو) در دانشکده اسلامیه لاهور (۱۹۲۲م) تا پایان خدمت او در دانشکده خاورشناسی لاهور (۱۹۴۰م) صورت گرفته است. قبل از این بعلت اتفاقاتی ، وی فرصت کار نگارش را نداشته ، چون بیشتر اوقات ، او در انگلستان بوده و به عنوان مبصر وبازرس نوادر و اشیاء قدیم با شرکت معروف انتشارات به نام لوزاک همکاری داشت. [2]

شیرانی در کار تحقیق خود بعلاوه بر شواهد خارجی ، روش شهادت داخلی را بکار برده ، واین روش با موفقیت بسیار همراه بود. وی اشتباه

---

۱. مقدمه دکتر سید عبدالله (به اردو) بر«مقالات حافظ محمود شیرانی» ، ج ۱ ، مرتبه محمود شیرانی، چاپ مجلس ترقی ادب لاهور ، چاپ اول ، ژانویه ۱۹۶۶م، ص ۳.
۲. همان ، ص ۱۳.

انتساب نادرست بعضی کتابها را رفع ساخته است مانند دیوان حسن ، دیوان معین ، پرتھی راج راسا و خالق باری که بجای نویسندگان اصلی خود به دیگران نسبت داده شده بودند. پروفسور شیرانی موجب شد آن نویسندگان اصلی، تألیفات گم گشته خود را بازیابند. این بازیافت گم گشته زمینهٔ خاص تحقیق پروفسور شیرانی بود و در این زمینه منفرد ویکتا بودن او مسلم شده است.[۱]

پروفسور شیرانی علاقه فراوانی نسبت به ادبیات فارسی شبه قاره داشت. وی آرزو داشت خلاهای بزرگی که در تاریخ این ادبیات وجود دارد، پر گردد. وی در مورد تاریخ ادبیات شبه قاره که شمس العلماء پروفسور عبدالغنی ترتیب داده اصلاً مطمئن نبود و دایره نگارشات پروفسور براون و علامه شبلی چنان وسیع بود که اجمال در آن ناگزیر بود. بنابر این وی اکثر اوقات می‌فرمود که علت عدم توجه ایرانیان نسبت به ادبیات فارسی شبه قاره رامی توان‌فهمید، اما خود اهل شبه قاره این گنج (میراث خود) رانگه نداشته‌اند. در این راه جستجو و کشف ادب پاره ها مشکل بزرگی وجود داشت . استاد شیرانی هر کجا در تلاش و جستجوی نسخه های خطی و چاپی می‌رفت، مخصوصاً در نظر داشت کتاب تازه ای از ادبیات فارسی شبه قاره را پیدا کند. در نتیجه همین تلاشها ، مثنوی عروة الوثقی شهابی و بحر الفضائل و اخلاق ظهیری وغیره وارد کتابخانه او شدند. وی بعضی کتابها را گرد آورد که نسخه‌های آن‌در کتابخانه های دیگر موجود است، اما چیزی که وی در مدنظر خود داشت تکمیل هرچه بیشتر گنج ادبیات شبه قاره بود. در ضمن ادبیات شبه قاره مقاله اودرباره منیر لاهوری قابل ذکر است.[۲]

نقدهای شیرانی که اصولاً باید آن را تحقیق تاریخی خواند ، علاوه بر ادبیات فارسی ،به ادبیات اردو هم مربوط بود. بهترین نمونه آن «پنجاب میں اردو» (اردو در پنجـاب) و تـصحیح تـذکره عـلمی «مـجموعه نـغز» است. «مجموعه نغز» یکی از قدیمترین تذکره های فارسی درباره شعرای اردو است که حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله متخلص به قاسم تألیف آن را در ۱۲۲۱ ه /

۱.همان ، ص ۴ -۵ .

۲. همان ، ص ۵.

۱۸۰۶م با تمام رسانید. این تذکره را دانشگاه پنجاب لاهور در ۱۹۳۳م در دو جلد چاپ و منتشر نمّود. جلد اول با آفتاب ، شاه عالم بادشاه، آغاز وبا عطاء، عطاء الله ، تمام می‌شود. جلد دوم با تکمله و فهرست اسما و غلط نامه ، و با عظیم ، عظیم بیگ ، شروع و با یوسف ، میر یوسف علی، با تمام می رسد . و تکلمه با آزاد آغاز و بایکرو تمام می شود.این تذکره دارای شرح حال و اشعار منتخب ۶۹۳ شاعر است به ترتیب الفبا از لحاظ تخلص شاعر که مؤلف در ذیل هر شاعر اکثر مختصراً بزبان فارسی او را معرفی کرده و سپس اشعار منتخب اردو که آنوقت آن را «ریخته » می گفتند. آورده است . و مجموعاً دارای ۸۵۶ صفحه می‌باشد.

از مطالعه دقیق «مجموعه نغز» می توان پی برد که مؤلف آن ، شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را نسبتاً مفصل آورده است: آبرو، آرزو، آشفته عظیم الدین ، اثر ، الم ، امیر نواب امین الدوله ، انیس ، انشاء ، برکت ، بسمل مولوی محمدی ، بقا ، بیدار، بیان ، تابان ،تعشق ، تمنا ، اسحق ، جرأت، حجام، حسن میر غلام حسن ، حسرت ، حفیظ ، حکیم ، حیدر میر حیدر علیخان ، خسرو ، رنگین ، سعادت یار خان ، زاربرهان الدین خان ، سرور اعظم الدوله ، سکندر ، سلیمان ، سوز ، سید میر غالب علیخان ، شفیق ، شگفته ، طپش ، ظفر، عاشق مهدی علیخان ، عظیم شاه محمد عظیم ، علی شاه ناصر ، غالب بهادر بیگ خان ، فغان ،قائم قایم الدین ، قاصر ، قدرت الله شاه قدرت الله ،کمترین پیر خان ، مجرم شیخ رحمت الله ، محب ، مصحفی ، منیر میر آفتاب علی ، منشی ، منعم مولوی سرّ الله ، نامی میر حسام الدین حیدر، نثار میان محمد امان ، نصیر شاه نصیر الدین ، نظام نواب غازی الدین خان بهادر ، نیاز میان نیاز احمد ، هادی میر جواد علیخان.

تنها شرح حال شعرای زیر را نسبتاً مفصل آورده است : آرام ، الم ، نواب محمد یار خان ، بیدل عبدالقادر بخاری ، جهمن لال ، حسینی ، عطا ، فراقی ، منت (از تکمله) سرور میر فیض علی ، صبر مرزا غلام حسن.

تنها اشعار شعرای زیر را نسبتاً مفصل آورده است: آصف ، احسان ، اسد، انور ،ایمان ، حزین، حقیر ، شائق ، محمد هاشم ، شکیبا ، قربان میر

محمدی ، گرفتار ، کلیم ، محبت میر بهادر علی ، مسرت ، ممنون ، میر نظام الدین ، نظیر شیخ ولی محمد اکبر آبادی .

رویهمرفته شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را از همه بیشتر آورده است. ظاهراً این اشعار را خودش از دیوانهای این شعرا انتخاب نموده است : انشاء ، جرأت ، حاتم ، درد خواجه میر ، سودا ، عشق میر عزت الله ، عظیم مرزا عظیم بیگ ، فراق ثناء الله خان ، قاسم (مؤلف) ، میر محمد تقی ، ولی محمد ولی ، هدایت ، یقین .

قبل از این تذکره، « نکات الشعرا» و تذکره علی حسینی گردیزی در ۱۱۶۵ ق / ۱۷۵۲م، «مخزن نکات» در ۱۱۶۸ ق / ۱۷۵۵م،«چمنستان شعرا» در ۱۱۷۵ ق / ۱۷۶۲م ، تذکره میر حسن در بین سالهای ۱۱۸۸ ق / ۱۷۷۴ و ۱۱۹۲ ق / ۱۷۷۸م ، تذکره شورش در ۱۱۹۳ق / ۱۷۷۹م ، « گلزار ابراهیم » در ۹۶-۱۱۹۵ق / ۱۷۸۱م،تذکره مصحفی در۱۲۰۸ق/۱۷۹۴م ، « گلشن هند » در ۱۲۱۵ق/۱۸۰۰م و تذکره عشقی در همان حوالی به همین سبک تألیف شدند.

«مجموعه نغز » نسبت به همهٔ این تذکره ها از لحاظ حجم مبسوط تر وضخیم تر است . اما دو تذکره از این تذکره جامع تر می باشد . یکی «عیار الشعرا» تألیف خوب چند متخلص به ذکا در ۱۲۰۸ق / ۱۷۹۴ یا ۱۲۱۳ق / ۱۷۹۸م آغاز شد و پس از سی سال در ۱۲۴۷ق / ۱۸۳۲م با تمام رسید، و دارای شرح حال و اشعار منتخب هزار و پانصد شاعر اردو در هزار صفحه می‌باشد. تذکره دیگر «عمدهٔ منتخبه» است که اعظم الدوله متخلص به سرور در ۱۲۱۶ق / ۱۸۰۱م تألیف و شرح حال و اشعار منتخب هزار و دویست شاعر را آورده است.

استاد شیرانی می نویسد که اشپرنگر که همه این تذکره های نامبرده را داشت ، می گوید که محتویات «مجموعه نغز» مبنی بر تذکره سرور و خود آن تذکره یک « مرتبهٔ اصلاح یافته » عیار الشعرا است. اما وی درباره «عیار الشعرا» عقیده چندان موافقی ندارد و می گوید که مؤلف آن غیر از تکرار مطالب ، همه نوع رطب و یابس و مواد غیر تنقیدی راگرد آورده است و حتی بعضی کسانی راکه شاعر نبودند ، شاعر ذکر کرده است .این دو تذکره در دسترس ما نبوده ،

لذا ما نمی توانیم دراین باره قضاوت کنیم . مؤلف «مجموعه نغز» شرح حال و اشعار منتخب ذکا و سرور را در این تذکره آورده اما هیچ اشاره ای درباره اینکه وی در تألیف تذکره خود از تذکره های آنها استفاده کرده ، نیاورده است.

به عقیده استاد شیرانی تذکره «مجموعه نغز» حتماً دارای مطالب زیادی می باشد که نتیجه تحقیق و تلاش خود مؤلف آن است. چون خود اشپرنگر که تذکره های شفیق و میر حسن را داشت ، در موقع تهیه فهرست «ریخته گویان» (شعرای زبان اردو) بااین التزام که ذکر هر شاعر از مآخذ اصلی آمده باشد و نه از جای دیگر نقل شده باشد ، «مجموعه نغز» را در مورد سیصد و بیست شاعر مأخذ خود قرار داده است که صریحاًنشان می دهد که این تذکره بسیاری از اطلاعات اصیل را داراست . همچنین دتاسی در تاریخ شعرای اردو به کثرت این کتاب را منبع خود قرار داده است. گذشته از اینها، باوجودیکه مولانامحمد حسین آزاد در تذکره «آب حیات» همه جا به مآخذ خود اشاره نکرده ، اما با اطمینان کامل می توان گفت که قسمت اعظم مطالب آن تذکره از این کتاب اخذ شده است.

استاد شیرانی اضافه می کند که «مجموعه نغز» با اینکه تذکره شعرای زبان اردو است ، طبق معمول آن دوره قسمت اطلاعات درباره شعرا و نقد بر شعر آنها را به زبان فارسی و به نثر ساده دارد که به ندرت به نثر مرجز و مقفیٰ آمیخته شده است. این تذکره دارای شرح حال مختصر و اشعار منتخب شعرای زمان محمد شاه (س ۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ق / ۱۷۱۹ - ۱۷۴۸م) تا پایان دوره شاه عالم دوم (س ۱۱۷۳ - ۱۲۲۰ ق / ۱۷۵۹ - ۱۸۰۶م) می باشد. مؤلف با شعرای دوره سوم و چهارم شخصاً وقوف داشته ، خودش تا چهل سال باغ سخن را آبیاری کرده ، در مجالس شعر خوانی شرکت کرده و در مواقع سخن گستری و سخن سنجی حضور داشته است. بنابراین فرصت خوبی برای بررسی و سنجش محاسن و اخلاق و قابلیت و استعداد و جوهر کلام آنها را داشته است.

در موقع ذکر اسم استادان سخن فقره ای هم قافیه تخلص آنها را آورده است ، مانند : استاد اکثری از سخن سنجان عالم شیخ ظهور الدین حاتم ،

سخن سنج هنر گستر مرزا جان جان مظهر، سرآمد شعرای فصاحت آما مرزا محمد رفیع سودا ، سخن سنج بی نظیر محمد تقی میر، مملکت سخن سازی را یکه تازمرد خواجه میر درد ، شاعر فصاحت افروز محمد میر سوز، استاد صاحب درایت هدایت الله خان هدایت .

از شعرای بلند پایه ومعروف اشعار مفصل تر آورده است اما برای ذکر احوال چندان همت نگماشته است . تاریخ ولادت و وفات شعرا را هم نیاورده،اما از بعضی اشاراتی که در ضمن احوال آنها آورده ، می توان به زمان آنها به حتم پی برد.

پروفسور شیرانی علیرغم اوضاع وخیم سیاسی آن زمان به کثرت رواج شعر و سخن درمیان مردم اشاره کرده ، اظهار تعجب می کند و می گوید که چطور در آن دور فتنه وآشوب که فرزندان این سرزمین در تلاش معاش دربدر و خاک بسر پریشان حال می گشتند ذکور و اناث ، عامی و خواص ، سلاطین و عمال ، امراء وعلما و مردم هر طبقه و پیشه غرق ذوق و شوق شعر گویی بودند و این تنها به مسلمانان محصور نبود، بلکه بین هندوان و حتی به فرنگی نژادان نیز سرایت کرده بود، چنانکه از اسامی پیشه ورانی که در این تذکره آمده می توان حدس زد،مانند: محمد امان نثار معمار ، حسین بخش بخشی پارچه فروش ، خواجه هینگا شیدا علاقه بند ، میر صادق علی صادق فیلبان ، سنبهو ناتهه عزیز مهاجن (صرّاف)، میر لطیف علی لطیف دلاّل جواهرات ، بدرالدین مفتون بزّاز، یکرنگ سنار (زرگر)، محمد هاشم شائق خیّاط.

همچنین این تذکره نشان می دهد که در آن دوره همه نوع شاعر وجود داشت . از جمله شعرای ثقه و جدّی، رند و اوباش ، هزّال وفحش گو ، و حتی بعضی از آنها تخلص های عجیبی را اختیار کرده بودند ، مانند: اوباش ، عیاش و کافر !!

بعلاوه این تذکره می رساند که احمد نگر ، فرخ آباد ، رامپور ، لکهنو، عظیم آباد (پتنه) ، مرشد آباد (بنگال) ، حیدرآباد (دکن) وغیره مراکز بزرگ شعر وسخن بودند . اما درمیان آنها دهلی بزرگترین مرکز شعرا بود . محافل شعر و سخن به کثرت برپا می شد و در این محافل مردم از هر عقیده و مذهب

شرکت می جستند و از ضیافت ها و مهمانی ها استفاده می کردند و حتی برای شعرای هندو نیز انواع شیرینی را تعارف می کردند . این مجالس را «مشاعره» (محفل شعر خوانی) و گاهی «مراخته» (محفل شعر ریخته خوانی) می‌خواندند.

استاد شیرانی در« دیباچه مرتّب» تصریح نموده است که نسخه خطی مجموعه نغز که در تصحیح و چاپ این کتاب اساس وی قرار گرفته ، به مجموعه کتب مولانا محمد حسین آزاد تعلق داشته که اکنون جزو کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور می‌باشد و آزاد در چندین موارد حواشی مفیدی را اضافه نموده است. این نسخه از روی قرائنی نسخه اصلی مؤلف است و باوجود اینکه خاتمه ندارد تا تاریخ کتابت و نام کاتب و مؤلف را معلوم دارد ، اما از بعضی علائم و نشانات واضح می‌گردد که این نسخه اصلی مؤلف است. چون در بعضی موارد عباراتی قلم زده و بعضی جمله ها و فقرات خط زده و بجای آن جملات و فقرات تازه‌ای نوشته شده است. در متن در بعضی موارد . جا را خالی گذاشته وگاهی بعضی اشعار را خط زده است . در بسیاری موارد بعضی شعرا بویژه کسانی که مؤلف از احوال آنان وقوف کاملی نداشت، از اصل متن کتاب خارج و به «تکمله» منتقل شده که شاهد و دلیل آنست که این تغییر به دست خود مؤلف صورت گرفته است. این نسخه در حال بسیار تباه و کرم خورده بود. بعلاوه کار تصحیح آن بعلت بعضی ویژگیهای دیگر آن بسیار پر زحمت و مشکل بود. مثلاً این نسخه اکثراً نقطه نداشت و به علت کرم خوردگی بعضی کلمات و عبارات ازبین رفته بود. باوجود تلاش بسیار نسخه‌ای دیگر در هند بدست نیامد. بالاخر نسخه شماره ۳۱۲۳ از کتابخانه دیوان هند بطور مستعار بدست . ید اما متأسفانه چون کاتب آن آدم بیسوادی بود، آن نسخه غلطهای فاحشی داشت. بنابر این مصحح در مواردی که کلمات یا عباراتی از نسخه اصلی از بین رفته بود ، از نسخه دیوان هند در داخل دو قلاب [ ] آورده ، و در جاهائی که علیرغم مراجعه به نسخه دیوان هند هم این مشکل حل نشد ، تصحیح قیاسی را بکار برده و آن کلمات یاعبارات را در داخل دو هلال ( ) آورده است که البته در موارد بسیار محدود ونادری صورت

گرفته است. بعلاوه در دو مورد چند بیت شعر که با مذاق و آداب عهد حاضر منافات داشت از متن خارج کرده است . غیر از این دو مورد ، به اصل نسخه دست نزده و حتی املای نسخه را (که گاهی عجیب و غریب به نظر می آید) نیز حفظ کرده ، تا مختصات املا و انشای مؤلف که از علمای زمان خود بوده ، همراه با تلفظی که در آن دوره معمول ومتداول بود ، معلوم و روشن گردد. متأسفانه در موقع کتابت ، کاتب از خود املای قدیم و جدید را بهم خلط می‌کرده وبنابر این باوجود احتیاط بلیغ نمی‌توان ادعا کرد که این نسخهٔ چاپ شده کاملاً مطابق «رسم الخط » نسخهٔ اصلی آن می باشد. همچنین مصحح در موقع نوشتن فرق یای مجهول ومعروف و کاف فارسی و عربی تسهیل کار خوانندگان را مراعات نموده و در بعضی موارد الف ممدوه وهمزه را هم از خود اضافه کرده که در اصل نسخه نبوده است. مصحح بعضی ویژگیهای دیگر املائی نسخه اصلی را هم در صفحات «کب» تا «کو» در ذیل دیباچهٔ مرتّب بیان کرده است و آنجا اضافه کرده است که در نسخه اصلی بعضی تصرفات غیر قابل قبول وقابل اعتراض بوده است مانند نسق بجای نسخ ، مها با بجای محابا ، ذیبا بجای زیبا ، زخیره بجای ذخیره ، مهاوره بجای محاوره ، ذیب بجای زیب ، وغیره (که ظاهراً اشتباه کاتب است و مصحح آنرا در متن چاپ شده آن را تصحیح نموده است).

همچنین استاد شیرانی در موقع تهیه احوال زندگانی مؤلف «مجموعه نغز» غیر از مراجعه به تذکره ها ،از اشاراتی که در داخل متن این تذکره آمده و بعضی گوشه های زندگی مؤلف را روشن می سازد ، استفاده کرده است. اما اضافه نموده است که مؤلف احوال خودش وخانواده خود را اصلاً ذکر نکرده است.

خلاصه «مجموعه نغز» نمونه کامل روش کار تصحیح وتحقیق استاد شیرانی است که الگوایست ایده آلی برای کسانی که می خواهند بکار تصحیح متون ادبی و تاریخی وتحقیق در زمینه تاریخ و ادبیات بپردازند.

*****

دکتر سیدعلیرضا نقوی
مرکز تحقیقات فارسی

نقد تحقیقی بر «پرتهی راج راسا»

پرتهی راج راسا، بعد از «تنقید شعر العجم» بهترین نمونه نقد تحقیقی پروفسور محمود خان شیرانی می باشد. اینجا بطور موجز تحقیقات شیرانی را ارائه می دهیم.

پرتهی راج راسا از آن قبیل کتابهای مجعول است که بعلت بعض اوصاف مفروضه گوناگونی تا مدت درازی مورد ستایش وتحسین وآفرین قرار داشت و درمیان عوام الناس بقدری مقبول بوده که مداحان آن این کتاب را از یک صحیفه آسمانی کمتر محسوب نمی کردند. گروهی از این مردم عاشق قدامتش بوده، و بعضی آن رابخاطر محاسن شعری آن و بعضی دیگر بعلت مطالب تاریخی، آن را به عنوان مأخذ مهم تاریخی به شمار می آورده اند. کتابهای مجعول واساطیری درمیان همه اقوام وجود داشته، اما هیچکدام از آنها اعتباری که نصیب پرتهی راج راسا شده،نداشته است. این کتاب تا مدت زیادی گروهی از نسّابان ومورخان و زبانشناسان را به دام فریب خود انداخته و نه تنها عوام الناس بلکه حتی خواص هم جزو گرفتاران سحر و جادوی این کتاب بوده اند. هندوان که آن را بوجود آوردند طبعاً همواره آن را به عنوان سند تاریخی می پرستیدند. از یک قرن پیش اهل غرب هم در حلقه ارادتمندان این کتاب در آمدند وموجب توسعه و گسترش شهرت و اعتبار آن می‌شده اند. اما جای تعجب و تأسف است که حتی مسلمانان هم (از جمله دانشورانی امثال ابوالفضل علامی)، که هدف واقعی وموضوع اصلی این کتاب هستند، بعلت عدم اطلاع کامل از محتویات این کتاب ناآگاهانه در زمره معتقدان آن در آمده اند.

درباره سراینده این کتاب منظوم گفته می شود که وی چند بردائی

شاعری معاصر پرتهی راج بوده و بنابر این درمیان کتابهای بومی آن دارای مقام اقدم کتب می باشد. از لحاظ تاریخی آن را برای انساب اکثر خانواده های راجپوت از راجپوتانه به عنوان یک مأخذ بسیار قدیم حساب می کنند و حتی والیان اودی پور ، جودهپور ، جی پور ، بوندی و سروهی بنابر گفته های نویسنده این کتاب زمان حیات و ممات اسلاف خود را تعیین می کنند. موضوع اصلی این کتاب شرح حال زندگی و جنگهای پرتهی راج ، والی اجمیر و دهلی با سلطان شهاب الدین می باشد اما بسیاری از والیان و راجگان دیگر نیز معاون و شریک پرتهی راج در این جنگهای مفروضه بودند. بنابر این پرتهی راج راسا به عنوان مأخذ مهم و سرچشمه روایات و وقائع تاریخ اسلاف راجگان راجپوت قرار می گیرد.

همچنین بسیاری از نویسندگان غربی و مؤرخان قرن گذشته این کتاب را مأخذ اصیل تاریخ هندوان ، بویژه راجپوتها قرار داده اند. تاد این کتاب را اساس «تاریخ راجستان» خود ساخته ، و گروز، بیمز وهرنلی آن را از لحاظ زبانشناسی مأخذ مهمی محسوب داشته ، و گر برسن درمیان مأخذ ادبیات بومی هند ، مدحت سرای محاسن شعری این کتاب می باشد. انجمن آسیایی بنگال نظر به اهمیت گوناگون این کتاب چاپ آنرا آغاز نمود و به انتشار یک سوم آن موفق گردید.

متأسفانه خود مسلمانان هند هم که هدف اصلی نویسنده این کتاب بودند،با کمال بی اطلاعی از مطالب این کتاب در افزایش اعتبار آن دست کمی از دیگران نداشتند ، و حتی مولانا محمد حسین آزاد در تألیف کتاب «قصص هند» و سایر کتابهای درسی بعضی مطالب را ازین کتاب نقل کرده و انتشار داده ، و در موضوع تاریخ زبان اردو آن را به عنوان قدیم ترین مأخذ و دستاویز پذیرفته است.

تا سال ۱۸۸۶م این کتاب کاملاً معتبر و مستند بوده ، و اهل غرب ترجمه داستانهای آن را به کثرت در مجله های علمی خود منتشر می کرده اند ، حتیٰ بیمز دستور صرف ونحو آن را هم انتشار داد. اما در همان سال کویراج شیامل داس جی یک مقاله تحقیقی و علمی نوشته و در مجله انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسانید و انقلاب عظیمی در تاریخ مطالعه پرتهی راج راسا برپا نمود

ودر این مقاله باین نتیجه رسیدکه این کتاب یک کتاب مجعولی است و اینکه آن را در میانه قرن هفدهمّ میلادی تألیف نموده اند. طبعاً این مقاله مورد انتقاد سختی از طرف معتقدانش قرار گرفت و موهن لال و شنو لال پندیا در مجله‌ای جداگانه بزبان هندی طبع چاپخانه مدیکال هال بنارس به سال ۱۸۸۷م در رد مقاله کویراج در آمد که رئوس مطالب آن در بعضی مطبوعات دیگر هم منعکس شد. در سال ۱۸۹۳ م دکتر بیولر طی نامه ای به نام دبیر انجمن آسیائی بنگال بر اساس مطالب کتابی تازه کشف شده در کشمیر به زبان سانسکریت به نام «پرتهی راج وجی» از اصالت کتاب پرتهی راج راسا صریحاً انکار نمود و پیشنهاد کرد طبع ونشر بقیه آن کتاب را متوقف سازند.

اما از طرف دیگر ، آقای سیام سندر داس ، دبیر انجمن تبلیغ ناگری (ناگری پرچارنی سبها) در گزارش سالیانه درباره « تلاش نسخه های خطی هندی»(بابت ۱۹۰۰م) تبصره ای بظاهر مدلل و پر از معلومات در حمایت پرتهی راج راسا نوشت که جان تازه ای را در کالبد حامیان غربی این کتاب دمید. رد پای آن در مقاله وینسنت اسمت در تاریخ هندوستان ، چاپ شده در مجله انجمن آسیایی بنگلا (بابت ۱۹۰۶م) به نظر می آید.

ولی این مبارزه تحقیقی اینجا تمام نشد. در سال ۱۹۲۸م معاون ناظر موزه راجپوتانه اجمیر طی مقاله ای که در مجله انجمن سلطنتی آسیایی شعبه بمبئی (جلد سوم) به سبک عالمانه‌تواریخ مذکوره در کتاب پرتهی راج راسا را باطل قرار داد. در همان سال در مجله تبلیغ ناگری (ناگری پرچاری پاتریکا)، جلد نهم ، پاندیت رام چند ، مقاله دیگری در انتقاد راسا چاپ کرد که اکثر مطالب آن به جنبه زبان راسا مربوط بود. در همان مجله مقاله ای مفصل دیگر از رای بهادر پاندیت گوری شنکر اوجها منتشر شد که مطالب راسا را از هر حیث ابطال ورد نمود و تارو پود وجود این کتاب مجعول را به کلی پریشان ساخت.

تا آن موقع کسانی که در این مسابقه تحقیقی شرکت کردند اکثر شان از گروه علمای سانسکریت بودند و به همین علت کمتر اعتنایی به تاریخ اسلامی داشتند. تنهاکویراج البته از تاریخ اسلامی کمک گرفت و اکثر تاریخهای مذکور در کتاب راسا را باطل قرار داد. بقیه شرکت کنندگان هیچ

سروکاری به این موضوع نداشتند، بلکه بسیاری از مرتّبین راسا، در نتیجه اعتماد به بیانات صاحب راسا، مؤرخان مسلمان را هدف ملامت قرار داده ، پرسیدند که چرا آنها از این جنبه های تاریک زندگانی سلطان شهاب الدین صرف نظر کردند. بنابر این شیرانی هم وارد میدان شده ، از تک تک وقایع زندگانی سلطان شهاب الدین را ، که در کتاب راسا بعلت تعصب دینی و ملی هندوان بکلی غلط و برخلاف حقیقت تفسیر شده است، مورد بررسی و تحقیق دقیقی قرار داد.

تحقیقی که استاد شیرانی در مورد راسا بعمل آورده از سه لحاظ دارای اهمیت می باشد. یکی از لحاظ وقایع درست زندگانی سلطان شهاب الدین ، دومی برای رفع اشتباه محققان زبان اردو که این کتاب را قدیمی ترین دستاویز زبان اردو حساب کرده اندوسوم اینکه بعضی گوشه های محتویات این کتاب که تا آن موقع در تاریکی مانده باید روشن گردد و به اطلاع عموم رسیده شود ، چون گروه اردو دانان تا قبل از این کار تحقیقی از محتویات و مطالب راسا بی خبر مانده بودند.

ما اینجا بیشتر جنبه تاریخی کار تحقیقی استاد را مورد توجه قرار داده، به شرح آن می پردازیم و دو جنبه دیگر را برای فرصت دیگر بلکه برای محققان زبان اردو وا می گذاریم.

ظاهراً این کتاب را نویسندهٔ آن تنها بخاطر جلب منفعت از راجائی از ناحیه راجپوتانه هند جعل کرده، اما متأسفانه بسیاری از علمای تاریخ وزبانشناسی را در دام تزویر خود انداخته، و آنها را کاملاً گمراه کرده،بطوری که نظیر آن در تاریخ ادب پیدا نیست. این کتاب هم مثل داستان امیر حمزه می‌باشد که دور کارهای افسانه ای عم رسول اکرم (ص) می چرخد و غیر از اسم قهرمان آن داستان هیچ واقعه‌ای تاریخی ندارد. این کتاب هم غیر از نامهای تهی راج و سلطان معز الدین محمد بن سام ملقب به شهاب الدین که شخصیتهای تاریخی هستند و در شهر تراین دوبار با هم جنگیدند که در اولی شهاب الدین شکست خورد و در دیگری پیروز شد، و حریف او پرتهی راج در آن کشته شد ، دیگر هیچ حقیقتی ندارد، و سراینده آن رشته شصت و نه داستان دروغین را از خود بافته است ، حتی اکثر افراد این داستان هم غیر

حقیقی وافسانه ای هستند ، و چون وی از زمان حقیقی پرتهی راج هم خبر نداشت و او را نود سال قدیم تر از تاریخ او فرض کرده است ؛ بنابر این در مورد سالهایی که در این داستان آورده ، دچار همان اشتباه شده است.

استاد شیرانی این کتاب را سه قسمت کرده است : اول خلاصه مطالب و بعض داستانهای راسا را آورده است تا خوانندگان از موضوع آن وقوف مختصری پیدا کنند. در قسمت دوم این مطالب را یکی یکی حلاجی کرده و بر محک تاریخ وزبان آنها را مورد سنجش قرار داده و با ذکر اصل وقایع تاریخی آنها را رد نموده است.در قسمت سوم وی خلاصه آرا و عقاید فضلای غرب و هندو راآورده است.مااینجاتنهابه اشاره‌به‌تبصره ودلائل تاریخی اکتفا می‌کنیم.

راسا سلطان معز الدین محمد (ملقب به شهاب الدین) غوری را به بیست و پنج نام مختلف یاد کرده است که همه آنها شکل های مغلوط «سلطان شهاب الدین غوری » است. « غوری » را به تلفظ هندی «گوری» آورده ، و درباره وجه تسمیه آن یک داستانی از خودساخته است که پدر جلال الدین (که در ذکر نام اصلی وی که سلطان بهاء الدین سام بود اشتباه کرده است)، در حرم خود پانصد زن داشت و از ترس اینکه مبادا فرزندی بدنیا بیاید و پدر خود را به قتل برساند ، همینکه یکی از این زنها حامله می شد، وی را بقتل می‌رسانید تا اینکه یکی از آنها پس از آبستن شدن از قصر شاهی فرار کرده، خود را در گورستانی مخفی کرد ، و شهاب الدین «گوری» در یک گوری بدنیا آمد ، و بهمین مناسبت او را «گوری» می خواندند!!

همچنین اسم مادر سلطان را «بی بی فتح» ذکر کرده ، در صورتی که در حقیقت او را به مناسبت وطن خود «ملکه کیدانی » می خواندند چون او دختر والی کیدان بود. اسامی امرا و وزرای سلطان را هم بطوری آورده است ک هیچ نسبتی به واقعیت و اسامی معمول آن عصر را ندارد . استاد شیرانی بحث مفصلی درباره آن آورده ، و به این نتیجه رسیده که اسامی و مناصب مذکور در راسا هیچ ربطی به زمان سلطان نداشته ، بلکه بیشتر به زمان بابریان تعلق دارد، چنانکه در حدود سی اسم آن در «شاهجهان نامه » عبدالحمید لاهوری آمده وبه شکل مغلوطی در راسا بکار رفته است . در بعضی موارد بعضی اسماء را مشّدد آورده است ، مانند: سلّیم ،کمّال وعمّاد و همچنین شکل بعضی اسامی

دیگر رابکلی مسخ کرده است ، مانند : سکت بجای شوکت ، اساکلی بجای عیسی قلی ، خان وهرم بجای بیرم خان (که نام یکی از امرای معروف زمان اکبر شاه بود).

بعلاوه اسم وزیر سلطان را تتار خان آورده است ، در صورتی که او سه وزیر بنام ضیاء الملک درمشانی و مؤید الملک محمد عبدالله سجزی وشمس الملک عبدالجبارکیدانی داشت و بس،بعضی از اقوام راکه در زمان بابریان در هندبودند جزوافواج سلطان گفته‌است‌که‌بازنمونه‌دیگراز اشتباه بزرگ اوست.

طبق قول مؤلف راسا شهاب الدین در بیست جنگ از دست پرتهی راج شکست خورد و چهارده بار اسیر شد و در بیست ویکمین جنگ پیروز شد. از روی تاریخ ، سلطـان در ۵۷۱ ه بـه هندوستـان حـمله کـرد ، و ملتـان را از «ملاحده» گرفت. در ۵۸۶ ه باپرتهی راج در شهر ترائن جنگ کرد و شکست خورد ، اما سال بعددر همان شهر باز باپرتهی راج جنگ کرد و پیروز شـد. پرتهی راج در میدان جنگ کشته شد.

در حقیقت سراینده راسا یک نفر هندوی متعصبی به نظر می آید که در اثر جنون مذهبی و انتقام جوئی از سلاطینی که از کشورهای مسلمان نشین به‌سرزمین هند حمله کرده ، آن را جزو سلطنت خود در آوردند ، افسانه‌های بسیار مبالغه آمیزی برای اطفاء و نشاندن آتش انتقام، می خواهد قهرمان خود را به عنوان نمونۀ شجاعت و مردانگی مثالی هندوان ارائه داده ، حریف او را بیست بار هزیمت خورده ، و برای بیست و یکمین بار بادل ناخواسته فاتح نشان می دهد. اما قبل از این پیروزی ، او را دچار همه نوع ذلت و خواری از دست سالارهای ادنی لشکر قهرمان خود ، و چهـارده بـار اسـیر گشـته بـا پرداخت زرکثیر فدیه او را آزاد می کند.گاه بطور فدیه پانزده هزار باز ، وگاهی ۳۰زنجیر فیل و پانصد راس اسب ، و دفعه دیگر دوازده زنجیر فیل و یک هزار باز ، و دیگر بار هفت زنجیر فیل و پنجاه راس اسب ، و بار دیگر صد باز و دو لک روپیه ، و در نتیجه جنگ دیگر نه هزار راس اسب و مروارید کثیر ، و بار دیگر فیل معروف خود به نام «سنگارهار» و سه هزار راس اسب نذر پرتهی راج می کند.

در پایان جنگ دیگر سلطان اسیر برای رهای خود بجای فدیه سه بار به

حریف خود سلام می کند و قول می دهد که دیگر هیچوقت علیه هندوان شمشیر نکشد ، و موقع دیگر سه بار سر خود را پیش پرتهی راج خم می کند و پرتهی راج به او می گوید : شهاب الدین تو والی کشوری هستی اما بسیار پست وبی حیاهستی . چندین بار اسیر گشته ، آزاد می شوی وباز حمله آور می‌شوی . راسا در یک مورد بیان می کند که شهاب الدین در یک جنگ از دست یکی از سرداران پرتهی راج هزیمت خورده ، اسیر می گردد. او را پیش پرتهی راج به دهلی می برند و آنجا وی شمشیر مخصوص خود و دو اسب را نذر پرتهی راج می کند و روی قرآن قسم می خورد که دیگر به هندوستان روی نمی‌آورد و اینکه اگر بار دیگر از روی رود اتک گذشت، او را دیگر مسلمان نخوانند. اما هر بار شهاب الدین مرتکب خلف وعده می شود !!

بخاطر اعتلای مقام قهرمان خود و تداوم عظمت او ، سراینده راسا در پایان داستان ، پس از اسیری پرتهی راج ، سلطان شهاب الدین را با تیرکمان پرتهی راج‌به قتل می رساند ، و سپس قهرمان او هم خود را می کشد.

همچنین راسا دربیان تعداد لشکر شهاب الدین راه اغراق پیموده است. مثلاً در یک جنگ در مقابل پرتهی راج دو لک نفر ، و در جنگ دیگر سه لک نفر و سه هزار فیل ، و در جنگ دیگر هشتاد لک نفر و هشت هزار فیل جزو لشکر او قرار می‌گیرد اما علی الرغم این فوج کثیر هر بار بیچاره شکست خورده رسوایی و خواری نصیب وی می گردد.

بعلاوه دربیان حدود سلطنت سلطان هم راسا بسیار اشتباه کرده است مثلاً غیر از ایران و افغانستان و پنجاب ،کشمیر و کیلاس (یعنی ناحیه کوهستان هیمالیا) را هم جزو قلمرو شهاب الدین بیان کرده است ، در صورتی که در زمان سلطان کشمیر زیر سلطه راجای هندو بوده ، و کیلاس هم جزو سلطنت وی نبوده است.همچنین در موارد دیگر بیان راسا می رساند که حدود قلمرو سلطان نه فقط محدود به قاره آسیا بوده ، بلکه تا اروپا و افریقا رسیده بود ، چون اقوامی که بقول رسا جزو افواج سلطان بوده ، ازان نواحی تعلق داشتند مانند فرنگی و رومی وغیره.

همچنین استاد شیرانی به بعضی کلمات اشاره نموده است که در کتاب راسا بکار رفته ولی بطور حتم در زمان سلطان شهاب الدین متداول نبوده و به زمان خیلی بعدی تعلق دارد مانند بخشی ، شاگرد پیشه ، عرضداشت ، داک چوکی ، پچی کاری ، اننّاس وغیره.

بعلاوه فرامینی که در راسا آمده از روی تاریخ و زبان درست نیست. استاد شیرانی بسیاری ازین فرامین راکه در راسا آمده ، مورد بحث قرار داده ، و ثابت کرده است که آنها از لحاظ تاریخ و زبان صحیح نیست.

در پایان استاد شیرانی عقاید و آرای بعضی دانشوران غرب و هندو را درباره پرتهی راج راسا آورده است ، و هر کدام از آنها را مورد بررسی و حلاجی قرار داده ، آنچه در تائید بیانات و مطالب راسا گفته شده رد کرده، وحقیقت حال را بیان کرده ، و به این نتیجه رسیده است که این کتاب مجعولی است که یک کسی از هندوان متعصب افراطی بخاطر اهانت و رسوائی سلاطین امثال سلطان شهاب الدین که فرمانرویان هندوی سرزمین هند را شکست داده و به سلطنت آنها خاتمه دادند ، و حدود نواحی مملوکه آنها را جزو قلمرو خود قرار دادند ، یک سلسله افسانه ها و وقائع غیر تاریخی و من در آوردی را برای جلب توجه و ارضای خاطر بعضی راجا یا راجاهای هندو و راجپوت هند با تاروپود بیانات اغراق آمیزی ساخته، موجب فریب و گمراهی محققان و مورخان و زبانشناسان واقع گشته است و اظهارات او اصلاً به حقیقت و واقعیت مقرون نیست بلکه باید صریحاً بکلی باطل و بی اساس و واهی و مضحک قلمداد گردد.

این مقال را با این اقتباسی از مقاله اردو از مرحوم دکتر سید عبدالله به عنوان «نوادر کتابخانه شیرانی» چاپ شده در مجله «اردو » شماره ژوئیه ۱۹۴۶م (ص ۱۰۰) بپایان می رسانیم:

«پروفسور شیرانی ناقد و مورخ بزرگ دوره ما بود . وی برای صحت و صداقت وقائع جان می داد ، و نمی توانست در این مورد هیچ اشتباه یا بیان نادرستی را نادیده بگیرد. جستجوی حق و راستی ایمان او بود که بخاطر آن وی از لغزشهای شخصیت های بزرگ هم صرفنظر نمی کرد. وی اشتباهات بزرگ تاریخ و ادب را اصلاح نمود و طلسم چنین نظریات پخته را شکست که ریشه های آن در دنیای علم بطور یک حقیقت ثابته راسخ و محکم شده بود... وی تنها به روایت اعتماد نمی کرد، بلکه درایت را هم بکار می برد... اگرچه کارهای تعمیری و اصلاحی او کم نیست، اما نظر به بسیاری از نظرات و عقاید غیر صحیح ادب و تاریخ که وی به شدت آنها را کوبید ، اگر او را «(محمود) بت شکن »خوانیم بیجا نخواهد بود».

*****

دکتر محمد صدیق شبلی[1]
اسلام آباد

نقد شیرانی بر شعر العجم شبلی نعمانی

تنقید شعر العجم (نقدی بر شعر العجم) تالیفی است که محقق ممتاز شبه قاره حافظ محمود خان شیرانی (۱۹۴۶م) دربارهٔ شعر العجم نوشته است ولی قبل ازینکه این کتاب را مورد بحث قرار دهیم معرفی خود شعر العجم هم لازم است . شعر العجم در مسیر تکامل و نقد شعر فارسی یکی از ارزنده ترین آثار است که نویسنده بنام شبه قاره علامه شبلی (۱۹۱۴م) آن را بزبان اردو نوشته است. این تالیف شامل پنج مجلد بقرار زیر است :

مجلد اول	از آغاز تا نظامی
مجلد دوم	از کمال اسمعیل تا جامی
مجلد سوم	از فغانی تا ابوطالب کلیم
مجلد چهارم	نقد و تحلیل شعر فارسی مخصوصاً شاهنامه
مجلد پنجم	نقد و تحلیل شعر فارسی مخصوصاً انواع شعر فارسی

این مجلدات بزبان فارسی هم ترجمه شده‌اند. مؤلف در تهیهٔ این کتاب از تذکره های معروف و کتب تاریخ استفاده کرده است. شبلی خودش شاعر بود و به فارسی شعر می گفت . نظر انتقادی او دربارهٔ شعر و شعرا حاکی از

۱. استاد و سرپرست بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری.

ذوق بلند ادبی اوست. شعرالعجم قبولیت بی سابقه یافت ؛ مخصوصاً مورخین ادبیات ازاین کتاب ستایش کردند. ادوراد براون آراء شبلی درباره شاعران فارسی را باکمال احترام در تاریخ ادبیات خود درج کرده است. او شعرالعجم را در ردیف کتب نفیس و عالی می شمارد (۱) . یکی از مستشرقین بزرگ آلمانی درباره شبلی نعمانی چنان نوشته است:(۲)

«باید اعتراف کرد که از میان نویسندگان هند شبلی تنها نویسنده ای است که تالیفات او بطور کلی روی مبانی علمی قرار گرفته ، و بروش عصرحاضر اروپا نگارش یافته است.»

علامه شبلی در زمانی نویسندگی آغاز کرد که وضع مسلمانان در شبه‌قاره پاک و هند خیلی وخیم بود. آنها حکومت خود را از دست داده بودند و زیر سلطهٔ استعمار بریتانیا زندگانی زار و زبونی داشتند. چنانکه معهود است ، فرهنگ محکومان اولین نشانه استعمار می شود - آنها از اسلام و مسلمانان استخفاف می کردند - این روش استعمارگران مسلمانان را دل شکسته کرد وبعضی ها در گوشهٔ انزوا رفتند ولی برخی از آنها برای حفظ شعائر اسلامی و دفاع از اسلام و فرهنگ اسلامی همت گماردند؛ علامه شبلی هم یکی از آن مدافعین بود. او مسلمانان هزیمت دیده را با گذشته درخشان آنها می‌پیوست . وی در مولفات خود ، پیشینه پر عظمت مسلمانان را جلوه‌گر می‌ساخت. این یکنوع معالجه روانی بود که شبلی برای آن کوشش می‌کرد. او در شعبه های مختلف زندگی کارهای نمایان آنها را نشان می‌داد. شبلی شعر را هم از کمالات فرهنگی مسلمانان محسوب می کرد. شعرالعجم در اصل داستان کمالات آنها است. شبلی اگرچه به شعر عربی هم علاقمند بود ولی در حق شعر فارسی اعتقاد وی بمراتب بیشتر بود و شعر فارسی را بحد مبالغه دوست می‌داشت و می گفت شعر سایرجهان یک طرف ، شعر فارسی یک طرف، یعنی شعر همه جهان بخوبی شعر فارسی نمی رسد.(۳)

حافظ محمود خان شیرانی که نقدی بر شعر العجم شبلی نوشته است، محقق بلند پایه ای بود و در تحقیق خیلی دقیق و مبتکر بود. بر ادبیات فارسی

و تاریخ آن تسلط کامل و بر دواوین اکثر شعرای فارسی نظر عمیقی داشت. در مطالعه شاهنامه و احوال فردوسی خیلی زحمت کشید. درباره شرح احوال انوری ، عطار و نظامی گنجوی تفحص بسیار نمود. برای ترتیب وقایع زندگانی انوری ، احوال بیست ودو ممدوح انوری را از کتب مختلف جمع آوری کرد.

محمود شیرانی خوبیهای شعرالعجم را قبول داشته است. این کتاب بنظرش بدون استثنا از بهترین تألیف های تاریخ شعر فارسی بود، ولی او حاضر نبود از اشتباهات تاریخی و تسامحات تحقیقی شعرالعجم صرفنظر کند. وی در مجلهٔ سه ماهی اردو یکسری مقالات انتقادی درباره شعر العجم نوشت. این سلسله مقالات از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ پنج سال ادامه یافت، بعداً این مقالات بصورت کتابی به اسم تنقید شعر العجم منتشر شد . شیرانی فقط نقاط ضعف شبلی را نشان نداده است، بلکه در بعضی موارد با اطلاعات بیشتری کوتاهیهای شبلی را جبران هم کرده است.

متأسفانه شیرانی نقد شعرالعجم را به پایان نرسانیده است. مجلد اول و جزوی از جلد دوم شعر العجم تا کمال اسمعیل را مورد بررسی قرار داده بود که ازین تالیف دست کشید (۵) . نقد شعر العجم در دانشگاه پنجاب شامل برنامه درس فوق لیسانس بود ولی اولیای امور برنامه آموزشی دانشگاه «نقد» را از برنامه خارج کردند. این امر شیرانی را خیلی ناراحت کرد و او این سلسله را منقطع نمود ؛ ممکن است این یکی از وجوه ترک نوشتن نقد باشد. با اینکه کاوش شیرانی یک نمونهٔ عالی پژوهش در تاریخ ادبیات فارسی بود ولی مورد قبول مردم قرار نگرفت ، نخست به این دلیل که خود نقد این قدر جالب نمی‌باشد که مردم از مطالعه آن لذت ببرند و دیگر اینکه شکست سحر نویسنده‌ای مثل شبلی هم آسان نبود - شیرانی شعرالعجم را اگرچه تمام نکرد ولی بازهم خیلی مفصل نوشته است. این کتاب ناتمام هم مشتمل بر بیش از ۷۵۰ صفحه است.

احاطهٔ همهٔ محتویات این کتاب از حوصلهٔ این مقال خارج است. ما فقط اینجا دو مثال می آوریم ، یکی نقد شیرانی بر شرح احوال رودکی است و دیگر دربارهٔ انتساب مظهر العجایب به عطار است. این دو مثال دارای خصوصیات عمده تحقیق شیرانی می باشد.

شبلی شرح احوال رودکی را در مجلد اول شعر العجم مفصلاً نوشته است و نقد شیرانی از بیان شبلی مفصلتر است (۶) . شبلی اسم رودکی را محمد یا جعفر نوشته است و شیرانی از انساب السمعانی اسم شاعر را اینطور نقل کرده است : استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن ابن آدم سمرقندی.

شبلی رودکی را به دهکده رودک منسوب کرده است و موقعیت رودک را در نخشب قلمداد نموده است. شیرانی به پیروی سمعانی رودک را ناحیه‌ای در سمرقند می داند . شبلی عقیده دارد که رودکی کورمادر زاد بود ولی شیرانی این را قبول ندارد. شیرانی قول منینی در شرح یمینی (۷) را معتبر شمرده است و منینی بر سند شارح نجاتی نوشته است که در آخر عمر میل در چشم رودکی گردانیدند و او را کور کردند . شیرانی درباره کور بودن رودکی شعرهای ابوزراعه المعمری الجرجانی و فردوسی طوسی را آورده است.

شبلی اظهار داشته است که رودکی کلیله و دمنه را بفرمایش نصر بن احمد سامانی نظم کرد و چهل هزار درم به صله گرفت و در تایید خود، این شعر عنصری را نقل کرده است.

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش　　عطا گرفت به نظم کلیله در کشور

شیرانی بر گفته شبلی دو اعتراض دارد ، یکی اینکه رودکی کلیله و دمنه را بفرمایش نصر بن احمد سامانی ننوشت بلکه محرک آن ابوالفضل بلعمی وزیر نصر بن احمد بود و برای اثبات دعوای خود اشعار زیر فردوسی را آورده است.

کلیله بتازی شد از پهلوی　　بدینسان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر　　بدانگه که شد در جهان شاه نصر

گرانمایه بوالفضل دستور اوی | که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی و دری | بگفتند و کوتاه شد داوری
همی خواستی آشکار و نهان | کز و یادگاری بود در جهان
گزارنده را پیش بنشاندند | همه نامه بر رودکی خواندند
به پیوست گویا پراگنده را | بسفت این چنین در آگنده را

اعتراض دوم شیرانی بر شبلی این است که بیت مزبور در تذکره ها و در شعر العجم درست نقل نشده است ؛ در دیوان عنصری آن بیت این طور است:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش | بیافته است بتوزیع ازین در و آن در

بنظر شیرانی ازین بیت بر می آید که رودکی چهل هزار درم بصلهٔ نظم کلیله و دمنه دریافت نکرده است . شیرانی از بیت زیر ارزقی هم استشهاد کرده است:

حدیث میر خراسان و قصهٔ توزیع | بگفت رودکی از روی فخر در اشعار

این بیت می رساند که ارزقی قصیدهٔ عنصری و «قصهٔ توزیع» را در خاطر داشت. بنابراین حکایت چهل هزار درم گرفتن رودکی در صله نظم کلیله و دمنه از حقیقت دور است.

شبلی تعداد ابیات رودکی را برمبنای بیت زیر رشیدی سمرقندی صد هزار بیت قرار داده است :

شعر او را برشمردم سیزده ره صد هزار | هم فزون تر آید ارچونانکه بایدبشمری

شیرانی می گوید از مصرع دوم بر می آید که عده ابیات رودکی بیشتر از صد هزار است.

شبلی ابیات زیر رابعنوان نمونه‌ای از غزلهای رودکی انتخاب کرده‌است:

مشوش است دلم از کرشمهٔ سلمی | چنانکه خاطر مجنون ز طره لیلی
چون گل شکر دهیم درد دل شود تسکین | چون ترش روی شوی وارهانی از صفری
ببرده نرگس تو آب جادوی بابل | کشاده غنچهٔ تو باب معجز عیسی

شیرانی می گوید این زبان و سبک شعر به رودکی علاقه ای ندارد. زبان خیلی شسته و هموار است . کثرت تراکیب آن هم اضافت تشبیهی در زمان

رودکی متعسر بود. ممکن است این اشعار در تذکره ها به رودکی منسوب باشد ولی قضاوت صحت انتساب هم مسئولیت نویسنده است. شیرانی صریحاً نشان داده است که گویندهٔ این اشعار قطران تبریزی (۴۶۵ ه) است و اینها تشبیب قصیده ای است که قطران تبریزی در مدح امیر ابو نصر محلانی گفته است.

شبلی را عقیده برآنست که رودکی اولین بار تشبیب و گریز و مدح و دعا را بعنوان شرایط قصیده الزامی کرد و شعرا همیشه پیروی از این شرایط کرده‌اند. شیرانی این دعوای شبلی را قبول ندارد و می گوید که قصیده کاملی از رودکی در دست نیست، دراین صورت چطور ادعا می توان کرد که رودکی این شرائط را تعیین و از آنها رعایت کرده است. پس اثبات این دعوی محال است.

شبلی وفات رودکی را در ۳۰۴ ه نوشته است. شیرانی با این سال وفات رودکی موافقت نمی کند. برای اینکه امیر نصر در هشت سالگی در ۳۰۱ تخت نشین شد. اگر رودکی بعد از سه سال در ۳۰۴ ه فوت کرده باشد پس او چطور بدربار او رسید، شهرتی بسزا بدست آورد، مدح گویی کرد و چهار سال در هرات به اتفاق امیر بسر برد. سمعانی وفات رودکی را در ۳۲۹ ه نوشته است و بنظر شیرانی همین سال وفات رودکی بصحت قرین است.

شیرانی نکات مهمی را که شبلی درباره رودکی نوشته مورد بررسی قرار داده است. بعلاوه دربارهٔابوالفضل بلعمی، ابو نصر محلان، ابو منصور وهسودان، قطران تبریزی و وضع عروض در زمان رودکی اطلاعات مفیدی بهم رسانیده است. اینجا باید تذکر داد که شیرانی این اطلاعات را در سال ۱۹۲۲ داشته است.

شبلی مثنوی مظهر العجائب را یکی از مولفات شیخ فریدالدین عطار نیشابوری محسوب داشته است. دانشمند شهیر میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی هم براین رای است؛ ولی شیرانی انتساب مظهر العجائب به عطار را اشتباه آمیز می داند. (۸) دراین باره او مقاله مفصلی نوشته است که ضخامت

آن بیش از پنجاه صفحه است. خلاصهٔ دلائل شیرانی بقرار زیر است :

۱ - زبان مثنوی مظهرِ العجائب با زبان و سبک عطار اصلاً قابلِ مقایسه نیست اشعار این مثنوی بحدی پست و سست و کیک است که آنها را به هیچ وجه به عطار منسوب نمی توان کرد.

میرزا محمد قزوینی این معایب را نتیجهٔ انحطاط نمی پذیرد . مگر اینکه شاعر دچار اختلال ذهنی شده باشد و دربارهٔ عطار چنین شهادتی موجود نیست. پس انتساب مظهر العجائب به عطار درست نیست.

۲ - این مثنوی اشتباهات تاریخی هم زیاد دارد. شاعر در حکایتی شیخ نوری معاصر جنید بغدادی (م ۲۹۴ / ۲۹۵) را معاصر عطار نیشابوری قرار داده است.

۳ - عقاید مذهبی شاعر که دراین مثنوی بیان شده است با عقایدفرید الدین عطار خیلی تفاوت دارد. از مصنفات عطار برمی آید که او سنی مذهب بود ولی شاعر مظهر العجایب عقاید اهل تسنن را مورد تضحیک قرار می دهد.

۴ - در مظهرالعجایب کلمهٔ تومان بکار رفته است . این کلمه با تاتاری وارد ایران شد و باگذشت زمان در زبان فارسی راه یافت. در زمان عطار کلمهٔ تومان اینقدر رواج پیدا نکرده بود.

۵ - شیخ عطاردر مصنفات واقعی خود از انوری و خاقانی ذکر می کند، ولی با نظامی آشنایی ندارد ؛ در مظهر العجایب ذکر نظامی هم آمده است.

۶ -عطار در تالیفات خود مدعی هیچگونه کشف والهام نیست ولی شاعر مظهر العجایب تعلی ها می کنند و طامات می بافد.

۷ - شاعرمظهر العجایب طبع صوفیانه ندارد او به تعصب فرقه‌ای گرفتار است. عطار ازین نوع فرقه پرستی ها دور بود.

ازین دو مثال بر می آید که شیرانی در تحقیق چه زحمت ها کشیده است. او هیچ وقت برماخذی قناعت نمی کرد. او تاریخ و تذکره و دیوان خود شاعر و دواوین شعرای معاصر و حتی شروح را هم بدقت مطالعه می کرد. در فهرست منابع شیرانی اعلامی بچشم می خورد که در جاهای دیگر بندرت

دیده می شود مثلاً او دربارهٔ کوربودن رودکی از بیان منینی در شرح یمنی استناد کرده است. شیرانی در تحلیل وقایع تاریخ هم قدرت فوق العاده‌ای داشت. او درباره صحت متن خیلی محتاط بود، بر تاریخ سیاسی تسلط کامل داشت، حتی با تاریخ خانواده های سلطنتی غیر معروف هم آشنایی کامل داشت. الحق او محقق جامع الشرایط بود.

پی نویس ها

۱ - ادوارد براون ، تاریخ ادبیات ایران ، جلد سوم ، علی اصغر حکمت (از سعدی تا جامی) ، تهران : ۱۳۲۹ ، ص ۳۶۴.

۲ - سیدمحمد تقی فخر داعی گیلانی ، شعر العجم ، جلد اول ، ابن سینا، تهران: ۱۳۳۵ ، ص ط (مقدمه مترجم).

۳ - ایضاً ص : ۳.

۴ - مظهر محمود خان شیرانی ، حافظ محمود شیرانی ، جلد اول مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۴۲۸ (اردو).

۵ - ایضاً ص : ۴۲۹

۶ - ایضاً ، جلد پنجم ، ص ۱۶ - ۵۲.

۷ - احمد علی منینی، شرح یمینی ، قاهره : ۱۲۸۶ ، ص ۵۲.

۸ - شیرانی ، مقالات حافظ محمودشیرانی، جلد پنجم ، مظهر العجایب ، ص ۵۲۷-۵۷۵.

*****

استاد مظهر محمودشیرانی [1]
پاکستان

تونک: وطن استاد محمود شیرانی

در بین مراکز فرهنگی اسلامی شبه قاره هند ، این افتخار برای لاهور است که بعد از تسلط هزار ساله مسلمانان توسط انگلیسی ها بعنوان ملجاء و ماوی ارزش های فرهنگی مسلمانان محسوب شده و به فضل خدا هم اکنون نیز مرکزیت خود را حفظ کرده است.

خوشا لاهور و وضع بی مثالش! خداوندا نگهدار از زوالش [2]

در عناصر فرهنگی اسلامی - عربی و ایرانی ، عنصر هندی نیز در این شهر اضافه شده و بدینگونه برهمن زادگان «رمز آشنای روم و تبریز» گردیده‌اند[3]. اوج سنن هزار ساله علمی و فرهنگی این شهر را از این می‌توان حدس زد که این سلسله از ذات با برکت سید علی هجویری آغاز شد و به علامه اقبال خاتمه یافت. چون مسلمانان از این شهر به نقاط مختلف هند جلوتر رفتند، همزمان با فتوحات آنها سنن و ارزشهای فرهنگی اسلامی نیز در طول و عرض شبه قاره پخش شدند و مراکز کوچک و بزرگ علوم و فنون اسلامی در تمام هند بوجود آمدند . بعد از دویست سال دهلی جایگزین لاهور و پایتخت مملکت مسلمانان هند گردید. اما رابطه وتماس این مملکت با سر چشمه های فرهنگی ایران و آسیای مرکزی بوسیله همین شهر لاهور صورت می‌گرفت.

---

۱. نوه دکتر حافظ محمود شیرانی.

۲.با تغییر اندکی در شعر زیبای حافظ شیرازی :

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش خداوندا نگهدار از زوالش

۳. اشاره به این بیت شعر اقبال :

مرابنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی برهمن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است

بعد از انقراض سلطنت مسلمانان در هند، کمپانی انگلیسی کم کم سلطه خود را توسعه داد ، در جنگ پلاسی ۱۷۵۷م نواب سراج الدوله حاکم بنگاله شهید شد و در میدان جنگ میران پور در سال ۱۷۷۴م، حافظ رحمت خان و در سال ۱۷۹۹م در شهر سرینگاپتم ، تیپو سلطان جام شهادت نوشیدند . بعد از شهادت این سه تن دیگر کسی نبود علیه تسلط انگلیسی ها ایستادگی کند و طبق قرار داد اکتبر ۱۸۰۰م نظام حاکم دکن تحت نفوذ کمپانی انگلیسی در آمد. نواب اوده علی الرغم دوستی با انگلیسی ها در سال ۱۸۰۱م استقلال محدود خود را از دست داد تا اینکه در سال ۱۸۰۳ شاه عالم آخرین تاجدار تیموریان هند حاکمیت کمپانی را پذیرفت. اما مسلمانان هند نومید نبودند و برای بازیافت قدرت سیاسی خود تلاشهای شخصی و اجتماعی می‌کردند. مهمترین تلاش اجتماعی به صورت نهضت جهاد شکل منظمی به خود می‌گرفت که نظریه آن برشالوده آراء وافکار شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نهاده شده بود و جنبه عملی آن توسط سید احمد شهید هدایت می شد . نمونه برجسته جهد شخصی در این مورد شخص نواب امیر خان بود. نیاکان امیر خان از ناحیه سرحدی به نام بونیر مهاجرت کردند و در ناحیه روهیلکهند در قصبه سنبهل در بخش مراد آباد سکنی گزیدند . محمد حیات خان پدر امیر خان در جنگ میران پور کتره شرکت کرد ، و بعد از شهادت حافظ رحمت خان گوشه انزوا گرفت. دشمنی با انگلیسی ها در سرشت امیر خان بود. وی دراوائل جوانی برای بخت آزمایی خود ترک وطن و خانه نموده ، ابتدا در خدمت حکومت های نیم مستقلی درآمد و سپس با فراهم آوردن افرادی به گرد خویش ، قدرت بدست آورده از خود شجاعت و دلیری بخرج داده و با سپاه اندک لشکرهای بزرگی را شکست داد. در سال ۱۸۰۸م با شهامت کامل در مقابل قشون مشترک کمپانی انگلیسی ، پیشوای مرهته ها و نظام دکن مقاومت کرد.

امیر خان از راجه و مهاراجه ها جزیه ، عشر و خراج می‌گرفت و زمانی غیر از لشکر پیاده ، یک صدهزار سوار و توپخانه سنگین نیز داشت. او در

زحمت‌کشی ، پخش و عطا و علو عزائم نمونه عالی بنیانگذاران سلطنت‌های قرون وسطی بود.

برای آشناشدن باهنرهای جنگ عملی سید احمد شهید هم سالها در لشکر امیر خان بود و در اواخر سال ۱۸۱۶م به خدمت شاه عبدالعزیز به دهلی برگشت . در نوامبر سال ۱۸۱۷م قرارداد آشتی بین انگلیسی ها و نواب امیر خان امضاء گردید و ریاست تونگ بوجود آمد و این قصبه مرکز راجپوتانه کنار رودخانه بناس بعنوان پایتخت ریاست (یعنی ناحیه نیم مستقلی) برگزیده شد. این در زمانی بود که بیشتر مناطق پنجاب، کشمیر و سرحد در تصرف رنجیت سنگه بود و خورشید تشخص اسلامی لاهور در کسوف بود. باتأسیس ریاست تونک در قرن نوزدهم میلادی به تعداد مراکز تمدن اسلامی، یعنی دهلی ، لکهنو ، حیدرآباد، رامپور، بهوپال وغیره ، یک مرکز جدیدی اضافه شد.

نواب امیر خان خودش با سواد نبود اما به تربیت دانشمندان شدیداً علاقه مند بود، وی ولیعهد خود صاحبزاده محمد وزیر خان را جهت کسب علم در خدمت شاه عبدالعزیز فرستاده بود و چون شاه تیموری هند عالمگیر دوم باجناق نواب امیر خان و شوهر خاله وزیر خان بود ، بنابراین وزیر خان در زمان تحصیل بیشتر اوقات در قلعه لال اقامت گزید.

در سال ۱۸۲۶م هنگامی که سید احمد شهید برای جهاد به طرف سرحد حرکت کرد، ابتدا همراه با قافله خود به تونک آمد و نواب امیر خان از وی استقبال کرد و باتفاق و لیعهد خود صاحبزاده وزیر خان به دست وی بیعت کرد. بعد از یک ماه اقامت در تونک سید احمد از راه سند عازم سرحد شد و تا چند سال در نواحی سرحد مشغول جهاد بود و سرانجام در همان جا به شهادت رسید. در سال ۱۸۳۴م بعد از وفات نواب امیر خان ، نواب وزیرالدوله محمد وزیر خان جانشین پدر خود گردید. زندگی محمد وزیر خان نمونه پاک دینداری بود. او صاحب علم و تألیفاتی بود . در دوران اقامتش در دهلی یک ذخیره نسخ خطی نادر را گردآوری نموده بود و آن را با

خود به تونک آورد.نواب وزیر الدوله نائب ویژه سید احمد شهید بود. او ازواج وخویشاوندان سید احمد شهید را که از مدتی در سند درمنزل پیر صاحب پگار اقامت داشتند نزد خود دعوت نمود و برای آنها یک محله جدیدی به نام قافله در تونک آباد کرد به همین مناسبت همه اخلاف سید احمد به لقب سادات قافله معروف هستند.

در سال ۱۸۵۷م افواج ریاست بظاهر یاغی شده و پنهانی به اشاره خود نواب برای کمک به بهادر شاه ظفر به دهلی رفتند. یک مسجدی که با فصیل لال قلعه (قلعه سرخ) ملحق است ازآن مجاهدین و یادگار مانده امروزهم به نام مسجد رساله تونک معروف است.

این امر جالب توجه است که همانطور که علامه اقبال باریاست های (ایالتهای نیم مستقل) مسلم بهوپال و حیدرآباد، دکن روابط محکمی داشت، غالب هم با ریاست های رامپور و تونک روابط استواری داشت. غالب در مدح نواب وزیر الدوله بزبان فارسی دو قصیده گفته بود، مطلع قصیده اول این است :

ای ذات تو جامع صفت عدل و کرم را	وی بر شرف ذات تو اجماع امم را

و مطلع قصیده دیگر بقرار زیر است :

عیداضحی بسر آغاز زمستان آمد	وقت آراستن حجره و ایوان آمد

غیر از این یک نامه منظوم ۲۶بیتی بنام نواب موصوف در کلیات غالب هست که بیت اول آن این است :

گفتم بخرد بخلوت انس	کای شمع و چراغ هفت ایوان

کمتر کسانی اطلاع دارند که قصیده اردوی حکیم مومن خان ، با مطلع زیر:

یاد ایام عشرت فانی	نه وه هم هین نه وه تن آسانی

هم در مدح نواب وزیر الدوله است.

نواب وزیر الدوله در سال ۱۸۶۴م رخت از این جهان بربست و پسرش نواب محمد علی خان جانشین وی گردید.او غیر از احساسات دینی و علاقه علمی دارای علو عزم پدر بزرگ خود بود، چنانکه وی در سال ۱۸۶۷م به

ریاست یک راجه جابر حمله کرد و در نتیجه وی را از ریاست معزول و در بنارس زندانی کرد. در دوران اقامت سی ساله در بنارس به تهیه کتب و مشاغل علمی مشغول بود و یک مجموعه نسخه های خطی عالی به یادگار گذاشت. نواب ابراهیم علی خان پسر نواب محمد علی خان تا سال ۱۹۳۰م یعنی ۶۳سال حکمرانی کرد و بعد از آن تا سال ۱۹۴۷م فرزند او نواب سعادت علی خان و یکسال نیز فرزند دیگرش نواب فاروق علی خان زمام حکومت را بدست داشتند. در ماه مه سال ۱۹۴۸م ،بعد از ۱۳۱- ۱۳۰ سال تأسیس ریاست تونک هویت اسلامی خود را از دست داد و جزو ایالت متحد راجستان هندگردید.

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

قبل ازینکه تونک ، در زمان نواب امیر خان ، پایتخت ریاست گردد، یک قصبه ای بیش نبود و از موقعی که «دارالریاست» گردید، بنیاد یک شهر جدیدی خارج از محدوده شهر قدیم نهاده شد و در جنوب آن قلعه امیر گره را بنا کردند. دیوان شمس الدین در تاریخ (فارسی) خود به نام «واقعات هفده ساله امیر و بیست ساله وزیر» (به سبک مخصوص که در هند معمول بود) می‌نویسد :

«در (سال) یک هزار و دو صد و سی و پنج (میلادی) شروع تعمیرات (بناهای) عالی و احداث باغهای فرحت بخش و مسرت آگین در قلعه امیر گره و اطراف آن و آبادی بلدهٔ نو اساس به اسم سامی خویش نامی (موسوم) بامیر گنج و مسجد جامع آن بلدهٔ اسلام آرام و کفر رنج و دیگر مساجد و مدارس آن شهر آبادانی آگنج بعمل آمد و در عرصه چهارسال باختتام رسید».(نسخه خطی صفحه ۹-۱۰)

این عمل ساختمان بناها بعداً نیز ادامه داشت. از ساختمانهای اینجا قصر زرنگار یا کاخ زرین زیبا ترین ساختمان است که با نقش ونگار طلایی بسیار زیبا آراسته شده است . راجع به جنبه اجتماعی تونک حبیب ا... خان فضائی (به اردو) می نویسد (که ترجمه فارسی آن بقرار زیر است):

اگر به محله های شهر نگاه کنیم ، بهیر، چهاونی،کالی پلتن ، قافله وغول همگی بزبان حال می گویند.

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

(واینکه) ما محل های افواجی هستیم که بهمراهی امیر الدوله آمده بودند و نشان آن قهرمانان پا شکسته ای هستیم که گردش روزگار آنها را شکسته پا اینجا نشانه است. اسلاف همان دلیران امروز هم در این محله ها آباد هستند. (دیباچه «رهنمای شکار»).

دست هائی که شمشیر را کنار گذاشتند ، اکنون قلم گرفته اند. چنانکه به تربیت و تشویق این ریاست از سراسر هند صاحبان علم وهنر در این شهر با ذوق و شوق گرد آمدند. در سال ۱۸۵۷م چون دهلی و لکهنو هر دو برباد گشتند ، منتخبان روزگار این عرائس البلاد هم در ریاست‌های مسلمان نشین پناه بردند.

بنابرگفته منشی سید احمد مرتضی « ارباب کمال دهلی و لکهنو بسبب جذابیت ارزشمندی در تونک بحدی زیاد گرد آمده بودند که دارالسلام تونک آن موقع شیراز هند بنظر می آمد» (آثار مالوه ، صفحه ۱۳۷).

حقیقت اینست که محیط تونک آنقدر جذاب بود که هرکس برای کاری در اینجا اقامت می‌گزید، در همین جا ماندگار می شد و غیر از حال اجبار آن شهر را ترک نمی‌کرد. از میان مشاهیری که با توطن خود تونک را زینت بخشیدند ، از طبقه علماء و صلحا، اسامی چند تن را (به عنوان مشتی نمونه از خرواری) اینجا می آوریم:

غازی شیخ ولی محمد پهلتی ، حافظ وجیهه الدین باغ پتی، مولوی خیرالدین شیرکوئی ، مولانا حیدر علی رامپوری ، مولانا نظام الدین مانک پوری (شاگرد شاه عبدالعزیز) ،مولانا امام الدین خان ، مولانا سید علی احمد بهاری (شاگرد شاه عبدالعزیز) ، مولانا محمد حسن خان (شاگرد مفتی صدر الدین آزرده) ، حکیم امام الدین (طبیب شاهی لال قلعه دهلی) ، مولانا حکیم میر دائم علی بهاری ، مولانا محمد سورتی ازعلمای نامدار اهل

حدیث و فاضل بزرگ قرآن و حدیث)،مولانا دوست محمد کابلی،مولانا سیف الرحمن (مهاجر کابل)، مولانا عبدالرحمن چشتی دکنی ، مولانا عبدا...خان پیشاوری ، مولانا عبیدا... ادیب دکنی.

علمای معروف ذیل با تونک روابط عمیقی داشتند :

سید احمد شهید ، مولانا احمدا.. شاه مدراسی ، مفتی محمد عوض بدایونی ، مولانا نجف علی جهجری ، شیخ محمد تهانوی ، شاه ابو سعید مجددی ، نواب صدیق حسن خان قنوجی (صاحب چندین اثر فارسی مانند تذکره «شمع انجمن »)، مولانا نصیر الدین دهلوی ، میر عبد العلی سهسوانی،مولانا فضل حق خیرآبادی ، مولانا عبدالحق خیرآبادی، میرزا غالب (از شعرای بزرگ فارسی)، مومن خان مومن ، ظهیر دهلوی ، فقیر محمد خان گویا (جد جوش ملیح آبادی)،منشی علی نظر(پدر شاعر معروف جگر مرادآبادی). بسمل خیرآبادی، مضطر خیر آبادی ، خان بهادر سید جلال الدین حیدر (پدر نویسنده برجسته سجاد حیدر یلدرم) نیز برادر یلدرم سید نصیرالدین حیدر، سید افتخار الدین از خانواده معروف دانشوران بنام « فقیران » لاهور ، ملک دین محمد از لاهور و پسرش سرهنگ مجید ملک روزنامه نگار سرشناس.

به این فهرست اسامی بیشتری می توان اضافه کرد.از هر دو فهرست نامبرده ، تعداد بیشتری از چهار نسل بزرگان علم و حکمت و مشاهیر شعر و ادب در تونک متولد شده و در آن محیط علمی و فرهنگی پرورش یافتند. از زمان تأسیس ریاست تونک تا انقراض حکومت مسلمان آن ، تنها از دو سه نسل اول ، اسامی تعدادی برگزیده اینجا ذکر می گردد.

حکیم سید برکات احمد ، شمس العلماء مفتی محمد عبدالله تونکی ، مولانا انوار الحق خسته، ملانا احمد علی سیماب ، حکیم سید سعید احمد اسعد،سید اصغر علی آبرو،**حافظ محمود شیرانی** ، مولانا محمد حسن خان، مولانا حیدر حسن خان (شیخ الحدیث ندوة العلماء لکهنو)، مولانا معین الدین اجمیری ، حکیم سید محمد احمد هاشمی ، پروفسیر محمد عمر

خان (دانشکده اسلامی لاهور)، مولانا عبد الرحمن (رئیس دانشکده دکن)، مولانا حکیم فضل الرحمن خان (طبیه کالج دهلی)، مولانا مشرف الدین یاس (جامعه ملیه دهلی)، مولوی محمد شعیب (مؤسس دانشکده محمدیه شعیب دهلی)، مولوی سید علی اصغر (دبیر الانشا)، شفاء الملک حکیم نظام الدین (اجمیری)، سید محمد تونکی (دانشگاه اسلامی علیگره)، مولانا سید طلحه، سید عمر حسنی، مولوی سید وقار احمد (مدیر مجله رسمی نظام، حیدرآباد دکن)، مفتی عرفان خان (ناظم شرع شریف)، مفتی محمد ایوب (قاضی شهر)، مفتی انوارالحق (مشاور اداره آموزش بهوپال)، اختر شیرانی (شاعر معروف و فرزند پروفسور شیرانی، کیف تونکی، بسمل سعیدی، ابو العرفان فضائی، محمد یوسف صدیقی (مدیر نظامت دهلی)، مفتی ولی حسن خان، حکیم ظهیر احمد برکاتی، حکیم نصیر الدین ندوی، قاضی محمد عمران خان، حکیم محمود احمد برکاتی وغیره

راجع به مقام علمی و ادبی هریکی از اینها حداقل یک کتاب می توان نوشت و درباره بعضی از اینها قبلاً کتابهایی نوشته شده است.

از میان مدارسی که در تونک خدمت علمی را انجام دادند مدرسه ناصریه، مدرسه فرقانیه و دار العلوم خلیلیه حکیم سید برکات احمد را می‌توان نام برد که اهمیت مخصوصی داشتند؛ به همین علت مشتاقان علم نه تنها از شبه قاره بلکه از افغانستان و آسیای میانه نیز برای کسب دانش به این مدارس می‌آمدند. این محصلین نه تنها شهریه‌ای نمی‌دادندبلکه کمک هزینه هم به آنها اعطا می شد.

در تونک کتابخانه های کثیری هم وجود داشت. اولین کتابخانه را نواب وزیر الدوله گرد آوری نمود که در ۱۹۵۴ به توصیه مولانا آزاد جهت کتابخانه ملی هند خریداری و از تونک به دهلی انتقال یافت.

دومین، اما ارزشمند ترین ذخیره را نواب محمد علی خان تهیه کرده که در سال ۱۸۹۵ بعد از وفات او از بنارس به تونک آورده شد و تا مدتی نزد پسر فرزانه او صاحبزاده عبدالرحیم خان بود. بعداً نواب سعادت علی خان

آنرا کتابخانه سعیدیه نام داد و آن را تحویل ریاست تونک داد. پس از سقوط حکومت نیم مستقل ریاست ، آثار خطی را از انتشارات جدا ساختند و اول در جلو خانه قصر نذر باغ انتقال داده وبالاخره در ۱۹۷۸م به مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی درآمد و برای آن یک ساختمان بزرگ و عالی بنا شد. رضا علی عابدی از (بی بی سی)برای این مجموعه مقاله‌ای تحت عنوان «شش هزار سنگ میل» نوشته است که در کتاب او بنام «کتابخانه» است .کم کم کتابهای زیادی به این کتابخانه اضافه شد. در حال حاضر تعداد نسخه‌های خطی آن بالغ بر ۱۱ هزار نسخه می باشد و بیش از ۱۵۰۰۰ جلد کتابهای چاپی و ۵۱۰۰۰ اسناد دیگر است. از اقصی نقاط جهان برای رفع عطش طالبان علم از این چشمه زلال آب به تونک می آیند. درمیان کتابخانه های امرای ریاست مجموعه های مختار الدوله محمود خان ، دیوان شمس الدین صاحبزاده عبدا... خان نائب الریاست ، صاحبزاده محمود خان و صاحبزاده اسحاق خان قابل ذکر است. قبل از تجزیه شبه قاره کتابخانه‌های مدارس و شخصی علماء بود که بیشتر آن ها هم اکنون وجود دارد.

می‌گویند شهرها نیز بسان آدمها دارای شخصیتی هستند، اگر از این دید به تونک نگاه کنیم این شهر دارای شخصیت دینی و علمی می باشد که شیرینی شعر و ادب به آن اضافه شده است. امتزاج زیبائی جلال و جمال در سرشت آن شهر است. معمولاً علما متهم به تکبر هستند ، ولی رفتار علمای تونک بکلی مختلف است و آنها برای خوشرفتاری و خوش رویی معروف هستند.

نکته مهم اینست که خود مؤسس ریاست و مصاحبان او به واسطه ناحیه «روهیل کند» با مناطق سرحدی بونیر،سوات ، باجور وغیره تعلق داشت ، بنابر این آداب و سنن معاشرت تونک دارای اثرات نمایانی از مناطق سرحد و افغانستان بود که بهترین مظاهر آن حریت ، مساوات و سادگی بود. در تونک همیشه چون نواب وارد محفلی میشد با صدای بلند «السلام علیکم» می گفت و حضار «علیکم السلام» می گفتند. امراء و فقراء همه بر روی فرش

می نشستند و بر یک سفره باهم غذا می خوردند و دقیقاً سر وقت نماز در مساجد نماز اداء می کردند. زندگی همه آنها ساده بود.

تأثیر آداب و سنن سرحد دربعضی از مراسم ادبی و معاشرتی تونک هم هویدا بود. از جمله اثر جالبی آن بصورت «چاربیت» ظاهر گردیده است. چار بیت شعر قدیمی پشتو است. در ایالت سرحد چار بیت پشتو و هندکو بسیار معروف است. چون این نوع شعر به ناحیه روهیل کند رسید، کم کم فارسی و اردو جای پشتو راگرفت.

این نوع شعر، صنف سخن مردانه است و محتوی چهار مصراع است و در ناحیه روهیل کند، رامپور و مراد آباد مرکز آن گردید و بعداً در بهوپال و تونک هم رائج شد. بامرور زمان چار بیت تنها شعر نماند، بلکه یک نمونه مشترک شعر، سرود و رقص گردیده بصورت مجموعه شعر و دف نوازی و رقص ختک درآمد. هر نوع موضوعی از مدح و نعت تا «واسوخت» می توان در این صنف سروده شود. در تونک غیر از چار بیت اردو، چار بیت فارسی هم امروزه می خوانند. چند سال پیش (بی‌بی سی) طی نشریات اردوبرنامه معرفی چاربیت را در نوارهای مختلف اجرا کرده بود که درمیان آن، چاربیت تونک بهترین چار بیت بود.

دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب که جشن صد و بیست و پنجمین سال تأسیس آن برگزار شده از نظر علمی و تدریس زبانهای شرقی یکی قدیم ترین مراکز علمی و فرهنگی پاکستان می باشد.

در سال ۱۸۴۹م کمپانی هند شرقی، پنجاب را به تصرف خود در آورد و در سال ۱۸۵۸م شبه قاره مستقیماً تحت تسلط تاج بریتانیا قرارگرفت. چون در سال ۱۸۶۴م دکتر لائتنر به ریاست دانشکده دولتی مأمور گردید تلاش های مداومی در جهت برپایی مرکز علوم شرقی در لاهور بعمل آمد. در سال ۱۸۶۵م انجمن پنجاب بنا نهاده شد و برای تاسیس دانشگاه خاورشناسی طرحی را تهیه کردند. در نتیجه در سال ۱۸۷۰م مدرسه خاورشناسی بوجود آمد و در سال ۱۸۷۲ آن را دانشکده خاورشناسی نامیدند. تأسیس این

دانشکده در لاهور موجب احیای میراث نیاکان شد و همراه با سنن فرهنگی اسلامی هندی آمیزش اثرات فرهنگی غربی آغاز شد و این قوام سه آتشه شد.

این امر جالبی است که سه تن از اساتید دانشکده خاورشناسی لاهور از سرزمین تونک بودند که در ضمن کارهای خدمات ، تدریس نیز انجام می داده اند. اولین آنها شمس العلما مفتی محمد عبدا... تونکی استاد و زمانی رئیس بخش عربی بود و در سال ۱۹۰۲م بادریافت لقب «شمس العلماء» حایز شد و پس از ۳۴ سال تدریس در سال ۱۹۱۷م از شغل خود باز نشسته شد.وی پس از چند سال تدریس در دارالعلوم ندوه و کلکته به بهوپال رفت و در همانجا در هفتم نوامبر سال ۱۹۲۰ به عارضه قلب فوت کرد.(تاریخ دانشکده خاورشناسی تألیف دکتر غلام حسین). بقول حکیم احمد شجاع: «مفتی محمد عبدا... تونکی عالم بزرگ فقه اسلامی بود. در نزاعهای شرعی و حقوق اسلامی فتاوی وی سند غیر قابل تردیدی به حساب می آمد. او خیلی کم حرف بود ولی هرچه از دهانش بیرون می آمد حکم برهان قاطع را داشت».

(اقامت اقبال در لاهورمجله« نقوش» بابت دسمبر ۱۹۷۷م)

علامه اقبال به آقای مفتی احترام زیادی می‌گذاشت و می گفت که «این جسم ناتوان بقدری ذخیره علم و فضل می باشد که مثل «دریا را در کوزه کردن» به آن صادق است. (چیلسی لاهور «نقوش» بابت ژانویه ۱۹۶۶).

دومین استاد ، مولوی سید طلحه حسنی بود که به «قافله سادات تونک» تعلق داشت . در سال ۱۹۱۴ استاد بخش عربی این دانشکده شد. بقول سید ابوالحسن ندوی او امام صرف ونحو بود. غیر از اشعار شعرای معروف فارسی و اردو هزارها بیت شعرای مسلم الثبوت جاهلی و اسلامی حفظ داشت و ماهرعلوم بلاغت و معانی بیان عربی بود و به اعجاز قرآن کمتر کسانی در شبه‌قاره هند دارای مطالعه عمیق و بلندی مثل او هستند.

غیر از اصول و فقه وکلام در فلسفه و منطق نیز تبحر کاملی داشت. بعد از فراغت از تحصیل فقط در ظرف ۴ ماه قرآن را حفظ کرد.

«چراغهای قدیم » مولانا سید طلحه هیچ آثاری به اندازه علمیت خود

یادگار نگذاشت. او فرهنگ عربی - انگلیسی دبلیو تی وورتابیت را به اردو ترجمه کرد که در آغاز آن یک مقدمه فاضلانه از وی است. غیر از این یک مسوده نیم تمامی از کتاب فاضلانه عربی او درباره تمدن و فرهنگ و زندگی علمی عصر صحابه موجود است که هنوز بچاپ نرسیده است. سید طلحه در سال ۱۹۴۲م دانشکده را ترک کرده به سرزمین خود یعنی تونک رفت و در سال ۱۹۴۸م از تونک به کراچی مهاجرت نمود و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰م در همانجا درگذشت.

سومین استاد دانشکده خاورشناسی **حافظ محمود شیرانی** بود که از همین دانشکده امتحان منشی فاضل فارسی را گذراند. (که شرح حال و آثارش جداگانه در همین شماره آمده است).

بقول استاد دکتر تنویر احمد علوی از لحاظ فرهنگی اسلامی در هند، تونک «آخرین ترکش خدنگ» ما بود. استاد در جشن افتتاح اداره تحقیقات عربی و فارسی تونک، قصیده‌ای به زبان فارسی در مدح تونک به عنوان «آتش کاروان» خوانده بود و طی آن بادقت تمام مظاهر سنن آن شهر را به روش هنرمندانه بررسی و تحقیق، بیان کرده بود. نظر به جذابیت محتوای آن متن آن شعر فارسی اینجا نقل می گردد.

استاد دکتر تنویر احمد علوی

آتش کاروان

[به مناسبت جشن افتتاح اداره تحقیقات عربی و فارسی، تونک (راجستان) سروده شد]

تونک آن منزل وفاکیشان	تونک آن رهگذار دل ریشان
داستانی ز رفتگان مانده	آتشی چون ز کاروان مانده
هر بهیری و بنگهی کین جاست	یادگاری ز ترک تازی هاست
بی نیاز زمام و راحله ها	چون جرس هم نورد قافله ها
تیغ داران شهید ناز این جا	غازیان را صف نماز این جا

سخن از درد و داغ ها دارد | هم بدستش چراغ ها دارد
گوهری چون بحلقهٔ گرداب | همچو شمعی به سایهٔ محراب
نقش فرد ای برجبین دارد | ید بیضا در آستین دارد

*

تونک آن شهر شیشه و سندان | تونک آن مرکز هنرمندان
چون گل لاله داغ سامانی | همچو صبحی به چاک دامانی
سازو برگ دلنگاری هست | دست گل خوردهٔ بهاری هست
حسن برگ گلی به طنازی | کان ، بریشم کند نمدسازی
ساده کارش ، به دست پرکاری | بگریبان نهفته زناری !
نقش نازی به «کامرانی ها» | حسن لطفی به «جامدانی ها»
همچو شبنم به شیشهٔ سمنی | چون نگاری بگوشهٔ چمنی
چون عروسی به جلوه سامانی | چون گل تر به پاک دامانی

*

تونک آن بزم خوش کلامانان[1] | خوش نگاهان و گل بدامانان
فکر و فن را چو مردم دیده | آگهی را عیار سنجیده
شعر و افسانه را روایت ها | نقد و تحقیق را درایت ها
به عبارت ، چنان اشاراتی | به اشارت ، چنان عباراتی
هم بصورت در دبستانی | هم به معنی دلیل و برهانی
به لطافت ، چو شیشهٔ عسلی | به صفا ، چون سفینهٔ غزلی
همچو شاخ گل از سمن زاری | عندلیبی است از چمن زاری
به خس آشیان حضر کرده | هم بدوش صبا سفر کرده

*

چار بیتی که حرف و افسونست | ضرب فرهاد و رقص مجنونست
چون مصافی به تیغ و میدانی | چون طوافی بکوی جانانی
همچو دستان سرا خوش آهنگی | پای کوبان به ضرب مه چنگی

---

۱. کذا.

نغمه خوانان بجوش و مستی ها　دف نوازان به تیز دستی ها
ساز بردوش همچو موج روان　همچو گرداب شعلهٔ پیچان
چون حریفان مست می آیند　تیغ و خنجر ، بدست می آیند
شعرها ، شکوه ها ،شکایت ها　شکرها ،لطف ها ، حکایت ها
شعله ها هچو جام می رقصند　تیغها بی نیام می رقصند

*

به «سنهری محل» چو می آئی　آن شبستان حسن و زیبائی
چون بهشتی بخواب می بینی　از رخ ماهتاب گل چینی
چون گریبان غنچه خوش رنگی　همچو سازی به حسن آهنگی
هم به ترصیع چون بدخشانی　همچو ماه مبین درخشانی
همچو شاخ گلی به تزئینی　همچو موج گهر خوش آئینی
همچو روی نگار خوش تابی　چون در آئینه عکس مهتابی
سقف و محراب زرنگار اینجا　هست افسانهٔ بهار اینجا
چه قدر نقش دل نشینی هست　همچو فردوس بر زمینی هست

*

به «جلو خانه» چون گذر داری　هم به لوح و قلم نظر داری
کان بالاخر ادارهای شده است　دیده ها را اشارهای شده است
شرر جان بخاک او زنده　داغ دل همچو ماه تابنده
حرف شیرین ز علم و فن اینجا　صد چراغی ز انجمن اینجا
همچو شهری حجسته آئینی　صد کتاب و ورق به تزئینی
صفحه ها همچو نور ایمانی　نقش ها چون حدیث و قرآنی
حکمت و شعر را خزینه درو　قدر و معیار را سفینه درو

چون سرایی ز حسن انجمنی
تا به ایران می رود سخنی

*****

ادب امروز ایران

اشاره:

انقلاب توانمند اسلامی ایران، تقریباً دو دهه غرور آفرین خود را پشت سرگذاشته است. اینک فرصت آن فرا رسیده است که نگاهی به عملکرد فرهنگی ـ هنری آن، بویژه در زمینه ادبیات، داشته باشیم.

ادبیات انقلاب باهویت اسلامی خود، به مرحله ای از بلوغ رسیده است که بتوان جلوه های برجستهٔ آن را نظاره کرد و ضعف ها و نقصان هایش را، منتقدانه بررسی نمود.

امید است که منتقدان و صاحب نظران مسلمان، آثار هنری و ادبی به جا مانده در این دو دهه را ارزیابی کنند، تا بادرک وشناخت ضعف ها ونقاط قوت، در دهه سوم، در آینده، میراث ارزشمندی به نسل نوپای فردا هدیه شود.

شایان یاد آوری است که قصه نویسی پس از انقلاب، در دهه اول آهنگ حرکت کند تری داشته، در دهه دوم شاهد رشد و شکوفائی کمی وکیفی آن بوده ایم. بی شک باید منتظر بود تا قصه نویسان نسل بعد، با اندوخته های فراوان دو دهه پیش از خود، آثاری جهانی خلق کنند.

آنچه در این بخش می آید، گزیده ای از بهترین داستانهای دهه اول انقلاب اسلامی ایران است. در شماره پیشین به معرفی یکی از این چهره های برجسته، فیروز زنوزی جلالی، پرداختیم؛ در این شماره دو چهرهٔ برجسته دیگر یعنی خانم راضیه تجار و آقای حمید گروگان را معرفی می کنیم. این دو از نویسندگان خوب و صمیمی ادبیات معاصر ایران هستند.

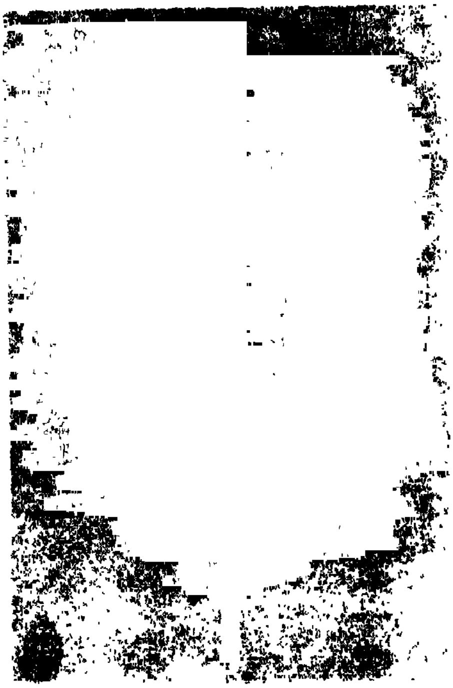
خانم راضیه تجار، در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد و با اخذ لیسانس در رشته روان شناسی به استخدام آموزش و پرورش درآمد.

وی از سالها قبل درکنار تدریس و خانه‌داری، به کار نویسندگی مشغول است. آثارش عموماً در مجلات «بانوان»،«زن روز»،«سروش» و «گاهنامه» به چاپ رسیده است.در این شماره یکی از قصه های خوب ایشان به نام «هفت بند» معرفی می‌شود.

آقای حمید گروگان متولد ۱۳۳۰ است. قبل از انقلاب مدتی معلم وکتابدار بود و پس از انقلاب در روزنامه جمهوری اسلامی، گروه کودک صدا وسیما، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، وامور تربیتی آموزش و پرورش مشغول بکار بود.

تاکنون بیش از بیست کتاب که بیشتر قصه های کودکان و نوجوانان می باشند، از او به چاپ رسیده است. در این شماره یک نمونه از آثار وی به نامه «آقا مهربان» تقدیم می گردد.

«دفتر دانش»



راضیه تجار
ایران

هفت بند

بر لبهٔ بام ایستاده ام. پیچکها فواره وار بالا آمده اندو عطری گس و رخوت آور ، از فواره های گردان به اطراف پاشیده می شود. روی پیراهنم ، دو شاه توت سرخ گلدوزی شده ، و پروانه ای که گیج و حیرت زده ، بال برهم می‌کوبد و نمی داند که از کدامین سوبرود.

کفشهایم آن پائین است. هیچکس نیست که کمک کند تا راه آمده را برگردم. تاکستان ، مثل یک سبو، مست مست ، زیر نور بهار لمیده – و من به تبلوری فکر می کنم که شاخه های نازک تاکها در خود دارند.

پله های پشت بام ،کاهگلی است.پله ها فرو ریخته اند ؛ حتی یکی – دو تا از آنها نیست (مثل کابوسی که شبهایم را سیاه می کند)؛ اما من ، با همه ترسی که از افتادن دارم ، این پله ها را آمده ام ، به این امید که غروب را ببینم ؛ غروبی که در بغل سبز بهار و روی شاخه های همیشه مست تاکستان اتفاق می‌افتد؛ شاخه هایی که از رنجی پنهانی ،در هق هقی خفیف می لرزند ...

بر لبهٔ بام ایستاده ام که می آیی.

مرد کوچه ها و جاده ها و گذرگاهها؛ با پیراهنی به رنگ خاک و کلاهی که نور خورشید از انزوا بیرونش کشیده . مثل همیشه ، جعبهٔ جادویت همراهت است. خودت به آن می گویی «چشم شوم من».

ساکت می ایستی و نگاه می کنی و من حس می کنم که زیرنگاهی که سرد است و سنگین ، مثل یک تکه سرب خم می شوم . نمی دانم چرا به خودت زحمت داده ای تا برای گفتگو بیایی.

پله هایی که شکسته اند ، پله هایی که کاهگلی اند و برای بالا آمدن به زحمتت می اندازند ، پله هایی که ترا از اوج دور می کنند و در سیمایت غروری لطمه خورده را به تصویر می کشانند ، چرا ، چرا مانع نشدند که نیایی و غرورت را به خواهشی نفروشی ؟

سیر سیرکی به ناله می خواند و اولین ستاره، لرزان و شفاف ، از آبی بلند می چکد. پشت دستم نمناک می شود.

-گریه می کنی ؟

تو می پرسی و یا خودم از خودم ؟

نه ؛ دلم نمی خواهد گریه کنم . مثل ستاره ای که به خاک بیفتد ، دوست ندارم سقوطم را ببینی ، و نه حتی سقوط تو را من ، اما اگر بنا باشد یکی از ما دو تن ، بشکنند ، دوست دارم آن یکی ، من باشم.

-- چرا تو ؟

فکرم را شنیدی ؟ بلند گفتم که شنیدی و یا این همه شفاف شده ام که راحت می خوانی ام ؟

روی زمین می نشینی . یک زانو را تا می کنی و زانوی دیگر را می‌شکنی. چو بدستی کهنه در دستت است ؛ همان که همسفر همه سفرهایت است.

رو به تو چرخیده ام.

با اینکه دوست دارم آخرین رگه های نور را ببینم ، که چون شاخهای

گوزن ، بلند و طلایی ،چگونه با تاریکی می جنگند، اما نمی خواهم فکر کنی که از تو رو بر گردانده ام .

صدایت را می شنوم ؛ مثل صدای باد در نیزار، لخت است و غمگین .

- برای آخرین بار است . این سفر را که رفتم ، دیگر تمام می شود؛ سفرهایم تمام می شود و... و ماندنم ، آغاز . فقط همین یک بار !

به تو نمی آید که خواهش کنی. هرگز در مقدمهٔ هیچ رفتنی ، نخواسته ای که بدانی چگونه فکر می کنم ؛ اما این بار نمی دانم چه اصراری داری که رضایتم را بشنوی.

می دانم که دروغ می گویی. تو ، راز ماندن را نمی دانی .تو مثل بادی؛ اگر بمانی ، دیگر نیستی. همه اینها را می دانم ؛ اما این «بهار»... حداقل این «بهار»...

تاکستان مست است. تاریکی ، شانه هایش را پوشانده. حتی اگر گریه هم کند ، در خودش است.

چو بدستی ات را به طرفم دراز می کنی.

- نگاه کن ! این ، آخرین نشانه ای است که گذاشتم . وقتی که برگردم ، می اندازمش دور... و یا برای یادگاری ، بالای طاقچه و یا هر جا... هر جا که تو دوست داشته باشی...

پرنده ای جدا مانده از دسته اش ، به شتاب بال می زند. بغض گلویم را می‌فشارد.

- نه ! تو نباید از من بخواهی ! من هم نمی توانم از خودم بخواهم. کسی در من نشسته ؛ بق کرده و عبوس ؛ لج کرده و تلخ. چگونه جوابش کنم ؟ دوست دارم پلی بزنم ؛ با حرفهایم پلی بزنم،تا بر این دره‌ای که بینمان فاصله انداخته، خطی بکشم. صدایم را که لرزان و محو است ، می شنوم:

جوابت تکانم می دهد :

- بله ؛ اما دوست دارم که تو بخواهی.

باد موهایت را پریشان می کند. رشته های سفید ، سیاهیها را هاشور

می‌زنند. چه زود سیاه موهایت رنگ باختند و سپیده را ندا دادند.

چو بدستی ات را به طرفم دراز می کنی.

- قول می دهم ، این آخرین سفر باشد. وقتی که برگردم ، هنوز بهار تمام نشده. فرصت زیاد است. با هم ، تمام کوچه باغها را می گردیم ؛ تمام شهرها را ، و تمام جاهایی راکه فرصت نکردیم ببینیم ؛ قول می دهم!

تنها لبه کلاهت روشن است ، و صورت و شانه هایت محو و تاریک . صدایت معصومانه ،غمگین است. باید چیزی بگویم . فراتر از خودم می آیم. باید قبول کنم: این بهار هم بی تو ؛ این بهار هم با دغدغه ؛ این بهار هم با بیم و امید.

چوبدستی را بر نمی دارم. می دانم بازهم آن را از من خواهی گرفت: یک سفر دیگر ، یک مأموریت دیگر ، یک...

بلند می شوم ، و تو هم...

ستاره ها زیاد شده اند. هوا مثل شیشه شفاف است و برنده.

آن قدر نگاهم می کنی که تا بگویم «بله» . می خندی ، و من به خنده ات دل می بندم؛ هر چند که در همهٔ وجودم برگ ریزان است.

□

جلد سبز «قرآن »، بهار را در بی تو بودن ، به یادم می آورد. کاسهٔ آب را کـه پشت سرت می‌پاشم ، صورتم نمناک می شود. بر کاسهٔ آرد، جای انگشتانت فرو رفته اند.

در خم جاده که می پیچی ، به چار چوب در تکیه می دهم.

چشمهای مهربان «ننه رقیه» ، به رویم می خندد:

- پیر شوی دختر ! همین که راهی اش کردی ، نشان دادی که شیرزنی . وقتی که همه برگردند، او هم می آید. یا .. شاید کمی جلوتر... مثل همیشه : خودش ، تک و تنها ... مثل همیشه ، پرچمدار...

برای اینکه گوشه های لبم نپرد، لبم را می گزم؛ آن قدر که مزهٔ خون حس کنم.

- درست است مادر ؛ ولی نه مثل همیشه...

هر دو به داخل خانه بر می گردیم . همه جا بوی غربت دارد. پشت پنجره که می روم ، جاده را می بینم که سیاه است .کسی می گوید:« حتی اگر هم نخواهی ، می روم ؛ اما دوست دارم که بخواهی .»

و من ، خواستم . و یا بهتر است بگویم ، وادار شدم که بخواهم . و حالا...

□

روزنامه را باز می کنم.

بهار در کناره های «اروند رود » چگونه است ؟ حتماً کلاهی که بر سر نیزه ای نشسته ، غمگین ترین لاله دشتهاست.

سعی می کنم خودم را ، چون دانه ای که با باد سفر می کند ، آنجا بیندازم ؛ در رطوبت خاک بنشینم ؛ پوست بشکافم ؛ ریشه ببندم ؛ ببالم ؛ ناطور شوم ؛ و وقتی برای زمزمهٔ مجروحین آب می شوم ، تو را هم پیدا کنم.

دوربین به دست ، غمگین ، با چوبدستی ای که به کمربندت بسته ای، ژولیده ، خاک آلوده ، خسته و مشغول . دستم را دراز می کنم و یک قدح آب به تو می دهم.

اول نمی نوشی . دستم را رد می کنی. مرا نمی شناسی ، حتی خودت را هم. اصرار که می کنم، آب را می گیری . لبی تر می کنی و بقیه را به خاک می افشانی.

بیدار می شوم. صورتم خیس است. ننه رقیه رو به رویم است.

- خیر باشد ننه ! داشتی خواب می دیدی . با خودت حرف می زدی !

روزنامه روی زمین افتاده . همان طور که روی صندلی نشسته بوده ام، خوابم برده است. پنجه های پایم یخ کرده اند ؛ تمام تنم هم . بهار ، بی تو زمستان است. کجا به شکار گلهای سرخ ، در کمینی ؟

□

این روزها ، زیاد، به رادیو گوش می دهم. به تصاویر تلویزیون زل می‌زنم؛

روزنامه را با عجله ورق می زنم ؛ اما هیچ جا ، نشانه ای نمی یابم.

به پشت بام می روم. رو به رویم تاکستان است: سبز سبز. تاکستان دارها، جویها را گودتر می کنند و به انتظار پر شدن آنها از آب ، لا روبی شان می‌کنند.

در زیر نور نیم روز ، بقچه باز می کنند. نانی و پنیری ، و اگر داشته باشند گردویی ، و بعد مشتی آب قنات - که زلال است و زلال.

گرده که به خاک می زنند، بیشتر به یادم می آیی . آیا تو هم بر خاک افتاده ای ؟ به کمین لحظه ای ؛ برای شکار یک دم ؟ به شکار مرگ می روی و یا به شکار یاد آنهایی که به شکار مرگ رفته اند ، تا از درهٔ گل سرخ ، خوشبوترین گلها را بچینی ؟!

□

هیچ جا خبری از تو نمی دهد. «ننه رقیه» برایم چای می آورد؛ با کلوچه هایی که طعم کره دارند. اگر او هم نبود؟...

رو به رویم می نشیند و با دستهای حنا گرفته اش ، آتش قلیان را جا به جا می کند. آتش سرخ سرخ ، دمی رخ می نماید و بعد زیر لایه ای از خاکستر پنهان می شود ؛ مثل ماهی در محاق :

می گویم ؛ ننه ، انتظار چه مزه ای دارد ؟

سری می جنباند؛ که یعنی : صبر !

- از وقتی که اینجا آمدیم - به این گوشه دور و پرت - چند سفر ما را گذاشته و رفته ؟

دلداری ام می دهد :

سرش سلامت مادر ؛ بر می گردد !

خاموشی باغ را صدای سیر سیرکها در هم می ریزند . هوا مهتابی است سرچشمه کجاست ؟ اگر می توانستم پرواز کنم!

صدای قل قل قلیان ننه رقیه ، ترنم دلپذیری دارد ؛ اما من...

دلم شور می زند. دو هفته ای گذشته . به نبودنت عادت کرده ام ؛ به

ندیدنت هم ؛ اما امشب چیزی روحم را می کاود ؛ چیزی که مثل همیشه نیست.

به اطاقت می روم. به لباسها ، به وسایل کارت ، به کتابهایت نگاه می‌کنم. نگاه می کنم و فکر می کنم. خاطرهٔ هر سفر ، در هر گوشه و کنار هست. تو . چون باد ،نمی مانی ؛ و من ، نیمهٔ خاموشی هستم که خود سکوتم.

می نشینم به تماشایت ، وقتی که پرواز را شروع می کنی . با رفتنت، حدیث رهایی را می شنوم ؛ اما... اما این بار خسته ام ، ملتهبم ، تب زده‌ام و پریشان.

عکسها را درهم می ریزم؛دهها و صدها عکس ... خاطرات سفر شمال، جنوب ، شرق ، غرب...

- پس من کجایم؟

- تو در همه جایی. در متن همه عکسها؛ در حاشیه هرکدامشان !اگر نگاه کنی ، خودت را می بینی.

صدایت ملایم است ؛ صدایت مثل همیشه ، خوابم می کند.

چوبدستی ات را بر می دارم. چرا این بار آن را نبردی ؟ هفت بند دارد؛ هر بند، یادگاری از یک سفر ... مثل یک نی ، به داخلش می توان دمید؛ از درونش می توان خواند... و از هر بندش ، می توان شنید.

بند اول : تازه به هم رسیده بودیم. می خواستم عکس خودم را ، بر گستردهٔ چشمه ای که از درونت می جوشید ، پیدا کنم . آن قدر خم شدم که خودم را یافتم . قدح پربود؛ به من خندید.

گفتم :« با تو می آیم.»

گفتی :« سفر خوش است ، اگر با یاد دوست باشد. امید دوباره برگشتن ، معنایش می دهد.»

□

اولین نشانه را بر چوب زدی. عکسها برایم حدیث راه گفتند: البرز کشیده و مغرور ،پلنگی زخمی اما نه افتاده ؛ جنگل ، که باغ هزاران هزاران

درخت بود و بوی گلهایی گمنام که در متن هر عکس ، آتش بازی رنگینی ساخته بودند.

سرسبزی و برکت و ایثار شمال ، باتو آمده بود ؛که می گفتی : از هر سفر باید توشه ای آورد.

بند دوم : سفر به کویر بود ؛ به خستگی و تشنگی ؛ به رنج و کوشش ؛ به عطش و نیاز رسیدن به آب ، سفر به گرمایی که بخار می کند و اراده را اگر استوار نباشد، ذوب ...؛ سفر به مرز مقاومت و پایمردی و به شنهای روانی که راز یک جا نماندن را می دانند ؛ هرچند که سراب و آب را در همسایگی دارند.

بند سوم : از کناره های جنوب ، از دریای بی موج و خاموش برگشتی ؛ از پیش پابرهنه هایی که بر بستری از نی می خوابند، خرما می خورند ، حصیر می بافند و با گاوی یا بزی مریض ، همسفره می شوند. از رخوت ، از خوابزدگی ، از امیدی که بارانش نیست ، و از دهان خشک چاههای آب گفتی ؛ اما... تو نگفتی ؛ تو خاموش نگاهم کردی ؛ عکسهایت گفتند.

بعد از این سفر بود که اولین تارهای سفید را در موهایت دیدم.

بند چهارم : به زیارت رفتی. عکسهایت شکست نور بود بر آینه کاریها؛ حدیث عشق بودبر ضریح طلایی ؛ تبلور نور بود و ایمان بربلندی گنبدی که چون دلی طپنده ، حس زنده بودن داشت. کبوترهایی که بال گشوده بودند؛ پرنده هایی که آب می نوشیدند؛ کبوترهایی که غمگین بودند؛ عکسی از زائران ، با دستهایی همه نیاز ، با چشمهایی پر از التماس ، با لبهای آماس کرده از دعا و تو ، چه کوچک شده بودی ؛ کوچک به حد یک قطره! و در گوشه ای ، دستها را در هم قفل کرده بودی ، شانه را به دیوار زده بودی و در خود بودی و متفکر.

بند پنجم و ششم : تصاویری که آوردی ، همه مات بودند و سوخته و یا خالی از هر آنچه که بگویند از کجا آمده ای ؛ چون حدقهٔ خالی چشمی . هرگز نگفتی که کجا بودی و بر توچه رفت... تنها خطی نیمه تمام ، با عجله، بر پشت

سوخته های فیلمها نوشتی :« آن راکه خبر شد ، خبری باز نیاورد.»

و بند هفتم...؟

این ساز عشق است ؛کجا بگذارمش؟

ننه رقیه در را باز می کند. ننه ، نصیحتم می کند :

- اگر بخوابی ، بهتر می توانی از فکرش دربیایی.

او هم حس می کند که چون همیشه نیستم ؛ اما راه حـلش درست در نمی‌آید.

تا صبح ، خواب از من دور است و فکرت با من.

□

وقتی که منور می زنند؛

وقتی که خمپاره می آید ؛

وقتی که بمباران است ؛

وقتی که گلوله ها نفس نفس می زنند؛

وقتی که رود سرخ می بینی ، پرهای گل می بینی ، مغز و رگ و پی می بینی... وقتی که فواره های گردان خون می بینی... تو ثبت می کنی؛کلید می‌زنی و ضبط می کنی ؛ خونسرد و با دقت ؛ مثل یک جراح ، بی احساس . ظاهراً بی احساس ، اما وقتی دور تر رفتی ، وقتی که در سنگر پناه گرفتی ، حتماً گریه می‌کنی ! می دانم گریه می کنی !

□

بالای بام نشسته ام . از دور ، از خیلی دور ، گرد و غباری بلند است: نقطه ای سیاه که جلو می آید ؛ می لرزد و پیش می آید. با دقت نگاه می کنم. می‌توانم حدس بزنم که کیست. محو و لرزان ، مثل تکه های غبار زدهٔ یک رؤیا.

نامه رسان است ، با ماشین ژیان قراضه اش . قلبم مـی لرزد. آن قـدر نگاهش می کنم تا خانه را دور بزند و ماشین از صدا بیفتد. بعد به تاکستان خیره می شوم؛ به انگورهایی که هنوز نیامده اند ، اما صدای پایشان در راه است ؛ به برج نوری که به بلندی قامت سپیدارهاست ، و به روح تو که در قالبی

تنگ نمی گنجد.

این بهار هم بی تو ! باز ملال دوری ات است و این امید که از این سفر ، حدیثی نو بیاوری.

ننه رقیه صدایم می زند. خودم را به نشنیدن می زنم. باد ، بوی نم با خود می آورد. ننه ، باز صدایم می زند. پله ها شکسته اند. بارها گفته که می‌ترسد از این پله ها بالا بیاید.

می خواهم از جا بلندشوم ، اما نمی توانم . چیزی در درونم شکسته که هر حرکتی به رنجم می کشد ؛ چیزی که اعتماد به نفسم را هم بـه ویرانـی می‌برد.

به پشت ، روی بام دراز می کشم. چشمهایم را مـی بـندم . لبهـایم می‌لرزند. سردم است. چشمهایم را با دست می پوشانم و بعد گوشهایم را.

ننه رقیه می آید. صدایم می زند ؛ آن قدر که نگاهش کنم. رنگش مثل چلوار سفید است. بر این پوست سفید ، دو خط عمیق بر کنـار لبهـا چـین انداخته‌اند. لبهایش خشک شده ؛ شاید چون از پله ها بالا آمده.

می پرسم :« خسته شدی؟»

پاکتی را به طرفم دراز می کند. دستش می لرزد؛ بینهایت می لرزد. از جا می پرم . نامه را باز می کنم. وقتی که می خوانم ، باور نمی کنم. برای همین ، بارها و بارها می خوانمش. ننه رقیه ، خیره به چشمهایم است.

خبر کوتاه است:« دیگر نمی آیی.» خمپاره ای که به زمین افتاده ، بـه جای گل ، به جای خاک و خاشاک ،به جای هرچه که مرگش نمی توانست فاجعه باشد ، تو را برداشته و به اوج کشانده.

کاغذ را تا می کنم و بعد به زمین می اندازم. ننه خم می شود و آن را بر می دارد. به صورتش می گذاردش و های های گریه می کند.

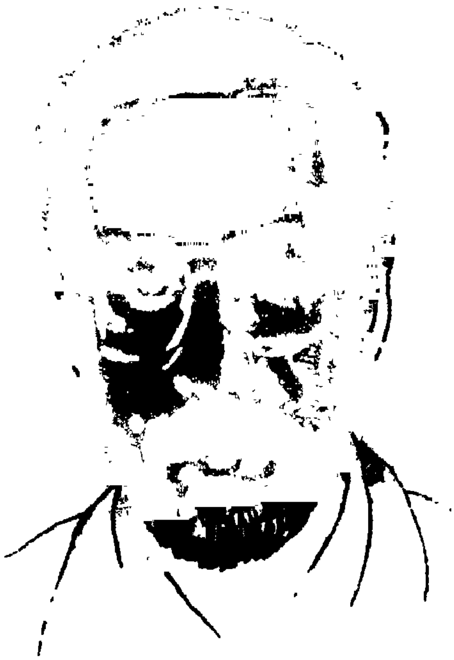
سبو خالی است. تاکستان نه مست است و نه مغرور . تنها شانه های من است که تکان می خورد.

هزار هزار شاخهٔ سبز ، التماس دعا دارند.

*****

حمید گرگان

ایران



آقای مهربان!

آن روز صبح وقتی پا به حیاط مدرسه گذاشتم ، طبق معمول به کلاس دویدم و کیفم را روی نیمکت پرت کردم و با عجله به حیاط برگشتم - کار هرروزمان بود - و چه ذوقی داشتیم که صبحها تا زنگ به صدا دربیاید ، با بچه‌ها یارکشی کنیم و به تقلید از فیلمهای مضحکی که آن روزها تلویزیون به خوردمان می داد، بزن بزن سرخپوستی راه بیندازیم.

محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه ، مناسبترین محلی بود که می توانستیم از سروکول هم بالا برویم و در مواقع خطر ، خودمان را از چشمهای تیزبین آقای ناظم دور کنیم. محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه ، خاکی بود و به نظرمان صحرایی خشک و بی آب و علف را می مانست که خاطرهٔ فیلمهای سرخپوستی را در ذهنمان تداعی می کرد!

در خیالمان پستی و بلندیهای کوچک این محوطهٔ خاکی ، آنچنان نقش مهمی در جنگ و گریزهایمان داشت که هر گروه سعی می کرد در لحظات نخستین ، بهترین مناطق سوق الجیشی را به تصرف خود در آورد و در یک فرصت استثنایی گروه متخاصم را تار و مار کنند.

داشتیم یارکشی می کردیم که چشممان به جواد - پسر آقای مهربان ،

یعنی پسر معلممان - افتاد که برای اولین بار پا به صحنه گذاشته بود و می‌خواست در جنگ آن روز شرکت داشته باشد. ولی مگر ما راضی می شدیم هر تازه واردی را که اطلاع چندانی از جنگ و گریز ندارد، در جمع خودمان بپذیریم؟ ما برای خودمان حساب و کتابی داشتیم، قانون داشتیم، هر کسی که نمی توانست سرش را بیندازد جلو و بگوید :« ما هم هستیم.»

شرایط ما اگرچه شرایط دشواری نبود ولی به هر حال برای خودش چیزی بود. مثلاً می گفتیم که طرف باید بچه ننه نباشد ؛ با معرفت باشد ؛ پیش آقای ناظم و مدیر و معلم لاپُرتمان[1] ندهد و از همه مهمتر اینکه از بزن بزن چیزی سرش بشود و بفهمد که چطور باید اسیر گرفت و چطور وقت تیر اندازی دشمن ، جا خالی داد و اگر هم تیر خورد ، بلد باشد درست بمیرد و چاخانی خودش را شُل نکند ! البته حق هم داشتیم کمی سخت بگیریم، چون یک دفعه یکی از همین تازه واردها قسم خورده بود که بلد است و ما هم نقش نگهبان قلعه را به او دادیم ؛ولی حالمان گرفته شد. همین که دشمن از پشت سر به او نزدیک شد و ناگهان او را نقش زمین کرد، بجای اینکه از خودش دفاع بکند ، بلند شده بود و خودش را می تکاند و می گفت :« قبول نیس آقا ، قبول نیس ! بی هوا حمله کرده ...» و آن وقت بچه ها کلی خندیده بودن و بازیمان پاک یخ شده بود.

این بود که پشت دستمان را داغ کرده بودیم که دیگر هر کسی را وارد گود نکنیم و همیشه با همان ده پانزده نفری که از میان کلاس خودمان یعنی پنجمی ها و چند نفری از ششمی های دبستان جور کرده بودیم ، سروته قضیه را بهم بیاوریم. ولی نمی دانم چرا آن روز وقتی جواد با حالت سرما خوردگی پیش آمد و گفت که می خواهد نقش بگیرد، هم من و هم بقیهٔ بچه ها کوتاه آمدیم و با کمی دلخوری پذیرفتیم که نقش جادوگر قبیله را بعهده بگیرد. این نقش را از آن جهت به او دادیم که اولاً رنگ پوستش کمی تیره بود و ثانیاً فکر می‌کردیم جادوگر کار مهمی انجام نمی دهد ، بلک فقط در یکی دو صحنه

---

۱. راپرت، گزارش.

ظاهر می شود و بعد از اینکه کمی دور خودش چرخید و آوازهایی نامفهوم خواند ، کارش تمام می شود.

به همین خیال ، بازی شروع شد. بلافاصله سر دستهٔ هر گروه برای جنگاوران خودش جایی را مشخص کرد و فریادها درهم آمیخت. تیرهای خیالی در زه کمانها قرار گرفت و گرد و خاک به هوا رفت و شور و التهاب جنگ ، کم کم اوج گرفت. چند دقیقه ای بیش نگذشته بود که قبیلهٔ ما پرچم سفیدش را که تکه پارچهٔ کثیفی بیش نبود ، بالا آورد و از صحنه کنار کشید تا به اصطلاح جلسهٔ شور تشکیل دهد. در اینجا بود که جواد ـ جادوگر قبیله ـ در حالی که چند شاخهٔ کوچک و بزرگ درخت را به سر و گردانش آویزان کرده بود ، به میانمان آمد و شروع کرد به ورجه ورجه کردن و شکلک در آوردن . تا اینجا همهٔ کارها به خوبی پیش رفته بود و همهٔ بچه ها راضی بنظر می رسیدند که موقعیت جادوگر قبیله ، همه چیز را دگرگون کرد.

من به عنوان رئیس قبیله ، چهار زانو روی زمین نشسته بودم و مثلاً داشتم به سحر و جادوی جادوگر نگاه می کردم که جواد ورجه ورجه کنان به مقابلم رسید. به قیافه اش که نگاه کردم ، یکه خوردم ! آب بینی اش کش آمده بود و دماغش را بالا می کشید. چند بار بینی اش را خاراند و در یک قدمی من به زانو روی زمین نشست. می خواست بازهم از آن اداهای جادوگری در بیاورد که دیگر طاقتش طاق شد؛ به خورشید نگاهی کرد و بعد با صدایی مهیب توی صورت من چنان عطسه ای زد که صدایش توی گوشهایم پیچید:«... ه... ه... هب چه.»

شلیک خندهٔ بچه ها بیشتر عصبانی ام کرده بود. نمی خواستم کوتاه بیایم و مثل دفعهٔ قبل ، بازیمان با مسخرگی تمام شود. برای همین خیلی جدی به جادوگر نگاهی کردم و مثلاً با زبان سرخپوستی فریاد کشیدم :« هوم با... او با ... خیلی جادوگربد ! تو باید مُرد... تو خیلی بی ادب.»

فریاد من ، کار خودش را کرد و بچه های داخل و خارج صحنه، کمی دست و پایشان را جمع کردند. جواد هم که تا اندازه ای متوجه قضیهٔ شده بود

، تکانی خورد و در حالی که آب لب و لوچه اش را جمع می کرد، با همان لحن سرخپوستی جواب داد:« تومبا... من دیشب لحاف پس رفت، سرما خوردا»

قهقههٔ مجدد بچه ها چنان غافلگیرم کرده بود که سرم را پاین انداخته بودم و حس می کردم شقیقه هایم تیر می کشند. سرم را بلند کردم؛ متوجه شدم بچه های مدرسه دورمان راگرفته اند و معرکه چنان شلوغ است که بیا و تماشا کن. خوشحال شدم که کارمان گرفته است و اگرچه جادوگر لحظه به لحظه کار را خرابتر می کند ولی به هر حال ، تمام بچه ها دارند نگاهمان می‌کنند. برای همین بود که باز جرأتی به خودم دادم و نعره زدم :« تو باید مُرد... تو جادوگر نیست... هوم با!»

راستش دلم می خواست جواد بلند شود و مثل بقیهٔ جادوگرها از ترس خشم رئیس قبیله پا به فرار بگذارد و نمایش ما ادامه پیدا کند، ولی جواد نه تنها فرار نکرد بلکه با بی تفاوتی بلند شد ، دستی به بینی اش کشید ، کف دستش را با پشت پیراهنش پاک کرد و با عصبانیت داد زد :« هوم با و کوفت ! میگم سرما خوردم می فهمی ؟ صبر کن خودم یکبار رئیس بشم پدر تو درمیارم.»

صدای خنده هامثل بمب توی کله ام فرود آمد. جادوگر ، حسابی حالم را گرفته بود و داشت با ناراحتی صحنه را ترک می کرد. دیدم اگر همان طور بنشینم ، وضع خیلی خرابتر می شود و آبرویی برای رئیس قبیله باقی نمی‌ماند. دیگر نفهمیدم چکار می کنم، به سویش خیز برداشتم و از پشت سر ، یقهٔ پیراهنش را چنگ زدم . به سرعت برگشت و او هم مثل خروس جنگی به طرفم پرید ، جنگ رئیس قبیله با جادوگر آنقدر برای بچه ها جالب بود که هیچ نمایشی نمی توانست آنها را اینچنین به هیجان بیاورد. صدای خنده و سوت کشید نشان ما را هم از خود بیخود کرده بود. روی خاکها غلت می زدیم و با مشت و لگد به جان هم افتاده بودیم. نفس نفس می زدیم و طعم بدمزهٔ خاک که به حلقمان نفوذ کرده بود ، کلافه مان می کرد.

سرشاخ بودیم و کله به کلهٔ هم می زدیم که فکری به خاطرم رسید. به هر

حال من رئیس قبیله بودم و می بایست درس عبرتی به او بدهم . دستم را به طور ناگهانی دور گردنش انداختم و با یک حرکت سریع ،گوشش را به دندان گرفتم ! فریاد جواد با سوتهای ممتد و پاکوبی وغش غش خندهٔ بچه ها در گرفت و هر کس از گوشه ای پا به فرار گذاشت.گردو خاک چنان به هوا رفته بود که چشم ، چشم را نمی دید و فریادهای کوتاه بچه ها که خبر از سر رسیدن آقای ناظم را می داد، موبرتن همه راست می کرد.

برای یک لحظه، باورم نشد که چه اتفاقی افتاده است . فکر می کردم بچه ها طبق معمول می خواهند مسخره بازی در بیاورند و با این کار برنامه را خنک کنند. برای همین بود که یکبار دیگر گوش جادوگر بیچاره را محکم تر از پیش گاز زدم و آن وقت رهایش کردم. صدای دلخراش جواد توی گوشم بود و هنوز داشتم توی گردو خاک به دنبال بچه ها می گشتم که ضربه ای محکم . پس کله ام را چنان نوازش داد که برق از چشمام پرید ! پس گردنی دوم را که خوردم ، تازه فهمیدم چه کاری دست خودم داده ام.

گرما کلافه ام کرده بود ، طعم بدمزهٔ خاک ، داشت حالم را بهم می زد ، همهٔ بدنم می سوخت و جای پس گردنیهای آقای ناظم ، داشت گریه ام را در می‌آورد.

- پست فطرت بی شعور !

این صدای آقای ناظم بود که توی آن حال ، بیش از هر چیز عذابم می داد و ناراحتی ام را دو برابر می کرد. حال بدی داشتم و جای هیچ گونه صحبتی هم نبود . آمدم بگویم :« آقا به خدا...» که لالهٔ گوشم توی انگشتان آقای ناظم تاب خورد و یک وجب از جا پریدم.

□

بچه ها همه رفته بودند سرکلاس . من و جواد در حالی که هنوز یک درمیان هق هق میکردیم و جای اشکها روی صورتهای خاک آلودمان خشک شده بود ،توی دفتر مدرسه ایستاده بودیم و آقای ناظم را نگاه می کردیم. آقای ناظم ،هان طور که از بالای عینکش گاهگاهی چشم غرّه می رفت ، مشغول

نوشتن چیزی بود. جواد که گویا معلوم بود خیلی دلش شور لباسهایش را می زند، با یک دستش آنها را می تکاند و با دست دیگر گوش مجروحش را گرفته بود ،و من مات و مبهوت ایستاده بودم و بیشتر فکرم متوجه آقای مهربان -معلممان -بودکه نشسته بود و داشت کتابی را ورق می زد.

هر وقت چشمم به آقای مهربان می افتاد، خود را پاک می باختم. بالاخره هرچه بود ، جواد پسرش بود و از این گذشته می دانستم چقدر جدی است. توی تنگنای عجیبی افتاده بودم. شاکی کتک خورده و پدرشاکی و شاهد عینی هر سه حاضر بودند و معلوم نبود تا چند دقیقهٔ دیگر چه به سرم خواهد آمد.

بالاخره آقای ناظم ،سکوت را شکست. رو کرد به آقای مهربان و گفت :« من اصلاً نمی فهمم این خاک برسر چرا وحشی شده ؟ آقا نمی دونید با چه خباثتی گوش آقا زاده شمار و گاز می گرفت. کسی نیست بگه مگه مریضی؟ خب اگر وحشی شدی ،برو پیش همون سرخپوستهای وحشی ! اشتباه عرض می‌کنم جناب مهربان ؟»

آقا معلم ، فقط سری به چپ و راست تکان داد وچیزی نگفت . بعد بلند شد و آهسته آهسته تا کنار پنجره رفت و همان جا ایستاد؛ صورتش را به کف دستش تکیه داد و خیره خیره به من و جواد نگاه کرد.

آقای ناظم هم بلند شد و در حالی که نوشته اش را به آقا معلم نشان می‌داد گفت :« آقا چاره اش همینه ،برای اداره نوشتم که جای این جانور ،توی این مدرسه نیس. شما هم امضاء بفرمایید تا با پرونده‌هاش تحویل باباش بدیم.» وبلافاصله رو کرد به من وداد کشید :« حالا گمشو برو بازهم وحشی گری کن!»

مثل چوب خشک ایستاده بودم و زبانم بند آمده بود. فکر نمی کردم مجازاتم اینقدر سنگین باشد که بخواهند از مدرسه اخراجم کنند. وقتی قیافهٔ رنجدیدهٔ پدرم را در نظر می آوردم که جلوی میز آقای ناظم ایستاده و با آن دستهای پینه بسته اش دارد پروندهٔ پسرش را می گیرد، دلم آتش می گرفت.

دلم می خواست روی دست و پای ناظم و معلم می افتادم، زار می زدم ـ اشک می ریختم و خواهش می کردم مرا ببخشند، اما کاراز کار گذشته بود. این دومین باری بود که آقای ناظم در حین دعوا مچم را گرفته بود و به آقای مدیر گزارش داده بود که در نقش رئیس قبیلهٔ سرخپوستها چه قشقرقی راه انداختهام. توی این فکرها بودم و این پا و آن پا می شدم که صدای آقای مهربان بخودم آورد:

«البته هرطور که جنابعالی صلاح می دونید ... بنده هم موافقم! ولی اگر اجازه بفرمایید می خواستم به عنوان معلم اینها از شما خواهش کنم مجازات رئیس قبیله را به من واگذار کنید تا خدمتش برسم و تکلیف این جادوگر بدبخت را هم معلم کنم... البته اگر اجازه می فرمایید...»

آقای ناظم که به درستی حرف آقا معلم را نفهمیده بود و احیاناً انتظار چنین حرفی را هم نداشت ، کمی مکث کرد وگفت :« ... اختیار دارید جناب مهربان ! اختیار دارید... این شما و این رئیس وحشی ها و این آقا زادهٔ خودتون... غرضم این بود که به هر حال باید تکلیف این یاغی رو معلوم کرد،آقا نمی دونید هر روز توی خرابه چه می کنه...»

آقا معلم گفت :« کاملاً در جریانم ، کاری می کنم که صحبتهای شما توی گوشش بمونه... البته بعد هم اجازه اش باز دست شما ست...»

آقای ناظم سرش را به علامت توافق کج کرد و نشست. اگرچه گویی بارسنگینی از دوشم برداشته بودند ، ولی خط و نشانهای آقای مهربان ،ترس و دلهره ای شدید به جانم انداخته بود. اُبهت و وقار آقای مهربان ،چنان در کلاس جا افتاده بود که حد و مرزی نداشت ،کاملاً از او حساب می‌بردیم و نمی دانم چرا در عین حال دوستش داشتیم . اگرچه هیچ وقت سعی نمی کرد مثل آقای ناظم یا بقیهٔ معلمها مچ بگیرد و خودی نشان بدهد. باوجود این ، اسمش کافی بود که تمام بچه های کلاس را سرجای خود بنشاند. با این ترتیب حق داشتم که بترسم و عجیب تر اینکه ترس و دلهره جواد هم کمتر از من نبود !

برای یک لحظه،جرأتی به خودم دادم و به چشمهای آقا معلم خیره شدم. ترس برم داشته بود که خوشبختانه پلکهایش را روی هم آورد و با ابروهای سیاهش اشاره کرد که به کلاس بروم. پشت سر من جواد هم راه افتاد.

با کفشهایمان ، خش خش کنان طول را هرو مدرسه را دویدیم ومثل دو تا قطرهٔ آب، توی برکهٔ سؤالهای بچه ها گم شدیم.

□

چند دقیقه طول کشید تا آقا معلممان آمد. فقط صدای بر پای مبصر و قژقژ میز و نیمکتها بود که چند لحظه ای سکوت را شکست و دو مرتبه کلاس در حیرت سکوت فرو رفت. جرأت نداشتم سرم را بالا بگیرم ، خیس عرق بودم. زیر چشمی آقا را می پاییدم که عرض کلاس را قدم می زد و لبانش را می‌گزید. رفت گوشهٔ کلاس ایستاد و مثل همیشه یکی یکی بچه ها را از نظر گذراند. به مبصر که رسید گفت :« این ساعت چی داریم ؟»

- ... آقا جغرافی ، آقا...

و باز همچنان بچه ها را نگاه کرد. چشمش به من که افتاد گفت : «تو...»

ـ من... آ... آقا؟

- بله ، حاضر کرده ای ؟

- آ... آقا ، بله آقا.

- خُب . از آمریکا تعریف کن، در آمریکا چه نژادهایی زندگی می‌کنند؟

هول شده بودم. آب دهانم خشک شده بود و مثل چسب کش می آمد.سینه ام را صاف کردم و به مغزم فشار آوردم تا هر جوری شده جواب سئوال یادم بیاید:

ـ آ... آقا آمریکا یکی از شهرهای بزرگ اروپاست که خیلی بزرگ است آقا... برای همین به آن قاره می گویند. آمریکا آقا نفت هم دارد، چیز هم دارد آقا... نژاد هم خیلی خیلی دارد. در آمریکا آقا چیز هم هست ، نفت هم هست . هم آدم دارد، هم وحشی دارد، حیوانات وحشی زیاد دارد. آمریکا آقا خیلی بسیار زیاد گاو دارد! گاوهای وحشی آمریکا با آدمها بازی می کنند، ولی شیر

ندارند...

کمی ساکت شدم ودیدم که آقا معلم لبش راگاز می گرفت وسرش را به بالا و پایین تکان می داد. وقتی دید ساکت شده ام گفت :« بله ، می‌فرمودین.. نژادهای مختلف آمریکا را نگفتی!»

سرم را خاراندم و ادامه دادم :« آ... آقا آمریکایی ها خیلی نژاد دارند. سفید پوستها در آمریکای بالایی هستند ولی سرخپوستها در آمریکای پایینی هستند. بالایی ها پولدار هستند ولی پایینیها فقیرند؛ سرخپوستها وحشی هستند و با سفید پوستها...»

آقا معلم نگاه تندی کرد و گفت :« کافیست ، بنشین ... نادان !»

بچه ها دست و پایشان را جمع کرده بودند و آقای مهربان باقیافه ای جدی نگاهمان می کرد. نشستم و سرم را انداختم پایین. انتظار داشتم ناگهان فریادی بزند و هرچه از دهانش درآمد، نثارم کند ، اما همچنان قدم می زد. چند لحظه ای ایستاد و آن وقت با دست به جواد اشاره کرد:

- تو... از سرخپوستهای آمریکا چه می دانی؟

جواد ایستاد و با دستپاچگی جواب داد :« آقا سرخپوستها توی آمریکا هستند و سرخپوست هستند ! آقا سرخپوستها چیز هستند آقا... وحشی هستند...»

- تو هم از او نادان تر... بنشین!

صدا ازکسی در نمی آمد. حس کردم بچه ها منتظرند آقا برود سر اصل مطلب. ولی گویا آقا فراموش کرده بود. آمد وسط کلاس ایستاد وگفت :

«کیا عقیده دارن سرخپوستها وحشی اند؟ دست بالا.»

من و جواد و سه چهار نفر دیگر دستهایمان را تابغل گوشهایمان بالا آوردیم و خیلی زود پشیمان شدیم. کله هایمان را خاراندیم و دستهایمان افتاد.

رگهای گردن آقا معلم از عصبانیت زده بود بیرون ، دندانهایش را بهم فشار داد و بالحنی تند شروع کرد به حرف زدن:

«وحشی ها ، آمریکاییهای بی شرفی هستند که سالهاست سرخپوستهای بدبخت را آواره کرده اند و هزاران نفر از پیر و جوانشان را کشته اند، زمینهایشان را گرفته اند و هیچ حقی برایشان قائل نیستند. سرخپوستهای بیچاره ، صاحبان اصلی قارهٔ آمریکا بوده اند که حالا به این روز افتاده اند و به وحشیگری هم متهم می شوند! چرا؟ برای اینکه به آمریکاییها می گویند حقمان را بدهید، زمینهایمان را بدهید ، اذیتمان نکنید ، ما را نکشید ، اسیرمان نکنید ، به ما وحشی نگویید...»

کلاس سراپا گوش بود. برای اولین بار بود که می شنیدیم کسی به آمریکا فحش می دهد و از سرخپوستها حمایت می کند. آخر تا آن موقع ، هرچه در تلویزیون و سینما می دیدیم ، عکس این حرفها بود. در فیلمها همیشه این سرخپوستها بودند که وحشیگری می کردند و به سفید پوستان متمدن حمله ور می شدند... و حالا این آقای مهربان بود که حرفی تازه بر ایمان می زد و می گفت سرخپوستها خیلی هم مهربانند. این جنایتکاران آمریکایی هستند که وحشیگری خودشان را تمدن می نامند و حق طلبی دیگران را وحشگیری می دانند.

آقای مهربان ادامه داد :« نه بچه ها ، سرخپوستها وحشی نیستند. از آمریکاییها خیلی فهمیده ترند. این مزخرفات را از کله هایتان بیرون کنید که آمریکاییها متمدن و صلح طلب هستند. خودشان از همه وحشی ترند. می‌دانید چرا؟ چون کارشان غارتگری است ، کارشان جنگ افروزی است ولی به آنها که از حقشان دفاع می کنند ، می گویند وحشی !»

آقا معلم که کمی آرام شده بود ، آرام آرام به طرف جواد رفت و در کنارش ایستاد:

- ... اگر عقیده داری سرخپوستها وحشی هستند، چرا می روی و جادوگر قبیله شان می شوی؟ و اگر سرخپوستها را دوست داری ، چرا به رئیس قبیله اهانت می کنی ؟ نمی فهمی که سرخپوستها برای رئیسشان چقدر ارزش قائلند؟

جواد داشت در به در دنبال جواب می گشت که آقا برگشت و به من اشاره کرد :

- و تو ... چرا نمی فهمی که رئیس قبیلهٔ سرخپوستها هیچ وقت شخصاً جادوگرش را تنبیه نمی کند.و از این گذشته ، چرا نمی فهمی که سرخپوستها قبل از اینکه در بین خودشان مسأله ای داشته باشند ، یک دشمن مشترک دارند و آن آمریکاست.

آقای مهربان منتظر جواب من هم نشد. روبروی همهٔ بچه‌ها ایستاد و خطاب به همه گفت :« اصلاً چرا در بازیتان پای آمریکا را به میان نمی‌کشید؟ چرا نشان نمی دهید که آنها چقدر ظالمند و سرخپوستها چقدر مظلوم؟ چرا این طور فکر می کنید که سرخپوستها یا توی سر خودشان می زنند و یا وحشیانه به سفید پوستهای آمریکا حمله می کنند؟!»

آقای مهربان خیلی دلش پر بود. دلش می خواست بازهم بر ایمان حرف بزند، ولی هم خودش و هم ما حس می کردیم گویا خیلی از چیزها گفتنی نیست. آن روز حرفهای آقا عجیب به دلمان نشست. هیچ کدام فکر نمی‌کردیم آقای مهربان توی این ماجرا طرف پسرش را نگیرد. اصلاً به خیالمان خطور نمی کرد که ماجرا این طور پایان بگیرد و لزومی به اخراج یکی از ما نباشد.آقای مهربان در طول نیم ساعت خیلی از گفتنیها را برایمان گفته بود و راهنماییمان کرده بود که بازی سرخپوستی نه تنها اشکالی ندارد، بلکه اگر بچه های مدرسه را متوجه کند که آمریکا در حق سرخپوستها خیانت کرده و اینها دارند با آمریکا مبارزه می کنند، بسیار هم خوب است !

نزدیکیهای آخر زنگ بود که من و جواد از نیمکتهایمان بیرون آمده بودیم و بنا به توصیهٔ آقا معلم داشتیم به هم دست می دادیم و روی هم را می‌بوسیدیم ؛ داشتیم برای همیشه آشتی می کردیم . آقا معلم مسرورانه لبخند می‌زد و گویا داشت به آشتی دو فرزندش نگاه می کرد. صدای دست زدن بچه ها ، من و جواد را چنان به هیجان آورد که بی اختیار به طرف آقا دویدیم و به حالت پوزش دستانش را بوسیدیم.

یادم نیست آن شور و حال عاطفی کودکانه مان چقدر طول کشید ، ولی آنچه بود خیلی کوتاه بود و گذرا و حیف که دیگر تکرار هم نشد. زنگ به صدا درآمد و یکباره رنگ تیرهٔ واقعیتها جای رنگ روشن ایده آلها را گرفت و مذاقمان از همان فردا به تلخی گرایید. فرداها پشت سرهم آمدند و رفتند، ولی آقای مهربان ما دیگر نیامد. نه خودش آمد و نه پسرش ! هرچه پرسیدیم گفتند نمی دانیم ... آقا معلممان رفت که رفت.

روزهای بعد، با بچه ها مشورت کردیم که اگرچه آقا معلممان دیگر نیست، ولی نصیحتهایش که هست. بیاییم و در بازیهای سرخپوستی ، پای آمریکا را به میان بکشیم و نمایش بدهیم آمریکا چقدر خائن است. ولی نامردها حتی خواب این کار را هم نگذاشتند ببینیم. چند روز بیشتر از غیبت آقای مهربان نگذشته بود که بیل بدستها آمدند و خرابهٔ عزیزمان را صاف کردند و دلمان را چنگ انداختند.

تا پایان سال ، امید داشتیم که آقای مهربان را ببینیم، ولی نیامد. بجایش هیولایی فرستادندکه روزی ده بار زبان در بوق دهانش می انداخت وگوشمان را آزار می داد که :« اگر فرمان آریامهر نبود ، اینهمه مدرسه ساخته نمی شد، نمونه اش همین مدرسهٔ شما...» و به این ترتیب سالها گذشت.

□

حدود یک سال پیش ، توی یک راهپیمایی بزرگ ، آقای مهربان را توی جمعیت دیدم و شناختم ! بندهٔ خدا پیر شده بود و موهای سپید سرش حکایتگر رنج سالها بود. عینکی به چشم داشت و عصایی به دست ، ولی گامهایش شکایت از رفتن نمی کرد. صورتش خیس عرق بود و شعار « نه شرقی، نه غربی» را عاشقانه فریاد می کرد. دیدم در مقابلش خیلی کوچکم ، حس کردم باید به پایش بیفتم... به طرفش دویدم و فریاد زدم :« مخلصتونم آقای مهربان ! سلام !» و آن وقت مشتاقانه سر و صورت و کتفهایش را غرق بوسه کردم. حس می کردم زمان به عقب برگشته و توی کلاسم و برای اولین بار دارم بردستهایش بوسه می زنم. گفت :« کی هستی ؟» گفتم :« شاگردتونم آقا .

رئیس قبیلهٔ سرخپوستها یادتون میاد؟»

بهیجان جواب داد :« ای...خدا» و آن وقت دست انداخت دور گردنم و پیشانیم را بوسه زد.

آنقدر حرف داشتیم که معطل مانده بودیم و نمی دانستیم از کجا شروع کنیم. به هم نگاه می کردیم و می خندیدیم . حالی داشتیم نگفتنی . سرش را آورد کنار گوشم و گفت :« تلویزیون را می بینی ؟» گفتم :« بله آقا... مگر چطور؟» غش غش خندید و گفت :« برنامه سرخپوستهای آمریکا را دیدی؟» گتفم :« بله آقا... ولی چیز تازه ای نداشت ! شما چندین سال پیش درعرض نیم ساعت هر چه بود و نبود تعریف کردین... راستی آقا از جواد چه خبر؟ کجاس؟»

خندید ومشتاقانه گفت :« اونم رفت به رحمت خدا ! داوطلبی رفت جبهه و شهید شد.»

حرفی برای زدن نداشتم. فقط صورت خیس از اشکم را به صورتش چسباندم وزمزمه کردم : « خدا رحمتش کنه...»

خودمان را داده بودیم دست سیل جمعیت ، توی اقیانوس وحدت پیش می رفتیم و فریاد دشمن شکن « مرگ بر آمریکا» موج این اقیانوس بود که گویی به عرشمان می برد و روحمان را تازه می کرد.

*****

□ نصر اله مردانی

تو ای شعر!

تو ای شعر ای راح روح و فروغ
چه هستی بگو راستی یا دروغ

گهی چون سرابی سراپا فریب
گهی مانده‌ای در حقیقت غریب

گهی پرخروشی چو آتشفشان
گهی نرم چون روح آبی روان

گهی بشکفد روح دریاییت
گهی گل کند خوی صحراییت

گهی سبز تابی تو از تاب عشق
گهی سرخ جوشی به محراب عشق

گهی نی سواری به صحرای خون
گهی رقص خون کرده‌ای واژگون

گهی برلبت خنده شیرین نشست
گهی گریه‌ات بغض دیرین شکست

گهی خسته آیی ز دربارها
گهی تیغ رزمی به پیکارها

گهی آتش از نی برون آوری
گهی تاری از چنگ خون آوری

گهی زخم داری ز نامردمان
گهی التیامی به زخم نهان

تو ای شعر ای راح روح و فروغ
چه هستی بگو راستی یا دروغ

لحظهٔ سبز دعا

چشمه‌ها در زمزمه، رودها در شست و شو
موج‌ها در همهمه، جوی‌ها در جست وجو
باغ در حال قیام، کوه درحال رکوع
آفتاب و ماهتاب، در غروب و در طلوع
سنگ پیشانی به خاک، ابر سر بر آسمان
مثل گنبد خم شده؛ قامت رنگین کمان
ابر درحال سفر، آسمان غرق سکوت
بر سر گلدسته‌ها، بال مرغان در قنوت
کاسهٔ شبنم به دست، لاله می‌گیرد وضو
بیدها گرم نماز، بادها در های و هو
سرو سرخم می‌کند، غنچه لب وا می‌کند
در میان شاخه‌ها، باد غوغا می‌کند
شاخه‌ها گل می‌کنند؛ لحظه سبز دعا
دست‌ها پل می‌زنند؛ بین دل‌ها و خدا

□ قیصر امین‌پور

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر کلثوم ابو البشر
بخش فارسی دانشگاه داکا - بنگلادش

عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر

ایالت بنگال هم مرز ایران نیست ولی از زمانهای بسیار قدیم نفوذ فرهنگی بین این دوکشور وجود داشت. قبل از ظهور اسلام، اعراب و ایرانیان مسافرت به منطقهٔآسیای جنوب شرقی بخصوص نواحیِ بنگاله را آغاز کردند.آنوقت هدف این مسافرت فقط بازرگانی بود. ولی بعد از اسلام اقامت مسلمانان در این خطه باعث تاثیر و نفوذ اسلام گردید چون بسیاری از مردم بنگاله دین اسلام را پذیرفتند. علمای اسلامی و عرفای کبار هم برای ترویج و تبلیغ اسلام به بنگاله تشریف آوردند. سپس از قرن دوازدهم میلادی نفوذ وگسترش اسلام و فرهنگ اسلامی در این سرزمین پیشرفت کرد. سلاطین دهلی و امراء نیز به زبان فارسی گفتگو می کردند و در شبه قاره زبان فارسی طی قرون وسطی تا قرن نوزدهم میلادی تنها زبان رسمی بود و ترویج فرهنگ را نیز بعهده داشت.وسعت دایره زبان و ادب فارسی و مداومت آن و آثار گرانبهای نویسندگان وشاعران ایرانی موجب شد که شیفتگان این سرزمین چشم دل را بگشایند واز دریای فیاض ادب فارسی آب حیات جاوید بنوشند. عشق و محبت به زبان و ادبیات فارسی با خون مردم بنگاله عجین شده است و آنان باعلاقه بسیار یا آن آثار هنری و ادبی و ذوقی خو و آشنائی گرفتند.

معرفی آثار شاعران و نویسندگان ایران در شبه قاره سهم بسزایی در گسترش و ترویج فرهنگ و ادب فارسی در این سرزمین وسیع داشته است.

بسیاری از تالیفات گرانبهای استادان و فضلای ایران در شبه قاره بچاپ رسیده وبه زبانهای گوناگون ترجمه شده اند. در کشور بنگاله هم بیشتر آثار اسلامی و ادبیات واشعار گرانقدرفارسی به زبان بنگالی‌ترجمه شده است. این آثار در زمینه های عرفانی و دینی ، معارف اسلامی ، فقه ، اصول، تصوف ، تاریخ اسلام و الهیات می باشند چون گرایش به تصوف در این منطقه نسبتاً قوی بوده است . تا قرن نوزدهم میلادی زبان بنگالی رنگ و لعاب اسلامی بخود گرفت و بسیاری از لغات و اصطلاحات فارسی در زبان بنگالی رسوخ نمود بطوری که تقریباً چهل در صد کلماتی که امروزه در زبان بنگالی بکار میرود از زبان فارسی است.

تحت تاثیر عرفای بزرگی همچون مولانا رومی و حافظ شیرازی وسعدی شیرازی و فرید الدین عطار،کتابهای زیادی از آنها به زبان بنگالی‌انتشاریافت. غیر از اینها هزاران کتاب غنی ، پربار فرهنگی و تاریخی ، و ادبی و مذهبی و عرفانی که در کتابخانه های مختلف بنگلادش موجود هستند که به مرور به زبان بنگالی ترجمه خواهند شد ؛ بی شک تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. خوشبختانه این کار دقیق و مشکل را پروفسور برق (کلکته) آغاز کرد. بنده هم چندی پیش یک مقالهٔ تحقیقی بنام «پیوندهای موجود درمیان دو زبان فارسی و بنگالی» برای سمینار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام‌آباد تهیه و سخنرانی کردم . در آن مقاله کتابهای بنگالی راکه موضوعات فارسی دارند وکتابهای که در دورهٔ مختلف از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده اند، در پایان مقاله ذکر کردم .

در بنگالی کتابهای زیادی دربارهٔ حافظ شیرازی ، سعدی شیرازی ، مولانا رومی ، عمر خیام و فرید الدین عطا موجودند . ما می دانیم که نام وشهرت عطار وافکار عرفانی وی از ایران تا دورترین نقاط این جهان فراخ رسیده است. خواجه فرید الدین عطار در کشور بنگاله هم شهرت خاصی

دارد.بعد از حافظ و سعدی تاثیر و نفوذ کلام وی در آثار ونوشته‌های شاعران و نویسندگان بنگاله دیده می‌شود.مردم بنگاله به وی دلبستگی فراوان دارند و به آثار وی مثل «پندنامه» و «تذکرة الاولیاء» و«منطق الطیر» اهمیت بسیار می‌دهند.

می دانیم که در سدهٔ بیستم میلادی بر اثر تحول اوضاع جهانی تحولاتی بسیاری در اندیشه و ادب همه ملتها بوجود آمد. آثار عطار و مطالعه آثار وی مورد تقاضای صاحبدلان و خداوندان ذوق و اندیشه قرار گرفت و آثار وی به زبانهای مختلف از جمله اردو و انگلیسی ترجمه شد. در بنگاله هم این کار انجام گرفت. ترجمه آثار عطار و نیز تفسیر اندیشه های او به زبان بنگالی توسط پژوهشگران و نویسندگان و مترجمان قابل ستایش و شایسته تحقیق و کنجکاوی است . امروز در هر کتابخانه بنگلادش خصوصاً "داکا" آثار و ترجمهٔ عطار فراهم آمده است . که این نشان اهمیت ذوق و اندیشهٔ عطار در قلمرو ادبیات بنگالی دارد که اثر گرانقدر و جاوید وی مثل «تذکرة الاولیاء» ، « پند نامه» و«منطق الطیر» به زبان بنگالی به چاپ رسیده و در اختیار شیفتگان زبان و ادب فارسی قرار می گرفته اند.این حقیقتی است که امروز کوشش و تحقیقات و تدبیردر شناخت عطار وآثار وی در این منطقه هنوز ادامه دارد. دست تطاولگر روزگار از شهرت جاودانی و خدمات عرفانی وی چیزی نخواهد کاست بلکه با مرور زمان مردم بنگاله آثار و ترجمهٔ عطار را می‌خوانند و لذت می برند. در این مقاله یک فهرست جامع عرضه نموده‌ام که حاوی قسمتی از ترجمه های آثار عطار به زبان بنگالی است. غیر از این نیز مقالاتی دربارهٔ حیات عطار و آثارش بزبان بنگالی انتشار یافته است.

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء، جلد اول

نخستین بار این کتاب در سال ۱۹۵۷م در داکا بچاپ رسید. مترجم این کتاب مولوی محمد شمس الحق بود. او یکی از پیشروان مطالعات ادبیات فارسی در بنگاله شرقی بود. به تاریخ ادبیات فارسی خیلی علاقه داشت.

شهرت این کتاب اینقدر زیاد شده بود که بار دوم در سال ۱۹۵۸م منتشر گردید. بعد از دو سال، سومین بار در سال ۱۹۶۰م انتشار یافت. آخرین بار کتابخانه سبحانیهٔ لام پور در داکا این کتاب را در ماه سپتامبر ۱۹۶۲م چاپ کرد. بنده از همین نسخه استفاده کرده ام.
این کتاب دو جلد دارد. جلد اول مشتمل بر ۲۳۶ صفحه است. و قیمتش فقط ۵ تاکا است.

چند صفحه اول مبنی بر پیش گفتار است. مترجم دربارهٔ «تذکرة الاولیاء» سخنانی بیان نموده و توضیح داده که جمع آوری زندگی نامهٔ اولیاء و صوفیان و درویشها کاری بسیار مشکل است ولی تلاش و جستجوی فرید الدین عطار این کار مشکل بوده است. به خود مترجم باید تبریک گفت که وی زحمتها و سختیهای بسیار برای ترجمه کتاب کشیده و بعد از سالهای طولانی این کتاب را به زبان بنگالی ترجمه کرده است. سپس ناشر کتاب توضیح داده که چرا عطار این کتاب را نوشته است. در پنج صفحه وجوهات نوشتن کتاب را نشان می دهد. جلد اول مشتمل بر زندگی نامه ۹۶ تن از اولیاء می باشد.

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء جلد دوم

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء جلد اول و جلد دوم با هم بچاپ رسید.
ترجمهٔ جلد اول و دوم خوب و کامل است. ولی چند تا اشکالی هم در این کتاب بچشم می خورد چون بنظره بنده این ترجمه از متن فارسی گرفته نشده است. ولی مولوی شمس الحق این کار پر ارزش را بخوبی بـه انجـام رسانیده و خدمتی شگرف انجام داده است.

ترجمهٔ تذکرة الاولیاء عطار (نثر)، بنام تبش مالا

کتاب مهم و پرباری است که توسط آقای گرمیش چندر سین (۱۸۳۴ - ۱۹۱۰ یکی از معروفترین مترجمین ادبیات فارسی به بنگالی نوشته شده

است. مثل تذکرة الاولیاء آقای گرمیش زندگی و آثار ۹۶ تن از اولیاء و صوفیان را جمع آوری کرد. بیشتر از آنها از تذکرة الاولیاء انتخاب شده اند. این کتاب شش جلد دارد. این کتاب نود در صد ترجمهٔ تذکرة الاولیاء است. از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۵ این شش جلد در کلکته انتشار یافت.

آقای گرمیش چند کتاب بنام تسر مالا نوشت که مشتمل بر داستانهای اخلاقی منطق الطیر می باشد و داستانهای مثنوی رومی را هم گردآوری کرده و به زبان بنگالی ترجمه کرد.

ترجمه پند نامه

بحواله پرومنور برق " ترجمهٔ پند نامه عطار در نظم " بتوسط انیس العالم به زبان بنگالی در کلکته به چاپ رسیده است. ولی بنده این کتاب را پیدا نکردم.

چشمهٔ فیض

در بنگال شرقی (حالا بنگلادش) چندین ترجمهٔ پند نامه به زبان اردو هم دیده می شود.مترجمین این پندنامه بنگالی نژاد بوده و به زبان اردو هم علاقه بسیار داشتند. در حدود ۱۸۶۳ م عبد الغفور سناخ یکی از برجسته ترین نویسندگان فارسی در قرن نوزدهم میلادی کتابی بنام «چشمهٔ فیض» به تحریر در آورد. این کتاب ترجمهٔ پند نامه عطار به زبان اردو است و در دانشگاه داکا نسخهٔ این کتاب موجود است.

فیض ستار

کتابی است ترجمهٔ پند نامه عطار به زبان اردو. این کتاب از کتب خانه فیضیه باب هزاری چتاگانگ (چیتاگونگ)بچاپ رسیده است. مفتی فیض الله یکی از دانشمندان فارسی در چتاگانک، مترجم این کتاب بود . آبا و اجدادش

از ایران به بنگاله شرقی تشریف آورده بودند. اسم پدرش منشی محمد علی چوهدری بود. فیض الله در سال ۱۹۹۲م در چتاگانگ چشم بجهان گشود. اشعار فارسی را خیلی دوست داشت و بیشتر اشعار فارسی را طبع زاد کرد. کتابی بنام «پند فیض» کلام او به زبان فارسی است. در سال ۱۹۷۶ فوت کرد.

مفتی فیض الله هم به زبان فارسی تسلط داشت و هم به زبان اردو و بنگالی و این باعث شده است که ترجمهٔ پندنامه کامل ترین ترجمه است. متن وی بکلی ساده و طبیعی و بدون آرایش صوری و دور از هر گونه تصنع و تکلفی می باشد.

پندنامه

پند نامه شیخ فرید الدین عطار به تحشیه مولانا قاضی سجاد حسین صاحب، مدرس اول مدرسه عالیه و عربیه ، مسجد فتحپور، دهلی در نهم رجب المرجب ۱۳۷۹هـ ق. در دهلی بچاپ رسید. ارزش و اهمیت این کتاب بین مردم بنگاله بخصوص بنگال شرقی (بنگلادش)خیلی زیاد بود. چون این کتاب حاوی اشعار شور انگیز و عارفانه عطار است که اسرار ضمیر خود را بزبان اشعار می داد و به مردم جهان پند و نصیحت می داد. اشعار پند نامه ساده است و پیچیدگی ندارد. بدین علت از طرف کتب خانه اشرفیه ، داکا، این کتاب دوباره به زبان اردو انتشار یافت. تعداد صفحات ۵۲است.

در پیش لفظ مؤلف و مترجم کتاب قاضی سجاد حسین دربارهٔ فرید الدین عطار بیان نموده است که عطار نه تنها شاعر بود بلکه در علم تصوف و علم اخلاق مرد بیمثال بود و در هر دورهٔ زندگی وی مشغول به تالیف و تصنیف بود . چهل هزار اشعار به عطار منسوب شده اند. تصانیف وتالیفات او ۱۱۳ است. بین آنها اسرار نامه ، الهی نامه ، مصیبت نامه ، جواهر الذات ، وصیت نامه ، بلبل نامه ، حیدرنامه ، شعر نامه ، مختار نامه ، شاهنامه ، منطق الطیر و تذکرة الاولیاء از همه مشهورترند . خلاصه اینکه عطار یکی از گویندگان با ذوق

عرفانی ایران بود که از اخبار نویسندگان وآثار منشورخود شیخ عطار می‌نماید که وی نه تنها حالات عارفان را جستجو کرد و باسرار آنها پی برد و با مشایخ بزرگ زمان ملاقات و راز و نیاز کرد بلکه سراسر عمر خود را در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخت. بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین رومی او را پیشرو بزرگ دانسته و فرمودند:

هفت شهر عشق را عطار گشت — ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
عطار روح بود و سنائی دو چشم او — ما از پی سنایی و عطار آمدیم

کتابهای و مقالات که دربارهٔ عطار و آثارش بزبان بنگالی نوشته شده است:

مجله ها و روزنامه های گوناگونی که در کلکته و داکا منتشر می‌گردد آثار بزرگان ایران از جمله عطار اکثراً چاپ می شوند. سیتندرنات تاگور در مجلهٔ "عبارتی " نوشتن زندگی نامهٔ شاعران ایران را شروع کرده بود. بین آنها شیخ عطار هم بود. همچنین در روزنامه‌های "باستا" ،" سادهنا"،« اسلام پرچار» (تبلیغ اسلام) ، «عبارت دانش» (هند فلاسفی) مقالاتی دربارهٔ شاعران و نویسندگان ایران بچشم می خورد.

پار شیر پروتی بها (نابغه های ایران)

کتابی است که دو جلد دارد و در سال ۱۹۲۴ به چاپ رسید. محمد برکت الله این کتاب را به زبان بنگالی نوشته و در آن زندگی عطار و آثارش را بطور کلی توضیح داده است.

پارشیر ساهتیر ایتهاس (تاریخ ادبیات فارس / ایران)

مصنف این کتاب بیشتری هریندر چندپال ، مذهب هندو داشت ولی بزبان و ادبیات فارسی خیلی دلبستگی داشت. بدین علت این کتاب را تالیف و

بازحمتهای بسیار آن را سال ۱۹۵۲ در کلکته چاپ کرد. نویسندهٔ کتاب دربارهٔ عطار و آثارش هم نوشته است.

ایرانیرکوی (شاعران ایران)

مولف این کتاب پروفسور محمد منصور الدین یکی از معروفترین نویسندگان زبان بنگالی بود. وی در رشته ادبیات فارسی درجه فوق لیسانس داشت. ادبیات فارسی را بسیار دوست داشت. این کتاب دارای ۵۶۰ صفحه و به دو قسمت منقسم شده است.

بخش اول : از رودکی تا شمس تبریزی است

بخش دوم: از بابا فغانی تا حکیم سنائی است

از صفحهٔ ۱۲۲ تا ۱۲۴ دربارهٔ عطار و آثار او توضیح داده شده . و از سیزده عنوان کتابهای عطار نام برده است ؛ یعنی : اسرار نامه، الهی نامه ، مصیبت نامه، جواهر الذات ، حیدرنامه، گل و مهروز ، وصیت نامه ، منطق الطیر ، بلبل نامه، سیاه نامه، شتر نامه ، مختار نامه و تذکرة الاولیاء.

چندین اشعار عطار هم بزبان فارسی در این کتاب بچشم میخورد. مثل :

مصیبت نامه کاندوه جهانی است — الهی نامه کاسرار عیان است

به داروخانه هر دو کردم آغاز — چه گویم زود رستم زین وآن باز

نخستین بار این کتاب ماه ژوئیه ۱۹۶۸ در داکا انتشار یافت. بعداً از طرف بنگلا اکادمی بار دوم در ماه ژانویه ۱۹۷۸م بچاپ رسید. در پایان کتاب ترجمهٔ ۴۸ غزلیات رومی و ۷۹ غزلیات حافظ شیرازی به زبان بنگالی موجود است.

مؤلف کتاب در پیش گفتار نوشته است که این کتاب مجموعهٔ مقالات وی می باشد. که وقتاً فوقتاً در مجله ها و روزنامه های بنگالی به چاپ رسیده بودند.

فارسی سانتیر کاروکرم:(بررسی ادبیات فارسی)

مصنف این کتاب آقای عبد الستار است. وی کتابهای زیادی دربارهٔ ادبیات فارسی نوشته است. مثل شیخ سعدیرگلپو (داستانهای شیخ سعدی) و ابو کبیر سدهانی شیخ سعدی (شیخ سعدی).

این کتاب ۱۵۹ صفحه دارد. اولین بار در ماه دسامبر ۱۹۷۹ در داکا بچاپ رسید. بار دوم بنیاد اسلامی ، داکا در سال ۱۹۸۷ بچاپ رسانید. از صفحه ۳۶ تا ۳۸ دربارهٔ زندگی نامهٔ خواجه عطار است و آثار عطار را نشان داده مثل مصیبت نامه ، الهی نامه، ریاض العارفین ، لسان الغیب ، مظهر العجائب و دیوان عطار!

آقای عبد الستار آثار عطار را اشتباه نوشته است.

علاوه بر این کتابهای بنگالی ، نسخه های خطی و چاپی آثار عطار که بزبان فارسی است در کتابخانهٔ دانشگاه داکا،کتب خانهٔ انجمن آسیایی ، کتب خانهٔ مدرسه عالیه داکا و در نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران داکا دیده می‌شود.

*

منابع و مآخذ

۱ - مولوی محمد شمس الحق : ترجمهٔ تذکرة الاولیاء. جلد اول. داکا، سپتامبر ۱۹۶۲، (بنگالی).

۲ - مولوی محمد شمس الحق : ترجمهٔ تذکرة الاولیاء. جلد دوم فوریه ۱۹۶۲. (بنگالی).

۳ - پندنامه شیخ فرید الدین عطار: تحشیه سجاد حسین ، داکا: ۱۹۹۲،(اردو).

۴ - منطق الطیر.باهتمام دکتر سید صادق گوهرین .ایران : ۱۳۶۹،(فارسی).

۵ - عبدالستار: فارسی ساهیتی کاروکرم (بررسی ادبیات فارسی). داکا: ۱۹۸۷، (بنگالی).

۶ - منصور الدین: ایرانیرکوی (شاعران ایران).داکا: ۱۹۷۸،(بنگالی).

۷ - رضا زاده شفق ، صادق ؛ تاریخ ادبیات ایران. ایران : ۱۳۵۲، (فارسی).

۸ - الهی ، حسین ؛ منطق الطیر. ایران : ۱۳۶۷، (فارسی).

۹ - دیوان عطار .به اهتمام تقی تفضلی . ایران : ۱۳۶۲، (فارسی).

۱۰ - بدخشان، مرزا مقبول بیگ ؛ ادب نامهٔ ایران. لاهور، (اردو).

۱۱ - مجله روابط فرهنگی هند و ایران از ایران سوسایتی . کلکته: ۱۹۹۰، (فارسی - انگلیسی).

۱۲ - فهرست مخطوطات فارسی در دانشگاه داکا. جلد۴۳.داکا : ۱۹۶۶، (انگلیسی).

۱۳ - مولوی برکت الله؛ پارشیر بروتی مبا (نابغهٔ ایران). داکا: (بنگالی).

۱۴ - عبدالحی و ولی احسن؛ بنگلا ادب کی تاریخ . داکا: ۱۹۵۷، (اردو).

۱۵ - عبدالله ؛ ادبیات فارسی در بنگلادش. داکا: ۱۹۸۴، (بنگالی).

۱۶ - گریش چنردسین ؛ تپش مالا . (بنگالی).

۱۷ - فیض الله ؛ فیض ستار. چتاگانگ : (بنگالی).

۱۸ - مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگهای فرهنگی ایران و شبه قاره. جلد دوم ، اسلام آباد : سپتامبر ۱۹۹۳، (فارسی).

*****

غلام حسن - خپلو
پاکستان

ملك الشعراء آخوند سلطان علی بلغاری[1]

پانزده کلومیتری دور از خپلو (Khaplu) در راه سکردو (۱) موضعی است با نام بلغار، و درآن خانوادهٔ علمی و ادبی و فرهنگی است با نام اخوند بلال پا یعنی خاندان اخوند بلال - سلف این خاندان صوفی بلال بوده وی در سال ۷۸۳ ه / ۱۳۸۶م از خراسان با حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی به کشمیر آمده و از آنجادر سال ۷۸۵ ه / ۱۳۸۶م باز باآنحضرت بلتستان (۲) آمده و در موضع بلغار (۳) برای تبلیغ و ارشاد و تربیت نو مسلم های آن دیه فرو گزاشته شده است.

محمد بلال یکی از مریدان برجسته امیر کبیر میر سید علی همدانی بوده وی با هدف مکث در همانجا بطریق احسن شتافته و یکی را از زنان آن دیه، در حبالهٔ عقد خود بسته از وی اولادها شد، در همانجا درگذشت. اولاد او احفاد وی تاکنون موجود است و چندین علماء و مشائخ درین خانواده گذشته است و کار ارشاد و تربیت مسلمان را ادامه داده اند.

در سال ۱۲۵۰ ه / ۱۸۳۴ م در خانهٔ آخوند محمد قاسم بلالی، دانشمند شهیر بلتستان پسری متولد شد نام وی سلطان علی نهادند.پدر وی محمد قاسم هم فاضلی نامدار و عالم باعمل بود. تعلیم و تربیت پسران خود را در عهده گرفته وی چهار پسر داشت و سلطان علی کوچک ترین فرزند وی بود. فرزندان محمد قاسم چون وی عالم و دانشمند و خطاط بوده اند. سلطان علی اکتساب علوم از برادران و پدر بزرگوار خود نمود. بعد از تحصیلات وی از خانه اش بیرون آمد و از علماء و فضلا دیگر هم بسیار استفاده نمود، چون اخوند غلام سکردو، و مولانا محمد حسین المعروف به ملاپیشاوری (۴) وغیرهم.

ملا پیشاوری مرد عالم و دانشمند و پزشک و شاعر بوده سلطان علی از

---

۱. برای آشنایی با شیوه نگارش فارسی اهالی بلتستان، این مقاله بدون هیچگونه ویرایشی، عیناً آورده می شود.«دانش»

می‌آید.(۱۱)

وی سه پسر داشته اولادشان تا درین روزگار باقی مانده اند بعضی از آنها بسلسله صوفیه نوربخشیه منسلک‌اند و بعضی در فرقهٔ اهلحدیث رفته‌اند. یکی از آن‌ها مولانا عبد الرشید ندوی می‌باشد که از ندوة العلماء لکهنو فارغ شده است و امروزین در دارالعلوم اسلامیه غواری شیخ الادب والحدیث می‌باشد.

آثار علمی آخوند سلطان علی سلطان

آخوند سلطان علی در علوم نحو و منطق و فقه و نجوم و تصوف حظ وافر یافته بود با این همه وی خط زیبا هم داشت و ذوق علم و ادب هم فراوان یافته بود چنانکه اشعار را می‌سرود و تخلص خود سلطان نمود. وی در آثار منظوم خود سلطان تخلص آورده است ولی سبب این تخلص معلوم نیست ولی ممارست ما این است وی واقعاً سلطان الشعرای بلتستان بود. این تخلص وی را بسیار می‌سزد لاریب وی سلطان بود در شعر و ادب فارسی و بلتی.

سلطان علی کتاب منظوم خود زادالجنان را در بحر متقارت مثمن محذوف سرود. این همین بحر می‌باشد که سعدی شیرازی بوستان را و فردوسی شاهنامه را سرود. وی آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را در همین بحربسیار شیرین ترجمه می‌نماید. هم چنین از کتابهای بزرگان صوفیه اقتباسهای فراوان اخذ می‌کند و آنها را در همین بحر می‌آورد. احیاناً وی آیات یا احادیث یا سخنان بزرگان را در همین بحر می‌آورد و با تحول و تبدل الفاظ مفهوم مطلب هیچ متاثر نمی کند چون

فنادوا ان اغدوا بها مصبحين   سريعين ان كنتموا صارمين

تليلاً مشوا كلهم اجمعون   الى زرعهم هم يتخافتون (۱۲)

این آیتها در قرآن کریم چنین آمده است

فتنادوا مصبحين ان اغدوا على حرثكم ان كنتم صارمين فانطلقوا و هم يتخافتون (۱۳)

اشعار فوق چه قدر روان و ارزشمند است که سلطان در تازی آورده است . احادیث نبوی و اقوال بزرگان و اقتباسهای کتب صوفیه را برین قیاس تواند کرد.

در عبارات زیر آثار علمی اخوند سلطان علی بلغاری تذکر می‌نماییم.

وافیه کافیه

این کتابی است در علم نحو مانند کافیه لابن حاجب که سلطان درآن لغزشها و خطاهای ابن حاجب را درست کرده و اصول و مسائل نحو را مورد بحث ساخته در عربی ، ولی تاکنون بچاپ نرسیده است.

زادالجنان منظوم

کتابی است در نظم فارسی محتوی برده ابواب و ۳۸۸ صفحات قطع بزرگ . سلطان آن را در بحر متقارت مثمن محذوف سرود. سلطان آن را در ده باب ساخته و هر باب در چند فصول قسمت نموده است. ابواب دهگانه چنین می‌باشد.

چـو ایـن بـیت بستم بنا ساختم	بـه تـرتیب ده در بـه پـرداختم
نـخست در در ایمـان دوم صـلوة	سـه و چـار انـدر صیـام و زکـوة
بـه پـنج در از حـج و در سـادسین	ز دانش سـخن خـلق در هـفتمین
بـه هشـتم در از اخـذ یـار نکـواست	هـم از یـاربد اجتنـاب انـدر اوست
نـهم بـاب عـدل است ای رهـنمون	دهـم بـاب در تـرک دنیـای دون (۱۴)

در هر باب از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و اقوال بزرگان صوفیه را تذکر نموده و در ایضاح وتبیین از حکایات سودمند و اندرز آموز سودها جسته اند. از کتابهای نهج البلاغة ، ذخیرة الملوک ، مرات التائبین ، احیاء العلوم غزالی و جذب القلوب ابو طالب مکی اقتباسها نموده و آن ها را در نظم پارسی آورده است . این کتابی است بسیار سودمند و ارزشهای علمی و ادبی و فرهنگی بسیار دارا است ولی تاکنون بچاپ نرسیده خوشبختانه نسخهٔ زیبا و خوانا از قلم مصنف در دست ما رسیده است این نسخهٔ است منحصر بفرد . این کتاب محتوی بر ۷۵۰۰ بیت می‌باشد و بدست مصنف در سال ۱۲۹۳ سروده ونوشته شده است.

منظوم فقه احوط

فقه احوط (۱۵) کتاب معروف میر سید محمد نور بخش می‌باشد در تازی در ابواب ۵۳ضخیم و دقیق و چندین بار در عربی و فارسی و اردو بچاپ رسیده است. سلطان علی این کتاب را با تمام و کمال در نظم فارسی

سروده است . این ترجمه منظوم را وی منظوم فقه احوط نامیده است و در آغاز آن مقدمه سودمند در نظم افزوده است. این کتاب تقریباً ۷۰۰۰ بیت را دارا است ولی تاکنون بچاپ نرسیده است.

البته یک باب باب الفرائض را آقای حاجی خلیل الرحمن بلغاری با اضافات و تحریفات فراوان چاپ کرده است ابواب های باقی تاکنون بچاپ نرسیده است . این کتاب را در بحر رمل اصل مثمن محذوف است . نسخهٔ کامل بخط سلطان علی در دست ما است نسخهٔ ناقص هم در دست ما است.

بوق بوق نامه

بوق بوق در زبان بلتی ضخیم را می‌گویند. این کتابی است بر موضوعات کثیره سلطان نوشت درین کتاب تاریخ های وفات و مولودبزرگان، واقعات مهم خطهٔ بلتستان ، اشعار های شعرای عربی و فارسی ، رساله ها بر موضوعات مختلفه جمع آوری کرده است. این کتاب در نثر فارسی است. سلطان علی مسائل دقیق تصوف و عرفان را بشرح و بسط نقل کرده و هم چنین تاریخ بلتستان را نقل نموده که برجسته ترین مآخذ تاریخ بلتستان بشمار می‌رود ولی متاسفانه تاکنون بچاپ نرسیده است و هم چنین به نسخهٔ کامل سراغ نداریم نسخهٔ ناقص الطرفین که اوراقها از بین هم افتاده است ، در دست داریم این نسخهٔ ناقص هم بقلم مصنف نوشته شده است.

لغت و قصائد

سلطان علی لغت و قصائد بسیار در زبان بلتی سروده است چنان می‌نماید که سلطان در اوقات مختلفه بآنها پرداخته است و شهرت فراوان دارد و در محفل میلاد پیغمبر و ائمه اهلبیت رسول باآواز بلند خوانده می‌شوند. شاید سلطان علی اولین کسی می‌باشد که نعت رسول مقبول در بلتی زبان سرود. از شعرای متقدمین بلتستان نعتی یافته نمی شود . در قصائد وی هم آیات و احادیث فراوان استعمال شده وتلامیح و استعارات مزین می‌باشد.

قصائد سلطان در بیاضهای ملایان بلتستان محفوظ است و بر زبان لغت گویان و قصیده خوانان مضبوط می‌باشد. در قصائد و نعت وی الفاظهای عربی و فارسی فراوان است. ولی اشعار وی بسیار روان می‌باشد. وی نکات دقیق و مشکل الفهم را در اشعار خود جای نمی دهد.

غزل های سلطان

سلطان علی غزل ها هم سروده بود ولی متأسفانه دیوان او در دست ما نیست. وی در زبان پارسی غزل ها سروده و نظم ها ساخته است. چند غزلها در اوراق پراگنده از سلطان علی باقی مانده است . یکی را در زیر نقل میکنیم.

چه جرم دید ز راهی که اندرین دو سه روز	چه از خبر بزو سیب و خیار میدارد
خدای راست مسلم بزرگواری حلم	که جرم نبیند و نان برقرار میدارد
گر از سوال کثیرم جناب رنجیده است	بگو که خورد غریبان عار میدارد
چه جای معطی گزینی نعیم فنا	امید نعمت دارالقرار میدارد
نعیم خلد نصیب کسی است ای یاران	کنون بخلق نعمیش نثار میدارد
نبی سفر چو سقر گفت اگرچه یک فرسنگ	زکارشان شده فارغ چه کار میدارد

مختصری شرح حال سلطان الشعرای بلتستان اخوند سلطان علی سلطان و آثار علمی وی در فوق داده ایم. وی شاعری و عالمی و فاضلی است بسی بزرگ در زبان فارسی و بلتی وی در هیچ کتابی و تذکرۀ حال وی حتی که نام وی نیامده است چنان می‌نماید که وی چون گوهری است در گل فرومانده و آبها و گلها و کلوخهای این دنیای دون آب و تاب و رخشندگی وی را از نگاه ارباب علم و فضل پنهان کرده است. انشاء الله در آوان آتیه ما احوال و آثار وی را توضیح و تبین و کتابهای ارزنده وی را عرضه اهل علم و دانش توانیم کرد.

حواشی و توضیحات

۱ - سکردو از شهرهای قدیم بلتستان می‌باشد و پایتخت سلطنت سکردو بوده است. دران شهر آثار باستانی کثیر یافته می‌شود. آثار بودایی ، قلعۀ کهرپوچوKhar po cho، امام بارگاه کلان و خانقاه گمبه سکردو ، و سدّ سدپاره از آنها می‌باشند.

۲ - بلتستان خطۀ است وسیع دربین کشمیر و چین و گلگت و لداخ مردم آنجا صد در صد مسلمان اند و بکوشش وسعی مبلغین اسلام ایران الاصل مانند میر سید علی همدانی ، میر سید محمد نوربخش قهستانی و میر شمس الدین عراقی گیلانی دین بودایی را فرو گذاشته مسلمان گشته اند برای آگاهی بیشتر رک تاریخ بلتستان جلد اول از نگارنده و میراث جاویدان از حاج کمال جوادی و آثار شاه همدان از آخوند زاده محمد رضا. .

۳ - بلغار (Balghar) یکی از مواضع خپلو بلتستان می باشد که آباء و اجداد اهل بلغار از بلغار اروپا نقل مکانی نموده باین جا آمده و آن را آباد ساخته، برای آگاهی بیشتر رک کاروان شماره

اول ص ۳۸ مقاله حاجی عبدالسلام بلغاری بعنوان «وادی بلغار کا تعارف»

۴ - نام این دانشمند ارجمند بعضی محمد حسین و بعضی محمد عمر گفته اند ولی در ملا پیشاوری هر یک متفق اند وی آخرین کسی است که از راه قبرستان سیاچن (Siachan Galaciar) به بلتستان رسیده و خلق را بفقه حنفی دعوت داده است وی مرد عالم دانشمند، روشن فکر و اندیشه بود، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تذکرة العلماء والصوفیای بلتستان و کاروان شماره دوم ص ۵۱ - ۵۲ مقاله حاجی محمد یحیی بعنوان موسیقی یا موسی قی.

۵ - این همه شاعران بلتی زبان می‌باشد و بلتی زبان یکی از زبانهای تبت Tibbet می‌باشد و در رسم سانسکرت دیوناگری نوشته می‌شود ولی در بلتستان بعد از اشاعت اسلام این رسم الخط متروک کرده شد و دانشمندان بلتستان برای رسم الخط زبان فارسی را اختیار نمودبرای آگاهی بیشتر رک بلتی زبان از محمد یوسف حسین آبادی.

۶ - ماهنامه «نوای صوفیه»، ص ۱۷، شماره دسامبر ۱۹۹۶م، مقاله محمود احمد بعنوان «اخوند سلطان علی بلغاری».

۷ - راد الجنان، منظوم، ص ۳۳.

۸ - راجه محمد علی خان مرد عالم و فاضل بود وی سرپرست علم و ادب شعراء بوده وی ۱۰ پسر داشت. منجمله از آنها اسفند یار خان، حاتم خان، عباس خان شاعران زبان فارسی و بلتی می‌باشد.

۹ - تذکرة العلماء و الصوفیای بلتستان، ص ۵۱.

۱۰ «نوای صوفیه»، ص ۱۸ شماره ۶.

۱۱ - تذکرة العلماء والصوفیای بلتستان، ص ۵۲.

۱۲ - رادالجنان، ص ۱۰۸.

۱۳ - القلم ایت ۲۱ تا ۲۴.

۱۴ - رادالجنان، ص ۳۶.

۱۵ فقه احوط نگاشته میر سید محمد نور بخش می باشد. وی مؤسس سلسله صوفیه نوربخشیه است و کتب و رسائل فراوان را نوشته اند. از آنها سلسلة الاولیاء، صحیفة الاولیاء، معراجیه، مکارم الاخلاق، و کشف الحقایق وغیره، برای اطلاع بیشتر رک احوال و آثار میر سید محمد نور محق نگاشته آقای خادم حسین بندوی.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

جوهر براهوئی

غزل

رحمت حق، راحت جان رحمت للعالمین آستانش بوْد منزل حضرت روح الامین
یافت عالم از رخش تنویر ایمان و عمل لفظ نام او «محمد»(ص) شد قرار عاشقین
از جمال اونگاه زندگی تابنده است هر که در بانش شود ، شد مالک روی زمین
شان او صل علی، ختم الرسل توصیف او روز محشر عاصیان را شد شفیع المذنبین
آن شب اسری عروجش از گمان بیرون شده گشت در بزم رسل اعزاز او فتح مبین
نعت خوانی کرد در تعریف او قرآن مجید یاد او در وقت غم ، دارو شود قلب حزین
نام من افتاد چون در سلک امت مصطفی رستگاری می رسد «جوهر براوی» بالیقین

*

دکتر خالد حسن قادری

لندن

قندپارسی

به مرحله که منم قرب و بعد یکسانیست نگاه بر رخ جانان کمال بی ادبیست
هزار رنگ طرب در کمال محرومی نه رفتن پی دریا ز کیف تشنه لبیست
ردای عطر منیرست تاکران زکران که نور گنبد بیضا ضیای شمع نبیست(ص)
یقین ، بحرف محبت شعار مرتضوی فرار از ره عرفان طریق بولهبیست
اگر تراست همه آرزوی ترک طلب حذر کن از همه اینها که مدعا طلبیست
فقط مخافت الله ، راس حکمت هست فسون دانش و حکمت فسانه غربیست
نشسته ام بفراغت ز دولت دنیا مرا نگاه ودل پاک و آه نیم شبیست
خوشا که شباب و جنون میسر شد چه آب ساده وشیرین چه باده عنبیست
بدوش بار گناهست و من تهی دامن نجات من بقیامت ز حب آل نبیست

*

فضل الرحمن عظیمی

راولپندی

غزل

جان فدایت از پی دیدار قربانت شوم — از نظر مستم کنی ای یار قربانت شوم
شوق هر دم می کشد سوی تو دامان دلم — هر زمان هر لحظه وهر بار قربانت شوم
گردتوای شمع رقصان می شوم پروانه وار — چون ببینم جلوهٔ رخسار قربانت شوم
تو بمن این سوز و ساز زندگی بخشیده ای — من ز فرط بیخودی ای یار قربانت شوم
من سراپا دید گشتم از نگاه فیض تو — باز دارم حسرت دیدار قربانت شوم
من نمی دانم که ذوق وصل تو با من چه کرد — این قدر دانم که من بردار قربانت شوم

بندهٔ فضل عظیمی بر درت افتاده است
یک نظر بر من که باز ای یار قربانت شوم

*

دکتر رئیس احمد نعمانی

هند

غزل

هر چند ما دراز نکردیم پای خویش — شرمنده گشته ایم مگر از ردای خویش
کردیم آرزو ز خدا، از برای خویش — آن شعله خو که می نشود آشنای خویش
بازار دهر ، ارزش ما را نمی شناخت — یا چیزکیم خود که فتد از بهای خویش
پیموده ایم وسعت عالم به یک نگاه — پرواز می بایدم کنون در فضای خویش
این کس مخر متاع ،برای چه داده ای ؟ — یا رب ! کجا برم دل حق آشنای خویش؟
کو همدمی به دهر و کجا گوش محرمی — خود گویم و همی شنوم ماجرای خویش !
کار جهان اگر به مرادم نمی رود — ای بخت بد گذار ، رهم از بلای خویش

یارب ، رئیس سوخته سامان گدای تست
انعام خود مدار دریغ از گدای خویش

*

خانم طاهره نگار

اسلام‌آباد

غزل

عاقلم ، من عاقلم، من عاقلم　　زانکه شد دیوانهٔ تو این دلم
راز عشق از درد هجر آموختم　　یافتم در موج طوفان ساحلم
زندگی را بهر من مشکل مکن　　آری ! از نیروی تو بس قائلم
تو چنان رفتی که این دل سرد شد　　ای مه کامل ! بیا در محفلم
از نگاه دهر گر افتم ، چه غم　　چون نظر داری به من ، من مقبلم
آنکه شاه دو جهانست ای «نگار»　　بر در آن شاه من یک سائلم

*

مقصود جعفری

راولپندی

غزل

شام غم بار دگر گشته نمودار افسوس　　دل من غمزده و بی گل و گلزار افسوس
بهر تاراج چمن برق ستم افشانند　　گلشن زندگیم گلبن پرخار افسوس
درد دل گویم و خواهم که تو با من باشی　　شعر من جلوه گر کوچه و بازار افسوس
هر کجا می روم و راه محبت پویم　　لیکن این راه شده راه ستمکار افسوس
میکده سوخت و بشکسته صراحی اکنون　　جام می ریخته و کار آمده دشوار افسوس
«جعفری » در دل شب نالهٔ دل آورده　　آه از این شاعر افسردهٔ میخوار افسوس

*

سلطان حیدر بیگ

حیدرآباد

نام و نشان ایران

ماه سپهر عرفان ، روح روان ایران　　الحق خمینی ذیشان تاب و توان ایران
در گلشن است بلبل هم نغمه خوان ایران　　سر سبز گرد سبحان این گلستان ایران

یعنی مثل گلستان شد باغبان ایران   شاداب شد ز عزمش این بوستان ایران
روشن ضمیر آن هم روح روان ایران   روح روان ایران شیر ژیان ایران
از انقلاب پیداایـن انقلاب آخر   نابود شد ز عالم شاه جهان ایران
عابد امین خمینی عالم یقین خمینی   تهجد گذار زاهد شیرین بیان ایران
تابنده باد یارب نام ونشان ایران   پاینده باد هر یک پیر و جوان ایران

*****

گزارش
و
پژوهش

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۲)

اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، با وجود بیست و هفت سال پیشینه تحقیقاتی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی ، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، برآن شدیم تا از شماره دانش ۵۲ با معرفی مجموعهٔ انتشارات آن ، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۱ عنوان می باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگران که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند ، کمک نماید.

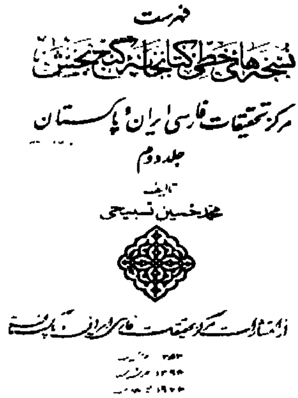
در این شماره ده عنوان دیگر از انتشارات این مرکز معرفی می‌شود.

۱۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)

این کتاب تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی می باشد که درسال ۱۳۵۳ش / ۱۳۹۴ ه‍ق / ۱۹۷۴ م باقطع ۲۴×۱۷ س م منتشر شد. دراین مجلد ۳۰۰ نسخه خطی(از ش ۳۰۱ تا ۶۰۰)موجود درکتابخانه گنج بخش به‌ترتیب الفبا شناسانده شده و جمعاًبا شمارش جنگها و مجموعه‌ها بالغ بر ۳۹۷ نسخه می‌گردد. نوادر نسخه‌های خطی در این مجلد بیشتروارزنده تراز مجلد اول می‌باشد.

نسخه‌های معرفی شده در این مجلد به هشت زبان است بقرار زیر:

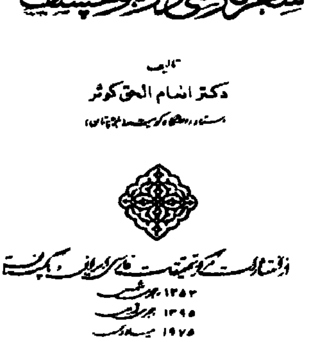
فارسی ۲۹۱، عربی ۵۰، ترکی ۶، پنجابی ۳، پشتو ۳، فارسی و عربی ۳۶، فارسی و پنجابی ۲،فارسی و اردو ۱ ، فارسی و پشتو و عربی ۱ فارسی و



ترکی ۱، فارسی و عربی و اردو و پنجابی و هندی ۱،فارسی و عربی و کشمیری ۱. رویهمرفته این نسخه ها در ۱۳ موضوع:دین ، ادب ، تاریخ ، طب، مراجع، زبانشناسی، ستاره شناسی، اخلاق، هنر (موسیقی)، فلسفه، روانشناسی و جامعه شناسی است. ازمیان ۳۹۷ نسخه،۳۷ نسخه مکرر معرفی ۳۷ نسخه مکرر معرفی گشته است. همچنین ۱۴ نسخه مکرر دیگر هر یک در دو نسخه معرفی شده است.متن کتاب در ۶۰۸ صفحه و فهارس هشتگانه در ۱۴۸ صفحه و نمونه‌ها و تصویرها در ۵۸ صفحه ، و در پایان مقدمه مؤلف به انگلیسی در ۲ صفحه ، و سخن مدیر به انگلیسی در دو صفحه آمده است .

۱۲ - شعر فارسی در بلوچستان

بلوچستان کهن ترین مرکز فارسی در شبه قاره پاکستان و هند بوده و زبان فارسی در آن ناحیه از زمان قدیم رواج داشته چنانکه نخستین شاعره فارسی زبان یعنی رابعه دختر کعب خضداری یاقزداری ازآن خاک برخاسته است. نویسنده کتاب دکتر انعام الحق کوثر، استاد فارسی دانشگاه بلوچستان (کویته) می‌باشد.این کتاب درسال ۱۳۵۳ش / ۱۳۹۵هق/ ۱۹۷۵م به مناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری (به حساب هجری قمری) انتشار یافت و دارای دو بخش است. در بخش اول ذکر شرح حال و نمونه کلام ۱۷ تن از شعرای فارسی که از بلوچستان برخاسته‌اند در ۹۷ صفحه آمده که اولین شاعرآن رابعه خضداری وآخرین رهی می‌باشد. دربخش دوم در ذیل گزارش محفل مشاعره (شعر خوانی) فارسی که در شهر لورالائی بلوچستان



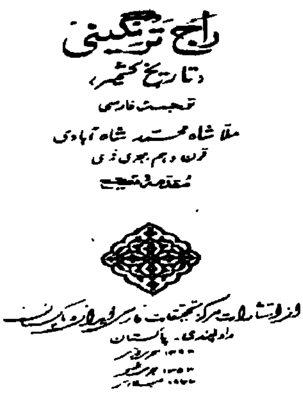
در سال ۱۲۹۴ ش /۱۳۳۳ هـ ق/ ۱۹۱۵ م برگزار شد ذکر شرح حال و نمونه کلام ۲۱ شاعر فارسی گو در ۸۴ صفحه آمده که نام اولین شاعر عبدالحنان و نام آخرین شاعر شیدا ذکر شده است.

کتاب مزین به نمونه های کتابهای خطی و چاپی مورد استفاده مؤلف و عکس های شاعران و برخی آرامگاههای شعرا است.

این کتاب اولین تذکره نسبتاً جامعی از شعرای فارسی گوی بلوچستان می باشد و ازین لحاظ دارای ارزش زیادی است.

۱۳ - راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)

ترجمه فارسی کتاب منظوم سانسکریت است به‌نام "راج ترنگینی" (به معنی دریای شاهان یا بحرالملوک) که به تصحیح و تحشیه آفاقی به سال ۱۳۹۴ هـ ق/ ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴ م به‌طبع رسیده است.



بنابه تأکید مؤلف ، این کتاب را در اصل پاندیت کلهن کشمیری شاعر و تاریخ نویس و حماسه سرای کشمیر در وقایع سیاسی چندین هزار ساله کشمیر بسال ۵۴۵ هـ ق /۱۱۴۸ م به نظم سانسکریت آغاز نمود و به سال ۱۱۴۹ م به اتمام رسانید . این کتاب ذکر وقایعی تقریباً از سه هزار سال قبل از میلاد آغاز و تا سال ۱۱۴۹م خاتمه می‌یابد و شامل هشت کتاب است که اول تا سوم رویدادها بصورت افسانه و بقیه تاریخی است. پس از ۲۸۰ سال به‌امر زین العابدین سلطان کشمیر (۹۲۷ - ۸۷۹ هـ ق / ۱۴۲۲-۱۴۷۲ م) ملا احمد کشمیری آن را به‌فارسی ترجمه کرد که متأسفانه آن ترجمه از بین رفته است. سپس ۴۴۱ سال پس از تألیف و ۱۱۹ سال پس از ترجمه ملا احمد، در سال ۹۹۷ هـ ق / ۱۵۸۹ م به فرمان اکبر شاه تیموری ملا شاه محمد شاه آبادی کشمیری آن را مجدداً به‌فارسی برگرداند و آن ترجمه را به فرمان اکبر ملا

عبدالقادر بدایـونی(م ۱۰۰۴ هـ ق / ۱۵۹۶ م) بەسـال ۹۸۸ هـ / ۱۵۸۹ م در عرض دو ماه به‌عبارت سلیس منقح و انتخاب نمود.

این کتاب دارای اهمیت خاصی است زیرا قدیمی ترین مأخذ بـرای تاریخ شاهان باستان کشمیر است که بما رسـیده است و بـه عـقیده خـاور شناسان هیچ متن تاریخی، که از تاریخ هند بحث کند به‌زبان سانسکریت پیدا نمی‌شود.مؤلف این‌کتاب نخستین کسی‌است که تاریخ چهار هزارساله کشمیر را به‌قالب شعر سانسکریت ریخته واز بسیاری از کتابهایی استفاده کرده کـه امروز بجا نمانده است.مؤلف در تألیف خود اصول و مواعظ اخلاقی بسیار آورده و گاهی درباره عقاید مذهب هندو که خودش پیرو آن بوده بحث کرده است و هدفش اصلاح جامعه و ترویج مبانی عدل و انصاف بوده که از دیانت و خدا پرستی سرچشمه می گیرد. این کتاب سرمشق و مأخذ ارزنده معتبر برای تاریخ نویسان بعدی قرار گرفته که مصحـح در مقـدمه نام بیست کتاب معتبـر را آورده که این کتـاب را مـدرک و اسـاس خـود قـرار داده‌انـد. ایـن کتـاب به‌انگلیسی ، فرانسه، فارسی ، اردو و هندی ترجمه شده است که نشانه بارز اهمیت و شهرت جهانی آن می باشد .

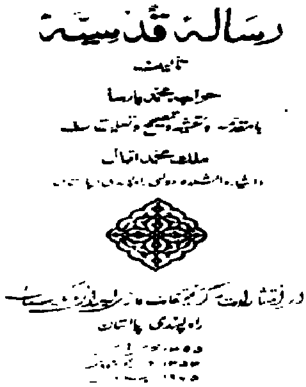
۱۴ - رساله قدسیه

تألیف خواجه محمد پارسا الحـافظی البخـاری (۷۳۹ - ۸۲۲ هـ ق / ۱۳۲۹ - ۱۴۱۹ م) از اولاد حضرت عبدالله بن جعفر طیار(رض)از عرفای معروف سلسله‌نقشبندی بامقدمه و تحشیه و تـصحیح و تعلیقـات از مـلک محمد اقبال باقطع ۲۴×۱۷س‌م‌در ۱۳۵۴ش/ ۱۳۹۵هـق/ ۱۹۷۵م منتشر شد .

این کتاب شامل شرح حال خواجه بهاءالدین نقشبند و شجره سلسله نقشبندیه است.

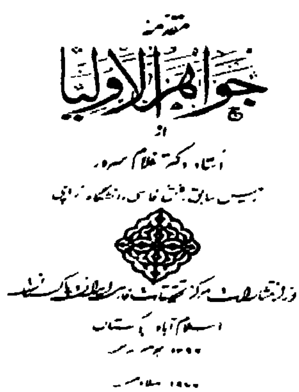
این رساله به نامهـای مختلف در فهـرست مخطـوطات ذکر شده اما در نسخـه خطی «رسالة البهائیه» تألیف شیخ محمدبن‌خواجه مسـعود بخـاری مکتوبه ۹۰۱ هـ‌که دردانشگاه پنجاب موجود است به‌نام «رساله قدسیه» یـاد

شده، بنابراین مصحح آن رابه همان نام خوانده است.



این رساله درمیان عرفا معروفیت تمام دارد و نسخه های خطی آن در کتابخانه‌های ایا صوفیه استانبول (مکتوبه ۸۵۵ ه قدیمترین نسخه) ، پاریس ، قاهره ، موزه بریتانیا ، کتابخانه ملک تهران و کتابخانه دولتی کابل ، کتابخانه گنج بخش (۲ نسخه) ، دانشگاه پنجاب (۲ نسخه) موجود است و درمحبوب المطابع دهلی به‌سال ۱۳۰۸ ه و به‌اهتمام حاجی محبوب‌الهی درحیدرآباد سند در ۱۳۷۸ ه چاپ و منتشر شده است اما هر دو نسخه از اغلاط چاپی مشحون است.مصحح نسخه خطی مکتوبه ۹۰۰ هق راکه در مجموعه عرفانی ش ۳۹۳ کتابخانه گنج بخش موجود است متن اصلی قرار داده و از نسخه دوم کتابخانه گنج بخش و دو نسخه دانشگاه پنجاب و نسخه مجموعه پیر حسام الدین راشدی که در دانشگاه قائداعظم اسلام آباد موجود است و چاپهای دهلی و حیدرآباد در تصحیح استفاده و اختلافات این نسخه ها را در حاشیه ذکر کرده و امیدوار است این نسخه پس از تصحیح و تنقیح کامل ترین و صحیح ترین نسخه این رساله باشد.

۱۵ - مقدمه جوهر الاولیا



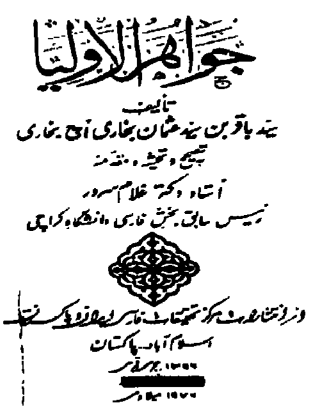
شادروان استاد دکترغلام سرور رساله"جوهرالاولیاء" سیدباقر بن سید عثمان‌بخاری را باتصحیح و تحشیه ومقدمه برای‌طبع و نشرآماده کرده (که ذکر آن جداگانه‌تحت شماره ۱۶ آمده است)و مقدمه مفصلی جداگانه تهیه و چاپ نموده است و طی آن امور ذیل را در پنج بخش توضیح داده است:

معرفی نسخه‌های خطی رساله و شرح حال مؤلف و اسلاف و شرح مفصل رساله و محتویات آن و مختصات سبک نثر و اهمیت این کتاب در دورهٔ حاضر. این کتاب بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان به طبع رسید.

اهمیت این‌کتاب از محتویات آن پیداست ، چون بدون این‌مقدمه‌اهمیت خود رساله "جواهر الاولیاء" و مؤلف و اسلاف او و نسخ خطی و مختصات سبک آن کاملاً برای خوانندگان روشن نمی شد، مخصوصاً مؤلف در ذیل بخش چهارم به عنوان "زبان جواهر الاولیاء" در ۴۹ صفحه مختصات سبک رساله "جواهر الاولیاء" را به شرح کامل و مفید و محققانه و استادانه آورده و طی آن نکات بسیار دقیق و ارزشمندی را با شرح و بسط بیان کرده است.

۱۶ - جواهر اولیاء

جواهر الاولیاء تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری با تصحیح و تحشیه بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان طبع و نشر شده است . متن رساله شامل پنج جوهر می‌باشد: جوهر اول در فضیلت تمام سوره های شریفه قرآن مجید و آیات آن منقول از رسول اکرم (ص)،جوهر دوم در فضیلت نود و نه‌نام مبارک باری تعالی،جوهر سوم در فضیلت چهل اسم بامؤکلات و فضیلت نود و نه نام حضرت رسول (ص) و نامهای اجدادش تا حضرت آدم و حلیه و مهرنبوت حضرت رسول (ص)، و جوهر چهارم در فضیلت درود بر سرور کائنات (ص) ، و خرقه خلاقت پیران بخاری و قدم و نعل مبارک منقول از بزرگان، و جوهر پنجم در فضیلت مناجات و ادعیات و چهل و یک اسمای یونانی و عربی و نماز بر قبر رسول اکرم(ص)، ثواب خطبه جمعه، خاصیت خطبه نکاح و ثواب نمازهای دیگر.



۱۷ - پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان

این کتاب مجموعه مقالات برخی از ایران شناسان و پژوهشگران معروف پاکستانی است که به مناسبت ورود یک هیأت فرهنگی ایران به پاکستان در سال ۱۳۵۴ ش، به چاپ رسید.

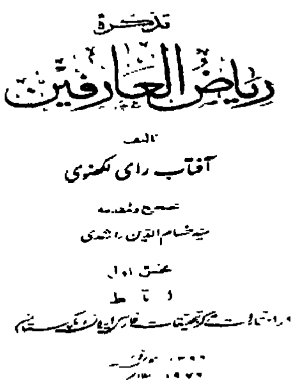
این کتاب شامل چهار بخش می باشد که در هر بخش مقالاتی پیرامون موضوعای مشترکات فرهنگی و تاریخی ایران و پاکستان گرد آوری شده‌اند.

بخش اول درباره میراث فرهنگی دارای چهارمقاله به‌عنوانهای میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان از دکتر نظام الدین احمد، پاکستان و ایران پیوندهای فرهنگی قبل از اسلام، (آثار) میراث مشترک فرهنگی‌پاکستان وایران درموزه‌ملی پاکستان از تصویرحسین حمیدی،راههای تجاری قدیم بین ایران و پاکستان ازف .ا.خان، شهادت باستان شناسی هخامنشیان در منطقه گنداره از نیاز رسول؛ بخش دوم درباره سفرنامه‌های تاریخی و سیاحان دارای پنج مقاله است: عصری در اصفهان و اصفهان نصف جهان از سید حسام الدین راشدی، سفرنامه ایران از محمد حسین آزاد (از دکتر اسلم فرخی)،نادر شاه در سند از دکتر ریاض الاسلام و روابط علمی و فرهنگی سلطنت بهمنیه و ایران از دکتر معین الدین عقیل؛ بخش سوم درباره ادبیات فارسی و نسخه‌های نادر الوجود شامل یازده مقاله است به عنوانهای کتابهای نادر درباره ایران شناسی از میرزا محمود بیگ، تذکره شعرای اردو به‌زبان فارسی از دکتر فرمان فتحپوری،نسخه خطی تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی به خط مؤلف از میرزانظام بیگ جام، نسخه خطی منطق الطیرعطار درکتابخانه سلطنتی مغول از عبدالجبار، تذکره مشتلق از شفیق خواجه، عراقی شاعر عشق عرفانی از ب. ا. دار، شاه اسمعیل صفوی از حیث یک شاعر از دکتر محمد صابر، دیوان صائب از نظام بیگ جام، نسخه‌ای نایاب از کلیات عرفی شیرازی از نظام بیگ جام، و منابع الهامی اقبال از ممتاز حسن و بخش چهارم درباره معماری و هنرها و آثار

تاریخی دارای ۷ مقاله شامل عنوانهای نفوذ ایران در معماری ما از شیخ خورشید حسن، قدیم ترین کتبیه فارسی درپاکستان از محمد اشتیاق خان، هنر نقاشی اشکال ایران و پاکستان از مسعود الحسن ، نفوذ ایران در تزیین کاشی های قلعه لاهور از گلزار محمد خان، تأثیر برباغهای سند از دکتر انصار زاهد خان ، منار هرن در شیخوپوره از احمد نبی خان و نمونه های خطاطی ایرانی در موزه ملی (پاکستان) از هدایت الله صدیقی است.

این کتاب دارای یک نقشه پاکستان و ایران و یک نقشه گندهارا و یک نقشه سند و یک نقشه طراحی منار هرن و ۹۳ عکس بناهای تاریخی و سلاطین و امرا و سکه ها و کتیبه ها و ظروف و نقاشی‌ها و قالیهای منقوش و ۱۷ عکس نمونه‌های صفحات کتاب و دو عکس نامه و تلگراف کنفرانس مؤسسه آسیایی می باشد.

۱۸ - تذکره ریاض العارفین (ج ۱)



این تذکره شعرا را آفتاب رای لکهنوی خلف رای جی چند معروف به رای امام بخش در سال ۱۳۰۰ ه‍ ق/۱۲۶۲ ش/۱۸۸۳ م تألیف و مرحوم پیر سید حسام‌الدین‌راشدی آن را در دومجلد باتصحیح و تعلیق و مقدمه باهتمام مرکز طبع و نشر کرد. جلد اول آن در سال ۱۳۵۵ ش/ ۱۹۷۶م انتشار یافت و دارای شرح حال مختصر و اشعار منتخب ۱۱۳۶ شاعر به ترتیب الفبا از حرف الف تا حرف ظ - در ۲۴ صفحه که اول آن آتون و آخر آن ظهیر الدین است می‌باشد.

.. در مقدمه مؤلف به عنوان "سخنهای گفتنی" یاد آوری شده که اسم این تذکره درهیچ کتابی ذکر نشده و شرح حال مؤلف آن هم در هیچ جا بچشم نخورده است ، نسخه منحصر بفرد آن در ذخیره انجمن ترقی اردو کراچی است.که در روز چهار شنبه تارخ ۹/مه ۱۸۸۳ م (/۱۳۰۰ ه‍ ق) استنساخ شده است.

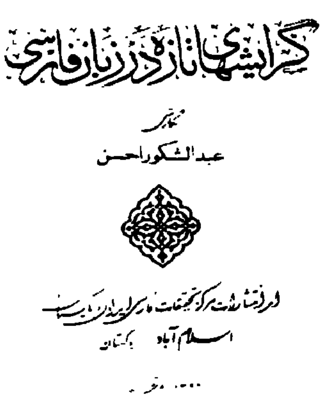
باید اذعان کرد که این تذکره از حیث تعداد شعرا در ردیف تذکره های بزرگی قرار گرفته که در شبه قاره تألیف شده‌اند.

مؤلف شرح حال واشعار منتخب شعرای زیر را مفصل‌تر آورده‌است: جلال یزدی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی تنها شرح حال شعرای زیر را مفصل تر آورده است: آذری، ابو سعید ابوالخیر، افضل کاشی، امین نیشابوری، انوری، اهلی ترشیزی، رحیم (خانخانان)، رشید و طواط، شیدا مشهدی.

تنها اشعار شعرای زیر را مفصل تر نقل کرده است: آذر، آصفی، آهی، اهلی شیرازی، بنائی هروی، جامی، جاهی، ترکمان، حزنی اصفهانی، خرین، حسرت، حسن فراهانی، حسن دهلوی، حضوری، (امیر) خسرو، خیام، ذره لکهنوی، رشکی، رفیعی کاشی، رفیق اصفهانی، زخمی، شاپور تهرانی، شرف قزونی، شریف تبریزی، شفائی، شهیدی قمی، صبری اصفهانی، ضمیری اصفهانی، ضیا اصفهانی، ظهوری ترشیزی. مؤلف اشعار منتخب زخمی (رتن ناتهه) پدر خسر خواد را از همه مفصل تر آورده است.

رویهمرفته باوجود عدم اصالت مطالب و انتخاب اشعار، از حیث ضخامت و مجموعه اشعار و نشانگر ذوق شعری مؤلف که از میان خانواده هندوان صاحب ذوق برخاسته، این کتاب دارای اهمیت خاصی می باشد.

۱۹ - گرایشهای تازه در زبان فارسی (انگلیسی)



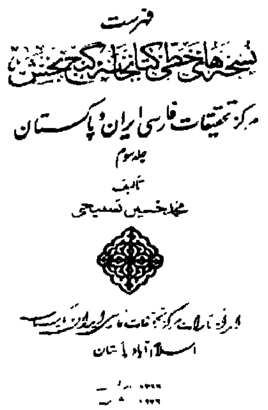
این کتاب تألیف دکتر عبدالشکور احسن رئیس اسبق بخش فارسی دانشکده خاور شناسی لاهور است که در سال ۱۳۵۵ ش/۱۳۹۶ هـ ق/۱۹۷۶م بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان انتشار یافت.

فهرست عناوین این کتاب به شرح زیر می‌باشد: آغاز و توسعه، شعور جدید، به سوی سادگی، رواج زبان عامیانه، کلمات استقراضی از غرب، نهضت سره سازی فارسی، فرهنگستان زبان ایران، معانی ضمنی

جدید،ترجمه استقراضی،تغییرات دستوری ، پیشرفت در زمینه زبانشناسی ، نتیجه گیری .

این کتاب که تغییرات و تحولات جدید زبان فارسی را بررسی می کند کتاب بسیار سود مندی از نظر زبانشناسی است و نشان دهنده شرح اختلافهای موجود میان زبان عامیانه و زبان فارسی سنتی می باشد.

۲۰ :- فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)



این کتاب جلد سوم نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی که در سال ۱۳۵۵ ش / ۱۳۹۶ هق / ۱۹۷۶ بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح ، انتشار یافت.

مؤلف می نویسد که در موقع چاپ این کتاب کتابخانه گنج بخش ۷۹۰۰ نسخه خطی داشت که از جمله ۴۲۸ نسخه در مجلد اول و ۳۹۷ نسخه در مجلد دوم و ۶۸۷ نسخه در این مجلد سوم با شمارش جنگها و مجموعه ها و ۴۰۰ نسخه از شماره ۶۰۱ تا ۱۰۰۰ به ترتیب کتابخانه‌یی و الفبایی معرفی شده و در نخستین کارنامه (چاپ ۱۳۵۷) چنین توضیح آمده که قرار بود در مجلد سوم ۱۱۰۰ نسخه خطی معرفی خواهد شد اما بعلت تغییر روش ، فهرست نسخ خطی کتابخانه گنج بخش به روش دیگر چاپ و انتشار می‌گردد.

این مجلد کتاب مانند دو مجلد سابق از حیث کتاب شناسی دارای اهمیت خاصی می‌باشد.

*****

دکتر علیرضانقوی
مرکز تحقیقات فارسی

معرفی دانشگاه بین المللی اسلامی
(اسلام آباد)

دانشگاه بین المللی اسلامی در مارس ۱۹۸۵م طبق مصوب شماره ۳۰، سال ۱۹۸۵م تأسیس شد و کلیه برنامه های تحصیلی آن توسط کمیسیون کمکهای تحصیلی دانشگاه دولت پاکستان رسما شناخته و باسایر برنامه های تحصیلی در پاکستان منطبق شده است. هدفهای اساسی دانشگاه شامل تدریس و تربیت و تحقیق در علوم اسلامی ، اجتماعی ، طبیعی ، کاربردی ، گسترش افکار دینی ، اخلاقی ، عقلی و اقتصادی طبق اصول و معیارهای اسلام و اتحاد اقدامات عملی در راه حل مسائل امروز می باشد.

کلیه بودجه این دانشگاه از جمله حقوق استادان و کارمندان و سایر هزینه ها از خود دانشگاه از طریق درآمد بصورت شهریه ها و کمک دولت پاکستان تأمین می گردد. احیاناً از طرف بعضی دولتهای خارجی نیز اعانههایی برای برنامههای مخصوصی مانند تهیه کتب و وسایل آموزشی برای کتابخانه ها و وسایل زندگی از جمله مبل ، رادیو و تلویزیون برای خوابگاههای شاگردان به این دانشگاه اعطا می گردد که در زمینه های اختصاصی خرج میگردد.

رشته هایی که اکنون شامل برنامه تدریس این دانشگاه است بقرار زیراند :

۱ - رشته شریعت و حقوق:- مقطعهای کارشناسی (ویژه)[1] وکارشناسی وکارشناسی ارشد. بزودی پس از تهیه وسایل لازم ، دوره دکتری در این رشته

---
1. LL.B (Hons).

هم آغاز می گردد.

۲ - رشته اصول دین : - تخصص در عقیده و دعوت و قرائت و تفسیر وحدیث ومذاهب تطبیقی . دوره هشت ترمی کارشناسی (ویژه)[1] در تفسیر / حدیث و عقیده و مذاهب تطبیقی و دعوت و تمدن اسلامی ، دوره کارشناسی ارشد چهارترمی باتخصص درتفسیر وحدیث ،عقیده / مذاهب تطبیقی با تهیه رساله تحقیقی پس از پایان دوره‌و همچنین دوره دکتری در سه رشته تخصصی از ژانویه ۱۹۹۴م آغاز شده است.

۳ - رشته عربی : - دوره کارشناسی (ویژه)[2] و کارشناسی ارشد با تهیه رساله تحقیقی پس از پایان دوره . همچنین دوره دکتری در عربی از ژانویه ۱۹۹۴م آغاز شده است.

۴ - رشته مطالعات اساسی : - دوره های تربیتی دیپلم و گواهی نامه در عربی و انگلیسی و دوره یک ساله و دو ساله در علوم اسلامی از سپتامبر ۱۹۹۷م آغاز شده است.

۵ - رشته اقتصاد : - دوره های شش ترمی کارشناسی (ویژه)[3] شش تا نه ترمی کارشناسی ارشد و نه تا پانزده ترمی دکتری با شرط تهیه و قبول رساله تحقیقی طبق معیارهای بین المللی.

۶ - رشته های علوم مدیریت : - از ژانویه ۱۹۹۶م آغاز شد و دارای رشته‌های مدیریت تجاری و علوم کامپیوتری می باشد. در رشته مدیریت تجاری دوره های کارشناسی (ویژه)[4] از بهار ۱۹۹۸م وکارشناسی ارشد از بهار ۱۹۹۶م آغاز شده است.

1. B.A.(Hons)
2. B.A.(Hons)
3. B.Sc.(Hons)
4. B.B.A.(Hons)

در رشته علوم کامپیوتری دوره های لیسانس (ویژه)[1] از ژوئن ۱۹۹۶ ، دوره یکساله گواهی نامه پس از کارشناسي، دوره شش هفته ای گواهی نامه در برنامه ریزی کامپیوتری و کارشناسی ارشد در علوم کامپیوتری از سپتامبر ۱۹۹۳م آغاز شده است.

۷ - رشته زبانها وادبیات : - مؤسسه سابق زبانها از سپتامبر ۱۹۹۷ به دو مؤسسه جداگانه‌ای به نام مؤسسه مطالعات اساسی و مؤسسه زبانها و ادبیات قسمت شده است. رشته سابق زبان انگلیسی که دوره کارشناسی ارشد در انگلیسی داشت به مؤسسه اخیر انتقال یافته است و رشته های دیگر تدریجاً به این مؤسسه انتقال می یابد.

مؤسسات ، اکادمی ها و مراکز :- این دانشگاه دارای چندین مؤسسه مختلف بین المللی اقتصاد اسلامی ، اکادمی شریعه ، اکادمی دعوه ، تربیت ائمه و مرکز مطالعه دعوه می باشد که برای تحقیق و تربیت تأسیس شده اند و هر کدام شوراها و بودجه ها و سیستم انتظام اداری جداگانه‌ای دارند که شورای آموزشی برنامه تحصیلی و هیئت امنا دربرنامهٔ اداری آنها هماهنگی ایجاد می کنند.

محوطه ویژه دختران

فعلاً از ژوئیه ۱۹۹۷م محوطه جداگانه ای در مدینة الحجاج اسلام آباد برای دختران اختصاص یافته است و دارای دوره های کارشناسی (ویژه) در رشته های اصول دین (علوم اسلامی)، شریعت و حقوق و کارشناسی ارشد در رشته های اصول دین واقتصاد و شریعت و حقوق می باشد. برنامه دکتری در رشته مذاهب تطبیقی بطور آزمایشی از بهار ۱۹۹۸م آغاز شده است.

این محوطه وسائل جداگانهٔ تدریس از جمله کتابخانه ، مرکز درمانی و خوابگاه دارد.

زبان تدریس : - زبان تدریس در کلیه رشته های این دانشگاه عربی و یا

1.B.Sc.(Hons)

انگلیسی است. البته زبان تدریس در رشته‌های علوم مدیریت و اقتصاد انگلیسی است بااطلاعات جزئی زبان عربی.

امکانات آموزشی و پژوهشی : - غیر از کتابخانه مرکزی هر مؤسسه کتابخانه و وسائل پژوهشی جداگانه‌ای امثال کتابهای درسی و کمکی و مجلات و عکسها و میکروفیلمها و نوارهای دیداری و شنیداری دارد که در اختیار استادان و شاگردان و پژوهشگران طبق مقررات مخصوصی گذاشته می شود. قسمت علوم کامپیوتری (رایانه ای) باآخرین کامپیوترها و دستگاههای پیشرفته و چاپی مجهز است.

این دانشگاه خوابگاهها و وسایل رفت و آمد و مراکز درمانی ، پست خانه و بانک و وسایل و برنامه های ورزشی سالم دارد؛ بعلاوه به شاگردان کم درآمد جزوی از هزینه های تحصیلی از صندوق اعانه‌های مالی و زکوة اعطا می شود و بقیه هزینه ها باید توسط شاگردان یا والدین آنها تأمین گردد.

سرپرست و رئیس دانشگاه : - انتخاب سرپرست[1] (رکتور) دانشگاه توسط سرپرست اعلی[2] دانشگاه که رئیس جمهوری اسلامی پاکستان می باشد ، به عمل می‌آید. سرپرست فعلی این دانشگاه آقای ملک معراج خالد از اعضای برجسته و رئیس مجلس سابق و نخست وزیر اسبق دولت موقتی پاکستان می باشد. قبلاً هم استادان سرشناس مقام والای سرپرستی این دانشگاه را داشتند باستثنای یک تن که رئیس سابق دیوانعالی کشور بود.

انتخاب رئیس دانشگاه توسط هیئت امنای دانشگاه از میان سه نفر که سرپرست دانشگاه پیشنهاد می کند، به عمل می آید. پس از تأسیس دانشگاه نخستین رئیس استاد معروف شریعه بود ، و پس از پایان دورهٔ مأموریت وی ، قرار است انتخاب رئیس جدید باپیشنهاد سرپرست دانشگاه توسط هیئت امنا در جلسه آتیه در سپتامبر ۱۹۹۸ به عمل آید.

1 .Rector
2 .Chancellor

تقسیم بندی دانشجویان به لحاظ کشورها: - در سال تحصیلی جاری ، غیر از ۱۴۷۰ دختر و ۵۳۳ پسر پاکستانی تعداد دانشجویان سایر کشورها بقرار زیر می باشد:

افغانستان ۱۹۰ دختر و ۱۳ سر ، آلبانی ۹ پسر و یک دختر ، آذربایجان یک پسر ، الجزائر ۱۰ پسر و ۵ دختر ، بنگلادش ۱۰ پسر ، بوسنی ۷ پسر و یک دختر ، بلژیک ۲ دختر ، چچن ۱۹ پسر و چین ۹۹ پسر و ۳۵ دختر، کانادا یک پسر ، کرواسی یک پسر ، کومورو ۱۱ پسر ، داغستان ۳ پسر ، جیبوتی ۳ پسر ، مصر ۴ پسر و یک دختر ، اریتره یک پسر ، حبشه ۹ پسر و سه دختر ، انگلستان ۲ پسر و یک دختر، فی جی یک پسر ، غنا ۶ پسر ، گینه ۵ پسر ، کشمیر یک پسر، هند یک پسر و یک دختر ، اندونزی ۵۳ پسر و ۲۱ دختر ، ایران ۲ پسر و یک دختر ، عراق ۶ پسر و ۳ دختر ، ایتالیا یک پسر ، ساحل عاج ۲ پسر ، اردن ۱۱ پسر و ۴ دختر ، قزاقستان ۲۶ پسر و ۴ دختر ، کنیا ۲ پسر کره یک پسر، هلند ۲ پسر ، لبنان یک پسر ، لیبی یک پسر ، مالزی ۸ پسر ، مالدیب ۱۰ پسر ، نپال ۳ پسر ، نیجریا ۱۲ پسر و ۲ دختر ، عمان ۳ پسر ، فلسطین ۷ پسر و ۲ دختر . فیلیپن ۱۴ پسر ، رواندا یک پسر ، عربستان سعودی ۳ دختر ، سومالی ۴۳ پسر و ۸ دختر ، سودان ۱۸ پسر و یک دختر ، سوریه ۵ پسر و یک دختر ، آفریقای جنوبی یک پسر ، سری لانکا ۵ پسر ، سنگاپور یک پسر ، تاجیکستان ۴۶ پسر و ۲ دختر ، تانزانیا ۵ پسر و یک دختر ، تایلند ۲۲ پسر و یک دختر ، ترکیه ۱۰۶ پسر و ۴ دختر ، آمریکا ۲ دختر ، اوگاندا ۵ پسر ، ازبکستان یک پسر، یمن یک پسر ، زامبیا یک پسر ؛ جمع کل : ۸۲۵ پسر و ۱۲۵ دختر خارجی .

فهرست فارغ التحصیلان در رشته های مختلف بین سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۹۸م

۱ - دکترای اقتصاد : یک پسر پاکستانی و ۲ پسر خارجی

۲ - کارشناسی ارشد در شریعه و حقوق : ۹۳ پسر و ۱۲ دختر پاکستانی و ۳۶ پسر خارجی

۳ - کارشناسی ارشد در عربی : ۲۹ پسر پاکستانی و ۵۲ پسر خارجی

۴ - کارشناسی اصول دین : ۴۸ پسر و ۱۱ دختر پاکستانی و ۸۱ پسر و ۳ دختر خارجی

۵ - دانشوری در اقتصاد : ۷ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
۶ - کارشناسی (ویژه)[1] در شریعه و حقوق : ۲۱۶ پسر و ۱۳۸ دختر پاکستانی و ۱۰۸ پسر و ۱۱ دختر خارجی
۷ - کارشناسی در حقوق : ۲۵۹ پسر پاکستانی
۸ - کارشناسی (ویژه)[2] در اصول دین : ۵۵ پسر و ۸۲ دختر پاکستانی و ۲۲۲ پسر و ۵۸ دختر خارجی
۹ - کارشناسی در عربی : ۱۲ پسر پاکستانی و ۱۱۸ پسر خارجی
۱۰ - کارشناسی ارشد در اقتصاد : ۱۹۶ پسر و ۴۳ دختر پاکستانی و ۳۷ پسر خارجی
۱۱ - کارشناسی در اقتصاد : ۱۶۵ پسر پاکستانی و ۶۲ پسر خارجی
۱۲ - کارشناسی ارشد در علوم کامپیوتری ۳۶ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
۱۳ - کارشناس (ساده)[3] : ۳ پسر و ۲ دختر پاکستانی و ۱۳ پسر و یک دختر خارجی
۱۴ - کارشناسی ارشد در علوم تجاری :۳۶ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
جمع کل : ۱۱۵۶ پسر و ۲۹۸ دختر پاکستانی و ۷۳۴ پسر و ۷۳ دختر خارجی
۱۵ - دیپلم در علوم کامپیوتری : ۹۷ پسر پاکستانی
۱۶ - دیپلم در زبان انگلیسی : ۱۵ و ۱۵ دختر پاکستانی
۱۷ - گواهی نامه در زبان انگلیسی : ۲۰ پسر و ۴ دختر پاکستانی
۱۸ - گواهی نامه در دوره های فنی : ۸۷۴ پسر پاکستانی

برنامه تأسیس بخشهای جدید: - طبق برنامه بیست و پنج ساله ۲۰۱۵-۱۹۹۱ دانشگاه در نظر دارد اقدام زیر جهت گسترش فعالیت آموزشی و پژوهشی خود به عمل آورد.

1 .LL.B.(Hons).
2 .B.A.(Hons).
3 .B.A.(Hons).

مدت برنامه	اهدافی که در نظر گرفته شده	مدت تقریبی جهت تکمیل این اهداف
۱۹۹۱-۹۵م	۱ - تأسیس بخش آموزش	۱ - تکمیل تا سال تحصیلی ۱۹۹۸-۹۹م
	۲ - علوم اجتماعی	۲ - تکمیل تاسال تحصیلی ۱۹۹۹-۲۰۰۰م
۱۹۹۶-۲۰۰۰م	۱ - علوم اجتماعی	۱ تکمیل تا سال تحصیلی ۱۹۹۸-۹۹م
۲۰۰۱-۲۰۰۵م	۱ - علوم کاربردی ۱	۱ - هنوز کاملاً آماده نیست. برنامه آن تهیه شده اما به تصویب دولت پاکستان نرسیده
	۲ - اقتصاد خانه داری ۲	۲ - هنوز کاملاً آماده نیست
۲۰۰۶-۲۰۱۰م	۱ - پزشکی و علوم بهداشتی	۱ - " "
	۲ - مهندسی وتکنولژی	۱ - " "
۲۰۱۰-۲۰۱۵م	۳ -تنظیم ۳	

همچنین طبق برنامه فوق دانشگاه در نظر دارد تا تکمیل این برنامه دانشجویان هر بخش را به تعداد زیر افزایش دهد:

بخش	حد اکثر تعداد پسران	حد اکثر تعداد دختران	جمع کل
عربی	۱۰۷۵	۴۲۵	۱۵۰۰
اصول دین (علوم اسلامی)	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
شریعه و حقوق	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
مؤسسه اقتصاد	۱۰۷۵	۵۰۰	۲۰۰۰
علوم اداری	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
دعوه وارتباطات	۸۰۰	۵۰۰	۱۰۰۰
زبانشناسی و زبانها	۱۰۷۵	۴۲۵	۱۵۰۰

1 .Applied Sciences.
2 .Home Economics.
3 .Consolidation.

آموزشی	۱۰۷۵	۵۰۰	۲۰۰۰
علوم اجتماعی	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
اقتصاد خانه داری	-	۷۵۰	۷۵۰
علوم کاربردی	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
مهندسی و تکنولوژی	۱۵۰۰	-	۱۵۰۰
پزشکی و علوم بهداشتی	۹۰۰	۶۰۰	۱۵۰۰
جمع کل	۱۵۰۰۰	۵۷۵۰	۲۰۷۵

بعلاوه طبق این برنامه دانشگاه در نظر دارد استادان هر بخش را حد اکثر به تعداد زیر افزایش دهد :

سمت	حداکثر تعداد
استاد	۲۶۷
دانشیار	۴۰۰
استاد یار	۶۶۷
دستیاران آموزشی و پژوهی	۲۶۷
جمع کل	۱۶۰۱

*

منابع

1. Intrational Islamic University Islamabad Calendar, Vol I, Prospectus 1997-98.

2. Intrational Islamic University Islamabad Calendar,Prospectus 1997-98.

۳ - نامه باضمائم از مدیر امور آموزشی ، دانشگاه بین الملل اسلامی اسلام آباد شماره 3075- IIU/D.(Acad)-29/98 مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۹۸ به نام مدیر مسئول مجله « دانش » اسلام آباد .

*****

معرفی گنجینهٔ فرهنگی - هنری کاخ تالپوران

ضبط کن تاریخ را پاینده شو　　از نفس های رمیده زنده شو

«اقبال لاهوری»

در یکی از کاخهای میران (۱) تالپور آثار گرانسنگ بیشماری متعلق به قرنهای هیجده و نوزده میلادی بدور از دیدگان مردم در کنارهٔ رود آرام و پرهیبت سند یا به زبان اردو دریای سند وجود دارد. این آثار متنوع و ذیقیمت به گونه ای شگفت انگیز در سه طبقه از یک بنای معظم بدون رعایت امور حفاظتی و ایمنی نگهداری می شود . این مجموعه آثار نفیس که چشم هر بیننده ای را خیره و ذوق هر هنرمندی را بر می انگیزد از نمونه های کم نظیر و نادر دیدنیهای برصغیر در عرصه فرهنگ و هنر ایران اسلامی است. کاخ میران تالپور که به نام یک سلسله از امیران سند خوانده می شود، در حاشیه شهر ادب پرور حیدرآباد سند واقع و با قامتی استوار و در فضایی آرام و مصفا در همسایگی تمدن کهنسال پنج هزار ساله «موهنجودارو» و بدور از فرامین خدایگان خویش بر تارک تاریخ پر حماسهٔ این خطه قلندرانی (۲) درخشندگی دارد. امرای تالپور که از اقوام بزرگ بلوچ (۳) شناخته می شوند فارسی را به نام زبان رسمی و درباری محترم می شمردند و بوسیله این زبان

در ایام حکمرانی شعرها سرائیده و به ثبت تاریخ پیشین پرداخته اند. ذوق هنری و شعری فرمانروایان شیعی تالپور و ارادت و عشق آنان به رواج زبان فارسی و تلاش در جهت توسعه مناسبات با دربار ایران آنان را از دیگر سلسله‌های حکومتی این دیار متمایز می سازد. تالپوران در زمانی بسیار کوتاه از سال ۱۷۸۳ تا ۱۸۴۳ میلادی به مرکزیت حیدرآباد بر قلمرو پهناور سند که از دریای عمان تا مرزهای سیستان و بلوچستان و بخشی از ایالت پنجاب امروز امتداد داشته حکومت می کردند. پیشینیان این خاندان از امرا و معتمدین دربار حکومت کلهوراها (۴) بودند. کلهوراها که قبل از تالپوران بر جلگه وسیع سند حاکمیت داشتند، قدرتشان به مرور زمان به سستی گرائیده و نسبت به بعضی از امرای تالپور بی اعتماد و آنان را به مجازات مرگ رساندند. این امر سبب گشت تا خاندان تالپوران خشم خود را نسبت به حکام وقت آشکار و با آنان به نزاع پردازند و سپس شهر حیدرآباد را به تصرف خویش درآورند و به حکومت جوان کلهوراها، که در سال ۱۷۰۰ میلادی تأسیس گردیده بود، به سال ۱۷۸۳ میلادی خاتمه دهند. تالپوران در دوران تعدی همچون حکومت پیشین خود سعی داشتند تا با کشورهای همجوار روابط دوستانه داشته باشند. ضمن اینکه به برقراری روابط با حکومت افغانستان برای ایمن بودن از حملات و فشارهای آنان ملزم بودند به تحکیم مناسبات با ایران اهتمام فراوان داشته باشند . فشار دولت بریتانیای کبیر با انعقاد قراردادها و امضای پیمان نامه ها به وسیله کمپانی هندشرقی با حکام سند (کلهوراها و تالپوران) از زمان استقرار در شبه قاره هند همواره به چشم می خورد. «کمپانی هندشرقی» در مدت شصت سال حکومت تالپوران، بیش از / ۲۰ قرار داد و اقرارنامه به همراه ضمائم آنها با امرای تالپور به امضاء رسانده و در نهایت بدون رعایت مفاد آنها با لشکرکشی به سند به حکومت نو رسیده تالپوران (۵) در سنه ۱۸۴۳ خاتمه دادند. این تاریخ را می توان در سرزمین سند زمان افول فرهنگ و ادب ایران دانست. از آنجا که فرهنگ و هنر همواره نقش جاودانه و حیات ابدی دارد و فرهیختگان جامعه سازندگان

اجتماع بشمار می روند نه قدرتمنداران بی فرهنگ ، لهذا تلاشهای حکومت بریتانیای بزرگ در بیش از یک قرن سلطه (۱۸۴۳ - ۱۹۴۷) ثمری برای امروز آنان در پی نداشته است.

اما آنچه که امروز به عنوان بخشی از خدمات فرهنگی و هنری این امیران محسوب می شود ، آثار گرانقدری است که عظمت آن دوران باشکوه را پس از سالها تداعی می کند. اشاره به برخی از این مجموعه‌ی گرانبها در بنایی که از عمر آن نزدیک به دو قرن می گذرد خالی از لطف نیست. ساختمان در مساحتی به وسعت چندهکتار با زیر بنایی نزدیک به سه هزار متر مربع در سه طبقه ، که هر یک از طبقات فوقانی کوچکتر از طبقه زیرین است ، تعبیه شده است. ستونهای استوانه ای ، ایوانهای سرتاسری ، در بهای چوبی و بادگیرهای چوبی مشبک ، نمای بیرونی ساختمان را تشکیل می دهد. در ضلع جنوبی ساختمان یک باب مسجد که برفراز آن سه گنبد قرار دارد اختصاص داده شده است. فضای داخلی کاخ با نقشه ای بسیار دلربا ، سقفهای چوبی ، دربهاو پنجره‌های چوبی فراوان مشرف به رودخانه سند ، تالارهای مجلل ، اتاقهای پذیرایی ، سرسرای بزرگ ، پلکانهای چوبی و بهار خواب های تابستانی ، که در بین اشجار به آغوش کشیده شده است ، از ویژگیهای این کاخ تلقی می شود.

پوشش دیوارهای داخلی و خارجی ساختمان از نوعی کچ پخته شده متعلق به دوران ساخت و به رنگهای مختلف تاکنون توانسته دوام و ظرافت خود را حفظ نماید. کف اتاقها و ایوانها از آجرهای مربع شکل در قطع های بزرگ سنگ فرش شده است. در اندرون هر یک از اتاقها و تالارها اقلام بیشماری از اجناس نفیس قرار گرفته که به علت کثرت آنان و عدم امکان نگهداری از سوی متولیان لایه ای از غبار ،شفافیت و درخشندگی هنر هنرمندان را برای دوری از چشم تنگ دنیا دوست استتار کرده است. این آثار که مجموعه ای یکدست از انواع ظروف تزئینی ، سرویس غذاخوری ، صنایع دستی ، تخت های سلطنتی و مبلمان های تزئین شده با چرم کرگدن وگاو ، میز

کنفرانس برای پذیرایی از پنجاه نفر در یک سالن، میز تحریر از چوب آبنوس منبت کاری شده، تا بلوهای نقاشی، آئینه های دیواری و قدی با پایه های چوبی پیچکی، فانوسهای سقفی و چلچراغهای بزرگ به رنگهای گوناگون، فرش‌های دست بافت ابریشمی و پشمی، ارابه ها و کجاوه ها، تندیس حیوانات جنگلی وگهواره های تختی، که اکثراً مزین به رنگها ونقشهای بدیع و هنر آفرینیهای ایرانی است، به صورت یک جین، نیم جین و قرینه در درون این بنای وسیع انباشته شده است. شایان ذکر است که فقط در یک سالن بیش از ۲۰ بوفه وجود دارد و در هر بوفه به تعداد زیادی ظروف قرار گرفته که چشم از تعقیب یکایک آنها باز خواهد ماند.

در بخش دیگری از این مجموعه عظیم هنری، آثار فرهنگی نادری قابل ملاحظه است. نسخه های خطی منحصر به فرد در گنجینه فرهنگی این کاخ وجود دارد. برخی از این کتب مربوط به دیوان اشعار حاکمان تالپور می‌باشد که در زمان حکمرانی در ایام فراغت به شعر و شاعری و کتابت پرداخته و هنر شاعری و نویسندگی خود را با تذهیب و خوشنویسی به کمال رسانیده اند. گویا این دواوین و نسخ توسط خوشنویسان و هنرمندان ایرانی در دربار تالپوران و یا به سفارش آنان در ایران تزئین و خطاطی شده اند. این کتابها که حدود هشتصد جلد می باشد در یکی از اتاقها به دور از دید بازدید کننده نگهداری می شود. بخشی دیگر از این آثار مکتوب مربوط به شعرا، ادبا، مورخان، عرفا و بزرگان ایرانی است که به همان زیبایی همراه با جلدهای چرمی منقش شده اند. تعدادی دیگر از این کتب متعلق به شعرا و علما و مفسران شبه قاره هند می باشد که توسط میران تالپور به جمع آوری آنها پرداخته‌اند. بی تردید می توان برای روشنتر معرفی کردن این مجموعه تاریخی، که بخشی از تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی را تشکیل می دهد، آنرا به موزه های بزرگ ایران بسان کاخ گلستان تشبیه کرد با این تفاوت که مجموعه آثار عرضه شده در این واحد خصوصی بیش از آثار موجود در چند موزه می باشد.

قابل توجه اینکه تعدادی از این آثار هنری به هنگام تبعید همراه میران تالپور به کلکته منتقل شده و پس از کشته شدن آنها بدست دولت بریتانیا به همراه اجساد شان به حیدرآباد سند بازگردانده شده اند.

امروزه بازماندگان این خاندان پس از فروپاشی حکومت تالپوران در سطح استان سند بطور پراکنده به زندگی معمولی ادامه می دهند و بعضاً روزگار خود را به سختی می گذارنند.تالپوران عمدتاً در دو شهر حیدرآباد و خیرپور(۶) و مابقی در شهر و بخشهایی که به نام سران و بزرگان این خاندان با پیش وند «تندو» (۷) نام گزاری شده است ، از قبیل تندوجام ، تندوجان محمد ، تندوآدم ، تندو محمد خان ، تندو قیصر ، تندو الهیار و... اقامت و کماکان قدرت محلی را در دست دارند.

قلعه «کوت دیجی» در نزدیکی خیرپور میرس (۸) از دیگر قلاع تالپوران می‌باشد که تعدادی از تالپوران و شیعیان در بخش کوت دیجی سکنی دارند.

۱ - سران قبایل بلوچ به میر شهرت دارند.

۲ - درویشی را گویند که جامعه زهد به تن کند و طریقتی را پیشه نماید. صفتی است که زاهدان بدان مباهات کنند. لعل شهباز قلندر - یکی ازصوفیان و مشایخبزرگ و سر سلسله طریقتهای سند بیتی دارد که زبانزد حال اوست و از شهرت برخوردار است ،چنین گوید :

حیدرم قلندرم مستم
بنده مرتضی علی هستم

قلندرانی به طایفه ای از بلوچها در سند گویند.

۳ -در ایالت سند مردم به سه دسته عمده تقسیم می شوند ، مهاجران (هندی ، پنجابی ، بلوچی و...) . سادات که به «شاه» شهرت دارند و از مقام ویژه ای در نزد مردم بر خوردارند و « سمات » که مردم سندی الاصل را گویند و اینان شامل مسلمانان و هند ها وغیره می شوند.

۴ - کلهوراها پس از مغولها اولین حکام آزاد و بومی سند می باشند. آنها در تحکیم روابط با ایران و گسترش زبان فارسی نیز اهتمام فراوان داشته انـد و علاوه بر اینکه به زبان فارسی سخن سرایی می کردند به جذب شعرای پارسی گوی ایرانی مانند رهی اصفهانی و فروغی اصفهانی در دبار خود می‌کوشیدند.

۵ -امیران تالپور در حیدرآباد مرکز سند پنج نفر بودند که به مدت شصت سال در سند بزرگ حکومت کردند.

۶ - خیرپور یکی از مراکز تجمع شیعیان سند است که پس از حیدرآباد دومین شهر شیعیان شناخته می شود.

۷ - «تندو» در زبان سندی به معنی زغال گداخته می باشد.

۸ - «میرس» ، مالکیت این شهر را به امیران نسبت می دهد و «س» در انتهای کلمه میر در زبان انگلیسی به نشانه جمع است و چون این شهر متعلق به میران تالپور بوده است آنرا خیرپور میرس خوانده اند.

*****

دکتر محمد حسین تسبیحی
مرکز تحقیقات فارسی

معرفی پایان نامه های فارسی
(دوره کارشناسی ارشد)

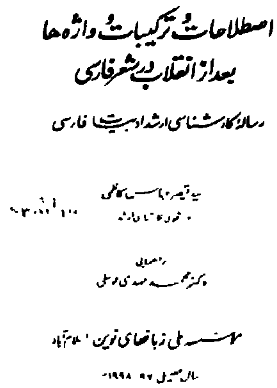
۱ - اصطلاحات و ترکیبات و واژه ها بعد از انقلاب در شعر فارسی

پایان نامهٔ برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی - تحقیق: سید قیصر عباس کاظمی ، بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر محمد مهدی توسلی. سال ۱۹۹۸م ۱۳۷۷ هش).

این پایان نامه یک پیشگفتار دارد و یک گفتار در تعریف شعر و شعر، جمعاً ۱۰۰ واژهٔ مفرد و مرکب اصطلاحات ادبی انقلاب اسلامی ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است و در آخر فهارس هشتگانه یافتن لغات ، اسامی ،کتاب ها ، رساله ها ، جای ها ، منابع و مآخذ نیز ترتیب داده است . جمعاً ۱۵۴ صفحه.

در مقدمه یا پیشگفتار آمده است که :« موج انقلاب اسلامی » به همراه خود ، اصطلاحات و ترکیبات ویژه یی رادر ادبیات داخل نمود و به بعضی از واژه ها و اصطلاحات کهن ، معنا و مفهوم خاصی بخشید. همین تازگی دربیان و انتخاب لفظ و فرم است که زیبایی فراوانی به ادبیات این دوره داده است . بی شک ضرورت دارد این ترکیبات تازه و اصطلاحات نو ، مورد تحقیق قرار گیرد. به همین دلیل ، اینجانب کوشش نموده پایان نامهٔ خود را در این زمینه تدوین نمودم به این امید که موضوع تازه یی به دوستداران شعر و ادب فارسی

خاصه پس از انقلاب اسلامی ایران تقدیم گردد.»


اصطلاحات، ترکیبات، واژه ها
بعد از انقلاب در شعر فارسی
رسالهٔ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی
[illegible]
راهنمایی
[illegible]
مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین، اسلام آباد
سال تحصیلی ۹۷-۱۹۹۸

نویسندهٔ پایان نامه می نویسد :« هدف اصلی من از تهیه این رساله ، پژوهشی درباره شعر انقلاب و شعر امروز ایران است ، ولی قبل از این لازم می دانم که چند سطری درباره تعریف شعر (شعر چیست؟) بنویسم »

بعد از آن مطالبی دربارهٔ شعر و شاعر، سرودن شعر ومقصد ومنظور از شعر سرودن و بخصوص دربارهٔ «شعر انقلاب » اینگونه نگاشته است :

«شعر انقلاب ، شعری وزین ومحجوب و در عین حال ستیهنده و طوفانی است. شعر انقلاب ، شعری جوان اما برومند و استوار ، معصوم و پویا و زنده است. شعر انقلاب ، شعر خشم و خروش و مقاومت و مبارزه است، شعر اعتراض و فریاد ، شعر زندگی و مردانگی است، آمیزه یی از مهر و قهر ، لطف و خشم ، زمزمه یی است از توحید و اخلاق و جویباری است از نیایش ودعا ، در عین حال دریایی است از حماسه و آتش ... عرفان در شعر انقلاب ، در مبارزه با طاغوت در میدان آتش و گل و گلوله و خون در سنگرها و جبهه‌های نور در برابر ظلمت رقم خورده است و عارفان وسالکان طریق ، این عرفان انقلابی را آگاهانه انتخاب کرده اند .»

نیز نویسنده این پایان نامه می آورد :

«شعر دورهٔ انقلاب از لحاظ واژگان شعری ، یکی از بارورترین وغنی ترین دوره های شعر به شمار می رود . برای نمونه این ترکیب ها را می‌خوانیم:

ردای امامت ، صحیفهٔ نور ، عطر تکبیر ، تفسیر آیه های جهاد ، سجادهٔ گلبرگ ، معراج طور، نسیم بال ملایک ، مشعل سبز ظهور ،گلدستهٔ مینا ،کلیم نور ، مذهب عشق ، نماز باران ، هم صدا با حلق اسماعیل ، بانگ الله اکبر ، شبستان حرا ، شب قدر ، جام اکملت لکم ، صحرای خم ثار الله ، کتیبهٔ کوفه،خطبهٔ خون ، حیدرمآب ، دژ نصر من الله، تکبیر ناب ، شق القمر نور ،

زبان ذوالفقار ، طشت یحیی ، نوح نسیم ، کوه کلیم ، دست جبرئیل ، سورهٔ سوگ ، آه داغ...».

این رساله (پایان نامه)از نظر موضوع بسیار ارزنده و تازه است . هرگاه بیشتر کوشش شود و اشتباهات املایی و حروف چینی آن تصحیح شود قابل طبع ونشر خواهد بود. موفقیت نویسنده را از خدای بزرگ خواهانیم.

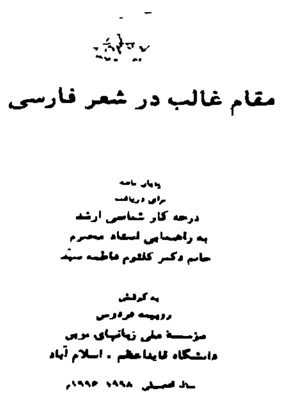
*

۲ - مقام غالب در شعر فارسی

پایان نامه برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق : روبینه فردوس، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر کلثوم فاطمه سید . سال ۱۹۹۸م .

این پایان نامه بر اساس این موضوعات تدوین و تحقیق شده است :

«سپاس ، تاریخ عصر غالب ، شرح حال غالب ، آثار غالب ، شعر اردوی غالب،شعر فاری غالب ، سبک ، غزل غالب ، قصیده ، مثنوی ، رباعی ، قطعات ، کاربرد صنایع لفظی و معنوی ، وقایع سال ۱۸۵۷م و تأثیر آن بر غالب ،نفوذ غالب بر شعر اقبال ، فهرست منابع و مآخذ.»جمعاً ۱۰۶ صفحه.


مقام غالب در شعر فارسی

پایان نامه
برای دریافت
درجه کارشناسی ارشد
به راهنمایی استاد محترم
خانم دکتر کلثوم فاطمه سید

به کوشش
روبینه فردوس
مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین
دانشگاه قایداعظم ـ اسلام آباد
سال تحصیلی ۱۹۹۸ ۱۹۹۶م

نویسندهٔ در آغاز سخن نوشته است :« در بیرون از مرزهای ایران ، ٥ر طول تاریخ ، سخنورانی بوده اند که زبان فارسی را ، ترجمان عاطفه و احساس خویش ساخته اند. این سخنوران بنا به توانمندی های ذوقی و قریحهٔ شاعرانه خویش ، در استوار ساختن پایه های کاخ برا فراشتهٔ ادب کوشیده اند و جز دو سه تن همگی از دیار هندوستان (پاکستان وهند) بوده اند. در هند (وپاکستان) و سرزمین های وابسته به آن ، به دلیل عشق پادشاهان گورکانی به زبان وادب فارسی ، بازار شعر وشاعری رونقی به سزا داشت و سخنوران فارسی گوی ایرانی وغیر ایرانی در فضای سبک هندی تنفس می کردند و سرمست رایحه های دلپذیر آن ، به نغمه سرایی می پرداختند. در واقع شبه‌قاره نیز تقریباً به اندازهٔ ایران ،شمار عظیمی شاعران پارسی گوی ، به

عرصهٔ وجود آورده است که برخی از آنان تأثیر ژرف بر ادبیات فارسی داشته‌اند.»

از جمله شاعرانی که در طریق زبان و ادب فارسی ، سیر و سلوک ادیبانه و عارفانه وعالمانه داشته است وسر آمد شاعران غزل سرای شبه قاره بوده و از کسانی است که برای بیان اندیشه های خود ، زبان و ادبیات فارسی را برگزیده، «میرزا اسد الله غالب خان» متخلص به «غالب» است. بدین جهت نویسندهٔ پایان نامه برای نگارش رسالهٔ خود ، به راهنمایی استاد راهنمایش ، خانم دکتر کلثوم سید ، «غالب و مقام غالب در شعر فارسی» را برگزیده و در این راه کوشیده و تحقیق کرده و اینگونه نگاشته است :

«غالب از میان سخن سرایان هندی در شعر فارسی مقام و موقعیتی ممتاز به دست آورده است . شخصیت غالب هفت پیکر است. در نظر اول ، بیگانه و ناآشنا به نظر می آید که در حصار ذات خویش گم است. متکبر ، مغرور ، و خود پرست است.در نگاهش سرور لذت گناه است،و در پایش لغزش . رغبت به می ومینا دارد، و اطوارش عاشقانه و رندانه است. وقتی به او نزدیک بشویم ، سیمای اوتغییر می یابد ، و شخصی دلسوز و مخلص در شعر و سخن ، خود نمایی می کند که چاره گر و چاره ساز و مسیحا صفت است. دردها را درمان می کند و دشمن هم آسیبی نمی رساند. زرنگ وباهوش است. سخن گفته را می شنود ، نادیده را می بیند ، راز دار حکمت خداوند است، صدای خامهٔ وی ،نوای سروش است. افسون گر است. وقتی حرف می زند ، دیگران را مسحور ومشعوف می سازد، پرده های ذات ما را می کشد ، درون ما را سیر می کند ، دربارهٔ غم ها و شادی های ما می سراید. از کامیابی ها و محرومیت های ما نیز آگاه است. در سرد وگرم لیل ونهار ، یعنی در همه حال همنوا و غمخوار ما ست، وهمین ویژگی ، وی را مقبولیت عام و زندگی جاوید بخشیده است.»

خانم روبینه فردوس نویسندهٔ این پایان نامه ، می نگارد : « شهرت غالب بیشتر در شعر و نثر اردو است. آثار فارسی وی که گنجینهٔ پربهای ادبی است، مورد توجه عامه مردم قرار نگرفته است. بدین جهت موضوع این رساله را به راهنمایی ومشورت استادان گرامی خود انتخاب نمودم و سعی

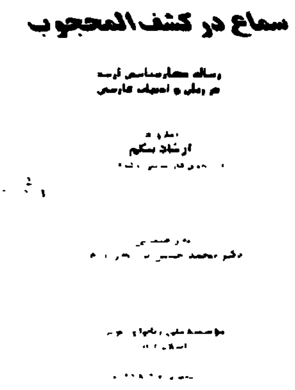
کردم ، مطالب مختصر ومفیدی به رشته تحریر در آورم تا امروز که کـالای فارسی را خریداری نیست ، آثار گرانمایهٔ فارسی غالب در بوتهٔ فـرامـوشی نیفتد. زندگی و آثار و سبک اشعار غالب نام آور را به قدرت همت و توانایی خود نگاشته ام و ادعا نمی کنم که اثری مفید نوشته و کاری شایسته انجـام داده‌ام.

مـــن نـــوشتم صـــرف کـــردم روزگـــار　　　مـــن نمـــانم ایـــن بمـــاند یـــادگار»

*

۳- سماع در کشف المحجوب

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی،تحقیق : ارشاد بیگم ، بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد- استاد راهنما : دکتر محمد حسین تسبیحی . سال ۱۹۹۸م | ۱۳۷۷ هـ ش .



این پایان نامه بر اساس «کشف المحجوب الحادی عشر فی السماع و باین انواعـه » از مـتن «کشف المحجوب » تألیف ابوالحســن عـلی بـن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی انتخاب شـده است و موضوعات مـختلف «سمـاع» را بـررسی کرده والفاظ و ترکیبات واصطلاحات عرفـانی و آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) واقاویل مشایخ را شرح و توضیح کرده است و در پایان فهـارس مختلف اشخاص و اسامی امکنه و کتاب ها و مطالب و منابع و مآخذ آمده است. جمعاً ۱۰۶ صفحه.

خانم ارشاد بیگم نویسندهٔ پایان نامه می‌نویسد :« سماع شخصی را از مراتب سفلی بیرون آورده ، و او را علوی و آسمانی می گرداند و سماع قوتی است کـه دل را نـرم و احسـاسات را لطـیف مـی کـند. سمـاع آتش زنـه و افروزینه‌یی است که صوفی مستعد را می سوزاند و فانی و منجذب می کند و بـــه یـــاد خـــدا مـــی افکـــند و دلش را اطمینـــان و آرامش می بخشد که فرمود :« الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله.» صوفیان ، آواز خوش و نوای موسیقی را یک عالم غیبت می دانند، چنانکه مولانا جلال

الدین محمد بلخی رومی در مثنوی معنوی می فرماید :

مـا هـمه اجـزای آدم بـوده ایـم	در بـهشت آن لحـن هـا بشـنوده ایـم
گـرچه بـر مـا ریـخت آب و گـل شکـی	یـادمان آمـد از آنهـا چـیزکی
لیک چـون آمـیخت بـا خـاک کـرب	کی دهـد ایـن زیـرو ایـن بـم ، آن طـرب
پس غـذای عـاشقان ، آمـد سمـاع	کـه درو بـاشد ، خیـال اجتمـاع
تـوتی گـیرد ، خیـالات ضـمیر	بـلکه صـورت گـردد از بـانگ وصـفیر»

نویسندهٔ پایان نامه در ادامه سخن خود می نویسد :« مجلس سماع ، معرکه یی است روحانی ، در ایران و پـاکستـان و هـند ومـصر و تـرکیه ، و نمونه‌هایی از این مجالس ،هنوز موجود است که شور ونوا و موسیقی است ورقص وقوالی. مجالس قوالی در اجمیر و دهلی ولاهور ، همواره یاد آور شود و حرارت مجالس عهد امیر خسرو ونظام الدین اولیاء است.»

کوشش خانم ارشاد بیگم رابیشتر در شرح وتفسیر لغات و اصطلاحات و ترکیبات عارفان باید بخوانیم:« اما دربارهٔ آداب سماع ...: پس چون کسانی که اهل سماع باشند، به سماع بنشینند، اَدَب آن است که همه سر در پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند ،وهر کسی همگی وجود خویش بدان دهد ، و درمیانه سخن نگوید ، و آب نخورد ، و از جوانب نـنگرد ، و دست و سَـر نجنباند، و به تکلف هیچ حرکت نکند. بلکه چنان چه در تشهد نماز بنشیند ، به ادب بنشیند ، وهمهٔ دل با حق - تعالی - دارد. ومنتظر آن باشد تا چه فتوح پدیدار آید از غیب ، به سبب سماع . وخویشتن نگاه دارد ، تـا بـه اختیـار برنخیزد و حرکت نکند. و چون اگر کسی به سبب غلبات وجد بر خیزد ، با وی موافقت کنند، و اگر دستارش بیفتد ، دستارها بنهند.»

احوال وآثار مؤلف کشف المحجوب ، ابو الحسـن عـلی بـن عثمـان الجلابی الهجویری (۴۸۱ - ۵۰۰ ھ ق / ۱۰۸۸ - ۱۱۰۶م) را خوب آورده است:« نام و لقب های هجویری : نام هجویری «علی » است. این نام خود را در کشف المحجوب ثبت کرده است و اصرار دارد که بگوید :« من که علی بن عثمان الجلابی ام » تاآنجا که این جمله را بیست و هشت بار ، در کتاب کشف المحجوب ، ثبت و ضبط کرده است. علی بن عثمان هجویی ، در برخی از مآخذ دیگر ، یعنی مآخذ جدیدتر به نام «داتا گنج بخش لاهوری » معروف

است. کنیه : ابوالحسن ، نام علی بن عثمان بن ابن علی، القاب : الجـلابی و الهجویری والغزنوی ».

رویهمرفته ، این پایان نامه که به نام « سماع در کشـف المـحجوب » نگارش یافته در نوع خود ، نخستین اثر عارفانه سمـاع مـنتخب از کشـف المحجوب است که فکر داتا گنج بخش را روشن تر و روان او را شادمان تر گردانیده است . موفقیت خانم ارشاد بیگم را از خدای بزرگ خواهانیم.

*

۴ - دین المریدین (فارسی) تصحیح رسالهٔ «دین المریدین » تألیف محمد جلالی شاهی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : عـندلیب فاروق ، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعـظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر رشیده حسن . سال ۱۹۹۸م.

این پایان نامه بر اساس متن «رساله دین المریدین » است کـه نسـخهٔ خطی منحصر بفرد آن در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است. خانم عندلیب فاروق فتوکپی متن رساله را به دست آورده و به تصحیح آن پرداخته است و به اندازه توانایی خود آن را خوانده و بازنویسی کرده و بر آن فهرست های اشخاص و جای ها و آیات قـرآنـی و اشعار و ضرب المثل ها و اقوال بزرگان و حکیمان و فهارس و منابع و مآخذ را افزوده است . جمعاً ۶۸ صفحه .

عنوان پایان نامه :
تصحیح رساله « دین المریدین »
مؤلف محمد جلالی شاهی
به راهنمایی استاد محترم
خانم دکتر رشیده حسن
به تحقیق و کوشش
عندلیب فاروق
دانشجوی کارشناسی ارشد
زبان و ادبیات فارسی
مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین
دانشگاه قائداعظم ، اسلام آباد
سال تحصیل ۱۹۹۸ ـ ۱۹۹۶م

مؤلف در مقدمه خوداینگونه نوشته است:« بسیاری از صوفیان و اولیاء در شهر مولتان ، پاک پتن ، لاهور ، دهلی ، اجمیر ، سنده و جهلم اقامت گزیدند. وایـن شهرهـا ، مـرکز و گـنجینهٔ عـلم و تصوف قرار گرفتند و در عرفان ، مقـام عرفـان و ادبی و روحانی بـه دست آوردنـد. در شـبه قـاره سلسله های معروف متصوفه عبـارتند : قـادریه ، سهروردیه ، کبرویه ، چشتیه ، نقشبندیه ، صابریه ، مهریه و غیرهم .همین سلاسل عرفانی ، به زبان فارسی بسیار خدمت کرده اند

و به این زبان شیرین مطالب بسیار نگاشته اند و همهٔ مسلمانان از این مطالب عرفانی و روحانی بهره مند گشته اند . خواجه گیسودراز محمد بن یوسف حسینی دهلوی از عارفان بزرگ شبه قاره است و در سال ۸۲۵ ه‍ق درگذشته است. محمد جلالی شاهی مؤلف رسالهٔ دین المریدین ،در حقیقت ، مرید خواجه گیسودراز است و در این رساله از فکر و اقوال او استفاده کرده و مطالب رسالهٔ دین المریدین را پرداخته است.»

خانم عندلیب فاروق نوشته است :« رسالهٔ دین المریدین در خدمت خواجه گیسودراز نگاشته آمده است و جملات دعایی و ملفوظات عرفانی همگی از همان است و «دین المریدین»به معنی ومفهوم « اخلاق مریدان» است. مؤلف دین المریدین شاعر بوده و در ضمن متن، از خود اشعاری سروده و افزوده و مطالب خود را از زبان «پیر طریقت » که همان خواجه گیسو درازاست نقل می کند. تقسیمات رسالهٔ دین المریدین بیشتر این است : وضو، طهارت ، پاکیزگی ، آداب نماز ، تلاوت قرآن ، آداب صوم (روزه) ، افطار ، آداب غذا خوردن ، حج ، سماع ، شریعت،تصوف ،مراقبه ، وعبادات .

«و این همه برای «مریدان » با راهنمای « پیر طریقت » لازم و واجب است. ظاهراً اصل متن رساله در قرن ۹ ه‍ق تالیف شده است و لیکن در سال ۱۲۶۵ ه‍ ق کتابت شده است. کاتب: «علی » نام دارد.»

نویسنده کوشش فراوان کرده تا متن رساله منقح و مصحح تحویل خواننده شود. لغات و الفاظ عرفانی را در حاشیه آورده و معانی و مفاهیم آنها را با استفاده از منابع گوناگون به دست داده است. تقریباً ۲۰۰ بیت شعر عرفانی فارسی در این متن آمده که همه در آخر متن یکجا جمع شده است.

کوشش وتحقیق خانم عندلیب فاروقی باعث خوشحالی است. موفقیت او را از درگاه خدای یگانه درخواست داریم.

*****

محمد شمیم خان
دانشگاه راجشاهی - بنگلادش

فهرست نسخه های خطی
گنجینهٔ حکیم حبیب الرحمن
کتابخانه دانشگاه داکا - بنگلادش

رئیس الاطبا، شفا الملک [1] حکیم حبیب الرحمن ، متخلص به احسن [2] در داکا (بنگلادش) در سال ۱۸۸۱م چشم به جهان گشود[3]. پدر او آخوند مولانا محمد شاه معروف به پادشاه میان (درگذشته ۱۹۱۳م)[4] از بونیر، سوات (پاکستان) مهاجرت نموده به طرف دیوبند رفت و در دارالعلوم آغاز تحصیلات کرد و از همدرسان مولانا اشرف تهانوی (۱۳۶۲ ه/ ۱۹۴۳م) بوده و از مولانا مذکور نیز استفاده می کرد.در این اثناء نواب احسن الله (درگذشته ۱۳۱۹ ه/ ۱۹۰۲م) علم دوست و سخن پرور فرمانروای داکا بوده و به سبب دوستی و لطف های او محمد شاه در داکا اقامت گزید.

حکیم حبیب الرحمن تعلیمات ابتدایی را نزد پدر خویش یادگرفته بعد از آن به مدرسه دولتی داکا رفت.وی در سن ده سالگی سرودن شعر آغاز کرد[5] ولی اصل فعالیت او نثر نویسی بود. سیزده سالگی به کانپور (هند) برای حصول علوم دینی شتافت و دستور زبان عربی را از مولانا اشرف تهانوی (۱۹۴۳ - ۱۸۶۳م) یادگرفت[6]. حکیم حبیب الرحمن درکانپور بیشتر درس‌ها

---

۱. حکیم حبیب الرحمن ، داکا پنجاه سال پیش (بزبان اردو)، ۱۹۳۹ ص ۲.
۲. اقبال عظیم ، سید ، اردو در بنگال شرقی (بزبان اردو)، اگست ۱۹۵۳ م ، ص ۱۱۵
۳. محمد عبدالله،احوال و آثارحکیم حبیب الرحمن(بزبان بنگلا)اسلامک فاوندیش ، ۱۹۸۱م ص ۲.
۴. همان ماخذ، ص ۲۰.
۵. همان مآخذ، ص ۱۵
۶. اردو در بنگال شرقی ، ص ۱۱۵

را نزد اسحاق بردوانی تحصیل نمود و منطق را نزد مولانا حسن کانپوری و مولانا عبد الوهاب بهاری یادگرفت و حدیث نزد مفتّی لطیف الله علیگرهی و مولانا رشید احمدگنگوی خواند. برای یادگرفتن فن طب یونانی اول به لکهنؤ و سپس به دهلی رفت . حکیم حبیب الرحمن در لکهنو پیش حکیم آغا حسن و در دهلی نزد حکیم عبد المجید خان (۱۹۱۰م) قانون علم طب را یاد گرفت. بعد از این در سال ۱۸۸۹ میلادی به آگره رفت و طب اسلامی را بپایان رسانید [۱] و تقریباً سیزده سال بعد از تکمیل تحصیلات در ۱۹۰۴م بوطن خویش داکا بازگشت و آغاز طبابت کرد [۲] و در مدت کوتاهی نام بزرگی را کسب نمود. در همین اثناء در سیاست ، روزنامه نویسی و تصنیف وتالیف پاگذاشت. حکیم حبیب الرحمن در ۱۹۰۵م با همراهی نواب سر سلیم الله (۱۸۸۴ - ۱۹۱۵م) وارد سیاست عملی هند شد و به عنوان معاون دبیر " مسلم لیک" انتخاب شد. در اکتبر سال ۱۹۰۶م اولین مجله به زبان اردو از داکا بنام " المشرق " آغاز نمود [۳] . از لحاظ تاریخی روزنامه نگاری مجله "المشرق" اهمیت خاص دارد. در سال ۱۹۲۱م مجله دیگر بنام "جادو" به کمک خواجه محمد عادل اجراء کرد. بعد از تعطیل این مجله حکیم حبیب الرحمن در منزل خود هر ماه یک محفل شعر و سخن را بپا می کرد. بقول فرزندان او این محافل شعری ۱۹۳۰م تا ۱۹۴۵م دوام داشتند. حکیم حبیب الرحمن در ۲۳ فوریه سال ۱۹۴۷م جهان را بدرود گفت.[۴]

بعد از درگذشت حکیم حبیب الرحمن کتابخانه شخصی او دارای دو هزار کتابهای چاپی و نسخه های خطی طبق وصیت مرحوم به کتابخانه دانشگاه داکا اهداء شد؛ ولی بعضی ازکتابهای چاپی و نسخ خطی به علت بی توجهی اولاد حکیم حبیب الرحمن درخانه مانده و بعداً به سبب تذکر دادن محمد عبد الله ، مؤلف احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن به کتابخانه دانشگاه

۱. احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن، ص ۳
۲. همان ماخذ، ص ۳
۳. احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن ، ص ۳۷۰
۴. ثلاثه غساله، ص ۱۷

داکا رسید [1]. یک فهرست نسخه های خطی بنام توصیفی کاتالوگ از کتابهای فارسی ، اردو و عربی بزبان انگلیسی بتوسط حبیب الله ، استاد دانشگاه ، به کمک کتابخانه داکا در سال ۱۹۶۶ م به چاپ رسیده است؛ نظر به اینکه تعدادی از نسخه هائیکه بعد از چاپ فهرست مذکور به کتابخانهٔ دانشگاه داکا رسیده شامل این فهرست نیست، فهرست کامل از نسخه های خطی بترتیب الفبایی موضوعی برای استفادهٔ پژوهشگران ارایه می شود. نسخه‌های خطی مجموعه حکیم حبیب الرحمن به حروف اختصاری HR نامیده شده است.

تاریخ

تاریخ فرشته، (جلد اول) محمد قاسم هندو شاه استرآبادی ؛ ۱۰۱۵ ه/ ۱۶۰۶م، نستعلیق ۳۲۵ ص، شماره - HR / 88

تاریخ فرشته، جلد دوم (؟) محمد قاسم هندوشاه استرآبادی؛ ۱۲۴۷ ه/ ۱۸۳۲م شماره - HR/208

تاریخ مرهته ، نواب ابراهیم خان ،(۱۲۰۸ ه) ، شکسته ، ۸۶ - ۴۴ ص، شماره - HR/121(C)

تاریخ مهابت ، مولف ناشناخته ، ۴۹ص،شماره - HR/94

تاریخ نامه ، مولف ناشناخته ، ۲۰۴ص،شماره -HR/120

سکندرنامهٔ نظامی ، ۱۰۹ ص،شماره -HR/106

طوفان البکاء (تاریخ اهل بیت و کربلا)، محمد ابراهیم جانباز؛ ۱۲۵۰ ه/ ۱۸۳۴م نستعلیق ،کرم خورده ، ۲۹۰ص، شماره -HR/22

منتخب شاهنامه (۱) ۱۰۶۳ ه/ ۱۶۵۳م، توکل بیگ ؛ نستعلیق ،کرم خورده ۲ + ۲۰۷ + ۱ ص،شماره -HR/67

منتخب شاهنامه (۲)، مولف ناشناخته ؛ شکسته ،کرم خورده، ۱۸۸ص،شماره - HR/8

تذکره:

[1] محمد عبدالله ، احوال و آثار چند دانشمندان داکا (بزبان بنگلا). اسلامک فاوندیشن ، بنگلادش ۱۹۹۱م ، ص ۱۲۸.

اولیای داکا،(بزبان اردو) مؤلف حکیم حبیب الرحمن ؛این نسخه بنام "آسودگان داکا" در سال ۱۹۴۶م چاپ شده است. شماره -HR/132

تذکرهٔ شعراء، (مختصر احوال چند تن شعرای فارسی) مؤلف ناشناخته؛ آغاز افتاده ۷۴۹ - ۲۸ص،شماره -HR/128

ثلاثهٔ غساله (جلد اول،دوم و سوم) حکیم حبیب الرحمن؛ ج،۱، ص ۱۶۰ - ۱، بزبان اردو، ج ، ۲ ، ۳۹۲ - ۱۶۱ ص،بزبان فارسی شماره - HR این نسخه در سال ۱۹۹۵م چاپ شده است. باترتیب و تعلیقات عارف نوشاهی ، مغربی پاکستان اردو اکادمی ، لاهور]

ثلاثه غساله (چند برگ) حکیم حبیب الرحمن ؛ بزبان اردو، شماره -HR/ 180

حالات حافظ رحمت خان ، مولف ناشناخته ؛ ۲۱ ص،شماره -HR/153

داستان عبرت بار، عبید الله عبیدی؛ ن ۱۸۸۰م، نستعلیق ، ۱۷۳ ص،شماره - HR/144

رساله دوازده امام ، مولف ناشناخته ؛ نستعلیق، ۱۲ ص،شماره -HR/75

سقراط ، حکیم حبیب الرحمن ؛ ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ هـ بزبان اردو ، ۱۴ ص، چاپ نشده، شماره -HR/136

گلدسته شعرای داکا، (چندتن شعرای داکا قرن نوزدهم میلادی)، بزبان اردو ، سرورق افتاده، ۱۵۶ص،شماره -HR/170

یاد داشت (عبد اللطیف و عبد الغفور نساخ)، بزبان اردو ، مؤلف ناشناخته، شماره -HR/183

تصوف :

رسالهٔ تصوف ، مولف ناشناخته، (۱۲۲۰ هـ/ ۱۸۰۶م) ۸۶ص، شماره -HR/172

شمع محفل،میرنور الناصر دهلوی ؛ نوزدهم میلادی ، نستعلیق ۹۶ص، شماره - HR/84

مجموعهٔ رساله های مختلف:

۱ - انتخاب رساله اجازت نامه ۲ - انتخاب از رساله حضرت شاه مدار
۳ - انتخاب از رساله خواجه بهاء الدین نقشبند ۴ - انتخاب از رساله توحید
۵ - صفت الایمان و احکام الصلوة ۶ - کتاب معرفت العبادات
۷ - عمدة الاسلام ۸ - فقه جلالی ۹ - قانون فقه ۱۰ - حیرة الفقها
۱۱ - چهار حدیث ۱۲ - رساله اسرار المشایخ ۱۳ - رساله وجودیة
۱۴ - رساله ظفر نامه ۱۵ - سوال جواب موسی و محمد ۱۶ - تحفة النصایح
۱۷ - رساله ترجمه حدیث ۱۸ - انتخاب از وصیت نامه حضرت رسالت پناه
فتح محمد و پدرش ابراهیم، ۱۰۸۵ ه/ ۱۶۷۴م ، کرم خورده ، ۱۳۷ص،شماره - HR/11-21

هدایت المخلوق ، جمال محمد بن اسحاق ؛ ۲۵ رمضان ۱۳۱۵ ه ، ۱۲ ص، شماره -HR/178-C

داستان :

انوار سهیلی ، ملا کمال الدین حسین واعظ کاشفی ؛نستعلیق ، کرم خورده ، ۲۱۶ص،شماره -HR/90

طوطی نامه ، محمد قادری؛۱۷صفر ۱۲۳۶، ص ۶۰-۶۱ و ۶۲ ،شماره -HR/99

فرحت دل ، محمد حسین آسی جهانگیر نگری؛ ترجمهٔ اردوی داستان منثور بهرام گور، ۳۸ - ۲ ص،شماره -HR/152

قصه کامروپ و کام لتا، حمایت خان؛ ۲۴ چیت ۱۱۹۵، سال بنگلا ، کرم خورده نستعلیق ، ۱۱۷ص،شماره -HR/65

کتاب المضاحک ، محمد سعد؛۱۱۲۳ه/ ۱۲-۱۷۱۱م، نستعلیق ،کرم خورده، ۱۴۵ص،شماره -HR/3

گل بکاولی ، امتیاز الله بنگالی ؛ ۱۱۳۴ ه شکسته و نستعلیق ، ۸۸ص، شماره - HR/44

مجموعه ۱ - طوطی نامه ،محمد قادری ۲ - آصف نامه ، محمد صدیق ۳ - تعلیم القوانین ، مولف ناشناخته ۴ - تعلیم الصبیان ، قلمدار علی ۵ - نصاب نظم مصلی ، مولف ناشناخته ۶ - خرد زار، مولف ناشناخته، ۴۴۲ ص، شماره -

HR/141 A TO F

مثنوی نل و دمن ، فیضی فیاضی ؛ ربیع اول ۱۳۲۴ ه ۱۷۵ص، شماره -HR/119

دستور زبان

انوار العبارت ،کرام علی خان ، قرن نوزدهم و بیستم میلادی ، نستعلیق ، ۵ ص، شماره -HR/46

بیان مصدر ، تارا چند ؛ ۱۲۱۹ه شکسته ، ۴۳ - ۱۵ ص،شماره -(HR/121(B

فارسی بولچال (فارسی گفتاری)هری ناتهـدی؛ ۲۵۶ ص، شماره -HR/89

ریاضی :

دفترچه دخل و خرج ، حکیم حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) ، ۸۱ ص، شماره -HR/166

کتاب و مؤلف ناشناخته ، نستعلیق ، ۷۰ ص،شماره -HR/179

گلدسته (نوباده) ، منیر سیف لاهوری ؛ شکسته ،۱۱۰ - ۱۳ ص، شماره - HR/126(B)

سفرنامه :

مچهلی نامه ، نور الله خواجه ؛ بزبان اردو ، ۶۴ ص،شماره -HR/150

شعر و ادب :

بهار گلشن ، مولف ناشناخته ؛(بزبان اردو و فارسی) ۱۰۷ ص،شماره -HR/194

بیاض (دفترياد داشت) ، حکیم حبیب الرحمن؛ ۱۷۳ ص،شماره - HR/134

بیاض ، حکیم حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) ۳۵ ص،شماره -HR/137

بیاض و ادبیات ، خواجـه عـبد الغـفور ؛ مـحمود آزاد، بزبـان اردو، شمـاره -HR/184C

تحفة الاحرار ، مثنوی جامی؛ ۱۲۱۴ه / ۱۷۹۹م نستعلیق ،کرم خورده ، ۷۱ص، شماره -HR/5

ترجمهٔ ادبیات عربی، از عبد الحق دهلوی ؛ (شاید) بزبـان فـارسی و عـربی.
شماره - HR/197-A

چهار عنصر ، مرزا عبد القادر بیدل ؛ قرن نوزدهم میلادی، نستعلیق ، ۱۸۴ص،
شماره -HR/85

دانش نامه عطائی ، پرسوتم داس عطائی ؛ ۱۱۹۶ هـ نستعلیق . ۳۳۴ ص،شماره
HR/86-

دیوان آصفی و معدن جواهر و طوطی نامه و فال نامه، مولف ناشناخته ؛ ۸۵ص،
شماره -HR/154

دیوان اختر ، عبد الغفار اختر ؛ خواجه ، ابتدای قرن بیستم . نستعلیق ، ۶۰ص،
شماره -HR/140

دیوان امیر خسرو، نستعلیق ، ۱۲۱ص،شماره -HR/108

دیوان جلال اسیر ، جلال ؛ ۸۴ص،شماره -HR/149

دیـوان سـراج ، سـراج الدیـن؛ ۱۲۵۹ هـ / ۱۸۴۳م نسـتعلیق ، ۷۰ص،شمـاره
HR/25-

دیوان شمس تبریزی (آغاز و آخر افتاده) ، ۲۶۰ ص،شماره -HR/162

دیوان صمد ، عبد الصمد؛ (داکا) ۱۲۴۷، (بنگلاسال) بزبان اردو ، ۳۱ - ۳۰ و
۲۰ - ۱ ص، شماره -HR/145

مجموعه دیوان ، دیوان غزنوی ، دیوان لسانی ، دیوان حافظ ، شماره - ۴۷۰ص،

دیوان غنی ، محمد طـاهر کشـمیری ؛ ۱۰۶۰ هـ/ ۱۶۵۰م شکسـته ، ۷۵ ص،
شماره -HR/64

دیوان مصحفی ، غلام همدانی مصحفی ؛ ۲۷۰ص،شماره -HR/149

رباعیات ابو سعید ابو الخیر ؛ بزبان عربی و فارسی ، ۲۴ رمضـان ۱۲۳۷ هـ ۸
ص،HR/129-A

رسالهٔ معاویه، مؤلف ناشناخته ؛ برگ دوم افتاده ، ۱۰ ص،شماره -HR/178-A

سکندر نامه بحری نظامی ، ۲۴۹ص،شماره -HR/156 A

شرح مثنوی رومی ، محمد رضـا ؛ ۱۰۸۴ هـ / ۷۴ - ۱۶۷۳م، نسـتعلیق ، کـرم

خورده ، ۱۷۵ص،شماره -HR/10

شکرستان ، شاد عظیم آبادی؛ ۱۰۹۷ هـ/ ۱۶۸۵م، نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۷۲ ص،شماره -HR/63

صنعت رد البحر ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۲۸۱هـ ۲ ص،شماره - HR/129(C)

فریاد حبیب، حبیب ؛ ۲۹ ص،شماره -HR/148

قصیده ، محمود آزاد ؟ ۱۸۹۵ ، شماره -HR/187

قصیده الهمزیه اکبر شاه قبولی؛ شکسته، ۴۴ ص،شماره -HR/138

کتاب انتخاب روزگار ، مظفر علی بیگ ؛ ۲۲ص،شماره - HR/131

کلام شعرای داکا ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۳۰۹ هـ ۱۳۵ص،شماره -HR/118

کلیات خان خانان ، مرزابیرم خان ؛ ۷ شوال ۱۰۱۴ هـ، شماره -HR/187-A

گلستان سعدی ، کاتب ابو بکر بن سعد بن زنگی؛ نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۰۵ص، شماره -HR/76

مجموعهٔ سرود اسلامی ، مولف ناشناخته ، ۵۰ ص،شماره -HR/133

منتخب اشعار فارسی ، اردو و عربی

۱ - صبح صادق - محمد صادق (درگذشت ۱۸۵۸م)

۲ - مثنوی بحر المحیط و دریای عشق ، میر تقی میر؛ شماره -HR/23

منظوم اختر (بزبان اردو) ، عبد القادر اختر؛ ۱۳ ص،شماره -HR/177

نان و حلوا ، بهاء الدین آملی ؛ ۱۲۶۱ (بنگلا سال) ۲۴۹ - ۲۶ ، ۲۶ - ۱ ص شمارHR/156-B

قصیده نصاب الصبیان ، مؤلف ناشناخته ؛ شکسته، ۲۲۵ ص،شماره HR/126-A-

کتاب ناشناخته ، بیژن قادری ؛ (؟) نستعلیق، ۸۷۳ ص،شماره -HR/173

نام کتاب خوانده نمی شود ، کرم خورده ، شهاب الدین ۴ رجب ۱۱۱۸ هـ ۱۳۱ص،شماره -HR/123

کتاب و مولف ناشناخته ، آغاز افتاده،(بزبان اردو) ، ۱۲۱ ص،شماره HR/130-

کتاب و مؤلف ناشناخته ، ۶۳ ص،شماره - HR/158

کتاب و مؤلف ناشناخته ، شماره - HR/189

طب :

الفارق ، حکیم حبیب الرحمن ؛(بزبان اردو) چاپ شده، ۳۰ ص، شماره - HR/165

خواص الاغذیه ، میر قربان علی حکیم ؛ داکا، نستعلیق ، ۱۵۳ ص،شماره - HR/174-A

تحفة الحسینی،المعروف به مجمع الفواید ، میر قربان علی؛ نستعلیق و شکسته ، ۸۰ - ۶۳ ص،شماره - HR/176-B

دستور الاطباء ، محمد قاسم ؛ نستعلیق ، ۳۵۵ - ۱۶۹ ص،شماره - HR/174-B

دستور العمل ، مولف ناشناخته ؛ شکسته - ۲۶۹ - ۱۰۸ص،شماره - HR/121-E

ذخیرهٔ خوارزم شاهی ، ۳۷۳ص،شماره - HR/96

رساله عطریه نورس شاهی ، ناظم الدین محمود؛ ۹۸۷ هـ ۵۳ - ۱ ص،شماره - HR/102

رسالهٔ چوب چینی ، مؤلف ناشناخته ، ۲۵ رجب، ۱۳۹۲ هـ ۲۴۹ - ۲۱۹ص، شماره - HR/113-A

رسالهٔ قانونچه ، مولف ناشناخته ، ۱۲۵۵، (بنگلاسال) نستعلیق ، ۷۳ص،شماره - HR/1

شفا المجربات - مؤلف ناشناخته ؛ ۱۴۶ص،شماره - HR/124

طب الملوک در غذا، مولف ناشناخته ؛ شماره - HR/100

عشبه مغربی ، مولف ناشناخته ؛ ۱۳۹۲ هـ ۲۵۶ - ۵۰ص،شماره - HR/113-B

علاج اسپان ، عبد الوهاب ؛ ۱۰۷ص،شماره - HR/103

قانون علاج ، مولف ناشناخته؛ ۶۲۸ص، شماره - HR/163

کتاب اختیارات بدیعی در مرکبات ، مولف ناشناخته ؛ جلد اول ۲۰۳ ص، جلد دوم ۵۴ص،شماره - HR/109

کنز الفواید ، اسرار الله ؛ شماره - HR/151

ماء الجین ، مؤلف ناشناخته ؛ ۲۵ رجب ۱۲۹۲ هـ ۱۳ پهاگن (یکی از ماه های فصل بهار سال بکرمی هندی) ۱۲۸۲ بنگلا سال ۲۶۴ - ۲۵۷ص،شماره HR/113-C-

مجربات ، حکیم امین الله ؛ ۲۴ص،شماره -HR/122

منتخب داراشاهی ، داراشاهی ؛ ۱۳۲ص، شماره -HR/97

موالیات ، حکیم غلام انعام ؛ ۱۲۷ص،شماره -HR/112

نکات طب ، افسر محمود ؛ ۳۹ص،شماره -HR/104

نسخهٔ ، اسم مولف ناشناخته ؛ ۱۴ص،شماره -HR/93

فرهنگ :

فرهنگ شمس ، عبد الرشید هاشمی ؛ نستعلیق ، ۷۴ ص،کرم خورده ، شماره - HR/9

منتخب اللغات ، عبد الرشید تتوی ؛ نستعلیق ، شماره -HR/159

فقه و دین :

اعتقادات ، عبد الوحید ؛ ۱۴ ص،شماره -HR/139

الوعظ العظم ، مؤلف ناشناخته؛ (بزبان عربی) شماره -HR/202

تحفته القراء ، مصطفی قادری؛ ۱۲۲۲ هـ نستعلیق ، ۳۸۲ص، شماره -HR/115

تعوید ، مولف ناشناخته ؛ ۵۰ - ۳۸ ص،شماره -HR/127-C

تقریر ترمذی شریف ، مولف ناشناخته؛ ۵۱۳ص،شماره -HR/95

چهار حدیث ، مولف ناشناخته ؛(بزبان عربی و اردو) ۱۵ص،شماره -HR/135

دستور العمل صدر دیوان کلکته ، امیر الدین محمد؛ نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۵۷ص،شماره -HR/87

رساله آه سرد ، خواجه میر درد ؛ ۱۹ پهاگن، ۱۲۵۸ سال بکرمی یا (سال بنگلا) شماره - HR/195-A

رساله اوزان ، سر محمود علی ؛ (فارسی وعـربی) رجب ۱۲۲۶هـ ۴۷ص، شماره -HR/107

رساله دربیان فرق مختلف،ما تهوراناتهـ پندت برهمن؛ نستعلیق ، کرم خورده، ۱۰ ص،شماره -HR/4

رساله فوائد سطری ، محمد علی رفعت بن عتیق الله خان؛ (فارسی و عربی) . ۱۷ ص،شماره -HR/129-B

صحیح الفیاض ، مولف ناشناخته؛ نستعلیق و شکسته، ۷۵ - ۵۶ ص،شماره - HR/110-C

فالنامه ، مولف ناشناخته ، ۱۵ص ، شماره -HR/127-A

وفات نامه ، مولف ناشناخته ؛ ۳۷ - ۱۶ ص، شماره -HR/127-B

کتاب المصفی فی السیر النبی المصطفی ، مولف ناشناخته ؛ نستعلیق، ۲۹ ص، شماره -HR/11-A

نسخه و مولف ناشناخته (بزبان اردو) شماره -HR/171-A

مجمع الانصاری ، مولف ناشناخته ؛ ۱۰۷ - ۸۸ص،شکسته HR/121-D

مخزن الاسرار ، شیخ عبد السبحان ، ۱۲۷۵ هـ ۴۳ص، شماره -HR/171-B

مذاهب و قران الصباح ، ابو عامر عثمان بن صاد؛ ۳۱۶ص،شماره - HR/160

مسائل فقه ،مولف ناشناخته ؛ ۱۴۰ص،شماره -HR/146

معدن الجواهر ، مولف ناشناخته؛ ۱۳۱۸ هـ ۳۲۸ ص، شماره -HR/168

مفتاح الرحمن ، عبد الرحمن ؛ ۲۶۴ص ، شماره -HR/117

مناجات ، عبد لله انصاری ؛ ۱۴ ص ، شماره -HR/156-C

منافع القلوب ، شمس الدین شیخ ؛ ۶۰ - ۲۱ و ۲۰ - ۱ ص، شماره -HR/101

ناله درد ، خواجه میر درد ، ۲۴ ذیقعده ۱۲۶۸ هـ شماره -HR/195-B

نسخهٔ ناشناخته ، رحمت الله انصاری؛ (۴ بـرگ افتـاده) ۱۴ ص،شمـاره - HR/178-B

نسخه و مؤلف ناشناخته (بزبان عربی) شماره -HR/198

فلسفه و کلام :

رساله در عقاید وکلام ، عبد الحق دهلوی؛ (؟)(فارسی و عربی) شماره - HR/197-B

منطق الشریف ، ابو علی حسن ابن عبد الله؛ (بزبان عربی) شماره -HR/203

نسخه و مؤلف ناشناخته، (بزبان عربی) شماره -HR/204

فهرست ها:

فهرست کتابخانهٔ شخصی حکیم حبیب الرحمن ؛ بزبان اردو و انگلیسی ، ۲۴ ص، شماره -HR/164

فهرست نسخه خطی دیوبند، (بزبان اردو) ، مولوی شمس الدین احمد ؛ ۱۴ص، شماره -HR/167

مکتوبات :

انشای رضائی حسینی ، رضا حسینی ؛ ۱۲۸۸ هـ ۱۶۵ص، شماره -HR/111-D

تاج المنشات و انشاء تاج محمد ، تاج محمد ؛ ۱۲۷۰ بنگلاسال، ۱۲۱ص،شماره - HR/111-C

خطوط به حکیم حبیب الرحمن ، اطهر (بزبان اردو) شماره -HR/184

خطوط به حکیم حبیب الرحمن ، مولف ناشناخته ؛ ۲۷ ژوئیه، ۱۹۴۴م ، شماره - HR/186

خطوط حکیم حبیب الرحمن ، حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) شماره -HR/181

خطوط رایل آسیاتک سوسایتی به حکیم حبیب الرحمن ، محمدحسین؛ ۶ ژوئیه ۱۹۳۹م شماره -HR/185

خطوط نواب احسن الله ، ۷۷ - ۱۲۷۵، (بنگلا سال) ۱۲۶ص، شماره -HR/161

رقعات ابو الفضل ، ۱۲۵۷ (بنگلا سال) ، ۵۴ ص ، شماره -HR/111-A

رقعات عالمگیری ، پادشاه عالمگیر (اورنگ زیب)؛ ۱۲۷۰ (بنگلا سال) ۹۲ ص،شماره -HR/111-B

سپاس نامهٔ انسب ، ۱۷۸ص ، شماره -HR/147

مفید انشاء ، لکهی راج منشی ؛ شکسته، ۱۱۲۶ هـ ۲۵۵ - ۱۱۱ص، شماره -

HR/126-C
مکاتبات علامی ، ابو الفضل علامی شیخ ؛کرم خورده، ۸۰ ص. شماره HR/73-
مکتوبات یحیی منیری ، نستعلیق ، ۳۷۴ص، شماره -HR/155
نامه های پراکنده ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۴ص، شماره - HR/191
نسخهٔ انشاء ، شیخ عصمت الله ندیم ؛ منشی، شکسته، ۴۵ ص. شماره HR/125-

منطق :

قطب ، مولف ناشناخته ؛ (بزبان عربی) شماره -HR/205
نسخه و مولف ناشناخته (بزبان عربی) شماره - HR/201

نجوم :

ذخیرهٔ اسکندر ، ترجمه الگزندرگرید؛ ۱۲۸۵ (بنگلا سال) ۱۴۴ص، شماره - HR/175
رسالهٔ حساب ماههای ثابت و زوجین و منقلب ، مؤلف ناشناخته ؛ ۹ ص، شماره - HR/156-D

متفرق :

اخلاق محسنی ، حسین الکاشفی ؛ ۳۸۰ص، شماره - HR/114
انتخاب فضایل علوم ، مولف ناشناخته ؛نستعلیق ، ۱۰ص،شماره HR/48
خواب نامه ، مولف ناشناخته ؛ شکسته ، ۱۴ص،شماره -HR/121-A
عروض و قوافی ، مولف ناشناخته؛ (مفسر مولانا قمر الحق) ۱۱ شوال ۱۱۵۲ ه، ۱۴۵ص، شماره -HR/190
گلزار ابراهیم ، نور الدین محمد ظهوری ؛ مجموعهٔ انشاء: ۱ - دیباچهٔ نورس ۲ - دیباچه خلیل ۳ - دیباچه گلزار ابراهیم بشمول مینا بازار که در لکهنو در ۱۸۴۸ چاپ شده. آغاز افتاده ،کرم خورده ، نستعلیق ، ۷۳ص، شماره -HR/69-72

مجموعه نسخه های

۱ - بهار دانش - شیخ عنایت الله، ۱۶۵۱م ۲ - مکاتبات علامی ۳ - اُم العلاج، امان الله حسینی ؛ چاپ شده ۱۸۷۳م نک آصفیه اا، شماره -۶۷۴. ۴ - توضیح المدارج ، فقیر مهدی؛ ۱۱۲۷ ه/ ۱۷۱۵م، کل صفحات : ۲۲۲، کرم خورده، شماره -HR/49-52

مجموعه نسخه های،

۱ - بررسی مختصر دربارهٔ سازمانهای بنگال، مولف ناشناخته
۲ - فالنامه قرآنی ، مولف ناشناخته ؛ ۴ محرم ۱۲۲۹ ه
۳ - نصاب الصبیان ، بدر الدین ابو نصر فراهی.
۴ - وفات نامه ، نوشتهٔ حافظ ؛ ۱۰ رمضان ۱۲۱۵ ه/ ۱۸۰۰م
۵ - منتخب از مثنوی جلال الدین رومی ، درویش محمدبخاری ؛ چاپ شده ۱۲۸۵ ه، نظامی پریس ، کانپور
۶ - اساس المصلی ، مولف ناشناخته
۷ - فقه هندی (شعر هندی در زبان فارسی) نوشته عبدو ، ۱۰۷۴ ه/ ۱۶۶۳)
۸ - مسائل سته فی اصول الموتی ، مولانا فقیر اله آبادی مکی؛ ۱۱۹۸ ه/ ۸۴-۱۷۸۳م
۹ - مختصر سؤال و پاسخ دینی . مولف ناشناخته
۱۰ - رساله حج ، مولف ناشناخته .
۱۱ - واقعات سنر حجاز ، شیخ عبد السبحان صدیقی؛ ۱۲۴۱ ه/ ۱۸۲۵م، نستعلیق. شماره - HR/29-41

مضامین حکیم حبیب الرحمن ، حکیم حبیب الرحمن؛ (بزبان اردو) شماره - HR/182

چند برگ از چند مولف ناشناخته (بزبان اردو و فارسی)، شماره -HR/193

*****

گزارش اجلاس انجمن فارسی پاکستان

نخستین اجلاس انجمن فارسی پاکستان در سال جاری، در روز پنجشنبه مورخ ۸ مرداد ماه ۱۳۷۷ برابر با سی‌ام ژوئیه ۱۹۹۸ م.در شهر لاهور، به دعوت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، برگزار گردید.

در این اجلاس تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های برجسته پاکستان از جمله رئیس انجمن فارسی پاکستان سناتور دکتر جاوید اقبال فرزند علامه محمد اقبال و رئیس پیشین دادگاه عالی، دکتر سید نسیم حسن شاه رئیس پیشین ایوان عالی کشور، دکتر خواجه محمد ذکریا استاد زبان اردو در دانشگاه پنجاب، دکتر ظهور احمد اظهر استاد زبان عربی، دکتر مسکین علی حجازی استاد روزنامه نگاری، دکتر ظهور الدین احمد استاد فارسی، پروفسور محمد سهیل عمر رئیس اقبال‌آکادمی، دکتر محمد صدیق خان شبلی رئیس بخش اقبالیات دانشگاه اقبال، دکتر مهرنور محمد خان رئیس بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین، دکتر ظهور احمد صدیقی معاون دانشکده دولتی لاهور، پروفسور عبدالجبار شاکر رئیس کتابخانه های عمومی استان پنجاب، پروفسور محمد انور خان رئیس گروه زبان فارسی دانشگاه دولتی لاهور، دکتر محمد سلیم مظهر استاد زبان فارسی، دکتر خواجه حمید یزدانی استاد فارسی، دکتر یمین خان استاد فارسی و دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالیات دانشگاه لاهور و دبیر انجمن فارسی، از جمهوری اسلامی ایران دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و محمد علی بی تقصیر سرپرست خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، همچنین تعدادی از بانوان و مربیان فارسی دانشکده‌های مختلف لاهور حضور داشتند.

پس از تلاوت آیاتی چند از کلام اللّٰه مجید، دبیر انجمن فارسی ضمن خیر مقدم به میهمانان، یاد و خاطره دو نفر از اعضای انجمن فارسی یعنی مرحوم دکترسیدسبط‌حسن‌رضوی و مرحوم دکتر رحیم‌بخش‌شاهین را گرامی داشت و تقاضانمود حضار برای مغفرت روح آنان فاتحه قرائت نمایند. سپس سرپرست خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، به عنوان میزبان، به میهمانان خوش آمد گفت و اظهار امیدواری کرد که انجمن بتواند در پایان اجلاس به نتایج سودمندی برسد. آنگاه دبیر انجمن گزارش مبسوطی از پیشینه انجمن و اجلاس گذشته را به اطلاع شرکت کنندگان رساند.وی، سپس از مدعوین دعوت نمود به نوبت نقطه نظر های خود را در مورد دستور جلسه ایراد نمایند و پیرامون مسائل مطروحه انجمن به بحث و تعادل نظر بپردازند.

در پایان میهمانان خصوصی، دکتر محمد مهدی توسلی و دکتر نسیم حسن شاه،به‌نوبت درباره کیفیت این اجلاس و آینده آن و راه کارهای مؤثر در بقا و استمرار انجمن به‌ایراد سخن‌پرداختند.سخنران پایانی،دکترجاوید اقبال بود که به‌عنوان،رئیس جلسه به‌جمع بندی دستاوروهای این‌اجلاس پرداخت.

پس از خاتمه سخنرانی ، دبیر انجمن قطعنامه اجلاس را قرائت نمود و آن را به تأیید کلیه شرکت کنندگان رساند. متن قطعنامه به شرح زیر است:
(این قطعنامه دردو بخش، می‌باشد: الف - مربوط به دولت جمهوری اسلامی ایران ؛ ب - مربوط به دولت جمهوری اسلامی پاکستان .)

قطعنامه

الف :

درجلسهٔ انجمن‌فارسی‌پاکستان‌که درتاریخ ۳۰ژوئیه ۱۹۹۸ ءبه‌ریاست جناب آقای سناتور دکتر جاوید اقبال در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور تشکیل یافت قطعنامه زیر به تصویب رسید:

۱ -- "دانشجویانی که از دانشگاههای شبه قاره بخصوص پاکستان دورهٔ

کارشناسی ارشد را با درجه اول می گذرانند برای ثبت نام در دورهٔ دکترای زبان و ادبیات فارسی مخصوص دانشجویان خارجی دانشگاه تهران پذیرفته شوند و در پذیرش آنها هیچ شرط دیگر علمی غیر از درجهٔ اول نگذاشته شود. درجه اول در دانشگاههای شبه‌قاره بخصوص پاکستان از شصت در صد نمره شروع می‌شود. علتش این است که طریق امتحانی دانشگاههای این منطقه از دانشگاه ایران (تهران) مختلف است. شصت در صد نمره بدست آوردن در امتحانات دانشگاههای‌پاکستان نشانه‌استعدادخاص دانشجو به حساب می‌رسد.

حال آن است که دانشگاه تهران دانشجویانی را از کشورهای مختلف در دورهٔ دکترای مخصوص دانشجویان خارجی می پذیرد که پایهٔ علمی آنها از لحاظ زبان و ادبیات فارسی هرگز برابر با دانشجویان فارسی شبه قاره بخصوص پاکستان نمی باشد.

۲ - چون خارج از ایران زمینه‌یی برای ترویج زبان فارسی در پاکستان از هر کشور دیگر مساعد تر است بنا بر این تعداد دانشجویان دوره دکترای مذکور به حساب کافی افزوه شود.

۳ -دانشجویان فارسی در دورهٔ مذکور تا سن چهل سالگی پذیرفته شوند".

(سناتور دکتر جاوید اقبال)

رئیس

(دکتر سید محمد اکرم)

دبیر کل

قطعنامه

ب :

درجلسهٔ انجمن فارسی پاکستان که در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۸ به ریاست جناب آقای سناتور دکتر جاوید اقبال برای ترویج زبان فارسی در پاکستان تشکیل یافت قطعنامه زیر به تصویب رسید:

۱ - تدریس زبان فارسی در دبیرستانها از کلاس نهم به عنوان یک درس انتخابی آغاز شود.

۲ - کتاب درسی فارسی برای کلاسهای نهم و دهم دبیرستانها مجدداً مرتب شود.

۳ - در هر دبیرستان و دانشکده یی که فاقد استاد زبان فارسی است باید استاد فارسی تعیین شود.

(سناتور دکتر جاوید اقبال)
رئیس

(دکتر سید محمد اکرم)
دبیر کل

کتابها و نشریات تازه

بیدل ، و سبک هندی سپهری



نوشته حسن حسینی . تهران : سروش ، ج۲ ، ۱۳۷۶، ۱۵۰ ص.

حسن حسینی نویسنده کتاب از شاعران برجسته معاصر ایران ، بعد از انقلاب اسلامی ، است و بهمین دلیل باوسواسی کامل به نقد و بررسی کلام بیدل می پردازد . حسینی در این کتاب ویژگی های سبک هندی را شرح داده و سپس به شباهت های ذهنی سپهری و بیدل ، علل پیچیدگی شعر بیدل ،و... پرداخته است.

خواندن این کتاب به دانشجویان فارسی توصیه می شود.

اردوگاه پاسداران

نوشته علی اصغر رباط جزی ، تهران : سروش ، ۱۳۷۶. ۶۴ صفحه. این کتاب مجموعه هفت داستان است که نویسنده با توجه به خاطراتش در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به زبان روان و ساده و شیرین نگاشته است. داستانها شامل خاطره از جبهه ، شکنجه روحی ، ابتکارات بچه ها ، فجر -انفجاری در شب ، نامه ای به خانواده ، خاطراتی دیگر از جبهه و اسارت ، و آزادی است. این مجموعه نمونه یی از ادبیات جنگ می باشد.

گزیده ده سال داستان نویسی در انقلاب اسلامی ، به کوشش ابراهیم حسن بیگی . تهران : حوزه هنری ، ۱۳۶۸، ج ۱ ، ۲۲۳ صفحه .

کتاب گزیده ده سال داستان نویسی ، جلد یکم ، مجموعه انتخابی از

داستانهای تعدادی از نویسندگان معاصر ایران مانند یعقوب آژند ، اکبر خلیلی،رضا رهگذر، سید مهدی شجاعی ، حمید گروکان ، محمد میر کیانی ، رضا شیرازی ، مهدی حجوانی ، داریوش عابدی ، سمیرا اصلانپور ، راضیه تجار ، احمد عربلو ، محمد میر کیانی و ابراهیم حسن بیگی است. این مجموعه نمونه یی است از ادبیات بعد از انقلاب اسلامی ایران و شیوه داستان نویسی دهه اول .

دری به خانه خورشید

سلمان هراتی . تهران : سروش ، ج ۲، ۱۳۷۶، ۹۶ ص.

این کتاب مجموعۀ شعر یکی از شاعران بعد از انقلاب اسلامی ایران ، شادروان سلمان هراتی است. در این مجموعه تعداد ۲۹ سروده از اشعار شاعر به چاپ رسیده ونمونه شعر معاصر ایران در هر دو قالب آزاد و عروضی است.

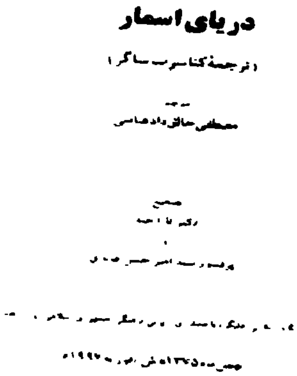
فاجعه کشمیر (انگلیسی)

پروفیسور مقصود جعفری. راولپندی :کشمیر لائبریشن سل ، ۱۹۹۸م ، ۹۴ص.



این کتاب مجموعه مقالات نویسنده به زبان انگلیسی در خصوص کشمیر و رویدادهای آن است. دراین مجموعه ، نویسنده به مسائل کشمیر از دیدگاه سیاسی و اجتماعی پرداخته و در پایان کتاب نامه هایی را که در این خصوص به شخصیت‌های داخلی و خارجی نوشته ، ضمیمه کرده است.

دریای اسمار (ترجمهٔ کتاسرت ساگر)

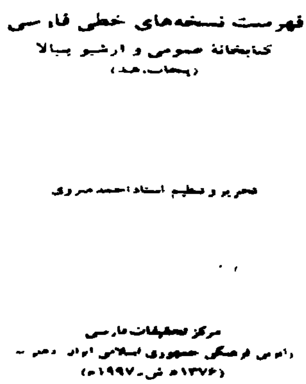

دریای اسمار
(ترجمهٔ کتاسرت ساگر)

ترجمهٔ مصطفی خالقداد عباسی، به تصحیح دکتر تاراچند و پروفسور سید امیر حسن عابدی هند: دانشگاه علیگره و مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو، ۱۳۷۵ش / فوریه ۱۹۹۷م، ۵۹۰ص.

این کتاب نفیس شامل یک پیشگفتار عالمانه از همکار گرامی سید باقر ابطحی (مدیر مرکز تحقیقات فارسی) و یک مقدمه و سخن آخر، از دو دانشمند برجسته زبان فارسی شادروان دکتر تاراچند و دکتر سید امیر حسن عابدی است. کتاب مزبور بخشی از دریای ادبیات داستانی هند است که در حقیقت بخشی از گنجینه ادبیات جهانی محسوب می شود.

خواندن این کتاب به دانشجویان و استادان فارسی توصیه می شود.

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه عمومی و آرشیو پتیاله


فهرست نسخه‌های خطی فارسی
کتابخانهٔ عمومی و آرشیو پتیالا
تحریر و تنظیم استاد احمد منزوی
مرکز تحقیقات فارسی

تحریر و تنظیم استاد احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران -دهلی نو ۱۳۷۶ ش / ۱۹۹۷م، ۲۵۸ ص.

حاوی فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه پتیاله (هند) در موضوعهای علوم قرآنی، رسایل، ستاره شناسی، علوم غریبه، طبیعی، پزشکی، علوم عقلی،عرفان، فلسفه، فقه، فرهنگ نامه، نامه نگاری، منظومه، داستان، سفرنامه، تاریخ و زندگی نامه می باشد.

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه انجن ترقی اردو ـ دهلی نو
مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۸م، ۱۶۷ص.



این کتاب شامل نسخه های خطی کتابخانه انجمن ترقی اردو در موضوعهای تفسیر، تجوید، حدیث، کلام و عقاید، فقه، فلسفه، ریاضی، ستاره شناسی، ادعیه، پزشکی، عرفان، شروح، نثرهای ادبی، منظومه، فرهنگ نامه، فنون ادبی، دستور زبان، داستانها، تاریخ و جغرافیا می‌باشد که به همت مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو بچاپ رسیده است.

فارسی مین هندی الفاظ

تحقیق و تألیف عبدالرشید، مکتبه رابطه، ۱۹۹۶م، ۲۹۶ص.

این کتاب در خصوص شباهت های بین زبانهای فارسی و هندی است و از نظر زبان شناسی حاوی اطلاعات سودمندی می باشد.

نشریات تازه:

مجله تحقیقات (اردو، فارسی، عربی):
(فصلنامه، ج ۱۹، ش ۶۳، ۲۹۶ص، ۱۹۹۸م، چاپ دانشگاه پنجاب لاهور)

این فصلنامه شامل سه بخش مقالات به زبانهای اردو، فارسی و عربی است و به سردبیری پروفسور دکتر جمیله شوکت منتشر می شود.
در این شماره ۹ مقاله به زبان اردو، ۲ مقاله به زبان فارسی و ۴ مقاله به زبان عربی چاپ شده اند.

پیام (برای گسترش فکر و آگاهی):
(ماهنامه ، ج ۴ ، ویژه نامه ، ش ۱ : ۲ ، ۱۶۰ ص ، ژوئیه - اوت ۱۹۹۸م، چاپ اسلام آباد).

ماهنامه پیام ، اردو زبان است و توسط اخوت تراست اسلام آباد منتشر می‌شود . این شماره به مناسبت ولادت پیامبر عظیم الشان عالم اسلام (ص) به تاریخ و سیرت رسول گرامی اسلام (ص) اختصاص دارد.

فکر و نظر (اردو):
(فصلنامه ، ج ۳۵ ، ش ۴ ، ۱۵۱ ص ، آوریل - ژوئن ۱۹۹۸م ، چاپ اداره تحقیقات اسلامی دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد) .

این فصلنامه به مسؤلیت دکتر ظفر اسحاق انصاری و مدیریت دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن منتشر می شود . مطالب این شماره شامل هفت مقاله در خصوص شبلی نعمانی ، علوم اسلامی و عربی در آسیای میانه ، جایگاه زن در اسلام ، تأسیس و تشکیل جوامع اسلامی،و.. می باشد.

ایران شناسی (فارسی)
(فصلنامه ، ج ۳ ، ش ۱۵ ، ۲۰۲ص ، خزان ۱۳۷۶ خ برابر با ۱۹۹۷م ، چاپ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور).

این شماره ویژه «سینمای ایران » است که به سرپرستی آقای محمد علی بی تقصیر و مدیریت دکتر ظهیر احمد صدیقی منتشر شده است. حاوی مقالات متعدد، مصاحبه ، سفرنامه ، ارزیابی کتاب ،خبرنامه و بخش انگلیسی است.

ایران شناسی (فارسی)
(فصلنامه ، ج ۴ ، ش ۱۶ ، ۱۷۰ص ، زمستان ۱۳۷۶خ برابر با ۱۹۹۸م ، چاپ خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور)

این شماره ویژه «هنر در ایران» و به معرفی هنر و تمدن ایرانی در ادوار مختلف تاریخ می پردازد. دراین شماره مقالاتی در خصوص خط و خطاطی، بناهای ایرانی، عهد زوال و انحطاط قاجاریه، رویدادهای عمرانی، مشخصات اقتصاد ایران و آینده آن و... آمده است.

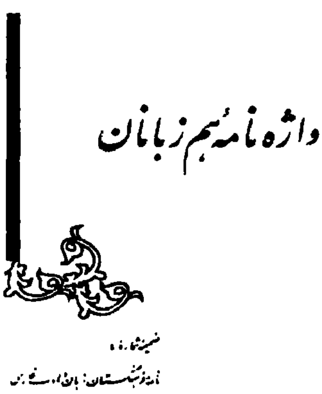
نامه فرهنگستان (فارسی)

(فصلنامه، سال سوم، شماره دوم، ۲۰۰ص، تابستان ۱۳۷۶، چاپ فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران).

در این شماره مقالاتی درخصوص خدمت ادبیات داستانی به زبان، بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه های حماسی ایران، تفسیری دیگر از شیخ صنعان، دو نسخه خطی، نظام آوائی، برنامه ریزی زبان در کره جنوبی، تحقیقات ایران شناسی، اخبارو نامه های خوانندگان آمده و در پایان فشرده مقالات به زبان انگلیسی درج شده است.

واژه نامه هم زبانان (فارسی):

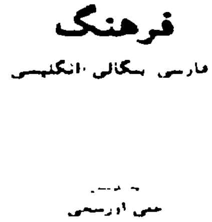
(ضمیمه شماره ۴، نامه فرهنگستان زبان وابسته فارسی، ۱۳۷۶)



این ضمیمه را محمد آصف فکرت، عضو پیشین آکادمی علوم افغانستان تألیف و فرهنگستان زبان و ادب فارسی به صورت ضمیمه فصلنامه چاپ و منتشر نموده و شامل واژه های زبان درسی بهمراه معادل فارسی آنها است.

قند پارسی (فارسی)

(فصلنامه، شماره ۱۴، ۲۴۶ص، پاییز ۱۳۷۳، چاپ مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو.



این فصلنامه به زبان فارسی درهندمنتشر می شود .حاوی مقالات ارزشمندی درزمینه زبان و ادب و فرهنگ فارسی در شبه قاره می‌باشد.

خواندن آن را به دوستداران و استادان و دانشجویان فارسی توصیه می‌کنیم.

مدرس :

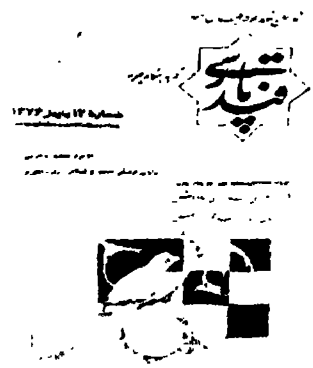
(فصلنامه ، علمی پژوهشی ،دوره دوم سال سوم ، ۱۸۷ص ،تابستان ۱۳۷۶، چاپ دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس -ایران) .

فصلنامه ،شامل نکاتی در خصوص ضرورت بازنگری اساسی در درس تربیت بدنی مقطع ابتدایی ، تئوری تربیتی ، برداشتی نو از سطوح تحقیقات تربیتی، شیوه شنیداری - گفتاری در آموزش زبان خارجی و... می باشد.

(توسلی)

*

فرهنگ فارسی ـ بنگالی ـ انگلیسی



از زمان ورود اسلام به سرزمین بنگال فارسی وسیله آموزش و انتقال فرهنگ و عرفان و تمدن اسلامی در آن ناحیه بوده است ، چنانکه وجود هزاران نسخه خطی فارسی این بیان را به اثبات می رساند. پس از بیش از هشتصد سال ورود فارسی به آن منطقه و باوجود همه نوع دسیسه های بیگانگان برای برکندن ریشه فارسی ازآن دیار و تفاوت واضح بین زبان‌بنگالی و فارسی، طبق تحقیقات زبانشناسانی هم اکنون بیش از نه هزار واژه فارسی با اندک تغییری در زبان بنگالی امروزه مورد استفاده قرار می گیرد و بسیاری از علما و ادبا و دانشوران بزرگسال این کشور علاقه مند به مطالعه مثنوی معنوی رومی و گلستان سعدی

و دیوان حافظ و رباعیات خیام و شاهنامه فردوسی وسایر آثار معروف فارسی می باشند.

بی شک بعلت عدم دسترسی به فرهنگنامه فارسی به بنگالی مردم این سرزمین در حل مشکلات زبان فارسی احساس دشواری می کردند . جای خوشوقتی است که اخیراً این نکته مورد توجه اولیای محترم رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا قرار گرفته و آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران باهمکاری گروه پژوهش و تحقیق رایزنی و چندتن از استادان ایرانی و بنگالی دانشگاه داکا در نوروز سال جاری به طبع و نشر فرهنگنامه سه زبانه مبادرت نموده‌اند و این فرهنگ حاوی معانی حدود سی هزار کلمه فارسی متداول به زبانهای بنگالی و انگلیسی می باشد. نظر به اینکه زبان انگلیسی زبان دوم مردم بنگلادش محسوب می گردد، معانی کلمات فارسی به انگلیسی هم ارائه شده است.

بهای این کتاب ۳۰۰ تاکا معادل ۱۰ دلار است.

ضمن تقدیر از این اقدام مفید لازم می‌داند به چند نکته اشاره گردد تا در موقع تجدید چاپ این فرهنگ مورد توجه ناشرین قرار گیرد.

۱ -برای نشان دادن فرق بین صداهای کوتاه و بلند درتلفظ کلمات تنها صدای a بطور â ارائه داده شده اما فرق بین صداهای کوتاه و بلند e,i,o,u به صورت ê,î,ô,û ارائه داده نشده است.

۲ - علامت همزه "ٔ" در راهنمای تلفظ ذکر نشده ، اما در متن کتاب آمده است.

۳ - در املای فارسی و تلفظ، علامت اضافه در اکثر موارد ذکر نشده، مانند: بار خدا بجای بار خدا و " b.- xoda " بجای " b.- xe xodâ "

۴ - همچنین املا و تلفظ بعضی کلمات درست نیست و باید در موقع تجدید چاپ دقت و توجه بیشتری در این مورد مبذول گردد ، مانند: "علم شنگه" بجای "الم شنگه"، "علو"(alow) بجای "الو" (alow) و "بادنجان دو رقاب چین do regâbcin..... " بجای "بادنجان دور قاب چین .... edore gâbcîn-" وغیره.

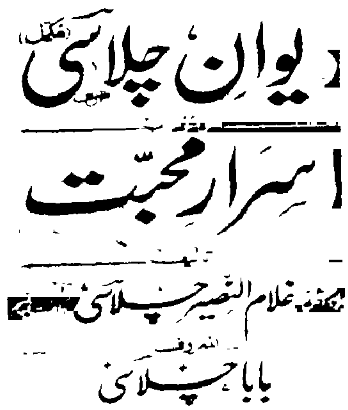
همچنین این فرهنگ بعضی کلمات و مصادری را ندارد که در زبان امروزه فارسی به کثرت به کار می رود مانند: (به اصل مراجعه کنید)

در پایان به آقای اورسجی و همکارانشان که این کار بسیار دشوار و سود مندی را انجام داده‌اند صمیمانه تبریک عرض کرده. موفقیت های بیشتری را برای ایشان در راه تحقیق و گسترش فارسی در منطقه بنگلادش مسئلت می‌نمائیم.

(نقوی)[۱]

*

دیوان چلاسی (فارسی ، زیرنویس ترجمهٔ اردو)



«دیوان چلاسی» موسوم به « اسرار محبت » سرودهٔ مولانا الشیخ غلام النصیر چلاسی معروف به «بابا چلاسی» باترجمه اردوتوسط سید عمران شاه.چاپ ۱۴۱۷ه ق،کاتب (خوشنویس) : وقارالاسلام،ایبت آباد، ۲۲۴ص.

«بابا چلاسی» یا « چلاسی بابا » متولد ۱۹۳۸م در دهکدهٔ تهک (بخش دیامر) است و به چندین زبان از جمله فارسی دارد. تاکنون ۹ کتاب به نثر و نظم نگاشته است : فیوضات ، ربانیه ، معدل التوحید ، تحائف قدسیه ، گنجینه،معرفت ، ینابیع الحکمة ، متاع مؤمن ، انفاس نفسیه ، سلک مروارید ، تحفهٔ مغرب ، اسرار محبت. کتاب اسرار محبت مشتمل بر غزلها و قصاید عرفانی و روحانی است که با مقدمه سید عمران شاه طبع و نشر شده است. اشعار نغز عارفانه و الفاظ زیبای صوفیانه ومطالب دلپذیر فارسی را با عربی و پشتو و شنایی در مصراع و ابیات به صورت ملمع سروده است :در تحایف قدسیه می سراید :

---

۱. دکتر سید علیرضا نقوی ، سرپرست بخش فارسی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بـا تـو ای غـم مـنز هـر غـم ، رغـم　　زنده باش ای غم ! تو گـر بـاشی چـه غـم؟

در اسرار محبت فرماید:

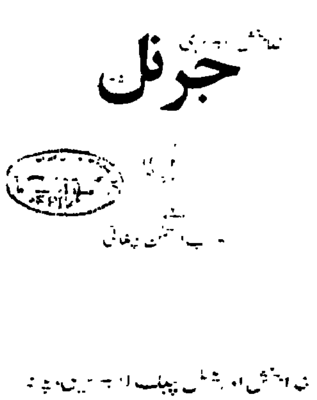
نشستن بافراغ دل به فکر دوست در خلوت　　هزاران باربهترهست زین بی جان عبادت ها

ماهنامهٔ قومی زبان (بابای اردو نمبر ، اردو)

(ویژه نامهٔ مولوی عبدالحق بابای اردو ،



چاپ انجمن تـرقی اردو ، کـراچـی ، اوت ۱۹۹۸م - جـلد ۷۰ ، شمـاره ۸ ، ۱۰۳ ص. کـلیهٔ مطالب و مقالات آن دربارهٔ اردو و ادب و فرهنگ و زبان ملی پاکستان است. در این شماره ، مقالاتی ویژهٔ مولوی عبدالحق به طبع رسیده است : مولوی صاحب کی داک ، مـولوی صـاحب کـی مـقدمه نگاری،دکن کا دور اور انجمن ترقی اردو، ضمیر خویش گشادم به نشتر تحقیق ، مقدمات و خطبات عبدالحق ، تحریک پاکستان کا درخشان ستاره ، رفتار ادب ، گرد و پـیش ، بابای اردو کی ایک نادر تحریر . دربارهٔ مولوی عبدالحق بـابای اردو ، ایـن شماره قومی زبان بسیار مفید است.

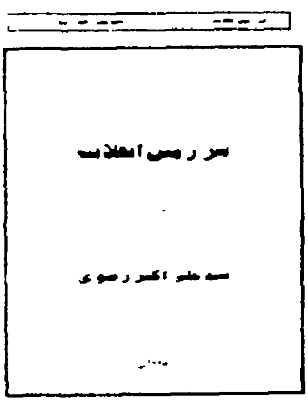


جرنل : خدابخش لائبریری جرنل ـ پتنه (ماهنامه)

سردبیر : حبیب الرحمن چغانی - کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی خدابخش - پتنه . ماه ژوئن ۱۹۹۸م . چاپ پتنه (اردو و انگلیسی) ، ۲۳۸ + ۱۳۰ص. مطـالب بـرحسب موضوعـات است: مسائل کتابخانه های مشرق ، مولانا شـاه مـحمد اسماعیل (حبیب الرحمن چغانی) بیاض رنجور عظیم آبادی (پروفسور معین الدین عقل)، شرفنامهٔ احمد منیری (دکتر زرینه

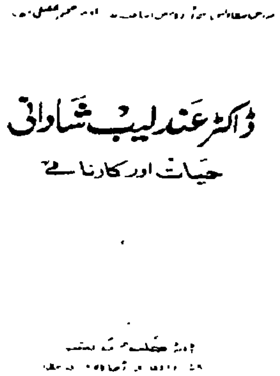
خان)، غایة جهدالحساب (دکتر ارشد حسین)،کتیبه های مسیحی فارسی و اردو در هندوستان(پروفسور معین الدین عقیل)، شرکت زنان مسلمان در مبارزهٔ آزادی ملی - یک بررسی مشروح دربارهٔ بی بی امت الاسلام (پروفسور عایده سمیع الدین) تقسیم هند (افسانه و حقیقت) (سید شهاب الدین دنسنوی مرحوم)میر مهدی داغ،شاعر قرن۱۳ ه‌ق (زاهد منیر عامر)، شمس کلکتوی (دکتر عبدالمنان)، دیوان لمعه حیدرآبادی (مقدمه عبدالقادر) پروفسور اکبر رحمانی ، مقدمه منظوم فارسی عمادی بر مشرق نامه فارسی لمعه ، به همین ترتیب مطالب دیگر به زبان اردو. در بخش دوم متن انگلیسی آمده و درباره ابو ریحان بیرونی و مولانا عبدالسلام ندوی بحث شده است.

سرزمین انقلاب (سفرنامهٔ ایران) (اردو)



نوشتهٔ حاج سید علی اکبر رضوی ، کتابت ونقاشی و تصاویر : جاودان ، کراچی ناشر : ادارهٔ ترویج علومیه اسلامیه ، کراچی ، سال چاپ ۱۹۹۵م + ۲۵۶ص. بها : ۲۰۰ روپیه . کتابی است خواندنی و زیبا و دلاویز باکاغذ خوب و تجلید ممتاز ورنگین.آثار انقلاب اسلامی و زیارتگاه ها، کتابخانه ها ، مشاهدمتبرکه و زندگی عمومی مردم ایران را به خوبی و بادیدی تازه نگاشته است. مصنف از تاجران فرض (قالی) است اما ذوق سفرنامه نگاری با روح و جان وی آمیخته است و تاکنون چهار سفرنامه نگاشته است: ۱ - سفرنامه آسیای مرکزی = (کوه قاف کــ اس پار) ، ۲ - سفرنامه حجاز (= ارض جمال و جلال) ، ۳ - سرزمین انقلاب (= سفرنامه ایران)، ۴ - سفرنامهٔ ترکیه. خواندن این سفرنامه ها را به خوانندگان دانش توصیه می‌کنیم.

شرح احوال و آثار دکتر عندلیب شادانی
(دکتر عندلی شادانی حیات اور کارنامی)



تألیف : دکتر کلثوم ابوالبشر ، استاد بخش اردو و فارسی ، دانشگاه داکا، بنگلادش .چاپ ۱۹۹۲م .این کتاب با همکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا چاپ ونشر شده است. ۲۸۸ص. جلد خوب وگردپوش زیبا و چاپ عکسی ، رسمِ الخط اردو (نستعلیق) . کتاب بر اساس «باب» تقسیم شده است. باب اول :(زندگی وشخصیت)، باب دوم (شاعر)، باب سوم (نقاد)، بابا چهارم (محقق)، و در پایان کتاب ، مآخذ و منابع را به دست داده است. متأسفانه ، فهرست اعلام ندارد که باید « کلید » یافتن مطالب کتاب باشد. روی هم رفته ،کتابی است تذکره گونه در تاریخ ادب و شعر و نثر معاصر بنگلادش . تقریباً اکثر مطالب فارسی را ، اشتباه نقل کرده است ، مثلاً : دیوان ظهیر فاریانی در مکه «بدرذ» اگر بیابی (ص ۲۰۴) که صحیح آن «بدزد» است و قس علی هذا. و « ظهیرفاریانی» اشتباه است و «ظهیر فاریابی» صحیح است (ص ۲۰۴).

رویهمرفته کاری است محققانه و ارزنده . موفقیت نویسنده را از خداوند مسألت می نماید.

باغبانی و کسانی

آغشته ایم به سر خاری به خون دل		قانون باغبانی صحرا نوشته ایم

(غالب دهلوی)

این کتاب ترجمهٔ یک رسالهٔ خطی است به زبان فارسی به نام «رسالهٔ نخلبندی» تألیف حکیم امان الله خان امانی حسینی .این رسالهٔ را آقای دکتر محمد تقی علی عابدی استاد زبان وادب فارسی در بخش فارسی و عربی (=

شعبهٔ علوم شرقیه) دانشگاه لکهنو به فارسی ترجمه و تدوین و ترتیب و چاپ کرده است. سال چاپ ۱۹۹۷م وبا جلد زیبا و مصور و کاغذ خوب و چاپ ممتاز در ۱۴۲ صفحه به دوستداران گل و گندم و جو و ذرت (کشاورزی) اهداکرده است.



در صفحات آغاز کتاب ، کلمات قصار بزرگان دین و آیه یی از قرآن کریم را به دست داده است . اصل متن خطی رسالهٔ نخلبندی به زبان فارسی در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال محفوظ است و عکس نمونه های نسخهٔ خطی در تصانیف کتاب آمده است . ظاهراً رساله یی دیگر در همین موضوع به نام «گنج باد آورد» در دست است. متن فارسی رسالهٔ نخلبندی را نیز به همراه ترجمهٔ فارسی دراین کتاب می خوانیم . انواع میوه ها ، گل ها ، درخت ها، سبزه ها . حبوبات ودیگر گیاه ها را در این کتاب از نظر می گذرانیم. در پایان کتاب . نسخه‌ها، منابع و مآخذ ذکر شده است. رویهمرفته ، متن رسالهٔ نخلبندی و چاپ و تدوین ونقاشی روی جلد و تجلید آن ، نوعی سلیقه و ابتکار ادیبانه و خردمندانه است. موفقیت آقای دکتر محمد تقی علی عابدی آرزوی ماست.

بهارستان فارسی شرح گلستان سعدی و پیام مشرق (اردو/ فارسی)

تألیف پرفسور رشید بخاری ، اداره کتب درسی پاکستان ، لاهور: ۱۹۹۸،

متن کتاب برگزیده‌یی از حکایات گلستان سعدی و پیام مشرق است همهٔ این مطالب را به زبان اردو ترجمه کرده و تحت عناوین مختلف : الفاظ مشکل ، سؤال و جواب ، ترجمهٔ اشعار ، ترجمه الفاظ ، معانی الفاظ ، ترجمهٔ حکایات ، خوانندهٔ کتاب را فواید و سودهای ادبی و لغوی و دستوری می‌رساند،بدین شرح : آثار و احوال سعدی شیرازی،بررسی گلستان سعدی،



شرح و ترجمه حکایات گلستان (جمعاً ۲۰ حکایت گلستان را شرح و ترجمه و مورد پاسخ و پرسش قرار داده است). سپس ۱۴ موضوع (اشعار مختلف پیام مشرق را)مورد بحث قرار داده ، بدین شرح : فصل بهار ، زندگی، سرود انجم، نسیم صبح،کرم کتابی،حکمت و شعر،کرمک شب تاب، حدی، محاوره مابین خدا وانسان،اگر خواهی حیات اندر خطرری . زندگی و عمل، الملک لله ، کشمیر ، طیاره در پایان کتاب اوراق امتحانی پنج سال گذشته را آورده و روی همه رفته کتابی سودمند برای دانش آموزان و دانشجویان درس فارسی اختیاری به دست داده است.

(تسبیحی)

*****

تجلیل
و
یاد

اشاره:

خبر درگذشت دو تن از استادان بزرگ فارسی و ادیبان برجسته و محقق، مرحوم دکتر راجه غلام سرور(استاد و رئیس پیشین بخش فارسی دانشگاه کراچی) و مرحوم دکتر رحیم بخش شاهین (استاد و رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری) موجب غم و اندوه فراوان گردید.

«دانش» ضایعه بزرگ از دست دادن این دو استاد فرزانه را به عموم دوستداران و دانشوران و فرهیختگان فرهنگ و ادب فارسی و بویژه همکاران آنان در دانشگاههای پاکستان تسلیت می‌گوید.

استاد دکتر راجه غلام سرور خان

درگذشت



دکتر غلام سرور، یکی از بزرگترین خدمتگزاران زبان و ادب فارسی و حافظ میراث فرهنگی ایران و پاکستان، در سال نودم از عمر پر ثمر خود به رحمت ایزدی پیوست . انالله و انا الیه راجعون. وی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۷ هـ ق / ۲۶ مرداد ماه ۱۲۸۷ هـ ش در روستای کالس در بخش شهرستان چکوال (استان پنجاب - پاکستان) دیده به جهان گشود وتمام مراحل تحصیلات خود را با پیروزی وموفقیت گذرانید.

دکتر سرور در سال ۱۲۵۹ هـ ق / ۱۹۳۷م در موضوع « تاریخ شاه اسماعیل صفوی» به زبان انگلیسی رسالهٔ دکتری نوشت و درجهٔ دکتری خود را از دانشگاه علیگره دریافت کرد. وی تحقیقات خود را دربارهٔ سلسلهٔ صفویه ادامه داد و رسالهٔ تخصصی (درجه دی لت) در موضوع تاریخ شاه طهماسب صفوی به زبان انگلیسی نگاشته و درجهٔ ممتاز به دست آورد.استاد دکتر غلام سرور چند بار به ایران سفر کرد وتحقیقات خود را در موضوع

ایران شناسی به تکمیل رسانید خاصه در تاریخ صفویه، متخصص شد استادان دکتر غلام سرور و شاگردان و همکارانش همگی از علما و فضلا و دانشمندان طراز اول زبان و ادب فارسی و علوم اسلامی بوده و هستند.

استاد دکتر راجه غلام سرور خدمات ارزنده‌یی به زبان و ادب فارسی انجام داد و بخش فارسی دانشگاه کراچی را در مدت ۲۵ سال خدمت خود بسیار توانایی بخشید.

بابسیاری از ادیبان و شاعران و سخنوران ایرانی ملاقات کرد و از آنها فواید فرهنگی و ادبی و روحانی و عرفانی به دست آورد. وی از جمله دانشمندانی است که با علامه دکتر محمد اقبال در لاهور دیدار کرد و آخرین دو بیتی مشهور او را از دهان او شنید:

سرود رفته باز آید که ناید — نسیمی از حجاز آید که ناید

سر آمد روزگار این فقیری — دگر دانای راز آید که ناید

آثار استاد دکتر سرور بسیار است: آثار فارسی ۱۴ مجلد (چاپ شده). آثار اردو ۷ مجلد (۲ مجلد چاپ شده و بقیه چاپ نشده). آثار انگلیسی (۴ مجلد) (۲ مجلد چاپ شده و دومجلد دیگر نشده). استاد، مقالات فراوان به زبان های فارسی و اردو و انگلیسی نگاشته است، تقریباً ۱۰۸ مقاله در موضوعات ایران شناسی، ادبیات فارسی، آموزش و پرورش، اقبال شناسی، امور فرهنگی و سیاسی، زبان شناسی، روابط فرهنگی ایران و پاکستان، کتاب شناسی، گفتاری های رادیویی، تواریخ رجال فرهنگی و ادبی. استاد، با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همکاری نزدیک داشت.

استاد مردی خیرخواه ونیکوکار بود. بدین جهت چند مؤسسه فرهنگی و علمی و به ویژه مرکز فرهنگی و آموزش دایر کرد که از جمله: تأسیس آکادمی فارسی در کراچی ۱۹۶۰م، تأسیس دانشکده راجه احمد خان در کالس (بخش چکوزا) در ۱۹۶۸م، راه اندازی مجلهٔبزم شوق در کراچی ۱۹۶۰م. و کتابخانهٔ غلام سرور در کراچی و در کالس.

*

خاموشی دکتر رحیم‌بخش شاهین



رفتی ولی نه از دل ما.

دکتر رحیم بخش شاهین رئیس بخش اقبال شناسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد روز هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۹م مطابق با بیست و هفتم تیر ماه سال ۱۳۷۷شمسی رخت از این جهان فانی بر بست. این فاجعه‌ای بزرگ و ضایعه‌ای اسفناک برای محافل علمی پاکستان است که هرگز جبران پذیر نیست.

دکتر شاهین در سال ۱۹۴۲م در شهر راولپندی متولد شد. خانواده اش از ناحیه جالندهر، که از مراکز اولیه فارسی در شبه قاره محسوب می‌شود، به راولپندی مهاجرت کرده در آنجا سکنی گزید. دکتر شاهین تحصیلات مقدماتی و عالی را در همین شهر به پایان رسانید. وی بزبان و ادبیات فارسی عشق می ورزید - در فارسی در امتحان عالی منشی فاضل شرکت کرد و با درجهٔ اول قبول شد. در منشی فاضل فرصتی برای مطالعه متون کلاسیک و جدید فارسی بدست آورد. از دانشگاه پنجاب در زبان و ادبیات اردو فوق لیسانس گرفت و در سال ۱۹۶۹ بعنوان استاد زبان و ادبیات اردو منصوب شد و در کالج‌های مختلف ایالت پنجاب تا پانزده سال به تدریس اشتغال داشت. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ در دانشگاه آزاد علامه اقبال بسمت دانشیار اقبال

شناسی خدمات شایسته انجام داد و در حین ماموریت فوت کرد.

مرحوم شاهین مردی متواضع و متدین و از حمیت دینی سرشار بود. دربارهٔ اسلام و تعالیم اسلامی مطالعاتی کرده بود و مثل یک مسلمان واقعی از رسالت خود آگاه بود و برای انجام آن دقیقه ای را فروگذاشت نمی کرد. بنظرش آثار اقبال به نحوهٔ احسن بیانگر افکار اسلامی بود و به همین خاطر وی برای نشر این افکار همت گمارد و درین راه زحمت ها کشید. در اردو و فارسی شعر می گفت ولی شعر خود را زیاد اهمیت نمی داد، تنها رسالتی که او متوجه آن بود تبلیغ فکر اقبال بود و عمر خود را درین کار صرف کرد. قسمت عمده آثار دکتر شاهین به اقبال شناسی تعلق دارد. دربارهٔ اقبال تقریباً صد مقاله نوشت که در مجله های پاکستان منتشر شد. علاوه بر مقاله ها مؤلفات چاپ شده دکتر شاهین بقرار زیر است:

۱ - اوراق گمشده (نوشته های مدون نشده دربارهٔ اقبال)

۲ - نقوش قائداعظم (مجموعه مقالات دربارهٔ محمد علی جناح موسس پاکستان)

۳ - اقبال کــ معاشی نظریات (افکار اقتصادی اقبال)

۴ - نوادر اقبال (مجموعه مقالات)

۵ - ارمغان اقبال (مجموعه مقالات)

دکتر شاهین در عین نویسندگی سخنرانی شیوا بود. سخنرانیهای او از رادیو پاکستان مرتباً پخش می شود. او در زندگی فرهنگی راولپندی و اسلام آباد نقش مهمی را ایفاد می کرد و خدماتش فراموش نشدنی است. وی استادی مهربان، مشوقی تلاشگر و پژوهشگری پرحوصله و فعال بود. خدایش بیامرزد و او را قرین رحمت فرماید. (آمین)

*****

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و اندازه دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می کنیم که حداقل، وصول دانش را به ما اعلام فرمائیدتا دفتر دانش ، از دریافت مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

نامه ها

اشاره

چندی پیش نامه‌یی داشتیم از دوست دانشمند هندی جناب دکتر سید احسن الظفر - که یادداشت گونه ای در خصوص مقاله «میکده محبت» - چاپ شده در شماره های ۵۰ و ۵۱ فصلنامه - ارسال داشته بود. بدلیل روشن کردن مجهولاتی در مورد مقاله یاد شده، آن یادداشت عیناً در زیر آورده می‌شود.

«دانش»

کتک کجاست، خاندوران و محمدقاسم کیست؟

نسخه «میکده محبت» تألیف محمد قاسم ساکن اودیسه کتک به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) در مجلهٔ دانش اسلام آباد، شمارهٔ ۵۰ و ۵۱ چاپ شده. نامبرده در این باره دو پرسشی مطرح کرده می نویسند:

«...مؤلف این نسخه محمد قاسم است که بنابر دستور معلی القاب خاندوران در ملک ادیسه شهر کتک آنرا تألیف کرده است.
متأسفانه ادیسه شهر کتک و ... القاب شناخته نشد.»(۱)

وقتی که این رساله را خواندم متوجه شدم این همان محمد قاسم هست که میرزا عبدالقادر بیدل در کتاب خود «چهار عنصر» وی را بنام «شاه قاسم هواللهی» ذکر کرده است. در آن هنگام (۱۰۷۷م سال تصنیف نسخهٔ مزبور) کتک پایتخت ایالت اوریسه ORISSA بود نه ادیسه که در مجله چاپ شده است. و ایالت اوریسه از جمله ایالت های هند است که در پایان نقاط جنوبی ایالت بهار قرار دارد و از سوی دیگر با ایالت بنگال و آندراپرادیش متصل است. شهر کتک، بر طبق بیان بیدل، روی حواشی رودخانه «مهاندی» قرار دارد و به علت اشجار و صحراهای پهن و کوهسارها، و موقعیت موزون خود، منظره‌های خیلی دلکش و جالب دارد(۲) می گویند این شهر توسط شهزاده ماکار از سلسلهٔ شاهان کیسری (یا شیر) تأسیس شده و از دوران اکبر شاه پادشاه مغول، مرکز ایالت اوریسه قرار داشت (۳) (اما چند سالست که شهر دیگری به نام بوبنیشور (Bhuba Neshwar) تأسیس نموده و مرکز ایالت اوریسه قرار داده اند).

خاندوران همانا لقب سید محمود است که در آن زمان از طرف اورنگ زیب شاه استاندار ایالت مزبور بوده است.(۴) اطلاعات مشروح راجع به خان دوران از وقایع عالمگیری (ترجمهٔ انگلیسی) ذیلاً نقل می‌شود:

«خان دوران که نام اصلی وی سید محمود است ، پسر خان دوران نصرت جنگ بوده پس از درگذشت پدرش به منصب یکهزار ذات و یکهزار سواری منصوب شد و به لقب ناصر خان معروف شد. در سال سی ام جلوس شاهجهان ، او برای فتح کردن مملکت عادلشاهی به کمک اورنگ زیب مأمور شد. به عنوان خدماتی که او انجام داد ،به منصب سه هزار ذات و دو هزار و پنج صد سوار پیشرفت کرد. هنگامی که اورنگ زیب عازم اکبر آباد شد ، او در جایی به نام «رای سن» از مضافات «مالوه» بود و به خان دوران ملقب شد. در نبرد «سموگره» او سالار ارتش جناح اورنگ زیب بود. پس از پیروزی به منصب پنج هزار ذات و پنجهزار سوار انتصاب شد» (۵)

اما دلیل براینکه محمد قاسم همان شاه قاسم هواللهی است که بیدل او را استاد روحانی خود قرار داده است، دوامر است.

اول این که بیدل در سال ۱۰۷۱ هجری / ۱۶۶۰م همراه باخال خود که میرزا ظریف نام داشت ، وارد شهر کتک شد. قضا را همان سال ،محمد قاسم یا شاه قاسم از هندوستان که ظاهراً عبارت است از دهلی و نواحی آن ، وارد شهر مزبور شد. بیدل تا سال ۱۰۷۵ هجری / ۱۶۶۴م در آنجا اقامت ورزید و در دوران اقامت سه ساله در کتک هم او هم میرزا ظریف در رشته های تفسیر و تصوف و شاعری و صنایع استفاده کرد. بیدل می نویسد :

«بحسب اتفاق همان سال مقدم بهار حضرت شاه از گلگشت نواح هندوستان چمن پیرایهٔ آن گل زمین فرموده بود. و سایهٔ التفات انوار برات ، برآن شبستان مآل خورشید گشوده . مدت سه سال مرزای کمالات (مرزا ظریف) چراغ محفل استعداد بامداد پرتو محنتش می افروخت. و این زله پرست مایدهٔ اخلاص ، طفیلی نصیبه از آن خوان کرامت می اندوخت.

... بعد از آن بعضی از آیه کریمه که سبق محفل حال بود. نقاب تکرار از جمال اسرار برانداخت . معنی چند از زبان تقدس بیان سامعه نواز گردید که خیال مفسرین به سرادق بزمش بار نسبتی نداشت... میراز با این همه تبحر و جوش محیط قدرت به معذوری قطره اعتراف نمود... از فرط تحیر سربپای مبارکش نهاد... عرضه می داد که چهل سال تتبع ثقات مدرسه فضل کرده ام و از تفاسیر چندین سند تحقیق به دست آورده ام . اگر علم این است آه از اوقاتی که به کسب بی تمیزی گذشت».(۶)

بیدل خودش را آن قدر مرهون آموزش و پرورش آن ذات قدسی صفات

قرار می دهد که می گوید:

عـالمی کـه بـا خـود رنگـی نـبود مـا را　　　بـودیم آنـچه بـودیم او وا نـمود مـا را

هرگاه زبان به نامش گشوده‌ام،صیت شهپر جبرئیل مقیم پردهٔ‌گوش است.و هرجانفس‌به یادش کشیده‌ام،نسیم وادی ایمن عطر دماغ هوش ».(۷)

بادر نظر داشتن بیانات بیدل می‌توان گفت که شاه نامبرده دارای شخصیت بود و علاوه بر مقامات عارفانه ، در صرف و نحو و معانی و بیان شعر و شاعری و تفسیر و حدیث و علوم ، بعد الطبیعه دخالت زیادی داشته می نویسد :

«طومار مناقبش بی پایان تر از آن است که به سعی خامهٔ فطرت در نگارش آن توان پرداخت». (۸)

پس از مطالعه دقیق رسالهٔ «میکدهٔ محبت » چاره یی جز توثیق بیانات بیدل ندارم زیرا شاعر ما، در اثبات ادعاهای خود بسیاری از آیات کریمه و احادیث و اشعار عارفانه و غیره را مورد استفاده قرار داده است.

امر دوم آنکه «خان دوران سید محمود » با « محمد قاسم » و یا « شاه قاسم» ارادت می ورزید وعلت ارادتمندی وی ، به گفتهٔ بیدل ، ماجرایی است که لازم است اینجا با اختصار ذکر شود. خان مزبور، نوبه یی دو چار بیماری «داء الثعلب » شد که در آن موهای تن از بنهای خود سقوط می کرد. هر چه قدر به پزشکان رجوع کرد سودی نکرد ، ناچار نومید شده به روحانیان متوجه شد. وی بارها به شاه مزبور تقاضایی برای دعا کرد. اما به علتی درخواست وی به تعویق افتاد . روزی میرزا ظریف برایش سفارش کرد، و شاه بر اثر سفارش وی برای دیدار از خاندوران آماده شد همینکه وارد خانه اش شد جمله حضار ازو پذیرائی گرمی به عمل آوردند. شاه فرمود:

«ما از توچندین ساله کلفت برداشته ایم تا ساعتی به جمعیت خاطر بیاسائی...»

یعنی برایت تازمانی مصروف دعا و صحت گشته ام . حال مژده ات باد که وضع ناخوش تو از بین می رود. و بدین ترتیب بر اثر دعای حضرت شاه قاسم ، او شفا یافت. حضرت شاه قاسم در سال ۱۰۸۳ هجری / ۱۶۷۲ م چشم از جهان بست (۹)

پاورقی :

۱ - مجله دانش ، اسلام آباد شماره ۵۰ و ۵۱

۲ - چهار عنصر، نولکشور، ۳۴۸

۳ - O.Mally, Bihar and Driva District Gazetters. Cutlak p 221 , 228

۴ - چهار عنصر، نولکشور، ۳۷۲
۵ - واقعات عالمگیری ، تالیف عاقل خان رازی (ترجمه انگلیسی، ص ۳۵ به حواله متاثر الامراءج ۱ ، ص ۸۵-۷۸۲)
۶ - چهار عنصر، نولکشور، ص ۴۸-۳۴۷
۷ - همان ، ۴۶-۳۴۵
۸ همان، ۳۷۴
۹ - همان، ۴۴۰ ، بیدل درین باره مصرع تاریخی گفته :ز بی تعینی ذات رفت نام لغت.

*

ریاض احمد چشتی ـ قصور

تشکر از اعلام وصول شماره ۵۲ و اظهار نظر شما دربارهٔ مطالب درج شده در فصلنامه ، که همیشه فصلنامه دانش از این انتقادها و ایرادها و اظهار نظرها برای روشن کردن مسیر خود و فراهم ساختن نیازهای خوانندگان خود استقبال می‌کند و در انتظار این است که گامی فراتر از توصیف و تمجید و تجلیل وستایش برداشته شود.

«فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش»، جلد یک و «احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی» و «خلاصه العارفین» و «فارسی گویان پاکستان» متاسفانه نایاب هستند چنانچه می دانید خیلی وقت پیش چاپ شده‌اند و فعلاً برای ارسال موجود نیستند. البته اگر برای شما خیلی ضروری هستند می توانید با مراجعه به کتابخانه خانهٔ فرهنگ لاهور نیاز خود را بر طرف نمائید.همچنین در کتابخانه شخصی حکیم طبیب همدانی بیرون کوت عثمان خان ، قصور برای استفاده دستیاب هستند. خداوند یار و یاورتان باد.

کتابخانه امامیه خیرپور میرس

فصلنامه دانش از بدوکار هدفی راکه در پیش گرفته در نظر داشته ، این بوده است که همان برنامه‌ریزی‌های اولیه خود راعملی کند و مطمئناً می‌تواند اعلام بدارد که در طول زندگی خود بر اهداف اصلی و اساسی خود چشم دوخته یعنی درج مقالات دربارهٔ فرهنگ وادب فارسی ومشترکات تاریخی و فرهنگی ایران ، شبه قاره ، افغانستان ، آسیای میانه و تحکیم روابط برادرانه بین ملت مسلمان این منطقه.

در ضمن ، ادارهٔ دانش تلاش های شما برادران راکه در زمینه کتابخانه بخرج داده اید گرامی می دارد ولی اداره دانش بیش از چاپ یک فصلنامه با هدف فرهنگی کار دیگری انجام نمي دهد. لذا می شود تصور کرد که ارسال مواد تحصیلی زبان فارسی و امثال آن در امکان این فصلنامه نیست. البته

ارسال فصلنامه دانش بطور سابق به نحو اشتراک ادامه خواهد داشت.
غوث المتاخرین - سکردو
تاسیس کتابخانه و فراهم آوردن کتابها برای علاقه مندان و سوق دادن جامعه به سوی کتاب و ایجاد فرهنگ کتابخوانی و کتاب دوستی الحق گامی است بسیار مثبت و اساسی و سودمند در راه مجهز ساختن جامعه با سلاح و نیروی علم و فرهنگ که بالاخره به پیشرفت وترقی ملت ها منتهی میشود یا بهتر به گوییم انسانها را به تاسیس یک جامعه سالم و مرفع و ایدآلی رهبری می‌کند. در آرزوی آن هستیم فصلنامهٔ دانش دست بوسی متوسلین و مراجعین این مراکز باشند. بادعای رشد وگسترش افزونتر کتابخانه‌تان. یک جلد فصلنامه دانش برای استفاده ارسال می شود.

غلام محمد لاکهو - نواب شاه
تشکر از اعلام وصل فصلنامهٔ دانش ۵۲ و مجلد ایرانشناسی شماره ۱۶ وغیره که واقعاً موجب خرسندی شد. راجع به ارسال شماره‌های بقیهٔ مجله ایرانشناسی یاد آوری می شود که این مجله از انتشارات خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور می باشد. لذا برای تهیه فصلنامه ایران شناسی می توانید با آدرس آنها مکاتبه فرمائید.
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد هرگونه منابع و مآخذ در اختیار پژوهشگران و دانشمندان می گذارد؛ بهتر است برای استفاده از منابع مورد نیاز برای تحقیق در موضوع خود به کتابخانه مرکز تحقیقات مراجعه فرمائید.
محمد ظهیر الحق - کراچی
آقای محمد ظهیر الحق. نامه شما دریافت گردید. از علاقه شما به دانش و آشنایی شما به زبان فارسی خوشالیم. از این شماره مرتب برای شما دانش ارسال خواهد شد. در بخش «ادبیات معاصر ایران» مطالب و مقالاتی در معرفی شاعران و نویسندگان امروز ایران بچاپ می رسد. در مورد سایر شاعرانی که اسم برده‌اید، کتابهای فراوانی منتشر شده که می توانید به آنها رجوع کنید.
بخش معرفی کتابهای تازه دانش به زبان فارسی است. لطفاً مطلب خود را به زبان فارسی بهمراه کتاب مورد نظر ارسال نمائید تا اقدام شود.

سجاد مرزا-گوجرانواله
آقای سجاد مرزا - نامه و غزل تازه شما دریافت شد. از حسن نظر شما

متشکریم . لطفاً از اشعار و غزلیات فارسی خود برای ما بفرستید.

نامه ای داشتیم از آقای طارق سلطانپوری ، حسن ابدال (پاکستان)، که به دلیل جالب بودن مضمون آن ، عیناً تقدیم می شود.

السلام علیکم

مجله دانش شماره ۵۲ بهار دریافتم و از مطالعه مضامین و مندرجات دانش افزا خیلی مسرور شدم. از مدت دراز من چشم براه این مهمان سعید بودم.

آخـــر آمـــد ز پس پـــرده تـــقدیر پـــدید
لله الحمد که آن چیز که خاطر می خواست

این شماره از حسن صوری ومعنوی مزین است و کشاف این حقیقت است که کار پردازان محنت شاقه درکار آورده این صحیفه را آراسته کرده اند.

هـــزار بـــادهٔ نـــاخورده در رگ تـــاک است
گمـــان مبرکه بـه پـایان رسید کـار فغـان

قطعات و ماده های تـاریخ ، دربـارهٔ سه مـاهی مـجله «دانش » (فـارسی) اسلام‌آباد شائع کرده مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد (بهار ۹۸ / ۱۴۱۹هـ شماره ۵۲). به الفاظ دگر «مه ادب » = ۵۲ «لطیف و با اعجاز زبان سعدی و حافظ » = ۱۴۱۹ هـ صفحات : الف) ۲۶۰ به الفاظ دگر «بزم طرب» = ۲۶۰،«گل های صدق»= ۲۶۰ ب) ۲۷۲ به الفاظ دگر « باب حدیقه علم » = ۲۷۲ ، ، « اوج ایران » = ۲۷۲

قطعات تاریخ :

(۱)

رســـید امـــروز از اســـلام آبـــاد
صـــحیفه دانش افـــروز و ضیـــا بـــار
چـــون کـــردم بـــا مســـرت فکـــر تـــاریخ
نـــدا آمـــد «فـــروغ شـــمع افـــکار» = ۱۹۹۸

(۲)

در نـــظر امـــروز آمـــد نـــاگهـــان
جـــلوه زار دانش و عرفـــان و عـــلم
بـــا طـــرب تـــاریخ گـــفتم از «ادب»
«آبشـــار دانش و عرفـــان و عـــلم »
۷ + ۱۴۱۲ = ۱۴۱۹ هـ
۷

لکهنو - هند

جناب دکتر محمد تقی علی عابدی ، کتاب تازه تالیف شما ، به نـام «باغبانی اورکسانی » دریافت گردید. ضمن تشکر از این کار خوب شما ، از خداوند منان موفقیت بیشتری برایتان آرزو می کنیم.

*****

بخش اردو

مرزا غالب اور بعض فارسی شعرا کی مماثلتیں

تحریر: پروفیسر ڈاکٹر انعام کوثر..... کوئٹہ

مرزا اسد اللہ خاں غالب (۸ رجب ۱۲۱۲ھ مطابق ۲۷ دسمبر ۱۷۹۷ء

۲ ذی قعدہ ۱۲۸۵ھ مطابق ۱۵ فروری ۱۸۶۹ء) ایک خط میں تحریر کرتے ہیں (۱) "فغانی ایک اور شیوہ خاص کا مبدع ہوا۔ خیالہائے نازک و معانی بلند۔ اس شیوہ کی تکمیل کی ظہوری اور نظیری اور عرفی و نوعی نے بھی۔ سبحان اللہ قالب سخن میں جان پڑ گئی اور اس روش کو بعد کے صاحبان طبع نے سلاست کا چرچا دیا۔ صائب، کلیم اور سلیم اور ان کے بعد قدسی، کلیم، شفائی اس زمرہ میں ہیں"

دوسرے مقام پر کہتے ہیں(۲)

پردہ چند بہ آہنگ نکیسا بسرای
غزلی چند بہ ہنجار فغانی بشنو

مرزا غالب نے جس فغانی کا خاص طور پر ذکر کیا ہے اس کا مولد ایران کا وہ مقام حسن ہے جہاں کی فضاؤں میں شیخ سعدی کی جادو بھری غزلیں اور حافظ کے محبت بھرے گیت گونجتے ہیں۔ فغانی خود شیراز کا یوں تذکرہ کرتے ہیں(۳)

همینست بس فغانی دربار پارسی گویان
کہ عشقت عندلیب گلشن شیراز گردانید

مرزا غالب کے دل میں بھی ہمیشہ اپنے مولد کی محبت موجزن رہی۔ اگرچہ انہوں نے ابتداء شباب ہی میں آگرہ کو چھوڑ کر دہلی میں سکونت اختیار کرلی تھی۔ جب ایک دفعہ نواب ضیاء الدین خاں نیر آگرہ تشریف لے گئے تو غالب نے انہیں فارسی میں خط بھیجا۔ اس میں مولد کے ساتھ والہیت کا اظہار ولولہ انگیز انداز میں کیا ہے (۴)

فغانی ۸۵۰ھ (۱۴۴۶ء) کے لگ بھگ شیراز میں پیدا ہوئے۔ ۹۲۵ھ (۱۵۱۹ء) میں مشہد مقدس میں وفات پائی اور وہیں دفن کیے گئے، لیکن محل مزار کا علم نہیں۔

آہی نہان کشید فغانی وجان سپرد
رفت آنچنانکہ ہیچ عذابش کسی ندید(۵)

عہد فغانی میں ایران میں دو خاندان تھے۔ مشرقی ایران پر تیموریوں کا قبضہ تھا۔ مغربی ایران پر پہلے ترکمان قراقویونلو اور پھر ترکمان آق قویونلو کا جھنڈا لہرا رہا تھا۔ سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۲ھ ۔ ۸۹۶ ھ ر۱۴۷۸ء ۔ ۱۴۹۰ء) والی تبریز ایک سلجھے ہوئے فنی مذاق کا مالک ہونے کے باعث فغانی کا مربی اور قدردان تھا اور انہیں "بابائے شعراء" کا خطاب دیا۔ فغانی تبریز میں اپنے وطن شیراز کو اس طرح یاد کرتے ہیں۔

فغانی در وطن ہردم گلی از گلشنی دارد
ولی مرغ دلش در صحبت یاران تبریزاست

اس وقت کے ایشیا کا علمی و ادبی صدر مقام ہرات تھا جہاں فغانی کی حیثیت کو تسلیم نہیں کیا گیا۔ تقی الدین اوحدی(۷) نے لکھا ہے کہ شعرائے خراسان نے فغانی کی طرز و روش کو پسند نہ کیا۔ کیونکہ یہ اس زمانے کی مروجہ روش سے مختلف تھی۔ یہی نہیں بلکہ ہرلغو گو کے انداز کو استحقار کے طور پر فغانیہ کہہ دیا جاتا تھا۔ چنانچہ فغانی کے یہاں اس بے انصافی کے تذکرے ملتے ہیں مثلاً:

خارم کہ دورم از شرف پای بوس تو
گردم کہ سالہا بتہ پا نمی رسم

سوخت فغانی و قبولی نداشت
آہ ازین مردم مشکل پسند

صد نقش درست آید وکس راخبری نیست
چوں رفت خطای ھمہ را چشم برانست

فغانی کی طرح (۸) مرزا غالب کلکتہ میں ایک قطعہ میں لکھتے ہیں۔

گفتم اینجا چہ شغل سود دھد
گفت از ھر کہ ہست ترسیدن
گفتم این جاچہ کار باید کرد
گفت قطع نظر ز شعر و سخن

دوسری جگہ ارشاد ہوتا ہے:

غالب برا نہ مان جو واعظ برا کہے
ایسا بھی کوئی ہے کہ سب اچھا کہیں جسے

ان مشکلات کے باوجود بابافغانی شیرازی مایوس نہیں ہوتے۔ انہیں اپنی جداگانہ حیثیت کا احساس تھا۔ کہتے ہیں: احباب را ادای کلام تو می کشد

سحرت حلال باد فغانی کہ از ہنر
کردی بطرز نو غزل عاشقانہ خوب

ازدل گرم فغانی می نویسم چند حرف
تحفہ ہائے جانگداز از بہر یاران می برم
من کہ دارم صد نوا از نالۂ شبگیر خود
گوش کی بر ارغنون بزم افلاطون کنم

مرزا غالب مغلوں کی بساط الٹ جانے پر معرض وجود مین آئے اور انحطاط پذیر ماحول میں پروان چڑھے ۔ ان کا انداز نگارش اور ان کے مضامین بھی معاصرین کے لیے نئے اور اچھوتے تھے۔ انہیں اپنے انفرادی مقام کا شدید احساس تھا۔ فرماتے ہیں :

رفتم کہ کہنگی زتماشا برافکنم
در بزم رنگ و بو نمطی دیگر افکنم
ہیں اور بھی دنیا میں سخنور بہت اچھے
کہتے ہیں کہ غالب کا ہے انداز بیاں اور

وہ یہ کہہ کر اپنے آپ کو حوصلہ دے لیتے تھے کہ ؎

ہوں گرمیِ نشاطِ تصور سے نغمہ سنج
میں عندلیبِ گلشنِ ناآفریدہ ہوں

فارسی میں گویا ہیں:

تا ز دیوانم کہ سرمست سخن خواہد شدن
این می از قحط خریداری کہن خواھد شدن
کوکبم را در عدم اوج قبولی بودہ است
شہرت شعرم بہ گیتی بعد من خواہد شدن

اسی پیش گوئی کا اظہار ایک اور خط میں اس طرح کرتے ہیں:

"نظم و نثر کی قلم رو کا انتظام ایزد دانا و توانا کی عنایت و اعانت سے خوب ہو چکا' اگر اس نے چاہا تو قیامت تک میرا نام و نشان باقی رہے گا۔"

اس میں کوئی کلام نہیں کہ طبعی جوہروں کی ندرت کے مالک اور غیر معمولی ذہانت رکھنے والے فنکار بہت دیر کے بعد پیدا ہوتے ہیں۔ مرزا غالب نے اپنے متعلق درست ہی کہا تھا۔

عمرہا چرخ بگردد کہ جگر سوختہ
چون من از دودہ آتش نفسان برخیزد

فغانی کی نظر میں فن حقیقت پسندی کا نام تھا۔ وہ غزل میں برملا اپنی شراب خواری کا ذکر فرماتے اور کبھی اپنی مشکلات کا اظہار بھی کرتے ہیں:

طبع لطیف ہرچہ کند عین حکمتست
خواب صبوح نوش و شراب شبانہ خوب

آب حیات نیز نماند عزیز من
می نوش محو ساز خیال سکندری

در دست روزگار گل آرزوی من
زان گونه شد خراب که بوهم نمی دهد

صد نخل آرزو دلم سرزند ولی
هرگز بمنتهای تمنا نمی رسم

گہی شکایت مستی و گاه طعنہ توبہ
نرستہ ام ز زبانہا بهر طریق کہ هستم

مرزا غالب اپنی رغبت کا ذکر اس طرح چھیڑتے ہیں :

غالب ازمی پرستی نگذرم! غوطہ در گرداب طوفان می زنم
آسودہ باد خاطر غالب کہ خوی اوست آمیختن بہ بادہ صافی گلاب را
دل خستہ غمیم و بود، می، دوای ما باخستگان حدیث حلال و حرام چیست

گویا "مے" مرزا غالب کے لئے غم و اندوہ کی دوا کی حیثیت رکھتی تھی۔ پھر بھی انہیں اپنی لغزش کا احساس تھا جبھی خدا کے حضور عرض پرداز ہیں :

من اندوهگین و می اندوه ربا چہ می کردم ای بندہ پرور خدا
حساب می، رامش و رنگ و بو زجمشید و بهرام و پرویز جو
کہ از بادہ تا چهره برافروختند دل دشمن و چشم بد سوختند
نہ از من کہ ازتاب اوگاه گاه بدریوزه رخ کرده باشم سیاه
شبانگہ بمن ره نمونم شدی سحر گاه طلبگار خونم شدی

ایک غزل میں فغانی کی بلند ہمتی اور پاکبازی یوں ظاہر ہوتی ہے :

هرگز نظر بہ کام نیالوده ایم ما
فارغ شو ای حسود کہ آسوده ایم ما
زخم دل شکستہ بالماس بستہ ایم
بر داغهای سینہ نمک سوده ایم ما

آب حیات در نظر و مہر بردهان
آیینه در برابر و ننموده ایم ما
یک رو ویکدلیم اگر نیک و گر بدیم
قلب سیه بحیله نه اندوده ایم ما
کمتر ز ہریکیم و کم از کمتریم ہم
برخود ہزار پایه نیفزوده ایم ما
خود را چنانکه ہست بمردم نموده ایم
ہرجا که بوده ایم چنین بوده ایم ما
دم در کشیده ایم فغانی زنیک و بد
در ہر فسانه بادیه پیموده ایم ما

اسی زمین میں مرزا غالب کی غزل دس شعروں پر مبنی ہے۔ مطلع اور مقطع درج ذیل ہیں: (کلیات غالب، نول کشور لکھنؤ، ۱۹۲۵ء ص ۳۳۵، ۳۳۶)

نقشی زخود براہگزر بسته ایم ما
بر دوست راه ذوق نظر بسته ایم ما
از خوان نطق غالب شیرین سخن بود
کاین مایه زله ہا زشکر بسته ایم ما

مجموعی طور پر فارسی شاعری پر نظر ڈالیں تو پتہ چلتا ہے کہ بابا فغانی شیرازی سے پہلے عشق حقیقی و مجازی کے گھلے ملے تصورات تھے۔ لیکن انہوں نے ان کے خلاف بغاوت کی اور جوہر تغزل کو معدوم ہونے سے بچانے کی سعی کی۔ شیخ سعدی کی طرح غزل کو واردات و اظہارات قلبی کا مظہر بنایا۔ اس سلسلے میں وہ سعدی کو بھی پیچھے چھوڑ گئے۔ انہوں نے تصوف کی بجائے زیادہ سے زیادہ جنسی واردات کے لطیف پہلوؤں کو اجاگر کیا۔ فغانی کے متعدد اشعار سے یہ مترشح ہوتا ہے کہ انہوں نے روایت کے برخلاف "طفل خام" کی بجائے عورت سے محبت کرنا چاہی۔ ان کی محبوبہ "گل محمل نشین" اور "نازکتر از برگ گل" کی تصویر تھی۔ بقول ایک نقاد (۹)

"فغانی نے کہا کہ میری محبوبہ ایک جیتی جاگتی عورت ہے۔ میں
اس سے عشق کرتا ہوں' وہ تمام جنسی تمناؤں اور آرزوں سے
متاثر ہوتی ہے۔ جن سے متاثر ہوئے بغیر چارہ نہیں۔"

جب فغانی اپنے خلوص کے مقابلے میں محبوبہ کی بے اعتنائی کا مشاہدہ کرتے ہیں تو واسوخت کو بروئے کار لاتے ہیں۔ (۱۰)

گرچہ نو نو درد می بینم ز زخم تیغ عشق
از علاجش ہر زمان درد مجدد میبوم

فغانی شیرازی نے تصوف(۱۱) اور تغزل کی حدود کو جدا کرنے کی کوشش کی۔ باوجودیکہ وہ میدان تصوف کے شہسوار نہیں پھر بھی ان کی غواصانہ فطرت اور نکتہ جو طبیعت نے صحیح تصوف کا نقشہ کھینچا ہے۔ وہ بے ریا عبادت کے حامی اور فنا فی اللہ ہونے کے قائل ہیں۔ فرماتے ہیں ۔

درویش چو در مشرب توحید رسیدی
ہم صحبتی خلق دگربر تو حرامست
ای مرد خدا از تورہ باز بی نیست
گرپای طلب پیش نہی یکدوسہ گام است

خرسند شو کہ ہرکہ زبان از سوال بست
حاجت نماندش کہ دگر گفتگو کند

آلودہ نتوان کرد لب بہر حیات جاودان
آئینہ سکندری از آب حیوان تیرہ شد

چو آب و آئینہ' باخلق صاف و یکروئیم
صفائی خاطر رندان سینہ چاک نگر

لیکن اس میدان میں وہ کبھی کبھار ہی آتے تھے۔ ان کا پسندیدہ موضوع عشق مجازی ہے اور ان کے ہاں انہی واردات کا بیان ہے جو اس دنیا کے عاشقوں اور معشوقوں کو پیش آتی ہیں۔ انہوں نے غزل میں "نیم مادی اور نیم متصوفانہ" ذریعہ اظہار کو خیرباد کہا۔ چند شعر ملاحظہ فرمائیے:

مگزار زندہ ہرکہ نخواہی ترا چہ غم!
چشم سیاہ و غمزہ بیباک بہر چیست؟

رخ برفروز تاہمہ جانہا شود سپند
چون گل شکفت منت خاشاک بہر چیست؟
رخ برفروز و خون دلم را روانہ ساز
آتش بخرمنم زن و مستی بہانہ ساز
این قطرہ ہا کہ در جگرم تازہ شد گرہ
از عشق خوشہ خوشہ کن و دانہ دانہ ساز
ہر تیر غمزہ یی کہ زمژگان روان کنی
اول دل شکستہ مارا نشانہ ساز

اس شعر کی نازک خیالی دیکھیے:

بس نازکست توسنت ای نازنین سوار
از رشتہ ہای جان منش تازیانہ ساز

فغانی کے یہاں عشق کی بے پناہ آگ موجود تھی، لیکن ان کا احساس خودی اس عشق کو حسن کا پرتو نہیں سمجھتا تھا بلکہ ان کا یہی عشق اصل میں اس حسن کا خالق تھا جس کے وہ اتنے متوالے تھے۔

فروغ حسن تو از آہ سوز ناک من است
صفای دامن پاکت زعشق پاک منست

یک چراغست درین خانه و از پرتو آن
هرکجا مینگرم انجمنی ساخته اند

فغانی کے لئے غزل کا میدان وسیع تھا۔ اگرچہ حسن و عشق اس کا تار و پود تھا مگر وہ اس میں زندگی کے بہت گہرے مطالب کا اظہار کرنا بھی جانتے تھے۔ چنانچہ ان کے یہاں خودی، خودداری، خودنگری، عزت نفس اور دوستی وغیرہ پر بلیغ اشارے ملتے ہیں۔ جیسے:

تاکی زہر چراغ توان کرد کسب نور
خود را بسوز در نظر شمع و نور باش

آن کو ہر یقین کہ زہر دیدہ غائب است
شاید کہ درکنار تو باشد سراغ کن

آتش صفتانیم کہ در خانقاہ و دیر
ہر جاکہ نشستیم چراغ ست دل ما

فکر ہر کس بقدر ہمت اوست:

بقدر طاقت خود ہر کسی غمی دارد
دل من است کہ اندوہ عالمی دارد

دنیا بہ امید قائم است:

غریق بحر امیدم کہ در سفینہ نوح
بیک لطیفہ بلای ہزار سالہ گذشت

برائے دیگراں:

دوری مکن اگر شرفی داری ای ھما!
از خلق چون فرشتہ رمیدن چہ فائدہ

کامل انسان کی خوبیاں:

یک شمہ نجات از الم عشق نیابد
آن را کہ بدل صبر صد ایوب نباشد

صفوی دور میں جو شعرا ایران سے برصغیر پاک و ہند میں آئے وہ فغانی سے تو متاثر تھے، یہاں آکر ہندی شاعری کی مٹھاس، تمدن، فنون لطیفہ اور فلسفہ و یدانت سے بھی اثر پذیر ہوئے بغیر نہ رہ سکے اور یوں فارسی شاعری میں ایک نیا دبستان یا سبک معرض وجود میں آیا جسے بعض ناقدین "فغانی ہندی دبستان" اور بعض ہندی دبستان (سبک ہندی) کہتے ہیں۔ (۱۲) علی اکبر شہابی(۱۳) نے بابا فغانی کو سبک ہندی کے بزرگوں اور نامداروں میں شمار کیا ہے۔ حسین زیور نے لکھا(۱۴) ہے:

"فغانی از موجدین سبک ہندی بود"

علی قلی والہ داغستانی(۱۵) کا ارشاد ہے: "بابائے مغفور (فغانی شیرازی) مجتہد فن تازہ ایست کہ پیش ازوی احدی بان روش شعر نگفتہ و پایہ سخنوری را بجائی رسانیدہ کہ عنقای اندیشہ بہ پیرامون او نمی تواند پرید۔"

دیگر تذکرہ نویسوں نے بھی یہی لکھا ہے کہ بابا فغانی طرز جدید کے موجد(۱۶) ہیں۔ مثلاً"

امین احمد رازی، ہفت اقلیم، کلکتہ، ۱۹۳۹ء ص ۲۶۴۔
احمد علی، مخزن القلوب، قلمی، ۱۲۱۹ھ ورق ۲۵۵ ب
نور اللہ شوستری، مجالس المومنین، تہران، ۱۲۹۹، ص ۵۳۹
حسین دوست، تذکرہ حسینی، لکھنؤ، ۱۸۷۵ء، ص ۲۴۲
نواب صدیق حسن خان، شمع انجمن (تذکرہ بھوپال) بھوپال، ۱۲۹۳ھ ص ۳۶۴
نشتر سخن حصہ دوم، قلمی، ۱۲۰۰ھ ورق ۴۲۴
سراج الدین علی خان آرزو، تذکرۃ الشعرا موسوم بہ مجمع النفائس، قلمی، ص ۶۸۳
وزیر علی عبرتی، تذکرہ غزل شعرا مسمی معراج الخیال، قلمی، ۱۲۵۴ھ ص ۸۷
شبلی نعمانی، شعر العجم حصہ پنجم، لاہور، ۱۹۳۴ء ص ۵۹۔

ملک الشعراء محمد تقی بہار (۱۷) نے تحریر فرمایا ہے:

"این شیوہ" (سبک ہندی) از ہرات توسط جامی و فغانی بہ دہلی و دکن و اصفہان سرایت نمود۔"

علامہ اقبال(۱۸) نے ۱۹۰۷ء میں عطیہ بیگم سے لندن میں کہا تھا کہ بابا فغانی ایک بلند پایہ شاعر ہیں۔

آقای گھلوی نے اپنے(۱۹) مقالہ "استقبال از سبک بابا فغانی" میں لکھا ہے: "از شواہد منقول، آشکار است کہ سبک بابا فغانی در علامہ اقبال تاثیری گزاشتہ است ولی "سبک اقبال" خیلی ممیز و منفرد است..... او یک مجدد و خلاق جہان شاعری است۔" امیری فیروز کوہی(۲۰) نے کلیات صائب تبریزی کے مقدمہ میں "سبک ہندی" کو "سبک اصفہانی" قرار دیا ہے۔ اس کی تائید پرتو ضیائی نے مقدمہ دیوان ابو طالب کلیم کاشانی میں کی ہے۔

عرفی شیرازی (وفات ۹۹۹ ھ (۹) ر ۱۵۹۰ ء) نظیری نیشاپوری (وفات ۱۰۲۱ ھ ر ۱۶۱۲ ء یا ۱۰۲۳ ھ ر ۱۶۱۴) مرزا شرف جہاں قزوینی (وفات ۹۶۸ ھ ر ۱۵۶۰ء) وحشی یزدی (وفات ۹۹۱ ھ ر ۱۵۸۳ ء) محتشم کاشی (وفات ۹۹۶ ھ ر ۱۵۸۷ ء) حکیم شفائی (وفات ۱۰۳۷ ھ ر ۱۶۲۷ء) بابا نصیبی (وفات ۹۴۴ ھ ر ۱۵۳۷ ء) محی لاری (وفات ۹۳۳ ھ ر ۱۵۲۶ ء) جاروبی مروی، آقاشاپور رازی (وفات ۱۰۲۱ ھ ر ۱۶۱۲ ء یا ۱۰۳۰ھ ر ۱۶۲۰ ء یا ۱۰۴۸ ھ ر ۱۶۳۸ ء) حکیم رکنا، فیضی (۹۵۴ ھ ر ۱۵۴۷ ء --- ۱۰۰۴ ھ ر ۱۵۹۵ء) جلال اسیر(وفات ۱۰۴۹ ھ ر ۱۶۳۹ء) قدسی مشہدی (وفات ۱۰۵۶ ھ ر ۱۶۴۶ ء) غنیمت کنجاھی (وفات ۱۱۵۸ ھ ر ۱۷۴۵ ء) سراج الدین علی خان آرزو (۱۱۰۱ ھ ر ۱۶۸۹ء ---- ۱۱۶۹ ھ ر ۱۷۵۵ ج) وغیرہ کے کلام سے ایسے شواہد ملتے ہیں۔ جن سے اس امر کی تصدیق ہوتی ہے کہ یہ شعرا بابا فغانی سے اثر پذیر ہوئے۔ مولانا حسرت موہانی کہتے ہیں:

اردو میں کہاں اور حسرت

یہ طرز نظیری و فغانی

مرزا صائب (متوفی ۱۰۸۰ ھ ر ۱۶۶۹ ء) نے فغانی کی طرز کو ذرا تبدیل کرکے اپنی

ایک اور نئی روش ایجاد کی اور وہ بھی مقبول عام ہوئی۔ بابا فغانی کا مشہور مطلع ہے ۔

بہ بویت صبحدم نالان بگلگشت چمن رفتم
نہادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم

مرزا صائب نے اس کو یوں بدل دیا۔ (بحوالہ حواشی کلمات الشعراء)

بہ بویت صبحدم گریان چو شبنم در چمن رفتم
نہادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم

مرزا غالب اپنی ندرت، اپج اور انفرادیت کے باوصف فغانی سے اثر پذیر ہوئے، ان کے ہاں غزلوں کی غزلیں خالص تغزل اور غزلوں کی غزلیں خالص تصوف کی ہیں۔ مثلاً" چند خالص تغزل کی غزلوں کے مطلع یہ ہیں :

بیاکہ قاعدہ آسمان بگردانیم
قضا بہ گردش رطل گران بگردانیم

یہ غزل نادر قرار دی جاتی ہے۔ اردو کے ایک شاعر(٦١) نے اس کا منظوم ترجمہ بھی کیا ہے۔ مطلع کو یوں پیش کرتا ہے۔

آمری جاں روش چرخ کو واژگوں کردیں   گردش جام سے طالع کو دگرگوں کردیں

ای ذوق نواسنجی بازم بخروش آور   غوغای شبیخونی بربنگہ ہوش آور(٢٢)
بتی دارم از اھل دل رم گرفتہ   بشوخی دل از خویشتن ہم گرفتہ
ای کہ گفتم ندہی مراد دل آری ندہی   تاکی دل بہ عنان شیوہ نگاری ندہی
بنون مستم بہ فصل نو بہارم می توان کشتن   صراحی برکف و گل در کنارم می توان کشتن

(یہ غزل تغزل کی تمام خصوصیات کے لحاظ سے اپنا جواب نہیں رکھتی) چند خالص تصوف کی غزلوں کے مطلع درج ذیل ہیں :

ای بہ خلاو ملا خوی تو ہنگامہ زا
باہمہ در گفتگویی باہمہ در ماجرا
ای زساز زنجیرم درجنون نواگر کن
بند گربدین ذوقست پارہ گران ترکن

بالم بخویش بسکہ بہ بند کمند تو
مردم گمان کنند کہ تنگم بہ بند تو
سرچشمہ ای خونست زدل تابزبان ہای
دارم سخنی باتو و گفتن نتوان ہای
بی خویشتن عنان نگاہش گرفتہ ایم
از خود گذشتہ و سرراہش گرفتہ ایم

واقعہ گوئی اور معاملہ بندی فغانی کے یہاں بدرجہ اتم موجود تھی۔ غالب کے کلام میں واقعہ گوئی اور معاملہ بندی کا عنصر خاصا زوردار ہے مثلاً"

تکیہ بر عہد زبان تو غلط بود غلط
کاین خود از طرز بیان تو غلط بود غلط
دل نہادن بہ پیام تو خطا بود خطا
کام جستن زلبان تو غلط بود غلط

زما گسستی و بادیگران گرو بستی!
بیاکہ عہد وفانیست استوار بیا
وداع و وصل جداگانہ لذتی دارد
ہزار بار برو صد ہزار بار بیا

بمن وصال تو باور نمی کند غالب
بیا کہ قاعدہ آسمان بگردانیم

مرزا غالب اپنی غزلوں کے مطلع کے متعلق کہتے ہیں:

ہرمطلعیکہ ریزد از خامہ ام فغانیست
جز نغمہ محبت سازم نوا ندارد

جہاں تک نازک خیالی' موشگافی اور کنج کاوی کا تعلق ہے۔ قیاس چاہتا ہے کہ

بزیبی لہ بہ آہنگ غزل بنشینم
خاک گلبوی و ہوا مشک فشان می بایست

چند مترنم اور نغمہ آفرین غزلوں کے مطلع ملاحظہ فرمائیے:

خوشست آنکہ باخویش جز غم ندارد
ولی خوشترست آنکہ اینہم ندارد

تاہم زدل برد کافر ادائی
بالا بلندی کوتہ قبای

بعشق از دو جہان بی نیاز باید بود
مجاز سوز حقیقت گداز باید بود

بابا فغانی اور مرزا غالب کے چند ہم زمین و ہم قوافی اشعار پیش خدمت ہیں۔ ان سے پتہ چلتا ہے کہ خیال بندی اور معنی آفرینی کی جو روایت فغانی سے شروع ہوئی تھی وہ وقت کے دھارے کے ساتھ ساتھ ترقی کرتی ہوئی کہاں سے کہاں پہنچی اور مرزا غالب کیسے اپنے رعب دار اسلوب، اختراعی مضامین کے پہلو بہ پہلو سچے اور گہرے جذبات رکھنے کے باوجود اس روایت میں رچ بس سکے۔

فغانی:

من و دو چشم روشن برخ تو باز کردن
زنعیم ہر دو عالم در دل فراز کردن
قدمی بہستی خود زدنست قصہ کوتہ
بخیال کعبہ تاکی رہ خود دراز کردن
چہ عنایتست یا رب زپی ہزار غمزہ
گرہی زطاق ابرو بکرشمہ باز کردن

غالب:

تو و درکنار شوقم گره از جبین کشودن
من و بررخ دو عالم در دل فراز کردن
نگهت بموشکافی زفریب رم نخوردن
نفسم بدام بانی زسخن دراز کردن
زغم تو باد شرمم که چه مایه شوخ چشمی ست
زشکست رنگ بررخ در خلد باز کردن

فغانی:

بس تازه و تری چمن آرای کیستی
نخل امید و شاخ تمنای کیستی

حالا ز غنچه دل ما باز کن گره
در انتظار وعده فردای کیستی

غالب:

بیهوده نیست سعی صبا در دیار ما
ای بوی گل، پیام تمنای کیستی
باهیچ کافر این همه سختی نمی رود
ای شب بمرگ من که تو فردای کیستی

فغانی:

سزد گر بر چراغ هستی خود دامن افشانم
که از بخت بلند آن ماه دارم در نظر امشب

غالب:

هان آئینه بگزار که عکسم نفریبد
نظاره یکتائی حق میکنم امشب

فغانی:

جمال و جاه داری هرچه خواهی میتوان کردن
باین حسن و جوانی پادشاهی میتوان کردن

غالب کا ایک مشہور شعر(۲۳) ہے:

نقش فریادی ہے کس کی شوخی تحریر کا
کاغذی ہے پیرہن ہر پیکر تصویر کا

یہ ان کے اپنے ہی شعر کی تفسیر ہے:

رخ گل زغازہ کاری بہ نگاہ بندد آیین
نرسد بہ خس شکایت زپہن طراز کردن

اس شعر کے متعلق بعض شارحین نے بے معنی کا الزام عاید کیا ہے اور کہا ہے کہ نہ معلوم یہ رسم کہاں تھی کہ مستغیث کاغذ کے کپڑے پہن کر حاکم کے سامنے جاتا، مگر یہ اعتراض حقیقت پر مبنی نہیں۔ قدیم الایام میں یہ رسم تھی۔ چنانچہ بابا فغانی کہتے ہیں :

تاکہ دست قدر از دست تو برود قلم
کاغذین پیرہن از دست قدر باد مرا

کمال اسماعیل گویا ہوتے ہیں:

کاغذی جامہ بپوشید و بدرگاہ آمد
زادہ خاطر من تا بدہی داد مرا

غم و اندوہ کی یلغاریں مرزا غالب کو پژمردہ بنانے کی بجائے ایک نیا ہدف عطا کرتی ہیں۔ بابا فغانی کے یہاں بھی اس سلسلے میں بلیغ اشارے ملتے ہیں۔ ان کا ذکر مثالوں کے ساتھ پہلے ہی آچکا ہے۔ اب مرزا غالب کے چند اشعار کے تیور ملاحظہ فرمایئے:

ہنگامہ زبونی ہمت ہے انفعال
حاصل نہ کیجے دہر سے عبرت ہی کیوں نہ ہو

تشنہ لب بر ساحل دریا زغیرت جان دھم
گر بموج افتد گمان چین پیشانی مرا

بوادی کہ دران خضر را عصا خفتست
بسینہ می سپرم راہ گرچہ پا خفتست

آنچہ نتوان داد جز در دست محبوبان دل ست
وآنچہ نتوان ریخت جز در پای خوبان آبروست

خارہا از اثر گرمی رفتارم سوخت
منتی بر قدم راہرو است مرا

غالب کے نزدیک مرد حق کے لئے ظلم و ستم سے گھبرانا کسی طرح بھی درست نہیں۔ اس شعر میں:

مرد نبود کز ستم بر خاطرش باری رسد
ہم زخود رنجم، گرم از دشمن آزاری رسد

وہ اسی بات کو بیان کرتے ہوئے کہتے ہیں اگر دشمن کی تکلیف پہنچانے والی تدبیروں سے میرا دل رنجیدہ ہو تو میں اپنے آپ پر ناراض ہوتا ہوں کہ عالی ہمتی میں کوئی کمی ظہور پذیر ہو گئی ہے۔

اس مختصر سے جائزے سے انکشاف ہوتا ہے کہ مرزا غالب اور بابا فغانی شیرازی کے مابین کونسی قدریں (یعنی واقعہ گوئی، معاملہ بندی، نازک خیالی، بلند معانی، تغزل اور تصوف میں تمیز، عملی زندگی کی مشکلات سے مقابلہ و مجادلہ وغیرہ) مشترک تھیں۔ جن کے باعث غالب نے اپنی اجتہاد پسندی، اپنی ذاتی عظمت اور فوقیت کے احساس کے باوصف بابا فغانی کے متعلق احسن جذبات کا اظہار فرمایا۔ جن کا ذکر اس مقالہ کے آغاز میں ہوا ہے۔

مرزا غالب کی ایک مشہور مثنوی "درد و داغ" ہے۔ جس میں انہوں نے ایک مزیدار کہانی بیان کی ہے کہ کیسے ایک عورت کی یہ دعا مستجاب ہوئی کہ وہ پھر سے جوان ہو جائے۔ جوان ہوتے ہی اس کے تیور بدل گئے۔ اس نے اپنے شوہر کو دھتکار دیا۔

عہد حق صحبت و الفت شکست
رنگ بر رخسارہ عصمت شکست

چنانچہ شوہر نے اس کی بے وفائی سے شکستہ خاطر ہو کر بددعا کی اور وہ سورنی بن گئی۔ اس موقع پر مرزا غالب کہتے ہیں:

خوک شد و پنجہ زدن ساز کرد
با سر و رو عربدہ آغاز کرد

اس پر مرزا غالب کے ایک ہمعصر گل محمد خان ناطق مکرانی (المتوفی ۱۲۶۴ھ ر ۱۸۴۸ء) نے اپنا خیال پیش کرنے کی جسارت کی۔ یہ صاحب خطہ مکران سے متعلق تھے۔ کامل القادری(۲۵) سابق مدیر معاون "افکار" کراچی کی تحقیق کے مطابق ناطق شہر تسپ علاقہ پنجگور (مکران) کے ملازئی قبیلے سے تعلق رکھتے تھے۔ انہوں نے اٹھارہویں صدی کے آخر اور انیسویں صدی کے شروع میں خطہ مکران سے اپنی خداداد لیاقت کے جوہر دکھائے۔ پھر سندھ کا رخ کیا۔ وہاں سے ہندوستان پہنچے اور اودھ کے شہزادوں (محمد علی شاہ' امجد علی شاہ اور واجد علی شاہ) کے دربار سے منسلک ہوگئے۔(۲۶) وہاں سے گویا ہوئے۔

صبا از جانب ناطق سلامی خاک مکران را
کہ من چون غنچہ دل در گلشن ہندوستان بستم

ای عزیزان وطن دست بشوئید ازمن!
کہ کشتہ ہندم و سبزان گلابی پوشش!

لکھنؤ ہی سے ناطق نے مرزا غالب کو خط(۲۷) لکھا۔ جس میں اپنی زندگی کے حادثات اور آفات کا ذکر کیا ہے۔ رئیسوں اور امیر زادوں کی اس بے حسی اور مردہ دلی کا شکوہ کیا ہے جو وہ فن کاروں اور اہل علم حضرات سے روا رکھتے ہیں۔

اسی خط کے آخر میں "خوک شد و پنجہ زون ساز کرد" کے بارے میں اصلاح کی ضرورت کا احساس دلاتے ہیں اور یہ لکھتے ہیں کہ خوک کے پنجہ نہیں سم ہوتا ہے۔ اگر پنجے کا اطلاق سم پر بھی جائز ہے تو کوئی مثال دیجئے۔

مرزا غالب کی فطرت سلیم اور حق پرستی کی داد دینی چاہیئے کہ انہوں نے اس تبصرہ کی معقولیت کو محسوس کیا اور تحریر فرمایا کہ میں نے سور کے پاؤں پر گہری نظر نہیں ڈالی تھی سمجھ لیا تھا کہ کتے وغیرہ کی طرح پنجہ ہی ہوگا۔ چنانچہ مصرعے بدل دیا اور لکھا

خوک شد و بد نفسی ساز کرد

مرزا غالب کا صرف یہی خط ناطق کے نام "پنج آہنگ" میں چھپا ہے۔ تاہم غالب شناس معروف محقق مولانا غلام رسول مہر کی(۲۸) رائے سے اتفاق کرنا پڑتا ہے۔ کہ "ان کے درمیان بے تکلف دوستانہ روابط تھے۔ ایسا نہ ہوتا تو نہ ناطق کو یوں اشتباہ کا خیال آتا اور نہ مرزا غالب اس انداز سے جواب دیتے۔ اغلب ہے کہ دہلی یا لکھنؤ میں دونوں کے درمیان ملاقاتیں بھی ہوئی ہوں' لکھنؤ کی ملاقات اس صورت میں ممکن ثابت ہوگی کہ ناطق ۱۸۲۷ء سے پیشتر لکھنؤ پہنچ گئے ہوں۔ اور دہلی کی ملاقات زیادہ یقینی اس لیے ہے کہ ناطق لکھنؤ جاتے ہوئے دہلی میں ضرور ٹھہرے ہوں گے اور کسی فارسی گو شاعر کا دہلی سے گزرنا اور غالب سے نہ ملنا قیاس میں نہیں آتا۔"

مرزا غالب اور ناطق مکرانی(۲۹) قصیدے کی ادبی روایت کو خوب نبھاتے ہیں۔ ایسا محسوس ہوتا ہے کہ وہ قصیدے کو عرفی شیرازی کی طرح "کار ہوس پیشگان" سمجھتے تھے۔ چنانچہ وہ تشبیب پر زیادہ زور دیتے ہیں اور اسی لیے مرزا غالب کے بعض قصائد توصیف خدا' نعت اور منقبت پر مبنی ہیں۔ ناطق مکرانی بھی کم و بیش اسی انداز پر عمل پیرا نظر آتے ہیں۔ عرفی شیرازی کی طرح دونوں قصائد میں اپنا ذکر خیر کرنے سے بھی نہیں چوکتے۔ انہیں اپنی ذات سے خاصا لگاؤ ہے۔ مرزا غالب نے آخری قصیدہ خود اپنی تعریف میں کہا ہے جس کا مطلع ہے:

از نکوئی نشان نمی خواهم
خویش را بدگمان نمی خواهم

غالب اپنی اور ممدوح کی تعریف کو ہم آہنگ کرتے ہیں جیسے

مرا به شیوه جادو دمی همال محال
ترا به پایه شاہنشهی عدیل عدیم

ناطق اس طرح اپنا ذکر چھیڑتے ہیں ۔

درین زمانه منم آن شاعرم که نتوان یافت
نظیر من به سخن در قلمرو ایجاد

نواب شرف الدولہ کی صفت میں جو قصیدہ ہے۔ اس کی تشبیب میں ناطق مکرانی اپنا ذکر کس طمطراق سے کرتے ہیں۔ ملاحظہ کیجئیے۔

آن بلبلم کہ گر بچمن سرکند فغان
از ہر درخت آتش موئ شود عیان
آن گلشنم کہ باد زفیض شیم او
بخشد بمردہ چون نفس عیسوی روان
آن شبنمم کہ موی کشان آفتاب را
آرد فرود جذبہ اش از چھارم آسمان
آن قطرہ ام کہ بارد اگر بر وجود خویش
ہر قطرہ اش نشان دہداز بحر بیکران
آن وادیم کہ ہر شرری کش جہدز سنگ
گردد بہ شعلہ شجر طور ہمزبان
آن شاعرم کہ شھرت شعرم جہان گرفت
چون صیت کام بخشی دستور شہ نشان

مرزا غالب کی طرح ناطق مکرانی کی نثر میں ہی ناقدردانی کی شکایت موجود نہیں بلکہ اس کی جھلکیاں شعر میں بھی ملتی ہیں۔ جیسے :

ناطق نشد بجز کفنی حاصلم زدہر — آن ہم بمزد گورکنی گورکن گرفت
صد رہش درگزر خضر فشاندیم ولی — از سیہ بختی ما سبز نشد دانہ ما!
تیغ صد گنج بہائیم ولی بیقدریم — کزہنر درتہ زنگار بود جوہر ما!
ناطق از خجلت کم قیمتی خویش بدھر — آب شد بار دگر گوہر یک دانہ ما!

مرزا غالب کی مانند ناطق مکرانی کا اصل رنگ غم ہی تھا۔ ان کی زندگی میں مسرت اور اس کے زمزمے موجود نہیں۔ ان کے یہاں غم مستقل اور عمیق ہے۔ وہ اسی

کیفیت میں ایک خاص قسم کی لذت محسوس کرتے ہیں۔ مثلاً"

نشتلبد اجل از وشت غم بر سر ما
سر ما باد فدای غم جان پرور ما
ناطق معذب محبت راحت طلبان را
بگریز ز درد یکہ گریزان زدوا نیست
نعمت جنت اگر نذر مذاقم سازند
ذوق اندوه تو حاشا کہ فراموش کنم

ناطق، غالب و فغانی کی طرح غم کو کس انداز سے مسخر کرتے ہیں ملاحظہ فرمایئے۔

بیابہ مملکت ہمت و بہ ببین ناطق
کہ من توانگرو این منعمان فقیر من اند

بشاخ گل نشیمن ساختن بر بلبل ارزانی
کہ من در چنگل شہباز خونریز آشیان بستم

عاجزنیم زعربدہ آسمان ہنوز
دارم بخویش قوت آہی گمان ہنوز
خورشید حشر سرزد و از دود آہ من!
ظلمت سراست عرصہ این خاکدان ہنوز

صد شمع برفروختم و دل زتیرگی
باشد نیازمند فروغ شرر ہنوز

آن ہمائیم کہ گردد شہ اقلیم جنون

برسر ہرکہ فتد سایہ بال و پر ما

بعض غزلوں میں ناطق مرزا غالب کی ہی زمین بروئے کار لاتے ہیں۔ مثلاً“ ۔

غالب : برقند نہ بر شہد نشیند مگس ما
ناطق : بر شربت دینار نچسبد مگس ما
غالب : در کشور بیداد تو فرمان قضا نیست
ناطق : در کشور بیداد تو سودا برضا نیست
غالب : زمن گسستی و پیوند مشکل افتاد ست
ناطق : در آتش من بیچارہ را دل افتاد ست
غالب : در کلبہ ما از جگر سوختہ بو برد
ناطق : اندیشہ حور از دلم آن روی نکو برد

مرزا غالب نے کہا تھا :

دوست غمخواری میں میری سعی فرمائیں گے کیا
زخم کے بھرنے تلک ناخن نہ بڑھ آئیں گے کیا

ناطق گویا ہوتے ہیں ۔

لذت زدرد بسکہ دل زار من گرفت!
ناخن زدم بداغ اگر بہ شدن گرفت

غالب :

میں بھی رک رک کے نہ مرتا جو جفا کے بدلے
دشنہ اک تیز سا ہوتا میرے غمخوار کے پاس

ناطق : تاکی از سخت جانی کنم میل زیستن
میزنم زین باز بر تیغی کہ باشد بس مرا

غالب :

نے تیر کماں میں ہے نہ صیاد کمیں میں
گوشے میں قفس کے مجھے آرام بہت ہے

ناطق:

گرچو بلبل کلبہ از خار و خس باشد مرا
کشتنی باشم اگر گلشن ہوس باشد مرا
کی میسر می شود مرغان باغ خلد را
این فراغتہا کہ در کنج قفس باشد مرا

بے ساختگی، سادگی، رس اور لوچ، جذبے کی شدت اور احساس کی پختگی ناطق مکرانی کے کلام کا لازمہ ہیں۔ ان کے یہاں فکر و خیال کی بلندی بسا اوقات اتنے عروج پہ ہوتی ہے کہ ایک عظیم فنکار بھی اس خیال کو شاید اس سے بہتر انداز میں پیش نہ سکتا۔ خود ہی کہہ گئے ہ

ناطق شگفتہ خاطری من درین چمن
از نوک خامہ ات نہ زمنقار بلبل است

لیوی کے خیال میں ناطق پر "غالب کوچک" کا گمان ہوتا ہے۔ گل محمد ناطق فارسی ادب میں سرزمین مکران کی سربلندی اور تابندگی کا باعث بنے ہیں۔ ان کے اپنے الفاظ میں ہ

مرا مشہور لند نام وطن را ناطق
بایزید این ہمہ جاگفت کہ بسطای ہست

یہ تھیں فغانی شیرازی، ناطق مکرانی اور مرزا غالب کے کلام کی چند جھلکیاں اور [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیا ان کے فن کے دو پہلو تھے ایک ماضی کو محفوظ کرنا اور دوسرا مستقبل [illegible] کچھ شرارے پیدا کرنا۔ یہی اجزا علامہ اقبال کے ہاں نقطہ عروج تک پہنچے۔ اقبال نے

ہیں ۔

تھی کسی درماندہ رہرو کی صدائے درد ناک
جس کو آواز رحیل کاروان سمجھا تھا میں

دگر رنگی ازین خوشتر ندیدم!
بخون خویش تصویرش کشیدم!

حوالہ جات

(۱) عود ہندی (لاہور ایڈیشن) ص ۴۲، (علی گڑھ ایڈیشن) ص ۴۴، (لکھنؤ ایڈیشن) ص ۱۰۸۔

(۲) کلیات غالب فارسی، لکھنؤ، ۱۹۲۵، ص ۴۸، کلیات غالب فارسی جلد سوم مرتبہ سید مرتضیٰ حسین فاضل لکھنوی، لاہور، ۱۹۶۷ء ص ۲۱۵۔

(۳) دیوان فغانی، منسوہن لال ماتھر، لاہور، ص ۱۰۴۔ دیوان بابا فغانی شیرازی، سہیلی خوانساری، تہران، ۱۳۱۶ شمسی، چاپ اول، ص ۷۶۔

(۴) غالب، غلام رسول مہر، لاہور، طبع چہارم، ص ۵۔

(۵) فغانیز لائف اینڈ ورکس، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کراچی، ۱۹۶۳ء ص ص ۱۰، ۱۱۔

(۶) بابا فغانی شیرازی (بحیثیت غزل گو) محمد انعام الحق کوثر، قلمی، لاہور ۱۹۵۴ء، ص ۴۹۔

(۷) عرفات العاشقین، قلمی، ورق نمبر ۵۵۷۔

(۸) بابا فغانی شیرازی (بحیثیت غزل گو) محمد انعام الحق کوثر، قلمی، لاہور، ۱۹۵۴ء باب دوم، غزل فغانی کے اہم مضامین۔

(۹) دہلی اور لکھنؤ کا شعری دبستان، سید عابد علی عابد، امروز لاہور، ۲۷ جنوری ۱۹۵۷ء۔

(۱۰) تاریخ ادب اردو، رام بابو سکسینہ، مترجم محمد عسکری، لکھنؤ، ۱۹۲۹ء ص ۹۸۔

(۱۱) جوئے کوثر، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۵ء ص ص ۱۳۳ تا ۱۴۱۔

(۱۲) تلمیحات اقبال، سید عابد علی عابد، لاہور، ۱۹۵۹ء ص ۱۳۴۔

فغانی شیرازی کی مقبولیت پاک و ہند میں، انعام الحق کوثر، مجلہ اقبال، لاہور، اپریل ۱۹۶۱ء، ص ص ۴۰، ۴۱۔

(۱۳) روابط ادبی ایران و ہند، تہران، ۱۳۱۶، ص ۹۱۔

(۱۴) تاریخ ادبیات ایران، تہران، ۱۳۳۱، ص ۲۰۴۔

(۱۵) ریاض الشعراء (قلمی) ورق نمبر ۱۰۶۔

(۱۶) فارسی شاعری کے مختلف مکاتب (بزبان انگریزی) انعام الحق کوثر، مجلہ اقبال لاہور، جنوری ۱۹۶۲ء، ص ص ۶۵، ۷۲۔

(۱۷) سبک شناسی، حصہ سوم، تہران ۱۳۲۶، ص ۲۲۸۔

(۱۸) اقبال اور عطیہ بیگم، مترجمہ ضیا الدین احمد برنی، اقبال اکیڈیمی کراچی، ستمبر ۱۹۵۶ء۔

(۱۹) ہلال کراچی، مارچ اپریل ۱۹۶۹ء۔

(۲۰) فغانی اور اس کے عہد کے شعراء (بزبان انگریزی) انعام الحق کوثر، (قلمی رسالہ دکتری، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۶۱ء۔

سبک ہندی (ہند کا اسلوب) ڈاکٹر خلیل طوق ار، مجلہ اقبال، لاہور، جولائی و اکتوبر ۱۹۹۷ء ص ص ۷۹ تا ۸۹۔

(۲۱) نگار پاکستان، کراچی، غالب نمبر ۱۹۶۹ء، ص ۱۳۹۔

(۲۲) دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، چاپ دوم، تہران ۱۳۴۰

کلیات غالب فارسی، مطبوعہ مجلس ترقی ادب لاہور، ۱۹۶۷ء۔

کلیات غالب فارسی، مطبوعہ شیخ مبارک علی ناشر لاہور، ۱۹۶۵ء۔

(۲۳) دیوان غالب اردو معہ ضمیمہ، مطبوعہ شیخ جان محمد اللہ بخش کشمیری بازار لاہور، جنوری ۱۹۳۷ء۔

(۲۴) کلیات غالب، چاپ لکھنؤ، ۱۹۲۵ء، ص ص ۷۱ تا ۷۹۔

(۲۵) ہم عصر غالب ناطق مکرانی پر مزید تحقیق، افکار، کراچی، غالب نمبر ۱۹۶۹ء، ص ۳۲۳۔

(۲۶) شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، بھوپال، ۱۲۹۳ھ، ص ۴۷۲۔

بلوچستان میں فارسی شاعری، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۸ء، ص ص ۷۳ تا ۸۴۔

ہسٹری آف بلوچ ریس اینڈ بلوچستان، محمد سردار خاں بلوچ، کراچی، ۱۹۵۸ء،
سندھ کے فارسی گو شعرا (بزبان انگریزی) ڈاکٹر ایچ۔ آئی سدارنگانی، کراچی، ۱۹۵۶ء،
ص ۲۱۶۔
تکملہ مقالات الشعراء، محمد ابراہیم مخدوم خلیل، بتصحیح و حواشی سید حسام الدین
راشدی، کراچی، ۱۹۵۸ء۔
بلوچ قوم کی تاریخ، محمد سردار خاں بلوچ، مترجم پروفیسر ایم۔ انور رومان، حصہ دوم،
لاہور، ۱۹۸۰ء، ص ص ۵۷ تا ۴۶۶۔

(۲۷) جوہر معظم، ناطق مکرانی، لکھنؤ، ۱۲۷۷ ھ ص ص ۳۸، ۳۹۔
کلیات نثر غالب طبع سوم، لکھنؤ، ۱۸۸۴ء ص ص ۲۴۴، ۲۴۵
شعر فارسی در بلوچستان، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۵ء، ص ص ۲۰ تا ۳۱۔
منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان، پرفسور ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۱ء
ص ص ۹ تا ۱۴۔

(۲۸) مقدمہ جوہر معظم، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۹ء، ص ۱۱۔
(۲۹) فارسی شعرونثر کی جھلکیاں (بزبان انگریزی) ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۶ء،
ص ص ۱۶۴، ۱۷۰۔
ارمغان کوثر، پروفیسر ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۳ء ص ص ۷۰ تا ۷۴۔
مقدمہ جوہر معظم، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۹ء، ص ۳۵ تا ۴۴۔

بخش انگلیسی

A HAND -LIST OF THE MSS OF HAKIM HABIBUR RAHMAN COLLECTION. Dr. M. Shami of the Rajshahi University , Bangla Desh has given a hand -list of the Persian , Arabic and Urdu MSS lying in the Hakim Habibur Rahman Collection of the Dacca University Library along with a biographical sketch of Hakim Habibur Rahman, with ***nom de plume*** of Ahsan (1881-1947), a well -known physician, scholar, writer and political leader of the region.The list contains the names of some important books on various topics including Persian and Urdu literature.

B- Urdu Section

SIMILARITIES BETWEEN THE POETRY OF GHALIB AND OTHER PERSIAN POETS.In this paper, Dr. In'amul Haq Kousar has dealt with the identical ideas contained in the poetry of Asadullah Khan Ghalib of Delhi and some other Persian poets including Sa'ib, Kalim, Salim, Qudsi, Kalim, Zuhuri, Naziri, Urfi, No'i , Faghani and Shifa'i. The writer has given illustrations from the poetry of Ghalib and other Persian poets in support of his assertions.

Dr. Ali Reza Naqvi

INTROCUTION OF THE INTERNATIONAL ISLAMIC UNIVERSITY ISLAMABAD. Dr. A.R.Naqvi has given here detailed information about the history, working and syllabi of the International Islamic University, Islamabad,established in1985. It includes the number of the students in the various fields of study and the future plans of the university for the expansion and extension of its academic activities according to it 25 Year Plan.

THE ART-CULTURAL TREASURE OF KAKH-E TALPURAN. In this paper, the Iran Cultural Centre, Hyderabad has given some important and interesting information about the rich collection of Art and cultural relics of the Talpur family, once the rulers of Khairpur state in Sind. The relics date back to the 18th and 19th century A.D.The dynasty also ruled for a short time from 1783 to 1843 over the Sind Province including a part of Punjab, from Arabian Sea to the borders of Sistan and Baluchistan with Hyderabad as its capital. Their forefathers were the trusted nobles of the Kalhora rulers of Sind. This Baluch Shia tribe loved Persian and patronized its poets, promoted Persian and maintained close relations with Iran-a feature which distinguished them from other tribes of the region. The brief article also gives a short description of the palace as well as its rich art and cultural relics.

INTRODUCTION OF DISSERTATIONS FOR M.A. PERSIAN. Dr M.H.Tasbihi has introduced here four dissertations of students of M.A. Persian of the National Institute of Modern Languages, Islamabad . They include:"The Post - Revolution Vocabulary and Terminology in Persian Poetry"by S.Qaiser Abbas Kazmi, "Ghalib's Place in Persian Poetry" by Rubina Firdous, "Sama" in ***Kashful Mahjub***" by Irshad Begum, and Editing of Muhammad Jalali Shahi's treatise entitled "***Deenul Murideen***" by Andaleeb Faruq.

interesting sample of fiction writing in modern Iran.

ATTAR AND HIS INFLUENCE IN THE REALM OF OTHER CULTURES. In this interesting and informative paper, Dr. Kulsoom Abul Bashar of Dacca University , Bangla Desh, has dealt with the influence wrought by works of Fariduddin Attar on the writers and poets of Bengal in the form of translations of Attar's works in Bengali and the composition of books in Bengali language under the influence of the works of Attar. In the end, the author has appended the list of 18 works consulted by her in writing this paper.

MALIKUSH SHU'ARA AKHUND SULTAN ALI BALGHARI. Mulla Ghulam Hasan Khaplu from Baltistan has briefly dealt with the life and works of Malikush Shu'ara Akhund Sultan Ali Balghari (1250-1305/1834-1888), one of the descendants of Akhund Bilal, a leading disciple of Amir Kabir Mir Sayyid Ali Hamadani, who accompanied the Amir Kabir in 783/1386 from Khorasan and stayed in Balghar, a village in Khaplu, Baltistan. The writer has discussed some of the works of the Akhund and has given a ghazal from him in Persian

INTRODUCTION OF SOME PUBLICATIONS OF IRAN - PAKISTAN INSTIUTE OF PERSIAN STUDIES, The Iran -Pakistan Institute of Persian Studies,Islamabad has been making yeoman's service for the promotion of Persian culture and literature for the last twenty seven years. It has to its credit the publication of more than 161 important and valuable books in the field of Persian history and literature. But its services have not come duly to the knowledge of the research scholars. ***Danish***, from its No 52, has started the introduction of some of the publication, of the Institute for the information of the scholars. Here is the introduction of another set of 10 publications of the Institute . It is hoped they will prove helpful in the research work of the scholars who are always in search of newer sources for their research.

and occupied parts of its territory from their Hindu ***rajas***. After the famous critique of Shibli's "***She'rul Ajam***", this is the best example of Shirani's historical research and scientific criticism.

SHIRANI'S CRITIQUE OF SHIBLI'S "SHE'RUL AJAM". Here Dr. Siddiq Khan Shibli has discussed the famous critical study of Maulana Shibli's "***She'rul Ajam***", an anthology of the Persian poets in five volumes written in Urdu. Shirani could not complete his criticism of the whole ***She'rul Ajam,*** and his book covers only the first volume and a part of the second volume of the book up to Kamal Isma'il in 750 pages. Dr. Shibli, a namesake of Maulana Shibli, has sufficed to cite two examples of Shirani's criticism of the Maulana Shibli's book, one relating to some statements of the Maulana relating to Rudaki and the other relating to the ascription of the authorship of "***Mazharul Ajayeb***" to Attar. He has concluded that Shirani never relied solely on the statements of the historians and biographers, but, as a true research scholar, he would make a deep study of the works of the poets under discussion and find out the real truth of the statements from within those works.

TONK- SHIRANI'S HOMETOWN. In this paper, Mr. Mazhar Mahmud Shirani, a grandson of the late Prof. Mahmud Shirani, has given a historical and literary account about Tonk, Shirani's home-town . In the end, he has given an Urdu poem about Tonk by Prof.Dr.Tanvir Ahmad Alavi entitled "***Atesh-e-Karavan***" (The Fire of the Caravan).

HAFT BAND. It is a short story by Raziyeh Tojjar, a contemporary Persian short story writer of Iran. It is a typical short story and a living example of the new trends in the Persian fiction literature of post - revolution Iran.

AGHAYE MEHREBAN. Another short story by a contemporary Persian short story writer of Iran, Hameed Gerogan. This is another

SOME IMPORTANT POINTS ABOUT SHIRANI AND SHIRANOLOGY. Dr.Aftab Asghar of the Oriental College, Lahore, has asserted in this paper that Prof. Mahmud Shirani occupies the same place in the glorious history of the literary and cultural history of the Muslims of the sub-continent as Mahmud Ghaznavi occupies in their political and military history. The writer has tried to elucidate his point by comparing the services of the two important personalities on the horizon of the literary and political history of the Muslims of the sub-continent.

A DESCRIPTIVE CATALOGUE OF THE WORKS OF HAFIZ MAHMUD SHIRANI. In this interesting and useful paper, Dr. M.H. Tasbihi has given a detailed list of the works of the late Prof. Mahmud Shirani including some still lying in Ms form.

"MAJMU'AYE NAGHZ" - AN EXAMPLE OF SHIRANI'S SCIENTIFIC EDITING AND RESEARCH. Dr.A.R.Naqvi, in this paper , has discussed the salient features of the scientific editing and research of Prof. Mahmud Shirani. He has taken up "Majmu'aye Naghz" , a Tazkera of Urdu poets written in Persian by Mir Qudratullah Qasim with illustrations from their poetry in Urdu, edited by Shirani as an ideal example of the methodology adopted by Shirani in the scientific editing of and the research on the various literary and historical works in Persian and Urdu.

A CRITIQUE OF "PIRTHI RAJ RASA". Here Dr.A.R.Naqvi has discussed the characteristic features of the critical study of the fake historical Hindi poetical work ***"Pirthi Raj Rasa"***, wrongly acknowledged by a large number of Indian and European scholars as a genuine historical work. Shirani, through his incisive and critical study has proved that the work in question is purely fictitious and forged, and is meant to cast aspersions on Sultan Shahabuddin Ghori, one of the earliest Muslim invaders on India, and emanates from the writer's hatred towards the early Muslim rulers who invaded India

ATTAR'S INFLUENCE ON MYSTIC THOUGHTS OF SACHAL SARMAST. Here Dr. Kulsoom Sayyid has discussed the influence of Shaykh Fariduddin Attar on the thoughts of Abdul Wahhab Sachal Sarmast, a famous mystic of Sind and a follower of Husayn Mansur Hallaj. The author has corroborated her statements through illustrations from both the poets and appended the list of the sources she has consulted at the end of the paper.

"TAWAKKUL" IN PERSIAN LITERATURE. In this paper Dr. Nasir Nikubakht,Member of the Scientific Board of Kashan University has briefly discussed the concept of "***Tawakkul***"(Reliance on God) in the Persian literature. as interpreted and explained in the works of the great Persian mystics including Maulana Jalaluddin Rumi who has divided "***Tawakkul***" into three categories namely , those of the Perfect, the Mediocres and the Laity. At the end the writer has given a list of his 19 sources.

THE RELALTION BETWEEN PERSIAN AND INDIAN LANGUAGES. In this paper Dr. Wahid Ashraf of Madras University has discussed and explained the relation between the Persian and Indian languages. The writer has compared the languages and given illustrations in support of his assertions.

A BRIEF BIOGRAPHY OF PROF. SHIRANI. Here Dr. A.R.Naqvi has given a biographical sketch of the late Hafiz Prof. Mahmud Shirani(1297-1365/1880-1946) who was at one and the same time a great research scholar, leading critic, a learned historian, an expert numistatist, a philologist of a high order, an adept in the art of rhetorics, prosody and archeological relics, and had dipped into the ocean of Persian and Urdu literature, himself being an Urdu poet and writer with a style of his own, leader of the Lahore School of Research and one of the three most distinguished Professors of Oriental College, Lahore.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

GANJNAMEH There is an MS of a very rich collection of treatises on mysticism written by Sayyid Ahmad Kasani, alias Khwajegi Ahmad and Makhdum-e-A'zam, a famous Sheikh of the Naqshbandi order of the Transoxiana of the late 9th and early 10th Century A. H. under No.2262 lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute . One of them is entitled "***Ganjnameh***" on the exposition and commentary of the tradition :" I was a Hidden Treasure... " and the Qur'anic verse relating to the creation of Adam and the damnation of Iblis. The author has emphasized that Allah has hidden a treasure of divine love in Adam's bosom. He has cited several verses, traditions and poetry in support of his statements. Dr. S.Sirajuddin has edited the text of the treatise and compared it with its other MS lying in the same library under No. 1141.

ALI SHIR NAWA'I : AN EMINENT LITERARY PERSONALITY OF 9TH CENTURY. In this paper Dr.M.M.Tavassoli of Teachers Training University, Tehran, has discussed the literary and scholarly contribution of Amir Nizam-uddin Ali Shir Nawa'i , with the nom de plume of Fani, a well-known noble and close associate of Sultan Husayn Bayeqara, and a prominent writer and poet of Persian and Turkish and a patron of the poets and litterateurs of the 9th century A.H. The writer has cited the opinions of the other authorities in favour of his own including Prof.Safa, Dr. Browne, Daulatshah, Sam Mirza and Prof.Nafisi.

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &
Editor-in-Chief : *Dr. M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr.S.B.Shagufta*

Address:

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3
*Islamabad 44000, **PAKISTAN**.*
Ph : 263191-92 Fax : 263193
Internet: http://www.apollo.net.pk/ipsdanesh
E-Mail: ipdanish@apollo.net.pk.

صدمین سال میلاد امام خمینی

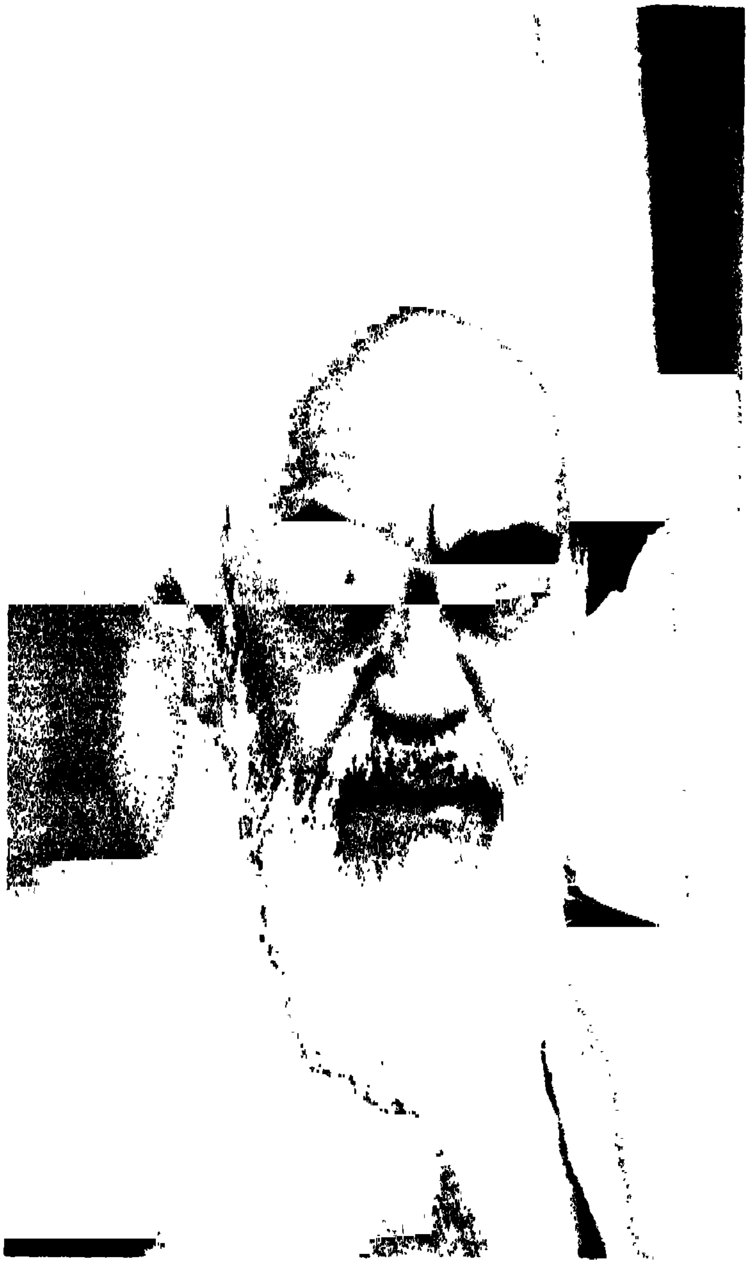
به مناسبت یکصدمین

سالروز ولادت بنیانگذار

جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر

انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)

(۱۳۲۰ ـ ۱۴۲۰ هـ ق | ۱۹۰۱ ـ ۲۰۰۰ م)



دانش

۵۴-۵۵

پاییز و زمستان

۱۳۷۷

تاریخ نشر: بهمن ۱۳۷۸هـ ش

ژانویه ۲۰۰۰م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر:--- دکتر محمد مهدی توسلی

ویراستاران : ———— دکتر توسلی و دکتر تسبیحی

طـراح : ———— سینا

حروف‌چین : ———— محمد عباس بلتستانی

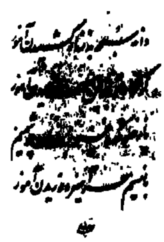
چـاپـخانه : ———— منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری

شورای نویسندگان دانش

(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر تسبیحی، دکتر توسلی، دکتر سید سراج‌الدین، دکتر شبلی، دکتر صغری بانو شگفته، دکتر فاطمه کلثوم سید، دکتر گوهر نوشاهی، آقای موسوی (سید مرتضی)، دکتر مهر نور محمد خان، دکتر نقوی (سید علیرضا)



روی جـلـد :

دانهٔ سبحه به زنار کشیدن آمـوز

گر نگاه تو دوبین است ندیدن آموز

«اقبال»

پدیدآورنده : محمد کیائی (خوشنویس)

ISSN: 1018-1873

(International Centre - Paris)

یــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهاست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :

خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود ، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تــلــفــن : ۹۲ـ۲۶۳۱۹۱

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

گزارش و پژوهش

نامه ها

بخش اردو

بخش انگلیسی

سخنِ دانش

بسمِ الله الرّحمنِ الرّحیم
تاجِ کلامست و کلامِ قدیم

خوانندهٔ عزیز و گرامی؛

فصلنامهٔ دانش، شمارهٔ ۵۵-۵۴، بعد از مدتها فترت، اکنون به حول و قوهٔ الهی و الطاف بیکران حقّ قادر سبحانی رخ نموده است تا غم دوری را به خاطره‌ها بسپارد.

مدتی این مثنوی تأخیر شد　　مهلتی بایست تا خون شیر شد

مدتی مشکلات مالی اجازهٔ طبع و نشر فصلنامه را نداد. در این فاصلهٔ شانزده ماهه، که همواره در تکاپو بوده‌ایم تا ارتباط قلمی و قلبی خود را با شما خوانندهٔ فرهنگ دوست محفوظ نگاه داریم، نامه‌های محبت آمیز شما پیوسته ما را به ادامهٔ راه تشویق می‌کرد و می‌کند و خوشبختیم که برای شما علاقه‌مندانِ مشتاق و علم دوست و فرهنگ‌گستر تلاش می‌کنیم. در این مدت - ناباورانه - بیش از چهل و دو مقالهٔ محققانه از شما دریافت کرده‌ایم که نشانِ تعلقِ خاطرِ فراوانِ شما به این فصلنامه است. تا آنجاکه نیروی انسانی اجازه داده است، پاسخ آن همه مهر و عطوفت شما را با نامه ارسال نمودیم. آن عزیزانی که هنوز از ما پاسخی دریافت نکرده‌اند، بی‌شک با سعهٔ صدر، خطا و قصور ما را خواهند بخشید. از استادِ استادان عنصری آموخته‌ایم که:

اگر زمانه نگردد، تو با زمانه بگرد   وگر سپهر نپاید، تو با سپهر بپای

به هر حال این فصلنامه میدانِ فعالیت شما اهل قلم و صاحب فکر و اندیشه است که دوستدار فرهنگ و ادب فارسی هستید، یا به قول عزیزی، «پلِ» زیبای پیوند خاستگاه آن ادب و فرهنگ با سرزمین مقدس خود هستید؛ و تلاش ما، قطعاً هر چه زیبا تر و استوار گردانیدن این «پلِ» فرهنگی است.

*

این شماره، به میمنت **یک صدمین سالروز ولادت رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، حضرت امام خمینی** (قدس سره الشریف)، مزین به نام نامی و مبارک و والای اوست. به همین خاطر، جهت ادای دین، وظیفهٔ خود می‌دانیم که در همین جا به ذکر شمه‌ای از ویژگیهای فرهنگی و علمی حضرتش بپردازیم.

*

سپاس بی‌حد خالق یکتای راست که: به شکرانه‌اش، درِ روزیِ دانش، بر ما گشود و امروز، بعد از آن فترت طولانی و انتظار شیرین، این صحیفه، بهٔ نمایندهٔ دو شماره، یعنی ۵۴ و ۵۵، طبع و نشر می‌شود.

این مجلد، به عنوان دو "**ویژه نامه**" انتشار می‌یابد: نخست به مناسبت یک صدمین سالروز متفکر و اندیشمند و اسوه و مقتدای عالم اسلام و بنیادگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره) است که خود از بزرگان حکمت و ادب و فرهنگ ایران اسلامی است و در زمینهٔ ادبیات عرفانی از ستارگان جاودان ادب معاصر به شمار می‌روند؛ دوم به مناسبت سومین کنگرهٔ بین‌المللی علامه محمد اقبال، فیلسوف و متفکر بزرگ شرق و شاعر و نویسندهٔ برجستهٔ پاکستان است که با شرکت دانشمندان کشورهای منطقه در دانشگاه پنجاب در شهر فرهنگ پرور لاهور برگزار گردید. از این جهت "سخن دانش" را به قرائتی دیگر از ویژگیهای شخصیت بلند حضرت امام(ره) اختصاص می‌دهیم و دربارهٔ علامه اقبال، دو مقاله در بخش "اندیشه و اندیشه‌مندان" تقدیم می‌داریم.

*

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال　　با که گویم که درین پرده چها می‌بینم
کس ندیدست ز مشک ختن و نافهٔ چین　　آنچه من هر سحر از باد صبا می‌بینم

انقلاب اسلامی ایران به رهبری زعیم عالیقدر حضرت امام خمینی (ره)، در بهمن ماه ۱۳۵۷، با پیروزی نور علیه ظلمت، به ثمر رسید و برگ زرینی در تاریخ کهنسال ایران رقم خورد.

به قول نشریهٔ وزین "حوزه"[۱]، امام خمینی، عطیهٔ الهی عصر بود. در زمهریر سکوت، نفس گرمِ «روح خدا» بود که خموشان را به بیداری واداشت و در «بحرالمیت» جان دیگر آفرید. حنجره ها را گشود و زمزمهٔ فرو خورده را به فریادی پر خروش بدل کرد.

در دوره های تدریس ، مرجعیت و رهبری ، یارانی را پرورد که با نوای او زیستند، با آهنگ کلام او حرکت کردند، آفاق نگاهش را شبستان نیاز ساختند و در دهه های پیاپی، آموزه ها نیوشیدند و بیعت جاودان با اصول و آرمانهایش کردند.

در این جمع، رهبری معظم، چونان شمع و شبان وادی ایمن بود که سالیانِ سال خدمت شعیب داشت و با تصمیم خبرگان امت، در مقام کرامت‌مند آن یگانهٔ راحل بنشست:

واین جانب، که خود را شاگردی متواضع و فرزندی مطیع و مریدی دلباخته آن روح الله می‌دانم، این توفیق را داشته‌ام که در تمام مدت ده سال و چند ماه پس از ورود رهبر کبیر به ایران ، تا لحظهٔ عروج آن روح ملکوتی ، از آن سرچشمهٔ فیاض، سیراب شده و لحظه لحظهٔ جریان مبارک آن هدایت الهی را با همهٔ وجود خود لمس کنم. سخن و اشارت او، اندیشه و نصیحت او، دستور و توصیهٔ او و بالاخره عمل و رفتار او، عطیه های گوناگونی بود که سخاوت مندانه از آن قلهٔ مصفا می جوشید و معدودی از یاران او را که در دامنه بودند، پیوسته بهره مند می‌کرد.

درس او، تنها آن نبود که در حوزهٔ علمیه از او فرا گرفتیم و یا در دوران شانزده سالهٔ مبارزه از دور و نزدیک، به جان نوشیدیم، بزرگ ترین و ماندگارترین درس او، آن بود که در این

---

۱ - شماره ۹۴|۹۵، مهر و آبان - آذر و دی ۱۳۷۸، صص ۳-۸.

ده سال همچون آیات حکمت به جان و دل خریدیم و در لوح ضمیر ثبت کردیم.»

حدیث ولایت، ج ۱ / ۱۴

شیوهٔ رهبری

جوامع انسانی، رهبران و الگوهایی را می‌سازند و به آن دل می‌سپرند؛ ماهها و سالها و گاه قرنها دلدادگی نشان می‌دهند؛ اما این رهبران، نه در بافت وجودی و نه در هویت کارکردی یک گونه نیستند.

شماری را می‌توان «رهبران مذهبی» یاد کرد. اینان کسانی هستند که باورها و معرفتهای رایج جامعهٔ دینی را نمود و جلوه بخشیده‌اند و در پرتوی آن، به درجه و پایهٔ رهبری مذهبی جامعه خویش، دست یافته‌اند. گروهی دیگر «رهبران سیاسی» جامعه‌اند. اینان، آرمانها و آرزوهای نهفتهٔ اجتماع را بازگو می‌کنند و بسان «قوهٔ ناطقهٔ» یک جامعه می‌مانند.

در قرن حاضر، الگوها و رهبران دیگر نیز رخ نموده‌اند: قهرمانان ورزشی، ستاره های هنری و...

اما گونه‌ای دیگر از «رهبری اجتماعی» است که در بافتهای یاد شده نمی‌گنجد. از آن با تعبیر «رهبری انبیایی» می توان یادکرد. این گونه رهبری را، شاید بتوان با ویژگیهای زیر شناساند:

الف. رهبری انبیایی، بازگو کننده و جلوه و نمود دهندهٔ باورهای مذهبی موجود نیست، بلکه در هم شکنندهٔ باورهای دینی رایج و بازگویندهٔ باورها و ارزشهای نو دینی است. رهبران مذهبی ادیان، به واسطهٔ فرمانبری و پذیرایی و استوارسازی باورهای جاری و ساری دینی، به پایگاه و مرتبهٔ بالای اجتماعی می‌رسند؛ اما «رهبران انبیایی» با شالوده شکنی باورهای جاری و پی ریزی نظام معرفتی نوین حرکت می‌کنند و به جایگاه والای اجتماعی دست می‌یابند.

ب. رهبری انبیایی، چونان رهبری سیاسی، برشاکلهٔ مذاق جمعی سخن نمی‌گوید. او به بنیاد سازی نظام جدید - اجتماعی - سیاسی همت می‌گمارد، هر چند با لایه های رویین سلیقهٔ عمومی ناهمخوانی داشته باشد.

ج. رهبری انبیایی، با سلوک معنوی زیست می‌کند، با خداوند جهان پیوند

جان برقرار می دارد؛ فرصتهای خلوت را شبستان حضور ملائک می‌سازد و با نوای ملکوتی هستی ، همسازیِ نشان می دهد.

در این مقام، دیگر ویژگیها نیز وجود دارد که فرصت و مجالی شایسته را برمی‌تابد. در این میان گرچه پیامبری با «ختم نبوت» پایان یافت، اما «رهبری انبیایی» پایان نپذیرفت. جهان ، هنوز با بو و رنگ و نسیم آن رهبری است که گاه و بی گاه شادابی خود را باز می یابد؛ برگ خزان مردگی را از سطح خود می فشاند و دریچه‌ای به زندگی می‌گشاید.

امام خمینی، از زمرهٔ رهبرانی بود که جز در شعاع «رهبری انبیایی» تعریف‌پذیر نبود و نیست. رهبر معظم انقلاب ،با این رویکرد، به ایشان نگریسته است :

«شخصیت امام «ره» با هیچ یک از رهبرهای دنیا قابل مقایسه نیست. او را فقط با پیامبران و اولیا و معصومان می توان مقایسه کرد. او شاگرد و دنباله رو آنها بود و به همین خاطر نمی‌توان با رهبرهای سیاسی دنیا مقایسه اش کرد. ما رهبرهای سیاسی دنیا را می شناسیم و تاریخ مبارزهٔ آنها و ملتها را با دقت مطالعه کرده ایم ، واقعاً حیف است که به آنها هم رهبر بگوییم و امام را هم با همین عنوان یاد کنیم. اگر به آنها رهبر بگوییم ، باید عنوان دیگری را برای امام «ره» انتخاب کنیم. او اصلاً از جنس و خمیرهٔ انبیا بود.» همان / ۲۲

امام در یک نگاه

برخی از انسانها ، تعریف پذیر نیستند. آن قدر ناساز و جوراجور می‌زیند و می‌گویند که هیچ تنابنده ای را یارای آن نیست که بگوید کیستند؟ چه کرده اند؟ در حافظه و حواشی زندگی مان از این کسان اندک نبودند و نیستند.

گروهی دیگر را می توان دید که آن قدر مختصر و حقیر زیسته اند که در یک واژه یا جملهٔ کوتاه تعریف پذیرند و شاید چه بسا که آن واژگان نیز چونان لباس ناساز، از قامت شان فرو افتد.

اما گروهی دیگر ،که البته بس اندکند ، نه دریک واژه و یا یک جمله ،که از چشم اندازهای گوناگون ، بایستی به تماشایشان نشست و پاره هایی از شخصیت

ایشان را دید و کارکردهایشان را دریافت. امام خمینی از اینان بود.

او درسلوک فردی و در زندگی جمعی ، در یک ساحت نزیست ، تا با یک تعبیر بیان شدنی باشد. او به آفاقی پر گشود که واژگان از همسفری در این معراج از پای فتاده‌اند.

مقام معظم رهبری هرگاه که خواسته است به این وادی براید، با تمامی قدرت ادبی و گنجینهٔ زخار واژگانی ، از ناتوانی بیان در نمایانیدن جلوه های آن شخصیت همام، نالیده و شکوا بر آورده است. در نخستین پیام پس از ارتحال امام، نگاشته است :

«آن بزرگوار ، قوت ایمان را با عمل صالح و ارادهٔ پولادین را با همت بلند و شجاعت اخلاقی را با حزم و حکمت و صراحت لهجه و بیان را با صدق و متانت و صفای معنوی و روحانی را باهوشمندی و کیاست و تقوا و ورع رابا سرعت و قاطعیت و ابهت و صلابت رهبری را با رقت و عطوفت و خلاصه بسی خصال نفیس و کمیاب راکه مجموعهٔ آن در قرنها و قرنها به ندرت ممکن است در انسان بزرگی جمع شود، همه و همه را با هم داشت. الحق شخصیت آن عزیز یگانه ، شخصیتی دست نیافتی و جایگاه والای انسانی او جایگاهی دور از تصور و اساطیر گونه بود.

... او عبد صالح و بندهٔ خاضع خداوند و نیایشگر گریان نیمه شبها و روح بزرگ زمان ما بود . او الگوی کامل یک مسلمان و نمونهٔ بارز یک رهبر اسلامی بود. او ، به اسلام عزت بخشید و پرچم قرآن را در جهان به اهتزاز در آورد و او ملت ایران را از اسارت بیگانگان نجات داد و به آنان غرور و شخصیت و خود باوری بخشید و او ، صلای استقلال و آزادگی را در سراسر جهان سرداد و امید را در دلهای ملل تحت ستم جهان زنده کرد و او...» **همان / ۱۲**

راهش مستدام و نامش جاودان باد. والسلام

سردبیر

*****

متن

منتشر نشده

از: سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی
به کوشش: دکتر سید سراج الدین [1]

اشاره:
در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجموعه ای رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسندهٔ این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرا رودان) بوده و در اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم می زیسته است. موضع این رسایل تصوف وعرفان است. در شمارهٔ گذشته، رسالهٔ «گنج نامه» تقدیم خواندگان محترم مجله دانش گردید. در این شماره نیز یکی دیگر از رساله های این نویسندهٔ بنام «رسالهٔ شرح ابیات» معرفی می‌شود.

رسالهٔ شرح ابیات (رباعیات)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی طهر قلوب العارفین و الطالبین و العاشقین بنور تجلیات اسمائه و صفاته وکحل عیون العارفین و المحققین بمشاهده جماله و جلاله و الصلوة علی رسوله محمد الذی[۱] ظهر المعارف و الحقایق مخلص اولاده و اصحابه [فاما بعد]

قال النبی(ص): کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهودانه و ینصرانه و

۱ - استاد بخش فارسی مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین - اسلام‌آباد.

یمجسانه.

بدان ای طالب صادق که هر مولودی که هست از اولاد آدم بر طهارت اصلِ خود است یعنی پاک و پاکیزه است که هیچ آلایشی نیست او را.

قوله تعالی : صِبغَةَ اللّٰهِ وَ مَن اَحسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبغَةً"[1].

اصل همه رنگها از آن بیرنگی است   من احسن صبغة الله ای (دل

چونکه بدنیا آمد به حکم حدیث : الدَّنیَا جِیفَةٌ وَ طُلاَّبُهاَ کِلاَبٌ[2].

بهر (جیفه)[3] از جیفه‌های دنیا تعلق گرفت. آلایشی و آلود (گ) ی حقیقت او [را که روح الهی است حاصل شده که تمام حقیقت او] پوشیده و مخفی شد که گویا از بسیاری آلایش عین آلایش شده است و این حجابی شد او را از وصل محبوب حقیقی.

تعلق حجابی است بیحاصلی   چو پیوندها بگسلی واصلی

چون آلایش و ناپاکی صفت نفس (خسیس راهزن است او نیز تمام صفت نفس) گرفت. این زمان راهنما و راهبر او نفس شد. او را مناسبتی تمام به شیطان پیدا شد و از کمال مناسبتی که او رابه شیطان شد گویا که شیطان عین او و او عین شیطان (شد). چون کار شیطان همیشه حسد و دشمنی و سرکشی و بی فرمانی است به آن جناب، او نیز سرکشی و بی فرمانی را آغاز کرد به تقویت شیطان.

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت‌بسوزد   دلبر که درکف او مومست سنگ خارا

همچنان آلوده و گرفتار در این ورطه بماند دیگر او را (قوت) و قدرت آن نماند که قادر تواند بود بر نفس خود. از این جهت در مذهب اهل (عشق) او را آلوده و ناپاک می گویند. چون که به این آلودگی و ناپاکی که تمام حقیقت خود راکه آن روح الهی است و صفت آن وقوف و آگهی است پوشید که (غیر) از غفلت و ظلمت هیچ نماند که حکم مرده گرفت.

---

۱ . سوره البقره (۲) : ۱۳۸

۲ . احادیث مثنوی ، ص ۲۱۶

۳ . دراصل: صفت

غافل مشو که مایه ظلمات غافلی است　　　با یاد دوست باش که جان را جلی کند

چراکه عبادت از حیات آدمی حضور و آگاهی است مع الحق سبحانه تعالی. چون که این (صفت) در وی نماند گویا که او مرده است. مردن این شخص بهتر است از زندگی او.

ان روح را که عشق حقیقی شعار نیست　　　نابوده به که بودن او غیر عار نیست
گر عمر من دلشده زینسان گذرد　　　از بودن من به است نابودن من[1]

چنانکه این رباعی خان عالیشان عبیدالله خان سلمه الله وابقاه دلالت می کند بر آن.

هر کس که به نفس خویش قادر نبود　　　در مذهب اهل عشق ظاهر نبود
مرده به از آن زنده که از یاد خدا　　　یک لحظه شود غافل و حاضر نبود

وهم چنین کس را در مذهب اهل عشق کافر می گویند چنانکه گفته‌اند:

گر حاضری مؤمنی و گر غافلی کافری.

هر آنکس غافل از حق یک زمان است　　　درآن دم کافر است اما نهان است
اگر این غافلی پیوسته گردد　　　در اسلام به رویش[2] بسته گردد

چون غفلت و بی فرمانی صفت نفس خسیس راهزن شد از صاحب همچنین نفس جز کفر و زندقه و سرکشی و بی فرمانی هیچ نخواهد (آمد)[3] مگر آنکه حق سبحانه تعالی از راه شفقت و مرحمت به صحبت دوستی از دوستان خود او را مشرف سازد تا به برکت صحبت شریف والتفات[4] خاطر او متنبه و حاضر شود بر خرابیهای نفس خود به‌حکم حدیث: التائب من الذنب کمن لا ذنب له. به توبه و استغفار بس به سرزنش او مشغول شود.

توبه کن و ز خورده استفراغ[5] کن　　　چون جراحت کهنه شد، رو داغ کن

خطاب به نفس خود کرده سرزنش می کند او را برکافری و سرکشی که پیش از

۱. ج: نابودن من به است از بودن من
۲. دراصل: شد
۳. دراصل: خواطر
۴. ب: استغفار
۵. ب: استغفار

این کرده است چون این مقام، مقام ندامت و پشیمانی است چرا که ندامت و پشیمانی آدمی را بعد از توفیق دادن و عزیز ساختن حق است سبحانه تعالی که التوفیق شئی عظیم (لایعطی[1]) الاّ بعبد العزیز. چنانکه در این مقام حضرت خان عالیشان خطاب به نفس خود کرده، شکایت از اوقات گذشته او می‌کند.

ای نفس دمی مطیع فرمان نشدی　　و ز کرده خود هیچ پشیمان نشدی
القصه به حکم همه مذهب ها　　کافر شدی و هیچ پشیمان نشدی

بعد از قادر شدن سالک برنفس خود به این سرزنش و ملامت ها او را در طریق مستقیم در می آورد چندگاه به مدد و صحبت پیر کامل و مکمل:

صحبت پیر به ز هر عمل است　　هر که با او نشست در عمل است
این عمل همچو راز پنهان است　　رهبرت سوی وصل جانان است

یا خود به ذکر و فکر روز و شب بیداری و به ارادت اجازت کامل مکمل مدت مدید به‌طریق دوام به‌حکم حدیث: خیرالاعمال ادومها، عمل کرده نفس خود را پاک و طاهر می‌سازد و به‌حکم جَذِبَة مِن جَذَباتِ الحقّ تُوازِی عَمَلُ الثَقَلَین[2].
تامحل نزول سلطان (جذبه شود).

یک جذبه(ز)حق بودکه دل‌برد به‌غارت　　مجنون‌چه‌کند کین‌کشش‌ازجانب‌لیلی‌است

بعد از پاک و طاهر شدن نفس سالک از (لوث[3]) و نجاسات ظاهری و باطنی به توفیق ربانی و مدد پیر راه دیده و راهدان و مشرف شدن (دل سالک) به نزول سلطان جذبه که محل شکر سالک است. چون که سالک به رعایت کردن ظاهر شریعت و آداب طریقت به سعادتهای عظیم مشرف شد چرا که شکر در این مقام سبب ترقیات سالک طریق می‌شود به‌اعلی درجات و مقامات این طایفه. کقوله تعالی: لـن شَکَرتُم لأ زِیدَ نَّکُم[4].

---

۱. دراصل. اعطی
۲. احادیث مثنوی، ص ۱۱۹
۳. دراصل: فوث
۴. سوره ابراهیم (۱۴). ۷

به تو نعمت ز دست هر که رسد / نه به میدان شکر گویی پای[1]
(که) به شکر خدا قیام کند / تارک شکر بندگان خدای

چنانکه از حضرت خان عالیشان این رباعی واقع شده است:

صد شکر که (از) اهل شریعت شده ام / وز زمره ارباب طریقت شده‌ام
اسرار حقیقت است مطلوبم ازان / (جوینده)[2] اسرار حقیقت شده‌ام

این مقام، مقام درد و طلب سالک است اسرار معارف حقیقت (را) به حکم حدیث: مَن طَلَب شیئاً وَجَدَّ وَجَدَ[3]. بعد از طلبیدن سالک اسرار و معارف حق را به جد محل یافتن سالک است اسرار معارف حق را در دل خود.

من طلب کردم وصالش روز و شب / یافتم اینک[4] به حکم من طلب
در طلب زن دایماً تو هر دو دست / کین طلب در راه نیکو راهبر است

این زمان رهبر او همین طلب است بعد از یافتن اسرار و معارف الهی سالک را در دل خود محل ذوق و سرور شادی سالک است.

شادی جاوید کن از دوست، تو / تا نه گنجی همچو گل در پوست تو

و این مقام، مقام عشق و درد و سوز است. محل خاک صفتی و بی‌صفتی و بیقراری و بی‌آرامی است (و به تاراج دادن و سوختن همه اوصاف) بشریت است در عشق محبوب حقیقی:

گویی چه کسانند اسیران ره عشق / ماتم زده و سوخته و در بدری چند
عشق اینجا آتش است و عقل دود / عشق چون (آید)[5] گریزد عقل زود

بعد از پیدا شدن (آتش) محبت محبوب در دل محب محل سوختن است حجاباتی را که در دل محب است از وصل محبوب حقیقی. بعد از سوختن حجابات عین محبوب (شدن)[6] است.

---

۱. دراصل: به میدان شکر گویی بی پای
۲. دراصل: چوبنده
۳. احادیث مثنوی، ص ۷۸.
۴. ب: اینکه
۵. دراصل: آمد
۶. دراصل: شد

گفته شد کسب کرده‌اند اما بدترین از این مصاحبان، مصاحبان انس‌اند که از شرّ ایشان (بیشتر) حذر باید کرد چرا که از شرّ مصاحبان جنی و نفس (به) برکت (و) التفات (خاطر) شریف(او) امید است که خلاص توان یافت، چنانکه گفته‌اند: الشیطان یفر من ظل عمر. سایه رهبر به است از ذکر حق. اما از شرّ شیاطین انس به غایت مشکل است خلاص یافتن چرا که از جهت جنسیت (همیشه) با ایشان نشست وخاست می‌باید کردن. به قدر نشست و خاست نفس به جانب ایشان میل کند که نفسانیت ایشان غالب است او را نیز به جانب خود می‌کشد که قال النبی علیه السلام : کل جنس بمیل الی جنسه .

کند هم جنس باهم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز (با) باز

چون حق سبحانه تعالی آدمی را قابل آفریده است که با هر یک نشیند رنگ او می‌گیرد پس ضرورت از شر مصاحبان انسی بیشتر گریزان می باید بود تا قبیل ایشان نشود.

ز ابلهان بگریز چون عیسی گریخت صحبت ابله بسی خونها که ریخت

وقتی (که) دانستی که این همه آلایش و گرفتاریها و دور افتادگیها ترا ازان جناب از مصاحبت اینها حاصل شده بوده است، حجاب تو از وصل محبوب حقیقی اینهاشده، خواهی که باز به وصل محبوب حقیقی مشرف شوی پس چاره نیست ترا از مرشد کامل مکمل راه دیدهٔ راه دان تا به پرتو صحبت شریف او و خاک بوسی آستانهٔ شریف او مدتهای مدید یا به طریقه‌ای از طرق این طایفه عمل کرده به حکم حدیث: خیر الاعمال ادومها عمل کرد به طریق دوام مدت چهل و پنجاه سال :

تا خون نکنی دیدهٔ دل پنجه سال هرگز ندهند راحت[۱] از قال به حال

تا آیینه دل توتمام از این آلایش و تعلقات پاک و مصفا شود که [اگر] مقدار نیم سوزنی[۲] از این آلایش و تعلق در آیینه دل تو بماند[۳] وصل حقیقی میسرت

۱. دراصل : راحتی
۲. ب : سوزن
۳ - در اصل : نماند

نمی‌شود.

تعلق حجابی است بی حاصلی[1] چو پیوندها بگسلی واصلی

هر چگاهی که به یکی از اینها که گفته شد آئینه خود را تمام مصفا و پاک ساختی که هیچ رنگی و غباری از اینها در آیینه دل تو نماند. این زمان محل آن شد که محبوب حقیقی به صفت جمال و جلال در آیینه دل تو تجلّی فرماید.

تجلّی ربه فی ذاته کل لعمرک لا تغافل عنه فانهم

بعد از دریافتن ذوق و تجلی محبوب حقیقی در دل تو بی آرامی و بی قراری و آشفتگی در دل پیدا شود که به هیچ چیز قرار نتوانی گرفت .

خرم آنانکه سر[2] زلف نگاری گیرند بیقراری به کف آرند و قراری گیرند

عاشق وار در این مقام از تو حکایت[3] و سخن[4] سربرزنند که دلالت کند بر آنکه تو عاشقی و به‌مقام عشق رسیده‌ای چراکه این مقام، مقام عشق و محبت است

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود

دراین مقام‌بوده است که از هر کس از عاشقان حقیقی سخنان خوب سربر زده است:

گر عشق نبودی، غم عشق نبودی چندین سخن خوب که گفتی که شنودی[5]

گر باد نبودی، که سر زلف ربودی ؟ رخسارهٔ معشوقه[6] به عاشق، که نمودی

مرغ عشق این زمان پرو بال برآورد که نفس زدنی خود را به آنجناب می‌رساند.

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست سوی حق هر ذره تو رهبر یست

عشق را پانصد پراست و هر پری از فراز عرش تا تحت الثری

در این مقام کار عاشقان هر لحظه و هر زمان بالا می گیرد، چنانکه این رباعی

---

۱. ب: تعلق حجابست و بی حاصلی
۲. دراصل: سری
۳. ج: شکایت
۴. ج: سخنی
۵. ج: که .
۶. ب و ج: معشوق.

خان عالیشان دلالت کند بر آن:

تا رسم [و]طریق عاشقی پیدا شد — کار دل آشفته من شیدا[1] شد

هر دل که به زلف آن پری شیداشد — مثل دل دیوانه من رسوا شد

چون سالک طریق دل خود را از عشق و محبت غیر حق سبحانه تعالی خلاص ساخت، این زمان دل او به عشق و محبت حق سبحانه و تعالی گرفتار شد که هیچ لحظه و زمانی قرار نمی تواند گرفت چرا که دل متعلّق است و بی تعلّق نمی‌تواند بود.

قرار در کف[2] آزادگان نگیرد مال — نه صبر در دل عاشق نه آب درغربال

چرا که عاشق وقتی قرار تواند گرفت که وصل اوبه ذات محبوب پیدا[3] شود. هرچه ذات شریف حق سبحانه تعالی منزه است از آنکه مشت خاک واصل شود به ذات شریف او، ما للتراب ورب الارباب غایتش. حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت و شفقت و به صفت محبوبی در هر لحظه و هر زمان درباطن محبان تجلی می فرماید از جهت تسکین خواطر[4] ایشان هر نفس و هر زمان شورش و دیوانگی ایشان را زیاد می گرداند و به این شورش ودیوانگی هر زمان ایشان خود را به آنجناب نزدیک و آشنا می سازند. چنانکه گفته‌اند:

هر چه غیر شورش و دیوانگی است — اندرین راه دوری و بیگانگی است

چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

در عشق تو گرفتار ای یار منم[5] — با صد الم افکار تو ای یار منم

گاهی بنما ز دور دیدار مرا — چون طالب دیدار تو ای یار منم

چون وصل (و)مشاهده محبوب حقیقی دردنیاهمچنانکه‌هست‌میسر نمی‌شود (ضرورتاً)[6] عاشقان ز همین مقدار تجلی که ازان جناب واقع می شود،

---

۱. ب و ج: بالا
۲. دراصل: کفی
۳. ج: میسر
۴. ج: خاطر.
۵. دراصل: در عشق گرفتار توای یارمنم
۶. دراصل: ضرورت

راضی می شوند:

مـرا از زلف تـو مـوی بسـند[1] است　　　فـضولی مـی کـنم بـوی بسـند[2] است

عاشقان از غایت گرفتاری و انتظار چاره ای جز گریه و زاری و سوز و گداز هیچ ندارند.

عـاشقی پـیداست از زاری دل　　　نـیست بیمـاری چـو بیمـاری دل

چراکه سرمایه که می‌رساند عاشق رابه وصل محبوب جز گریه و زاری نیست.

گـریه و زاری عـجب سرمـایه ایست　　　دولت کـلّی،قـوی تـر دایـه ایست

دایـه و مـادر بهـانه جـو بـود　　　تـاکـه کـی آن طـفل او گریـان شـود

و از غایت اشتیاق (ی که دارند) عاشقان سوخته و هر لحظه خون می گریند از کمال شوق که دارند هر زمان آه آتشینی از ایشان ظاهر می شود (که هر چه نشان غیر و غیریت است می سوزند که همه خاک و خاکستر می شود)

چـون بسـوزی کـل بـه آه آتشـین　　　جـمع کـن خـاکستر بـروی نشـین

چنانکه در این مقام حضرت خان عالیشان می فرمایند:

خـونی کـه چکـد ز دیـدهٔ نمنـاکـم　　　آهـی کـه بـر آیـد ز دل صـد چـاکـم

زان خـون عـلم خـاک مـرا رنگ کـنید　　　تـا راه دهـد بـه بـاد[3] دوران خـاکـم[4]

عاشقان را از غایت شوق و لّذتی که هر زمان از تجلّیات مالا نهایه محبوب حقیقی می رسد بردل ایشان در دنیا نمی توانند به گل ولاله و ریاحین و به هیچ لذتی از لذات دنیا پردازند. چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

بی عـارض تـو بـه گـل چـه کـارست مـرا　　　از لاله دگـرچـه اعتبـار است مـرا

هـر قـطره خـون کـه ریـزد از خـارمژه　　　اینهـا هـمه گـل هـای بهـارست مـرا

از کمال شوق و اشتیاق که دارند عاشقان به وصل ذات محبوب حقیقی هـر زمان اظهار اشتیاق خود به بیتی و غزلی می‌کنند و از جهت تسکین و اشتیاق چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

۱. دراصل: پسند
۲. دراصل: پسند
۳. دراصل :یار
۴. ب و ج : زان آه دهد به باد دوران خاکم

مشتـــاق جمـــال عـــالم آرای تـــوام　　وابســـتهٔ طـــرهٔ ســـمن ســـای تـــوام
در وادی جســـتجوی تـــو مـــانند صـــبا　　ای گـــل بـــه هـــوای قـــد[1] رعنـــای تـــوام

چون زندگی و حیات عاشقان به وصل محبوبان می باشد. چونکه عـاشقان حقیقـی را وصل محبوب حقیقی در دنیا همچـنانکه هست، میسر نمی شود؛ آن غم واندوهی که از محبت محبوب حقیقی حاصل شده است گویا سبب حیات ایشان دردنیا غم واندوه است و به آن زنده‌اند چنانکه حضرت خان عالیشان می فرمایند:

ایـــن زنـــدگی مـــن بـــه غـــم جانان است　　مـــلک دل مـــن بـــه غـــم او ویـــران است
از دادن جـــان چـــرا کـــسی مـــی تـــرسد　　جـــان دادن اگـــر چـــنین بـــود آســـان است

بعد از رسیدن عاشقان به وصل محبوب حقیقی در دنیا به قدر امکان و مشرف شدن همه درجات و مقامات این طایفه و پشیمان شدن و خجل گشتن[2] ایشان از تضییع اوقات گذشته از سر جهل و نادانی در غیر محبت محبوب حقیقی و (ایذا و تشویش) رساندن بند (ه) های محبوب حقیقی را بدست [3] و سـایر جوارح و اظهار خجالت و شرمندگی کردن ایشان در پیش محبوب حقیقی و عذر خواستن. آنچنانکه حضرت خان عالیشان اشارت می کند در این رباعی به آن مقام:

رفـــتم بـــه ســـرجـهل از نـادانـی خـویش　　گـــفتم بـــه دل خـــود از پشیمـانی خـویش
از دست و زبـــان تـــو نیـــاسود کـــسی　　شـــرم آیـــدم از چـــنین مسلمـانی خـویش

بدان ای طالب صادق که حضرت خان عالیشان می فرمایند:

درتکلم آن دهان چون غنچه خندان می‌شود　　ور تبسم می کـند عـالم گلستـان مـی شـود
پـــرتو مـــهر جمـــالت[4] بـــرگرفتند[5] ذره‌هـا　　هر یکی زان ذره چون‌خورشیدتابان می‌شود

---

۱. ب: قدر
۲. ب: شدن
۳. دراصل: بداست
۴. ج: جمالش
۵. دراصل: گرفتند بر

از فـراق زلف او حـال عـجب دارد دلم (خال)[1] او می بینم و حالم پریشان می‌شود
دل چرا بندد کسی به قصر ایوان جهان کین همه آخر به خاک تیره یکسان می شود
ای عبیدی سرمتاب از خدمت مردان راه هر که ایشان را کند خدمت از یشان می‌شود

متجلی شدن آن ذات باشد به طریقت صفت و اسماء بر قلب سالک چونکه آن ذات (از دهان) و خندیدن منزه است چه نسبت کردن تجلی اسماء و صفات (به غنچه ازان جهت می‌تواند بود که درغنچه هنوز قبض است و بعد از تجلی اسماء و صفات دردل سالکان قبض باشد.اولاً تامدتی آن ذات بـه اسمـاء و صفات بردل سالک تجلی نکند. آن حجابات راکه مانع او شده است از تجلـی ذاتی) بر دل سالک به تمامه رفع نکند قابل آن نمی شود که حق سبحانه تعالی به ذات شریف خود در باطن سالک تجلی فرماید:

ور تبسم می کند عالم گلستان می شود،

بدان ای طالب صادق که مراد از تبسم کردن حق سبحانه تعالی می تواند بود که متجلی شدن حق باشد سبحانه تعالی بر دل سالک و به ذات شـریف خود، چون آن ذات منزه است از دهان و تبسم بعد از مشرف شدن (سالک) به تجلی ذاتی زمان بسط و گشادن دل سالک (است) هم چنانکه به واسطه تجلی ذاتی در بهاران باغها و بوستانها، همه عالم گلستان می شود (چه) نسـبت کـردن تبسم به گل از جهت بسط و گشادن است که می باشد گلها را در بهاران:

پـرتو مـهر جمـالش بـرگرفتند[2] ذره‌هـا هر یکی زان ذره ها خورشید تابان می شود

بدان ای درویش که مراد از افتادن پرتو مهر جمالش بر ذره‌ها متجلی شدن آن ذات است به صفت جمال بر ذره‌ها، بعد از مشـرف شـدن ذره‌هـابه صـفت جمالی حق سبحانه تعالی. هر یکی از کمال نور بخشی همچو خورشید تابان می‌شود که از صفا و روشنی آن (ذات) همه عالم منور و روشن می‌شود. مراد از ایـن ذره کـه انسـان است بـعد از مشـرف شـدن او بـه‌تجلی ذاتـی حـق سبحانه‌تعالی، عالم‌ها از نور او منور و روشن می‌شود:

---

۱. دراصل: مال
۲. دراصل: گرفتند بر

از فـراق[1] زلف او حـال[2] عـجب دارد دلم　　　حال او می بینم و حالم پریشـان مـی‌شود

مراد از اظهار و اشتیاق سالک به دیدن زلف و خال آن ذات اولاً اشتیاق سالک است بر مشرف شدن به تجلی اسماء و صفات (آن ذات) که عبارت از زلف و خال آن ذات است محل پریشانی حال سـالک است از جـهت مفـارقت از مألوفات و محبوبات دنیوی از جهت آنکه بالفعل تـجلی اسمـاء و صفـات حجـاب شده است او را از تجلی ذات، پریشانی حال سالک از این جهت نیز می‌تواند بود:

دل چرا بندد کسـی بـر قـصر ایـوان جهـان　　　کین همه آخر به خاک تیره یکسان می‌شود

بدانکه این گفتن سالک که "دل چرا بندد کسی بر قصر ایوان جهان" عـلامت سرد شدن و پاک شدن دل سالک است به واسطه تجلی اسماء و صفات از هر چه غیر اوست، سبحانه تعالی :

غـیر حـق هـر ذره کـان مـقصود تـوست　　　تـیغ لا بـرکش کـه آن مـعبود تـوست

تـیغ لا در قـتل غـیر حـق بـرانـد　　　درنگـر زان پس که بـعد (از) لاچـه مـاند

مـاند الا اللـه بـاقی جـمله رفت　　　شـاد باش ای عشـق شـرکت سـوز رفت

ای عبیدی سرمتاب از خـدمت مـردان راه　　　هر که ایشان راکند خدمت از ایشان می‌شود

هر چه این گفتن متنبه و محکم ساختن سالک است هر نفس خودش را بعد از دریافتن این همه سعادت ها به واسطه صحبت شریف این طایفه و خـدمت ملازمت ایشان تا بعد از این خدمت و ملازمت سرنتابد و از این سعادت‌ها محروم نشود چون که همه سعادت ها و دولت ها در ملازمت ایشان است به حکم این حدیث که قال النبی صلی‌الله علیه و آله وسلم: من اتصل اتصل بالخدمه ومن لم یتصل لم یتصل بترک الخدمه :

خـدمت تـرا بـه کـنگره کبریـا کشـد　　　این سقف گاه را به از ایـن نردبـان مـخواه

* * *

۱. ج : خیال

۲. ب : حالی

اندیشه
و
اندیشه مندان(۱)

ویژهٔ علامه اقبال

دکتر جاوید اقبال

ترجمه دکتر سید علیرضا نقوی

اشاره:

سومین کنگرهٔ بین‌المللی علامه اقبال لاهوری، به مناسبت یکصد و بیست و یکمین سال ولادت اقبال، توسط دانشگاه پنجاب، در تاریخ ۱۸ تا ۲۰ آبان ماه ۱۳۷۷ ش (برابر با ۹ تا ۱۱ نوامبر ۱۹۹۸م) در شهر لاهور برگزار گردید.

جناب دکتر جاوید اقبال، فرزند علامه اقبال، ریاست نخستین جلسهٔ کنگره را به عهده داشت و مقالهٔ " اقبال و گفتگوی تمدنها" را قرائت نمود.

«دانش» از دبیر محترم کنگره، جناب دکتر ابصار احمد (رئیس بخش فلسفهٔ دانشگاه پنجاب) که تعدادی از مقالات کنگرهٔ مزبور را در اختیار فصلنامه گذاشته است، سپاسگزاری می‌نماید.

اقبال و گفتگوی تمدنها

گروهی از تحلیل گران سیاسی آمریکا نظریاتی را مطرح کرده اند که نتیجه آن اینست که بعد از سقوط اتحاد شوروی ، اسلام ، ایدئولوژی بعدی است که هدف نفرت غرب قرار گرفته و اینکه طی قرن بیست و یکم دنیا ناظر برخوردی بین فرهنگهای اسلامی و غربی خواهد بود . موضوع اصلی مورد مذاکره در غرب اینست که دنیای اسلام به زودی اتحادی را تشکیل داده موجبات تهدید منافع تمدن غربی را فراهم خواهد آورد.

درمیان این گروه، برناردلوئیس عقیده دارد این برخورد بین اسلام و مسیحیت صورت می‌گیرد، چون تمدنهای آنها باهمدیگر مغایرت دارند، آنها

در طول ۱۳۰۰ سال گذشته همواره شاخ در شاخ بوده‌اند و آنچه برای اسلام پذیرفتنی نیست دنیاگرایی و نوگرایی غربی است (ریشه های خشم مسلمانان).

جان اسپوزیتو فکر می‌کند در هنگامی که رهبران غرب در صدد تشکیل نظم نوین جهانی هستند، اسلام، ماورای ملیت (پان اسلامیسم)، به طور کلی دشمن یکپارچهٔ دنیای جدید غرب محسوب می‌گردد (تهدید اسلامی، افسانه یا حقیقت).

هانتینگتن عقیده دارد که تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی (چینی) می‌توانند علیه غرب متحد گردند به علت این که هر دو گروه دارای عقاید و سیستم ارزشهای اصولا مختلف هستند. او مدعی است که اندیشه‌های استقلال و آزادی فردی ، حقوق انسانی ، مساوات ، آزادی (عقیده و فکر)، حاکمیت قانون ، بازارهای آزاد و تجزیهٔ کلیسا از دولت در فرهنگهای اسلامی و کنفوسیوسی وجود ندارد. بنابر این برخوردی بین تمدن غرب که دارای دعوت عمومی و جاذبه جهانی است و فرهنگهای اسلامی و کنفوسیوسی ناگزیر است (برخورد تمدنها و نوسازی نظم جهانی).

اما طبق عقیده فوکویاما ، نقطهٔ مقابل ژاپنی آنها ، تاریخ انسانی در نتیجهٔ تشنج و معارضه اندیشه ها سرچشمه گرفته است. هر اندیشه سعی می کند به عنوان اصل جهانی خود را به کرسی بنشاند و مطابق الگویی که خودش تشکیل داده است، جامعه ونظم سیاسی را به وجود آورد. در این مبارزه تنها اندیشه های والاتر پا بر جا می‌مانند و اندیشه‌های پست تر از بین می‌روند.

غرب با شکست دادن مسلک سوسیالیسم اتحاد شوروی برتری اندیشه‌های خود را به اثبات رسانده است. بنابراین تاریخ از حرکت به پیش بازایستاده و دچار توقف گشته است (پایان تاریخ و آخرین آدم) .

تلفیق بین نظریات لوئیس و هانتینگتن و فوکویاما دشوار است. اگر برخورد تمدنها عبارتست از جنگ مستمر عقاید و ارزشها، آن وقت حتی پس از بهم ریختگی نظم سوسیالیستی هم تاریخ باید به حرکت خود ادامه دهد بجای اینکه دچار رکود و عدم حرکت گردد. بعضی اندیشمندان چینی حاضر

نیستند نظریهٔ فوکویاما را بپذیرند به علت این که از این نظریه بوی تفوق غرب می‌آید. آنها عقیده او را، مبنی بر برتری تمدنی نسبت به تمدن دیگر و این که الگوی تمدن غرب را پس از پایان جنگ سرد باید به عنوان محک جهانی برای تقلید توسط سر تا سر دنیا قبول کرد، نیز رد کرده اند.

عقیده هانتینگتن درباره همکاری تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی به منظور استیصال تمدن غرب ، یاد آور تبلیغاتی در سدهٔ نوزدهم است که در اروپا با ایجاد اصطلاحاتی مانند « پان اسلامیسم »و «خطر زرد» همراه می‌باشد. اصطلاح «خطر زرد» را به خاطر این ساخته بودند تا غرب را متوجه تهدید از طرف ژاپن کرده باشند ، چون ژاپن با عرضه داشتن کالای ارزان قیمت تری در بازار آزاد ، که غرب برای استثمار اقتصادی آسیا و افریقا درست کرده بود ، با غرب مسابقه را سر داده بود. اکنون تهدید کنفوسیوسی جای «خطر زرد» را گرفته است ، شاید به علت این که چینی ها (که به اصطلاح غرب جزو نژاد زرد محسوب می گردند) به احتمال قوی درقرن آینده به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی بر می خیزند.

«پان اسلامیسم » اصطلاحی بود که روزنامه نگاران و سیاستمداران اروپا به خاطر تأکید بر این که اسلام در صدد بهم پیوستن نیروهای خود علیه اروپای مسیحی می‌باشد، به کار می بردند. منظور سیاستمداران غرب در آن زمان احیای انزجار قدیمی مسیحیت علیه اسلام بود که به نظر آنها اساساً یک دین محسوب می‌شد. بنابراین اگر کشورهای ضعیف مسلمان می‌خواستند به طور دستجمعی علیه نفوذ قدرتهای استعمار گر اروپا مقاومت کنند ، این را به عنوان توطئه قدیمی مسلمانها برای منفجر ساختن اروپا تعبیر می‌کردند. چنانچه اصطلاح «پان اسلامیسم » را سیاستمداران غرب به طور بهانه پنهانی به منظور منهدم ساختن بنای در حال اضمحلال دولتهای مسلمان ابداع کرده بودند. به قول ظفر علی خان برای عموم مردم (در اروپا)«پان اسلامیسم» هم معنای اتحاد عظیم مسلمانان جهان بود که آرمان محبوب آنها از بین بردن مسیحیت به عنوان یک قدرت زنده سیاسی به حساب می آمد. تا موقعی که

غرب ، مراکش ، تریپولی ، ایران و مقدونیه را به حیله ای اشغال نکرده بود، لولوی پان اسلامیسم سودمندترین ضمیمه سیاست غرب بود. این دیوفریبکار دائماً قهرمانان مسیحیت را سوق می داد که مدام در ذهن خود با خطر خیالی روبرو شوند و با کمترین امکان آن را بوسیله محروم ساختن مسلمانان از مرز و بوم آنها رفع سازند (ملیت و امپراتوری تألیف بی.سی. پال). بنابراین اکنون که فرضیه گران غرب ادعا می کنند که اسلام دشمن آینده آنهاست ، برای مسلمانان چاره ای نمی‌ماند جز این که نظر به تجربیات گذشتهٔ خود این مقال را هم گامی دیگر سوی هدف استثمار اقتصادی و سیاسی سرزمینهای مسلمان نشین توسط جهان غرب قلمداد کنند.

عکس العمل چینی ها به نظریه هانتینگتن مبنی بر برخورد تمدن کنفوسیوسی باغرب قابل توجه و جالب است. دانشوران چینی عقیده دارند که تاریخ انسانی نشان می دهد که تمدنهای مختلف همواره در حال برخورد و در عین حال تلفیق بایکدیگر بوده اند. چین دین بودائی را جذب کرد و تمدن غرب نتیجه امتزاج افکار شرق و ارزشهای تمدن یونان و روم بوده است. آنها فکر می کنند نظر به پیشرفتهای تازه علمی امکان دارد یک تمدن جهانی تشکیل گردد، بشرط آنکه غرب حاضر باشد از دیگران چیزی یاد بگیرد. بعضی از اندیشمندان با نظریه تلفیق مخالفند و پیرو عقیده تنوع تمدنها هستند. اما آنها هم نظریه هانتینگتن را رد کرده ، اظهار می دارند که تنوع و تعدد تمدنها لازماً موجب تصادم آنها نیست ، بلکه همزیستی فرهنگهای متنوع چنان که در سابق امکان داشته، در آینده هم امکان دارد. بعضی از آنها احساس می کنند که نظریهٔ برخورد بین تمدنها را به خاطر انصراف توجه از اصل موضوع ،که تصادم منافع اقتصادی است، عرضه داشته اند.

هنگامی که قدرتهای استعماری غرب به جهان اسلام نفوذ پیدا کردند، عکس العمل مسلمانها نسبت به اندیشه‌های تازه سه گونه بود:

۱ - بعضی مسلمانها اندیشه‌های تازهٔ غرب را به کلی رد می کردند؛

۲ -گروهی آنها را پذیرفته حاضر بودند آن را اختیار کنند؛

۳ - گروه دیگر می خواستند این اندیشه ها را با اصول اسلام تطبیق دهند.

گروه اول مسلمانها که اکثریت آنها را افراد متعصب مذهبی تشکیل می‌دادند، گروه مرتجعین خوانده می‌شوند. گروه دوم «فرنگی مآب» و گروه سوم نیز که به عنوان آزاد و اصلاح طلب معروف بودند، درمیان مرتجعین، «فرنگی مآب » خوانده می شدند. از زمان ورود اسلام به عصر تاریخ جدید گروه دوم معمولاً با گروه سوم همگام و همکار بوده اند تا با گروه مرتجعین. بنابراین همواره برخوردی بین سنتگرایان و اصلاح طلبان بوده است. اما این تفریق درونی جامعه مسلمانها را نمی شود برخوردی بین تمدنهای مختلف محسوب داشت ، بلکه برخوردیست در داخل یک فرهنگ واحد.

مقاومتی که افراد مرتجع علیه تمدن غرب به عمل آوردند نتوانست راه پیشرفت قدرتهای استعماری اروپا را در داخل جهان اسلام مسدود سازد ، به علت این که آنها از پیشرفتی که غرب در زمینه علوم انسانی و علوم طبیعی و تکنولوژی به دست آورده بود، به کلی بی خبر بودند. آنها با تفنگهای فرسوده و شمشیرها [ی از کار افتاده] علیه توپهای دور رس می‌جنگیدند . بعداً چون اصلاح طلبان تجربه گرا مانند سید جمال الدین افغانی (اسدآبادی) تلقین کردند که مسلمانها به خاطر درک سرّ قدرت غرب باید علوم جدید را فراگیرند، پیروان گروه اول به مخالفت با این تفکر برخاستند و آنها را «فرنگی مآب » خواندند. مسلمانان هند و ترکیه با مسئله ارتجاع دو نوع رفتار داشتند. در ترکیه کمال آتاترک دخالت علما را در زندگی مذهبی مردم به کلی از بین برد، اما در هند اسلامی اصلاح طلبان مانند سید احمد خان و اقبال در طول زندگی خود سعی کردند علما را تربیت کنند و تعلیم دهند تا گروهی از علمای جدید را به وجود آورند و به جامعه جدید اسلامی، که هر دو در صدد ایجاد آن بودند، تحرکی روشنفکرانه عرضه کنند.

گروه سابق سنت گرا و مرتجع مسلمانها که امروز در غرب به نام «بنیادگرا» و « منازعه طلب افراطی» و « سیاسی (افراطی)» معروفند، افکار جدید غرب را قبول ندارند. آنها هر نوع تغییر را بدعت قلمداد می کنند و

روی این اصل آنها تجدد طلبی را هم رد می‌کنند و چون نظریه های فردگرایی، آزادی (عقیده و فکر) ، آیین گرایی ، حقوق انسانی ، حاکمیت قانون ، دولت ملی ، وغیره از عقیده دنیا گرایی سرچشمه می گیرد که به نظر آنها عبارتست از انکار وجود خداوند، بنابر این به همه این نظریه ها پشت پا می زنند. دنیا گرایی را به خاطر این محکوم می کنند که آن را ناپاک و دنیوی و مخالف دین حساب می کنند ، و به عقیده آنها این نظریه ایست که مقصد آن منهدم ساختن پایه های دین است. همچنین تصور غربی دولت ملی نزد آنها قابل قبول نیست به علت این که آن انسانیت را به گروهها تقسیم می کند ، مرزهایی بین انسانها ایجاد می کند ، و بنابر این در تصادم با نظریهٔ اسلامی امه (یا وحدت امت مسلمه) می‌باشد . به عقیدهٔ آنها قانون اساسی مسلمانها، قرآن و تصور آنها برای حاکمیت قانون ، حاکمیت شریعت است و اما فردگرایی و آزادی (عقیده و فکر) هیچ مترادفی در اسلام ندارند، چون هر فرد مسلمان باید طبق احکام اسلامی عمل کند. اسلام سیستم جداگانه «حقوق الله » و « حقوق العباد» و «حقوق مشترک الله» و«بندگان» را دارد. این سیستم والاتر از سیستم حقوق انسانی است که ساخته انسان می باشد. اسلام اساسش بر اصول مساوات و آزادی مسلمانها است و متحمل تجزیه کلیسا و دولت نیست چون در اسلام «کلیسا» و طبقه جداگانه روحانیون وجود ندارد. بازارهای آزاد تا موقعی که پیرو احکام شریعت باشند مجازند انجام وظیفه کنند . در آخر نظم جهان نو را باید رد کرد ، چون هر فرد مسلمان مأمور به تشکیل نظام اسلامی در سرتاسر جهان است. این خلاصهٔ طریق برخورد مسلمانان بنیاد گرا با اندیشه های غربی است. اما این رفتار تصادم آمیز افرادی چند در جوامع مختلف اسلامی نمایانگر عقاید و آزادی قاطبه افراد امت مسلمه نیست که به همزیستی مسالمت آمیزی باسایر امت ها ایمان کامل دارند.

در این مرحله سه سؤال را می‌توان مطرح کرد. اول این که چرا غرب مسلمانها را دشمن تازه خود حساب می کند ؟ دوم این که چرا مسلمانهای بنیادگرا مخالف غرب هستند؟ و سوم این که چگونه اندیشمندان مسلمان

.اصلاح طلب بویژه در آسیا، اندیشه های غربی را با اسلام سازش داده‌اند و در نتیجه داعی همزیستی مسالمت آمیزی با غرب و سایر تمدنها هستند؟

خصومت غرب علیه اسلام از زمان جنگهای صلیبی آغاز گردید. خاطرات فرمانروائی مسلمانها بر اسپانیا (اندلس) ، سقوط قسطنطنیه ، محاصره وین ، شکست گالیپولی و وقایعی از این دست غربیها را دچار تهدید خطر اسلام می‌کنند، بویژه موقعی که دعوتهای تهدید آمیزی از جانب گروههای افراطی صورت می‌گیرد . به طور کلی سه اتفاقی که در گذشتهٔ نه چندان دور روی داده، احساس خطر طغیان مجدد در اهل غرب ایجاد کرده است. این سه رویداد عبارتند از: انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره)، بقتل رسیدن سادات (در مصر) و پیروزی مجاهدین در افغانستان در مقابل یکی از ابرقدرتها. نقش یک اسلام انقلابی و مهاجم که اعتقاد به ائتلاف نیروهای روحانی و دنیوی دارد و هیچ مرزهای جغرافی را نمی شناسد و ماورای قاره ها وملت ها و نژادها می باشد، و غیر از مسیحیت تنها دین سرتاسر جهان است، می‌تواند موجب نگرانی دیگران باشد. از حیث یک دین تبلیغی، اسلام به پیروزی نهایی و گسترش در سر تا سر دنیا ایمان محکم دارد.

بنابراین از حیث یک نظریه هم چشم، اسلام رقیب سرسختی است در مقابل تکبر غرب در مورد اولویت تمدن خود که بر اساس اومانیسم دنیاگرایانه ادعا می‌کند و به این علت یقینی که نسبت به پیروزی نهایی خود دارد. با این احوال، به قول شیرین هانتر ،اسلام دارنده مناسب ترین شرایطی است برای احراز مقام خصم جدیدی که می‌تواند جایی را که کمونیسم خالی گذاشته است پر کند (آینده اسلام و غرب).

و اما مخالفت مسلمانها با غرب به علت خاطرات سلطهٔ غربست که کاملاً تازگی دارد. به طور کلی ریشه های خشم آنها را می‌توان در تذلیل سه قرن اخیر یافت که آنها در این مدت دچار گسترش استعمار غرب از افریقا تا آسیای جنوب شرقی بوده‌اند. پیدایش اسرائیل و اهانت به مسلمانان عرب به

علت کمک نظامی غرب به آن کشور به جدیت این مسئله افزوده است. بعلاوه پشتیبانی غرب به فرمانروایان ضد ملت مانند شاه مخلوع ایران و تحت فشار گذاشتن سادات برای امضای قرار داد کمپ دیوید با اسرائیل، جنگ خلیج [فارس]، محاصرهٔ پیوستهٔ عراق و محروم ساختن اسلام گرایان الجزایر از ثمرات دمکراسی از جمله علل خشم آورند. همچنین غرب از کشتار دسته جمعی مسلمانان در بوسنی و کشمیر و چچن و کوزوو و بیرون رانده شدن تعداد زیادی از خانوادها از سرزمین های خود، به کلی چشم پوشیده است. آنها یقین دارند که آمریکا و متفقین او در غرب هرگاه با مسئله مسلمانها مواجه شوند هیچ موازین اخلاقی را رعایت نمی‌کنند. در چنین موارد آنها معیارهای خود را نسبت به حقوق انسانی و حاکمیت قانون پائین می‌آورند، مثلاً از تصویب نامه های سازمان ملل علیه اسرائیل همواره صرفنظر می کنند اما تصویب نامه های علیه عراق را بدون فاصله بموقع اجرا می گذارند که منتج به جنگ خلیج [فارس] و به قتل رسیدن مسلمانها می‌گردد. خلاصه وعدهٔ دروغین و سیاست دو پهلوی غرب بویژه آمریکا مسؤول ایجاد افراط مهاجمانه در بعضی اقشار مسلمانان می‌باشد.

چنان که قبلاً اشاره شد، تعداد زیادی از اعضای ملت اسلامی در جهان که داعی همزیستی مسالمت آمیزی با غرب و سایر تمدنها هستند، اندیشه‌های تازه غرب را پذیرفته‌اند یا آنها را با مفاهیم اسلامی تطبیق داده‌اند. این اندیشمندان آزاد اصلاح طلب بین تجدد و فرنگی مآبی هستند. به عقیده آنها تجدد عبارتست از اعتراف به تغییر به عنوان یک روش عادی در زندگی جامعه، اما فرنگی مآبی عبارتست از پذیرفتن فرهنگ بیگانه، بنابر این ممکنست ما با سنن فرهنگی خود کاملاً وابستگی داشته باشیم و در عین حال از تغییر و تجدد استقبال کنیم.

اندیشمندان و دانشوران آزاد مسلمان در آسیا مانند سید جمال الدین و سید احمد خان و شبلی و اقبال موفق شدند اندیشه های وارده از غرب را با اسلام تطبیق دهند. سید جمال به مسلمانان تأکید کرد علوم جدید و

تکنولوژی را یاد بگیرند تا بتوانند سرّ قدرت غرب را دریابند . سید احمد خان آموزش جدید را بین مسلمانان گسترش داد و آنها را متوجه کرد که در شبه قارهٔ هند دو ملت وجود دارند (مسلمانها و هندوان) و بدین طریق تصور ملیت جغرافیائی غرب را با اسلام تطبیق داده، راه را برای تکامل ملیت دینی یا فرهنگی درمیان مسلمانها آماده کرد. این شعور با فلسفه «خودی و بیخودی» اقبال قوی تر گردید و برای قائد اعظم محمد علی جناح موقعیت برای تشکیل دولت پاکستان فراهم کرد تا وطنی باشد برای ملت مسلمان آسیا. بنابراین منشأ پاکستان تلفیق اندیشه های غربی با اسلام می باشد.

اقبال عقیده دارد اسلام از حیث دین نه ملی است و نه نژادی یا شخصی ، بلکه دینی است به طور خالص انسانی ، و از حیث فرهنگ نه هیچ کشوری مخصوص دارد و نه زبانی ، نه رسم الخط مخصوص و نه طرز لباس مخصوصی. تصور اسلام او انسان گرا و مبنی بر مساوات بشر است. او پلی بین اسلام و غرب بوجود می آورد چون دلیل او اینست که در قلمرو علم، تمدن غرب اصلاً امتداد تمدن اسلامی است.

اقبال فکر می کند تشکیل مجالس قانون سازی که در بعضی کشورهای اسلامی به طریق جمهوری انتخاب شوند، رجعتی است به اسلام اصیل. به عقیده او دولت اسلامی اساسش بر مساوات و بهم پیوستگی و آزادی بشر است . در اندیشهٔ او دنیا گرایی را ضد دین حساب کردن ، تصور مسیحیت است ونه تصور اسلامی . وی عقید ه دارد که علم جدید این حقیقت را روشن ساخته است که تنها ماده گرایی یا دنیاگرایی هیچ اصلی ندارد تا موقعی که ما آن را در ریشه روحانیت کشف نکنیم. بنابر این دنیایی ضد دین وجود ندارد . او اندیشه غربی تجزیه کلیسا و دولت را رد می کند، چون این تفکر بنیادش بر عقیده ماورای طبیعی ثنویت روح و ماده است. به فکر او تفکیک وظایف دینی و دنیوی دولت اسلامی صرفاً بخاطر تقسیم کارش هست و بس. او با این نظر که اداره و نظارت امور دینی باید توسط دولت انجام گردد، موافق است.

همچنین او عقیده دارد اجتهاد در عصر امروز باید به طور عمل قانون

گذاری توسط مجالس مقننه اسلامی انجام گیرد . وی از فکر گروه مسلمانان آزاد برای تعبیر وتفسیر مجدد اصول اساسی شریعه از نظر تجارب خودشان و شرائط تغییر یافته زندگی امروز حمایت می کند ویقین دارد جهان اسلام با نیروهای تازه مواجه و متاثر گشته است که به علت پیشرفت فوق العاده علم بشر در کلیه ابعاد آن بوجود آمده است. بنابراین، او پیشنهاد می کند هر نسلی از مسلمانها باید اجازه داشته باشند با اخذ هدایت ولی بدون انسداد ، از آثار پیشینیان خود مسائل خود را حل کنند .

خلاصه ، اقبال تأکید می کند که هدف اصلی اسلام تشکیل دموکراسی روحانی است. او نخستین مسلمانی بود در شبه قاره هند که دولت اسلامی را به عنوان دموکراسی روحانی تعریف کرد. به تعبیر دیگر ، به نظر او تنها دولتی واقعاً اسلامی است که در آن کلیه عقاید و فرق و معتقدات برخوردار از آزادی مساوی و سعۀ نظر و احترام و پذیرش واقعی می‌باشند(تجدید بنای فکر مذهبی در اسلام) . بنابراین به نظر او دولتی بر اساس فکر اسلامی والاتر از انواع مختلف دولت هاست که توسط تمدن غرب بر اساس انسان گرایی دنیوی ارائه گردیده است.

و اما نظریه های برخورد اساسش بر واهمه است و نه حقیقت. حاملین آن حتی به خود زحمت نداده اند که تاریخ معاصر یا گذشتۀ نزدیک جهان اسلام را مطالعه کنند. جهان اسلام از دولتهای ملی مختلف با سیستم ها ومنافع مختلف سیاسی تشکیل یافته است. و لواین که از حیث منابع طبیعی خیلی غنی است اما فاقد اتحاد است و لذا نمی‌تواند خطری برای غرب ایجاد کند. دو کشور مسلمان ، ایران و عراق اخیراً باهم جنگیده اند و در زمان جنگ بین عراق و کویت، بعضی دولتهای عرب اسلامی باقدرتهای غرب به ریاست آمریکا قرار دادهای دفاع علیه عراق امضا نموده اند، اما نگرانی اصلی غرب برای حفاظت از اسرائیل است بهرقیمتی که باشد. بنابراین هر موقعی که یکی از کشورهای ضعیف اسلامی از لحاظ نظامی تقویت می‌یابد، غرب بلا فاصله احساس خطر می‌کند.

بمب اتمی را که پاکستان اخیراً منفجر کرد، غربیها « بمب اسلامی » نامیده‌اند صرفاً به علت این که غرب می ترسد اگر پاکستان یکی از این بمبها را به کشور اسلامی دیگری مانند ایران، عراق یا لیبی منتقل کند، آن کشور می‌تواند آن را علیه اسرائیل استفاده نماید. آنها قبول دارند که اسرائیل متجاوز از صد بمب اتمی دارد که هرگاه نیازی داشته باشد می‌تواند آنها را به کلیه شهرهای بزرگ دنیای اسلام بیندازد، اما چون خودش خیلی کوچک است شاید چهار پنج بمب اتمی برای به کلی از بین بردن آن کفایت کند.

ظاهراً هیچ امکانی برای برخورد کلی بین اسلام وغرب وجود ندارد اما اگر فعالیتهای تروریستی بعضی کشورهای افراطی مسلمان علیه آمریکای متکبر و غرقه در غره، نیرومندی او را وادار به انتقام توسط پرتاب موشک هایی روی دولتهای مستقل مسلمان بکند، به جای این که برای دستگیری مجرمین راههای دیگر را اتخاذ کند ، آن وقت دولتهای آزادمنش در جهان اسلام ممکنست از امتداد اثر آن متاثر گردند و برچیدن آنها در اثر فشار مردم موجب گردد که عناصر افراطی جانشین آنها شوند.

بقای دولتهای آزاد منش مسلمان در صحنه سیاست بسیار ضروری است به علت این که آنها طرفدار تعدد فرهنگها وهمزیستی مسالمت آمیزی هستند. آنها با دولتهای غربی مناسبات دوستانه و صمیمانه را برقرار نموده و همواره مشغول مذاکراتی جهت حل مسائل متنازع اقتصادی و سیاسی می‌باشند. اما این مناسب ترین موقعی است که دولتهای مسلمانی که در حال مذاکره با آمریکا و متفقین او هستند به آنها توصیه کنند که هر چه زود تر علت اصلی خشم مسلمانها را رفع سازند . از روی منطق امکان دارد اگر مسائلی که به نظر مسلمانها تولید کردهٔ غرب هستند مانند اسرائیل، کوزوو، چچن، بوسنی و کشمیر طبق موازین عدالت حل گردند، چیزی نمی‌ماند که موجب خشم انگیزی مسلمانها گردد. چنین پیشرفت غیر متنظره‌ای می‌تواند موجب تشکیل جهانی باشد که در آن تعدد سیستم ها وجود داشته باشد که بتواند عدالت را از طریق مذاکرات مسالمت آمیزی تأمین کند.

*****

حکایت

شخصی خانه‌ای به کرایه گرفته بود. چوب‌های سقف آن بسیار صدا می‌کرد. صاحبخانه را خبر دادند تا مگر مرمّتش کند. او پاسخ گفت: چوب‌های سقف ذکر خداوند می‌کنند. گفت: نیک است امّا می‌ترسم که این ذکر به سجود بینجامد.

عبید - رسالهٔ دلگشا

ای بـرادر تـو هـمه انـدیشه ای
ما بقی خود اسـتخوان و ریشـه ای
«مولانای روم»

دکتر رضا مصطفوی سبزواری [1]

اندیشه های مبارزاتی و زور ستیزی در اشعار فارسی دکتر محمد اقبال لاهوری [2]

مبارزهٔ باستم و بیان اندیشه های مبارزاتی از دیر باز درمیان شـاعران ادب پارسی سابقه داشته و شاعران متعهدی که تعهد و رسالت اصلاح جامعهٔ خویش را نیز به عهده داشته اند، بدین امر مهم پرداخته اند و دردهای محیط زندگی خود را به قصد اصلاح مفاسد اجتماعی و شیوه های نادرست و زیان بخش حاکمان و زورمداران دورهٔ حیات خود در قالب اشعاری پرسوز و گداز و مؤثر بازگفته اند و در راه این اصلاح طلبیها گاه شکنجه و زندان را نیز تحمل کرده اند و حتی در زندان هم با سرودن حبسیه هایی جانسوز، ندای درونی و مکنونات قلبی خود را به گوش جهانیان و ستمکاران روزگار رسانیده اند و زورمداران زمان را ارشاد و راهنمایی کرده اند- قصاید مسعود سعد سلمان وناصر خسرو و خاقانی درگذشته و ملک الشعراء بهار و فرخی یزدی در این اواخر اندکی از آن بسیارهاست.

نداهای دل انگیز وگاه نعره های زندگی بخش و آسمانی و ستم ستیز شاعر معاصر پاکستانی دکتر محمد اقبال لاهوری (تولد : آبان ماه ۱۲۵۶ش - فوت : اردیبهشت ۱۳۱۷) نیز که به حق یادآور سخنان حکیم نامور ایرانـی فردوسی طوسی است و بی شک همان سهمی را که فردوسی بزرگ با اشعار

---

۱. استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد
۲. به مناسبت صدو بیست و دومین سال تولد اقبال در تاریخ سه شنبه هجدهم آبان ماه ۱۳۷۸ شمسی مطابق با نهم نوامبر ۱۹۹۹ به ملت عزیز پاکستان تقدیم گردید.

همیشه جاوید خود در ساختن کاخ رفیع ملیت قوم ایرانی دارد، اقبال نیز در زنده گردانیدن و جاودان ساختن ملت مسلمان پاکستان داراراست،[1] یکی از نمونه های بارز ظلم ستیزی و عدالت خواهی در ادب فارسی معاصر محسوب می گردد.

مصلح شهیر پاکستان بر این باور است که هدف شعر و هنر آفرینش زندگانی بهتر انسانهاست. زیرا سینهٔ شاعر جایگاه آفریدن و « تجلّی زار» خوبیهاست و با اندیشه های نوی که او در دل دارد، دریچه هایی از جهان تازه را بر روی انسانها می گشاید. کاروان بشری رهروان اندیشه های بلند اویند و در پی نداها و پیامهای او رفته و می روند و غایت زندگی «مضمون تسخیر» و حصول آرزوها « افسون تسخیر» است.

گرم خون انسان ز داغ آرزو — آتش این خاک از چراغ آرزو
زندگی مضمون تسخیر است و بس — آرزو افسون تسخیر است و بس
هرچه باشد خوب و زیبا و جمیل — در بیابان طلب ما را دلیل
نقش اومحکم نشیند در دلت — آرزوها آفریند در دلت
سینهٔ شاعر تجلی زار حسن — خیزد از سینای او انوار حسن
از نگاهش خوب گردد خوب تر — فطرت از افسون او محبوب تر
سوز او اندر دل پروانه ها — عشق را رنگین از و افسانه ها
بحر و بر پوشیده در آب و گلش — صد جهان تازه مضمر در دلش
کاروانها از درایش گام زن — در پی آوازنایش گام زن [2]

علامه اقبال شاعر بلندآوازه ومتفکر پارسی گوی پاکستانی در اشعار و مثنوی های انتقادی اش همواره با ظلم و تجاوزهای ملل غاصب و زورگوی در ستیز بوده و باورهای اجتماعی و دینی خود را ناصر خسرو وار در قالب آثار ارزشمند خود بیان داشته و آنان را محکوم دانسته است:

۱. ر.ک.به : رضا مصطفوی سبزواری ،« مدینه فاضله و انسان آرمانی اقبال»، مجله اقبالیات ، ج ۴ شماره یک اقبال آکادمی ، لاهور : ۱۹۸۹، ص ۶۵.

۲.محمد اقبال لاهوری ؛ اسرار خودی و رموز بی خودی ، با مقدمهٔ دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۳۶ - ۳۵.

آدمیت زار نالید از فرنگ | زندگی هنگامه برچید از فرنگ
یورپ [1] از شمشیر خود بسمل فتاد | زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ئی | هر زمان اندر کمین بره ئی
مشکلات حضرت انسان ازوست | آدمیت را غم پنهان ازوست [2]
شرع یورپ بی نزاع و قیل و قال | بره را کردست برگرگان حلال [3]

دانشمند منتقد پاکستانی بر این باوراست که خلوص وصداقت ، از فرنگ رخت بربسته است . او آئین و روش بی دینی غرب را محکوم کرده و پیشه او را نه ساحری بل کافری دانسته است.

آه از افرنگ و از آئین او | آه از اندیشه لادین او
علم حق را ساحری آموختند | ساحری نی، کافری آموختند [4]

اقبال بر این باور است که دانش فرنگیان همیشه سودمند نیست ، تیغ بر دوش دارد و در هلاک نوع انسان سخت کوش است.

دانش افرنگیان تیغی بدوش | در هلاک نوع انسان سخت کوش [5]

اقبال می گوید غرب همیشه شرق را گول زده و با تردستیهایش مواد اولیه را از شرق خریده سپس آن را ساخته و به نام خود ثبت کرده است و وای بر دریایی که گوهر را در اعماق خود نبیند و بر اثر کاهلی ، گوهر خود را از غواصان بخرد.

ای زکار عصر حاضر بی خبر | چرب دستیهای یورپ [6] را نگر
قالی از ابریشم تو ساختند | باز او را پیش تو انداختند
چشم تو از ظاهرش افسون خورد | رنگ و آب او ترا از جا برد

۱. یورپ: اروپا، این کلمه از انگلیسی گرفته شده و در شبه قاره متداول است.
۲. محمد اقبال لاهوری ؛ دیوان ، مقدمه و حواشی از م.درویش ، انتشارات جاویدان، چ دوم، تهران: ۱۳۶۱، ص ۴۷۷.
۳.همان ، ص ۴۷۸.
۴. همان ، ص ۴۷۷.
۵. همان جا.
۶.همان، ص ۴۸۰.

وای آن دریـــا کــه مـــوجش‌کم تـــپید گـــوهر خـــود را ز غـواصــان خـرید [1]

اقبال به دانشمندان فرنگ پیام و هشدار می دهد که فریب دانش خود را نخورند چون عقل هر چه بیشتر بال بگشاید ، بدبختی وبیچارگی او بیشتر است. آنان اگرچه به ظاهر دانشی اندوخته اند اما عاطفه و عشق و محبت و صفات عالی انسانی را فراموش کرده اند.

از من ای باد صبا گـوی بـه دانـای فـرنگ عـقل تـابال گشـود است گرفتـارتر است
برق را این بـه جگـر مـی زنـد آن رام کـند عشق از عقل فسون پیشه جگر دارتر است
عجب آن نیست کـه اعجـاز مسیحـا داری عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته ای دل ز کـف انـداخـته ای آه زان نـقد گـران مـایه کـه در بـاخته ای [2]

متفکر پاکستان برای غربیان زمزمۀ محبت سر می دهد که حکمت و فلسفه پایانی ندارد. آنچه مهم است کسب انسانیت و محبت به یکدیگر است. او بر این باور است که :« ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل »!

حکمت و فلسفه کاری‌است‌که‌پایانش نیست سیلی عشق ومـحبت بـه دبستـانش نیست
بـــیشتر راه دل مـــردم بـــیدار زنـــد فته ای نیست که در چشم سخندانش نیست
چاره این است که از عشق گشـادی طـلبیم پیش او سجده گذاریـم و مـرادی طـلبیم [3]

شاعر آزادۀ پاکستان به فرنگ پیام می دهد که اگرچـه صنعت کـیمیا سازی تو ریگ را تبدیل به طلا می کند اماکم بود محبت و عواطف انسانی تو اجازه نمی دهد بر دل سوخته ای مرهم گذاری . او معتقد است عقل غربی حکم راهزنی را دارد که ما نباید فسون او را بخوریم او شرر می کارد و شعله می‌درود.

عقل چون پای درین راه خـم انـدرخـم زد شـــعله در آب دوانـــید و جهـــان بـرهم زد
کیمیـــا ســـازی او ریگ روان را زر کــرد بـــر دل ســـوخته اکســیر مـحبت کـم زد
وای بر ســادگی مـا کـه فسـونش خـوردیم رهـــزنی بـــود کـــمین کـرد و ره آدم زد

۱.اقبال ؛ دیوان ، ص ۲۹۷.
۲. همان جا.
۳.دیوان، ص ۸ - ۲۹۷.

هنرش خاک بر آورد ز تهذیب فرنگ — باز آن خاک به چشم پسر مریم زد
شرری کاشتن و شعله درودن تاکی — عقده بر دل زدن وبازگشودن تاکی [1]

شاعر شهیر پاکستان دوری گزیدن از ستم پیشگان افرنگ را همواره یادآوری می کند. پایگاه صدق و خلوص و صفا را در شرق می داند و می‌خواهد کهن اقوام شرق دامن همت به کمر زنند و پرچم صدق و صفا را در جهان افراشته نگهدارند. اقبال توصیه می کند که زندگی اهل حق و هر ملتی با اتحاد وقوت گرفتن از یکدیگر فراهم می گردد.

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو — مؤمن خود، کافر افرنگ شو
رشته ی سود و زیان در دست تست — آبروی خاوران در دست تست
این کهن اقوام را شیرازه بند — رایت صدق و صفا را کن بلند
اهل حق را زندگی از قوت است — قوت هر ملت از جمعیت است
رای بی قوت همه مکر و فسون — قوت بی رای جهل است و جنون [2]

شاعر ملی پاکستان از ستم زور مداران فراسوی مرزها می نالد که:

زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو — ما و جوی خون و امید رفو

افرنگ همچون پادشاه قاهری است که تخت و تاجش حکم دکانی را دارد تا بدان وسیله خراج بگیرد و هرگاه جهانبانی بخواهد سوداگر هم باشد، اگرچه امکان دارد خیری هم بر زبان راند اما همیشه در دل شری به همراه دارد.

دانی از افرنگ و از کار فرنگ — تا کجا در قید زنار فرنگ
زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو — ما و جوی خون و امید رفو
خود بدانی، پادشاهی قاهری است — قاهری درعصر ما سوداگری است
تختهٔ دکان شریک تخت و تاج — از تجارت نفع و از شاهی خراج
آن جهانبانی که هم سوداگر است — برزبانش خیر و اندر دل شر است [3]

---

۱. همان، ص ۴۷۸.
۲. همان، ص ۴۷۹.
۳. کلیات اقبال، به تصحیح احمد سروش، ص ۲۶۷.

علامه شرق اسارت و قیام مردم را علیه " قیصرها" ،"سلطان ها " و "خواجه ها" و به اصطلاح زمامداران غربی روزگار خود با تعبیرات زیبائی باز می نماید و مردم را به قیام بدین گونه ترغیب می کند که عاقبت روزی فرا می‌رسد که همین غلامان وزیر دستان گرسنه ، پیرهن زورمداران را با رنگ و روی زیبای آن خواهند درید و انتقام ستمهای آنان را خواهند گرفت و شراره آتش توده های مردم مستضعف جهان وبه تعبیر شاعر کهنه « سامانان » در قبای زورمداران غاصب خواهد گرفت وآنها را به سزای سمتهایشان خواهد رساند.

بسی گذشت که آدم درین سرای کهن — مثال دانه ته سنگ آسیا بودست
فریب زاری و افسون قیصری خوردست — اسیر حلقه‌ی دام کلیسیا بودست
غلام گرسنه دیدی که بر درید آخر — قمیص خواجه که رنگین ز خون ما بودست
شرار آتش جمهور کهنه سامان سوخت — ردای پیر کلیسا قبای سلطان سوخت

آزادهٔ شرق ، آزادگان جهان را به استقلال و آزادی دعوت می کند که تاکی می خواهید گرد چراغ محفل دیگران بگردید و از آنان نور بخواهید. بانور خود مستقل باشید و راه خلوت را بر اغیار حباب وار ببندید. پیام مصطفی (ص) را بشنوید و از کافران خدانشناس دوری گزینید.

تا کجا طوف چراغ محفلی — ز آتش خود سوز اگر داری دلی
در جهان مثل حباب ای هوشمند — راه خلوت خانه بر اغیار بند
از پیام مصطفی(ص) آگاه شو — فارغ از ارباب دون الله شو [1]

اقبال با تعبیری زیبا عدم استقلال بعضی ملتها و « بر مراد دیگران » بودن آنها را باز می نماید که کسی که از خود استقلال ندارد و بر مراد دیگران زندگی می کند ، مرده متحرکی را ماند که نفس دارد ولی جان ندارد.

به گوشم آمد از خاک مزاری — که در زیر زمین هم می توان زیست
نفس دارد ولیکن جان ندارد — کسی کو بر مراد دیگران زیست [2]

۱.همان ، ص ۱۰۸.
۲.همان، ص ۲۱۲.

و فریادِ می زند که :

برکش آن نغمه که سرمایه ی آب و گل تست　　ای ز خود رفته تهی شو ز نوای دگران [1]

شاعر ملی پاکستان ندای تکبیر در می دهد که ، تکبیر خود را از سینه بیرون ریز و استقلال خود را از دست مده و تقدیر و سرنوشت خود را شخصاً به دست گیر و به اجانب وامگذار.

برون از سینه کش تکبیر خود را　　به خاک خویش زن اکسیر خود را

خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی　　مده در دست کس تقدیر خود را [2]

استقلال و آزادی چنان پایگاهی نزد خدایِ دارد که اوبه ملتی سروری می دهد که سرنوشت اوبه دست خودش باشد و با ملتی که آب به آسیای دشمن می ریزد کاری ندارد.

خدا آن ملتی را سروری داد　　که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سروکاری ندارد　　که دهقانش برای دیگران کشت [3]

اقبال مسلمانان را از دسیسه ها و توطئه های ملل زورگو و غاصب بر حذر می دارد و تنها راه نجات خود را در انقلاب علیه آنان می داند.

ای مسلمانان فغان از فتنه های علم وفن　　اهر من اندرجهان ارزان ویزدان دیریاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

شوخی باطل نگر اندر کمین حق نشست　　شپّر از کوری شبیخونی زند بر آفتاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

من درون شیشه های عصر حاضر دیده ام　　آنچنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب

انقلاب - انقلاب - ای انقلاب

با ضعیفان گاه نیروی پلنگان می دهند　　شعله یی شاید برون آید زفانوس حباب [4]

ستمدیدگان باید بیدار باشند و علیه تاراج ستمکاران بپا خیزند. از بانک اذان و از اثر سوزگرمی هنگامهٔ آتش نفسان از خواب بیدار شوند و بپا

۱.همان، ص ۲۴۴.
۲.همان، ص ۴۵۴.
۳.همان، ص ۴۵۵.
۴.همان ، ص ۱۴۵.

خیزند وبستیزند.

ای غنچه ی خوابیده چو نرگس نگران خیز　　کاشانه ی ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز　　از گرمی هنگامه ی آتش نفسان خیزم

ازخواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز
از خواب گران خیز [1]

ظلم و غصب از سوی ستمکاران غربی سبب گردیده تا شرق آسیب بیش از حدی بیند و حکم غبار سر راه و آه بی اثر و خاموشی را داشته باشد.

خاور همه مانند غبار سر راهی است　　یک ناله ی خاموش و اثر باخته آهیست
هر ذرهٔ این خاک، گره خورده نگاهی است　　از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

ازخواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز
از خواب گران خیز [2]

شاعر ملی پاکستان از فرنگ وظاهر فریبنده اش و رفتار ستمکارانه و ویرانگرانه و چنگیز گونه اش می نالد و مردم را به انقلاب علیه این رفتارهای ناهنجار فرا می خواند.

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ　　فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ　　معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

ازخواب گران ، خواب گران ، خواب گران خیز
از خواب گران خیز [3]

اقبال بر این باور است که علم اگر کج فطرت و بدگوهر باشد نه تنها مشکلی را از جامعه حل نمی‌کند و سبب کمال بشر نمی گردد بلکه حقیقت رابر ما می پوشاند و بر ایمان حجاب اکبر می گردد.

ما ز اصل خویشتن در پرده ایم　　طائریم و آشیان گم کرده ایم
علم اگر کج فطرت وبدگوهر است　　پیش چشم ما حجاب اکبر است [4]

۱.همان ، ص ۱۴۰.
۲.همان جا.
۳.همان ، ص ۱۴۰.
۴.همان، ص ۳۷۶، این بیت یاد آور بیت زیر سنایی است:

رخت حریر ثروت اندوزان کار ناکردهٔ غرب ، نتیجهٔ وجود انسانهای کرباس پوش و محنت کش است و لعل گران قیمت انگشتری که والیان به انگشت می کنند از خون فشانی مستضعفان در بند جهان فراهم گردیده و گوهر برستام نشاندهٔ امیران ، محصول اشک کودکان ستمدیدگان بینواست .

ز مرد بندهٔکرباس پوش ومحنت کش / نصیب خواجه ی ناکرده کار، رخت حریر
ز خون فشانی من ، لعل خاتم والی / ز اشک کودک من ، گوهر ستام امیر [1]

بی شک اتحاد ملت و پیوند توده ها به یکدیگر برای مقاومت در برابر دشمنان از ضروریات است. اقبال با اعتقاد بر این اصل مسلم به دشمنان غربی پیام می دهد که از جمهور و توده های مردم بترسید که تیغ بی نیامی را می‌مانند که عاقبت روزی به سوی شما خواهند آمد و جان شما و جان جهانی را خواهند برد.

ز من ده اهل مغرب را پیامی / که جمهور است تیغ بی نیامی
چه شمشیری که جانها می ستاند / تمیز مسلم وکافر نداند
نماند در غلاف خود زمانی / برد جان خود و جان جهانی [2]

تنها اتحاد ملتها است که همواره آنان را در برابر دشمنان پیروز می کند. کمال فرد در « با جماعت » بودن است حرمت فرد از ملت است و ملت از فردها نظام می گیرد. این قطره های به هم پیوسته است که بحر قلزم را پدید می‌آورد.

فرد می گیرد ز ملت احترام / ملت از افراد می یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود / قطرهٔ وسعت طلب قلزم شود [3]

جهاد در راه اسلام و جنگ با مؤمن یکی از راههای پیروزی بر دشمن است، حیات جاودانی پس از ستیز با دشمن وصال خواهد داد. جنگ مؤمن ، سنت پیغمبری است و هم هجرت سوی دوست و اختیار کوی اوست.

آرمیدن در ساحل ،شیوهٔ مؤمنان نیست. سپس در خطاب مؤمن

علم کز تو ترا بنستاند / جهل از آن علم به بود صد بار

۱.همان ، ص ۲۶۹.
۲.همان ، ص ۱۷۳.
۳.همان ، ص ۵۸.

می‌گوید : بپا خیز و به دریا غلط وباموجش در آویز.

میــا را بــزم بــر ســاحل کــه آنـجا — نــوای زندگــانی نــرم خــیز است
بــه دریــا غـلط و بـا مـوجش در آویـز — حیــات جــاودان انــدر ســتیز است[1]

اقبال در راه ستیز با دشمن به مسلمانان نوید می دهد که از یزدان پاک مرگی را بخواهند که در راه شوق معبود باشد و آخرین تکبیر را در جنگاه شوق بر زبان رانند.

بگــذر از مــرگی کــه ســازد بــالحد — زانکــه ایــن مــرگ است مرگ دام و دد
مــرد مــؤمن خــواهــد از یــزدان پـاک — آن دگــر مــرگی کــه بــرگیرد ز خــاک
آن دگــر مــرگ انتهــای راه شــوق — آخــرین تکــبیر در جنگــاه شــوق
جـنگ شـاهان جهـان غـارتگری است — جـنگ مـؤمن سـنت پـیغمبری است [2]
جنگ مؤمن چیست؟ هجرت سوی دوست — تــرک عــالم ، اختیــار کــوی دوست

اگر جهاد نباشد پیکر روزه ونماز هم جانی نخواهد داشت و وقتی جان از آنها برود فرد ناهموار و ملت بی نظام و سینه ها از قرآن تهی می‌گردد و در این صورت دیگر امید بهبودی نیست.

تــا جهــاد و حــج نمـاند از واجبــات — رفت جــان از پـیکر صـوم و صــلوات
روح چــون رفت از صـلوات واز صیـام — فــرد نــاهموار و مــلت بــی نظــام
ســینه هــا از گــرمی قــرآن تــهی — از چــنین مــردان چــه امــید بــهی [3]

شرقیان باید در برابر غرب بایستند ، از او تنقید کنند و نباید هرگز به دنبال تقلید کردن او باشند این تقلید ، آنان را از خود دور می کند و خودی خود را از آنان می گیرد.

شــرق را از خــود بــرد تـقلید غـرب — بــاید ایــن اقــوام را تــنقید غــرب [4]
غربیــان را شــیوه هــای ســاحری است — تکیه جز بر خویش کـردن کـافری است [5]

شرق نباید گول ظاهر فریبنده غرب را بخورد. این غرب است که بدون حرب

۱.همان ، ص ۲۰۰.
۲.همان، ص ۳۷۴.
۳.همان، ص ۳۸۲.
۴.همان ، ص ۳۶۹.
۵.همان ، ص ۳۷۰.

و ضربی شرق را لگدمال می کنند.

ما همه افسونی تهذیب غرب　　کشته ی افرنگیان ، بی حرب وضرب [1]

در راه اتحاد ملتهای مسلمان و در جهت ستیز با دشمن غرب نباید رومی یا عرب بودن یا نسب و حسب برای ملتها مطرح باشد. آنچه در این راستا اهمیت دارد « مسلمان بودن » است. پیوند مسلمانان فقط از طریق آن محبوب حجازی [2] باید باشد و سرمایه جمعیت فقط عشق اوست و در این راستا ایرانی یا عرب بودن دیگر مطرح نیست.

نیست از روم و عرب پیوند ما　　نیست پابند نسب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته ایم　　زین جهت با یکدیگر پیوسته ایم
مستی اوتا به خون ما دوید　　کهنه را آتش زد و نو آفرید
عشق او سرمایهٔ جمعیت است　　همچو خون اندر عروق ملت است
عشق ورزی ، از نسب باید گذشت　　هم ز ایران و عرب باید گذشت [3]
آن که نام تو مسلمان کرده است　　از دویی سوی یکی آورده است [4]

اقبال بدین گونه درس خود شناسی به مسلمانان می دهد که آنان باید در برابر دشمنان دین ، خود را باز یابند و اسرار خویش را بشناسند و خود را درک کنند.

ای ز خود پوشیده خود را بازیاب　　در مسلمانی حرام است این حجاب
رمز دین مصطفی(ص) دانی که چیست ؟　　فاش دیدن خویش را شاهنشهی است
چیست دین ؟دریافتن اسرار خویش　　زندگی مرگ است بی دیدار خویش
آن مسلمانی که بیند خویش را　　از جهانی برگزیند خوش را
از ضمیر کائنات آگاه اوست　　تیغ لا موجود الله اوست
تا دلش سری ز اسرار خداست　　حیف اگر از خویشتن ناآشناست [5]

*****

۱.همان ، ص ۴۱۴.
۲.مقصود پیامبر اکرم (ص)است.
۳.همان، ص ۱۱۰.
۴.همان، ص ۱۰۵.
۵. همان ، ص ۴۱۸.

اقبال

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم

موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت
هستم اگر میروم گر نروم نیستم

اندیشه

و

اندیشمندان(۲)

دکتر آفتاب اصغر[۱]

مورخان ایرانی در دورهٔ تیموریان

در شبه قارهٔ هند و پاکستان

پیش از این که به اصل مطلب بپردازیم شایستهٔ تذکر می‌دانیم که تاریخ نویسی فارسی هم زمان با تأسیس سلطنت مستقل اسلامی در لاهور، در سال ۶۰۲ هجری آغاز گردید و مؤسس آن، سلطان قطب الدین ایبک (غلام شهاب الدین محمد غوری) در همان سال صدرالدین محمد بن حسن نظامی نیشاپوری مؤلف تاج المآثر (نخستین تاریخ فارسی شبه قاره) را به نوشتن وقایع و حوادث دورهٔ سلطنت خود دستور داد. گویا نخستین مورخ فارسی و مؤسس سلسلهٔ با شکوه تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره یک نفر ایرانی بود.

غوریان پس از دست یافتن بر غزنین، بساط اقتدار "غزنویان پاکستان"[۲] را نیز برچیدند. سلطان شهاب (معز)الدین محمد غوری[۳]، آخرین سلطان غزنوی لاهور، خسرو ملک را در سال ۵۸۲ هجری از تخت لاهور برکنار ساخت و به تسخیر سراسر هند شمالی پرداخت. بلا فاصله پس از شهادت او در سال ۶۰۲ هجری، سلطان قطب‌الدین ایبک[۴]، یکی از برجسته‌ترین

---

۱ - رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب - لاهور

۲ - اخلاف سلطان محمود غزنوی هستند که تا روی کار آمدن محمد غوری در لاهور فرمانروایی کردند.

۳ - سلطان شهاب الدین محمد غوری کسی بود که در سال ۵۸۸ هجری پریتوی راج موهان، راجهٔ هندوی اجمیر و دهلی را شکست داد و زمینهٔ سلطنت‌اسلامی در سراسر شبه‌قاره را هموار ساخت.

۴ - مؤسس سلسلهٔ سلاطین لاهور که در ۶۰۷ هجری در لاهور فوت کرد و در همانجا مدفون گردید و مدفش تاکنون در لاهور موجود است.

غلامانش، سلطنت مستقل لاهور را پایه گذاری نمود. در زمان "سلطنت لاهور" بود که، در قرنهای بعدی، سراسر شبه قاره از برمه تا بدخشان و از خلیج بنگال تا دریای عرب توسعه یافت. مؤلف تاج المآثر در مورد پایتخت قرارگرفتن لاهور می‌نویسد:

«خطهٔ لاهور که مستقر سریر سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و منشای اصحاب فضل و تقوی و مأمن زهاد و عباد و مسکن اقطاب و اوتاد گشته است دارالملک دولت شد».[۱]

ناگفته نماند که این دورهٔ "سلاطینِ لاهور" که به غلط به عنوان سلاطین دهلی اشتهار دارد، از سلطان قطب الدین ایبک (۶۰۲ هـ) تا تأسیس سلطنت تیموریان به دست ظهیرالدین محمد بابر(۹۳۲ هـ) ۳۳۰ سال امتداد داشته است.

مشعل فرهنگ و ادبیات فارسی که توسط سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱ هـ) و اخلافش در لاهور روشن گردید، توسط غوریان به دست سلاطین لاهور رسید و سراسر شبه قاره با نور آن منور گردید.

اساس کاخ شکوهمند تاریخ نویسی فارسی هم در همین دورهٔ سلطنت لاهور (۶۰۲ - ۳۳۲ هـ) گذاشته شد و علاوه بر تاج المآثر تألیف محمد بن حسن نظامی نیشاپوری، تواریخ مهم و برجستهٔ فارسی مانند تاریخ قاسمی تألیف محمد بن علی کوفی، طبقات ناصری تألیف منهاج الدین عثمان جوز جانی، خزائن الفتوح (تاریخ علائی) تألیف امیر خسرو، تاریخ فیروز شاهی تألیف ضیاء الدین برنی، تاریخ مبارکشاهی تألیف یحیی بن احمد سرهندی و امثال آنها تدوین شدند که نمونه و سرمشق تواریخ فارسی دورهٔ تیموریان هند و پاکستان قرار گرفتند.

بدون تردید فرهنگ و تمدن و شعر و ادب ایرانی که از زمان سامانیان رو به ترقی نهاده و به مرور ایام نضج گرفته بود، در دورهٔ تیموریان (۷۷۱-۹۱۱ هـ) به اوج اعتلای خود رسید.

---

۱ - صباح الدین عبدالرحمن؛ بزم مملوکیه، ص ۵.

. چندی بعد از انقراض خانوادهٔ تیموریان ایران به دست شاه اسماعیل صفوی، در سال ۹۱۱ هجری، ظهیرالدین محمد بابر، یکی از شاهزادگان آن خانواده، در سال ۹۳۲ هجری سلطنتی مقتدر و پهناور در شبه قاره به وجود آورد که تا زمان به قدرت رسیدن انگلیسها (۱۲۷۴ ه) پابرجا ماند. این سلطنت که از لحاظ فرهنگی ضمیمهٔ سلطنت تیموریان ایران بود و پاکستان متمم آن است بوسیلهٔ جانشینانش مثل همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و عالمگیربه تدریج به اوج وسعت و قدرت خود رسید. بنا به گفتهٔ یکی از مورخان عصر حاضر:

«در طول سلطنت امپراتور عالمگیر (۱۰۶۷-۱۱۱۸ه) امپراتوری وسیع و پهناور تیموریان هند (و پاکستان) از لحاظ وسعت به درجه‌ای رسید که در قرنهای متمادی، از بدو تاریخ تا اعتلای انگلیسها، سرزمین هند (و پاکستان) نظیر آن را ندیده بود».[1]

تیموریان (گورکانیان یا بابریان) مانند نیاکان ایرانی خود نسبت به سایر شاخه‌های علم و دانش علاقهٔ مفرطی به تاریخ داشتند. چنانکه تاریخ نویسی فارسی در دورهٔ پیش از تیموریان (۶۰۲-۹۳۲ ه) بلا فاصله پس از تأسیس سلطنت مستقل اسلامی در لاهور توسط سلطان قطب الدین ایبک شروع شد و در دورهٔ بعد از تیموریان نیز در همان آغاز، با روی کار آمدن بابر، مؤسس سلسلهٔ تیموریان در شبه قاره، ادامه یافت و مورخان فارسی زبان این دوره از قبیل شیخ زین‌الدین خوافی، خواند میر و میرزا حیدر کاشغری، که همهٔ آنها تربیت یافتگان مکتب تاریخ نویسی ایران بودند، تحت سرپرستی پادشاهان و شاهزادگان تاریخ دوست چون بابر، همایون، اکبر، شاهجهان و عالمگیر دست به کار شدند و شروع به تألیفات تاریخی مهم و گرایشهائی زدند. اگرچه در این دوره نیز بسیاری از مورخان بومی فارسی چون ابوالفضل علامی مؤلف اکبرنامه، عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ، عبدالحمید لاهوری مؤلف شاهجهان نامه و امثال آنها نیز پدید آمدند. شایان ذکر است که در این مقاله فقط مورخان ایرانی مورد نظر قرار گرفته‌اند که بنا به وضعیت

1. Sir Gadu Nath Sarkar, *History of Aurangzeb*, Vol 1, P-17.

سیاسی ایران در آن زمان و تشویق و ترغیب پادشاهان تاریخ ساز و تاریخ دوست و تاریخ نویس خانوادهٔ تیموریان شبه قاره، که در واقع دنبالهٔ تیموریان آسیای مرکزی و ایران و افغانستان فعلی بوده‌اند، روی به دربار آنها آوردند و کاخ باشکوه تاریخ نویسی فارسی را در آنجا پایه‌گذاری نمودند.

ظهیرالدین محمد بابر که معاصر با شاه‌اسمعیل صفوی، مؤسس سلسلهٔ با شکوه صفویان ایران بود، نه فقط مؤسس سلسلهٔ تیموریان شبه قاره بود بلکه بنیان‌گذار تاریخ نویسی این سلسله هم به شمار می‌رود. او شرح حال خود را به زبان ترکی چغتائی نوشت که بعدها در دورهٔ نوه‌اش، اکبر شاه، توسط عبدالرحیم خانخانان، به زبان فارسی ترجمه گردید. واقعات بابری اثر ارزندهٔ بابر که شرح حال یک شخصیت تاریخ ساز می‌باشد، بنا به گفته الهنستون «نمونهٔ منحصر بفرد تاریخ حقیقی در آسیا»[1]، و بقول دکتر بنرجی «انجیل مقدس تاریخ تیموریان هند و پاکستان»[2] است.

پس از این مقدمهٔ کوتاه می‌پردازیم به مورخان ایرانی دورهٔ تیموریان هند و پاکستان (۹۳۲ هـ - ۱۲۷۴ هـ). البته در این مقاله فقط به ذکر مورخان دورهٔ بابری (۹۳۲ هـ - ۹۳۷ هـ) و دورهٔ همایون (۹۳۷ - ۹۵۷ هـ ۹۶۲ - ۹۶۳ هـ) اکتفا می‌شود و شرح احوال مورخان ایرانی ادوار بعدی را به فرصتی دیگر موکول می‌سازیم:

زین الدین خوافی:

اگرچه ظهیرالدین محمد بابر، مؤسس سلسلهٔ تیموریان هند و پاکستان، خودش نیز به معنای واقعی کلمه مورخ بود ولی برای این که اثر جاودان تاریخی‌اش واقعات بابری به زبان ترکی چغتائی بسلک نگارش در آمده بود افتخار نخستین مورخ بودن این سلسله نصیب زین الدین خوافی گردید که نخست وزیر (صدر اعظم) او بود.

1 .Elhhinston, *History of India*, P-429.

2. Dr.S.K.Banerjer, *Humayun Badshah*, p-263.

وی که به نام زین‌الدین صدر نیز معروف بود، یکی از برجسته‌ترین سخنوران و نویسندگان دورهٔ کوتاه مدت بابری (۹۳۲ـ۹۳۷ هـ) بود.

مورخ معروف، بدایونی درباره‌اش چنین نوشته است:

«ازجمله فضلای عهد شیخ زین‌الدین خوافی است... در هندوستان صدر مستقل پادشاه.. صاحب کمالات صوری و معنوی و در معما و تاریخ و در بدیهه یافتن و شعر و سایر جزئیات نظم ونثر و انشاء بی قرینهٔ زمان خود بود».[1]

او مورخ رسمی دربار بابر شاه بود و بقول بدایونی "تاریخی نوشته مشتمل بر احوال فتح هندوستان و شرح غرائب آن و داد سخنوری در آن داده"[2] بود. از آن گذشته او یک رسالهٔ کوچک تاریخی (مونوگراف) به عنوان فتح نامهٔ بابری در شرح وقایع و حوادث جنگ کنواهه نیز نوشته بود که بابر بعضی از قسمتهای آن را در واقعات بابری خود نقل کرده است.

طبقات بابری زین الدین خوافی که در واقع ترجمهٔ فارسی واقعات بابری اثر ترکی بابر است، قدیمترین و در عین حال مهمترین تراجم فارسی آن می‌باشد که در دوران حیات خود مؤلف در سال ۹۳۶ هجری ترجمه شده است. بنا به گفته الیوت، این اثر مهم تاریخی در نگارستان گیتی نما بنام فتوحات هند یاد شده است.[3] این تألیف خوافی که از چندین جهات باید نخستین تاریخ فارسی دورهٔ تیموریان هند و پاکستان محسوب گردد، از لحاظ ارزش تاریخی فوق العاده مهم است؛ زیرا مؤلف آن اغلب وقایع را به چشم خود دیده و آنها را به واقعات بابری اضافه گردانیده بود. وفات زین الدین خوافی سه سال بعد از بابر در سال ۹۴۰ هجری اتفاق افتاد.

غیاث الدین خواند میر :

نصیرالدین محمد همایون (۹۳۷-۹۴۷، ۹۶۲-۹۶۳ هـ ق) که به عنوان

---

۱ - عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، جلد ۱، ص ۳۴.

۲ - همان، ص ۴۷۱ .

3. Elliot and Dowson, *The History of India* (Bahar and Humayun),p-79, Ed ,Calcutta.

پناهندهٔ سیاسی مدتی در دربار شاه طهماسب صفوی بسر برده بود، مثل پدرش سخنور و سخن پرور بود. به قول بدایونی "پادشاهی بود بجمیع کمالات صوری و معنوی آراسته"[۱] و بنا به گفتهٔ مؤلف طبقات اکبری «در علم نجوم و ریاضی بی بدل»[۲] بود. توجه و علاقهٔ مفرط او به ادب و دانش و سرپرستی و حمایت او از مردم صاحب قریحه باعث شد که بسیاری از سخنوران و دانشمندان ایران دور او جمع شوند. با یزید بیات، یکی از خادمان مخصوص او در مورد سرپرستی او از دانشمندان ایران نوشته است:

«جمعی از بی بدلان و هنرمندان دوران که در عراق و خراسان بخدمت رسیده بودند بالطاف بیکران سرافرازی یافته در شهر شوّال ۹۵۹ هجری به ملازمت آمدند و به انواع نوازشات سرافراز شدند».[۳]

اگرچه همایون به هئیت و نجوم و شعر و ادب تمایل بیشتری نشان داد ولی باوجود آن مثل پدر و نیاکان تاریخ دوستش به تاریخ نیز علاقهٔ وافری داشت، چنانکه از ملاقات او با یحیی بن عبداللطیف مؤلف لب التواریخ که در زمان تبعید خود در ایران به عمل آورد، این تمایل آشکار می‌گردد. بنا به گفتهٔ صمصام الدوله شاهنواز برخی از سئوالات تاریخی از و پرسید و از وسعت اطلاعات تاریخی وی چنان خوشحال شد که گفت : «یکی از فوائد مسافرت من به عراق ملاقات با یحیی می‌باشد»[۴].

در اینجا شایستهٔ تذکر است که همایون پس از به دست آوردن سلطنت از دست رفته اش با کمک نظامی شاه طهماسب صفوی در سال ۶۶۲ هجری، میر عبداللطیف بن یحیی راکه مانند پدر و پسرش، نقیب خان (یکی از مؤلفان تاریخ الفی)، در زمینهٔ تاریخ کم نظیر بود، به دربار خود احضار نمود، شاید می‌خواست او را مورخ رسمی دربار خویش بسازد. متأسفانه وی نتوانست در حین حیاتش به حضور برسد، چنانکه از مآثرالامراء بر می‌آید:

---

۱ - عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۴۶۷.
۲ - نظام الدین هروی، طبقات اکبری، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .
۳ - بایزید بیات، تذکرهٔ همایون و اکبر، ص ۶۸.
۴ - صمصام الدوله شاهنواز، مآثر الامرا، ج ۳، ص ۸۱۳.

«میر عبداللطیف...حسب الطلب جنت آشیانی (همایون) روانهٔ هند (و پاکستان) گشت اما پیش از ورود او واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه مغفور روی داد».[1]

غیاث‌الدین خواند میر، مؤلف تاریخ حبیب السیر و مورخ بزرگ آن عصر، پس از انقراض سلسلهٔ تیموریان در هرات در سال ۹۱۱ هجری، مانند اغلب ارباب فضل و دانش به دربار بابر، بنیاد گذار سلسلهٔ تیموریان، روی آورد. مؤلف تاریخ فرشته در مورد ورود خواند میر و دانشمندان مکتب هرات به شبه قارهٔ هند و پاکستان این طور نوشته است:

«خواند میر مورخ کتاب حبیب السیر، مولانا شهاب معمائی و میرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتا نداشتند در آن روز ملاقات کردند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گشتند».[2]

غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواند میر، که درسال ۸۸۰ هجری، در هرات متولد شده بود «در ۹۳۵ هجری به موجب دعوت بابر شاه به آگره رفت».[3] به ظن قوی منظور بابر از فرا خواندن خواند میر از هرات جز این نبود که خدمت ثبت نمودن تاریخ وقایع و حوادث زندگی پر افتخارش را به او بسپارد، ولی پیش از این که تکلیف نوشتن تاریخ دوران سلطنت خویش را به عهدهٔ وی بگذارد، در سال ۹۳۲ هجری در گذشت.

پس از مرگ بابر پسرش همایون نیز مقدم او را گرامی داشت و به خاطر خدمات شایانی که این مورخ بزرگ در آن زمان انجام داد، او به خطاب "امیر الاخبار" مخاطب ساخت، چنانکه خودش نوشته است:

«شیخ وحیدالدین ابوالواجد را به امیرالشعراء ملقب گردانید.. و مسود این اوراق بخطاب امیر الاخبار ملقب گشت».[4]

خواند میر آخرین سالهای زندگانیش را زیر سایهٔ پادشاهی دانشمند و دانش دوست چون همایون بسر برد که مؤلف طبقات اکبری در مورد دانش دوستی‌اش نوشته است:

۱ - صمصام الدوله شاهنواز؛ مآثر الامرا، ج ۳، ص ۸۱۳.
۲ - محمد قاسم هندو شاه؛ تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۱۹.
۳ - هرمان اته؛ تاریخ ادبیات فارسی، ترجمهٔ دکتر رضا زاده شفق، ص ۲۸۲.
۴ - خواند میر، هدایت حسین؛ قانون همایونی، ص ۶۰.

«در صحبت آن مقتدای جهان (همایون) همه وقت فضلا و علمای اکابر بودند و همه از اول شب تا به صبح به صحبت می‌گذشت. همه وقت بحث علمی مذکور مجلس بهشت آئین می‌گشت و ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام پدید آمد».[1]

همایون، خواندمیر رابه قدری دوست داشت که هیچوقت نمی‌گذاشت از او دور بماند تا آنجائی که در زمان قشون کشی به گجرات نیز با او همرکاب بود.

وفاتش در اُواخر سال ۴۴۲ هجری در گجرات اتفاق افتاد و طبق وصیت خودش در محوطهٔ آرامگاه حضرت نظام الدین اولیاء، کنار امیر خسرو، مدفون گردید.

بدون تردید او بزرگترین و در عین حال معروفترین مورخان معاصرش بود. آثار متعدد تاریخی و نیمه تاریخی به جای گذاشت که برجسته ترین آنها حبیب السیر فی اخبار افراد البشر نام دارد. بقیه آثار مهم تاریخی‌اش عبارتند از: تکمله روضة الصفا، خلاصة الاخبار، مآثر الملوک، دستور الوزراء، منتخب تاریخ وصاف.

چنانکه می‌دانیم همایون خواند میر را به خطاب امیر الاخبار مخاطب ساخته بود. ممکن است او را برای نوشتن تاریخ دورهٔ همایونی گماشته باشد ولی برای اثبات این ادعا مدرکی در دست نداریم. البته همایون‌نامه‌ای که معمولاً با نام قانون همایونی اشتهار دارد، به جای گذاشته است. این اثر نیمه تاریخی‌اش که به معنای واقعی کلمه نمی‌توان نام تاریخ برآن اطلاق کرد و در سال ۹۴۰ هجری در دورهٔ اول همایون (۹۳۷-۹۴۷ ه) به رشته تحریر در آورده، به ظاهر آخرین تألیف تاریخی‌اش می‌باشد و حاوی مقررات و تصمیماتی است که همایون اتخاذ نمود؛ همچنین شرح حال ساختمانهائی را در بر دارد که به دستور او تأسیس شده بود؛ از آن گذشته اطلاعات ذیقیمتی راجع به روش و سیاست کشورداری وی به دست می‌دهد و شرح اختراعات و ابداعات این پادشاه هنرمند و مخترع را نیز شامل است. احتمال دارد که ابوالفضل علامی در نگارش آئین اکبری از قانون همایونی وی الهام گرفته و آن را برای خود نمونه و سر مشق قرار داده است.

---

۱ - نظام الدین هروی؛ طبقات اکبری، ج ۲، ص ۸۴.

میرزا محمد حیدر کاشغری:

پسر خالهٔ بابر، میرزا محمد حیدر کاشغری، مؤلف تاریخ رشیدی، در سال ۹۰۵ هجری در تاشکند به دنیا آمد و پس از کشته شدن پدرش به دست مهاجمان از بک، بنا به دعوت بابر در ۹۱۵ هجری به کابل آمد و مورد احترام وی قرار گرفت.

پس از وفات بابر درسال ۹۳۷ هجری، به خدمت پسرش، میرزاکامران، و بعدها در سال ۹۴۶ هجری در ردیف ندیمان جانشینش، همایون، منسلک گردید. در همان سال در جنگ چوسد (۹۴۶ ه) و سال بعد در جنگ قنوج (۹۴۷ ه) که منجر به خلع سلطنت و تبعید همایون به ایران گشت، شرکت نمود.

میرزا حیدر در سال ۹۴۸ هجری به دستور همایون، که می‌خواست برای جنگ نهائی با شیر شاه سوری کشمیر را مرکز سلطنت خود بسازد، کشمیر را تسخیر نمود و به عنوان نائب السلطنه وی در حدود ده سال در آنجا فرمانروائی کرد و در سال ۹۵۸ هجری بر اثر شبیخون دشمنانش به قتل رسید.

میرزا حیدر که تاریخ رشیدی او یکی از مهمترین دورهٔ بابری و همایونی به شمار می رود، نه تنها در رشادت با بابر شباهت فوق العاده‌ای داشت بلکه از لحاظ عشق و علاقه به فرهنگ و ادبیات و تاریخ دوستی نیز بابر ثانی بود. خود بابر فرهنگ دوستی و نبوغ شعری‌اش را این طور مورد ستایش قرار داده است:

«حیدر میرزا، پسر خوب نگار، در اغلب هنرهای زیبا بخصوص نویسندگی و نقاشی ید به سزائی دارد، بعلاوه شاعر مادر زاد می‌باشد».[1]

یکی از دانشمندان معروف انگلیسی دربارهٔ ارزش و اهمیت تاریخ رشیدی او چنین نوشته است:

«کتابی دیگر که، درست برعکس تاریخ وصاف، به معنای تمام کلمه شاهکار است همان تاریخ رشیدی تألیف میرزا حیدر است».[2]

قسمت اول تاریخ رشیدی در مورد وقایع و حوادثی که در قرن دهم هجری در آسیای مرکزی رخ داده، سند درجهٔ یک و یکی از موثق ترین مدارک

---

۱. Mrs.Beveridge;*The Memoers of Babar*,P-22.

۲ - هرمان اته؛ تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، ص ۲۸۶ .

و منابع تاریخی محسوب می‌شود و مورخان بعدی هر چه راجع به تاریخ آن دوره نوشته‌اند، بر اساس اطلاعاتی است که از آن اخذ و اقتباس نموده‌اند. مورخ معروف انگلیسی، ارسکین، در مورد اهمیت آن راجع به آسیای مرکزی و خراسان، تاریخ گرانبهای میرزا حیدر را چنین توصیف نموده است:

«تاریخ مورد بحث اثر مردی دانشمند و با استعداد و در قسمتهای اخیر کسی است که با مردم و حوادثی را که شرح داده معاصر بوده و آشنائی کامل داشته است. اطلاعات دقیقی که او از دوران غلبهٔ از بکان بر ماوراءالنهر خراسان دربارهٔ زحمتها و ناراحتی‌ها، موفقیتها و ناکامیها و فرارها و ماجرا جوئیهای خویش و خویشاوندان نزدیک‌اش، در اختیار ما گذاشته است بوسیلهٔ آن می‌توانیم برای آشنائی به چگونگی اوضاع آن دیار و درک روحیه ساکنان آنجا بهتر از همهٔ آثار تاریخی موجود استفاده نماییم».[1]

دفتر دوم تاریخ رشیدی که متضمن حوادث تاریخی (۹۰۵ - ۹۴۸ هـ) مربوط به زندگی مؤلف می‌باشد، از نظر تاریخ شبه قارهٔ هند و پاکستان اهمیت فوق العاده أی دارد، اگرچه مؤلفش تاریخ دورهٔ بابری را بیشتر، از واقعات بابری اخذ کرده ولی در عین حال در اغلب موارد افتاد گیهای آن را جبران نموده است. وی راجع به شرح حال مؤسس سلسلهٔ تیموریان هند و پاکستان و جلوس او در فرغانه و سمرقند و کابل اطلاعات بسیار مهم و ذیقیمتی در اختیار خوانندگانش می‌گذارد.

علاوه بر آن، این تاریخ منحصر بفرد دورهٔ همایونی در مورد وقایع و حوادثی که منجر به انقراض موقتی تیموریان در شبه قاره و تبعید همایون به ایران گردید، دارای ارزش و اهمیت زیادی است زیرا مؤلفش شخصاً در جریان حوادث آن زمان پر آشوب قرار داشته و در آن به نوشتن شرح وقایعی پرداخته است که مبنی بر دیده‌ها و شنیده‌های شخصی‌اش بوده است.

بهرحال این کتاب تاریخ مهم و پر ارزش دورهٔ همایون که در حقیقت یکی از مهم‌ترین مراجع در خصوص آغاز دوره صفویان ایران و تیموریان هند و پاکستان است، متأسفانه باوجودی که به زبانهای انگلیسی و ترکی ترجمه شده است هنوز به زبان فارسی بچاپ نرسیده و جا دارد که به یاری یکی از تاریخ شناسان ایران و پاکستان تصحیح، تحشیه، چاپ و منتشر شود. ان شاء ا...

*****

1.W.Erskine; *History of India under Baber and Humayun*,Vol-1,P-192.

دکتر وسانت شینده،
دکتر سونیل گوپتا،
و خانم لاجوانتی شاهانی
ترجمه: دکتر محمدمهدی توسلی

لزوم همکاری متقابل
برای درک میراث مشترک فرهنگی

این سمینار فرصت بسیار بزرگی است تا نه تنها ایده ها و نظریه‌های خود را دربارهٔ اندیشه های «گروه همکاری باستان شناسی اقیانوس هند» ابراز نماییم، بلکه امکانات و راههای همکاری با دانشمندان ایرانی و پاکستانی را مورد بررسی قرار دهیم.

ایران، پاکستان و هند تاریخ مستمر ۵۰۰۰ سالهٔ فرهنگ و سنتهای مشترک دارند. این امر واقعاً موجب افتخار است که تاریخ دانان و باستان شناسان این کشورها در خصوص مطالعهٔ زمان گذشتهٔ ما، پیشرفت شگفت انگیز و مبهوت کننده‌یی انجام داده‌اند. تعدادی ازهیئت ها، کاوش و اکتشاف سیستماتیک در مکانهای باستانی را شروع کرده‌اند و با بحث و گفتگوی منظم، برای بازسازی سبک و درک سطوح مختلف باستانی‌مان تلاش نموده‌اند. بهرحال، بخاطر فقدان تبادل افکار، منابع اصلی اندک و عدم همکاری متقابل، برای تداومی مطمئن و معیّن، در تجسم نمودن تصویری کلی از فرهنگهای گذشتهٔمان کوتاهی کرده‌ایم. فرهنگهای کهنی که در شبه قارهٔ

۱.متن مقالهٔ سخنرانی Dr.V.Shinde برای همایش بین المللی پنجاهمین سالروز تأسیس جمهوری اسلامی پاکستان می باشد که بدلیل عدم برگزاری همایش ، در اختیار دفتر دانش قرار گرفت.

هند شکوفا شدند، نمی‌توانند به تنهایی در محدودهٔ مرزهای سیاسی کنونی مطالعه شوند. هر دو کشور هند و پاکستان در حال گذراندن جشن‌های پنجاهمین سالگرد استقلال خود هستند، ولی در این سالها هیچگونه تلاش و همکاری برای هدف مشترک، یعنی پی بردن به میراث مشترک فرهنگی، نکرده‌اند. بی‌شک همهٔ پژوهشگران و دانشمندانی که دراین دو کشور روی این موضوع کلی - اما مجزا- کار می‌کنند، انتظار دارند که وضعیت در آیندهٔ نزدیک بطور جدی تغییر یابد. تاریخنگاران و باستان شناسان در این کشورها مجبورند در رابطه با ایجاد جو هم‌مشرب و متجانس، سرسختانه تلاش کنند. سرتاسر شمال هند، پاکستان و ایران نه تنها دارای میراث مشترک فرهنگی هستند، بلکه به زبان مشترکی (تقریباً) صحبت می‌کنند که از دستهٔ گروه هم خانوادهٔ هندو آریایی است. وجود زبان و میراث مشترک فرهنگی، اساساً بخاطر ارتباط بین مردم شبه قاره و ساکنان اطراف خلیج فارس از سپیده دم تاریخ تا دوران اخیر بوده است. تنها در دورهٔ استعمار بود که سرعت تماس این مردمان به طور چشمگیری کاهش یافت. دانشمندان این کشورها، بهر دلیلی که باشد، در برقرارکردن ارتباطات برای بحث و تبادل افکار، با مشکل روبرو هستند. به نظر می‌رسد که برای "علم و دانش" سدی ایجاد شده است. بدبختانه، ما مجبوریم روی نظریات دانشمندان غربی و آمریکایی، که در این کشورها بخاطر تهیهٔ منابع کاملاً تازه کار می‌کنند، متکی باشیم. ما می‌خواهیم این موضوع را تبیین کنیم که می‌توانیم میراث فرهنگی خویش را بهتر از دیگران تعبیر و تفسیر نماییم، زیرا ما، حتی امروز هم، بخشی از همین میراث هستیم.

شکل گیری گروه اصلی پژوهشی

ایدهٔ شکل‌گیری گروه توسط نویسندگان این مقاله، در سه سال پیش طراحی شد. هدف از تشکیل این گروه پژوهشی ناشی از درک ضرورت کامل برای تبیین موضوع مورد نظر بود. آنان (اعضای اصلی گروه) بنا بر فقدان برنامه‌های منظم و از پیش بررسی شده دربارهٔ باستان شناسی اقیانوس هند،

این نظریه را پیشنهاد کردند. علیرغم این حقیقت که تعدادی از محققین مطالعات اسناد موجود در رابطه با این موضوع را به طور مجزا در هند و پاکستان و ایران انجام داده‌اند، ولی هنوز عدم همکاری کلی در بین آنها وجود دارد. در نتیجه امکان تولید یک تصویر کلی از میراث مشترک فرهنگی وجود ندارد. این کار تغییرات و چشم‌اندازهای تبادل افکار و اطلاعات و منابع را که به تکمیل اهداف مشترک می‌انجامد، اصلاح خواهد کرد. اعضای گروه با داشتن تخصص‌هایی در زمینه‌های:

۱-«تمدن درهٔ سند و فرهنگهای دوران کلکولیتیک منطقهٔ شبه جزیره‌یی هند (دوران آغاز تاریخی)»،

۲-«تجارت بین روم و ایران و هند در خلال دورهٔ تاریخی»،

۳-«باستان شناسی فرهنگی تجارت هاراپایی»، به ترتیب عناصر تشکیل دهندهٔ این گروه هستند. آنان به خاطر دست یافتن به اهداف مشترک در ارتباط نزدیک با یکدیگر فعالیت می‌کنند. با وجود این، گروهی از محققین و متخصصین در باستان شناسی اقیانوس هند و بر پایهٔ جاهای مختلف [1]، بویژه در طول کناره‌های غربی و شرقی هند انتخاب شده‌اند. تنها مشارکت دانشمندان هندی نمی‌تواند هدف عمدهٔ ما را تأمین کند و این گروه نمی‌تواند خود را در مرزهای سیاسی زمان حاضر محدود نماید. سهم ارزشمند تنها زمانی می‌تواند به دست آید که دانشمندان کشورهای مختلف آسیا از جمله ایران، پاکستان، سریلانکا، عمان، بحرین و غیره، که از زمان باستان از طریق تجارت مرتبط بوده‌اند، در این مورد بگونه‌یی فعالانه همکاری نمایند. این شیوهٔ فعالیت مشترک نه تنها هدفش ایجاد تفاهم به معنی وسیع کلمه بین دانشمندان خواهد بود، بلکه توافق و تفاهم در بالا بردن نحوه و سبک کار به سطح جهانی نیز در راه تحقیق، به وجود خواهد آورد. فقدان شیوه‌های پژوهشی با معیار جهانی در میان دانشمندان در حد قابل ملاحظه‌ای مانع

۱- گروه اصلی پژوهشی باستان شناسی اقیانوس هند قصد دارد بزودی ارتباط بسیار نزدیکی با بخشهای باستان شناسی دانشگاههای مختلف هند و کشورهای ایران، پاکستان، سریلانکا، عمان و بحرین برقرار نماید.

جمعاوری اطلاعات و منابع و ترجمه و تفسیر آن بوده است. لازم است که هر محققی بر مبنای تحقیقاتش، اطلاعات و آماری را که در ارتباط با آن هدف مورد استفاده قرار داده، ارائه نماید. ترکیب و همنهادی داده‌های باستان شناختی کافی نیست. قوم‌شناسی (انسان شناسی فرهنگی) راه دیگری برای فهمیدن گذشتهٔ انسان است. هدف این علم در واقع، مطالعهٔ منظم دربارهٔ آداب و رسوم و ترادادهایی است که امروز بجای مانده‌اند. با گسترش شهرسازی، بعضی از سنتهای بومی به سرعت در حال نابودی است. هدف بایستی ثبت الگوهای رفتاری جامعهٔ زنده باشد. در زمینهٔ باستان شناختی، قوم‌نگاری می‌تواند بینش قابل ملاحظه‌یی به وجود آورد. بقایای مواد باقی مانده از کاوشهای باستان شناسی همواره مسایلی ایجاد می‌کنند که کاوشگر همیشه نمی‌تواند مشاهدات خود را با آن تطبیق دهد. اطلاعات قوم‌شناسانه در جایی که عوامل یکسان در سنتهای موجود قابل توجه هستند، اغلب الگویی جهت ارتباط و فهمیدن مدارک باستان شناختی را فراهم می‌سازند. مشاهداتی که از جوامع زنده صورت می‌گیرد، ممکنست به عنوان اطلاعات کنترل کننده‌یی در تعبیر و تفسیر مدارک باستان شناختی به کار روند. به طور خیلی ساده، مشاهدهٔ یک پدیدهٔ معلوم می‌تواند به طور منطقی در توجیه یک پدیدهٔ نامعلوم به کار آید. مشکل و مسئلهٔ بزرگی که این جا مورد اهمیت قرار دارد، توسعه و ادامهٔ تجارت در دریای عمان و دریای عرب است. بنابراین، یک راه‌کار مطلوب پژوهشی، ترکیب شواهد زمینی، ساحلی، و مدارک به دست آمدهٔ باستان شناختی از کشتی‌های غرق شده با اطلاعات قوم‌شناسانه و تاریخی است.

تجارت و ارتباط اقیانوسی

تجارت دریایی یکی از مهمترین عوامل پیوستگی اقتصادی و تعامل فرهنگی در عرض اقیانوس هند بوده است. بیش از یک هزار سال است که این نوع فعالیت، مدارک دقیق خود را به شکل کشتی‌های غرق شده و خرابه‌های مناطق فعال تجاری باستانی در شهرهای ساحلی به جای گذاشته است.

ارتباط فرهنگی بین خلیج فارس و شبه قارهٔ هند، در حدود میانهٔ هزارهٔ چهارم پ.م. بتدریج شکل گرفت. ممکنست این روند حتی پیش از هزارهٔ چهارم، آرام و اندک اندک شروع شده باشد. در میانهٔ هزارهٔ چهارم پ.م.، منطقهٔ خلیج فارس این ارتباط را با بلوچستان شمالی برقرار کرده بود. بعضی از مکانهای اولیه در شمال بلوچستان، مانند انجیرا (دورهٔ اول و دوم)[1] و قلعه گل محمد (دورهٔ اول و دوم)[2]، همان طرحهای تزیینی را بر روی سفال ارائه داده‌اند که عیناً بر روی ظروف سفالی یافته شده از حصار (دوره‌های اول الف و اول ج) دیده شده‌اند.[3] طرحهای نقاشی شدهٔ نقطه‌دار گل و بوتهٔ سفال انجیرای دوره‌های اول و دوم و قلعه گل محمد را می‌توان با بن‌مایه‌های (موتیف) کلی حیوانات شاخدار حصار (دوره‌های اول الف و ج) و شاه تپه (دورهٔ سوم) مقایسه کرد.[4] ظروف پایه‌دار مدور و منقوش با خطوط عمودی، متعلق به تپه حصار (دوره‌های اول الف وج)، قابل مقایسه با یافته هایی از مکانهای باستانی رانا گوندای و سرجنگل در بلوچستان شمالی هستند.[5] بنابراین همسانی‌های طرحهای منقوش مشترک از تپه حصار،

1 - De Cardi, Baetrice, 1965.
Excavations and reconnaissance in Kalat, West Pakistan: the prehistoric sequence in the Surab region, *Pakistan Archaeology* 2:86-182.

2 - Fairservis,Walter,A.Jr. 1956.
Excavation in the Quetta Valley, West Pakistan. Anthropological *Papers on the American Museum of National history* : 45 (2), NewYork

3 - Schmidt,E.F. 1937.
*Excavation at Tepe Hissar Damghan.*Philadelphia:The University Museum.

4- Arne,A.J. 1945.
*Excavations at Shah Tepe,Iran.*Stockholm:Statens Ethnografiska Museum.

5- Fairservis,Walter,A.Jr. 1959
Archaeologiacl Survey in the Zhob and Loralai District,West Pakistan. *Anthropological Papers of the American Museum of National History*:47(2), New York.

ماندی‌گگ، قلعه گل محمد و انجیرا نشانگر تماس و ارتباط فیمابین در ۳۵۰۰ تا ۲۹۰۰ پ.م. می‌باشند. این همسانی همچنین در سایر ادوات نیز دیده شده است. برای نمونه، نوکهای تیر به شکل برگ، که معمولاً مربوط به مرحلهٔ هاراپایی اولیه (۲۶۰۰ - ۳۰۰۰ پ.م.) در درهٔ سند می‌باشند، حضورشان را در سطوح قدیمی‌تر شاه تپه (دورهٔ سوم) نشان می‌دهند. تشابه بیشتری بین تپه حصار و منطقهٔ سند از طریق مهرهای سنگی و مسی چهار گوش با طرحهای خانه‌یی تکمه مانند می‌توان ارائه نمود. طرح و شکل مهرهای سنگی با طرح و شکل مشخص در سطوح دیگر تپه حصار به دست آمده‌اند.[۱]

گسترش رو به دریای تمدن سند در میانهٔ دوم هزارهٔ سوم پ.م. به سمت مناطق ساحلی رود سند و گجرات، باعث پدید آمدن نخستین بنادر تجاری در شبه قارهٔ هند بوده است. تحکیم مرزهای دریایی هاراپایی لوتال از یک موقعیت استراتژیک بازرگانی در رأس خلیج کومبات برخوردار بود.[۲] در ساحل سوراشترا و سایر بنادر، خدمات فراوانی صورت گرفته است که مدارک آن موجود است.[۳] از سوی دیگر، شهرهای بالاکوت و الله دینو توسط منطقهٔ زیرین سند مورد استفاده قرار می‌گرفتند و در منطقهٔ بالایی سند شهر بزرگ موهنجودارو واقع بود. در سمت غرب، در ساحل رود مکران، مکانهای مستحکم سوتکاجندور و شهر سوخته وجود داشتند که گذرگاههای بین دریای عرب و شهرهای داخل بلوچستان را محافظت می‌کردند.[۴]

1- Mughal,M.R. 1970.
The Early Harappan Period in the Greater Indus Valley and Northern Baluchistan (C.3000-2400BC). Unpublished Ph.D.thesis, University of Pennsylvania.

2- Rao,S.R. 1973.
Lothal and the Indus Civilization. Bombay: Asia Publishing House.

3 - Nanavati,J.M., R.N.Mehta and S.N.Chowdhary. 1971.
Somnath-1956. Baroda:Department of Ancient History and Archaeologh, M.S. University of Baroda.

4- Tosi,M. 1989.

در دورهٔ تمدن هاراپایی، ارتباط تجاری بین مردم هند و سرزمینهای اطراف اقیانوس هند همواره وجود داشت. آثار ارتباط بین این پیشاهنگان دریایی در میان مواد فرهنگی به جای مانده از دورهٔ تمدنی سند از نواحی خلیج فارس و حتی از طریق صنایع کشف شده از مناطق استقرار اطراف خلیج فارس به دست آمده‌اند. اشیاء هاراپایی به دست آمده از منطقهٔ خلیج فارس شامل تعداد فراوانی سفال نوع سند، دانه های عقیق جگری حکاکی شده، مهرهای مسی، شانه های ساخته شده از عاج، ظروف سفالی، اوزان و مهرهایی می‌باشند که جملگی از فرهنگ سند الهام گرفته‌اند.[1] در میان این اشیاء ساخته شده مربوط به دورهٔ آغاز تاریخی، مهری به دست آمده که به نام «مهر ایرانی» شهرت دارد و در بندر تجاری لوتال در گجرات یافته شده است.[2] همچنین یک جام از سنگ صابون، مربوط به منطقهٔ زیرین خلیج فارس می‌باشد که در موهنجودارو پیدا شده است.[3] مهرهای استوانه‌یی شکل بین‌النهرین نیز در موهنجودارو و هاراپا به دست آمده‌اند.[4] تجارت دریایی هاراپا با ناحیه خلیج فارس، به طور مستقیم به سمت مراکز شهری بزرگ بین‌النهرین از یک طرف و واحه‌های متمدن در شبه جزیرهٔ عمان و عربستان شرقی، از سوی دیگر انجام می‌گرفت. برای کالاهایی که از عمان و مناطق اطراف سند /گجرات می‌رسید، جزیرهٔ بحرین و فیلاکا (یا دیلمون در متون بین‌النهرین) به عنوان مراکز انتقال کالا به کشتی عمل می‌کردند. به نظر

Perhistoric Archaeology in Oman. In *Oman Studied*, P.M.Costa and M.Tosi, eds.,pp.134-61. Rome:IsMEO.

1- For review of Harappan material in the Persian Gulf see Ratnagar,S. 1981. *Encounters, The Westerly Trade of the Harappan Civilization*.New Delhi: Oxford University Press. and Cleuziou,S. and M.Tost. 1989. The south-eastern frontiers of the ancient Near East. In *South Asian Archaeology*. 1985,K.Friefelt and P.Sorensen,eds.,pp.15-47. Copenhagen: Scandinavian Institute of Asian Studies.

2- See footnote No. 2,p.6 in this article.

3- See footnote No. 2.

4- See footnote No. 2.

می‌رسد نفوذ شدید فرهنگ سند روی مقیاس اندازه‌گیری مشخص و مهرهای تجاری بحرین، می‌تواند حضور تجار هاراپایی و عوامل آنها را در آن جزیره اثبات نماید.

ارتباط بین شبه قارهٔ هند و سرزمینهای اطراف خلیج فارس تا میانهٔ هزارهٔ دوم پ.م. ادامه یافت. ناوداتولی، محلی که به دوران کلکولیتیک هند مرکزی تعلق دارد،[1] در ساحل چپ رود نارباد‌ا، که یکی از رودهای بزرگ هند به شمار می‌رود، قرار دارد. این محل در رابطه با موضوع مورد بحث مدارکی قابل توجه ارائه داده است. از دورهٔ جامعهٔ کشاورزی اولیهٔ (۱۷۰۰ - ۱۰۰۰ پ.م.) ناوداتولی، مقداری ظروف سفالینه شکل، که در شبه قاره نظیر و همانندی ندارند و با انواع ظروف ایران شباهت نزدیك دارند، آشکار شده‌اند. برخی از انواع ظروف، مانند ظرف لوله‌دار، ظرف شیاردار لوله‌دار، کاسه، فنجان پایه‌دار به رنگ نخودی مایل به قرمز، از اشیایی است که در ناوداتولی پیدا شده‌اند. این انواع ممتاز ظروف سفالی، با ظروف سفالی یافته شده در تپه سیلک، تپه حصار و دیگر مکانهای باستانی ایران مشابهت بسیار زیادی دارند. این فنجانها از نظر شکل و طراحی، فنجانهای یافته شده از تپه حصار را تداعی می‌کنند.[2]

کهن‌ترین مدرکی که در دورهٔ آغاز تاریخی به ارتباط بین ساحل غربی هند و خلیج فارس اشاره می‌کند، بیانیه‌یی است که در بارهٔ چوب و عاج هند در کتیبهٔ کاخ داریوش در شوش، مربوط به سدهٔ چهارم پ.م.، به دست آمده است.[3]

1- Navdatoli is the largest known Chalcolithic site in central India. It was excavated in the latter half of the fifties jointly by Deccan College Post-Graduate and Research Institute, Pune and M.S.University of Baroda under the guidance of Prof. Sankalia.

2- Sankalia,H.D. 1958.
New light on the Aryan invation of India:links with the Iran of 1000 B.C. discovered in Central India. *Illustraated London News.*

3- Puskas,I. 1988.
Indo-Mediterranica I,*Acta Classica*,xxiv:15-22.

مدارک دیگری نیز قابل اشاره هستند؛ از جمله، کار شناخت و آشنایی با سفالینه‌های دورهٔ پارت و ساسانی (۱۰۰۰ پ.م. تا ۵۰۰ ب.م.)، یافته شده از منطقهٔ خلیج فارس، کم‌کم در هند غربی آغاز شده است. کاوش‌هایی که در محل انریلی در گجرات صورت گرفته، ظروف سفالی سبز رنگ براق با اصالت خارجی را آشکار ساخته‌اند. کاوشگران برای این ظروف، اصالت چینی را قایل شده‌اند.[۱] تکه‌های سفالینهٔ سبز رنگ براق از نظر شکل و مواد شبیه به یافته‌های خلیج فارس هستند. در خلال کاوش‌های تازه‌یی که اخیراً به وسیلهٔ اولین نویسندهٔ این مقاله (دکتر شینده) در طول ساحل سوراشترا صورت گرفت، تکه سفالهای سبز رنگ براقی شبیه به آنها در محل بالار، در چهار کیلومتری ساحل، به دست آمد.[۲] تکه‌های مختلف دیگری از این نوع سفال نیز، شبیه به سفال دورهٔ ساسانی، از ته نشستهای دورهٔ آغاز تاریخی در جزیرهٔ الفانتا، در ممبی (بمبی) به دست آمد.[۳] همچنین چند تکه سفال دو رنگ از دوارکا با طراحی‌های سیاه روی قرمز کدر به دست آمده که ریشهٔ فرهنگ سواحل ایرانی دارند.[۴]

این گروه کاوشگر ادعا کرده‌اند که دو گروه از سفالهای هند غربی را از سطوح سده‌های اول و دوم ب.م. از مکانهای باستانی خلیج فارس یافته‌اند. گروههای سفالی دارای دو نوع پوشش قرمز براق و پوشش تزیین‌دار سیاه رنگ هستند. سفالهایی با پوشش قرمز براق، از کاوشهای محلهای باستانی

1- Rao.S.R. 1966.
Excavations at Amreli- a Kshatrapa-Gupta town, special issue of *Bulletin of Baroda Museum and Picture Gallery*, vol.xviii.

2- Ashit Poul, Balaram Tripathy and Vasant Shinde (in press).
New archaeological discoveries in the lower Shatrunji basin,"*Him Kanti*"(Felicitation Volume in honour of Professor K.P.Nautiyal), Shreenagar, Garhwal.

3- The pottery was collected by Shri Alok Tripathy, Assistant Archaeologist, Archaeological Survey of India.

4- For Red pinted pottery from Dwarka see Ansari,Z.D. and Mate,M.S.1966. *Excavation at Dwarka*.Poona:Deccan College.

سوهار و اد- دور، در امارات متحدهٔ عربی، به دست آمده‌اند.[1] سفالهایی با پوشش تزیین‌دار سیاه رنگ از محلهای باستانی اد- دور و جانوسان (در بحرین) یافته شده‌اند.[2] در یک مقایسه، تزیینات روی این سفالها با تزیینات سفالهای یافته شده در هند غربی یکسانی فراوانی را از نظر سبک نشان می‌دهند.

بهر حال، برنامهٔ تحقیقات گروه فراتر از پیشنهاد دربارهٔ اشتراک سنت یک قطعه سفالینه‌یی‌ست که از دریای شمالی عرب عبور کرده است. گروه می‌خواهد مکانهایی مانند مراکز صنعتگری و خط سیر مهاجرت این سفالینه‌ها را تعیین نماید.[3] یک "سکهٔ مربع شکل مسی هندی فرسوده" در اد-

1- Kervran,M. 1996.
Indian Ceramics in Southern Iran and Eastern Arabia, Repertory, Classification and Chronology. In *Tradition and Archaeology: Early Mritime Contacts in the Indian Ocean*, H.P.Ray and J.F .Salles eds.,pp.37-58. New Delhi:Manohar.

2 - The Indian Provenance for Decorated Black Ware was first suggeted by Salles, j.F. in 1984.

3 - The research programme on the decorated Black Ware was initiated by a discussion with Prof.J.F. Salles (C.N.R.S.,Lyon) in New Delhi in early 1993 by the second author. Their dialogue on the DBW subsequently developed through further meetings and texchange of research material. In early 1995 Prof. Salles send him a sample of 17 fragments of the DBW recovered from the site of Ed-Dur. He started search for comparable pottery in India, especially among the excavated pottery form western Indian sites in the collection of ther Deccan College, Pune. A programme of thin section anaalysis was also undertaken on the Ed-Dur samples at the Department of Earth and Planetary Sciences, Univesity of Allahabad. Deocration on some Ed-Dur samples could be compared with similar pottery fragments from Dwarka. A single fragment of the black ware recovered from Elephanta island near Mumbai was found to be of the same fabric (surface colour and core) with two sherds from the Ed-Dur sample. Thin section analysis of these three sherds aslo revealed similar clay composition.

دور پیدا شده که تنها شیء ساخته شده‌یی است که نسبت به سفالینه‌های یافته شده از مناطق خلیج فارس، تاریخی کهن‌تر دارد.[1] بنابراین، برای مشخص شدن ریشه‌های همسانی با فرهنگ شبه‌قاره، بایستی اشیای یافته شده از مناطق باستانی خلیج فارس مورد آزمایش قرار گیرند.

مطلبی تاریخی به منظور یافتن نشانه‌های اشیایی مربوط به زمان پیدایش مبادلات دریایی در سده‌های اولیهٔ بعد از میلاد بین مناطق تاریخی خلیج فارس و شبه قاره، توسط پیری پلاس، تهیه شده است. وی به کالاهایی اشاره می‌کند که در نخستین سده های ب.م. از بندر باری غازه/باروش به بنادر اومانا و آپولوگوس، در منطقهٔ خلیج فارس، صادرمی‌شد. کتیبه هایی نیز از تاجران پامیری، که در سدهٔ دوم پ.م. از خلیج فارس تا دهانهٔ رود سند سفر می‌کردند، اطلاع می‌دهند.[2] امروزه همچنان این ارتباط تجاری، از طریق گجرات، توسط بازرگانانی که آرد و پیاز به بنادر امارات متحدهٔ عربی حمل می‌کنند و در مراجعت خرما می‌آورند، تکرار می‌شود. به نظر می‌رسد که سوراشترا یکی از مناطق اصلی در شبه قاره برای تولید حبوبات و مواد لبنی برای عربستان است. مطلب تاریخی مورد اشاره، دربارهٔ سوراشترا می‌نویسد که این منطقه به عنوان سرزمینی حاصلخیز بوده که گندم، برنج، روغن کنجد و کرهٔ تصفیه شده تولید می‌کرده است. این کالاها دقیقاً یک سری اقلامی هستند که در آن متن به آنها اشاره شده که از هند غربی به عربستان، شرق افریقا و جنوب دریای سرخ (بحر احمر) صادر می‌شده است. تجارت دریایی بین شبه قارهٔ هند و سرزمینهای خلیج فارس بلاانقطاع در سرتاسر دوران تاریخی و سده‌های میانه ادامه داشت و در دوران حکومت استعماری نیز ادامه یافت.

1 - Haerinck, E., C.S. Philiphs, D.T.Potts and Guy Stevens. 1993. Ed-Dur, Umm al - Qaiwain (U.A.E.).In *Materialien zur Archaologie det Seleukiden und Partherzeit im Sudlichen Babylonien und im Golfgebiet,* H.van Uwe Finkbeiner, ed., pp. 183-93. Deutsches Archaologisches .Institute, Ableitung Baghdah, E. Wasmuth Verlag Tubingen.

2 - Salles, J-F. 1993. *The Periplus of the Erythrian Sea and the Arab-Persain Gulf*, Topoi, vol. 2/3: 493-523.

اجتماعات ثروتمند کشاورز و گله‌دار هاراپایی سورت، در زمانهای کهن، اشاره بر این حقیقت دارند که تشکیلات صادرات مواد غذایی سوراشترا سنتی طولانی داشته است. مکانهای باستانی روجی در سوراشترای مرکزی و والابی نزدیک خلیج کامبات، به گواه داده‌های باستان شناختی، به ترتیب جایگاههای مهم کشاورزی و مواد غذایی بودند. به نظر می‌رسد که کشاورزی در هر مرحله از استقرار در روجی اهمیت داشته است.[1] علاوه بر آن، نواحی ساراسوتی و سند نیز حاصلخیز بودند. در حقیقت وجود زمین مزروعی حاصلخیز، یکی از عوامل تعیین کنندهٔ جذب جوامع کشاورز اولیه در این ناحیه بود. این عامل نیز تا حدی سبب پیدایش و توسعهٔ تمدن هاراپایی محسوب می‌شود. بعید نیست که حجم فراوان صادرات مواد غذایی به نواحی خلیج فارس، نتیجهٔ فراوانی مواد کشاورزی در این منطقه بوده باشد. نظریهٔ مهم باستان شناختی در رابطه با صادرات اولیهٔ حبوبات از شبه قاره به نواحی پایین خلیج فارس، توسط سفالها و ظروف خشن جای حبوبات و غلات به دست آمده از ساحل دریای عمان، اثبات می‌شود. ظروف سند، که از نظر زمانی، تاریخی نزدیک به هزارهٔ سوم و اوایل هزارهٔ دوم پ.م. دارند، از کاوشهای رأس غاندا - قرارگاه فصلی کوچکی در ساحل غربی - و رأس‌الجونیز به دست آمده‌اند. این ظروف بهمراه سفال منقوش وادی سوق پیدا شده‌اند.[2] گرایشات استقرار در این محل باستانی از دورهٔ پیش از آغاز تاریخی تا دورهٔ تاریخی اخیر تغییری نکرده است. بعضی از بنادر مهم دورهٔ پیش از آغاز تاریخی مانند پراباس پاتان نیز وضعیت یکسانی را از آغاز پیدایش و در خلال دوره‌های تاریخی اولیه و اخیر حفظ کرده‌اند؛ اساساً به این دلیل که چند بندر طبیعی در کنارهٔ غربی هند وجود دارد. بندر سورت اهمیت بندری خود را همچنان در دوران استیلای شرکت هند شرقی

1 - Weber, Steven, A.1992. Food stress in South Asia: an explanation for culture change. In *South Asian Archaeology Studies*,G.Possehl, ed., pp. 253-259 . New Delhi: Oxford and IBH.
2 - See footnote No. 17 (Cleuzious, S.and M.Tosi 1989).

نگهداشت.

در خلال دورهٔ پیش از آغاز تاریخی، تصور می‌شود که زورقهای ساخته شده از نی و تخته‌های ضخیم برای تجارت دریایی بین درهٔ سند- عمان - خلیج فارس - بین‌النهرین استفاده می‌شده اند. اهمیت بیشتر از این نظر، فهم تکنولوژی دریایی از دورهٔ پیش از آغاز تاریخی است. قایق‌هایی با بادبان چهار گوش[1]، همچنانکه روی مهرها و طلسم‌های هاراپایی نمایش داده شده‌اند، وظایف دریانوردی را به کمک بادهای موسمی اقیانوس هند انجام می‌داده‌اند. این نوع دریانوردی از آن زمان تا دورهٔ سده‌های میانه قطعاً ادامه داشت. قایق‌هایی با بادبان سه گوش[2] برای نخستین بار توسط رومی‌ها در این ناحیه معرفی شدند و بعدها، در سده‌های میانه، روی کشتی‌های یک دگلی عربی مورد استفاده قرار گرفتند.

نیاز به همکاری پژوهشی

درآغاز اشاره گردید که کار پژوهش روی اقیانوس هند اساساً به خاطر عدم وجود همکاری پژوهشی بین دانشمندان هند، پاکستان، ایران و کشورهای خلیج فارس عقیم مانده است. بی‌شک فعالیتهای گروه اصلی نبایستی تنها در هند محدود بماند. ما مجبوریم فعالیت «گروه اصلی» را به بخشهای دیگر شبه قارهٔ هند، خلیج فارس و به کشورهای ناحیه گسترش دهیم. بهمین خاطر ناگزیر خواهیم بود برنامه مبادلاتی مطالعات باستان شناختی اقیانوس هند را توسعه دهیم و آرزو کنیم که سفالینه‌ها و اشیای دیگر برای مطالعات طرفین مبادله شوند. برای رسیدن به اهداف نهایی، برنامهٔ زیر پیشنهاد می‌شود:

۱- برگزاری اجلاس دوره‌یی دانشمندان برای تبادل آخرین اطلاعات و پیشرفتها در این زمینه. بی‌شک به دلیل وجود مرزهای بین المللی، که منطقهٔ

1 - The square sails.
2 - The lateen sails

نمی‌توانند به راحتی برای مطالعه و بازدید به آن مناطق رفت وآمد نمایند؛ تنها راه ممکن و آسان برای دستیابی به اطلاعات مورد نظر، وجود چنین اجلاس‌ها و گردهمایی‌ها می‌باشد. ما بایستی به همین خاطر تلاش جمعی را انجام بدهیم. علاوه بر اجلاس‌ها و کنگره‌ها، از بهترین راههای دسترسی به دانش و پیشرفتهای اخیر در این زمینه، در فراسوی مرزهای سیاسی، می‌تواند انتشار خبرنامه‌یی تحت عنوان «باستان‌شناسی اقیانوس هند» بر روی شبکه جهانی باشد.

۲- مبادلهٔ اطلاعات علمی دربارهٔ سفال، استخوان، بقایای گیاهی و دیگر اشیاء نیز پیشنهاد می‌شود. دانشکدهٔ تحقیقاتی دکن، در شهر پونه (هند)، دارای آزمایشگاهی کاملاً مجهزبرای تجزیه و تحلیل پرتونگاری است. دانشگاه بارودا نیز در خصوص تجزیه و تحلیل کتیبه‌ها و سفالینه‌ها مجهز به امکانات عالی است. اطلاعاتی که در این دو مرکز عالی تهیه می‌شود، می‌توان برای علاقه‌مندان ارسال نمود. اطلاعات در مورد کشتی‌های غرق شده را می‌توان با استفاده از منابع ادبی و تسهیلات باستان شناسی زیر آب به دست آورد. انستیتوی ملی اقیانوس‌شناسی گوا، در هند، کاوشهای باستان شناسی زیر آب را توسط پروفسور اس. آر. رائو آغاز کرده است. این به ما کمک خواهد کرد که اطلاعات بیشتری را، در مورد میراث فرهنگی مشترک شبه قارهٔ هند و ایران تهیه نماییم. امیدواریم که چنین امکاناتی در ایران و پاکستان نیز به وجود آید. اطلاعاتی که در این کشورها تولید شود، می‌تواند برای ارزیابی اهداف مشترک در اختیار پژوهشگران صدیق این کشورها قرار گیرد. فهم بیشتر از مطالعهٔ راههای کهن زمینی و دریایی و مکانیسم مبادلات و مواد فرهنگی مشترک با همکاری جمعی در آینده امکان‌پذیر است.

*****

میر کرم علی خان تالپر، والی سند

به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی

دیوان کَرَم

مقدمه

میرکرم علی خان تالپر (=تالپور) متخلص به "کرم"،از حاکمان و فرمانروایان سند بوده است. تاریخ ولادتش معلوم نشد. وفاتش به سال ۱۲۴۴ هـ ق/۱۸۲۸ م رخ داده است. وی ملقب به "سرکار عظمت مدار" و متخلص به "کرم" بود. سجع مهر وی چنین بوده است :

به حقّ حضرت نبیّ و کریم　　　کرد با من کرم علیّ العظیم

علاوه بر این، برنگین خاتم (=انگشتری) وی این جمله حک شده بود:

«بندۀ آل علی کرم علی»

در تکملۀ مقالات الشعراء این گونه آمده است: "به تاریخ ۱۲ جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۴ هـ ق وفات یافت. "باغ ارم" و "بادا بهشتش بارگاه" تاریخ وفات اوست. در مقابر تالپوران حیدرآباد، در گنبد خاص مدفون شده و بر سنگ مزارش این کتیبه ثبت است :

«تاریخ‌وفات مرحوم جنت آرام‌گاه میر کرم‌علی‌خان تالپر علیه‌الرحمة - دوازدهم جمادی الثانی ۱۲۴۴ هـ ق»

میر کرم علی تالپور، بعد از وفات میر غلام علی خان تالپور (متوفی

۱۲۲۷ هـ ق) حکومت سند را در اختیار گرفت. دانایی و آگاهی او از سیاست، کشورداری و خدمتگزاری به مردم، او را معروف و مشهور و محبوب روزگار گردانید. عالمان و ادیبان و شاعران و عارفان او را دوست می‌داشتند. وی خودش ادیب و سخنور و سخن سنج و صاحب ذوق بود. همواره محضرو دربار او، مجمع شاعران و سخنوران بود، مانند: میر عظیم الدین تتوی، میر مایل تتوی، مخدوم نور محمد بوبکانی، آخوند نور محمد هالایی، میرزا خسرو بیگ چرکس، میر صابر علی صابر تتوی، میر کاظم شاه سر خوش، سلیمان صباحی، عبدالمجید جوکیو صاحب تاریخ بلوچی، منشی صاحب رای آزاد، میر هوتک افغان، آقا محمد عاشق میرزا مظهر، سید طباطبایی، منشی دوله رام.

حضور این شاعران و ادیبان در محضر او، باعث شد که به شعر و شاعری و غزل گویی روی آورد. مجموعه غزلیات او دیوان کرم است که با تخلص "کرم" و با تلمیح به نام مبارک حضرت علی ابن ابی طالب (ع) اشعار خود را مقام ارجمند و والا بخشیده است.

این دیوان والامقام تاکنون به طبع نرسیده است. اینک برای نخستین بار نگارنده بخشی از آن را برای درج در فصلنامه دانش تصحیح کرده است. اثر ارزندهٔ دیگری از میر کرم علی خان تالپور باقی مانده است به نام مجموعه دلگشا که در آن، اشعار زیبا و دلنشین شاعران قدیم و جدید را گلچینی کرده و بر آن دیباچه‌یی نگاشته است. این مجموعه مشتمل بر شش فصل است: فصل اول در قصاید، فصل دوم در غزلیات، فصل سوم در مفردات، فصل چهارم در مقطعات، فصل پنجم و ششم در ساقی نامه‌ها و قطعات نثر. دربارهٔ این مجموعه خود گفته است :

در بحر سفینه باشد این نیست عجب　　　در ضمن سفینه بحر باشد، عجب است[1]

---

۱. مخدوم ابراهیم خلیل؛ تکملهٔ مقالات الشعراء، مرتبهٔ مرحوم سید پیر حسام الدین راشدی، چاپ سندهی ادبی برد (= انجمن ادبی سند)،کراچی،۱۹۵۸ م،ص ۷۲۸-۷۲۹.علاوه بر مأخذ موردنظر در تاریخ سند نیز از این خاندان یاد شده و نیز مقالات و رسالات گوناگون در مجلات و روزنامه‌ها به طبع رسیده است. کتابخانهٔ تالپوران و آثار تالپوران در «محکمهٔ آثار قدیمهٔ» سندهـ موجود است.

حاکمان و والیان و فرمانروایان تالپوری در سند، اکثراً شاعر و ادیب و سخنور بودند، مانند: میر صوبدار خان، میر فتح علی خان، میر غلام علی خان، میر محمد خان، میر شاهنواز خان، میر کرم علی خان (کرم) (متوفی ۱۲۴۴ هق)، میر مراد علی خان (علی) (متوفی ۱۲۴۹ هق)، میر صوبدار خان (میر) (۱۲۱۷-۱۲۶۳ ه ق)، میر فتح علی خان ثانی، میر محمد علی خان (بهروز) (۱۲۴۴-۱۲۷۸ ه ق)، میر نور محمد خان (اول)، میر محمد نصیر خان (جعفری)، (۱۲۱۹-۱۲۶۱هق) میر حاجی محمد خان، میر یار محمد خان (مؤلف تاریخ فریثر نامه) (متوفی ۱۲۷۹ م)، میر محمد حسن علی خان (حسن) (۱۲۴۰-۱۳۲۴ ه ق)، میر عباس علی خان (مؤمن) اول، میر احمد حسین خان، میر عبدالحسین خان سانگی (۱۸۵۱-۱۹۲۴ م)،میر شهداد خان (حیدری) (متوفی ۱۲۸۴ ه ق)، میر محمد حسین علی خان (حسین) (متوفی ۱۲۹۰ ه ق)، میر خدایار خان، میر احمد یار خان، میر حاجی نور محمد خان ثانی، میر عباس علی خان ثانی، میر حسن علی خان، میر حاجی علی بخش خان، میر نور محمد خان ثالث (مالک کتب خانهٔ تالپوری)، میر مراد علی خان، میر علی خان.

دیوان کرم

سر مطلع دواوین رنگین مضامین ناظمان اقلیم سخن، و واقفان این گرامی فن، حمد حضرت ملهم ذوالکرمی است که: این «فیه رضیّة» را از کمال کرم و کرامت ، موصوف به صفت «وایدنا بروح القدس»[1] ساخته، و هر قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی ، طبع زاد سراپا ارشادشان را از راه بلند فطرتی و رنگین طینتی، به تلامذ و توارد معانی دقیق و مضامین پر تحقیق، که ترجمان این خوش بیان مدلولهٔ «الشعراء تلامیذ الرحمان» می‌باشد، پرداخته:

تعالی اللّٰه که دارد زیب دیوان | به حمد ناظمی این تازه دیوان
که در نظم سخن فیضش قدیم است | ز فیضش با «کرم» لطف کریم است

۱. قرآن کریم : سورة ۲ (البقرة)، آیه ۸۷ و ۲۵۳ (م).

و حسن مطلع قصاید پر فواید، و غزلیات کرامت آیات هر دیوان زیبا نگار سخن سنجان عالی مقدار، نعت حضرت سرور کاینات، مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوٰات و اکمل التحیات - و منقبت حضرت شاه اولیاء الموصوف به صفات: «انا مدینة العلم و علی بابها»[1] و «علی منی بمنزلة هارون من موسیٰ - علیه التحیّة و الثناء»، و مدح اولاد کرام - علیهم‌السلام - آن حضرت عالیات است، که شعرای نامدار هر روزگار بعد داستان آرای محامد الهی و قطعه پیرای نعت حضرت رسالت پناهی بهره مند سعادت ابد و سربلندی سرمدی گردیده، ادهم خیال و شبدیز مقال را به توصیف هر شاه فرد این غزل دوازده بیتی که بر دروازهٔ برج فلک رشد و ارشاد کتابه آرای پیش طاق ایجادند، و شاه فرد آخرین این غزل بی بدل که عبارت از حضرت «امام محمد مهدی عج» است به مضمون هدایت مشحون «نور علی نور» مقطع غزل مذکور می‌باشد، در میدان سخنرانی و مناقب خوانی دوانیده، در مخمس اوقات لیل و نهار، و مسدس جهات عشرت سمات این دور دوّار، از فیض رسای فکر رسا، و صفای طبع مصفا، به نظم دیوان اشعار آبدار پر از هرگونه اشعار می‌پردازند. و نام نامی خود را، به این نشان، رشک صد گلستان، در تبیین مقامات حس و عشق و توصیف ساقی جم جام، و مطرب خوش کلام و شراب و کباب، و سیرگل و گلزار، علی الخصوص تماشای گلشن همیشه بهار، خوبی رخسار نگار تعریف قد و قامت دلدار، و حسن رفتار، و شیرینی گفتار یار گلعذار یادگار روزگار می‌سازند.

در این دیوان که گلزار جمال است[2] — خیالم همدم اهل کمال است

گل نعت نبی (ص) را داد تزیین — شدم در مدح آل (ع) پاک گلچین

گل اندر گل، گلستان در گلستان — بود هنگام سیر این تازه دیوان

اما بعد چون در هر عصر و زمان و هر عهد و اوان، سخن سنجان متقدمین آرایان متأخرین به فیض حضرت ملهم برحق و مؤید مطلق به جهت

۱ - حدیث شریف : معجم المفهرس لالفاظ الحدیث .

۲ - دراصل : چنانست .

مطالعهٔ یاران یک رنگ، و نکته یابان بافرهنگ ترتیب دیوان داده‌اند. این امیدوار نگاه کرم جناب حضرت علی‌الولی (ع)، المتخلّص بالکرم، و المسمی به «کرم علی» - عفی عنه -، به فیض سرمایهٔ عشق ازلی، و به یمن سرایهٔ کرامت لم یزلی در تبعیّت شان، کمیت قلم را در این میدان کرم جولان ساخته، به ترتیب دیوان می‌پردازد، و به امید شرفیابی قبولیت جناب حضرات کرام - علی افضلهم و علیهم الصلوات والسلام - که از صدق جان، دم محبت و مداحی شان می زند، شهرهٔ روزگار و هدیهٔ محفل یاران سخن شعار می‌سازد.

گر ز کس سهوی رود اندر کلام به که در پوشند آن را، والسلام

□□□

[قصاید]:

هذا اوان الشروع فی المقصود بتأیید کرامات الملک الودود و علیه توکلت و هو حسبی نعم المولی و نعم النصیر:

نعت حضرت رسول (ص) و منقبت اهل بیت (ع)

یک شب اندر خواب بودم سر به بالین قرار
دیدهٔ دل محو حیرت از خیال روی یار
ناگهان آمد ندای هاتفی در گوش من
گفت کای مداح شاه دین امیر نامدار
زود بر خیز و بگو مدح شهنشاه دو کون
آن شهنشاهی که باشد در دو عالم شهریار
شاه دین شیر خدا، ابن عم خیرالورا(ص)
آن وصی مصطفی(ص) و نایب پروردگار
همدم خیر البشر، شبیر و شبر را پدر
سرور نیکو سیر فرمانده عالی تبار
واقف علم لدنی محرم اسرار حق
صاحب سیف و علم، شاهنشه دلدل سوار

گفت:جبریل از جناب‌حق به‌شانش در اُحد:

«لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»

سرورا، بی کس نوازا، از غلامان توام،

از غلام خویش چشم مرحمت را برمدار

دست دل در دامنت از صدق‌جنان محکم زدم

بر در دیگر نخواهم سود روی انکسار

چون تویی در هر دو عالم دستگیر بی کسان

دستگیری کن مرا، دست تو، دست کردگار

از حسن (ع) دارم رجا، کز غایت لطف و عطا

جرم من روز جزا بخشاید از پروردگار

شاه مظلومان حسین‌ابن‌علی(ع)،جان نبی(ص)

باشد امیدم که گردد شافعم روز شمار

چون شهادت یافت از دست ستمکیشان شام

آه! گر بودم به عهدش، کردمی جان را نثار

آدم آل عبا(ع)، دارای دین زین‌العباد(ع)

از جنابش انبیا و اولیا را افتخار

مقتدای مؤمنان،باقر امام(ع) انس و جان

جعفر صادق(ع) کز و دین خدا شد آشکار

یاوری از موسی کاظم(ع) همی خواهم مدام

و از علی‌موسی‌رضا(ع) باشم همیشه کامکار

از تقی(ع) ذوالکرامت و از نقی(ع) ذوالکرام

چشم امید عنایت باشدم لیل و نهار

یا حسن‌عسکر(ع)،به‌حال زار من بخشایشی

خواهم از لطف تو گردم در دو عالم رستگار

ای شهنشاه دو عالم مهدی(عج) صاحب زمان

از کرم بنما لقای خویش با این خاکسار

میر ما فتح علیخان دوستدار اهـل بـیت(ع)
دولت و اقبـال و عـمرش بـاد همیشه پـایدار
ای «کـرم»! دارم امـید از درگـه آل عبـا(ع)
برسرت پیوسته باشد، سـایهٔ هشت و چهار(ع)

□

منقبت اهل بیت (ع)

جـز درگـه شـاه نـجف،دارم در دیگرکجـا؟
خواهم شفیع من شود،در حشر حسن‌المجتبی(ع)
از دور چـرخ فـتنه جـو، پـروا نـدارم زانکـه هست
در هـر دو عـالم دست مـن،دامـان شـاه کـربلا
پـیوسته از اعـدای دیـن، بـودی دل پـاکش غـمین
دیدی بسی رنج و تعب، دارای دین زین‌العبـا(ع)
ای مظهر حق الیقین، جـعفر امـام صـادقین(ع)
بـردر گـهش مـالم جـبین،پـیوسته بـا صـدق و صـفا
موسی کاظم(ع) میر من، در هر دو عـالم پـیر مـن
بـخشد هـمه تـقصیر مـن،آن شـافع روز جـزا
ای صـاحب فـضل و کـرم،وای سـرور عـالی هـمم
از بیدلان بردار غم، سلطان علیِ موسی‌الرضا(ع)
بـینم حـریم شاه دیـن،بـاشد درش حـبل المـتین
شـادم کـند جـان غـمین،لطـف تـقی(ع) مـقتدا
نام نـقی(ع) از صـدق جـان، بـاشد مـرا ورد زبـان
از فـضل و لطـفش هـر زبـان، دارم بـه دل امـیدها
دارم امـید از عسکـری، کـز راه مسکـین پـروری
جـرمم بـه روز داوری، بخشـایدم بـهر خـدا

ای‌حضرت صاحب زمان(عج)،وای قبلهٔ کون‌ومکان
گویم به‌یادت هر زمان،مهدی بیابنمالقا
از خاندان طیبین، و از دودمان طاهرین
بهر امید پاکدین، خواهم دعا صبح و مسا
«فتح علی خان» میر ما، خاقان عالمگیر ما
باشد به حفظ پیر ما، با دولت عمر و بقا
شاهان دین را بنده‌ام،با مهر ایشان زنده‌ام
کرم از «علی»(ع) یابنده‌ام،باحرمت آل عبا(ع)

[غزلیات]:

کارساز ما به فکر کارما[1]

لطف ایزد هست هردم یار ما	رونق دیگر بود در کار ما
از نسیم فیض او خواهد شکفت	گلبن امید در گلزار ما
در شبی دیدیم رویش را به خواب	آفرین بر طالع بیدار ما
مطلع خورشید گردد منفعل	از جبین مطلع الانوار ما
سر نپیچیدیم از فرمان او	عهد ما این است و این اقرار ما
طبع نور از فیض ما پر نور باد	یافت نظمش رونق از اشعار ما
نیست حاجت تا «کرم» سازد بیان	کارساز ما به فکر کار ما

فصل گل

جانان بیا ز لطف بر افکن نقاب را	شرمنده ساز از رخ خود آفتاب را
فصل گل است بادهٔ رنگین به جام کن	بیهوده نشنوی، سخن شیخ و شاب را
بیتی چو ابروان تو هرگز ندیده‌ام	دیدم ورق ورق همه عالم کتاب را
بی آب گوهر است کم از پارهٔ خزف	بهر خدا به هیچ مریزید آب را
خواهی که روز حشر «کرم» سرخ رو شوی	کن ورد خویش نام « **شه بوتراب(ع) را**»

۱ - دراصل : «بسم الله الرحمن الرحیم» دارد.

شاد باش

جان من ترک کن جدایی را / مده از دست آشنایی را
مهر را منفعل رخت دارد / کن نگه صنعت خدایی را
تیغ ابرو، زمان زمان چه زنی / کس نزد تیغ آزمایی را
ساقیا موسم بهار آمد / چند کوشیم پارسایی را
مه به پیش رخ تو تاب نداشت / کرد قانون[1] جبهه فرسایی را
تا به سوی چمن ، چمان رفتی / گل فرو هشت، خود نمایی را
کند از شرم قامت تو زباغ / سرو بی پا گریز پایی را
شاد باش ای «کرم» که خواهد کرد / دست «حیدر(ع)» گره گشایی را

حرف شیرین بگو!

چه گویم من آن نازک اندام را / که گسترده بهر دلم دام را
ز لعل لبش یافتم بوسه یی / گرفتم به کام دلم کام را
گل آرزویم ز شادی شکفت / چو دیدم من آن نازک اندام را
ز رخ زلف مشکین برافکنده‌ای / چه خوش صبح فرموده‌ای شام را
نظر بر من افکن که بی خود شوم / نخواهم دگر گردش جام را
ز لعل لبت خورده ام گل شکر / نخواهد دلم نقل بادام را
شکر لب، بتا ! حرف شیرین بگو / که شیرین کنم زان سخن کام را
شب و روز وردم بود "یا علی(ع)" / ز روز ازل خواندم این نام را
"کرم" از «علی(ع)» مدعا کن طلب / که یابی به تأیید او کام را

مشکل گشا

کیست کز حال دلم آگه نماید یار را / گوید از حال دل غمدیده‌ام دلدار را
در بهاران دل نخواهد تا کنم گلگشت باغ / بی تو خوش هرگز ندارم دیدن گلزار را

---

۱ - دراصل : قانوش (؟)

گر دلم را از وصال خود شبی خرم کنی[1] آتش رشک و حسد سوزد دل افیار را
مشکلم آسان نماید داور مشکل گشا(ع) زان که دست همتش آسان نماید کار را[2]
غم نداری ای «کرم» از گردش گردون دون ورد خود کردی چو نام حیدر کرار را

لوح دل

دل به‌آن زلف دوتا،اکنون نمی بندیم ما از ازل نام خوشش بر لوح دل کندیم ما
جزمن‌وفرهادومجنون،عاشق ودلداده کیست؟ طبل زن ملک محبت را همین چندیم ما
لاف خوبی گرزند نرگس به چشم پرفنت پیش چشمت دست هایش را به هم بندیم ما
عاشق آن باشد که دارد باوصال یار دست برغم مهجوری فرهاد می خندیم ما
گفتمش برحسرت ما التفاتی با شدت از وفا گفتا «کرم» را یار دل بندیم ما

دل به نو می دهیم!

دل با تو می‌دهیم و به جا می‌کنیم ما گر خود نگیریش به کجا می کنیم ما
شمشاد پیش قدت[3] لافد، اگر به باغ پیشت ز پافکنده دو تا می کنیم ما
کردیم نسبت سر زلف ترا به مشک بیهوده گفته‌ایم و خطا می کنیم ما
غلمان و حور آن که به وصفش سخن کند بر یک کرشمهٔ تو فدا می کنیم ما
تا حسن بی زوال تو در ازدیاد باد دانی به روز و شب چه دعا می کنیم ما
از هاتفی رسید به ما مژدهٔ طرب کام «کرم» ز لطف عطا می کنیم ما

شکر خدا که یار آمد!

شکر خدا که یار بیامد به کام ما و این آهوی رمیده در آمد به دام ما
ای سرو، جلوهٔ تو پدیدار می شود وقتی که در چمن رسد آن خوش خرام ما
آن نازنین صنم ز رقیبان فتنه کیش منت خدای را که گرفت التقام ما

---

۱ - خورم : دراصل .
۲ - کررا را : دراصل .
۳ - قد : دراصل

ما کوی دوست را بـه دوعـالم نـمی دهـیم — بـاشد کـسـی بـه کـعبه رسـاند سـلام مـا
از روز رسـتخیز تـرا اضـطراب چـیست ؟ — شاهنشه،«علی» است،«کرم» چون امام ما

عاشق مسکین

چـه نسبت لست بـه رویت رخ زلیخـا را — فـدای حسـن تـو سـازم هـزار عـذرا را
دگـر بـه عـاشق مسکین نگـاه گـرم مکـن — کـه نـیست تـاب زگـاه تـو سـنگ خـارا را
بـه سینه‌ام دلم از غـمزه کـرده‌ای غـارت — چنان کـه چـانک و گـلوی مطـاع نعمـا را
بـه دام زلف تـو جـانان دلم در افتـاده — قضـا بـبست بـه بـند تـو پـای عنقـا را
بیا به چشم من ای دوست از کرم جـا کـن — کسی به جـز تـو سـزاوار نـیست اینجـا را
بـه مـن ز قـند لبت بـوسه‌یی عطـا فـرما — کـه مـی دهـند شکـر طـوطی شکـر خـا را
هـزار بـار بـه کـوی تـو رفته بـرگشتم — رقـیب ره نـدهد تـا بـبوسمت پـارا
به صحن باغ شـنیدم کـه سـرو، مـی لا فـد — نـدیده است مگـر آن بـلند بـالا را
کـنون دلم نـبود مـایل پریرویـان — «کـرم» هـمیشه بـود مـحو روی زیبـا را

جان من، کرم فرما!

جـان مـن بـر سـرم کـرم فـرما — بـزم مـن غـیرت ارم فـرما
رام گـردیده مـی رمـی[1] از مـن — کـیست مـی گـویدت[2] کـرم فـرما
از کمـال وفـا و غـایت لطـف — بـندهٔ خـویش مـحترم فـرما
جـور از حـد مـبر بـه خستهٔ غـم — جـان مـن شـاد خـاطرم فـرما
کـلبه ام از قـدوم مـیمونت — روشـن از خـویش دلبـرم فـرما
«یـا عـلی(ع) ولی !» بـه حق بینی — سـرخ رو روز مـحشرم فـرما
در دو عالم بـه «چهـارده‌معصوم(ع)» — «یا علی(ع)!» بـر «کـرم»، کـرم فـرما

۱. چانک : می رهی : دراصل .
۲ - می گوید راست : ن .

آن لب معجز نما بگشا

بیـــا در کـــلبه ام از لطـــف بـــند قبـا بگشــا
به یک بگشـادنش از مشکـل مـا،عقده‌هـا بگشـ

مـه و خـورشید را بـراوج گـردون جـلوه‌گـربینم[1]
تـو هـم از عـارض زیبـا،نقاب ای دلربـا بگشـ

دلم دانســـته افتـــاده است در دام ســـر زلفت
کجا بگریزد از دستت ؟ بیا بـندش ز پـا بگشـا

مـــعطر تـا شـود عـالم زبـوی عـنبرین مـویت
خـدا را عقده‌هـای آن خـم زلف رسـا بگشـا

نـبینم[2] نکـتهٔ مـوهوم، یـعنی آن دهـن هـرگز
تکـلم کـن ! تکـلم ! آن لب مـعجز نمـا بگشـا

هجوم آورد بـر مـن هـر طـرف امـراض نفسـانی
خـدایـا رحـم کـن ! بـر مـن در دارالشفـا بگشـا

«کرم» از جان غلام درگـه «آل عبا(ع)»بـاشد
گره از مشکـلاتش‌ای «شه مشکـل گشـا»بگشـا

*****

---

۱ - جلوه گزینم: دراصل .
۲ - نه نیم : دراصل

دکتر مهر نور محمد خان [1]

خان آرزو در عرصهٔ ادب و تحقیق

بعد از درگذشت اورنگ زیب عالمگیر (م.۱۱۱۹هـ ق) پادشاه تیموری اگرچه آن تشویق و سرپرستی که شاهان در دورهٔ تیموریان متقدم هند از سرایندگان، فاضلان و دانشمندانِ زبان و ادب فارسی می کردند و موجب جلب و کششِ آنها به شبه قاره بود، به شدتِ خود باقی نماند، باوجودِ این در دورهٔ تیموریانِ متأخر دانشمندان، محققان و ادیبانی مانندِ خان آرزو[2] به میدان ادب قدم نهادند و در تمام رشته‌های زبان و ادب فارسی آثار بسیار ارزنده و گرانمایه‌ای را به وجود آوردند.

سراج الدین علی خان معروف به خان آرزو یکی از نوابغ ادبی است که از سرزمین مرد خیز و ادب پرور شبه‌قارهٔ پاکستان و هند برخاست. وی نه‌تنها سراینده ای زبردست و ادیبی ماهر بود بلکه در فنِ‌زبان شناسی، فرهنگ‌نویسی، شعر شناسی، نقدِادبی و شرحِ‌متون نیز "اقتدار و دستگاه"[3] کامل داشت و درمیان دانشمندان و ادیبان سدهٔ دوازدهم هجری هیچ کس مانندِ وی جامع جمیعِ علوم و فنون[4] نبوده است.

خانِ آرزو به علت تنوعِ آثار و کثرتِ تحقیقات و لغت دانی،

---

۱. استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین - اسلام‌آباد

۲ - سراج الدین علی خان آرزو معروف به "خان آرزو" (۱۱۶۹-۱۰۹۹ هـ ق) از شاعران و ادیبان ممتاز سدهٔ دوازدهم هجری است. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ احوال خان آرزو ر.ک به: جمیل جالبی، تاریخ ادب اردو، جلد دوم ، صص ۱۴۸-۱۶۴؛ خان آرزو،خیابان گلستان، مقدمه، صص سیزده - هفده، سیدعلیرضا نقوی؛ تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان، صص ۳۲۳-۳۳۲، و ریحانه خاتون، احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو.

۳ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۳۰.

۴ - همان ، ص ۳۲۳.

سرشناسِ‌قران خود بود. او در رشته‌های مختلف ادبی فارسی و اردو درمقام اجتهاد قرار داشت[۱] و نه‌تنها روند و سیرادبی عصر خود بلکه ادب ما بعد را نیز تحت تأثیر عمیق قرار داد. وی اصول و نقد ادبی فقه اللغتِ‌فارسی و اردو را وضع و پایه‌گذاری نموده مسیرِ جریان فرهنگ‌نویسی آینده را متعین ساخت[۲].

در نگاهِ معاصران، خانِ آرزو از جایگاهِ بسیار بلند و رفیعی برخوردار است. در تمام تذکره‌های آن زمان عظمت و فضیلتِ‌ادبی وی مورد سخن قرار گرفته است. به نظر میر تقی میر، در عصر او هیچ محقق و شاعری بهتر از وی نبود. میرتقی در نکات الشعرا خانِ آرزو را بدین‌گونه مورد تجلیل قرار می دهد:

" شاعر زبردست قادر سخن عالم فاضل تا حال همچو ایشان به هندوستان جنت نشان بهم نرسیده بلکه بحث در ایران می رود".[۳]

میر حسن در تذکرهٔ شعرای اردو او را بعد از امیر خسرو دهلوی بزرگترین شاعر هندوستان به حساب آورده، می‌گوید:

"سرگروهِ‌سخن سنجان،استادِاستادان... بعد از امیرخسرو چنین‌صاحبِ‌کمال، پرگو و خوشگو به مسامع عالمیان نرسیده".[۴]

فتح علی خان وی را به خطاب "چراغِ‌محفل فصاحت" معنون می کند؛[۵] لالاتیک چند بهار در دیباچهٔ فرهنگ بهارِعجم و میر محمد محسن اکبر آبادی در محاکمات الشعرا خان آرزو را به‌عنوان "سراج‌المحققین" یاد کرده‌اند.[۶]

امام بخش صهبایی دهلوی که از محققان و ناقدانِ‌بزرگ شبه قاره بود خانِ آرزو را بنام "خان تحقیق نشان" یاد می‌کند.[۷] محتشم علی قلی خان وی را "استاد سراپا ارشاد" و شاه آفرین لاهوری وی را "امام سخنوران" می نامد[۸].

قایم چاند پوری درتذکرهٔ مخزن نکات می‌گوید:"بالفعل در فضیلت و

---

۱ - مباحث ، ص ۶۸-۶۹.
۲ - همانجا، ص ۶۸-۶۹.
۳ - رام بابو سکسینه؛ تاریخ ادب اردو ، ص ۶۱.
۴ - همانجا.
۵ - همانجا
۶ - محاکمات الشعرا، ورق ۷ ب و ۸.
۷ - تنبیه الغافلین ، ص شصت .
۸ - گزینهٔ مجمع النفایس، ص ۱۱.

کمال ، فوقش متصور نیست.حق تعالی سلامتش دارد و زیاد برین، از کمالاتِ آن بزرگوار مثلِ من هیچ مدان چه نویسد که شمارهِ قطرهٔ آب باران نمودن سیاحتِ افلاک پیمودن است".[۱]

قاضی حافظ مشتاق، صاحبِ‌تذکرهٔ گلشنِ مشتاق وی را با القاب "سراج وهاج محفل سخندانی و چشم و چراغِ آرزومندان مجلس غزل خوانی" یاد کرده است[۲].

نصراللّه خان خویشگی در گلشن همیشه بهار راجع به خانِ‌آرزو می‌نویسد: «آرزو تخلص، سراج الدین علی خان نام، اظهار حالش معرّا از آرزوست، چه عالمی بانامش بصد آرزو متوجه».[۳]

مولانا محمد حسین آزاد در سخندان فارس، خانِ‌آرزو را به نامهای "فیلسوف لغت فارسی" و "محقق ماهر زبان فارسی" یاد می کنند.[۴]

بگفتهٔ عابد رضا بیدار صاحب گزینهٔ مجمع النفایس، کم باشد که ادبا و شعرای معاصر یکی از فاضلان زمان خود را بدین نمط خراج تحسین پیش کنند، چنانکه آرزو از معاصران خود بخشش وافر یافته.[۵]

خان آرزو ذوق شعری و ادبی را به ارث برده بود؛ به همین علت از همان جوانی به سرودن شعر و تألیف کتابها پرداخت. او در شانزده سالگی غزلی سرود، با مطلع زیر:

این حلقه حلقه زلف سیاه تو دام کیست   این شوخ شوخ آهوی چشم تو رام کیست؟[۶]

وی کتاب خیابان گلستان را نیز در اوان جوانیش[۷] تألیف کرد که شاهد بارزی بر تسلط و چیرگی او در شعر و ادب فارسی است. خان آرزو در رشته‌های مختلف ادبی ، آثار پرارزش و ماندگار به یادگار گذاشته است که

---

۱ - همانجا.
۲ - پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان، ص ۳۶۷.
۳ - گلشن همیشه بهار، ص ۵۳.
۴ - سخندان فارس، ص ۴۹.
۵ - گزینهٔ مجمع النفایس، ص ۱۱.
۶ - گزینه مجمع النفایس، ص ۳.
۷ - خان آرزو ؛ خیابان گلستان رانخستین بار دربیست سالگی در۱۱۱۹ ه تألیف کرد و سی سال بعد از آن در ۱۱۴۹ هآن را مورد تجدید نظر قرار داد. خیابان گلستان،مقدمه، ص بیست و هشت.

می‌توان آنها را به موضوعات زیر دسته بندی کرد:
ا . کلیات اشعار، ب . فرهنگ نویسی، ج . معانی و بیان و صرف و نحو
د . زبان شناسی ، ه. نقد ادبی ، و . تذکره ، ز . شروح ، ح . متفرقات (رسایل و مکاتیب).

کلیات اشعار:

کلیات فارسی آرزو بیش از سی هزار بیت[۱] دارد که شامل غزل، قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع بند، مخمس، مثنوی و متفرقات است. وی بعضی دواوین غزلیات خود را در جواب شاعران ایرانی مانند شفیعای شیرازی، سلیم تهرانی، بابافغانی شیرازی و کمال خجندی[۲] سرود که دلیل بارز کمال مهارت وی در شعرگویی است.

علاوه بر این ، اشعار اردوی خان آرزو به صورت پراکنده در تذکره‌ها موجود است.

فرهنگ نویسی:

آرزو اگرچه درانواع مختلف مهارتهای ادبی آثار پر ارزش به‌یادگار گذاشته است، ولی موضوع اصلی فعالیت‌های ادبی وپژوهشی او فرهنگ‌نویسی است. وی در فن لغت نویسی به سبب مهارت داشتن در فنون شاعری، نقد، شرح، تفسیر و زبان شناسی بر سایر فرهنگ نویسان برتری دارد[۳]. آرزو در لغت نویسی از اطلاعات و تسلط خود بر زبانهای‌فارسی وسانسکریت استفادهٔ زیادی کرد، چنانکه درآثارادبی جابه جا به این امر اشاره کرده است. سراج اللغات، چراغ هدایت، نوادر الالفاظ و زواید الفواید او همواره مورد استفاده و توجه دانشمندان، پژوهشگران و استادان زبان و ادب فارسی بوده است. سراج اللغات[۴] آرزو در علم نقد لغت است نه یک فرهنگ

۱ - تاریخ ادب اردو، ص ۶۲، گزینه مجمع النفایس ص ۶.
۲ - تاریخ ادب اردو، صص ۱۵۱-۱۵۲.
۳ - مباحث ، ص ۴۵.
۴ - سراج اللغات شامل حدود چهل هزار واژه فارسی است.این فرهنگ در۱۱۴۷ ه تألیف شد و به‌ترتیب الفبایی است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به: فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۱۰۹-۱۱۴و خیابان گلستان،مقدمه، ص نوزده و بیست.

محض واژه‌ها. نویسنده در این کتاب واژه‌های فرهنگ‌های پیشین مانند فرهنگ رشیدی و برهان قاطع را مورد بررسی و نقد قرار داده و توافق و اشتراک زبانهای فارسی و هندی را به اثبات رسانیده است.

چراغ هدایت نیز دلیل بارز طبع خلاق خان آرزو است. در این فرهنگ، لغات و واژه هایی آورده شده که شاعران و سخنوران عهد صفوی در دیوانهای خود به کار برده بودند و طبعاً این لغات و ترکیبات در فرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس، فرهنگ سروری، فرهنگ رشیدی و برهان قاطع وجود نداشته‌اند. برای تألیف چراغ هدایت پیش خان آرزو سر مشق و الگویی وجود نداشت و خان آرزو در تألیف این فرهنگ ابتکار و جدّیت خود را به خرج داده است. از آنجا که این کتاب برای شاعران و سرایندگان شبه قاره بسیار مفید و سودمند بود، مقبولیت زیادی به دست آورد.چراغ هدایت [1] بدون تردید اثر پرارزشی است و شاهد و دلیل روشنی بر طبع خلاق و بدیع و باریک‌بینی مؤلف است .

نوادر الالفاظ[2] تصحیح و ترمیم غرایب اللغات عبدالواسع هانسوی است که فرهنگ لغات اردو و فارسی می‌باشد. دراین کتاب نیز خان آرزو علاوه بر تصحیح اشتباههای فرهنگ هانسوی، اضافات سودمند و انتقادهای عالمانه‌ای به عمل آورده است؛ همچنین در ترتیب غرایب اللغات نیز ترمیماتی نموده است که بیانگر قریحهٔ خلاق و مبتکر وی می‌باشد.

معانی و بیان و صرف و نحو :

خان آرزو در فنونِ ادبی نیز استادی چیره دست بود. وی در این زمینه آثار متعددی مانند عطیهٔ کبری، موهبت عظمی، معیار الافکار وغیره تألیف کرد. عطیه کبری و موهبت عظمی از اولین کتابهایی هستند که در زمینهٔ علم بیان و معانی در شبه قاره تألیف شده‌اند.

۱ - برای اطلاعات بیشتر راجع به چراغ هدایت ر.ک به: فرهنگ نویسی فارسی در هندوپاکستان ، صص ۱۱۴-۱۱۸؛ خیابان گلستان، مقدمه، صص بیست و بیست و یک و غیاث اللغات، جلد سوم .

۲ - برای اطلاعات بیشتر راجع به نوادر الالفاظ .ر.ک به : نوادر الالفاظ، تصحیح دکتر سید محمد عبدالله، مقدمه، تاریخ ادبیات مسلمانان، جلد ۵، ص ۳۸۹؛ احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو، ص ۱۲۳ و خیابان گلستان، مقدمه، ص بیست و یک.

زبان شناسی :

خان آرزو در زبان شناسی مسلماً نابغهٔ روزگار بود. گویا وی به صورت یک زبان شناس خلق گردیده بود. او درشبه قاره اولین کسی‌است که در زمینهٔ زبان شناسی تطبیقی تتبعاتی انجام داده است. به عقیدهٔ آقای دکتر سید محمد عبدالله استاد دانشمند دانشگاه پنجاب، الحق، خان آرزو در حکم یک فصل باشکوه تحقیـق و پژوهش در زمینه زبان شناسی فارسی به حساب می‌آید.[1] وی اولین زبان شناس فارسی است که وحدت و اشتراک بین زبانهای فارسی و هندی را کشف کرده است. آرزو این انکشاف را کارنامهٔ بزرگ علمی و ادبی خود می‌داند. او در کتابهای خود چندین مورد از بی همتایی خود در این زمینه ادعا می‌نماید، چنانچه در مثمر می‌نویسد:

"حق آن است که تا الیوم هیچ کس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی، با آن همه کثرت اهل لغت، چه فارسی و چه هندی و... نشده‌اند الا فقیر آرزو... و کسی که متبع و پیرو این عاجز باشد و این اصل را مقرر کرده و بنای تصحیح بعضی از الفاظ فارسیه بدین گذاشته، چنانچه در کتب مصنفه خود مثل سراج اللغات و چراغ هدایت وغیره نوشته‌ام و عجب است از رشیدی وغیره که در هندوستان بوده‌اند و هیچ لحاظ نکرده اند که درین دو زبان توافق است".[2]

خان آرزو با کشف اصـول تـوافـق بـین زبـانهای فـارسی و هـندی، زبان‌شناسی فارسی را یک بُعد جدیدی بخشیده است. وی عقیده دارد که این زبانها هم ریشه و هم خانواده اند و مشترکات زیاد لغوی، زبـانی و مـعنوی دارند. نظریهٔ اشتراک زبانها راکه اکنون عمومیت پیداکرده، خان آرزو نخستین بار مطرح کرده بود. از مطالعه آثارش بر می آید که ذهنش به جای پرداختن به قواعد محض دستوری، در تلاش ابداع اصول زبان شناسی بوده است.[3]

خان آرزو اگرچه در اکثر تألیفاتش به مسایل زبان شناسی پرداخـته است ولی کتاب مثمر[4] در این خصوص از هـمه مـهمتر است. مـثمر حـاوی

---

۱ - مباحث، ص ۸۴.

۲ - مثمر، ص ۲۲۱.

۳ - مباحث ، ص ۶۶.

۴ - برای اطلاعات بیشتر درباره این کتاب رک به: مثمر، به اهتمام دکتر ریحانه خاتون، ...

اطلاعاتی وسیع دربارهٔ مشترکات زبانهای فارسی و هندی است و از این لحاظ اثری بی‌سابقه و منحصر به فرد است. هر چند امروز بعضی عقاید و نظرات خان آرزو، به علت وسعت و پیشرفت تحقیق در زمینهٔ زبان شناسی ، چندان مورد توجه و اعتنا نیست، بااین همه در مثمر راجع به زبان شناسی فارسی مطالب سود مند زیادی وجود دارد. بحث های عالمانه‌ای که وی در این کتاب به عمل آورده بیانگر تسلط و چیرگی مؤلف بر زبانهای فارسی، هندی و عربی است. همچنین در مثمر اولین بار راجع به علم لغت به تفصیل بحث شده و در پیرامون فرهنگ‌های جهانگیری، رشیدی و برهان قاطع وغیره مطالعه تطبیقی به عمل آمده است.

نقد ادبی :

خان‌آرزو در رشتهٔ نقد ادبی و سخن سنجی نیز بر هم عصران خود برتری مسلم داشت. اگر وی را بنیانگذار نقد ادبی در زبان فارسی بگوییم، راهِ‌مبالغه نرفته‌ایم[1]. اگرچه منیر لاهوری (م ۱۰۵۹ ه) بانوشتن کارنامه و سرودنِ قصیده‌ای در محاکمهٔ شیدای فتحپوری، فن نقد را آغاز نموده بود، ولی او فقط به‌اعتراض گویی اکتفاء کرد و به نقد واقعی نپرداخت. آرزو با تألیفِ کتابهایی مانند: داد سخن، سراج منیر، تنبیه الغافلین، احقاق الحق و سراج وهاج ،در زمینهٔ نقد ادبی استادی و برتریِ خود را به اثبات رسانیده است. مطالعهٔ این آثار نشان می دهد که خان آرزو در نقد ادبی از قریحه و استعداد ویژه‌ای برخوردار بود. تألیفات وی را بی‌تردید می‌توان عالی‌ترین نمونه نقد ادبی در زبان فارسی دانست. وی در تمام کتابهای خود ، مباحث نقد و محاکمه را کاملاً بی طرفانه و به دور از هر نوع تعصب و طرفداری به عمل آورده است. او برای اثباتِ دلایل و براهینِ خود، به ابیاتِ استادانِ سخن استناد کرده و با سنجیدنِ اشعارِ سخنورانِ معاصر بر محک کلامِ بزرگانِ ادب، محاسن و معایب آنها را بیان کرده است.

آثار سراج الدین علی خان آرزو و خیابان گلستان، مقدمه، صص بیست و دو و بیست و سه .

۱ – برای اطلاعات بیشتر ر.ک به: شاعری در هجوم منتقدان، تنبیه الغافلین نقد شعر فارسی در شبه قاره، و داد سخن.

تذکره نویسی :

خان آرزو در تذکره نویسی نیز جایگاه بلندی دارد. مجمع النفایس[1] او یک شاهکار ادبی است و او را برای زنده ساختن بسنده می‌کند. خان آرزو در این تذکره راجع به احوال و آثار شاعران چنان جامع و فراگیر اظهار نظر کرده است که برمبنای آن می توان مجمع النفایس را دایرةالمعارف به حساب آورد. یکی از امتیازات این اثر، نقد شعر معاصران، متقدمین و گفته‌های سایر تذکره نویسان است. آرزو در این تذکره در ضمن بحث راجع به شعر و شاعری سرایندگان، سبک و شیوهٔ سخنوری آنان را نیز مورد نقد قرار می دهد و معایب و محاسن سخنان آنها را بیان می‌کند. وی در لابه لای این بحث، مسایل زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن ایران را مطرح نموده و راجع به‌آن مسایل اظهار نظر می کند . باتوجه به این ویژگی‌ها مجمع النفایس تنها تذکره احوال شاعران نیست، بلکه بهترین نمونهٔ نقد ادبی و شاهکار ادب متعالی گذشته است . از این نظر هیچ تذکرهٔ دیگر فارسی به مقام آن نمی رسد. به خاطر برخورداری از اطلاعات فراوان دربارهٔ فرهنگ وتمدن و وقایع مهم تاریخی در قرن دوازدهم هجری ، از حیث وثایق نویسی آن عهد نیز ارزش زیادی دارد و این ویژگی خان آرزو را برسایر تذکره نویسان توفیق و برتری می‌بخشد.

شروحِ متون ادبی :

خان آرزو از حیث شارح متون فارسی هم مقامی بلند دارد. وی بهترین شارحی است که از سرزمین شبه قاره برخاسته است. او بر چندین اثر معروف فارسی شرحها نوشته است مانند: خیابان گلستان در شرح گلستان سعدی، شگوفه زار در شرح نیمهٔ اول اسکندر نامهٔ نظامی گنجوی، شرح قصاید عرفی و شرح گل کشتی درشرح مثنوی میرنجات. این شرحها کاملاً به‌سبک جدید و از اعتبار و ارزش زیادی برخوردارند. در تمام شرحها مسایل دقیق زبان‌شناسی، معانی و بیان، بدیع، عرفان و حکمت بطور عالمانه مورد بررسی قرار گرفته

۱ - تاریخ ادبیات مسلمانان ....، جلد ۵، صص ۱۹۱-۱۹۲.

است. آرزو در تألیف این کتابها، آنها را با شرحهای سابق این متون مقایسه و مقابله نموده، اغلاط و نارسایهای آنها را با ذکر شواهد بیان کرده‌است. در ضمن، رجحان و برتری یک شرح بر شرح دیگری را ذکر می کند. خیابان گلستان و شگوفه زار شرح تطبیقی است که در ادب فارسی بی سابقه بوده و شاهد بارزی بر سبک خاص و رفعت فضل و دانش وی است[1].

در نوشته‌های متفرق آرزو نیز، سبک منحصر به فرد و مخصوص وی به خوبی نمایان و بیانگر وسعت اطلاعات و کمال‌علم و دانش اوست.

می‌توان گفت که در انواع رشته‌های زبان و ادب فارسی در آن عصر هیچ‌کس مانند خان‌آرزو، مجموع علوم و فضایل نمی‌باشد. وی در زبان‌شناسی، تحقیق و تدقیق لغت و شعر و عروض و دستور تسلط کافی داشته است. کلام منظوم او از نظر کمیت و کیفیت در مقام بسیار رفیع قرار دارد. نظر به همین ویژگیها، وی برای ادیبان و سخنوران آن عصر به عنوان سرچشمهٔ فیض و هدایت تلقی می‌شد. متأسفانه باوجود این عظمت و فضیلت، اشعار و تألیفاتش چنانکه سزاوار بود، مورد توجه و عنایت قرار نگرفت و بعضی از کتابهای بسیار پرارزش او مانند: سراج اللغات، مجمع النفایس، شگوفه زار و کلیات اشعارش تاکنون به چاپ نرسیده است. این آثار بفحوای گفته خان آرزو:

عشق روزی که بماخلعت سودا بخشید　　　جامه داری بمن از دامن صحرابخشید[2]

همچنان در انتظار شیفتگان و فرهیختگان ادب فارسی هستند که آنها را از کُنج انبارهای خاک گرفته بیرون آورده از نابودی نجات دهند تا فروغ و درخشش بیشتر زبان فارسی در شبه قاره فراهم آید. اِن شاء اللّه تعالی .

***

فهرست منابع

۱ - آزاد، محمد حسین ؛ آب حیات، ، اسرار کریمی پریس، ۱۹۶۷م.

۲ - جالبی، جمیل؛ تاریخ ادب اردو، جلد دوم، چاپ سوم، مجلس ترقی ادب، لاهور ۱۹۹۴م.

۳ - خان آرزو، سراج الدین علی ؛ تنبیه الغافلین، به تصحیح دکتر سید محمد اکرم اکرام، دانشگاه

۱ - برای اطلاعات بیشتر ر.ک به : خیابان گلستان، مقدمه .

۲ - گلشن همیشه بهار ، ص ۵۳.

پنجاب، لاهور، ۱۴۰۱ ه‍ ق.
۴ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ چراغ هدایت (جلد سوم، فرهنگ غیاث اللغات)، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی معرفت، تهران.
۵ - خان آرزو، سراج الدین علی ؛ خیابان گلستان ، به تصحیح دکتر مهر نور محمد خان، مرکزتحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۵ ش.
۶ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ داد سخن،به تصحیح دکتر سید محمد اکرم اکرام، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۵۲ ش.
۷ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ گزینهٔ مجمع النفایس،به‌کوشش عابد رضابیدار،پتنه، هند.
۸ - خان آرزو، سراج الدین علی ؛ مثمر، به کوشش دکتر ریحانه خاتون، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی، دانشگاه کراچی، ۱۹۹۱م.
۹ - خان آرزو، سراج الدین علی؛ نوادر الالفاظ و غرایب اللغات، به کوشش دکتر سید محمد عبداللّٰه، انجمن ترقی اردو، کراچی، ۱۹۵۱م.
۱۰ - خویشگی ، نصرالله؛ گلشن همیشه بهار، به اهتمام دکتراسلم فرخی، انجمن ترقی اردو، کراچی.
۱۱ - ریحانه خاتون ؛ احوال و آثار سراج الدین علی خان آرزو، دهلی، هند، ۱۹۸۷م.
۱۲ - سکسینه رام بابو؛ تاریخ ادب اردو، ترجمهٔ میرزا محمد عسکری، لاهور، ۱۹۸۰م.
۱۳ - شفیعی کدکنی، محمد رضا؛ شاعری در هجوم منتقدان، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۱۴ - ظهور الدین احمد ؛ نقد شعر فارسی در شبه قاره ، مرکز تحقیقات فارسی‌ایران و پاکستان، ۱۳۷۴ ش.
۱۵ - عبدالله، سید محمد ؛ مباحث، مجلس ترقی ادب، لاهور.
۱۶ - نقوی، سید علیرضا؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۴۷ش .
۱۷ - نقوی، شهریار؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، ۱۳۴۱ ش.
۱۸ - اورینتل کالج میگزین، یونیورستی اورینتل کالج، لاهور، نوامبر ۱۹۴۳ م.
۱۹ - پیوندهای فرهنگی‌ایران وپاکستان،مرکزتحقیقات فارسی‌ایران وپاکستان اسلام‌آباد،۱۹۷۷م.
۲۰ - تاریخ ادبیات مسلمان پاکستان و هند، جلد ۵، دانشگاه پنجاب، لاهور.
۲۱ - دایرة المعارف اسلامیه اردو، دانشگاه پنجاب لاهور.
۲۲ - سخندان فارس، مکتبهٔ ادب اردو، لاهور.

*****

ادب امروز
ایران

مجید صادقی
ایران

سایه ای از درخت طوبی

موتور سه چرخ از پیچ جاده ، که انبوه درختان تنومند بلوط و سپیدار حاشیهٔ جاده آن را در برگرفته بود ، نمایان شد. به طرف تپهٔ سمت راست جاده رفتم و پشت بوته های تمشک وحشی به انتظار ایستادم . از آنجا قادر بودم، تمام مسیر جاده را، تا پُل ببینم. دفعهٔ قبل که پشت بوته ها پنهان بودم، نتوانستم تا آخر مسیر در پی او بروم، چون چند نفر از اهالی روستا در داخل یونجه زار مشغول کار بودند.

دایی گفته بود که دفعه بعد حواسم را کاملاً جمع کنم.

موتور نرسیده به پل ، به سمت راست پیچید. از پشت بوته ها بیرون آمدم. موتور سه چرخ را کنار پرچین خاموش کرد و پیاده شد. به کمک دو عصای زیر بغل ، یونجه زار آن سوی پرچین را دور زد و به طرف چنارهای پربرگ داخل بیشه رفت. کسی داخل یونجه زار نبود. به داخل بیشه رسیدم.

رسول از روی پل چوبی که روی رودخانهٔ کم عمق ساخته شده بود، گذشته بود. به مزارع آفتابگردان وذرت بالای رودخانه که رسید، مانند دفعه قبل ایستاد و به درخت انجیر نگاه کرد. برای شخصی که معلوم بود با او فاصلهٔ زیادی دارد، دست تکان داد.

داخل مزرعهٔ آفتابگردان رفتم. پیر مردی به تیرک کپر تکیه داده بود و انتظار او را می کشید. از حاشیه کرتهای شلتوک آرام جلو رفت. با پیر مرد سلام و احوالپرسی کرد. کنار جوی آب نشست . چند بار به صورتش آب پاشید، با پیر مرد خوش و بش کرد. بی اختیار به یاد صحبت دایی افتادم که می‌گفت : رسول زندگی را نمی فهمد!

---

۱. به نقل از : باچشمهای شیشه‌ای (مجموعه داستان)، به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار، تهران : دفتر هنر و ادبیات ایثار ، صص ۱۳۵ - ۱۲۸.

آن سوی آفتابگردانها، کنار جوی آب، هرچه وجود نداشت، اما زندگی ، با تمام صفا و طراوات ، در وجود رسول جاری بود. پرسشهایی ، پی در پی به ذهنم می‌رسید . اگر دایی اینجا بود، باز هم می گفت : رسـول زنـدگی را نمی‌فهمد. می گفت که او ناامید است ؟ خواستم بروم از رسول به خاطر این که دو بار او را تعقیب کرده‌ام، عذر خواهی کنم، اما مأموریتی که دایی بـه مـن محول کرده بود، مانع می شد.

صدای پیر مرد و رسول را نمی شنیدم ، اما حرکات دستشـان نشـان می‌داد که از درخت انجیر صحبت می کنند.

رسول در این روستا چه می کند ؟ چه رابطه ای با پیر مرد دارد؟ چرا از میان آن همه درخت ، فقط درخت انجیر نظر او را جلب کرده است ؟

تمام آن روز را بدون این که رسول متوجه حضورم در آنجا بشود او را تعقیب کردم، غروب بود که برگشتم و به مغازهٔ دایی رفتم. دایی تا مرا دید عرق پیشانی اش را پاک کرد و با صدای حق به جانبی گفت :« رفتی؟ کجا می رود این پسر؟ با کی نشست و برخاست می کند ؟»

زنگ تلفن با صدایی شبیه قورباغه بـه صـدا درآمـد. دایـی گـوشی را برداشت . صحبتهایش نشان می داد که منتظر بوده است. گفتگو کمی طولانی شد. صحبت از پول ، جنس ، بازار و این طور حرفها بود. با گفتن جملهٔ «آقا جان ، پول حرف اصلی را می زند !» گوشی را محکم روی تلفن کوبید. داخل صندلی چرخ دار فرو رفت و به گاو صندوق خیره شد و در حالی که ، همهٔ هوش و حواسش به گاو صندوق بود، گفت :« نگفتی با کی نشست و برخاست دارد؟!»

گفتم :« درست نمی دانم دایی ؟ اما با هر کسی نشست و برخاست کند فکر نمی کنم که آبش با شما توی یک جوی برود.»

گفت :« بله ، بله ؟ چطور شد ؟ من عموی رسول هستم !»

گفتم :« *اما خیلی با هم فاصله دارید !*»

از روی صندلی چرخ دار بلند شد وگفت :« باید هم این طور باشد ، پدر

و مادر خدابیامرزش هم این طوری بودند !»

شنیده بودم که دایی به بهانهٔ شراکتی که در گذشته با برادرش داشته است، می خواهد خانه را به بهایی اندک از چنگ رسول بیرون بکشد.

دایی گفت :« چی شده ؟ مثل طلبکارها نگاه می کنی؟ تو هم ارثیه می‌خواهی ؟ قرار شد بروی ببینی رسول چکار می کند ؟»

- گفتم که ، شما خیلی با هم فاصله دارید.

از مغازه دایی بیرون آمدم. با این که از نیت او باخبر بودم و دو بار رسول را تعقیب کرده بودم، از خودم شرم داشتم.

ساعت از چهار بعد از ظهر گذشته بود که زنگ خانه رسول را به صدا در آوردم. مردی میانسال در را باز کرد. فکر کردم که اشتباهی شده است. مرد که متوجه تردید من شده بود ، لبخندی زد و گفت :« با رسول کار دارید ؟»

- بله .

- من مستأجرشان هستم.

- آقا رسول ، کجا زندگی می کند ؟

- همین جا ، توی زیر زمین ، بفرمایید.

- بعد از فوت پدر رسول ، اولین بار بود که داخل آن خانه می شدم. همان خانه قدیمی کوچک . بار راهنمایی آن مرد ، حیاط را دور زدم. در ضلع جنوبی خانه که به ارتفاع یک متر و نیم از کف حیاط ساخته شده بود ، در آهنی آبی رنگی به زیر زمین باز می شد. در قفل بود. مرد گفت :« به گمانم هنوز نیامده باشد.»

داخل زیر زمین را نگاه کردم . یک قالی قدیمی کف زیر زمین پهن بود و یک پشتی بزرگ به دیوار رو به رو تکیه داده بود. یخچال ، اجاق گاز کوچک و قفسهٔ کتاب ، دیوار سمت راست زیر زمین را پوشانده بود. سمت چپ پله ها ، گلدان پیچک قرار داشت که شاخه هایش به سقف رسیده بود . خانهٔ دایی کجا و اتاق رسول کجا ؟ از زمین تا آسمان با هم فاصله داشتند. به یاد قضاوت دایی دربارهٔ رسول افتادم. خواستم همان جا بنشینم تا رسول بیاید ، اما جملات

دایی دربارهٔ رسول به ذهنم هجوم آورده و خاطرم را پریشان کرده بود . برای مرد دستی تکان دادم و راه خروج را پیش گرفتم.

- به آقا رسول بگویم کی اومده بود!

- بگویید منصور سلام رساند... خدا حافظ

- به امان خدا ، آقا منصور !

صحبتهای دایی، رفتن به روستا ، دیدن پیر مرد و رسول و دیدن زیر زمین ، مجال کار کردن روی داستان «سایهٔ طوبی [1]» را از من گرفت. زودتر از معمول به بستر رفتم.

به رسول فکر کردم ، به سالها پیش که رسول عضو تیم ملی دو و میدانی بود. اوایل جانبازی اش ، من هم مثل دایی فکر می کردم و در ذهنم از رسول ، تصویر آدمی ناقص و ناامید ساخته بودم ، اما وقایع چند روزگذشته تصویری جدید را از او در ذهنم مجسم کرد. همین وسوسه ام می کرد که راهی برای ورود به تنهایی اش پیدا کنم. زندگی آرامی که برخی از آدمها ، آن را در گرو پول و آرزوهای دست نیافتنی گذاشته اند . نمونه اش دایی که شمارش پول و گفتن دروغهای تلفنی ، آرامش را ، حرامش کرده بود. چقدر موضوع دایی دور از داستان سایه طوبی بود ! شاید بهتر بود که داستانی می نوشتم به نام «سایهٔ زقوم [2]» و دایی هم شخصیت اصلی آن می شد.

به یاد روستا افتادم. جاده جنگلی ، درختان بلوط و سپیدار و مزارع آفتابگردان و ذرت، و یک درخت انجیر . درختی که در نبود رسول نیز ، مرا به آن سو می کشاند. راستی این درخت چه رازی دارد ؟! با صدای زنگ تلفن گوشی را برداشتم. رسول بود. وقتی سلام کرد ، لحظه ای ساکت ماندم. چه باید می گفتم؟ چرا سراغش را گرفته بودم؟!

از او خواستم که با هم به روستا برویم که با استقبال او رو به رو شدم قرار را برای روز چهارشنبه گذاشتیم .

۱. طوبی : درختی است در بهشت که در هر خانه از اهل جنت ، شاخه ای از آن باشد.

۲. زقوم : درختی است تلخ و زهردار که در دوزخ ، خوراک دوزخیان خواهد بود.

***

هنوز آفتاب بالا نیامده بود که به طرف روستا حرکت کردیم. در طی چند سالی که جانباز شده بود ، کمتر با او جوشیده بودم و پیش از آن هم ، رابطه‌ام با او ، چیزی بیش از یک سلام و علیک نبود. در تمام طول راه ، حواسش به من بود . شاید به نظر می رسید ، گاهی به تپه های پوشیده از درخت نگاه می کرد و زیرلب چیزی می گفت . باد مانع می شد که صدایش را بشنوم . موتور به جادهٔ فرعی پیچید. شلتوکهای سبز بالای جاده ، زیر نور آفتاب ، زیتونی شده بودند . چند کودک هفت - هشت ساله روی سنگچین کنار جاده ، با صدای بلند شعر می خواندند. موتور را که دیدند ، برای رسول دست تکان دادند. کمی جلوتر موتور را در کنار دخترکی که بافهٔ یونجه بر دوش بسته بود ، نگه داشت. دخترک به طرف رسول آمد.

- سلام عمو

- سلام ! باباکجاست ؟

- باتراکتور امید علي رفته است که تیره سپیداری بار بزنند.

- خدا حافظ عمو جان !

- خدا حافظ

موتور زوزه ای کشید و به راه افتاد. رسول بیشتر مردم آن حوالی را می‌شناخت . خواستم سر صحبت را باز کنم، اما ترجیح دادم تا رسیدن به مقصد سکوت کنم. شاید بزرگواری او در برخورد با آن دختر بچه و لطافت روحی او مانع می شد که چیزی بگویيم. وقتی که از پشت پنجرهٔ زیر زمین ، سادگی اتاقش را دیدم ، تصور نمی کردم که این همه طراوت و صمیمیت و عظمت در اندیشه و قلب رسول وجود داشته باشد. موتور راکنار پرچین نگه داشت و پیاده شدیم. از یونجه زار که گذشتیم پرسیدم :« انگار مردم اینجا تو را می شناسند؟!»

- قبل از رفتن به جبهه ، گه گاه به اینجا می آمدم ، اخیراً که بیشتر هم می‌آیم.

به آسمان نگاه کرد. چند تکه ابر مثل یک دسته کبوتر سفید رنگ ، بر فراز جنگلهای شمال ، در پرواز بودند. رسول جلوتر از من ، از کنار سنگچین یونجه زار حرکت می کرد. تا رسیدن به مزرعهٔ آفتابگردان حرفی نزدیم . صداهایی که به گوش می‌رسید ، با هم صدای جنگل را تشکیل می‌دادند: شرشر رودخانه ، نالهٔ جیر جیرکها ، و قورقور قورباغه ها . از پل چوبی که گذشتیم ، کسی از پشت درختان گفت :« نه خسته مُلا رسول !»

صدای پیر مرد بود که راه جوی آب را به کرتهای باغچهٔ خیار باز می‌کرد. روی زیلوی ریز بافت آبی رنگ ، که زیر سایبان کپرپهن بود ، نشستیم . پیر مرد از کتری روی آتش ، دو استکان چای ریخت و آورد. رسول از جیبش دو بسته با تری قلمی بیرون آورد و به پیر مرد داد.

- قابل شما را ندارد... بچه ها کجا رفته اند؟

پیر مرد با اشارهٔ دست ، بالای تپه را نشان داد و گفت :« امروز نوبهٔ آب داریم ، رفته اند سرِ زمین .»

رسول نگاهی به من و نگاهی به پیر مرد انداخت و گفت :« چند سال است که آقا نصر الله را می شناسم. با پسرش یوسف - که بعداً شهید شد - چهار سال دبیرستان را باهم بودیم.»

پیر مرد بعد از چند لحظه گفت :« بفرمایید، سرد می شود !»

چای را که نوشیدیم ، رسول به عصایش تکیه داد و بلند شد.

با اجازهٔ شما پدر ، من و منصور می رویم این اطراف گشتی بزنیم.

باز هم رسول ، جلوتر از من ، عصا زنان به راه افتاد. اطمینان داشتم که سراغ درخت انجیر می رود. به رسول فکر می کردم و به آقا نصر الله و پسرش یوسف... رسول حرفی نمی زد و قدم به قدم به درخت انجیر نزدیک می‌شدیم.

چه رازی داشت این درخت ، که رسول ، چنین با اشتیاق به طرفش می‌رفت !؟

زیر سایه درخت انجیر ایستادیم . حالت بازیگری را داشتم که برای اولین بار قدم روی صحنهٔ تئاتر گذاشته است. چشمان نافذ و نگاه عمیق

رسول به درخت ، نظرم را جلب کرد. حالت چهره اش نشان می داد که می‌خواهد از درخت بگوید.

کنار درخت روی تخته سنگی نشست و گفت :« من و یوسف با هم این درخت را کاشتیم. نهال را یوسف از ده آورده بود. همیشه قرارمان را در کنار این درخت می گذاشتیم . در کنار همین درخت هم بود که تصمیم گرفتیم برویم جبهه. در عملیات «کربلای یک » با هم بودیم ، در نزدیکی پاسگاه دراجی عراق ، من و یوسف گم شده بودیم. از تشنگی ، زیر آفتاب داغ ، بغل گوش عراقیها نای حرکت نداشتیم . با هم صحبت هم نمی کردیم تا دیر تر از پا بیفتیم. یوسف به سجده افتاده بود و ذکر می گفت. یک خمپاره بی صدا کنارمان به زمین خورد و یک ترکش خورد به پشت یوسف . فقط نیم ساعت زنده بود . توی آن بیابان برهوت ، هیچ کاری از دستم ساخته نبود.»

لحظه ای سکوت کرد ، پیشانی اش را گرفت و ادامه داد :« دیدن شاخ و برگ و میوه های این درخت حال و هوای یوسف را برایم زنده می کند.هر وقت بتوانم به اینجا می آیم.» بعد ایستاد . به طرف جوی آب رفت و با عصا سنگ جلو آبراه درخت را کنار زد. آب به طرف درخت روان شد و آن را دربر گرفت.

به راز درخت انجیر ، دغدغهٔ خاطر رسول و مایهٔ داستانم پی برده بودم. شاید سایه ای از درخت طوبی بود که رسول را ، گاه و بی گاه به سایه سار خود می‌خواند.

*****

عزیز نظافت

ایران

«بی همگان بسر شود ، بی تو بسر نمی شود

داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمی‌شود»

«مولانا»

جام جهان نشان

مست می آشنا منم ، پر قدح عاشقانه کن
بی می آشنای تو ، غصه بدر نمی شود

خم شده قد سرو من،بی‌تو در این دیار غم
چاره تویی نگار من ، بی تو دگر نمی شود

من همه‌جسم و روح تو،مستی‌این صبوح تو
جام جهان نشان تویی بی تو نظر نمی شود

ساغر و باده دست تو ، مستی ما زمست تو
نیک و بد عمل بیا، بی تو قدر نمی شود

می تو بنوش جمع ما، شعله تو زن به شمع ما
بی رخ درفشان تو ، نقره که زر نمی شود

گرد غم و فراق تو کس نزد ایدم ز دل
غایب انجمن بیا ، بی تو اثر نمی شود

چین امید و صل تو ، صف زده در جبین ما
خنده صبح آرزو ، بی تو گهر نمی شود

سینه آب دیده در حسرت روی ماه تو
نقد تو دیده می کنم ، بی تو ثمر نمی شود

خانه دل تباه شد ، مأمن حب ماه شد
پایه تو تازه کن بیا ، بی تو عمر نمی شود

صوت هلا در آر تا هلهله‌ای بپا شود
بی خبران خبر شود ، بی تو خبر نمی شود

دادستانِ دادگر ، وا گره هزار کن
قصه هجر تلخ ما، بی تو بسر نمی شود

علی اصغر بیگی

در محفل بهمن

کاروان زندگی
در بیابان ، بی هدف ره می سپرد
ناجوانمردان کور
رهگذر نور را خط می زدند- شادمانه بانگ بربط می زدند
سال ها از پنجهٔ ابر ستم ، خون می چکید
شهر را خوناب در خود می کشید
دست خصم از دشت ایمان، شوق رامی‌شست و آن را در کویر مردگی،افسردگی،برخاک می‌زد.
وا مصیبت ، مشتها و چکمه ها و بندها
مهر استبداد را بر گونه ها حک می نمود - سوز دل را می فزود
نخل آزادی نشاطش از ستم خشکیده بود
شاخش از بی مهری خاک و زمین پژمرده بود.
چشمه ها در چشم خود جاری نبود- روزگاری بس کبود
درد بود آن یا که رنج - بند گویم یا کمند
آنچه ما را بی امان می بست بر هم
بانگ حق را از گلومان می برید - بر زمین می کوفت درچشمان ، امید
خشم حق گویان به یک جا مانده بود -گرچه توفان می نمود.

***

دست های مردم دادار دوست
چهرهٔ محراب می شستند با عطر طلب
قلب ها در خان عرش - اشک ها جاری به فرش
خلوتی با یار، درکی در حضور

۱.دبیر مجتمع آموزشی جمهوری اسلامی ایران (کویته).

ای خدا ما را به یاری وعده کردی، دیر شد - یا ز ما تقصیر شد؟
«الذین اسصعفوا فی الارض» باری تازه کن
هم توان ما به نصرت بازده - امر خود آغاز ده
مرکب مهرت بتاز - باغ دل، سیراب ساز
خانه ها جاروب شد- عشق بر در ایستاد
چشم ها بی تاب ماند تا به کی؟
جرعه ای از جام نور - خشو بنوشان ، آتشم ده چون تنور

***

این تمنّا و طلب ، محبوب را
در حجاب شوکتش مسرور کرد
پس به قصد یک قد است
باد و خاک و آب و آتش را سبک مأمور کرد
صاعقه از بام رحمت رخ نمود
آتش آتش ، قهر ذاتش ، خیل نامردان به خنجر، یک به یک چون برگ ریخت
بیم از رخسار غیرت ، رنگ باخت
خانه اندر سنگ ساخت
شحنهٔ سرمای سوزان ، سخت می کوبید سر بر کاخ شیطان
برستونها چنگ می انداخت از سودای مرگ
اژده هایی از عصای موسوی - آتشی از کوه طور
لرزه می افکند بر قصر غرور
مشت توفان ، بی امان - خاک در اندیشهٔ مسند نشینان می نشاند
مرکب مجد شهنشه از نفس افتاده بود
ناهمایون خطِ شه، خط خورده بود
در گذرگاه گلوله ، آفتاب
دسته دسته گل بغل می کرد ، در آغوش مردان می فشاند
گلفروش رهگذر در هرگذر دل می فروخت - شمع محفل می فروخت

لاله روی برف، رقص بزم داشت - برف زو دل گرم داشت

ای عجب ! بهمن ، بهاری می نمود

لاله پرور، تاج بر سر ، خوش خبر .

کوله بارش دفتری از خاطرات - هر ورق مُهر نجات

سوز دل ها ، دیو شب را سر برید - شور و غوغا آفرید

ماه بهمن صف شکن شد ،سنگر سر ما بسوخت - نو به نو سنگر بساخت

خصم دون میدان گذاشت

لرز لرزان ، پای لنگان از خم دیوار سرمستی گذشت

معرفت وارونه شد - عشق دیگر گونه شد

عقل ، خود دیوانه گشت - از پس این سرگذشت

***

بهمن ! ای محبوب من

آشنای خویش وغیر و مرد و زن

درّ ایمان میهمان آورده ای

نور باران ، جام اندر جام ، صف در صف سبو - تشنه کامان از دوسو

آنچه سازد چاره ، آن آورده ای

بزم نیکوی نگاهت باده را تعبیر کرد

شوکت سیمرغ را هم قاف را تصویر کرد

کوه ، نام فخر تو با ابر گفت - موج از طوفان شنفت

ما که تا آن دم ، سراب

صفحهٔ فرسودهٔ اندیشه هامان شسته بود

با ظهورش گرد او گرد آمدیم

دیده مان خاک پایش سرمه کرد - جرعه از جامش چشید - روح را در خود کشید

اینک اینک نام بهمن

پرتو نور نگاه - لوح رستاخیز خاک - چلچراغ توی باغ

باز دیگر باره با هم دم زنیم - فال از بهمن زنیم

بازوان با ساز او دمساز می سازیم ما
تا خط شیطان براندازیم ما
ای شهیدان ! صبحدم را بشنوید
زین نشان مرهم به زخم خود برید
گرد آیید و بیارایید تندیس ظفر - با شقایق های فتح - با گلاب و مشک تر
نازنینان !گرچه بهمن پیش ماست
روح رحمت ، پیر همت با شماست
منبرش زینت دهید - خاکدان را بشکنید
فجر «جاء الحق» دمید - فجر «جاء الحق» دمید.

*****

حکایت

نادانی را دیدند که در صحرا با اوقات تلخی بعضی از نقاط زمین را می کند و چیزی را جستجو می کرد، پرسیدند چه می کنی؟ گفت: پولی در این زمین دفن کرده بودم و اینک هرقدر جستجو می کنم نمی یابم. گفتند: وقتی که دفن کردی مگر نشانی نگذاشته بودی؟

گفت: چرا. گفتند: چه نشانی؟ گفت: به نشانی آن که لکه ابری در روی آن نقطه از زمین سایه انداخته بود!

فارسی امروز
شبه قاره

دکتر آصفه زمانی [1]

تاریخ فرح بخش (جلد دوم)[2]

ماخذی نادر و کمیاب درتاریخ اوده

از نیمه آخر قرن دهم میلادی تا نیمه اول قرن نوزدهم میلادی در هند، دورهٔ زبان و ادب فارسی می‌باشد. لذا در تاریخ گذشتهٔ هند یعنی فهمیدن پس منظرهٔ سیاسی و اجتماعی و ثقافتی و فنی و تهذیبی خاندان غلامان و خلجی و تغلق و لودی تا اواخر زمان تیموریان، چشم پوشی از زبان و ادب فارسی ممکن نیست. چقدر کتبات و فرامین و سکه جات و عبارات حک شده بر عمارت‌ها هستند که همه آنان به زبان فارسی نوشته شده‌اند. براستی آیابدون کمک کتاب‌های تاریخی مهم و معتبری مانند طبقات ناصری تألیف منهاج سراج، تاریخ فیروز شاهی تألیف ضیاء الدین برنی، منتخب التواریخ نوشته عبدالقادر بدایونی،تاریخ فرشته‌اثر محمد قاسم فرشته، همچنین کتابهای دیگری مانند تاریخ الفی، طبقات اکبری، تاریخ حقی، زبدة التواریخ، روضة السلاطین، هفت اقلیم وتاریخ همایون می‌تواند تاریخ هندوستان تکمیل بشود ؟. جواب دادن در نفی آسان نیست.

در همین کتاب‌ها از رابطهٔ تاریخ اوده ماخذی نادر و کمیاب، تاریخ فرح بخش (جلد دوم) می‌باشد.معرفی همین نسخهٔ خطی،موضوع این مقاله است.

تاریخ فرح بخش، تصنیف منشی فیض بخش «فیض« است. منشی فیض بخش، در سلطنت «بهو بیگم»، زوجهٔ نواب شجاع الدوله،مادرآصف‌الدوله بهادر، بر سمت «میر منشی» فائز بود. منشی فیض بخش نابغهٔ روزگار بود. کارنامه‌های تاریخش برای زنده ماندن نام وی کافی است. در بین آن کتاب‌های تاریخی،مثنوی باغ وبهار[3]، چشمهٔ فیض[4] و تاریخ فرح بخش بسیار

---

۱. خانم دکتر آصفه زمانی ، استاد و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لکهنؤ(هند).

۲.این مقاله در سمیناری که در سال ۱۹۹۶م. در حیدرآباد دکن برگزار گردید، قرائت شد.

۳ - این مثنوی مشتمل است بر حالات زندگانی شاه محمد کاظم قلندر . نسخهٔ کاما [illegible]

مشهورند.

تاریخ فرح بخش شامل دو جلد می باشد، چند قسمت از جلد اول متعلق به سلاطین دهلی است و بقیه شرح مفصل شب و روز و سیرو شکار و نظم و نسق سیاسی و ارتشی و زندگی نامه نوابین اوده و نیز متعلق به‌دستور فیض‌آباد و لکهنؤ است. ولیم هوی. سی. ایس. ترجمه جلد اول کتاب فرح بخش را در سال هزار و هشت صد و هشتاد و نه میلادی به زبان انگلیسی بعنوان CHRONICAL OF DELHI AND FAIZABAD چاپ کرد.نسخهٔ اردوی جلد اول این کتاب در کتابخانهٔ«دانشگاه‌پنجاب»لاهور و نسخهٔ دیگرآن در «کتابخانه انوریه» کاکوری نگهداری می گردد. جلد دوم این کتاب متعلق به امور مهم «بهو بیگم» و «فیض آباد» است که تا سال هزار و دویست و سی و چهار هجری اتفاق افتاد. نسخهٔ خطی جلد دوم‌فرح بخش که مردم به آن‌کم تر آشنائی دارند درکتابخانهٔ شخصی پروفسور مسعود حسن رضوی در لکهنؤ موجود است، و تا هنوز چاپ نشده است.

این نسخهٔ خطی سال هزار و دویست و سی و چهار هجری کتابت شده است. نام کاتب مشخص نیست. ممکن است که این نسخه بخط مصنف تحریر شده باشد. تعداد اوراق این نسخه هفتاد و سه است و هر ورق هفده سطر دارد. تحریر آن خوش خط و نستعلیق و باریک است. زبان آن ساده و سلیس است. ولی نسخه بسیار کهنه و کرم خورده است. چون این نسخه، متعلق به تاریخ اوده است، لذا لازم است که به طور مختصر توضیح دربارهٔ پس منظره «اوده» داده شود.

«اوده» قسمتی از استان اتراپردیش است. تاریخ گواه است که سلطنت اوده‌راحیث ادبی وتهذیبی فوق العاده می باشد. در ربع اول هیجدهم میلادی، نواب محمد امین سعادت خان برهان الملک، در اوده، حکومت نیم خود مختاری استوار کرد. نخستین پایهٔ تخت نواب وزرا، فیض آباد بود که آن فقط جای لشکری بود. شجاع الدوله و خصوصاً زنش «بهو بیگم» فیض آباد را مرکز ادبی و ثقافتی کرده بودند. زمان شجاع الدوله از سال هزار و هفت صد و

درکتابخانهٔ انوریه کاکوری نگهداری می‌گردد.

۴ - نسب نامه مردم کاکوری .

پنجاه و چهار تا هزار و هفت صد و هفتاد و پنج میلادی می باشد. در شامل بودن جنگ‌های «پلاسی» و «پانی پت» و «بکسر»، وی اودهه را بر نقشهٔ هندوستان نمایان کرد. «بهو بیگم» زنی منظم و مدبر بود. وی از عقل و فهم و دانش خود، دل‌های عوام و خواص را فتح کرده بود. وقتی که نواب شجاع الدوله بهادر وفات یافت پسرش آصف الدوله به جای او بر تخت نشست. وی «لکنهؤ» را دارالسلطنت قرار داد. لذا آن تهذیب و تمدن مشترکه که بنایش در فیض آباد گذاشته شده بود، در لکهنؤ به شدت توسعه پیدا کرد.

در آن زمان، حکومت تیموریه خلاصه شده بود به قلعه (دهلی) هندوستان به طوائف الملوکی دچار بود. آهسته آهسته پیش رفت انگلیسها بر هند زیاده تر شده بود. در زمان نواب سعادت علی خان، نصف اوده از دستش رفت حتی توسط انگلیسها در سال هزار و هشت صد و پنجاه و شش میلادی آخرین تاجدار اوده، واجد علی شاه را عزل کرده، در متیا برج کلکته زندانی کرده شد و در آن جا وی در سال هزار و هشت صد و هفتادو هفت میلادی چشم از جهان بربست.

تاریخ فرح بخش، داستان راست ریشه دوانی مردم فیض آباد درآخرین دورهٔ بهو بیگم است. این کتاب به این علت اهمیت بسیار دارد که در آن مصنف، واقعات را به چشم خود مشاهده کرده و بی کم کاست غیر جانبدارانه و ایماندارانه به قلم آورده است، نیز آن وقایع که در جلد اولش به مختصر بیان شده بود، در این جلد به تشریح بیان کرده شده است. در اولین صفحه این کتاب توضیحش، به این طور آمده است:

«... در جلد اولائی تاریخ فرح بخش که از تازه مصنفات این هچمدان عالم شعور و دانائی محمد فیض بخش که موج خیز دریای حقیقت حال بلدهٔ طیبه فیض آباد است ، بعد فوت نواب ناظر محمد داراب علی‌خان‌بهادر جنت مکان غفرالله له (وعده) تحریر سرگذشت جدید نموده... اکثر از انقلاب این شهر که بچشم خویش معاینه نموده و برخی راکه از زبان صداقت پیشگان اهل تماشا مسموع گشته، جرأت ترقیم نمود.... بعضی احوال که باجمال در اواخر اجزاء جلد اولی است تحریر پذیرفته اکنون بتفصیل آن رقم پرداز بیان میسازد[1]».

---

۱ - تاریخ فرح بخش ، جلد دوم، نسخهٔ خطی ، ص ۲.

در محـلات شاهی مسؤولیت خواجه سرا بسیار اهمیت می‌داشت. در عهد شجاع الدوله تعداد آنها بیش از صد می‌باشد. مؤلف تاریخ فرح بـخش درباره چند خواجه سرایان مهم و تعهد آنها آگاهی می‌دهد. از آن جمله بهار علی خان و جواهر علی خان و بالخصوص داراب علی خان[۱] قابل ذکرند. فقط از یک اقتباس فرح بخش می توانید اندازه بگیرید:

«...دو نفر خواجه سرای عمده سرکار شجاع الدوله، یکی بهار عـلی خـان کـه داروغگی خزانۀ خاص و داروغگی دارالضرب و پالکی خانه و خیمه و خرگاه و افیال و بعضی رتهخانه و دوای خانه و باورچی خانه و دیگر جزیات خانگی بیگم صاحب وفوجداری موهان و...نانده و نواب گنـج.... وغیره از جانب نواب با او متعـلق بود.... دوم نواب ناظر محمد جواهر علی خان، ناظر محل خاص و خدمت محالات جاگیر هشت محال عمـده.... متصل موهـان وگورکهپورو حویلـی خاص و داروغـگی نهصد رتهزنجیر فیل و اسپـان بسیار ازکار خود میداشت با بسیار شان و شوکت و تمکیـن و وقار و متانت و سنجیـدگی و عالی حوصلگی اوقات بسر می برد... و بعد فوت جواهرعلی‌خان، داراب علی خان جلوه فرمای شد[۲]...»

در تاریخ فرح بخش، مسؤولیت‌های داراب علی خان بـتفصیل مـطرح شده است. مثلاً در سلطنت شجاع الدوله او چه کار می‌کرد ؟ چه مسؤولیت به او سپرده بود. بهو بیگم چقدر اعتماد به او می داشت، او چقدر بهی خواه و معتمد و وصی بهو بیگم بود. در سال هزار و دویست و سی و یک هجری، بعد از فوت بهو بیگم و چطور با عزو وقار شاهانه از تجهیز و تکفین بهو بیگم عهده برآ شد و نیز بعد از وفات بهو بیگم چه طور بی قـانونی و خیـانت و رخـنه اندازی در جاگیر وی بپا شد و چه طور داراب علی خان آن را منظم ساخت. این همه واقعات در این کتاب بتفصیل به چشم می خورد.

برای خدمات بیگمات، کنیزان و پیش خدمتگاران و مامائین و اصیلین و بوبو و چهو چهو تعهد می داشتند. هر کسی که درآن ممتاز تـر مـی شـد، منصب آن پیش خدمت به نام «بوبو صبـاح الخـیر» و «بـوبو سـدهه بـچن» بتفصیـل می آید. به طور مثال اقتباسی ملاحظه بفرمایید:

«... در دولت خانـه وزیر الممالک نواب شجاع الدوله بهادر مغفور، کنیزان و

۱ - وفات داراب علی خان هفتم شوال ۱۲۳۳ ه‍ بحواله تاریخ فرح بخش، خطی، ص ۵.
۲ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم، خطی، ص ۱۳-۱۴.

خدمت گذاران اندرون دولت خانه محل سرا بسیار بودند که نوبت از صدها گذشته و با هر فردی کاری وخدمتی متعلق‌بود.از آنجمله «بوبو صباح الخیر» و «بوبو سدهه بچن» از دیگران ممتاز در دیانت و امانت و حفظ رازداری، حسن خدمات و شعور و لیاقت و اصابت رای و صلاح و مشورت در امور خانگی سرفرازیها داشتند. داروغگی جواهرات تعلق از صباح الخیر می داشت و حفظ نفوذ از خزاین و دفاین و تقسیم مشاهرهٔ جمیع خادمان محل. و بعضی صله رحم که بیرون محل سرا بودند، و نگاهبانی کلیدهای اجناس از اقسام.... البسه وغیره متعلق به بوبو سدهه بچن بود...

«... بعد فوت صباح الخیر کاروبارش نیز تعلق بسدهه بچن گرفت ... بوبو در عهد شجاع الدوله در تمام اقلیم متعلقهٔ آنجناب بنام وری شهرت می داشت...»[1]

بوبو سدهه بچن، بعد از وفات بهو بیگم و داراب علی خان زنده ماند، وی بر تباهی فیض آباد چقدر تأسف می خورد. مؤلف تاریخ فرح بخش آن را به این طور ذکر می کند:

«... بوبو سدهه بچن تنها این انقلاب را تماشا می کرد. لیکن بکمال غضب خشم آلوده و در دل، متأسف بود که نه بیگم زنده است و نه داراب علی خان و حال صاحبان عالی شان باین وضع که سمت تحریر نپذیرفت چه کار کند...»[2]

در تاریخ فرح بخش ذکر چند مرثیه گویان پیشگان اوده هم مطرح شده است. ذکر آنها گرچه ضمناً می‌آید، ولی بسیار مستند و خبری است. مرثیه گوئی در اوده از زمان نواب صفدر جنگ شروع شد و بنای ساختمان امام باره‌ها آغاز یافت. شاعر معروف اردو، محمد رفیع سودا، در فیض آباد آمده، مرثیه گوئی خود آغاز کرد.[3] وقتی که نواب شجاع الدوله شهرت وی شنید، او را به فیض آباد دعوت کرد. سودا به دعوت وی در سال هزار و هشت صد و پنجاه و پنج میلادی به لکهنؤ رسید و خدمتگاری وی قبول کرد.[4]

در آخرین صفحه تاریخ فرح بخش درین ضمن، حالت زار فیض آباد ذکر سودا، همراه شعرش به این طور مطرح شده است:

---

۱ - تاریخ فرح بخش، خطی (جلد دوم)، ص ۱۳-۱۴.
۲ - همان، ص ۶۶.
۳ - اردو مرثیه، مرتبه دکتر شارب رود ولوی. مضمون: پروفسور اکبر حیدری، اردو اکادمی، دهلی: ۱۹۹۱ م، ص ۳۱.
۴ - محمد حسین آزاد، آب حیات، اترا پردیش اردو آکادمی، ۱۹۸۲، ص ۱۴۳.

«مـرزا محمد رفیع متخلـص به سـودا شاعر هنـدی گو، در ویرانـی شاهـجهان آباد مخـمس شهر آشـوب گفته و آن اکنـون بر فیـض آباد راست می‌آید.»

یه‌باغ کها گـئی کس کـی نـظر تـهین مـعلوم   نه جانــ کنـ رکها اس مین آکــ مقدم شـوم[1]

درباره مقبل مرثیه‌گو، مؤلف فرح بخش به این طور اطلاع داده است:

«جوانیست صبیح و ملیح، خوش لباس و پوشاک، شستگـی و رفتگی مزاج جبلی دارد. در نفاست و سلاست طبع، گوی سبقت از اهل زمان خویش ربوده. عالی حوصله، بلند همت، در هرکاریکه مداخلت کرد آنـرا بـخـوبی و حسـن سـلیقه بانجـام رسانید. سلیم الطبـع.... دور از رعونت و کبر، از بغض و عداوت نفور. قانع به بخت و قسمت. شایق صفائی مکان و فروش و لوازم آن. دیندار، نمازگذار، قبیله پرور، خادم والدین، تعزیه دار امام حسین صلوة الله علیه مجلس امام سید الشهدا، هفتـم هر ماه التزام کرده، طعام وافر برای مرثیه خوانـان و حـاضرین مجلـس و فقرا و مساکین تقسیم می نماید. جودت طبیـعت دارد. حرف خوش با متانت با فراح که سامع را خوش آید و محظوظ گردد. می گوید مرثیۀ هندی و سلام که رایج این زمانه بسیار گفتـه و می‌گوید ... رنگینيِ مضامین بسیار گفته که در لکهنؤ فیض آباد رایج گشتـه. سابق تمام نام خود اکبـر علی، بـعد ازان مـقبل تخلص کرده... در سنه هزار و دویست و دوازده هجری رفیـق داراب علی شد....»[2]

دربارۀ افسرده می نویسد:

«... در فارسی و خط خوش چندان سلیقه و ربط ندارند. اما شوق تألیف مرثیه هندی در شان امام حسین علیه السلام از طفولیت، در سردارند. اکثر از ان تصنیف نموده‌اند که مردم در مجالس، بآهنـگ می خوانند افسـرده تخلص است....»[3]

و تمجید میر محب علی به این کلمات بیان می‌کند:

«... و شخصـی دیگر میر محب علی نام... که در عهد نواب ابوالمنصور خـان صفدر جنگ تا هجده سال بحـکومت سرکار بنارس سرفـرازی مـی داشت.... جوان با وجاهت خوش لهجـه و تـقریر. عبــارت فـارسی رنگـین و سـنگین می‌نوشت. و در اشعار مثنوی و غزل و قصاید یدطولانی داشت، مشق خط نستعلیق

۱ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم، نسخه خطی، ص ۷۳.
۲ - همان، صص ۴-۵.
۳ - همان، ص ۲۴.

بچستی و درستی کرده و جامع کمالات و سزاوار همه کارها بود...»[1]

ازین اقتباسات علاوه بر چگونگی حالات زندگانی شاعر، اینهم معلوم می شود که در آن زمان وضع شاعری در لکهنؤ چه طور می باشد.

در زمان بهو بیگم، بین مسؤولین، تفوق و برتری بر بنای مذهب نه بود [=نبود]. او خواه اثنا عشری شود یا اهل سنت و الجماعت یا از اهل هنود فیض بخش می‌نویسد:

«... با وصف آنکه داراب علی خان و اکثر مصاحبین و منشیان آنجناب مذهب اثنا عشری داشتند اماکسیکه از اهل سنت ملازم سرکار ایشان بود تکلیف تبدیل مذهب نمیفرمودند...»[2]

اهل هنود هم مسؤولیت‌های مهم داشتند. مثلاً رامی دولت رام و هیرانند که از اهل هنود بودند در زمان بهو بیگم مسؤلیت مهم «اخبار نویسی» به آنها سپرده بودند.

در این کتاب اسم‌های مهم دیگر اشخاص مثلاً: مرزا فدا حسین، منشی سجاد علی، میر نجف علی، محمد نصیر خان، مرزا حسین علی چوکه دار، داراب علی خان، تراب علی، گنج علی (فوجدار سلون) و مرزا پناه علی بیگ وکیل خاص بهو بیگم بالخصوص مطرح شده است.

درین کتاب بیشتر جاها معلومات درباره خود مؤلف هم فراهم آورده شده است. مثلاً:

«.... سبب آنکه ملازم سی ساله بودم[3] »

یا این که نامه‌های خصوصی بهو بیگم خود وی می نوشت :

«.... اکثر خطوط از جانب بیگم صاحب به گورنر جان شور صاحب بهادر از دست راقم می‌نویسانیدند.»[4]

بعد از وفات بهو بیگم، نگهداری جاگیر بهو بیگم، داراب علی خان، معتمد خاص وی، به طور صمیمانه و ایماندارانه کرد، ولی وقتی که داراب علی خان که در تاریخ هفتم شوال سال هزار و دویست و سی و سه چشم از دنیا بر بست، حالت فیض آباد واژگوان شده و رو به زوال رفت، بعد از نقل کردن ویرانی فیض آباد در چند سطور، منشی فیض بخش داستان عروج و زوال فیض آباد را به پایان رسانید. او در آخر کتاب این طور اظهار تأسف

---

۱ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم،نسخه خطی، ص ۱۷.
۲ - همان ، ص ۱۷.
۳ - تاریخ فرح بخش، جلد دوم ، نسخه خطی، ص ۲۴.
۴ - همان، ص ۷۳.

می‌کند:

«.... بعد فوت داراب علی خان... جاهائیکه امکنه عمده، دبستانهای رشک گلز ارم... بودند ویران و مسکن زاغ و زغن گشته،به جای بلبل هزار داستان آوازها بوم بگوش می خورد...اینست سرگذشت فیض‌آباد بغایت آخر ذی الحجه سـ یک هزار و دوصد و سی و چهار هجری.»[1]

در این موقع اهمیت و افاده فقط یک نسخهٔ فارسی مطرح کرده شده است دیگر نوشته‌های فارسی را از همین می توان اندازه کرد. بدون شک مأخذ اساسی تاریخ گذشته هشت صد ساله هند، فارسی و فقط فارسی است که بدون کمک آن یک گام هم نمی توان جلو رفت.

*****

بعد از تحریر

(معنی واژگان به کار رفته در این مقاله)

ثقافت : فرهنگ

پس منظر : پیشینه ، پیشینهٔ تاریخی

غیرجانبدارانه:منصفانه،غیر متعهدانه

ایماندارانه: از روی ایمان

رقم پرداز: عرض گزار، تحریرشده ، نوشته شده

سرکار : دولت ، گورنمنت ،حکومت

پالکی خانه : پالکی ، کجاوه، جای نشستن عروس، جایی که عروس در آنجا می‌نشیند.

افیال : جمع «فیل» : فیل ها

رتهه خانه : رتهه نوعی در شکه یا ارابه در دهات، ۲ - جای در شکه ، سرپوش برای در شکه ها

باورچی خانه : آشپزخانه

حَویلی : خانه و منزل و اطراف و جوانب آن خانه خیلی بزرگ

بیگمات : بانوان، خانم ها

مامائین : دایی ها(برادر های مادر)

اصیلین : ۱ - شریف ها ، نجیب ها ، ۲ -برادرهای مادر ، ۳ - خدمتگاران

بوبو (پهوپهـا): عمه ، خواهر ، همشیره ، نامادری خدمتکار زن و کنیز که بچه ها راپرورش می‌دهد.

چهوچهو : عموها ، برادرهای پدر

امام باره (= امامباره) : حسینیه ، دارالعلوم شیعیان

چوکه دار (= چوکه‌دار): نگهبان

(دفتر دانش)

---

۱ - همان، ص ۷۳.

دکتر سید حسین جعفر حلیم[1]

عبرت و حکمت در شاهنامهٔ فردوسی طوسی

دربارهٔ مقام والای استاد فردوسی طوسی، شعرا و ادبا، از دیر باز تا این زمان خیالات و نظرات خود را با آب و تاب تمام در اشعار و نثرهای خود جلوه داده‌اند، و دانشمندان مشرق و مغرب، شاهنامه را مورد تحقیق و انتقاد قرار داده و آن را بزیور طبع آراسته‌اند.

این اثر بیش بها را به چندین زبان زنده جهان ترجمه و نشر کرده‌اند. مقالات تحقیقی و انتقادی بیشماری راجع به شاهنامه و زندگانی فردوسی نوشته شده و به چاپ رسیده است. اما باوجود این همه توجه و زحمات مداوم بزرگان علم و ادب و دانشمندان مشرق زمین و مستشرقین جهان که در راه تحقیق شاهنامه و پی بردن به مقام والای حکیم فردوسی طوسی کشیده‌اند، حقیقاً هنوز به در مقصود نرسیده‌اند و جهاتی از شاهنامه بنظر می‌آید که باید مورد تحقیق و پژوهش قرار گیرد.

یکی از آنها موضوعات پند و اندرز یا مطالب عبرت‌انگیز و حکمت‌آمیز است که در ابیات قسمتهای مختلف شاهنامه به صورت پراکنده یافت می‌شود و توجه بیشتری باید از طرف دانشمندان و محققان به آن بشود تا تحقیق مفصلی در مورد آن به عمل آید، چون با ارزشترین قسمتهای شاهنامه

۱-استاد زبان [illegible]

شاید همین باشد. بنابر نوشتهٔ دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، از نظر فردوسی، ارزش بزرگ شاهنامه در جنبهٔ عبرت‌انگیز و هوشیارکنندهٔ آن است.(۱)

"فردوسی شاهنامه را تنها از آن جهت مهم نمی‌شمارد که سرگذشت ایران قدیم است بلکه از آن جهت نیز گرامیش می دارد که کتابی است گرانبار از حکت و عبرت".(۲)

معنی عبرت و حکمت را همه می‌دانند و به مفهوم آن خوب آشنائی دارند اما با مراجعه به بعضی فرهنگها، به معانی مختلف آن اینجا متذکر می‌شوم تا کار ما آسان تر گردد.

در یکی از فرهنگها، معنی عبرت فقط پند نوشته(۳) و در فرهنگ دیگری نوشته است که عبرت یعنی عجب، شگفت و پند، و اندرزی که از نظر کردن در احوال دیگران حاصل شود.(۴)

در یکی دیگر از فرهنگها به معنی اندیشه و پند گرفتن نوشته شده و بعداً مؤلف آن توضیح می‌دهد که معنی لغوی عبرت به نوع خاص عبور کردن طبیعت است از غفلت به سوی آگاهی و آنچه اهل لغت به معنی اندیشه و پند گرفتن نوشته‌اند مجاز است.(۵)

همین طور در معنی حکمت نوشته‌اند دانستن حقیقت هر چیز(۶)، علاوه بر علم و دانش در معنی عدل، حلم، بردباری، فلسفه،کلام موافق حق و راستی و درستی امری نیز نوشته‌اند.(۷)

در فرهنگ دیگری مفصل تر نوشته که حکمت یعنی دانائی و درست کرداری، و نام علمی است که در آن بحث کرده شود به احوال موجودات خارجه، چنانکه هست در نفس الامر به قدر طاقت بشری و آن بر سه گونه است: طبیعی و ریاضی و الهی.

بعضی محقّقین چنین تفصیل کرده‌اند که حکمت دانستن چیز ها باشد چنانکه هست و قیام نمودن به‌کارها چنانکه باید. پس حکمت منقسم می‌شود به دو قسمت، یکی علمی و دیگری عملی.(۸)

ازین توضیحات معلوم می‌شود که معنی و مفهوم کلمات عبرت و حکمت چقدر با یکدیگر نزدیک و مربوط بهم است که حتی در معنی پند و اندرز یک جا مانند کلمات مترادف به کار برده می‌شود. استاد فردوسی نیز در شعر خود کلمات عبرت و حکمت را یک جا آورده است چنانکه می‌فرماید:

بدین نامهٔ شهریاران خویش　　بزرگان جنگی سواران پیش
همه بزم و رزم است و رای و سخن　　گذشته بسی کارهای سخن
همان دانش و دین و پرهیز ورای　　همان ره نمودن به دیگر سرای(۹)

در زمان ما، اگرچه خیام نیشاپوری، به مضامین عبرت‌انگیز و حکمت‌آمیز رباعیات خود شهرت جهانی دارد، اما اگر تمام رباعیات وی را، حتی رباعیاتی را که به او منسوب کرده‌اند، جمع کنیم و تمام ابیاتش را بشماریم، باز از ابیات شاهنامه فردوسی که در همین زمینه سروده شده است کمتر خواهد بود.

از داستانهای شاهنامه فردوسی، که در آن به موقع و محل مناسب مواعظ و امثال و حکم و مطالب عبرت‌آمیز آورده شده، صدها شاعر متفکر ایرانی در طی قرنها از آن الهام گرفته‌اند؛ معروف ترین آنان حکیم عمر خیام نیشاپوری، سعدی شیرازی و حافظ شیرازی می‌باشند.

شاهنامه فردوسی اگرچه از حیث کمیت و از لحاظ کیفیت نیز بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است و هم به دارا بودن مقدار زیادی از مضامین عبرت و حکمت یا پند و اندرز نیز مقام ممتازی در ادبیات فارسی دارد، اما اینجا سؤال پیش می‌آید که آیا پیش از فردوسی نیز چنین مضامینی معمول بوده است؟ در جواب این سؤال، بهتر است نظر دکتر جعفر محجوب را نقل کنم که در کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی خود نوشته است:

"شعر فارسی از نخستین دوران ترقی و تکامل خویش از جهت دارا بودن مضامین پند آمیز بسیار غنی بوده است و گمان می‌رود که این امر نتیجهٔ وجود منابع و مآخذی ازین قبیل در زبان پهلوی و توجه شاعران فارسی زبان به آنها بوده باشد. زیرا در شعر عرب، کمتر بدین گونه مضامین بر می‌خوریم.

در میان شاعران دورهٔ جاهلی معدودی از شاعران هستند که اندرز و پند و مضامین حکمت آمیز را در اشعار خود وارد ساخته‌اند."(۱۰)

وی ادامه می‌دهد:

"ایرانیان هنوز سه ربع قرن از ابتدای سرودن شعر فارسی نگذشته صاحب منظومه هایی مانند آفرین نامهٔ ابو شکور که حجم آن دوثلث شاهنامهٔ فردوسی حدس زده‌اند، و کلیله و دمنه و سند باد نامه شدند که سراسر آن چیزی جز حکمت و پند نبود و وجود همین منظومه ها یکی از نشانه‌های اصالت شعر فارسی و جدا شدن راه آن از راه تقلید و پیروی از شعر عرب است."(۱۱)

وجود این چنین منابع و مآخذ در ذهن شاعران، ظاهراً اثر می‌گذاشت و حکمت و پند در تمام انواع شعر راه می‌یافت.

در شعرهای ابو شکور و شهید بلخی و در ابیات کلیله و دمنه و سندباد نامهٔ رودکی که معدودی از آنها که از دست برد حوادث زمانه مصون مانده در دست داریم، مضامین پند و اندرز می‌توان در آن یافت. چنانکه شهید بلخی چون درباره ارزش و اهمیت علم و ادب سخن درمیان می‌آورد، می‌گوید:

دانشا چون دریغم آیی از آنک — بی بهایی ولیک از تو بهاست

بی تو از خواسته مبادم گنج — همچنین زاروار با تو رواست

با ادب را ادب سپاه بس است — بی ادب با هزار کس تنهاست(۱۲)

و چون به اندیشه‌های فلسفی و تأسف خوردن بر کوتاهی عمر می‌پردازد، این طور می‌فرماید:

دردا که درین زمانهٔ غم پرورد — حیفا که درین بادیهٔ عمر نورد

هر روز فراق دوستی باید دید — هر لحظه و داغ همدمی باید کرد(۱۳)

ابوشکور بلخی که او نیز از شعرای همین دوره یعنی نیمهٔ اول قرن چهارم هجری و از شعرای نامدار و سرایندهٔ آفرین نامه می‌باشد، دربارهٔ خرد و دانش چنین اظهار عقیده می‌کند:

خرد مند گوید خرد پادشاست — که بر خاص و بر عام فرمانرواست
خرد راتن آدمی لشکر است — همه شهوت و آرزو چاکر است
جهان را بدانش توان یافتن — بدانش توان رستن و بافتن(۱۴)

وی همچنین قطعه شعری دارد که در آن عقیده علمی تاثیر موروث را در آموزش و پرورش بیان می‌کند:

درختی که تلخش بود گوهرا — اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوهٔ تلخت آرد پدید — از و چرب و شیرین نخواهی مزید(۱۵)

فردوسی همین مضمون را در قطعه شعر خود بهتر و خوشتر و رساتر اداکرده است. وی می‌فرماید:

درختی که تلخست ویرا سرشت — گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب — به بیخ انگبین ریزی و شهدناب
سرانجام گوهر به کار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد(۱۶)

شیخ اجل سعدی شیرازی که او نیز به آوردن مضامین پند و اندرز و عبرت و حکمت در نثر و نظم خود شهرتی دارد، در شعری از بوستان چون به تأثیر گوهر و موروث انسان، عقیده علمی خود را بیان می‌نماید چنین می‌گوید:

نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید! — بر پاک ناید ز تخم پلید(۱۷)

دکتر محمد خزائلی در شرح بوستان می‌نویسد که مصراع دوم این شعر اشاره دارد به مفهومی که ابوشکور آورده و فردوسی از آن اقتفا کرده و این هر دو شاعر نیز مضمون را از دو آیهٔ قرآنی سورهٔ ابراهیم اقتباس کرده‌اند:

"الم ترکیف ضرب اللّه مثلاً کلمة طیبة شجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء .."(۱۸)

از این بیان معلوم می‌شود که فردوسی به معانی و مفاهیم قرآنی نیز توجه خصوصی داشته در بیان مضامین و مطالب عبرت‌آمیز، چنانکه در آغاز سخن اشاره شد، در شاهنامه در قسمتهای مختلف و در ابیات پراکنده آن، چنین مضمون با کلمات مؤثری بیان شده است؛ حتی به موقع کشته شدن هر

سردار، فردوسی این روش را به کار برده است. مثلاً بعد از کشته شدن سرداری فرصتی می‌یابد که در شعرهای خود بی اعتباری جهان رابهتر نمایان سازد و ضمناً زبان به پند و اندرز می‌گشاید و چنین می‌گوید:

جهانا چه بد مهر و بد گوهری | که خود پرو رانی و خود بشکری
نگه کن کجا آفریدون گرد | که از پیر ضحاک شاهی ببرد
برفت و جهان دیگری را سپرد | بجز حسرت از دهر چیزی نبرد
چنینیم یکسر که و مه همه | تو خواهی شبان باش خواهی رمه(۱۹)

وی تقریباً همین مضمون و مفهوم را در جای دیگر این طور ادا می‌کند:

زمین گر گشاده کند راز خویش | نماید سر انجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود | برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش | پر از خوب رخ جیب پیراهنش
چه افسر نهی برسرت ورچه ترک | بر او بگذرد پرو پیکان مرگ(۲۰)

علاوه بر مضامین عبرت، و مطالب و براهین، برفانی بودن این جهان، استاد فردوسی طوسی در ابیات شاهنامه موقع آوردن مطالب اندرز و مواعظ و امثال و حکم، مسائل مختلف انسانی را مطرح کرده است و تحت هر عنوان شعرهای زیادی سروده است که همهٔ عناوین را اینجا ذکر نمودن، فرصت و وقت بیشتری می‌خواهد که برای آن الان مجال نیست. البته تحت بعضی عناوین حائز اهمیت زیاد، ابیاتی از شاهنامه اینجا برای مثال آورده می‌شود که شاید از آن گریزی نباشد. مثلاً برای بی آزار بودن به مردم چنین توصیه می‌کند:

به گیتی گرای و میازارکس | ره رستگاری همین است و بس(۲۱)
میآزار موری که دانه کش است | که جان دارد وجان شیرین خوش است (۲۲)

درباره تنبلی و کاهلی نکو هش می‌نماید و می‌گوید:

چو کاهل بود مرد برنا بکار | ازو سیر گردد دل روزگار(۲۳)

و یا دل بستن به دنیا فائده‌ای ندارد:

دل اندر سرای سپنجی مبند | سپنجی نباشد بسی سودمند(۲۴)

و درباره اغتنام فرصت و به غنیمت شمردن وقت و فرصت، می‌گوید:

□ چو دی رفت و فردا نیاید بپیش مده خیره برباد اوقات خویش(۲۵)

مطلب خود را اینجا با جملات مرحوم محمد علی فروغی دربارهٔ مقام شامخ فردوسی پایان می‌دهم:

"شاهنامه هم از حیث کمیت و هم از جهت کیفیت، بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است، بلکه می توان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است و اگر من همیشه در راه احتیاط قدم نمی زدم و از اینکه سخنانم گزافه نماید احتراز نداشتم می گفتم شاهنامه معظم ترین یادگار ادبی نوع بشر است."(۲۶)

و فردوسی درباره خود چنین گفته است:

□ از این پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام (۲۷)

*****

پی نوشت‌ها:

۱ - محمد علی اسلامی ندوشن؛ زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران: ۱۳۴۸ش، ص ۱۱۳.

۲ -همان، ۳.

۳ - فرهنگ خیام(عربی - فارسی)، ناشر: کتابفروشی خیام، تهران: ص ۲۹۶.

۴ - حسن عمید؛ فرهنگ عمید، (دو جلدی)، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران: ۱۳۶۳ ش، جلد دوم، ص ۱۴۲۴.

۵ - غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رام پوری؛ غیاث اللغات، بکوشش منصور ثروت، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۳ ش، ص ۵۷۳.

۶ - فرهنگ خیام، ص ۱۶۳.

۷ - فرهنگ عمید (دو جلدی)، جلد اول، ص ۸۰۲.

۸ - همان، ص ۸۰۲.

۹ - شاهنامه فردوسی.

۱۰ - محمد جعفرمحجوب؛ سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، تهران: ۱۳۴۵ ش، ص ۸۹.

۱۱- همان، ص ۹۰ -۸۹.

۱۲ - ذبیح الله صفا؛ تاریخ ادبیات در ایران، کتاب فروشی ابن سینا، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۴۲ ش، ج ۱، ص ۳۸۹.

۱۳ - سبک خراسانی در شعر فارسی،ص ۹۱ .

۱۴ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، ص ۶-۵ .

۱۵ - حسین فریور؛ تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر چاپ پانزدهم، تهران:۱۳۵۲ ش ، ص ۹۳ و رضا زاده شفق؛ تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۹.

۱۶ - فریور، ص ۹۳ و صفا، ج ۱،ص۴۴.

۱۷ - شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی؛ بوستان، باهتمام و تصحیح و حواشی عبدالعظیم قریب، ص ۴۱.

۱۸ - محمد خزائلی؛ شرح بوستان، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پنجم، تهران: ۱۳۶۳، ص ۱۲۰ و القرآن الحکیم، سوره ابراهیم، آیه ۳۰-۳۲، پاره ۱۳.

۱۹ - شاهنامه فردوسی وفریور، ص ۱۱۴.

۲۰ - شاهنامه فردوسی ، صفا؛ تاریخ علوم و ادبیات ایران، ص ۱۵۲ و فروزانفر؛ سخن و سخنوران ،ص ۶۱.

۲۱ - شاهنامه فردوسی .

۲۲ - همان ، بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ص ۴۳ و محمد حسن شریف؛ تعلیم و تربیت در نظرفردوسی، با مقدمه استاد سعید نفیسی، انتشارات علی جعفری، تهران: ص ۱۳۲.

۲۳ - شاهنامه / زبدهٔ شاهنامه، ص ۱۴۵ .

۲۴ - همان، ص ۱۴۷.

۲۵ - تعلیم و تربیت در نظر فردوسی، ص ۱۰۲.

۲۶ - ایرج افشار؛ کتابشناسی فردوسی، تهران، ص ۶.

۲۷ - شاهنامه فردوسی، جلد چهارم (حصه هفتم)، بتصحیح : ژول مول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، چاپ سوم، تهران:۱۳۶۹ ش، ص ۲۲۷۲ .

*****

دکتر شوکت نهال انصاری

علاقه مندی همایون به علم هیئت

ونجوم و اختر اعاتش

ارتقاء و ترویج زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند باروی کار آمدن پادشاه ظهیرالدین محمد بابر رونقی تازه یافت . بابر خودهم شاعر و سخن شناس بوده به همین جهت گروهی از عالمان و فاضلان و شاعران در رکاب او به هند آمدند.

پس از وفات بابر به سال نه صد و سی و هفت ه (۹۳۷ ه) بمطابق هزار و پنج صد و سی میلادی (۱۵۳۰ م) فرزند ارشدش نصیر الدین محمد همایون بر تخت سلطنت هند نشست . همایون تحصیلات مقدماتی را در محضر دانشمندان معروف زمان خود شیخ زین‌الدین و خواجه کلان به پایان رسانید و بعدها در صحبت ارباب دانش و بینش نبوغ خود جلا داده بتدریج به صورت دانشمند ارجمند و شاعر خوش قریحه در آمد و در اکثر علوم متداول زمان سرآمد اقران ومعاصران خود بود - علاوه برعلوم درادبیات نیز بهرهٔ وافری داشت.

همایون اگرچه مانند پدرش دوران زندگیش را در رزم گذرانیده اما در عین حال هیچ وقت به آراستن بزم شعر و سخن بی‌اعتناء نبوده و هر وقتی که فرصتی داشت مجالس شعر می آراست. وی مانند پدرش دیوانی از اشعار

---

۱. خانه دکتر [illegible]

خود به زبان فارسی به طور یادگار گذاشته است که از مساعی پروفسور سید حسن عسکری از کتاب خانهٔ قدیم درمیهن مألوف خود کهجوا باز یافته است[1] و برین دیوان استاد حافظ شمس الدین مقاله‌ای پر مغز نوشته در مجله معاصر چاپ نموده است.

مضمون دیگری از دکتر هادی حسن (رئیس سابق بخش فارسی، مسلم یونیورستی علیگر) در مجله اسلامک کلچر، حیدرآباد دکن نوشته و بعدها دکتر هادی حسن باتصحیح دیوان همایون رابه چاپ گردانیده است.

علاقه مندی به شعر شناسی و علما نوازی وی علتی بوده که مانند بابر گروهی از عالمان و فاضلان و شاعران جوق در جوق به هند در آمدند و در سرپرستی وی وابسته شدند. بدایونی صاحب منتخب التواریخ می نویسد[2]: "شعرای بسیار نادره روزگار از دامن او برخاسته‌اند".

دیگر تذکره و تاریخ نویسان هم مانند میرزا علماء الدوله قزوینی صاحب نفایس المآثر، علی قلی واله داغستانی مؤلف ریاض الشعراء، بندرابین مؤلف سفینهٔ خوشگو، ابوالفضل مؤلف اکبرنامه، نظام الدین احمد صاحب طبقات اکبری وغیرهم حسن ذوق عالمانهٔ وی راستایش کرده‌اند. چندتن از معروفترین علما و فضلای دورهٔ همایون بدین قرار می باشند:

خواند میر: صاحب حبیب السیر و روضة الصفا؛

یوسف هروی: صاحب ریاض الدوله؛

قاسم کاهی: وی به علم هیئت، تصوف، فلسفه، موسیقی، معما، تاریخ گوئی، شعر علاقهٔ وافر می داشت.

علامه الیاس اردبیلی: ریاضی دان و معروف در علم هیئت؛ استاد همایون هم بوده.

ابوالقاسم گرگانی: ماهر هیئت و ریاضی دان بود.

محمد بن اشرف الحسینی: صاحب جواهر نامهٔ همایون.

---

۱ - صباح الدین عبدالرحمن؛ بزم تیموریه، ج ۱، ص ۴۳.

۲ - عبدالقادر بدایونی؛ منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۴۶۸.

مولانامحمدبن علی‌المسکینی فاضل سمرقندی : صاحب جواهر العلوم همایونی، خیلی ضخیم دایرة المعارف است که دارای هزار و شش صد و بیست و هشت (۱۶۲۸) صفحه و محتوای بریک صد و بیست علم می‌باشد.

بایزید بیات : صاحب تذکره همایون و اکبر.

جوهر آفتاب چی :صاحب تذکرة الواقعات همایون.

مولانا مصلح الدین الانصاری : ماهر علم هیئت و صاحب شرح رساله هیئت ، از علامه علاء الدین محمد قوشجی.

راجع به علاقه مندی و وابستگی همایون به علم هیئت تاریخ نویسان بنوعی تذکره داده‌اند. ابوالفضل می نویسد:[1]

"او در علم نجوم و ریاضی بی بدل بود و توجه اقدس با صطرلاب و کره و سایر آلات رصدی درجهٔ کمال داشت"

عبدالقادر بدایونی می نویسد:[2]

"او در علوم نجوم و هیئت و سایر علوم غریبه بی نظیر بود". در حقیقت همایون درین زمینه بدرجهٔ اجتهاد رسیده بوده که در بعضی معاملات علمی به‌استادان معاصر خود ریاضی و نجوم را رهنمائی می کرد، مانند مولانا نورالدین ترخانی سفیدونی که گرچه خودش استاد علم هیئت و ریاضی بوده گاهی از همایون درس هیئت می گرفت و گاهی همایون ازوی استفاده می‌کرد. در مآثر الامرا راجع به نورالدین ترخانی نوشته است :

"مولانا بفضل وکمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و به هیئت و هندسه و اصطرلاب شوق مند بود و صحبتش با هیئت آشیانی (همایون) کوک کشته و از جمله ندیمان و مجلس نشینان بزم همایونی گردید.... گاهی پادشاه از او استفاده علوم می کرد و گاهی از علم ریاضی خصوص اصطرلاب

---

۱ - اکبر نامه ، ج ۱، ص ۲۲۰ .
۲ - منتخب التواریخ، ج ۱ ، ص ۴۶۷ .

از جناب همایونی که درین فن مهارت تمام داشت استفاضه می نمود"[1]

علاقه مندی همایون به فلکیات و ستاره شناسی بحدی رسیده بود که حتی در دورهٔ دربدری و سرگردانی نیز استادان بزرگ این علم مانند علامه الیاس اردبیلی و شیخ ابوالقاسم گرگانی را همیشه همراه خود می‌داشت و با آنها دربارهٔ کتاب ذی قیمت و پرارزش در علم منطق یعنی درة التاج فی غرة الدیاج ،از قطب الدین شیرازی ، به مباحثه و مذاکره می پرداخت.

ابوالفضل در اکبر نامه[2] باین امر اشاره نموده است:

"شیخ ابوالقاسم و مولانا الیاس اردبیلی بشرف ملازمت شدند و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و متشرح گشتند. وی (همایون) هر وقت که به شهر تازه ای می رفت دنبال آلات نجوم و هیئت می گشت و قصد داشت که در اطراف و اکناف سلطنت تازه خود رصد خانه‌ها را بنانهد ولی متأسفانه به علت مرگ نا هنگام خود که در نتیجهٔ سقوط از پلکان رصد خانهٔ مخصوصش اتفاق افتاد نتوانست این خواهش دیرینه را عملی سازد."

همایون در نتیجه علاقه مفرط به هیئت و نجوم جان خود راباخت. راجع به سانحهٔ مرگ همایون نظام الدین احمد بدین طوری رقم طراز هست:[3]

"از عجایب واقعات آنکه هفتم ربیع الاول بود نزدیک بوقت غروب که حضرت جنت آشیانی در قلعهٔ دین پناه بر بالای بام کتابخانه بر آمده لحظه ایستادند وقت فرود آمدن مؤذن در بانگ نماز شروع کرده آن حضرت در رتبهٔ دوم به تعظیم به نشست بوقت برخاستن پای مبارکش بلغزید از نردبان جدا شده بزمین آمد و اهل مجلس سرا سیمه شده و آن حضرت راکه بیهوش شده بودند بدرون خانه در آوردند و اطباء در معالجه بسیار سعی نمود اما سودی نکرد و کار از معالج گذشت و بوقت غروب داعی حق را لبیک اجابت فرمودند بریاض رضوان خرامیدند و از عجایب اتفاقات این مصرعهٔ قاسم کاهی تاریخ

۱ - ماثر الامراء ، ج ۱ ، ص ۴۷۸ .
۲ - ماثر الامراء، ج ۱ ، ص ۱۱۶ و ۲۲۱ .
۳ - طبقات اکبری ، ص ۲۲۱ .

فوت آن حضرت شد."

«همایون پادشاه از بام اوفتاد»

اما این مصرعه به لحاظ تاریخ وفات همایون ، درست نیست برای اینکه اعداد تاریخ این مصرعه نه صد و شصت و دو (۹۶۲) بر می آید. بر این ابوالفضل در اکبرنامه اعتراض نموده است.[۱]

«این تاریخ یک سال کم است و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفیات."

و آقای میر عبدالحی این مصرعه را درست نموده نوشته:[۲]

«ای وای پادشاه من از بام اوفتاد»

اما اگر این مصرعه را بدین طور بنویسند که :

«همایون بادشاه از بام افتاد»

از عداد این مصرعه تاریخ وفاتش نه صد و شصت و سه (۹۶۳ ه) بر می‌آید ، ممکن است که درست باشد.

اختراعات همایون

اگرچه بیشتر پادشاهان تیموری عالم و دانشمند بودند اما وی تنها کسی بوده که شاعر ادیب و دانشمند ارجمند بود. وی نه فقط بدانش نظری (Theoretical Science) علاقه می داشت بلکه بدانش عملی (Practical Science) هم علاقه‌مند بود.

همایون بسیاری از کرات و اصطرلاب و آلات نجومی را اختراع نموده به ویژه به حیث مخترع "اصطرلاب همایونی" ، خیلی معروف است.

بحواله مقاله ای از سید سلیمان ندوی بعنوان "لاهور کا ایک فلکی آلات ساز"،[۳] بیشتر اصطرلاب و کرات همایون درموزه‌های مختلفه محفوظ

---

۱ - اکبر نامه، ج ۱ ، ص ۳۶۸.

۲ - بزم تیموریه، ج ۱ ، ص ۸۴.

۳ - معارف ، ج ۳ ، اگست ۱۹۳۳ ء ، مقالات سلیمان ، حصه اول ، مرتبه صباح الدین عبد الرحمٰن، مطبع معارف ، اعظم گره، ۱۹۶۶ ء ، ص ۲۵۸.

هستند. همایون به‌همهٔ معاملات خانگی و امور سیاسی بمطابق هیئت ونجوم انجام می داد. وی بموجب ذوق فلکیاتی خود اینقدر معتقد سعد و نحس بوده که چون از کابل به قندهار توجه داشته اساس نظام مملکت براسم سه کس مانند مراد خواجه، سعادت خواجه و دولت خواجه نهاده و جمیع ملازمان و همه اهالی ممالک محروسه رابرسه قسم منقسم ساخت. و سایر خویشاوند، امراء، وزراء و سپاهیان را به اهل "دولت" منسوب ساخت. و حکما، علما، رئیسان، سادات مشایخ، قضاة، شعرا، فضلا وغیرهم را اهل "سعادت" گفته و مسئولان و افسران مملکت، ندما و احباب و اهل نغمه و ساز را اهل "مراد" نام نهاده.

همین طوری ایام هفته را هم برین اساس فلکی بیکی از اهالی "دولت" و "سعادت" و "مراد" منسوب ساخت. روز شنبه و پنج شنبه باهل "دولت" تعلق گرفت، درین روز با ناظمان علم و عبادت بسر می کرد. چون شنبه منسوب است بزحل و زحل مربی قدیم از مشایخ بزرگ. پنج شنبه متعلق است به مشتری؛ و این سیارهٔ علما و سایر طبقات اشرف است. یک شنبه و سه شنبه متعلق به‌اهل دولت بودند، درین روز امور دولت سرانجام می‌داد. چون روز شنبه متعلق به آفتاب و سه شنبه به مریخ و مریخ مربی سپاهی بود. دو شنبه و چهار شنبه برای اهل مراد موقوف بود. چون دو شنبه متعلق بود به ماهتاب چهار شنبه به عطارد.

همایون "دو خرگاه" هم ساخت که مبنی بر اصول هیئت بود. یکی بعدد بروج فلک بود در دوازده قسمت منقسم گردانید و هر برج مشتمل بر پنجره‌ها که همهٔ سوراخ‌های آن انوار کواکب دولت تابان و منور بودند. خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک که محیط فلک ثوابت است جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده. چنانچه پوشش برآن وقوع می‌یابد و هم چنانکه فلک اطلس از نقوش ثوابت و سیاره مبراست.

جالبترین اختراع همایون بساط نشاط بود. این بساط مشتمل بر دایره‌های افلاک و کرات عناصر بود. دایره اول که منسوب به فلک اطلس سفید

بود، دوم به رنگ نیلگون، سوم بمناسبت زحل سیاه، چهارم که محل مشتری بود به رنگ صندلی ، پنجم متعلق به مریخ به رنگ سرخ ، ششم به مناسبت آفتاب زرین ، هفتم به مناسبت زهره به رنگ سبز، هشتم به مناسبت عطارد به رنگ سوسنی، نهم به مناسبت ماهتاب به رنگ سفید بود.

بعد از دوایر ماهتاب کرهٔ آتش و باد بترتیب مرتب ساخت. پس از آن کرهٔ خاک و آب بود. در کرهٔ خاک هر طایفه منسوبات مانند امرای هندی در دایره زحل و سادات و علما در دایره مشتری می‌نشستند. و دایره زرین برای خودش اختیار کرد.

همین طوری در پوشیدن لباس هم اختراعات نموده همایون خودش و درباریانش به موافق رنگی که منسوب به سیارهٔ آن روز می‌شد لباس همان رنگ می‌پوشیدند.

همایون مهمات سرکار سلطنت به عدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بود، یعنی آتشی ، هوائی ، آبی و خاکی. و بجهت پیش رفت مهمات هر یک ازین چهار سرکار ، وزیری متعین کرد. مهمات توپ خانه و تربیت اسلحه و آلات حرب و سایر اموری که افروختن آتش را در آن دخل باشد، سرکار آتشی گفته شد. مهمات محافظان توشه خانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و مشترخانه را سرکار هوائی نامیده، و مهمات که به آب زراعت و عمارات تعلق داشت به سرکار خاکی موسوم گردانید.

یکی از اختراعات همایون طبل عدل بود که اگر داد خواهی را باکسی اندکی مخاصمتی داشت یک نوبت چوب بر طبل میزد و اگر ظلم از حد بگذرد دو نوبت آن کار می کرد. و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده یا دزدیده باشد سه نوبت طبل را به چوب می زد و اگر باکسی دعوی خون داشته چهار نوبت صدای طبل را بلند می گردانید.

از جمله اختراعاتش یکی آن بود که از حکم وی نجاران چهار کشتی بزرگ درمیان آب جمنا مرتب ساختند ؛ در هر یکی از آنها چهار طاق مشتمل بر دو طبقه در غایت آراستگی گردانیدند و آن کشتیها را بنوعی با یکدیگر

متصل کردند و درمیان هر دوکشتی از آن چهار طاق دیگر کنارهٔ محک
ساختند چنانکه درمیان کشتیها حوض هشت پهلو نمودار شده بود و کشت
تراشان چند کشتی بزرگ ترتیب دادند و در دو جانب آنها دوکانها و بازار
مرتب ساختند که خیلی زیبا و آراسته بودند و هر کسی که چیزی می‌خواست
در آن بازار یافته می شد.

برین قیاس به موجب فرمان وی باغ هم بروی آب ترتیب دادند که جای تفرج بود.

دیگر اختراع وی جسر روان بود، یعنی کشتیهای متعدده را بقلابها و زنجیرها نزدیک یک دیگر در دریا بهم می بستند، و قسمت زیرین آنها از تخت‌ها پوشیده و آن تخت ها را بمسمارهای آهنین چنان استوار کردند که اگر سوار و پیاده بر آن عبور بکنند هرگز متزلزل نمی شدند.اختراع دیگر کاخ روان بود مشتمل بر سه طبقه که از چوبی تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آنرا بر یک دیگر پیوست کرده بودند، هر که می دید می پنداشت که تمامی او یک پاره است. طبقه عالی آن را بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد می‌داشت آن گشاده می شد و هرگاه اراده می‌نمود بسته می شد. همین طوری دربارهٔ اختراعات وی در کتاب قانون همایونی بدین قرار است: "دیگر از جمله عمارات [1] مخترعه حضرت بادشاهی کوشکی است در قلعه دارالخلافت آگره بر سطح منزلی که در سوابق ایام خزانهٔ حکام هند بوده بنا نموده‌اند و آن قصر مشتمل است بر حجرات و ایوانها و در رفعت بمرتبهٔ ایست که هر کس برنامش نشیند خود را با ساکنان سدره همنشین بیند و بدست آرزوی از خوشه سنبله و خرمن ماه دانه چیند."

در کتاب قانون همایونی هم همین طوری مندرج است:[2]

"دیگر از اختراعات خاطر خطیر آنکه چون در ممالک هندوستان مگس بسیار می باشد و گرد و غبار بسبب هبوب شدت باد زیاد از حد اعتدال

۱ - قانون همایونی، ص ۸۱ و ۸۲.
۲ - همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

حادث می گردد ، رکابداران شربت خاصه را در صراحیهای مینا بمجلس اشرف اعلی می آوردند تا بی آنکه مشروب عذب مجلسیان از شربتی که مگس و خاک و خاشاک در آن افتاده باشد مکدر گردد ، از شربهٔ صاف پاک محظوظ و بهره ور شوند."

اختراعات همایون در علوم مختلفه این قدر زیاد هستند که برای تفصیل آن کتابی ضخیم می باید.

***

کتابنامه:

۱ - آفتابچی ، جوهر؛ تذکرة الواقعات، مترجم سید معین الحق، پاکستان هستوریکل سوسائتی، مطبوعه انجمن پریس، کراچی .

۲ - ابوالفضل ؛ اکبر نامه، با تصحیح مولوی احمد علی، مجلد اول ، ایشاتک سوسائیتی بنگال، کلکته : ۱۸۷۷م .

۳ - بدایونی ، عبدالقادر ؛ منتخب التواریخ، بتصحیح مولوی احمد علی، کلکته: ۱۸۶۸ م.

۴ - بیات ، بایزید؛ تذکره همایون و اکبر، بسعی و تصحیح محمد هدایت حسین، مطبع بیپتست مشن، کلکته: ۱۳۶۰ ه/۱۹۴۱ م .

۵ - خواند میر ، غیاث الدین ؛ قانون همایونی، بسعی و تصحیح محمد هدایت حسین، رایل ایشیاتک سوسائتی بنگال، مطبع بیپتست مشن، کلکته : ۱۳۵۹ ه / ۱۹۴۰م .

۶ - رحمان علی ؛ تذکرهٔ علماء هند، مرتبه و مترجمه از محمد ایوب قادری، معه مقدمه دکتر سید معین الحق، پاکستان هستوریکل سوسائتی، کراچی : ۱۹۶۱م .

۷ - سکندر بن محمد عرف منجمد؛ مرات سکندری، مطبع فتاح الکریم، بمبئی:۱۳۰۸م.

۸ - صباح الدین عبدالرحمن ؛ بزم تیموریه ، ج اول، مطبع معارف ، اعظم گره : ادیشن سوم، ۱۹۹۵م.

۹ - عبدالحی (مولانا)؛ نزهته الخواطر ، جلد ۴، حیدر آباد .

۱۰ - قزوینی، میرزا علاءالدوله ؛ نفایس المآثر، مخطوطه، مولانا آزاد لائبریری، مسلم یونورستی، علیگر.
۱۱ - گلبدن بیگم ؛ همایون نامه ، تاشقند ازبکستان، ۱۹۵۹ م.
۱۲ - مشتاقی ، رزاق ا..؛ واقعات مشتاقی، از شیخ رزق الله مشتاقی، ترجمه انگلیسی از اقتدار حسین صدیقی، اندین کونسل آف هستوریکل ریسرچ، نئی دهلی: ۱۹۹۳ م.
۱۳ - نظام الدین احمد ؛ طبقات اکبری، ج ۲، مطبع بیپتست مشن، کلکته: ۱۹۳۱م.
۱۴ - واله داغستانی ، علی قلی ؛ ریاض الشعراء، (غیر مطبوعه)، مخطوطه، مولانا آزاد لائبریری، مسلم یونورستی، علیگر.
۱۵ - دایرة المعارف اسلامی، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب، ج ۲ - ۳، ناشر محمد ظفر اقبال، لاهور: ۱۹۸۹ م.
۱۶ - مخطوطات فارسیه (تفصیلی فهرست)، پنجاب پبلک لائبریری ، مرتبه منظور احسن عباسی، لاهور: ۱۹۶۳ م.
۱۷ - معارف ج سوم(اگست ۱۹۳۳م)،بحواله بزم تیموریه ، صباح‌الدین‌عبدالرحمن،ص ۱۰۶.

18 -Abdul Ghani 1930.

The Persian Language and Literature at the Mughal Court. Vol.2, The Indian Press, Allahabad. 1930.

19 -Ishwari Parsad 1955.

The Life and Times of Humayun Modern Indian Press,Colcutta. 1955.

*****

دکتر محمد ظفر خان

پژوهشی دربارهٔ سال ولادت و وفات نظامی گنجوی

حکیم جمال الدین محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی گنجوی، شاعر بزرگ و داستانسرای سترگ، مقام شامخی را در دوران حیات خویش در جهان زبان و ادب فارسی احراز کرده بود و تا کنون، که بیش از هشت صد سال از وفاتش گذشته است از شهرت و معروفیتش هیچ کاسته نشده است. علاقه مندان زبان شیرین فارسی او را از استادان مسلم این زبان می‌دانند و بدیدهٔ احترام می‌نگرند و از خواندن اشعارش لذت می‌برند. همهٔ تذکره‌نگاران و نقادان سخن در تعریف و توصیف این سخنور مبتکر و شاعر شیرین بیان رطب اللسان هستند. عبدالنبی قزوینی مؤلف میخانه (سال تالیف ۱۰۲۹ هـ ق) در ستایش او می‌گوید:

«خامهٔ مشکین شمامه در شرح اوصاف حمیده و افعال پسندیدهٔ آن برگزیده باوجود دو زبانی زبان بعجز می‌کشاید و قوت ناطقهٔ عالمگیر بامرتبهٔ جهانگیری درتقریر وصف اشعار آبدارش اقرار و اعتراف بتقصیر می‌نماید. شاعری دون مرتبه آن سرآمد ارباب کرامت است.»[۱]

---

۱. عبدالنبی قزوینی؛ میخانه، مطبوعه لاهور: ۱۹۲۶م، ص ۹.

دکتر ذبیح ا..صفا دربارهٔ سحر حلالش این طور اظهار نظر می‌نماید:

«وی (نظامی) درانتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص وتازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دل پسند در هر مورد، و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف ایجاد مناظر رائع و ریزه کاری درتوصیف طبیعت و اشخاص و احوال و به کار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو، در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است.»[۱]

باید اذعان داشت که سال ولادت و وفات این سخنور رنگین بیان و نکته پرور شیرین زبان در پردهٔ کتمان مستور است و هر کس ظن و تخمین را به کار برده سال تولد و ارتحالش را تعیین کرده است. دکتر ذبیح ا.. صفا دربارهٔ سال ولادت نظامی گنجوی بدین نمط می‌نویسد:

«تاریخ ولادت او معلوم نیست لیکن با دقت دربعضی ازاشعار او می‌توان آن راپیش از سال ۵۳۰ دانست زیرا در مخزن الاسرار که بنابر آنچه خواهیم دید در سال ۵۷۰ سروده شد جوان بود و گویا هنوز به چهل سالگی نرسیده ونقد چهل سالگی را انتظار می‌کشیده است. پس باید پیش از ۵۳۰ یا نزدیک به آن سال ولادت یافته باشد و بر رویهم قبول این سال برای ولادت شاعربیشتر از قبول سالهای ۵۳۵ هکه باخر قبول کرده است، سال ۵۳۳- ۵۴۰که مرحوم وحید دستگردی درمقدمهٔ گنجینه گنجوی پذیرفته مقرون به احتیاط است.»[۲]

بجهت تثبیت گفتهٔ خود، دکتر صفا، بعد از دو صفحه، می‌نگارد:

مثنوی مخزن‌الاسرار در حدود ۵۷۰ هجری ساخته شده و این معنی از بیت ذیل که خطاب به حضرت ختمی مرتبت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است مستفاد می‌شود:

---

۱. ذبیح ا..صفا؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، چ۳، تهران: ۱۳۳۹ ش،صص ۸۰۷-۸۰۸.

۲. همان، ص ۸۰۰.

پانصد و هفتاد بس ایام خواب　　روز بلند است به مجلس شتاب؛[1]

از این رو چنین بنظر می‌رسد که دکتر صفا، مثنوی مخزن الاسرار را مطالعه نکرده بر گفتهٔ دیگران تکیه زده و سکندری خورده است و گرنه این نمی‌توان تصور کرد که دانشمند خردمندی مثل او مفهوم شعر مزبور را نفهمیده و بدین علت استنباط نادرست کرده باشد. بهر حال وی می نویسد که نظامی «پیش از ۵۳۰ یا نزدیک بآن سال ولادت یافته باشد»[2]

کمی تفکر و قدری دقت نظر بر آن شعر اشتباهش را آشکار می‌کنند.

شعری تحت نعت سوم در مخزن الاسرار است که « در استطلاع جمال‌نبوی علیه الصلوة والسلام » عنوان دارد. دکتر صفا سیاق و سباق را ملحوظ خاطر نداشته به این نتیجه رسیده است که نظامی این مثنوی را در ۵۷۰ ه‍ ق در سلک نظم کشیده و آن وقت چون عمرش به چهل سال می‌رسیده، بدین علت ولادت آن سخنور عالی‌قدر قبل از ۵۳۰ یا نزدیک به آن سال بوده است. به جهت کشف حقیقت، مناسب می‌دانیم که چند بیت از آن نعت سرور کاینات و فخرِ عالم موجودات حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را اینجا نقل کنیم، زیرا از مطالعهٔ آنها بر خوانندگان گرامی روشن خواهد گردید که نظامی اول به غایت دلسوزی به سید کونین و امام‌القبلتین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخاطب شده عرض پرداز است:

ای مدنی برقع و مکی نقاب　　سایه نشین چند بود آفتاب
منتظران را بلب آمد نفس　　ای ز تو فریاد به فریاد رس
ملک بیارای و جهان تازه کن　　هر دو جهان را تو پر آوازه کن
خاک تو بوی بولایت سپرد　　باد نفاق آمد و آن بوی برد
بازکش این مسند از آسودگان　　غسل ده این منبر از آلودگان
خانهٔ غولند بپرداز شان　　در خله دان عدم انداز شان[3]

---

۱. همان، ص ۸۰۲.
۲. همان، ص ۸۰۲.
۳. نظامی گنجوی؛ مخزن الاسرار، نولکشور، لکهنو: ۱۹۲۳م، ص ۲۷.

مفهوم ابیات بالا اینست:

یا سیدی مکی مدنی العربی تا چند ذات ستوده صفات شان از دیدهٔ ما منتظران محجوب خواهد ماند زیرا از رفتن شما ازین عالم نا پایدار جان ما همه مضطرب و جهان در دیدهٔ مشتاقان تیره وتار گشته است. برخیزید و پس افتادگان قافله را از ظلمات جهالت و بی‌خبری بیرون آرید. بوی محبت و مروت، امانت و دیانت، تقوی و پرهیزگاری و غیرهم که این گیتی را بخشیده بودید اکنون باد نفاق آن را در ربوده و اثری از آن باقی نمانده است. چهار چوب جامعه از دروغ و خدعه و مکرو ریا ضعیف و سست بنیاد شده است. از اعمال فرصت طلبان و به ظاهر عالم متحیر و نگران هستیم زیرا علت غایی همهٔ فعالیت آنان فقط رفاه دنیوی و منفعت مالی است. باید ایشان را به کیفر کردارشان برسانید. بعد ازین می‌گوید:

شب بسر ماه یمانی در آر — سر چومه از برد یمانی برآر
پانصد و هفتاد بس ایام خواب — روز بلند است به مجلس شتاب
خلوتی پرده اسرار شو — ما همه خفتیم تو بیدار شو
رافت این خانهٔ آفت پذیر — دست بر آور همه را دستگیر
گر نظر از راه عنایت کنی — جمله مهمات کفایت کنی[1]

مفهوم این اشعار در جمله ای این است که پانصد و هفتاد سال گذشته است که آنجناب رسالت مآب صلی‌الله‌علیه واله وسلم **محو خواب استراحت هستید. اکنون برخیزید و ما را دستگیری بفرمائید و از راه عنایت جمله مهمات ما را به انجام برسانید.**

ازین ابیات به وضوح دریافت می‌شود که نظامی وقتی که این مثنوی را منظوم می‌کرد پنج صد و هفتاد سال از وفات محبوب رب العالمین صلی الله‌علیه‌واله‌وسلم **سپری شده بود. وفات رحمة‌للعالمین به روز سیزده ربیع الاول یازده ه ق اتفاق افتاد، ازین رو بدون ترس و تردید می‌توان گفت که در سال ۵۸۱ ه‌ق، این شاعر به نظم مثنوی مخزن الاسرار پرداخته و در یک سال و اندی،**

۱. همان، ص ۲۸.

یعنی در ۲۴ ربیع الاول ۵۸۲ هجری قمری آن را بپایان رسانید نه در ۵۷۰ هجری، چنانکه دکتر صفا استنباط کرده است. اشعار ذیل که نظامی گنجوی دربارهٔ اختتام این مثنوی نگاشته است گفتهٔ ما را تصدیق می‌کند:

مرغ قلم را بپرواز کرد — بر سر قرطاس دوپر باز کرد
پای ز سرکرد و زلب در نشاند — محرن اسرار بپایان رساند
بود حقیقت ز شمار درست — بست و چهارم ز ربیع نخست
از گه هجرت شده تا این زمان — پانصد و هشتاد و دو افزون بران
شکر که این نامه بعنوان رسید — پیشتر از عمر به پایان رسید[۱]

نکته جالب توجه اینست که از اشعار ذیل مثنوی که نظامی تحت عنوان "گفتار در باز جستن دل" سروده است، دکتر صفا استنباط نموده که وی آن وقت "انتظار نقد چهل سالگی می کشید".[۲]

طبع که بعقل بدلالگی ست — منتظر نقد چهل سالگی ست
تا بچهل سال که بالغ شود — خرج سفرهاش مبالغ شود
یار کنون بایدت افسون مخوان — درس چهل سالگی اکنون بخوان[۳]

از ابیات بالابر می‌آید که نظامی بین سالهای ۵۸۱ - ۵۸۲ هجری قمری یعنی وقتی که او مشغول بسرودن مثنوی بود عمر عزیزش به چهل سال نرسیده بود، لذا می‌توان حدس زد که این سخنور دقیق‌النظر درنصف دوم سال ۵۴۳ هـ‌ق چشم بگیتی گشود؛ ازین رو سال تولدش را پیشتر از سال ۵۳۰ ه یا ۵۳۵ ه یا بین سالهای ۵۳۳ - ۵۴۰ هجری پذیرفتن نادرست است.

سال وفات نظامی

دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می‌نویسد:

"تاریخ وفات نظامی به صورت‌های گوناگون ذکر شده است مثلاً

---

۱. همان، ص ۲۱۲.
۲. تاریخ ادبیات درایران، ج ۲، ص ۸۰۲.
۳. مخزن الاسرار، ص ۵۴.

دولت شاه (چاپ هند) آن را سال ۵۷۰ و چاپ اروپا ۵۷۶ و حاجی خلیفه در کشف الظنون ۵۹۶ و ۵۹۷ و لطف علی بیگ آذر سال ۵۸۹ و هدایت درسال ۵۷۶ و تقی الدین کاشی در سال ۶۰۶ نوشته‌اند و درنتائج الافکار سال ۶۰۲ آمده و در تذکرهٔ میخانه چنین آمده است که ۸۴ سال بزیست."[1]

تذکره نگاران چنانکه می‌دانیم محقق نبوده‌اند ازین سبب بیشتر از آنها بدون تحقیق و تفحص بلکه بدون دیدن آثار آنان تکیه برشنیده کرده یعنی هر چه دربارهٔ آنان شنیده سپرد قلم کرده‌اند. تذکره‌نگاران خمسه نظامی را مورد مطالعه قرار نداده سال وفاتش را درتذکرهٔ خود نوشته‌اند لذاگفتهٔ آنان را معتبر نتوان شمرد. باید یاد آور شویم پنجمین مثنوی خمسه نظامی، سکندر نامه است و آن طبق بیان شبلی نعمانی در سال ۵۹۹ هجری قمری باختتام رسید.

بپایان شد این داستان دری — به فیروز فالی و نیک اختری
ز هجرت چنان بردهم یادگار — نود نه گزشته ز پانصد شمار[2]

بدین علت وفات نظامی را قبل از ۵۹۹ هجری قمری تعیین کردن قطعاً نادرست است.

بیش از چهار صد سال از مرگ نظامی گذشته بود که عبدالغنی قزوینی میخانه را تألیف کرد. او دربارهٔ وفات این شاعر توانا می نگارد:

"چون سن شریفش به‌هشتاد و چهار رسیده در سنه اثنی و خمس ماته از عالم فنا بعالم بقا خرامید."[3]

دکتر صفا حزو اول این بیان قزوینی را اهمیت خاصه داده است لاکن سال وفاتش چون قرین صواب نبود ازین رو صرف نظر نموده است. قزوینی سال درگذشت نظامی را ۵۰۲ هجری قمری بیان کرده است. این سال را اگر سهو نساخ قرار داده بگوئیم که او ۵۰۲ را بجای ۶۰۲ نگاشته است،آنوقت هم

---

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: صص ۸۰۰-۸۰۱.
۲. شبلی نعمانی؛ شعر العجم، ج ۱، لاهور، ص ۱۹۲.
۳. عبدالغنی، میخانه، لاهور: ۱۹۲۶، ص ۱۱.

سال ولادتش ۵۱۸ هجری باشد و وقتی که نوشتن مخزن الاسرار راآغاز کرد سنش شصت و سه سال بوده باشد لذا "نقد چهل سالگی را انتظار کشیدن" بی معنی است. سکندر نامه نظامی چند شعر الحاقی پیرامون مرگ نظامی دارد.[1] ازآن منکشف می‌شود که چون نظامی رخت ازین جهان بی ثبات بربست عمرش شصت و سه سال و شش ماه بود. آن ابیات به قرار ذیل است:

نظامی چون این داستان شد تمام / بعزم شدن تیز برداشت گام
نه بس روزگاری برین برگزشت / که تاریخ عمرش ورق در نوشت
فزون بود شش ماه ز شصت و سه سال / که بر عزم ره بر دهل زد دوال
چون حال حکیمان پیشینه گفت / حکیمان بخفتند او نیز خفت [2]

بعضی از محققین عقیده دارند که نظامی در ۵۹۹ هجری قمری یا چندی بعد جان بجان آفرین سپرد. شبلی نعمانی می‌گوید که "بوقت تصنیف این کتاب (سکندرنامه) سنش شصت و سه سال بود[3] و بگمانش این قطعی است که او بعد از ۵۹۹ هجری و غالباً قبل از اختتام سده ششم هجری رو در نقاب خاک کشید".[4]

ما، قبل ازین، بحواله مخزن الاسرار این حقیقت را بپایهٔ اثبات رسانده‌ایم که نظامی در نصف دوم سال ۵۴۳ هجری تولد یافت و چون بیشتر محققین متفق هستند که او شصت وسه سال و شش ماه درین جهان بی‌ثبات بسر برد لذا غلط نباشد اگربگوئیم که او در۶۰۷ هجری و دیعت حیات را سپرد. علاوه بر این اشعاری که در اهدای سکندر نامه سروده شد در قبول کردن آن سال وفات نظامی که بعضی از محققین گفته‌اند اعنی ۵۹۹ هجری سد راه می‌شود. نکته‌ای که نباید اینجا فراموش کرد اینست که سکندر نامه دارای دو بخش است.بخش اول شرف نامه و بخش دوم اقبال نامه عنوان دارد. شرف نامه را نظامی به اتابک اعظم نصرة الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان تقدیم

۱.بقول شبلی آن اشعار از نظامی است.ر.ک.به: شعرالعجم، ج ۱، مطبوعه لاهور، ص ۱۹۲.
۲.تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص ۸۰۵ ، پاورقی شماره ۲.
۳. شعر العجم،ج ۱، ص ۱۹۲.
۴ . همان ، ص ۱۹۳ .

کرد و اقبال نامه را به عزالدین ابوالفتح مسعود پسر نورالدین ارسلان حاکم موصل (۶۰۷-۶۱۵ هـ) اهداء نمود. نظامی می‌گوید:

بپایان شد این داستان دری بفیروزفالی و نیک اختری
چون نام شهش فال مسعود باد وزین داستان شاه محمود باد[1]

در اشعار ذیل که در مدح عز الدین مسعود است نامش چنین آورده‌است:

سر سرفرازان و گردن کشان ملک عز دین ناصر شه نشان
بطغرای دولت چو طغرل تگین ابوالفتح مسعود بن نوردین[2]

ازین اشعار اگرچه آشکار است که بخش دومین سکندر نامه یعنی اقبال‌نامه را به ابوالفتح مسعود هدیه نمود لکن دکتر صفا برین معترض شده چنین اظهار نظر می نماید:

«اگر این ابیات الحاقی نباشد تاریخ ختم اسکندر نامه بعد از سال ۶۰۷ یعنی بعد از جلوس عزالدین مسعود بر تخت حکمرانی موصل است و این تاریخ با تاریخ ختم اقبال نامه بنا بر بیت زیر سازگار نیست.»

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهار محرم بوقت زوال

زیرا بین این تاریخ و جلوس عز الدین مسعود ده سال فاصله است و آنگاه بنا بر ابیاتی که در آخر اسکندر نامه آمده و بنا بر آن‌ها نظامی شصت و سه سال و شش ماه عمر کرده است وفات نظامی مصادف باسال ۵۹۹ هجری می‌شود. و این تاریخ نیز بااهداء اقبال نامه به عزالدین مسعود موافق نمی‌افتد."[3]

طبق تحقیق علامه شبلی نعمانی سال اتمام سکندر نامه ۵۹۹ هجری است و از شعری که دکتر صفا نقل کرده است، سکندر نامه بسال ۵۹۷ هجری بپایان رسید و عز الدین مسعود در ۶۰۷ هجری قمری مسند آرای سلطنت

---

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص ۸۰۵.
۲. همان، ص ۸۰۵، پاورقی شماره ۱.
۳. همان، ص ۸۰۵.

موصل شد، بدین علت بقول دکتر صفا تاریخ اهدای اقبال نامه به عزالدین مسعود موافق نمی افتد. ممکن است این هر دو تاریخ اتمام سکندر نامه که بین آنها تفاوت است نیز غلط باشد.

مکرر آنکه چون بین سال اختتام مثنوی و جلوس عز الدین مسعود ده سال یا لااقل هشت سال فاصله است می توان گفت چگونه ممکن است که نظامی این مثنوی را به مسعود تقدیم کرده باشد. طبق تحقیق علامه شبلی نعمانی، نظامی همه مثنویات بجز سکندر نامه را در تعمیل ارشاد سلاطین وقت بحیطهٔ تحریر آورد و سکندرنامه را بجهت تکمیل خواهش خویش نگاشت.[1] بخش اول مثنوی یعنی شرف نامه را به نصرة الدین ابوبکر محمد تقدیم نمود و بعد از اتمام بخش دوم مثنوی، منتظر قدردانی ماند و چون عزالدین مسعود در ۶۰۷ هجری سریر آرای سلطنت موصل شد به او اهداء نمود و چندی بعد ازین دار فانی راهگرای دارالبقا گردید.

بیتی که دکتر صفا دربارهٔ اختتام پذیرفتن اقبال نامه نقل کرده است ممکن است که صورت اصلی دیگری داشته باشد که در کتابت نسخه‌ها دگرگون شده است؛ بگمان ما آن شعر باید چنین باشد:

بتاریخ شش صد دگر هفت سال   چهارم محرم بوقت زوال

این تاریخ قرین جلوس عزالدین مسعود باشد و هم قرین سال وفات نظامی گنجوی.

مناسب است متذکر شویم که دکتر صفا همواره بیان عبدالنبی را ترجیح داده است، چنانچه در کتاب حماسه سرایی در ایران، سال ۶۱۹ را سال مرگ نظامی قرار داد، زیرا سال ولادت نظامی را در حدود سال ۵۳۵ هـ پذیرفته بود و اکنون سال تولدش را ۵۳۰ تصور کرده می گوید: «باید سال ۶۱۴ را انتخاب کرد».[2] نمی‌دانیم که گفتهٔ قزوینی را به چه علت فوقیت می‌دهد البته از اشعار الحاقی می‌توان قیاس کرد که سرایندهٔ آنها اگر نظامی نیست به یقین یکی از

---

۱ . شعرالعجم، ج ۱، ص ۱۹۲.
۲ . تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۰۱.

دوستان و یا آشنایان نظامی می‌باشد زیرا او می داند که این شاعر خوش گفتار شصت و سه سال و شش ماه درین خراب آباد در قید حیات ماند.

موجب این اشتباه که نظامی درسال ۵۳۰ هجری متولد شد، بیت نعت سوم مثنوی مخزن الاسرار است که قبلاً ذکر آن رفته و ما هم بنا بر آن بیت بدلایل ثابت کردیم که سال تولدش نصف دوم ۵۴۳ هجری می‌باشد. بخیال ما این خشت اول بود که کج نهاده شد و چنانکه مستحضر هستید:

خشت اول چون نهد معمار کج   تا ثریا می رود دیوار کج

خلاصه کلام این که نظامی گنجوی در نصف دوم سال ۵۴۳ هجری از کتم عدم پا بوجود نهاد و شصت و سه سال و شش ماه درین عالم بی ثبات بسر برده در سال ۶۰۷ هجری قمری این عندلیب گلستان سخنوری و هزار داستان بوستان داستان سرایی برای همیشه منقار زیر پر کشید. خداوند تعالی آن راد مرد را در جوار رحمت خویش جا دهاد - آمین.

*****

از دکتر ریحانه افسر

شهریار، شهریار شاعران معاصر ایران

سید محمد حسین بهجت شهریار، یکی از بزرگترین شاعران درجه اول معاصر ایران محسوب می شود. وی در ۱۲۸۳ش در تبریز در ناحیه خشگناب به دنیا آمد [۲]. پدرش حاج میرزا آقا خشگنابی از سادات خشگناب (قریه ای نزدیک قره چمن) و از کلای ممیز دادگستری تبریز و مردی فاضل و خوش محاوره و از خوشنویسان دورۂ خود و با ایمان و کریم الطبع بود و در سال ۱۳۱۳ ش دارفانی را وداع گفت و در قم مدفون شد.

شاعر ایام کودکی خویش را به علت مصادف بودن با انقلاب تبریز در قراء «شنگول آباد» و «قیش قرشاق» و «خشگناب» که آخری، زادگاه خانوادگی او بود بسر برد.

شهریار تحصیلات مقدماتی را با قرائت گلستان و نصاب در مکتب آن قریه و نزد پدر دانشمند خویش شروع کرد و در همان اوان با دیوان حافظ که هنوز هم همواره در دستر قرار داشت، آشنایی پیدا کرد. خود او می گفت که هرچه دارم همه از دولت حافظ دارم. پس از تحصیلات مقدماتی خود دورۂ متوسطه را در مدارس «متحده و فیوضات تبریز» و تحصیلات ادبیات عربی از «مدسه طالبیه تبریز» بپایان برد و در سال ۱۳۰۰ ش به تهران آمد و دنبال تحصیلات خود را در «دارالفنون» تهران ادامه داد، تا این که در سال ۱۳۰۳ ش وارد به مدرسه طب آن زمان شد و پس از پنج سال، تحصیل در رشته پزشکی

۱.خانم دکتر ریحانه افسر، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کراچی(پاکستان).

۲.سال تولد شهریار در تذکره های مختلف و در دیوان چهار جلدی ۱۲۸۵ ش نوشته اند و وقت وصال عمرش ۸۴ سال بود. ولی استاد سعی نفیسی در مقدمۂ دیوان شهر یار که در سال ۱۳۰۸ش سال تولد شهریار ۱۲۸۳ ش نوشته است. بنظرم سعید نفیسی زیاد درست نوشته است ازین لحاظ بوقت وصال عمر شهر یار ۸۴ سال بوده است.

حاصل کرده و در چند بیمارستان هم مدارج انترنی را گذرانده بود ، ولی در سال آخر یعنی قبل از یک سال درجهٔ دکتری خویش به علل عشقی و ناراحتی خیال و پیش آمدهای دیگر از ادامهٔ تحصیل باز ایستاد و وارد خدمت دولتی شد. چند سال در خراسان اداره ثبت اسناد نیشاپور و مشهد خدمت کرد و در سال ۱۳۱۵ش به بانک کشاورزی تهران به ادامهٔ شغل دولتی پرداخت. در سال ۱۳۱۶ش ، سه سال بعد حادثهٔ بسیار ناگواری که در زندگی اش روی داد و آن مرگ پدرش بود، سفری برای دیدار خویشاوندان به تبریز نمود. او در حقیقت سرپرستی خانواده خود را به عهده گرفت.

شهریار از اوان کودکی به موسیقی ، شاعری و خطاطی علاقهٔ قلبی داشت. همین طور در زبان عربی و ترکی و فرانسه مهارت تامه داشت. او در ابتدا در اشعارش «بهجت» تخلص می کرد. پس از سال ۱۳۰۰ ش که به تهران رفت «شیوا» تخلص هم اختیار کرد، ولی به انگیزهٔ ارادت قلبی و ایمانی که از همان کودکی و نوجوانی به خواجهٔ شیراز داشت، برای یافتن تخلص بهتری ، وضو گرفت، نیت کرد و دوبار از دیوان حافظ تفال زد که هر دو بار کلمهٔ «شهریار» آمد و چه تناسبی داشت، با غریبی او ، و نیت تقاضای تخلص از خواجه:

غم غریبی و محنت چو بر نمی تابم «به شهر خود روم و شهریار خودباشم»[1]

از اینرو تخلص شعری خود را از «بهجت» به «شهریار» تبدیل کرد و به همین نام در دنیای شعر وشاعری معروف شد. بنابراین شهریار از دوران کودکی به سخن خواجه دل باخته بود و اکثر اوقات خود را ، با مطالعه دیوان حافظ می گذراند. موهبت خدادادی شعر ،طبع لطیف، دل حساس و روح سرگشته و پر شور ، « شهریار» روز به روز او را به سرودن اشعاری پرسوز تر وا داشت و پس از سالیان متمادی گلهای طبع او گلستانی در ادبیات معاصر ساخت.

شاید به همین خاطر بود که سخن شناسان و دوستان یکدل او را برانگیخت تا

۱.دیوان حافظ ، ص ۳۳۷

ارسال ۱۳۰۸ش مجموعه ها یا از سروده هایی را منتشر کردند. برای این دیوان سه مقدمه به قلم «محمد تقی بهار»،«سعید نفیسی»،«و «پژمان بختیاری» نگاشته شد[1].

شهریار پس از گذرادن سی و پنج سال در تهران بالاخره به زادگاه خود تبریز روی آورد. بیان شیوای شهریار و مطالعات او در ادبیات فارسی باعث شد که چند سال او را به دانشیاری دانشکدهٔ ادبیات فارسی تبریز نامزد کنند ولی روح آزادهٔ شاعر از قبول قید تدریس سر باز زد. شهریار به عالم وارستگی خویش اکتفا کرد و همان جا با خانواده و دو دختر و یک پسر به نامهای شهزاد و مریم و هادی با آسودگی دل زندگی گذاشت و میان صدها غزل، قصیده و قطعه خویش آرام و سربلند زندگی می کرد و زبان حالش چنین می گفت:[2]

خلوتی داریم و حالی با خیال خویشتن — گرگذاردمان فلک حالی بحال خویشتن
مادر این عالم که خود کنج ملالی بیش نیست — عالمی داریم در کنج ملال خویشتن
سایهٔ دولت همه ارزانی نو دولتان — من سری آسوده خواهم زیربال خویشتن
شکر ایزد ، شاهد بخت جمیل عاشقان — کرده روشن عالم از نور جمال خویشتن
شاعران مدحت سرای شهریارانند، لیک — شهریار ما غزل‌خوان غزال خویشتن

دردناک ترین حادثهٔ زندگانی شهریار مرگ مادرش می باشد که در سال ۱۳۳۱ش اتفاق افتاد و او در سوگ مرگش اشعار جانسوزی سرود. چند بیت از آن ذکر می شود[3].

«ای وای مادرم»

آهسته باز از بغل پله ها گذشت
در فکر آش و سبزی بیمار خویش‌بود
اما گرفته دور و برش هاله ای سیاه
او مرده است و باز پرستار حال ماست

۱.دیوان شهریار، صص ۲ تا ۲۴.
۲.همان،ص ۱۳۸.
۳.همان، صص ۵۳۲ تا ۵۳۹.

در زنـدگی مـا هـمه جـا وول مـی‌خورد
هر کنج خـانه صـحنه ای از داسـتـان اوست
در ختم خویش هم به سرکار خـویش بـود
بیچاره مادرم
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بـه عشـق!
بـاز آمـدم بـه خـانه چـه حـالی ! نگـفتنی
دیـدم نشسـته مـثل هـمیشه کنـار حـوض
پـیـراهـن پـلید مـرا بـاز شسـته بـود
انگـار خـنده کـرد ولی دل شکسـته بـود
بـردی مـرا بـه خـاک سپردی و آمـدی؟
تنهـا نـمی گـذارمت ای بـینوا پسـر
می خـواسـتم بـه خـنده در آیـم ز اشتباه
اما خیال بود
ای وای مادرم

اشعار شهریار از شرح حال و خاطرات زندگانی او مزین است و بیشتر غزلهای دلنشین او که سالها دهان به دهان گشته است، یادگار نخستین عشق آتشین اوست که ناکام مانده است. مانند، ماه سفر کرده ، توشهٔ سفر، پروانه در آتش ، غوغای غروب ، بوی پیراهن ، یار قدیم ، خمار شباب ، نالهٔ ناکامی ، شاهد پنداری ، شکرین پستهٔ خاموش ، تو بمان و دگران ، غروب نیشاپور، نالهٔ نومیدی ، حالا چرا ، دستم به دامانت وغیره . یکی از غزلهای زیبای شهریار که مدتی برسر زبانها بود، غزل زیر است به عنوان ، « حالا چرا »[۱].

آمـدی جـانم بـه قربـانت ولی حـالا چـرا — بیوفـا حـالا کـه مـن افتـاده ام از پـا چـرا
نوش داروئی و بعد از مرگ سهراب آمـدی — سنگدل این زود تر می خواستی ، حالا چرا
عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست — من که یک امـروز مهمـان تـوام فـردا چـرا
نـازنینا مـا بـه نـاز تـو جـوانـی داده ایـم — دیگر اکنون با جوانان نازکن ، بـا مـا چـرا

۱.همان ، ص ۱۸۴.

درمیان اشعار شهریار ابیاتی پیدا می شود که برای دوستان هنرمندش سروده است ؛ از جمله غزل زیر دربارهٔ نیما یوشیج شاعر بزرگ و نو پرداز ایران:[1] -

رفت آنکو پدر شعر نوین ما بود
شعر نو چیست که بالا از آن ، نیما بود
پسر کوه بگو یا پدر افسانه
شعلهٔ جنگل وطوفان دل دریا بود
چون یکی صاعقه برجنگل وکوه ودرو دشت
همه در پر تو اندیشهٔ خود پویا بود
سینمای ادبیات نوین ما را
صحنه پرداز درخشنده ترین سیما بود
طفل من ، یاد استاتید کهن دار بخیر
زانکه ترکیب تو از تجربهٔ آنها بود
بپرای مرغ بهشتی که گشودم پرو بال
برویم این قفس تنگ نه جای ما بود

یا این غزل:[2]

بعداز (صبا)[3] به مهر تو افتاده کار من
ای (سایهٔ)[4] خموش فراموش کارمن
آری (صبا)بخاک شد و می تپد هنوز
در تنگنای سینه دل نابکار من
من مکتب غزل برهاندم ز ابتذال
دنبال کن توکار من و ابتکار من
هر کس بکار عشقی و غواص گوهری است
من شهر یار عشقم و غم شاهکار من

علاوه ازین عشق عرفانی نیز در اشعار شهریار مقام بلند و ارفع دارد که بر بیشتر شعرهای او سایه افکنده است. بسیاری از خاطرات تلخ و شیرین شهریار از دوره های گوناگون زندگی در « هذیان دل » و «حیدربابا» و«مومیائی» و «افسانه شب» دیده می شود [5] و با خواندن آنها می توان گوشه های از زندگی شاعر را از نظر گذراند. از آثار حماسی وی قطعه ایست ، مرکب از چهار تابلو به نام « تخت جمشید» که در آن قدرت تخیل و تصویر وتجسم شاعر خیلی نمایان است. اینک اشعار پراگنده از قطعهٔ «تخت

۱. همان ، ص ۳۰۸.
۲.همان ، ص ۳۰۹.
۳. ابوالحسن صبا، موسیقی دان معروف و معاصر ایران.
۴.هوشنگ ابتهاج(ه‍.ا.سایه)،شاعر نوپرداز معاصر ایران.
۵.همان، صص ۵۶۴ تا ۵۷۸ ، ۶۴۴ - ۶۶۵، ۵۵۲ تا ۵۵۹و ۲۴۳ - ۲۴۴.

جمشید»:[1]

ایـن بنـائی است کـه سی قـرن بپاست　　سـند قـدمت مـلیت مـاست
گـرچـه پـیراست و فکـور و فـرتوت　　مـهد جـاه است و جـلال وجـبروت
یـاد مـجد و عـظمت مـی آرد　　و ز ستونهـا ، عـظمت مـی بـارد
بـاز پس مـانده آن فـرو فـروغ　　بـر لب افسـانهٔ دنیـای دروغ
گـر بـر او سـقف نـبینی شـاید　　سـقفش از گـنبد گـردون بـاید
دهـن شـیر بـو ایـوانـها　　کـز ستونهـا فشـرد دنـدانـها
خـندهٔ سـنگ کـه دانـدنه نمـاست　　ریش خـندی ز عـجوز دنیـاست
ایـن پـرستش گـه ذوق است و هـنر　　آخـرین پـایهٔ مـعراج بشـر
زیـر پـاه هشـته بشـر دنیـائی　　تـا بـدین پـله کشـیده پـائی!

علاوه ازین از اشعار شهریار این سخن آشکار می‌شود کـه بـا وجـود ناسازگاری روزگار هیچ وقت پیش‌کسی دست سؤال دراز نکرد و طبع سرکش را بلند داشت و زندگانی خود را در قناعت و گوشه انزوه گذاشت و چنین گفته است:[2]

از سـرکشی طـبع بـلند شهریـار　　پـاس قنـاعتی کـه بـدامـن کشـیده ام
شهریـار از خـاکساری پـادشاهی یـافتی　　ای بلند اختر مبارک بادت این تاج و سریر

شهریار انسان دوست و مردم شناس است و برای فلاح بنی نوع انسان فکر می کند. در زمان جنگ جهانی دوم منظومه ای از وی چاپ شد که «ملک الشعرای بهار» مقدمه ای به آن نوشت و گفت :

«شهر یار نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق است»[3]

شهریار در آن منظومه دربارهٔ جنگ جهانی دوم برای انسان و انسان دوستی چنین سرود:[4]

۱.شعر فارسی ، [illegible] ، صص ۳۳۹ ، ۳۴۰.
۲.دیوان شهریار ، ج اول ، ص ۲۱۴.
۳ دیوان شهریار ، مقدمه ، ج اول ، ص ۲۳
۴ همان ، ص ۲۰۱

آدمیـــان زنـــده بـــیک دیگـــرند	دست و دل و دیـــده و پـــا وســـرند
آدمـــی از نـــوع جـــدا زنـــده نـــیست	بـــرگ بـــه شـــاخ است گـــرش زندگیـــست

شهریار در آغاز جوانی مضامینی در حمایت اقوام بین الملل سرود و احساسات قلبی او در این باره چنین بوده است:[1]

کجاست تخت سکندر کجا است افسردارا	از ایـــن حـــدیث بخوانید بیوفائی دنیا
زمانه مدفن خسرو کند ز حجلهٔ شیرین	جهـــان عـــروس سکندر شود بماتم دارا
زمـــانه تربت لیلی کشد بدیدهٔ مجنون	ســـپهر دامـــن یوسف داد بدست زلیخا
ندانم اصل فتن این دو لفظ دین و وطن چیست	کزین دو اینهمه آشوب و فتنه زاید وغوغا
وطن کجا است فرو هل فسانهٔ وطن من	یکیست کیش رها کن حدیث مسلم و ترسا
جهان مراست وطن مذهب من است حقیقت	چه کافر و چه مسلمان چه آسیاچه اروپا

خلاصه شاعر بزرگ معاصر ما مردیست مهربان، دوست داشتنی، بلند نظر و سوخته محبت و آنچه مسلم است این است که چنین شخصی با روح شاعرانه و لطیف سرمایه ای که در جهان مادی امروز خریدار بسیاری ندارد جز عده ای دوست یکدل و مریدان حقیقی به روح و سخن خود چیزی نمی‌تواند داشته باشد.

شهر یار دربارهٔ شعر عقیده دارد که:

«ما یه شعر ارتعاش لطیفی است که بلا اراده روی اعصاب انسان نقش می بندد و همان طور که مولد ظاهری آن اعمال با اراده ای از قبیل گریه، خنده، انقباض و انبساط اعصاب و عضلات است، مولود معنوی آن نیز روح شعر از قبیل حیرت، شهامت، سوز، رقت، لطافت و صلابت وغیره خواهد بود»[2]

شهریار، جای دیگر دربارهٔ شعر چنین می گوید:

«... شعر کامل. شعری را باید گفت که تمام اجزای آن بحد اعلا باشد در زبان شیرین پارسی بعقیدهٔ این حقیر در درجهٔ اول شعر حافظ است که کلا بحد کمال شعر رسیده و تمام اجزای آن در لا بنتهی است حتی ...ی شعر

۱. دیوان شهریار (کوچک)، صص ۱۸۰ ۱۸۱
۲. د.ب. ـ شهریار، مقدمه، ج اول، ص ۶۹

حافظ صفت «اسرار آمیزی» را هم باید اضافه قائل شد. شعر اساتید مسلم دیگر روح شعر را دارد ولی سایر اجزای آن بعضاً پا بپای روح راه نمی روند. این بنده اگر حمل بر تواضع درویشی نشود خود راخیلی به اشکال و با چند گذشت و اغماض می توانم شاعر بدانم ولی با اطمینان کامل معتقدم که هرگز بحد کمال شعر نرسیده ام و تاکنون نشده است که شعری از خواجهٔ بزرگوار بخوانم و از بضاعت خود شرمسار نشوم»[1]

«بحثی دربارهٔ شعر شهریار و سبک او»

شاید برای ارباب ذوق و دوستداران سخن تجزیه و تحلیل شعر شهریار موردی نداشته باشند زیرا دیر زمانی است که این عده به سبک سخن و روشن سخن سرائی وی آشنائی کامل دارند. این آشنایی برای این است که شیفتگان آثار وی مجموعهٔ اشعارش را چون ورق زر دست بدست می بردند و دیوان شهر یار پس از اولین چاپ و انتشار بسرعت نایاب شد چنین تأثیر مطلوبی فقط مرهون سوز دل شهریار وناله های روح رنج کشیده وی بودکه در سخنش تجلی می کرد.

بطور کلی آثار شهریار که در چهار جلد حاوی غزلیات و قصاید و قطعات و مثنویها ، دو بیتی ها و رباعیات و متفرقات وغیره چندین بار چاپ و منتشر شده حاکی از این است که شهریار در تمام انواع سخن چیره است. به طور کلی شعر وی از جهات مختلف از شاعرانی چون فردوسی، نظامی ، سنایی ، مولوی ، سعدی ، حافظ ، وحشی و ایرج و نیما تأثیر گرفته اما بیش از همه از حافظ پیروی کرده است.

شهریار غزلهای خود را اکثر در شیوهٔ عراقی و بازبانی پر سوز و دلنشین سروده است. مطالعهٔ این غزلها بخوبی تأثیر کلام جان پرور حافظ و گاهی سعدی را در روح شاعر هویدا می کند با این وصف گاه درمیان غزلهای شهریار ابیاتی یافت می شود که شیوه هندی را نیز در طرز کلام شاعر می

۱.همان، ص ۷۰.

رساند. مثلاً در غزلی که با سبک عراقی و مطلع :[1]

بیدار رفت لالهٔ برباد رفته را — یارب خزان چه بود بهار شکفته را
جز در هوای اشک دلم وا نمی شود — باران بدامن است هوای گرفته را

که کاملاً در شیوهٔ صفوی یا هندی سروده شده است. این موارد در تعدادی از غزلیات شاعر دیده می شود و اگرچه قالب غزل در شیوه های هندی و عراقی یکی است و فقط مضمون است که این دو شیوه را از یکدیگر متمایز می سازد باز بهم آمیختن این روش را می رساند که طبع شهریار بسبک زمان صفوی نیز تمایل دارد.

گرچه شهریار در دل تمام ارباب ذوق و ادب جای دارد و غزلهای شیوایش زبان زد عموم و بیان حال دلسوختگان است و بلندی سخن او بر همگان مشهود، ولی گاهی مطالعهٔ آثار شهریار براستی انسان را به دلائلی متاثر می سازد.

روح شاعر مانند تار حساسی است که به کوچکترین زخمه ای از دردها و ناملایمات زندگی بخروش می آید و این دردها را به همت طبع روان در قالبی منظوم بیان می کند. درمیان این اشعار گاه غزلیاتی یافت می شود که با مطلع های بسیار بلند و زیبا ساخته شد است . مثلاً این غزل[2]

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم — روز سراغ وقت من آئی که نیستم
در آستان مرگ که زندان زندگیست — تهمت بخویشتن نتوان زد که زیستم
پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل — یکروز خنده کردم و عمری گریستم
طی شد دو بیست سالم و انگار کن دویست — چون بخت و کام نیست چه سود از دویستم

در میان اغلب اشعار شهریار عدم هم آهنگی دیده می شود شاید این عدم هم آهنگی زیبائی و شیوائی میان ادبیات فقط به خاطر استفاده از اکثر قوافی موجود و اینکه شاعر تعداد ابیات غزل را به حد معمول و مرسوم برساند ایجاد شده باشد در صورتی که همان طور که خود شهر یار معتقد

۱.همان ، ص ۱۶۲.
۲.همان ، ص ۱۹۰.

است و می‌گوید:

«مایه شعر ابتدا آن تأثیر و ارتعاش لطیفی است که بلا اراده بر روی اعصاب انسان می بندد. وقتی یک بیت شعر حتی یک مصراع مستقلاً دارای این اثر بود، شاید بر قطعات و قصاید و غزلیات بیشماری که فاقد این خاصیت هستند برتری داشته باشد.[۱]

درمیان قطعات دیگر از سرودهای شهریار باز مواردی هست که شاعر گویا برای تفنن دست بسرودن آن و بکار بردن اصطلاحات و زبان عامیانه زده است و با این که شهریار خود در مورد «کلاس لفظ» می گوید:

«شرط تازگی این است که: از طبقهٔ کلمات پست و مستهجن و متبادر به تهجن و موهن یا خیلی کهنه و مبتذل نباشد و حتی الامکان کلمات و تعبیراتی انتخاب کنیم که نسبتاً رنگ زمان هم بخودگرفته باشد»[۲]

باز در قصایدی مانند «گفتاری به زبان عامیانه خرابات» و در بخش متفرقات دیوان وی قطعاتی از قبیل نویسندگی زورکی، غزل قراضه که در آنها از حوصلهٔ این مثال خارج است ولی در مجموعهٔ اشعار شهریار بچاپ رسیده کاملاً خلاف این نظر مشهود است و روایت در مجموعهٔ آثاری که ابیاتی عالی و بلند مانند این غزل وجود دارند:[۳]

امشب ای ماه بدرد دل من تسکینی — آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

کاهش جان تو من دارم و من می دانم — که تو از دوری خورشید چه ها می بینی

تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من — سر راحت ننهادی بسر بالینی

هرشب از حسرت‌ماهی من و یکدامن اشک — تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی

در هر صورت می توان گفت که شهریار یکی از غزلسرایان بنّایی است که اشعار او آئینه تمام نمای عشق ومحبت و دلهای سوخته و غرق سوز و شوق است.

۱.همان، ص ۱۹۰.
۲.همان، ص ۷۶.
۳.همان، ص ۲۰۳.

قصاید شهر یار نیز در شیوهٔ عراقی و زبانی فصیح و روان سروده شده است و گاه این لطافت فکر به قدری در آنها هوید است که اکثراً مطالعه کننده منظومه هائی راکه در بخش قصاید چاپ شده و تعداد ابیات آن نسبتاً کم است با غزل اشتباه می کند وبی اختیار خویشتن را در حال خواندن غزلی مشاهده می کند. همان طور که گفته شد اشعار شهریار صرف نظر از قصیده و غزل ، مثنویهای شیرین و مسمطات و قطعات و رباعیات نیز دیده می شود که هر یک نبوبهٔ خود گواهی بر روانی طبع و چیره دستی شاعر در تمام انواع و قالبهای شعر است.

یکی از شاعران مفرض دربارهٔ شهریار اظهار داشته بودکه وی تنها در شعرکهنه دست دارد و از شعر نو بی بهره است بهمین جهت شهریار چند شعر نیز بسبک «شعر نو» سرود و معدودی از آثار او تحت تأثیر «نیما یوشیج» در شکل و محتوی ، رنگ شعر نو به خود گرفته است که یکی از بهترین اشعار شعر نو معاصر بشمار می رود و ثابت نمود که علاوه بر این که شهریاری در شعر کهنه وقدیم می باشد بکله «سلطان موج نو » نیز می باشد ولی از لحاظ فکر و مضمون نیز شهریار ، در آثار اصیل و مهم خود تا جائی به نو آوری پرداخته که طبیعت وخیال و ذوق و حال ایرانی خارج نشود و یکی از بهترین اشعار وی در این مورد شعر « ای وای مادرم » و « پیام به اینشتین» و « مومیائی » می باشند که از «مومیائی» چند بیت نقل می گردد:[۱]

چشم می مالم هنوز
گوئی از خواب قرون برخاستم
زندگی گم کرده دنیای قدیم
نیست یک خشتی که عهدی نو کنم
خواب وبیداری چه کابوسی عبوس!
آشنایان رفته اند
داغ یک دنیا عزیز

۱.همان ، صص ۵۵۲ تا ۵۵۹.

وای ! وحشت می کنم

*

مومیائی زنده بود
چشمهائی گود رفته ، برتنش احساس گور
شاید از اهرام مصر
شکل یک فرعون و بخت النصر ، یایک همچو چیز
باشنل پوسیدهٔ خود ، ارث اعصار و قرون
سرد و سنگین می رود
درمیان چهره های مشمئز
گیج وگول و آج و واج ،
راه خودگم می کند

*

...باز می گردم بگور
می شکافم وحشت غاری عظیم
شانه هایم در فشار تنگنا و تیرگی است
یک ستاره کوره سو سو میزند آن بیخها
روزن عشق و امید
چشمهائی خیره می پاید مرا
غرش تمساح می آید به گوش
کبر فرعونی و سحر سامری است
دست موسی(ع) ومحمد(ص) ىامن است
می رویم
وعدهٔ آنجاکه باهم روز وشب را آشنی است
صبح چندان دور نیست
شب خیر.

بر حسن ختام، شهریار پاره های از قطعهٔ «مومیائی» راکه به شیوهٔ شعر آزاد سروده و خود او مقدمه ای بر آن نوشته است. در این مقدمه شاعر می گوید:[1]

«بعد از سی و پنج سال به موطن اصلی خود تبریز برگشته ام بـه یک مومیائی مانده ام که بعد از قرن ها زنده شده باشد در اطراف خود هیچ چیز آشنائی نمی بیند. حتی یک خشت ، همه رفته اند، همه !»

شهریار در قطعهٔ «قومیائی» بازبان سمبولیک نشانه های کمرنگی از این حالات روحی و سیر و سلوک معنوی خود را در منظر خواننده قرار داده و از نظر درک مفاهیم عرفانی این سرودهٔ رمزی خود نیز مقدمه ای بر آن نگاشته . که شاید سالکان حریم عشق و معرفت را چون کلید کشف رمزی بکار آید.

در اصل شهریار ، شاعری با ایمان و خداشناسی و دارای توکل است و این نکته در خلال غزلها ، مناجات ، قیام محمد(ص)، مولا علی(ع) . شب علی(ع) ، تشریح قاضی ، کاروان کربلا، هدیهٔ عیدغدیر، اسلام و خدمت اجتماع ، جهاد عقیدت ، جلوهٔ جانانه ، درس محبت ، ابدیت ، بال همت و عشق ، در کوی حیرت ، قصیدهٔ توحید و راز و نیاز وغیره ، عمق اعتقادات شهریار را ، بر آنچه که خود به حق گفت ، می توان یافت.

شهریار پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اشعاری چون، تشریف قبول» و «مقام رهبری» و «مبارزان بسیج» با جان و دل همنوایی با انقلاب را آغاز کرد، چنانکه خود می گوید[2]

«در سال های اخیر هیچ گاه از « جهاد قلمی » باز نایستاده است»

و این هم عنانی را نیز باید در همان ایمان و اعتقاد وی به معارف اسلام و عرفان دانست . اینک نمونه ای از اشعار اخیر شهریار:[3]

۱.همان ، صص ۵۴۸ تا ۵۵۱.
۲.همان ،ص ۱۹.
۳.همان ، ص ۲۱.

«مقام رهبری»

تو آن سروی که چون سربرکنی سرها بیارائی
و گر سرور شدی آئین سرورها بیارائی

بـه نقاش ازل مانی کـه بانقشی جهان آرا
چمن ها با گل و سرو و صنوبر ها بیارائی

نـه هرکو کاروان رانـد رموز رهبری دانـد
تـو روح الله رهی داری که رهبر ها بیارائی

بـدین سوق شهادتها چه بیم از لشکر کافر
کـه هر آنی تـو آن دانی کـه لشکرها بیارائی

همـان تیغ جهادوخطبه‌های مسجدکوفه است
کـه رنگین مـی‌کنی محراب و منبرها بیارائی

من این یک بیت سعدی باتوای خواننده می گویم
مگـر گیری قلم در دست و دفترها بیارائی

«بزیورها بیارایند مردم گل عذاران را
(تو شاخ گل چنان زیبا) کـه زیورها بیارائی»

تو هم خود شهریارا گوهر آرائی و گوهر سنج
بـهر گنجت گذار افتاد گوهر ها بیارائی

سرانجام پس از قیدی بیماری به سال ۱۳۶۷ش ، شهریار در تهران آمد و در همین سال در اوایل مهرماه ۱۳۶۷ش در «بیمارستان مهر» تهران بدرود حیات گفت و جنازه اش را به تبریز منتقل ساختند و در «مقبرهٔ الشعرا» آن شهر به خاک سپردند. شهریار آخرین لحظات حیات این دو بیت را از اشعار خود زمزمه کرد:[۱]

از مظهر جمال و جلال خدا، علی — یا مظهر العجایب و یا مرتضی ، علی
از شهریار پیر زمین گیر دستگیر — ای دستگیر مردم بی دست و پا، علی

کلیات اشعار شهریار متجاوز از پانزده هزار بیت از قصیده، غزل ،

۱.همان ، ج سوم، صص ۱۲ تا ۱۴.

مثنوی، قطعه، رباعی ، دوبیتی و اشعار پراگنده است که به همت دوستانش در چهار مجلد به طبع رسید و با تجدید نظر چند بار چاپ شد. کلام شهریار بعنوان «دیوان شهریار» در چهار جلد بشرح زیر چاپ و منتشر شده است:

جلد اول : مشتمل بر غزلیات ، قطعات و رباعیات

جلد دوم : مشتمل بر قصاید ، مثنوی ها و متفرقه

جلد سوم : مشتمل بر مکتب شهریار و ترجمهٔ حیدربابا

جلد چهارم : مشتمل بر افسانهٔ شب و باقیماندهٔ اشعار

از آثار شهریار غیر از این چهار جلد دیوان که توسط کتابخانهٔ خیام چاپ و منتشر شده است قبلاً در سال ۱۳۰۸ ش دیوان کوچکی توسط کتابخانهٔ خیام چاپ شده بود. علاوه ازاین جزوه ای بعنوان «حیدربابا» به زبان ترکی در «کتابخانه حقیقت » تبریز چاپ شده است و جزواتی حاوی «روح پروانه »، « صدای خدا» و قهرمانان استالینگراد هم در سابق چاپ و منتشر شده است که تمام آنها نایاب است.

شهرت شهریار تقریباً بی سابقه است. تمام کشورهای فارسی زبان و ترکی زبان بلکه هر جا که ترجمهٔ یک قطعهٔ او رفته باشد هنر او را می ستایند. منظومهٔ «حیدر بابا» نه تنها تاکوره دههای آذربایجان بلکه به ترکیه و قفقاز هم رفته و در ترکیه چندین بار چاپ شده است .

منظومهٔ «حیدربابا» که به زبان محلی آذربایجان سروده شده یکی از شاهکارهای هنری شهریار به شمار می رود که به زبان فارسی هم ترجمه شده است. همان طور که گفته شد زادگاه شهریار خشگناب می باشد که در پشت آن کوه حیدر آباد قرار دارد و شاعر اوان کودکی خود را در آنجا گذرانده است. این همان کوهی است که الهام بخش منظومهٔ «حیدر بابا » ی شهریار بوده است.

«حیدر بابا» لالائی گرم و دلنواز مادران آذربایجانی است برای بچه‌های شان در شبهای سرد زمستان. «حیدربابا» در دل های یک مرد است با یک کوه ، درد دل شاعر است با صخره ها ، گردنه ها ، شبانان ، و گوسفندان این کوه، و

بالاخره «حیدربابا» افسانهٔ جاودانی یک زندگی است؛ زندگی شهریار... زندگی ساده و صمیمی روستائی در منظومهٔ «حیدربابا» موج می زند.

زبان شهریار در منظومه «حیدربابا» زبان ساده و بی تکلف و لبریز از صداقت یک روستائی است. با این که برگردان «حیدربابا» به فارسی هرگز نمی تواند شور و حال اصیل نهفته در زبان اصلی (ترکی) آن را داشته باشد با این حال خواندن قسمتهایی از این منظومه بلند می تواند نمایانگر شیوائی کلام در این اثر با شکوه و جاودانه باشد. شهریار شاهکار خود را با سلام گفتن به کوه آغاز می کند و به دنبال این سلام است که شکوه ها و شکایتها و گلایه ها و درد دلها و یادآوری خاطرات تلخ و شیرین گذشته در قالب کلمات جان می گیرد. اینک چند ابیات از منظومهٔ «حیدربابا» [۱]

□ حیدر بابا آن زمان که رعد وبرق هایت شمشیر بازی می کنند
و امواج رودخانه هایت غرش کنان روی هم می غلطند و می روند
و دخترانت صف بسته و به تماشای امواج دل داده اند
سلام می کنم به شما و به شوکت و قبیلهٔ شما
چه شود که نامی هم از من بیاید بسر زبان شما

حیدر بابا الهی که همیشه رو سفید باشی
دور و برت همه چشمه ها و باغ ها باشد
پس از ما الهی که سر تو سلامت باشد
دنیای ما همه قضا و قدر و مرگ و میر است
چه غمخانه ای که پر از پدران داغدیده و کودکان یتیم است
سحرگاهان که چوپانان می آمدند

۱.همان ، ج اول، صص ۶۴۴ تا ۶۶۵.

□ بره ها و گوسفندها صدای بع بع شان بلندمی شد
عمه جانم بچه شیری خود را قنداق می کرد
دودها و شعله های تنورها بالا آمده
بوی نانهای گرم و تازه رهگذر را از رفتن باز می داشت

□ حیدر بابا آن زمانی که شب در کوه های پر برف خیمه زده
کاروان در سیاهی شب راه خود راگم می کند
من هر کجا باشم تهران ؟ یاکاشان ؟
از دور نگاه من آنها را بدرقه می کند
بلکه سمند خیال من آنها را هم پشت سرگذاشته و جلوتر می راند

□ حیدر بابا الهی که همیشه سرخوش و شادان باشی
تا دنیا بجاست الهی که کامت شیرین باشد
بیگانه و آشنا هرکه از پای تو می گذرد آهسته به گوشش بگو:
پسر شاعر من شهر یار
عمریست که غم روی غم می گذارد
□

ناگفته نماند که شهر یار علاوه بر شعر و موسیقی ، در هنر خوشنویسی هم دستی داشت. دفتر روزنامه شعبهٔ بانک کشاورزی تبریز که اغلب بخط او نوشته شده اشنت ، این همه از یادگاری های گرانبهای اوست.

رویهمرفته « شهر تبریز» چهار دروازه دارد بر هر دروازه تا بلوئی دو رو نصب کرده اند بر هر روی آن تابلو ها بیتی از شهر یار نوشته شده است که مسافر هنگام ورود و خروج چشمش به آن اشعار می‌افتد و آنها بشرح زیر است :[1].

۱.همان ، ص ۷۲۸.

ورود : شهر تبریز است ومشگین مرز و بوم	کــوی شــمس و کــعبهٔ مــلای روم
خروج : گر هوای کعبه داری یا که دیر	کــاروانــا رود کــه آبشــخور بــخیر
ورود : شــهر تــبریز است و پیر روزگار	ســرگذشت او بــهین آموزگــار
خروج : ایکه رخت از خانه بیرونت فتاد	هــمت پــاکــان بــهمراه تــو بــاد
ورود : شــهر تــبریز است و مهد انقلاب	آشیــان شــیر و شــاهین و عقــاب
خروج : بمهر ارقدم می نهی یا بخشم	بــرو ای مســافر قــدم روی چشــم
ورود:شهرتبریزاست‌وجان‌قربان‌جانان‌می کند	سرمهٔ چشم از غبار کفش مهمان می کند
خروج: ای که بار از شهر جانا بسته ئی	بــار خــود بــارشتهٔ جــان بســته ئــی

نویسندگان و شاعران معاصر و دوستداران شهریار، درباره شهریار و شاعری او بچنین کلمات خوب، اظهار خیال و توصیف بیان نمودند:

۱ - ملک الشعراء بهار:[۱]

«شهریار شاعری است شیوا و حد شاعری او را غزلیات این رساله گواهی است راستگوی در هر غزل بمعانی تازهٔ پی برده و ترکیبات شیرینی فراهم آورده است. شیوه اش نو، مرغوب و زد پیر و جوان مطلوب است و آینده بهتر و عالی تر هم این صنعت وی را در پی است که اگر روزگاری مساعد و دانش پرور یابد در این بیشه گویها زند و قصب السبقها رباید»

۲ - سید محمد علی جمالزاده:[۲]

«...بر طبع این شاعر تبریزی که مایهٔ افتخار زبان فارسی گردیده است و از جان و دل آفرین می خواندم، نمایندهٔ جامع شعر فارسی در روزگار شاید یکی از آخرین پاسداران شعر اصیل فارسی [است]».

۱. همان، صص ۴۰۱ تا ۴۰۶ و دیوان شهریار(کوچک)، صص ۳ - ۴.
۲. همان، ص ۲۴.

۳ - ید الله مفتون امینی:[۱]

در مورد شهریار سروده است :

ای میـان بـزم دلهـا شـمع سـوزان شهریـار — آخرین سلطـان مـلک میفروشـان شهریـار
رهـبر اصـل هنر، آموزگـار درس عشـق — مظهر برجسته ای از حسن انسـان شهریـار
غمگسـار مـردم حسـرت کش دورا مـا — تـرجمـان روح گـنگ دردمـندان شهریـار
بـاوجود آنـهمه تـحصیل آداب و اصـول — نکـته مـیآموزد از آیـات قـرآن شهریـار
چوندل‌مفتون‌ترامشکل‌بدست آورده است — کی رها می سازدت اینگونه آسان شهریـار
ما بـامید تـو دست از دیگـران بـرداشـتیم — چشم‌لطف‌ازروی مشتاقان‌میوشان شهریـار
اولین استاد شعر و آخـرین سلطـان عشـق — هرکجـا نـام تـو در آغـاز و پـایان شهریـار

آخرین قطعه شعری را که « ید الله مفتون امینی » به مناسبت بیماری شهریار در تاریخ شانزده تیر ماه ۱۳۶۷ش سروده و به شهر یار پیشکش کرده است، چنین است :[۲]

بیـا کـه راحت دل هـای بی قـرار تـویی — حدیث غم بتو گـویم کـه غمگسـار تـویی
بسـی شـنیدم و خـوانـدم کـلام نـغز، ولی — به لوح خـاطره ، تک بیت زرنگـار تـویی
چـراغ بـدرقه ات بـاد، چشم سـز سـهیل — که بـر مـدار زمـین روح زهـره وار تـویی
غزل سـرود سلیمـان و گشت بـاد بـدست — خبر نداشت ، در این ملک، شهریار تـویی

۴ - منوچهر مرتضوی :[۳]

«نام شهریار فرزند نامدار تبریز سالهاست که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه گیتی ، هر جا که از ادب فارسی در زبان حـافظ و سـعدی و فردوسی سخنی می رود ، از لاهور و کشمیر و پیشاور و کراچی تا مـدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ پاریس و مکتب تتبعات شرقی و افریقائی لندن و از فرانکفورت و توبینگن تا رهروهای دانشگاه ها روارد زبان زد پارسی شناسان است. دیـر

۱.همان ، صص ۲۴ و ۵۰.
۲. همان ، ص ۲۰.
۳. همان ، ص ۲۳.

زمانی است که نام شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنان بر عنان می رود وشعر فارسی معاصر با دیوان و آثار شهریار پیوندی استوار و ناگسستنی دارد»

۵ ـ هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه) [1]

ارزش ادبی و عاطفی استاد شهریار و برکت وجود ایشان بین شاعران بزرگ تاریخ معاصر ایران را به زیباترین بیا ، هوشنگ ابتهاج (ه.ا.سایه) در غزلی شیوا سروده است که بادرج آن دیگر نیازی به اطالهٔ کلام نمی بینم.

بـامن بـیکس تنهـا شـده ، یـار تـو بمـان | همه رفتند از این خـانه، خـدا را تـو بمـان
شهریارا، تو بمان بر سـر ایـن خـیل یـتیم | پـــدرا، یـارا ، انــدوه گســارا تــو بمــان
سایه،دریای تو چون موج دمی زار گریست | که سر سبز تو خوش باد کنـارا ، تـو بمـان

*****

مآخذ:

۱ - برقعی ، سید محمد باقر ؛ سخنوران نامه معاصر ایران . ج ۳ ، انتشارات خرم ، تهرا : ۱۳۷۳.

۲ - حاکمی ، اسماعیل؛ ادبیات معاصر ایران . انتشارات اساطیر، تهران : ۱۳۷۳.

۳ - خلخالی ، سید عبدالحمید؛ تذکره شعرای معاصر ایران . ۲ جلدی انتشارات طهوری ، تهران : ۱۳۳۳.

۴ - شکیبا، پروین ؛ شعر فارسی از آغاز تا امروز . انتشارات هیرمند، تهران : ۱۳۷۰.

۵ - شهریار ، محمد حسین ؛ دیوان شهریار . مطبعه نهضت ، تهران : ۱۳۱۰.

۶ - ـــــــــ؛ دیوان شهریار . ۴ جلدی ، انتشارات زرین ونگاه چاپ سوم، تهران : ۱۳۷۴.

۷ - علیمحمدی ، حسن ؛ از بهار تا شهریار . انتشارات ارغنون، تهران : ۱۳۷۳.

۸ - ظهور الدین احمد ؛ نیا ایرانی ادب (اردو)، لاهور : ۱۹۹۶م.

۹ - دیوان حافظ شیرازی . به کوشش خلیل خطیب رهبر . انتشارات صفی علیشاه ، تهران : ۱۳۷۵.

۱۰ - مجله کیهان فرهنگی ، شماره ۲ ، اردیبهشت ۱۳۶۳.

۱.همان ، مقدمه، ج سوم ، صص ۵ - ۶.

پروفسور شهلا سلیم نوری[1]

تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران
و
سهم سند در ترویج زبان فارسی

پاکستان کنونی سه هزار سال قبل نیز وادای فرهنگ و تمدن عظیم بود. مردمانی که در اینجا زندگی می کردند از حیث ملت، متمدن تر از سایر ملتها بودند.خرابه های تاکسیلا و موهنجودارو و هاراپا نشانۀ این تمدن عظیم است.

روابط ایران و پاکستان قدیم تر از آن است که ما از کتابهای تاریخی به دست می آوریم. در زمان قدیم آریانها وارد این سرزمین شدند. در آن زمان این سرزمین به اسم «سند» معروف بود و از مملکت هند جداگانه تصور می‌شد.

در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد نوشته شده است: «السند ناحیه ای است میان هند و کرمان و سجستان گویند هند و سند دو برادر بودند از فرزندان توقیر بن بقطن بن حسام بن نوح علیه السلام».[2]

همین طور در کتاب نزهة القلوب بیان شده که سند مملکتی بزرگ است که شامل اقلیم دوم است و شهرهای بزرگ آن ملتان، لاهور، هیاطیه، و فرشاور و ملکنور وناردین وقامهل و قس است در اینجا موز ونارجیل بسیار است و از

---

۱. استاد یار زبان فارسی، بخش فارسی، دانشگاه کراچی.

۲. محمد بن عبدالرحمن؛آثارالبلاد و اخبار العباد، به تصحیح دکتر سید محمد شاهمرادی فارسی، ج: اول، ص ۱۹.

سرحد هند متصل است.[۱]

به همین سبب نویسندهٔ کتاب فارسی گویان پاکستان می نویسد که کشوری که ما این روزها آن را به اسم پاکستان می شناسیم همان سپتاسندوی ودایی و هپتاهندوی اوستایی است.[۲]

دربارهٔ قدمت تمدن مملکت مستقل سند درکتاب سرزمین هند بیان شده که بر کنار طولانی این رود خانه و در وادی حاصل خیزش یکی از قدیمترین تمدنهای بشری موجود بود که مدت قدمت آن، تقریباً بین سه هزار تا ۱۵۰۰[۳] سال قبل از میلاد است.

از خرابه های تاکسیلا، موهنجودارو و هاراپا آثاری که بدست آمده مانند آثاری است که از درهٔ دجله و فرات و فلات ایران بدست آمده است،[۴] به همین علت مورخان حدس می زنند که بین مردمان درهٔ سند و ناحیهٔ شوش در جنوب ایران روابط تجاری و فرهنگی[۵] از زمان قدیم استوار بود.

در کتابهای تاریخ، لشکر کشی های شاهان هخامنش مانند داریوش اول از لحاظ اولین روابط ایران و پاکستان ثبت شده است. علی اصغر حکمت درکتاب خود،سرزمین هند، بیان می کند که داریوش کبیر تا نواحی درهٔ سند را در ضبط خود در آورده بود و وقتی که ایرانیان بخاک یونان حمله آوردند در آن لشکر، سپاهیان[۶] این ناحیه نیز شامل بودند.

در ترویج فرهنگ مخصوص ایران در ولایت سند، لشکر سکندر هم سهمی بزرگ دارد؛ زیرا در لشکر وی، سربازان ایرانی شامل بودند و چون او از شهر تاکسیلا تا سیالکوت[۷] را در تصرف خود آورده بود، بنابر این فرهنگ و تمدن ایران بر این سرزمین باقی ماند.

۱.حمد الله مستوفی؛ نزهة القلوب، به تصحیح گامی یسترانج، ص ۳۵۹.
۲. سید سبط حسن رضوی؛ فارسی گویان پاکستان، ص ۳.
۳. علی اصغر حکمت؛ سرزمین هند، ص ۱۲.
۴.همان، ص ۳۵، ۳۶.
۵. فارسی گویان پاکستان، ص ۵.
۶.سرزمین هند، ص ۱۸.
۷. همان: ص ۱۹.

بنابگفته چچنامه، محمد بن قاسم در سال ۹۲ هجری قمری از شیراز[۱] به سرزمین مکران پا گذاشت و تا ملتان فتوحات خود را ادامه داد و مردمان این سرزمین، به زبان عربی نیز آشنایی پیدا کردند.

در زمان خلیفه معتمد عباسی، یعقوب لیث صفار به حکومت ولایت سند رسیده بود و این واقعه به این صورت است که وقتی که یعقوب هدیه های فراوان و گرانمایه به معتمد عباسی فرستاد و در جواب آن خلیفه معتمد ولایت‌های بلخ، تخارستان، پارس و کرمان، سجستان و سند به یعقوب واگذار کرد.

بعد از گذشت زمان در ولایت سند حکومت اسماعیلیان تاسیس شد و این مهم موجب پیشرفت بیشتر فرهنگ وتمدن ایران در سند شد.

وقتی که محمود غزنوی به ملتان حمله کرد، ابوالفتوح داود بن نصر را که آخرین حاکم اسماعیلیان بود، اسیر کرده برد[۲]، اما فرهنگ ایران همچنان در ولایت سند باقی ماند و توسعه یافت.

به همین عوامل زبان فارسی در اواخر قرن چهارم یا کمی پیش از این در سند رایج شده بود.

در کتابهای فارسی گویان پاکستان و پاکستان مین فارسی ادب قولی از ابن حوقل نقل شده که زبان اهالی منصوره و ملتان، عربی و سندی است و اما زبان مردمان مکران[۳]، مکرانی و فارسی است.

در کتاب نزهة القلوب مذکور است اکثر اهالی این سرزمین در زبان فارسی صحبت می کنند.[۴]

در این سرزمین غزنویان، زبان فارسی را به اوج کمال رساندند. و نه تنها زبان بلکه عادات و رسوم ایرانیان را نیز بین مردم راه دادند. به همین علت

---

۱. علی بن حامد ابی بکر الکوفی؛ چچنامه، ص ۹۷.

۲.تاریخ سیستان، ص ۲۱۶، پاکستان مین فارسی ادب، ص ۱۴؛ فارسی گویان پاکستان، ص ۹، فارسی گویان سند (انگلیسی)، ص ۳.

۳.پاکستان مین فارسی ادب، ج اول، ص ۱۶-۱۵؛ فارسی گویان پاکستان، ص ۹.

۴.نزهة القلوب، ص ۳۵۹.

محمود بن ابراهیم اولین کسی بود که دربار خود را به طرز ایرانی آراسته کرد.[۱] در آنزمان رونق شهر لاهور به آنجا رسید که «غزنین خورد»[۲] خوانده می شد.

چون «خسرو شاه» به سبب حملهٔ «غزان»[۳]، «غزنی» را ترک گفته به لاهور آمد و آن را پایتخت ساخت، به رونق لاهور افزوده شد و ادبیات فارسی که تا آن زمان موجود بود اما صورت رسمی نداشت، پیشرفت کرد. در این ضمن اسم چند شاعر را می توان برد. یکی از آنها «ابو عبدالله روزبه» است که به دربار محمود بن ابراهیم بن مسعود وابسته بود؛ این قطعهٔ معروف اوست:

بنرگس بنگری چون جام زرین	بزیر جام زرین چشمه چشمه
توگویی چشم معشوقست مخمور	ز ناز و نیکویی گشته کرشمه[۴]

شاعر صاحب دیوان آن زمان، «ابو الفرج رونی» است که در خدمت سلطان رضی ابراهیم بود.

این پند نگاه دار همواره، ای تن	برگرد کسی که خصم تو هست متن
عضوی ز تو گر یار شود با دشمن	دشمن دو شمر، تیغ دوکش، زخم دوزن[۵]

معروفترین شاعر زمان غزنویان مسعود سعد سلمان را می گویند که گفته است:

از فلک تنگ مشو مسعود	گر فراوان ترا بیازارد
بدمیندیش سرچون سرو برآر	گر جهان بر سرت فرود آرد[۶]

در زمان غزنویان تصنیفات مستقل بوجود نیامد، البته کتابی در موضوع تصوف نوشته شد و همین کتاب، اولین کتاب نثر شمرده می شود.

کشف المحجوب کتاب معروفی است که با دست ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری نوشته شد. ابوالحسن علی بن عثمان، به اسم داتاگنج

۱. فارسی گویان پاکستان، ص ۱۰.
۲. تذکرهٔ شعرای پنجاب، ص ۶۰۵.
۳. طبقات ناصری، ج اول، ص ۲۴۳.
۴. محمد عوفی؛ لباب الالباب، ج دوم، صص ۲۹۰ - ۲۹۱.
۵. همان، ج دوم، صص ۴۱۹ و ۴۲۲ و تذکرهٔ شعرای پنجاب، ص ۱۶۵.
۶. لباب الالباب، ج ۲، ص ۴۲۳.

بخش معروف است که بعد از سیاحتهای بسیار به لاهور آمده بود.[1]

بعد از سال ۵۸۲ هـ ق که غوریان بر غزنویان غلبه یافتند، پایتخت خود را از لاهور به دهلی بردند. به همین ترتیب بعد از غوریان خانواده های سلاطین دهلی و تیموریان و در آخر انگلیسها بر این منطقه نفوذ یافتند.

در این مدت طولانی چند قرن که پاکستان کنونی حیثیت قدیم سیاسی خود را از دست داده بود، شعرا و ادبا مهاجرت به شهرهای دهلی و آگره را ترجیح می‌دادند؛ به همین سبب رونق این منطقه کم شد. از سوی دیگر، دربای وجود نداشت تا شاعران و نویسندگان را تشویق کند. اما در این زمان سخت ومشکل، ایالت سند بود که توانست در این سرزمین زبان فارسی را زنده نگهدارد و در دامن خود شاعران و نویسندگان فارسی زبان را به پروراند.

در بین شاعران و نویسندگان، عدهٔ زیادی از صوفیان نیز دیده می‌شوند که خدمت زبان فارسی را انجام دادند. این، تنها زبان علما و ادبا نبود بلکه عامهٔ مردم هم به این زبان سخن می گفتند و می نوشتند.

علوم متداولهٔ آن زمان فقط مشتمل بر فقه، حدیث، تفسیر، منطق و ریاضی نبود بلکه زبان فارسی و عربی نیز جزو مهم درسها بود و صوفیان بزرگ هم در زبان عربی و فارسی مهارت کامل داشتند. آنها در زبان وعظ می‌گفتند و ذوق شعر در اغلب آنها موجود بود و چون عموم خلایق با آنها رفت و آمد بسیار داشتند، این رفتار صمیمانه آنها، عامهٔ مردم را تحت تاثیر قرار می داد و برای همین مردمان به گفته و نوشته های آنان بسیار توجه می‌کردند. بنابراین نمی‌توان تمام صوفیانی را که سهم بزرگی در ترویج زبان فارسی داشتند از فهرست خدمت گذاران زبان فارسی جدا کرد و چون فهرست نام آنان خیلی طولانی است و نمی توان ذکر تمامی آنها را درین مقاله مختصر کرد به ناچار فقط ذکر آنان را می کنم که معروفتر و از سند قدیم تعلق داشتند. حدود سند قدیم را از روی کتاب چچنامه و لب تاریخ سند تعیین کرده‌ام.

---

۱. ابوالحسن هجویری؛ کشف المحجوب، به کوشش محمد حسین تسبیحی، صص پنجم و هفتم.

در کتاب اول الذکر تعیین حدود سند به این صورت است: «از جانب شرقی تا حد کشمیر و از طرف غربی تا حد مکران و از جنوبی تا لب دریای محیط و دیبل و از شمالی تا کوه کردان و کیکانان[۱]».

در کتاب لب تاریخ سند بیان شده که :« حد شرقی تا کشمیر و قنوج ... حد غربی تا به مکران و کنار دریای محیط عرف بندر لاهوری و دیول .. حد شمالی تا قندهار و سیستان و کوه سلیمان و کیکانان... حد جنوبی تا سورت بندر.»[۲]

در این مقاله صوفیان و نویسندگان و شاعران معروف از سند کنونی تا اوچ و ملتان ذکر کرده می شود زیراکه این شهرها از ابتدا تا زمان تالپران سند جزو سرزمین سند بود.

قبل ازینکه ذکر اشخاص مزبوره بکنم، دورنمای اوضاع سیاسی آن دوره به طور اجمالی بیان کرده می شود.

شهاب الدین غوری ، قطب الدین ایبک را در دهلی [۳] نائب خود مقرر کرد و ناصرالدین قباچه از دست قطب الدین ایبک استاندار سند مقرر شد. ناصر الدین بعد از وفات قطب الدین سعی کرد که در سند و ملتان دولت مستقل خود را تشکیل دهد، در نتیجه سلطان التتمش با ناصر الدین جنگ کرد وآخر کار در سال ۱۲۸۸ میلادی ناصرالدین در رود سند غرق شد.[۴]

ناصر الدین به عنوان اولین حکمران مستقل سند شناخته می شود. دربار او مرز علم و ادب و هنر بود.

به خاطر همین علم دوستی و سخن شناسی برجسته ترین علمای آن روزگار از دربار او منسلک بودند. بین آنها نور الدین محمد [۵] عوفی نیز بود که اولین تذکره شبه قاره را به اسم لباب الالباب نوشت.

---

۱. علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ، چچنامه ، تصحیح عمر بن محمد داؤد پوته ، فارسی ،ص ۱۵.
۲.خان بهادر خدا داد خان ؛ لب تاریخ سند ، تصحیح نبی بخش خان بلوچ، فارسی ،ص ۳.
۳.آب کوثر، اردو ،ص ۹۳.

4 .Persian Poets of Sind, p:4.

۵.پاکستان میں فارسی ادب ، اردو ،صص ۹۸-۲۹۷ ؛ فارسی گویان پاکستان ، فارسی ،ص ۱۴.

نویسنده کتاب طبقات ناصری ، منهاج سراج جوزجانی هم در دربار ناصرالدین موجود بود. بعلاوه مترجم چچنامه علی بن حامد ابن ابی بکر کوفی در زمان ناصرالدین از شهر کوفه وارد سرزمین سند شد. اولاً در اوچ مقیم گشت وسپس به «بکر» آمده فتحنامه را به فارسی ترجمه کرد.

بعد از انقراض دولت ناصرالدین در ولایت سند حکومتی نماند که سرپرستی شاعران و نویسندگان را به عهده بگیرد یا آنان را تشویق نماید. به همین سبب علما و ادبا از این منطقه هجرت کرده به دربار هند رفتند. در این اوضاع سخت ، صوفیه وظیفه خود را به طور احسن اداکردند و نگذاشتند که ارتباط زبان فارسی از این سرزمین گسیخته شود. بعد از سعی و کوشش های فراوان موفق شدند که زبان فارسی را تا مدت مدید زنده نگهدارند. اسم معروفترین صوفیه و شعرا ازین قرار است:

از حیث اولین صوفی، اسم « شیخ ابو تراب » معروف به «حاجی ترابی»[1] برده می شود . اما چون دربارهٔ ایشان اطلاعات کافی در دست نیست بنابر این از ایشان صرفنظر می کنیم.

حضرت مخدوم لعل شهباز قلندر :

این صوفی میان مردمان به اسم « لعل شهباز » خیلی معروف است. او در نزدیکی هرات درقصبهٔ «مروند یا میمند» پا به عرصهٔ حیات گذاشت. بعد از کسب فیض از شیخ فریدالدین گنج شکر، بهاءالدین زکریا ملتانی و حضرت مخدوم جهانیان در شهر سیوان اقامت گزید. همینجا فوت شده مدفون گشت. آرامگاه ایشان هنوز هم مرجع خاص و عام است.

ز عشق‌دوست هرساعت درون‌نار می‌رقصم   گهی برخاک می غلطم‌گهی بر خار می‌رقصم
شدم بدنام از عشقش بیا ای یار من اکنون   نمی ترسم ز رسوایی بهر بازار می رقصم[2]

۱.تذکرهٔ صوفیای سند ، ص۳۳ و آب کوثر ، ص۷۲.
۲.لب تاریخ سند ، صص ۶و ۷،تذکرهٔ صوفیای سند ،صص۱۹۹ ،۲۰۲،۲۰۴ ، مقالات الشعراء صص ۴۳۴ و ۴۳۵.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی :

یکی از معروفترین صوفیان است که از سلسلهٔ سهروردیه منسلک بود و این سلسله را در شبه قاره ترویج کرد. او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بود در شهر ملتان زندگی می کرد. در سال ۶۶۶ هـ ق رخت از این جهان بر بست . آرامگاه ایشان در ملتان است.

تن در نماز ، دل بیرون گشتها می کنی ز نادانی [1]

شیخ فخر الدین عراقی:

شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی صوفی و شاعر معروف که از ایران آمده در ملتان سکونت ورزید. شیخ عراقی در سلسلهٔ سهروردیه داخل شده مرید شیخ بهاء الدین زکریا شد. بعداً شیخ بهاء الدین او را به دامادی خود پذیرفت.

خیزید عاشقان، نفسی شور و شر کنیم وز های و هو جهان همه زیر و زبر کنیم
از تاب سینه آتشی اندر جگر زنیم و ز اب دیده سینهٔ تفسیده تر کنیم [2]

بعد از وفات ناصر الدین قباچه (م ۱۲۲۸ میلادی) سلطان التتمش و جانشیان وی برسند حاکمان خود را مقرر می کردند، تا اینکه در زمان غیاث الدین تغلق بادشاه [3] هند، اولین بار برروی صحنهٔ سیاست ولایت سند خانوادهٔ تسلط خود در آوردند و به تدریج در قدرت خود اضافه کرده در سال ۸۰۱ هـ ق صاحب اقتدار کلی شدند. اما این خانواده در علم پروری و علم دوستی هیچ شهرتی ندارد. بالعکس این خانواده،خاندان سمّه است که در سال ۸۷۵ هـ ق به حکمرانی سند رسید. آنان بسیار علم دوست بودند و پادشاهان در دربار خود شعرا ونویسندگان را تشویق می کردند. بعضی از حکمرانان این خانواده خودشان هم شاعر بودند. بین این حکمرانان یکی «جام نظام الدین» معروف به «جام تندو» است که عالم کامل و شاعر بود :

ای آنکه ترا نظام الدین می خوانند تو مفتخری ، مرا چنین می خوانند

---

۱ . تکمله مقالات الشعراء فارسی ، ص ۵۶۳ . Persian Poets of Sind, p. 215.218

۲. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، فارسی ادب ، ج اول ، ص ۱۸۵.

۳ . لب تاریخ سند، فارسی ، ص ۴۲.

گــر در ره دیـــن از تــو خطــایی افــتد   شک نیست که کـافر لعین مـی خـوانـند [1]

وفات او در سال ۹۱۴ هـ ق است.

مخدوم بلال:

مخدوم بلال برادر « جام تندو» و در علم تفسیر و حدیث ماهر بود. شعر هم می سرود در سال ۹۲۹ از این جهان فانی کوچ کرد.

در راه خـــدا از ســر قـــدم بـــاید ســاخت   سرمـــایهٔ اختیـــار خـــود بـــاید بـــاخت

کـــفرست بـــخود نمـــایی بـــرو بـــه جهان   ازخویش برون شده سویش بـاید تـاخت [2]

شیخ حماد جمالی:

شیخ حماد جمالی بن رشید الدین ، صوفی پاک منش بود. در زمان خانواده سمّه زندگی می گذراند. اشعار وی خیلی دلنشین و در فارسی ساده است.

دو گـــزک بوریـــا و پـــوستکی   دلکـــی پـــر ز درد دوســـتکی

ایـــن قـــدر بس بـــود جمـــالی را   عـــاشق رنـــد ولا اوبـــالی را [3]

شیخ عیسی برهانپوری سندی نیز شاعر معروف دیگر آن دوره است و تاریخ وفات وی ۸۳۱ هـ.ق است.[4]

دولت خانواده سمّه از دست ارغونیان انقراض یافت. از سال ۱۵۲۱ میلادی تا سال ۱۷۳۶ میلادی خانواده های ارغونیان ، ترخانیان و کوکلتاش یکی بعد از دیگری به حکمرانی سند رسیدند[5]. بالاخر «عباسیان» که معروف به «کلهورو» هستند سریر آرای ولایت سند شدند و از شاهان دهلی لقب «خدایارخانی» یافتند. اما طولی نکشید که تالپران در «جنگ هالانی» عباسیان را شکست دادند.[6] حکمرانی تالپران از سال ۱۷۸۴م آغاز شد و در سال ۱۸۴۳

۱.پاکستان مین فارسی ادب ،ج اول ، ص ۱۹۶.
۲.همان ، صص ۱۹۷-۱۹۶ و مقالات الشعراء صص ۹۱-۹۲.
۳.پاکستان مین فارسی ادب ، ج اول ، ص ۱۹۷.
۴.همان ، ص ، ۱۹۷.
۵.لب تاریخ سند ، صص ۶۲، ۷۱، ۸۱، ۸۶.
۶. همان ، ص ۱۴۰.

«قانع» نظم و نثر هر دو را به مهارت می نوشت. تالیفات بسیار دارد .

تا مرا ز اشک مسلسل آب در زنجیر شد　　هر مژه همچون خس گرداب در زنجیر شد
راه رفتن نیست از کوی تو شیدایی ترا　　همچو آن پائیکه او را خواب در زنجیر شد [1]

۱۲ - میر عبدالرشید :

در سال ۱۱۶۹ ه / ۱۷۵۶ میلادی وفات یافت.

۱۳ - میر ابو البقا :

شاگرد « حیدر الدین کامل » بود . کتاب معروف او تاریخ چراغ هدایت است .

منت درمان ندارد از طبیبان دردما　　سوزش دل مرهمی دارد ز آه سرد ما [2]

۱۴ - غلام علی مداح:

اسم پدرش محمد محسن است و در سال ۱۱۴۵ ه / ۳۳-۱۷۳۲ میلادی متولد شد.

گر جنون سرمایهٔ راحت نمی باشد چرا　　پای ما دیوانگان را خواب زنجیر شد
صحبت یار بود سد سلوک راه حق　　پای من از حلقهٔ احباب درزنجیر شد [3]

۱۵ - میرزا غلام علی مؤمن :

مرد صوفی منش ، صاحب دیوان غزل و شاعر خیلی معروف بود.

ترک دنیا ،نیم نان و گوشه گیری رابدان　　هرکه نان خویش بر بیگانه بخشد تارکست [4]

۱۶ - میر حیدر الدین ابو تراب :

اسم پدرش رضی الدین محمد فیضی بود. شاعر معروف زمان خود بوده و «کامل» تخلص می کرد. وفات وی در سال ۱۱۶۴ ه / ۱۷۵۱ میلادی اتفاق افتاد.

نقش آن خال سیه از دیده بیرون کی رود　　آخر ای حرف آشنایان نقطه از نون کی رود [5]

۱.تذکرهٔ مقالات الشعراء ، ص ۵۳۱.

2.Persian Poets of Sind, P,116.

3 .Ibid,p.86, 135.

4 .Ibid, 120-121.

5 .Persian Poets of Sind, p.100-101.

۱۷ - سچل سرمست :

شاعر هفت زبان ، اسم اصلی وی عبدالوهاب است . در سال ۱۱۵۲ هـ به دنیا آمد . «آشکار» و «خدایی» تخلص می کرد. به سبب راستگویی خود به «سچو و سچل » معروف شد. در زمان حملهٔ نادر شاه و احمد شاه ابدالی کشت و کشتار دید، بی ثباتی دنیا روحیهٔ سچل را تحت تاثیر گذاشت در نتیجه به تصوف پناه برد. از حیث صوفی و عارف کامل شناخته می شود . کتابهای بسیار دارد، از جمله مثنوی عشق نامه، مثنوی وحدت نامه، مثنوی دردنامه،وغیره.وی در سال ۱۲۴۲ هـ ق فوت شد.

خوانديم كتابهای بسيار — واقف نشديم ز رمز اسرار
هیهات حال ما مست هیهات — کز من جز عاشق نیست گفتار [1]

۱۸ - محمد محسن :

پدر غلام علی مداح بود. محمد محسن بهترین شاعر شهر تته بود. صاحب شش کتاب نیز هست.

ز خاک کشتهٔ تو می دمد نرگس — چه آب داد خدا تیغ سرمه رنگ ترا
به خیال زهد و تقوی نخوری فریب زاهد — بگناه ما نیز زد برپا نماز کردن [2]

۱۹ - سید عظیم الدین تتوی :

برادر زادهٔ میر عی شیر قانع بود. تخلص وی «عظیم» بود. صاحب دیوان و تصانیف بسیار است.

اگرچه پیر شدم عشق نوجوان دارم — خزآن من بخدا از بهار خالی نیست [3]

۲۰ - نواب ولی محمد خان :

شاعر معروف است که چند مثنوی دارد . معروفترین آنها مثنوی هیررانجها است. بعلاوه صاحب دیوان نیز است. وی «ولی » تخلص می کرد. در

۱.دیوان آشکار،صص ۷ و ۹، سچل سرمست اور انکے تعلیمی نظریات، صص ،۱۶،۱۸،۱۹، ۳۳، ۵۷، ۸۰.

2 .Persian Poets of Sind , P,91-93.

۳.مخدوم ابراهیم خلیل؛ تکملهٔ مقالات الشعراء ،به تصحیح سید حسام الدین راشدی، صص ، ۳۶۵، ۳۹۴، ۳۸۰. Persian Poets of Sind, p,155-157-

سال ۱۲۴۷ ه / ۱۸۳۲ میلادی فوت شد.

سنگ‌رسوایی مزن بر شیشهٔ ناموس خویش　　چون«ولی» دیوانهٔ عشق پریرویان مباش[1]

۲۱ - غلام علی مایل :

پسر شیر علی قانع تتوی بود. خودش هم در ردیف علما و ادبا شامل است . تخلص وی « مایل » بود . صاحب دیوان نیز بود.

یافت خلیل دلم گلشن مقصود را　　گریهٔ من گل نمود آتش نمرود را

یافتم از اشک غم گوهر مقصود را　　منت نو می کشم چشم غم اندود را[2]

۲۲ -میرکرم علی خان :

پسر میر صوبدار خان تالپر است. وی «کرم»تخلص می کرد . وفات وی در سال ۱۲۴۴ ه / ۱۸۸۲ میلادی وقوع پذیر شد.

زاهدا گر تو منع ز«می» می‌کنی بجاست　　لیکن کجا رواست ببرسات یا بهار[3]

۲۳ - میر صوبدار خان تالپر :

آخرین حکمران خانوادهٔ تالپران است. سال تولد وی ۱۲۱۷ ه ۱۸۰۲ /میلادی است. اسم پدرش فتح علی خان تالپر است،تخلص وی «میر» بود. تالیفات او زیاد است. صاحب دیوان و خمسه است. آخرین مثنوی جدایی نامه را در زمان تبعید خود نوشت. بعلاوه کتابی راجع به علم طب دارد. کتاب تاریخ به نام فتحنامه هم نوشته بود . مکتوبات هم از او یادگار مانده است.او در سال ۱۸۴۳ میلادی در جنگ با انگلیسها شکست خورده دستگیر شد و بعداً از ولایت سند جلای وطن شده در کلکته محبوس شد و باقی ماندهٔ زندگی خود را در اسیری بسر برد.

منصب سوختگان ختم به نامم شد میر　　شمع از حسرت سوزم کشد از لب آهی

میر در کلکته دور است اگر از سند،چه غم　　هر کس امید عنایت ز خدا می دارد[4]

چنانکه قبلاً نوشته شد که تاریخ سند خیلی قدیم و طولانی است و

---

۱. Persian Poets of Sind, p,194,197، و تکمله مقالات الشعراء ، صص ۶۲۲ و ۶۲۶.

۲. Persian Poets of Sind, p.179,180,182 ، و تکمله مقالات الشعراء ، ص ۵۳۷.

3. Persian Poets of Sind, p,183,185.

۴.تکمله مقالات الشعراء فارسی،ص۵۶۳و-Persian Poets of Sind, p. 215.218 .

سلسلهٔ شاعران و نویسندگان بعد از غلبهٔ انگلیسها گسسته نشد اما مقصود از نوشتن این مقاله این بود که خوانندگان بدانند که ریشهٔ زبان فارسی در سرزمین پاکستان چقدر قدیم است و سهم سند در ترویج و زنده نگهداشتن زبان فارسی چقدر است.

ازین گذشته این ممکن نبود که در مقالهٔ مختصری ذکر تمام شاعران و نویسندگان شود بنابر این از هر دور عده ای معدوده از نویسندگان و شاعران ذکر شدند.

***

فهرست منابع

۱ -ابراهیم خلیل(دکتر)؛ سچل سرمست اور انکے تعلیمی نظریات ، ایجوکیشنل پریس پاکستان بار، کراچی: ۱۹۹۲ میلادی.

۲ -اعجاز الحق قدسی؛ تذکرهٔ صوفیائی سنده ، (اردو اکادمی سند ، باب الاسلام پریس، کراچی:۱۹۷۵م.

۳ -تتوی، مخدوم محمد ابراهیم خلیلی؛تکملهٔ مقالات الشعراء ، به تصحیح حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد ، کراچی : ۱۹۵۸ میلادی .

۴ - حکمت ، علی اصغر؛ سرزمین هند ، چاپخانه دانشگاه تهران ، تهران:۱۳۳۶ شمسی.

۵ - خان بهادر خدا داد خان ؛ لب تاریخ سند ، تصحیح نبی بخش خان بلوچ،سندی ادبی بورد حیدرآباد -کراچی.

۶ - خواجه عبدالرشید(سرهنگ)؛تذکرهٔ شعرای پنجاب،اقبال اکادمی کراچی:۱۹۶۷ میلادی.

۷ - درازی ، علی اکبر؛ دیوان آشکار ، مهران پبلشرز افریشیا پرنتنگ پریس، کراچی: ۱۹۸۱.

۸ - رضوی ، سید سبط حسن (دکتر)؛ فارسی گویان پاکستان ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۹۷۴.

۹ - سراج الدین ، ابو عمر منهاج الدین عثمان؛ طبقات ناصری ، تصحیح عبدالحی حبیبی ، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲ شمسی.

۱۰ - سید فیاض محمود؛تاریخ ادبیات پاکستان و هند ،فارسی ادب ،ج ۱، جدید اردو تائپ پریس، لاهور: ۱۹۷۱م.

۱۱ - شیخ محمد اکرم؛ آب کوثر، فالکن پریس اردو بازار لاهور: ۱۹۷۹ میلادی .

۱۲ -ظهور الدین احمد(دکتر)؛پاکستان مین فارسی ادب ،استقلال پریس لاهور: ۱۹۶۴ میلادی.

۱۳ - علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی ؛ فتحنامه سند المعروف به چچ نامه ، ،تصحیح عمر بن محمد داود پوته مطبع لطیفی، دهلی : ۱۹۳۹ میلادی.

۱۴ -عوفی ، نور الدین محمد ؛ لباب الالباب ،تصحیح سعید نفیسی ،کتابخانه ابن سینا -کتابخانه حاج علی علمی ،تهران: ۱۳۳۵ شمسی.

۱۵ - قانع تتوی ، میرعلی شیر؛مقالات الشعراء، تصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد، کراچی : ۱۹۵۷ میلادی.

۱۶ - لکهنوی، آفتاب رای؛ریاض العارفین ، تصحیح سید حسام الدین راشدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،۱۹۷۶م.

۱۷ -محمد مرادبن عبدالرحمن؛آثار البلاد و اخبار العباد ،به تصحیح دکتر محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۱ شمسی ج: اول.

۱۸ - مستوفی قزوینی ، حمد اله؛ نزهة القلوب ، تصحیح گای لیسترانج ، مطبع بریل، لیدن: ۱۳۳۱ شمسی .

۱۹ -هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی؛ کشف المحجوب ،به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد: ۱۹۹۵ میلادی.

۲۰ - تاریخ سیستان ،به تصحیح ملک الشعراء بهار و به همت محمد رمضانی،ج۲، چاپ پیک ایران ، تهران : ۱۳۱۴ شمسی.

۲۱ - (خلاصة العارفین) احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین ، تصحیح ، دکتر شمیم محمود زیدی ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۴ میلادی.

22 - Sadarangani, H.L.1987.

Persian Poets of Sind Sindhi Adabi board, Jamshor.

شعر فارسی امروز شبه قاره

رئیس احمدنعمانی
(علیگر)

غزل

حسـرت نـایابی آیـینه روهـا داشـتم — ای خدای پـاک ، مـن هـم آرزوهـا داشـتم!
کاش چشم گوشداری داشتی کس در جهان — بـازبان بـی زبـانی گفتگوهـا داشـتم
تـاکـه گـردم پـایمال دلبـران گـل قـدم — سبزه سان در این قـدم ذوق نموهـا داشتم
ای که می بینی که محرومم زبوی بـاده هـم — جام را از من چه می پرسی؟ سبوها داشتم!
حرف شوری گر شنیدی ناصحااز من، مرنج — نسبت شوریدگی بـا شـعله خوهـا داشـتم
در علی گر، خوکها دیـدم، بـه شکـل آدمـی — من که در اینجا، ز انسان جستجوها داشتم

عـاقبت سـنگ بـلاد آورد ، بـرفرقم، رئـیس
جـذبهٔ رحـمی کـه هـم بـهر عدوهـا داشـتم

*

پروفسور دکتر عطیه خلیل عرب
رئیس بخش زبان و ادبیات عرب (دانشگاه کراچی)

من و تو

ای ! که از سوز فراق تـو پریشان سـوختم — پا بجولان سوختم رقصان و گریان سوختم
او بت کـافر نـداند رسـم دلداری و مـن — ریختم طـرح حـرم در کـافرستان سـوختم
تو که انـدر قـریهٔ جـان نـاز فرمائی و مـن — آتشـی در سـینه دارم در بیابان سـوختم
مـن ز بـلبل نـغمه و آه و فغـان آمـوختم — در چـمن زار وبهـار کـوی جـانان سـوختم
شعلهٔ جان می فـرستم هرکجـا تـومی روی — من نمی دانم چرا در ابـر و بـاران سـوختم
از فغان بر دل قیامت رنت وکس آگاه نیست — فاش می گویم که من محشر بدامان سوختم

ای که وصلت نیست مـمکن در جهـان بـی امـان
وی کـه انـدر التهـاب نـار هـجران سـوخـتم

جوهر براهوئی

غزل

زنــــدگی افـــروختم بـــا نـــام تـــو	شـــد مـــعطر صـــورت گـــل فـام تـو
داشـــتی صـــد ســـلسله بـــا دشمنـــان	نـــاتوان را کـــرده ای نـــاکـــام تـــو
آتشـــی افـــروخت در دل؛عشـــق چـــون	صـــدقهٔ ســـر داشـــتم برگـــام تـــو
خـــواســـتم لطـــف وفـــا را ســـاعتی	داده ای غـــم درد صـــبح و شـــام تـــو
بـــا مـــدادان ســـرمه کـــردی بـــی کـــران	الامـــان از چشـــم خـــون آشـــام تـــو
خـــواســـته بـــودم تـــحفهٔ انگشـــتری	شـــد مـــیسر یک کـــفن انعـــام تـــو
عـــرصه شـــد بـــر قـــبر «جـــوهر» آمـــدی	شـــهر مـــی گـــوید وفـــای خـــام تـــو

*

پروین دخت اختر شیرانی

نعت رسالت مآب

نـعت حـضور خـواجـه بطحـا نـوشته ایـم	صدها صفات حسـن را یکجـا نـوشته ایـم
این نظم گـوهرین ، بـه هـزار عـز واحـترام	در مـــدح تـاجدار مدینـا نـوشته ایـم
صلّ عـلیٰ بـر مـرسل رحـمت نشـان بـباد	شأن جمـال صـاحب اسریٰ نـوشته ایـم
بردل، برای بخشش عصیان، بـروز حشـر	نـام حـبیب پـاک را صـد جـا نـوشته ایـم
بـوديم دل شکســته و وامــانه و حــزين	روداد غـم بـه نـور سـراپـا نـوشته ایـم
ای کـار سـاز عـالمیان ! کـار مـن بسـاز	فريـاد دل بـخدمت آقـا نـوشته ایـم
ایـن نـامه در شکـایت آلام روزگـار	سـوی مکـین گـنبد خـضریٰ نـوشته ایـم
آنجـا کـه بـارد رحـمت خـلّاق کـائنات	هـر غـم ببـارگاه مـعلیٰ نـوشته ایـم

شـــاه امـــم! بحـــال مـــن زار کـــن نـــظر
بـــر جـــان مـــا چـــه حشـــر شـــد بـرپـا،نـوشته ایـم

*

فضل الرحمن عظیمی

غزل

از رنـج فـراق تـو زهـراب هـمی نـوشم	هرگز نه غلط باشد گـر مـن بـه وفـا کـوشم

از لطف نگاه تو چندانکه ز خود رفتم — این طرفه تماشا است ، بی هوشم و باهوشم
هر سختی دوران را انعام شمارم من — پیوسته ترا جویم ، در راه طلب کوشم
غم خوردن و لب بستن آئین وفاداریست — جوری که ز تو آید می بینم و خاموشم
هرگز نشود مؤمن محتاج زر دنیا — مست می توحیدم کونین در آغوشم
شد بار «عظیمی» را درک سخنت ، ورنه
هر لحظه همی آید پیغام تو در گوشم

*

صدیق تأثیر

شیخوپوره

غزل

گر هزار آید براه مشکل ، تکلف بر طرف
می زنم دم بر سر منزل ، تکلف برطرف
همتی دارم چو کوه، از ورطهٔ دریا چه باک؟
کرده ام طوفان به ساحل، تکلف برطرف
بر سر میدان یک ظالم بتی خنجر به کف!
چون نه رقصد این دل بسمل، تکلف برطرف
بشنو آن حرفی که نتواند به خلوت گفتنی !!
فاش می گویم سر محفل ، تکلف برطرف
می نمایم زاهدا! اندر غلاف کعبه چیست؟
برکشم این پردهٔ محمل، تکلف برطرف
از ترا کردن طلب چیزی مرا آید نه عار
چون که هستم بر درت سائل ، تکلف برطرف
همچو روح القدس بخشم حرف ومعنی را حیات
عرفی ام «تأثیر» من بیدل ، تکلف برطرف

*

الیاس عشقی
حیدرآباد سند

غزل

آلا یــا ایهــا الســاقی ادرکــاسا و نــاولها / که بافیض تـو بـاشم دور از تـرک مـراحـلها
ندیده هیچ مجنون روی لیلایش به محملها / کــه دارد او هــمیشه در دل عشـاق مـنزلها
خرد را رهنما کن تا سفر بر تـو شـود آسـان / هــمی بـینی اگــر از ابـتدا آثـار مشکـلها
تلاش یوسف گمکشته تا پـایان رسـید آخـر / خــبر آورد بـوی پـیرهن از قـرب مـنزلها
امیدفصل‌خوبی‌کن چو نیک انداختی تخمی / هویدا می شود انجام کـار از کشت حـاصلها
نه باشد لذت عیش هم آغوشی نصیب شـان / کـه کـم دارنـد کـیف اولیـن دیـدار در دلهـا
حقیقت را نه یابی تا دلت دریا نه خواهد شد / که قلزم غرق در خود شد ز ساحلهابه ساحلها
نظر بر روی تو در کوی تو بیخود همی رقصد / نمـایان است شـیدای تـو در انبوه بسـملها
سفرناکرده در دریا به طوفان هاچه‌می‌جویی / نشان کشتی گـم کـرده دریـابی بـه سـاحلها
تو هم داری چو من از خاطرات رفته پندارم / حساب دوستان باقی ست می گویند در دلها
عجب رند ملامت فطرت است «عشقی»آزاده / به دنیا پشت پازد هرکه شد رانده ز محفلها

*

صابر ابوهری
جگادهری - هند

قطعات

مــن نگــویم در جهــان بیکــار زی / مــتقی مــی بــاش یــا رنــدانــه زی
در جهــان کــیف و کـم ای جـان مـن / هـرچـه خـواهـی کن ولی مـردانـه زی

*

تـا نـه بـینی جـلوه هـای خـویشتن / نــور بــرق طــور در حــاصل بــود
از چــراغ دیگــران نــوری مــجو / آدمــی از نــور خــود کــامل بــود

*

هـیچ بـاشد سـیم وزر ، لعـل و گـهر / کــی ازیــن هــا آدمــی نـامی شـود
ای فــدای شــادمانی گــوش کــن / آدمــی و زخـم گـرامـی مـی شـود

خانم رضیه اکبر[1]

ای یار!

بـی تـو چشـم بـی نـورم
بـی تـو چشـمهٔ بـی آبـم
بی تو آسمـان بـی سـتاره ام
بی تـو درخت بـی سـایه ام
بـی تـو آفتـاب بـی نـورم
بـی تـو مـرغ نـیم بسـملم
بی تو نِـیِ شکسـتهٔ ساربانم
بـی تـو گـلی بـی عـطرم
بی تو کشتی بادبان شکسـته‌ام
بـی تـو پـرندهٔ بـی بـالم

ای یـار ! ای غمگسـار!
جـدا شـدی از مـن زود

تنهامانده‌ام مـثل پـرستویی کـه از کـوچ می‌مـاند
تنهامانده‌ام مثل ستاره‌یی که بر فلک می‌درخشـد
تـو ستـاره‌ای، تـو گـلی، تـو بـارانـی
تو شبنمی، تو شکوفه‌ای، تو بهارانی!
درهمه چیزهـاتو رامـی‌بویم،
تا شاید تو رابجویم
هرگل چمنستان رامـی‌بویم،
تا شاید تو رابجویم

ای یـار ! ای غمگسـار !
جـدا شـدی از مـن زود

---

۱. استاد یار گروه زبان فارسی ، مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

بی تو هنوز هم ، آفتاب از مشرق بر می آید
بی تو هنوز هم صدای زمزمهٔ آب سر می آید
بی تو همهٔ پرندگان چهچهه می زنند
بی تو همهٔ گلها شکوفه می کنند

ای یار ! ای غمگسار !
جدا شدی از من زود

مثل گل صد برگ از هم پاشیدی
مثل فرهاد به خواب شیرین خوابیدی

ای یار ! ای غمگسار !
جدا شدی از من زود

اجل رسید و بی خبر رفتی از دنیا
نه یار ، نه غمخوار ، سبک بار رفتی از دنیا
من و سه فرزندت ، مانده تنها
از تو جدا !

*****

گزارش
و
پژوهش

سید مرتضیٰ موسوی [1]

نگاهی به احوال و آثار دکتر غلام سرور

شادروان دکتر غلام سرور، ایران شناس و استاد برجستهٔ زبان و ادبیات فارسی پاکستان و رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی در پائیز ۱۳۷۷خ بدرود حیات گفت-درشماره پیشین مجلهٔ وزین دانش خبر درگذشت استادبزرگوار، فارسی دوستان، شاگردان و علاقمندان فقید سعید را متألم و متأثر ساخت. ما نیک بخاطر داریم که مجلّه دانش در حین حیات استاد به ابتکار تجلیل از شخصیت و مقام علمی استاد دکتر غلام سرور مبادرت ورزید و ما از این بابت مراتب امتنان محافل علمی پاکستان را به مقامات مرکز تحقیقات فارسی ابلاغ نموده بودیم. اما اینک که چنین محقق و مروج زبان و ادبیات فارسی را از دست داده‌ایم شایسته است که کتاب زندگانی مثمر استاد را باری دیگر مرور کنیم.

در بدو مقال لازم می دانم که برای خوانندگان ارجمند این واقعیت را بیان کنم که در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۵۰ میلادی ، اینجانب در دوره‌های کارشناسی ممتاز و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، افتخار شاگردی استاد فقید را داشته و ببرکت تربیت علمی و معنوی او به موفقیتهای گوناگون تحصیلی و علمی نائل آمده است ، روانش شاد .

ادوار سه گانهٔ حیات پرثمر استاد را بدین گونه می‌توان مشخص نمود:
دورهٔ اول :دورهٔ تحصیلی ، دورهٔ دوم : دورهٔ معلمی ، دورهٔ سوم دورهٔ پژوهشی

استاد دکتر راجه غلام سرور در هفده اوت ۱۹۰۹ م در روستای کاکس در بخش چکوال اُستان پنجاب چشم به جهان گشود و تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی را در زادگاه و در اُستان پنجاب به تکمیل رسانیده مدرک

---

۱. مدیر کل مراکز ملی پاکستان - اسلام آباد .

دبیرستانی را که در آن دوره توسط دانشگاه پنجاب صادر می شد، با موفقیت امتیازی بدست آورد. آنگاه رهسپار علیگر گردید و در امتحانات دیپلم متوسطه (۱۹۲۸م)، کارشناسی (۱۹۳۰ م) و کارشناسی ارشد (۱۹۳۲ م) دانشگاه علیگر شرکت جست و آن دوره ها را با موفقیت پشت سرنهاد. وی در دوره کارشناسی ارشد رتبه اول را احراز نمود. در حین تحصیلات دانشگاهی از محضر استادانی برجسته نظیر پروفسور دکتر هادی حسن، رئیس بخش فارسی،دکتر شیخ عبدالرشید ، استاد زبان انگلیسی، مولانا احسن مارهروی و پروفسور رشید احمد صدیقی استادان بخش اردو، پروفسور حمید احمد خان، مولانا ضیاء احمد بدایونی و آقای محمد حاذق استادان بخش فارسی استفاده سرشاری نمود. بر اثر توجه ویژه و تشویق و راهنمائی استاد هادی حسن بود که به عنوان نخستین دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی پذیرفته شد . موضوع پایان نامه دکتری را "تاریخ شاه اسمعیل صفوی" انتخاب نمود و جهت جمع‌آوری مواد لازم درسال ۱۹۳۳ م مسافرتی به ایران کرد و در حین اقامت در ایران، با دهها تن از استادان، نویسندگان و دانشمندان آن دیار نظیر علامه علی اکبر دهخدا، استاد جلال الدین همایی، پروفسور بدیع الزمان فروزانفر، استاد عباس اقبال آشتیانی و سید جلال الدین طهرانی محشور و از مکتب آنها کسب فیض نمود. با اینکه در دورهٔ انگلیس در شبه‌قاره، مبادلات فرهنگی میان شبه قاره و ایران با محدود یتهایی مواجه بود اما استاد به این محدودیتها وقعی ننهاد و برای آشنایی با ادبیات فارسی به ایران سفر نمود. بنابراین، مسافرت علمی‌استاد غلام سرور نشانگر همت والا و طبع مبتکرانه مشارالیه بود. بی مناسبت نیست یاد آور شوم که تا آن زمان حتی دانشگاه تهران دایر و افتتاح نگردیده بود و تعلیم و تحصیل به سبک جدید در سطح دارالفنون انجام می گرفت. استاد که در آن موقع جوان ۲۴ ساله ای بود موقع رفتن از طریق زمینی یعنی کویته و زاهدان ، توسط راه آهن مسافرت نمود و هنگام مراجعت از راه بوشهر و طریق دریائی به کراچی و بوسیله قطار به علیگر سفر کرد. در حین اقامت در ایران از شهرهای اصفهان و شیراز و قزوین و تبریز و اردبیل، که با موضوع پژوهش و تحقیق وی ارتباط مستقیم داشتند نیز، دیدن کرد. دهها کتابخانه‌های مؤسسه‌های آموزشی،

عمومی و خصوصی را مورد استفاده قرار داد، اما از کتابخانه حاج آقا حسین ملک که بعدها به عنوان کتابخانه ملی ملک معروفیت پیداکرد و کتابخانه مجلس شورای ملی بهره‌برداری شایانی نمود. استاد غلام سرور در سال ۱۹۳۶ م نائل به اخذ درجه دکتری گردید و بدون فوت وقت ، پژوهشهای علمی و تاریخی خود را ادامه داد تا اینکه به تهیه رساله مافوق درجهٔ دکتری،باعنوان "تاریخ شاه طهماسب صفوی"، در سال ۱۹۳۹م، موفق گردید.

همزمان با دوره دکتری و مافوق درجه دکتری، استاد غلام سرور علاقه‌مندی ، موأنست و ارادت صمیمانه ای با شخص دکتر هادی حسن پیدا کرد که ایشان را وادار به ادامه اقامت در علیگر نمود و خوشبختانه در سال ۱۹۴۰ بسمت استادیاری گروه آموزشی فارسی انتخاب گردید. استاد غلام سرور تا ۱۹۴۸ م در همین سمت انجام وظیفه می کرد. وی در همان سال به پاکستان منتقل و در اوایل در چکوال اقامت گزید. در بدو ورود به چکوال، مؤسسه آموزشی عالی راجه احمد خان را درزادگاه خود بنیاد گذارد. درسال ۱۹۵۰م، استاد به کراچی که در آن زمان پایتخت کشور نیز بود منتقل گردید . وی در سال ۱۹۵۰م. به عنوان دانشیار و رئیس گروه آموزشی فارسی در دانشکده اردو - که توسط مولوی عبدالحق بنیاد گذار انجمن ترقی اردو و مشهور به «بابای اردو » تأسیس گردید - منصوب و مدت پنج سال در این سمت انجام وظیفه نمود.

در سال ۱۹۵۵م دانشگاه کراچی نیز به ریاست پروفسور حلیم جهت تأسیس گروه آموزشی فارسی اتخاذ تصمیم نمود و دکتر غلام سرور را به عنوان دانشیار و رئیس بخش معرفی کرد . در این دوره وی از همکاری استادان معروفی مانند آقای دکتر عابد علی خان و دکتر مطیع الامام بهره مند گردید. همزمان با انتصاب دکتر غلام سرور در دانشگاه کراچی بود که مقامات دانشگاهی لزوم داشتن کتابهای درسی را برای دوره‌های دیپلم متوسطه،دوره کارشناسی و دوره کارشناسی ارشد بشدت احساس کردند و تدوین و تألیف کتب درسی مزبور بعهده استاد غلام سرور محول گردید. کتابهای مؤلفه استاد به این شرح می‌باشند.

۱ - حرف نو ؛ مجلد اول ، منتخبات منثور برای امتحان متوسطه .

۲ - حرف نو ؛ مجلد دوم ، منتخبات منظوم برای امتحان متوسطه .
۳ - نقش تازه؛ مجلد اول، منتخبات منثور برای امتحان کارشناسی.
۴ - نقش تازه؛ مجلد دوم، منتخبات منظوم برای امتحان کارشناسی.
۵ - آثار جاویدان ؛ حاوی بهترین آثار نویسندگان معاصر ایران برای امتحان کارشناسی ارشد .
۶ - افکار جاویدان؛ حاوی بهترین افکار گویندگان معاصر ایران برای امتحان کارشناسی ارشد.

بی مناسبت نیست متذکر گردم که استاد دکتر غلام سرور باوجود تماس مداوم با دانشمندان ایرانی، مجدداً در سال ۱۹۵۳ سفری علمی به ایران نمود و طی آن توانست بهترین مطالب منثور و منظوم را برای کتب درسی دانشگاهی انتخاب نماید. مضاف بر این ، سهم ویژهٔ دکتر غلام سرور از مقدمه‌های علمی کتب مزبور مترشح و مبرهن است. تا آن زمان آگاهی کافی و وافی با ادبیات معاصر ایران بویژه بعد از دورهٔ مشروطیت، در محافل دانشگاهی بسیار اندک بود ، اما در دههٔ بعد بدین طریق ترویج یافت:

الف : تأسیس خانه‌های فرهنگ درکراچی و لاهور ؛

ب : تأسیس مجله فصلی هلال (به زبان فارسی) که بعدها به صورت ماهنامه در آمده و امکانات فارسی خوانی، فارسی دانی و فارسی نویسی را فراهم آورد.

ج :اعزام دانشجویان پاکستانی به دانشگاه تهران جهت تحصیل درسطح درجهٔ دکتری ، که آقای دکتر با حیدر شهریار نقوی، آقای پروفسور وزیر الحسن عابدی و آقای دکتر سید علیرضانقوی از پیشقراولان این دسته بشمار می‌آیند.

با ارجاع به اصل موضوع باید یاد آور شوم که پیشگفتارها و مقدمه‌های کتب درسی و همچنین سایر آثار فارسی و اردوی استاد که همزمان با انجام وظیفه آموزشی اشاعه ایران شناسی بود به مطالعات معاصر و تشیید مناسبات فرهنگی و ادبی میان ایران و پاکستان کمک شایانی نمود.کتابهای متعدد استاد که اساساً برای برنامه دروس دانشگاه کراچی تصویب و منتشر گردیده بود، در سالهای بعدی در سایر دانشگاه های پاکستان منجمله دانشگاه سند، دانشگاه پنجاب، دانشگاه پیشاور، مؤسسه ملی زبانهای نوین وابسته بدانشگاه قائداعظم اسلام آباد، مورد مطالعه و استفاده قرار گرفت. این دورهٔ

حیات ثمر بخش استاد، که به تعلیم و آموزش اشتغال داشت - و از ۱۹۴۰ در علیگر آغاز و در دانشکـدهٔ اردو - کراچـی و دانشگاه کراچی تداوم یافت - تا اکتبر ۱۹۷۰م ادامه داشت. سپس در همان سال استاد به افتخار باز نشستگی نایل و دورهٔ سوم زندگی پربار خویش را آغاز نمود. در این دوره که بدورهٔ تفصها ، تدقیقها و پژوهشهای علمی و ادبی استاد مبدل گردید، شامل ۲۸ سال اخیر زندگانی پر بار استاد می‌باشد.

مهم ترین آثار علمی سه دهه اخیر دکتر غلام سرور شـامل کتـابهای مجزای جواهر الاولیا تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری ، و مقدمهٔ جواهر الاولیاء می‌باشند، که بوسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر گردیده اند. چنانکه می دانیم استاد علاقمند به فارسی نویسی بود و با این وصف نیز آثار متعددی به اردو باقی گذاشت که غیر از تاریخ ایران قدیم، کمتر آثار اردو چاپ و منتشر گردیده اند. همچنین به زبان انگلیسی تاریخ شاه اسمعیل صفوی و فهرست توصیفی نسخه های خطی عربی و فارسی کتابخانه درگاه اوچ گیلانی (بهاولپور - پاکستان) بحلیه طبع آراسته و آثار دیگر انگلیسی منجمله تاریخ شاه طهماسپ صفوی و فهرست توصیفی نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه علیگر شاید تا به حال چاپ نشده‌اند. انتظار داریم که مؤسسه‌های عـلمی و ادبـی پاکستان به نشر آثار استاد همت گمارد و خدای نکرده سایرین به این امر توجه نکنند. امید وارم در آن صورت فرزندان عزیز آن استاد فقید، به نشر و اشاعت آثار چاپ نشده استاد بزرگوار متوجه خواهند بود. ان شاء ا..

مقالات استاد

استاد غلام سرور در تهیهٔ مقاله و مقاله نویسی یدطولایی داشت. خود اینجانب طی دورهٔ تحصیلات عالی شاهد و ناظر نگارش مقاله های وی به زبان فارسی ، اردو و انگلیسی بوده‌ام. اغلب مقاله های فارسی استاد در مجله هلال چاپ کراچی که به مـدیریت دکـتر مـحمد حسـین مشـایخ فـریدنی، پروفسور منظور الحق، دکتر عبدالحمید عرفانی، مولانا سید محمد عابد شبیر و خود اینجانب از سال ۱۹۵۲ م تـا ۱۹۷۲ م بـمدت بـیست سـال مـنتشر می‌گردید، بچاپ می رسید. موضوعات ذیعلاقهٔ استاد شامل شعر و ادبیات فارسی، اقبال‌شناسی، آموزش و ترویج زبان فارسی، مناسبات فرهنگی و ادبی

میان ایران و پاکستان، رجال علمی و فرهنگی ملتین ایران و پاکستان وغیره آن بود.

گفتارهای رادیوئی استاد

زمینهٔ مهم دیگری که استاد غلام سرور برای آن منشاء اثر بود، تهیهٔ گفتار های رادیوئی به فارسی و پخش آن در برنامه های فارسی رادیو پاکستان بوده است. در دوره‌ای که ادبیات فارسی در شبه قاره طی اعصار و قرون بوجود آمده بود، اما به علت عدم دسترسی به آن در ایران کمتر شناخته می شده، برای سالهای متمادی موضوعات گفتارهای دکتر غلام سرور بود؛ از جمله شعرای فارسیگوی شبه‌قاره، تذکره نویسان فارسی شبه قاره، فرهنگ نویسان فارسی شبه قاره، متصوفان و عارفان شبه قاره، و مناسبات تاریخی و روابط فرهنگی میان ایران و پاکستان.

استادان فارسی معاصر وی در سطح دانشگاهی

در دوره‌ای که استاد غلام سرور وظیفه ترویج فارسی را در سطح دانشگاهی عهده دار بود، در دانشگاه پنجاب بترتیب پروفسور محمد اقبال، پروفسور دکتر محمد باقر، پروفسور وزیرالحسن عابدی، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر سید محمد اکرم و دکتر محمد بشیرالحسن به تدریس فارسی اشتغال داشتند. در دانشگاه سند پروفسور دکتر غلام مصطفی خان، دکتر نبی بخش قاضی و پروفسور حضور احمد سلیم مشغول خدمت بودند. درهمین اثناء پروفسور دکتر عندلیب شادانی در دانشگاه داکا و دکتر ک. ب نسیم در دانشگاه پیشاور به‌آموزش فارسی مشغول بودند.

بی تردید گفتنیها در باب شخصیت و خدمات علمی و ادبی و آموزشی و تربیتی و دانشگاهی استاد غلام سرور زیاد است و اگر قرار باشد همه آن بیان شود، مثنوی هفتاد من می شود. مقصود ما از این اندک تجلیل از استادی است که بالغ بر ۶۵ سال به عنوان مروج و مبلغ زبان و ادبیات فارسی، ایران شناسی و ایران دوستی فعالیتی خستگی ناپذیر نمود. به همین بسنده می کنیم که:

از شمار دو چشم یک تن کم — از شمار خرد هزاران بیش

*****

دکتر سید علی‌رضا نقوی
دکتَر محمد مهدی توسلی

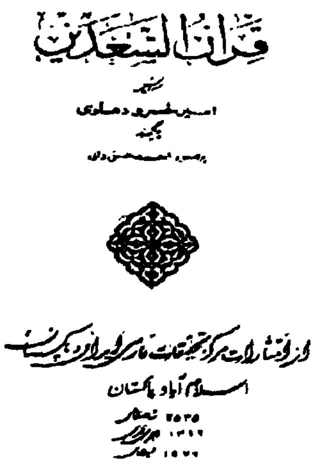
معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۳)

اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با وجود بیست و نه سال پیشینه تحقیقاتی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، برآن شدیم تا از شماره دانش ۵۲ با معرفی مجموعهٔ انتشارات آن، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۴ عنوان می‌باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگران که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند، کمک نماید.

در این شماره ده عنوان دیگر از انتشارات این مرکز معرفی می‌شود.

۲۱ :- قران السعدین



این مثنوی تاریخی سروده ابوالحسن متخلص به امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵ ق/۱۳۲۵ م) است که باپیشگفتار پروفسور دکتر احمد حسن دانی به سال ۱۳۵۵ ش/ ۱۹۷۶ م بمناسبت صدمین سال تولد قائد اعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان با قطع ۲۴×۱۷ س م، به شکل چاپ عکسی از روی نسخه خطی منقوش مذّهب با یازده تصویر رنگارنگ - موجود در کتابخانه شخصی پیر شمس الدین شاه گیلانی در اُچ شریف (از توابع

ملتان) - انتشار یافته است.

داستان این مثنوی کاملاً تاریخی نیست، بلکه خسرو یک صحنهٔ واقعی را به شکلی شاعرانه تدوین نموده است. بغراخان حاکم بنگال و پسرش کیقباد حاکم دهلی دو قهرمان این داستان هستند. هر دو پادشاه آماده شدند تا در صحنه جنگ روبرو شوند. طبقه اشراف دهلی از طرفداران کیقباد و نجبای بنگال بغراخان را حمایت می‌کردند. داستان امیر خسرو با سلطنت کیقباد خاتمه می‌پذیرد.

در مورد اهمیت این کتاب باید اذعان کرد که در مثنویهای تاریخی، امیر خسرو از وقایع تاریخی و اوضاع اجتماعی آن زمان تصویری بسیار ارزنده و دقیق آورده است. اشعارش نه تنها صحنه های زندگی روزگارش را نشان می‌دهد، بلکه دارای سیر منظم و تکامل تدریجی تاریخ اجتماعی آن زمان می‌باشد، گویی سراینده بااستفاده از وقایع جاری زمان خود باب تازه ای در ادبیات فارسی گشوده است.

امیر خسرو از مقام خلیفه در جهان اسلام آگاه بود و شرح می‌دهد چگونه خلافت عباسیان در نتیجه حمله مغولها منقرض شد و چگونه خلیفه دوباره قدرت و اعتبار خود را به دست آورد. مطالعه این مثنوی خواننده را به اعماق جامعه آن روز می‌برد و حتی امور جاری قرون وسطی را با دقت تمام نشان می‌دهد و همه زوایای تاریک و مبهم تاریخی آن دوران را روشن می‌سازد. این مثنوی همچون سایر مثنویهای امیر خسرو گنجینهٔ پرارزش فرهنگ و تمدن گذشتهٔ مسلمانان را فراهم آورده است که می‌تواند یک سرمایهٔ مهم و معتبر فرهنگی برای نسلهای بعدی باشد.

۲۲ :- کلیات فارسی شبلی نعمانی

کلیات شعر فارسی متعلق به علامه محمد شبلی‌نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴ م) نویسنده و محقق و مورخ بزرگ شبه قاره است. این کتاب با مقدمه و ترتیب و توضیح دکتر محمد ریاض درسال ۱۳۵۵ ش/۱۳۹۷ ق با

قطع ۲۴×۱۷ س‌م در ۱۰+۱۵۵ صفحه چاپ و منتشر شد.



چنانکه مؤلف در مقدمه کتاب اشاره کرده است، شبلی قریحه شاعرانه و عاشقانه و ذوق سرشاری داشت و گاهگاهی به اردو و فارسی شعر هم می‌گفت چنانکه دیوان شعر اردو و فارسی او جداگانه در هند به چاپ رسیده است. وی به شعر علاقه چندانی نداشت و بنابراین بسیاری از غزلیات و قصاید و منظومات خود را ناتمام گذاشته و هیچگاه برای تکمیل آنها تلاشی نکرد.

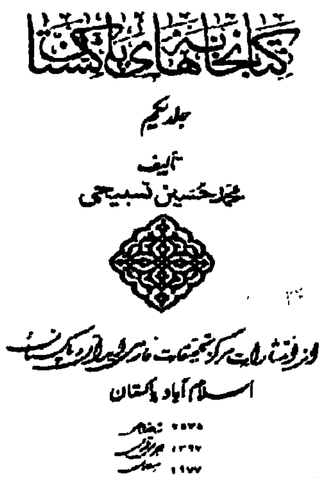
مصحح در مقدمه کتاب ادعا کرده است که وی اشعار این کلیات را از جزوه‌هایی که بعد از مرگ شبلی چاپ شده و در کتابخانه‌های کراچی و لاهور و اسلام آباد وجود داشت و پر از اغلاط بود جمعاوری کرده است. این کتاب جمعاً ۱۸۰۰ بیت دارد، از آن میان تقریباً ۸۰۰ بیت غزل است که بین سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۰ م، که در شهر بمبئی رفت و آمد داشت، سروده شده است. مصحح حواشی و توضیحاتی مختصر درمعانی الفاظ نادر و بعضی وقایع آورده است. کلیات فارسی شبلی قبلاً در اعظم گره (هند) چاپ شده، اما چاپ مجدد کامل تر است.

۲۳ - کتابخانه های پاکستان (ج ۱)

این کتاب تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی است که درسال ۱۳۵۵ ش /۱۳۹۷ ق به مناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح، با قطع ۲۴×۱۷ س‌م انتشار یافته و دارای ۱۷+۵۱۳+۱۲ صفحه است.

مؤلف در این کتاب، ۲۵۷+۴ کتابخانه را که جمعاً ۲۶۱ کتابخانه می‌شود معرفی کرده است که نتیجهٔ شش سال زحمت مطالعه او می‌باشد. طبق توضیح او در مقدمه کتاب، زبان کتابهای موجود در این کتابخانه ٪ ۶۰ فارسی، ٪ ۲۵ عربی، و ٪ ۱۵ اردو، پنجابی، سندهی، پشتو، بلوچی، سنسکریت،

ترکی و انگلیسی است که از جمله بیش از صد و پنجاه هزار نسخه خطی می‌باشد و در میان این کتابخانه‌ها از روی تعداد نسخه های خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب با ۱۸ هزار نسخه خطی مقام اول و کتابخانه موزه ملی پاکستان (کراچی) با ۱۱ هزار نسخه خطی مقام دوم و کتابخانه گنج بخش اسلام آباد با ۸۱۰۰ نسخه خطی مقام سوم را دارا می‌باشند.



مؤلف در مقدمه کتاب تأکید نموده است که برای دانشمندان و محققان بویژه کسانی که در تاریخ و فرهنگ و هنر و ادب پاکستان (و فارسی) به تحقیق و مطالعه دقیقی می‌پردازند، بهترین و ارزنده ترین منابع، نسخه‌های خطی است که در کتابخانه‌های پاکستان در موضوعات مختلف وجود دارند. لذابرای استفاده از این گنجینه‌های گرانبها و معرفی آنها باید مطالعات و تحقیقات دقیقی صورت گیرد. همچنین اضافه کرده است که برای بهره یابی از این نسخه‌های خطی، محققان و مورخان باید اطلاعات کافی از زبانهای فارسی و عربی داشته باشند.

این کتاب از لحاظ کتاب شناسی برای پژوهش و مطالعه و تحقیق در تاریخ و فرهنگ و ادب پاکستان دارای اهمیت خاصی می‌باشد و جا دارد معرفی بقیه کتابخانه‌های رسمی و شخصی هم توسط مؤلف یا شخص کاردانی انجام و در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

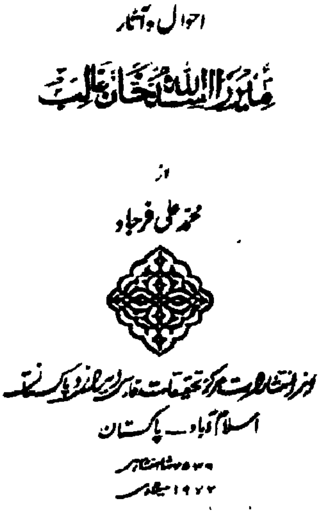
۲۴ :- احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب

این کتاب توسط محمد علی فرجاد تألیف و به‌سال ۱۳۵۶ ش/۱۳۹۷ ق باقطع کوچک ۱۴×۲۱ س‌م در ۲۹ + ۲۵۷ صفحه چاپ و منتشر شد.

غالب یکی از بزرگترین سخنسرایان فارسی و اردو در شبه قاره می‌باشد.

وی به شعر فارسی علاقه فراوانی داشت و شعر اردوی خود را در مقابل شعر فارسی بی ارزش می شمرد، چنانکه می گوید:

فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ — بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است

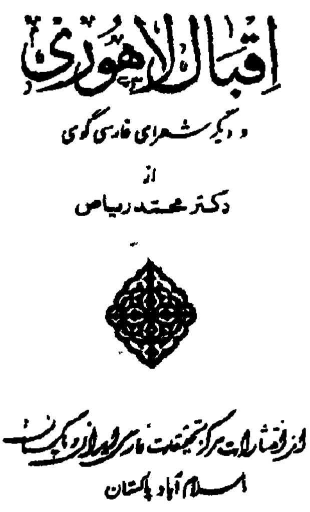


غالب می بایست شهرت اصلی خود را در مهد زبان فارسی ایران می‌یافت اما متأسفانه تاکنون کتابی دربارهٔ او نوشته نشده و گویی این اولین کتابی است به فارسی که توسط یک نفر فارسی دان به تألیف در آمده است.

مؤلف پس از بررسی زبان و ادب فارسی در شبه قاره از آغاز تا عصر غالب شرح حال مختصر غالب را آورده و سپس به طور مختصر آثار منظوم و منثور غالب را تجزیه کرده است.

۲۵:- اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی

این کتاب تألیف دکتر محمد ریاض در ۱۴۰۶ ق/۱۳۶۴ ش باقطع ۲۴×۱۷ س‌م چاپ شد و داری ۱۷۷ صفحه می‌باشد.

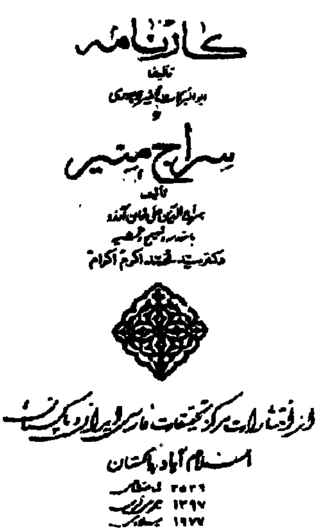


در"سخن مدیر" آمده است که اقبال سالهای متمادی در فرنگ زیسته و از تمدن و معارف اروپائی شناختی بسیار دقیق و عمیق و جامع داشت و در مقابل حتی یک ساعت هم در خاک ایران بسر نبرده، با این وجود فرهنگ اسلامی فارسی را به عنوان مهمترین سرچشمه الهام و تفکر خود برگزید و بیشترین ارج را به اندیشمندان و سخنسرایان ایران می‌نهاد و آثارشان را سرمشق خود قرار داد و اکثر شاهکارهای ادبی خویش را در قالب زبان فارسی عرضه کرد. وی در آثار خود از پارسی سرایان پیشین اخذ و اقتباس کرده است. در

مورد تأثیر مولوی کتاب مبسوط و ارزنده "اقبال در راه مولوی" و درباره تأثیر حافظ کتاب "حافظ و اقبال" نگاشته شده است؛ اما کتاب حاضر تأثیر هفتاد و یک شاعر فارسی‌گوی در آثار اقبال را نشان می‌دهد و این تأثیر منحصر به این ۷۱ تن مذکور در این کتاب نیست.

در هر حال مؤلف خیلی زحمت کشیده و اخذ و اقتباس اقبال را از هفتاد و یک شاعر فارسی گوی نشان داده است و غیر از ذکر خلاصه احوال این شعرا، اشعاری را که اقبال تحت تأثیر آنان سروده نیز ارائه داده است.

۲۶ :- کارنامه و سراج منیر



کارنامه تألیف ابوالبرکات منیر لاهوری (۱۱۹-۱۵۴ ق) یکی از توانا‌ترین شعرا و نویسندگان فارسی‌گوی شبه قاره و سراج منیر تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو (م ۱۱۶۹ ق) یکی از بزرگترین سخن شناسان و ناقدانِ ادبی شبه قاره یکجا در سال ۱۳۵۶ ش/۱۳۹۷ ق به مناسبت جشن صدمین سال تولد علامه محمد اقبال باقطع ۱۷×۲۴ س م بامقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر سید محمد اکرم اکرام در (چهل+۸+۹۸+۱۲) صفحه انتشار یافت.

کتاب کارنامه شامل انتقادات منیر لاهوری بر بعضی اشعار عرفی شیرازی (م ۹۹۹ ق)، طالب آملی (م ۱۰۳۶ ق)، زلالی خوانساری (م ۱۰۳۱ یا ۱۰۳۴ ق) و ظهوری ترشیزی (م ۱۰۳۵ ق) است که از شعرای معروف و پرمایهٔ سبک هندی محسوب می شوند. وی در مقدمه می‌نویسد که در مجلسی برخی ناقدان متعصب مضمون آفرینی عرفی، لفظ تراشی طالب و هنرنمایی زلالی و خیال بندی ظهوری را فوق‌العاده می‌ستودند و آنان را آفریدگار عالم سخندانی و مایهٔ آفرینش معانی می‌گفتند و شعرای نامدار پیشین را در برابر متأخرین حقیر و فقیر می‌شمردند. وی از این بی‌انصافی ناراحت شد و نقایص

و سستی‌های لفظی و معنوی را در بعضی اشعار عرفی و طالب و زلالی و ظهوری نشان داد و خواست شعر فارسی را از تعقید لفظی و معنوی و ایهام و اغراق و مبالغه و الفاظ سست و معانی نادرست و استعارات عجیب و کنایات غریب و تعبیرات دور از ذهن و تشبیهات و ترکیبات مبهم پاک سازد. وی در مقدمه توضیح داده است که هیچ گونه خصومت یا حسادتی با شعرای ایرانی نداشته است. منیر افکار بلند عرفی را می‌پسندید و شرحی بر قصائد او هم نوشته است اما نکته گیری او فقط استعارات عجیب و کلمات نامأنوس و مضامین پرپیچ و دور از ذهن عرفی را به باد انتقاد کشیده است. همچنین به لفظ تراشی و ندرت تشبیه و غرابت استعاره در شعر طالب و استعاره‌های بارد و مضامین دقیق و غامض و دور از ذهن در اشعار ظهوری و زلالی انتقاد کرده است. این کتاب دقت نظر و نکته سنجی منیر را در نقد شعر به تمام و کمال می‌رساند.

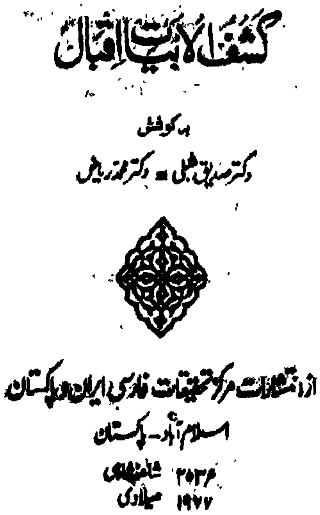
سراج الدین علی خان آرزو که قبل از این محاکمه منظوم منیر را بر اشعار قدسی مشهدی و شیدا فتحپوری در کتاب داد سخن جواب نوشته بود، در رساله سراج منیر به ایرادات منیر جواب داد و به یک نوع دفاع از عرفی و طالب و زلالی و ظهوری پرداخت که کمال دانش و بینش او را نشان می‌دهد. اما در بعضی موارد با انتقادات منیر موافقت نموده و گفته "حق به جانب منیر است". به عقیده آرزو اکثر اعتراضات منیر به علت اشتباه او در اضافت تشبیهی و استعاره است. همچنین می‌گوید که طرز پسندیده خود را ملاک و میزان سخن دیگران قراردادن درست نیست، و چون منیر تنها طرز قدما را در نظر دارد، بعضی عبارات و استعارات متأخرین را بی معنی گفته است.

بهرحال این اثر از لحاظ نقد سخن دارای اهمیت خاصی می‌باشد و در سخن شناسی و سنجش شعر این دوره مقام بلندی را حایز است.

۲۷ :- کشف الابیات اقبال

این کتاب توسط دکتر صدیق خان شبلی و دکتر محمد ریاض، استادان

دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری تهیه و بمناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال انتشار یافته است.


کشف الابیات اقبال

به کوشش

دکتر صدیق شبلی - دکتر محمد ریاض

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۲۵۳۶ شاهنشاهی

۱۹۷۷ میلادی

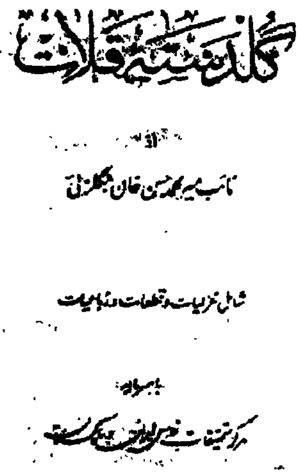
در مورد اهمیت و روش کار خود، مؤلفین در پیشگفتار کتاب چنین توضیح داده‌اند:« اصطلاح کشف الابیات را نخستین بار علی الظاهر ایرانیان وضع نموده و بکار برده‌اند و تاکنون کشف الابیات شاهنامه و مثنوی معنوی چاپ شده و اینک کشف الابیات اقبال بچاپ می‌رسد. اهمیت اقبال محتاج هیچ توضیحی نیست. وی نه تنها شاعر ملی و از بانیان پاکستان است بلکه صدها نفر از مردم این کشور تمام اشعار وی راتقریباً از بردارند.»

کلیات فارسی اقبال نخستین بار در سال ۱۳۴۳ ش/۱۹۶۳ م با مقدمه مفصل شادروان احمد سروش توسط انتشارات سنائی منتشر و باز در سال ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۳ توسط داود شهرازی تجدید چاپ شد. مجموعه‌های شعر فارسی اقبال دهها بار جداگانه در پاکستان چاپ شده اما کلیات فارسی اقبال یک جا در سال ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۴ م به اهتمام شیخ غلام علی و پسران در لاهور منتشر و در سال ۱۳۵۴ ش/۱۹۷۵ م تجدید چاپ شد. بهر حال روش کار مؤلفین مانند کشف الابیات شاهنامه و مثنوی مولوی بوده، تنها چند کلمهٔ آغازین هر مصراع اقبال را به ترتیب الفبا نوشته و گاهی مصراع کامل هم نوشته و صفحات کلیات اقبال چاپ تهران را به سمت راست و لاهور پاکستان را در سمت چپ نشان داده‌اند. درآغاز کتاب عکس علامه اقبال آمده است.

۲۸ :- گلدسته قلات

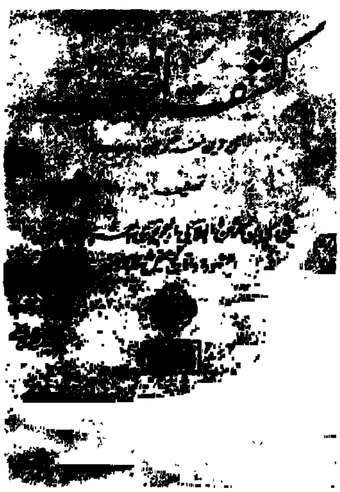
این کتاب مجموعهٔ منتخبات غزلیات و قطعات و رباعیات فارسی نائب میر محمد حسن خان بنگلزئی (م ۱۲۷۲ ق/۱۸۵۶ م)، نخست وزیر اسبق قلات قبل از اشغال آن توسط انگلیسها، با مقدمه و تصحیح ملک محمد

رمضان بلوچ در سال ۱۳۵۳ ش/۱۹۷۳ م در ۱۳۲ صفحه به چاپ رسید.



دربارهٔ میر محمد حسن و شعر فارسی او مصحح در پیشگفتار توضیح داده است که میر محمد حسن صاحب فضل و کمال بود و در زمینه علم و ادب و فن شعر و موسیقی تسلط کامل و صلاحیت درک و ارزیابی سخن را داشت و شعرش مملو از رقت خیال، ندرت اندیشه، سلاست و سادگی است و در شعر او شرح وقایع و مغازله که از مختصات شعرای سبک هندی است زیاد به چشم می‌خورد و از حیث مضامین دارای حمد پروردگار و نعت پیغمبر (ص) و سراپای محبوب می‌باشد. پدر بزرگ او آقا علی جان بنگلزئی نایب میر عبدالرحمن حاکم قلات به فارسی و اردو و بلوچی و بروهی شعر می‌گفت و دارای چهار دیوان فارسی بود و می‌گفت که ملکهٔ سخنسرائی را حضرت امیرالمؤمنین (ع) به او عنایت فرموده و بنابراین مجموعهٔ اشعارش دارای منظومه‌هایی در باب حضرت علی (ع) و شهدای کربلا (ع) است.

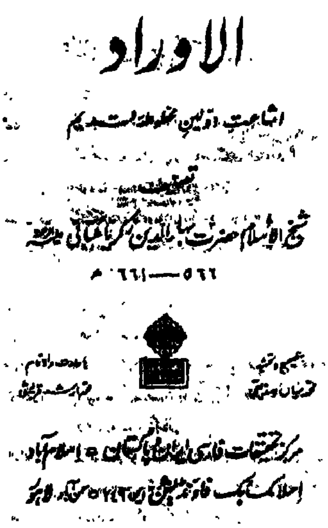
۲۹:- کشف المحجوب



اولین کتاب تصوف به فارسی تألیف شیخ ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی اللاهوری (م ۴۶۵ یا ۴۶۶ ق) است که درشعر جلابی تخلص می کرد. وی از اجلهٔ علماء و عرفای بزرگ، معروف به "داتا گنج بخش" می‌باشد (که کتابخانه این مرکز بنام نامی او موسوم گشته است). این کتاب به صورت چاپ عکسی از روی نسخه تهران، به کوشش ارشد قریشی با مشارکت مرکز و اسلامک بک فاؤندیشن- (بنیاد اسلامی کتاب)- لاهور

درسال ۱۳۵۶ ش /۱۳۹۷ ق باقطع ۲۱×۱۳ س‌م در ۳۹۲ صفحه انتشار یافت. نام کامل این کتاب "کشف المحجوب لارباب القلوب" است که بدون هیچ شک و تردید از شاهکارهای نثر فارسی در سده پنجم هجریست و در موضوع خود -تصوف و اخلاق - درمیان آثار فارسی ممتاز و منحصر به فرد است. این کتاب از جمله کتابهای مهم این فن و جامع تصوف علمی و عملی و دارای تمام عقاید متصوفهٔ نامی سدهٔ پنجم هجری و ماقبل آن می‌باشد. مؤلف همهٔ مراحل و مقامات را به شیوه کتابهای علمی تحقیق کرده و لطایف و حقایق بسیار و اخبار و اقوال مشایخ مناسب هر موضوعی آورده است و از حیث شیوه انشاء علمی و اسلوب رائق و خالی بودن از اطناب ممل و ایجاز مخل بی‌مانند و از لحاظ سبک از اقران خود مانند اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء و مصباح الهدایه برتر و از نظر پختگی و شیوایی انشاء بی همتا و یکی از نوادر کتب علمی زبان فارسی است که از آتش جهان سوز فتنه مغول سالم مانده است.

۳۰:- الاوراد (عربی و فارسی)



این رساله تألیف شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا ملتانی (۵۶۶-۶۶۱ ق)، به تصحیح و تحشیه محمد میان صدیقی و محمد ارشد قریشی، به مشارکت مرکز تحقیقات و اسلامک بک فأوندیشن (بنیاد اسلامی کتاب) لاهور در ۱۹۹ صفحه، در سال ۱۳۵۶ خ /۱۳۹۸ هق انتشار یافت. الاوراد شامل ذکر نود و نه نام مقدس باری تعالی و انواع نماز و تسبیح و استخاره و ادعیه و آداب و اعمال بعضی ماههای مبارک است که تقریباً کلیهٔ آن مستند به اقوال و احادیث پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد و از لحاظ تصوف و عرفان عملی دارای اهمیت خاصی است.

سید افسر علیشاه[1]

معرفی پایان نامه
(دوره کارشناسی ارشد)

تحقیق و بررسی در مورد شاعران آزایخواه دورهٔ مشروطیت ایران

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ـ تحقیق :امیر یاسمین ـ بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد ـ استاد راهنما : دکتر مهر نور محمد خان سال : ۱۹۹۵م

این پایان نامه درهفت بخش ، پیشگفتار ، فهرست مطالب و در پایان فهرست اشخاص ، فهرست اماکن ، فهرست جراید و مجلات و فهرست منابع و مآخذ تدوین شده است . جمعاً ۱۲۸ صفحه.

نویسنده در پیشگفتار می نویسد :« اگر ما ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت را بررسی کنیم سراسر ادبیات این دوره مبتنی بر آزادی و علیه ظلم و استبداد است. به عقیده بنده شاعر مثل نقاش است و بوسیله قلم خودش احساسات و افکار حقیقی تودهٔ مردم را بصورت کلمات بیان می کند . وقتی که من مطالعه ادبیات دورهٔ بیداری ایران [را شروع] نمودم حسن کردم که شاعران این دوره واقعاً بهترین نقاش محیط آن زمان هستند.پس «بررسی شاعران آزادی خواه دوره مشروطیت ایران » را موضوع رساله فوق لیسانس خودم انتخاب کردم. باوجود اینکه موضوع مزبور بسیار وسعت طلب است اما کوشش کردم که افکار آزادیخواهانهٔ شاعران این دوره را بطور کامل بررسی نمایم .

این پایان نامه در هفت فصل نوشته شده است . در فصل اول ، نویسنده می نویسد «شاعران دوره مشروطیت برای پیدا کردن جنب وجوش در مردم افکار آزادیخواهانه و عقائد اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسئله آزادی و افکار وحریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه را

---

۱. نویسنده و مدرس فارسی و اسلام شناسی در بارانی یونیورستی - راولپندی

بصورت نظم و قصیده و رباعی و دوبیتی بیان میکردند . ملك الشعرای بهار که در محیط شعر کلاسیک پرورش یافته بود ، چندی بعد از پیدایش مشروطیت به گروه آزادی خواهان پیوست . ادیب الممالک فراهانی ، اگرچه همیشه ادیب و قصیده سرامانده ، بعضی از اشعار خود را وقف مضامین وطنی و اجتماعی کرد. عارف قزوینی که از محیط تن پرور دربار به مردم روی آورده بود، وطنیه های زیبائی همراه باموسیقی و ترانه های دلکش سرود و لاهوتی و عشقی غزلها و قطعات پرشور خویش را به پای آزادی مردم کشور خود نثار کردند.»

فصل دوم

این کتاب نقش بهار در نهضت آزادیخواهی و شرح احوال آن شاعر بزرگ را ذکر کرده است. وی می نویسد که اشعار بهار انتقادی بوده و علیه مستبدان ، تجاوز بیگانگان ، بیدادگری های فرمانروایان و خرافات و توهم پرستی بوده ، اشعار بهار نماینده افکار و آمال و آرزوهای مردم آزادی خواه ایران بود. بهار با سرودن شعرهای انقلابی بر مستبدین و شاه انتقاد زیادی کرد و با سرودن اشعار ملی و وطنی در اندک زمانی شهرت بالاتری بدست آورد.

ملک الشعراء تنها شاعر نبود ، بلکه سیاستمدار برجسته هم بود. وی در زندگی سیاسی خود غالباً رویه مثبت داشت و همواره عقیده مند بود که دولتها باید در حدود قانون ، مقتدر و قوی باشند تا بتوانند در این کشور که تمام رشته‌هایش از هم گسیخته بود ، کارهای بزرگ و مفید انجام دهند.

ملک الشعراء روزنامه نویس و مجله نویس هم بود. مجله «دانشکده » به مدیریت او منتشر می شد. نخستین شماره مجله دانشکده در سال ۱۲۹۷ در تهران انتشار یافته بود.

فصل سوم

نویسنده دراین فصل به ذکر خدمات عارف قزوینی در دورهٔ بیداری می‌پردازد. در ابتدای فصل درباره شرح حال و شخصیت عارف قزوینی می‌نویسد که عارف به حدی انسان دوست و نرم دل بود که کسی که با وی آشنا می شد ، همواره از روش و رفتارش توصیف می کرد. عارف کسی را مجال شکایت و گله ای از خود نمی داد و تاموقعی که زنده بود در قناعت بسر می‌برد.

عارف تصنیفات زیادی سروده و بوسیله این تصنیفات غصه ها و دردها ، زشتی ها و درشتی ها ، خیانت ها و جنایت ها ، کردارها و گفتارها ، فداکاری ها و آرزوهای ملی را در کلمات مفید و مختصر بگوش مردم رساند.

فصل چهارم

نقش نسیم در دورهٔ بیداری در این فصل باز گو می شود. سید اشرف الدین (نسیم شمال) محبوترین و معروف ترین شاعر ملی دوران انقلاب مشروطیت به شمار می آید . او به تمام معنی حامی و طرفدار طبقات زحمتکش بود و از طبقات ممتاز در هر مقام که بودند ، بیزاری می‌جست .

فصل پنجم

فصل پنجم به شرح احوال فرخی و نقش وی در انقلاب آزادی دورهٔ مشروطیت اختصاص دارد. فرخی از ایام جوانی تا پایان عمر سراسر زندگانی خود را در غرقابی بس مخوف و خونین بسر برده و حاضر نبوده است به هیچ قیمتی ببهای زندان ، و شکنجه و آسیب های سخت و صدمات هراسناک که تنها یکی از آنها ده مرد شجاع و قوی الاراده را از پای در می آورد از عقاید آزادیخواهانه خود دست بردارد.

فصل ششم

نویسنده دراین فصل راجع به شهید عشق وطن میرزاده عشقی و شخصیت آن شاعر برجسته می نویسد که عشقی با نمایندگان اکثریت مجلس چهارم نیز سر سازگاری نداشت و بشدت از کار و کردار آنها انتقاد می کرد، چون از دسیسه های پشت پرده سیاست باخبر بود. زمانی که ندای جمهوریت را به عنوان پوششی برای انتقال سلطنت از سلسله قاجاریه به رضا خان سردادند با آن به مخالفت برخاست و منظومه مهم (جمهوری نامه) را در ضدیت با آن سرود. جمهوری نامه با این بیت آغاز می شود .

ترقی اندرین کشور محالست — که در این مملکت قحط الرجالست
خرابی از جنوب و ازشمالست — برایـن مخلوق آزادی و بالست

دریغ از راه دور و رنج بسیار

فصل هفتم

درین فصل شرح احوال لاهوتی آمده است. دورهٔ لاهوتی سراسر دورهٔ

آزادیخواهی بوده ، فکر لاهوتی هم مانند دیگر شعرای معاصر ماننددبهار ، نسیم شمال، فرخی و عشقی مبتنی بر آزادیخواهی بوده است. افکار آزادیخواهانه لاهوتی که وی در دوره بیداری داشت ، بدین قرار هستند : وطن دوستی و میهن پرستی ، ناامیدی لاهوتی بر اوضاع کشور ، حمایت از گروه کارگران و دهقانان و حمایت از حقوق نسوان ، در پایان کتاب فهرست اشخاص ، فهرست اماکن ، فهرست روزنامه و مجلات و فهرست منابع و مآخذ ترتیب یافته است.

*

تحقیق و بررسی در مورد مروری بر افکار و تعلیمات ناصر خسرو و تأثیر آن بر مناطق شمالی پاکستان

پایان نامه برای دریافت مدرک فوق لیسانس فارسی،تحقیق: بی.بی سلیمه شمیر امان ، بخش فارسی موسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاهِ قائداعظم)اسلام آباد ـ (استاد راهنما : خانم دکتر کلثوم فاطمه سید. سال تحصیلی ۹۴ـ۱۹۹۵م، جمعاً ۷۰ صفحه .

این پایان نامه در ۴ بخش ، شامل پیشگفتار ، فهرست اشخاص ، فهرست اماکن و فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است.

نویسنده در پیشگفتار می نوسد :« ناصر خسرو از نخستین شاعران ایرانی است که مضامین فلسفی و اخلاقی را در اشعار و آثار خویش گنجانیده و انقلابی در ادبیات فارسی برپا کرده و افکارش برای آیندگان سرمشق تقلید است. افکار و تعلیمات ناصر خسرو مناطق شمالی پاکستان را تحت تاثیر قرار داده است. وقتیکه ناصرخسرو دریمگان اقامت گزیده بود داعیان و مبلغان خود را برای تبلیغ دعوت مذهب اسماعیلیه به چترال و هنزه می‌فرستاد وبتدریج تعلیمات و عقائد ناصر خسرو در آن مناطق گسترش یافت و مورد قبول مردم واقع شد. بنده خودم از مناطق شمالی پاکستان هستم. وقتی که این موضوع را انتخاب کردم، فکر می کردم که آیا می توانم این موضوع را مفصل بیان کنم؟ اما متأسفانه تا بحال تحقیق جامعی درین مورد به رشته تحریر در نیآمده و مواد کافی در دست ندارم.»

بخش اول :

درین بخش نویسنده شرح احوال ناصر خسرو را بیان کرده و آن را به عناوین مهم از جمله «ولادت تا جوانی» ،«تحول فکری در زندگی ناصر خسرو» ،« سفر هفت ساله »، «مراجعت ناصر خسرو به بلخ » ،«فرار از بلخ »، «وفات ناصر خسرو» تقسیم کرده است. در مورد شخصیت ناصر خسرو ، وی می نویسد :« ناصر خسرو جوان نو خاسته بود که به کار و دبیری ورزیده شد و پیش از آنکه به سن سی سالگی برسد بدرگاه پادشاه و امیر راه یافت. در آن هنگام خراسان قبلهٔ شاعران و دبیران بود و کسانی که به جز نام و نان طالب حشمت و جاه نیز بودند ، روی بدان درگاه می بردند و آنچه را که بر آزادگان حرام بود بانثار دروغ و تملق و باتقدیم زمین بوس و کرنش بدست می‌آوردند. ناصر نیز که جوانی نوخاسته و جویای مال و جاه بود روی بدین درگاه آورد. در عهد مسعود او نیز مانند دیگران خود را در لجهٔ بی پایان عشرت و لذت غرق کرد و تا چهل سالگی همچنان سرگرم این کارها بود. ولی بعداً ناصر خسرو یک شب خواب دید. خودش تعریف می کند.«شبی در خواب دیدم . یکی مرا گفت : چند خواهی خوردن ازین شراب که خرد از مردم زایل کند. اگر بیهوش باشی بهتر من جواب گفتم که حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد که در بیخودی و بی هوشی راحتی نباشد و حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد ، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بافزاید . گفتم که من این را از کجا آورم؟ گفت جوینده یابنده بود و سپس سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت . چون از خواب بیدار شدم با خود گفتم از خواب دوشین بیدار شدم، باید از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم»، وی پس از آن به مسافرت پرداخت.

تحول بزرگی که درین مسافرت رخ داد این بود که وی در ماه ذی الحجه سال ۴۴۱ هجری قبل از ادای مراسم حج که چهارمین حج اش بود ، در مصر به خلیفه فاطمی المستنصر بالله ارادت یافت و به مذهب اسماعیلی گروید و دعوت به این مذهب را بر عهده گرفت. بامر مستنصر بالله امام فاطمی زمان مأموریت دعوت مردم بطریقه اسماعیلیه و بیعت گرفتن از مردم برای خلیفه فاطمی در ممالک خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان بدو محول گشت و بمقام حجتی رسید و حجت خراسان شده عازم خراسان گردید و در دیار

خویش بلخ آمد و شیوهٔ زهد و عبادت اختیار کرد و به نشر دعوت پرداخت و داعیان را به منطقهٔ وسیع خراسان فرستاد تا مردم را به مذهب شیعه اسماعیلیه دعوت کنند. وی در سال ۴۸۱ در یمکان درگذشت .

بخش دوم :

در بخش دوم تالیف و آثار ناصر خسرو ذکر شده است ، مانند:

جامع الحکمتین ، زاد المسافرین ، دیوان اشعار ، وجه دین ، سفرنامهٔ ناصر خسرو ، خوان الاخوان ، گشایش و رهایش ، مثنوی روشنائی نامه و سعادتنامه .

نویسنده دراین بخش همچنین درباره شیوه سخن ناصر خسرو و سبک شعر وی با جزئیات کامل توضیحاتی آورده است.

بخش سوم :

افکار و تعلیمات و عقیدهٔ مذهبی ناصر خسرو را نویسنده در بخش سوم کتاب بیان کرده می‌نویسد:«به عقیدهٔ ناصر خسرو کائنات برای مردم خلق شده است و مردم برای علم و حکمت. نفس آدمی به این عالم خاکی بدان آورده اند که کسب علم و حکمت کند و خود را دانا سازد. زیرا کمال نفس در دانستن پوشیده است. وقتی که دانا گشت و از حکمت کائنات و حدود عالم علوی و سفلی آگاه گردید، در حقیقت به همان کمال که سعادت اوست می رسد.دعوت اسماعیلی ناصر خسرو مبنی بر توحید ، نبوت ، امامت ، جزا و سزا ، عقل و خرد و تنزیل و تاویل است و ناصر خسرو در اشعار خود همین موضوعات را مورد بحث قرار داده است.

بخش چهارم :

درین بخش تاثیر افکار و تعلیمات ناصر خسرو بر مناطق شمالی پاکستان ذکر شده است. عناوین برجسته این بخش از جمله اسم مناطق مختلف شمالی پاکستان و سفر ناصر خسرو به چترال ، آغاز دعوت اسماعیلی در مناطق شمالی پاکستان ، مراسم مختلف منطقه شمالی پاکستان وانتخاب خلیفه در شمال پاکستان می باشند.

در پایان فهرست اشخاص ، فهرست اماکن و فهرست منابع و مآخذ نیز ترتیب داده شده است.

*****

فهرست مقاله های رسیده

این مقالات از دانشوران و دانشمندان گرامی و دوستدار فرهنگ و ادب فارسی به دفتر «دانش» رسیده اند. در هر شماره، به ترتیب ورود به دفتر دانش و به مناسبتی که دارند، چاپ خواهند شد.

۱ ـ ضمیمه امثال و حکم دهخدا، یونس جعفری (دهلی - هند)؛
۲ ـ میراث سامانیان در پاکستان، پروفسور دکتر احمد حسن دانی (اسلام آباد - پاکستان)؛
۳ ـ فردوسی مهاراشتر، دکتر نور السعید (بمبئی - هند)؛
۴ ـ قسمت نامه ها در ادب پارسی از وحشی بافقی تا اقبال لاهوری، حسین مسرت (یزد - ایران)؛
۵ ـ قطعات ماده تاریخ و صفت ماده تاریخ گویی و اهمیت آن در پهنهٔ پیوند های فرهنگی شبه قاره، دکتر محمد حسین تسبیحی (اسلام آباد - پاکستان)؛
۶ ـ خدمات خلفای سهروردی در شبه قاره، دکتر محمد اختر چیمه (فیصل آباد - پاکستان)؛
۷ ـ نگاهی در مسلک و مشرب و اسلوب شیخ عطار در آئینه آثار و اشعار وی، دکتر ناصر مروت (پیشاور - پاکستان)
۸ ـ هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال، دکتر تحسین فراقی (لاهور - پاکستان)؛
۹ ـ مطالعهٔ خواجه حافظ شیرازی، حیث زبان و سبک بیان، پروفسور دکتر سید وحید اشرف (مدراس - هند)
۱۰ ـ نگاهی به احوال و آثار شاه ابو المعالی قادری کرمانی لاهوری، دکتر محمد اختر چیمه (فیصل آباد - پاکستان)؛
۱۱ ـ اخلاق وکتب اخلاقی در ادبیات فارسی، دکتر طاهره پروین اکرم (اسلام آباد - پاکستان)؛
۱۲ ـ شرح احوال جمال میر صادقی و خلاصه داستان و نقد بر رمان درازنای شب، دکتر ریحانه افسر (کراچی - پاکستان)؛
۱۳ ـ مخدوم قلی و افکار او (مخدومقلی و مسلمانان برصغیر)، دکتر نصر الله ناصر (پیشاور - پاکستان)؛
۱۴ ـ سهم افغانستان در اقبال شناسی، محمد اسماعیل جان (کابل - افغانستان)؛
۱۵ ـ بلوچستان مین رابعه خضداری پر تحقیق، دکتر انعام الحق کوثر (کویته - پاکستان)؛
۱۶ ـ فارسی کا ایک غیر مسلم معاصر شاعر، دکتر آصفه زمانی (لکهنو - هند)؛
۱۷ ـ اقبال اور انقلاب اسلامی، دکتر آفتاب اصغر (لاهور - پاکستان)؛
۱۸ ـ ملتان، هند مین فارسی ادب کا پهلا مرکز، دکتر رفیع کاظمی (لکهنو - هند)؛

۱۹ ـ بیاض صائب (خطی)، دکتر رفیع کاظمی (لکهنو - هند)؛
۲۰ ـ دوره اکبری مین تذکره نگاری کی روایت ، دکتر آصفه زمانی (لکهنو - هند)؛
۲۱ ـ افتخار عارف کا مدینه سے کربلا تک کا شعری سفر، علی کمبل قزلباش(کویته - پاکستان)؛
۲۲ ـ فارسی ضرب المثال کا هندوستانی زبان مین استعمال، دکتر وحیه الدین (گجرات - هند)؛
۲۳ ـ مشرق نامه ، پر علامه عبدالله عمادی کا فارسی مین منظوم مقدمه، اکبر رحمانی (جلگاؤن - هند)؛
۲۴ ـ هجرت حبشه ؛ دعوت اسلامی کا بین الاقوامی افق ، پروفسور لطف الرحمن فاروقی (کراچی - پاکستان)؛
۲۵ ـ تعارف «مسیح پانی پتی و مثنویات فارسی مسیح » ، ابو سعادت جلیلی (کراچی - پاکستان)؛
۲۶ ـ سید علی محمد شاعر عظیم آبادی ، دکتر محمود الرحمن (اسلام آباد - پاکستان)؛
۲۷ ـ ابن رشد (اقبال کی نظر مین)، دکتر عطیه سید (لاهور - پاکستان)؛
۲۸ ـ قادر نامۀ غالب ـ ایک جائزه ، دکتر محمود الرحمن (اسلام آباد - پاکستان)؛
۲۹ ـ کلکته کا فارسی ادب ، پروفسور عبدالسبحان (کلکته - هند)؛
۳۰ ـ تهران هوگر عالم مشرق کا جنیوا ، پروفسور عذرا بتول (ملتان - پاکستان)؛
۳۱ ـ ایران و پاکستان کے ثقافتی تعلقات کے مستقبل کا زاویه نگاه ، پروفسور سید شودب کاظمی (ملتان - پاکستان)؛
۳۲ ـ نواب محمد غوث خان اعظم ، پروفسور علیم صبا نویدی (مدراس - هند)؛
۳۳ ـ دکتر ذاکر حسین ـ شخصیت چند جانبه ای ، دکتر نور الاسلام صدیقی (دهلی - هند)؛
۳۴ ـ مرزهای جغرافیایی و مسلمانان در دیدگاه اقبال لاهوری ، پروفسور روزینه انجم (بهاولپور - پاکستان)؛
۳۵ ـ اصطلاحات دیوانی در دوره سلجوقی و غزنوی ، علیرضا عروه (کراچی - پاکستان)؛
۳۶ ـ عدد (صفت شمارش) در دستور زبان فارسی ، دکتر ریحانه افسر (کراچی - پاکستان)؛
۳۷ ـ نظری به اشعار شاعران تاجیک ، اسماعیل قهاری (دوشنبه - تاجیکستان)؛
۳۸ ـ زرتشت ـ یکتا پرست ایرانی ، سهیل احمد صدیقی (کراچی - پاکستان)؛
۳۹ ـ علامه مخدوم ابوالحسن داهری ، دکتر غلام محمد داهری (مهران - پاکستان)؛
۴۰ ـ اقبال کا نظریه فن ، صابر ابوهری (جگادهیری - هند)؛
۴۱ ـ پر گوهر، [ترجمه مرآت العاشقین] پر ایک نظر، پروفسور معین نظامی (لاهور - پاکستان)؛
۴۲ ـ اقبال اور مرتضی مطهری کے افکار کا تقابلی مطالعه، سید سکندر عباس زیدی(لاهور - پاکستان)؛

43 - *Unity of the Muslim World*, Prof. Dr. Mohammad Maruf(Lahore- Pakistan).

محمد مهدی توسلی

محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابها و نشریات تازه

دل آتشین ۶ خاطرات زندگی سردار شهید علی بنیا، به کوشش محمد رضا محمدی پاشاک. کرمان: ۱۳۷۶. ص ۳۲۰.

این کتاب خاطرات یکی از سرداران شهید و بزرگ ناحیه کرمان در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران است ، که شربت شهادت نوشید. کنگره بزرگداشت سرداران و هشت هزار شهید استانهای کرمان و سیستان و بلوچستان باهمتی در خورستایش به باز آفرینی خاطرات این فرماندهٔ شجاع پرداخته و از زبان همسر ، برادر ، همکلاسان و همرزمان شهید خاطراتی بسیار جذاب جمعاوری و تدوین نموده است . آثاری از این دست به ویژه برای نسل جوان قطعاً آموزنده و ضروری است.

یاد یار(مجموعه داستان)؛ به کوشش دفتر هنر و ادبیات ایثار ، تهران : ۱۳۷۶، ص ۲۱۵.

در سال ۱۳۷۴ اولین دورهٔ مسابقه سراسری داستان کوتاه نویسی در مورد جانبازان انقلاب اسلامی ایران با تلاش دفتر هنر و ادبیات ایثار برگزار گردید. این مجموعه حاوی بیست داستان کوتاه است که در آن مسابقه برگزیده شده اند. خواندن این کتاب به کلیهٔ دانشجویان زبان فارسی توصیه می‌شود .

از ماووت تا آلپ (مجموعه داستان)؛به کوشش دفتر هنر و ادبیات ایثار،تهران : ۱۳۷۶. ص ۲۲۶.

این مجموعه ، شامل بیست و دو داستان و یک گفتگو می باشد که در واقع جلد دوم کتاب یاد یار است. در این مجموعه ، داستانهایی آمده که از پختگی بیشتر بر خورد دارند.

در مقدمه کتاب می خوانیم :

«... ماووت تا آلپ ویراسته شدهٔ داستانهایی است که قلمداران متعهد به آفرینش آن همت گماردند . به میزانی که اهل عرفان وسلوک و پرواز در ملکوت باشیم به لایه های عمیق تر این فرهنگ تحرک آفرین داستان ساز دست خواهیم یافت ، جهان در مقطع زمانی حاضر وذهن کاوشگر حقیقت‌جوی نسل جوان پرشتاب تر از گذشته نیازمند به هویت ، معنویت و مقصدی روشن است و هنر زبانی است نافذ برای نفوذ در انگیزه و اندیشه و عمل انسانها تا بوسیله آن هستی و غایت آن را دریابند.»

نقطه اوج (مجموعه داستان)، کاری از دفتر هنر و ادبیات ایثار. تهران: ۱۳۷۶. ص ۷۴.

این مجموعه، کتاب سوم از مجموعه داستانهای برگزیده مسابقه داستان کوتاه نویسی دربارهٔ جانبازان است که ویژهٔ کودکان و نوجوانان تدوین و توسط معاونت «فرهنگی، اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان (واحد رمان)» منتشر شده است. مجموعه حاوی یک مقدمه و شش داستان کوتاه است که تلاش دارد بازبانی ساده شخصیت قابل تقدیر جانبازان را تبیین نماید.

برخورد (رمان)؛ محمود اکبر زاده. دفتر هنر و ادبیات ایثار. تهران: ۱۳۷۶ص. ۲۹۴.

برخورد، داستانی بلند است که به هنر آفرینان واقعی تاریخ معاصر ایران یعنی آزادگان، جانبازان و شهیدان که زیباترین تصویر زندگی حقیقت جو، عدالت طلب و وحی مدار را در پیش چشم بشریت، قرار داده اند، تقدیم شده است. کتاب شامل هیجده فصل با کاغذ اعلا، صحافی خوب و چاپ ارزنده در شمارگان ۵۵۰۰ نسخه انتشار یافته است.

ملاقات در شب آفتابی (رمان)، علی مؤذنی. تهران: ۱۳۷۶. ص ۱۵۲.

کتاب توسط مؤسسه انتشارات قدیانی، ناشر برگزیدهٔ سال ۱۳۷۲، چاپ و منتشر شده است. نویسنده در این داستان بلند که شامل چهار بخش است تلاش دارد تا خواننده را با حال و هوای جبهه، و شخصیت ارزشمند جانبازان و رزمندگان آشنا نماید.

با چشمهای شیشه‌یی: (مجموعه داستان)؛ به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار. تهران: ۱۳۷۷. ص ۱۶۷.

کتاب شامل نوزده داستان کوتاه از نوزده نویسنده معاصر است که در شرایط جنگ زیسته و در کورهٔ گرم انقلاب اسلامی وسالهای پس از آن آبدیده شده و آگاهانه قلم به دست به عرصهٔ ادبیات داستانی پانهاده اند.

باغ بهشت (رمان)؛ محمد رضا ملکی. به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار. تهران: ۱۳۷۶. ص ۲۸۹.

نویسنده در شانزده سالگی عازم جبهه شده و برای نخستین بار حضور در جمع بهترین بندگان خدا را تجربه کرده و آگاهانه از شرایط و محیط تصویر برداری کرده است.

امیر حسین فردی، نویسندهٔ معاصر، در ابتدای کتاب می نویسد: «راز و رمزگیرایی باغ بهشت در صداقت، ایمان و پیوند نویسنده اش، با آن حوادث (حوادث کربلا و کربلای جبهه‌های جنوب و غرب ایران) است... باغ بهشت یک اثر ایمانی و الهی است...»

تشنه شبنم (مجموعه داستان)؛ به اهتمام دفتر هنر و ادبیات ایثار، تهران: ۱۳۷۷. ص ۲۴۳.

کتاب، دارای هفت داستان است که توسط هشت جانباز تحریر شده است. تشنهٔ شبنم

تلاش می کند تا با زنده کردن یاد و خاطرهٔ جبهه و جنگ و بیان دلیریها و مجاهدتهای شهیدان و مجاهدان راه خدا، در طول هشت سال دفاع مقدس . فرهنگ الهی و عارفانه آن صالحان را نهادینه کرده و گسترش دهد.

کتابشناسی داستانهای کوتاه و رمان جنگ در ایران : به کوشش حسین حداد . معاونت فرهنگی بنیاد جانبازان (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی). تهران : ۱۳۷۲. ص ۲۷۰.

کتاب شامل فهرست تفصیلی کتابهایی است که در خصوص داستانهای کوتاه و رمان جنگ در ایران چاپ و منتشر شده اند. کتاب بر چهار بخش و یک بخش فهرست اعلام تقسیم شده که در بخش اول و سوم نام نویسندگان بترتیب حروف الفبا آمده است.در بخش دوم عناوین قصه های جنگ بر اساس نام نویسندگان ذکر شده . در بخش چهارم فهرست نقد قصه های جنگ بر اساس نام منتقدان آن آمده است.

فهرست داستانهای کوتاه درباره جنگ تحمیلی در مطبوعات ایران ؛ دفتر ادبیات داستانی (وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی). تهران : ۱۳۷۲ . ص ۱۸۲.

کتاب فهرستی از داستانهای کوتاه دربارهٔ جنگ تحمیلی در مطبوعات ایران را در بردارد که بر اساس نظم الفبایی نام نویسندگان آنها تنظیم شده و شامل ۱۱۶۹ عنوان داستان است. در پایان نمایه عناوین آمده است.

نامهٔ فرهنگستان ، فصلنامه شماره ۱۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، پاییز ۱۳۷۶.

در این شماره،به یاد احمد آرام (عنوان سه مقاله مدیر مسئول فصلنامه ، دکتر حداد عادل است)، محمد علی جمالزاده ، اصطلاحات صوفیه در فرهنگ معین ، اصطلاحات کشاورزی در منطقهٔ کاشان ، سیر ادبی صدرالدین عینی ، عناصری از یک قصهٔ سعدی ، اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی ، واژه های فریب کار، اسیر شهرستانی و سبک شعر او ، عناوین مقالات هستند. در زمینه نقد و بررسی ،گفته های آشفته و نکته های ناگفته ، و در زمینهٔ تحقیقات ایران شناسی ، نمونه هایی از نفایس خطی فارسی در سنت پتر سبورگ چاپ شده اند. اخبار و نامه ها و مطالبی دیگر نیز این فصلنامه را مزین کرده‌اند.

حوزه ؛ شماره های ۸۵ ـ ۸۶ ، ۸۷ و ۸۸ ، در سه مجلد ، بترتیب از فروردین تا تیرماه ۷۷، مرداد و شهریور ۷۷ ، مهر و آبان ۷۷ را شامل هستند. حوزه ، نشریه‌ایست ویژهٔ حوزه های علوم دینی که توسط دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم منتشر می‌شود. در این شماره‌ها ، مطالبی پیرامون ولایت فقیه ، جایگاه مردم در انتخاب رهبری ، مصلحت نظام از دیدگاه امام خمینی (ره) ، پیوند دین و حکومت در اندیشه مسلمانان ، پویایی اسلام در پویهٔ زمان ، حیات طیبه ، مدرسه کربلا پس از فروپاشی بغداد ، مدرس و اصلاح حوزه‌ها، تهاجم نو باشبهه کهنه علیه تشیع ، توسعه و اخلاق ... را می خوانیم.

تاریخ شاه اسماعیل صفوی ، دکتر غلام سرور . ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد . مرکز نشر دانشگاهی ، تهران : ۱۳۷۴. ص ۱۷۰.

کتاب ، رسالۀ شادروان دکتر غلام سرور است که در سال ۱۹۳۹ آن را تحریر نموده وبه دانشگاه علیگر برای درجه دکتری ارائه داده است. متأسفانه امروز کمتر از دو فصل است که روی در نقاب خاک کشیده در حالی که بسیاری از آثار باارزش وی هنوز منتشر نشده اند.

کتاب تاریخ اسماعیل صفوی ، یکی از بهترین رساله های پژوهشی است که تاکنون - آنهم بوسیله دانشمندی غیرایرانی - تحقیق و تحریر شده است. کتاب گویا تر از آنست که نیازی به توضیح داشته باشد. امیدواریم سایر آثار استاد ، به زیور طبع آراسته گردند و در اختیار دانش پژوهان قرار گیرند.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره بهار و تابستان ۱۳۷۶، با عناوین زیر اخیراً به دفتر دانش رسیده است: تحقیق در تجلی عناوین آب ظلمانی...، تحلیل نقش خانواده و مدرسه در مشارکت اجتماعی دانش آموز ، قصه های حیوانات در ادبیات معاصر عربی در مصر ، تطور رثاء در قرن دوم هجری ، هزارۀ خورشیدی درست قصر (برج گنبد) قابوس، مداح دورۀ غزوی و... جمعاً ۲۷۶ صفحه + ۳۷ صفحه فشردۀ مقالات به زبان انگلیسی.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، در پاییز ۷۷ منتشر شد. روش های گرد آوری و تحلیل گفتار کودکان در بررسی رشد و عناصر و ساختهای نحوی ، تحلیل توزیع مکانی جرم و جنایت در شهر وین ، جغرافیای تاریخی چیست ؟ دبستان انتقادی و هرمنوتیک ، نقش چاه در توسعه استخراج آب در استان خراسان ، درباره دو واژه اوستایی ، تأثیر قرآن وحدیث در مقدمه شاهنامه ، دریا در نگاه مولوی و... عناوین مقالات این شماره هستند.

فصلنامه هنر ، تابستان ۷۷. از طرف مرکز مطالعات و تحقیقات هنری ، معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، در قطع وزیری با کاغذ و چاپ نفیس در ۲۱۹ صفحه به زبان فارسی و ۱۲ صفحه فشرده مقالات به زبان انگلیسی ، منتشر گردید. در این شماره مقالاتی درباره هنر، مقدمه یی بر نماد شناسی فیلم، طراحی هنری و سینمای صامت ، کمال الدین بهزاد ونگرشی بر آثار او ، دیویدهاکنی و عکاسی شهودی ، احمد هاشم پیشگام شعر معاصر ترک ، معماری ایران در دوره قاجار، پیوند شعر و موسیقی آوازی ، سنتور، و.. چاپ شده اند.

فصلنامه هنر ، پاییز ۷۷ ، از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات هنری ، معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، با مطالبی دربارۀ هنر گوهر زندگی، چند ایهام و اشاره دور از ذهنی در شعر حافظ، میراث رمانتیسم ، سبک /متن / نویسنده، دگرگونی زبان و نوشتار در بوف

کور ،مثنوی و نظریهٔ ادبی معاصر ،جستاری در زمینه نمایشنامه خوانی ،برتولت برشت به عنوان کارگردان ، حماسه،هنر کاشی کاری در اسلام ، پیوند سنتور وموسیقی آوازی، الگوهای فیلم نامه، نگاهی به پدیده بازیگری در سینمای ایران و... به دستمان رسید. این شماره حاوی ۲۳۱ صفحه فارسی و ۱۳ صفحه فشرده مقالات به زبان انگلیسی است.

سخن عشق (تازه های تحقیقات زبان و ادبیات فارسی)، پیش شماره پاییز و زمستان ۷۶، از طرف گروه اجرایی گسترش زبان فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، ویژهٔ استادان ، دانشجویان و علاقمندان زبان فارسی در خارج از کشور ، در ۱۲۳ صفحه ، منتشر گردید.عناوین این شماره عبارتند از : سخن آغازین ، خلاصهٔ مقاله ها (شامل تحلیل متون نظم و نثر فارسی ، عرفان و تصوف ، زبان شناسی و زبان ، ادبیات معاصر)،گزارشی از سفر به ایران ، ادب فارسی و هویت فرهنگی ، پژوهش های برگزیده ، کنفرانس بین المللی مولانا ، معرفی کتاب ، نمایه موضوعی شامل فهرست پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکتری ، مقاله های مربوط به زبان و ادبیات فارسی از مجله‌های مختلف ، اخبار گروه اجرایی شامل برگزاری دوره های دانش افزایی و گزارش ویژه.

مدیریت هنر در نظام آموزش بین الملل ؛ ترجمه دکتر جلالی جعفری، از انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات هنری ، تهران : مهرماه ۱۳۷۷ . ص ۸۷. مدیریت هنر .کتاب کوچک تحقیقی است که دربارهٔ رشته تحصیلی مدیریت هنر به رشته تحریر در آمده و اطلاعات مبسوطی در خصوص دوره های آموزشی آن در مقاطع مختلف دانشگاهی ارائه می دهد. در پیشگفتار کتاب آمده است که دانشجویان این رشته قابلیت لازم برای مدیریت مراکز فرهنگی کسب می کنند. رشته مدیریت هنر در غرب از مقوله تجارت و اقتصاد تفکیک ناپذیر به نظر می رسد.

سیمای فرهنگی لاهور ، شماره های ۱۵ و ۱۶ ، مهر و آبان ۷۷، از طرف خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور ، با مطالبی خواندی در زمینهٔ گستردهٔ فرهنگ ، منتشر گردید.

راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ؛ تهیه و تنظیم انجم حمید . مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ؛۱۳۷۷. ص ۷۱۲.

این کتاب ، یکصد و شصت و دومین کتابی است که از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر می شود. این کتاب ، راهنمای فهارس چهارده جلدی نسخه های خطی فارسی در پاکستان است که قبلاً از طرف همین مرکز انتشار یافته اند. برای سهولت در کاربرد آن مجموعه ، این راهنما تهیه و تدوین شده است.

فرهنگ سنسکریت ـ فارسی ؛ دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی .ج.۱. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران : ۱۳۷۵. ص ۶۱۸.

این نخستین فرهنگ در زمینهٔ واژه های سنسکریت و ترجمه آن به فارسی است. برای کلیهٔ محققین و دانشمندان و پژوهشگرانی که درباره ادبیات شبه قاره به ویژه ادبیات دوران ودایی کار می کنند، وجود چنین فرهنگی ضرورت داشته است. امید است که با لطف پروردگار جلدهای دوم و سوم این اثر ارزشمند هرچه سریعتر چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

ثمرات القدس من شجرات الامن ؛ میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی ، تصحیح دکتر سید کمال حاج سید جوادی ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران : ۱۳۷۶. ص ۱۵۷۶.

نسخهٔ اصلی این اثر در سال ۱۰۰۰ هـ.ق. تألیف شده و می توان گفت بهترین تذکره در نوع خود است. از این نسخه خطی بیش از چند نسخه در شبه قاره موجود نیست. مصحح محترم با تلاش بسیار به نسخهٔ اصلی دسترسی یافته و همت به تصحیح و انتشار آن نموده است. این کتاب ، یکی از بهترین منابع برای دانشجویان زبان و ادب فارسی است.

هفت لشکر (طومار جامع نقالان)؛ تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی . پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، تهران : ۱۳۷۷. ص ۸۱۷.

هفت لشکر در خصوص داستانهای شاهنامه است که بسیار مورد علاقه عموم مردم ایران و شبه قاره می باشد. مصححین محترم ابتدا مقدمه یی موجز و شیوا درباره تاریخچه نقالی در ایران ، متن اصلی کتاب و گزارشی از شیوهٔ تصحیح وتدوین آن متن نوشته آنگاه متن اصلی را با تصحیح آورده اند. خواندن این کتاب را به کلیه دوستداران زبان و فرهنگ و ادب فارسی توصیه می کنیم.

نشریه دانشکده الهیات ، دانشگاه فردوسی مشهد ؛ شماره ۳۵ و ۳۶ ، بهار و تابستان ۱۳۷۶ شمسی ، از انتشارات دانشگاه فردوسی و با مسئولیت دکتر محمود یزدی مطلق ، حدوداً ۲۰۰ صفحه ، با عناوین زیر به دفتر دانش رسید : بیان و شرحی مختصر از حیات و شخصیت آخوند ملامحمدکاظم‌خراسانی، نمونه یی از شیوه های ابتکاری دانشمندان اسلامی در فن فرهنگ نویسی، کلیات تاریخ فقه ، بحثی تحلیلی درباره شناخت قضیه و برخی مطالب مربوط به آن ، پاره‌ای از دشواریهای ترجمه از عربی به فارسی و برعکس ، قبله نمای مسجدی محراب ، رساله آداب السلوک . در پایان خلاصه مقامات به زبان‌های عربی و انگلیسی آمده است.

حدیث سپیده (مجموعهٔ شعر) ؛ حفیظ اله شعریعتی به کوشش حجت الله ابراهیمیان . انتشارات کوژک ، کویته (پاکستان): ۱۳۷۷. ص ۱۰۱. کتاب ، مجموعه شعر فارسی شاعر فارسی گوی افغانی است .

آتش غزل (مجموعه شعر)؛ مقصود جعفری. به انتخاب و کوشش دکتر محمد مهدی توسلی، انجمن فارسی اسلام آباد، اسلام آباد(پاکستان): ۱۳۷۷، ص ۴۳. این کتاب مجموعه کوچک شامل بیست غزل تازه به زبان فارسی از شاعر معاصر پاکستانی، مقصود جعفری است که به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران چاپ منتشر شده است.

مقصود جعفری یکی از شخصیت های بسیار معروف ادبی پاکستان است که علاوه بر فعالیت های شعری، در زمینهٔ سیاست و فرهنگ نیز کتابهای زیادی طبع و نشر نموده است.

الهام (مجموعه شعر فارسی)؛ حسنین کاظمی. باویرایش و انتخاب دکتر محمدمهدی توسلی و عزیز نظافت، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان: ۱۳۷۷، ص ۸۰. این مجموعه گزیده ای از اشعار فراوان نویسنده و شاعر معروف معاصر و فارسیگوی پاکستان حسنین کاظمی است که به مناسبت‌های گوناگون سروده است.

حسنین کاظمی از چهره های بسیار معروف شاعران فارسیگوی معاصر پاکستان است و این گزیده سبک و تنوع شعری او را نشان می دهد. (این آخرین اثر شاعر می باشد که به همت این مرکز منتشر گردید؛ متأسفانه این شاعر گرانقدر در تاریخ ۱۸ مهر ماه ۱۳۷۸ برابر با ۲۹ جمادی الثانی ۱۴۲۰ هـ دارفانی را وداع گفت. روحش شاد).

شکوفه های عرفان (گزیده یکصد و ده غزل فارسی) از حضرت امام خمینی (ره)؛ اردو و فارسی. به انتخاب و ترجمهٔ دکتر محمد سرفراز ظفر، باهمکاری بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین ومرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان: ۱۳۷۷، ص ۲۳۶.

این گزیده به منظور معرفی شخصیت ادبی و عارفانه حضرت امام خمینی(ره) از یک طرف و تهیه متنی از اشعار معاصر ایران برای تدریس در گروه فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین و به مناسبت بیستمین سالروز انقلاب جمهوری اسلامی ایران طبع و نشر یافته است.

این نخستین کوشش این مرکز با گروه فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین در زمینه تألیف و ترجمه است. جای خالی چنین اثری بشدت در گروه فارسی احساس می‌شد. ترجمهٔ تحت الفظی غزلیات، باهدف درک بیشتر دانشجویان پاکستانی است که در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل اشتغال دارند. مترجم امیدوار است در فرصتی بیشتر، ترجمهٔ شعر به شعر این غزلیات را انجام دهد.

داستان سرایی فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان؛ تألیف دکتر طاهره صدیقی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد: ۱۳۷۷، ص ۳۲۹. این کتاب، یکصد و شصت و چهارمین کتابی است که از سوی انتشارات مرکز تحقیقات منتشر می شود. نویسنده در مقدمه پس از اشاره به جنبه هایی از ادبیات داستان نویسی، به نقش داستان پردازی در تمدن های مختلف اشاره می برد و سپس چکیده ای از گذشتهٔ ادبی و سیاسی هند و پاکستان را به نمایش می‌گذارد.وبررسی داستان

سرایی فارسی در دورهٔ تیموریان » محور بنیادین مباحث کتاب است. در مؤخره ، دورنمایی از داستان سرایی بعد از انقراض تیموریان همراه با شرح اوضاع سیاسی - اجتماعی و وضعیت زُبان و ادبیات فارسی عرضه می شود.

(توسلی)

***

آواز اخلاق (اردو)، ۱۵ روزه (دو هفتگی)، ج ۲، شماره ۹ و ۱۰، سپتامبر و اکتوبر ۱۹۹۸ م، ۲۴ ص، مصور، مدیر: حکیم محمد سعید طبیب و ادیب و دانشمند بزرگ پاکستان و مؤسس همدرد و بیت الحکمه. مطالب این مجله: شعر، پند و اندرز و اخلاق و روش‌های اجتماعی و خدمات مردمی و انسان دوستی و پیشنهادهای پزشکی و ... است و این جمله خواندنی : «تعلیم و تربیت، بدون علم و حکمت، چگونه ممکن است ! ؟ »

لسان صدق (اردو)، ماهنامه لسان صدق ، ج ٦ ، ش ٦ و ٧ ، اگوست و سپتامبر ۱۹۹۸ م ، اسلام آباد، ۳۲ ص ، مصور، سردبیر و مدیر این مجله آقای سید محمد ابوالحسن موسوی مشهدی است و مطالب و مقالات آن همگی دربارهٔ مسائل دینی و فقهی و اخلاقی و ادعیه و اوراد و مناجات است و برای علاقه‌مندان مجله‌ای خواندنی است.

صحیفه (اردو)، مجله ۳ ماهه، شماره ۱۵۴، ژانویه - مارچ ، ۸۰ ص، و شماره ۱۵۵ (آوریل - ژوئن) ۱۹۹۸م، لاهور، ٦۴ ص. شورای اداری: آقای احمد نسیم قاسمی، آقای یونس جاوید، آقای احمد رضا. این مجلّه برای ترقی پیشرفت ادب اردو کوشش می کند. و «مجلس ترقی ادب = انجمن پیشرفت ادب» در لاهور،مرکز آن است و شاعر و نویسنده و ادیب و دانشمند اردو، آقای احمد ندیم قاسمی در رأس اداره این مجله به خدمات ادبی اردو مشغول است. مقالهٔ «هفت قلزم، فرهنگ فارسی به فارسی» و «مقاله مرتبه شاعری حفیظ جالندهری» خواندنی است !

ساحل (ماهنامه اردو)، جلد دهم، شماره ۸ و ۹، اوت و سپتامبر ۱۹۹۸ م، کراچی، ۹۸ ص، مدیر اداری آقای دکتر خالد انصاری، سر دبیر: آقای خالد بن حسن، مدیر داخلی آقای اشرف‌لودهی،ادیبان و شاعران‌برجسته شورای نویسندگان راتشکیل می‌دهند. مقالات این مجله اکثر درباره مسائل اجتماعی و اسلامی و سیاسی و تاریخی می‌باشد.

اخبار اردو (ماهنامه اردو)، ج ۱۵، شماره ۱۰، اکتبر ۱۹۹۸ م. اسلام آباد، ۲۸ ص. این ماهنامه از طرف مقتدره قومی زبان (= فرهنگستان زبان اردو) منتشر می شود و کلیهٔ مطالب آن درباره زبان اردو و اهداف و کوشش‌های مقتدره قومی زبان است و ریاست مجله را آقای افتخار عارف،ناظم آقای دکتر گوهر نوشاهی و مدیر اداره آقای شکیل احمد منگلوری‌است. البته فهرست انتشارات فرهنگستان اردو در صفحات پایانی مجله برای علاقه مندان چاپ شده است.

قومی زبان (ماهنامه)، جلد ۷۰، شماره ۷، ژوئیه ۱۹۹۸ م. کراچی ۹۶ ص. شورای اداری: ادا جعفری، جمیل الدین عالی، مشفق خواجه، سر دبیر: ادیب سهیل. مطالب این شماره عموماً ادبی و تاریخی و انتقادی و مربوط به ادبیات اردو و تاریخ است و شامل تصاویر ادبی مهمانان انجمن ترقی اردو در پاکستان است. مقالهٔ آقای دکتر خضر نوشاهی به نام راستاد سعید عیسی و پاکستان. و مقالهٔ «سباطی سمرقندی» با اشعار فارسی و غزل های زیبا، و بالاخره گلهای رنگارنگ و در آخر «گردو پش» و «رفتار ادب» خواندنی است.

شمع شبستان جمال (اردو)، مجموعه اشعار اردو سرودهٔ آقای ناز سیتهی (لیسانس فارسی، کارشناسی ارشد اردو، ساکن پیشاور و بنیان گذار بزم بهار ادب). چاپ پیشاور، ۱۹۹۸ م، ۱۴۴ ص. جلد زیبا، کاغذ و چاپ ممتاز. در این مجموعه ۳۴ نظم (قطعه و مفردات و دوبیتی) و ۴۲ غزل آمده است. آقای پروفسور حامد سروش، آقای عبدالمجید مجذوب و آقای محمود هاشمی بر "شمع شبستان جمال" مقدمه و تعارف نوشته‌اند. این قطعه اردو به فارسی چنین است:

در میکده‌ها به باده دسترس است　　در مدرسه به کتاب دسترس است
در جست وجوی روشنی، بیرون بیا　　روشنی بسیار دسترس است

آنکهین توکهتی هین (اردو) = (چشم‌ها حرف می زنند)، مجموعه اشعار اردو سروده ناز سیتهی (لیسانس فارسی، کارشناسی ارشد اردو)، چاپ پیشاور، ۱۹۹۷ م، ۱۲۸ ص. جلد مقوایی خوب و کاغذ و چاپ ممتاز، در این مجموعه ۱۴ عنوان شعر (غزل و نظم) آمده است. بر این مجموعهٔ اشعار، خانم سیده حنا و آقای گلشن تعارف نگاشته‌اند.
ترجمهٔ این قطعهٔ اردو از آن اشعار را بخوانید:

شهر خوبان است مطلع انوار　　جلوه مارویان است دل افروز
ای خوش خطهٔ بهشت نظیر　　فکر فردا است نه غم امروز

گنجینهٔ حکیم محمد موسی امرتسری، گنجینه (= مخزونهٔ) کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور تألیف سید جمیل احمد رضوی، دانشگاه پنجاب، لاهور. جلد اعلا و کاغذ خوب، چاپ ممتاز، ۵۲۰ ص. ۱۹۹۸ م. آقای حکیم محمد موسی امرتسری، طبیب و عارف و ادیب و سخنور معروف و مشهور پاکستان و ساکن لاهور است. این مرد بزرگوار در تمام زندگی خود، آن چه کتاب گرد آوری کرده است، کلیه آنها را به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب اهدا کرده است. جمعاً تاکنون ۶۸۹۱ جلد کتاب (عربی و فارسی و اردو و پنجابی و انگلیسی و پشتو سندهی و دیگر زبان‌ها) به همراه مجلات و روزنامه‌ها و اسناد گوناگون و نسخه های خطی اهدا کرده است. فهرست این آثار، (در سه مجلد ضخیم) به کوشش آقای سید جمیل احمد رضوی و به سرمایهٔ دانشگاه پنجاب چاپ شده و نشر یافته است. فهارس اعلام (اشخاص، کتاب‌ها، جای‌ها) در پایان هر مجلد آمده است. جمعاً این کتاب‌ها از لحاظ موضوع، در ۴۳۶ موضع است. تقریباً علاوه بر ارسال کتاب از داخل پاکستان

برای آقای حکیم محمد موسی امرتسری، از همهٔ اکناف جهان نیز برای ایشان کتاب ارسال شده است. این مرد دانشمند و طبیب و عارف، آن کتاب ها را دریافت کرده و مهرزده و شماره زده و تجلید کرده و با سعه صدر و گشادگی دل و جان به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب اهدا کرده است. خدای بزرگ به این فرد فرهنگ دوست و خیّر طول عمردهاد.

اردو زود نویسی کا ارتقاء (پیش رفت تند نویسی زبان اردو)، از : محمد عطاء الله خان بخاری استاد علوم اسلامی و زبان اردو در دانشکدهٔ دولتی پسران اسلام آباد. ناشر : افتخار عارف، صدر نشین مقتدره زبان اردو (فرهنگستان زبان اردو)، اسلام آباد. چاپخانه : ایس. تی. پرنترز، راولپندی. تاریخ چاپ : ۱۹۹۶ م/۱۳۷۵ هـ ش، ۲۷۰ ص. جلد گالینگور زرکوب. بها ۷۸ روپیه

این کتاب از لحاظ تاریخ خط و خطاطی و نمونه های خط های جهان ارزنده است و دیگر تاریخ تند نویسی و خاصه تند نویسی در زبان اردو خواندنی است و جمعاً شش باب دارد : زود نویسی و تعارف؛ خط شکسته و مآخذ و منابع و مآخذ آن ؛ نخستین کتاب تندنویسی زبان اردو ؛ روش های دیگر تند نویسی زبان اردو.

این کتاب برای تند نویسی و شناخت خطوط مختلف اسلامی جالب و ارزنده است. آقای پروفسور محمد عطاء الله خان استاد علوم اسلامی و زبان اردو کوشش فراوان نموده تا کتابش تحقیقی و مطابق زمان و حال زبان اردو باشد. آنهایی که طالب و جوینده هنر تند نویسی هستند، این کتاب پاسخگوی آنان خواهد بود.

اقبال (اردو و انگلیسی) ، مجله ۳ ماهه (= فصلنامهٔ) اقبال ، جلد ۴۵، شماره ۴، اکتبر ۱۹۹۸ م ۱۱۲ صفحه (۷۶ صفحه اردو، ۳۶ صفحه انگلیسی) مدیر آقای پروفسور دکتر غلام حسین ذوالفقار، ناشر بزم اقبال، لاهور. مطالب این شماره عبارت است از: آغاز سخن (مدیر)، اقبال و شناخت ملی (استاد دکتر سید محمد اکرم اکرام)، مسأله تازهٔ تشکیل جامعهٔ اسلامی، در روشنایی اندیشهٔ اقبال، (استاد محمد عارف خان)، اقبال و مهدی سردایی (سرهنگ بازنشسته غلام جیلانی خان)، روزنامه نگاری اردو در استانبول (دکتر خلیل طوق ار). اسلامی کردن قانون (ک. م. اعظم)، ترجمه‌های انیسی نقی از اشعار اقبال (استاد عبدالغنی). فصلنامهٔ اقبال واقعاً برای شناخت و آثار اقبال بسیار سود مند و مفید است. این مجله از ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۵۲ م بامدیریت استاد محمد شریف (مرحوم) تاکنون (۱۹۹۸ م)، به مدت ۴۵ سال است ادامه دارد و به دو زبان اردو و انگلیسی طبع و نشر می شود.

نقطهٔ نظر (اردو)، کتاب شناسی ، سه ماهه (فصلنامهٔ) نقطهٔ نظر ، شماره ۵، اکتبر ۱۹۹۸ م، مارس ۱۹۹۹ م (؟)، ۱۲۰ ص، مدیر آقای دکتر سفیر اختر راهی، چاپ و انتشار مؤسسهٔ خط مشی مطالعه، اسلام آباد. روش معرفی کتاب های تازه در فصلنامهٔ "نقطه نظر" بر این اساس است که

کتابهای انتشار یافته را برحسب موضوعات تقسیم می کنند و سپس برای آن کتاب معرفی نامه می نویسند، بدین شرح :
علوم قرآنی، علوم حدیث، سیرت النبی (ص)، اندیشهٔ اسلامی، تصوف و متصوفه، ملل و نحل، تاریخ جهان، تاریخ شبه قاره پاکستان و هند، پاکستان: جامعه و سیاست، جنبش اسلامی، تذکره و سرگذشت، شرح احوال و خاطره، اقبال شناسی، کتاب شناسی، چیده چیده، رساله‌ها (= رسائل)، اضافات و تصحیحات، کتاب‌های تازه (۱۹۹۷-۱۹۹۸ م). در سخن آغاز (= ابتدائیه) آمده است: «پس از تأسیس پاکستان در میهن گرامی، برای نشان دهی و شناخت و بررسی و تعارف کتاب های منتشره، مجله‌هایی که شهرت به دست آوردند، یکی ماهنامهٔ «فارن» در کراچی، به مدیریت مرحوم ماهرالقادری بود. مرحوم ماهر القادری در شعر و ادب مخصوصاً علوم اسلامی تقریباً بر ۳۰۰۰ کتاب و مجله تعارف و بررسی و تفسیر نگاشت. بنا بر این در این شماره «نقطهٔ نظر»، در «تبصره نگاری» = «تعارف و بررسی»، ایشان یک مقاله نگاشته شده و چند «بررسی و تعارف» او را نیز برای نمونه به دست داده‌ایم. نقطهٔ نظر از لحاظ کتاب شناسی زبان اردو، بسیار اهمیت دارد.

فیوضات ربانیه (ج ۱ و ج ۲) "مثنوی اخلاقی و دینی و عرفانی"، (۲ جلد در یک جلد) (تنند فارسی بازیرنویس اردو)
سرودهٔ : مولانا الشیخ غلام النصیر چلاسی معرف به «بابا چلاسی»
چاپ ۱۴۱۶ ه‍ق، مترجم اردو «محمد بشیر خان فوق دهلوی».
کتابت : وقار الاسلام ، ایبت آباد؛ چاپخانه : ایس.تی.پرنترز، راولپندی. جمعاً ۳۰۹ ص. بها : ۸۰ روپیه .

فیوضات ربانیه در بحر متقارب (یعنی بروزن شاهنامهٔ فردوسی) سروده شده است. جلد اول در ۱۳ مقاله، و هر مقاله برحکایات و اسرارتقسیم شده است.به همین ترتیب جلد دوم در ۹ مقاله (از مقالهٔ ۱۴تا۲۲) و فقط بر حکایات منقسم است. کلیه مقالات و حکایات و اسرار، در موضوع اخلاق و تربیت و عرفان و انسان دوستی و خدا پرستی است و همهٔ مطالب از قرآن کریم و احادیث نبوی و آداب و رسوم ادب اسلامی سرچشمه گرفته است . شاعر از ادیبان معاصر پاکستان و ساکن روستایی به نام «جهنگی» در حومهٔ ایبت آباد (استان سرحد) است و در حال حاضر حدود ۶۰ سال دارد. بنابر این می‌توان گفت: آقای مولانا شیخ غلام النصر چلاسی معروف به «بابا چلاسی» از فارسی گویان ادب فارسی امروز پاکستان است. خود می‌گوید:

چه تسبیحت آید از این مشت خاک　　به جز این که هستی زهر عیب پاک
نوشتم به خون دل این حرف چند　　مگر زد بگیرند احباب پند
امید است باما، وفا می کنند　　«چلاسی» حزین را دعا می کنند

خبرنامهٔ همدره (ماهنامهٔ طب و صحت) "اردو"، شماره ۹، ج ۳۸، سپتامبر ۱۹۹۸ م (= جمادی

الاول ۱۴۱۹ هـ ق)، ۵۸ ص، مؤسس حکیم‌محمد سعید طبیب وادیب و مورخ و رئیس بنیاد همدرد و مدینة الحکمه، مدیر و سردبیر آقای سید رحمان علی، مدیرکل آقای دکتر نوید الظفر.
ناشر :حکیم محمد سعید،چاپ کراچی(ماس پرنترز-کراچی)؛بها ۷۵ روپیه.
گفتار اول از حکیم محمد سعید به عنوان «خدمت خلق» است که با این شعر منسوب به سعدی آغاز می گردد:

هر که خدمت کرد، او مخدوم شد　　　　هر که خود را دید، او محروم شد

موضوع بقیهٔ گفتارهای «خبر نامهٔ همدرد» عبارت است از:کنفرانس بازار یابی در سرتاسر پاکستان در سال ۱۹۹۸ م، بنیاد همدرد در لاهور، مرکز علم و حکمت، اجلاس (= نشست) مسؤولان انجمن دانشگاه همدرد، یک هیئت از چین بزرگ، سفر مدیر کل خبرنامهٔ همدرد به چین، اختراعات و فرآورده‌های همدرد، سیرت حضرت رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله وسلم)، مدرسه دهکدهٔ همدرد، مسائل داروهای فرنگی (= غربی) وراه حل آن. این شماره با تصاویر خبری و پاسخ به نامه‌ها و اشعار گوناگون و آگهی‌های مؤسسه همدرد همراه است. آگهی تسلیت و در گذشت دو شخصیت ادبی و تاریخی پاکستان: پرفسور دکتر رحیم بخش شاهین (متوفی ۲۳ ربیع الاول ۱۴۱۹ هـ ق= ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۸ م) و محمد علی رنگون والا (متوفی ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸ م). در این شماره آمده است این بیت را در گفتار خدمت خلق می خوانیم:

دل به دست آور که حج اکبر است　　　　از هزاران کعبه یک دل بهتر است

معارف (ماهنامه) سپتامبر ۱۹۹۸ م (اردو) جمادی الاولی ۱۴۱۹ هـ ق، مجلهٔ ماهانه مجلس دارالمصنفین آکادمی شبلی، اعظم گرهـ(هندوستان)، (ج ۱۶۲ ش ۳)، مدیر و سر دبیر ضیا الدین اصلاحی ، شورای نویسندگان به ترتیب مولانا سید ابوالحسن علی ندوی، دکتر نذیر احمد، ضیاء الدین اصلاحی .

مقالات این شماره: شذرات (دربارهٔ مسائل روز : ایران و افغانستان)؛ جلوه‌های توحید شهودی در عالم ربوبیت و مسؤولیت های مسلمانان (مولانا شهاب الدین ندوی)، مقدمه نویسی مولانا سید سلیمان ندوی (دکتر سید یحیی نشیط)، خدمات عربی آزاد بگرامی (دکتر سید حسن عباس)، اخبار علمیه (ع - ص)، برتری لغوی زبان سانسکریت (عزمی خیر آبادی)، مطالعه دربارهٔ کتاب مربوط به مولانا ابوالکلام آزاد (دکتر ابوسلمان شاهجهان پوری) غزلیات (اقبال رودلوی، رئیس احمد نعمانی). مجلهٔ معارف عموماً دربارهٔ ادب و ادبای اردو بحث و مطالعه می‌کند.

سب رس (ماهنامهٔ اردو) حیدرآباد دکن، ج ۶۰،ش ۷،ژوئیه ۱۹۹۸م،۶۴ ص. به‌یادگار ،سید محیی الدین قادری (زور). مدیر :معنی تبسم ، زیر نظر شورای نویسندگان . اداره ادبیات اردو، ایوان اردو، پنجه گته، حیدرآباد (دکن).

در این شماره مقالاتی از اختر حسین ، محمد حسن عسکری ، سید خلیل احمد، نعت عزیز بگهروی، نهنیت النساء بیگم تهنیت، صفدر حسین صدیقی، جعفری جری، توصیف تبسم،غزل

اسعد بدایونی، جمشید مسرور. مقبول احمد مقبول، مسعود صدیقی مسعود. نعمت انور غوری. حبیب اجملی، ایس. ای. مهیم. احمد خواه مخواه، نول (=ناول): فریب زار (غلام جیلانی). افسانه : رشته‌های دل احمد خواه مخواه؛ مطالعات: طنز و مزاح در ادب اردو پس از (استقلال یوسف ناظم). گردش در حیدر آباد: (فاطمه عالم علی خان). نقد و نظر (= آراء و عقاید):(دکتر بیگ احساس،دکتر راهی فدایی،زبیر شاداب خان، وقار خلیل) آمده است.

سب رس (ماهنامهٔ اردو)، حیدر آباد دکن . ش ۸ ، اوت ۱۹۹۸ م. ۷۲ ص. سهم روزنامه نگاری و ادب اردو در کوشش های استقلال (یوسف سرمست، دکتر بیگ احساس، اشرف رفیع، محمد انور الدین). مطالعه (شاعری راشد آزر)، غزل : راشد آزر، ساحر شیوی، جمشید مسرور. خالد عبادی، افسانه: سیف الملوک و بیدع الجمال: نگار سجاد ظهیر).

ابوالحسن خرقانی (فرانسه) (۴۲۵۳۵۲- هـ ق / ۹۶۰-۱۰۳۳ م)، نویسنده: خانم کریستین تورتل. چاپ پاریس. ۱۹۹۸ م، ۲۸۴ ص. این کتاب درباره ابوالحسن‌خرقانی عارف معروف ایرانی(۳۵۲-۴۵۲/ ۹۶۰-۱۰۳۳م). می‌باشد. کتاب نامه (مآخذ) و فهارس اعلام و مقدمهٔ آن نشان می دهد که کاری تحقیقی وارزنده انجام یافته است. یک تصویر (مینا تور) با معنی و مفهوم که قصه‌ای عارفانه را نشان می‌دهد، روی جلد چاپ شده است و داستان آن در اسرار التوحید آمده است. و آن چنین است که ابوالحسن خرقانی سوار بر شیر و در هر دو دست مار از کوهستان وارد شهر می شود و مردم را از این کار خود به اعجاب و ادار می‌کند.

نداء الاسلام (ماهنامه عربی) سپتامبر ۱۹۹۸ م ۳۶ ص، تحقیق و تبع دربارهٔ ثبات و تحول در شریعت اسلامی.مدیر سردبیر محمد بشیر سیالکوتی. دربارهٔ موضوعات دینی و فقهی و وحدت مسلمانان، در این شماره بحث شده است. ضمناً قصاید و اشعار عربی را از قاضی طلا محمد خان پیشاوری آورده است.

صراط ادب (اردو)، فصلنامه (= مجله سه ماهه) (اردو)، ج ۴/ش او ۲ و ۳، ۲۴ ص. ژانویه تا سپتامبر ۱۹۹۸ م. مدیر و سردبیر: صدیق فنکار. این شماره ویژهٔ جشن آزادی پاکستان است. تقریباً همهٔ گفتارهای آن دربارهٔ آزاده و آزادی پاکستان و مبارزهٔ مسلمانان شبه‌قاره است.

تحریک پاکستان (اردو)، (= جنبش آزادی پاکستان)، تألیف مرحوم دکتر آغا حسین همدانی، چاپ بک سنتر (= مرکز کتاب)، راولپندی، ۲۸۸ ص . با جلد خوب گرد پوش زیبا. بها ۳۰۰ روپیه .

در این کتاب، شرح احوال و آثار و خدمات سیاسی و اجتماعی ۵۰ نفر از پیشروان و آزادی خواهان استقلال پاکستان آمده است. اول آنها «نواب سراج الدوله» (مقتول در ۱۹۵۷ م)

و آخر آنها قائداعظم محمد علی جناح است (وفات ۱۹۴۸ م). بنابراین در حدود ۱۰۰ سال مبارزهٔ آزادی خواهی، ۵۰ نفر کوشیده‌اند و تبلیغات ادبی و علمی و سیاسی و تاریخی کرده‌اند و نهضت آزادی خواهی به وجود آورده‌اند تا بالاخره سرزمین پاکستان را تأسیس کرده‌اند. این کتاب را می توان تاریخ پیش کسوتان استقلال پاکستان نامید.

کلیات چلاسی به زبان فارسی بازیر نویس اردو، دورهٔ کامل آثار منظوم چلاسی بابا به نام "معارف لدنیه" در ۱۷۱۲ صفحه مشتمل بر : ۱ - متاع مؤمن ، ۲ - فیوضات ربانیه ، ۳ - معدن التوحید، ۴ - گنجینهٔ معرفت، ۵ - تحائف قدسیه، ٦ - ینابع الحکمة، ۷ - اسرار محبت.
شاعر (= گوینده یاسراینده): مولانا الشیخ غلام النصیر چلاسی معروف و مشهور به "چلاسی بابا" است. آقای پیر قدرت الله دانشجوی زبان انگلیسی که به زبان فارسی نیز آشنایی دارد، "ربط احسن" بابا چلاسی و مجلهٔ دانش است. جناب آقای سردار مهتاب احمد خان وزیراعلی (= سر وزیر) استان سرحد پاکستان بر این کتاب تقریظ نوشته است. آقای مولوی محمد رضا فاضل امروهه، کلیات بابا چلاسی را به خوبی معرفی کرده است. آقای محمد بشیر فوق دهلوی شاعر نود سالهٔ اردو یک قطعه تحت عنوان "بابا جی" در وصف احوال و اشعار بابا چلاسی سروده است آقای مولانا عبدالباقی سر وزیر سابق استان سرحد نیز یک منظومهٔ فارسی دربارهٔ شعر و ادب بابا جی سروده است. آقای محمد بشیر خان فوق دهلوی و آقای سید عمران شاه هر دو مترجم زیر نویس اردو هستند. آقای وقار الاسلام شعر و نثر "بابا جی" را مدح کرده است و گفته و نوشته است که : اشعار و آثار بابا جی (= بابا چلاسی) به پنج زبان در اختیار همگان قرار گرفته است: «فارسی، عربی، پشتو، شینا، اردو».

کلیات فارسی بابا چلاسی واقعاً باعث اعجاب است که در این زمانه که بسیاری در جهت تزلزل زبان فارسی در پاکستان می کوشند، چنین اثر ارزنده و مهم و ارجمند به زبان فارسی توسط یک عارف و عالم و ادیب سروده شده و همهٔ مطالب آن به سبک و طریقه جلال الدین محمد بلخی رومی و علامه دکتر محمد اقبال است.
بابا جی کلیهٔ اوزان اشعار خود را بر اساس بحر هزج مسدس و بحر رمل مسدس و بحر متقارب سروده است یعنی بروزن مثنوی مولوی و بروزن یوسف و زلیخای جامی و شاهنامهٔ فردوسی.

منم بیمار عشقت حال من پرس — که ترک سنت احمد روانیست
همیشه شمع جمع عاشقانی — پرسیدی چلاسی هست یا نیست

کلیات بابا چلاسی در سال ۱۴۱۹ هـ ق در چاپخانهٔ اسد محمود (راولپندی) به طبع رسیده است و با جلد زیبای زرکوب و کاغذ اعلا و تجلید استوار و محکم به بهای ۴۰۰ روپیه در اختیار همگان قرار گرفته است.

نوای صوفیه (ماهنامهٔ اردو)، اسلام‌آباد، ش ۴۵، ژانویه ۱۹۹۹ ۳۲۰ ص.
بنیانگزار (= مانی): دکتر غازی محمد نعیم. مدیر مسئول : علامه محمد بشیر. مدیر داخلی :

جی.ایچ ؛ معروفی. ماهنامه نوای صوفیه، برای اتحاد بین المسلمین و برای راهنمایی و احیای تصوف اسلامی طبع و نشر می شود. کلیه مطالب مقالات و اشعار آن بر اساس عقیده و فکر سلسلهٔ نوربخشیه است. در این شماره مقالات تصوف، آثار و احوال شیخ علاءالدوله سمنانی و رسالهٔ او «سلوة العاشقین و سکتة المشتاقین» و بعضی مسائل فقهی و اخلاقی و امثال آن آمده است.

ماهنامهٔ هدایت ، (اردو، جی پور)، ش ۱، ج ۷، ۴۸ ص، نوامبر ۱۹۹۸. مدیر مسؤل : محمد فضل الرحیم مجددی . مدیر داخلی: محمد ضیاء الرحیم مجددی . معاون مدیر: عبدالقدوسی قاسمی . این ماهنامه از طرف «جامعة الهدایة» در جی پور چاپ و نشر می شود و ناشر افکار و احوال آن جامعه (= دانشگاه دینی) است و کلیهٔ مطالب و مقالات آن دربارهٔ علوم اسلامی مخصوصاً تدریس فقه و اصول و تاریخ اسلام بر اساس عقاید اهل سنت و جماعت و سلسلهٔ مجددیه است.

ماهنامه سب رس ، (اردو، حیدرآباد)، ش ۱۱، ج ۶۰، نوامبر ۱۹۹۸ م، ۹۰ ص.
این شمارهٔ ماهنامهٔ سب رس، ویژه نامه «تهنیت النساء بیگم زور» است که یکی از زنان ادیب و شاعر و سخنور بزرگ حیدرآباد دکن است. مدیر : معنی تبسم. معاونان: غلام جیلانی، بیگ. در این شماره آثار منثور و منظوم مرحومه دکتر تهنیت النساء بیگم متخلص به "زور" و آثار و احوال او آمده است. شعر و نثر این خانم دانشمند همگی به زبان اردو، مورد تحسین و تمجید مسلمانان اردو زبان است. یازده مقاله و ۱۰ غزل و قطعه و قصیده از او و یا دربارهٔ او چاپ شده است.

رسائل حضرت شاه همدان ،(اردو و فارسی)، شامل رسائل ۱ - تلقینیه (آداب مبتدی، رسالة التوبه)، ۲ - همدانیه (سوال وجواب مرید و مراد)، ۳ - عقبات (قدوسیه، حقیقت ایمان)، ۴ - درویشیه (نفس شناسی، رساله در صوفیان)، ۵ - داوودیه (وصیت نامه، فقرنامه، ارشاد نامه)، ۶ - ذکریه (ذکر و مناجات و دعای پروردگاریگانه). این شش رساله همه به زبان فارسی بوده است و آقای غلام حسن حسنو نوربخشی، کبروی سهروردی آنها را تصحیح کرده و به زبان اردو ترجمه نموده است. ادارهٔ معارف سهروردیه در لاهور آنها را به زیور طبع آراسته و باکاغذ اعلا، جلد زرکوب، در ۱۳۰ صفحه و بهای ۱۰۰ روپیه در اختیار اهل ادب و عرفان قرار داده است. ای کاش فهرست اعلام و لغات و ترکیبات برای آن ترتیب یافته بود.

کاروان ،(مجلهٔ اردو، شمارهٔ سوم، پنجاهمین سال زرین پاکستان)، ۲۳۸ ص.
مدیر: غلام حسن حسنو سهروردی، ناشر: کاروان ادب، خپلو بخش کانگچی، بلتستان، مشتمل بر مقالات ادبی، اسلامی، تاریخی، اشعار شاعران قدیم و معاصر. عناوین کلی مقالات: پیغامات، تعلیم، تاریخ، جدوجهد آزادی، زبان و ادب، شخصیات، کشمیر شناسی، مطالب فرهنگی(ثقافت)،شناخت مناطق شمالی (شهر گلگیت، توضیحات تاریخی، وادی

تهلی، جهانگردی، سفرنامه (شیوک)، اشعار (اردو، بلتستانی، شنایی). مجلهٔ کاروان در ۲۳۸ صفحه با تصاویر داخلی و روی جلد رنگین و قطع زیبا و صفحه آرایی زیبا در اختیار اهل ادب قرار گرفته است.

لسان صدق (ماهنامهٔ اردو)، اسلام آباد، ج ۶، ش ۱۱، ژانویه ۱۹۹۹ م.
مدیر و ناشر : آقای سید محمد ابوالحسن موسوی مشهدی، دارالتبلیغ جعفریه، روی جلد رنگین ۳۲ ص. مطالب آن دربارهٔ حضرت امام حسن (علیه السلام) است. چند تصویر رنگین از علمای اعلام دارد. احیای اموات به امر امام کاینات، شهادت حضرت علی (علیه السلام) مولود کعبه در مسجد کوفه، توضیح دربارهٔ ضریح امیر المؤمنین (ع) و مطالب دیگر.

تسبیحی

* * * * *

حکایت

مردی با سپری بزرگ به جنگ می رفت. از قلعه سنگی بر سرش زدند و بشکستند. برنجید و گفت: ای مردک، کوری؟ سپری بدین بزرگی نمی بینی و سنگ بر سر من می زنی؟

عبید زاکانی - رسالهٔ دلگشا

حکایت

رنجوری را سرکه هفت ساله فرمودند. از دوستی بخواست. گفت: من دارم اما نمی دهم. گفت چرا؟ گفت اگر سرکه به کسی دادمی، سال اول تمام شدی و به هفت سالگی نرسیدی.

عبید زاکانی - رسالهٔ دلگشا

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره؛

در این مدت طولانی که فصلنامه در انتظار چاپ بود، نامه‌های بسیار دلگرم کننده و محبت‌آمیز شما عزیزان و دوستداران "دانش" از سرتاسر جهان، به ویژه شبه قارهٔ هند وپاک و آسیای میانه و ایران، دریافت گردید. بسیاری از نویسندگان گرامی نامه‌ها وجود فصلنامه را برای ارتباط فرهنگی و علمی بین "دفتر دانش" و همهٔ نقاط دیگر بسیار ضروری دانسته و بر این مهم پای فشرده بودند که "این رود روان را هیچ سدی نباید مانع شود و گر نه برکه‌های تشنهٔ این گسترهٔ عظیم فرهنگی از بین خواهند رفت..."

ابتدا قصد داشتیم تمام آن نامه‌ها را چاپ کنیم تا این همه اشتیاق و علاقهٔ فرهنگ دوستان را انعکاس دهیم، اما به دلیل کمبود جا و وجود مطالب فراوان، این کار را به فرصتی دیگر واگذاشته‌ایم.

و اما بعد؛ دوست گرامی و صاحب سخن، جناب دکتر مظهر محمود شیرانی نامه‌ای از سر محبت به همراه یک "قطعهٔ تاریخ" ارسال نموده‌اند که، ضمن تشکر، متن نامه و قطعه شعر ایشان عیناً آورده می‌شود.

□

مدیر مسؤول و سردبیر «دانش»!

سلامت باشید.

با احترامات فائقه به خدمت شما عرض می‌رسانم که شمارهٔ «دانش» نمره ۵۳ که ویژه نامهٔ شیرانی را هم در بردارد، رسیده باعث خوش وقتی گردید. خیلی ممنون و متشکر هستم ولی متأسفانه عرض می‌کنم که چند تا منظومات فارسی که سروده خواهر محترم بنده، پروین اختر شیرانی است، چند ماه پیش برای «دانش» فرستاده بودم، تا شامل ویژه نامهٔ شیرانی کرده شود، چاپ نشده است. حالا اگر بفرمائید بار دیگر آن منظومات را ارسال نمایم.

دانشمند بزرگ پروفسور محمد اسلم که استاد و رئیس پیشین بخش تاریخ دانشگاه پنجاب (لاهور) بود بتاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۹۸م رخت ازین جهان فانی بربست. بنده یک قطعه تاریخ فوت آن مورخ شهیر گفته‌ام. برای چاپ در «دانش» اینجا نقل

می‌کنم. خفتگان خاک لاهور و خفتگان کراچی از آثار مهم آن دانشمند فقید است.

از شما یک فرمایشی هم دارم. این که چند تا شماره‌های تازه «دانش» (نمره ۵۳) برای بنده ارسال نمایند تا بخدمت دانشمندان شیرانی شناس و شیرانی دوست در هند و پاکستان تقدیم کرده شود. یک دنیا ممنون خواهم شد.

بیشتر ازین تصدیع نمی دهد . باتجدید احترامات فایقه

آرزومند صمیمی موفقیت شما ـ مظهر محمود شیرانی

قطعه تاریخ وفات مورخ شهیر و دانشمند فقید، پروفسور محمد اسلم، استاد و رئیس پیشین بخش تاریخ دانشگاه پنجاب، لاهور:

بس گهرهای تحقیق سفته	گرد از روی تاریخ رفته
آن خردمند و سیاح عالم	دفعتهٔ عهد و پیمان گسسته
یعنی استاد بی مثل، اسلم	همچو مهر مبین شد نهفته
بنده سر در گریبان بودم	تا شود سال رحلت بجسته
قدسیان "از سرناز"، سالش	«خفتهٔ خاک لاهور» گفته
ن=۵۰	۱۹۴۸+ == ۱۹۹۸م

□

کاشان ـ ایران

جناب عبدا..مسعودی، نامهٔ محبت‌آمیزتان دریافت گردید. بی‌شک احساسات شما برای ما بهترین هدیه و دلگرمی است. فصلنامه به شما و همهٔ مشتاقان فرهنگ و ادب فارسی تعلق دارد. قرار شد از این شماره جزو مشترکین دانش باشید.

پتنا ـ هند

جناب حسیب الرحمن مسؤول محترم نشریات کتابخانه خدابخش؛ نامهٔ جناب‌عالی رسید. آخرین شمارهٔ فصلنامه، همان شماره ۵۳ بوده که برایتان ارسال شده است. از آن همه اشتیاق شما برای دریافت فصلنامه سپاسگزاریم. الحمدلله مشکلات قدری برطرف شده و فعلاً شماره جدید یعنی شماره ۵۵-۵۴ برایتان ارسال می‌شود. بی‌شک هر شماره تازه پس از انتشار، برایتان فرستاده خواهد شد.

*****

بخش اردو

دکتر رئیس احمد نعمانی
علیگرھ - ھند

شبلی کی فارسی کلیات پر ایک طائرانہ نظر

ھندوستان میں فارسی کی باقاعدہ روایت سلطان محمود غزنوی (۳۸۸ھ تا ۴۲۱ھ) کے عہد سے شروع ھوتی ہے اور کم وبیش دس صدیاں گزر جانے پر بھی آج تک اس کا تسلسل بر قرار ہے۔ گذشتہ ایک ھزار سال میں ھندوستان کی نغمہ خیز اور ذوق آفرین آب وھوا نے سینکڑوں نہیں، ہزاروں فارسی شاعروں کو وجود و نمود بخشا اور ایران کے نغمہ گروں کا ہمدوش وہمنوا بنایا، جن میں سے چند اہم ترین سخنوروں کے نام اس طرح لیے جا سکتے ہیں:

ابو عبداللہ روزبہ متخلص بہ نکتی لاہوری ہندوستان کا اولین معلوم فارسی شاعر ہے جسکے بارے میں عوفی کا خیال ہے کہ اس کے شاعرانہ کمال کو پوری طرح بیان کرنا دشوار ہے (۱) یہ نکتی پانچویں صدی ھجری کا شاعر ہے۔ اس کا ہم عصر دوسرا ہندوستانی فارسی شاعر ابوالفرج رونی ہے۔ جس نے پانچویں صدی ہجری کے کسی آخری سال میں وفات پائی اور جسکو ایران کے قصیدہ نگاروں کے بادشاہ انوری ابیوردی (متوفی ۵۸۳ھ) نے اپنا معنوی استاد تسلیم کیا اور اپنے قصائد میں اسکی پیروی کا اعتراف کیا ہے (۲)

چھٹی صدی ہجری میں ہند فارسی شاعری کا درخشان ترین ستارہ مسعود سعد سلمان (متوفی ۵۱۵ھ) ہے جسکی تابانی سے خلاق المعانی کمال الدین اصفہانی (متوفی ۶۳۵ھ)، امیر الشعراء معزی (متوفی حدود ۵۲۰ھ) ایرانی استادوں نے کسب نور کیا اور سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ھ) جیسے عظیم ایرانی سخن سرا نے اس کی مدح میں قصیدہ لکھا جسکا آخری بیت یہ ہے:

چہ دعا گویمت کہ خود ہنرت　　　مر ترا پیشوای کھان کرد (۳)

ساتویں صدی ہجری کے نامور فارسی سخن سراؤں میں فضلی ملتانی، عبید سرہندی، عمید سنامی (متوفی ۶۵۵ھ)، ملک تاج الدین ریزہ (متوفی حدود ۶۷۰ھ)، اور امیر خسرو کے استاد شہاب الدین مہمرہ بدایونی (متوفی حدود ۷۰۰ھ) جیسے بزرگ فنکار شامل ہیں۔

آٹھویں صدی ہجری کی آغوش میں بدر چاچی (متوفی ۷۴۵ھ)، ضیاء الدین نخشبی بدایونی (متوفی ۷۵۱ھ) حسن سجزی بدایونی دھلوی (متوفی ۷۷۷ھ) اور خاص طور پر حضرت امیر خسرو دھلوی (متوفی ۷۲۵ھ) جیسے جامع کمالات شاعر نے پرورش پائی۔

نویں صدی ہجری کے معروف ھند فارسی شاعروں میں ظہیر دھلوی (متوفی حدود ۸۱۵ھ) اور فیروز شاہ بھمنی (متوفی ۸۲۵ھ) کے نام قابل ذکر ہیں۔

دسویں صدی ہجری کی ہندوستانی فارسی شاعری کے روشن ترین چہرے یہ ہیں: یوسف عادل شاہ (متوفی ۹۴۱ھ)، شیخ جمالی دھلوی (متوفی ۹۴۲ھ)، شہاب الدین حقیر (متوفی ۹۲۳ھ)، غیاث الدین خواند میر (متوفی ۹۴۲ھ)، خان خانان بیرم خان (متوفی ۹۶۸ھ)، طاہر دکنی (متوفی ۹۵۶ھ)، جمال الدین عرفی (متوفی ۹۹۹ھ)، غزالی مشہدی (متوفی ۹۸۰ھ)، قاسم کاہی (متوفی ۹۸۸ھ)۔

گیارھویں صدی ہجری کے دامن میں جگمگانے والے لعل و جواہر میں سے چند اہم اس طرح ہیں: ابو الفیض فیضی اکبر آبادی (متوفی ۱۰۰۴ھ)، ثنایی مشہدی (متوفی ۱۰۰۷ھ)، نظیری نیشاپوری ۱۰۲۵ھ)، طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ھ)، حکیم رکنا کاشی (متوفی ۱۰۶۶ھ)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۲ھ)، غنی کشمیری (متوفی ۱۰۶۹ھ)، دارا شکوہ قادری (متوفی ۱۰۶۹ھ)، ملا شاہ بدخشی (متوفی ۱۰۷۲ھ)، سرمد کاشانی (متوفی ۱۰۷۲ھ) چندر بھان برہمن (متوفی ۱۰۷۷ھ) اور صایب تبریزی (متوفی ۱۰۸۰ھ)۔

بارھویں صدی ہجری میں ناصر علی سرہندی (متوفی ۱۱۰۸ھ)، عاقل خان رازی (متوفی ۱۱۰۸ھ)، اشرف مازندرانی (متوفی ۱۱۱۶ھ)، نعمت خان عالی (متوفی ۱۱۲۱ھ)، افضل سرخوش (متوفی ۱۱۲۷ھ)، عبد القادر بیدل (متوفی ۱۱۳۳ھ)، عبد الجلیل واسطی بلگرامی (متوفی ۱۱۳۸ھ)، خان آرزو اکبر آبادی (متوفی ۱۱۶۹ھ)، شیخ علی حزین (متوفی ۱۱۸۳ھ)، مظہر دہلوی (متوفی ۱۱۹۵ھ)، واقف بٹالوی (متوفی ۱۱۹۵ھ)، میر درد دہلوی (متوفی ۱۱۹۹ھ) اور غلام علی آزاد بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰ھ) نے فارسی شاعری کی رونق کو دوبالا کیا۔

تیرھویں صدی ہجری کے نمایندہ ہندوستانی فارسی شاعروں میں مصحفی امروہوی (متوفی ۱۲۴۰ھ)، حکیم مومن خان مومن دہلوی (متوفی ۱۲۶۸ھ)، امام بخش صہبائی (متوفی ۱۲۷۳ھ)، مفتی صدر الدین آزردہ (متوفی ۱۲۸۵ھ)، مرزا غالب (متوفی ۱۲۸۵ھ)، نواب مصطفیٰ خان حسرتی (متوفی ۱۲۸۶ھ) اور غلام امام شہید (متوفی ۱۲۹۶ھ) کے نام قابل ذکر ہیں۔

چودھویں صدی ہجری میں ہند فارسی شاعری کی عمارت جن چار بڑے ستونوں پر قائم رہی وہ ہیں: علامہ شبلی نعمانی (متوفی ۱۳۳۲ھ / ۱۹۱۴م)، خواجہ عزیز الدین عزیز لکھنوی (متوفی ۱۳۳۳ھ / ۱۹۱۵ء)، غلام قادر گرامی جالندہری (متوفی ۱۳۴۵ھ / ۱۹۲۷ء) اور علامہ اقبال (متوفی ۱۳۵۷ھ / ۱۹۳۸م)۔

تاریخہائے وفات کی مرقومہ بالا ترتیب یہ ظاہر کرتی ہے کہ علامہ شبلی نعمانی چودہویں صدی ہجری (بیسویں صدی عیسوی) کے اولین عظیم ہند فارسی شاعر تھے۔ لیکن ان کی شاعرانہ عظمت ان کے دوسرے علمی وادبی، تنقیدی و تحقیقی اور تاریخی و سوانحی کمالات کی سطوت و رفعت کی درخشانیوں کے تحت الشعاع رہی اور جیسا کہ حق تھا وہ نمایاں نہ ہو سکی ورنہ اگر شبلی صرف فارسی شاعری پر اپنی پوری استعداد صرف کرتے تو غالب اور اقبال دونوں سے بڑے فارسی شاعر ہوتے۔

جیسا کہ عرض کیا گیا، شبلی ایک جامع الصفات انسان تھے اور ان کی ذات میں گوناگوں کمالات کی ایک دنیا آباد تھی۔ وہ بیک وقت ادیب بھی تھے اور خطیب بھی، مورخ بھی تھے اور محقق بھی، سیرت نگار بھی تھے اور مصلح روزگار بھی، مربی بھی تھے اور معلم بھی، نقاد بھی تھے اور متکلم بھی۔ تبھی تو ان کی وفات پر اقبال سہیل نے کہا تھا:

جمع در یک پیکر شبلی جہانی بودہ است　　　یوسف گمشتہ ما کاروانی بودہ است (۴)

اور خود شبلی کی ایک غزل کا مقطع اس طرح ہے:

ہم ز فیض شبلی نعمانی است　　　آینہ در ہر شیوہ یکتا بودہ ام (۵)

سیرۃ النبی، سیرۃ النعمان، الفاروق، الغزالی، المامون، موازنہ انیس و دبیر اور شعر العجم وغیرہ شبلی کی وہ گراں مایہ تصنیفات ہیں کہ جب تک اردو زبان دنیا میں باقی رہے گی شبلی کے احسانات سے سبکدوش نہیں ہو سکتی۔ شعر العجم کی اہمیت وافادیت کے کئی پہلو ہیں۔۔وہ جہاں اردو میں اصول تنقید شعر کی اساسی کتابوں میں سے ہے، وہیں فارسی زبان و شاعری کی تاریخ و تنقید کے لحاظ سے بھی اپنی نوعیت کی بیش بہا کتاب ہے" اور ہندوستان تو ہندوستان "ایران تک میں آج تک اس انداز میں اس پایہ کی کتاب وجود میں نہیں آئی ہے یہی وجہ ہے کہ اس کا فارسی ترجمہ ایران میں متعدد بار شائع ہو چکا ہے اور یہ کتاب ایرانیوں کے ساتھ فارسی ادب کے یورپی ناقدین کیلئے بھی سرمہ بصیرت کی حیثیت رکھتی ہے۔

یہ بات قابل تعجب ہوتی کہ شعر العجم کا مصنف، زبان وادب کا ایسا نکتہ شناس اور فارسی شاعری کا شبلی جیسا مزاج آشنا خود بھی شاعر نہ ہوتا۔ چنانچہ شبلی کی شہرت کے آغاز وارتقاء میں جن چیزوں کا دخل رہا ہے ان میں ان کی شاعری کا بھی قابل قدر حصہ ہے۔ اردو زبان میں تو قومی شاعری اور تاریخی واقعات کو نظم کی باقاعدہ روایت انھیں کے فکر و قلم کی مرہون منت ہے۔ اخلاقی، مذہبی، معاشرتی موضوعات پر ان کی نظمیں آج بھی اپنی دل آویزی، جاذبیت اور معنویت سے محروم نہیں ہوئی ہیں۔

کلیات نظم اردو کے علاوہ، شبلی نے فارسی شاعری کا بھی ایک کلیات یادگار چھوڑا ہے، جو شاعری کی مختلف اصناف: قصیدہ، ترکیب بند، مثنوی مرثیہ، قطعہ، مفاوضات اور غزلیات پر مشتمل ہے۔ اس

کلیات کا پہلا آڈیشن ۱۸۹۳ء میں شائع ہوا تھا اور دوسرا اس کے کم و بیش بیس سال بعد ! اور اب اس کے مطبوعہ نسخے بھی اتنے کمیاب ہیں کہ ان کو مخطوطات کے حکم میں سمجھنا چاہیے۔

کلیات شبلی کی فہرست میں سب سے پہلا عنوان قصائد ہے اس لیے ہم پہلے شبلی کے قصائد پر ہی ایک اچٹتی سی نظر ڈالتے ہیں۔

قصائد

قصیدہ فارسی شاعری میں اس وقت سے رائج ہے۔ جب سے ایران میں درباری تقاضوں اور عربی سے اثر پذیری کے تحت عروضی اوزان پر باقاعدہ شاعری کا رواج ہوا اور مضامیں کے تحول کے ساتھ آج بھی وہاں قصیدہ سرائی کی روایت بر قرار ہے۔ محمد بن وصف سگزی (متوفی اواخر تیسری صدی ہجری) سے موجودہ ایام تک قصیدہ نگاروں کا ایک سلسلہ ہے جسکی تابناک ترین کڑیاں : ارزقی ہروی (متوفی ۴۶۵ھ)، امیر معزی نیشاپوری (متوفی حدود ۵۲۰ھ) عبدالواسع جبلی (متوفی ۵۵۵ھ)، رشید الدین وطواط (متوفی ۵۷۳ھ)، انوری ابیوردی (متوفی ۵۸۳ھ)، خاقانی شروانی (متوفی ۵۹۵ھ)، ظہیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ھ) کمال اسماعیل اصفہانی (متوفی ۶۳۵ھ)، سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ھ)، محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ھ)، عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ھ)، شانی مشہدی (متوفی ۱۰۰۷ھ)، سنجر کاشانی (متوفی ۱۰۲۱ھ)، طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ھ)، قدسی مشہدی (متوفی ۱۰۵۵ھ)، محمد قلی سلیم (متوفی ۱۰۵۷ھ)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۳ھ)، مشتاق اصفہانی (متوفی ۱۱۷۱ھ)، قاآنی شیرازی (متوفی ۱۲۷۰ھ) اور غالب دہلوی (متوفی ۱۲۸۵ھ) ہیں۔ شبلی نے بھی ان مذکورہ اساتذہ کہ ہم قدم چلنے کی کامیاب کوشش کی ہے۔ اور مختلف موضوعات پر اپنے زور طبع کا اظہار کیا ہے۔

شبلی کی کلیات میں حسب ذیل قصیدے شامل ہیں۔

ا۔ سب سے پہلی نظم وہ ہے جو کلیات کے ص ۱۱۴ پر " قصائد و غزلیات آغاز شباب" کے ذیل میں "در نعت سید المرسلین علیہ الصلوۃ والتسلیم" کے عنوان کے ساتھ درج ہے اور اس طرح شروع ہوتی ہے :

یا سائلی عن ذی الخمر ، رحمی کہ امروزم دگر — از دیدہ شد خون جگر ، واز دود آہم اثر

آید جہانم در نظر ، از غصہ خود ہم تیرہ تر ، — تا کی توان کردن بسر ، آتش زدہ در جان و تن

یہ ایک ۴ بندوں کی مربع نظم ہے، جسکو مرتب کلیات نے خدا جانے کیونکر قصیدہ سمجھ لیا۔ یہ نعت مطالب کے اعتبار سے چندان تازگی نہیں رکھتی مگر اس سے یہ ضرور ظاہر ہوتا ہے کہ عنفوان شباب

ہی میں شبلی نے فارسی زبان اور شاعری پر کیسی بھر پور دسترس حاصل کر لی تھی۔

۲۔ مذکورہ نظم کے بالکل متصل کلیات کے ص ۱۱۶ پر "در مدح سلطان عبد الحمید خان" کے عنوان سے ایک ۱۸ بیت کا (بظاہر نامکمل) قصیدہ ہے، جسکے شروع میں کوئی مطلع نہیں ہے اور اس بیت سے اسکی ابتدا ہوتی ہے:

ھان دگر فصل بہار آمد و آراستہ شد — بزم عیشی کہ در آن نیست جز از بادہ سخن

شروع کے شعروں میں ساقی و بادہ کے ذکر پر مشتمل تشبیب ہے، اس کے بعد مدح کے اشعار میں جن میں سلطان عبد الحمید خان کے جود و سخا اور شجاعت و شہامت کا ذکر ہے۔ اور آخری بیت میں یہ دعا ہے:

تا زمان است، ترا یار بود دولت و جاہ — تا جہان است، موافق بود ت چرخ کہن

۳۔ قصیدۂ عیدیہ

۴۹ شعروں پر مشتمل یہ قصیدہ جو ۱۸۸۳ء میں نظم کیا گیا، کلیات کے ص ا سے شروع ہوتا ہے۔ اس کا مطلع یہ ہے:

روز عید است، دگر کار جہاں گشت بہ ساز — باز شد بر رخ گیتی در امید فراز

شروع کے ۲۲ شعروں میں عید کی خوشی، عید گاہ کی چہل پہل اور نماز کا روح پرور منظر، مبارکباد کے شور و غل وغیرہ کا بیان نہایت خوبی کے ساتھ ہوا ہے، جسکو پڑھتا ہوا قاری یہ محسوس کرتا ہے کہ عید کا یہ سارا ہنگامہ اس کی آنکھوں کے سامنے مجسم ہو گیا ہے، بلکہ وہ خود اس ہنگامے کا ایک حصہ ہے۔ لیکن شبلی کا درد مند دل جو زندگی بھر مسلمانوں کی زبون حالی پر کڑھتا رہا ۲۶ سال کی عمر میں یہ قصیدہ لکھتے ہوئے بھی عید کے خوشگوار ہنگامے سے چند لمحے سے زیادہ لطف اندوز نہ ہو سکا اور ان کی زبانِ قلم سے یہ خون چکاں اشعار تراوش کرنے لگے:

حیف کین شور طرب یک دو نفس بیش نماند — چہ کند عید بہ دردی کہ بود صبر گداز
جمع اسلام چو باشد ہدف تیر بلا — خود چو کج باخت بہ ایشان فلک عربدہ ساز
فرق نبود بہ حقیقت ز محرم تا عید — آہ، از فتنہ گری ہای سپہر کج باز
خود ہمان قوم کہ می داشت بہم تیغ و قلم — خود ہمان قوم کہ بودہ است بہ ہر پایہ فراز
اینک آن قوم بہ حالی است کہ نتوان گفتن — خود ببین تا بہ چہ انجام رسید آن آغاز

پورے ایک صفحہ پر تلمیحی انداز میں مسلمانوں کی گذشتہ عظمت کا اس طرح بیان کیا ہے کہ ہماری پوری علمی، تہذیبی اور سیاسی تاریخ اور عظمت رفتہ کے نقوش نمایاں ہو گئے ہیں اور ساتھ ہی موجودہ پستی

اور نکبت وذلت کے ذکر کے ساتھ ساتھ یہ بھی بتایا ہے کہ یہ سب حالات خود مسلمانوں کی بداعمالی کے نتائج ہیں۔ قصیدے کا خاتمہ اس بیت پر ھوتا ہے۔

شرح این حادثہ از شبلی دل خستہ مخواہ | شب بود کوتہ وافسانہ دراز است و دراز

۴۔ قصیدہء بہاریہ۔ ناتمام

یہ ۱۸۸۸ء میں لکھا گیا، ۱۹ بیتوں پر مشتمل اور کلیات کے ص ۲۳ پر درج ہے۔ اس کا آغاز ذیل کے مطلع سے ہوتا ہے۔

دوش این مژدہ بہ گوش گل وریحان آمد | کہ بہار آمد وبسیار بہ سامان آمد

اس قصیدے میں آمد بہار کی شاعرانہ منظر کشی کی گئی ہے اور عین جوش بہار کے وقت (قاآنی کے نگاری از نگارہا کی طرح)

آمد آن شوخ وچہ گویم بہ چہ سامان آمد

اور اس "بہ چہ سامان" کی توضیح اس طرح ھوئی ہے

رخ برافروختہ وطرہ فروہشتہ بہ دوش | جام در دست وگل ولالہ بہ دامان آمد

اور۔۔۔ پھر

چون یکبار نقاب از رخ زیبا برداشت | تاچہ گویم کہ چہ بابر سر ایمان آمد

اور۔۔۔ اس کے بعد

جام می داد بہ دست من وآنگاہ سرود | غزلی تازہ کہ آرایش دیوان آمد

لیکن یہ تازہ غزل آرایش دیوان نہ بن سکی اور اس کا صرف مطلع ہی اسی قصیدے میں باقی رہ گیا ہے

بر من این تازہ بلا از لب جانان آمد | چہ کنم آہ بہ دردی کہ زدرمان آمد

اس کے آگے نہ یہ غزل چلی اور نہ قصیدہ ہی مکمل ہوا۔

۵۔ کلیات کے ص ۱۶ سے ص ۱۹ تک ۵۱ بیت کا ایک قصیدہ صرف بہ عنوان "قصیدہ" درج ہے جو ۱۸۹۰ء میں موزوں کیا گیا ہے۔ فہرست میں اس کا عنوان یوں لکھا گیا ہے۔ "قصیدہ متضمن تحسین طرز نو" اس کا مطلع یہ ہے

دل پر حوصلہ آخر چو زدعوی ماند | تاکہ آرد کہ بہ درد تو شکیبا ماند

اس قصیدے کی تشبیب میں بطرز معتزلانہ حسن وجمال محبوب کی تعریف کی گئی ہے اور یہ مشورہ دیا گیا ہے کہ:

می بیاشام ولب لعل می آلودہ بوس | کین گنہ در روش عشق بہ تقوی ماند

اور یہ مشورہ دینے میں اس وقت کوئی مضایقہ نھیں سمجھا گیا جبکہ اس سے ایکدوبیت پہلے خود اپنی اس خواہش کا

برملا اظہار کیا جا چکا ہے :

مست و پر عربدہ آن مایہ مئیدان خواہم ۔۔۔ لب لعل تو کہ از وے معزی ماند

یہ شعر بجائے خود ایک پوری غزل کا قائم مقام ہے۔ اس کے بعد شعر ۱۸ سے ۳۴ تک قدیم طرز سخن (مدح سرائی اور غزل گوئی) کی نقل کی مذمت کی گئی ہے اور یہ ہدایت فرمائی گئی ہے کہ

جادو مغربیان گیر کہ این طرز نوی ۔۔۔ دلپذیر است و دل آویز و دل آرامانی

لیکن

ہم بہ ہنجار نوی تازہ نوائی بکشم ۔۔۔ بہ ادائی کہ در آغوش دشن جا ماند

مختصر، آخر تک جو کچھ کہا گیا ہے وہ قاآنی سے کسی قصیدے کا نمونہ معلوم ہوتا ہے، صرف اسی فرق کے ساتھ کہ قاآنی کے ہاں جو مترادفات کی کثرت ہوتی ہے وہ اس میں نہیں ہے (واضح رہے کہ قاآنی خود کسی نئے طرز کا شاعر نہیں تھا بلکہ متقدمین کے طرز کا مجدد ہے۔ صرف زبان کی صفائی اور مترادفات و لغات کی کثرت استعمال کے فرق کے ساتھ)

۶۔ قصیدہ متضمن حالات سفر روم (مئی ۱۸۹۲ء)

یہ ۲۷ بیت کا غیر مردف قصیدہ کلیات شبلی کے ص ۱۹ تا ۲۳ پر درج ہے اور اس مطلع سے شروع ہوتا ہے

بہر تکمیل فن و ہم پی تحصیل عبر ۔۔۔ روزگاری است کہ میداشتم آہنگ سفر

اس قصیدے میں مولانا نے نہایت سلیس اور بے تکلفانہ انداز میں اپنے سفر روم کا احوال نظم کیا ہے۔ دیرینہ خواہش سفر، حج بیت اللہ، اس کے چند روز بعد یک بیک اس سفر کا زبردست داعیہ پیدا ہونا، عارضہ بخار میں مبتلا ہو کر تبدیل آب و ہوا خیال آنا، انھیں ایام میں پروفیسر آرنلڈ کا انگلستان کا سفر کرنا اور پورٹ سعید تک مولانا شبلی کا ہم سفر ہونا، اور راہ میں مختلف احوال و مقامات کا مشاہدہ کرتے ہوئے بالآخر قسطنطنیہ پہنچنا، وہاں کے اکابر علما، ادبا، شعرا و مصنفین سے ملاقاتیں، کتابخانوں کی سیر اور نادر کتب سے استفادہ، ترکی زبان سیکھنا، وہاں کی روایتی درسگاہوں کے حال زار پر اظہار افسوس، کتابخانہ ء شاہی میں فقہا کے درمیان بحث متعہ وغیرہ۔۔۔ ان سب باتوں کا مختصر اور جامع الفاظ میں ذکر کیا گیا ہے۔ گویا یہ قصیدہ ایک تاریخی دستاویز ہے، جس میں ۱۸۹۴ء میں شائع ہونے والے مولانا شبلی کے "سفرنامہ ء روم و مصر و شام" کے ایک بڑے حصے کے مطالب کا خلاصہ نہایت روان اور برجستہ فارسی میں نظم ہوا ہے اور اسی لئے اس قصیدے کا اختتام اس شعر پر کیا گیا ہے :

ہر کہ جویا بود از حال من و رحلہ ء من ۔۔۔ بایدش گفت کہ این نظم بخواند یکسر

۷۔ قصیدہٗ کشمیریہ

۷۵ بیت کے اس قصیدے کے ساتھ کلیات کے ص ۲۵ تا ۲۹ پر درج ہے، کوئی تاریخ نھیں لکھی گئی ہے۔ لیکن چونکہ مولانا شبلی کا سفر کشمیر ۱۸۹۸ء کی جولائی سے تعلق رکھتا ہے اس لئے یہ قصیدہ بھی بظاھر ۱۸۹۸ء اواسط یا اواخر کی یادگار ہے۔ ابیات کی تعداد کے لحاظ سے یہ کلیات شبلی میں شامل سب سے طویل قصیدہ ہے جو اس طرح شروع ھوتا ہے :

دوستان، لیکہ رہ ورسم وفا کیش شماست | ہیچ دانید کہ شبلی بہ چہ حال است وکجاست
ور ندانید و ندارید ز حالش خبری | باید البتہ پژوھش کہ پژوھش ز وفاست
اس سیہ کاری ایام وز خود رائی خویش | ھست یک سال کہ بیچارہ گرفتار بلاست
بود در گوشہٗ تنہائی خود فارغ وشاد | کہ بہ ناگاہ بہ عزم سفر از جاھر خاست
سوی کشمیر روان گشت بدان گرم روی | کہ نمی خواست در آن راہ نفسی کردن راست

اس کے بعد بیس شعروں میں کشمیر کے حسن و زیبائی، وہاں کی آب و ہوا کی خوشگواری، پھولوں، پھلوں، چشموں، جھیلوں، باغوں کی تعریف بڑے خوبصورت انداز میں کی ہے اور عرفی شیرازی کی طرح جھوٹی مبالغہ آرائی سے کام نہیں لیا ہے بلکہ واقعی اور سچی منظر نگاری کا ایک عمدہ نمونہ پیش کیا ہے ے پھر اپنی بیماری، کشمیری احباب (خاص طور پر قاضی سعد الدین اور مرزا کی مہمان نوازی وغیرہ کا ذکر کیا ہے ۔ایک مرحلے پر اپنی زندگی سے مایوس ھوکر اپنی آخری وصیت بھی اس قصیدے میں نظم کر دیتے ہیں :

چون یقین شد کہ مرا نوبت رفتن برسید | بہ وصیت ورق خامہ نمودم درخواست
شکر ایزد کہ در آن حالت آسیمہ سری | ز زبان ہر چہ بر آمد، ہمہ آں بد کہ سزاست
ہر چہ از سیم وزرم بود ز املاک قدیم | و آن کتب خانہ کہ انواع کتب رادار است
ز آن ہمہ بیشتری وقف نمودم کورا | صرف آن کار توان کرد کہ در شرع رواست

پھر اپنے ایک علیگڑھ کے دوست کا ذکر کیا ہے کہ ان کو اپنے حال تباہ کی خبر دی تو ان صاحب نے اس کو شوخی پر محمول کیا اور شبلی کو لکھا کہ ایسی غلطبات از راہ ظرافت بھی نہیں کہنا چاہیے۔ اس کے بعد اپنے چھوٹے بھائی (مولانا محمد اسحاق) کے دوست اسسٹنٹ سول سرجن ڈاکٹر مصطفیٰ خان کی اتفاقی آمد اور تین ماہ تک ان کے محبت آمیز علاج کا ذکر کیا ہے اور آخر میں اپنے دوستوں کو اپنی صحت یابی کی خوشخبری پر قصیدہ ختم کیا ہے :

مژدہ صحت من ہان برسانید کنون | ہر کسی راکہ بہ من دعوی اخلاص وفاست
شبلی امروز بود بلبل بستان سخن | کہ از و گلکدہ ھند پر از صوت ونواست

بعد یک عمر کہ از بند غم آزادہ شدہ است : ہمچنان باز بہ آہنگ کہن نغمہ سرا است

۸۔ قصیدۂ تہنیت

اس کا پورا عنوان کلیات کے ص ۸۳ پر اس طرح درج ہے :

"قصیدہء تہنیت سلامت ماندن شہزادہء عالی گہر میر عثمان علی خان بہادر از آسیب تفنگ 'اطال اللہ بقاہٗ، کہ در بزمی کہ از طرف مدار المہام بہادر برپا شدہ بود، مصنف بہ اصرار بزرگان دولت بہ' یہا شعار لب بہ تہنیت کشاد"

۲۸ بیت کا یہ قصیدہ ۱۹۰۱ء میں لکھا گیا ہے اس کا مطلع یہ ہے :

یارب این بزم چہ بزمی است کہ از زینت و ساز ہست ہر گوشہ تماشاکدہء نعمت و ناز

اس مختصر سے قصیدے میں شروع میں یہ بتایا ہے کہ حاضرین محفل کس طرح مؤدب بیٹھے ہوئے اور کسی مھذب انداز میں خاموشی کے ساتھ مسرت و شادمانی کا اظہار کر رہے ہیں۔ پھر میر عثمان علی خان کی تعریف میں کئی شعر ہیں اور اس موقعے پر تہنیت و اظہار مسرت کی متعدد صورتیں نہ صرف انسانوں کے لئے تجویز کی گئی ہیں بلکہ زمین و آسمان کو بھی اس طرح مخاطب کیا گیا ہے :

ای زمین، وقت تو خوش، ہان، زسر تاز بچم ای فلک عمر تو کم، ہان بنشین از تگ و تاز

آخری ابیات میر محبوب علی خان آصف جاہ نظام دکن کی مدح میں ہیں اور اس مبالغہ آمیز دعا پر قصیدہ ختم ہو جاتا ہے :

باد خاک رہ او قبلہ اصحاب کمال باد سنگ در او کعبہ ارباب نیاز

۹۔ قصیدہ تشکر

اس ۹ ابیتوں پر مشتمل قصیدے کا عنوان کلیات کے ص ۴۰ پر یوں لکھا گیا ہے :

"قصیدہء تشکر ہز ہائینس نواب سلطان جہان بیگم والیہ عالیہ کشور بھوپال (بہ عطای زر امداد ماہانہ دار العلوم ندوہ)"

ظن غالب یہ تاریخی اعتبار سے شبلی کا آخری فارسی قصیدہ ہے۔ کلیات کے ص ۴۰ پر اس قصیدے کے عنوان کے ساتھ ۱۹۰۸ لکھا گیا ہے جو بظاہر درست معلوم نہیں ہوتا۔ کیونکہ جیسا کہ مصنف حیات شبلی نے لکھا ہے شبلی اکتوبر ۱۹۰۵ میں بھوپال گئے تھے اور سلطان جہان بیگم سے ملاقات کی تھی اور اس ملاقات کے بعد ہی والیہء بھوپال نے نومبر ۱۹۰۵ میں ندوۃ العلماء کے دار العلوم کیلئے پچاس روپے ماہانہ کی امداد جاری کی تھی، تو یہ کسی طرح مناسب معلوم نہیں ہوتا کہ شبلی نے تین چار سال کے بعد اس کے شکریے کا قصیدہ لکھا ہو۔ لہذا بظاہر یہ قصیدہ نومبر یا دسمبر ۱۹۰۵ء ہی میں لکھا گیا ہوگا۔ قصیدے کا آغاز اس مطلع سے ہوتا

ہے :

آنچہ بادشت وچمن ابر بہاران کردہ است — خسرو کشور بھوپال بہ ما آن کردہ است

امداد ندوہ کے تشکر کے ساتھ ساتھ شبلی نے سلطان جہان کے مختلف اوصاف اور خاص طور پر ان کی نیک نہادی کی یہاں تک تعریف کی ہے کہ ان رابعہ ء بصری کا بدل قرار دیدیا ہے

چرخ از چشم جہان رابعہ را اگر بنہفت — باز در پیکر پاک تو نمایان کردہ است

تعلیم نسواں کیلئے ممدوحہ کی کوششوں کا ذکر کرتے ہوئے ایک یہ نکتہ بھی بیان کر گئے ہیں

کار آموزش و تعلیم زنان گرچہ خوش است — نہ بہ آن شیوہ توان کرد کہ نادان کردہ است

اور آخر میں یہ فرما کر قصیدہ ختم کیا ہے :

شبلی غمزدہ را مدح شہان شیوہ نبود — لیک لطفت ہمہ را بندہ ء احسان کردہ است

بہر حال زور کلام اور قوت شاعری کے لحاظ سے شبلی کے قصائد ہر چند کہ اساتذہ سلف کے قصیدوں سے لگا نہیں کھاتے، تاہم بلا خوف تردید کہا جاسکتا ہے کہ شبلی کے قصائد کی تشبیب خاص اہمیت کی حامل ھوتی تھی، مناظر فطرت کی تصویر کشی اور واقعہ نگاری کا ان کے ہاں ایک خاص معیار ہے، تاریخی تلمیحات ان کے قصائد میں اکثر شعراء سے زیادہ ھیں، ان کی تشبیہات ایک خاص لطافت اور کیفیت رکھتی ہیں۔

ترکیب بند

فارسی شاعری کی تاریخ میں سب سے پہلا باقاعدہ ترکیب بند نگار خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل اصفہانی (متوفی ۶۳۵ ھ) تھا۔ (۷) اس کے بعد بھی متعدد فارسی شعراء نے صنف سخن کی آبیاری کی ہے جن میں سے وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ھ) اور محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ھ) کے ترکیب بند خاص شہرت رکھتے ہیں۔ مولانا شبلی کی فارسی کلیات میں بھی ۵ نظمیں ترکیب بند کے عنوان سے شامل ہیں

ا۔ "ترکیب بند کہ در چارمین بزم تعلیم منعقدہ مقام علی گرہ مورخہ دسمبر ۱۸۹۰ء انشاء نمودہ آمد" (کلیات ص ۴)

اس ترکیب بند میں ۱۶۔۱۶ بیت کے چار بند (کل ۶۴ شعر) ہیں۔ پہلے بند میں جو اس بیت سے شروع ھوتا ہے .

حیرتم مہر وا ینک کہ بدین زینت و ساز — چیست کین بزم آیین دگر بست طراز

مجلس تعلیمی کی ترتیب و تنظیم اور حاضرین بزم کی توصیف کی گئی ہے اور اس کے انعقاد پر مبارکباد دی گئی ہے۔ سر سید کا کے ذکر میں یہ شعر صادر ھوا ہے :

در وصف صدر جوان حوصلہ پیری بفکر　　　رہبر قافلہ ءما بہ نشیب و بہ فراز

دوسرے بند میں ناصرین و مشاہدین کو دعوت تماشا دی گئی ہے کہ آئین اور اس محفل سے کسب فیض کریں جس میں ملت اسلامیہ کے بلند پایہ اکابر اور مخصوصاً مولانا حالی اور نذیر احمد موجود ہیں، اور پائین بساط پر

شبلی دل زدہ راز مہ ہیچ ا اثر

اور یہاں شبلی کی "دل زدگی" محض لفظی نہیں ہے بلکہ مسلمانوں کی شوکت پارینہ کا تصور ان کو تڑپا رہا ہے اور وہ چاہتے ہیں کہ ان کے اسباب دروں کی آنچ تمام مسلمان اہل علم کے سینوں میں منتقل ہو جائے اور تمام مسلم دانشور تڑپ اٹھیں اور عظمت رفتہ کی بازیافت کیلئے ہمہ تن بیدو جہد بن جائیں تیسرے بند میں ایسی مجلسوں اور علمی محفلوں کے وقتی تاثر، اور ان کے قعر فراموشی میں چلے جانے کے بعد حسب معمول قوم کے مست غفلت ہو جانے کا بیان ہے کہ ان مجلسوں میں کس طرح مقالہ خوانی اور شعر بازی ہوتی ہے نقد و مباحثہ سے چھتیں اڑائی جاتی ہیں اور پھر سال بھر کیلئے شہ کاء بزم مست ہو کر سو جاتے ہیں۔ چوتھے بند میں پھر مسلمانوں کی سطوت گذشتہ کا مرثیہ ہے، ان کی ذلت و خواری پر آنسو بہائے ہیں اور آخر میں خدا سے یہ دردمندانہ دعا کی ہے کہ :

داورا، ای کہ جہاں بخش و جہاندار توئی　　　بندگان تو دریغ است کہ باشند نزار

پسند اینکہ نشینند بہ این روز سیاہ　　　خاک بوسان سر کوی رسول مختار

داورا، ہان پسند اینکہ در این کدباشیم　　　ماکہ از حلقہ بگوشان محمد باشیم

۲۔ دوسرا ترکیب بند وہ ہے جو کلیات کے ص ۱۱ تا ص ۱۵ پر چھپا ہے۔ اس میں بھی چار بند اور مجموعی طور پر ۵۷ بیت ہیں۔ کلیات میں اس ترکیب بند کے شروع میں یہ یادداشت بھی درج ہے :

"در ۱۸۹۱ء آنریبل سر سید احمد خانصاب با جمعی از دیدہ وران، روی بہ حیدر آباد آوردند، در آنجا بہ صدارت جناب نواب اقبال الدولہ وقار الامراء انجمنی ترتیب یافت و سر سید و دیگر عزیزان لختنی از حقیقت حال مدرسۃ العلوم برگفتند و بہ رسم دریوزہ از بزرگان آن دیار یاوری خواستند۔ مصنف ہم یکی از گدایان بود، لب سوال بدین آہنگ کشاد"

اس ترکیب بند کے پہلے بند میں بزرگان دکن کو مخاطب کر کے یوں آغاز مطلب کیا ہے :

ای بزرگان گران مایہ و اصحاب کبار　　　ای عزیزان وفا پرور و اخلاص شعار

اس کے بعد ان بزرگوں اور عزیزوں سے سوال کیا ہے کیا تمہیں معلوم ہے کہ ہم لوگوں نے علی گڑھ سے دکن تک کا سفر دور و دراز کیوں اختیار کیا ہے؟ کیا صرف ذوق ضیافت اور یہاں کے پر فضا ماحول اور

گل ولالہ کے نظاروں کا اشتیاق ہم کو یہاں لایا ہے ؟ پھر خود ہی کہا ہے کہ وہ رنج جس سے ہمارے سینے فگار ھیں وہ کوئی دوسرا ہی رنج ہے، جسکا اندازہ تم ہماری صورت وحالت کو دیکھ کر ہی لگا سکتے ہو اور پھر۔۔۔

می نبینید کہ سر سید ما آنکہ بہ فضل — رہبر قافلہء ماست بہ ہر راہگذار
چیست آخر کہ بہ این پیری واین ضعف بدن — از علی گڑھ بہ دکن آمد وجوید تیمار
تاچہ خواہد کہ بہ دریوزہ گری خاستہ است — تاچہ دارد کہ ازاین ننگ ندارد انکار
تاچہ حال است کہ آتش ز نفس می بارد — تاچہ حال است کہ خون می چکد ش از گفتار

یہاں بھی سالار قافلہ کی آتش نفسی ودل سوزی اور خونیں گفتاری کے ذکر کے بعد سر سید کے اعوان وانصار مولانا حالی اور شمس العلماء نذیر احمد وغیرہ کا ذکر کیا ہے اور پھر سوال کیا ہے کہ یہ تمام اکابر علم وقلم کیوں درپے دریوزہ گری ہیں ؟ پھر دوسرے بند میں ہندی مسلمانوں کے ماضی وحال کا نہایت مؤثر انداز میں ذکر کیا ہے :

ہان وہان گوش بدارید کہ می گویم باز — داستانی کہ غم افزابود وزہرہ گداز
فرصتی بیش نرفتہ است کہ باشوکت وجاہ — مادراین ملک بودیم بہ ہر پایہ فراز
تیغ اگر بود واگر نامہ وقرطاس وقلم — ہمہ راہود ہم از نسبت ما زیب وطراز
بازی چرخ بہ دست دگری داد عنان — رفت یکبار زما خرمی نعمت وناز

قصیدہ عیدیہ میں مختلف تاریخی اعلام کی تلمیحات کے ساتھ مسلمانوں کے عروج وزوال کی داستان سنائی گئی تھی، یہاں ہندوستان میں مسلمانوں کی آٹھ سو سالہ حکومت کے کالعدم ہو جانے کا ماتم کیا جارھا ہے۔ پھر "دست دگری" کہکر انگریزوں کے دور اقتدار کی طرف اشارہ کیا ہے اور کہا ہے کہ ہم ان کی محکومیت پر بھی راضی تھے مگر صرف اسقدر فرق کے ساتھ کہ اپنے حریفاں خاص (ہندوؤں) سے کسی قدر بلند مرتبہ پاتے رھیں۔ لیکن ابھی ہم اس کے بھی خوگر نہ ھونے پائے تھے کہ :

بہ علومی کہ جدیداند، سروکار افتاد — درس پارینہ بہ تقویم کہن گشت انباز

انگریزوں کے اقتدار کی گرفت مضبوط ہوتے ہوتے ایک اور انقلاب آیا اور ہمارے روایتی علوم، جدید علوم کے مقابلہ میں کس طرح غیر مفید ثابت ہونے لگے، اس کا بیان کئی شعروں میں کیا ہے۔ تیسرے بند کا آغاز اسطرح ھوتا ہے :

روزگاری ہمہ بودندبدان خواب وخمار — ناگہان زحمت حق پردہ فگند از رخسار

اور رحمت حق کی اس پردہ کشائی کے نتیجے میں سر سید جیسا سوختہ دل اور شعلہ نفس انسان نمودار ہوا :

مردی از غیب برون گشت وبہ یاران بدمید — دمی گرمی کہ زتیغ نیز برون داد شرار

سر سید کی گرمی نفس کی اس سے زیادہ اچھی تعریف نہیں ہو سکتی تھی۔ بہر حال سر سید کی کوششوں کے نتیجے میں یہ حقیقت دریافت کر لی گئی کہ مسلمانوں کی موجودہ ذلت و نکبت کا واحد سبب علوم جدیدہ سے انکی لاپروائی اور جہالت ہے اور :

عالیا چارہ جز این نیست کہ جیاد نہند   بیت علمی کہ کسان را بود از جہل حصار

اور اس بیت العلوم کے قیام کیلئے اہل دانش کی یہ جماعت اس وقت حیدر آباد میں رونق محفل ہے :

گدا گرانہ گشت بھی کالج کے لئے ہے اور دکن میں حاضری بھی اسی سفر کی ایک منزل ہے۔ اس کے بعد میر محبوب علی خان کی مدح اور ان کی علی گڑھ کالج کیلئے سابقہ امداد کا ذکر ہے (جو ایک ہزار روپیہ ماہانہ تھی)۔ چوتھے بند میں پھر سلطان دکن کی توصیف اور اس عنایت کا مفصل طور پر شکریہ ادا کیا ہے کہ سابقہ امداد دوگنی (دو ہزار ماہانہ) کر دی گئی۔ اس کے بعد سلطان دکن کیلئے مدح و دعا پر ترکیب بند کا اختتام ہوتا ہے اور سلطان دکن کے لقب نظام کی مناسبت سے مقطع اس طرح کیا گیا ہے :

یعنی از نسبت آن شاہ گرامی باشم   شہ نظام است و بزیبد کہ نظامی باشم

۳۔ یہ ترکیب بند کلیات کے ص ۳۰ تا ص ۳۲ پر ہے۔ اس کا عنوان اس طرح درج کیا گیا ہے :

"ترکیب بند کہ در بزم دعوت منعقدہ ۶ دسمبر ۱۸۹۲ء کہ از طرف دانش آموزان کالج بتقریب مبارکباد واپسی مصنف از سفر روم و شام ترتیب یافت، خواندہ شد"

یہ ترکیب بند جو ۱۵۔۵ ابیات کے دو بندوں پر مشتمل ہے اس طرح آغاز پذیر ہوتا ہے :

قاصد خوش خبر امروز نوا ساز آمد   کز سفر یار سفر کردہ ملباز آمد

از سفر شبلی آزردہ بہ کالج برسید   یا مگر بلبل شیراز بہ شیراز آمد

دوستان مژدہ کہ آن بلبل خوش لہجہ دگر   اندر این تازہ چمن زمزمہ پرداز آمد

اس کے بعد بتایا ہے کہ اس سفر پر روانہ ہونے سے پہلے شبلی کے مطالعہ اور نگاہ میں وہ وسعت نہ تھی جو اب ہے۔ اس سفر میں شاعر نے بہت سے تجربے حاصل کئے اور ہر گوشے سے فائدہ اٹھایا، ہر طرح کے لوگوں سے ملاقاتیں کیں، بادشاہ سے لیکر وزیر، امیر، فقیہہ سب سے ملا، مختلف مقامات کا مشاہدہ کیا، اور۔ خدا جانے یہ بیان واقعہ ہے یا محض شاعرانہ داستان طرازی کہ۔

گاہ در قاہرہ پنہان بہ تقاضای ہوس   بہ تمیز شدو در جلوہ گہ ناز آمد

بہر حال ابھی شاعر کا جی سفر سے سیر نہیں ہوا تھا کہ :

یاد یاران وطن حوصلہ پرداز آمد

دوسرے بند میں سفر سے علی گڑھ واپسی پر کالج کی جو حالت دیکھی اس کا بیان ہے :

کالج امروز بہ آن فرہ وشان است کہ بود   بزم را گرمی ہنگامہ ہمان است کہ بود

کالج کی تعلیمی حالت اور تمام حسب معمول سرگرمیوں کا ذکر کیا ہے اور لکھا ہے کہ یہ رونق و ترقی اور گرمی محفل در خور تعجب نہیں ہے، کیونکہ :

ساقی بزم ہماں، پیر مغان است کہ بود

سر سید اور کالج کیلئے اس دعا پر یہ ترکیب بند ختم ہو جاتا ہے :

تا جہان ماند و این گنبد مینا ماند   یارب، این ساقی و این بزم دل آرا ماند

۱۴۔ "ترکیب بند برای مجلس عام ندوۃ العلما منعقدہ ۷ رجب المرجب ۱۳۲۰ھ مطابق ۱۱ اکتوبر ۱۹۰۲ء بمقام امرتسر" (کلیات ص ۳۲ تا ص ۳۷)

یہ شبلی کا سب سے طویل ترکیب جو سات بندوں (۸۳ شعروں) پر مشتمل ہے۔

اس کا آغاز یوں ہوتا ہے :

ای کہ پرسی چہ کسانیم و چہ سامان داریم   آنچہ باہیچ نیرزد بہ جہاں، آن داریم
مانہ آنیم کہ دیہیم سکندر طلبیم   مانہ آنیم کہ اورنگ سلیمان داریم

اس ترکیب بند کے شروع کے دو بندوں میں علماء کی قناعت و فضیلت کا بیان ہے۔ تیسرے اور چوتھے بند میں مسلمانوں کی پستی و پریشانی اور زوال و ملال کا نقشہ کھینچا گیا ہے اور بتایا گیا ہے کہ مسلمان کیا تھے اور کیا ہو گئے ہیں :

آنکہ در معرکہ تاج از سر قیصر بربود   دست و بازوش بیکبار ز کار افتادہ است
آنکہ در پیکر صد مردہ ہمی جان دمید   ہست بہ بستر بیماری و زار افتادہ است
علمارا ہمہ پیکار و نزاع است، کزو   آتش فتنہ بہ ہر شہر و دیار افتادہ است
امراء را کہ بر دنیروی ما از دم شان   کار با بربط رود و دف و تار افتادہ است

پانچویں بند میں علماء کی جدید علم اور جدید طرز تعلیم سے بے خبری اور لاپروائی کا شکوہ کیا ہے اور ان کو یاد دلایا گیا ہے کہ علماء کا کام صرف فلسفے کی گتھیاں سلجھانا، یا عث وجدال کر کے فرقہ سازی کرنا، یا صوفیوں کی طرح گوشہ نشینی اور چلہ کشی کرنا نہیں ہے، بلکہ ان کا اصل مقصود دین کی خدمت اور اشاعت اور پوری دنیا میں اسلام کی تبلیغ کرنا ہے۔ علماء کی سرزنش کے بعد چھٹے بند میں مغربیت و مادیت زدہ دانشوروں کو بھی جھنجوڑا گیا ہے :

حیف اگر از اثر فلسفہ مغربیان   منکر فلسفہ سنت و قرآن باشی
از خداوند جہان یاد نیاری گاہی   روز و شب خود بہ پرستاری سلطان باشی

اور اس بند کے آخری شعر میں تمام پریشانیوں کا علاج بتایا گیا ہے۔

ورپرسی کی درایں کار چہ تدبیر بود　　دین و دنیا بہم آمیز کہ اکسیر بود

یہ شعر گویا تخیل ندیدہ کی اساس اور اس منشور کی روح ہے، یعنی قدیم و جدید نظریات میں سے جو اسلام کے مزاج اور اس کی روح سے زیادہ قریب ہوں ان کو یکجا کر لیا جائے اور مسلمانوں میں ایسی تعلیم کو رائج کیا جائے جس سے طلبہ کا دین بھی پوری طرح محفوظ رہے اور اپنی جائز ضروریات زندگی کیلیے بھی دوسروں کے دست نگر نہ رھیں۔ ساتویں بند میں پھر اس مسئلے کی مزید وضاحت کی ہے اور بتایا ہے کہ

گرچہ این مرحلہ دشوار گذار افتادہ است　　پای را کار درایں راہ بہ خار افتادہ است

لیکن:

حل این مشکل اگر خواہی نواز ندوہ بخواہ　　او کشاید گرہی را کہ بہ کار افتادہ است

حکمت و شرع درایں جا بہم آمیختہ اند　　نمک و بادہ درایں میکدہ یار افتادہ است

عقل را نیست سر عربدہ با نقل　　پنبہ را آشتی انجا بہ شرار افتادہ است

یہ آخر کے کئی شعر دعا پر مشتمل ہیں اور بند کا اختتام اس بیت پر ھوا ہے:

طرح انجام مرا نیز چو آغاز انداز　　ای خدا، ھان، نگہہ لطف بہ ما باز انداز

اس ترکیب بند سے یہ بات واضح طور پر مترشح ھوتی ہے کہ دیوبند، ندوہ اور علیگڑھ میں مابہ الامتیاز کیا شے ہے۔

۵۔ ترکیب بند کہ بہ ندوۃ العلمای لکھنو خواندہ شد"

یہ ترکیب بند جو ۴ بندوں (۴۶ بیتوں) پر مشتمل ہے، شبلی کی حیات شاعری کا غالبا سب سے آخری ترکیب بند ہے، جسکو کلمات شبلی کے مرتب نے خدا جانے کس مصلحت کے پیش نظر کلیات کے ٹائٹل پیج کے فورا بعد اور فہرست منظومات سے بھی پہلے شامل کیا ہے۔ کلیات مین اس ترکیب بند کی تاریخ ۱۹۰۷ء درج ہے، لیکن حیات شبلی کی تصریح کے مطابق (۸) ندوہ کا وہ جلسہ جس میں یہ ترکیب بند پڑھا گیا تھا ۳۰ نومبر ۱۹۰۸ کو منعقد ھوا تھا، اس لئے اس کا سال تخلیق ۱۹۰۸ء ہونا چاہئے (حیات شبلی اور کلیات شبلی کہ مصنف و مرتب نے غلطی سے اس ترکیب بند کو قصیدہ کا عنوان دیدیا ہے) یہ ترکیب بند اس بیت سے شروع ھوتا ہے:

ای کہ نیرنگ سراپردہ عالم دیدی　　جاہ کیخسرو و فر و حشم جم دیدی

اس بند میں دنیا کے انقلابات اور بڑی بڑی سلطنتوں اور سلاطین عالم کے انجام کو یاد دلایا گیا ہے۔ اور پھر دوسرے بند میں انبیاء علیھم السلام کے مقدس مشن اور ان کی معجزانہ تعلیمات اور پھر صحابہ کرام رضی اللہ

عنھم اور بالخصوص خلفائے راشدین کے عہد معدلت پرور کو نگاھوں کے سامنے مصور کیا گیا ہے اور دنیا کے دوسرے بڑے بڑے لوگوں کے مقابل ان کی برتری کی طرف اشارے کئے گئے ہیں۔ سلسلہ کلام میں حضرت امام اعظم ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ کا ذکر بھی سولن کے مقابلے میں کیا گیا ہے :

کم ز آیین جھانداری سولن نبود   آن اساسی کہ بر آوردہ نعمان باشد

اور پھر اپنی اس بات کو دہرایا ہے جو امر تسر والے ترکیب بند میں کہی تھی :

یان، نگو ییم کہ آن گیری واین بگذاری   حیف باشد کہ سر رشتہء دین بگذاری

یعنی مسلمان اپنا تشخص اسی وقت تک برقرار رکھ سکتے ہیں جب تک ان کی دنیا دین سے بے نیاز نہ ھو ۔ تیسرا بند بھی اسی دوسرے بند کے آخری شعر کا سلسلہ بیان ہے :

خوش بود آنکہ ترا جاہ و حشم ہم باشد   لیک حیف است، اگر حرمت دین کم باشد

ملک و دین ہر دو ہماگشتہ نیر وی ہم اند   اندر آن کوش کہ این باشد و آن ہم باشد

اس کے بعد مسلم زعماء و مفکرین و مصنفین کی موجودہ روش پر اظھار افسوس کیا کہ اپنے اسلاف کے زرین کارناموں کو بھلا کر اغیار کی داستانوں میں محو اور دین سے بیزار ہیں۔ چوتھے بند میں نہایت نرم لہجے میں نصیحت گئی ہے کہ بھائی زیادہ نہیں تو تھوڑا ہی سہی دنیا کے ساتھ دین کی بھی حفاظت کرو، کہیں ایسا نہ ہو کہ یہ فرصت و مہلت ہاتھ سے نکل جائے اور تم دین اور دنیا دونوں سے محروم ھو کر رہ جاؤ۔ بند کا خاتمہ اس دعا پر ہوا ہے :

مانہ آنیم کہ جاہ و حشی می خواہیم   داورا، از تو نگاہ کرمی می خواہیم

مؤلف حیات شبلی کی تصریح کے مطابق اس ترکیب بند کو سنکر سامعین پر بے اختیار رقت و گریہ طاری ھو گیا تھا

مثنوی

فارسی کے عظیم مثنوی نگار شعراء میں فردوسی طوسی (متوفی ۴۱۶ھ)، حکیم سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ھ) نظامی گنجوی (متوفی حدود ۶۰۴ھ)، شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری (متوفی ۶۲۷ھ)، مولانا جلال الدین بلخی رومی (متوفی ۶۷۲ھ) اور شیخ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۴ھ) کا شمار ہوتا ہے جن کی مثنویاں شاہنامہ، حدیقۃ الحقائق، خمسہ نظامی، منطق الطیر، مثنوی معنوی اور بوستان فارسی شاعری کے شاہکاروں میں شامل ہیں۔ حضرت امیر خسرو دہلوی (متوفی ۷۲۵ھ) اور مولانا عبد الرحمٰن جامی (متوفی ۸۹۸ھ) کو بھی بڑے مثنوی نگاروں کی صف میں جگہ دی جا سکتی ہے، مگر بہر حال ان کا پایہ سابق الذکر ۶ شاعروں کے برابر نہیں ہے۔ ان سب شاعروں نے طویل مثنویاں لکھی ہیں۔ چھوٹی چھوٹی مثنویاں لکھنے والوں کی

تعداد بے شمار ہے جن میں سے مسعود سعد سلمان لاہوری (متوفی ۵۱۵ھ)، نظام الدین عبید زاکانی (متوفی ۷۷۲ھ) اور پروین اعتصامی (متوفی ۱۳۲۰ش) کو سب سے کامیاب مثنوی نگار قرار دیا جانا چاہیے۔ مولانا شبلی نعمانی کی فارسی کلیات میں بھی چند چھوٹی چھوٹی مثنویاں موجود ہیں۔

۱۔ ۲ کلیات ص ۱۱۹ پر بغیر کسی عنوان کے ۸۔۸ بیت کی دو مثنویاں درج ہیں۔ جو بظاہر شبلی نے کمسن بچے کی وفات پر کہی ہیں۔ پہلی مثنوی اس بیت سے شروع ہوتی ہے۔

ای پسر از چہ رمیدی ازما؟ — باز گو تا کہ چہ دیدی ازما؟

دوسری کا آغاز یوں ہوا ہے

ای چہرہء نازکت گل تر — زلف سیہ تو سنبل تر

اس مثنوی کا اختتام ان پر درد اشعار پر ہوا ہے۔

در ہجر تو گاہ بادم سرد — این تازہ غزل سرایم از درد:
کای رشک گل و سمن کجایی؟ — وی تازہ بہار من کجایی؟
لی تو ہمہ شب نایدم خواب — افسانہ مردوزن کجایی؟
شبلی بہ غم تو می سراید — کای راحت جان و تن کجایی؟

۳۔ کلیات کے ص ۱۲۱ پر صرف تین بیت کی ایک مثنوی ہے جسکا عنوان اس طرح لکھا گیا ہے: "در مدینہ منورہ پیش روضہ اطہر خواند"

یہ تین بیت مولانا شبلی نے ۱۸۷۶ء میں اپنے سفرحج کے موقع پر موزون کئے اور روضہ رسولؐ کے سامنے پڑھے تھے ممکن ہے اس مثنوی میں سفرحج کے مفصل واقعات وتأثرات نظم کرنے کا ارادہ ہو جو پورا نہ ہو سکا۔ بہر حال تبرکاوہ تین شعر یہاں نقل کئے جاتے ہیں۔

ای بکرم کار جہان کردہ ساز — مرہمہ را پیش تو روی نیاز
چون بدرت آمدہ ام باامید — از کرم خویش مکن ناامید
چون بدرت آمدم امیدوار — سایہء لطفت ز سرم بر مدار

۴۔ "نوید شادی مولوی محمد عمر صاحب"

۱۲ بیت کی یہ مثنوی آغاز شباب کے کلام کے ذیل میں کلیات کے ص ۱۲۰ پر درج ہے اور اس طرح شروع ہوتی ہے:

در عیش و طرب بازاست امروز — جہان را کار باساز است امروز

اظہار مسرت و شادمانی کے بعد آخر میں شاعر نے اپنے احباب کو دعوت دی ہے کہ شادی کی مقررہ

تاریخ سے ایک روز قبل اگر میرے گھر مہمان ہو جائیں :

شرف بخشند غربت خانہ ام را　　　دہند آبادی ویرانہ ام را

۵۔ مثنوی ناتمام

یہ مثنوی ۱۸۸۵ء میں لکھی گئی اور اسی (مثنوی ناتمام کے) عنوان سے کلیات کے ص ۱۵ پر درج ہے۔ اس میں ۲۶ بیت ھیں اور اس طرح شروع ہوتی ہے :

فرحت، آن برگزیدۂ احباب　　　گفت روزی بہ من زروی عتاب

یہ فرحت کون صاحب تھے جو شبلی کے برگزیدہ احباب تھے، ان سے راقم السطور واقف نہیں۔ مثنوی کا مضمون یہ ہے کہ فرحت صاحب نے ایک روز برہمی کے ساتھ مولانا شبلی سے کہا کہ آپ نے اب تک اپنی شاعری سے کیا حاصل کیا؟ دہی طرز قدیم کی شاعری کی لکیر پیٹے جارہے ہیں آخر کب تک یہ فضول نغمہ سرائی کرتے رہیں گے ؟ شبلی کہتے ہیں کہ اس دوست کی تقریر جادو اثر تھی اور مجھے پسند آئی اور اب میں نے عزم کر لیا ہے کہ قدیم ڈگر کو خیرباد کہکر شاعری میں ایک نئی راہ پیدا کروں گا :

طرز اندیشہ، نوکنم اکنون　　　نشنیدی کہ الحدیث شجون

"الحدیث شجون" یا "الحدیث ذو شجون" عربی محاورہ ہے جسکا مطلب ہے کہ گفتگو شاخ در شاخ ہوتی ہے یعنی بات میں سے بات پیدا ہوتی ہے۔

۶۔ دیباچۂ سیرۃ النعمان

یہ ۳۰ بیت کی مثنوی کلیات کے ص ۵۲ بغیر کسی تاریخ کے درج ہے۔ سیرۃ النعمان کی تالیف کا سال ۱۸۹۰ء ہے (۹)، لہذا یہ منظوم دیباچہ بھی اسی سال کی تخلیق سمجھنا چاہیے۔ اسکی ابتدا یوں ہوتی ہے :

حمد و ستایش کہ بہ عنوان خوش است　　　نعت ہمانگونہ، ہمان سان خوش است

حمد و نعت کے بعد مولانا نے بیان کیا ہے کہ اس کتاب کی تصنیف میں ان کو کتنی زحمتیں برداشت کرنا پڑیں، اور یہ کہ انھوں نے اردو میں سوانح نگاری کا ایک نیا محققانہ اسلوب ایجاد کیا ہے۔ پھر یہ ذکر کیا ہے کہ پہلے وہ عربی زبان و ادب کی بادیہ پیمائی میں محو رہا کرتے تھے، پھر بادۂ شیراز (زبان فارسی) کے رسیا ہو گئے۔ لیکن جب ملک میں اس کا صحیح ذوق بھی مفقود ہو چلا تو انھوں نے اردو زبان میں قرطاس و قلم کی آبرو بڑھانے کی ذمہ داری سنبھال لی۔

۷۔۸۔ کلیات کے ص ۵۵ پر ایک عنوان اس طرح درج ہے :"مثنوی ناتمام، جون ۱۸۹۲ء مقام قسطنطنیہ" پھر ص ۵۷ پر دوسرا عنوان یوں ہے :"موکب ہمایون یعنی بر آمدن سلطان المعظم بگذاردن نماز عید الاضحیٰ" (۱۰) فہرست میں بھی "مثنویات" کی سرخی کے تحت یہ دونوں عنوان الگ الگ لکھے

گئے ہیں اور الگ الگ سطروں میں صفحے کا نمبر دیا گیا ہے ۔ لیکن ان کے بحر و وزن کا ایک ہونا اور مضمون کا ارتباط یہ بتا رہا ہے کہ یہ دونوں ایک ہی نظم کے دو جز ہیں ان کے ابیات کی مجموعی تعداد ۶۳ ہے۔ یہ مثنوی بھی اسی سفر روم و شام کے موقع پر وجود پذیر ہوئی، جب ص ۱۹ والا " قصیدہ متضمن حالات سفر روم " کہا گیا تھا۔ قصیدہ مئی ۱۸۹۲ء میں لکھا گیا اور یہ مثنوی جون ۱۸۹۲ء میں لکھی گئی۔ مثنوی کا آغاز یوں ہوتا ہے

قاصد فرخندہ رخ من تعالیٰ — متعک اللہ بحسن المآل

پیش رسیدت سفری ناگزیر — گرم ز جا خیز و رہ ہند گیر

زود رو و فکر دو عالم مکن — ور نفسی راست کنی ، ہم مکن

در اصل یہاں مولانا نے اپنے ان احساسات کا اظہار کیا ہے جو وطن سے دور ہو کر ان کے ہندوستانی عزیزوں اور دوستوں کی یاد نے ان کے دل میں بیدار کر دیے تھے اور وہ چاہتے تھے کہ جلد از جلد ہندوستان واپس پہنچ جائیں، کیونکہ عزیزان ہندی ان کے تجربات و مشاہدات و واقعات سفر سننے اور یہ جاننے کیلئے بیتاب تھے کہ شبلی نے سفر روم سے کیا فوائد حاصل کئے، وہاں کیا دیکھا اور کیا محسوس کیا؟ شبلی نے اس سفر کے بیشتر مشاہدات و تاثرات اپنے قصیدہ متضمن حالات سفر روم میں نظم کر دیے ہیں۔ اس مثنوی میں شدت کے ساتھ ان کا جو تاثر جھلکتا ہے وہ یہ ہے کہ ایک آزاد مسلم ملک میں قدم رکھنے کے بعد ان کا دردمند دل ہندوستان کے غلام مسلمانوں کی ظاہری و ذہنی پستی و دنائت کے تصور سے تڑپ اٹھتا ہے اور ایسے میں ان کو مسلمانوں کی عظمت پارینہ کے کچھ نقوش و آثار قسطنطنیہ میں نظر آتے ہیں اور عید کے مبارک موقع پر ایک مسلمان بادشاہ کے نماز ادا کرنے کا پر شکوہ منظر ان کی نگاہوں کے سامنے جلوہ ریز ہوتا ہے تو ان کو بے انتہا مسرت ہوتی ہے اور ان کے احساس پر ایک مستی سی چھا جاتی ہے۔ ان ابیات میں اسی طرف اشارہ ہے :

بگذر ازین حرف و مکرر مپرس — خواب خوشی دیدم و دیگر مپرس

خوان سخن گرنہ خود آراستم — عذرمنہ، محو تماشا ستم

تند میی بود، خرابم ہنوز — دیدہ ء من باز و بہ خوابم ہنوز

اور بقول مؤلف حیات شبلی (۱۱) یہ از خود رفتگی کی کیفیت شبلی پر صرف اس لئے طاری ہوئی تھی کہ :"اس جاہ و حشم کے آئینے میں ان کو اسلام کی حیات ملی کا تابناک چہرہ نظر آرہا تھا" اور اسی لئے شاعر نے عید کے روز طلوع صبح کا ذکر کرنے کے بعد بادشاہ کی آمد کی خبر اور پھر شاہی کروفر کے ساتھ سلطان عبدالحمید خان کے خیر مقدم کا ذکر کرتے ہوئے اس طرح ان کی مدحت سرائی کی ہے :

غلغلہ برخاست کہ بادا نوید — مہر جہان تاب خلافت رسید

قاعدہء دولت و دین را مدار	آئینہ رحمت پروردگار
فاتحہ دولت و طغرای دین	زیب دہ افسر و تاج و نگین
تازگی بدر حنین از تو ہست	زیب وطراز حرمین از تو ہست
فرہء دین نبوی از تو ہست	بازوی اسلام قوی از تو ہست

یعنی اسلام اور مسلمانوں کی عزت و سربلندی کا جو جذبہ قصیدہء عیدیہ سے لیکر ترکیب بند ندوۃ تک شبلی کے خون میں گردش کر تا رہا تھا وہی اس مثنوی میں بھی کرشمہ نما ہے۔ مثنوی کے خاتمے کا شعر یہ ہے :

سکہء اقبال بہ نام تو باد	ہر چہ بہ گیتی است بہ کام تو باد

مرثیہ

مرثیہ نگاری بھی فارسی شاعری میں ایک مستقل روایت رکھتی ہے مگر تعجب کی بات ہے کہ باوجودیکہ ایران کے شعراء نے سیکڑوں شخصی اور غیر شخصی مرثیے نظم کئے ہیں اور اس میدان میں فرخی سیستانی (متوفی ۴۲۹ھ)، شیخ سعدی (متوفی ۶۹۴ھ) اور محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ھ) مخصوص اہمیت رکھتے ہیں، پھر بھی ایران میں آج تک مرثیے کو ایک مستقل صنف سخن کا رتبہ حاصل نہ ہو سکا اور نہ وہاں اس کے لئے کوئی ایسے فنی اصول و ضوابط متعین ہو سکے جیسے کہ ہندوستان کی اردو شاعری میں مقرر ہیں۔ چنانچہ اس موضوع پر ایران سے شائع ہونے والی تازہ ترین کتاب "شعر و شاعران در ایران اسلامی" کے اندر بھی جس باب (۱۲) کو "انواع شعر فارسی" کا عنوان دیا گیا ہے اس میں مثنوی، رباعی، چہارپارہ، غزل، قصیدہ، قطعہ، ترجیع بند، ترکیب بند، مسمط، تضمین، مستزاد، یہاں تک کہ فرد تک کا ذکر ہے، مگر بحیثیت صنف سخن مرثیے کا کہیں نام نہیں لیا گیا۔ "موازنہ انیس و دبیر" قسم کی کوئی کتاب بھی آج تک ایران میں نہیں لکھی گئی۔ بہر حال شبلی نعمانی کی کلیات فارسی میں ۵ عدد مرثیے بھی شامل ہیں :

پہلا مرثیہ جو کلیات کے ص ۴۲ سے ۴۳ پر درج ہے ۱۸۸۵ء میں نواب ضیاء الدین نیر دہلوی کی وفات پر کہ گیا ہے یہ وہی نیر ہیں جن کا ذکر غالب نے اپنے ہم عصر و ہم رتبہ فارسی شاعروں کے ساتھ اپنی ایک غزل میں کیا ہے :

ہند اخوش نفسانند سخنور کہ بود	باد در محفل شان مشک فشان از دم شان
مومن و نیر و صہبائی و علوی و آنگاہ	حسرتی، اشرف و آزردہ بود اعظم شان
غالب سوختہ جان گرچہ نیرزد بہ شمار	ہست در بزم سخن ہم نفس و ہمدم شان (۱۳)

نیر لوہارو کے رئیس اور فارسی و اردو کے شاعر، سخن فہم اور شعراء ادبا کے بڑے قدردان تھے۔ یہ

مرثیہ مسدس کی فارم میں ہے اور سات بندوں پر مشتمل ہے جن میں شبلی نے نہایت مؤثر انداز میں مرحوم کی شاعرانہ خوبیوں کا بیان کیا ہے اور ان کی موت سے علم و ادب کو جو نقصان پہنچا اس کا بھی ذکر فرمایا ہے۔

آن طراز سخن آن یوسف کنعان سخن　　　آنکہ آراست زنو زلف پریشان سخن
آنکہ صد پایہ فزود از سخنش شان سخن　　　آنکہ لعل و گہر افشاند بہ دامان سخن
دوسہ روزیست کہ از جام اجل مدہوش است
عالمی زو بہ سخن ماندہ و او خاموش است

علم و فن را بہ جہان دادگری بود، نماند　　　نکتہ سنج سخن و دیدہ وری بود، نماند
در جہان نخل ہنر را ثمری بود، نماند　　　نظم را خامہ ء او بال و پری بود، نماند
ای سخن گریہ بہ روز سیہت باید کرد
ای ہنر رحم بہ حال تبہت باید کرد

دوسرا مرثیہ جو ترکیب بند کی فارم میں ہے اور کلیات کے ص ۴۴ پر درج ہے، شبلی نے اپنے عزیز استاد مولانا فیض الحسن سہارنپوری کی وفات پر ۱۸۸۷ میں لکھا ہے۔ مولانا فیض الحسن اورینٹل کالج لاہور میں عربی کے پروفیسر تھے اور عربی زبان و ادب کے ان گنے چنے عالموں میں سے تھے جو صدیوں میں پیدا ہوا کرتے ہیں۔ ان کی شاعرانہ و ادیبانہ اثر اندازی نے ہندوستان کے عربی ادب میں ایک انقلاب پیدا کر دیا تھا اور ہند عربی ادب کے فاصلے کو وقت کے رائج تکلفات کی ڈگر سے ہٹا کر سچائی اور سادگی کی راہ پر لگا دیا تھا۔ عربی میں خود بھی صاحب دیوان تھے اور ان کا دیوان شائع ہو چکا ہے (۱۴) مولانا شبلی نے اگرچہ ایک مختصر مدت تک ہی مولانا فیض الحسن صاحب سے کسب فیض کیا تھا، مگر وہ ان کی زبان دانی اور عربی زبان و ادب و شاعری پر ان کی ماہرانہ دسترس سے بہت متاثر تھے اور رن سے بہت عقیدت رکھتے تھے جس کا والہانہ اظہار ان کے اس تیں بندوں (۲۸ بندوں) پر مشتمل مرثیے میں بھی ہوا ہے جسکا ہر شعر تاثیر میں ڈوبا ہوا ہے۔

در این آشوب غم، عذر مہنہ، گر نالہ زن گریم　　　جہانی را جگر خون شد، ہمین تنہا نہ من گریم
بہ تحسین صبوری، چند بفر یبی مرا ناصح ؟　　　دمی بگذار تا در ماتم فیض الحسن گریم
بہ مرگش علم و فن در نالہ با من ہم نوا باشد　　　ہنر بر خویشتن گرید، چو من بی خویشتن گریم

پھر متعدد شعروں میں استاد کو مخاطب کیا ہے کہ ہائے استاد آخر ہم سے کیا خطا ہوئی تھی؟ اگر ہم سے کوئی گستاخی سرزد ہوئی تھی تو علم و فن کی سرپرستی کے لیے ابھی کچھ روز اور آپکو ٹھہرنا چاہیے تھا۔ قبر میں آپ کے لطف سخن کو کون سمجھے گا کہ آپ گورستان میں جا بسے؟ تیسرے بند کے این شعر میں اپنی شدت الم کا سبب اس طرح بیان کیا ہے:

بہ اوج پایہ اش من خود ندیدم در جہان کس را
ازاین پس مثل او ہر گز نبیند چشم اختر ہم

پھر باد صبا کے توسط سے استاد کی تربت پر درود و سلام بھیجا ہے اور مرثیے کا اختتام اس بیت پر کیا ہے :

ازاین خواب گران آخر چو روز حشر بر خیزی
چو صور حشر، من در نالہ ام، وقت است اگر خیزی

تیسرا مرثیہ ۱۸۹۱ء جنرل عظیم الدین خان کی موت پر کہا گیا ہے جو کلیات کے ص ۴۶ پر شروع ہوتا ہے۔ یہ بھی ترکیب بند کی ہیئت میں ہے اس میں چار بند (۳۵ بیت) ہیں۔ جنرل عظیم الدین خان جن کا تعلق ایک نجیب آبادی خانوادے سے تھا، ریاست رامپور کے مدار المہام تھے۔ نہایت بہادر اور بڑے رعب داب کے آدمی تھے۔ سر سید کی طرح انگریزیت کے دلدادہ اور انگریزوں کے منظور نظر تھے، مگر مسلمانوں کی صلاح و فلاح کی فکر سے بھی غافل نہ تھے۔ مدرسہ عالیہ رامپور کو ترقی دینے میں ان کی مساعی بھی کار فرما تھیں (۱۵)۔ جنرل موصوف سے علامہ شبلی کی کوئی دوستی یا رشتہ داری نہ تھی، لیکن وہ ان کی بہادری کے واقعات اور ملک و ملت کے لیے ان کے اعلی جذبات سے باخبر تھے اور اسی وجہ سے ان کی قدر کرتے تھے اور جس دردناک حالت میں جنرل کے قتل کا حادثہ پیش آیا اس سے وہ بحد متاثر ہوئے اور اسی تاثر کا اظہار اس مرثیے کے قالب میں مل گیا ہے، جسکا آغاز یوں ہوتا ہے :

تا کی ز غم نہان نگویم؟ گویند، مگو، چسان نگویم؟

اور بند کا آخری شعر یہ ہے :

آہ، از غم این چنین امیری شیر افگن و شیر و شیر گیری

دوسرے پورے بند میں جنرل کی شجاعت و شہامت کا بیان ہے۔ تیسرے بند میں واقعہ قتل کی توضیح ہے :

مہمان یکی بہ شب شدو خاست تا باز رود بہ سوی بنگاہ
کم حوصلگان سفلہ ای چند بودند نشستہ در کمین گاہ
کالسکہ چو در مقابل آمد آن کج روشان دون بہ ناگاہ
یکبار بہ او کشادہ دادند شش تیر، و یکی خطا نشد، آہ

یہاں "شش تیر" سے مراد بندوق کی ۶ گولیاں ہیں۔ ضرورت شعری کی بنا پر تیر کا لفظ لایا گیا ہے۔ بعد کے شعروں میں بتایا گیا ہے ۶ گولیاں کھا کر جنرل زمین پر گر پڑے اور پھر اٹھ کر چند قدم چلے اور پھر دوسری دنیا میں پہنچ گئے۔

با صد سخنی بماند خاموش آن بحر، بیاد رمید از جوش

آخر میں بے اختیارانہ جنرل کو خطاب کر کے کہا ہے کہ ایک بار ذرا پھر سے حسب دستور اپنے کروفر کے ساتھ دوستوں کے روبرو آکر ان کا دل شاد کر دیجئے :

این تجلہ بہ کام دوستان کن

اور

زین بعد، ہر آنچہ خواہی، آن کن

چوتھا مرثیہ جو کلیات کے ص ۴۸ تا ص ۵۰ پر درج ہے اور یہ ہیئت ترکیب بند ۸۔ ۸ بیت کے چار بندوں پر مشتمل ہے، شبلی نے اپنے والد ماجد شیخ حبیب اللہ کی وفات پر ۱۲ نومبر ۱۹۰۰ء کو لکھا تھا۔ شیخ حبیب اللہ الہ آباد ھائی کورٹ کے ایک ممتاز وکیل، بہت فراخ دل اور ہر دل عزیز باوقار آدمی تھے اور بقول مؤلف حیات شبلی ان کی موت صرف ایک کامیاب وکیل کی موت نہ تھی، بلکہ ایک فیاض، ہر دل عزیز اور قوم کے ایک نامور زبردست فرد فرید کی موت تھی (۱۶) ظاہر ہے کہ حساس بیٹے کے دل پر اس کا شدید اثر ہونا ہی چاہیے تھا، جسکا مظہر یہ مرثیہ ہے۔ یہ مرثیہ یوں شروع ہوتا ہے :

ہان، ای پدر نگو یمت این ورزو آن مکن　　　　زنہار عزم رہروی آن جہان مکن

دستان سرای بزم طرب بودہ ام بہ دہر　　　　مارا بہ نوحہ زمزمہ سنج فغان مکن

کوہ غم فراق توانم کہ برکشم؟　　　　باچو من شکستہ وزار این گمان مکن

یہ بند اس بیت پر ختم ھوتا ہے :

پسند این کہ لی کس ولی خانمان شود　　　　ہان، آنقدر بمان کہ مظفر جوان شود

یہ مظفر بن محمد مولانا شبلی کے یتیم بھتیجے تھے جو دادا کو بے انتہا محبوب تھے۔

دوسرے بند میں اہالی شہر اور اہل قوم وقبیلہ کی غمناک حالت کا بیان ہے جو شیخ صاحب کی وفات کے حادثے سے سخت متاثر تھے :

رفتی وحال قوم ندانستی چون شدہ است　　　　دلہا تمام از غم واز غصہ خون شدہ است

یہ بند اس بیت پر ختم ہوا ہے :

ای مرگ! ای سیاہ کن روزگار ما　　　　شرمت نیامد از دل امیدوار ما؟

تیسرے بند میں پھر مرحوم کو خطاب کیا ہے :

در شہر کیست در غم تو دیدہ تر نکرد　　　　یک دل نبودہ است کہ صد نالہ سر کند

اس کے بعد کہتے ہیں آپ کے سرہانے شور محشر برپا ہے اور آپ آنکھیں کھول کر نہیں دیکھتے کہ عزیزوں پر کیا قیامت گزر رہی ہے۔ میری فریاد جو پتھر کے جگر کو پانی کر سکتی تھی آپکے نازک دل پر کچھ اثر

نہیں کر رہی ہے۔

چوتھے بند میں عین وقت وفات کی یہ دردناک تصویر کشی کی ہے :

آہ، آن زمان کہ درد تنش انزار کرد | و آثار مرگ بر رخ و نبض آشکار کرد
غم بزرگوار کہ آسیمہ سر دوید | حالش بدید و گریہ ء لی اختیار کرد
شبلی رسید و نالہ زد و بسمل او فتاد | اسحاق آمد و مژہ را اشکبار کرد
مستور خانہ آمد و از سینہ بر کشید | آن تیر آہ کز دل گردون گذار کرد

مولوی محمد اسحاق متوفی ۵ اگست ۱۹۱۴ء مولانا شبلی کے نہایت لائق بھائی تھے اور مستور خانہ سے یہاں مولانا کی سوتیلی والدہ مراد ہیں۔ آخر میں دعاے مغفرت پر ترکیب بند کا اختتام ہوتا ہے :

چو ہر کسی بہ در گہش امیدوار ہست | آمرزدش خدای کہ آمرزگار ہست

پانچواں مرثیہ کلیات شبلی کے سب سے آخری اور ضمیمے والے صفحہ پر درج ہے جو ۲۷ فروری ۱۹۰۹ء کو زہرا بیگم فیضی کی والدہ کی وفات پر زہرا کی طرف سے نظم کیا گیا ہے۔ یہ ۱۲ بیت کا مرثیہ اس بیت سے شروع ہوتا ہے :

بود بست و ششم و سیز دہ صد از ہجرت | کہ بزد نقش دگر بخت ستم گارہ ء

اس مرثیے میں ایک بیٹی کی طرف سے ماں کی مہربانیوں کے یاد آنے اور اماں کی موت پر رنج و غم کا بیان و اظہار کیا گیا ہے۔ آخری بیت یہ ہے :

شبلی این مرثیہ گفتم ز زبان زہرا | آنکہ صد لطف عیان داشتہ دربارہ ء ما

قطعات

قطعہ گوئی کی باقاعدہ روایت فارسی زبان کے اولین صاحب دیوان شاعر رودکی سمرقندی (متوفی ۳۳۰ھ) سے شروع ہو کر تا حال جاری ہے۔ رودکی کا یہ قطعہ بہت مشہور ہے :

زمانہ پندی آزادوار داد مرا | زمانہ را چو نکو بنگری ہمہ پند است
بہ روز نیک کسان گفت : غم مخور زنہار | بسا کسا کہ بہ روز تو آرزومند است (۱۸)

شیخ سعدی اور ملا جامی وغیرہ نے بھی کثیر تعداد میں قطعات کہے ہیں، لیکن جو شاعر فارسی زبان میں قطعہ گو کی حیثیت سے سب سے زیادہ مشہور ہوا وہ ابن یمین فریومدی (متوفی ۷۶۹ھ) ہے۔ موجودہ ایران میں ایرج میرزا (متوفی ۱۳۴۴ھ) کے قطعات بھی کافی مشہور ہیں۔ علامہ شبلی کی کلیات میں بھی چند قطعات شامل ہیں :

پہلا قطعہ وہ ہے جو مولانا شبلی نے اپنی مشہور زمانہ کتاب "الفاروق" کے دیباچے میں سرِ آغاز کے طور پر کہا تھا، اور کلیات کے ص ۱۱۲ پر چھپا ہے۔ دوسرا قطعہ کلیات کے ص ۱۱۲ پر اپنے مجموعہ کلام "دستہ گل" کی ترتیب کے متعلق کہا ہے:

ہرزہ ای چند بہم بافتن وپیش کسان　　عرضہ دادن نہ پسندیدہ ء عاقل باشد

من ہم این کار نمی خواستم ازدل اما　　چہ توان کرد کہ فرمودہ بیدل باشد

بیدل سے مراد یہاں شہر شاہجہانپور کے ایک شاعر سید حامد حسین بیدل ہیں۔ اور اس قطعے سے یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ محض گل وبلبل اور ناز و کرشمہ والی شاعری کے باب میں شبلی کی رائے کیا تھی؟ چوتھا قطعہ جو کلیات کے ص ۱۱۲ پر درج ہے اور ۹ بیتوں پر مشتمل ہے، اس کی شان ورود یہ ہے کہ اکتوبر ۱۹۱۲ء میں یوروپی ممالک کی سازش کے نتیجے میں جب بلقان نے ترکی کے خلاف جنگ چھیڑ رکھی تھی اور مولانا شبلی نے اپنی مشہور زمانہ اردو نظم "شہر آشوب اسلام" لکھی تھی اسی زمانے میں سر آغاخان نے اپنے ایک طویل غلامانہ مضمون میں ترکوں کو یہ مشورہ دیا تھا کہ یورپ سے ہجرت کر کے وہ ایشیا کو چک چلے جائیں علامہ شبلی نے اس مشورے پر اپنا ردعمل اس طنزیہ قطعے میں ظاہر کیا ہے۔ چوتھا قطعہ وہ ہے جو کلیات کے ص ۱۱۳ پر "بر حادثہ گزندپای خویش" کے عنوان سے درج ہے:

حالت از گری ایام اگر گشت بتر　　صبر فرما کہ ازاین نیز بتر می بایست

شبلی نامہ سیہ رلبہ جزای عملش　　پابرید ند وصد اخاست کہ سر می بایست

اس قطعے میں شبلی نے اپنے پاؤں کے اس زخم اور پھر کاٹے جانے کے واقعہ کا ذکر کیا ہے، جو ۷ مئی ۱۹۰۷ء کو اچانک غلطی سے بندوق کی گولی لگ جانے کے نتیجے میں پیش آیا تھا۔ پانچواں قطعہ جو اسی گزندپاوالے قطعے کے متصل کلیات کے ص ۱۱۳ پر چھپا ہے، اس کا عنوان ہے "مسلم یونیورسٹی" اور اس عنوان کے نیچے یہ عبارت درج ہے:

"مصنف ہمراہ وفد مسلم یونیورسٹی کہ سر وفدش ہز ہائنس آغاخان بود، چون بہ لاہور رسید، دربزم مسلمانان آنجالب بہ این آھنگ کشاد"

۹ بیت کے اس قطعے میں شبلی نے یونیورسٹی کے اغراض و مقاصد کی توضیح اپنے مخصوص نظریہ تعلیم کے مطابق کی ہے اور آخر میں سر آغاخان کی مدح سرائی کی ہے اور یہاں تک لکھدیا ہے کہ:

بہ کیش شیعی وسنی، سر آغاخان خدا نبود　　ولیکن کشتی اسلامیان را ناخدا باشد

غالباً اس سے بڑی تعریف آغاخان کی کسی نے نہیں کی ہوگی (اس قطعے کا تعلق جس وفد کی مسافرت سے ہے وہ بظاہر ۱۹۰۶ء میں گیا تھا)

مفاوضات

مفاوضہ کے معنی ہیں کسی چیز میں برابر کا شریک ہونا اور باہم گفتگو کرنا، اہل علم کے مذاکرات علمیہ پر بھی اس کا اطلاق ہوتا ہے اور اسی مناسبت سے شعراء کے مابین منظوم مکتوبات بھی اس سے مراد لئے جاتے ہیں۔ کلیات شبلی میں تین عدد منظوم خط بھی شامل ہیں جن میں سے پہلے خط کا عنوان کلیات کے ص ۸ پر اس طرح درج ہے :

"نامہ بہ نام خواجہ امین الدین صاحب لکھنوی، متضمن حالات سفر از لکھنو تا حیدر آباد، ۱۸۹۱ء" یہ نامہ اس طرح شروع ہوتا ہے :

مرحبا قاصد فرخندہ پی گام بہ راہ	کہ ترا فضل خدا باد بہ ہر حال پناہ

اسی خط میں مولانا شبلی نے اپنے لکھنو سے حیدر آباد تک کے اسی سفر کا احوال منظم کیا ہے جس کا ذکر ترکیب بند نمبر ۲ کے ذیل میں آچکا ہے۔ اس منظوم خط سے یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ شبلی سر سید کے ساتھ شامل وفد ہو کر حیدر آباد نہیں گئے تھے بلکہ وہ لکھنو سے بہ راہ کانپور بھوپال پہنچے تھے اور وہاں سے سر سید کے ساتھ جانے کا قصد تھا کہ :

چون بہ بھوپال رسیدم زکسان پرسیدم	ہیچ دانید کزین راہ گذشتہ است آن شاہ
سید آن قافلہ سالار کہ در کشور فضل	او بود شاہ و حریفان دگر نیل و سپاہ

معلوم ہوا کہ کشور فضل و دانش کا بادشاہ اور سالار کاروان دانشوران اسی روز صبح کو اپنے قافلے کے ساتھ کوچ کر چکا ہے۔ شبلی بھی اپنے سفر کہ ساتویں روز حیدر آباد پہنچ گئے۔ راہ میں جن لوگون سے ملاقات ہوئی اور جو حالات پیش آئے وہ سب ~ اس ۳۳ بیت کے خط میں درج ہیں (حیات شبلی کے ص ۱۸۳ پر جس نظم کو " قصیدہ" کہہ کر ذکر کیا گیا ہے وہ بھی منظوم مکتوب ہے)

اس طویل خط کے علاوہ دو اور مختصر منظوم خط کلیات کے ص ۱۱۲ اور ص ۲ پر موجود ہیں جن میں سے ایک خط اپنے کسی ایسے دوست کو لکھا ہے جس نے اہل زبان نہ ہوتے ہوئے بھی بامحاورہ و فصیح اردو میں مولانا کو خط لکھا تھا۔ اس ۹ بیت کے خط میں اسی دوست کے خط اور انشاء کی تعریف کی گئی ہے۔ آخری خط کا عنوان کلیات میں یوں درج ہے :

"نامہ ء منظوم ہنگام سفر بہ دیار مصر و شام بہ یکی از یاران

از بندر عباس نوشت" یہ ۴ بیت کا خط جسکا پہلا بیت یہ ہے

چو کمر بستم بہ عزم این سفر از روی جزم	دشمن و ہم دوست را در پیچ و تاب انداختم

غزلیات

غزل فارسی شاعری کی مقبول ترین صنف ہے۔ حکیم سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ھ) جلال الدین بلخی (متوفی ۶۷۲ھ)، خواجہ عطار نیشاپوری (متوفی ۶۲۷ھ)، فخر الدین عراقی (متوفی ۶۸۸ھ)، شیخ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۴ھ)، امیر خسرو دہلوی (متوفی ۷۲۵ھ)، اوحدی مراغہ ای (متوفی ۷۳۸ھ)، حسن سجزی بدایونی دہلوی (متوفی ۷۷۷ھ)، حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۲ھ)، فغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵ھ)، شرف جہان قزوینی (متوفی ۹۶۴ھ)، وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ھ)، ولی دشت بیاضی و متوفی (۹۹۹ھ)، نظیری نیشاپوری (متوفی ۱۰۲۱ھ)، شفائی اصفہانی (متوفی ۱۰۲۷ھ)، کلیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۲ھ)، نسبتی تھانیسری (متوفی ۱۰۹۹ھ)، عبدالقادر بیدل (متوفی ۱۱۳۳ھ)، اور غالب دہلوی (متوفی ۱۲۸۵ھ) فارسی کے ممتاز غزل گو شاعر ہیں، جن میں سے مولانا جلال الدین بلخی رومی، شیخ سعدی شیرازی ،خواجہ حافظ شیرازی اور نظیری نیشاپوری کا مرتبہ سب سے بلند ہے۔

شبلی کی فارسی کلیات میں ۸۵ مکمل ۳۰ نا مکمل (کل ۱۱۵) غزلین شامل ہیں، ان میں سے ۱۴ غزلین وہ ہیں جو خاص بمبئی کے زمانہ قیام یا بمبئی آتے جاتے وقت اثناء راہ میں تخلیق پذیر ہوئیں ہیں، اور ان کا زمانہ ورود m ۱۹۰۶ء تا دسمبر ۱۹۰۷ء ہے (ان میں سے بھی صرف ۹ غزلیں ایسی ہیں جن میں صراحت کے ساتھ بمبئی کا ذکر ہے) بقیہ غزلیات میں سے بیشتر وہ ھیں جو ۱۹۰۶ء سے ۱۹۱۲ء تک موزوں کی گئی ہیں اور چند غزلیں ۱۸۸۷ء کے آس پاس اور بعض اس سے بھی پہلے کہی گئی ھیں جن کو "قصائد و غزلیات آغاز شباب" کے عنوان کے تحت درج کیا گیا ہے۔ جیسا کہ حیات شبلی کی عبارتوں سے ور ہوتا ہے (۱۹) شبلی کی بمبئی والی غزلیں خاص طور پر مورد بحث اور معرض اختلاف رہی ہیں۔ کچھ لوگوں نے ان سے اسرار معرفت سمجھے اور کچھ بد نصیب کوتاہ نظر شبلی کے کردار پر گمان آرائی سے آگے نہ دیکھ سکے۔ ہم اس e میں مصنف حیات شبلی اور خود علامہ شبلی کیا اس خیال سے متفق ہیں جو انھوں نے اپنی ایک غزل کے مقطع میں پیش کیا ہے :

شاعری از من مجو دور از سواد بمبئی   حالیا شبلی شدم، رند غزل خوان نیستم

یہاں سے شاعری سے مراد خالص شاعری ہے جو نہ فلسفے کی گتھیاں سلجھاتی ہے، نہ تصوف کے اسرار و رموز سے پردہ اٹھاتی ہے۔ بلکہ ذوق کی بلندی و پاکیزگی، احساس کی شدت، فکر کی جولانی، حسن بحث اور حسن منظر سے اثر پذیری، قوت تخیل اور پاکی گفتار کا آئینہ ہوتی ہے اور جس کا ادراک رکھنے والے ہندوستان میں بہت کم ہوتے ہیں یا کم از کم شبلی کے عہد میں کم تھے)، اسی لئے شبلی نے دوسری جگہ کہا ہے :

در حیرتم کہ پاکی گفتارش از کجاست   شبلی مگر ز مردم ہندوستان نبود

جیسا کہ معلوم ہے شبلی کا فارسی کلام پہلے چھوٹے چھوٹے مجموعوں (دستۂ گل بوئے گل، برگ گل، دیوان شبلی) کی شکل میں شائع ہوا تھا اور بعد میں یہ سب مجموعے یکجا ہو کر کلیات شبلی کے قالب میں منظر عام پر آیا۔ جس زمانے میں "دستہ گل" اور "بوئے گل" نام کے مجموعے شائع ہوئے تھے، مولانا فضل الحسن حسرت موہانی (متوفی ۱۹۵۱ء) نے ان الفاظ میں اپنی رائے کا اظہار کیا تھا: (۲۰)

"خوبی مضامین اور پختگی محاورہ کے جیسے پسندیدہ نمونے دستہ گل اور بوئے گل کی غزلوں میں موجود ہیں، اس کی مثال متاخرین میں مرزا غالب کے سوا اور کسی شاعر کے کلام میں مشکل سے ملے گی۔ مرزا غالب کی مانند علامہ شبلی کے کلام میں بھی ہندوستانیت کا مطلق اثر نہیں پایا جاتا۔"

اور خواجہ الطاف حسین حالی پانی پتی (متوفی ۱۹۱۴ء) نے اپنے تاثر کا بیان یوں کیا تھا (۲۱)

"میرا ارادہ تھا کہ اپنا فارسی کلام نظم و نثر جو کچھ ہے، اس کو چھپوا کر شائع کر دوں مگر دستہ گل دیکھنے کے بعد میری غزلیں خود میری نظر سے گر گئیں۔

غالب کے کلام میں ہندوستان یا سبک ھندی کا اثر ہے یا نہیں، اس پر ان شاء اللہ پھر کسی موقع پر بحث کی جائے گی، لیکن یہ بات اپنی جگہ درست ہے کہ شبلی کا فارسی کلام کا ملا نہیں تو بڑی حد تک شعرائے اہل زبان کے کلام سے لگا کھاتا ہے۔ آیئے دیکھیں کہ شبلی نے کن کن اساتذہ فارسی سے کسب فیض کر کے اپنے نگار خانہ سخن کی آرایش کی ہے۔

شبلی کی کل ذخیرہ غزلیات میں صایب تبریزی اصفہانی، نظیری نیشاپوری، حزین لاھجی اور حافظ شیرازی کے نام نظر آتے ھیں :

ہمان کرد در سواد ہند شبلی   کہ صائب در سواد اصفہان کرد
شبلیا کیست کز و داد سخن می خواہی   گر نظیری نبود شیخ حزین می باید
گر خداوندی ہوس داری در اقلیم سخن   بندگی حافظ شیرازمی بایست کرد

ایک شعر اور ہے :

روشنم شد ز نوا سنجی شبلی کامروز   ہند را نیز قمی ہست و صفاہانی ہست

اس شعر میں قمی سے مراد ملک قمی شاعر بھی ہو سکتا ہے یا بالکل اسی قبیل کا شعر بھی ہو سکتا ہے جیسا کہ غالب نے کہا ہے :

غالب ز ہند نیست نوایی کہ می کشیم   گویی ز اصفہان و ہرات و قمیم ما

شبلی کا فارسی ادب و شاعری کا مطالعہ اپنے معاصرین میں غالباً سب سے وسیع اور ان کا ذوق سخن

بہت معیاری تھا جس کے شواھد شعر العجم کی پانچ جلدوں کے صفحے صفحے پر نظر آتے ھیں (فارسی ادب کے متعلق ان کے متفرق مقالات اس پر مستزاد ہیں)۔ لیکن ان غزلیات پر نظر ڈالنے سے جوبات مکشوف ہوتی ہے وہ یہ ہے کہ انھوں نے اپنی غزلوں میں ظہیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ ھ) سعدی شیرازی، حافظ شیرازی اور نظیری نیشاپوری کی پیروی کرنے کی کوشش کی ہے۔

سعدی کی زمین میں شبلی کی کلیات میں صرف ایک غزل نظر آتی ہے جسکا مطلع یہ ہے۔

دلبران جور ورزند و جفا نیز کنند — وین جز افسانہ نباشد کہ وفا نیز کنند

اسی زمین حافظ کی غزل بھی ہے جسکا مطلع یہ ہے :

من و رندان کہ چو نالند و بکا نیز کنند — بادہ نوشند و تضرع بہ خدا نیز کنند

(دیوان حافظ ص ۳۴۷)

ظاہر ہے کہ خود حافظ نے بھی اپی غزل سعدی کی غزل سے متاثر ہو کر کہی ہے، مگر شبلی نے سعدی کی غزل سے زیادہ اثر قبول کیا ہے۔ اس لئے کہ سعدی اور حافظ کی غزلوں کے درمیان اس زمین میں صرف الفاظ و تراکیب کے استعمال ہی میں مماثلت پائی جاتی ہے شبلی کے مطالب بھی سعدی کے مطالب سے مناسبت رکھتے ہیں۔ شبلی کا مطلع نقل کر چکا ھوں۔ سعدی کا یہ ہے :

خوبرویان جفا پیشہ وفا نیز کنند — بہ کسان درد فروشند و دوا نیز کنند

(کلیات سعدی ص ۲۰۰)

اسی غزل میں سعدی کا ایک شعر یوں ہے :

گر بر آید بہ زبان نام منت باکی نیست — پادشاہان بہ غلط یاد گدا نیز کنند

اور اسی کے ساتھ شبلی کا یہ شعر پڑھئے :

گاہ گاہی بہ من خستہ بیدل دارد — التفاتی کہ بہ احوال گدا نیز کنند

اس غزل میں سعدی کا وہ شعر بھی ہے جسکا ایک مصرع ضرب المثل کے طور مستعمل ہے :

گر کند میل بہ خوبان دل من، عیب مکن — کاین گناہی است کہ در شہر شما نیز کنند

شبلی کی غزل کا مقطع بھی مفہوم کی الٹ پھیر کے ساتھ اسی مضمون کا ایک پہلو ہے :

شبلیا نابلد کوچہء عشقیم ولی — دوستان تہمت این شیوہ بہ ما نیز کنند

ظہیر فاریابی اگرچہ قصیدہ نگار کی حیثیت سے زیادہ معروف ہے، مگر فارسی غزل کی نشو و نما اور پیشرفت میں بھی اس کا معقول حصہ رہا ہے۔ فارسی غزل کا سب سے بڑا شاعر حافظ شیرازی بھی اس کی زمینوں میں غزلیں کہتا ہے اور اپنے ذوق تفاخر کو یہ کہکر تسکین دیتا ہے :

چہ جای گفتہ ء خواجو و شعر سلمان است	کہ شعر حافظ شیراز بہ ز شعر ظہیر
(دیوان حافظ (ک) ص ۱۹۱)

ظہیر کی زمینوں میں شبلی کی متعدد غزلیں ہیں ذیل میں دونوں کے مطالع نقل کئے جاتے ہیں :

باصبای روم امشب بہ گلستانی چند	تا گشایم گرہ از سنبل و ریحانی چند
(دیوان ظہیر ص ۶۰)

شبلی کی غزل میں مطلع نہیں ہے۔ گلستان کا قافیہ یوں نظم کیا ہے :

بہ تماشا قدمی رنجہ بفرمای کہ من	دارم از داغ تو در سینہ گلستانی چند
(کلیات بلی ص ۶۳)

اسی زمین حافظ شیرازی نے بھی (قافیہ بدل کر) غزل کہی ہے :

حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند	محرمی کو کہ فرستم بہ تو پیغامی چند
(دیوان حافظ ص ۶۳)

نظیری کا مطلع اس زمین میں یہ ہے :

پردہ برداشتہ ام از غم پنہانی چند	بہ زبان می رود امروز گریبانی چند
(انتخاب نظیری ص ۴۴)

مژدہ از قافلہ ء باد باصبای آید	نکہت یار جدا، یار جدا می آید
(دیوان ظہیر ص ۶۵)

پیک فرخندہ قدم مژدہ سرای آید	کز سفر یار سفر کردہ ء ما می آید
(کلیات شبلی ص ۸۸)

ظہیر کی اس غزل میں ۸ شعر ہیں اور شبلی کی غزل میں ۱۵، مماثلت الفاظ و معانی اسی مطلع سے ہویدا ہے۔

لسعہ امشب صفت چشم تر ما میکرد	ابر پیداست کہ این قصہ ز دریا میکرد

اس زمین میں حافظ کی بھی غزل ہے

سالھا دل طلب جام جم از ما میکرد	آنچہ خود داشت ز بیگانہ تمنا میکرد
(دیوان حافظ ص ۵۱)

اور شبلی کی غزل ذیل پر اگرچہ ظہیر سے زیادہ حافظ کا پرتو پڑا ہے، مگر اصلاً یہ زمین ظہیر ہی کی تھی، جس پر حافظ اور شبلی دونوں نے اپنی عمارت بنائی ہے۔ شبلی کا مطلع یہ ہے :

صوفی آن سر حقیقت کہ ہویدا میکرد　　بر حدیثیکہ بہ ما کرد ہم از ما میکرد

(کلیات ص ۷۴)

چند چون داغ ہوس نقطہ باطل باشم　　باغمت تیرگی آینہ دل باشم

(دیوان ظہیر ۱۰۲)

چند دور از رخ تو ہم نفس غم باشم　　چند چون زلف تو آشفتہ و درہم باشم

(کلیات شبلی ص ۱۱۰)

یاد باد آن شب کہ دل در انتظاری داشتم　　شوق وصل و وعدہ بوس و کناری داشتم

(دیوان ظہیر ص ۱۰۴)

یک سر و صد گونہ سودای نہانی داشتم　　یاد آن روزی کہ من با خود جہانی داشتم

(کلیات شبلی ص ۱۰۲)

دونوں غزلوں میں صرف قافیہ بدلا ہوا ہے۔ انداز بیان اور مفاہیم کی مماثلت پوری طرح موجود ہے۔

نظیری نیشاپوری، حافظ شیرازی کے بعد تقریباً سب سے اہم اور بڑا ان کا غزل گو ہے اور ایسا شاعر ہے کہ غالب جیسا مغرور و بدماغ بھی اپنی غزلوں میں نظیری کی توہین سے بھی نہیں چوکتا، وہ بھی نظیری کی اقتدا اور اس سے استفادہ کئے بغیر پورا شاعر نہ بن سکا۔ شبلی جنھوں نے نظیری کو بہت توجہ سے پڑھا تھا وہ اس کی پیروی سے بھلا کیسے بچ پاتے چنانچہ شبلی کی آغاز شباب کی غزلیات میں ایک غزل شامل ہے

ای گل باغ صباحت روی تو　　سنبل تربستہ گیسوی تو

کلیات ص ۱۱۸

یہ نظیری کی اس غزل کی پیروی میں لکھی گئی ہے جسکا مطلع ہے:

از نصیحت بر فروز دروی تو　　وز شکر گردد ترش ابروی تو (انتخاب نظیری ۷۵)

دوسری غزل شبلی کی وہ ہے جسکی ردیف "چند" ہے اور اس کا ایک شعر ظہیر فاریابی کے ذیل میں نقل کر چکا ہوں اس پر بھی ظہیر کے ساتھ نظیری کا بھی اثر ہے۔ تیسری اور چوتھی غزلیں جو شبلی نے نظیری کے تتبع میں کہی ہیں وہ یہ ہیں:

چشمش بہ سوی ما نگہ ناتمام کرد　　ساقی بہ جام ریخت می نارسیدہ را (کلیات ص ۹۴)

در کو دکی ز چہرہ من می شناختند　　سوز عیان نگشتہ عشق نبودہ را (کلیات ص ۱۰۱)

یہ دونوں غزلیں نظیری کی اس غزل کی اتباع کا فیض ہیں جسکا مطلع یہ ہے:

از کف نمی دہد دل آسان ربودہ را دیدیم زور بازوی ناآزمودہ را

(انتخاب نظیری ص ٦)

شبلی کی دونوں غزلوں میں مطلع نہیں ہے، اس لئے ہم نے شروع کے شعر نقل کر دیے ہیں۔ "بازوی ناآزمودہ" کو شبلی نے یوں باندھا ہے :

در قتل عاشقان چہ قدر خیرہ گشتہ است تا آزمود بازوی ناآزمودہ را

شبلی کا ایک اور شعر دیکھئے :

از بسکہ خوش محاورہ افتاد چشم او کردیم فہم از و سخن ناشنودہ را

اور اب نظیری کا یہ شعر پڑھئے :

نتوان چشید قند مکرر و زآن لبان بتوان شنود، حرف مکرر شنودہ را

شبلی کی اس غزل کا یہ شعر بھی پڑھنے کے لائق ہے :

دل راز غمزہ باز گرفتن طمع مدار نتوان زدزد خواست متاع ربودہ را

اور سب سے آخری شاعری جسکی پیروی تمام شعرائے مابعد نے کی ہے اور غالب جیسا بد زبان بھی اس کا نام ادب سے لیتا ہے وہ ہے "حافظ شیرازی" چنانچہ شبلی کی کلیات میں بھی سب سے زیادہ غزلیں حافظ کی زمینوں میں ہیں :

خمی کہ ابروی شوخ تو در کمان انداخت بہ قصد جان من زار ناتوان انداخت

(دیوان حافظ ص ٣٢)

چنان نہ شہرت عشق تو بر زبان انداخت کہ پردہ بر رخ این کار بیجوان انداخت

(کلیات شبلی ص ٨٤)

ساقی بیا کہ یار رخ از پردہ بر گرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

(حافظ ص ٣٦)

تیغش زحال خستہ دلان تا خبر گرفت بار سری کہ بر تن ما بود بر گرفت

(شبلی ص ١٠٤)

سالہا دل طلب جام جم از ما میکرد وانچہ خود داشت ز بیگانہ تمنا میکرد

(حافظ ٥١)

صوفی آن سر حقیقت که هویدا میکرد　　هر حدیثی که به ما کرد هم از ما میکرد
(شبلی ۴۷)

دلبر برفت و دل شدگان را خبر نکرد　　یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
(حافظ ۵۶)

هر ذره ای ز مشت غبارم همان جاست　　گویا نسیم دوست به خاکم گذر نکرد
(شبلی ۹۷)

ز دل بر آمدم و کار بر نمی آید　　ز خود بدر شوم و یار در نمی آید
(حافظ ۳۳۶)

ز جان گذشتم و بازم به بر نمی آید　　که نیست زورم و آن مت به زر نمی آید
(شبلی ۹۱)

سالها پیروی مذهب رندان کردم　　تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم
(حافظ ۱۶۵)

من اگر پیروی مذهب مستان کردم　　کسب این فن همه زان نرگس فتان کردم
(شبلی ۹۲)

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را　　به خال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را
(حافظ ۳)

نثار همی کن هر متاع کهنه و نو را　　طراز مسند جمشید و فر تاج خسرو را
(شبلی ۶۷)

خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست　　ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست
(حافظ ۲۹)

چون آگهی که فرصت عهد شباب چیست　　میخور، دگر سخن ز عذاب و ثواب چیست
(شبلی ۷۶)

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد　　صوفی از خنده می در طمع خام افتاد
(حافظ ۷۹)

امشب این غلغله در کوچه و بازار افتاد　　که فلاں می زد و بیخود شد و سرشار افتاد
(شبلی ۱۱۱)

گرچہ بر واعظ شہر این سخن آسان نشود — تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

(حافظ ۱۰۳)

گرچہ از دل طمعم بود کہ شیدا نشود — لیک، چون شد، نتوان گفت کہ رسوا نشود

(شبلی ۱۰۱)

تا ز میخانہ و می نام و نشان خواہد بود — سر ما خاک رہ پیر مغان خواہد بود

(حافظ ۸۷)

دوش مستی خبر آورد کہ در عرصہ حشر — گفتگو از خم و مینا و سبو خواہد بود

(شبلی ۸۷)

بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چہ کنم — زلف سنبل چہ کنم عارض سوسن چہ کنم

(حافظ ۱۶۸)

خو گرفتم کہ بہ لغش نظر و شستم دل و دین — ور بہ غارت برد آن نرگس فتان چہ کنم

(شبلی ۶۵)

ان بارہ غزلوں میں شبلی نے حافظ کی ظاہری و معنوی دو طرح پیروی کی ہے جس میں سے نمبر ۱ تا ۶ پوری طرح ہم طرح و ہم قافیہ ہیں۔ نمبر ۷ تا ۱۲ صرف قافیہ تبدیل کیا گیا ہے زمینیں حافظ ہی کی ہیں۔ شبلی کی بعض غزلوں میں مطلع غائب ہے اس لیے ان کا پہلا شعر نقل کیا گیا ہے۔ اختصار کے خیال سے یہاں صرف ایک ایک شعر ہی نقل کیا گیا ہے۔ مکمل غزلوں کو پڑھ کر ہر وہ شخص جو فارسی زبان کا ذوق رکھتا ہو اور شاعری کا مزاج آشنا ہو یہ اندازہ کر سکتا ہے کہ شبلی کا رتبہ پیروی حافظ میں، غالب سے بھی اونچا اور کم از کم نظیری کے برابر ہے اور یہ شبلی کا انکسار ہے کہ وہ نظیری کی بجائے علی حزین سے داد سخن کے طالب ہیں۔ لیکن صائب سے برابری کا دعوی محل نظر ہے۔ بلا شبہ صائب ایک بڑا فارسی غزل سرا ہے مگر شبلی اور صائب کے کلام میں ظاہری و معنوی کوئی مناسبت نہیں پائی جاتی اور صائب کی خصوصیات کلام کی جھلکیاں شبلی کے آئینہ سخن میں نظر نہیں آتیں۔ بہر حال شبلی سب سے زیادہ حافظ شیرازی کے زیر تاثیر ہیں اور اگرچہ فکر اور جذبے کا وہ بھرپور اور حسین امتزاج ان کے ہاں عام طور پر نہیں پایا جاتا جس نے حافظ کی شاعری کو ساحری بنا دیا ہے، تاہم تراکیب اور انداز بیان کی لطافت کی حد تک وہ ہم رفتاری حافظ میں غالب سے بہت آگے ہیں۔ محتوی اور فضا کے لحاظ سے بھی ان کی بعض پوری پوری غزلیں حافظ کے ہم رنگ ہیں۔ رندی و سرمستی، عاشقانہ احساسات و جذبات، محبوب کی حرکات و سکنات اور اس کے تصورات، منافقوں اور ریاکاروں پر طنز وغیرہ کے بیان میں شبلی نے بندگی حافظ کا پورا حق ادا کیا ہے اور یہ خصائص ان کی بیشتر غزلوں میں موجود ہیں۔

کہیں کہیں اس طرح کی مماثلت بھی پیدا ہو گئی ہے :

اسب تازی شدہ مجروح بہ زیر پالان — طوق زرین ہمہ در گردن خر می بینم

(حافظ ۲۴۰)

عیبی بزرگ تر ز ہنر در زمانہ نیست — شبلی بہ حال مردم دانا گریستم

(شبلی ۱۱۸)

شنیدہ ام کہ سگان را قلادہ می بندی — چرا بہ گردن حافظ نمی کنی رسنی

(حافظ ۳۵۶)

شبلی دل خستہ را دانی کہ چیست — او سگی ہست از سگان کوی تو

(شبلی ۱۱۸)

من و انکار شراب، این چہ حکایت باشد — غالبا این قدرم، عقل کفایت باشد

(حافظ ۸۵)

توبہ از بادہ نہ کار من ناکس باشد — این قدر ہم اگرم عقل بود بس باشد

(شبلی ۱۰۹)

مختصراً ہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ اگر حافظ اور نظیری کی غزل کی بیشتر خصوصیات کو یکجا کیا جائے تو وہ مولانا شبلی نعمانی کی غزل ہو گی۔ شبلی کی زبان نہایت شگفتہ و شستہ اور ہندوستان کے فارسی دانوں سے زیادہ ایرانیوں کی زبان اور ان کے محاورے سے مناسبت و مشابہت رکھتی ہے۔ ان کے کلام میں وہ دو غلے اور جعلی دساتیری الفاظ بھی راہ نہیں پا سکے ہیں جن کو غالب نے فخریہ استعمال کیا ہے اور ایرانی ان کو ٹکسال باہر قرار دیتے ہیں اور بلا خوف تردید یہ بات کہی جا سکتی ہے کہ گذشتہ سو سال کے اندر ہندوستان میں کوئی فارسی شاعر ایسا نہیں گزرا جس کے کلام میں شبلی کے معیار کا برجستہ، شگفتہ اور رچا ہوا تغزل پایا جاتا ہو۔ وحشت کلکتوی نے سچ ہی تو کہا تھا :

از قند پارسی کہ زلبہاش می چکید — ایران بہ رشک بود ز ہندوستان ما (۲۲)

تخیل کی پاکیزگی و بلندی، جذبات کی صداقت و تازگی، بیان مافی الضمیر پر ماہرانہ قدرت، طرز اظہار کی سلاست و بلاغت سے ان کی غزلیں کامل طور پر بہرہ ور ہیں اور خاص طور پر ان کی بمبئی والی غزلیں اہل دل کے لیے خاص سامان دلکشی و دلکشائی رکھتی ہیں۔ شبلی کی غزلوں پر مفصل تبصرہ ان شاء اللہ آئندہ ایک مستقل مقالے میں کیا جائے گا۔

حواشی و حوالے :

۱۔ لباب الالباب، ج ۲ ص ۵۷

۲۔ لباب الالباب ، ج ۲ ص ۲۴۱

۳۔ دیوان مسعود ص ۷۳۳

۴۔ کلیات سہیل ص ۲۸۰

۵۔ کلیات شبلی ص ۹۵

۶۔ حیات شبلی ص ۴۴۸

۷۔ کمال الدین اسماعیل اصفہانی کا باپ، جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفہانی (متوفی ۵۸۸ھ) بھی باکمال شاعر تھا، اس نے بھی ایک بڑا پیارا ترکیب بند رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کی نعت میں لکھا ہے جس میں ۹۔ ۹ بیت کے ۱۱ بند ہیں اور اس بیت سے شروع ہوتا ہے :

ای از بر سدرہ شاہر ہست   وای قبہ عرش تکیہ گاہت

(نعت حضرت رسول اکرم در شعر فارسی ص ۹۳)

۸۔ حیات شبلی ص ۴۸۵

۹۔ حیات شبلی ص ۱۸۰

۱۰۔ کلیات شبلی کے مرتب نے عید الاضحیٰ کو عید الضحی لکھا ہے، جو یقیناً غلط ہے تعجب ہے کہ مولانا مسعود علی ندوہ مرحوم کے اہتمام سے اور معارف پریس میں چھپنے والی کتاب میں یہ غلطی کیسے راہ پا گئی ۔

۱۱۔ حیات شبلی ص ۲۰۶

۱۲۔ یہ باب کتاب مذکور کے ص ۹۱ سے ۱۳۴ تک محیط ہے

۱۳۔ غزلیات غالب ص ۳۷۶

۱۴۔ مؤلف نزہۃ الخواطر نے لکھا ہے کہ مولانا فیض الحسن ذہانت و فطانت اور علم کے اعتبار سے عجائب زمانہ میں سے تھے۔ نحو، لغت، شاعری، ایام عرب اور ان کے متعلقات کے موضوعات پر ان کے عہد میں ان سے بڑا کوئی عالم نہ تھا، علوم عقلی سے بطور وافر واقف تھے ۔۔۔ جلیل القدر تصانیف کے مالک ہیں ۔۔۔ تاریخ وفات ۱۳۰۴ھ ہے۔ (الجزء الثامن ص ۳۶۶)

۱۵ ۔ حیات شبلی ص ۴۷ و ۱۷۷

۱۶۔ حیات شبلی ص ۳۵۴

۱۷۔حیات شبلی ص ۲۷۶
۱۸۔ تاریخ ادبیات در ایران ج۱ص ۳۵۲
۱۹۔حیات شبلی ص ۴۵۲
۲۰۔ شبلی ص ۸۳
۲۱۔ شبلی ص ۸۳
۲۲۔حیات شبلی ص ۸۴۸

مراجع

۱۔انتخاب غزلیات نظیری، مطبع انوار احمدی، الہ آباد
۲۔ تاریخ ادبیات در ایران، ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا، تہران ۱۳۳۲ش
۳۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۱ء
۴۔ تاریخ ادبیات مسلماناں پاکستان وہندج ۵، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۲
۵۔حدیث حیات، رئیس احمد نعمانی، پرشین اکادمی، لکھنو، ۱۹۷۹ء
۶۔حیات شبلی، علامہ سید سلیمان ندوی، دارالمصنفین، اعظم گڑھ، ۱۹۹۳ء
۷۔دیوان حافظ، مرتبہ حسین پژمان، تہران، ۱۳۱۵ش
۸۔دیوان حافظ، باہتمام محمد قمر الدین، مطبع قیومی، کانپور
۹۔دیوان ظہیر فاریابی، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۱۶ء
۱۰۔دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات گلشائی، تہران، ۱۳۶۳ش
۱۱۔ شبلی، ظفر احمد صدیقی، سانبہ اکادمی، دہلی، ۱۹۸۸ء
۱۲۔شعر و شاعران در ایران اسلامی، معظمہ اقبالی، دفتر نشر فرہنگ اسلامی، تہران، ۱۳۶۷ش
۱۳۔غزلیات فارسی، مرزا غالب دہلوی، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۶۹ء
۱۴۔فرہنگ سخنوران خیان پور، تبریز، ۱۳۴۰ش
۱۵۔کلیات اقبال سہیل، مرتبہ عارف رفیع، بمبئی، ۱۴۰۸ھ
۱۶۔کلیات سعدی، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۰۰ء
۱۷۔کلیات شبلی فارسی، بہ اہتمام مولانا مسعود علی ندوی، مطبع معارف، اعظم گڑھ
۱۸۔لباب الالباب، محمد عوفی، مرتبہ براؤن، لندن، ۱۹۰۳ء

۱۹۔ نزہۃالخواطر، مولانا عبدالحسی حسنی رائے بریلوی، حیدر آباد، ۱۳۹۹ھ
۲۰۔ نزہۃالخواطر ج۸، مولانا عبدالحی حسنی رائے بریلوی، حیدر آباد، ۱۳۹۰ھ
۲۱۔ نعت حضرت رسول اکرم در شعر فارسی، ضیاء الدین دہشیری، تہران، ۱۳۴۹ش

شعر اردو

دکتر راجه غلام فرید طاهر
سرائے عالمگیر

غزل

غم دنیا کو کھونا چاھتا ھون — کسی ذر کا میں ھونا چاھتا ھون
کسی صورت بھل جائیے مرا دل — مین خواھش کا کھلونا چاھتا ھون
مجھے درکار ھے آبِ محبت — جفا کیے داغ دھونا چاھتا ھون
چُبھا تھا جو نشتین بار دل میں — وھی کانتا چبھونا چاھتا ھون
ذرا اے موجۂ طوفان مدد کر — میں خود کشتی دبونا چاھتا ھون
مرے دل کو تسلی دو نہ طاھر — ابھی کچھ اور رونا چاھتا ھون

□

عباس رضا نیر
لکھنو

حمد

تو ھی تو ، بحر و بر میں تو ھی تو — رمز ھر خشک و تر میں تو ھی تو
تو ھی دشت و جبل میں جلوہ فروز — نجم و شمس و قمر میں تو ھی تو
وسعت کن فکان پہ تو ھی قدیر — اور ھر مختصر میں تو ھی تو
طاق شب میں تو ھی چراغ امید — صبح کے بام و در میں تو ھی تو
تو تلفظ خموش حرفون کا — پیش و زیر و زبر میں تو ھی تو
صاف ظاھر ھے حکم اقرا سے — جملہ عرض ھنر میں تو ھی تو
پہلے تو صرف کنز مخفی تھا — آج سب کی نظر میں تو ھی تو
تو نے رکھا ھے یون خلیل کا دل — لامکان ھو کے گھر میں تو ، ھی تو
تیرا احسان سجدہ گاھون میں — اپنے بندون کے سر میں تو ، ھی تو
کیا سرابون کا خوف نیر کو — اعتبار سفر میں تو ھی تو

*****

بشر ابليس

Pakistan National Centres. It is about the life and books of Dr. Ghulam Sarwar of Chakwal who was the Head of Persian Department of Karachi University.

16 - Introduction of the Publications of Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad

It is about the books which this institute has published. It is coauthorship of Dr.Syed Ali Raza Naqvi and Dr. Muhammad Mehdi Tavassoli. It is the third part as the two parts had been already published in due course in monthly Danish.

17 - Introduction to M.A. Persian Theses of the Students of National Institute of Modern Languages (NIML), Islamabad

It has been written by an illustrious scholar Syed Afsar Ali Shah.

It is about the poets of the constitutional reforms era of Iran who stood for civil liberties . Miss. Amber Yasmin and Miss.Saleema Shamir Zaman have done this research works which is, of course, an admirable atttempt .

18 -A Bird Eye Review on the Persian Poetical Works of Shibli Nomani

This research article is written by Dr. Raees Ahmad Nomani of Aligardh, India. It is a serious and implicit study of Persian poets of the Sub-continent. The writer has commented on the Persian poetry of Shibli Nomani who was a great scholar and Muslim chronicler.

Prof. Maqsood Jafri

*****

11 - Humayun's Interest in Astronomy

This article is written by Dr. Shoakat Nehal Ansari, professor of Persian of Islamic University Aligarh, India.

In this article the authoress in detail discusses the interests of Hamayun, the Moghal Emperor of the Sub-continent in the science of Astronomy.

12 - Research about the year of Birth and Death of Nizami Gunjavi

It is written by Dr. Mohammad Zafar Khan. It is about Hakim Jamal-ud-Deen Mohammad Ilyas bin Yousuf bin Zaki bin Moeed Nizaimi Gunjavi, an eminent Iranian poet. There is a big controversy about the dates of birth and death of the poet which the writer has discussed .

13 - Shehryar - the King of Contemporary Poets of Iran

Dr. Rehana Afsar is the professor of Persian at Karachi University. She has written a critical research paper on the eminent contemporary poet of Iran known as Shehryar . He died at the age of 84 and in the style of Hafiz sherazi he succeeded.

His "Qasaid" and Ghazals are also splendid.

14 - Short History of Pak - Iran Relations and the Part of Sindh in the Promotion of Persian Language

This article is written by Prof Shehla Saleem Noori of Persian Department, Karachi University.

It is a successful research attempt on the cultural and historical affinities between Pakistan and Iran. The writer has very laboriously cited the books to enrich her valuable article . She has briefly mentioned the eminent poets of Pakistan who wrote in Persian language.

15 - A Glimpse of the Life and Works of Dr. Ghulam Sarwar

It is written by Syed Murtaza Moosavi, the Director General of

ruler of Sindh- His surname was Karam who died in 1828 A.D. He was a good ruler and had special regards for writers and scholars. In his Persian verses he paid tributes to holy personalities.

7 - Khan Arzoo - In the Field of Literature and Research

This article has been written by Dr. Mehr Noor Mohammad Khan on Khan Arzoo. Siraj-ud-Deen Ali Khan Arzoo known as Khan Arzoo was born in 1099 A.D. and died in 1179 A.D. He was not only a poet but a great critic and scholar. He wrote in urdu and Persian . Mir Taqi Mir the great Urdu poet in his critical works entitled "Nakate -shoara" has highly lauded Khan Arzoo as a great poet, scholar and critic.
The writer of this article has very successfully discussed the life and reseach work of Khan Arzoo.

8 - A shade of Tooba Tree

It is a fable, a short story written by an Iranian writer Majeed Sadeqi. It has been taken from a collection of short stories entitled "The Mirrored Eyes" published by Iran publications Tehran.

9 - Tarikh -e- Farah Bakhash

Written by Dr. Asifa Zamani, the Chairperson of Persian Department Lucknow, India, was presented in a seminar in Hyderabad,Deccan in 1997.A.D. The History of Awdh exhibits the grand culture and literature of Persian . This book is the authorship of munshi Faiz Bakhash Faiz.

10 - Moral Lessons and Wisdom in the Shahnama-e-Firdusi

This article has been written by Dr. Syed Hussain Jafar Halim Professor of Persian from Karachi University. In this article the writer has beautifully discussed how the great epic poet of Iran. Firdusi teaches us moral lessons, wit and wisdom through his sublime verses and episodes.

Cultural Counsellor of Islamic Republic of Iran in Pakistan. In this article the writer discuses that Iqbal wrote against imperialism and colonialism with deep conviction for the emancipation of mankind. The writer elaborates that Iqbal was optimistic about the future of the East and condemned the onslaughts of the West on the culutre and economy of the East and Islam. Iqbal was a futurist and he visualized the great and glorious future of Islam. Iqbal warned the Muslims to be aware of the conspiracies of the West and lit the candle of selfhood.

4 - The Iranian Historians of Tamarities era in the Indo-Pak Sub-continent

It is an article written by Dr. Aftab Asghar, The chairman of Persian Department of the Oriental College Pubjab University Lahore. The writer has cited the authentic writers on the subject much as sabahud Deen Abdur Reham, Sir Gadu Nath Sarkar, Elbbimton, Dr. S.K Banerjee and many others. The eminent historians of that era were Raim-ud-Deen Khawafi, Ghayas-ud-Deen Khoand Mir and Mirza Ahmad Haider Kashghari.

5 - The Necessity of Mutual Research for Refinding our Common Heritage

It is an article which is the outcome of co-reseach of Dr. V. Shinde, Dr.S. Gupta and Miss Lajwanti Shahani. It has been translated by Dr. Muhammad Mehdi Tavassoli, the Director Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad.

In this research article the writers are of the opinion that India, Iran and Pakistan have a long history of common culture, customs and trade - We share archaeological and historical heritage.

6 - Dewan-e- Karam

Dr. Mohammad Hussain Tasbehi an eminent research poet sheds lights on the life and work of Mir Karm Ali Khan Talpore, the

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

1 - Treatise on illustration of poetry

(Quatrains) have been written by Syed Ahmad bin Syed Jalal -ud-Deen Kasani. It has been edited and summarized by Dr. Syed Siraj -ud-Deen. Syed Ahmad Kasani was famous as Khawaj Ibi Ahmed or Mukhdum-e- Azam . He was a great Sufi . His life time was the end of ninth century and the beginning of 10th century. The subject of his treatise was mysticism. In this article the didactic, spiritual and mystical aspects from different quatrains have been nicely explained.

2 -Iqbal and Dialogue of Civilizations

This is an article on Dr. Allama Iqbal presented by his son Dr. Javed Iqbal in the 3rd International Conference on Iqbal held at the Punjab University campus, Novermber,1998.

The article has been translated into Persian, by Dr. Syed Ali Reza Naqvi.

In this article Dr. Javed Iqbal has thrown light on Islamic culture and civilization. He has discussed the terms such as Islamic Fundamentalism, Islamic renaissance and Islamic Panism. Dr. Iqbal was a great pioneer of universal and modern interpretation of Islamic civilization. In this article we find Iqbals' vision fully boomed and bloomed about the eternity, verity and universality of Islamic cultural values.

3 - Reflections of Revolution and Rebellion in the Persian Poetry of Dr. Iqbal

It is as illustrated, forceful and informative article on Dr.Allama Iqbal written by Dr. Raza Mustafavi Sabswari, the

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &
Editor-in-Chief : *Dr. M.M.Tavassoli*

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 263191-92 Fax : 263193
Internet: http://www.apollo.net.pk/ipsdanesh
E-Mail: ipdanish@apollo.net.pk.

صدمین سال میلاد امام خمینی

On the
Auspicious conjuction
of the
leader of the Islamic Revolution
and the Founder of the
Islamic Republic of Iran

IMAM KHOMEINI (Rah.)

Centenary Celebrations

(2000-1901م/ هق 1420-1320)

آگهی
فراخوان مقاله

به اطلاع خوانندگان ارجمند می رساند : چون شماره های آینده **دانش** متعلق به سال ۱۳۷۸ ش برابر با سال ۱۹۹۹م. به بزرگداشت استاد مخدوم قلی فراغی و استاد محمد حسین شهریار، اختصاص یافته است ، از همهٔ دانشمندان ، نویسندگان ، پژوهندگان و سرایندگان ارجمند دعوت می شود تا مقاله ها و سروده های خود پیرامون زندگی و اشعار و حضور اندیشه های این دو شاعر بزرگ در شئون فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی ترکمنستان و ایران را برای چاپ در ویژه نامهٔ مربوط، به نشانی **دانش** بفرستند.

چشم براه مقاله و آثار شما

«دفتر دانش»

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN, 1998
WINTER, 1999
(SERIAL No. 54-55)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent